تاریخ درس عبرت از گذشته‌گان

برای تهذیب اخلاق آیندگانست

تاریخ مفصّل اسلام

Checked
1987

از طلوع اسلام تا عصر حاضر

مجلّد اوّل

شامل تاریخ عمومی از ظهور اسلام تا پایان دُوَل خلفای

اموی و عبّاسی

اقتباس و نگارش

عمادالدّین حسین اصفهانی

شهیر بعماد زاده

بسرمایه

کتابفروشی اسلام - بازار بین‌الحرمین

حقوق طبع و تقلید

مخصوص کتابخانه اسلام است

ماه رمضان ۱۳۷۸ - اسفند ماه ۱۳۳۷ هجری

چاپ اتحاد

برای هدایت خوانندگان

پس ازپرداختن تاریخ انبیاء وقصص قرآن ونگارش وطبع ونشر کتب **چهارده معصوم باجمال و تفصیل** از اینجانب مکرر تقاضا میشد که با استمرای فوق‌العاده که درطبع ونشر کتاب **حکمت بوعلی** و دوره کتاب **مکتب** اسلام داشتم یک دوره تاریخ اسلام رانیز تاعصر حاضر بنگارم و توفیق انجام اینکار دست نمیداد. تادرسال جاری باصرار آقای احمد آقاسیاح مدیر کتابفروشی اسلام باوجود مشاغل دامنه‌دار دیگرمبادرت وبجمع یاداشتهای سی‌سال قبل تاکنون نموده وبتدوین وتنظیم این کتاب پرداخته تاجلد اول آن رابدین صورت که مشاهده میفرمائید تقدیم خوانندگان میگردد - بدیهی است این کتاب هم مانند سایر کتب‌تواریخ بی‌نقص‌وعیب نیست ولی‌باید مبادی تاریخ ششصد ساله را بارعایت فشردن درپانصد صفحه درنظر داشت وامید است نقیصه آن درج اوهای بعد جبران گردد.

این کتاب مشحون بر تاریخ اسلام ازظهور پیغمبر خاتم‌النبیین‌ص تاعصر حاضر است.

بمناسبت بیان‌شرح حال آورنده اسلام ازمحیط وخاندان واوضاع واحوال‌عربستان وقبایل وطوایف اعراب باجمال سخن گفته‌ایم.

دراین کتاب سعی شده حقیقت وقایع تاریخی نقل شود زیرا در میدان کسی که در دست است «درجلد دوم اسامی آنها را بانام مورخین آن نقل میکنیم»

اکثر آنها ازمنابع ومآخذ سنت یا ازغربی‌ها اتخاذ سند کرده وبدون استثناء اعمال اغراض خصوصی نموده وسمپاشی‌های فراوان کرده‌اند وحتی بسیاری از ثقل اسلام را نادیده گذاشته وازنام آنها هم خودداری نموده‌اند.

تاآنجا که چهره حقیقت وقایع تاریخی را زیرفشار کینه واغراض مانند دشمن پنهان ومختفی نموده.

ما کوشش نموده‌ایم که از اسناد معتبر آن سنت وجماعت واقوال مشهوره مورخین واقعات تاریخی را مدلل ومبرهن سازیم.

ونشان دهیم که مجاری‌مستقیم صحیح تاریخ‌اسلام‌چگونه‌بود وبدست چه اشخاصی یاچه عواملی خط تاریخ منحرف شده است و نیز نیات اصلی صادق شریعت وآورنده اسلام مکتوم ومستور مانده.

دراین کتاب سعی شده که تاریخ وموالید ووفیات وسنوات شروع خلافت وسلطنت وآغازامارت وحکومت وهمچنین خلع یاقتل یاکناره گیری خلفا ذکرشود وهرکجا بنامی ازرجال سیاسی برخوریم اورا باجمال معرفی نمائیم .

کتاب تاریخ چون نام دودسته ازمردم برده میشود .

۱ـ رجال سیاسی وزمامداران اجتماع وسلاطین وکشورکشایان وجهانداران میباشند که بوی خون ازشمشیرآنها بمشام میرسد . قسمت مهم تاریخ را آنها تشکیل میدهند که تاریخ عمومی بنام آنها شروع وتقسیم ومنظم ومبوب ومعنون میگردد . که تاریخ اسلام وهمه تواریخ بشری بدین سیره تدوین شده است .

۲ ـ دسته دوم رجال علم وفضیلت هستند که محرك افکار اقوام بشری میباشند و دسته اول را درپیشگاه خود بزانوی ادب بزمین آورده وطوق انقیاد بگردن نهاده اند این افراد که بمنزله روح الاجتماع وموجب شهرت ونام ونشان و برخی علت موجده مبقیه تاریخ میباشند سطوربرجسته تاریخ را اشغال نموده اند وآثار و مآثر مجـــاری را ضبط کرده اند.

اساساً بایدگفت تـاریخ را همین طبقه فـاضله بشری بوجودآورده و ضبط وقایع ایام وشهور واعوام آنها باقی مانده است . وماهر کجا بنام آنها رسیدیم ازبیان شرح حـال آنها صرف نظر کرده فقط مطلب را بیان نموده وگذشته ایم تا درفصل مخصوص تاریخ معارف وعلوم وفنون رجال درجـه اول مشهور اسلام را بتفصیل شرح دهیم .

این قسمت برجسته ترین فصول این کتاب است که درآخر کتاب قـرار داده ایم و تاریخ ادوار معارف وعلوم وفنون اسلامی را بیان مینماید .

دراین کتاب هرکجابا نکته ونام بلدان وامصـار وشهرها رسیده ایم اگر باجمال هم بود تاریخ وجغرافیائی آنرا نگاشته ایم که چیزی مبهم ومکتوم نماند .

موضوعی که سر مشق قرارگرفته ونتیجه تاریخ است که ازاین همـه کشمکشها و غوغاهای تاریخ چه نتیجه بایدگرفت وازمجاری ایام چه سرمشقی باید بدست آورد.

این نتیجه تاریخی دونوع است یکی آنچه بنظر ماموردتوجـه است وآن پند و اندرزیست که از هر واقعه تاریخی بدست می آید ورهبران اسلام تاریخ را ازاین جهت ارزش میدهند که برای تهذیب نفوس آن استفاده گردد .

دیگر آنکه تاریخ مرآت تمام علوم وفنون است اگرچه برخی گمان میکنند تاریخ چون بیان مجاری امور روزمره زندگی ملل اقوام است تنظیم آن زحمتی ندارد وسرمایه علمی واطلاع وقوف بعلوم وفنون نمیخواهد .

اما اگر برای نوشتن تاریخ ۲۴ ساعته زندگی خود یا شرح حال اجمالی پدرخود را بخواهد بنویسند متوجه اهمیت وعظمت کارمیگردند .

خاصه که امروز تاریخ فصلی برای زیست شنـاسی جامعه شناسی بـاز

کرده است وازخلال تاریخ توانسته‌اند بانواع علـوم وفنون بشری و سیر نزولی وصعودی وتطورتکامل آن پی‌ببرند .

دراین کتـاب حساسترین روح‌سلحشوری وجوانمردی ونبوغ‌وتفوق‌وسر تقدم ایرانی درادوار مختلف تاریخ متذکر گردیده است . ومظاهر لیاقت‌دوستی علاقه بدین وحقیقت راکه‌ایرانیان باهوش وذکاوت وفرزندان‌زیرك‌وفطن این‌آب‌وخاك تشخیص‌داده وهرگوهر رااز سنگریزه شناخته وبقبول اسلام مفتخر ومباهات نموده‌وگفته‌اند

گرچه زجور خلفا سوختیم   زال‌علی معرفت‌آموختیم

واکثر ناراحتیهارا در قبـال‌علاقه بنشر اخبارآل‌محمدص‌که مبین و مفسر قرآن بودندتحمل‌نمود وازهیچ قتل وزجر وتبعید وشکنجه وعذاب درراه احراز موفقیت ووابستگی بمقام خلافت علوی نهراسیدند .

وبالنتیجه افراد نابغه ایرانی تاریخ اسلام رابنام عالی‌علی‌ع ازآغاز قرن سوم از مجرای انحرافی برگردانیدند وخلفا رادر تحت‌قدرت فکری خود برده وکشور ایران رابنام‌کشور تشیع نامیده‌است ونویسنده نیز مفتخر است‌که این‌تاریخ رابنام‌کشورتشیع تقدیم خوانندگان گرامی مینمایم —

امیداست این‌خدمت ناچیزمورد‌توجه‌وقبول‌ملت‌شیعه‌قرار‌گیرد امین‌یارب‌العالمین

تهران اسفند ۱۳۳۷
شعبان سال ۱۳۷۸

تاریخ درس عبرت از گذشتگان
برای تهذیب اخلاق آیندگان

تاریخ اسلام

از ظهور اسلام تا عصر حاضر شامل تاریخ خلفاء وسلاطین ایران وممالك اسلامی

مقدمه

اهمیت تاریخ در عالم بشریت

تاریخ آئینه سرتاپانمای حوادث اجتماعی و تحولات و انقلابات زندگی فردی وجمعی یك ملت وقومی است که در معرض افکاریك ملت و قوم دیگر برای عبرت وسرمشق قرار داده میشود .

تاریخ مظهر بروز صفات وسجایای آدمیان ونماینده احساسات وادراکات حواس ظاهره وباطنه ملل واقوام است .

تاریخ فیلم زندگی اجتماعی بشری است که آداب ورسوم وآئین معیشت افراد و اقوام را بیان میکند.

تاریخ منعکس کننده گفتار وکردار ورفتار مردم مختلف متنوع است که بآسانی میتواند هرقوم وملتی را فردفرد، دسته دسته بمنزل شما آورده بعقاید افکار وسخن وآداب وعلاقه طبیعی ووجدانی آنها کاملا آشنا شوید ودرعین حال مزاحم زندگی شما نشده بلکه درسی از گذشته بشما آموخته باشد.

تاریخ آغاز وانجام آفرینش وکیفیت پیدایش افلاك وعناصر وموالید وزمین وموالید وآفرینش آدم را بشما نشان میدهد و سیر تکامل آنرا از دوره جنینیت تاعصر تکامل مقام انسانیت مینماید و بااین درس آدمی را بخود متوجه میسازد .

تاریخ درعین حال که معرف عالم کبیر وعالم صغیر وسیر تکامل انسان است یك سلسله فضایل ورذایل وسجایای حمیده وملکات پسندیده را بارذایل صفات مذمومه نشان میدهد.

تاریخ علاوه برهمه این نکات حساس درس عبرت است برای نشان دادن نتیجه نهائی کار انسان چه از نظر این دنیا ومصالح عالیه وحسن انتظام اجتماع بشری وچه از نظر سزا وجزای اعمال او در آخرت طبق شرایع آسمانی.

بنابراین تاریخ آئینه سرتاپانمای عبرت روزگار است که هر کس از آن چیزی در خود استطاعت خود فرا نگرفته از لطایف لذایذ روزگار محروم مانده است.

هر که ناموخت از گذشت روزگار — هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

تاریخ یك تومار عریض وطویل بافته شده از تاروپود وقایع وحوادث افراد انباء ابناء زمان است.

آغاز آن از آدم اول شروع میشود وبحکم علل ومعلول هر حادثه معلول [illegible] سلسله وقایع دیگریست که قبلا صورت وجود یافته ـ درحقیقت زمانه باحسن حال و کنونی مولود زمان گذشته و آینده در حالت جنینیت در رحم مادر زمان حال است ـ که تمام این تار وپود بهم مرتبط ومتصل ومربوطه وهریك علت دیگری وهرحادثه معلول موجبات قبلی است ـ که ممکن است علت آن برما معلوم باشد وبسا که یك معلول چندین علت داشته باشد چون علت غائی وعلت فاعلی اصلی یك است ـ واکثر این علل وعوامل اجتماعی ومادی نتیجه یك سلسله تجارب اعصار ادوار گذشته است که نمی‌توان از روی آن‌ها را محدود ساخت.

نتیجه تاریخ

آثار وصنایع وعمارات وابنیه وا [illegible] وا [illegible] و نمونه‌های بارز علم وهنر وبقایای [illegible] هر عصر نتیجه تاریخ گذشته برای آیندگان است.

علمای تاریخ فعلی برای شناختن ملل گذشته [illegible] رشد عقلی وقدرت وصنعت تمدن آنهارا ازروی آثارموجوده آنها [illegible].

این فصل بهترین معرف داعوم وملی است که میتوان از روی [illegible] موجود آنها بحقیقت تمدن آنها [illegible] وازروی کتب ورسائل علمی [illegible] واقف گردید وچون ماورای تمدن مسلمین را وقف [illegible] برما مسلم وحتم میشود که درعالم بشریت هیچ ملتی چون مسلمین [illegible] آن در تمام افکار عالم نبوده‌اند واین نکات در آینده روشن خواهد شد.

تمدن اسلام

ما در کتاب تاریخ اسلام تحت عنوان [illegible] با اسناد آیات قرآن مجید که [illegible] است آفرینش آدم ومدارج مختلف ترقیات جسمانی وعقلانی انسان را مورد [illegible] واجزاء مختلف وعناصر ساختمان یك [illegible] بیان کردیم [illegible] تئوری ونظریه‌های مادیون وطبیعیون را در تأسیس عالم وجود [illegible] و آدم طبیعه آفرینش خود را [illegible] خود درارسال شرایع واحکام بیان فرمود برای مردم [illegible] نگذاشته تا ازیك سند محکم ومتین آسمانی عدول کرده [illegible] از نسل میمون میدانند ودنبال حلقه مفقوده میگردند [illegible] این نظریه‌ها که مانند نطفه‌های معلول‌عقیم مانده و[illegible] و تبدلاتی که بمرور زمان دراجزاء مختلفه ترقی وتکامل انسان [illegible] داده وعلل واسباب [illegible]

ظهور آن ترقی یاتنزل را نشان داده است.

اکنون میخواهیم در پیدایش اجتماعات متمدن بشری بحث کنیم و تمدن های با عظمت اقوام مختلفه عالم را بااصول ومبانی تحقیقی وتحلیلی که سبب ترقی آنها شده یاموجب تلاشی واضمحلال آنها گردیده بیان کنیم.

اما چون بحث دربیان تمدن تمام ملل واستقصاء غیرقابل امکان است ودوران تاریخ تاریك است وبدین جهت بحث بجائی نمیرسد چه مستند بمدرك ومنبع صحیح وزنده نیست ازهمه صرف نظر کرده ویك تمدن زنده وپایدار وباسابقه جهان بشریت را که مشحون همه مدنیتها ووارث کلیه آثاوتمدن عالم میباشد مورد بحث قرارمیدهیم.

این تمدن و تاریخ زنده و پایدار و باسابقه و برقرار تاریخ اسلام وتمدن مسلمین است .

دامنه این تمدن وسیعتر وکامل تر ومخصوصاً درتکامل بشری عوامل واسبابی که موجب رشد وترقی وادامه آن شده بیشتر ظاهر وهویداست.

تمدن اسلام سیزده قرن است که دریك قسمت معظم دنیا- ازاقیانوس اطلس تادریای هند وازسواحل بحرالروم تاریکستان افریقا وسعت و نفوذ دارد .

ملل واقوامی که دراین ممالك وسیعه بنام مسلمان سکونت دارند دراصول دیانت زبان - رسوم - عادات - حرف - صنایع باهم متحد ویك ملت واحدرا تشکیل میدهند و دراین طول زمان گاهی شده که همه باتمام اختلافات نژادی وعوامل مؤثر محیط طبیعی از عناصر یك دولت واجزاء یك حکومت وگوئی عضو یك خانواده بزرك اسلامی بوده اند .

اسلام درتمدن دنیای ودراقوام ملل مختلفه عالم تظاهرات گوناگونی کرده وتأثیرات مختلفی بجاگذاشته است مخصوصاً درشهرهائی که خودمسلمین بنا کردند یامراکز سیاسی که بدست آنها بوده وهست مانند - عراق - مصر- شام - حجاز- ایران - هند - آندلس که آثارتمدن اسلام بیش ازهرکجا بوده وصرف وصنایع آنها ازمزایا و امتیازات مسلمین ومورد غبطه وتوجه وتعظیم و کرنش کلیه ملل غیرمسلمان قرار گرفته است.

صنایع وحرف مسلمین یك تشابه وهم آهنکی شگفت آمیزی دارد که تمام اقوام وقبایل مختلف را مانند مذهب ودین آنها یگانه ویکرنك است .

دکتر گوستاولوبون مینویسد ماهرقدر بیشتر در تمدن مسلمین غور کنیم همانقدر وقایع جدیدی کشف میکنیم وبوحدت ویکانکی آنها پی میبریم.

مسلمین بودند که علوم وفنون یونان و روم را دراروپاانتشار دادند بنحوی که تاپانصد سال مدارس اروپاروی کتب ومصنفات مسلمین دائر بوده مسلمین بودند که علماً وعملاً دراخلاق وتربیت ملل غربی بذل سعی نموده و تمدن را بآنها رایگان دادند.

مسلمین بودند که درترقیات علمی واکتشافات فنی بسرعت باد وبرق بالاگرفتند

بحدی که تاریخ نظیر آنها را در سرعت تمدن نشان نمیدهد و آثار تمدن آنها مشحون بمبادی و افکاریست که درهیچ ملتی دیده نشده است.

مسلمین بودند که تمدن عظیم الشان ملل بزرگ مصری - یونانی - رومی - ایرانی - بابلی آشوری را درهم شکستند و در دریای تمدن خود محو و هضم و تحلیل بردند.

مستشرقین اروپا و امریکا تعجب میکنند میگویند بقدری تمدن مسلمین عمیق و دقیق بوده که قسمت اعظم تمدن آنها که عبارت از مذهب - زبان - حروف باشد هنوز در دنیا زنده و پایدار و باقی و در جریان و برپایه آهنین استوار است.

فتوحات اسلام

مسلمین فتوحات حیرت انگیزی کردند که در قسمت فتوحات شرح داده ایم ولی پس از چند قرن هر قسمت … اقوام مختلفه بازگشت بحال خود کرد ولی آثار تمدن اسلام و مسلمین چنان برپایه آهنین استوار شده و کاخ مدنیت آنها بر سنگ رخام بنا شده که هر قوم فاتحی نتوانسته آن … را واژگون کند بلکه تمام اقوامی که مذهب اسلام و زبان … آن … مذهب اسلامی را قرار گرفتند بهیچوجه حاضر نشدند از دست بدهند ولو اینکه تحت سیاست … رفته باشند.

مورخین اروپائی مینویسند دین اسلام چون بهار … در همه جا … آمد و بجای آنها قرار گرفت و هم اکنون دین … بشریت است.

همین مذهب مصر و عراق را که ایران و روم و یونان … در آنها … کردند چنان … که … مملکت اسلام … عالم اسلام … ایران … عالم بود تحت تأثیر عمیق تمدن اسلام قرار گرفت و هم اکنون تمام … مذهب اسلام در ایران باقی و برقرار.

اسلام در … چنان اثر کرد که بزرگترین اجتماع … ها و … خانه ها و … دستگاه های بیداری و تشکیلات بزرگ … بدست مسلمین است که در خلافت بر تمام … برتری و تفوق دارند.

از این محبت اسلام و تعلیم و تربیت اسلامی و … که مسلمین بر اساس عقیده و ایمان کردند و فتوحات حیرت انگیزی که در مدت کمتر از یک قرن بدست آوردند و بیش از همه بقاء آثار تمدن آنها و عمق … و دفاع از عقیده و افکار **خود همه دلیل برعظمت آورنده دین و شخصیت حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیین است که بزرگترین منجی عالم بشریت لقب یافته.**

تعلیمات عالیه - کلمات کوتاه - تربیت مهذب و … و اقدام … سبب تربیت این قوم سرسخت متعصب بداندیش - خود … که از … اجتماع پست ترین بشر در عقیده و ایمان بودند یعنی همان بت پرستان عرب را چنان تربیت کرد که بهترین مردم جهان شدند.

و خطاب شد کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون

شما بهترین امت واقوام وحزب عالم بشریت هستید که برای اصلاح امور آدمیان از راه امر بنیکی و نهی از بدی مأموریت دارید.

پیشوای مسلمین چنان قوم سخت وسرکشی را که تا آنوقت هیچ فاتح و جهانگیری نتوانسته بود آنهارا مطیع ورام سازد بدرجه تربیت وادب رسانید که دولتهای باعظمت وبا ابهت دنیارا زیرورو کردند وخود این قوم بجای آنها نشسته هشت قرن فرمانروائی نمودند وچهارقرن تمام آبهای دنیازیر سیطره نفوذ آنها بود وامروزهم نفوذ معنوی آن پیشوای عظیم الشأن ازمیان قبرخویش بربیش ازهفتصد میلیون مسلمان حکومت دارد و میلیونها مردم غیر مسلمان هم بدیده احترام وعظمت براو مینگرند.

علمای روانشناس عصر میگویند این قوم مجذوب بود ومظهر روحیات مال عصری و نماینده افکار نژادخویش میباشند ومیتوان افکار وتخیلات اعصار قدیم را ازقیافه ابن نوابغ بدست آورد وباید صریحاً گفت که اگر این مرد آسمانی نبود ترقی انسان ازحیز امکان خارج بود.

باری شالوده تمدن اسلام بادست قومی که وحشی بودند ریخته شد وبتربیت عمیق شگفت آوری مکتب‌های تعلیم وتربیتی ملل واقوام را ازریکستان عربستان تادورترین اقصی خشکی ودریا زیر فرمان گرفته ـ ودرمدت کوتاهی تخت وتاج باعظمت روم ویونان را تصاحب کردند وازهند تا آندلس وسعت دادند.

وزنجیری ازنفوذ حکومت اسلام خاورمیانه را فراگرفت که رشته‌های شعب آن از یکطرف بکرانه‌های اقیانوس اطلس رفته وازطرف دیگر افریقارا تاشرق اقصی زیر نفوذ گرفته ازیکطرف اروپارا تامملکت گل تصرف کرده بود واین مجموعه را کشور پهناور اسلامی میگفتند که ازنقشه آن میتوان بقدرت ونفوذ حکومت اسلام پی برد.

مشرق سرزمین پیغمبران وزمامداران

وقتی صفحه جغرافیای عالم وقاره های مسکونی آدم را زیر نظر میگذاریم وبتاریخ تمدن وافکار وتخیلات وآثار وتأثیر ملل واقوام مینگریم می‌بینیم مشرق آسیا یك مزیتی برسایر نقاط داشته و خاورمیانه برتمام دنیا امتیاز داشتند که سر زمین پیغمبران و انبیاء و رسل بوده است.

قاره‌های دیگرروی کره زمین باآنکه جمعیت انبوهی داشته‌اند درتحولات عظیمی فرورفته که بکلی اثری ازروحیه وافکار و آثارشان وجودندارد ولی مردم با نبوغ شرق دامنه افکارو آثارشان همچنان باقی وبرقراراست باآنکه خودشان هم ازبین رفته باشند.

دکتر گوستاولوبون میگوید ـ حقیقت امر این است که شرق منبع وسرچشمه ترقیات ممالك غرب شمرده شده ومفتاح وقایع قرون گذشته میباشد.

تمام صنایع وحرف ـ تمام زبانهای مردم روی زمین ـ تمام ادیان و مذاهب بزرك از شرق سرچشمه گرفته واین سرزمین محل ظهور نوابغ وداهیه‌های عظیم بود که بکلی مردم شرق بامردم سایر قطعات دنیافرق وامتیاز ودراحساسات وادراکات وتمایلات وافکار وتخیلات آرزوها باسایر مردم فاصله وتفاوت زیادی دارند.

کلیه آثار و افکار عالیه مشرق در سرزمین‌های معروف که آثار انبیا از بین رفته ولی افکار و عقاید آنها باقی مانده در اسلام بنحو کمال ظهور و بروز داشته و بصورت یک آداب [illegible] در آمده است و مسائل لاینحل علم الاجتماع را درمیان اقوام و ملل دیگر [illegible] حل و هضم نمود.

علمای اروپا میگویند بین ملل غربی و شرقی تفاوت از زمین تا آسمان است [illegible] یک ملت غربی از بین رفت تمام آثارش از بین برود و محو میگردد ولی یک [illegible] محیر العقول است که با فنای جمله افکارش باقی و بوراثت بدیگری داده میشود.

منظور از نویسنده این است که چون ملل شرقی تحت تعلیمات [illegible] بوده‌اند روش پرورش مشعلداران آسمانی محو و نابود نیست و همه [illegible] سرهم یک مقصد عالی را می‌پیمایند لذا افکار و عقاید [illegible]

درمیان ملل غربی این فکر وجود دارد که باید عوض شد و اصول [illegible] داد و هر روز بمقتضیات عصر دست کرد و با هر مشکلی هم باید [illegible] ولی شرقی [illegible] که اصول را باید تغییر داد [illegible] دو هزار [illegible]

این سخن درستی است زیرا اسلام هم مفتخر است که وارث آداب [illegible] ابراهیم خلیل است که از چندین هزار سال پیش باقی مانده [illegible] آداب و تربیت است.

بنابر این مقتضیات آب و محیط و [illegible] و افکار مردم شرق که بسان و هوای [illegible] مناسبت دارد سبب ظهور و برانگیختن پیغمبران شده [illegible] دیگری دارای شرایط بعثت پیغمبر بود [illegible] برانگیخته و مبعوث [illegible] آدم بهره‌مند‌اند [illegible] پابند [illegible]

الله اعلم حیث یجعل رسالته - آن خداوند است که میداند [illegible] قرار دهد رسول خود را [illegible] انبیاء معروف و [illegible] پیغمبران اولوالعزم [illegible] بوده‌اند حضرت نوح - ابراهیم - موسی - عیسی و محمد [illegible] ایران و حجاز [illegible] اسلام [illegible] است.

تمدن مولود علم و عمل است

بدون شک تمام مدنیتی که بشر [illegible] رسیده در اثر وقوف بعلوم و فنون مختلفه است که [illegible] علوم طبیعی قرار گرفته [illegible] را آباد [illegible] و علوم [illegible] دارد تا عقاید و نفوس را مهذب نماید.

هر جامعه و قومی که عالم‌تر و عامل‌تر باشد ترقیاتش بیشتر است [illegible] مدعای ما میباشد مللی که بترقی و تکامل رسیده‌اند آن مللی هستند که [illegible] و فعال‌تر و ساعی و فداکار بوده و دنبال علم و فضیلت رفته و آنچه را فرا گرفته بعمل [illegible] خود [illegible] آبادان نموده و خود هم کامیاب شده‌اند.

نهایت هرملتی که توازن وتعادل بین‌علوم دنیاودین‌را حفظ کرده‌اندبسعادت‌رسیده وهر که بافراط وتفریط گرائیده محوونابودشده و اسلام که تمدنش برهمه دنیا برتری دارد برای این است که علم‌را با عمل و دانش‌را بابینش و فضیلت را باکمال بهم آمیخته‌اند .

صنایع وحرف مقیاس تمدن است

ملل اروپائی فصلی برای شناختن‌تمدن ملل‌عالم‌درتاریخ بازکرده‌اندکه ازروی حرف و صنایع بدرجه عظمت ترقی و تعالی وحتی‌بروحیات وعقیده وایمان افراد واقوام پی‌برده و درباره تمدن آنهاقضاوت کرده‌اند.

چیزی که موجب اهمیت اسلام دردنیای بشریت شده گذشته از مقام علمی- ادبی - قصص - حکایات - مذهب - عقاید - افکار- امثال سایره شده موضوع مهم حرف وصنایع‌است که آثارش ازآفتاب روشن‌تروبناهای معظم مسلمین که مساجد ومدارس‌بزرك دنیا مظهرنبوغ وقدرت وایمان ونمونه وحرفه وصنعت وذوق وطرز تفکروسلیقه وایمان وعقیده‌است .

بهترین شاهد صادق زنده برای نشان دادن مبانی‌متقن ومحکم تمدن اسلام‌است - که آثارباقیه خردمندان‌را انگشت عبرت بدندان حسرت گزیدن گرفته کتابخانه های مهم‌اسلام‌و کتب آن وکلمات‌ولغات وصنایع وظریفه که درابنیه وعمارات- مظاهرهمه‌تجلیات خودرانشان داده موجب حیرت مردم‌خردمند قرار گرفته.

بدون تردید آثارتمدن اسلام ازظرف حرف وصنایع بیشترازآثار تمدن تمام ملل روی زمین است که از سیزده قرن بیش باقی مانده و مسلمین بدان مباهات نموده و مفتخرند.

حقیقت وقایع تاریخی

یکی ازنکات برجستهٔ که درتاریخ اسلام مشهوداست‌این است وقایع تاریخی آن منطبق باحقیقت‌است یعنی‌حتماًوبدون هیچ‌تزلزل وتردید هرقصه وحکایتی درتاریخ اسلام‌بیان شده‌در خارج حقیقتی داشته‌است - برخلاف کتب رمان وداستان های ساختگی ملل‌واقوام دیگر که برای تهذیب نفوس‌وتعلیم وتربیت ملی‌علمای مجرب‌نشسته وحکایتهاساخته‌اند- مانند رستم وافراسیاب ویاکتاب‌کلیله ودمنه - وغیره که پرازحکایات‌است وبرای‌تربیت‌همه‌بسیار نافع ومفیداست ولی‌حقیقتی‌درخارج‌نداشته .

اماقصص‌قرآن وحکایاتی که دراسلام برای عبرت مسلمین‌ونسل آینده بیان‌شده‌همه مقرون بحقیقت بودومابه‌ازای خارجی داشته‌است وروح‌کلیه آن قصص ازنظر بیان نتیجه نهائی‌علت غائی‌است که تکامل نفوس بشری باشد اسلام خواسته ارواح‌را از لوث کدورات عالم‌طبع پاك‌ومهذب‌نمایدباوج‌رقاء وارتقاء برساند.

واین بحث‌را مادرتاریخ‌انبیاء وسیره‌پیغمبراسلام بسبك‌مبرهن مدلل‌نمودیم که‌قصص قرآن‌غیرازساخته‌هاوبافته‌های ملل دیگراست و اینجاتکرار نمیکنیم .

اگر منظور از نقل وقایع وحوادث جهان بیان حقایقی باشد شیوه ما براین است که حتی‌المقدور وقایع‌را بصورت حقیقی بیان کنیم.

گرچه یکدسته ازمردم سیاسی بغرض سیاست‌های مسموم [illegible] مورخ باید بی‌نظر بوده وحب وبغضی نداشته باشد ما این حقیقت‌را تصدیق میکنیم ولی نه آن بی‌نظری که موجب همدوش ساختن حقیقت بامجاز وجوهر باعرض باشد.

کلیه کسانیکه این عقیده‌را دارند ازملل غربی سمپاشی‌های فراوان درخلال این بی‌نظری‌ها کرده‌اند که بموقع فصلی بر آن باز میکنیم.

وما نمیخواهیم باعنوان بی‌نظری بمعنی سمپاشی خادم وخائن بشریت را یکسان معرفی کنیم بلکه میخواهیم بدستور قرآن مجید اشداء علی الکفار رحماء بینهم تاریخ اسلام‌را بنویسیم که [illegible] سود ودراین راه خدارا بشهادت می‌طلبیم که حب وبغضی غیر از بیان حوادث واقعه ازمنابع تاریخی مورد اتفاق فریقین بکار نبرده‌ایم.

سبب تألیف کتاب

علت اینکه ما بنگارش این تاریخ مبادرت کردیم فقط بیان حقایق اسلام بود زیرا آنچه که ما تاکنون تاریخ از صدر اسلام تا درعصر حاضر خوانده دیده‌ایم.

که فهرست منابع [illegible] ودر آخر کتاب وذیل صفحات نام برده [illegible] کرده وحتی کتب درسی و کلاسی‌ از ابتدائی تا [illegible] را [illegible] وبسیاری از [illegible] واقعه‌را بعنوان [illegible] درنظر نسل آینده اسلام‌را [illegible] معرفی کرده [illegible] امامیه‌را که پایه عظیم معارف اسلام بردوش آنهاست [illegible] پنداشته‌اند ـ [illegible] مفهوم لغات وکلمات [illegible] لغات قوم وملتی که زبان [illegible] داشته‌اند.

چون ما نخواستیم [illegible] ولغزش افتاده‌اند.

اینقدر قناعت میکنیم که مثلاً لغت اهل سقه‌را [illegible] ولغزش افتاده‌اند.

ما در این نگارش نظریه‌های هردو دسته‌را [illegible] ومفتخر هستیم که ازفرقه شیعه امامیه بوده واین کتاب‌را [illegible] تشیع تقدیم میداریم وامید است بفضل الهی راه تعصب نپیموده [illegible] نکرده باشیم.

ومنطبق‌با منابع موثق فریقین اخبار واحادیث‌را نقل کنیم ودرعین حال [illegible] مطالب واطاله ممل [illegible] خودداری کرده [illegible]

ب و عربستان

قبل‌ازبیان مطلب باید جغرافیای عربستان وقبایل‌عرب‌را بشناسیم سیرتاریخی‌اسلام را درادوارمختلف بدست آوریم ولذاشمه‌ای‌ازجزیرة‌العرب شرح‌میدهیم:

جزیرة‌العرب شبه جزیره بسیاربزرگی درجنوب غربی آسیاقراردارد که جلگه عراق وبادیة‌الشام‌را بهم‌مربوط میسازدو بطرف آسیای غربی‌اتصال دارد.

عربستان ازجهتی‌جزوافریقا وازجهاتی‌جزو آسیاست.

ازلحاظ جغرافیای سیاسی عربستان جزو آسیامحسوب شده واز لحاظ ساختمان طبیعی‌وجنس سکنه ونوع معیشت دنباله صحرای کبیرافریقاست که دریای احمرعربستان را ازافریقاجدا میسازدوچنین‌نشان میدهدکه این دریاچه قبلا دریای بزرگی بود بین عربستان ومصرولذامصریان قسمت غربی آنراصحرای عرب میخوانند.

صحاری داخلی نجدودهنا وحضرموت ازجهت ساختمان طبیعی وآب وهوا ونباتات وحیوانات ونوع‌معیشت سکنه که نسبت مستقیمی بـا آب وهواومحیط داردشبیه بصحرای افریقاست وفتوحات اسلام اگراختلافات جزئی‌هم بین سکنه آنها بودبکلی برطرف کرده وسرتاسرافریقا تاحدود سودان وکنگومسخرمسلمین ودارای یك‌تمدن ویك‌نوع‌معیشت و یك سنخ آداب قومی‌هستند.

جزیرة‌العرب‌ازلحاظ وسعت‌تقریباًدوبرابرایران‌است.

آب وهوای عربستان

آب‌وهوای عربستان برای زندگی‌چندان مساعدنیست زیراعلاوه برآنکه سراسرآن ازنعمت آب که مایه‌آبادی‌است محروم مانده شن‌زاروریگستان است و هوای آن همچنان گرم که توقف درآن درقدرت هیچ‌بشری نیست.

جزناحیه جنوبی غربی یعنی‌یمن که اروپائیان بسبب ملایمت آب و هوا **عربستان سعید** میخواندند وچون پربرکت است خودآنها یمن خواندندکه ازریشه یمن‌وبرکت اشتقاق گرفته‌است.

جزیره دراصطلاح جغرافیائی

دراصطلاح عرب جریره سرزمینی‌است که‌آب‌راه ارتباط آنرا ازخشکی بریده واطراف‌آنرا احاطه‌کرده‌باشد اعم از اینکه تمام اطراف آنرا آب بگیرد یـا ازگوشهٔ راه بخشکی داشته‌باشد.

درحقیقت این‌اصطلاح شامل دومفهوم **جزیره وشبه جزیره** بودکه عربستان‌را

جزیرة‌العرب و الجزیره کردستان قدیم عثمانی و الجزایر در شمال افریقا هم از این قبیل است.

درسواحل شرقی این جزیره یعنی بین دریای احمر وجبال عربی نجد که سواحل حجاز است بسبب رطوبت دریا آب وهوا بهتر است ولی باز برای ساکنین مناطق معتدل غیرقابل تحمل میباشد.

سطح این جزیرة‌العرب کمتر پستی وبلندی دارد کوه بسیار کم است درمغرب وجنوب غربی کوههای کم ارتفاعی که حداکثر بلندی آن از ۲۰۰۰ متر متجاوز نیست دیده میشود که اعراب آنهارا جبل مینامند.

دامنه‌های جبال باید برای زندگی بهتر باشد ولی تحولات جوی وطوفانهای سهمگین رمل وتغییرات ناگهانی مانع زندگی در آن دامنه‌ها است.

زیرا گاهی تغییرات هوای ۲۱ درجه بالای صفر زوال آفتاب را ناگهان به ۷۸ در ۸۰ زیر صفر میبرد بنابراین نه در صحرای گرم آن میتوان زیست ونه در جبال ودامنه‌های آن میتوان سکنی گرفت وبهمین دلیل جمعیت عربستان بسیار کم ودرجه معیشت آنها از زندگی ساده بدوی وصحراگردی بالاتر نرفته ونمیرود.

جمعیت

تمام جمعیت عربستان مساوی با نصف جمعیت ایران کنونی یا جمعیت لندن میباشد ومسلماً در ادوار گذشته هم تفاوت فاحشی نداشته است.

درسرزمینی که باران منظم نمیبارد وگاه بارهای آسمانی نادر است و بهمین جهت نیز بشر کمتر سکونت میکند.

خیر وبرکت دراین سرزمین ریگستانی کمتر است چون آب کم است ودعای مردم در حق هم **سقاك الله** است یعنی خدا تورا سیراب کند.

سل المصانع رکباً تهیم فی الفلوات — تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

تنها آب این سرزمین از قنوات آنهم خیلی ضعیف یا از چاههای عمیق ۷۰ تا ۱۱۰ متری است که سابقاً بزحمت شتر آب بیرون میآوردند و اکنون بوسیله موتور از اعماق آن تا ۲۰۰ متر آب بالا میکشند.

دربرخی از پست وبلندیها آبهای باران جمع میشود وغدیرها بوجود میآورد که در آنجا آبادانی است که آب غدیر است.

عرب درعربستان باشرایط بسیار سخت زندگی که اولش کمی آب است میگذرانند وجز از دنیای سرسبز وانهار جاری دجله وفرات ورودخانه‌های عراق وایران خبر ندارد. فقط با چند شتر وگوسفند درزیر چادرهای سیاه بزحمت میگذرانند.

راههای عربستان

چون عربستان شبه جزیره ریگستانی است آفتاب بر رمل طلوع میکند وبر رمل [illegible] بادهای سخت گاهگاهی این رملهارا گردباد وستونی بالا برده واز نقطه‌ای بنقطه

دیگرحمل میکنند ولذا گاهی نقاط بصورت یك کوه رمل توده وانبوه میشودوعبوراز آن غیر ممکن است.

بدین لحاظ راه دررمل ثابت نمی‌ماند وازهرکجابروی همان راه‌است وبدین سبب بود که بسیاری دراین بیابان گم شده وراهها را گم کرده هلاك شده‌اند حتی شتران که دنبال علفزاروگیاه رفته ودرپی آب فریب سرآب خورده‌اند غالب ازتشنگی مرده‌اند.

درصحرای ریاض مکررشترهائی‌را دیدم نشسته‌اند وازتشنگی خشك شده و درنده وچرنده وپرنده نبود که آنهارا طعمه قراردهد.

چنانچه درسفرحج ازراه کویت بریاض ونجد وحجازبسیاری‌را دیدم که با اتومبیل صبحگاه حرکت میکردند وغروب که جای اولی‌خودشان بودند زیراراه‌هارا نمیشناختند مگرشوفرها ورانندگان عرب حجازی که ازفرط ایاب وذهاب مداوم راه‌را میشناختند این مقدمات موجب میشدکه راههای‌کاروانی عمده عربستان بسیار محدودآنهم قوافل بزرك باید مجهز باشند وباهم حرکت کنند.

اگرچه امروزسیاره وطیاره وچاههای عمیق ولوله کشی نفط وآب بسیاری از این مسائل‌را حل کرده‌است معذلك راههای‌کاروانی عمده عربستان ازیمن وحجاز است که عربستان‌را بخارج مرتبط میسازدومعمورترین‌راه‌است که نجد ویمن وحضرموت وحجاز وبحراحمررا بهم متصل‌نموده وعراق وسوریه وشامات‌را بدان وصل‌میکند.

وچیزی که بیشترسبب ارتباط اهالی‌است دردرجه‌اول زیارت مکه‌است که خانه‌خدا وازدیرزمانی معبد عمومی‌بود ودرسایه‌آن بازاربین‌المللی‌تشکیل داده و نمایشگاه‌کالای عمومی‌عرب وغیرعرب بوده‌ومیباشد چنانچه درکتاب‌پیشوای اسلام‌نگاشتیم.

سکنه عربستان

برای شناختن سکنه عربستان قبل‌ازاسلام باید بکتاب قبایل‌العرب وتاریخ قدیم آن مراجعه کردومنظورمافقط تاریخ اسلام‌است لذابحث دراطراف سکنه عربستان درظهوراسلام‌میکنیم.

مورخین عرب سکنه عربستان را در حین ظهور اسلام بدو دسته متمایز تقسیم کرده‌اند.

۱ـ ساکنین بادیه که درزیرچادرهاموئیین وپشمین زیست میکردند وتمام‌هستی آنها عبارت ازهمان چادروگاووگوسفند وشترو‌بزوآب والاغ ومختصراثاب البیت سوفالی‌بود که‌بنسبت‌اغنام‌واحشام خودتوسعه داشت.

۲ـ دسته دیگر که درآبادی‌ها وقصبات وشهرها سکونت داشتند وازخشت‌پخته یا خام منازلی‌ساخته وتشکیل‌جامعه داده واجتماعات آنهاهم درکمال‌سادگی‌بود.

دسته‌اول‌را **اهل بروبااهل وبر** ۱ ودسته دوم‌را **اهل‌حضر یامدر** میگفتند۲

۱ـ وبریعنی پشم ومنظورآنهابودند که همه حاجت ملبوس‌خودرا ازپشم ازپیراهن خودتاخیمه مسکونی که‌آنهارا وبرمرادف بدوی گفته‌اند.

۲ـ مدربعربی یعنی گل وآنها بودکه ازگل وخشت خانه می‌ساختند یاشهری وفدنی‌ها بودند.

تعریف دیگری که میتوان برای این‌دوطایفه کرد این‌است.

بمناسبت کمی ونیامدن باران یاشدت وحدت گرما اعرابی‌بودند که همیشه‌مهیای کوچ کردن بنقاط آب‌داربود تامواد غذائی تهیه کنند واین‌چادر نشین‌ها سال‌بدوی میگفتند چنانچه قبایل کرد و لروایلات ایران‌هم قشلاق وییلاق دارند وآنهائی که در کنار یك رودخانه یانقاطی که آب ازچاه فراوان‌تربدست میآیدیاقنوات وسرچشمه هائی‌هست که معیشت آنهارا تأمین‌میکنند جانگرفتند آنهارا حضری ومدری یامدنی‌میگفتند.

بااین‌وصف واحتیاج یك‌سلسله صفاتی دراین‌مردم قهراً بمقتضای محیط وآب و هوا وجودداشته که ازسایرافرادبشرممتازمیشدند مثلاشجاع وقهرمان بودند تاخودرا ازدست رقیب ودشمن وسبع ودرندگان حفظ کنند.

صبورومتحمل ازفشار گرما وگرسنگی وتشنگی‌بودند تاخودرا بآب برسانند ودیگر اینکه آماده ومهیای سفرونقل وانتقال‌اثاث زندگی‌بودند که بمحض‌فقدان آب بسرزمین دیگری کوچ میکردند وبااین مراتب نباتات و درختان درآن سرزمین کمتربودزیرا آب نبود که غرس‌اشجار کنند تارشدونمو کنند اگرهم‌درخت می‌نشاندند دراثرهوای گرم یا فقدان آب یاطوفانهای سهمگین‌رمل خیزازبین‌میرفت.

باتوجه بهمه‌این مراتب ثروت ومکنت که عبارت ازاغنام‌واحشام وضیاع و عقاراست برای عرب باقی‌نمی‌ماند تنهاثروت آنها یاچند شترواسب بود. ازطرفی روح‌سلحشوری و جنگجوئی‌تیراندازی - اسب‌سواری - قناعت ومناعت‌طبع- مهمان‌نوازی وصفاووفای‌طبیعی درعرب‌بود که زودباورزودقبول زودرنج وزودتصمیم بودند.

ازمردم جزیرة‌العرب بهترتعریف کنیم بایدبگوئیم جزیرة‌العرب یعنی بیابان های بی آب وعلف رمل وریگستانی‌است که هیچگاه روی‌تمدن‌ندیده عقل‌مردم آنهافقط ازنظم‌و اشعارشان هویداست.

مردم عربستان عموماً خانه بدوش بودند وچادرهائی که زنان آنها ازموی بزمی - بافتند خانه آنان‌را تشکیل میداداین خانه‌های سیاه هرسال دوبار وهرچند سال یکبار بر گرده شتران بسته میشد ازصحرائی بصحرای دیگر کوچ میکردند - آنجا که علف و آبادانی تأمین‌میشد رحل‌اقامت میانداختند وسکونت میکردند - همینکه کیاهستان بابادان می‌یافت وغدیرها از آب خشك میشدبساط زندگی‌را جمع‌میکردند بطرف دیگری که آب وعلف داشته‌باشد میرفتند ومعیشت خود آنها ازمحصول شیرشتر واگر گاو وگوسفند داشتند ازبرتوآنهااداره میشد.

بدین‌لحاظ اکثرخانواده‌ها برسرامورجزئی یاتعصب جاهلیت باهم‌نزاع میکردند وگاهی برای دفاع ازناموس جان بازی شگفت‌انگیزی نشان میدادند - که زنده بگور کردن دختران روی این‌تعصب جاهلیت‌بود.

کم کم این‌اختلافات ونزاع ومناقشات‌برسرمسائل کوچك ادامه می‌یافت بنحوی که گاهی سال‌های درازیك خانواده یاقبیله باقبیله دیگربجنك وخصومت برخواسته‌اند و از ... ازماههارا برای جنك

حرام کردند تا بکارزندگی برسند که آن ٤ماه حرام از ۱۲ ماه بود- رجب وذی‌قعدة‌الحرام وذی‌حجة‌الحرام ومحرم‌الحرام.

استعداد ولیاقت و روحیات عرب

مکرر گفته‌ایم بشر هرکجا باشد تحت تأثیر محیط قرار میگیرد - و اگر دارای احساسات باشد همان انفعالات روحی را در قالب نظم و نشر بیان میکند چنانچه شعرا مظهر آثار قومی و شرایط محیط هستند.

هوای صاف و آسمان شفاف وستاره های درخشان عربستان یك‌استعداد ذاتی برای عرب ایجاد کردو آنهارا ممتاز گردانید قوم عرب که ازشعبه مستعد نژادسامی‌هستند در اثرمحیط گشاده وپهناوروآسمان آبی شفاف ومحدودیت معیشت وزندگی وکم بودن آثار خلقت الهی‌ازحیوانات ونباتات نوع عرب‌را مردمی باذوق وسریع‌الاحساس وشاعرطبع و ساده‌گو وفصیح‌البیان بارآورد دربلاغت وفصاحت وسادگی بی‌نظیراست وآنچه میدیده ازسنك وکوه یارمل وریك وپرندگان محدودیست مـانند شتر والاغ وسك وگوسفند - سوسمـار -گربه و موش وغیره میدیدند صفـات آنهارا درقالب شعر میریختند و تشبیه میآوردند.

درمیدان رزم ومثالب خصم ومناقب قبیله خویش یاردمناقضین منافقین‌یابرای ادله وبراهین همان احساسات شاعرانه‌رابیان میکردند ورجزمیخواندند ومفاخره و مباهـات می‌نمودند ودرسایه‌همان احوال‌شمشیرمیزدند.

عرب خط وکتابت نداشت

درعربستان خط کتابت و معارف تعلیم و تربیت مطلقا نبوداعراب بدوی که هیچ‌نوع نوشتن وخواندن وادب وآداب نمیشناختند هنوزهم نمیدانند ودرمیان حضری‌ها ومدری‌هاهم بندرت یکنفربتواند بخواند یابنویسد چنانچه درصدراسلام درتمام جزیرة‌العرب۱۷ نفر بودند که نوشتن وخواندن میدانستند ولی‌بجای‌آن حافظه بسیارقوی ونیرومند وقریحه روان ومستعد داشتند قوه‌اخاذه آنها درگرفتن‌نکات قوی ومنطوق **خذالعلم من افواه الرجال** در آنهانیرومندبود .

لذاشعرواحساسات منظوم یااخبارمنثور را دهن‌بدهن‌سینه بسینه‌گوش بگوش باصطلاح‌امروز ازراه سمع و بصر گرفته و بهم‌میآموختند.

درعرب علم وفلسفه وجودنداشت آنچه بودادراکات اولیه واحساسات ظاهری بود که قوای فکروخیال آنهارا قوت میداد- تفکرعلمی ومنطق مستدل نداشتند - تـا کم کم خوش ذوقان ومتفکرین آنها باکهنه کلدانی واشوری ورهبانان عیسوی و احبار یهود و ایرانیـان حدود بلاد عرب آمیزش پیدا کرده بیك سلسله حقـایق وجدانی و زنـدگی آشناشدند.

وکم کم‌بآسمان وستارگان‌شفاف بدقت‌آفرینش‌نگاه میکردند وادراکات‌واحساسات خودرا ازمشاهدات عالم طبیعت درقالب الفاظ میریختند وازگذشت روزگار و زندگی گذشته‌گان درس‌عبرت گرفته وقصاید واشعارخودرا بسمع‌وموزون ساخته درجامع‌عمومی

می آوردندمیخواندند وهر کس بهتر ازعهده بر آمده بودمنصب افتخاری داشت وافکارعمومی اورا بلیغ وفصیح میشناخت واشعار آنها روبترقی نهاد زیرا مضامین آن مشحون برحکم و مصالح زندگی وضرب الامثال سایره میگردید تا آنجا که قصاید ده نفر بهترین اثرفکری شناخته شد که بردیوار کعبه بنام سبعه یاعشره معلقه آویخته شد.

این مطالب کلیات زندگی اعراب بدوی بود ولی مدتی مفاخرات بهتری داشتند که شرح داده میشود.

اعراب متمدن و تقسیمات عربستان

گفته شد که اعراب درتقسیمات اولیه بدوقسمت تقسیم شده اند :

اعراب بدوی و اعراب متمدن

اوضاع اعراب بدوی وچادرنشین را گفتیم اکنون اعراب متمدن رامعرفی میکنیم.

عربستان یعنی سرزمین عرب نشین متمدن درتقسیمات یونانیان قدیم ازلحاظ اوضاع طبیعی بسه قسمت تقسیم شده اند.

۱ـ عربستان سعید یعنی یمن وناحیه مجاورعدن وباب المندب که بسبب نزدیکی بدریا ومنطقه حاره مرطوب ازسایرقسمتهای عربستان حاصلخیزتر است وبعلت وقوع برسر راههای تجارتی بری وبحری بین جزیرة العرب وافریقا وهندوستان ازدیر زمانی باآبادی ووفور نعمت مشهور بودمخصوصاً قهوه وعطریات وانواع پارچه های آن دردنیای اشتهاری بسزا داشته است.

۲ـ عربستان سنگلاخ یعنی ناحیه مجاورریگزار بادیة الشام وشبه جزیره سینا که آنهم باوجودخشکی وبی آبی چون برسرراه شام وعربستان ومصرواقع بوداهمیتی درتاریخ پیدا کرده است ومسیرکاروان بازرگانی دنیای آنعصر بوده است .

۳ـ عربستان بیابان یعنی قسمت داخلی جزیرة العرب که از داشتن هرگونه آبادی محروم وسراسراعراب بادیه نشین است .

تقسیمات عربی

خود اعراب سر زمین مسکونی خودرا بدو قسمت نموده اند.

اول ــ آن وادیکه ازخشکی بین بحرقلزم ورشته جبال کم ارتفاع درمشرق واقع است نظر بنشیب شدید وتند دامنه **کوه غور** که بمعنی زمین گوداست .

دومــ ناحیه بسیاروسیعی که درمغرب این کوه وخلیج فارس وبحرعمان وبادیة الشام است بسبب زیادی ارتفاع آن **نجد** میگفتند.

نجد عربستان بیابان یونانیها ومسکن بادیه نشینان وصحراگردان عرب است ـ که ربع الخالی ـ حضرموت ـ عمان ـ بحرین ـ الحا وغیره از آن است.

قوم عرب

عرب ازلحاظ زبان وقومیت بسه دسته تقسیم شده اند.

عرب بائده ــ عرب عاربه ــ عرب مستعربه

عرب بائده قبل ازظهوراسلام بکلی ازبین رفته اندفقط قرآن وحدیث نبوی ازنظر نتیجه بائد قومیت آنها قصص را بتمثیل آورده است مانند **طسم ـ جدیس ـ عاد ـ ثمود ـ عملیق**

که جمع آن عمالقه است.

اقوام شدید وشداد- عادوثمود- عمالقه - باغ‌ارم - قصص قرآن ازاین‌قبیله بود که اثری از آنها نماند.

عرب عاربه

عرب عاربه عرب‌عرب و اصلی‌است که **عرب‌قحطانیه** نیز گفته‌اند وابتدادراطراف‌شط فرات ساکن‌بودندسپس بیمن هجرت کرده وتشکیل تمدن‌ودولتی داده ومشهورترین‌قبایل عاربه دوقبیله **کهلان-حمیر طی- ازد- اوسن- خزرح- لخم - همدان میباشند.**

عرب قحطانیه که اعراب اصلی‌بوده‌اند ازتغرب‌بن‌قحطان که ازاولادسام‌بن‌نوح‌بود سرچشمه گرفته وپدرقوم عرب محسوب‌میشود.

قحطانیان درحجــاز ساکن بودوقبایل جرهم در نزدیکی اقامت داشتند ودختری باسماعیل دادند وکم کم دراثراختلاط وآمیزش عرب اسماعیلی ازلحاظ جمعیت‌واجتماع برعرب‌قحطانیه غلبه‌یافته‌وکلیه سرمایه مدنیت خودرا بمیراث داده‌ورفتند.

قبایل **جرهم - سبا- کهلان - حمیر** ازاین‌سلسله عرب‌هستند که معروف‌ترین آنهاملوك حمیردرسرزمین‌یمن بودو آثاروتأثربازرگانی آنهابرقراروروابطه تجارتی آنهـا باحبشه وهندازراه خشکی‌ودریاهم‌اکنون‌باقی‌است.

دولت **سبا** درشهر**مآرب** ودولت **تبابعه** درشهر**ظفار** که‌از ۸۵۰سال‌قبل ازمیلادتا ۱۱۵ق م بوده‌اندازدول‌معظم قحطانیه‌بوده‌اند.

سیل‌عرم

یك درهٔ بین دوکوه درسه ساعت فاصله راه تاسباوجود داشت که سدی عظیم بسته‌بودند تـا ازکم آبی وتنگنائی آب مصون باشنددریکقرن ق‌م‌این‌سد در۱۵۰×۳۰۰دزع طول‌وعرض آن بودبمساعت۴۵۰۰۰ زرع مربع ظرفیت آب داشت وناگهان درضعف دولت سباسدآب شکست عظیمی‌برداشت ودولت قادربجلوگیری آن نشد دولت منقرض وپایتخت‌ازشهرسبا بشهرظفارمنتقل گردید ودرحقیقت بااین‌انتقال پایتخت اعراب‌قحطانیه متفرق شدند وبیشتر آنهانابود ومضمحل‌و متلاشی گردیدند.

درقرآن مجید یك‌سوره بنام سباهست که علل‌وعوامل اضمحلال وتلاش - اقوام و ملل ودولت وملت آن قوم‌را بیان‌فرمودواز نظرنتیجه نهائی‌برای تنبیه وتنبه مسلمین‌ونسل آینده جهان تفصیل سیل عرم‌را درطغیان وسرکشی آن قوم متمردبازبان موعظت‌وعبرت بیان فرموده‌است.

لقدکان لسبافی مسکنهم‌اية جنتان‌عن‌یمین وشمال کلوا من‌رزق ربکم و اشکروا له بلدة طيبة و رب غفوز فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل‌العرم و بدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی‌اکل‌خمط واثل‌وشی سدرقلیل‌ذلك‌جزیناهم بماکفرواوهل‌نجازی الاالکفور.

قرآن میفرمایدبرای دولت‌سبا درسرزمین‌مسکونی آنها دوباغ چون‌بهشت‌ازراست وچپ آنها درطول۱۸فرسخ بودکه دارای انواع‌میوه‌ها وحیوانات مفیداهلی بود خالی از هرگونه حیوان موذی وجانورموحش وشهرسبا۱۲ده داشت که تمام‌آنها ازکثرت درخت

بصورت یك باغ در آمده بود خطاب شد بخورید از این میوه‌ها وشکر خدا را بنمائید که خداوند امرزنده شهری سبا زیبا وپر برکت برای شما آفریده است.

مردم سبا خوردند ولی شکر نعمت بجای نیاوردند واعراض از عبادت حق کردند خداوند هم سیل عرم را فرستاده درختها خشکید وشوره زار شد وآبادانی بویرانی مبدل گردید و نعمت بنقمت جای خود را بخشید واین عذاب دردناك بسبب طغیان و اعراض آنها از خود بود.

تا آنجا که میفرماید **ومزقناهم کل ممزق ان فی ذلك لایات لکل صبار شکور** آیه ۱۹ سوره سبا.

چشاندیم بآنها طعم کفران نعمت را وپراکنده ساختیم قبایل آنها را که همه پراکنده شدند جز **غسان** که بشام رفتند و**قضاعه** که بمکه و**اسد** که ببحرین و **انمار** بیثرب و **جذام** بتهامه واز دیعمان مهاجرت کردند.

استیلای حبشه بریمن

چون نکاتی در تاریخ قبل از اسلام هست که مقدمات بیان مطالب بعد خواهد شد ناگزیر نمیتوان از آن ناگفته صرفنظر کرد لذا برای تشخص افکار خوانندگان شمهٔ نقل میکنیم که نکات حساس تاریخ است.

مقدمه اول

باید گفت که یمن واراضی دیگری از عربستان که در حوالی باب المندب ومدخل اقیانوس هند وبحر احمر و ممالك روم واقع شده بعلت واسطه بودن بین هندوستان وآسیای شرقی از طرفی وبین مصر وممالك روم ازطرف دیگر اهمیت تجارتی داشته و موقعیت جغرافیائی آن قبایل توجه زمامداران جهان هم است.

مقدمه دوم

دولت روم وایران که دو امپراطوری بزرك جهان در آسیا واروپا بودند وبرای بسط نفوذ واستیلای خود جدی بلیغ داشتند وباهم رقیب بوده ودولتهای کوچك را زیر حمایت خود میگرفتند.

مقدمه سوم

در عهد انوشیروان که فاتح جزیره سراندیب بود وتوسعه دامنه سیطره او تا آبهای حوالی هندوستان دامنه داشت راههای تجارتی او قیانوس هند بطرف افریقا تحت نفوذ ساسانیان در آمده بود.

رومیها که عاشق ومحتاج امتعه نفیس هند وابریشم چین بودند ودولت ساسانیان راه های خشکی را در آسیای عربی برروی آنها بسته بود عیسویان یمن استمداد مینمودند که بلکه راههای خشکی هند وچین را بدست آورند.

مقدمه چهارم

دولت تبابعه که نسبت بدولت سبا جنگجو و دارای شجاعتی بود با تبع های یمن ببهانه هائی که از طرف آغاز میشد بجنك برمیخواستند.

مشهورترین تبابعه دولت حمیری بنام ظفار بود که معاصر ذونواس ومعاصر انوشیروان ساسانی بود.

تبع بکیش یهود متمایل بود و بر عیسویان یمن سخت میگرفت و عیسویان بدولت روم شکایت کردند وپناه بردند.

امپراطور روم بنجاشی پادشاه حبشه که عیسوی وعامل دولت روم بود در مداخل اقیانوس متوسل شد تا بدفع ژونواس ورفع آزار یهود بپردازد وشر آنهارا ازسر یهود کوتاه کند .

نجاشی لشکریانی جرار بنام ابرهه بیمن فرستاد وباچند زنجیر فیل بیمن آمدند و ذونواس را مغلوب ودولت حمیری ظفار را درحدود سال ۵۳۱م منقرض کردند۔ ویمن ازاین تاریخ ضمیمه حبشه شد وجزو مستعمرات رومی در آمد .

این تحولات واین غلبه وشکستها دراجتماع دوصورت دارد یکی ظواهر امر ودیگر حقیقت آن

تاریخ بیشتر درنظر مورخ بدوی ظواهر امر را نشان میدهد وقضاوتها اکثر روی مراحل ظاهری شئون اجتماعی است ولی برای مورخ محقق مجرب که بعلل وعوالم سلب وایجاد امور است آشناست وازدیده حقیقت بین مینگرد پشت پرده هارا ملاحظه میکند وفتح وظفر یاشکست وانهزام راناخن میزند تا بریشه آن برسد وعلت العلل حقیقی رابدست آورد ۔

تاریخ روم وایران قبل ازاسلام وتحولات اجتماعی بشر آن عصر بی شباهت باوضاع و احوال امروز نیست که میتوان بدیده یك سیاسی محقق ویایك مورخ دوربین مآل اندیش از اعماق افکار نتیجه حوادث رابدست آورد۔ سطح زندگی مردم یکشهر باسیاست زورآزمایان روم ایران مرتب بحضیض واوج می رفت گاهی ممالك عربی دستخوش تمایلات روحی قرار میگرفت وزمانی زیر نظر وحمایت دولت ساسانی میرفت در افریقا وکشورهای خاورمیانه و آسیای صغیر نیز درجزر ومد سیاست روم وایران زیرورو میشد و یاللعجب کـه غلبه وفتح جنگهای اسلامی راهم بگمان خودمرهون همان سیاستها می پنداشتند درحالی فتوحات اسلامی بدون هیچ گونه تردیدی مرتبط باراده حق وتاییدات آسمانی بود چنانچه واقعه قبل نماینده ومصداق واقعی این حقیقت است .

داستان ابرهه

گفته شد که پادشاه حبشه که پایتخت وی آکسوم در کنار بحراحمر بود بیمن حمله کرد و درسال ۵۷۰ میلادی همان سال ولادت پیغمبر یا سال ۵۷۱ یمن را تصرف کرد - ابرهه نایب السلطنه حبشه بعد آمد و صنعا را مرکز تجارت و بازرگانی قافله سرفی قرارداد و معبد بزرگ عرب یمن شد تا یمن مورد توجه گردد معبد صنعا را ساخت و مردم را مجبور کرد آنجا بعبادت اصنام بروند ولی قبول نکردند و حتی جمعی از مشرکین که مجبور شدند بمعبد صنعا بروند آنجا را ملوث کردند . ابرهه برای انهدام کعبه بمکه حرکت کرد تا آنجا را ویران کند و صنعا خود بخود معبد عمومی عرب و مرکز شرق گردد ابرهه باسپاه و جلو گیرهائی که عرب در سر راهش ایجاد کردند مواجه شد ولی همه را رفع نمود تا بطایف سه منزلی شرقی مکه رسید . از آنجا یک عده سپاه مهاجم و غارتگر را با فیلهای جنگی بطرف مکه فرستاد و خود با فیلهای مخصوص از عقب حرکت نمود در این موقع پرده دار کعبه عبدالمطلب جد پیغمبر بود که چون شنید ابرهه بطرف مکه میآید دستور داد همه مردم از شهر بیرون روند . خودش نیز با دوست نفر بیرون رفت و سلامتی گرفت ابرهه هم خارج از شهر اردو زد و تعجب کرد که چگونه مردم شهر را بدون دفاع گذاشته اند نماینده ای فرستاد نزد او که ما قصد آزار مردم را نداریم .

عبدالمطلب نزد ابرهه آمد ابرهه گمان کرد میخواهد وساطت کند برای محفوظ ماندن کعبه ولی عبدالمطلب فقط مطالبه شتران خود را کرد و هیچ سخن از کعبه بمیان نیاورد .

ابرهه پرسید چگونه از کعبه که توپرده دار آن هستی صحبت نمیکنی **گفت انا رب الابل والبیت ربه** کعبه من صاحب شتران هستم و خانه خود صاحبی دارد و نگهبان و حامی دارد - اتفاقاً ... درهمین موقع ابر سیاهی پیدا شد و ... بجلو میرفتند ابرهه با سپاهیانش ... و ... بوسیله پرندگان ... و نابود گردیدند و آن پرندگان را در کلمه ابابیل یا بله فارسی بابیساد افتاده اند سال ۵۷۴ یا سال ۵۷۸

ابرهه و انهدام کعبه

ابرهه چون دید که نتوانست کلیسای بزرگی در صنعا ساخت تا عبادتگاه عیسویان باشد و بعد کم کم معلوم شد که مردم را از زیارت و طواف کعبه باز دارد و صنعا را مرکز عبادت عرب قرار دهد اما اعراب عیسوی زیر بار نرفتند که زیارتگاه دیرین خود یعنی کعبه را ترک گویند و درمقابل اصرار ابرهه عکس العملی نشان دادند که اهانت بکلیسای مسیحیان بود ابرهه برای استقرار کار خود و تثبیت نقشه خویش بر آن شد که اول کعبه را منهدم و ویران کند تا قهراً اعراب بطرف صنعا و کلیسای بزرگ مسیحیان بروند .

ابرهه‌سیزده‌زنجیرفیل که فیل‌سفید بزرك آن‌بنام محمود درمقدم آن بود بقصدانهدام خانه کعبه فرستاد.

این‌اقدام درزمان تصدی سدانت وپرده داری حضرت عبدالمطلب جدپیغمبرخاتم النبیین‌ص بود .

لشکریان ابرهه بنظراروپائیان‌بمرض آبله مبتلاشدند واین اشتباهی‌بزرك تاریخی است که مستشرقین‌نموده‌اند بلکه مواجه باحمله نیروی‌الهی‌ابابیل که پرنده‌های کوچك میباشد شدند وهرپرنده ریگی کوچك درمنقارداشت وبرسرهرکس میزد همانجا ازپای درمیآمد چنانچه آیه‌قرآن صریحاً بیان میفرماید .

وارسل علیهم طیراً ابابیل ترمیهم بحجارة من‌سجیل فجعلهم کعصف ماکول- سوره‌فیل

آن خداوند است که ازساحل دریابرایشان مرغ‌ابابیل‌را فرستاد تا سنگریزه‌های آتش‌زارا برسرآنهابریزند وآنهاراچون برك‌كاه خوردشده درروی زمین‌بریدند اماعلت اشتباه چون مستشرق‌آلمانی وغیره لغت‌ابابیل‌را نشناخته بکتاب‌لغت مراجعه کرده واز آبله گرفته گمان‌کرده لشکر ابرهه بآبله از بین رفتند در صورتی که بضربات بم باران ابابیل ازبین رفتند .

ابابیل قشون ابرهه‌را ازپای درآورد ویکی‌ازآنها فرارکرد تاخودرا دریمن‌بحضور ابرهه رسانیده که گزارش‌را بدهد مرغ مأمورقتل‌اوخودرا بالای سرش‌رسانید وچون گزارش‌اوتمام شد ازهمان‌بم‌های‌آتش‌زای‌الهی که بسجیل خاك‌آتشین تعبیرشده برسراو انداخت واوراهم ازپای درآوردتاابرهه بداند چگونه نیروی فیل سوار جنگی اوشکست خورده نابودشدند.

ابرهه ازاین خیال درگذشت ولی‌بامردم‌هم بد رفتاری شروع‌کرد وآزار و اذیت بسیارنمودتادرگذشت پسرش **یکسوم** پس ازاوپادشاه دست نشانده شد **ومسروق** بسر دیگرش بعد ازاوحکومت یافت که چون بیدادگری بمنتهارسید یکی ازسرداران نامی عرب‌قحطانی بنام **سیف‌بن‌زی یزن** به‌پشتیبانی انوشیروان دادگر درسال ۵۷۱ میلادی بریمن‌غالب شد.

انوشیروان یکی ازسران سپاهی دیلم خودرابنام **وهزر** یادهزربا چهارهزارقشون بکمك سیف بن‌زی یزن فرستادتامسروق ابرهه‌را کشتند وبدین‌ترتیب یمن ازمتصرفات امپراطورروم بتصرت وتحت‌الحمایه‌شاهنشاهی ایران‌انتقال‌یافت وقسمتی از حجاز وشمال عربستان‌هم تحت حمایت وتبعیت‌ایران‌درآمد.

سال هجوم حبشه بخانه کعبه مقارن سال ۵۷۱ وسال چهل‌ویکم ازسلطنت‌انوشیروان وباصطلاح‌عرب **عام‌الفیل** بودواین همان‌سالی‌است **حضرت محمدبن‌عبدالله‌ص خاتم النبیین متولدشد.**

دراین سال‌مخصوصاً شب تولدآن منجی‌عالم‌بشریت حوادثی درعالم رخ‌داد که‌ملا

واقوام‌جهان بشریت‌فهمیدند یك‌واقعه‌مهمی‌درروی زمین‌رخ‌داده‌است که‌شرح آنرا دراوراق بعد خواهید خواند.

عرب مستعربه یا اسماعیلیه

عرب مستعربه یا اسماعیلیه قبایلی هستند که پس از استیلای بریمن وغلبه‌بر قحطانیان وآموختن‌زبان وآداب‌ایشان بتدریج در عداد طوایف عرب در آمده و در حقیقت قبول عربیت کرده‌اند.

یا بهتر‌تعریف کنیم و بگوئیم عرب **اسماعیل ازنسل اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل الرحمن است** که از بادیة‌الشام بوادی غیرذی‌زرع‌حجاز یعنی مکه رفت و آنجا قواعدبیت‌را بالابردواسماعیل‌را بامادرش‌آنجا گذاشت واز نسل اوعرب مستعربه بوجود آمد وبرعرب عاربه‌تقدم‌وتفوق جست.

لذا علمای علم‌انساب گویند مستعربه‌بعدنان پسراسماعیل‌بن‌ابراهیم خلیل‌الرحمن میرسند که **عرب‌عدنانیه** هم گفته‌اند.

قبایل معروف‌آنها عبارتند از**ربیعه ــ مضر ــ ایاد ــ انمار** وقبیله قریش که پیغمبراسلام ازمیان‌آنها طلوع کرداز‌اعراب مستعربه هستند یعنی‌عرب اسماعیلیه هستند که رسول‌خداص خودرا ازنسل اومیدانند وشریعت خودرااز‌آداب ابراهیم گرفته و بدین اجدادموحد فداکاردرراه توحید مفاخره‌ومباهات میفرمایند.

آداب عرب قبل ازاسلام

بابیان مقدمات فوق وابنکه عرب بائده ـ و عاربه و مستعربه که هریك بقبایلی‌چند تقسیم میشدند مخصوصاً قبائل قحطانیه که عبارت از **کهلان ــ ازد ــ طی‌ــ همدان ــ کنده غسانه ــ اوس ــ خزرج‌ــ طی‌ــ مناذره ــ ال‌لخم یالخمیون ــ منذرومناذره کنده** و غیره بودند.

هردسته وقبیله آداب ورسوم وعادات و خصوصیاتی داشتند که ازیکدیگر ممتاز بودند ـ هوای‌نامساعد ـ کمی آب ـ کوچ کردن قبایل ـ حس بدبینی‌ـ بدامدیشی ـ تنافر قبایل ـ اختلاف آداب‌وعادات وادیان‌ومذاهب‌حتی‌دربت‌پرستی که‌هردسته بتی‌را می‌ساختند ومی‌پرستیدند وبه‌۱۶هزاربت رسید که ۳۶۰ بت آنها بزرگ ونامی‌ومنتسب بجمعیت‌بشری بوده‌و۹ بت آن رسمیت داشت که گفته‌اند.

یغوث ونسریعوق است بعل‌ود و عزی
سواع ولات ومنات است نامهای بتان

عرب قبل‌ازاسلام‌دارای‌تحقیق وتعمق وتفحص وتمدن وآداب قومی ودین‌ثابت وعقل سلیم وآئین‌شایسته وفکر‌مستقیم‌نداشت.

کینه جوئی ـ دزدی ـ غارتگری ـ زنده بخاك کردن‌دختران ـ جنگجوئی‌از آداب عربیت بود.

مذهب عرب

با آنکه قبایل متمدن مجاور اعراب بحکم همسایگی رفت و آمد داشتند یاآنکه برای تجارت و مسافرت‌آمیزشی بمدا

کرده بودند وبسیارمیشد که مبلغینی‌میفرستادند تاازعقایدشوم آنها مذمت کنند وعقاید خودشان‌را که یهودیانصاری یاصائبه‌بودندبآنهابیاموزند وتحمیل کنند .

معذلك بـا آنکه تحت‌نفوذ همسایه ها قرار میگرفتند کمتر بمذهب آنهـا تسلیم می‌شدند مگر بندرت ازبت پرستی که بد ترین و پست ترین عقیده بشری است دست میکشیدند .

جمعی ازاعراب دراثراختلاط وآمیزش بدین صابئین و ستاره پرستان قدیم کلده وبابل درآمدند گروهی بکیش‌زردشتی وجماعتی بمذهب یهودوعدهٔ بدین‌مسیح وعیسویها آشنا شدند .

لکن اغلب بهمان درجه بت‌پرستی که درمرحله دین پست‌ترین ادیسان‌است باقی ماندند وباهمان اختلاف طبقاتی از نظرعقیده باقی‌ماندند هردسته‌هم بتی داشتند که بائر زیربارمذهب دسته دیگر نروند .

این بتهارا ازچوب یافلزیاسنك ویاعاج می‌ساختند ومعبدی می‌ساختند بسیارساده‌و بت‌را آنجامی گذاشتند واورا کرنش‌وتواضع میکردند .

چنانکه قبیله کلب بنام ودبتی داشتند درمحل دومةالجندل گذاشته بودند وقبیله هذیل‌بت‌یغوث وقبیله مدحج‌بت‌نسر که (کرکس) ـ وبت ذوالکلاع‌رادریمن‌عبادت‌میکردند قبیله‌همدان بت‌یعوق وثقیف‌بت‌لات‌را درطائف می‌پرستیدند.

قریش‌بت مخصوصی‌بنام عزی‌ومنات داشتند واوس‌وخزرج‌بنام‌هبل بزرگترین‌بتهای این قبـایل است واینهادرخانه کعبه اویخته‌بودند وبرای آنهاقربانی‌میکردند .

مکه و کعبه و عظمت آن

در تاریخ انبیاء گفتیم که خداوند آدم ابوالبشر را خلق کرد و باو دستور داد برای عبادت کعبه را ساخت و معبد عمومی بشر گردید.

دوران بی‌حسابی گذشت که تاریخ آن‌تاریك‌است‌تاابراهیم خلیل‌الله مأمورشدقواعد بیت‌را بالاببردوخانه کعبه که دراثرسیل بارانها وحوادث خراب‌شده بودبسازدوتعمیر کند وفرزند خودش‌اسماعیل‌را درآنجا جای دهد وازاویك سلسله‌بزرگی ازبشربوجود آید که موجب‌افتخارومباهات نیك سیرتان گردد واین کعبه ازروز **دحوالارض** یعنی‌دوهزارسال قبل‌از آفرینش‌آسمانها آفریده شده بودپس‌ازگردش افلاك زمین‌را اززیرخانه کعبه کشش داده گستردند و زمین ازآنروز پرورش داده شد بآب وآفتاب برای تربیت نبـاتـات و حیوانات .

مکه مسکن‌اسماعیل ومهاجرت ابراهیم خلیل الرحمن‌است ومورد احترام قبـایل **عرب‌بائده وعاربه ومستعربه** گردیدوعلاوه برآنکه دراین‌معبد ستایش خداوند می‌ـ کردند ـ بت‌پرستان‌هم در ادوار تـاریخی‌خود بازادی بتهـارا برسقف آن می آویختند و عبادت میکردند.

ازاین گذشته مکه‌یك‌بازارعمومی‌وبین‌المللی برای عرب وبازرگانان همسایه عرب

بود که مال‌التجاره خودرامی آوردند آنجا بمعرض نمایش می‌گذاشتند و بفروش میرسانیدند وازاین‌راه کعبه یك اهمیت تاریخی بین‌المللی پیدا کرد که هم معبدبودهم متجر کـه علاوه بربتخانه بزرك بودن عرب بت‌پرست عصرجاهلیت زیارتگاه ومقصد حجاج عرب بود که برسم و آداب مخصوص‌عربیت دوره عبرانیان برای حج بمکه میآمدند واحرام‌طواف‌وعمره سعی ورمی جمره ـ غسل‌وختان ـ بریدن دست دزد ـ نذروقربانی‌ـ مفاخراست و خود ـ ستائی‌هـا یك سلسله آداب دیگر که از زمـان حضرت ابراهیم بـاقی مانده بود در مکه انجام میشد.

گذشته ازاینهامکه سرراه وچهارسوق دنیای بازرگانی‌آن عصربود و محل‌تقاطع کاروانهای مهم‌قوافل‌یمن‌ـ وبلادغسانسه ـ سواحل خلیج‌فارس‌ـ عمان بحراحمروبازرگانان ازچین تاشام بود که برای تجارت میآمدند وقریش ساکن‌مکه هرسال دوبار در زمستان بطرف‌یمن ودرتابستان بطرف جبل‌شامات وحوران وبصری میرفتند.

مکه‌بسبب این‌دوموضوع مهم مطاف ومزاربودن وموقع‌تجارتی داشتن اهمیتش بسزا یافت وقهرأ ساکنین‌آنجارا باسیسات و آبادانی وعمران مجبورمیکردند که برای رفاه حال زواروتجاروواداره کردن آنها جمعی‌ازمردم مأمورتشکیلات پذیرائی‌قوافل تجارتی و عبادتی بودند واین‌مشاغل روزافزون شد تابه ۱۰ منصب‌رسید که بین‌اعیان مکه مخصوصاً قریش که پرده‌داربودتقسیم‌شد واین مناصب بـارث باولاد آنهـا میرسیدودرخاندان قبیله آنها موجب‌افتخاربود .

سدانت کعبه وقریش

مهم‌ترین مناصب کلید داری و پرده داری خانه کعبه بود که بعربی آن را **سدانت** و مأمور آن را سادن می‌گفتند و این سادن حکم مرجع بزرك علمی‌وبازعیم ورئیس‌قوم وبمنزله‌کاهن بنی‌اسرائیل ومخصوص‌رئیس‌قبیله‌بود.

یکی دیگرازمناسب عرب درمکه **سقایت** بود که چون‌آب بقدرکافی وجود نداشت بامشك‌ها وشترهابرای رفاه حال‌حاجیان وزوارآب بیشتری ازخارج میآوردند صاحب ـ السقایه مقامی‌ارجمندداشت.

منصب دیگری در کعبه بود که **رفاده** میگفتند وآن مقام مرکزتجمع نذورات و موقوفاتی بود که عرب‌بعنوان خانه کعبه تقدیم‌میکردند وصاحب‌الرفاده ازاین محل فقرا زوارراطعام واکرام میکرد.

سدانت کعبه باریاست قریش ازقبیله خزاعه ازاعراب قحطانی‌بود وریاست طایفه قریش با**قصی بن کلاب** جداعلای پیغمبربود.

سدانت ازقصی بعزیزترین‌فرزندش عبد مناف وازاوبارجمندترین فرزندش**هاشم** وازاوبعبدالمطلب رسید وبواسطه فضیلت اخلاقی که این‌خاندان داشتند مناصب همه در آنهاتمرکز یافت وامیه پسرخوانده بهمین‌جهت برهاشم که پسرحقیقی عبدمناف بودرشك بردوبنزاع ونفاق‌برخواست وتاعصرپیغمبرخاتم النبیین یعنی‌فتح‌مکه سدانت‌باعبدالمطلب وفرزندان هاشم ورفاده وسقایت‌هم باعباس‌وابوطالب‌بود.

بدين‌ترتيب مكه وكعبه شهرمحترم ومزارعمومی‌عرب وبازاربین‌المللی‌وریاست و زعامت‌آن باجد پیغمبرواعمام اوبود - که چون مکه‌فتح‌شد همه مناصت بدست مسلمین واهل‌بیت پیغمبرص‌افتادوتاریخ‌جغرافیائی‌مکه وبنای‌شهر کعبه وشهروتحولات آنرا در کتاب جداگانه یاراهنمای حاج‌ومناسك حج‌نوشته‌ایم که بارهاچاپ‌شد.

تیره‌گی‌جهان ونیاز بیك‌منجی بزرك

از اصول مسلم علمی این است که هرعملی یك عکس‌العملی داردمثلاً اگردست روی یك‌فنری بگذارید هرقدر بیشترفشار دهید عکس‌العمل آن یعنی‌جستن‌فنربیشترخواهدشددراجتماع هم اعمال‌افرادبصورت یك عمل نوعی جامعه درمی آید وروی مبانی آن قضاوت میشود مثلا اگریك فرددزدباشد وجامعه ازاین‌افراد دزدتجمع پیدا کند میگویند جامعه دزدوخائن ولی‌باآنکه درمیان این‌جامعه مردانی‌هم باشند که درست وصادق وامین‌باشند اماقضاوت روی اکثریت اجتماع‌است اگرافرادمتظاهریك ملت عالم‌ورشید وعاقل‌بودندآن‌جامعه‌را متمدن وراقی‌ومبتکرودانشمندگویند.

گفتار وکردارمردم‌هم بادانش وبینش‌آنها نسبت مستقیم داردکه روی‌همین‌مبانی قضاوت میشود.

مردم عربستان درصدراسلام درنهایت اختلاف طبقاتی وفقروفاقه وفقدان فضیلت و کمال بودند بطوریکه هریك بدیگری هیچگونه اعتماد نداشته و حتی مراقبت در پیش دستی‌زدن وکشتن‌میکردند.

درتاریخ جاهلیت مینویسند۱۷۰۰جنك محلی‌میان قبایل‌عربی‌اتفاق افتادکه‌ریشه‌و منبع آن جهالت وتعصب جاهلیت و تیره بختی وفقر وبی رحمی و کبر ونخوت وغرور بی‌جا بودکه برای نمونه یکی دوفقره آن‌را می‌نگاریم تابسطح وافکار و حرکات مردم آن عصرپی‌برده شود.

جنك بين بكر وتغلب

البته جنگهای آن عصر عموما و عرب خصوصاً جنك تن بتن بود ودوقهرمان باید زورآزمائی خودرا نشان بدهند مانند امروزجنك علمی نیست که بایك اختراع ملیونها بشررا فدای تمایلات خود کنند اگرچه دررذالت نفس‌وتعصب جاهلیت همان معنی باقی است‌که آن روز با شمشیر وامروزباتم عمل میشده ولی مظاهر ومصادیق‌آن مختلف ظهور وبروز می کند.

جنك «بسوس» شخصی‌بنام «کلیب» که یکی‌ازشیوخ عرب‌بوداعلام کرد که‌شتر کسی نبایدبچراگاه وواقع شتران من وارد شود.

مردی دیگربنام «سعد» که مهمان زنی‌بنام «سوس» بودشتری داشت وحیوان بی‌ـ شعورواردبچراگاه‌قرق شده‌کلیب‌شد اوهم حیوان‌را مجروح کردسعد ازقبیله‌میزبان یاری خواست وجنك درگرفت وپنجاه سال‌ادامه‌یافت وگروهی‌قربانی‌این‌روش ناپسندشدند تا نعمان‌بن‌منذرپادشاه‌حیره آنهاراصلح‌داد.

حکایت

جنگ «منذر» با قبیله «بکر ابن وائل» - در میان این دو قبیله اختلافاتی رخ داد مثلا اسب یکی بر اسب دیگری که از شیوخ بود سبقت گرفته یا مردی پایش را دراز کرده در بازار مکاره و گفته اگر کسی قدرت دارد از روی پای من بگذرد و نظایر اینها که در سوق عکاظ در جلد پیشوای اسلام نوشته‌ام.

منذر اعلان کرد هر کس از حکومت او اطاعت کند از تعرض مصون است ولی سخن منذر وقعی ننهادند و او سوگند یاد کرد اگر بر آنها دست یافت آنقدر از آنان را بر فراز کوهی بکشد که خون بپای کوه برسد.

پس از آن برای سرکوبی متمردین لشکرکشی کرد و جنگ سختی درگرفت در نتیجه قبیله (بکر) شکست خوردند و گروهی اسیر شدند - «منذر» دستور داد اسیران را بر فراز کوه بر دیگان یکان را گردن بزنند عده زیادی را گردن زدند ولی خون در خاک فرو می‌نشست و از کوه سراشیب نمیشد تا سوگند او ادا شده باشد.

چند نفر نزد منذر رفته گفتند اگر همه بکریها را گردن بزند خون بپای کوه نمی‌رسد پس برای وفای بسوگند کافی است آب بر خون آنان بریزیم تا خون بکمک آب بپای کوه برسد.

منذر بزحمت قبول کرد و با خون آب بپای کوه رسید و ادای سوگند او شده بود.

بهمین نحو زنان و فرزندان را هم کشتند و اسیر نکردند و بقتل و غارت و چپاول می‌پرداختند.

اختلافات طبقاتی یا امتیازات طبقاتی

یکی از شرایط بقاء تشکیلات و تحکیم مبانی مجتمع عدالت اجتماعی و مساوات سطح اقتصاد و روحیات افراد ملت است - تا تعادل و توازن باقی است همه خوش بینی و دوستی برقرار است و هرگاه این تعادل از میان رفت اختلاف طبقاتی پدید میآید و خوش بینی بدبینی و خصومت جانشین رشته‌های مودت و محبت میگردد.

هر ملتی که اعتدال اقتصادی نداشته باشد نمیتوان ملت واحد شناخت بلکه افراد پراکنده هستند و عرب در دوران جهالت و ضلالت اختلاف طبقاتی بکیفیت آوری معروف بصفت جاهلانه داشت و هر طبقه برای خود امتیازاتی قائل بود که دیگری را شایسته این امتیاز نمیدانست و حساسترین امتیازات عرب عبارتست از:

۱- امتیاز ثروت - سرمایه‌داران محیط عربستان همه گونه امتیاز و اختیار دار مطلق مردم بودند و مقدرات دیگران بدست آنان سپرده بود که بر دوستان و دشمنان بحکم اختیار مطلق مسلط بودند.

۲- امتیاز نژادی بود که بسیاری تعصب داشتند و غیر عرب را او را که از ایران یا از روم بودند عجم نامیده و دارای امتیازات خود نمیدانستند و اعتنائی نمیکردند - و همچنین سیاه‌پوستان را آدم زنده و صاحب حق و حقوق بشریت نمی‌شناختند و حق حیات برای آنها قائل نبوده‌اند بلکه آنها را برده فروشی ارسال و کمتر از حیوان میشمردند ارباب بیش از همه حقوق و قدرت داشت و برده گان باید متحمل مشکلترین کارها باشند.

۳- امتیاززبان بود که تقریباً برتروعالیتر ازالسنه دیگرجهان می‌پنداشتند و غیر عرب را می نمودند این امتیاز پس ازاسلام برای عرب ارزش واقعی یافت زیرازبان رسمی آسمانی دین اسلام شد وقرآن ونمازومبانی شریعت درلباس احادیث واخبار بعربی بردنیا عرضه شد و $\frac{1}{13}$ السنه دنیا زبان عربی است وبیش از ۸۹ میلیون بشرهم اکنون بزبان عربی تکلم میکنند :

٤ - امتیاز دیگری که عرب معتقد بود امتیاز ظالمانه و تسلط مردان بر زنان است .

زن عرب قبل ازظهوردین اسلام حکم یك متاعی را داشته وموجودبی ارزشی بودومردم بازنان چون بهائم رفتارمیکردند ودختران را زنده بگورمیکردند ولی پس ازاسلام ارزش و مقام وشخصیت وحقوقی پیدا کرد.

چنانچه درباره زن وحقوق آن مفصلا نگاشته‌ام.

این اختلاف طبقاتی یاامتیازاشرافی نه‌تنها درعرب بودبلکه درکشورهای مجاور اعراب نیزهمین تیره گی وانحطاط اخلاقی واختلاف طبقاتی درتمام شئون اجتماع وجود داشت که سبب جنگهای ایران وروم شد وعظمت آن دو کشوررا بیك انحطاط اخلاقی سوق داد که منجر بتلاشی واضمحلال بدست یك ملت بی‌تمدن گردید.

زن درعصر جاهلیت

اگر درباره اوضاع وشرایط زندگی زن قبل ازاسلام مراجعه کنیم بنکاتی برخوردمیکنیم که عقل حیران میگردد والبرماله قسمتی ازآن حوادث را نقل کرده است وما در کتاب زندگانی حضرت فاطمه زهرا شمهٔ نقلا کرده‌ایم - اینجا فقط برای تذکر محیط و نیاز اجتماع بیك مصلح بزرگی مختصری میآوریم.

بیچاره گی زن عرب بیش ازمقداراست که دختران را زنده زنده بگورکنند - زن عرب دریك محیط وحشتناك تاریك جاهلانه‌ای میزیست که هیچ حقی درزندگانی نداشت جز آلتی برای انجام کارهای سخت ودشوار بود.

زن حق ارث بردن ازپدرومادرنداشت اگرشوهرش میمردزن باید درقبرشوهر بماند وبعد اورازنده بگورکنند یاپسربزرك صاحب اختیارزن پدرمیشد که اگربخواهد اورا بفروشد یامزدورنماید یادرمقابل پولی که بنام مهرقرارمیگیردشوهردهد- یا برای همیشه از شوهر کردن ممنوع ومحروم سازد .

درشهریثرب رسم بودکه اگرمردی میمردوزنی داشت فرزندبزرگش اززن دیگرکه اکثرچنین فرزندانی داشتند پیراهن خودرا روی زن میانداخت که حاکی ازاختیار او بودو آنچه میخواست با آن زن میکردتادراسلام این روش ادامه داشت وپیغمبرخدامنع کرد فرمود **لاتنکحوا مانکح آبائکم**

اول نکاح **ذوات الرایات** - وآن زنانی بودندکه دراختیارهرمردی قرار می - گرفتند ودرب خانه آنها پرچمها نصب بودکه ذوات الرایات شهرت داشتندکه مادران

ابوسفیان ومعاویه ویزید ورجال از این طبقه بودند و اگر آنها کودکی می‌آوردند مراجعین خویش را جمع میکردند وقیافه شناسانی بودند آنها را دعوت میکردند تا با شباهت کودک را بهر که نسبت دادند او پدر تازه مولود بود ودرباره زیاد ابن ابیه قیافه شناسان نتوانستند قضاوت کنند لذا بنام پدر مجهول شهرت یافت وبعد معاویه برای پیشمانی سیاست خود او را پسر ابوسفیان خواند.

دوم نکاح «استبضاع» بود که مردی بزنش میگفت نزد فلانی یا مردی دیگر هم بستر وصاحب فرزند شوی زن میرفت مردی را انتخاب میکرد ومرد اولی مدتی با زنش هم بستر نمیشد تا آثار حمل نمودار گردد.

سوم نکاح جمع بود که چند نفر باهم بزنی صاحب رایت وارد میشدند اگر کودکی پیدا میکرد همه آنها جمع میشدند. زن میگوید این فرزند از کدام یک است و این نسبت برای فرزندی کافی بود.

چهارم نکاح مقتی بود که مرد بزرگ خود را تصرف و خواستگاری دختری را میکرد پدر دخترش را بشوهر میداد ودختر مطلع بلااراده پدرش بوده نباید قبول کند. وهمچنین ادامه داشت تا زمان پیغمبر که فرمود در سلسله پدران من کسی که ازدواج جاهلیت باشد نیست بلکه مطابق آئین ابراهیم ازدواج میکردند. نکاح هفت وانواع دیگر بود که در کتاب زندگانی فاطمه زهرا نوشتم.

این اختلافات وناملایمات وتیرگی‌های سیاسی اجتماعی در همه کشورها آن عصر بشدت وجود داشت که همه موجب جنگ وجدال وکشتارهای بی‌حساب میشد مانند جنگهای روم وایران۱ وکلیه افراد کشورهای اسلامی وحتی **یهود ونصاری وصابئین۲** دارای یک نشئت فکری شدند که از روی یک مصلحتی بزرگ را داشتند وهمه این عوامل ایجاب میکرد که پیغمبری ظهور نماید و کهنه و رهبانان واحبارهم از آمدن یک پیغمبری با خصوصیات از روی کتب آسمانی واقف بودند وانتظار داشتند تا اینکه پیغمبر اسلام اعلان نبوت داد.

آورنده اسلام از نظر خاندان

کسیکه عهده دار خانه کعبه حضرت عبدالمطلب رئیس قبیله قریش مردی مشخص شریف - پاکدامن - بلندهمت - باگذشت بود. خدمات اجتماعی او سطور برجسته تاریخ عرب وحجاز را تشکیل میدهد.

۱- برای وقوف بجنگهای ایران وروم در ایام اختلاط اسلامی وبهانه های کودکانه و ادامه مبارزات دامنه دار وکشتار بی‌حساب وسفاکی وخونریزی مال زاویه روم وایران بکتاب تاریخ ایران باستان تالیف مرحوم مشیر الدوله پیرنیا ص ۲۲۳ مراجعه شود.

۲- صابئه مذهب قدیم کلده وآشور بود وعبارت از مجموع ستاره پرستی است وصابی‌ها هفت نوع ستاره را مقدس میدانستند و مثال آن هفت کوکب را بطرزی علامات بتصاویر مخصوصی ظاهر میکردند. وهفت روز هفته را بنام کوکب می‌نامیدند ودر روسی‌ها سابع قسمتی از عقاید آنها است.

حفر و تخلیه چاه زمزم از بزرگترین خدمت او برای حاجیان و اهل مکه بود.
عبدالمطلب در کندن چـاه زمزم نذر کرد اگر ده پسر پیدا کند همه را درخدمت بخلق بگمارد و یکی را هم بسنت ملی فدای کعبه وقربانی راه خدا نماید.

خداوند حاجت او را بر آورد دارای ده پسر شد که کوچکتر از همه **عبدالله** بود خواست اورا قربان کند مردم مکه سخت براواعتراض کرده بر آشفتند که دختر کشی بس نبودتو میخواهی پسر کشی را هم باب کنی ومعمول سازی وراضی نشدند بقربـانی عبدالله عبدالمطلب برای ادای نذر عبدالله را باشتر قرعه کشیدتاقرعه بنام ده شتر که سرمایه بزرگی در آن عصر بوداصابت کرد وده شترقربانی نمود وعبدالله نجات یافت ولذا پیغمبراکرم ص خودرا **انا بن الذبیحین** معرفی میکند که فرزند دوذبیح است یکی اسماعیل جدش که برای اوفدائی ازبهشت آمد ودیگر پدرش که ده شترقربانی اوشدند .

عبدالله بسن رشد رسید نسبت عربیت درقافله بازرگانی شام شرکت کرددرحالی که تازه زن گرفته بودوشاید یك شب بیشتر نزدزنش نبودوباکمال تأسف درمراجعت ازسفر شام درمدینه درگذشت وزن او که دوماهه حامله بفرزندی پسر بود هم آغوش غم واندوه گردید . ۱

ابو ناادم ع

اجداد پیغمبر اسلام ومسئله نسب درعرب

درعرب بیش ازهرچیز مسئله نسب اهمیت دارد وشناسائی افرادوقبایل بانساب آنهاست وهرکس بیشتردرعلم انساب وارد باشد ارزش اجتمـاعی اوبیشتر است زیرا درعقد وازدواج خانوادگی این افرادموردتوجه بودومعتمد ومعرف ووصاف ا قبایل از جهات بروزصفات بودند ـ وهرکس میخواست باصفاتی مخصوصی که دوست میداشت انتخاب کند نزدآن نسابه میآمد وازاو میپرسید که من چنین زنی باچنین اوصافی میخواهیم اوراهنمائی میکرد ودرصدراسلام ابوبکروعقیل درنسب شهرتی داشتند.

برای شنـاسائی افرادهم کافی بود که گویند ازکدام قبیله هستیم خصایص آن قبیله دریکفردظهوروبروزداشت.

بااین مقدمه بایدپیغمبررا ازلحاظ خانوادگی ازجهت حسب ونسب شناخت که شخصیت اوروشن گردد.

دراواسط قرن پنجم میلادی ـ یکنفربنام **قصی** زعیم قریش حکومت مکه را عهده گرفت وتمام افرادقبیله خودرا دراین سرزمین تـاریخی جمع کرد ومنصب فرمـاندهی **جنك و صلح ـ قضاوت** هم باضافه **سدانت وسقایت** باخوداوبود ـ اینك سلسله ذ

۱ـ برای مطالعه زندگانی پیغمبرخاتم النبیین بکتاب پیشوای اسلام مراجعه شود.
۱ ـ قریش را ازکلمه قرش بمعنی شتربسیاراصیل دانسته اند وزردشت هم بهمین معنی آورده اند که مراداز اصالت خانوادگی باشد ودرتاریخ ایران باستان مفصل شرحی درباره زردشت مینویسدتاریخ ایران سایکس ص۷۰۲ـ ناسخ التواریخ ـ ایران باستان

سیدالمرسلین را تا آدم پدربزرگ او همه نقل می کنیم :

۱ـ محمد (ص) مادرش آمنه بنت وهب

۲ـ ابن عبدالله مادرش فاطمه بنت عبدالله عامر بنقل طبری عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم ۱

۳ـ ابن عبدالمطلب مادرش سلمی بنت زید بن خداش نازید بن عمرو بن سعد بن حرام بن خداش ـ بالسید خزرجی ۲

٤ـ ابن هاشم مادرش عاتکه بنت عمرو بن هلال بابنت مره السلمه

٥ـ ابن عبدمناف مادرش بنت خلیل بن حمشه یاحبی بنت خلیل بن حمشه بن سلول

٦ـ ابن قصی مادرش بنت سعد بن سیل

۷ـ ابن کلاب مادرش هند بنت سریر

۸ـ ابن مرة مادرش وحشه بنت شیبان

۹ـ ابن کعب مادرش ماریه بنت القین بنقل طبری بنت کعب بن القین

۱۰ـ ابن لوی مادرش سلمی بنت عمرو بن ربیعه بنقل طبری عاتکه بنت مخلد بن النضر بن کنانه

۱۱ـ ابن غالب مادرش سلمی بنت سعد [illegible] بنت الحارث بن تمیم بن سعد

۱۲ـ ابن فهر مادرش [illegible] بنت الحارث

۱۳ـ ابن مالک مادرش عاتکه بنت العدوان بنقل [illegible] بنت عدوان

۱٤ـ ابن النضر مادرش [illegible]

۱٥ـ ابن کنانه مادرش هند بنت عمرو بن قیس

۱٦ـ ابن خزیمه مادرش سلمی بنت اسد [illegible] بن الحاف بن قضاعه

۱۷ـ ابن مدرکه » لیلی بنت حلوان

۱۸ـ ابن الیاس » [illegible]

۱۹ـ ابن مضر » سوده بنت عک

۲۰ـ ابن نزار » [illegible] بن عمرو

۲۱ـ ابن معد » [illegible] ۳

۲۲ـ ابن عدنان » معلوم نیست

۲٤ـ ابن اد » [illegible]

۲٥ـ ابن ادد » [illegible] بنت وحطان

۲٦ـ ابن الهمیسع » [illegible] راعل

۲٦ـ ابن نبت » [illegible]

۱ـ تاریخ طبری ص ۱۰۷۳ ج ۳

۲ـ طبری و کامل ابن اثیر

۳ـ طبری [illegible] ۱۰۷۳ [illegible] ۱۱۱۲ ج ۳ کامل ابن اثیر چاپ قاهره ص ۱۱ ج ۲

۲۷- ابن‌جمیل » معلوم‌نشد نام خود اوهم حمل وحمیل بن‌بنت بن قدارهم نوشته‌اند

۲۸- ابن‌قیدار مادرش‌ملامةالحمدمیه‌یاسیده‌بنت مضاض‌الجرهمیه

۲۹- ابن‌اسماعیل « حاجر‌القبطیه

۳۰- ابن‌ابراهیم « معلوم‌نیست

۳۱- ابن‌تارخ « معلوم‌نیست

۳۲- ابن‌تاخود « »

۳۳- ابن‌اشوع « »

۳٤- ابن‌ارغو « »

۳۵- ابن‌فایع « ارغوا

۳٦- ابن‌عامر که همان هودپیغمبراست ومادرش معلوم‌نیست

۳۷- ابن‌شلخ مادرش معلوم‌نیست

۳۸- ابن‌افحشد « صلیب‌بنت‌بتاویل

۳۹- ابن‌سام « عمروره‌بنت‌براکیل

٤۰- ابن‌لذح « قینوش‌بنت‌براکیل

٤۱- ابن‌لمك « ملك

٤۲- ابن‌متوشلخ « هدانه‌بنت‌باویل ۱

٤۳- ابن‌اخنوخ‌مادرش برکنابنت‌الدرسیل‌بن‌محوبل واخنوخ همان‌ادریس‌پیغمبر٤ است

٤٤- ابن ازد مادرش‌سمن‌یاسمعال‌یاسمعت‌بنت‌براکیل

٤۵- ابن‌مهلائیل « دینه‌بنت براکبس

٤٦- ابن‌قنیان « نعمة‌بیت‌شیت

۳۷- ابن‌انوش « حزوره‌اخت‌شیت

٤۸- ابن‌شیت « حوا

٤۹- ابن‌آدم‌ابوالبشرمادرش‌خاك - خلق‌من‌تراب

این‌افرادشخصیتهای بارزهرعصروزعیم وپیشواوقائد هرقوم‌بوده‌اند همه آنهاموحدو خداپرست وبافضیلت ورهبروراهنمابوده‌اند - ومکررپیغمبرص فرمودند **انابن‌العواتك** یاعوایك انا ابن‌فواطم که دوازده عاتکه بودند درامهات اجداد پیغمبر(ص) ده‌نفر از قحطانیان ومصریان وقضائیان ودونفر ازقریش چهارنفر فاطمه‌ازقریش وقیسیان‌وبني‌الازد بوده‌اند۲

۱- طبری‌ص۱٦٤-۳۵٤ح۱

۲- مجمع‌التواریخ‌والقصص‌ص۲۲۸

مولد ومیلاد آورنده اسلام

در سال چهل و یکم از سلطنت انوشیروان عادل یا عام‌الفیل که مطابق باسال ۷۵۱ میلادی بود **اشعه آفتاب وجود بزرگ ترین منجی عالم بشریت ازافق مکه درشعب ابی‌طالب پرتوافکن گردید .**

این مولودعجیب دوماهه بود که پدرش را ازدست دادوشش ساله بود که مادررا ازدست دادودرتحت تربیت جدش عبدالمطلب درآمد وچون بهشت سالگی رسید آن بزرگ قریش راهم ازدست داددر کفالت عمویش ابوطالب در آمد ابوطالب سابقه محبت محمدرا داشت وتاسال دهم بعثت ازبرادرزاده خود حمایت وپشتیبانی میکرد.

ابوطالب مردی متشخص ، محترم ، باعظمت بود که قریش[1] عموماً باو احترام میکردند.

اوازارکان تجارت عرب وازاهالی قافله داران کاروان بود که دراین سفرمحمد نیز برادر زاده را باخودبشام برد وسفر دیگر اورا مستقلا بنام امین بسالار کاروان سرمایه خدیجه است خویلد که اززنان ملوک عرب بودبشام فرستادودراین مدت امانت وصداقت ، قدرت وسرو خوارق عادات شگفت آمیزی ازمحمد امین دیده شد که عامه دوست ودشمن باین شخصیت احترام میگذاشتند.

محمدامین در ۲۵ سالگی ، خدیجه را که درسن چهل سالگی بود بزنی خود گرفت واین زن درواندیش تمام ثروت ودارائی خودرا در اختیار شوهر خود گذاشت اوهم دراین مدت ۱۵ سال بعبادت درغارحرا وتفکر درآثار قدرت طبیعت وعلاوه برعبادت ومطالعه درعوالم ملک و ملکوت واجتماعات میگذرانید.

دربین سالهای تولد این بزرگترین منجی عالم بشریت تاسال بعثت حوادثی دردنیا رخ میداد که اوساعد وناظر آن حوادث بود وآن حوادث آنچنانه نامناسب بود که میبایستی اصلاح گردد ورسول خدا دراین مدت برای اصلاح امور اجتماع مطالعه میکرد وهمه جا مردم را باصلاح وسداد وصلح وآرامش وقناعت وبشر دوستی دعوت وتوصیه میکرد ازوقایع مهم آن عصر جنگهای ایران وروم بود .

۱ - قریش لقب نضر بن کنانه است وهر کس دراعقاب او برسد قریشی است وحضرت محمد ازاولاد اواست مخصوصاً باو میرسد لذا بنسب قریش معروف گردید .

جنگهای ایران وروم در عصر پیغمبر اسلام

بسم‌الله الرحمن الرحیم
الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم
من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله
الامر من قبل و من بعد ویومند یفرح
المؤمنین بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز
الرحیم وعدالله لایخلف الله وعده و
لیکن اکثر الناس لایعلمون.
یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و
هم عن الاخره هم غافلون سوره روم
آیات ۱-۶

مقدمه

کشورروم درنزدیکترین سرزمین خود »دمشق وانطاکیه که بقسطنطنیه پایتخت روم نزدیك بوده است» شکست خورد وحال اینکه آنان درچند سال آینده «از۳سال تا۹سال» غـالب خواهند شد در گذشته وآینده حکومت حق نفوذ دارد و هر فرمانی خدا دهد مجری گردد

درآنروز **«روز فتح روم»** مؤمنین ازیاری خداوند خورسند خواهندشد خداوند هرکه‌را بخواهد یاری میکندواوعزیزومهربانست

این وعده الهی است وخداوند دروعده‌اش تخلف نمیکنند ولی اکثرمردم نمیدانند آنان ظاهر زندگی دنیارا میدانند . وازعاقبت کار **غافل و بی خبرند .**

قبل از اینکه وارد مطلب شویم دو نکته را متذکر میکردیم .

اول آنکه قرآن معجز آسمانی است وازآینده خبرمیدهد وهرکس دردنیا ازافراد عادی بشرخواست اظهار فضلی کند یابریاضت براسرار واقف گردد ازگذشته خبر داده ولی پیغمبراسلام بزبان قرآن ازآینده خبرمیداد ومرورایام برصدق گفتار اواعتراف و یقین نمود.

دوم آنکه قرآن ازکیفیت جنگهای ایران وروم وشکست وفتح وغلبه وانهدام آنها

اطلاع دادو روز فتح و فیروزی مسلمین را هم خبر داد.

ما برای اطلاع خوانندگان جنگهای ایران وروم را در عصر پیغمبر نقل میکنیم تا بعد در فتوحات اسلام فتح روم و قسطنطنیه را بنگاریم.

در ایام کودکی پیغمبر اسلام ـ در جهان بشریت دو دولت قوی در روی کره زمین بود مانند امروز امریکا و شوروی ـ آنروز روم و ایران بودند و این دو جبهه آتش جنگ میان آنها در سال ۶۱۷م شعله ور یعنی هفتمین سال بعثت پیغمبر شدت یافت ـ ارتش ایران از طرفی تا دمشق و انطاکیه پیشرفت و از طرف دیگر آسیای صغیر را زیر پا گذاشت.

دراین زمان که ارتش نیرومند ومجهز ایران شاهد پیروزی را در آغوش گرفت مطابق مجاری عادی احتمال شکست آنان نمیرفت ـ لذا خسرو پرویز پیشنهاد صلح امپراطور روم را نپذیرفت ونماینده خود را زندانی کرد که چرا امپراطور را زنده ودست بسته نزد او نیاورده است.

درچنین موقعیت وسرا پای قرآن مجید اعلام خبر نمود که فتح ایرانیان موقتی است و چیزی نمی گذرد که رومیان پیروز میشوند وایرانیان غالب مغلوب میگردند.

این خبر غیبی که بطور قطع ومسلم از زبان وحی صادر شده در مجامع کفار قریش بسا مسخره واستهزاء تلقی میشد همانطور که جنگ آلمان فاتح غیر قابل شکست تلقی میشد.

عرب وعجم باور نمیکرد که ایران با آنقدرت وغالب بر قیاصره روم شکست بخوردولی قرآن چندین نکته را روشن ساخت که جالب افکار جهانیان شد.

۱ـ دولت روم در نزدیکترین قلمرو خود مغلوب شده است.

۲ـ این مغلوبیت موقتی است ودر مدت ۳ تا ۹ سال رومیان غالب خواهند شد.

۳ـ تأیید الهی وفتح وفیروزی نصیب مسلمین میگردد که موجب شادمانی وانبساط است .

۴ـ پیروزی رومیان وشادمانی مسلمین بشکست هردو آنها قطعی است ووعده خداوند تخلف ندارد .

۵ـ مردم ظاهربین هستند واز عاقبت کار بی خبرند آن خداوند است که بهمه چیز داناست .

جنگهای خسرو پرویز با بیزانس

جنگهای خسرو پرویز کسری ایران با بیزانس قیصر روم از سالهای ۶۰۳ تا ۶۲۷م بطول انجامید که خلاصه آن چنین است درسلطنت «موریس» روابط دو دربار کاملا صمیمانه بود ولی درسال ۶۰۳م موریس را کشته و پسر او با ایران آمد . بخسرو پرویز پناهنده شد کسری بپاس حقوق امپراطور مقتول «فکاس» را بامپراطوری نشناخت و بر اثر آن جنگ بین دولتین شروع شد.

خسرو بالشکری جرار وارد بین النهرین گردید وبا پیره همدی شهر رها وشهر را محاصره کرده بعد از ۳ ماه متصرف شد سال ۶۰۵م بعد آمد بدیار بکر و «ارس» و «حران»

بیروت امروزی‌تاخت ازطرف دیگرازاردوی دیگرایران ازراه ارمنستان‌به **کاپادوکیه** برده شهر **«فریکیه»** ودوولایت دیگر آسیای‌صغیر را غارت کردودر آسیای صغیر بقدری پیشرفت نمود که اهالی قسطنطنیه مضطرب شدند.

اوضاع‌دولت بیزانس‌دراین‌زمان‌قرین‌هرج‌ومرج بود-نتوانسته درمقابل‌فتوحات‌خسرو کاری ازپیش برد وفشار ایرانی‌ها باعث وحشت واضطراب در ممالك روم شرقی شده و بحرانی‌تولید کرد.

بر اثر این وقایع **«هراکلیوس»** که در تاریخ ایران معروف به **«هرقل»** است ازافریقابا کشتی‌های بسیار بقسطنطنیه آمده وباهمراهی مردم‌امور کشورروم‌را بدست گرفت سال ۶۱۰م

خسروبجهانگردی خودادامه داد تادرسال ۶۱۱ **«سال بعثت پیغمبرص اسلام»** بشامات تاخت انطاکیه ودمشق‌را گرفت وپس‌ازآن بکمك ۲۶۰۰۰ نفریهودی بیت‌المقدس رامسخرنمودوسلیب حضرت عیسی‌رابایران فرستاد.

این‌فتوحات پی‌دربی خسرواثرغریبی درعالم آن روزی بجاگذارد بخصوص تصرف بیت‌المقدس‌وآوردن‌صلیب که درانظارعمومی مسیحیان‌مقدس‌ترازآن‌نبود- موجب‌تحریك افکارعمومی‌شد.

خسروبااین فتوحات‌اکتفا نکردو**شهر براز** یکی‌ازسرداران نامی‌ایران‌را باقشونی بطرف مصرفرستاد واوازکویری که بین شامات ومصرحایل است گذشته بساسکندریه که شهرنامی‌تجارتی آنزمان بوددر آمدسال ۶۱۶م

این‌فتح سردارایرانی بازاثرعجیبی درعالم نمود زیرا قرونی متمادی بود که مصر ازدست ایرانیان خارج‌شده بودوشاهان ساسانی**میخواستند حدودایران‌را بحدود زمان هخامنشیان برسانند.**

ازطرف دیگردرسال ۶۱۷ شاهین سردار نامی دیگر ایران از**کاپادوکیه** بشهر **کالسدن** نزدیکی‌قسطنطنیه رسید.

دراینجا هرقل باسردارایرانی ملاقات کرد وبصلاحدید اوسفیری نزد خسروپرویز برای مذاکرات صلح‌فرستادولی‌مذاکرات بجائی‌نرسید زیرا فتوحات دامنه‌دار خسرورا مغرورومتکبرساخته نه‌فقط حاضربمذاکره صلح‌نشدسفیررادرمحبس‌انداخت یقتلش‌تهدید کرد که چراهرقل‌را درغل‌وزنجیردرپیش‌تخت‌اوحاضرنکرده‌است.

کالسدن بزودی تسخیرشد وایران بحدودزمان هخامنشی‌رسید سال ۶۱۷م اوضاع بیزانس بسیاربدبود زیراارمنستان روم وشهرهای‌آن وقلاع‌رومی دربین‌النهرین و تمام ممالك‌آسیای صغیروسوریه وفلسطین ومصرمسخرایرانیان‌شد وقسطنطنیه نیزازطرف‌ایران **وآورها** تهدید می‌شد آورها مردمی‌بودند که ازطرف شمال‌بمردم شرقی‌فشارداده می-خواستندازراه خشکی‌این‌پایتخت معظم‌راتصرف کنند.

اوضاع‌بیزانس‌بقدری وخیم‌گردید که هرقل‌قصد فرارنمودمی‌خواست به (قرطانیه) ر. ودومابر. مهاجرت خزائن روم‌را ازقسطنطنیه حمل کند که ناگهان این خزائن بدست

سردارخسروپرویز افتاد وموسوم بگنج بادآورده‌شد»

روحانیان ومردم‌مانع‌شدند وبالاخره‌اوراضی‌شدبماند وخزائن ونفایس کلیساها بمصرف تهیه‌اردوهای نظامی برسد.

« خدا میخواست خزائن رومی بدست ایرانی افتد و نصیب عرب مسلمان‌شود.»

جنگهای هرقل

هرقل باقشون خود در ۶۲۲ م **« سال هجرت »** از بوغاز **هلس‌پنت** «داردانل امروزی» گذشت درایسوس «ابن‌محلی است که میدان جنگ اسکندر باداریوش‌بود» بخشکی درآمد و در نزدیکی ارمنستان جنگی‌بین اوشهر براز روی داد که بفتح رومی‌ها خاتمه یافت هرقل‌مسرور بقسطنطنیه مراجعت کرد.

درسال بعد بامردمان شمالی‌مانند **خزرها** وغیره همدست‌شده از طرف **لازیکا** بطرف‌ایران قشون کشی‌نمود وخسر بالشکری مرکب‌از ۴۰۰۰۰ نفرسپاهی به**شیز** «واقع درآذربایجان» شتافته باردوهای خودامر کرد که بطرف دشمن بشتابند ولیکن قبل از اجتماع اردوهای ایران هرقل بجنگ برداخت وفاتح‌شد این دوفتح برای رومیان خوش آمد داشت.

پس از آن بغارت شهرهای ایران پرداخت آتشکده هارا خراب نمودسال۶۲۳م از جمله آتشکده آذر گشسب‌بود.

درسال‌بعد خسرو خواست حمله‌به « آران» برده‌قوای هرقل‌را معدوم کند لذا بسه اردوی خودامر کردبه‌آنطرف بشتابند ولی‌هرقل پیشدستی کردبارمنستان واردشد وقبل ازاینکه اردوهای ایران‌بهم ملحق‌شوند باهریک جداگانه جنگ کردوهمه‌را مغلوب نمود وفاتح ومسرور گردید.

محاصره قسطنطنیه - خسروپرویز که ازفتوحات قیصرروم مضطرب‌شده بود خواست بان ضربت قطعی‌برومی‌ها واردنماید وبااین مقصود آخرین جدوجهد خودرابکاربرده و دو اردوی بزرگ تشکیل دادویک‌اردودرتحت سرداری **شاهین** مأمورشد قسطنطنیه‌رامحاصره کند ویکمک آوارها تسخیر نماید واردوی دیگر برضد هرقل عملیات جنگی‌نماید.

درسال۶۲۶ که این آیه نازل‌شد هرقل‌قوائی‌برای محافظت قسطنطنیه گذاشته خود بطرف «لازیکا» روانه گشت واز آنجا به**تفلیس**حمله بردولی‌موفق‌نشد - ساخلو قسطنطنیه باساهین جنگ کرد وازجهت تندبادی که مخالف قشون‌ایران وزید «وازنیروهای آسمانی بود» جنگ‌دریائی سپاه‌ایران هیزدموفق‌نشدآنراعقب‌نشاند شهر«کالسدن» را پس بگیرد **شاهین** بعد ازاین جنگ ازاین جهت که موردغضب خسرو واقع شده بودازغصه بمرد. **آوارها**هم حمله بقسطنطنیه‌نمودند ولی‌موفق‌بتسخیر آن نشدند زیراایرانیان نتوانستند بآنها کمک‌نمایند وعلت عدم‌موفقیت فقدان‌وسایل بحریه درایران بودوبعکس هرقل نیروی دریائی‌مجهزی داشت که درتمام‌جنگهاازآن استفاده کرد.

جنك دستكرد

در سال ۶۲۲م هرقل قصد دستکرد را نمود در این محل تقریباً در بیست فرسخی تیسفون واقع واقامتگاه خسرو بود که در نزدیکی نینوای قدیم جنگی بین فریقین روی داد ودراین جنك اگرچه سردار ایرانی کشته شد ولی لشکرایران پافشاری کرد تـا آنکه بالاخره بطرف سنگرهای خود عقب نشست وپس ازرسیدن کمك بطرف کانال «برازرود» رفته آن‌را سنگرخود قرار داده برای جنك حاضرشد .

دراین‌احوال ترس برخسرومستولی‌شد که براثر آن قشون‌ایران‌را رهانمود وفرار کردوباوجوداین لشکرایران مقاومت نمود تاقراءایران بهم‌ملحق‌شد ودویست فیل جنگی بقشون‌ایران ضمیمه گردید.

پس‌ازآن هرقل‌پافشاری ایران‌را دیدنقشه اولی‌خودرا که تعقیب خسرو ومحـاصره تیسفون‌بود تغییردادوبه **گنزك** رفته سال۶۲۷

خلع وقتل خسروپرویز

شکست خسرو در دستکرد و مخصوصاً فرار او باعث هیجان نجباء ومردم‌تیسفون گردید رفتاربدخسروباشهر براز وتوهینی که به‌نعش‌شاهین‌کرده بودبرتنفرمردم افزود نوشته‌اند ـ که خسروتمام سرداران خودرا ازاین‌جهت که فاتح‌نشده بودند بکشت میخواست شهر براز راهم بقتل‌برساند وحال‌آنکه شهربرازوشاهین ازجهت فتوحات سابقشان خیلی‌محبوب ـ القلوب بودند براثراین‌تنفرخسرورا ازسلطنت خلع نمودودرمحبس‌تاریك انداخته بعد از چندی کشتند۶۲۸م.

شیرویه «قبادزمـان بعد» چنانکه نوشته‌اند دراین‌قضیه دست داشته زیرا خسرو میخواست مردان شام‌پسر کوچك خودرا که ازشیرین «زن سریانی او» بودولیعهد کند ـ تنفروکینه دشمنان خسروباندازه‌ای بود که درمحبس مهردادپسراورا درپیش چشم اوسر بریدند ۱

باین‌ترتیب روم وایران دراین حمله سخت هردوضعیف شدند وروحیه مردم‌عوض شد و اخلاق و عادات بـانحطاط کشید ـ افرادی بسیارکشته شدند ـ رشته اقتصادیات مردم گسیخته شد وثروتها وآداب نقل وانتقـال گردید تـاهردوبدست مسلمین مضمحل ومتلاشی گردیدند.۱

۱ـ تاریخ مشیرالدوله ص۲۲۲

ظهور اسلام

بیان ظهور اسلام مستلزم شرح وحال آورنده اسلام است که چون ما سره کامل آن حضرت را در کتاب مستقلی نگاشته‌ایم اینك تکرار نمی‌کنیم فقط باجمال برای اطلاع خوانندگان سمه‌ای از اوضاع واحوال خاندان او را نقل میکنیم که مقدمه سیر تکاملی اسلام وجریان طلوع وتوسعه وپیشرفت وفتوحات اسلام گردیده تا مظاهر تمدن و نبوغ وعظمت او را نشان دهد .

علمای علم‌الاجتماع اختلاف دارند که آیا محیط برحسب نیاز اجتماعی نابغه‌ای بوجود می‌آورد تا خط سیر جامعه‌را بترقی واعتلا بالا برد.

یا نوابغ در تنگنای زندگی اجتماعی وضعف جامعه نبوغ ونیروی قوای مادی ومعنوی خودرا نشان میدهند وخط سیر جامعه‌را عوض میکنند.

این بحث از روی علل واسباب طبیعی وسیاسی واحوال عناصر اجتماع بسته بنظریات وتفوهات وادراکات اشخاص است آنچه مسلم است این است که هر ترقی وتعالی یا تنزل و انحطاط معلول علل وعواملی است که محیط عصر را برای برگزیدن یك فرزندی از ابناء زمان برمیانگیزد تا شخصی قیام کند واجتماع ونسل آینده‌را از محو ونابودی نجات بخشد.

زمان ظهور اسلام چنانچه درمحل خود نوشتیم دنیای بشریت بدو جبهه تقسیم شده همانطور که امروز هم از قدرت درشمال وجنوب دست دودولت مقتدر است.

ایران وروم که هریك فراجگیر کشور های جهان بودند ومی کوشیدند که بر مستعمره‌ها ودست نشانده های خود بیفزایند در آسیا واروپا باهم برسر خلق خدا رقابت میورزیدند .

واوضاع داخلی هردو از نظر عوامل اجتماع سخت دگرگون بود ومحکوم رذایل ناپسنده بودند

کار وکوشش وسعی وفعالیت ـ اقتصاد وزراعت وتجارت جای خودرا بناامنی ـ تنبلی تن‌پروری ـ وبیرانی دهات وقنوات مزارع ـ تعطیل تجارت وفلاحت داده بود واختلاف طبقاتی بحدی شدت یافت که حس بدبینی همه‌را مرعوب کرده وبحضیض و مذلت و خواری کشانده بود.

در روم هم شراب خواری ، قمار بازی ، جنك ویغماگری ، بی ـ اعتنائی بمبانی اجتماع سبب انحطاط کامل گشته ودیگر مساوات وآداب و

رسوم وشئون ملی ازهردواین کشوررخت بربسته بود .

اساس ملیت که برپایه امرازدواج بناشده است بفسادوتخریب افتاده شهوات برهمه جا وهمه چیزحکمفرماشده بود وراستی ودرستی وعلم وفضیلت بکلی ازهر دوجامعه رخت بربسته بود .

درایران عکس العمل دوران حکومت انوشیروان ظاهرشد خوشگذرانی وبی اعتنائی بامور کشوری واعتمادبراین دوستی غرورتجکیم مبانی سلطنتی موجب شدکه رشته اجتماع ازهم بکسلد وخادم وخائن نه تنهادرتشکیلات دولتی فرق وامتیازی نداشته باشند بلکه خسائنین از همکاری باعمال و مسئولین پیشقدم شده در تخریب اساس حکومت می ـ کوشیدند.

خواه ناخواه محیط وزمان ومکان نیازمندیك زعیم وپیشوای بزرك ودرانتظاریك مصلح ومنجی عالیقدربود.

اگراین پیشوا مصلح ازمیـان ایرانیان ظـاهرمی شد رومی ها زیربارنمیرفتند وباز جنگهاتشدید می شد .

اگر این مصلح از میـان رومیـان ظهور می کرد ایرانیان باسابقه خصومت هـای دامنه دار زیربـار نمیرفتند وآن مردانی که بـاید جهانگیری کنند مانند عرب هرگز در ایران نبودند.

لذا خداوند متعال مصلحت چنان دیدکه این منجی بزرك وزعیم عالیقدررا ازمیان یك قوم منحطه بی تمدن بعرصه ظهوروبروزبرساند تابانفوذ آسمانی خودبدون سابقه تمدن وعلم وفرهنك مکتبخانه های دنیای ایران وروم دو کشورمهم مقتدرجهان را ببندد وهر دو مملکت خراجگیررا زیرربقه نفوذحکومت آسمـانی خود درآورد ـ که **الله اعلم حیث یجعل رسالته**

پیغمبراسلام درمیان عرب ساده لوحی ظهورکرد ودرزیرآسمان شفاف در خاندان فاضل وبافضیلت پرده دارکعبه نشوونمـایافت ولی وجهه همت ونقطه نظرش معطوف بکشف حقیقت یك آئینی بودکه بشررا از ضلالت وگمراهی نجات بخشیده بسعـادت وکامیـابی رهبری کند.

۲۵ سال صداقت و امانت ۱۵ سال ریاضت وعبادت درکوه نور سبب شهرت واعتماد عامه عرب شد و ازافکار عمومی لقب محمد امین و صادق مصدق گرفت .

حضرت محمدبن عبدالله ص درمجامع عمومی مردم عربستان براستی ودرستی قضـاوت میکرد بحقیقت وسعادت مردم را راهنمائی میفرمود.

امانات مردم را نگاهداری می کردوبموقع بصاحبانش مستردمیداشت دربازارهای عمومی عرب راه ورسم تجارت وموفقیت را برای مردم شرح میداد. ازعصبانیت جاهلانه عرب وحماسه های بی جا ومفاخرات بی مورد آنهامنع میکرد.

نتیجه کار و کوشش را مقرون همدوش باصحت عمل ودقت نظر و نیت پاك وحسن رفتار میدانست .

در ۲٤ سالگی یکی از زنان متمول عرب که محمد امین مباشر وعامل مال التجاره او بود بزوجیت اوپیشنهاد کرد وخود واموالش را دراختیار او گذاشت وازجان ودل تسلیم اوشد ودر اعلان نبوت هم اولین کسی بود که اسلام آورد وقبول نبوت اورا کرد واموال خودرا فدای پیشرفت مقاصد پیشوای اسلام نمود .

خدیجه دختر خویلد از اشراف واز زنان پادشاهان قبایل عرب بود که ازدواج او در پیشرفت اسلام نقش مهمی داشت.

حضرت محمد بن عبدالله ص

پس از زناشوئی با خدیجه وتأمین معاش ۱۵ سال راه غار کوه حرارا پیش گرفت روزها روزه دار وشبها نمازگذار بودو بعبادت وراز و نیاز درتاریکی شب می گذرانید وروز ها درغار باخدا مشغول بود.

افکار بلند و روح پاك او در مقام کسب یك تعلیماتی بود که بزودی بر قلبش تابش کرد .

چهل سال از عمرش گذشته بود که روزی در کوه نور در غار حرا یکمرتبه بدنش مرتعش شد و ناگهان خانه دلش بنور آسمانی روشن گردیدو شنید که یك سفید پوش باو گفت:

یامحمد انت رسول الله بجواب خودنگریست کسی را ندید، پس از لحظة دیگر باز همان خطاب را شنید برخود لرزید، تابارسوم فرشته حق را دید و اعلام نبوت را گرفت و خودش مطمئن باین حقیقت بودولذا تردیدی نداشت واز کوه نور فرود آمد وافضدرا برای خدیجه گفت اوهم بدون درنگ بذیرفت زیرا از علمای یهود ونصاری مژده حسام النبیین را شنیده وعلائم ونشانه های اورا شناخته بود ولذا بمحض شنیدن ایمان آورد و حافظ اسرار او گردید.

اعلان نبوت
روز مبعث
دعوت بتوحید

یااهل الکتاب قدجائکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر قدجائکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور و یهدیهم الی صراط مستقیم. قرآن مجید ـ آیه۱۹ سوره مائده

ای اهل کتاب بسوی شما فرستادیم نماینده ورسول خودرا تابرای شما بیان کند آنچه را که شما از کتب آسمانی بنهان می کنید ومخفی میدارید این بر گزیده از جانب خدا نوری و کتابی بنام قرآن برای شما میآورد که ارشاد و هدایت مینماید هر کس

پیروی اورا بکنند، خوشا بحال آنکس که باو بگرود وراه راسترا بسلامت وسعادت دریابد.
این قرآن نماینده ایست که شمارا از تاریکی ها بروشنی میکشد وباذن پروردگار براه راست هدایت میکند.

اعلان نبوت

آنروز که اعلان نبوت داده شد روز مجد و شرف روز طلوع سعادت وعزت روز رشد عقلی ورقاء ملی است. روزی بود که بزرگترین منجی عالم بشریت برانگیخته شد تا با نور قرآن موردتوجه خاص آدمیان واقع گردید.

دراین روز بود که یك ندای مهیب آسمانی ازمشرق کوه حرا بلندشد و در دنیای بشریت طنین انداز گردید، این آهنگ ملایم طبع بشر بود ومردم جهان در انتظار چنین آهنگی بودند وباافق فکر وساختمان دماغی خردمندان سازگار گردید. این لحن فرح‌بخش درجان انسان دلنشین شد وسطح اندیشه وفکررا بالا برد - مردی چهل ساله که امتحانات خودرا بدرستی وصداقت براستی وامانت بوارستگی وحقیقت داده بود ازسراشیبی کوه بپائین میآمد درحالی که نورروشن ومفرحی ازجبینش تتق می کشید وهر بیننده را برخود میلرزانید.

ازاین روزعظمت وصولت وجودمحمدی ص دردلها اثری دیگر داشت زیرا او حامل اسرار آفرینش ورازخلقت بوده بوجوداو بارسال رسل وانزال کتب خاتمه داده شدو اعلامیه ختم نبوت را او دردست داشت وبا منصب رحمة للعالمین از قله کوه حرا بطرف مردم سرازیر شد.

اویك شریعت سهل ممتنعی آورد که باروحیه بشر ساز گار وباطبیعت اوعجین و آمیخته شده بود آن دین فطری وقانون اجتماعی بوده، اوکتابی آورد که ملایم طبع ادوار تاریخ زندگانی اجتماعی بشر بوده ، پرتو آموزش حضرت محمد ص یك افق روشن ونور مستمری درسطح دانش وبینش بشر بوجود آورد که مانند چشمه های زاینده رود ورشته های مختلف ازآن تراوش میکند برگزیده خدا قانونی آورد که ازمبداء آفرینش شروع می‌شود تا منتهای سیر آدمی دراولین فرمانی که باو داده شد خطاب شد بخوان بنام آفریننده خود بنام آنکه انسان را ازعلق آفریده ودوران کمال اورا تضمین کرده ودانش وبینش باو آموخته درخط سیرخودقانونی معتدل ومصون ازافراط وتفریط آوردو بمادیت یهود ورهبانت نصاری خاتمه داده ودین معتدل ومیانه آموخت که جامع بین دنیاوبقاء نفس باشد دینی که بین نفس وجسم وبین روح وبدن جمع کرده ویك انسان جامع ترتیب کردومجمع البحرین وجودرا بکمال خود رساند.

اوقدم های اصلاحی برای مفاسداجتماعی بشر برداشت ومانند یك طبیب حاذق درد های درونی وبیرونی بشررا خوب تشخیص داده ودرعلاج وداروهای آن مهارت کاملی داشت - مزاج جامعه بشررا بصحت فتوت ونظام معتدل نگاهداشت وخط سیر بشررا بطرف صلاح و سعادت نشان داد.

همان عواملی که سبب شد تا آدم را ازبهشت بیرون کند حضرت،

تا بازگشت بسوی بهشت نماید. توازن وتعادلی بین افراد بوجود آورد بین فقیر وغنی عالم و جاهل - شریف ووضیع جاذبه علاقه والفت ایجاد کرد. در دین محمد (ص) ودر قاموس اسلام فقر جز بدرگاه الهی مفهوم ومعنی ندارد. غرائز طبیعی را برانگیخت تا از قوه بفعل آیند و حداکثر استفاده از تمام غرائز نهائی بشود - همین جاذبه فردی را در جامعه وملل ودول وضع کرد تا ملل اسلام ودول اسلامی وهمه روابط خود را بوسیله یکدیگر مرتفع سازند. سعی وکوشش را از اولین مواد زندگی بشری قرارداده تا با همت بلند وفعالیت مشروع باوج عزت وسعادت کامیاب گردند کلید گنجهای عالم را بدست اندیشه وتدبر داد وحریت فکری را آغاز نموده ودستور داد درجهان سیر کنند وموارد اختلاف افراد وجوامع وملل همواره راه اصلاح واجرای قسط وعدل را تأکید فرموده واستقلال فردی واجتماعی اسلام را در سایه ایمان بدین قویم قرارداده وتأکید فرموده که بدیل حبل الله متین ایمان بجویند ومتفرق نشوند تا تشتت آراء پیدا نکنند - تا سعادتمند وموفق شوند - با یاد خدا همیشه مسلمان همواره باشد وهر کسی از خط مشی او میپرسید میفرمود - هدف سعادتی است راهی که بطرف خدا میرود و محل توبه خدا قلب است باید آن را از کدورات طبیعت پاک نگاه داشت منشأ سعادت وشقاوت را قلب میداند.

روز مبعث روزی است که تاریخ خط سیر خود را عوض کرده و آیات را برای قبول دین بمطالعه برهان واستدلال توجه داده روزی بود که پیغمبر ۳۶۰ بتهای چوبین وگلی را [illegible] وبتها را درهم فروریخت وفرمود **اجعل الالهة الهاً واحدا ان هذالشي عجاب** در این روز بشر را برگردانید [illegible] اوهام واحکام را ازمیان برداشت و آثار آنرا محو فرموده [illegible] مردم عرضه میداشت میفرمود [illegible] وبرهان قبول کنید [illegible] فرمود اسلام دین منطق واستدلال است روز مبعث روزی بود [illegible] اوهام وخرافات را بطرف ساخت [illegible] داد. در این روز علوم مذهبی واصول عقاید واحکام ودین علوم [illegible] بمردم آموخت وسرمشق زندگی آنها را قرآن معین کرد. فرمود هرچه میخواهید در قرآن است آن بقدری عظیم است هر کس از قرآن دور باشد ازهمه [illegible] محروم است این مردی که امی بود در محیطی که علم وتمدن راه نداشت، در ظلماتی که فلسفه وحکمت را نمیشناسند در جامعهٔ که نوشتن وخواندن معمول نبوده وجز چند نفر انگشت شمار کسی نمیتوانست بنویسد وبخواند آن نابغه آسمانی ظهور کرد وحکمت [illegible] هفت اقلیم را بسته ودرس علم وحکمت واخلاق را تا سرحد کمال رسید عالی آدمیان بمردم آموخت. [illegible] بالاتر از آن غیرممکن وغیر متصور است!!

روز مبعث روزی است که نهضت معنوی شروع شد و انقلابی در عالم بشری ایجاد کرد که هنوز دامنه آن ادامه دارد. این تحول روحی عبارت از توجه بیك حقیقت غیرقابل اشاره حسیه بوده مردم مادی بت پرست را بمبدأ آفرینش راهنمائی کرده

وازکردار زشت برحذرساخت وبنیکوئی دعوت فرمود وحتی پیروان خود رابااین منقبت ستود که شمابهترین امت من‌هستید ومیتوانید دنیای‌بشریت راباجرای قانون متین قرآن مجید بسعادت مطلوبه خودبرسانید. بکوشید دوپایه مهم امر بمعروف ونهی ازمنکررا بتمام عالمیان درهمه ادوارخلقت بشری‌برسانید . سعادت ونیکبختی سلامت وکامیابی درپیروی این دواصل‌است ومن‌برای‌اجرای‌این دور کن‌مهم‌فضیلت‌مبعوث‌شدم که ریشه‌فسادرا بر کنم و تخم‌نفاق را ازمیان‌ببرم بجای آن شربت وداد ودوستی، عشق ومحبت‌بکام مردم ریزم‌فرمود بشرازنفاق وشقاق ازبت‌پرستی، ازخودپرستی ازشهوات ازتمایلات نفسانی بجائی‌نخواهد رسید واین‌آفرینش مقدس‌برای‌یك هدف‌عالی‌استکه درغیراین راه‌است وآن‌راه فضیلت و خدا پرستی‌است این‌بدنها فانی‌میشود واین غرائزسست ونابود میگردد اما برای نفس بقاء وزندگی ابدی‌است اوهرگزنخواهد مرد وچه‌بهتر که‌بدان زیب وزینت علم ودانش بیارائید وبدانیداز کجا آمده‌بکجا خواهید رفت وچرا آمدید وچرا خواهیدرفت‌ووظیفه شما دراین میدان‌اختیارچیست ؟ آیا وقت خوروخواب وخشم وشهوت است آیا فقط‌ثروت وشهوات است اینکه دوروزه‌است درهمین‌عالم هم‌انفعال وشرمساری‌ایجاد میکند اینعمل زشت ناراحتی ومرض مستمرمی‌آورد وچون قوای مادی وجسمی ضعیف شد دیگر قابل جبران‌نیست وقتی‌متوجه حقیقتی‌میشوید که دست شمابجائی نمیرسد دروصایائی که این منجی‌بزرك عالم بشریت‌بیکی ازصحابه خودبنام اباذرمیفرمایدروش زندگی را باوتعلیم میکند ، سلامتی‌مزاج وسعادت روح‌را درپیروی دین واجرای‌قوانین قرآن‌توصیه وتأکید میفرماید : تاوقتی که مسلمانان این‌وصیت‌راعمل کردند دردنیا سیادت‌وریاست وسلطنت معنوی داشته‌چون بتنبلی وتن‌پروری وخودپردازی وتمنیات مادی‌پرداختند‌باانحطاط‌اخلاقی اضمحلال‌سیاسی رفتند همه‌جا پیغمبراکرم(ص) ازروزی که مبعوث‌برسالت شد تاآخرین نفس خودفرموده مردم‌باهم متحد ومتفق‌شوید وایمان‌خودراتقویت‌کنیدکه عزت و اعتلاء مخصوص شماست غیر از مسلمانان‌کسی عزت ندارد **العزة‌لله ولرسوله وللمؤمنین** عزت درسایه‌ایمان است‌هرچه‌ایمان‌قوی‌ترباشد عزت وافتخارات فردی وملی بیشتراست ، امیدوارم خداوند متعال‌به ماامردم مسلمان توفیق‌عنایت‌کند تابتوانیم‌ایمان خود راحفظ کنیم وازپیروی بادهای لرزان ومسموم خودداری‌نمائیم شایدبه‌آن عزت وسعادت موعود میرسانیم .

دعوت قریش وخویشان

سنت‌الهی این‌بود که تعلیمات‌آسمانی خودرا درماهی که منتسب باوست برپیغمبرانش بودیعت بسپارد . درماه رمضان بودکه قرآن برقلب‌پیغمبرص نازل‌شد چنانچه سایر کتب آسمانی در ماه‌رمضان نازل‌شد و۲۷ ماه رجب بودکه رسماً واعلان‌نبوت دادوسه سال درخفا وپنهانی بعبادت مشغول‌بودتا مامورددعوت وانذارقریش شد .

خطاب شد **وانذرعشیر تك‌الاقربین** خویشان‌واقرباء وعموها وخاندان قریش‌را دعوت‌بکوه صفا کرد وآنجا فرمود ای مهمانان عزیز مرا چگونه شناخته‌اید ؟ گفتند تورا مردی راستگووصدیق وامین دیده‌ایم وجزبراستی وصداقت ازتوسخنی‌نشنیده‌ایم .

پیغمبر(ص) فرمود اکنون ای اقوام و برادران من اگر بگویم پشت سر شما در عقب این کوه سیل مهیبی از آتش شما را تعقیب میکند و بزودی فرا خواهد گرفت چگونه تلقی میکنید؟ گفتند سخن تورا راست میدانیم و یقین داریم چنین خطری عظیم در عقب سر ماهست .

آنگاه فرمود ای عموهای من و خویشاوندان گرامی من - **من براستی و درستی مامورم ازطرف پروردگارم شمارا بتوحید و یگانگی بخوانم بگوئید لااله‌الاالله تارستگارشوید وازاین خطرعظیم رهائی یابید .**

دراین‌جا برخی بی‌درنگ قبول کردند و بعضی بهانه‌گیری نموده لب‌خندی زدند پیغمبر فرمود هرکس سخن مرا بپذیرد و قبول کند و مرا یاری نماید و پشتیبانی کند او وزیر و خلیفه وجانشین من خواهد بود دراین موقع علی‌بن‌ابیطالب که جوان نابالغی بحسب ظاهر بودبا حضور پدرش و اعمامش برخاست گفت **یارسول‌الله آن من هستم که سخن تورا بجان و دل میشنوم و تورا یاری میکنم وتاآخرین نفس حمایت مینمایم -**

رسول‌خدا(ص) فرمود نخستین سه بار دعوت را تجدید [illegible] و هر سه بار علی‌بن‌ابیطالب برخاست و خود را مهیای فداکاری معرفی نمود .

اطعام ودعوت قریش

(ص) دعوت [illegible] برابر گشت خواهرزاده‌اش [illegible] گفت او که از علمای یهود ونصاری این خبررا [illegible] بود دعوتش قبول کرد و بیاد پیغمبر بیعت نمود و پنهان اسلام آورد و **علی** که طفل ۱۳ ساله بود اسلام آورد و پنهان نماز میخواند و **جعفر** هم بآنها ملحق شد .

سه‌سال چند نفر معدودی قبول کردند تا دعوت آشکار و علناً نمود و پس بعلی فرمود طعامی حاضر کن تا اعمام واقوام خودرا اطعام کنیم چهل نفر از بزرگان قریش که همه خویشاوندی داشتند دعوت فرمود **ابولهب وحمزه** وعباس حاضر بودند تا پیغمبر آنها را دعوت بتوحید فرمود .

فردای آنروز که خویشان را جمع کرده بود فرمود :

ای بزرگان قریش گمان نمیکنم کسی دیگر آنچه را من برای شما وخود آورده‌ام بهتر بتواند بیاورد آنچه من آورده‌ام خیر دنیا و آخرت است خداوند مرا مأمور کرده تا شمارا بسوی او بخوانم آن کیست که مرا یاری کند تا **برادر و وصی وجانشین من درمیان شما باشد ؟!**

تنها علی بود که گفت ای پیغمبر خدا من یار و یاور شما هستم - پیغمبرهم علی را بآن قوم حاضر معرفی کرد وفرمود ازاو اطاعت کنید وسخنان اورا بشنوید .

این‌جا بود که ابولهب با لحن استهزاء بابوطالب گفت : **برادرزاده‌ات تورا باطاعت فرزندت میخواند ؟!**

این دعوت تا وقتی رسول خدا علناً برضد بت‌پرستان قیام نکرده بود وبمبارزه علیه کفر و گمراهی برنخواسته بود کفار قریش چندان مزاحم او نبودند ولی تا آنهارا از بت‌پرستی منع کرد کمر دشمنی برای او بستند وسخت بابوطالب برآشفتند که برادرزاده‌ات را ازاین

نحوه معامله بدین ما وبتهای ما نهی کن یا او را ازمیان قریش خارج کن اما ابوطالب سخت دفاع میکرد.

دراین مدت **زیدبن حارثه ابوبکر بن ابی قحافه عثمان بن عفان عبدالرحمن بن عبیداله ابوعبیدة بن الجراح عبداله بن مسعود عمار بن یاسر** که ازشخصیتهای عرب بودنداسلام آوردند وبعضی ازکفار مانندابوسفیان بن امیه ـ ابوحسن بن هشام مخزومی ابولهب وسران کفارقریش وبت پرستان بمخالفت برخاستند.

مختصات اسلام اسلام معانی وحقیقت خودرا درتعلیمات عالیه خویش بعرصه ظهوروبروزرسانیده است که در کتاب مکتب اسلام مختصات آن بیان شده است.

اینجا ازنظرتاریخ که مجبوریم بحثی ازمجاری اسلام درامکنه وآثاربنمائیم از سه موضوع صحبت میکنیم :

اول مکه که قبله مسلمین است.

دوم قرآن که نازله مهبط وحی است ـ **ودرمکه نازل شده**

سوم عترت که ازثقلین است ومورد تاکید وتوصیه پیغمبر بودوآنهامفسرومبین قرآن ومربی بشر میباشند و قسمتی ازتاریخ را اشغال کرده اند.

دراین سه آیت الهی تمام صفات جلال وجمال تجلی داردودرمدرسه تربیتی اسلام این کتاب آسمانی است که آئین رشد عقلی ورقاء فکری است وقرآن که یکی از مراحل تربیتی مسلمین است. درمکتب حج تعلیم میگرددوعملامبادی فاضله آن برمردم جهان ارائه وراهنمائی میشود ولذا اول باجمال تاریخ جغرافیائی مکه را نقل می کنیم که میدان اعلام نبوت ونشرفضیلت اسلام بود وروحانیت آن را که مخصوص اسلام است بمناسك حج وادعیه ماثوره که پیغمبرص درحجة الوداع شخصاً خوانده وتعلیم فرموده مراجعه میدهیم وبعدقرآن و آیات قرآن مفسرین وراسخین فی العلم رابیان میکنیم.

درقرآن مجید ۲۸ آیه درباب مکه سرزمین وحی ومهبط نزول قرآن ودرموضوع حج وعرفات وقربانی و عبادات ومواقف مسلمین نازل شده است که دراینجا فقط باجمال بیان می شود.

هوای کعبه جان میدواندم بنشاط

که خارهای مغیلان حریر می آید

کعبه مرکزشهری است که مکه نامیده میشود ومحور آنشهر وآنشهر محور کشور های اسلام وقبله مسلمین وملجاء وپناهگاه وشهربلا دفاع اسلام است چنانچه بارها در تحولات سیاسی وجنگهای داخلی وخارجی دست قدرت الهی ازخانه خود که شمع فروزان ارشادوهدایت وبزرگترین مکتب تربیتی اسلام است دفاع کرده ومینماید.

مکه کنگره اسلامی است که میتوان تمام حوائج مادی ومعنوی فردی واجتماعی و سیاسی را در آن حل وهضم نمود.

ودرهرسالی کمترازصد هزارنفردراطراف آن برای حج نبوده اند.

درسال حجةالوداع بنقل ابن‌جوزی در بیان واقعه غدیرخم ۱۸۰ر۰۰۰ نفر باپیغمبر خدا درمراسم حج شرکت کردند ودراین‌سنوات اخیر که مشاهد وناظر آن هستم بیش ازششصد وهفتصد وهشتصد هزارنفرمسلمین مناسک حج‌را بجای آورده‌اند واین‌جمعیت با لباس متحدالشکلی وباکلمه واحده بلغت واحده لبیک‌لبیک‌گویان خدای‌یگانه‌را تقدیس و تعظیم وتحمیدمینمایند.

اهمیت مکه

سرزمین‌مکه درقافله بزرگ تجارت ملل‌شرقی‌ازمراکز بسیار مهم ومعابدبزرگ بشمارمیرفت.

رونق وشکوه عربستان بیشتردرتجارت باسری بودنامحصولات داخلی خودراحتی‌در زمانهای خیلی‌قدیم بمصرف برسانند واین بازرگانی ازده قرن قبل ازمیلادشروع شد و ادویه جات وعطریات و پرندگان میمون هندوستان‌را ازراه دریا بسواحل عمان حمل می کردند

از**حضرموت**اامالب واقعه مقابل‌هندبسمت **مآرب**راه‌کاروان‌روی‌وجودداشت واز آنجا ازطریق‌مکه ویثرابغزه عبورمی کردندوبطرف‌شام میرفتند، که‌از نقشه حرکت‌قافله‌میتوان بخوبی‌خط سیر آنهارامعین کرد.

درکتب **حزقیل‌نبی** راجع بمحسنات و ثروت شهر **صور** شرحی ذکر شده است بدین نحو.

«عرب وهمه سروران قیدار بازرگانان دست توبودند ـ بهترین همه ادویه جات وهرگونه سنگ‌گرانبهاوطلابعوض بضاعت تومیدادند حران و کنه وعدن وتجارشباو آشور وکلده‌سوداگران توبودند»۱

«حزقیل‌ازانبیاء زمان بنی‌اسرائیل که در۵۹۹ق‌م بحکم بخت‌النصر بطوراسارت درآنحدود بسرمیبرد.

ونکته اینجاست که عدن جزقبل که امروز جزو مستعمرات بریتانیای کبیر است بیش از دو هزار سال است بهمین عدن جزقبل شهرت دارد و از مراکز بازرگانی شرقی بود.

مذهب اهل‌مکه

بعقیده ما اهل‌مکه از آغازموحد وخداپرست بودند ولی در تطورایام وتحول‌روزگار کم کم بستاره پرستی وکواکب وغیره آشنائی یافته ازنور نبوت‌آسمانی دورشدند ولذامورخین اروپائی‌نوشته‌اند مذهب‌قدیمی اهل‌مکه صابئی بودومذهب مزبورعبارتست ازاعتقادبخدای یگانه وپرستش اجرام سماوی درحالیکه موحد خداپرست که تحت‌تعلیمات پیغمبران‌آسمانی بودند غیر از صابئین هستند که ازمردم دور افتاده وازحوزه نبوت بود و بعقل و خرد خود اجرام سماوی را عبادت میکردند:

ادوین آرنولد مستشرق مورخ مینویسد:

۱ـ باب۲۷ آیه۲۱و۲۳ کتاب حزقیل‌نبی

اسلام در صحرائی تولد یافت که مادرش صابئی- وپدرش یهود -و دایه‌اش نصرانی بود.

منظورش این‌است که اعراب بادیه عربستان ستاره پرست بودند وبعدبدین‌حضرت موسی‌درآمدند سپس به‌تعلیمات‌مسیح‌تربیت‌شدند،

وجه تسمیه واسماء مکه

درقاموس‌لغت عرب برای مکه اسامی ووجه تسمیه‌ها نقل شده که مشهورتر‌ازهمه‌ازاین‌قراراست:

فرید و جدی در دائره‌المعارف مینویسد «**مکه و کعبه** که **بام القری۱** نامیده میشودشهریست که ازسطح‌دریا ۳۳۰متر‌ارتفاع دارد.

درقاموس فیروزآبادی مینویسد ۲ - «مکه اهکله ونقصه» مکه‌را ازآنجهت مکه گویند که گناهان‌را کم میکند وازبین میبرد.

در تفسیرمفتاح‌الغیب‌مینویسد مکه‌یعنی هرآنکس که درآنشهر‌ظلمی وستمی نماید هلاك میگردد .

مکه ازمکاره آمده واین‌لغت‌بابلی است وبمعنی خانه است‌امام فخررازی درتفسیر کبیرمینویسد :

مکه راازاین‌جهت مکه گویند که جائی کم آب وگویا زمین آبش را مکیده‌است.

مکه علم‌است‌برای‌شهر‌حرام وکعبه ومکه هردولغت‌مترادفند که‌بعضی مکه رااصل شهروکعبه رامکان مسجد دانسته‌اند مانندبیضاوی و درکشاف ۳

کعبه کعبه راازآنجهت کعبه گویند که دارای اضلاع مربع ومکعب‌است وازکعبه بمعنی ربعه آمده ٤ وچون بلندتروبرترازهمه آمکنه زمین است آنرا کعبه گفته‌اند .

یاقوت مینویسد مکه بیت‌الله‌الحرام‌است که‌بطلمیوس طول‌آنرا ازمغرب۷۸درجه و عرض‌آنرا۲۳ درجه معین کرده و۲۱درجه زیرنقطه سرطان قرارگرفته ٥

میگویند که‌دراقلیم‌ثانی واقع‌شده ووجه تسمیه آن‌بمکه این‌است که چون جبارین هرنحوی‌میخواستند خون‌مردم را می‌مکیدند‌آنجارا مکه گفته‌اند - ویابرای آنکه مردم ازدحام میکنند وبهم میمکنند‌آنجارا مکه گفته‌اند- وبکه رانیزبهمین جهت معنی کرده وازابوعبیده شاعرعرب‌شاهد‌آورده که گوید .

اذالشریب‌اخذته‌اکة نخله حتی یبك بکه

هم اوگوید **مکه** اسم شهرو**بکه** نام‌خانه است وشعاع‌حول کعبه رانیزگویند ومکه رابرای آن مکه گفته‌اند که‌ازظلم وستم‌یکدیگررا می‌مکیدند ونیزشاهد از شعرب عرب آورده که گوید :

یامکهٔ الفاجر مکی مکا ولاتحکم مذحجا وحکا

علمابرای مکه شش اسم متذکرشده‌اند که چهارنام آن درقرآن ذکرشده‌است

۱ - وجه تسیمیه ام را درکتاب فاطمه زهرا در ذیل کنیه‌ام‌ابیها نگاشته‌ام

۲ - قاموس ص ٦٤ ۳ - تفسیر کشاف ص۱۷٥

٤ - قاموس ص ٥۲ ٥ - معجم‌البلدان ص ۱۳۲ ج

۱ ـ مکه ـ قال‌الله تعالی ـ **وهوالذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه من بعد ان اظفرکم علیهم**

۲ ـ ام‌القری قال‌الله‌تعالی ـ **وهذاکتاب انزل مبارك مصدق‌الذی بین‌یدیه ولتنذر ام‌القری ومن‌حولها**

۳ ـ بلدالامین قال‌الله‌تعالی **والتین والزیتون‌وطورسنین‌وهذاالبلدالامین**

٤ ـ بکه ـ **ان اول‌بیت وضع‌الناس للذی ببکه**

این چهارنام در قرآن مجید و صریح و بسط داده شده که در توضیح معانی اسامی مکه بیان کرده‌ام .

موقعیت‌جغرافیائی مکه

مکه که در عرض ۲۱ درجه و ۲۷ دقیقه شمالی و ۳۷ درجه و ٥٤ دقیقه طول شرقی واقع شده از سطح دریا ۲۷۹ متر ارتفاع دارد و از ... شهری است که طول آن از شمال بجنوب دو میل و عرض آن ... از کوه ... یک میل است .

این شهر ... از شمال بجنوب چهارونیم میل ... کرده .

مکه ... سه کوه ... از شمال شرقی ... از جنوب ... از شمال ... وادی ... از ... راه ... .

جبال مکه

مکه بین دو سلسله جبال ... و اسامی ... دور ... است .

۱ ـ سلسله شمالی ... «...» ... از آنجا ... از این کوه ... .

۲ ـ سلسله جنوبی که ... از ... **ابی‌حدیده** ... از کعبه ... کوه ابو... است که در جنوب ... مجاور ... است ... **خندمه** ... اسلام در ... از آنجا ورود نمودند .

کوه حرا

در شمال شرقی مکه **کوه‌حرا** واقع شده و در آن **غاریست** که ... دوسال قبل از بعثت محل‌عبادت پیغمبر اسلام بود که ... بطرف غار میرفت و هنگام ... مراجعت میفرمود .

کوه ... انخستین محل ... وحی ... آن است که در آنجا ... **بسوره اقراء باسم‌ربك‌الذی‌خلق** نازل شد و ... کوه‌های ... در ... شمال ... ابن جبیر اندلسی سیاح معروف در رحله ... «...» کوهی است در شمال و شرق مکه ... که ... .

ابن‌بطوطه ... حرا کوه مرتفعی است در طرف شمال مکه ... آن که ... است [۲] ... در شمال شرقی مکه ... .

۱ ـ رحله‌ابن جبیر اندلسی ص ٦١٤   ۲ ـ رحله‌ابن بطوطه ص ۷۷۰

رفتن بالای کوه با آنکه راه ساخته وخوبی دارد قریب دوساعت طول میکشید وبالای آن کوه قبله‌ای ساخته‌شده که چندین پله ازکوه برای رفتن ودرآن قبه‌غارحرا واقع‌است ونزدیك غار دوقطعه سنك بسیار بزرك بهم اتصال‌یافته که باید ازبین آن دوسنك عظیم گذشت وداخل غارشد غارحرا غارکوچکی است دهنه گشادی داردکه پیغمبر(ص) درآن مکان شریف معبد گرفته سالها درآن میرفت وبعبادت می‌پرداخت تاجبرئیل فرشته مقرب‌خدا براونازل شد ورسالت اوراا علام کرد .

کوه حرا وکوه ابوقبیس وسایرکوههای اطراف مکه‌بسیارمعظم وبا ابهت است و چون سرزمین عبادت پیغمبران بود ومحل خضوع وخشیت وگاهی مدفن و مقبره رسولان پاك خدا میباشدیك روحانیت ونورانیت وصفای خاصی‌داردکه جزبادیدن وصف‌نتوان کرد

مثلا بالای کوه ابوقبیس که نگارنده با زحمت وفعالیتی درحال ناتوانی رفتم وآثار قبرهفتاد پیغمبردرآنجا هویداست وقلعه وساختمانهای معتبری بسیارقدیمی داردکه چشم هربیننده راما نند عقلش‌خبره وحیران میسازد .

جهات مکه

دررحلة الحجاز به مینویسد مکه شهریست که ازسطح دریا ۳۳۰ متر ارتفاع دارد و عرض آن ۲۱ درجه و۳۸ثانیه وطول آن ۴۰ درجه و۹دقیقه ومسافت آن ازغرب‌بشرق ۳ کیلومتر ازحیث طول ویك کیلومترنیم ازعرض دارد البته این‌مساحت دراوایل قرن۱۲ بوده است .

ولی‌اکنون مانند سایرشهرهای جهان‌بزرك وآباد واسفالت وبرق وتلفن وآب‌لوله پیداکرد . درهفتصدسال قبل طول وعرض آن۲×۲ میل‌بود درهفتادسال‌قبل ۱×۳ واکنون ۵×٤ کیلومترو بناهای معظمی وکاخهای رفیعی‌ازدرآمدنفت‌دردامنه کوههای آن ساخته‌اند که مجهزبتمام وسایل زندگی‌است .

ابراهیم‌رفعت‌پاشا درسال۱۳۰۶ هجری‌مینویسد مکه ۳۰۰۰دکان و۶۵۰۰خانه و۱۹ کاروانسرا و۸۰ آسیاب و۶۰تنورو۹۵قهوه‌خانه وچندین‌مستشفی (مریضخانه) داشته‌است.

درنیم‌قرن مخصوصاً ۱۵سال اخیرعمارات وابنیه ومغازه‌ها ودکاکین وحمام‌ها وسایر شئون زندگی بحدکفایت بزرك شده‌است مخصوصاً درفرهنك وبهداشت وامنیت‌اجتماعی وسیاست اموراقتصادی یك جنبش عظیمی‌نموده‌اندکه مکه دیگرقابل مقایسه با سنوات تاریخی قبل‌ازخودنیست - درآمدبی کران‌نفت تمام وسایل وتجهیزات زندگی وشهری‌را دراختیارآنهاگذاشته واعراب بشهرآمده بکاروفعالیت پرداخته متمول ومتمکن شده‌اند.

جهات مکه

مکه درطرف غربی‌شبه‌جزیره ریکستانی عربستان واقع‌شده و ازطرف شمال‌بمدینه یثرب وازطرف مشرق‌به‌نجد وریاض که هم‌اکنون مرکزدولت ابن‌سعوداست وازطرف جنوب‌بعشیره‌یمن وازطرف مغرب‌بجده ودر حدود شرقی‌بحراحمرقرارگرفته‌است .

طایف

طایف درشمال‌شرقی ویمن‌درجنوب شرقی‌مکه‌واقع‌ودرسرزمین تهامه‌دردره‌ابطح‌بنا شده که‌بین کوههای بزرگی محصوراست .

طایف‌تا مکه ۱۸فرسخ راه‌است ومنبع آب زبیده که درعرفات میریزد وسایرآبهای

چاههای عمیق مکه از آن کوههای پر برکت سرچشمه میگیرد وبالمحب که این فاصله بین دورشته کوهی است که یك دسته خشك وبی آب وعلف و گرم وسوزان وخطرناك ویك دسته سرسبز وخرم دارای انواع واقسام فواکه ومیوه هاست که محصول غذائی مکه وحجاز را تأمین می نماید .

طایف از بهترین ییلاقات مکه است که ازسطح دریا ۱۵۵۰ متر ارتفاع دارد وبالای جبال وکوهها واقع شده واین کوه بمسافت ۱۷۶۰ متر ارتفاع دارد که نوشته اند **فیه جنات کثیره تجری من تحتها الانهار فیها مایشتهون من اثمار وازهار**

در طایف مهمانخانه بزرگی معروف بمهمانخانه بشر است که برای اشراف واعیان ساخته شده وباغات بسیار خوب دارد اطراف طایف همه باغستان نخلستان وباغ وبوستان است حجازیها میگویند ۳۶ ساعت فاصله مکه وطایف است البته پیاده رفتن ومردمش در کمال وجاهت وصباحت منظرند .

طایف بهشت سرزمین حجاز است ودر آنجا قبر سیدبن الطاهر والطیب اولاد رسول الله ص میباشد در آنجا نهریست معروف به «معسل» که بسیار گوارا وشیرین است وقبر عبدالله بن عباس نیز در طایف است .

طایف برای مکه ییلاقی چون دماوند برای طهران است که انواع میوه های رنگارنگ وهوای نشاط آمیز دارد .

موقعیت مکه مکه در ۲۵۰۰ سال قبل ازمیلاد مسیح محل اقامت کاروانی بود که ازیمن بشام آمدوشد داشتند ومرکز تقاطع ۳ نقطه مهم عربستان است : یمن فلسطین ـ شام (سوریه)

روزگاریکه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام اسماعیل را با مادرش باین سرزمین آورد چشمهٔ زمزم پیدا شد وبنای کعبه را گذاشت وپس از آن مندرجاً قبایل وعشایر عرب از اطراف بدانجا روی آوردند ومکه بدینجهت آبادان گشت .

جمعیت مکه اکنون شهر مکه بالغ بر ۲۰۰۰۰ خانه دارد که ۱۰۰۰۰ خانه آن دوطبقه وهمه ازسنگ وآهن در نهایت استحکام ساخته شده است .

حجاج تا ۶۰۰ هزار نفر بلکه تا یك میلیون نفر هم در ایام حج بدین شهر برای طواف کعبه آمده اند .

خانه خدا درمیان مسجدالحرام مایل بطرف جنوب ودر کنار کوه ابوقبیس واقع شده مکه دارای ۱۵۰ هزار نفر جمعیت است که پنجاه هزار نفر ساکنین مکه صدهزار نفر اعراب اطراف مکه میباشند که اکثر بتجارت اشتغال دارند واکثر آنها بزبان ترکی وجاوه وفارسی؛ اردو وچینی وژاپنی باسایر لغات عربی محیط صحبت میکنند. اهل مکه تمام مسلمان هستند. ازمسلم در آنجا یافت نه

غالب مردم مکه شافعی مذهب و ۱۰۰ خانوار شیعه امامی دارد اهل مکه عادت دارند بروزی یکمرتبه غذا خوردن وآن صبح است تا بعد از نماز عصر.

آب‌وهوای‌مکه

آب‌مشروب‌مکه ازچاه زمزم‌وزاهروعقلان وجعرانی وغیره‌بوده یا از آبهای غدیرخم و گودالهائی که از آب باران(برکه) پر میشود استفاده میکردند .

ازصدراسلام یعنی اززمان‌هارون‌الرشیدتاکنون از آب زبیده زن‌هارون‌الرشید که قناتی‌است‌از کوهستانهای دوردست دراطائف سرچشمه‌گرفته واز کوههای‌عرفات،مشعر، منی‌گذشته بمکه میرسد وبسیار آب گوارای خوبی‌است . درداخل شهراین آب‌بوسیلهٔ‌لوله دراختیارمردم‌گذاشته شده‌است .

هوای مکه

هوای‌مکه حرارتی وسوزان وبی‌اندازه‌کثیف وگرم‌است‌وباران در آنجا کمترمیبارد وبااین‌وصف‌اغلب سیلهای‌عظیم از کوههای مکه سرازیر وباعث خرابی وخسارت میگردد . هوای مکه جریان ووزش مختلف دارد بطوریکه محلی‌ها میگویند خداهفتاد هواخلق کرده که۶۷ هوای آن درمکه ویکی در تمام دنیا است وبدینجهت خانه‌های مکه دارای‌پنجره ومنافذ زیاد است وهرخانه ازچهارجهت پنجره دارد (قریب وجدی) . درموقع‌تابستان هوای‌مکه‌بسیارفاسد وبداست وچون‌بیشتر اهالی‌ازگوشت ماهی‌پامیخورند وتغذیه مینمایند مبتلاباسهال‌خونی (ذوسنطاریا) میگردند ولذاباید حجاج دربوراندرمایت مراقبت‌را داشته‌باشند .

مکه‌سرزمین‌عجایب وغرائب‌است

همه میگویند هند سرزمین عجایب وغرائب است . اما بنده میگویم مکه سرزمین‌عجائب وغرائب جهان‌است وخدای‌تبارك وتعالی همه‌نوع صنعت خودرا دراین سرزمین بمعرض نمایش گذاشته است .

این همه آمال‌بشراست که ازاطراف وجوانب جهان ملل‌واقوام راقیه‌ومنحطه‌با آداب ورسوم گوناگون‌واشکال حیرت آوروالبسه رنگارنگ ازخودمکه واطراف آن گرفته تاعراق ایران - ترکیه - افغان - سوریه - آسیای‌وسطی - مجمع‌الجزایر - هند - جاوه - سیام - اسپرالیا - ایتالیا - اسپانیا - فرانسه- جزایراقیانوسی- ممالك‌بالکان- اروپا - آمریکا- افریقا - حبشه وسوده همه برای‌انجام حج‌بااین‌سرزمین که مانند شمع‌پروانه رابخود جلب میکنند میسمابیندمکه محوربرگارداثره وجود دینی‌ومذهبی‌است- که همه مسلمین‌راازروی عرفی‌دیانت‌وایمان‌وعقیدت‌وغیرمسلمانرا برای‌جلب‌توجه‌ارائه‌صنع الهی وعظمت‌مقام‌وتماشای وحدت اجتماعی‌بشری درلباس وعمل‌بخود جلب می‌نماید .

ازغیرمسلمانان جهانی مستشرقین که‌بلباسهای مبدل‌باین سرزمین‌وارد شده‌اند مشاهدات‌خودرا مانندیکنفرسیاح‌ضبط ونگاشته‌اندیکی‌ازسیاحین درمجله‌المنارمینویسد:

همه درسرزمین عجیبی واقع‌شده که تمام‌نیروی طبیعت در آن گردآمده وطبیعت مظاهرعجیب وبدایع گوناگون خودرا در آنجا همه‌نوع‌بروزداده است .

دراین سرزمین‌آسمان باستارگان خود وزمین‌باهمواری وکوهستانهای آن‌بنمایش در آمده هوابا اوضاع واحوال مختلف وانقلابات گوناگون ومتباین خویش در آنجا جلوه گرده‌است‌بطوریکه گاهی آفتاب‌درتابش و گاهی نورماه‌درافزایش گاهی‌ستارگان در آسمان

شفاف آن چشمك میزنند و گاهی حرارت سخت و گرمای شدید وسوزان دارد و گاهی سرمای خشك و گزنده وقتی هوا بقدری خشك وزننده میشود که لبهای انسانرا میخشکاند و گاهی سیلهای عجیب ومهیب از کوهها سرازیر گردیده واطراف خانه را آب میگیرد .

گاهی آسمان باز وصاف وافق شفاف وهوا گشاده و آزاد است و گاهی ابرهای سیاه سرا گم گردیده غرش رعد وتابش برق درکار وجریان است .

خلاصه آنکه سرزمین مکه عجایب وغرائب عملیات فوق العاده طبیعت را از هر جهت پدیدار کرده وبشر را بجانب مبداء و آفریدگار قهار خود که خالق عالمیان است وطبیعت از آن اوست متوجه نموده وبندگی میخواهد وحالت انابه وبازگشت وخشوع وخشیت و رضا وتسلیم در مردم ظاهر میگردد حقارتها وضعف وعجز وفقر محض انسانرا دربرابر عظمت و کبریائی خدای سبحان جلت عظمته میرساند .

اخلاق وروحیات مردم مکه نیز مانند صفات طبیعی آنها ممزوج ومخلوط بهمه آداب و رسوم جهانیان شده دراثر معاشرت ومجاورت آنها با مسلمین دنیا با کثر زبانهای ملل اسلامی آشنا وا کثر سکنه‌های مسلمین در آنجا رایج است واخلاقا هم مردمانی معتدل وبی آزار و درعصر اجتماعی تربیت شده وبیشتر از هر چیز مواظبت باداء نماز جماعت در اول وقت دارند ومراقب هستند که نمازرا در خانهٔ کعبه بجماعت بگذارند — و این کاررا بر کارهای دیگر ترجیح میدهند .

درمیان مردم مکه ومدینه حالاتی که در اثر تربیت اسلام پیدا کرده‌اند عملا مشاهده میشود — صداقت — راستی — ایمان — اعتماد بنفس — اعتماد بغیر — رعایت حقوق برادری وبرابری انصاف ومروت در کلیه اعمال اخلاقی واقتصادی واجتماعی کاملا محسوس است واین نمونه بارز دانشگاه اسلام است که در طول ۱۴ قرن همواره بحال خود باقی است .

بنای مکه

تاریخ بنای مکه و کعبه باتفاق مورخین از آدم ابوالبشر است ومعبد پیغمبران بود تا قرونی گذشته وویران شده تا بدست حضرت ابراهیم خلیل الرحمن آباد وعمران در سال ۱۸۹۲ سال قبل از میلاد مسیح حضرت ابراهیم با پسرش اسماعیل وزوجه‌اش هاجر باین سرزمین آمدند و آنجا وادی غیر ذرع بود چنانچه قرآن میفرماید:

ربانی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع سورهٔ ۱۴ آیه ۳۷

حضرت ابراهیم باپسرش اسماعیل کعبه را بنا نهادند وپس از تکمیل بنا عرض کرد :

ربنا تقبل منا انك انت السمیع العلیم —

آنگاه امر شد که ابراهیم مردم را بزیارت خانهٔ خدا اعلام کند واین آیه خطاب بابراهیم است :

واذن فی الناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق .

مردم را اعلام کن که بحج آیند از سرزمینهای دور وپست. از این آیه هم معلوم میشود که مکه بلندترین زمینهای روی کره خاك است ومحاذات بیت المقدس وعرش الهی.

مقام ابراهیم

حضرت ابراهیم خود مقامی‌دارد که اکنون هرحاجی باید نماز طواف عمره وحج ونسارا درآنجابخوانند .

حضرت ابراهیم پس‌ازبنا وایجادآب زمزم وبناء مقام خود ازمکه بفلسطین رفت و اسماعیل درآنجابودتاوفات کرد واولاد اسماعیل‌تازمان حضرت‌رسالت‌پناهی به‌آبادی مکه وخدمات خانهٔ خدا اشتغال داشتند .

حجر اسماعیل

حضرت اسماعیل‌تنهاپسرواولین اولادابراهیم خلیل‌است‌که در سن۱۱۴ساللگی پدرو۹۰ سالگی مادربدنیاآمد وسه مرتبه هم خلیل‌الله مأموربقربانی‌اوشد تااورابرای‌قربانی بسرزمینی که هم‌اکنون قربانی‌میکنندبرد وفدانازل شد حضرت اسمعیل درمکه وفات کردوپشت‌خانهٔ‌کعبه درجائی که نیم‌دائره‌بنام حجراسماعیل است مدفون گردید .

«شرح زندگانی‌این پدروپسررا جداگانه‌نوشته‌ام»۱

چاه زمزم

درآنروزهاکه حضرت ابراهیم فرزندش اسماعیل راباما درش هاجربر زمین‌بی آب علف خشک‌مکه‌آورد دردامنهٔ‌کوه‌ابوقبیس جاداده وخود بفلسطین‌بر گشت .

اسماعیل‌وهاجرتشنه شدندوهراندازه‌بیشترآب جستجو کردند کمتریافتند تاهاجر مادراسماعیل‌هفت‌باراز کوه صفابالارفت وبنظرش‌درطرف مروه آب آمد بطرف مروه‌میرفت سراب‌میدید ودرصفابنظرش آب‌میآمد هفت‌مرتبه ازصفابمروه وازمروه‌بصفاهروله کنان‌رفت وبرگشت وجزسراب ندید عطش‌سخت‌براوغلبه کرد جبرئیل‌نازل شد گفت پابرزمین‌بساید تاآب‌بجوشد .

اسماعیل پابرزمین‌زدآب پدیدار گردید وجوشیدن گرفت هاجرازترس‌اینکه مبادا خشك گردد ودیگر آب‌نیاید فوری گودالی‌تهیه وآبهاراآنجا درحوض‌ذخیره وتأمین آینده نمود درحالیکه آب جوشیدن داشت جبرئیل گفت اگر آبهارارها کنی آب‌برای‌توهمیشگی است وباسماعیل گفت‌بآب امر کن بایستد و گرنه تمام زمین‌را میگیرد.

اسماعیل گفت زمزم‌ازاینروومعروف‌بچاه زمزم‌شد. این‌چاه درجنوب‌مقام‌ابراهیم‌واقع شده ومحاذی حجرالاسوداست و۱۸ مترتاحجرالاسودفاصله دارد .

طعم‌آب زمزم کمی‌شورمزه وبسیاربافضیلت وروایاتی‌است‌باسناد صحیح ازتمام فرق مسلمین که آب‌زمزم بهترین و گواراترین وصحی‌ترین‌وپربهاترین‌وافضلترین آبهای‌روی کره زمین‌است وبرای‌شفاء چقدرموردتوجه‌بوده ومیباشد .

درصحیح‌بخاری ابن‌عباس ازحضرت‌رسول‌حق‌روایت میکند که فرموده«خیرماء وجه الارض ماء زمزم»ونیزروایت میکندبپیغمبر بسینه دردی مبتلا شدوفوری ازآن‌آب استعمال فرموده شفاء یافت ونیزمیگویند :

«ماء زمزم‌سیدالماء واشرفها واجلهاالی‌النفوس واعلاءثمنا عندالناس»

درمناسك حج‌متفق‌علیه شیعه وسنی‌است که پس‌ازطواف ‌زآب زمزم بیاشامند که

۱ ـ تاریخ انبیاء تألیف نگارنده که مکررچاپ شده است

شفاء در آن است و نیز در آن آب غسل کنند که برای بدن بسیار مفید است و مسافرین آن آب را برای استشفاء باطراف عالم میبرند و امروز ثابت شده که املاحی در آن آب است که صحت مزاج را تأمین میکند .

اکنون چاه زمزم با سنگ مرمر سفید بسیار عالی ساخته شده و سرپوشی دارد که طول هر ضلع آن ۲ر۵ متر میباشد ، درداخل آن منشینند وغسل میکنند وروی آن طبقهٔ دیگر برای سکونت خدمه آن چاه ساخته شده است . این ساختمان درسال ۸۲۲ بوده ودرسالهای بعد تکمیل گردیده .

این چاه درسال ۳۲۳ دراثر خرابی آب آن قطع گردید وشخصی بنام محمد بن بشیر از اهل طائف در آن عمل کرد و آب آن چندبرابر شد . این چاه بعمق ۶۹ ذراع است که تقریبا ۳۵ متر میشود و اکنون ۹ حوض اطراف آن ساخته شده که هریک سر دارد وبرای آب وضو گرفتن حاجیان مسلمان است وسقایت این چاه درصدر اسلام باعباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر(ص) بوده است که او حجاج را آب میداد تا زمان هارون که آب زبیده بمکه آمده این آب بسیار اهمیت از نظر سقایت حاج داشته است . و آن جمعیت بالغ برصد تا دویست هزار نفر را سیراب میکرده . این خود از آیات بزرگ الهی است .

اخبار راجع به بنای مکه

درخبر واحدی در بسیط است که خداوند تعالی این خانه را قبل از آنکه چیزی از زمین بیافریند خلق فرمود :

ازامام محمد باقر (ع) روایت است که خداوند ملائکه را فرستاد وامر داد که برای من در روی زمین خانه بنا کنید. عمارت بیت المقدس و کعبه مقابل آن ساخته شده است زمخشری صاحب تفسیر کشاف تفسیر مفاتیح الغیب امام فخر رازی ص ۶ ج ۲ . مینویسد آدم ابوالبشر چهار بار پیاده از هند برای طواف کعبه آمده است . کشاف ص ۷۵ ج ۱

سرویلیام موئیر خاورشناس انگلیسی درقدمت این خانه مینویسد این خانه ایست که آدم ابوالبشر بنا کرده.

دیودور مورخ معروف قبل ازمسیح نوشته که بزرگترین معابد عرب که همیشه محترم ومقدس بوده جز مکه سراغ نداریم .

امام فخررازی معتقد است کعبه قبل از ابراهیم بنا شده وگوید قواعد آن موجود بوده ولی منهدم شده بود و حضرت ابراهیم خلیل آنرا بالا برد وتعمیر کرد واستشهاد بآیه **« واذیرفع ابراهیم القواعدمن البیت»** مینماید .

مفسرین دردیل آیه **«ولیطوفوا بالبیت العتیق»** دارای اقوالی هستند بعضی آنرا عتیق بمعنی کهنه دانسته اند وبرخی ازعتق مشتق شمرده که از خرید وفروش آزاد است ـ دیگران گفته اند عتیق از آن جهت میباشد که ازحوادث طوفان آزاد مانده یا ازجباران ومعرضین ایشان مصون و آزاد است ونیز ازاینجهت عتیق گویند که هرکس آنرا زیارت کند خدا اورا از آتش دوزخ آزاد فرماید ـ

۱ ـ تاریخ انبیاء تألیف نگارنده (تفسیر رازی ص ۵۰۳ ج ۱)

ظن قوی براینست که کعبه اززمان پیدایش بشریت ساخته شده ودرانقلابات وحوادث جهان خراب گشته تازمان حضرت ابراهیم شالودهٔ آن بوده واوقواعد را بالا برده وساختمانرا پس ازطوفان نوح بدین نحو که فعلا هست کم وبیش اتمام نموده است « **ولله علی الناس حج البیت**» اخبار آل **محمدص** همین نظریه راتأ یید میکند که کلیه بشر تمام اعصار خلقت مأمور زیارت وطواف کعبه بوده اند .

ازاین گذشته آن روحانیت ونورانیت سرزمین مکه که یدرك ولا یوصف است بازدلیل بارزی است که تمام پیغمبران واولیاء گرام خدای عالمیان این سرزمین رادرك کرده اند .

مکه و بت پرستی

دراینکه زمان حضرت ابراهیم واسماعیل که محل عبادت خدای عالمیان بوده وخانهٔ کعبه مورد احترام مردم آن عصر بوده حرفی نیست ولی بعللی که درتاریخ ضبط است ومادرسخنرانی های خوددرشرح حال حضرت ابراهیم جدبزرگوارپیغمبراسلام واینکه ملت ودین اواسلام بوده مفصل گفته و نوشته ایم که ازبحث این کتاب خارج است .

مدتی گذشت مشرکین نفوذیافتند وبت پرستی رواج گرفت وخانهٔ کعبه که بزرگترین معابر روی زمین در آنعصر بود بدست مشرکین افتاده آنها بتهای خودرا که ۳۶۰ عدد بنام ۳۶۰ روزسال بود درخانه کعبه برده وبطاق آویختند وآنجا بعبادت بت اشتغال می ورزیدند .

بت پرستان بابدست آوردن کعبه مناسبترین محل حفاظت بت راپیدا کرده ازاینروهمهٔ مشرکین بت پرست بتهای خودرا درآنجا آورده عبادت می کردند .

خواص آنها بتها را مظاهر حق میدانستند عبادت خدارامیکردند وعوام ازهمه جا ـ بی خبر آنان را خدادانسته ستایش و کرنش می نمودند .

تاظهوراسلام وطلوع آفتاب نوردانش و بینش محمدی(ص) خانهٔ خدا معبد بت پرستان بود .

پس از فتح مکه حضرت **علی بن ابیطالب علیه السلام** پا بر دوش پیغمبر (ص) گذاشت وباشهامت وشجاعت خودبتهارا ازطاق کعبه بزیرانداخت وهمه را درهم شکست و خط سیرعبادت مردم را ازمادیات برگردانید بحقایق معنویت و روحانیت وخـداپرستی سوق دادند .

برای این منظورمقدس چه فعالیتها ومبارزه ها وجنگهای فراوان شدتاکمترازده سال یـا درظرف ۲۳ سال بکلی بت پرستی درتمام سرزمین عربستان و ممالك مجاور آن از بین رفت :

اولین دانشگاه اسلام یا مکه

اسلام آئین خداپرستی رادرمکه تجدید کرد ویك مدرسه تربیت ودانشگاه علوم وفرهنك بوجود آورد که ۱٤ قرن است دانشمندانی بزرك وقهرمانانی درعلوم دین برخواسته اندودنیارا بنورتعلیمات خود منورساخته اند ،

یکدستوربسیارجالب توجهی پیشوای اسلام بامرخدای خودبرای خانه کعبه بعالمیان داده که بوسیلهٔ آن میتوان جامعهٔ بشری رابابهترین طرزی تربیت کرد وآن اقدام بحج وایجاد

بزرگترین کنگرهٔ اتحاد اسلامی است .

حج بهترین مربی است

حج تربیت عملی است که دراولین دانشگاه اسلام یعنی مکه باجرا گذاشته میشود .

حج پنجمین رکن شمائردین اسلام است که هرمسلمانی مستطیع این مدرسه را که خط سیرش ازموطن او شروع میشود تا خانهٔ خدا وبرگشت بموطن باید طی کند وتعلیمات و آئین نامهٔ آنرا که عبارت ازمجاهدت درتهذیب نفس وتکمیل اخلاق وایجاد فضایل ومنور بنورانیت است باجرا بگذارد .

آئین نامهٔ حج ازموقعی که حاجی قصد واندیشهٔ حج کرد از گفتن وعمل کردن وحفظ اندیشه ودراختیار گرفتن اعضاء واجزاء بدن وقوای درونی وبرونی همه را طبق دستورات قبلی وداخلی وبعدی وتوجهٔ کامل بخدای تبارك وتعالی دراجرای عمل منظورداشته واسرار نهفته مادی ومعنوی اسلام را با آثاری که خداوند در این سفر درسر زمینهای عمور بالاخص درسرزمین مطاف زائر بودیعت باز نهاده مانند فیلم سینما ازنظر مردم دنیا میگذراند وتماشا کنندگان سرانگشت عبرت وحیرت بدندان گرفته اعتراف ویقین بعرانیت توحید واقسام آن مینمایند وگرنه بنظرات مادی فرومایگان که چشم آنها جز اشیاء مادی را نمی‌بیند، از اسرار امور غیر قابل اشاره محروم هستند از درك این حقیقت محروم وبی‌بهره‌اند .

بامدعی مگوئید اسرار عشق ومستی بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی

حج قافلهٔ کانون جاذبهٔ اسلامی است .

اسلام دراجتماعات بشری بمنزلهٔ قوهٔ جاذبه است که خداوند عالم برای ائتلاف والفت بین بندگانش این نیروی عظیم را بودیعه میگذارد .

این قوهٔ جاذبه دراسلام بالخصوص ودر سنت خاصی آمیخته شده وبا ئین نماز — روزه — خمس — زکوة — حج — نماز جمعه — هدیه — قربانی — مهمانی — نذر — اطعام — انعام — اکرام دراعیاد وجمعه واجتماعات تمام شده این جاذبهٔ نیرومند وسریع الانفعال وسریع التأثیر است .

حج بزرگترین وسیلهٔ وقوف بآئین اسلام ومسلمین و آداب ورسوم وشئون ملی اسلامی است .

حج دراجتماع ملل متنوع وقوی‌ترین قوهٔ جاذبهٔ اسلامی عمومی اسلامی است که درعروق وسرزمین جامعه مسلمین تعلیم وتربیت وبسرعت تمام این نیروی عظیم سرتاسر ملل مسلمانان راازمبداء وسرچشمهٔ فضیلت باخبر ومطلع میسازد .

حج است که ابهت وعظمت وروحانیت ووحدت عقیده وایمان ووحدت لباس وشکل وقیافهٔ اسلام را بدنیا نشان میدهد .

حج است که حساً بهرهٔ هر اجتماع را در تشکیل کنگرهٔ بزرگ بشری بجهانیان مینمایاند.

این است فلسفهٔ حج ونتیجهٔ اجتماع وقوهٔ حیات اجتماعی ووحدت ملی دینی اسلام در این دانشگاه تعلیم وتربیت . در این مدرسه عملی علم ودانش تأثیر قوهٔ جاذبهٔ اخلاق درمیان ملل برا کندهٔ اسلام روشن میگردد وبیان آن محتاج بکتاب جداگانه است تا مسلمانان بدانند که باشرکت درقافلهٔ حاج بسرچشمه‌های اطلاع ودانش آشنا شده وبایدجوانان روشنفکر و

توانگران در این کنگرهٔ دینی شرکت کنند و آنجا عملا وحساً مظاهر زندگانی معنوی وحیات روحانی ومعنی حقیقی سعادت ولذت ورستگاری را دریابند .

شکل مسجدالحرام مسجد الحرام بشکل مربع متمایل بزاویه جنوبی میباشد ومساحت خانه ازطول ضلع مقابل باحطیم که در آب باب الزیاره قرار گرفته ۱٦٤ متر بوده است .

طولی که مقابل آنست ودر آنجا باب الصفا واقعشده ۱٦٦ متر

ضلعی که در آن باب السلام جادارد ۱۰۸ متر

ضلعی که در آن باب ابراهیم بناشده ۱۰۹ متر

وسط حرم ازداخل ۲۹۰۲ ۱۷ متر مربع است (قریب چهارجریب وربع بحساب قدیم)

اما خارج خانه :

حد متوسط طول مسجدالحرام ۱۹۲ متر

حد متوسط عرض مسجدالحرام ۱۳٦ متر

درداخل چهاررواق دارد که بحرم محیط گردیده ودر آن ۳۱۱ پایه میباشد ومابین آنها ۲۲٤ استوانه (ستون) ازسنك شمیس سرخ است وروی هریك گنبدهائی هم محیط بمسجد بنا شده ودر بعضی ازستونها کتیبه‌هائی درج گردیده که بانی آنرا معرفی مینماید .

دراین قسمت سقف که ازعرض بشماره ۳ و٤ ستون درطول هم جدارشرق بطرف غرب ٤۲ وازطول بجنوب ٤۰ ستون واقع شده است وازشرق بطول صحن ۲٤ ستون صف کشیده واز غرب بطول صحن ۲٤ ستون است که مجموع آن ستونها ٥٤٥ ستون می‌شود ۳۰۱ ستون ازسنك سیاه و ۲٤٤ ستون ازسنك شمیس سرخ قیمتی واینك درتمام فواصل ستونها یك لامپ صد ولتی ازبرق روشنائی دارد .

زمین مسجد ازاطراف خود سه متر عمیق‌تر وبطرف هرباب شش هفت پله می‌خورد بالا می‌رود ولی دراین دوسال اخیر تمام این حدود درمحیط مسجدالحرام افتاده است .

دربهای حرم

برای خانه خدا ومسجدالحرام ۲۵ باب است .

هشت درب درشمال ٥ درب درمشرق ۷ درب درجنوب ٥ درب درمغرب. ازاین ۲۵ درب ٦ درب کوچك است ومابقی بزرك این ابواب کوچك یك درب مدخل دارد وابواب بزرك ۳ یا ٤ یا ٥ درب پهلوی هم بازمی‌شود که مدخل مسجدالحرام است ورویهم حرم ۳۰ مدخل دارد و که اسامی ۲٤ درب معروف مسجدالحرام ازاینقرار است .

باب السلام - باب قایتبای - باب النبی - باب العباس - باب علی - باب النساء - باب الفیل - باب الصفا - باب الرحمه - باب اجیاد - باب التکیه - باب الحمیده - باب الیداع - باب ابراهیم - باب الداودیه - باب العمر - باب الزمامیه - باب البساطیه - باب القسطی - باب الزیاره - باب المحکمه - باب السلیمانیه - باب العربیه .

ایرانیان وعراقیان بیشتر ازباب علی (ع) که درخط سیرصفا ومروه واقع است رفت و آمد می کنند واین درها اخیراً نسبت بوسعت داخل مسجدالحرام عقب تررفته است که

چون دست بناء است از کمیت کنونی آن اطلاعی نداریم .

منارەهـای حرم برای مسجدالحرام درهر زاویه‌ای مناره ودر سمت شمال ومشرق دو مناره که مجموع آنها شش مناره است .

۱ ــ مناره عمره که در ۱۳۰ هجری منصور عباسی بنا نموده

۲ ــ مناره باب السلام

۳ ــ مناره باب علی(ع)

٤ ــ مناره ضروره که بنای مهدی عباسی است ودرسال ۱۶۷ هجری ساخته

۵ ــ مناره باب الزیاره بنای معتضد عباسی است که در ۲۸٤ هجری ساخته

۶ ــ مناره سلطان قایتبای که در ۸۷۳ ساخته شده است

دیوار مسجدالحرام درصدر اسلام مسجدالحرام دیوار نداشت فقط کعبه درمیان فضائی بزرگ بود . درسال ۱۷ هجری بتوسعه آن و تهیه دیوار خارجی آن اقدام شده‌است تاقرن ۹ که بحالت کنونی در آمده و بالاسر [illegible] و [illegible] داخلی آن پرداخته و آنهم در این [illegible] خراب نموده [illegible] تا دیوار [illegible] .

«نقل ازرقی ماوردی»

کعبه دردوره [illegible] کوچک بوده و آن [illegible] محدود [illegible] است که دردوره ابراهیم [illegible] بوده‌است .

خلفا هم [illegible] و [illegible] عبدالملک بن مروان [illegible] مسجدالحرام [illegible] کعبه را [illegible] ستونهای [illegible] ایجاد کرده‌اند .

محمد مهدی در سال ۱۲۷ [illegible] مسجدالحرام [illegible] (تفسیر امام فخر رازی)

هادی [illegible] عباسی [illegible] و در سال ۲۸۰ معتضد عباسی [illegible] .

الملک ناصر الدین فرج [illegible] که در سال ۸۰۱ بسلطنت رسید و در سال ۸۰۲ دیوار شرقی تعمیر کرد .

درسال ۷۷۹ سلطان [illegible] دیوار [illegible] تعمیر کرد و [illegible] کنونی را بعمل آورد و ستونهائی ازسنگ [illegible] نصب کرد .

این بنا و حدود مسجدالحرام درسال ۱۳۷۵ تعمیر کرد ودراین سال ۱۳۷۸ مسجد وسعت [illegible] آن افزوده شده است و بناهای اطراف که خراب شده در دامنه کوهها بالا رفته .

حجرالاسود در رکن شرقی [illegible] کعبه از خارج سنگی بنام حجرالاسود که مبداء طواف است نصب شده [illegible] آن ارزمین ۱٫۵ متر میباشد.

رنگ حجرالاسود اکنون قهوه‌ای [illegible] میباشد .

این سنگ مبدء طواف ومورد تعظیم همه انبیاء واولیاء کرام بوده‌است .

عمر بیش آن ایستاد و آنرا بوسید و گفت اگر نمیدیدم پیغمبرخدا ترا میبوسد ترا نمیبوسیدم .

گاهگاهی دراثر سیل که از کوههای اطراف مکه سرازیر میشد خرابیهائی بخانه کعبه روی میداد چنانکه یکبار قبل از بعثت حضرت رسول در تعمیر خانه با دیگران شرکت فرمود.

۱ـ چون نصب حجرالاسود مورد کشمکش واختلاف بنی‌عبدالدار وبنی‌عدی گردید برحسب حکمیت پیغمبر(ص) حجرالاسود را درمیان پارچهٔ نهاده ودستور فرمود رئیس هر قبیله گوشهٔ از آنرا بگیرند وبدین ترتیب سنگرا نزدیك برد وحضرت بجای خود نصب فرمود «حیات محمد»

۲ ـ بار دیگر زمان حجاج بن یوسف ثقفی بود که عبدالله زبیررا درمکه محاصره نموده ودرسال ۷۳ سال هجری خرابی بخانه وارد آمد مجدداً خانهٔ تعمیر شده و حجرالاسود که از جای خود برداشته شده بود حضرت علی بن الحسین(ع) آنرا بجای خود نصب فرمود .

۳ ـ موقعی که قرمطیان وملاحده حجرالاسودرا ازمکه بکوفه بردند وبعد ازچندی حجرالاسود را بمکه برگردانید . دراین بار حجرالاسود بدست ولی‌عصر امام غائب بجای خود نصب گردید درسال ۳۳۸ هجری .

این خبررا مجلسی درحق‌الیقین ودرقسمت خبرجعفر بن محمدبن قولویه متوفی ـ ۳۶۷ هجری نقل ازخطب راوندی مینماید .

این سنك درسالهای اخیر شکسته وچند قطعه شده که عکس آن موجود و ازنظر خوانندگان میگذرد . (صفحه بعد) درسال ۱۲۹۰ هجری روپوش ازنقره خالص ساختند و قسمت بیرونی حجررا که درضلع شرقی کعبه واقع است پوشانیدند ویك صفحه مستدبری که بقطر ۲۷ سانت (یکوجب وثلث وجب) برای آنکه سروصورت بتوانند بآزادی حجرالاسود را لمس کنند ببوسد تهیه وکار گذاشتند .

۱ـ حجرالاسود مواجه باشهرهای حجاز ـ عدن ـ ایران ـ وچین ـ استرالیا میباشد

۲ ـ رکن شمالی شرقی معروف برکن شامی وعراقی محاذی بلاد حجاز وعراق و هندوچین ولیبریا میباشد .

۳ ـ رکن شمال غربی معروف برکن غربی محاذی روسیه واروپا وآستانهٔ مصراست.

٤ـ رکن غربی جنوبی معروف برکن شمالی محاذی بلاد افریقا وبحراحمر وبحراخضر واطلس وغیره است .

حجرالاسود راگویند اول سنگی بود بمقدار نیم گز «گز بامتر تقریباً مساوی است» و دراول بسیار سفید بوده وچون کفار دست ناپاك بآن مالیدند مانند دلشان سیاه گشت وحدیثی دراین باب ازپیغمبر ص روایت میکنند که فرمود :

انزل حجرالاسود من الجنة وهو اشد بیاضاً من اللبین فسودته خطا یا بنی آدم ازخواص آن سنك آنست که بآب فرونمیرود وبآتش گرم نمیشود .

درزمان عبدالله زبیر که بنی‌امیه دیوار کعبه‌را بسنك منجنیق خراب کردند حجرالاسود

را درداخل خانه بردند و کمند. پیغمبر(ص) فرمود حجرالاسود را خانه کعبه است و باید در اندرون خانه باشد .

بعد از عبدالله زبیر حجاج بن یوسف ثقفی عمارت را عوض کرده و حجرالاسود را بیرون آورد وهمانطور که پیغمبر(ص) نشانده بود قرارداد .

ابوسعید جنابی قرمطی در عهد معتضد عباسی در سال ۳۱۰ هجری بمکه آمد جنگی بسیار سخت با حجاج کرد وبسیاری را کشت در چاه زمزم ریخت که چاه پر شد وقریب سه هزار نفر کشته شدند ابوسعید حجرالاسود را کنده همراه خود برد و بیست سال در بیابان جواری بود تا آخرالامر بسی هزار دینار باالمطیع لله العباسی فروخت المطیع حجرالاسود را بمکه فرستاد بجای خود نصب کردند (بستان السیاحه)

مورخ شهیر محمد حسن مراغی نجفی ساکن بیمارستان کوفی روایتی از مجلسی نقل از بحار الانوار مینماید که اصبغ ابن نباته از حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) روایت کرده که فرمود:

« یااهل الکوفه لقد جاکم الله عزوجل بمالم یجی به احداً ففضل مصلا کم بیت آدم ونوح وبیت ادریس ومصلی ابراهیم الخلیل ومصلی اخی الخضر «تاآنجاکه میفرماید» ولاتذهب الایام واللیالی حتی ینصب الحجرالاسود ولیاتین زمان یکون مصلی المهدی من ولدی الخ۔

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) از نصب حجرالاسود در مسجد کوفه خبر داد و در سال ۲۹۳ قرمطی خروج کرد .

ابوطاهر قرمطی در سال ۳۱۷ قصد مکه کرده اینجا قتل و غارت نمود و ناودان طلارا برداشتند آنکه زنان که ناودان را میبرد این ابیات میخواند :

برده کعبه را دریده و مردم مکه را قتل و غارت کرد و او میگفت .

انا بالله وبالله انا یخلق الخلق وافنیهم انا

وچون حجرالاسود را کنده بود این اشعار را میخواند

ولوکان هذا البیت لله ربنا لصب علینا النار من فوقه صبا

لانا حججنا حجة جاهلیه محللة لم تبق شرقا ولاغربا

وانا ترکنا بین زمزم والصفا جنائز لاتبغی سوی ربها ربا

بهترین دلیل کفروزندقه ابوطاهر قرمطی همین ابیات اوست .

حجرالاسود ۲۲ سال نزد قرامطه بود تاالراضی بالله عباسی به ۵۰ هزار دینار خریده ودر سال ۳۳۹ درماه ذی القعده حجرالاسود را بجای خود نصب کردند .

قرامطه

مردی از خورسمان بطرف کوفه رفت ودر بین النهرین اقامت گرفت وبنماز مشغول شد واز کسب دست خود اعاشه میکرد هر کس او را ملاقات مینمود میگفت انسان باید پنجاه نماز در هر شب وروز بخواند بمانانی داشت وروی زهد ورياضت وبی آلایشی دررید کی جمعیتی دور او را گرفتند هنگام مردن یکی از شاگردانش او را بمنزل خود برد و ۱۲ نفر نقیب برای خود وصیت

نمود که دین ودعوی اورا بمردم برسانندنام اومستقیم بود وچون دعوی‌اوشهرت یافت‌درخانه را ببستند واورا حبس کردند مدتی دراین کشمکش یودتابطرف دمشق حرکت کرد نام‌این خانه‌بود (کرمیته) پس از آن بتخفیف (قرمط) گفتند وبرخی گویند قرمط لقب مردی‌است که درشهر کوفه بوده‌است احمدبن محمدطائی ازدعوی آنها آگاه شد وبسلطان خبرداد اوبرای کوچك نمودن اووقعی ننهاد .

قرامطه کتابی داشتند کـه در آن نوشته‌بود داعیه نصرالله مسیح‌میباشد ومهدی اسم حمدابن حنیفه وجبرئیل است ومیگفت‌نمازباید چهاررکعت قبل از آفتاب ودور کعت‌بعداز آفتاب ودوروز بیشتر روزه نداشته اول‌مهرواول نوروز ـ نبیندراحرام وخمرراحلال میدانستند داستان قرامطه راابن‌اثیردرحوادث۲۷۸ج۷ وابن‌جوزی درتلبیس‌ابلیس‌ص۱۱۰ ونراقی در تاریخ کوفه ص۳۷۵ وبسیاری دیگرازمورخین صدراسلام‌نوشته‌اند .

ابتداء ظهورقرامطه۲۶۴درکوفه‌بودوچون بعراق‌شهرت‌یافتندببحرین‌اقامت گرفتند ابوسعیدبن‌بهرام جنبانی‌ازاهل (جنابیه) در۳۸۸ دربحرین رفت وبدست نوکرش درحمام کشته شـد (درسال ۳۰۱) وپسرش ابوطاهرسلیمان قرمطی دعوی کرد و در مرض آبله ۳۳۲ بمرد .

قراسطه۸۰۰ سواربا آلات جنگی‌حاضرداشتند اماچون مدینه سود محکمی داشت نتوانستند داخل مدینه‌بشوند .

این‌قولویه مینویسد درزمانیکه حجرالاسود رابکوفه بردند امراض‌مزمنه ومسریهٔ سختی در آن شهرظاهرشد ازقبیل وبا وطاعون وگروهی انبوه ازمردم هلاك شدند وچون حجررابردند امراض‌برطرف شد (تاریخ کوفه وابن‌اثیر)

شاذروان

دراطراف کعبه بناء کوچکی ازسنك‌است که آنجا را شاذروان گویند ـ ارتفاع آن‌سنگها۵۰سانت وعرض آن۳۹سانت وازجهة غربی۲۷ وعرض آن۸۰سانت ازجهت‌جنوبی۲۴ وعرض آن ۸۷سانت وازجهت‌شرقی‌ارتفاع ۲۲ وعرض۶۶سانت‌است واین‌فاصله درزمان‌قریش رخ‌داده که جون‌خانهٔ کعبه خراب شده برای آنکه ازسنگهای خودش کسرنیاید وازخارج هم‌بآن اضافه نکنندباین‌مقیاس کوچکتر گرفتند وعرض‌دیوار کعبه راکمتربنانمودند مبادا سنگهاکه درهم فروریخته کسر بیابد وچون‌تمام‌شد سنگهای اضافه را دردرون کعبه جا دادند که کف آن‌اززمین کعبه حدود دو متربلندتراست . این‌فاصلهٔ کسردیواربیرونی را شاذروان گویند تعمیرات آن در۵۴۲ ه تا ۱۰۱۰ ه انجام‌یافته .

داخل کعبه

داخل کعبه فضائی‌است مسقف ومربع که ۳ستون چوبی بسیار کلفت ازچوب عود دارد بقطر یك چهارم متروفقط یکباب دارد آنهم مجاورحجرالاسود ومحراب ومقابل آب زمزم میباشد ودربی‌هم درشمال شرقی دارر که‌بطرف سقف‌بیام‌بالامیروند .

سقف ودیوارها وستونها ازپارچه‌های حریرمکلل بجواهروطلا ونقوش‌بدیع ومیناکاری های عجیب وشگفت آوری تزیین شده وسنـگهای مرمر بسیار عالی وسفید مزین بالوان

گوناگون گشته که چشم را خیره و بوی عطر عود و عطریات تقدیمی آدمی را ممنون میسازد .

تقدیمی‌های بسیار از اشیاء گرانبهای قیمتی که از طرف ملوک و پادشاهان اسلامی تقدیم شده بسقف آویخته و بدر و دیوار نصب کرده‌اند .

درداخل بهر طرف ممکن است نماز خواند ولی چون هوای آنجا حبس است توقف زیاد درزمستان ضرردارد .

باید باغسل ویا وضو با کمال ادب داخل شد وپس از نماز بهرجهه و دعاهای خیر بیرون آمد .

کعبه وحدود آن

۱ ـ برای کعبه اسماء بسیاری است از آنجمله کعبه ووجه تسمیه آن برای مکعب بودن بناست که مربع ومکعب است .

۲ ـ بیت العتیق است که ازجباران عالی مشود با زیارت کنند گان آن از آتش دوزخ آزادند .

۳ـ مسجدالحرام است وقوله تعالی **فول وجهلك شطر المسجدالحرام** که بلاخلاف مراد مسجدالحرام کعبه است .

٤ ـ البیته که اعراب بسیار قسم می‌خوردند برب هذه البیته

ه ـ از اسماء دیگر آن ـ نادر ـ قریه ـ عتیقه قادس ـ دوار میباشد .

کعبه در وسط مسجدالحرام بنا شده ـ بنای آن مربع ومربع مستطیل تقریبا منتظم است ارتفاع آن از زمین مسجدالحرام [illegible] ۱۵ متر میباشد و در اطراف پرده‌ای پوشیده‌اند از ابریشم خالص و در آن اسماء الله الحسنی و نام مبارک پیغمبر بافته شده است .

طرف راست کعبه [illegible] برای عبادت [illegible] است و در این [illegible] حجرالاسود واقع است

ارتفاع دیوارها ۱۵ متر وطول ضلع شمالی ۹۲ر۹ متر وضلع غربی ۱۵ر۱۲ متر وجنوبی ۲۵ر۱۰ وضلع شرقی ۸۸ر۱۱ متر :

در ضلع شرقی باب کعبه است که از آنجا داخل کعبه میتوان شد و ارتفاع آن دو متر میباشد که بوسیلهٔ نردبان بالا میروند .

درب آن نقرهٔ خالص که مکلل بطلا وجواهرات وقفل بزرگی از نقره دارد که سلطان سلیمان قانونی درسال ۹۵۹ ه تقدیم داشته است و پردهٔ بسیار قیمتی بردرب کعبه هست که زرکش بطلا مکلل بجواهرات است .

محراب

در بین باب کعبه ورکن عراقی درمجاور شاذروان گودالی هست که معروف به معجنه ، است گویند ابراهیم خلیل(ع) در آنجا گل میساخت وملاط بنائی حاضر میکرده وعمق آنجا ۳۰ سانتیمتر است وعرض آن ۵ر۱ متر و طول آن دومتر است .

در صدر اسلام جبرئیل آمد با پیغمبرخدا در اینجا نماز پنجگانه را برای اولین دفعه گذاردند واینجا محراب رسلخدا (ص) گردید ودر آنجا نام ابی‌جعفر معتضد والمستنصر درسال ۶۳۲ نقر شده ومعلوم میشود آنروز تعمیر کرده‌اند .

پس ازرحلت رسول اکرم (ص) که اختلاف بین مسلمین پدیدارشد ومذاهب مالکی وشافعی وحنبلی وحنفی احداث گردید هریك مقامی دراطراف خانهٔ کعبه ساختند و آنجا نمازجماعت میخواندند ولی اززمان سلطهٔ وهابی‌ها وابن‌سعود جماعت مذاهب اربعه ملغی وفقط یك جماعت بیشتر برپا نمیشود آنهام حنفی است که اکنون همه با امام آنها نماز میخوانند

ناودان طلا

اولین‌تاریخ (میزاب) ناودان طلای‌مکه‌ازولیدبن عبدالملك در سال ۴۵۵ بوده وپس‌از آن‌ازشیخ‌ابوالقاسم را مشت‌صاحب رباط مشهورمکه‌است که‌درسال ۵۳۷ هجری‌ناودان ساخته وپس‌از آن‌خلیفه‌المقتضی عباسی درسال ۵۴۱ ناودانی ازچوب‌نقره کوب‌نصب کرد وپس‌از آن ناصرعباسی ازمن‌نقره کوب‌ناودانی در سال ۷۸۱ نصب کردتادرعصرسلیمان قانونی درسال ۹۵۹ هجری ازنقره‌ناودان نهاد ودرسال ۹۶۲ ازمصرناودانی ازطلانصب کردند ودرسال ۱۰۲۱ سلطان‌احمد مآجرناردان‌نقره‌نقاشی بمینا وطلاکوب‌تقدیم داشت و درسال ۱۲۷۳ سلطان عبدالحمید ناودان طلای‌کنونی را تقدیم نموده‌است .

واز خصوصیات خانهٔ کعبه آن است که پرندگان ازروی آن عبورنمیکنند واطراف آن طواف مینمایند .

البته قبول‌این حقایق برای‌کسانیکه اعتراف بـامور غیرقابل اشاره حسیه دارند آسان ! -

مساجد مکه

مساجد مکه بسیاراست واکثردر صدراسلام ساخته شده که حضرت رسول(ص) درآن نمازخوانده‌اند .

۱ ــ مسجدالحرام است که مطاف میلیونها مسلمانان جهان‌است ودرانجام‌فرایض خمسه مواظبت‌کامل‌است که نمازصبح وظهر- مغرب - عشاء باوقات خودباجماعت گذارده می‌شود .

۲ ــ مسجد رآیت بنقل ارزقی دربالای‌مکه است .

۳ــمسجدمجزبره کبیر که‌بدیوار آن‌نوشته‌درآن پیغمبر(ص) اکرم‌نمازخوانده‌اند.

۴ ـ مسجد سوق‌اللیل که نزدیك مولدپیغمبرص بود .

۵ ـ مسجد دارالهجره که منسوب‌بابی‌بکراست .

۶ ـ مسجدبیعت اسحاقی‌است که باپیغمبر(ص) بیعت کرده‌اند وبنام مسجد حرس هم معروف است .

۷ ــ مسجد احبابه سرراه منی واقع‌است .

۸ ــ مسجد بیعت درمنی که انصار" بیعت کردند .

۹ ـ مسجد جمرتین اولی و وسطی میباشد .

۱۰ ــ مسجدکبش درطرف راست عرفه است .

۱۱ ــ مسجد عایشه‌بالای مسجدکبش‌است وآنجامانندغاریست که عایشه بعد از پیغمبر(ص) آنجا معتکف میشده .

۱۲ ـ مسجد خیف است یا مسجد منی که بزرگترین ومحترمترین مساجد بعد از مسجدالحرام است وآنجا هفتاد پیغمبر نماز خوانده‌اند از آنجمله حضرت موسی ـ روایتی نقل میکنند که پیغمبر اکرم (ص) فرمود لاتشدالرحال الاالی ثلاثه مساجد ـ مسجدالخیف والمسجدالحرام ومسجدی ـ مسجد خیف بسیار بزرگ وپای دامنهٔ کوه است در کمال صفا وروحانیت میباشد .

۱۳ ـ مسجد حیف که مشرف به مسجد خیف است .

۱٤ ـ مسجد عرفه یا مسجد ابراهیم خلیل یعنی نمره وجامع المطلف .

۱۵ ـ مسجد تنعیم آنجاست که عمره میشوند ودر کنار کوه تنعیم واقع شده ازراست ازراست و کنار کوه ناعم ازچپ وهمان وادی تنعیم ازاینجهت مسجد تنعیم گویند .

۱٦ ـ مسجد جعرانه که پیغمبر آنجا احرام عمره بسته‌اند .

۱۷ ـ مسجد فتح که درفتح مکه نماز شکر خوانده‌اند .

۱۸ ـ مسجد بیت ابن‌عامر .

۱۹ ـ مسجد باسناد

۲۰ ـ مسجد حرس که مقابل مسجد شجره مدینه است .

۲۱ ـ مسجد ذی‌طوی

۲۲ ـ مسجد سرور دروادی السرور .

۲۳ ـ مسجد عمره یا عروه ـ

اینها مساجد معروف است که درمدت کوتاهی نگارنده دیده است ؛ ودرتواریخ بیش از ۶۸ مسجد نامی ذکرمیکنند .

مدارس مکه

گفتیم که مکه سرزمین مهبط وحی ونزول قرآن است آنجاست که دانشگاه بزرگ اسلام برای اولین بار تأسیس وتعلیمات خود را بدینسان داد ودرطول کمتر ازیکقرن تمام علوم وفرهنگ اسلام بهمه دنیا نفوذ کرد وهم اکنون بدون تردید بسیاری کتب مآخذ مستشرقین اروپا تمدن عرب مدیون فرهنگ و کتب اسلام است .

مدرسه یا مدرس دراسلام عبارت ازاین بود که پس ازنماز پشت بقبله میکردند وبرای مردم احکام دین وعلوم اخلاق وقصیات را درس میدادند .

کم کم ازمحراب بمنبر رسید ودرس روی منبر شروع می‌شد ـ مدتی گذشت بین مسجد ومدرسه درمفهوم لغوی خارجی فرقی گذاشتند ومدارسی ساختند که طلاب علوم دینیه در آن درس میخواندند ومدارس همیشه مجاور مساجد بود که پس ازنماز ومنبر تدریس و کتب علوم ومعارف جمعه شروع کنند .

درمکه فعلا شش مدرسه بزرگ برای تعلیم علوم اسلامی و ٤۳ مدرسه برای اطفال میباشد که ازسال ۱۳۰۳ تا سال ۱۳۳۳ تأسیس شده است . ولی درسنوات اخیر مدارسی جدید بتوسعه محسوسی کرده است .

وسال ۱۲۰۰ نفر محصل دراین مدارس میباشند مشهورترین آن مدارس مدرسه صولتیه ت که شیخ رحمه‌الله هندی مدرس آنست وعلوم اسلامی وسایر فنون تدریس میشود .

کتابخانه

درمکه‌معظمه‌دو کتابخانهٔ‌مهم بنام‌مکتبه‌شروانی‌مکتبة‌السلیمانیه می‌باشد .

۱ ـ کتابخانه شیروانی‌زاده موسوم‌بمحمدرشدی پاشا والی‌سابق حجازاست که در باب امهانی واقع‌شده است .

۲ـ کتابخانهٔ سلیمانیه که‌اساس آنرا سلطان‌عبدالحمید گذاشت دراین کتابخانه‌ها کتب‌بسیاری که اکثردرلغت عرب وکمی دراردو وفارسی‌است وبیشتر درفقه وادبیات و تاریخ است می‌باشد .

دراین مکتبه قبه مرتفعی‌ساخته‌شده ودرشمال‌غربی مسجدالحرام وزیرمأذنه واقع شده است .

این مکتبه که اکثرمدت توقف خودرا درمکه آنجابرای مطالعه بسرمیبردم بنابر قول کتاب داران‌بالغ بر ۱۰ هزارجلد کتاب درظاهر کتابخانه دارد که درچندفهرست‌خطی نوشته شده و۱۰ هزارجلد کتاب مختلف‌ازسایرفرق‌اسلامی خاصهٔ فرقه‌شیعه وایرانیان که درعلوم وفرهنگ‌اسلام که‌تقدم‌وتفوق درتألیف‌وتصنیف داشتنددرمخزن کتابخانه‌ایست که‌در دسترس اهالی‌نمیگذارند .

ازکتابدار که مردی وارسته وباایمان بود سئوال کردم علت آنکه دراین کتابهای مورد استفاده عموم ازآثارشیعهٔ امامیه وجودندارد چیست‌درحالیکه درخانه هریک‌ایرانی راکه ده جلد کتاب داشته‌باشد نگاه کنند اگردوثلث آن عربی ومال نویسندگان سنت و جماعت وسایرفرق‌نباشد نصف آن مسلم‌مال دانشمندان همه فرق‌اسلامی‌است ؟ .

ونوابغ‌اسلام‌وپیشوایان بزرگ ومخترعین‌ومبتکرین درحقوق‌علم وادب وفقه واصول ـ دین و علوم و فرهنگ اسلامی بیشتر ایرانی و از شیعهٔ امامیه بوده‌اند و شاهد ما سه کتاب بزرگ شیعه است (عبقات الانوارمیرحامد حسین رضوان‌الله علیه ـ الذریعه حاجی شیخ آغابزرگ‌تهرانی مدظله ــ اعیان‌الشیعه سید محسن جبل‌عاملی ره) وآنها درمقام علم ودانش موردتوجه تمام‌فرق‌اسلامی‌بودند .

جواب داد دردولت سعودی دستورداده شده‌است کتب فرق‌اسلام رادرمخزن‌محفوظ وفقط ازاصول‌دین وکتب‌عامه دراختیاربگذارند وخریدوفروش کتب شیعه هم غدغن‌است.

این‌جواب نگارنده‌را بعلل یک سلسله حوادث‌یادآوری کرد که تاچه اندازه تعصب غلط وجهل وضلالت یک‌ملت را ازسعادت علم ودانش محروم میکند .

اولیاء اموروهیئت حاکمهٔ‌ملل اسلامی‌اگرراست میگویند وآزادی خواهندبگذارند مطبوعات ومنشورات وآثارعلمی دنیای‌اسلام رشد کند آنگاه ببینید چگونه حق وحقیقت جای خودرا خواهد گرفت .

باری دراین مکتبه کتب‌نفیس خطی وچاپی‌بسیارقدیمی ازصدراسلام باقی‌است کـه بخط خوش‌نویسان ازصدر اسلام تـاکنون جمع آوری الحق ازذخائردانش وبینش وآثار گرانبهای مسلمین بشمارمیرود ونسخ‌بسیاری از مؤلفین بزرگ درآن هست کـه چاپ و استفاده وحقاپربهاترین وبی‌نظیرترین کتب‌نفیس‌بشمارمیرود .

این بود مختصری از تاریخ مکه که مفصل آنرا در کتب تاریخ باید مطالعه کرد ؛

جنت المعلی

درمکه قبرستانی است که اکنون درطرف دست راست حین ورود درخیابان بزرگ حرم واقع است وهیچ علامت قبری نیست دیواری دور آن کشیده شده آنجا معروف بجنة المعلی میباشد .

قبه وبارگاه حضرت سیده خدیجه کبری اولین وبزرگترین زن پیغمبر در آنجا بوده که دارای قبه بسیار بزرگ سبلنجی وعالی بوده رواق وصحن وروضه داشته است وقبهٔ دیگر بنام قبه عبدمناف وعبدالمطلب وهاشم اجداد پیغمبر بوده .

قبهٔ دیگر مدفن عمویش ابوطالب در آنجا است که اکنون همهٔ آن بقاع متبرکه و عمارات عالیه خراب وبدست وهابی‌ها ویران شده است .

این قبرستان را بعضی از شعراء بمقبرة الحجون نامیده است و آن شعر بن نمیر ثقفی است که گوید :

عینی جودی بعبرة اسراب	من دموع کثيرة التسکاب
ان اهل الحصاب قدتر کونی	مودعا مولعا باهل الحصاب
کم بذلك الحجون من صدق	و کهول اعفة و شباب
فارقونی وقد علمت یقیناً	مالمن فراق همه من اياب

خدیجهٔ کبری ام المؤمنین بنت خویلد برادرزادهٔ ورقة بن نوفل است که از نجیب‌ترین زنان عصر ومتمولترین بانوان مکه بوده .

پس از آنکه حضرت محمد را باامانت ودرستی شناخت واموال خود را برای تجارت دراختیار او گذاشت رسول خدا با او ازدواج کرد وتا او زنده بود زن دیگری نگرفت ودر راه پیشرفت اسلام اموال خود را بذل وایثار کرد .

خدیجه اول زنی بود که اسلام آورد ودرچهل سالگی درعقد پیغمبر در آمد درحالی رسول خدا ۲۵ سال داشت و یکدختر از او باقی ماند بنام فاطمه سیدة النساء العالمین خدیجه در ۲۷ ماه رجب سه سال قبل از هجرت درسال دهم بعثت وفات کرد ودفنه اورا با شکوه تمامی قبه درسال ۹٤٠ امیر سید محمد بن سلیمان جرکسی دفتردار مصر درولایت داود پاشا بنا کرد و تزیین نمود وقبل از بناء قبه صندوق چوبی روی قبر خدیجه بود وپس از بناء قبه ازصدقات جاریه سلطان سلیمان بناء صحن ورواق تکمیل گردید تاسال ۱۲۹۸

قباع متبرکه حضرت ابوطالب واجداد پیغمبر همه مرتفع ومزین بود که بدست وهابی‌ها ویران وا کنون جنة المعلی فقط قبرستان بدون اثری است .

وشرح مفصل جغرافیایی وتاریخ ووقایع آنرا در تاریخ مدینه و کربلا که چاپ شده است نگاشته‌ام .

اسلام حمزه و عمر بن الخطاب

از قهرمانان عرب حمزه فرزند عبدالمطلب وعمر بن خطاب که هردو مردی سخت خشن ومتعصب بودند درجریان مخالفت با حمزه باسلام گروید وعمر بن خطاب که بامحمد دشمنی ورزید روزی بقصد قتل محمد باشمشیر برهنه حرکت کرد که یکی از قریش باو برخورد پرسید کجا

میروی گفت بقصد کشتن محمد گفت با این حرکت خاندان عبدمناف ترا آسوده نخواهند گذاشت بهتر است که خواهر و پسرعم خودرا که بدین او گرویده‌اند ازاین راه بر گردانی عمر بخانه خواهرش رفت واز او تلاوت قران شنید پرسید این چه صدائی بود خواهرش گفت: صحیفهٔ ازقران بود چون خواند مفتون شد و بسراغ خانه رسول‌الله رفت و آنجا اسلام را پذیرفت و مسلمین اسلام ازاین دوقهرمان مسرورشدند .

آری ندای حق ولحن آسمانی چنان دراعماق سلول‌های قلب آدمی اثرمی بخشد که اعجاز آن محسوس ومشهوداست ـ اثرعجیب صدای قرآنی ذرات وجودرا تحت تأثیر شگفت آمیز خود می برد و بایك نوسان وارتعاش درقلوب افراد مستعد واستعدادهای مهیا نفوس را قبضه مینماید که خشن‌ترین وسرسخت‌ترین افراد بشردرتأثیر سمع وبصرندای وجدان خاضع و خاشع میکردند ودراوراق تاریخ اسلام بسیاردیده شده که شریرترین افراد در برابر خلق کریم واخلاق عظیم والحان آسمانی قران وروح فرحبخش ندای حق نه‌تنها تسلیم گردیده‌اند بلکه ازبهترین فداکارهای اسلام بشماررفته‌اند .

دعوت عمومی

دعوت ادامه‌داشت آیات قرآن متوالیاً برمردم مسلمان عرضه میشد تعلیم و تربیت براساس علم وفضیلت و تقوی آغاز شد .

دلهای بیدارمردم ندای حق را ازجان ودل پذیرفتند ـ درمکه ۴۳ نفرباسواد وپنج نفرنویسنده بودند که آنهارا برای نوشتن آیات قران موظف‌فرمود ودراین مدت تشکیلات اساسی‌دین‌را طبق آئین برادری ومواسات ومساوات وتحمل دربرابرفشار دشمن داد وچون کوه راسخ یك‌بیك مردم را بدین‌اسلام دعوت کرد وهر که‌مسلمان شد بهیچ عنوان حاضر نشدبر گشت‌نماید هرقدرفشاربت‌پرستان برانها زیاد میشد .

کفارقریش‌پیغمبررا بایارانش دوسال و ۱۱ ماه‌تبعید کردند وبقول عرب سه‌بارمفاوضه نمودند وابوطالب سخت‌برانها برآشفت وازبرادرزاده خود دفاع کرد تاجمعیت مسلمین بچهل‌نفررسید گروهی راتبعید وبرخی‌را مقتول وبعضی را زیرتخته سنگها گذاشتند که‌از عقیده‌خودبر گردند وباتازیانه وسنك میزدند وازحقوق‌اجتماعی محروم‌می‌نمودند تاجمعی برهبری جعفربن ابیطالب بحبشه مهاجرت کردند .

قریش‌ازتعقیب مسلمین‌نتیجه‌نگرفتند قرار گذاردندبامسلمین‌ترك معاشرت نمایند دختر ندهند ومعامله‌نکنند وعهدنامه‌بستند که آنرا موریانه خورد .

مسلمین هم‌روبقوت‌نهادند وبا کفارمدارا کردند فافشارشدت‌نمودوبابیعت بامهاجر وانصار که بمکه آمده بودند درعقبه اولی وثانی امربهجرت‌شد ،

مسلمین درمکه

دعوت‌اسلام درمکه آغازشد وروزافزون‌موردقبول‌مردم‌خردمند قرار گرفت وهر کس‌بیشترسرمخالفت داشت زودترقبول‌اسلام میکرد خاصه وقتی که دیدند وضع مسلمین‌رونق گرفته ودرکارخودپافشاری دارند وباهیچ رنج وشکنجه حاضرنیستنداز‌عقیده جدیدخوددست‌بردارند ـ مضافاً باینکه بایك‌نظربغض وعداوتی بعقاید موهوم قدیم مینگرند .

قوت اسلام ازیکطرف وشدت‌وفشار کفارومشرکین ازطرف دیگرسبب‌فکرتازه‌شد وآن مهاجرت‌باطراف‌بود - لذا یکدسته ۸۳ نفری‌بحبشه رفتند وآنجا سروصدای اسلام بیشترطنین اندازشد .

هجرت اولی

ابن هجرت بزعامت جعفربن‌ابیطالب بود که عثمان‌بن عفان و زوجه‌اش رقیه دختر‌پیغمبرص وزبیربن عوام وعبدالله‌بن مسعود وعبدالرحمن‌بن‌عوف در آنجمله‌بودند .

کفارقریش چون از این تبعید نتیجه‌نگرفتند وباتعقیب آنها وسعایت نزد نجاشی بعکس‌نتیجه‌بخشید که ازمسلمین پذیرائی شایان کردند وقریش را برگردانیدند ولـذا مصمم‌برقتل‌پیغمبرشدند آنهم‌فرار گذاشتند ازجهل قبیله چهل‌شمشیر زن شجاع شرکت کنند که جنك قبیله‌ای شروع‌نشود .

یکی ازاشراف خزرج بنام **عبدالله‌بن‌ابی** همیشه قوم خودرا براین ناهنجاریها سرزنش‌میکرد وملامت‌می‌نمود ودرجنك‌بعاث‌هم شرکت‌نکرد وبهمین جهات درنظرطرفین موحد ومحبوب ومحترم‌بود .

دراین موقع که هردوطایفه تمایل بصلح وآشتی داشتند حاضر شدند او رابریاست برگزینند وبروایت‌تاج شرایط امارت هم‌برای اوفراهم کرده‌بودند امانا گهان واقعه‌بیعت عقبه پیش آمد وکارعبدالله‌نقش‌بر آب شد

بیعت عقبه

یك روزموسم حج پیغمبرص درمکه‌برسم خودبرحاجیان می‌گذشت درمحل موسوم‌بعقبه چشمش‌بجماعتی از خزرجیها افتاد پرسید شما کیستید؟ گفتند ازطایفه خزرجیم ؟

پیغمبرفرمود ازموالی‌یهود؟ گفتند بلی

پیغمبرفرمود آیا میل‌داریدبنشینید قدری‌باهم صحبت کنیم- گفتند آری‌**پیغمبر**

میان‌آنها نشست وبابیان اعجازآمیزخویش‌آنها را دعوت‌باسلام فرموده‌و آیـات توحید را ازقرآن برآنها خواند وبـا اخلاق ملکوتـی آنها را مجذوب نمود .

این دسته که ازمعاشرین یهودمدینه بودند وآیات کتب آسمانی را ازآنها شنیده بودند - درنظرشان آمد که هروقت‌بایهود بمشاجره می‌برداختند‌یهودیها میگفتند مامنتظر پیغمبری هستیم که‌بهمین زودیها ظهور خواهد کرد ومصلح‌بزرك ومنشی‌عالم‌بشریت است و ماهم‌تابع اوخواهیم شد وبکمك اوبرشما غالب خواهیم آمد ومانند قوم عاد و ارم شمارا نابود خواهیم کرد .

این خاطره خزرجیها رابقبول وامعان‌نظروحسن توجه‌بر گفتارپیغمبرص واداشت و با خود گفتند این همان‌پیغمبریست که یهودیها خبردادند وخوب‌است که یهود پیش‌دستی برما نکنند تابرماغالب نشوند -

درهمان مجلس درعقبه‌بیعت کردند واسلام‌راپذیرفتند وآنهانیزازوضع حال خود و

خصومت‌های سیصدساله خود سخن‌راندند وازپیغمبرص خواستند مصلح آنهاباشد وکمك آنهـا گردد .

خزرجیها گفتند میان‌اقوام ماویهودا ختلاف بسیاریست وشایدخداوندتورا برا نگیخته که‌بدست‌توصلحی میـان‌مـا واقع‌شود- واختلاف ما برطرف گردد ـ ما میرویم به‌یثرب ودین تورا برافرادقبیله خودعرضه‌میداریم‌اگرهمه قبول کنند ازتوعزیزتر کسی‌نیست ـ یعنی دو قبیله‌بزرك ونیرومند وپشتیبان‌توخواهندبود این‌بیعت درعقبه سال۱۱ بعثت بـاشش نفراز خزرجیها رخ‌داد وبمدینة برگشتند ودین‌اسلام را عرضه‌نمودند همه قبول کردند وازخانه انصارخانه‌ای‌نبودکه سخنی ازظهورپیغمبرخاتم‌الانبیاء نباشد

بیعت ثانی‌درعقبه

درسال۱۲ بعثت همان شش نفرخزرجی باشش‌نفردیگر ازآنقوم آمدند مکه وموسم‌حج درهمان عقبه‌با اطمینان‌اینکه پیشرفت ونشراسلام درمدینه موفق‌شده‌اند بارسول‌الله‌بیعت کردند .

نص‌بیعت

بیعت کردیم‌بر آنکه بخدا شرك نورزیم- دزدی‌نکنیم فرزندانمان رانکشیم بهتان وافترا نزنیم درکارخیر با اونافرمانی نکنیم

پیغمبرص درپاسخ فرمود ـ اگروفاکردید بهشت جای شماست و اگر شکستید ونقض عهد شماآشکارشد دردنیاحد درباره شمااجرا میشود وباید کفاره بدهید واگرپنهان ماند بروزقیامت میگذاریدکه خداوند ببخشد یا عذاب‌کند .

این‌بیعت چون شبیه‌بیعت زنان‌بودبنام‌بیعت‌نساء نامیده شد وجنك درآن‌نبود ـ

خزرجیها باعزم‌جزمی‌بمدینه برگشتند وبنشراسلام‌پرداختند وخوشحال‌بودنـد که ابواب مهرومحبت وصلح وصفابروی آنهابازشد .

پیغمبرص یکی ازرجال‌اسلام رابنام مصعب‌بن عمیرقریشی را برای تعلیم دیـن و خواندن قرآن برآنها بمدینه فرستاد ـ

بااین مقدمات اسلام درمدینه‌توسعه‌یافت وهرساعت انتظارقدوم مبارك پیغمبرص‌را داشتند وچه قدرخوشحال شدندکه خبرهجرت‌پیغمبررا شنیدند ورسول‌اللهص نیزمشعوف بودکه درمدینه سابقه حسن‌قبول‌اسلام ریشه دوانیده‌است .

تن نخفته نورجان در آسمان	بهر پیکار تو ره‌کرده کمان
فلسفی و آنچه پوزش میکند	قوس نورت‌تیردوزش می‌کند

خلاصه ۱۳سال دعوت در مکه

درسال‌چهلم عام‌الفیل که درست چهل سال اززندگی حضرت محمدبن عبداللهص گذشته‌بود، که با اعلامیه دربارعالی‌مفتخر بمنصب رسالت گردید وازآن تاریخ محمد امین ونبی‌اکرم و رسول‌الله شهرت‌یافت، درسه سال دعوت درخفا وپنهانی‌بودپس ازسه سال مأمورانذار ودعوت قریش گردید وکم کم مخالفین بت‌پرست ومشرك سربلند کرده رسماً علم مخالفت برافراشتند.

دراینمدت تشکیلات اداری خودرا داد وسازمان دعوت بتوحید رابراساس غیرقابل تزلزلی استوار کرد درمکه ۴۳ نفربا سواد بود وپنج نفر نویسنده که آنها رابرای نوشتن آیات قرآن موظف فرموده وقرآن اثری عمیق دراسلام گذاشت عرب درمقابل قرآن بخضوع و خشوع افتاد ـ ونویسندگان مامور کتابت قرآن شدند .

قریب دوسال پیغمبررا بایارانش درفشار گذاشتند وبقول مورخین عرب سه بارمفاوضه کردند وابوطالب سخت ازبرادرزاده خود دفاع کردنابالاخره آنها را درطول دوسال و۱۱ ماه بشعب ابوطالب تبعید کردند واین جمعیت ازحیث نفر بیشتر نبودند که درسال هفتم بعثت درشکنجه وزجروتبعیدمشرکین قرار گرفتند وگروهی هم بحبشه برهبری جعفربن ابیطالب مهاجرت کردند . (۱)

درهمین مدت شروع بدعوت کتبی نمودند وازسال ششم بعثت اولین نامه دعوت به اسلام رابرای هرقل امپراطورروم وبترتیب برای امیردمشق، خسروپرویز، موقوقس پیشوای قبطیان، نجاشی پادشاه حبشه ، هودة بن علی حنفی والی یمامه، رفاعة بن زید خزاعی رئیس قبیله بنی خزاع، مسیلمه کذاب ، منذربن سهاوی امیربحرین جعفرعبدانی والی عمان وقریب ۲۰۰ نامه باطراف نوشتند که در کتاب مجموعة الوثائق السیاسة نقل شده است .

این مکاتیبات اثری عمیق درپیشرفت اسلام داشت وصیت دعوت بتوحید ونبوت محمد امین ص دردنیای آنعصرطنین انداز گردید و بسیاری ازمردم جهان باطراف مکه برای ملاقات پیغمبر آمدند .

قریش روزافزون هرچه پیروان محمد ص بیشتر میشدند برفشار خود میافزودند تا آنکه رسول خدا ص بطائف برگشت عمربن خطاب اسلام آورد ده سال درتمام مشکلات ابوطالب حمایت میکرد وخدیجه بذل مال وانفاق درراه خدا مینمود درسال دهم بوده که این هردوشخصیت بزرگ ازجهان برفتند وبارگرانی ازتأسف وتأثر برپیغمبر گذاشتند .

درهمین مدت واردین بررسول خدا ص ازپیغمبر معجزه میخواستند تابا مشاهده خرق عادات پیغمبری اواعتراف کنند بزرگترین معجزه قرآن بوده ومعراج وشق القمر نیز درهمین مدت واقع شد وبسیاری ازمعجزات وخرق عادات موجب قبول اسلام شد وپیغمبر اکرام ص مردم قبایل اطراف مکه رادعوت باسلام فرموده وآیات قرآن واحکام اسلام رابمردم مکه آموخت تامقدمه مهاجرت ازفشاردشمن رنج داده ورسول اکرم مامور بهجرت ازمکه بمدینه گردید .

قبل ازمهاجرت گروهی ازمردم قبائل اطراف مکه درعقبه اولی وثانی در سال ۱۲ و ۱۳ بعثت با رسول خداص ملاقات کردند وبیعت نمودند وسران قبائل اوس وخزرج باسلام گرویدند .

سیصدوسیزده نفرمسلمان جمعی اطراف پیغمبررا گرفتند ودرحیم دین راپاینده کردند که رسولخدا مامور مهاجرت وجهاد گردید .

۱ ـ محمد رسول الله ص ۱۰۴ بحارالانوار ص ۵۲۳ تاریخ طبری ص ۴۶ ج ۲ سیره حلبیه ص ۳۲۲ تاریخ النبی ص ۲۸۸

تا دراین تصمیم بودندبنی‌هاشم دروای تبعید شدند ـ دراین‌اثنا خدیجه وابوطالب هم بفاصله کوتاهی ازدنیا رفتند راه‌روزنه‌ای که‌بودفقط بااهل‌یثرب بود که درموقع حج‌بمکه آمده وپیغمبرخدا دیده وبااوبیعت کردند ومهمترین قبیله آنها **اوس وخزرج** بودند که اشراف آنها درعقبه اول وثانی بیعت کردند وپیغمبررا بمدینه دعوت‌نموده قول دادند پناه دهند وحمایت‌نمایند .

سیزده‌سال مسلمین درمکه متحمل‌هرگونه مشقت‌بودندولی آنچه‌یافته‌بودندبیش‌از این‌رنجها ارزش‌داشت تا۷۳نفرانصارو۲۴۰نفرازمهاجرین درمدینه‌تجمع کردند .

بیعت در عقبه و مقدمه هجرت از سال ۱۱تاسال ۱۳ بعثت

دردل کوههای حجاز دره درازی است بنای وادی‌القری که راه بازرگانی یمن بشام می‌باشد وپس از عبورازکنارمکه از آن میگذرند ـ درامتداد این دره که میان شمال وجنوب است واحه‌ها چندیست که باچاه آپ ومختصرسبزه خود کاروانهارا پذیرائی میکنند ـ ازاین واحه‌هایکی شهرقدیمی**یثرب**است که امروزبنام مدینه مشهوراست ،

درشهرمدینه مانند سایرواحدهای این وادی طوایف‌یهود که از شمال آمده بودند سکنی گرفته‌بودند ـ دریثرب سه قرن پس‌ازمیلاد دو طایفه ازعرب قحطانی بنام اوس و خزرج مهمان‌یهود یثربی‌شده باآنهاهمخانه شدند وکم کم‌بکمك‌برادران بادیه‌نشین خود بریهودیها دست یافته رؤسای‌یهودرا دریك مجلس کشتند وخودمالك یثرب شدند .

اما طولی‌نکشید که میان خودشان ناسازگاری پدیداروهریك‌ازدوقبیله « اوس ـ خزرج»برای خودهم‌پیمانهای‌خارجی تهیه کرده وعلیه آنها بجنگهای داخلی‌پرداختند.

یهود آنجا هم‌بدوقسمت شدند ـ بنام‌بنی‌قریضه وبنی‌النضیر که طایفه‌اول بااوس و طایفه‌بنی‌قیقاع خزرج همدست شدند .

هنگامی که پیغمبردرمکه مشغول دعوت‌رسمی‌شد میان اوس وخزرج درمدینه‌خصومت‌سختی برپا بودو بشدت‌باهم‌می‌جنگیدنددسته‌ای بسرگردگی انس‌بن رافع بمکه‌آمده بودندکه قریش رابیاری خودجلب‌کنند پیغمبرص با آنها ملاقات کرد واسلام رابرآنها عرضه داشت ـ یکی از آن‌جمع بنام **ایاس‌بن معاذ** سخنان پیغمبرص راشنید وپسندید وقبول کرد ولی رئیس قوم که امیدوار بکمك قریش بود اورا سرزنش کرد وتوبیخ‌نمود وگفت اگراسلام قبول کنیم‌قریش‌بما کمك‌نخواهد کرد وبدیسن طریق دعوت پیغمر را قبول نکرده بمدینه برگشتند اما فکرآنها در اسلام دور می‌زد

تا جمك سختی‌بین دوقبیله درگرفت بنام‌جنك (بعاث) که طایفه اوس غالب آمدند ونخلستانهای دشمن راسوزانیدند وخانه‌ی آنها را ویران کردند وبصورت غالب ومغلوب هرچندصباحی حملاتی ازطرفین میشد که‌بکلی‌ناراحتی‌ایجاد کرده بود ودرهرجنك وپیکار ویغماوغارت وخونریزی‌خسته وفرسوده شده‌درجستجوی‌یك کمك ودوستی‌بودند که براستی آنها راهدایت وتأییدنماید .

فاغشیناهم فهم لایبصرون

هجرت ازمکه

درسال دهم بعثت که ابوطالب سخت هراسان بود سد شادمان گشتند و برای ازبین بردن محمد ص بسیاره کشیدند وهرچند روزدورهم جمع شده توطئه تازه میچیدند که محمد ص راازمیان برند وریشهٔ مسلمین را بکنند سه‌سال برفشارخود افزودند تا سال ۱۳ بعثت بت‌پرستان عرب انجمن ساختند ورأی دادند که ازچهل قبیله چهل مرد نامی وشمشیرزن مشهورشبانه بربستر پیغمبر درآیند وهمه باهم شمشیرفرود آورند تاخونش میان قبائل قسمت شود وبنی‌هاشم نتوانند بخونخواهی اوقیام کنند برای این کارپیمان بستند وسوگند یاد کردند ودوشب اول ماه ربیع‌الاول‌را انتخاب کردند که ازدوماه محرم وصفر که جنگ درآن مکروه بوده بیرون روند .

جبرئیل نازل شد وپیغمبر را خبرداده وگفت خداست میفرماید شبانگاه ازمکه بیرون رو وعلی‌را بربستر خود بخوابان رسول خدا علی‌را بخواباند واورا ازاین پیش آمد مطلع ساخت وفرمود امشب بروبربستر من بخواب و برد من‌را بروی خود افکن .

علی(ع) که درراستی ودرستی وایمان برسول خدا استوارتر ازهر کس بود ازجان و دل پذیرفت وهیچ اندیشهٔ درخود راه نداد که چگونه دربستری بخسبد که ستاره چهل شمشیر برای او بلند کنند ــ فوری بخانه پیغمبر رفت ودر بستر او بخفت و برداشتی از... گذشت جمع مشرکین که پیمان بسته بودند اطراف خانهٔ پیغمبر راگرفتند گمان کردند او بخواب است ... رأی‌پیغمبر ... وارد ... شمشیرها ... علی (ع) با آن‌خوب علی که داشت هیچ ... خود ... وچون مشرکین وارد ... واست ... رد ... مشرکین علی(ع) ... محمد ... علی ... من نگهبان او نبودم .

سیزده‌سال ازاعلان نبوت گذشته بود که پیغمبر ص مأمور بهجرت گردید، در حدیث است که فرموده درخواب دیدم بسرزمینی دارای نخلستان است وبرفتم وگمان کردم یمامه است ولی آنجا مدینه بوده ودر ... فرموده در خواب ... بسرزمینی که نخلستان فراوان داشت مهاجرت کرده‌ام درآن ایام که اول ... سال ۱۳ بعثت بوده جبرئیل نازل شد رسول خدا راازمکر کفارومشرکین خبرداد که کفار قریش درصدد کشتن توهستند پیغمبرشبانه با ابوبکر ازشهرمکه خارج شدند وبغار ثور ... وبغار ثور رسیدند، ودرون آن پنهان شدند و درحین خروج ازمکه میخواند، **الهم انك تعلم اخرجون من احب البلاد الی فاسکن احب البلاد الیك** ازمطالب جالب وجداب است که چون پیغمبردرغارپنهان گردیدند عنکبوت آنجا تنیده ودرب غار رابا تار خود گرفت و کبوتران لانه گرفته تخم گذاشتند وچون مشرکین درمقام تعقیب محمد (ص) برآمدند تا کنارغارهم آمدند وقایف مشهور بابو کرز که جای‌پای اشخاص رامیشناخت تادرب غارهم آمدند وبدیگران ازقریش بقایف گفت‌تو مردنعیمی اگرمحمد اینجا آمده بود کبوترلانه نمی‌گذاشت وتارعنکبوت پاره شده‌بود و ازهمانجا بازگشتند همانوقت بود که ابوبکرترسید وبیرون ... ودلگیر شد وپیغمبرفرمود «لاتحزن ان‌الله‌معنا» پس خدا باماست پس ازبرگشتن کفار قریش عبدالله‌بن اریقط دیامه که نصرانی

تهیه دیده بود صبح روزسوم برای پیغمبر نزدیك غار برد و آنهاسوارشدند بطرف مدینه حرکت کردنـد .

چون بقریه قبا رسیدند مردم یثرب (مدینه) جمع شدند وهلهله کنان شادمانی می‌کردند ومیگفتند .

طلع البدر علینا❀ من ثنیات الوداع❀ وجب الشکر علینا❀ مادعالله داع

ایها المبعوث فینا❀ جئت بالامر المطاع

زنها شادی کنان بامردان باستقبال رسول خدا آمدند وپیغمبر(ص) در آنجا مسجدی ساخت که هنوز بمسجد قباء مشهوراست واز آنجا بشهر(مدینه) یثرب رفتند (۱) .

اکثر مورخین **واقعه اسراء ومعراج** را درسال دوازدهم بعثت نوشته‌اند وبعضی اسراء ومعراج را دوواقعه میدانند که در کتاب پیشوای اسلام نگاشته‌ام ودرباره نمازحضر وسفر بنقل واقدی یکی بود درسال دوم هجرت قصرشد ـ

درسال ۱۳ بعثت هفتادنفر ازمردم مدینه درعقبه حاضرشدند وبیعت حرب بود بنام **حرب الاحمر وحرب الاسود والتزام باینکه پیغمبر راچون زن وفرزند حمایت کنند** دراین سال پیغمبر ۱۲ نفر را بنام نقیب معین فرمود که زعامت قوم را داشته باشند ـ مذاکرات عقبه همه درخفیه وپنهانی بود حرکت پیغمبرص با ابوبکر برای مدینه وپناه بغارثوروحفظ وحراست آنها بلطف حق از نکات برجسته تاریخ است ـ چوپانهای ابوبکر برای آنها شیرمی بردند وپسرابوبکر اخبارمکه رابآنها میداد ـ سه روزدرغارثور پنهان شدند تا پس ازاطمینان بمدینه حرکت کردند ـ ومسافرت ومهاجرت آنها منضمن اسراری اززندگی ونکاتی ازحقایق ووقایع روح الاجتماع وبایه امید وتوکل بیغمبر رانشان میدهد .

۱ ــ بحـار (ص ٥٤٥) ج ٦ ــ تاریخ طبری ص ٦٨ ج ۲ محمد رسول‌الله ص ١٦٤ تاص ١٦٩

غزوات اسلام ده سال در مدینه

سال اول هجری

مسعودی در مروج الذهب می نویسد سال سی و دوم سلطنت کسری پرویز و نهم سلطنت هرقل و ۹۳۳ پادشاهی اسکندر مقدونی که پیغمبر اکرم ص از مکه بمدینه پس از ۱۳ سال دعوت هجرت کرد در این سفر ابوبکر و عامر بن فهیره غلام ابوبکر و عبدالله بن اریقط دیلمی دلیل راه بوده ملازم رکاب ظفر انتساب آنحضرت بودند و روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول وارد قباء شدند و منزل سعد بن خیثمه منزل کردند و تا روز جمعه بطرف مدینه در میان استقبال کنندگان حرکت کردند و نماز جمعه را در میان بنی سالم خواندند (۱) در مدینه .

بامر رسول الله اول خافق علیه لواء لم یکن لاج من قبل

در این سال بوده که [illegible] و جهاد واجب شد و پیغمبر با گروه قلیل مسلمین بجهاد پرداخت و پیروی [illegible] دعوت توحید را در میان مردم [illegible] ابلاغ کرد

مسجد قباء در این سال ساخته شد [illegible] در این سال [illegible] بود [illegible]

اولین [illegible] سال اول بوده .

ترتیب غـزوات

مسعودی می نویسد اول غزوه که پیغمبر آغاز کرد غزوه ودان [illegible] بعد از آن [illegible] در ماه [illegible] پس از آن غزوه [illegible] در [illegible] [illegible] اولی [illegible] که [illegible] در آن [illegible] غزوه بنی سلیم ، سویق [illegible] ذی امر [illegible] بحران [illegible] احد [illegible] غزوه حمراء الاسد ، بنی النضیر ، ذات الرقاع [illegible] غزوه بدر الاخیر ، دومة الجندل ، المریسیع ، خندق ، بنی قریظه ، بنی لحیان ، ذی قرد ، بنی المصطلق ، حدیبیه ، خیبر ، عمرة القضاء ، فتح مکه ، حنین طائف ، تبوک بود .

از این غزوات [illegible] رسول ص در ٣٦ غزوه [illegible] کرد و در ۹ غزوه خود بجنگ پرداخت : بدر ، احد ، خندق ، قریظه ، خیبر ، فتح ، حنین ، طائف ، تبوک .

واقدی گوید رسول الله در برخی از غزوات دیگر هم شخصا بجنگ پرداخت مانند غزوه وادی القری ولی کار مورخین در این ۹ غ، [illegible] دارند بعضی بیست غزوه و ۴۵ سریه که مجموعا ۸۴ [illegible] مسعود و برخی ۶۶ بعث نوشته اند (۱) اکثر [illegible] پیغمبر شرکت نکردند

۱ - مروج الذهب مسعودی ص ۱۷۵ ج ۲ - التنبیه والاشراف ص ۲۰۰ پیشوای اسلام ص ۲۱۲ — سیره حلبیه ص ۴۳۴

غزوه میگفتند اگر برای دفاع دشمن میرفتند سریه مینامیدند و کتب مفصلی درغزوات اسلامی نوشته‌اند .

وقایع سال اول هجرت

گفتم که روز دوازدهم ربیع‌الاول سال چهاردهم بعثت پیغمبر اکرم‌ص بمدینه که بنام یثرب مشهوربودوارد گردید ودرمحله قباء درزیرسایه‌درختی‌فرودآمد، ودرمسجدآنجانمازخواندمردمی که‌باستقبال آمده‌بودند آنحضرت راباآن‌تشریفات خاصی که درجای خود مفصل‌شرح داده‌ایم درمنزل یکی‌ازبنی عمروبن عوف جادادند .

وسال‌اول‌هجرت ازاین‌تاریخ شروع‌شد وعلی‌ابن‌ابیطالب‌درمکه ماند تااولاپیغمبرص بسلامت جان‌بدربرد . و ودایع اشخاص وامانات مردم راکه نزدمحمد امین سپرده‌بودند بصاحبانش‌ردکند واوپس ازسه روزازمکه حرکت‌کرد ودرمحله قبابه پیغمبرملحق‌شد .

رسول‌الله‌یکهفته‌درقباء بودوپس‌ازبناء مسجدونمازدرقباء باموکبی‌ازطایفه‌بنی‌النجار که‌باپیغمبرخویشی‌داشتند بطرف مدینه حرکت‌نمودنـد وچون روزجمعه رسید درراه در میان قبیله بنی‌سالم‌بن عوف‌نمازجمعه خواندند وبشهروارد شد مردم‌یثرب که خبرمسرت بخش ورودپیغمبرراشنیده‌بودندتجمع کردند وافتخارداشتند که درموکب‌همایون مهارناقه رابگیرند وهرطایفه میخواستند بخانه وقبیله خودببرندپیغمبرص فرمودشترهرکجا فرود آمدآنجا منزل من است‌اتفاقاً درمحله بنی‌النجـاردرخانه‌ابوایوب انصاری‌ایستاد .

ابوایوب انصاری خودبنه واثاثیه‌آنحضرت راکه‌گلیم ولباس‌بوده برداشت‌بمنزل‌برد وآنجا هفت ماه‌ماندند .

یکقطعه زمینی‌برابرمنزل اوبودکه تعلق‌بدویتیم داشت حضرت‌آنجـا را خریدند و مسجد ساخت‌که هم‌اکنون مطاف۸۰۰ملیون مردم مسلمان‌است وازبناهای‌تاریخی‌بلادفاع جهان وازمساجدبی‌نظیرعالم‌اسلام‌بشمارمیرود ساختمان این مسجدبدست خودپیغمبر ص بناشد ودرجنوب‌آن صفه‌ای ساخت‌که مهاجرین مکه راآنجا منزل‌دادتا هریك ازغنائم و کمك انصارمنزل‌پیدا کردند واین‌اصحاب صفه درنظرمستشرقین باصحاب صفا مشهورند .

پس‌ازاستقراردرمدینه بین مهاجروانصارعقداخوت وبرادری‌بست ومساوات‌ومواسات راعملا درحق‌آنهاتعلیم واجرا کرد تاماه‌پنجم وششم رسید علی‌بن‌ابیطالب رابرادری‌خود انتخاب فرمود وحدیث منزلت وآیه‌اخوت‌نازل‌شد واوچون هارون برای موسی‌بود بااین فرق که دیگرپیغمبری نخواهدآمد درمسجد پیغمبرص دسته دسته اعراب می‌آمدند . و معجزه ودلایل نبوت می‌خواستند ورسول خدابآنهانشان میداد وآیات قرآن رابرآنها می‌خواند ومسلمین روزافزون قوت گرفته ومبانی‌عقیده آنهـا تحکیم‌یافت. چیزی که درمدینه موجب‌شد موضوع‌یهود ومنافقین مدینه‌بودکه درنهان دشمنی خودرابروزمی‌دادند و کم کم ازبین مسلمین دسته وجمعیت متشکلی‌شدندبریاست **عبدالله‌بن‌ابی** که درظاهرمسلمان شده‌بود وبدین سبب ریاست مدینه راازدست داده‌بودیهود که ساکنین قدیم‌مدینه وآنجا حق‌آب ملك داشتند ودرتورات ونوشتجات‌اخباریهودخبرظهورپیغمبرخاتم‌النبیین‌راداشتند پیغمبرهم‌باآنها مسالمت میکرد وقرارهابستند وشرط وپیمان‌ها کردند تا دونفردیگر **بنام**

مخیرق وعبدالله بن سلام اسلام آوردند امامخالفت پنهانی ودشمنی یهود درنهان ابراز میشد تاجبرئیل بوسیله وحی ناسازگاری یهود رابپیغمبر خبرداد وآیات مفصلی ضدیهود که درسوره‌های بقره آل عمران واحزاب وغیره‌است نازل‌شد وکفروالحاد ونفاق وشقاق آنها آشکارگردید ولذا درهمان سال اعلان جنگ داده‌شد ودرماه هفتم حضرت رسول حمزه عموی خودرا با سی نفرازمهاجرین برسرقافله قریش فرستاد که بریاست ابوجهل باسیصد نفربرای جنگ باپیغمبر بمدینه آمده‌بودند درماه هفتم دفاع شروع شد ولی قریش ازجنگ مهاجر و انصار گذشته وسال اول بدین ترتیب بپایان یافت .

سال دوم هجرت

درسال دوم رسماً اعلان جنگ بکفارقریش داده‌شد یهودهم سراً باآنها همکاری میکردند .

دراین سال قبله ازبیت المقدس بکعبه تغییر یافت رسول الله(ص) ۱۶ ماه بطرف بیت المقدس نمازخواند تاشنیدیهود گفتند محمد واصحابش قبله خودرا نمیدانندتاما هدایتش کردیم و اکنون بسوی قبله مانمازمیخوانند وباما دشمنی میکنند .

رسول الله ملول شد جبرئیل درحین نماز اورا ازبیت المقدس بسوی کعبه ومسجدالحرام تغییرجهه داد درحالی که درر کوع بود .

قال الله تعالی قدنری تقلب وجهك فی السماء .

تاقبله عوض‌شدپیغمبر بطرف مخالف قبلایرون رفت وقبله آنجارا که بسوی بیت المقدس ساخته‌بودند عوض کردبطرف کعبه قرارداد .

پس ازتغییرقبله ونماز **روزه ماه رمضان** درسال دوم مقرر گردید . وروزه عاشورا که درسال اول دستورفرموده‌بود متروك ماند ودرسالیان ماه رمضان **حکم زکوة** نازل‌شد وزکوة فطره راابلاغ فرمود وروزاول شوال عید رمضان بمصلی رفت نخستین نمازعیدی بود که درمصلی خوانده شد وعیداضحی پس ازچندماه‌سنن مراسمی اجرا شد. ورسول خدا بدست خود قربانی کرد وتوانگران اصحاب نمازعید خواندند وقربانی نمودند .

آنگاه غزوات شروع شد و غزوه ابوا و غزوه ودان و غزوه بواط هرسه در ماه ربیع الاول سال دوم انجام شد اینها واقعاً برای دفاع ازقریش بود ولی بدون تصادف بازگشت وغزوه بدراول درمحل بدر بوده که چون جنگ نشدآنها سریه خوانده‌اند وطبری غزوه خوانده .

درماه جمادی الاولی خبررسید که کاروان قریش بریاست ابوسفیان درمکه بشام میرود پیغمبر با دویست نفر که سی شتر داشتند بهمراه کاردان تاذات العشیره رفت وبآنها رسید ولی درضمن باطرفین قبیله پیمان عدم تعرض بستند .

درماه جمادی الثانی عبدالله بن جحش رابرای تفحص ازکارقریش به نخله نزدیك مکه فرستاد یکی ازمسلمانان یکنفرازقریش را کشت ودونفراسیر گرفت واین اولین کشتار و اسیری بود که بدست مسلمین افتاد و کفارقریش راهم جسوربرای جنگ نمود ولی چون ماه حرام بوده پیغمبر این کشتار را امضا نمود ... واقعه غزوه بدر پیش آمد وکاروان قریش بریاست

۱ – تاریخ طبری ص ۲۶۵ ج ۲ – سیره حلبیه وابن هشام .

ابوسفیان ازشام برمیگشت پیغمبر بااصحاب بقصد آنها بیرون رفتند ودربدر بکمین نشستند ابوسفیان خبردارشد راه رامنحرف کرد وقاصدی بمکه فرستاد ومدد خواست وجمعی از مکه آمدند دربدربا مسلمانان روبروشدند ابوسفیان پیغام داد که بی جنك باز گردند . امابالاخره جنك شروع شد هفتادنفرازقریش کشته شدند وبقیه فرار کردند وعباس عموی پیغمبررا جزواسیران آوردند ولی پیغمبردستورداد ازبنی هاشم کسی را نکشند ـ کشته گان را درچاهی انداختند وغنایم رانزد پیغمبربردند تاسوره انفال نازل شد .

یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول .

مسلمین دراین فتح وفیروزی که اولین موفقیت آنهابوده مشعوف شدند واهل مکه عزادار گردیدندبطوری که صدای گریه ازخانه هابلندبود کفارقریش آمدند یك یك اسیران خودراخریدند عباس عموی پیغمبررا بسبب قرابت آزاد کردند ابولهب ازفشارحقد وحسد چندروز بعد در گذشت وابوسفیان درمقام انتقام کشیدن خودرا مجهزمیکرد .

دونفرازیهود مدینه که طرفدار کفارقریش بودند وبرضد پیغمبر تحریك مینمودند درهمین روزها کشته شدند یکی بنام ابوعفك شاعردلقکی بود دیگری بنام عصماء بنت عمیر وازشر آندوفارغ شدند .

دراین سال یهودبنی **قینقاع** موردتعقیب قرار گرفتند این طایفه آهنگر وزرگر بودند که درقلاع بیرون شهرمنزل داشتند ـ پیغمبر آنهارا رسماً دعوت باسلام فرموده امتناع کردند وحی آمد **اما تخافن من قوم فا نبذ الیهم** رسول الله آنهارا درمحاصره گرفت تا ۱۵ روز آنگاه عبدالله ابی شفاعت کرد که آنهارا تبعید فرمایندباطراف شام واموال آنها غنیمت مسلمین شد .

درآخرذی حجه غزوه سویق رخ داد ابوسفیان نذر کرده بود برمسلمین حمله سختی کندبا ۲۰۰ نفر آمد نزدیك مدینه نخلستان ها راآتش زد ودونفررا کشت پیغمبر بتعاقب آنها پرداخت که گریختند .

درهمین سال دوطایفه بنی سلیم وغطفان بقصد جنك جمع شدند این طوایف درسرراه بازرگانی مکه وخلیج فارس مسکن داشتندباقریش هم پیمان شدند بازرسول الله بامسلمین بآنهاتاخت که پس ازمنهزم شدن غنایم بسیاری بدست مسلمین آمد وبهریکنفرهشتصددرهم نقد رسید ازوقایع مهم سال دوم تزویج فاطمه زهرا بعلی بن ابیطالب است که دراول ماه ذی ـ حجه رخ داد درماه صفراین سال پیغمبر بقصد طایفه غطفان بنجدرفت که دشمن گریخته بود.

سال سوم هجرت

غزوه ذی امر درربیع الاول بقصدبنی سلیم رخ داد وبازهم تلاقی نشد کعب بن الاشرف یهودی که ازرجال یهودبوده کشته شداول اسلام آورد ولی بسبب تعویض قبیله بدین خودبر گشت وبمکه برفت قریش راتحریك بجنك مسلمین نموده تا شبانگاه برسرس ریختند اورا کشتند .

دراین سال هر کس یهودی بود کشته میشد مگر آنکه اسلام قبول کندیاجزیه بدهد طوایفی ازیهودپیمان عدم تعرض بستند بشرط آنکه جزیه بدهند. درجمادی دوم سال سوم سریه قرده رخ داد وقافله بازرگانان بانقره بسیار که ازغنایم گرفتندبه

درشعبان سال دوم پیغمبر حفصه دختر عمر را بزوجیت گرفت.

روزشنبه هفتم شوال جنگ احد واقع شد وقریش باسه هزارنفر ودویست اسب وهزار شتر بریاست ابوسفیان روبمدینه آوردند.

عباس عموی پیغمبر که آزاد شده بود خبرحرکت ابوسفیان را سرمأ بوسیله واسطی بپیغمبرداد مشرکین هم دوروزبذوالحلیفه نزدیکی مدینه رسیدند وبشمال شهردامن کوه احد مسکن گرفتند.

پیغمبر کسی را فرستاد تاخبرصحیح ازحال دشمن بیاورد روزجمعه باسران اصحاب مشاوره کرد چه باید بکنند عبدالله بن ابی که مسلمان منافق وجاسوس یهود ومشرکین بود گفت درشهر بمانیم وپیغمبر با اومشورت کرد تانظر به اورا بگیرد - مسلمین ازشهرماندن و دامنه جنگ رابشهر کشیدن مخالف بودند و گفتند درصحرا باید سلاح برو بدوش بیرون شهر باهزارنفرمهیای جنگ شدند عبدالله بن ابی درمحل شوط با ۳۰۰ نفرازیهود برگشتند دوطایفه بنی‌سلمه وبنی‌حارثه نیز قصد برگشتن داشتند ولی بنزول وحی و آیه **اذهمت طائفتان منکم ان تفشلا** منصرف شدند وپیغمبر با هفتصدنفر فقط دواسب داشتند وصدزره بوش بالاخره شامگاه باحد رسیدند.

روز بعد که صف آرائی کردند، پیغمبر پنجاه تیرانداز را بفرماندهی عبدالله‌بن جبیر مامور دیده‌بانی ونگاهداری گردنه کوه فرمود.

جنگ تن بتن ویورش عمومی شروع شد، در آغاز مسلمین فاتح شدند، اما تیراندازان عبدالله‌بن جبیر با دادن بی اطاعتی برای جمع غنائم وگرفتن بهره بود با سفارشهائی که شده بود ازجای خود حرکت نمایند، گردنه کوه را خالی گذاشتند دشمن فوراً آنجا را گرفت و وضع دگرگون شد ومنجر بقتل حمزه سیدالشهداء گردید، دشمن هم آوازداد که محمد کشته شده کفار فرار نمودند، تنها علی‌بن‌ابیطالب بود این حمله را برد وبرآنها حمله کرد وپیغمبر بدره‌ای پناه برد عثمان‌بن‌عفان فرار کرد - قریش بطرف مدینه رفتند ولی نزدیک شهر با ملاقات ... راه مکه پیش گرفتند گفتند وعده ما سال دیگر.

مسلمین بدون کشته شدگان برداشتند ۷٤ نفر کشته شدند، کشته چهار نفر از مهاجرین و ۷۰ نفر از انصار دشمن هم بیست نفر کشته داد پیغمبر بشهر برگشت و فرمان داد هرکس دیروز درجنگ بود باید بتعاقب دشمن بشتابد وفرمان ... دشمن بود که بوسیله یهود جاسوس داشتند خبر را بآنها برسند.

عدهٔ درحمراء الاسد جمع شدند که قریش ازآنجا حرکت کرده بودند آنجا آتش زیاد افروختند که دشمن از دور کثرت آنها را دریابد وبمدینه برگشتند در راه دو نفر بنام ابوغره شاعر ومعاویة‌بن‌المغیره بدست مسلمین افتادند کشته شدند که این سفر را غزوه حمراء الاسد میگویند.

۱ - مسارالشیعه شیخ مفید چاپ مصر ص ۳٦

پیغمبر جوان کشته‌گان را بآیه شریفه **ولا تحسبن الذین قتلوافی سبیل‌الله امواتاً بل‌احیاء عندربهم یرزقون** تسلیت داد دردنباله این‌جنك حکم ارث‌نازل‌شد وولادت امام حسن مجتبی نیزدراین سال‌است .

سال‌چهارم هجرت

درسال‌چهارم یهود متواری‌بودندولی‌خبررسید که طایفه‌بنی‌اسد قصد حمله‌نموده‌اندپیغمبر بوسلمه مخزومی رابا ۱۵۰ نفرسرراه آنها فرستاد دراول محرم سال٤ شبها میرفت وروزهاپنهان میشدتابه محل قطن‌رسید: آن طایفه گریختندفقط چنداسیر باغنیمت فراوان‌نصیب ابوسلمه‌شد ـ ولی‌خودش‌اززخمی که دراحد برداشته‌بود دراین‌ایام درگذشت .

درپنجم‌محرم‌عبدالله‌بن‌انیس‌مأموردفع‌سفیان‌بن‌خالدلحیانی‌رئیس‌طایفه هذیل گردید ودرمحل‌عرفه‌نزد سفیان‌رفت واورامشغول کرد غفلتاً کشت وسرش رابمدینه آوردپیغمبرص اورا عصائی‌جایزه داد .

درماه صفراین‌سال شش‌نفرازمسلمین که‌برای تعلیم قرآن‌باعراب عضل‌وقاره رفته بودندنزدیك مکه بدست کفارافتادند بنی‌لحیان‌بر آنهاتاختند چهارنفررا کشتند ودونفر که‌تسلیم شدندباسیری گرفتند ودرمکه‌بقریش فروختند قریش‌هم بقصاص کشته‌گان بدر شهید کردند این‌واقعه‌بنام سریه رجیع مشهورشد .

متعاقب این‌واقعه‌بئرمعونه رخ داد که چهل‌یا هفتادنفرازاصحاب پیغمبربرای ارشاد وهدایت‌قبیله‌بنی‌عامر بتقاضای آنهارفته‌بودند ـ عامربن طفیل باجمعی‌ازبنی‌سلیم برسر آنها ریخته‌همه‌را کشتند جزیکنفر بنام عمروبن‌امیه‌ضمیری که عامر برای آمرزش مادرخوداز‌قتل اوگذشت ولی‌داغی‌برپیشانی اونهاد که علامت آزاد کرده‌ها بود این مردهم درراه دونفراز عامررا دیدکشت وخودرا بمدینه رسانید وحادثه سهمگین دلخراشی را برای پیغمبرص گزارش داد .

رسول‌الله سخت‌متأثرگردیدچنانچه‌تایکماه درقنوت‌نمازصبح‌برلحیانیهاویهودوکفار قریش‌باسم ورسم‌نفرین میکرد (۱)

غزوه بنی‌النضیر

بنی‌عامرقاصدی فرستادنـد از پیغمبرمطالبه خون‌بهای دونفر کشته خودرانمودند واین‌مطالبه روی‌پیمانی‌بود که داشتند در ضمن‌پیغمبرهم برای مصلحت‌اسلام حاضرشد پول خون آنها راازبنی نضیربگیرد بدهدآنها هم حاضرشدند طبق‌پیمان‌بپردازند ولی‌چون‌توطئه قتل‌پیغمبررا دیده‌بودندبدین نحو که ازبالای‌قلعه سنگی‌برسرپیغمبر بیفکنند واورا بکشند درپرداخت خونبهاتعلل‌میکردند .

جبرئیل بوحی‌رسول‌خدا راازتوطئه مطلع کرد . آنحضرت دستورداد‌یهودبنی‌النضیر باید ازبلاداسلام‌بروند یهود قبول کردند عبدالله‌ابی‌یهودی مسلمان منافق مانع شدتاکار بجائی‌رسید که شخصاً رسول‌الله شمشیردست گرفت‌بپای‌قلعه آنهاتکبیرگویان آمد وآمد ر ۱۵ روز آنها را محاصره کرد تاتسلیم شدند وقرارشد اموال‌خود رابگذارند وبروند فقط هرسه‌نفر‌یك شترویك مشك آب همراه‌ببرندوبه «اذرعات‌شام»تبعیدشدند (درماه‌صفرسال

---

۱ ــ تاریخ‌الخمیس ص۵۰۸ ج۱

چهارم) املاك واموال آنها بین مهاجرین تقسیم شد.

غزوه ذات الرقاع دو ماه بعد پیغمبر ص بقصد طایفه بنی محارب و بنی ثعلبه از طوایف غطفان بطرف نجد حرکت کرد در محل ذات الرقاع که نام کوهی است با دشمن روبرو شد بدون جنك برگشتند (جمادی الاولی سال ٤)

غزوه دوم بدر در ماه شعبان یا ذی قعده پیغمبر بنابر معاهدهٔ که با ابوسفیان داشت برای جنك بدر آماده شدند ابوسفیان با اهل مکه بیرون آمد در مجنه که رسید پشیمان شد زیرا خشکسالی و بی آبی و بی آذوقگی آنها را محکوم بمراجعت نمود .

در سال چهارم دستور فرمود زید بن ثابت نوشتن وخواندن یهود را که لغت عبری بود بیاموزد زیرا تا این تاریخ یهود نامه‌های پیغمبر را مینوشتند وچون منافق بودند وتحریف میکردند پیغمبر ص فرمود **لا آمن ان یبدلوا کتابی** کسانی که در نامه های من تصرف میکنند مورد اطمینان نیستند که نویسنده وحی باشند .

زید بن ثابت از انصار بود خط عربی وعبری را در مدینه فرا گرفته بود واین همان زید است که قرآن زمان عثمان را جمع وتدوین نمود .

از حوادث مهم این سال ولادت حسین بن علی در سوم ماه شعبان است ورحلت آمنه بنت اسد مادر علی بن ابیطالب است وازدواج پیغمبر ص با ام سلمه است که درسال چهارم رخ داده :

سال پنجم هجرت در این سال چند واقعه رخ داد از آنجمله در ربیع الاول سال پنجم **غزوه دومة الجندل** است که نقطه‌ای بین خلیج فارس ودریای سرخ وبازار تجارت کاروان‌ها بود - خبر رسید که جمعی از یهود آنجا سوء قصد دارند .

مسلمین برای دفع آنها روزها در کمین وشبها راه میرفتند امایهود فرار کردند مقداری گوسفند بدست مسلمین افتاد ودر مراجعت با قبیله فزاره پیمان عدم تعرض بستند .

در این سال پیغمبر زینب دختر جحش را پس از طلاق زید بن حارثه ازدواج کرد ومقارن آن آیه حجاب نازل شد واحکام راجع بزنها وامهات مؤمنین مقرر گردید .

غزوه بنی المصطلق در ماه شعبان این سال یکی از قبائل خزاعه که همیشه یاور پیغمبر بودند برضد رسول‌الله تجمع کردند پیغمبر با لشکر اسلام بقصد آنها حرکت کرد ودر کنار آب مریسیع در ناحیه قدید ساحل دریای سرخ جنك در گرفت و بفتح وپیروزی مسلمین تمام شد واسیر وغنایم بسیاری گرفتند .

از وقایع مهم این سال نفاقی است که عبدالله بن ابی میان مسلمین مخصوصاً عمرو یکی از انصار انداخت وکار بنزاع کشید زید بن ارقم به پیغمبر ص خبر داد رسول‌الله آنها را اصلاح داد تا سوره «اذا جاءك المنافقون» نازل شد .

از وقایع مهم دیگر در حین بازگشت دختر حارث رئیس بنی المصطلق اسیر مسلمین شد پیغمبر جویریه را از صاحبش خرید وآزاد کرد وبا او ازدواج نمود در اثر این خویشاوندی با دختر قبیله صد خانواده یهود باسلام گرویدند (۱)

۱ ــ تاریخ طبری ص٤٧ ج ۳

دراین‌سال داستان **افك** پیش آمد وموضوع عقب افتادن عایشه ازقافله والحاق او بقافله وسخنان بی‌جای‌یهود ونزول وحی‌بربرائت عایشه وحکم‌لزوم چهارشاهد دردعوای زنا درطی آیات مقررشده‌است .

غزوه‌خندق

درشوال این‌سال‌غزوه خندق که باحزاب هم‌نامیده شده رخ‌داد وآن جنك بایهودی های بنی‌النضیرساکن درقلاع خیبربودند طوایف‌دیگرهم‌باآنها هم‌پیمان‌شدند وجماعتی‌بالغ برده‌هزارنفربرای حمله بمدینه آماده بودند که به‌پیغمبروحی شدلشگری جمع آوری کرد وبااشاره سلمان فارسی‌خندقی‌اطراف مدینه کنند که شهررادرمیان داشت ودوهزارنفرمشغول کندن‌بودندتایکروز برقی‌ازسنك جهش کرد رسول‌الله‌خبرجهانگیری اسلام را داد بنقل تاریخ اسلام درظرف شش‌روز خندق کنده شد .

پیغمبرلشکریان‌اسلام را درداخل شهرمتمرکز نمود ووراء خندق بشهررا بنگهبانان مطمئن‌سپرد واطراف دیگررا نیزمستحفظ گماشت وقتی کفارنزدیك شدندتعبیه‌تازهٔ دیدند که درعرب‌سابقه‌نداشت .

دولشکردردوطرف که میان آنها خندق فاصله‌بودنشستند وگاهی‌باتیروسنك پیکارو مبارزه مصاف داده میشد .

یکروزعمروبن‌عبدود وعکرمة‌بن ابی‌جهل‌خواستند ازنقطه ضعف خندق عبورکنند مسلمین‌بمقابله ومقاتله شتافتند باشرح مفصلی که درتاریخ‌اسلام داده‌اندعلی بن‌ابیطالب عمروبن عبدود راکه ازقهرمانان‌نامی عرب بود کشت وکفارخواستند دسته جمعی حمله کنند ولی‌مسلمین‌بچالاکی حمله کردند همه آنها فرارکردندونمازآنشب قضاشد دراین جنك ازکفارسه نفرازمسلمانان‌پنج‌تن‌کشته شدند که ازآنجمله سعدبن‌معاذ رئیس قبیله اوس‌بود که پس‌ازمدتی درگذشت .

غزوه بنی قریضه

هنوزاسلحه رازمین‌نگذاشته‌بودند که جبرئیل نازل‌شد وپیغمبر رابجنك باقریضه‌تحریص نمود - رسول‌الله فوراً فرمان حرکت دادپای قلعه بنی‌قریظه رفتند و۲۵ روزآنهارا درمحاصره گذاشتند وپس ازیکماه قرار حکمیت گذاشتند سعدبن معاذ مریض‌بودحکم کرد مردان آنهارابکشتند وزنان‌را اسیرو اموال‌را بغنیمت ببرند .

کشته‌گان‌یهود از۶۰۰تا۹۰۰ نفربودند وارزنان فقط یکنفرزن که مرد مسلمانی‌را بوسیله سنك کشته‌بود کشته‌شد ودرتقسیم غنائم سوارراسه‌سهم وپیاده رایك‌سهم رااین‌اولین باری‌بود که بین‌سواره وپیاده‌فرق گذاشته شد وازاسراء دختری‌بنام ریجانه‌بود که پیغمبر بکنیزی خودانتخاب کرد وچون‌مسلمان‌نشد تاآخرعمر کنیز بود .

مسلمانان اسرارابنجدبرده فروختند وازپول آن اسب وسلاح خریدند دراین‌جنك فقط یکنفرمسلمان کشته شد .

دراین‌سال مسابقه‌اسب‌دوانی بامرپیغمبردرمدینه آغازشد(۱) برای‌اسبهای سوقانی

۱ - تاریخ‌الخمیس وصحیح‌بخاری ص۶۱ ج ۳

(معمر) مسافتی و برای اسبهای غیر سوغاتی مسافتی که کمتر مقرر شده بود و این مسابقه برای چابکی و چالاکی قشون اسلام بسیار مؤثر بود.

سال ششم هجرت

در سال ششم فعالیت جنگی زیاد شد و کارهای مهمی انجام گرفت زیرا پس از جنگهای نمایان بدفع یاغیان اطراف پرداختند.

درمحرم سال ۶ محمد بن مسلمه با سی سوار در محل جریه (بین بصره و مکه) بر طایفه قرطاء غافل گیر فرود آمد جمعی کشته شدند و بقیه گریختند مسلمین با پنجاه شتر و سه هزار گوسفند بمدینه بازگشتند در بین راه برهگذری از بنی حنیفه برخورده اسیرش کردند و بمدینه آوردند بستون مسجد بستند پیغمبر او را شناخت که ثمامة بن اثال رئیس یمامه است او را بار کرده نوازش فرمود مسلمان شد و بمحل خود برگشت و بپاداش احسان پیغمبر از فرستادن گندم برای کفار قریش بمکه ممانعت کرد و قریش بستوه آمدند و به پیغمبر شکایت کردند تا بعدو گندم را اجازه دهد.

در ربیع الاول و جمادی الاول رسول خدا بعنوان تنبیه بنی لحیان از مدینه بیرون آمد و برای آنکه قوم غافل بمانند نخست رو بشام حرکت کرد سپس از طریق مسافتی راه را کج نموده بسرعت خود را بعراق که مسکن بنی لحیان بوده رسانید اما بنو لحیان گریخته بودند، دو روز توقف نموده و برای ارعاب کفار قریش با دویست نفر بطرف مکه رفت و دسته دیگر را با دویست نفر سوار بکراع الغمیم فرستاد و برگشتند اطراف مدینه در این سال دسته ای از بنی فزاره بر دامان مدینه تاخت آوردند ماده شتری از گله خاص پیغمبر که در محل غابه چرا بود ربودند پیغمبر

غزوه ذی یقرد یا ذی قرد

عده ای از مسلمانان بتعقیب فرمود لشکر در محل ذی قرد بهم رسید و بمقاومت دزدان پرداختند شتر پس گرفتند یکی از مسلمانان کشته شد و این غزوه بنام الغابه - ذی قرد هم نامیده شد و برخی پس از واقعه حدیبیه نوشته اند.

در ربیع الاول این سال عکاشة بن محصن مأمور شد با چهل مرد طایفه بنی اسد را در محل غمر وذوی فرو بگیرد ولی بآنها نرسیدند، آنان گریخته بودند مسلمین با دویست شتر غنیمت بمدینه بازگشتند.

غزوه بنی ثعلبه

در همین اوان قبایل غطفان بسرای چراگاه حدود مدینه آمده بودند و گله‌های مسلمانان در خطر افتاده محمد بن مسلمه با ده نفر مأمور دفع آنها شد که در ۳۴ میلی مدینه در ذی القصه که قبایل اعراب بنی ثعلبه بود ه اعراب همه مسلمین را کشتند جز محمد بن مسلمه که مجروح شده افتاده بود مسلمانی او را دید بمدینه آورد - پیغمبر ابوعبیده جراح را با چهل نفر بسراغ بنی ثعلبه فرستاد که دشمن بکوه گریخته بود مقداری غنایم بدست مسلمین افتاد در جمادی الاولی این سال کاروان قریش از راه کناره (ساحل) بشام میرفت زید بن حارثه در محل العیص برسر کاروان فرود آمد مقدار زیادی نقره و عده‌ای اسیر بدست آوردند - از جمله اسیران ابوالعاص برادر خدیجه زن اول پیغمبر بود که در جنگ بدر اسیر شده بود پیغمبر از مسلمین خواست باحترام خواهرش او را آزاد کنند بشرط آنکه موقع رسیدن بمکه

زینب دختر خواهر خدیجه را نزد او فرستد .

ابوالعاص بمکه رسید زینب را با برادرش کنانه بمدینه فرستاد واینك ابوالعاص دوباره اسیر مسلمانان شد باز هم او را آزادکردند اوهم بمکه رفت کارهای خود را جمع کرد بمدینه مهاجرت نمود و مسلمان شد - پیغمبر زینب‌را بعقد تازه برای او ازدواج کرد زینب هم در اثر آسیب نیزه‌ای که پهلوی شترش زده بودند سقط جنین کرده و بیمار شده بود و سال بعد درگذشت پغمبر امر کرد هرکجا تعاقب کنندگان را بیابند بآتش بسوزانند ولی بعد فرمود بکشند که آتش سوزی مخصوص خداوند است .

لایحرق باالنار الارب العالمین

غزوه بنی جذام در جمادی الاخری سریه جسمی واقع شده - عربی هنیه نام از طایفه جذام درواى جسمی اموال دحیه کلبی را که از تجارت شام برمیگشت بغارت برد طایفه جذام که همه مسلمان بودند وبا پیغمبر پیمان داشتند بیاری دحیه برخواستند واموال او را از راهزنان گرفته بصاحبش دادند دحیه نزد پیغمبر آمدخون‌دزدهارا خواست پیغمبر زیدبن حارثه‌را باپانصد نفرمأمور کرد تاصبحگاهی بر سر طایفه جذام رفت دست بقتل وغارت گشود و هزار شتر وپنج هزار گوسفند وصد زن و بچه اسیر گرفت رئیس طایفه سابان بمدینه‌آمد درمسجد پیمان نامه را بدست‌گرفته داد خواست نمود پیغمبر گفت کشته شدگان را حکنم قوم از خون کشته‌گان گذشته فراریان اسیران اموالشان را بدست علی (ع) ردکنند و ازآنها دلجوئی نموده .

غزوه‌دومةالجندل در شعبان‌سال ۶ عبدالرحمن‌بن عوف را با ۷۰۰ نفر بر سربنی کلب بدومةالجندل فرستادکه آنها را باسلام دعوت کند واگر بپذیرفتند دختر پادشاه آنها را برای خود بزنی بگیرد . و در دستور جنك فرمود

قاتلو امن‌کفرو بالله ولاتغلوا و لاتغدروا ولاتفشلوا ولاتعثلوا ولیدافعو ! فهذا عهدالله وسیرة نبیه فیکم .

عبدالرحمن سه روز آنجا ماندرئیس قبیاه با جمعی مسلمان شدندبقیه جزیه قبول کردند اوبادختررئیس‌قوم برگشت .

باز درشعبان علی‌بن‌ابیطالب باصد نفر برسر قبیله بنی سعدکه میان فدك وخیبر بودند رفت آنها گریخته بودند پانصد شتر و ده هزارگوسفند غنیمت مسلمانان شد در این سال زیدبن حارثه برای تجارت بشام رفته بود دزدان یهود اورا لخت‌کردند چون **بمدینه** آمد پیغمبر اورا با لشکری به‌تنبیه وسرکوبی اشرار دزد فرستاد در ماه رمضان صبحگاهان زید بر سر آنقوم راهزنان فرود آمدند **دام قرفه** ملکه آنقوم را گرفتند [illegible]

[illegible] عبدالله‌بن انس سبانگاه برسرابو رافع بازرگان یهودی که درخیبر [illegible] کشت و نظیر این درسال سوم هم بوده رخ داده است .

[illegible] ابو رافع یهود خیبر دریا بسیر نامی را بریاست برگزیدند و

او با طایفه غطفان برضد اسلام قیام کرد عبدالله بن رواحه باسه نفر برای تحقیق کار آنها رفت وبار دیگر باسی نفر رفت و یاسیر را بیرون آوردند باسی تن از یهود کشتند .

درهمین ایام وفودی از اعراب بنی عرینه بمدینه آمده اسلام آوردند بعد پیغمبر آنها را برای حراست گله خود گماشت آنها هم چوپان را کشتند وگله را بردند پیغمبر کرز بن جابر فهری را بابیست نفر دربی آنها فرستاد دزدان را گرفته خدمت پیغمبر آوردند فرمود دست و پایشان را بریدند، وبدیوار آویختند تا دیگر دزدی نکنند .

ازوقایع این سال سریهٔ مناست که از مدین اسرایی آوردند ودر بازار فروختند وداوطلب شدن عمرو بن امیه ضمری برای کشتن ابوسفیان است که بمکه رفت ولی او را شناختند اما ازدست کفار گریخت .

در این سال طایفه بنی عبس بمدینه آمده اسلام آوردند .

دراواخر سال ششم اسلام درعربستان شمالی قوت گرفت وسایر قبائل حوالی سر بتسلیم خم کردند فقط مکه بود که هنوز تسلیم نشده بود .

صلح حدیبیه

درماه ذی قعده پیغمبر را برای سفر عمره بمکه حرکت کرد ودر ضمن حرکت خواب دید بمکه وارد شده و بتها را شکسته و فرو ریخته

خواب پیغمبر صحیح است باصحاب منسوب کرد ومشتاقانه برای عمره حرکت کردند چند طایفه که از آنجمله بنی اسلم بودند حر وملتزمین رکاب شدند .

پیغمبر عبدالله بن ام مکتوم را بمدینه گذاشت و با ۱۴۰۰ نفر و صد شتر قربانی درغره ذی قعده ازمدینه بیرون رفت درذوالحلیفه احرام بستند ولبیک گویان روانه مکه شدند درذی طوی فرود آمدند. عده‌ای سوار بریاست خالد بن ولید وعکرمة بن ابی جهل پیش فرستادند بشر بن سفیان کعبی درمحل عسفان خبر آورد که قریش پوست پلنگ پوشیده وبا زن وبچه فرود آمدند .

پیغمبر برلجاج وعناد قریش ومحرومیت آنها ازسعادت دنیا و آخرت تأسف خورد و راه را بطرف پائین مکه منحرف کرد تا بحدیبیه نزدیک مکه رسید آنجا ناقه‌اش ایستاد پیغمبر بابدیل بن ورقاء خزاعی که ازمکه آمده بود پیغام داد ما برای جنگ نیامده‌ایم بلکه برای زیارت کعبه وعمره آمده‌ایم ـ ما قصد پیکار و کشتن خویشاوند خود را نداریم او گفت قریش هم از جنگ ازپا درآمده‌اند پیغمبر فرمود بگو ما را آزاد بگذارند زیارت میکنیم و برمیگردیم و با اسلام آورند باهم برادر میشویم و اگر امتناع دارند ناچار بجنگ می‌پردازیم .

بدیل نزد قریش رفت سفهای آنها برآشفتند گفتند حرف نمیشنویم . عقلای آنها گفتند سخن منطقی است مذاکرات را ادامه دهیم و... برای مذاکره خدمت پیغمبر(ص) فرستادند پیغمبر عثمان را که مورد احترام آنها بود فرستاد مراجعت او طول کشید گفتند عثمان کشته شد پیغمبر عازم جنگ شد که زیر درخت ... در سمت تحت شجره هم بیعت می‌گرفتند که عثمان برگشت وسهیل بن عمرو ازطرف قریش با او برای عقد صلح آمد ـ پیمان ... که جنگ برای مدت ده سال بسته شده ـ وشرایطی در آن بود که درصورت ظاهر بضرر

مسلمین ولی درباطن بنفع آنها بوده بدین ترتیب باصلح حدیبیه پیغمبر ویارانش اززیارت کعبه منصرف شده وبر گشتند. پس ازعقد صلح پیغمبرهمانجا مردم رابرسم اعتمار بقربانی وسرتراشیدن امر کردلشکریان اسلام بسیار ناراضی بودندولی پیغمبر بآنها وعده فتح نزدیکی داد وبانزول سوره **انافتحنا لك فتحاً مبينا** همه راضی شدند واین واقعه باآنکه جنگی نداشت ازفتوحات بزرك اسلام بشماررفت زیرامردم باهم نزدیك شدند ودسته‌دسته آزادانه باطلام وارد میشدند وزد وخوردی هم نمودند .

چون بمدینه آمدند ابوبصیرمسلمان زندانی قریش ازمکه گریخت بمدینه آمد کفار قریش راکشت وباز بمدینه باز گشت وبابرخی دیگرمرتب مزاحم کفارقریش شد کفارقریش ازپیغمبرخواستند که ابوبصیررانزد خودنگاهدارند که مزاحم آنها نشودبدین وسیله یکی از شروط صلحنامه منتفی شد وبقیه هم درمرورزمان منتقی گردید .

دراین سال حکم **ظهار** مقررشد وبانزول ایه درقضیه اوس بن صامت درطلاق ظهار کفاره مقرر گردید .

وسال ششم پایان یافت .

سال هفتم هجرت

درسال هفتم دعوت کتبی که ازسال پنجم شروع شده بود رسماً آغاز گردید .

قرارشد بسلاطین معاصرجهان نامهٔ بنویسد وآنها را دعوت باسلام نمایند گفتند رسم است نامهٔ ممهور بمهر باشد پیغمبر فرمود انگشتری ازعقیق برای اوساختند که روی آن حك شده بود الله محمد رسول ونامه رانوشته وباین مهرامضاء ومسجل می‌شد .

نامهٔ امبراطورروم را دحیه کلبی نزد والی بصری برد وخودامپراطوردر بیت المقدس میزیست اوقبول کرد واسلام آورد ولی عقیده خودرا ظاهرنساخت .

نامه شاهنشاه ایران را عبدالله بن حذاقه السهمی برد وخسروپرویز نامـه راپاره کرد پیغمبردرحق اونفرین فرموده که بجرم آن شکمش را دریدند .

نامهٔ مقوقس پادشاه قبطی مصرنیزمورد احترام گردید - بشرحی کـه درجای خود گفته شد نامه نجاشی را عمروبن امیه ضمیری برد وپادشـاه حبشه هم اسلام آورد وپسرخود را خدمت پیغمبرفرستاد .

چنانچه درکتاب المواثیق نوشنه قریب ۲۰٤ نامه ازپیغمبردرمدت مهاجرت باطراف نگاشته شد :

دراین سال غزوه خیبرواقع شد که بدست امیرالمؤمنین فتح گردید وحدیث الرایه که ازمشهورترین احادیث افتخارات علی بن ابیطالب است برای فتح وفیروزی بود .

درمحرم این سال پیغمبر با ۱۶۰۰ نفر که دویست سواردا‌شتند ازمدینه بیرون رفت ودر وادی رجیع فرود آمدند وقلاع خیبرتمام فتح شد وغنائم خواربارفراوان بدست مسلمین افتاد که پیغمبر آنها را دربین کسانی که درحدیبیه بودند تقسیم کرد -

ازوقایع این سال صلح فدك است پیغمبر که آنرا بفاطمه زهرا بخشید وبعد ابوبکر گرفت وتازمان عمربن عبدالعزیزدست غـاصبین بود .

دراین‌سال زنی یهودی گوشت بزغاله‌را مسموم کرده به پیغمبر بخوراند ولی خدا رسول خودرا حفظ فرمود .

درهمین اوان برای باردوم جعفربن ابیطالب بحبشه بامر پیغمبر مهاجرت نمود پس از فتح خیبر سرایای بسیار شروع شد که همه با فتح وفیروزی خاتمه یافت در ذی‌قعده این‌سال بنا برمعهود بقصد عمره با ۲۰۰۰ نفر بطرف مکه حرکت فرمود قریش مسجد مقدس را خالی گذاشته وخود بتماشا پرداختند که مسلمین چگونه طواف و زیارت میکنند مناسك حج تمام شد پیغمبر سه روز درمکه ماند ومیمونه دختر حارث‌بن عبدالمطلب را بوسیله عباس برای خود ازدواج کرد تارشته خویشاوندی‌راتحکیم وتالیف قلوب کرده باشد دراین سفر قوت اسلام قریش را مرعوب ساخت ومسلمین بدون زدوخوردی ازمکه بیرون آمدند ودر این‌سال بود که سوره فتح نازل‌شد وبرای سال آینده مهیای فتح مکه شدند .

سال هشتم هجرت

ازوقایع مهم این سال اسلام آوردن خالدبن ولید و عمروعاص بود که اسلام آوردند وتسلیم پیغمبرشدند لشکر کفارقریش دیگرفرمانده لایقی نداشت .

درماه صفرسال هشتم غالب‌بن عبدالله قرشی برسر بنی‌الملوح رفت وباغنیمت فاتح برگشت . درماه شعبان جمعی برای جنگ پیغمبر ازبنی‌خشم قیام کردند رئیس آنها تیری خورد بقیه فرار کردند .

سرایای دیگرپشت سرهم شروع وبفتح وغنیمت پایان یافت .

غزوه موته

درجمادی‌الاولی سریه موته واقع‌شد پیغمبر کسی رافرستاد نزد پادشاه بصری شرجیل غسانی اورا دعوت کرد سفیر پیغمبر کشته شد مسلمین لشکری را بریاست زیدبن حارثه با ۳۰۰۰ نفر بطرف بصری فرستاد وفرمود اگر او کشته شد جعفربن ابوطالب امیر باشد واگراو کشته عبدالله‌بن رواحه وپس ازاولشکریان خود امیری انتخاب کنند .

مسلمین خبر یافتند دشمن لشکری عظیم تهیه کرده آنها دو روزدرمحل معان ماندند، ومشورت کردند ولی از کثرت جمعیت لشکردشمن نهراسیدندزیرا بارهابا عده قلیل بر جمعیت کثیرغالب آمده بودند وحرکت کردنددربلقاء جنگ درگرفت بدبختانه زید اسامه وجعفر وعبدالله پشت سرهم کشته شدند خالدامیرلشکرشد وباتدبیرلشکرشکست خورده راجمع کرد وبمدینه برگشت پیغمبر آنها را تسلیت داد وفرزند جعفررا نوازش فرمود .

بعد خبررسید که بنی‌قضاعه مهیای حمله هستند پیغمبرعمروعاص راباسیصدنفر برای دفع اوفرستاد مسلمین فاتح شدند و درمرزموته استقرار لشکراسلام سبب ارعاب دشمن شد وچند طایفه دیگرباسلام ملحق شدند .

درماه رمضان این‌سال پیغمبر بعزم فتح مکه حرکت فرمود وسبب این تصمیم حمله طایفه بنی‌بکر بربنی خزاعه بود که باوجودپیمان تعدی کردند وقریش بکریها راباسلحه کمك کردند ودرحقیقت نقض عهد موجب حمله فتح مکه شد . خزاعه برای استغاثه بمدینه

۱ ـ بکتاب امیرالمومنین مراجعه میشود

آمدند پیغمبر بقصد مکه حرکت کرد ابوسفیان ازعواقب اوترسید برای مذاکرات اصلاحی بمدینه آمد ولی بی نتیجه برگشت پیغمبر با مهاجروانصار برای مکه حرکت کرد وبسرعت پیشی گرفتند ابوسفیان با دونفر برای دیده بانی بیرون آمدند دیدند آتش بی حسابی افروخته شده که نشانی قشون انبوهی است عباس ابوسفیان را دید سوارشترخود کرد نزد پیغمبر آورد اسلام آورد وامان خواست پیغمبرص فرمود هرکس بمسجدالحرام ویا بخانه ابوسفیان پناه برد درامان است پیغمبر باهمراهان بدون آنکه بامقاومتی برخورد کنند بمکه بایك طنطنه وجبروتی وارد شدند ـ

فقط درستون خالدبن ولید دستهٔ ازسران لجوج قریش مقاومت کردند که ازنتیجه ۲۲ نفرازقریش ودو نفرازمسلمین کشته شدند مسلمین تعاقب کردند پیغمبر منع فرمود و امر کرد آنها که سخت باسلام دشمنی میکردند و ۱۲ نفر بودند کشتند بقیه رابخشودند .

آنگاه بنماز وطواف ولبیك لبیك صدای توحید را برای اولین بار بیك آهنك نوازنده بلند کردند که لرزه براندام کفار افتاد سپس درکعبه راگشودند وعلی پا بشانه پیغمبر گذاشت بتنهائی سقفرا فروریخت بشکست وکعبه ومسجدالحرام راازلوث بت پرستی برای همیشه پاك فرمود.

آنگاه برتپه صفا تکیه کرد مردم را موعظه فرمود وآنهارا باطاعت خدا ورسول خواند وازتعدیات آنها درگذشت .

غزوه حنین

آنگاه پس از ۱۰ روز برای غزوه حنین رفت وازآنجا با طوایف هوازن پیمان بست وآنها منهزم و مغلوب تسلیم شدند پیغمبر غنائم واسیران گذاشت وبتخانه رااول شکست ومحونابودنموده پس ازغزوه طایف برای عمره بازبمکه آمد ومراسم عبادت راانجام داد وچندنفررا برای تعلیم قرآن واحکام شریعت مقررفرمود ـ ودرآخراین سال پادشاه بحرین را دعوت باسلام کرد ودراین سال ابراهیم از ماریه قبطی متولد شد .

سال نهم هجرت

درآغازاین سال جمع آوری صدقات پراکنده اطراف شدند ر سرایائی پیش آمد که درهمه جا بفتح وفیروزی تمام شد وخود اعراب برای قبول اسلام دسته دسته بمدینه می آمدند وتسلیم میشدند ـ

درتابستان این سال غزوه تبوك پیش آمد که بازرگانان گفتند رومیها قصد حمله دارند پیغمبر قبایل را امر بتجهیز نمود وتوانگران مسلمان کمکهای شایان کردند سی هزارنفر حرکت کردند هوا بسیار گرم بود ـ

پیغمبر علی بن ابوطالب رابجای خود درمدینه گذاشت **وفرمود انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی** چون بتبوك رسیدند معلوم شد رومیها قصد حمله نداشتند ولی حرکت سی هزارنفر قشون مجهز اسلام موجب تسلیم رومیان شد وبدون جنك برگشتند درذی حجه این سال سوره برائت رابرای کفارقریش اول با بوبکرداد جبرئیل نازل شد گفت بایدیا خودت یایکی ازکسانت این وظیفه راانجام دهند لذاابوبکررا برگردانید وعلی را باسوره برائت بسوی کفارقریش فرستادو آنها راتا چهارماه مهلت داد که پس ازاین

مدت با تسلیم باز گشته میشوند.

از حوادث این سال وفات ام کلثوم دختر پیغمبر زن عثمان که از ضرب کتک عثمان شهید شد وشرح آنرا در کتاب فاطمه زهرا نوشته‌ام.

سال دهم هجرت حجة الوداع

از وقایع مهم سال دهم حجة الوداع وغدیر خم ونصب امامت و خلافت است جیش اسامه در این سال تشکیل شد ونتیجه تعلیمات اسلام آشکار گردید ۱

حضرت امام محمد بن علی بن حسین (ع) باقر العلوم میفرماید که چون سال دهم هجرت رسید جبرئیل نازل شد گفت یا رسول الله خداوند سلام میرساند ومیفرماید هیچ پیغمبری را قبل از اکمال دین وتعیین حجت قبض روح نکرده‌ام و برای تو دو فریضه دیگر باقی است که باید ابلاغ کنی و آن فریضهٔ حج وفریضهٔ ولایت است که باید حج را بمردم بیاموزی وخلیفهٔ خودرا معرفی کنی؛ وبدان که هیچگاه زمین را از حجت خالی نگذاشته‌ام امثال تو باید حج بگذاری با هر که استطاعت حج داشته باشد.

حضرت پیغمبر (ص) فرمان داد که مردم شهرهای عربستان را خبر کنند که برای آخرین بار با پیغمبر خدا حج بگذارند، روز ۲۵ ذیقعده سال دهم هجرت بود که اعلامیه صادر گردید پیغمبر خدا عازم بحج است هر کس شهری یا بدوی میل دارد خود را بقافله برساند آنگاه غسل کرد وموی سر را شانه زد با عطر موی سر را معطر ساخت بدن را با کهنه نمود چهار رکعت نماز گذارد و از راه ذوالحلیفه با تمام زنان خود حرکت کرد (۲) اول دهکده از شهر خارج شد خود رسول الله (ص) بود مردم دسته دسته قافله قافله با حضرت میرفتند در مسجد شجره احرام بستند وصد و بیست و دو هزار نفر با او بوده بودند. پیغمبر دو حوله پوشیدند یکی بر کمر بست ودیگری را بر دوش کشید. همه مسلمانان چنان کردند که او آموخت همه متحدالشکل شدند سپس پیشوای اسلام تلبیه خواند و آن وحدت ویگانگی که در نظر داشت صورت خارجی بخود گرفته بود این نخستین بار بود که اعراب پراکنده عربستان باین کثرت ووحدت زیر فرمان یک مقتدای روحانی برای پرستش خدای یگانه جمع شده بودند. این نخستین مرتبه بود که زمین و آسمان عربستان چنین صدای یکسانی شنید و بخود بالید که انعکاس صیت لبیک فضای صحرای عربستان طنین انداز گردید.

باعظمت ترین قافله حج

این اولین بار بود که قافله باین عظمت وجلال تحت رهبری بزرگترین منجی عالم بشریت در حرکت بوده.

ابوموسی اشعری از یمن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) با ۳۴ شتر قربانی از نجران با جزیهٔ که از آنها گرفته بود وسایر عمال ونمایندگان سرزمینهای عربستان یکی پس از دیگری بپیغمبر خدا ص پیوستند.

در طول راه هفتاد هزار نفر مسلمان بپیغمبر ملحق شدند ورود روز چهارم ذیحجه بود

۱ - التنبیه والاشراف ص ۲۳۸ - سیره حلبیه ص ۳۸۷ ج ۲ - بحار ص ۸۵۵ ج ۲

خاتم النبیین ص ۲۸ - تاریخ النبی احمد ص ۲۷۹ ج ۳ - تاریخ طبری ص ۴۱۰ ج ۲

۲ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹۰

که بیش ازصدهزارنفرمسلمان وارد مکه شدند این‌جمعیت بیاد آوردند روزی که همین پیغمبروپیشوای بزرك ازفشارکفروبیم مخاطره آنها ازمکه مهاجرت کرد ۲۱ سال‌مقاومت وفداکاری کردند تابر کفارغالب وفائق‌آمده‌لوث شرك رابکلی ازصفحه‌عربستان زدودند، این‌بزرگترین وباعظمت‌ترین قافله حج‌بود که درتاریخ ضبط شده‌است .

رسول‌اکرم ص وارد مسجدالحرام شد هفت‌شوط طواف کرد واستلام حجرالاسود ونمازمقام ابراهیم وسعی‌بین‌صفا ومروه‌نمود ومحل شده، چهارروزدرمکه ماند ومناسك‌حج رابمردم آموخت دراین‌مدت مردم مکه وقبایل اطراف مکه دسته‌دسته مهیای حج‌شدند پس‌ازپنج روز، روز۸ذی‌حجه فرمودمردم غسل کنند ونمازگذارند ودرركاب آنحضرت‌بمنی حرکت‌نمایندشب را درسرزمین‌منی‌ماندند صبح‌بعرفات رفتند آنجانمازوخطبه وتعلیماتی بمردم داد وپس‌ازمغرب‌بمنی‌برگشتند ودرمشعرالحرام آمد وبرای رمی جمرات وقربانی بمنی رفته وبمکه‌بازگشتند طواف کردند بازشب‌بمنی برگشته وآنگاه این آیه نازل شد **الیوم‌اکملت لکم دینکم الخ** ودراثبات آن ازطرق سنت‌به۶ طربق وازطرق عامه ۱۵ طریق نقل شده .

واقعه غدیرخم

حضرت‌رسول‌ص ازمکه‌بیرون آمدوکلیه مسلمین‌حجاج‌بااو بودند تابسرا شیبی کراع غدیرخم‌رسید جبرئیل‌نازل‌شداین آیه‌آورد **یاایها الرسول بلغ ماانزل‌الیك من‌ربك وان لم‌تفعل‌فما بلغت رسالته‌والله یعصمك من‌الناس** بی‌درنك فرمان داده شترمرا بخوابانید ورفته‌گان را خبردهید برگردند وعقب افتادگان شتاب کنند که امرمهمی رابابد ابلاغ‌کنم بسلمان فرمود از تخته سنگها وجهازشترمنبری ساختند حوالی‌ظهر بالای منبررفت‌اول‌فصل‌پائیزبود شهریور بسیارگرم‌اعراب عبابرپا می‌پیچیدند ودرکنارتخته سنگها می‌نشستند دراین روزرسول‌اکرم قریب‌پنج ساعت توقف که سه‌ساعت بالای‌منبربوده وقریب چندین صدآیه ازقرآن برای مردم خواند و۷۳باربخطاب معاشرالناس مردم رابسرنوشت خود متذکرفرمود و یکساعت امیرالمؤمنین را سردست گرفت باتمام مشخصات‌بمردم معرفی کرد آنگاه فرمود **من‌کنت مولاه فهذا علی مولاه‌اللهم وآل من‌والاه وعادمن عاداه وانصره من نصره واخذل من خذله** واین سرباز فداکاراسلام را وصی‌وخلیفه وامام وجانشین واولی‌بتصرف درمردم‌معرفی فرموده‌وشرح مفصل آنرا درجلد امیرالمؤمنین‌نوشته‌ام ۱

چون پیغمبراز غدیرخم سرازیرشد چندنفرصحابه ناراضی که نمیخواستند علی‌پس ازرسول‌الله خلیفه شود **عقبه‌ارسی** بقصد کمین‌پیغمبربودند ولی جبرئیل اوراخبر داد وازمکر آنها آگاه ساخت حضرت‌راه راگردانید ومخالفین‌نتیجه‌نگرفتندوکارشکنی‌ها شروع شدتابقیه‌بنی‌ساعده رسید .

ظهور سه پیغمبر

درمراجعت ازمکه درسفرحجة‌الوداع **ظهوراسودعنسی** در یمن شهرت‌یافت‌واین‌همان‌پیغمبرکذاب است که سالهای‌پیش

۱ ـ بیش از پانصد حلد کتاب درباره امامت دسترس نویسنده بوده‌است که ازآن استفاده شده وبجای خود نقل کرده‌ام وچند بارچاپ شده

دعوت بنبوت میکرد و در یمن ادعای رسالت نمود و خروج کرد عمال اسلام را پرا کنده ساخت و ازجمله کسانی که گرفتار کشت و زن او را تصرف کرد **شهر بن باذان** ایرانی عامل پیغمبر در صنعا بود.

برسول خدا خبر دادند که اسود عنسی باشهر بن باذان قتل وجنایتی کرد . فرمود ایرانیان و مسلمانان وهر کس بتواند انسی را بجنگ با غافل گیر کرده بکشد اهل بهشت است .

ایرانیان مقیم یمن هم بهمشهریان خود نامهها نوشتند و کمك خواستند تا بهمدستی زن اسود که نامش **آزاد** بود شبی برسر او ریختند اورا کشتند. ولی خبر قتل او پس از رحلت پیغمبر ص بمدینه رسید .

ولی در تعقیب افکار شوم اسود دو پیغمبر دیگر در حجاز ظهور کردند بنام **مسیلمه** در یمن ازطایفه بنی حنیفه **وطلیحه** در نجد ازطایفه بنی اسد که پیغمبر ص فرمان دفع و کشتار این دو کذاب را هم داد ولی واقعه قتل آنها پس از رحلت اورخ داد .

درماه صفر سال ۱۱ هجرت بود که اسامة بن زید را امیر لشکر قرار داد وفرمود برای جنك باروم حرکت کند وباو دستور داد .

سرالی موضع مقتل ابیك فاوطهم الخیل فقد ولیتك هذا الجیش فاغز صباحاً علی اهل ابنی وحرق علیهم فان اظفرك الله فاقلل اللبث فیهم وخذ معك الادلاء وقدم العیون والطلایع امامك فرمود آنجا که پدرت را کشتند میروی وبا آنها جنگ میکنی و اگر ظفر یافتی مدت زیاد مکث نکن با پیشاهنگان و ... کرد و گذارش خود را بده .

دستور جنك باسامة بن زید

روز بعد پیغمبر تب داشت واو خود بیمار بود که اسامه را احضار کرد و با دست خود پرچم را برای او بست و بدست او داد و فرمود **اغز بسم الله وفی سبیل الله فقاتل من کفر بالله** اسامه از مدینه بیرون رفت و برخی ازمهاجر و انصار که پیغمبر از آنها خواسته بود همراه او بروند از رفتن با اسامه امتناع کردند برخی بعنوان کسالت پیغمبر و بعضی بجهت جوانی اسامه و کبرسن ... پیغمبر ... خشمناك بمسجد آمد درحالی که سر را بسته بود فرمود این چه سخن است **فرمود دیشب درخواب دیدم دوبازوبند زرین بربازوانم هست ومن از آن بدم آمد وپف کردم وهردو برباد رفتند واین رابدین دوکذاب یمامه ویمن تاویل کردهام** آنگاه دستور قتل آندو را صادر فرمود سپس فرمود اسامه شایسته سرلشکری است پدرش نیز ازمجاهدین بزرگ اسلام بود حتماً لشکر اسامه را تجهیز کنید ودر امر او بشتابید .

رفتن بقبرستان بقیع

شب بیماری با حال تب دست علی بن ابیطالب را گرفت وبنفل خبری دیگر باغلام خود **ابومویهبه** بقیع رفتند درمقابل قبور ایستاد و گفت

السلام علیکم اهل المقابر لیهن لکم ما اصبحتم فیه مما اصبح الناس

فیه اقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم یتبع اخرها اولها الاخره شر من الاولی

فرمود کلید گنجهای دنیا رابا خلود در آن برای‌من آوردند ومرا میان‌دنیا ومیان بهشت واقای خدا مخیر کردند ومن بهشت را اختیار کردم ـ آنگاه برای‌اهل‌قبوراستغفار کرده بخانه باز آمد وپس از آن‌بیماری شدت‌یافت وبا اجازه زنهای خود درحجره عایشه آرمید که همانجا وفات کرد .

آخرین کلام پیغمبر درمسجد

روزدوشنبهٔ موقع نمازصبح که ملمانان برای نمازحاضر بودند ابوبکرآمدنمازبخوانند پیغمبرخبرشد وناگهان درحالی که زیربغل اوراگرفته‌بودندبمسجد آمد پهلوی ابوبکرنشت اورا عقب‌زد وخودنشسته نمازخواند واین‌اولین‌بارو آخرین دفعه‌است که‌امام میتوانست‌بنشیند ومامومبایستد ازمختصات رسول‌خدابود امام دیگری حق‌نداردنشسته‌نمازبخواند ومامومایستاده باشند .

پس ازنمازروبمردم کرد فرمود :

یاایها‌الناس سعرت‌النار واقبلت الفتن کقطع للیل المظلم وانی والله لاتمسکون علی شیئاً انی‌لم‌احل‌لکم‌الاما‌احل لکم‌القرآن ولم احرم‌علیکم الا ما حرم علیکم‌القران

فرمود آتش فتنه‌خانه کرده وقریباً زبانه میکشد سوگندبخدای‌یگانه هیچ چیزمایه تمسك‌نیست جز آنچه‌درمیان‌شما گذاشتم ومن‌حلالی‌را حرام‌نمیکنم وحرامی‌راحلال‌نمیکم مگرآنچه قرآن حلال یاحرام‌کرده است رستگاری وکامیابی بشما درسایه پیروی قران وحفظ حلال‌وحرام آن است وهمان روزظهر پیغمبرص درگذشت .

سال‌یازدهم‌هجرت

کل‌من‌علیها فان ویبقی‌وجه‌ربك ذوالجلال‌والاکرام-الرحمن۳۵

سایه‌اش گرچه پناه خلق بود — در نور دید آفتابش زود زود
عکس‌پنهان‌گشت‌وسوی‌غیب‌راند — توگمان بردی که‌آن اخترنماند
حق‌مراورابرگزیدازانس وجان — رحمهٔ للعالمینش خواند از آن

مولوی

آخرین ساعات زندگانی پیغمبر

سال‌دهم هجرت حجةالوداع صورت‌گرفت وهیجدهم همان ماه واقعه مهم غدیرخم رخ داد وکمی‌بعد لیلةالعقبه پیش آمد و کم‌کم‌پیغمبرمریض شد وبستری گردید ودردوازدهم‌ربیع‌الاول ازجهان برفت .

مجموع این مدت ازهیجدهم ذیحجه تادوازدهم ربیع‌برعقیده سنت تا۲۷ ماه صفر بزعقیده شیعه دوماه‌یاپانزده روزکم می‌شود۸۱روزهم نوشته‌اند درابن‌یکماه ونیم دشمنان اسلامی که بعقیده اکثرمورخین سنی وشیعی‌قدرت ونیروی مخالفت مقدمات آن‌را حاضر

میکردند که بعداز پیغمبر با خاندان پیغمبر بمخالفت برخیزند .

این مردم دودسته بودند یکدسته مخالفین اسلام که بجزیه دادن یا اسلام ظاهری آوردن رستگار و محفوظ بودند ومنتظر بودند بعداز رسول‌الله علم مخالفت برافرازند .

دسته دیگر آنهائی بودند که هوای ریاست وامارت درسرداشتند وپیغمبر درغدیرخم آخرین آیه نومیدی را برای آنها خواندودرصدد شدند که با اولاد او مخالفت کنند ونگذارند سیادت درخاندانش بماند .

اینك ببینیم ایندو دسته چه کردند ؟

فرمان جیش اسامه

بعداز جنك موته که بعد بفتح و پیروزی اسلام تمام شد پیغمبر درنظر داشت که چون اسلام بتمام جزیرة‌العرب حکومت میکند باید بجانب روم توجه داشت ومرزشام راتقویت کنند تا آنهائی که درعربستان به فلسطین بفراری رفته‌اند مبادا باز گردند .

درمدت سفرحجة‌الوداع رومیان بفکرافتادند بر عربستان حمله کنند چون پیغمبر شنید هنوزازخستگی سفر آرام نگرفته بود که فرمان داد سپاهی برای حرکت بجانب شام ترتیب دهند وچون زید درجنگ موته کشته شد پسرش اسامه بن زیدبن حارثه را بفرماندهی گماشت ومهاجرین اولیه را که از آنجمله ابوبکر وعمر بودند بهمراهی آنها مأمورساخت .

اسامه جوانی بود که حدود بیست سال داشت وچون مردم ایمان بپیغمبر داشته اگر کوچکتر ازاوهم بود امر پیغمبر را اطاعت میکردند .

پدراسامه درجنگ موته کشته شده بود وپیغمبر برای تسویق اوریاست قشون را که اولا کشته‌شدن پدررا فراموش کند وثانیاً جوانان رابهمت وجهت تحریك نماید باوداد

اسامه با قریش در(جرف) نزدیك مدینه تمرکز یافتند تا وسایل سفر آماده شود بفلسطین حرکت کنند دراین ایام پیغمبر بیمارشد ومرضش شدت کرد ، این حادثه موجب توقف سپاه گردید ، ابوبکر وعمر به بهانه مرض رسول‌الله ازتابعیت اسامه خودداری کردند .

جیش اسامه

درآنروزها که پیغمبر اسلام دربستر ناتوانی افتاد فرمان داد که اسامه بن زید که جوانی بیست ساله ولایق بود وپدرش که از بزرگان سپاهیان اسلام درحال انجام وظیفه درمیدان جنك کشته شده بود بفرماندهی انتخاب و انتصاب فرمود که بطرف شام برود وقبایل قضاعه که اطراف شام بودند سرکوبی نمود دعوت باسلام نماید –

اسامه از۳تا پنجهزار نفردرزیرفرمان او بودند که از آنجمله خود ابوبکر ـ عمر ـ ابوعبیده جراح ـ خالدبن ولید وقریب ۱۵۰ یکهزار و پانصدنفر از بزرگان مهاجر وانصار درآن سپاه شرکت داشتند ورسول‌خدا ص تأکید درحرکت اسامه داشت وحتی صریحاً فرمود **لعن‌الله من تخلف عن جیش الاسامه**

لعنت خدا برکسانی که ازفرمان اسامه سربپیچند وتمرد کنند .

ابوبکر وعمر ومتفقین اودرحال کسالت پیغمبر با اصراری هم که بآنها شد حرکت کنند تعلل نمود واسامه راهم ازحرکت بازداشتند ـ

یکدسته هم ازمخالفین بعنوان اینکه ما سالخورده هستیم واسامه خوردسال است و شایسته‌نیست ما درفرمان این‌جوان‌بیست ساله‌باشیم ازرفتن خودداری کردند خبرپیغمبر رسید فرمود اسامه مردی لایق‌است وپدرش‌هم خدمتگذاربود و انتخاب اوبه‌منظورتقدیر از خادم‌بود حتماً باید امر اورا اطاعت‌کنید ـ ولعنت خدابر کسانی کـه ازفرمان او سرـ پیچی نمایند .

دراین گیرودار پیغمبرص ازدنیارفت واسامه هم باقشونش‌بیرون شهربودند ابوبکر هم خلیفه شد وهمان قشون رابرای سرکوبی قبیله قضاعه فرستاد وعمرهـم‌با اوبتنـدی برخواست. وبااینکه حلیم وبردباربود بعمر براشفت گفت فرماندهی که پیغمبر برگزیده من عزل‌کنم ؟ هرگزعزل‌نمیکنم ـ ولی‌با مشایعت اسامه وموعظت قشون ازاسامه خواهش کرد عمردرمدینه برای‌همکاری‌با خلیفه‌بماند وبدین وسیله بدرخواست ابوبکرعمرازسفر شام معاف شد ـ

پیغمبر با حالت تب بمسجد میرود

پیغمبرباحالت‌تب بمسجد رفت ونمازگذارد و چون شنید که مهاجرین‌حاضر نیستند مطیع جوان‌نورسی مانند اسامه‌بشوند رسول‌الله پس‌ازنمازخطبهٔ خواند وآنگاه فرمود :

ای مردم سپاه اسامه رابفرستیدبجان من‌قسم که اگردر باره فرماندهـی اوسخن می‌گوئید پیش ازاینها درباره‌پدرش نیزگفتند بخدا اولایق فرماندهی است وپدرش‌نیز لایق اینکاربود .

پس‌ازاینسخن لحظهٔ چند ساکت ماند وبازآغازسخن کرده فرمود :

«یکی‌ازبندگان خداخدایش اورامیان دنیاوآخرت وآنچه‌درپیشگاه خداست‌مخیر واوچیزی راکه درپیشگاه خداست‌برگزید» وباز ساکت ماند . وبحجره عایشه بـرای استراحت رفت. ومرض‌اوشدت‌یافت . روزبعدنتوانست‌برای نمازبیرون‌آید ولی‌چون‌شنید ابابکررفته بمسجد سرخودرابسته فرمود مرابه‌مسجدببرید علی وابن‌عباس زیربغل‌پیغمبر راگرفتند بمسجدبردند درآنموقع ابوبکربرمردم‌نمازمی‌خواند چون مردم درحال نماز پیغمبررا دیدند ازخوشحالی‌دست وپای خودراگم کردند وراه‌براوگشودند حرکت مردم ابوبکررا متوجه ساخت که پیغمبراست یاخودعقب رفت‌یاپیغمبرعبای اوراگرفته بعقب‌برد وخود هرطوری‌بود نمازرا خواندآنگاه روبمردم وبعلی وفضل بن عباس‌تکیه داده وفرمود:

« ای مردم‌آتش فروزان شدوفتنه مانند پاره‌هـای شب‌تاریك روی‌آورد ـ بخـدا دست‌آویزی برضد من‌ندارید بخدا من حلال‌نکردم مگرآنچه را قرآن حلال کرد خدا لعنت‌کند کسیکه قبرهای خودرامسجدها قراردادند ودراینموقع‌باصدای‌بلند که ازبیرون مسجد همه می‌شنیدند فرمود :

«انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا افانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض » فرمود من میان شما دوچیزباقـی می‌گذارم که اگربدانها تمسك جوئید هرگز گمراه‌نشویدیکی‌قرآن ودیگری عترت

که ازهم جدا نشوند تا سرحوض کوثر برمن وارد گردند (۱)

پیغمبر قلم ودوات خواست تا وصیت نامه بنویسد

پیغمبر این بگفت وسفارش مهاجر را با نصار نموده و بحجره عایشه رفت وفاطمه آمد کنار او نرسم همیشه او را ببوسید و کلامی در گوش او گفت فاطمه گریان شد کلام دیگری فرمود او خندان شد بار دیگر صورت فاطمه را ببوسید ورفت .

مرض پیغمبر شدت کرد - عایشه بابوبکر خبر داده آمدند با جمعی از اصحاب درحین سختی فرمود یك دوات وکاغذ برای من بیاورید تا نامهٔ برای شما بنویسم که پس از آن گمراه نشوید **ایتوني بدواة وكتف ياصحيفه يالوح اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده ابداً**(۱) عمر گفت «ان المرء ليهجر» (۲) شما را کتاب‌الله این مرد هذیان میگوید اصحاب براوخرده گرفتند گفتند «ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى» گفت ما را قرآن کافی است چون اختلاف شروع شد فرمود برخیزید بروید که سزاوار نیست در حضور پیغمبر اختلاف رخ دهد .

ما برای اعتبار گفتار عین حدیثی را که محمد بخاری در صحیح خود نوشته نقل میکنیم .

« اذا اشتدت مرض النبي صلى الله عليه وآله قال ائتوني بقرطاس اكتب لكم كتاباً لاتضلوا بعدي ابداً فقال الرجل اي عمر بن الخطاب تهجر يكفينا كتاب الله عندنا قال احدهم ائتوا حتى حال التنازع ولا ينبغي عند النبي التنازع فقال النبي قوموا عني»

وقتیکه مرض پیغمبر رو بشدت نهاد حضرت باصحاب حاضر فرمود کاغذ بیاورید تا برای شما دستوری بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید در این حال مرد (عمر بن الخطاب) گفت تهجر (یعنی هذیان میگوئی) ما را قرآن کافی است بین صحابه اختلاف شروع شد وقیل وقال درمیانه افتاد وحال آنکه نزاع در حضور پیغمبر خلاف ادب است فرمود برخیزید بروید از پیش من (۱)

۱ - صحیح مسلم ص ۳۳۸ ج ۲ - صواعق ابن حجر ص ۸۱ نقل احمد بن حنبل - نسائی ترمذی - زید بن ارقم - ابن اسعد ص ۱۲۲ ج ۲ این روایت را ۳۰ نفر از صحابه نقل کرده‌اند وآیت‌الله بلاغی در تفسیر مقدمه آلاء الرحمن ص ۴۳ یاد فرموده .

۱ - صحیح بخاری ص۲۲ ج اول

۲ - در کتب لغت هردو بمعنی هذیان است واهل لغت آنرا بسرسام تعبیر نمودند وحال آنکه هیچ یك از لغویین ودرهیچ کتاب لغتی بمعنی سرسام نیامده است وچون این اشخاص درمقام تفرقه وعدم اساس وحدت افراد مسلمین بوده ومیخواستند تا بر آنها استیلاء یابند حتی لغات را بمیل خود معنی کردند .

۱ - علامه عینی شارح صحیح بخاری

شارح مشکات ومرقات

علامه علی قاری وبسیاری دیگر از بزرگان علمای سنت این حدیث را شرح داده‌ولی غالب کلمه هجر را بمعنی غلبه درد ابراز داده‌اند در حالیکه درهیچ لغتی چنین نیست.

دکتر محمد حسین هیکل مصری در تاریخ زندگانی محمد مینویسد ابن عباس نظرش این بود که چون نگذاشتند پیغمبر مطلبی که میخواست بنویسد چیز مهمی را ازمیان بردند
مرض پیغمبر شدت کرد اسامه برگشت بمدینه بمنزل پیغمبر رفت چون چشم رسول‌الله براو افتاد دست بلند کرد عرضکرد خدا لعنت کند متخلفین ازجیش اسامه را .

تصفیه حساب پیغمبر ص

پیغمبر هنگام رحلت فرمود ای گروه مسلمان من ازمیان شما میروم سخن مرا بشنوید هر کس به پشت اوضربتی وارد آوردم اکنون ازمن انتقام بکشد که درجهان دیگر طاقت انتقام ندارم واگر بکسی بد گوئی کرده باشم تلافی کند واگرمال ازکسی گرفته‌ام ازمال من بردارد اشخاصیکه اینکاررا بکنند از غضب من محفوظ خواهند بود بجهت اینکه ازقلب من دوراست چون نزد خدای خود بروم واز عقاب او میترسم هر کس هر گونه زجری دیده قصاص کند اینك درمیان شما قرآن واهل بیت را میگذارم احترام آنها را لازم دانید وصایای مرا فراموش نکنید مردی سه درهم بعنوان طلب مطالبه کرد فوراً ادا فرموده وفرمود رسوائی دنیا بهتراست ازرسوائی آخرت عربی دیگر گفت: درمراجعت ازجنك بدرچند شلاق توازاسب ردشده برپشت من وارد آمده اینك میخواهم قصاص کنم ــ حضرت فرستاد همان شلاق را آوردند وفرمود قصاص خودرا بکن آنشخص پشت مبارك اورا بوسید عرضکرد خواستم بدن تورا بوسیده باشم که آتش جهنم مرا مس نکند .

رسول خدا از دنیا برفت

علی(ع) سر پیغمبر را بدامن داشت زوجات حاضر بودند ـ بنی هاشم جمع بودند فاطمه کنار پدر نشسته بود ــ دست علی دردست پیغمبر بود گاهی چشم بازمیکرد گاهی می بست عرض میکرد الهی سکرات مرگ را برمن آسان کن ـ جبرئیل آمد ازهمین دری که اکنون بنام درب جبرئیل معروف است برای قبض روح پیغمبر(ص) کــه شرح آنرا در کتب مربوطه شیعه مفصل نوشته‌اند ــ پیغمبر ص ازدنیا رفت وهنوزجسد پیغمبر ص درزمین بود که سقیفه بنی ساعده تشکیل شد.

زنان پیغمبر (ص)

یکی ازمختصات پیغمبر اسلام ص این بود که ۹ زن گرفت درحالیکه هیچ مسلمان نمیتواند بیش ازچهارزن عقدی بگیرد وگرفتن این زنها دراسلام هریك بمنظورخویشاوندی واسلام آوردن وتألیف قلوب قبیله یا ملتی بود.

ابوالفدا مینویسد رسوالله ۲۵ زن گرفت وهمه روی مصالح پیشرفت اسلام بود ۱٤ زن مدخوله داشت باین ترتیب :

۱ ـ خدیجه بنت خویلد	۲ ــ سوده دختر ربیعة بن قیس	۳ــ عایشه دختر ابوبکر
٤ــ حفصه دختر عمر	٥ ـ زینب دختر جحش	٦ ـ زینب دختر خزیمه
۷ ــ ام‌سلمه دختر ابی‌امیه	۸ــ جویریه بنت الحارث	۹ــ ام‌حبیبه دختر سفیان
۱۰ ــ صفیه دختر حجاج	۱۱ ــ میمونه بنت حارث	۱۲ ــ ماریه قبطیه
۱۳ ـ امام‌هانی خواهرعلی ع	١٤ ـ ریحانه ازیهود (۱)	

۱ ـ معارف ابن قتیبه ص ٥۸

فرزندان پیغمبر ص

فرزندان حضرت رسول‌الله ص سه پسر بنام: قاسم ـ عبدالله ابراهیم وچهار دختر بنام : فاطمه ، زینب ، رقیه ، ام کلثوم میباشند و یگانه دختر باقیمانده آنحضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها میباشد که تمام سادات جهان از نسل او هستند و ملیونها بشر نسب وشجره خود را با نحضرت میرسانند ۲

زندگانی سراسر انقلاب پیغمبر اسلام از واقعه‌ای که از ۶۳ سال افزون نگردید منشأ بزرگترین تحولات اجتماعی وسیاسی واقتصادی وفکری گیتی گردید افکار محیط اوضاع ، سیاست ، اقتصادیات روحیه مردم همه چیز را عوض کرد ودر صفحه ارسال هشتادم هجرت که بیش از هزار وسیصد سال برپرچم اسلام آمد تا امروز در بیست ۴۰ کشور مسکن مسلمانان است و ۷۵۰ ملیون بشر خردمند دانشمند هر صبح وظهر وشام بنام نامی این منجی بزرگ خدا را میستایند ودرود بروان او میفرستند **اللهم صل علی محمد وآل محمد**

قبایل عرب ومناصب آن قبل از اسلام

کعبه که مرکز تجمع عرب ومکه بازار عمومی قافله بزرگ تجارتی دنیای آنعصر بود روی این مبانی تیره‌های اعراب مشخص بودند واشراف آن ده قبیله بودند که پانزده مناصب بین تیره‌های عرب تقسیم میشد وهریك قبیله مشغول یك یا دو یا سه نصب بودند .

قبایل مشهور اشرافی عرب عبارت بودند از :

۱ ـ هاشمیان ۲ـ امویان ۳ـ نوفلیان ۴ ـ عبدالدار ۵ ـ اسد ۶ ـ تیم ۷ـ مخزوم ۸ ـ عدی ۹ـ جمح ۱۰ـ سهم

اما مناصبی که بود واهمیت داشت وبر آن نزاع وجدال میشد عبارت است از :

۱ ـ سدانت که دربانی وپرده‌داری کعبه بود و آن کلید دار در را میگشود ومجالست واین رسم دیرینه بود که برای گشودن وبستن بارگاه هبل **«معبد ویهود»** پرده‌دار و دربان مخصوص داشتند اعراب هم برای کعبه برگزیدند صاحب سعد الملک بد پرده‌داری و دربانی را دو منصب دانسته که گاهی بدست یکنفر داده میشد .

۲ ـ سقایت ـ آب دادن بود که چون عربستان کم بود وبرسر آب نزاع وقتل میشد ساقی ومقام سقایت انتخاب شد که حوض‌های بزرگی از پوست وچرم میساختند وبامشك آب را طوری تقسیم میکردند که بهمه آنجمعیت هنگام حج برسد ـ واین منصب در بنی هاشم بود .

۳ ـ وفاده ومهمانداری است باین قسم که طایفه قریش در مواقع معین مالی از اشراف خود جمع میکردند وبرای اطعام فقراء اختصاص میدادند و میهمانداری مهمانخانه میسپردند واین ابتکار از قصی بن کلاب توسط بنی نوفل [illegible] بود ـ

۴ ـ پرچمداری ـ چون عرب هر دسته [illegible] داشتند [illegible] پرچمی بنام عقاب داشت که در موقع جنگ بیرون می‌آوردند [illegible] می‌سپردند و اکثر این نصب تا ظهور اسلام بنام امویان بود

دار الندوه یا خانه شوری که قصی بن کلاب [illegible] کعبه خانه‌ای ساخت بنام دار الندوه

۲ ـ پیشوای اسلام ص ۳۹۹ وجلد ششم بحار وجلد تاسع مراجعه کنند .

که مرکزتجمع اعیان قریش بودکه برای مهام اموراجتماعی مشورت میکردنـد دوراین دارالشوری کمتراز چهل ساله حق ورودنداشت اموزناشوئی ـ آهنك جنك ـ ساختن پرچم اموربرده فروشی وسایرشئون اجتماعی دراین جا رتق وفتق میشد ـ واداره این خانه با بنی عبدالدار بود.

۶ ـ **قیاده** یا سرداری این منصب عبارت از سرپرستی وسرداری کاروان بازرگانی ویانیروی جنگی بود که با بنی امیه بود ـ ودرظهوراسلام ابوسفیان منصب قیادت داشت که ۲۱ سال باپیغمبر می جنگید .

۷ ـ **دارالشوری** که غیرازدارالندوه بود وبرای مشورت انجام اموراجتماعی بود که با صوابدید بنی اسد انجام میگرفت .

۸ ـ صندوق غرامت ودیه بود که بدست تیره بنی تیم بود دیه‌ها و غرامتهای اجتماعی رابصواب دید قریش انجام میداد .

۹ ـ قبه یامخزن سلاحی بود که هنگام جنك برپا میشدومهمات لوازم جنك در آن جمع میشد وخزانه دارداشت .

۱۰ ـ **اعنه** که اداره ستوران وچهارپایان قریش بود .

۱۱ ـ سفارت وارسال نماینده برای انجام مذاکرات صلح یا جنك بود که بایدمردی قهرمان وخشن باشد وتا ظهوراسلام این وظیفه عمر بود .

۱۲ ـ **ایسار** که مؤسسه قماروفالگیری بوسیله ازلام وتیراندازی بود که مانندشانش وبخت آزمائی ولاتار اروپائی یاقرعی کشی امروزی بود واین منصب بدست تیره بنی جمع اداره میشد .

۱۳ ـ قضاوت یا دادرسی بود که باختلافات و کشمکشها رسیدگی میشد .

۱٤ ـ حفظ اموال مصادره شده بود که اداره زروزیورهای بتهای کعبه و نذوزات که جمع میشد بدست بنی سهم اداره میشد .

۱۵ ـ **عماره** ونگاهبانی مسجدالحرام بود که مراقبت میکردند کسی درمسجد ـ الحرام یاوه سرائی یا اهانت بتها ومقدسات نکنند .

این مناصب عرب درظهوراسلام همه برای پیغمبرص وبامر اودر بنی هاشم تمرکزیافت وهمه قبایل هم راضی بودند جز بنی امیه زیراساوات ومواسات بمعنی حقیقی درمسلمین حکم فرما بود دیگراختلافات طبقاتی نبود امابنی امیه که طالب ریاست وحریص برمال دنیا بودند راضی نبودند که مانندسایرمسلمین باشند

خلفای راشدین از سال ۱۱ تا ۴۱ هجرت

چون در این کتاب از نظر یک مورخ خالی از تعصب عقاید تاریخ مورد بحث قرار میگیرد ما ناچاریم [illegible] مورخ حقیقت گوی حقیقت جوی [illegible] چگونه بحث و بعضی در وقایع تاریخی داریم [illegible] که [illegible] از نظر تجزیه و تحلیل تطورات اجتماعی است و قبل از آنکه [illegible] مسئله مهم بحث شود مطالب روشن گردد .

موضوع اول اصل حقیقت خلافت و امامت است که چرا [illegible] بچه صورت در آمد و در نتیجه خلفای راشدین یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی چگونه بخلافت اسلامی رسیدند .

موضوع دوم پیدایش عقیده شیعی امامیه و علل [illegible] آن و کیفیت و نتیجه تشکیل آن [illegible] .

خلافت در اسلام

در قاموس [illegible] خلافت [illegible] :

الخلافة هی النیابة العامه عن النبی حیٰ فی ریاسة — المسلمین بعد وفاته ولها علی الناس الطاعه وللناس علیها العمل بکتاب الله وسنة رسوله ص

خلافت [illegible] که بر مردم [illegible] الطاعت [illegible] .

این مهم بود [illegible] کرده بود [illegible] نیابت نداشت .

یک نسبتی بین نایب و منوب‌عنه از اخلاق و رفتار و گفتار وعلم ودانش باید باشد ودراین صورت عزل خلیفه منصوص آسمانی ومنصوب نبوی غیرقابل امکان است ولی درصورت اولی قابل عزل است .

آنها که معتقد بخلافت منصوص ومنصوب مصرح هستند عقیده وایمان بعصمت ومصونیت خلیفه برگزیده حق ازخطا دارند وآنهاکه خلیفه راانتخاب خلق بهرنحو باشد میدانند ارتکاب گناه وخطا ولغزش رابراوحمل میکنند .

بنابراین بنظر ما باید عقیده دسته اول را بخلافت واقعی تعبیر کرد وروش بقیه را بسلطنت چنانچه معمول جهان است .

زیرا خلافت آسمانی ریاست روحانی وسلطه بر ناموس آفرینش باذن پروردگاراست و سلطنت استیلای کسی بمنظور نظم وآرامش است ربطی بتصرف قلوب ندارد اما دراینکه کدام یک از این خلیفه مستدل‌تر سخن گفته‌اند باید بکتب آنها مراجعه کرد کتاب زندگانی امیرالمومنین این معانی را روشن میسازد .

مفهوم خلافت و امامت در اسلام

منظور از امامت وخلافت مقام کسی است که حکومت برمردم پس از پیغمبر داشته باشند ومراد ازامام جانشین مطلق پیغمبراست که لزوم آن عقلا ونقلا متفق علیه مسلمین است ولی بعلل و اسبابی که در تعیین وانتخاب امام وخلیفه وپیشوای مسلمین باختلاف کشید .

پیغمبر اکرم بنا بروایتی که در دست است ازشیعه وسنی علی بن ابیطالب امیرالمومنین را وصی و خلیفه وجانشین وامام واولی بتصرف درتمام ادوارنبوتش معرفی کرده ازروزدعوت تاروز رحلت علی بر همه مقدم بود واونبوغ وتقدم وتفوق خودرا درجانبازی وفداکاری وعلم وتقوی وعدالت بر همه مسلمین باثبات رسانیده بود وموضوع غدیرخم برای کسی جای اشکال وشک وتردید باقی نگذاشته اما چون جمعی ازسران عرب دعوت پیشوای اسلام رابااین قصد پذیرفته بودند که پس از او بیست اجتماعی برارنکه حکومت بنشینند راضی نشدند که مسئله خلافت وامامت درخانواده خود پیغمبر باشد وبدامادش منتقل گردد چهارنفر ازهمان روز غدیرخم پیمان بستند که نگذارند این نقشه عملی شود ولذا مخالفتهای خودرا درنوشتن وصیت کتبی پیغمبر علنا ابراز کردندتاپیغمبرص درگذشت نقشه خودرا باجرا گذاشتند یعنی فکر خلیفه‌تراشی راتقویت نمودند

درهمه ادوارمردان ساده‌لوحی هستند زودباورزودرنج زودتصمیم که عناصر یک انقلاب وتحول میباشند .

سقیفه بنی ساعده بوجود آمد وار... که بازی کردند بنتیجه مطلوبه رسیدند و مسلمین ازمردم روی علل واسبابی باور کردند که پیغمبر خلیفه معین نکرده خاصه که سهمی برای هرقبیله معین نموده بود ودرنتیجه معتقدند که انتخاب امام وخلیفه بایدبدست مردم انجام گیرد ودرنتیجه مردم ابوبکررا بخلافت انتخاب نمودند یک جمعی دیگر که ازنظر شخصیت ورای ایراد... و گفتند ۸۱روزپیش پیغمبر درغدیرخم تصریح بخلافت وامامت علی ع کرده ما اورا ازدست نمیدهیم .

این اختلاف همچنان ادامه دارد که هنوز هم اکثریت مردم سطحی مسلمین پیمان عهد ولایی و غدیر و تعهدات یادشده و علمای محقق ومدقق معتقد به اولی بتصرف نمی‌باشند که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را خلیفه و جانشین و اولی بتصرف و برگزیده خدا و منصوص بنص پیغمبر و منصوب از جانب حق میدانند.

اما اینکه امت و امامت و انتخاب امام عقلا و نصاً بایدبدست پیغمبر باشد باید بکتب احتجاج و کلام و کتب معتبر تاریخ و نقل اقوال علمای فریقین مراجعه کرد(۱)

سقیفه بنی ساعده

معمولا در عربستان بسبب گرمی زیاد و مرور آفتاب اکثر خانه‌ها و عمارتها و مساجد و مدارس و کلیه ابنیه سایبان‌ها دارد که کمی بخنکی مساکن و عمارات میافزاید، و بر همین مبنا معمول بود سایبانها در هر کوی و برزن با حصیر یا کلبه‌هائی که از [illegible] بافته شده بود میساختند و در مواقع بیکاری جمع میشدند و آنجا از اخبار تازه و هم از امور اجتماعی سخن میگفتند و باصطلاح امروز در این مجامع بحث سیاسی میکردند.

از جمله این سقیفه‌ها یکی در بیرون مسجد پیغمبر بود که هم اکنون هم دیده میشود و در آن اواخر اکثر این سایبانها در ابواب بیرون قهوه‌خانه‌ها ساخته میشد و متعلق بقهوه‌چی بود.

سقیفه بنی ساعده سایبانی داشت [illegible] آنجا جمع میشدند و از احوال و اوضاع [illegible] مذاکره میکردند.

هنوز امیرالمؤمنین مشغول [illegible] پیغمبر بود که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱ - برای اینکه خواننده [illegible]

۱ - احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری - مجالس المؤمنین.
۲ - امت و امامت - الغدیر علامه امینی - عبقات الانوار میر حامد حسین دهلوی
دلائل الصدق مظفر - [illegible] - [illegible] وغیره

نظریه دادیکی رد کرد یکی گفت ۸۱روزپیش بود پیغمبرخلیفه خود را در کراع غدیرخم معرفی نمودیکی گفت انصاردرپیشرفت اسلام حقی بسزا دارندباید سهمی درخلافت داشته باشندیکی گفت مهاجرین فداکاری کرده اند وسابقه دارترهستندبایدسهمی درخلافت داشنه باشند یکی گفت خوب است امیرازمهاجرویك امیرازانصارباشد واین بحث ادامه داشت .

ابوبکردرمسجدراجع بمرك پیغمبرسخن میگفت زیرا عمرمیخواست مرك خاتم النبیین را مانند رفع عیسی تلقی کنند ابوبکردفاع کرد وآیات مرك وحیات راخواند وبهمین جهت امیرالمومنین سه روزجنازه پیغمبررا روی زمین گذاشت تاهمه بیایند براونمازبگذارند و ببینند خاتم النبیین پیشوای اسلام ازجهان درگذشته است وآن نسبتها که پیغمبران سلف میدادند به پیغمبرخاتم ندهند.

دراین اثنا بعمرخبردادند که انصاردرسقیفه جمع شده اند ودرمقام انتخاب امیرهستند عمرابوبکرراخبر کرده دونفری بطرف سقیفه رفتند درراه ابوعبیده جراج رادیدندباخود بردند یکی دونفردیگرازهم عهدان هم بآنها ملحق شدند درسقیفه شرکت کردند ورشته سخن رابدست گرفتند .

مهاجرین ازانصار وسابقه خودتعریف کردند ــ انصار ازسبقت مهاجرین وخدمات خود که آنها را راه داده اند سخن گفتند .

ابوبکر گفت پیغمبرفرمودباید خلیفه ازقریش باشد وکم کم رشته سخن رابا حرکت دسته جمعی بمسجد کشدند وجمعیت انبوهی حاضرشدند ــ سلمان ــ اباذر ــ مقداد ــ عمار وبسیاری ازصحابه مخالفت کردند گفتند این حق آسمانی علی بن ابیطالب است که مکرر پیغمبرخدا اورا معرفی کرده وبوصایت ووزارت اوتصریح نموده است .

اما متفقین گوش بحرف مخالفین نمیدادند ونقش خودرا خوب باری کردند وهریك دیگری را رد میکردند ورشته سخن راازحریف ورقیبش میگرفت بدست متعهد هم حزب خود میدادند وبدین ترتیب مخالفین عقب رانده شدند

کسانی که درسقیفه احتجاج کردند

۱ ــ سعدبن عباده که خودنماینده خزرجیان بود وریاست طلب بود ــ قیس بن سعد نیزازکسانی بود که داد سخن داد ،

۲ ــ خزیمة بن ثابت ملقب بذوالشهادتین بود بنفع انصارسخن گفت .

۲ ــ اسیدبن حضیرانصاری اوسی نماینده قبیله اوس بود بنفع قبیله خود سخنرانی کرد ــ

٤ ــ بشیربن سعد اعور انصاری میخواست نماینده وامیری ازخود داشته باشند.

٥ ــ عویم بن ساعده بکمك بشیربرخواست وازمحاسن انصارسخن راند .

٦ ــ معن بن عدی بنفع ابوبکربحث کرد وازفضایل مهاجرین صحبت کرد .

۷ ــ ابو عبیدة جراح از هم عهدان ابوبکر و عمر بود که بحمایت مهاجرین سخن گفت .

۸ ـ ثابت بن قیس بن شماس انصاری که خطیب انصار بود پاسخ مهاجرین را داد و آنها را ستایش کرد اما انصار را مقدم میداند.

۹ ـ ابوبکر پاسخ خطیب انصار را داد و گفت مهاجرین سبقت دارند ـ و باز ثابت بن قیس اورا جواب داد.

۱۰ ـ حباب بن منذر دید نرم نرم کار از دست انصار خارج میشود سخت انصار را بپایداری تحریص نمود.

۱۱ ـ سعد بن عباده با او همکاری کرد دراینکه امر را انصار بستانند

۱۲ ـ اسید بن حضیر و بشیر بن سعد با آنکه از انصار بودند بحمایت قریش برخواستند و اشعاری سرودند و حماسه‌ها گفتند.

۱۳ ـ عمر با حباب بن منذر باحتجاج پرداخت و حمایت از مهاجرین کرد.

۱۴ ـ باز ابو عبیده برخواست با حباب بن منذر احتجاج و مناظره کرد.

۱۵ ـ حسان بن ثابت برپاخاست پس از تقدیر از مهاجر و انصار گفت شما عهدی با رسول خدا بستید مگر آن عهد روز غدیر خم را فراموش کردید که امروز مانند روباه و شیر باهم بازی میکنید ـ

۱۶ ـ بشیر بن سعد پاسخ داد که بنفع انصار باشد.

زد و خورد در گرفت و بالاخره همه متفق شدند و با ابوبکر بیعت کردند.

۱۷ ـ سلمان فارسی برخواست و با ابوبکر و عمر و ابوعبیده احتجاج نمود.

۱۸ ـ سعد بن عباده دوباره برخواست گفت آنکه از قریش است علی بر همه مقدم است ـ

۱۹ ـ اباذر و مقداد و عمار و عثمان بن حنیف و سهل بن حنیف و ... نیز باحتجاج برخواستند.

خلافت ابوبکر

سال ۱۱ هجری ۶۳۲ میلادی
تا سال ۱۳ هجری ۶۳۴ میلادی

در این غوغا و هیاهو که گروهی زیر دست هم قسم و مخالف زیاده میشد هواخواهان هر کس صورت دیگر داده و هر دسته بطرفی باید ببیعت میکرد ـ که یکدفعه ابوبکر را بالای منبر دیدند، در حالی که بطرفی او عمر و طرف دیگر ابوعبیده چراغ ایستاده و مهاجر و انصار اطراف آنها را گرفته و ابوبکر هم گفت پیغمبر فرمود **الائمة من قریش** این حق قریش است که بعد دیگران او را بشند ـ

علی در آن میان فریاد زد اگر چنین است علی از همه بر دیگر است ـ ولی چون طرح نقشه برای کنار گذاشتن علی بود بسخن او وقعی ننهادند و حسان هو و جنجال شد که نزدیک بود سعد بن عباده زیر دست و پا پامال شود عمر و ابوعبیده در این هیاهو دست دراز کردند با ابوبکر بیعت نمودند و دیگران نیز با ابوبکر بیعت کردند و بدین صورت ابوبکر خلیفه شد.

البته ابوبکر در مقام استقرار این مسند، تدبیر داشت بطوریکه مخالفین را ساکت نماید تا بوعده و وعید و زر و زور و بعضی حسابها در سقوط همه دولتها و طلوع همه کابینه‌ها معمول است تمام کردند.

دراین اثنا زدوخوردی بین مهاجروانصاررخ داد ولی ابوبکرصلاح را درسکوت و خاموش کردن آتش اختلاف ومناقشه دید متنازعین رابصلح وآرامش امر کرد وعمر گفت **کانت بیعة ابی بکرفلته و فی الناس شرها** خلافت ابوبکر ناگهانی شد وطوایف عرب بمخالفت برخواستند وتاطایفه بنی اسلم قبول نکرد اختلاف دامنه داشت وبیم خونریزی می رفت .

این بیعت روزدوشنبه رخداد وسه شنبه ابوبکررسماً بمسجد رفت ونشست تامردم دسته دسته بیایند بااوبیعت کنند .

عمربرای حفظ مقامی که خود شریك آن بودنطقی مهیج نمود وابوبکررا بفضیلت و سابقه اسلام وخویشاوندی پیغمبرومقام شیخوخیت ستود -

ابوبکر گفت :

ای مردم گرچه من برشما فرمانروا شدم ولی نیکوترازشما نیستم اگر نیك رفتارشدم مرا یاری کنید واگررفتارم ناپسند بود مرا براه راست بیاورید ای مردم راستی - درستی است - ودروغ نادرستی است نیرومندترین شماپیش من ناتوان است تاحق مردم را ازاو بستانم وناتوان ترین شمانزد من توانا است تاحقش را ازدیگران بخواهم بیاری خداوند .

ای مردم هیچیك ازشمانباید ازجهاد دست بردارید چه مردمانی که ازجهاد دست بردارند خواروبیچاره میشوند تاآنجاکه فرمانبردارخدا وپیغمبرهستم ازمن فرمانبرداری کنید واگرمن نافرمانی کردم شماهم نافرمانی کنید .

البته این نانی بودکه بابوبکرقرض داد یاگوئی بودکه باوپاس داد تابموقع بدست خودش برگرداند .

ابوبکرنیزازاهمیت بارسنگین خلافت سخن راند وگفت من استطاعت آنرا ندارم امابیش آمد ومصلحت عمومی مسلمین این بودکه من قبول کنم وتصریح کرد گفت :

اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم ۱

البته گروهی انبوه هم ازبیعت امتناع کردند وباحتجاج پرداختند وسخنها علیه او گفته شدکه شرح مفصل آن درکتاب سلیم بن قیس هلالی وسقیفه بن ساعده ضبط شده است ازمخالفین سرسخت علی بن ابیطالب وخواص اصحاب پیغمبربودندکه عمروابوبکرودوستانش درمقام آوردن علی و بیعت گرفتن ازاو برآمدند تاکسانی که بپاس خاطراو خودداری کرده اندبیعت کنند .

البته برای آوردن یك شخصیت عالیمقامی مانندعلی آنهم دامادپیغمبریك اشتباهاتی از شیخین رخ دادکه بیشترعدم استحقاق آنهارا بثبوت رسانید وآن فرستادن رجاله ها بخانه فاطمه دختر پیغمبرص وآتش زدن درب خانه وعلی رابا ریسمان وبحقارت بمسجد بردن شایسته نبود ولکه سیاهی برخلافت آنهانهاد .

احتجاجات دختر پیغمبردرمسجدودرمجامع مهاجروانصاروخطب مهیج امیرالمومنین نکات دقیقی رانشان میدهدکه کاربابن آسانی نبودکه مردم ابوبکروا انتخاب کنند واوهم

۱ ــ تاریخ طبری ص ۲۱۱ ج۳

بدون معارضی فرمانفرمای مطلق گردد .

باری ابوبکر خلیفه شد وقیام بموجبات کرد ولی دسته مخالفین زیر بار او نرفتند و زکوة را بعمال ابوبکر نمیدادند آنهارا بنام اهل رده خواندند وبجنگشان برخواستند . ودر این خلال که سه ماه بطول کشید دختر پیغمبر هم ناراضی از دنیا رفت وعلی بن ابیطالب هم بنا بمصلحت مسلمین ساکت گردید و گوشه انزوا گرفت ومشغول جمع کردن قرآن شد .

اهل سنت مینویسند چهار جز علت وسبب انتخاب ابوبکر شد که نابودن علی وعباس مردم ابوبکر را انتخاب کردند .

اول آنکه نخواستند ریاست با اصحاب باشد وسیادت وروحانیت با بنی هاشم و دلیل آوردند که امام حسن با معاویه صلح کرد وامام جعفر صادق فرمود مقدر نبود که خلافت و نبوت در خاندان ما باشد .

دوم سن ابوبکر بود که بزرگتر از اصحاب دیگر بود

سوم سابقه اسلام ابوبکر بود

چهارم اینکه پیغمبر درمرض مرگ ابوبکر را بمسجد فرستاد برای مردم نماز بگذارد —

این چهار دلیل ایشان همه بی اساس است اول [illegible] آوردند که [illegible]
[illegible] —

زیرا ابوبکر مسن تر از پدرش ابوقحافه نبود [illegible] علی از ابوبکر سبقت در اسلام داشت .

وابوبکر خود در مسجد رفت پیغمبر آمد اورا عقب راند و خود با حال کسالت نماز خواند وحدیث ثقلین را بیان فرمود —

مذاهب در اسلام دو دسته شد سنت وشیعه است .

سنت و جماعت [illegible] که [illegible] مسلمان [illegible] انتخاب کنند وعمر وابوبکر [illegible] بودند [illegible] ودر انتخابات [illegible] که داشتند [illegible] خواستند [illegible] خود کسی را انتخاب کنند [illegible] انتخاب ابوبکر کشید .۱

اما شیعه [illegible] مبنای اصول عقیده وایمان ومدارک [illegible] و آیات قرآنست که پیغمبر [illegible] علی بن ابیطالب را بخلافت وولایت ووراثت [illegible] معرفی فرموده و اورا خلیفه بلافصل رسول الله است ودیگران [illegible] حق اورا گرفتند و روی حفظ مقام [illegible] اولادش را در هر عصری مسموم ومقتول کردند که [illegible] سلطنت و خلافت درمیان خودشان دست بدست سپرده شود .

اکنون [illegible] اسلام مخصوصا خارجیها [illegible] ارسنت وجماعت گرفته اند .

۱ــ تاریخ طبری ص ۲۱۱ ج ۳

علل بروز اختلاف و تشدید آن

قال ص ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلهم فی النار الاالواحده ـ حدیث نبوی
پیغمبر خدا ص درخلال جریان پیشرفت اسلام حوادث آینده راخبرمیداد وازآنجمله فرمود قوم موسی ۷۱ فرقه شدیك فرقه ناجی وهفتاد فرقه در آتشند وقوم عیسی ۷۲ فرقه شدندیك فرقه ناجی وبقیه در آتشند وامت من ۷۳ فرقه میشوند که فقط یك فرقــه آن ناجی است آنهم کسانی هستند که بولایت علی بن ابیطالب تمسك جویند .

غصب فدك

پس ازپیدایش سقیفه وانحراف مهاجروانصاربیشترمسلمین مرتد شدندیعنی ازروشی که پیغمبروقرآن بآنها تعلیم فرموده بودند منحرف گردیدند واین انحراف سبب اختلاف شد ودرضمن که سیاست غصب فدك فاطمه ع هم بمیان آمد وبردن علی را که ازشخصیت‌های بارزاسلام بودبدان صورت برای بیعت بمسجد موجب تنفر گروهی ازمسلمین گردید ولذا آنها دیگرحاضرنشدند خدمات خودرا بخلیفه منصوب سقیفه بدهند آنها راهم بنام مرتدین واهل ردکافرشناخته وباآنها بجنك پرداختند واین سختگیری عمروابوبکر برعلی بن ابیطالب وبنی‌هاشم وتهی‌دست گذاشتن آنها بیش ازپیش سبب تشدیداختلاف عقاید وتفرقی است شد چنانچه بعد خواهیم گفت چگونه ملت واحد اسلام به ۷۳ فرفه تقسیم شدند واین فرق همه خودرا آن یك فرقه ناجبه میدانند که البته بامطالعه وتعمق درکتب تاریخ وسیره ائمه معصومین وحرکات خلفاء وعقاید این فرق مختلفه میتوان فرقه ناجیه رابمعرفی پیغمبرخدا ص شناخت .

بیعت گرفتن از علی ابن ابیطالب

محمدبن جریرطبری مینویسد دوازده نفر ازآوردن علی و بیعت گرفتن ازاوباجلوس ابوبکرجای پیغمبر بمخالفت برداختند . واحتجاج ومناظره کردند .

الاثنی عشر الذین انکروا علی ابی بکر جلوسه فی مجلس رسول الله که سلمان مقداد ـ ذوالشهادتین ـ ابوالهیثم ـ سهل بن حنیف ـ عثمان بن حنیف ازآنجمله بودنـد ـ

پس ازمخاصمه مهاجروانصارواستقرارخلافت برابوبکر بعلی بن ابیطالب خبردادند که ابوبکربحمایت سقیفه خلیفه مسلمین شد ـ امیرالمومنین چون ازدفن پیغمبرفراغت یافت فاطمه رابرحماری سوارکرد دردرب خانه مهاجروانصاررفت وازبیعت پیغمبروواقعه غدیرخم وسایراحادیث مرویه سخن راند وازآنها کمك وحمایت خواست ازتمامت صحبتها ٤٤ نفر ازصحابه تعهد کردند درسلب حق اوخودداری نکنند .

امیرالمومنین دستورداد صبح سرهای خودرا بتراشند که ازدیگران ممتاز شونـد و درب خانه علی ع حاضرشوندتا برای احقاق حق اوقیام نمایند **فامرهم ان یصحبوا بکرة محلقین رؤسهم معهم سلاحهم لیبایعوه علی الموت** چون صبح شدان جمعیت هم ازخوف جان حاضرنشدند مگرچهارنفر **سلمان ـ ابوذر ـ مقداد ـ زبیربن عوام** جون علی ع بی‌وفائی آنهارا دیدبخانه نشست وزانوی غم دربغل گرفت وبکارجمع وتدوین قرآن برداخت ولذا درکلمات خود مکررمیگفت اگرچهل مردجنگی بامن بودند حق خودرا باز بس میگرفتم ـ اومیخواست ثابت کند که حتی چهل نفرهم بااوهم آهنك نشدند وعلی ع برای

احقاق حق قیام کرد و در خانه مهاجر و انصار رفت تا حق خود را اثبات کرده باشد .

ابوبکر در اینحال فرستاد که مردم با من بیعت کرده‌اند تو نیز بیا بیعت کن - علی ع جواب داد من سوگند یاد کرده‌ام که ردا بر دوش نیفکنم جز برای نماز از خانه بیرون نروم تا قرآن را جمع نکنم .

ابوبکر قانع شد چند روز گذشت - علی قرآن را آورد به مسجد از آن این آیه - خواند **الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم** و روی سخن او با پیروان ابوبکر بود ابن عباس گفت یا علی منظور تو چیست ؟ فرمود مگر نخوانده‌ای **وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا** آنچه پیغمبر داده است بگیرید و آنچه نهی فرموده پرهیز کنید مگر تو از پیغمبر درباره خلافت ابوبکر سخنی شنیدی؟ ابن عباس گفت نه؛ علی گفت مگر درباره من نشنیدی گفت چرا فرمود چرا با من بیعت نکردی گفت برای آنکه مردم با ابوبکر بیعت کردند منهم با مردم بودم علی ع گفت :

کلما اجتمع اهل العجل علی العجل هاهنا فتنتم و مثلکم مثل الذی استوقد ناراً فلما اضائت ماحوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون صم بکم عمی فهم لا یرجعون

شما نیز ابوبکر چه پسندیده‌اید بدانسان که بنی‌اسرائیل بر گوساله سامری گرد آمدند و هم اکنون در بلا افتاده‌اید و مانند کسانی هستید که آتش برافروزد و اطراف خویش را روشن سازد خداوند روشنی اطراف آنها را ببرد و در تاریکی افتند که کور و کر و گنگ بمانند و از آن بدبختی بیرون نتوانند رفت .

سپس روی به مهاجر و انصار کرد از امامت خود و آنچه خداوند وارده در حق خود سخن گفت و اتمام حجت کرد که این سخنان برای آن گفتم که فردا نگویند ما بی‌خبر بودیم این نکات و بهانه‌ای نگیرند !!

سخنان علی که چون آتش کانون دلهای مهاجر و انصار را مشتعل نمود مؤثر افتاد عمر نزد ابوبکر گفت تا علی بیعت نکند کار خلافت بر تو راست نیاید .

ابوبکر گفت قنفذ برو علی را برای بیعت بیاور - قنفذ مأمور شد در خانه علی آمد که ابوبکر تو را به بیعت دعوت کرده است علی ع پاسخ داد که زود بر خدا و پیغمبر دروغ و افترا بستند ابوبکر خود میداند که خدا و پیغمبر غیر او را جانشین خود قرار داده است -

این عده دو مرتبه آمدند پیغام آوردند و علی همان سخن گفت و پس فرستاد - علی ع گفت ابوبکر و عمر همه کسانی بودند که در غدیر خم با من بامر رسول خدا بیعت کردند امروز چه میگویند ؟

عمر گفت نزد ... اگر بعنف هم باشد علی را با آن جماعت کسی که بیعت نکردند بیاورند بیعت نمایند تا زمینه برای تو صاف شود .

ابوبکر قنفذ را با چند نفر بسرای فاطمه فرستاد دختر پیغمبر فرمود هرگز اجازه نمیدهم داخل خانه من شوند شوهرم مشغول جمع کردن قرآن است .

قنقد برگشت جریان را گزارش داد عمرخود باجماعتی دیگرخشمناك پشت خانه فاطمه آمد گفت یا ابوالحسن بیرون بیا باخلیفه رسول‌خدا بیعت کن و گرنه این‌خانه‌را باآتش پاك بسوزم .

فاطمه‌برخواست - پشت در آمد گفت : **فقالت یاعمر مالناولك فقال افتحی الباب والااحرقنا علیکم بینکم فقالت یا عمر اماتتقی‌الله تدخل علی بیتی** -
ای عمرتورا باما چکاراست گفت دررا باز کن و گرنه خانه‌را آتش می‌زنم فاطمه گفت‌ازخدا نمیترسی که‌بی‌اجازه واردخانه من‌شوی ؟!

عمر گفت آتش‌افروختند پشت درریختندتاقدری سوخت لگدبردرزد درنیم سوخته بازشد وارد خانه‌شد**فصاحت‌یاابتا یارسول‌الله**فاطمه صیحه زد گفت یارسول‌الله‌بفریادم برس ومانع ورودبخانه‌شد عمر گفت قنقدبزن باغلام شمشیربدست فاطمه زد واورا پشت درودیوارمحصورنمود وارد خانه‌شدند علی‌ازاطاق‌بیرون آمد گریبان عمر گرفت‌اورا بزمین زد **فقال‌الذی کرم محمداً بالنبوة‌یابن صهاك لولاکتاب من‌الله سبق وعهد الی رسول‌الله لعلمت انك‌لاتدخل بیتی**

فرمودای پسرصهاك‌حبشیه اگرعهد بیغمبردست‌مرا نبسته بود بتومیگفتم میتوانستی بدون‌اجازه واردخانه من‌بشوی‌یانه - عمربرای‌نجات ازچنك علی استغاثه کرد -

قنقدوچندنفرشتابان ریختندبخانه واول‌شمشیرعلی راگرفتندکه‌مبادا شمشیربکشد میدانستند اگرعلی دست‌بقبضه شمشیرکند درغزوات خندق و خیبرنشان داده کسی‌حریف اونخواهدبود - چون براوغالب شدند ریسمانی بگردن‌اوافکندندبرای بیعت بمسجدکشان‌کشان‌بردند فاطمه مانع بیرون بردن علی‌شد قنقد دست اوراچنان کوتاه کرد که تاهنگام مردن اثرش‌باقی بود وعلی را بمسجدبردند درحالی که خالدبن ولید - ابوعبید جراح‌سالم - معاذبن جبل - مغیربن‌شعبه - اسیدبن حضیر- بشیربن سعد دراطراف ابوبکردرمسجد جمع بودند -

علی‌ع فرمود اماوالله لاوقع سیفی فی‌یدی لعلمتم انکم‌لم‌تصلواالی هذا ابداً والله‌ماالوم‌نفسی فی‌جهادکم ولوکنت استمسك من‌الاربعین‌رجلا لعرفت جماعتکم ولکن لعن‌الله اقواما بایعونی ثم خذلونی

سوگندبخدا اگرشمشیربدستم‌بود واجازه مبارزه‌داشتم معلوم میکردم که جرئت این‌طغیان را داشتید یانه اگرچهل مردجنگی‌بامن‌متفق‌بود جماعت‌شمارا متفرق میکردم ولی‌چکنم آنهاکه بامن‌بیعت کردند نقص‌عهد نمودندمرا تنها گذاشتند .

دراین موقع‌فاطمه واردمسجدشد فریاد زدپسرعمم رارها کنید و گرنه‌خاك‌قبرپدرم رابرسرمیگذارم وبشمانفرین نمایم که من ازناقه صالح کمترنیستم وحسنینم ازبچه ناقه کمترنیستید —

دراین‌حال‌علی‌ع‌روبسلمان کرد فرمود**ادرك‌ابنة محمدفانی‌اری‌جنبتی‌المدینه تکفان** - اگرفاطمه‌نفرین کند شهررا می‌بینم زیروروشود -

سلمان فاطمه را گفت که شوهرت میگوید بر گرد بخانه صبر کن و اطاعت نما.

کم کم اوضاع مسجد مشتبه شد بعلی گفتند اگر بیعت نکنی تو را میکشیم فرمود برادر رسول خدا را میکشید ؟؟ — من وصی پیغمبر و حامل اسرار او هستم از همه به پیغمبر نزدیکترم و سزاوار این مقام میباشم .

عمر گفت دست از تو ندارم تا بیعت کنی خواه باجبار یا برغبت **فقال علي احلب حلباً لك شطره واشدد له اليوم ليرد عليك غداً اذاً والله لااقبل قولك ولا احفل بمقامك ولا ابايع**

علی ع گفت ای عمر تو این شیری که میدوشی سهمی خواهی داشت امروز برای ابوبکر مقام را استوار میکنی که فردا برای خودت باشد — بدان که من هرگز بیعت نخواهم کرد و این حماسه‌هابیجا میکنی —

آنگاه رو بمهاجر و انصار کرد فرمود بترسید از خداوند و عهدی که با پیغمبر درباره خلافت بستید از خانه او بخانه دیگری تحویل ندهید که وبال آن همیشه برای شماست — سخن بدرازا کشید و هر کس چیزی گفت ولی علی بیعت نکرد تا فاطمه زنده بود، مجامع آنها حاضر نمیشد — و همه جا احتجاج میکرد و حق خود را اثبات میفرمود .

غصب فدك

از وقایع مهم دوره خلافت ابوبکر غصب فدك فاطمه یادگار باقی مانده پیغمبر بود و این واقعه از حوادث صدر اسلام است که آثاری شوم بجا گذاشته است — و خود موضوع بحث مفصل کرده است ما از ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه اقتباس کرده‌ایم .

فدك از املاك خالصه رسول خدا و همه میدانستند که فدك مال شخص پیغمبر بود و او بفاطمه بخشیده —

چون ابوبکر بر اریکه خلافت استقرار یافت عمر گفت این مردم که بنده دنیا هستند و همه جا مال و منفعت میخواهند، اگر گروهی آنجا جمع شوند و اهل بیت و امیرالمؤمنین علی را بسوی خود جلب کنند و هر که هست بر بنده مال دنیا هستند که دست است برای آنکه اهل احسان مایل میشوند به است فدک را از دست فاطمه بگیری تا کسی اطراف او نمانند و خمس و فیء را از اهل بیت باز دار [illegible] اهل بیت آنها را امیری که دنبال او بروند امان ندهی .

ابوبکر سخن عمر را پسندید، دستور داد خمس را از اهل بیت باز دارند و دیگر از خمس سهمی که مخصوص ذی القربی است باهل بیت ندهند، و فرستاد عمال فاطمه را از فدك بیرون کردند بعنوان آنکه پیغمبر ارث نگذاشته است و آنچه از پیغمبر باقی مانده مخصوص بیت المال مسلمین است —

فاطمه شکوه کرد فاطمه سخت محزون شد نزد ابوبکر فرستاد پیغام داد آنچه خداوند برسول خود عطا کرده میراث ما است و آنچه از خمس اموال خیبر بجای مانده بهره ماست دستور ده آنها را رد کنند .

ابوبکر گفت پیغمبر فرمود **لانورث ما ترکنا** . آنچه از ما باقی مانده صدقه‌ایست

مخصوص مسلمین - ومن درصدقات رسول‌خدا تصرفی نمیکنم - ابن‌عبدالعزیز مینویسد فاطمه درپاسخ ابوبکر پیغام‌داد میراث‌رسول‌خدا بهره‌تست یا بهره آل‌وعترت او- ابوبکر گفت میراث پیغمبرص مخصوص اهل اوست فاطمه گفت پس چرا میراث پیغمبررا ازمن که دختر او هستم دریغ میداری -؟؟

ابوبکر گفت من ازرسول‌خدا شنیدم که فرمود خداوند پیغمبررا اطعام واکرام نمود وپس ازاوهرچه داشت مخصوص کسی است که جای اوبنشیند - ومن امروز بجای اونشسته‌ام وآنمال‌را بهرکس شایسته بدانم میدهم -

فاطمه ص گفت تودانی وآنچه ازرسول‌خدا شنیده‌ای

ابن‌ابی‌الحدید میگوید ازگفتار ابوبکر درشگفتم که اول‌تصدیق کرد که پیغمبر ارث گذاشته وارث مخصوص وارث است ودرپاسخ فاطمه می گفت اهل اووارث پیغمبرهستید و این گفتار واعتراف خلاف قول او بود که گفت شنیدم **لانورث**

فاطمه س خشمناك شد وازمعاشرت باآنها خودداری کرد زنان‌بنی‌هاشم بدیدن او رفتند باتفاق همه آنها بمسجد آمد مهاجروانصار اطراف ابوبکر بودند که فاطمه واردشد- وآنجا یك خطبه غرائی ایراد کرد که مضمونش این بود فدك مخصوص پیغمبر است وهمانطور که سلیمان ازداود پیغمبر ارث برد من‌نیز ازپدرم ارث می‌برم و ما آن خطبه وترجمه آنرا مفصل ومضبوط درجلد زندگانی حضرت فاطمه زهرا س نکاشته‌ام ابوبکر شاهد خواست فاطمه شاهد آورد وبازابوبکر خودداری کرد ازرد فدك .

ابن‌ابی‌الحدید میگوید که شیخ وابوعلی که ازافاضل علامت میگوید شهادت یکنفر صحابی وارد نیست درست است؟ باید دونفرشاهد باشند پس ابوبکر درخبر خود که گفت پیغمبر فرمود نحن **معاشر الانبیاء لانورث** منفرد است وجز؟ خودش کسی نقل نکرده وشاهد نیاورده پس این‌قول مردوداست - وعباس تورا تکذیب کرد گفت سخن توبی‌جاست وعلی خلیفه پیغمبر است ووارث اوست .

فاطمه مطالبه فدك کرد

بخاری درصحیح مینویسد که عایشه گفته چون فاطمه طلب میراث ازابوبکر نمود وخمس فدك راخواست .

فابی ابی بکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئاً فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلك فهجرته فماتکلمته حتی توفیت وعاشت بعد النبی ستته اشهر فلما توفیت زوجها علی لیلا ولم یاذن بها ابابکر و صلی علیها علی

ابوبکر چیزی بفاطمه نداد اوهم دیگرتا وقت وفاتش با آنها سخنی نگفت تاشش ماه بعد که درگذشت واجازه نداد ابوبکر براونمازبگذارد شبانه علیع بر اونماز گذارد و دفن نمود -

درروایت دیگری که عامه تأیید نمودند یکروزفاطمه بتنهائی نزد ابوبکر رفت وبا منطق اورا راضی کرد وابوبکر نامه رد فدك‌را نوشت بدختر پیغمبرص داد - درکوچه عمر فرمودنامه ردفدك را ازابوبکر گرفتم عمر گفت ببینم

چون نشان نمیداد عمر بعنف وخشم گرفت و پاره کرد زهرا نفرین کرد که خدا شکمترا پاره کند ـ ومتألم بخانه برگشت وچون ایام مرض بعیادت آمدند آنهارا راه نداد چون علی را واسطه کردند با آنها سخنی نگفت جز آنکه اقرار گرفت که رضایت او رضایت پیغمبر ورضایت پیغمبر رضایت خداست آنگاه سر بلند کرد عرض کرد پروردگارا تو شاهد باش که من از این دونفر راضی نیستم وروگردانید ودیگر سخنی نگفت تادر گذشت ـ وعلی او را شبانه دفن کرد که هیچکس هنوز هم نمیداند قبر فاطمه کجاست !؟!

درگذشت فاطمه زهرا س

از حوادث سال اول خلافت ابوبکر رحلت فاطمه زهرا س بود که خاطراتی ناگوار در دل مسلمین عموماً بالاخص اهل بیت باقی گذاشت .

ابن ابی الحدید مینویسد چون آیه **وآت ذالقربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا** نازل شد پیغمبر خدا فاطمه را خواست فرمود محال فدک فیء مسلمین نموده خالصه وخاصه من است که بحکم آسمانی بفاطمه می بخشم وآنرا بدخترش داد تا با درآمد آن رفع حاجت نماید ومازاد آنرا بمستحقین میداد ـ

فدک سالی ۲۴ هزار دینار و بقول بعضی هفتاد هزار دینار درآمد داشت واین مخصوص پیغمبر بود که بفاطمه بخشود ـ

احمد بن عبدالعزیز در کتاب ... مینویسد مردم فدک پس از فتح وفیروزی پیغمبر در اطراف خیبر ... وفدک را به پیغمبر هدیه کردند رسول خدا خواست با آنها نصف کند گفتند همه را تفویض ... ونصف آنرا برسول خدا دادند وتمام محال فدک خاص پیغمبر شد . چون ابوبکر غصب کرد دست فاطمه از فدک کوتاه شد تا در گذشت وشرح مفصل آنرا در کتاب پیشوای اسلام وفاطمه زهرا نگاشته ام اینجا بهمین اندازه کافی است .

خبر فتوحات اسلامی وشالوده امپراطوری

زویت لی الارض فاریت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی مازوی لی منها

حدیث نبوی

زمین برای من جمع شد وهمینکه زمین برای من گسترده شد که همه پستی وبلندی آن هموار گردید تا شرق وغرب که زمین را دیدم و قلمرو فرمانفرمائی امت من بهمان اندازه که دیده ام خواهد رسید ـ

این خبر از معجزات پیغمبر اسلام است که فتح وفیروزی جهانگیری وجهانگشائی و ... پاسداری مسلمین را خبر داد وبفاصله کمی از قرن مسلمانان بر بیش ... او واصل و ... که برای هم کشورگشائی دست نداده حاصل گردد .

فرمان جیش اسامه

... داشت دستور داد اسامة بن زید که در حدود بیست سال داشت وبدرش در جنگهای اسلامی کشته شده بود ودارای لیاقت و ... بود ... اصحاب وبزرگان اصحاب را هم باطاعت اوامر ... کنند ... که درخواب فتح آنرا دیده بود پیش روند اما کسانی که طمعی در خلافت داشتند برای آنکه مبادا محروم شوند حاضر نشدند در

تبعیت اسامه حرکت کنند وبمجامله گذرانیدند تاپیغمبرخدا رحلت کرد.

حمله بشام وعراق

ابوبکرمعتقدبود که اسلام‌توسعهٔ خواهدیافت زیرا هم از کهنه شنیده‌بود وهم بصداقت گفتار پیغمبرایمان داشت وچون بر اریکه‌خلافت اسلامی نشست درمقام‌توسعه ممالك‌اسلامی بر آمد چون بدستیاری خالدبن‌ولید برجزیرةالعرب دست‌یافت ومدعیان‌نبوت و مرتدین ومخالفین رامطیع ساخت مصمم‌شد که اسلام درخارج جزیره‌العرب منتشرسازد ونیل‌باین آرزو مستلزم فتح ممالك‌ایران ومردم‌بود لذا دولشکرمهم‌تهیه کرد ویکی را بفرماندهی خالدبطرف عراق‌ودیگری‌رابسرلشکری ابوعبیده جراح‌بطرف‌شام که روم‌شرقی بود گسیل داشت -

خالدبحیره - حمله‌بردوسال۱۲ هجری‌بود که ملوك‌ال‌لخم‌تسلیم‌شدند وخالد بافتح عراق ازطرف خلیج‌فارس پیش رفت تاببصره دربند «ابله» رسید وبفرمان ابوبکر برای حرکت شام مأمورشد -

ابوعبیدةبن جراح بکمك خالد درمحل یرموك بر لشکریان هراکلیوس (هرقل) امپراطورروم حمله کردند.

روم شرقی‌تازه ازلشکرکشی‌باایران وفتح بلاد ازدست رفته خلاص‌یافته بود وخود وسپاهیانش فرسوده وکوفته‌بود که موردحمله نیروی‌تازه‌نفس مسلمین قرارگرفتند.

لشکریان اسلام باجنك سختی فاتح‌شدند وباآنکه ابوبکردرگذشت وخلافت عمر رسیدپیشروی مسلمین ادامه‌یافت تاشهربصری‌همانجاکه پیغمبربخواب دیده بودپایتخت غساسنه راتسخیر کرد وملوك عرب‌عیسوی راکه سالهاتحت‌حمایت رومیان دراطراف‌جبل حوران نیمه استقلالی داشتند برانداخته وهمه‌باسلام گرویدند.

هراکلیوس‌بدواً نظربضعف وفتورخود حاضرشد مقداری‌گندم ومبلغی نقد با مسلمین صلح کند وموقتاً اعراب مسلمان رابعربستان‌برگرداند - ولی‌باادادن گندم وپول واراضی‌ناچارتسلیم شد.

مهمترین حوادث زمان‌خلافت ابوبکر

بزرگترین حادثه عصرخلافت ابوبکربرگشتن مسلمین‌ازدین بود که «اهل‌رده» میگفتند

دوسال وسه ماه وده روز ۱۱-۱۳ ه

پیدایش این‌طبقه اساساً برای‌این‌بود که درباره خلافت‌اختلاف کردند خردمندانی هم‌گوشه وکنار حوادث را مینگرند و تجزیه وتحلیل‌میکنند

یکدسته که سیراسلام را طبیعی میدانستند وباآن سفارشات‌بی‌حدوحساب پیغمبر نسبت‌ٔعلی دیدند دیگران وارث وتاج وتخت وحکومت شدند از دادن زکوة خودداری کرده وبرحکومت شوریدند که آنها را اهل‌رده گفتند مردم جزیرةالعرب درزمان‌ابوبکر سه دسته شدند -

۱ - یکعده حاضربودندباسلام‌باقی‌بمانند ونمازهم بخوانند اما زکوة ندهند زیرا

زکوة را باج و مالیات میدانستند و باج دادن علامت ذلت و حقارت بود ـ نزدیکترین این قبایل بمدینه قبیله عبس ـ ذبیان ـ اسد ـ طی بودند

درحالیکه زکوة صدقه است نه مالیات ـ و منظور تعادل اقتصادی بین توانگر و فقیر است .

۲ ـ دسته‌ئی هم میخواستند خودشان بر تخت حکومت بنشینند و دستگاه مستقلی مقابل دستگاه خلافت داشته باشند . و آنها کسانی بودند که دعوی پیغمبری کردند که اسود عنسی و مسلیمه کذاب **طلیحة بن خویلد اسدی ـ سجاح** از آنها بودند .

۳ ـ دسته سوم آنها بودند که خلافت را حق علی بن ابیطالب میدانستند و نمیخواستند از دیگران که [illegible] اطاعت کنند ـ

ابوبکر در مقابل این [illegible] باید مقاومت کند باید قدرت [illegible] خالد بن ولید اولین [illegible] همان خالد را برای [illegible] کوبی [illegible] خالد هم [illegible] نشان داد و سر کوبی سختی نمود گوشمالی [illegible] داد که دیگر سر کسی سر بلند نکند ـ

فقط موضوعی که برای ابوبکر باقی مانده مخالفین خلافت و معتقدین از خلافت علی بود که [illegible] نمیتوانست با آنها [illegible] چون برهانی در مقابل آنها نداشت ؟!

ابوبکر [illegible] فرماندهان [illegible] سرکوبی [illegible] و [illegible]

۱ ـ [illegible] **بزاخه** [illegible]

۲ ـ [illegible] فرستاد .

۳ ـ [illegible] مأمور کرد

٤ ـ [illegible] **دبا** [illegible] فرستاد

٥ ـ [illegible] **«ابنا»** [illegible] فرستاد

«[illegible] در آنجا مانده بودند [illegible]»

٦ ـ [illegible] فرستاد

٧ ـ [illegible]

٨ ـ [illegible] مأمور کرد

٧ ـ [illegible] فرستاد

۱۰ ـ [illegible] کرد

۱۱ ـ [illegible] مأمور نمود

[illegible]

عهد و میثاق ابوبکر با نیروی اعزامی

ابوبکر [illegible] آداب [illegible] معمولا [illegible] بود [illegible] مواد [illegible] این [illegible] اودنی

بود که بایدانجام دهد واکنون بصورت سوگند وفاداری‌دربین ارتش‌معمول‌است واین‌مواد عهدنامه خلیفه اول‌باقشون‌اعزامی بود .

این‌است عهد وفرمانی که ابوبکرخلیفه رسول‌خدا(س) با «فلان» که اورا برای جنك بامرتدین ازاسلام وسرکوبی آنها برگزیده وفرستاده می‌بندد .

با اوعهد میکند حتی‌القوهٔ درتمام‌کارهایش درپنهانی وآشکارا ازخدا پرهیز کندو اورا درنظرداشته‌باشد وباوفرمان‌دادکه درکارخداوندکوشا باشد وباکسانی که ازخدا روی‌برتافته‌اند وازاسلام‌برگشته‌اند وفریب وعده‌های شیطان راخورده‌اند جنك وجهاد کند ولی‌پس‌ازآنکه آنهارا دعوت‌باسلام کنند اگرقبول واجابت کردندبایدازجنك‌باآنها خودداری‌نمایدواگراجابت‌نکنندبرآنهاحمله‌برد وتااقرارباسلام نکرده‌اندباآنها درجنك باشند وچون‌تسلیم‌شدندآنها رابحقوق واجبه‌اسلامی آگاه سازد وتعلیمات لازمه راباآنها بدهند ودرحال‌معطلی‌نگذارند ومسلمین راازجنك با دشمنان‌آنها منع نکنند وهرکس ظاهرا فرمان خداوند راپپذیردواقرارتوحید کندنباید متعرض‌اوباشد چه‌خداوند خود برباطن بندگانش آگاه‌است وباعمالشان رسیدگی‌میکند .

ولی هرکس اجابت‌نکندبایدبا اوجنك‌کرد واورا کشت هرجاکه‌باشد وهرقدرکه باشند. زیراازهیچکس‌جزاسلام جیزی‌پذیرفته‌نیست وهرکه اجابت‌کرباید اوراپذیرفت واحکام دین‌راباو، یادداد وهرکه خودداری‌کند بایدبااوجنگید وبهرنحوی شده باید آنها راکشت .

بس‌ازآن فرمانده‌قشون‌باید خمس‌غنائم‌را برای‌مابفرستد وباقی راتقسیم‌کند وباید همراهان خودرا ارشتاب‌کردن واقدام‌بفسادبازدارد وتاکسی‌رانشناسد وازاومطمئن‌نشود وارد قشون خودنسازد مباداجاسوس‌باشد وبمسلمن خطری‌ازجانب دشمن متوجه‌نشود.

فرمانده‌باید درکوچیدن وفرودآمدن مهربان‌باشد ومدارا کند وازاحوال آنهابا خبرباشد »

وضمنا بخشنامه کردبرای همه که هرکس‌هنگام اذان‌گفتن مسلمین‌اذان‌گویدایمن است وهرکس مقاومت‌کندکشته سودیادرآتش اورابسوزانند وزن وفرزند اورا اسیر کنند ومال ودارائی اورابغارت برند !!

خالدبن ولید و مالك‌بن نویره

یکی‌ازسرداران‌نامی‌اسلام خالدبن ولیداست‌که لقب سیف‌الله گرفت اومردی‌بی‌باك وقسی‌القلب وشجاع‌بود درجنگهای رده که‌عکرمه وشرجیل مامورجنك‌با مسیلمه‌بودند هردو دریمامه ازقشون مسیلمه شکست خوردند وابوبکرخالدرابفرماندهی مامورکرد و اوجنك سختی کردتا مسیلمه کشته‌شد وقشونش پراکنده سدند

خالدباآنکه سرکرده متهوری‌بود مردی‌بی‌باك ومتعدی ومتجاوزبحقوق‌دیگران هم بود ولذا درتاریخ‌اسلام‌باهمه خدماتی که کرد ازاین‌جهت منفوراست ـ یکی‌ازعلل تنفر مردم‌ازخالد رفتاربست‌که بامالك‌بن‌نوبره کرد ـ

مالك یکی ازامراء بودکه حضرت رسول‌ص‌اورا بربنی‌قیم گماشته بود تا واجباب

اسلام را با زکات [illegible] و سایر جنوب که اسلام واجب کرده بکرد به مدینه بفرستند.

پس از رحلت رسول خدا ص بعضی از آنها اطاعت و وفاداری نسبت بحکومت مرکزی کردند و زکوة را برای مدینه فرستادند و برخی که مالک بن نویره در راس آنها بود با خلافت ابوبکر مخالف بود و خلافت را حق مطلق امیرالمومنین علی بن ابیطالب میدانست ولذا زکوة را نفرستاد برای ابوبکر نفرستاد و همینها برای این موضوع بین سران قبیله کشمکش بود.

در این بین در همین هنگام زنی بنام سجاح دعوی پیغمبری کرد و در بنی تمیم وارد شد. سجاح [illegible] خود دعوت کرد و قومی هم بدو گرویدند. خواست بجنگ ابوبکر برود مالک [illegible] که با مسیلمه جنگ کند ولی کار او [illegible] مسیلمه [illegible] سجاح با رسوائی [illegible] و مسیلمه هم [illegible] کشته شد.

خالد که مامور جنگ با اهل رده بود متوجه مالک شد [illegible] و مالک [illegible] خالد مالک را دستگیر کرد کشت و سر او را بجای [illegible] بر دو همان شب زن مالک را تصرف کرد و اموال او را تصاحب نمود.

مالک [illegible] بود بعلاوه چون قشون مالک [illegible] مخالفت با خلافت ابوبکر بود [illegible] اموال [illegible] را عصبانی کرد [illegible] نمود او را [illegible]

[illegible] او [illegible] مدینه [illegible] نمود [illegible] ابوبکر [illegible] بیت المال برای [illegible]

خطبه ومواعظ ابوبکر برای قشون درحین حرکت

ابوبکر [illegible] اسامه [illegible] آمد [illegible]

« [illegible] و [illegible] کنند [illegible]

[illegible] برزوی‌ها

خواهید گذشت که ظرفهاپیش می آورند که انواع خوراکی در آنهاست باید هرچه از آن غذا بخورید نام خدای را برزبان بیاورید - بازبمردمی برمیخورید که سرها را تراشیده و موی اطراف را گذاشته اند این گروه را باشمشیر بزنید اینك درپناه خدا براه افتید -»

این سپاه درمحلی بنام **ذی القصه** که محلی است درحدود نجد رفتند و مرتدین را سرکوبی داده بافتح وفیروزی برگشتند .

صفحه اززندگانی ابوبکر خلیفه اول

ابوبکر عبدالله بن ابوقحافه که بشش فاصله باپیغمبر درنسب شریك میشوند ودرمرة بن کعب بهم میرسند - پدرش ابوقحافه درفتح مکه مسلمان شد وچندان میزیست که ابوبکر بخلافت رسید وبمرد وسدس مال او بابی قحافه رسید . ابوبکر نامش درجاهلیت عبدالکعبه بود ونام عبدالله را پیغمبر باو دادا بوبکر شغلش بزازی وخیاطی بودوعلم انساب خوب میدانست وفاضل وعالم بود وشعر میگفت واز اوست

مرض الحبیب فزرته   فمرضت من حذری علیه
فشفی الحبیب فزارنی   فشفیت من نظری الیه

بقدری درانساب وایام عرب مهارت داشت که چون حسان بن ثابت خواست قریش راذم نماید پیغمبر ص فرمودبرو نزدابوبکر صفات عرب را ازوسئوال کن وسعایت ایشان معلوم کن که اخبار وایام ووقایع عرب نیکومیدانند .

ابوبکر درمکه متولدشد ۵۰ سال قبل ازهجرت ودرروز سه شنبه ۱۳ ربیع الاول یاسیم ربیع الثانی سال ۱۱ بخلافت ازطرف سقیفه بنی ساعده رسیدودر ۲۲ جمادی الاخرسال ۱۲ هجری درگذشت و۶۳ سال عمر کرد ودرحجره عایشه دفن شد وزن اواورا بشست وغسل داد .

ابوبکر کاتبش عثمان قاضیش عمر- دربانش سعد- وعمررا ولیعهدخود کرد- ابوبکر سه پسرداشت عبدالله - عبدالرحمن - محمد وسه دختر اسماء - ام کلثوم - عایشه - مدت خلافتش دوسال وچهارماه یا سه ماه وده روز بعد

درایام اوجنك اهل رده (مرتدین) وفتنه مسلیمهٔ کذاب وفتح شام اتفاق افتاد ۱

مسلمین ازخلیفه اول وهوا خواهانش سئوال مینمود نمودند محمدص که رسول خدا وپیغمبر آسمانی بود وتمامی احکام شرع راازواجب ومستحب رساندبرای خودخلیفه وولیعهد وجانشین معین نکرد گفتید باید باجماع مسلمین هر که رامیخواهند انتخاب کنندولی ابوبکر ولیعهد معین کرد واجماع ازبین رفت ؟؟ این سئوال بدون جواب ماند!!

تصرفات ابوبکر دراسلام

ازتصرفات ابوبکر درآئین اسلام ازبین بردن سهم پیغمبر وذی القربی ازمحل خمس بود که درآیه **انما غنمتم من شیء فان لله وللرسول ولذی القربی** تاآخرآیه بود وابوبکر ادلهٔ آورد که سهم رسول الله وذی القربی ازبین میرود ۲ وچون فاطمه آمد نزدابوبکر ازفدك

۱ - تجارب السلف ص۱۹   ۲ - تفسیر کشاف

میراث پیغمبر وسهمیه خمس حضرت سؤال کرد ابوبکر اباء کرد وحدیثی آورد که پیغمبران میراث ندارد ۱

ازموارد اختلاف وغصب حقوق ـ میراث وفدك فاطمه بود که گرفتگی جهت این عمل را بایدبعمر نسبت داد زیرا ابوبکر بازملایم‌تر بود ونامه ردفدك رانوشت وبفاطمه داد ولی عمر ازخشونت و کینه‌ای که در سینه داشت فاطمه رادر کوچه‌های باریك محاصره کرد ونامه را گرفت دریدو ابوبکر را ازنوشتن نامه سرزنش کرد. این بودرفتار خلفای پیغمبر نسبت بیك دختر ۱۸ ساله رسول خدا با ۶۳سال زحمت درراه هدایت مسلمین .

در روایات شیعه میباشد که از اثر همین قضیه نقل کرده‌اند **عمر سيئة من سيأت ابوبكر .**

نامه ابوبکر بپدرش ابی قحافه

مورخین مینویسند چون ابوبکر بخلافت منتصب گردید نامه بپدرش ابی قحافه نوشت بدین مضمون .

«این مکتوبی است ازخلیفه رسول خدا ابی قحافه بدانکه مردم بخلافت من راضی شدند و مرا خلیفه کردند ومن خلیفه خدا هستم» .

چون این نامه بابی قحافه رسید، نامه رسان گفت چه شده مردم علی‌بن ابیطالب‌را ازخلافت منع کردند ، وابابکر را خلیفه کردند ، چون سن علی کم بوده ابی قحافه گفت اگر خلافت بسن است من از ابوبکر مسن‌تر وبدین امر سزاوارترم . ظلم بر علی کرده‌اند وحق اورا غصب کردند زیرا پیغمبر علی را برهمه مردم ترجیح میداد وبعنوان اورا ازهمه ممتاز گردانید ، وبابوبکر پسرش که خلیفه شده بود نوشت (نامه احمقانه تو رسید زیرا مشتمل برتناقض بود یکدفعه خود را خلیفه خدا خواندی دیگر بار خلیفه رسول خدا نامیدی ومرتبه سوم نوشتی که مردم بخلافت من راضی شدند ، ومرا خلیفه کردند) خوانندگان در این مکاتبه فکر کنند و نکات آنرا دریابند که مانند ابی قحافه فراوان بوده‌اند . ۲

از دوره کودکی ابوبکر که نتوانست ثروتی بدست آورد ولی مسلم است که او را مردی سلیم النفس ، وتاجر وبزاز بوده وازاین راه مقدار تا چهل هزار درهم بدست آورد . والبته این مقداری در عربستان بی‌اهمیت نبوده .

اسلام ابوبکرـ ابوبکر در آن اوائل امر اسلام آورد واز بذل مال هم در راه‌دین دریغ نداشت ودرهم فراوانی هم برد . عبدالله بن مسعود روایت میکند که ابوبکر بمن گفت: ..... ، محمد مبعوث شود من ..... کردم و درین راه ..... از ..... ، .... کفت .... از مردم (.....) ..... کفتم ..... کفت .... کفتم آری کفت ..... کفتم ..... است من عبدالله بن عثمان .... است که باید از آن ..... کفت ..... کفتم تا مقصود ترا

۱ ـ صحیح مسلم و بخاری ص۷۲ ۲ ـ صحیفه ص۷۹

ندانم خواهش ترا برنیاورم -

اینشخص که ازدانشمندان عرب‌بوده وبر کتب‌اخباراطلاعی وسیعی داشت گفت در کتب واخبار دیده‌ام که درمیان مردم حرم پیغمبری مبعوث‌خواهد شدکه زنی‌درجوانی و پیری باوگرویده و یاریش خواهندکرد اما جوان خیلی دلیر وجنگجو وحلال مشکلات خواهد بود وآن پیرشخصی است لاغراندام وبروی شکمش خالی وبر ران چپش نشانی هست وچون اوصاف ظاهری درتوجمع بود خواستم مشاهده کنم آیا سایرصفات در تو موجود است یا نه ؟ .

ابوبکر گفت شکم خودرا باو نمایاندم وآن مرد خال سیاهی راکه بالای نافم بود دید وشهادت داده که همان پیراست که وصف آنرا درکتابهای خوانده‌ام وبمن سفارش کرد اگر آن شخص مبعوث شد باو ایمان‌آور واز جاده حق منحرف نشو .

ابوبکر از سفر مکه برگشت و شنید محمد بپیغمبری مبعوث شده بمنزل رفت و دلیل وبرهان بیغمبری خواست رسول‌الله فرمود شاهدمن همان مرد ازدی است که دربین راه ملاقات کردی وبتو چنین وچنان گفت (۱) ابوبکر اسم آورد و برای خویشاوندی با پیغمبر دختر خود عایشه را پس از خدیجه بپیغمبر داد ودر شب هجرت هم ازبیم قریش با پیغمبر مهاجرت کرد ودر غارثور سه روز یارغار بود ودر مدینه هم باپیغمبر درغزوات شرکت مینمود .

یك خبردیگر ما درمورد ایمان ابوبکر نقل میکنیم.

سعدبن عبدالله اشعری میگوید روزی‌یکی ازسفیان برسیدچه میگوئی درباب ایمان ابوبکر وعمر - آیا آنها ازروی رضا ورغبت وباختیار خودایمان‌آوردند یاآنکه از روی اکراه واجباراظهاراسلام نمودند من‌فروماندم درجواباوچه‌بگویم‌اگر گفتم ازروی‌اجبار علاوه برآنکه از جان خود میترسم در جواب میگفت پیغمبر در آنوقت مبعوث بشمشیر نبود وخوف واجباری نبوده اگرمیگفتم ازروی رضا ورغبت بحثی بر آن نبود ـ ساکت ماندم رفتم بخانه احمدبن اسحق که یکی ازاجله علمای شیعه بود ازاوسئوال کنم گفتند بسرمن‌رای رفته شتابان بهمراه اورفتم تا بین راه باو رسیدم‌وباهم بخدمت حضرت امام حسن عسکری‌ع رسیدیم وطفلی کوچك پهلوی زانوی او نشسته بود جواب سئوالات راباو محول فرمود آن طفل همه را جواب داد تا باین سئوال رسید .

فرمود **اما ایمان ابوبکر وعمرنه ازروی اجبار وکراهت ونه ازروی رضا ورغبت بود** بلکه ازروی طمع و مکر بود زیرا از اهل‌کتاب شنیده بودند که محمدی درمکه مبعوث بپغمبری میشود وبر شرق و غرب عالم غالب میگردد و دین او رونق میگیرد آنان بطمع غنائم وریاست خدمت خود را احتدار کردند (۱) در خبردیگر وارد است که ابوبکر درسفرشام از بحیراء راهب شنید که ابن محمد خاتم پیغمبر

۱ - اسدالغابه جلد ۲

۱ - منتقم حقیقی ص۴۵

وچون ابوبکر دانست این همان محمداست خدمت اورا قبول کرد وایمان آورد و ایمان اوبرای طمع ریاست وحکومت و خلافت بود که ملازمت اورا برملاء عام نمودند . و بر حسب ظاهر از مخلصین و صحابه بودند و در هرجا پیغمبر را تنها نمیگذاشتند تا شاید موقعی رسد آنها رامقامی دهد این انتظارروزافزون بودنامراجعت ازحجةالوداع حضرت محمدص بامرخدا علی‌بن‌ابیطالب را درغدیر خم بولایت وامامت بمردم ومسلمین آنروز که گروهی انبوه بودند معرفی فرمود .

این ابلاغ خلافت مقراضی بود که رشته امیدایشان را قطع کرد وآنهارا ازاظهار اسلام پشیمان ساخت باخود گفتند ما بجهت امارت باین مرد ایمان آوردیم واز قبایل و عشایرخود قطع کرد ، وازخویشان طعنه‌های بسیار شنیدیم و با این اهانت ومرارت و خواری کشیدنها اثری ازمطلوب مابظهور نرسید اینك هم عموزاده وداماد خودرا ولیعهد نمود واورا بر گردون ماسوار کرد پس مصلحت آنست که فرصت کرده او را بکشیم و در میان قریش رفته بگوئیم مابه محمد برای آن ایمان آوردیم تاباو نزدیك شویم اورا بکشیم وشر اورا ازسرخود وخدایان خود رفع کنیم زیرا نمیشود بدشمنی اورا ازبین برد ومادر پی فرصت بودیم تا اکنون وبدین سبب حقی بر گردن قریش ثابت کنیم و درمیان ایشان وسر کشان عرب عزیز ومحترم شویم - .

ابوبکر وعمر با این روحیه ازاشقیاء و منافقین که وحدت روحی ومسلکی داشتند اتفاق نمودند که گاه . فرصت محمد را بکشند تا آنکه در **ليلة العقبه** بر این امر مصمم شدند وباهم عهد بستند برسرراه محمد پنهان شوند و چون بمحل خطرناك عقبه رسیدند شتر اورا رم دهند تا ازشتر بزیر افتاده از کوه پرت گشته وهلاك گردد از این رونزد دشمنان اوسراقرار کردند بااین تصمیم دبه‌های خودرا پراز ریگ وخاك دربلندی عقبه پنهان شدند جبرئیل نازل‌شد خبرتهیه مکرایشان‌را بعرض رساند پیغمبر اصحاب خودرا خواست وپس از تفحص بسیارامرا کرد فرمود احدی قبل‌از رسول خدا بعقبه بالا نرود - دراین جای امید منافقین تبدیل بیاس ونومیدی گشت بازنتوانستند عنقریب نفس خودرا آرام کنند بامشورت هم بر آن شدند که چون راه تاریك است وناهموار عده در پس بلندی پنهان شده وسروصورت خود را بپوشانند وچون آنحضرت محاذی آنها رسید دبه‌های خودرا ازبلندی بزیر بغلطانند تا شتر پیغمبر ازجای بجهد و اورا برزمین زند شاید بتوانند مقصودخودرا رد حاصل کنند بااین تصمیم برسرراه‌موضع گرفتند چون شتر پیغمبر رسید یکدفعه دبه‌های خودرا غلطانیدند صدای آنها در کوه پیچید شترمحمدص خواست تارم کند . پیغمبر او را فرمود ساکت باش شتر بزانو درآمد جبرئیل نازل شد دست آنحضرت راگرفت ازخطر دشمنان حفاظت نمود وباردیگر رسته امید آنها گسیخت درآن اثنا ستاره ای آسمان درخشان شد وجمیع منافقان نمایان شدند حذیفه یمانی که مهارشتر پیغمبررا میکشید آنها را شناخت ولی‌رسول این واقعه را بتسامح گذراند و با مدارا با ایشان رفتارفرمود وبحذیفه فرمود ایشان را افشانکند .

و آنگاه فرمود حال ایشان مانند حال طلحه و زبیر بود که بعد از قتل عثمان بطمع حکومت وامارت باعلی ع بیعت کردند ولی چون مدتی گذشت وروزنه امیدی باز نشد مأیوس شدند وبمضمون **ومن نکث علی نفسه** نقض عهد نموده بیعت را بریدند وبمکه رفته عایشه دختر ابوبکر را برداشته بطرف بصره روانه شدند واورا ترغیب وتحریص بجنگ باعلی نمودند عایشه هم که کینه دیرینه داشت فرصت را غنیمت شمرده باگروهی ازمنافقین متفق شده آتش جنگ را شعله ورساختند وجمعی را بکشتن دادند ۱

فوت ابوبکر

برحسب روایت عامه دراثر تب ۱۵ روز طول بستری شدن در ۲۱ ماه جمل الاولی درگذشت وبرای اینکه پس ازاو امر خلافت بازمورد نزاع نشود خواست تا کسی را معین کنند وبهمین منظور عثمان بن عفان را خواست تا وصیت اورا بنویسد باو گفت بنویس —

(بسم الله الرحمن الرحیم - این است عهد ابوبکر بن قحافه بمسلمین امابعد...) ولی نتوانست مطلب را تمام کند زیرا غش کرد و عثمان ازپیش خود نامه را بدین مضمون نوشت (امابعد پس ازخود عمر بن خطاب را برشما گماشتم ودرخیرخواهی شما دریغ نکردم)

واین سندی شد که عمر مسند خلافت را بسبب آن احراز کرد ..

دراین جا بازمی بینیم عثمان نانی بعمر قرض داد وقطعاً این تعارف باسابقه وقرارداده بوده است چون ابوبکر بهوش آمد پرسید چه نوشتی تمام نوشته راخواند ابوبکر خورسند شد و تکبیر گفت .

خطبه شقشقیة علی بن ابیطالب ع همین مفاد وا تأیید میکند که ابوبکر عمر را معین کرد وازجهان برفت .

ابوبکر خود میگفت من لایق خلافت نیستم

درموضوع قول ابوبکر وعمر که گفتند بیعت ابوبکر ناگهان وبی تدبیر ومشورت ورویت واقع وخدای تعالی مردم راازشر آن نگاه داشت وهرکه عود کند مثل آن اورا بایدبکشت وقول علی ع که فرمود بیعت من ناگهان وبی تدبیر نمود ازروایات عامه **هشت** حدیث واز خاصه **دو** حدیث روایت شده است که مابیك روایت قناعت میکنم .

۱ - ابن ابی الحدید که ازفضلای معتزله است درشرح نهج البلاغه آورده است که جوهری بسند خود ازابوالاسود روایت کرد که مردمانی چندازمهاجران وهم علی ع وزبیر ازبیعت نمودن مردم باابوبکر درغضب شدند وبخانه فاطمه زهرا ع آمدند وسلاح برخود راست کردند .

پس عمر باگروهی که ازجمله آنها اسیدبن خضیر وسلمة بن سلامة بن وقش که از بنی-عبدالاشهل بودند آمدند ودرخانه آنحضرت ریختند فاطمه ع فریاد برآورد وایشان را بخدا سوگند میداد وشمشیر علی وزبیررا ازدست ایشان گرفتند بردیوار زدند وبشکستند بعد از آن عمر علی ع وزبیررا بعنف ازخانه بیرون آورده وایشان را می کشیدند تاباابوبکر بیعت کنند پس ابوبکر بایستاد وخطبهٔ خواند وازمردم عذرخواست که بیعت من بی تأمل واقع شده

۱ - منتقم حقیقی ص۴۷ - نورلانوارجلد ۱۳ - انوارنعمانیه وغیره

وخدا از شر آن نگاهداشت و از فتنه آن ترسیدم و بخدا سوگند که هیچ حرصی بخلافت نداشتم وشما امر را بگردن من انداختید که قوت آن را ندارم و از دست من بر نمی آید ودوست میداشتم که از من قویتری در این امر بجای من باشد و از این مقوله عذرها میخواست ومهاجران می پذیرفتند .

نظر مادر باره ابوبکر

مادر گفته‌های خویش میخواستیم این نکته را ثابت کنیم که ابوبکر و عمر بنص جلی و اخبار علمای بزرگ سنت و جماعت از روی طمع بجاه و مقام باسلام ایمان آوردند و در آن روزها که مایوس میشدند و سر آنها بسنگ می آمد فوق العاده نگران شدند و در راه موفقیت خویش از هیچ چیز نسبت بمال محمد دریغ نداشتند تا بمقام منظور رسیدند تا چون حق بزرگی را غصب کردند و بمسند خلافت اسلامی نشستند مخصوصاً ابوبکر نهایت مراقبت را داشت از حدود اسلام و قوانین آن خارج نشود و برای مسلمین از نظر سیاست و دنیا بعد از علی بهتر از ابوبکر نبود گفته‌های او با کردارش منطبق میشد و زندگانیش بی آلایش بود از بیت المال حق زیادی نمی برد اقوام خویش را بر دیگران ترجیح نمیداد و برای اسلام تازه نفس خدماتی شایان نمود ابوبکر جزیرة العرب را از نو فتح کرد و اسلام را در آن رسمیت داد و مسلمین را از خطر تفرقه دیگر که خیلی سخت و مهم بود رهائی داد .

قابل انکار نیست که ابوبکر معمر و مجرب بود و حسن تدبیر داشت اول انصار را در طمع کردن بخلافت منصرف نمود سپس خود را بر امثال بعضی مقدم داشت - در فنون کشی و فنون جنگی سر از غزوات اسلام تعلیم گرفته بود ومهمتر از همه این بود که ابوبکر مراقبت تمام داشت آنچه پیغمبر عمل کرده عمل کند و آنچه او اقدام نکند اقدام نکند و موضوع اجتهاد و سنت کردن بدعت آوردن و این سلسله امور پس از اخر از خلافت بعد از او پیدا شد .

وازمهمترین اقدامات او جمع کردن قرآن بود که چون دید بسیاری از قراء در جنگهای رده کشته شدند و ممکن است قرآن از بین برود دستور داد قرآن را که روی پوست آهو کتف شتر نوشته شده بود جمع آوری کردند . و این موضوع هم آنقدر احتیاط میکرد که اول گفت چون پیغمبر چنین کاری نکرده من هم دست نمیزنم بعد که با لزوم این کار را گوشزد کردند اقدام نمود .

۱ – از وقایع زمان ابوبکر یکی شورشی است که اهالی جزیرة العرب کردند و مرتد شدند یعنی زکوة ندادند وشاید اینها از بدو امر پیروان اسلام حالی کردند و برخی این واقعه در نتیجه امر خلافت و اختلاف مهاجر و انصار میدانند که انعکاس بدی در بین اعراب نمود وشورشی را برپا داشت و ابوبکر با آنها سختگیری کرد تا آنها را بقبول و رضایت در داد .

اعراب در ارتداد سه فرقه شدند دسته منکر اسلام و خود پیغمبرانی آوردند مانند مسیلمه وطلیحه

۲ – زکوة نمیدادند ۳ – برخی فقط نماز را کافی میدانستند

خرده گیریهای اهل سنت بر ابوبکر

علمای سنت و جماعت بر حکومت ابوبکر خورده گیریها و مطاعنی نموده اند و در ضمن خودشان برای ارتکاب آن معاذیری آورده اند که جز معدودی قوم عذر آنها را رد کرده اند ما هم بخواهیم وارد

بحث کلامی ومناظره‌شویم بلکه‌باجمال مطاعن اهل‌سنت رامینگاریم وقضاوت آنرا بااهل تاریخ میگذاریم -

۱ - ابوبکرخودرا خلیفه‌رسول‌خدا معرفی‌نمود درحالی که‌برهان او درامرخلافت این‌بود که پیغمبرخدا بخلافت کسی‌را انتخاب‌نکرده پس‌بچه‌جهت درمراسلات و فرامین گاهی خلیفه‌الله و گاهی‌خلیفه رسول‌الله‌امضاءمیکرد .

۲ - پیغمبرص اورا ملازم جیش‌اسامه فرمود ومکررفرمان دادکه ابوبکروعثمان بایدزیرفرمان اسامه‌باشند وچون‌شنیدتخلف کرده‌اند فرمودملعون‌است کسی که ازجیش اسامه‌تمردنماید قال‌ص **جهزوا جیش اسامة لعن‌الله‌من تخلف‌عنه**

۳ - فدك راکه خودپیغمبربتصرف‌فاطمه داده بودپس‌ازرحلت‌رسول‌الله عمال‌فاطمه‌را ازفدك‌بیرون کرد و گفت پیغمبرخدا ترکه‌نمیگذارد .

٤ - درجنك احد وحنین‌اطاعت فرمان‌نمیکرد وازمیدان جنك کناره میگرفت که درآیات قرآن بقاعدین جنك اشاره‌شده‌است ودرسرایا هم که مامورشدندنرفتند .

٥ - درتجهیزات پیغمبررفتند درسقیفه شرکت کردنــد وازواجب عینی صرف‌نظر نمودنــد -

٦ - انفال وخمس که مخصوص سادات وذراری‌پیغمبربود از آنهابازداشت - ودرغیر موردصرف‌نمود .

۷ - پیغمبرص ابواب خانه‌هارابطرف مسجدبست ابوبکردرخانه خودراگشود.

۸ - ابوبکرخودش گفت دروجود من‌شیطانی‌است که مرافریب‌میدهد هروقت‌کارمن بخطابود مراهدایت کنید واگرعصیان ورزیدم ازمن دوری‌جوئیدواگرازراه‌بکردم براه راست رهبری کنید واین معنی‌باخلافت اسلامی‌منطبق‌نبود.

۹ - مکررمیگفت **اقیلونی اقیلونی فلست‌بخیرکم وعلی‌فیکم** مراواگذارید که‌بهترازشما نیستم‌درحالی که علی درمیان‌شماست

۱۰- میگفت کاش‌ترك‌خانه‌فاطمه‌راگفته‌بودم وآنرا نمیگشودم ودرسقیفه بنی‌ساعده دست‌براست‌یکی‌ازآن‌دوکس زده‌بودم‌تااوامیرمن‌بود ومن‌وزیراو-

۱۱ - دربیعت گرفتن بعمرگفت بروعلی وعباس راکه درخانــه فاطمه‌است بــرای بیعت‌حاضرکن **ان ابیافقاتلهما**

۱۲ - وصیت کرد اورا درحجره پیغمبردفن کنند درحالی که وارث اوراضی نبودند بهمان دلیل که حسن‌بن‌علی‌رانگذاشتند درآنجا دفن نمایند

۱۳ - خالدبن‌ولید مالك‌بن نویره‌را کشت وابوبکرقصاص‌نکرد .

۱٤ - نــامه‌بپدرش نوشت وبنام خلیفه رسول‌خداپدررا دعوت‌ببیعت کرد وابوقحافه پاسخ دندان‌شکنی‌بفرزندداد

۱٥ - دراذان واقــامه بدعتی نهادکه حی‌علی‌خیرالعمل را حذف کرد و بجای آن الصلوة خیرمن‌النوم مقررکرد

۱۶ عمر گفت کانت بیعة ابوبکر فلتة بیعت وخلافت ابوبکر ناگهان وبخطا بود یعنی نه انتخاب مردم ونه انتخاب پیغمبر هیچ‌یك نبود

۱۶ پیغمبر اورا درارسال سوره برائت عزل کرد وعلی بن ابیطالب را گماشت .

۱۹ ابوبکر فجاة سلمی را باآتش سوزانید باآنکه پیغمبر فرموده بود لایعذب بالنار الارب النار

۲۰ عمر راپس ازخود بخلافت نصب کرد درحالی که خودمیگفت رسول خدا کسی را بخلافت نصب نکرده

۲۱ ابوبکر مسائل فقه واحکام شریعت را نمیدانست چنانچه درحکم کلاله وارث بخطا رفت

۲۲ درنماز قبل از سلام دادن تکلم کرد آنوقتی که امر کرده بود خالد علی را بکشد .

۲۳ گفت کاش دربارهٔ انصار ازپیغمبر می پرسیدم آیا حقی درامارت دارندیاخیر؟

سیاست ابو بکر

مورخین دوره خلفای راشدین رادوره طلائی تاریخ اسلام شناخته زیرا حکومت بادین بود وزهد وتقوی وعدل اساس کار آنها بود.

ابوبکر چون مسلمان شد بازرگانی داشت چهل هزاردرهم سرمایه او بود که این پولها رادرراه اسلام صرف کرد . ابوبکر چون زمان پیغمبررا درنافه بود بره آنحضرت میرفت فقط غصب خلافت علی بن ابیطالب خطسیر مسلمین را منحرف ساخت وگرنه رفتارش بنسبت خلفای بعد «غیراز امیرالمومنین» چندان خدشه نداشت ابوبکر چیزی دربیت المال نگاه نمیداشت وقتی هم مرد ترکه نقدی او یك دینار بود ومنزلش در«سنح» بیرون شهرمدینه بود هرروز سنح از آنجا بمدینه می آمد و گاهی سوار میشد نماز صبح را درمدینه میخواند تانماز عشا درمسجد بود . سپس پیاده بسنح منزل خود برمیگشت هرروز خودش برای خرید وفروش بیازارمیرفت بگله وگوسفندش رسیدگی میکرد . پیش از خلافت عادت داشت برای اهل محله شیر بدوشد چون خلیفه شد دختری ازاهل همان محله گفت « **افسوس ابو بکر خلیفه شد دیگر کسی برای ما شیر نمیدوشد** » ابوبکر شنید گفت آسوده باش خلافت درمن تأثیری نکرده وچون سابق برای شما شیرمیدوشم.

ششماه پس از خلافت ازمحله سنح بمدینه آمدتا بهتر ازنزدیك بکارخلافت برسد از تجارت دست کشید دیگر فرصت سپردوشیدن هم نداشت . متولیان خلافت ششهزاردرهم درسال برای او حقوق معین کردند چون مرگش نزدیك شد وصیت کرد پس ازمردن زمین او رابفروشند وبهایش را بابت پولی که ازبیت المال گرفته بصندوق بیت المال مستردداراند ۱

۱ ـ جرجی زیدان ص۴۲ ج ۳

عمر بن خطاب

عمر خلیفه دوم و تاثیر او در اسلام ـ شخصیت و خلافت و حکومت و کارها و خدمات و آثار او

عمر از بنی کعب بن لوی و از قبیله قریش است که ملقب به فاروق شده .
عمر در کودکی گوسفندچرانی میکرد و پدرش اورا بخشونت تربیت و عادت داده بود بهمین جهت تندخوئی براو غالب بود .

در دوره جوانی تجارت میکرد و در بین قریش در جاهلیت بمنزله سفیر یا پیغامبر بوده بین قبایل و طوایف تمامی مورخین بلااستثناء از مخالف و موافق مینویسد **عمر در اسلام بسیار سخت بود و از دشمنان پیغمبر و مسلمین بشمار میرفت و همواره درصدد اذیت و آزارشان بود و چون نیرومند و جسور و تندخو و خشن بود کمتر از کسی از آزارش ایمن بود** ـ بحدی اذیت بمسلمین می نمود که بسیاری بحبشه مهاجرت کردند.

ولی اسلام این دل سنگین و این روی ترش و عبوسی را براثر تعلیمات عالیه‌اش خاصه وقتی کام دل گرفت بنرمی و مهربانی تبدیل نمود و عمر از شخصیت‌های مبرز عالم اسلامی شد .
درباره اسلام آوردن عمر و علت آن مینویسد چون پیغمبر بت‌های خانه کعبه را شکست و رئیس بت پرستان ابوجهل بود درصدد کشتن حضرت برآمد گفت ای گروه قریش میدانید محمد خدایتانرا دشنام داد هرکس اورا بکشد صد شتر سرخ مو و مقداری سیم و زر و نافه مشك باو خواهم داد .

عمر چون این بشنید با آن خصومیتی که با پیغمبر داشت داوطلب انجام این کار شد و سایرین که اورا برای این کار جسور و نیرومند میدانستند اورا تشجیع نموده و گفتند لباسی است که بقامت تو دوخته شده و غیر از تو کسی از عهده این کار بر نخواهد آید . عمر عهد و پیمان بست که محمد ص را بکشد و شمشیر بست بقصد ملاقات پیغمبر رفت در بین راه سعد بن ابی وقاص را ملاقات کرد و گفت کجا میروی گفت میروم محمد را بکشم گفت تو کوچکتر از آنی که بتوانی این کار بزرك را مرتکب شوی و گمان میکنی بعد از کشتن او بنی عبدمناف ترا زنده میگذارند . سعد و عمر بحمله پرداختند ـ سعد گفت چرا بداماد خواهرت این عمل نمیکنی ـ عمر بمنزل آنها شتافت و سعید را زد و خواهرش را بخون آلود .

باری عمر ورقی از قرآن را درخانه دامادش دید و تحت تاثیر آن واقع شد و راهبر

خواست تا برای اسلام آوردن بخانه پیغمبر برود - عمر باخباب بمنزل زید بن ارقم که پیغمبر در آنجا بود رفت ودر حضور بسیاری ازمردم اسلام اختیار کرد . در سنه ۶ بعثت (تاریخ الخلفا)

عمر مطابق اصول ولایت عهدی خلیفه شد

در کتاب سقیفه وفدك وسایر کتبی که دراین موضوع تالیف کرده اند می بینیم که کوشش عمر بامنقبتش (یعنی آنانی که در کعبه برخلاف علی عهدنامه امضاء کردند) برای احراز کردن مقام خلافت این بود که پیغمبر خلیفه معین نکرده وچون چنین است باید شوری خلیفه انتخاب شود . ودیدیم که انصار سعی کردند باید از خود کسی را انتخاب نمایند و مهاجرین باحدیث الائمة من قریش آنها را ازمیدان این دعوی خارج کردند وچون نصوص برخلاف وامامت علی ع ورد دوماه بود که چشم وگوش های اعراب دایر کرده بود مسلمین تعجب نمودند که دعوی ابوبکر وعمر از نظر است باری بهر ترتیبی بود درمیان هیجان عمومی وغوغای پرشور مسلمین واجتماع درمسجد عمر بر دستی مسجدنش باابوبکر بیعت کرد وبپیروی وی تهدید، وعمل وازطرفی بااسلحه [illegible] حدیث ارعاب مسلمین بیعت کردند وحتی علی وزبیر وسایر بنی هاشم را بزور بدبیعت کردن انداختند کشان کشان بمسجد بردند وبدین ترتیب [illegible] ماه آن بیعت بنام ابوبکر کردند وانامش شوری تمام کردند .

اما چون نوبه بعمر رسید [illegible] این کار باید بود که عمر ابوبکر فرض داده بود وا [illegible] [illegible] بر ودیعه [illegible] است [illegible] [illegible] دفاع کند و [illegible] بکار بردتا خلافت [illegible] کرد وا [illegible] ابوبکر [illegible] وصیت نامه بخط عثمان که [illegible] مسجد [illegible] بوداده کرده [illegible] اصول لازم [illegible] خلافت منصوص [illegible] وامور مسلمین را [illegible] شخصی [illegible] اصول [illegible] خلافت [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] عمر [illegible] ودر الاول [illegible] ابوبکر [illegible] حاضر کرده بود [illegible] آئین اسلام [illegible] [illegible] [illegible] زمان [illegible] [illegible] [illegible] های [illegible] [illegible]

[illegible] وگفته که زمان خلافت [illegible] ۱۰۳۶ [illegible] ۴۰۰۰ مسجد [illegible] ۴۰۰۰ [illegible] ۹۰۰ [illegible] (...ابها) [illegible]

خلافت عمر بن الخطاب
۱۳ ر ۲۳

[illegible] مخالفین [illegible] [illegible] بن ابیطالب داماد ووصی [illegible] خلیفه او بود [illegible] ابوبکر [illegible] نصه خلیفه [illegible] -

[illegible] وعثمان بوددر [illegible] بیوس خلیفه پس [illegible] عثمان [illegible] عمر بن خطاب [illegible] بود که داشتند ابوبکر بیهوش

آمد گفت چه نوشتی گفت نوشتم خلیفه پس از ابوبکر عمر بن خطاب است گفت آفرین بر تو که خوب از قصد من آگاه شدی این وصیت نامه را بدست غلام خود داد که بر مردم بخواند عمر هم همراه او بود بمردم میگفت ای مردم ساکت شوید بسخن خلیفه رسول‌الله گوش دهید که از ازخیرخواهی برای شما دریغ نکرده

مردم ساکت شدند تا نامه را خواند مردم شنیدند اطاعت کردند ابوبکر بازسر از غرفه بیرون کرد گفت ای مردم آیا بخلیفهٔ که معین کردم راضی شدید من از خویشاوندان خودم انتخاب نکردم، خلیفه عمر است مردم اظهار رضایت کردند ؛ چون خلافت ریشه‌دار شده بود جرئت مخالفت هم نبوده وقرض ابوبکر بعمر هم ادا شد بدین ترتیب ابوبکر که از دنبا رفت عمر بسبك ولایتعهدی خلیفه مسلمین شد و این جاعثمان باوخدمتی کرد که بعد عمر تدارك و جبران آن را نمود .

مردم بامشاهده ابوبکر باعمر بیعت کردند . همینکه بر اریکه خلافت استقرار بافت خیالش ازداخل جزیرة العرب اسوده بود زیرا مخالف ودشمن علنی‌ئی نداشت لذا هم خودرا صرف انجام طرحی که ابوبکر شروع نموده بود کرد .

عمر پس از استقرار بر اریکه خلافت بمنبر رفت وخطبهٔ خواند ونخستین سخنش این بود که «مثل عرب مثل شتریست مهارشده وازرخم مهار تسلیم قائد شده هرجا ببر تدش میرود بخدای کعبه قسم که من آن را براه خواهم برد .

یعنی مصمم برای فتح ممالك ایران وروم شد که بزرگترین پادشاهان خراجگیر دنیای عصر خود بودند حسن تصادف این بود که زمینه داخلی صاف شده وسرداران نامی جنك آزموده و مجاهدین باایمان غنایم یافته دراختیار داشت لذا باحرارت تمام شروع بحمله کرد وباقدرت وتوانائی سرتاسر ایران رافتح کرد وبعد بروم حمله برد ودست آنهارا ازقسمت مهم آسیای غربی وشمال افریقا که قرنها بر آنجا حکومت داشتند کوتاه کردودر نتیجه سرزمین متمدن ترین ملل راقیه آن عصر راتحت فرمان اسلام در آورد

فتح ایران

کشور پهناور ایران ودولت عظیم الشأن باسابقه ساسانی واکاسره برقسمت مهم دنیای آنروز حکومت داشت واوج اقتدارش زمان انوشیروان دادگر بود پس از اودر اثر عیاشی وخوشگذرانی شاهزادگان بکاردولت وملت رسیدگی نمیشد ضعف وفتوری پیش آمد .

این سنت طبیعی مزاج اجتماع بشری است که هرگاه بی‌نیاز شد ووسایل زندگانی از هرجهت فراهم آمد بعیاشی وتن‌پروری وشهوت رانی میگذرانند

خسرو پرویز که وارث کاخ رفیع انوشیروان شد وتمام وسایل عیش ونوش برای اوفراهم بود بشهوت رانی پرداخت چنانچه دختر ابوقابوس نعمان بن منذر پادشاه حیره را خواست و چون اوحاضر نشد دختر بخسرو پرویز بدهد درسال ٦١٤ اورا درزیرپای فیل هلاك کرد تا شهوت رانی کند

این حرکت قوم عرب را که بتعصب مشهورند بران داشت که علیه پادشاه ساسانی قیام نمود بشورند لذا قبیله بکر بن وائل که ازنژاد عرب اسماعیلی بود ودرنزدیکی خاك آل بنی لخم

سکونت داشتند علناً برضدعمال خسروپرویزقیام کردند

پادشاه ایرانی برای سرکوبی آنها سپاهی بسرداری هامرز بطرف اعراب قبیله بکر فرستاد بنی بکر لشکریان ایران را با جمعی از اعراب که بیاری آنها آمده بودند مامور نمود و هامرز را در ذوقار کشتند لذا این واقعه بنام وقعه ذوقار شهرت یافت

شکست ایران از نظر عمال دولت خیلی مورد اهمیت قرار نگرفت ولی از نظر اعراب که فهماندند نه ایران دارای قدرت زمان شاپور وانوشیروان است ونه عرب همیشه مخذول ومرعوب است روحیه عرب را قوی ساخت

دراین اوان خسروپرویز هم ازجهان رفت واوضاع ایران بهرج ومرج ووضع ناگواری کشید اختلاف طبقاتی رخ داد - عیاشی وشهوترانی طبقه اعیان ومتنفذین ادامه داشت در خاطر کسی خطور نمیکرد که امکان شکست واضمحلال وتلاشی کاخ کسری داده شود

اعراب هم فهمیدند که داخل ایران خراب است بیشتر امیدوار برای حمله وهجوم شدند درزمان ابوبکر یکی از رؤسای عرب از قبیله بنی شیبان که **مثنی بنی حارثه** نام داشت وغالباً باکسان خود بر قسمتی از خاک سرحدی ایران که عرب آنرا **سواد** مینامند بعنوان غارت دستبردی میزد ومراقب اوضاع واحوال ایران بود تا این آشفتگی رادید نزد خلیفه رفت گزارش داد

ابوبکر بتقاضای او بر قبیله تازه مسلمان مرزی غرب ایران ریاست داد وضمنا خالدبن ولید را که ازمدینه باسپاه خود بطرف حیره فرستاد بمثنی امر داد که تحت اطاعت خالد باشد -

ضمناً چندقبیله دیگر راهم باطاعت خالد مامور کرد که از آنجمله قبیله بکر بودند که در واقعه ذوقار بر ایران غالب شدند

خالد ابتدا بطرف حیره رفت و آبادانی ایران غربی را در کنار بادیه عربستان فتح کرد که درسال ۱۲ مبلغی گزاف بخالد بخشیدند که ازسر خون ایشان بگذرد وهرسال خراجی بدهند -

خالد تسلیم را بدین شرط پذیرفت که ازاین تاریخ مردم حیره جاسوسی مسلمین برایر ایرانیان باشند- آنگاه وجوه وغنائم را بمدینه فرستاد **واین اول سالی بود که مسلمین بمرکز خلافت بعنوان تقسیم غنائم بین مسلمین فرستادند**

بافتح حیره ازطرف وادی فرات راه جنوب عراق عرب وجلگه خوزستان برروی سپاه اسلام گشوده شد.

خالد بلادرنگ مثنی راماموریت نمود ودیگری را بفتح بندر «ابله» بصره حالیه فرستاد وخود بتسخیر آبادیهای فرات مشغول شد وبشهر **انبار** در کنار فرات حمله کرد که انبارذخیره آذوقه لشکر ایران بود پس از کشتن وسوختن مردم حومه فتح کرد ومردم انبار تسلیم شدند باادادن مالی گزاف

خالد تاربیع الاول سال ۱۳ هجری درعراق بود ودراین مدت او وسپاهیانش بمردم بلاد سرحدی ایران سخت حمله کردند واز کشتن وسوختن وغارت اموال واسیر گرفتن زنان و

مردان بیگناه هم دریغ نداشتن درهمین موقع که ابوعبیده جراح درشام برای فتح کشورهای روم رفته بود وازعهده بر نمی آمد ابوبکر خالد راهم بکمك اوخواست وبشام فرستاد، فهمید که فتح ایران آسانتر از فتح روم است

ضمناً اوبمرد وخلافت بعمر رسید ولی نقشه تعقیب شد عمر برای آنکه فتح ایران تعطیل نشود ابوعبیده ثقفی پدر مختار را بسرداری سپاه مامور فتح ایران نمود وبمثنی دستورداد باسایر لشکریان مطیع اوشوند وضمناً نوشت «اگرشتابزدگی نداشتی سرداری سپاه را بتومی سپردم ولی چون برای جنك مردی باحزم واحتیاط لازم است ابوعبیده ثقفی را برگزیدم این سردار نامی هم درطول راه بهرقبیله ازعرب برسید آنها را بجهاد باایران وغارت ویغما تطمیع میکرد باین تدبیر جمع کثیری ازمردم راکه درهمه عمر آشنا باین عمل بودند باخود بایران آورد و بطرف خوزستان پیش راند وپس ازفتح خوزستان برای فتح مداین پایتخت اکاسره عازم شد و بحیره برگشت تابمداین حمله کند

ساختن جسر وحمله بمداین سال ۱۳

مردم حیره ازقدیم الایام برروی شط پلی ساخته بودند که بوسیله آن بساحل یسار رودخانه می رفتند واز آن راه باعراق ارتباط راشتند این پل درسنوات ضعف دولت ساسانی سست شده وقسمتی از آن خراب شده بود ، ابوعبیده ثقفی دستورداد پل را تعمیر کنند بسرعت مرمت شد وخود باعدهٔ ازسپاهیان اسلام ازشط گذشتند

ایرانیان دراین طرف جسر بسرداری **مردانشاه** که پادشاه ایران اورا **بهمن** واعراب او را **ذوالحاجب** یعنی دارای ابروان درازلقب داده بودند جلو لشگریان اسلام راگرفتند در همانجا جنك سختی درگرفت وجمع کثیری ازمسلمین بدست ایرانیان بقتل رسیدند که از آنجمله ابوعبیده وبرادرش وبرادرزاده اش هلاك شدند مسلمین شکست خورده منهزم بسرداری مثنی بحیره برگشتند وخبرهزیمت وشکست را بمدینه رسانیدند – آنروزرا **«یوم قس – الناطف»** میگفتند

شکست جسر وقتل ابوعبیده ثقفی عمرخلیفه راسخت متأثر نمود که که یکسال ازشدت تألم نام عراق را بزبان نمی آورد

مثنی درحیره مردم را بجهاد ضد ایرانی تحریك میکرد وبغارت خزائن ملوك ساسانی تطمیع میکرد خلیفه هم هرکس راحاضر بجنك شام بود باایران میفرستاد ازجمله کسانی برای غارت آبادی ها وخزائن این مامور کرد **جریر بن عبداله بجلی** بود که اتباع زیادی داشت او باخلیفه قرار گذشت ربع غنائم مال او واتباعش باشد وسه چهارم را بمدینه بفرستند عمر پذیرفت وجریر حرکت کرد

ازطرفی ایرانیان باآن فتح درخشان بفکر حفظ قوا ومرز نبودند اوضاع داخلی هم آشفته تر میشد پیش بینی احتمالی حمله مکرر نیروی اسلام هم درفکر اولیای قشون ایرانی خلجان نمیکرد وتصور میکردند خطرعرب بکلی رفع شد ومسلمین رفتند آنجاکه عرب نی میانداز د

جنك نخيله در سال ۱۴ جرير بن عبدالله بجلي با نيروي كشري ارغارتكران عرب بطرف سواد[۱] عراق ودوره وسطاي فرات سرازير شد وچون خبر حركت ايشان بايران رسيد يزدگرد سوم كه باره پس از بحرانهاي پي در پي بر تخت مىزلزم ساساني جلوس كرده بود سرداري بنام مهران پسر بنداد همداني با دوازده هزار سپاهي براي جلوگيري نيروي عرب فرستاد

اين سردار بجاي آنكه مثل بهمن ذوالحاجب درساحل يسار فرات منتظر مسلمين باشد پيشدستي كرده از پل گذشت در آن طرف شط در نخيله نزديكي كوفه كنوني بااصحاب **جرير و مثني** روبروشد

در نخيله جنك سختي در گرفت وابتدا برادر مثني كشته شد و كشته شدن او موجب خشم مثني و جلادت اوشد و فرمان حمله جمعي دادند تا آنكه مهران سردار ايراني بقتل رسيد ولشكريان او منهزم ومتفرق شدند

جرير و مثني ازجسر عبور كردند وفرمان حمله وغارت دادند تا بسرعت مانند شمر عصبناك تمام ساحل يسار فرات را تا حدود مدائن پايتخت ساسانيان زير سم ستوران پايمال كردند

جنك قادسيه سال ۱۴ ازفتح نخيله هجده ماه گذشت مدائن پايتخت دولت اكاسره در ساحل چپ دجله قرار داشت عمر تصميم بر فتح مدائن گرفت و مي‌خواست خودش سرداري لشكر اسلام را عهده‌دار شود ولي همراهان نگذاشتند وبنا **سعد بن ابي وقاص** را انتخاب كرد وبدستياري مثني براي فتح پايتخت ايران مأمور نمود

موقعي كه سعد بحيره رسيد مثني مريض شد ودر گذشت سعد زن اورا بعقد خود در آورد ودر قادسيه «پانزده فرسنگي مغرب كوفه» اردو زد

يزدگرد مصمم شد با تمام قوا از پايتخت دفاع كند شبانروز سپاهيان بسيار از اطراف جمع آوري كرد وبفرماندهي سپهبد كل ايران رستم پسر فرخزاد والي خراسان مأمور دفاع دشمن نمود وسروران وبهمن ذوالحاجب فاتح واقعه جسر را هم با او همراه كرد

رستم كه برخلاف سوار بود با درفش كاوياني پرچم ملي ايران بجانب قادسيه رهسپار شد حمله مسلمين با نهايت جزم واحتياطي كه نموده بود باز هم بي‌مثال بود زيرا فتح در سلطنت ايران كاري آسان نبود ولذا بعد نوشت نمانند كاني نزد فرمانده كل لشكر ايران بفرست وبا تحمل جزيه هم ميتوانند بشكلي حملات را بصلح خاتمه دهند

سعد هم كه خود ميدانست فتح پايتخت چند صد ساله ساسانيان باين آساني نيست ابتدا **مغيرة بن شعبه** را نزد رستم فرستاد تا زمينه حال معلوم شود

رستم بسلام داده بدانم زندگي معيشت وسختي و... زندگي شمارا بجز دست ايران واداشته

۱ـ سواد آن قسمت از ايران غربي بود كه بلافاصله بباديه عربستان اتصال داشته وچون عرب حجازي پس از گذشتن از بيابان اول بار بديدن آن ازدور سواد آبادي عراق را ميديد آنرا بنام سواد خوانده‌اند

شاهنشاه ایران هم حاضر است مقداری آذوقه بشما ببخشد وحاجات شمارا برآورد که بمحل خود برگردید

مغیره گفت موضوع فقر واحتیاج نیست بلکه خداوند برما پیغمبری فرستاده ومارا بقبول دعوت او نیکبخت گردانیده ومارا بجهاد بامخالفین مأمورساخته تاآنهارا مامور بقبول جزیه یاتسلیم وقبول اسلام مجبور کنیم اگر ایمان آورید واطاعت کنید درامانید وگرنه شمشیر بین ما وشما حکمفرماست

رستم سخت درخشم فرورفت گفت فردا یکی ازشمارا زنده نخواهم گذاشت !!

سعد بازدو نفر دیگر رانزد رستم فرستاد که بعنوان سفیر پیش یزدگرد بفرستد رستم قبول کرد اماچون سفرای مسلمین عرب یزدگرد را باسلام دعوت کردند پادشاه ساسانی متغیر شد وآنها را بیرون کرد گفت اگر عنوان سفارت نداشتید شمارا میکشتم

مدتها وقت صرف تبادل سفرا ونمایندگان ومذاکرات شد وهردو میترسیدند بحمله شروع کنند

رستم حمله نمیکرد بفکر اینکه قشون خود ناچیز است تا حمله کند آنهارا تارومار میکنند ولی ازطرفی فکر حملات عرب وفتوحات آنها بسرعت دل قشون ایرانی را بطپش انداخته بود

سعد منتظر بود روحیه قشون قلیل خودرا تقویت کند وناگهان حمله نماید ، تاآخر سال ۱٤ تلافی طرفین درقادسیه پیکار سختی شروع شد وسه شبانه روز جنگیدند سپاهیان رستم که روحیه بسیار ضعیفی داشتند مقداری بعرب بپیوستند وجمعی هم محکوم اوضاع طبیعی شدند که وزیدن باد مخالف وآوردن غبارهای نرم وفشاندن بچشم لشکریان ایرانی که کمك غیبی برای مسلمین بود موجب کشته شدن رستم وپراکنده شدن سپاهیانش وعقب نشینی بطرف مدائن گردید درجنك قادسیه مسلمین درفش کاویانی که بانواع جواهر مکلل بود بغنیمت گرفتند و برای تصرف جواهرات گرانبهـا آن پرچم ملی را پاره پاره کردند وتقسیم نمودند

فتح قادسیه ورسیدن عرب بساحل غربی دجله مقابل ایوان مداین سقوط پایتخت وانقراض دولت باعظمت ساسانی را قطعی الحصول نمود

فتح مداین درسال ۱۶

سعد ولشکریانش پس ازرسیدن بکنار دجله باروحیه بسیار قوی وغنایم بسیار بامستحفظین مداین که درساحل غربی دجله بودند جنگی کردند وفاتح شدند ولی هنوز جزئت عبور ازشطرا نداشتند ولذا مدتی درجلگه بین فرات ودجله برفع خستگی وگشودن آبادیهای اطراف مشغول شدند

یزدگرد فهمید که ازعهده دفاع بر نخواهد آمد بادرباریان وزنان وبزرگان واشراف مقداری مهم ازنفایس خزائن که دردسترس آنها بود برداشته بطرف کوههای غربی نجدایران حرکت نمود ودرحلوان اقامت کرد تاببیند چه میشود شاید درتنگه‌های سخت وصعب العبور جلو سیل عرب را بگیرد البته این شیوه ورسم هرطبقه دل ازدست داده است که پس ازعیش وعشرت جواهرات را برداشته فراررا برقرار برمیگزینند چنانچه ما خود درعصر حاضر دیدیم و سرنوشت ملت را بخدا میسارند وگاهی هم لباس زنانه میپوشند که ازگزند دشمن مصون بمانند ــ

از قضای الهی که بابد اسلام جهانگیر شود مقارن فرار یزدگرد طاعون وقحطی در ایران بروز کرد ولطمات سختی باین قوم رسید

ایرانیان برای دفاع از پایتخت پلهای دجله را خراب کردند تا عبور عرب ممتنع گردد اما عرب مسلمان که بعشق بهشت مرگ را حوار و ناچیز میشمارد ومعتقد بودند اگر بکشند یا کشته شوند بهشت میروند با اسب بآب زدند وساحل یمن ودجله را از ایرانیها پاک کردند تا قایقها بارو بنه مسلمین را باین طرف شط بیاورند

سعد و لشکریان او بعد از فتح آبادیهای حومه مداین را گرفتند وچون دیگر در پایتخت ساسانی کسی که درصدد دفاع آنجا باشد نمانده بود آن شهر بی نظیر که قرنها برقسمت عظمی از عالم حکومت داشت ومرکز ثروت وجواهرات نفیس بود درماه صفر سال ۱۶ بدست عرب افتاد

مداین حکم تهران امروز و بغداد کنونی را دارد که بمداین نزدیک میشود عرب غارتگر هم که باین شوق فرسنگها را طی کرده بود ومحمل سختیها شده بود بهشت موعود را در این دنیا یافت ودربردن مال وجواهر وخزائن وحملات ناجوانمردانه برمردم مغلوب خودداری نکردند .

یزدگرد نیز نتوانست درکوههای کرمانشاه از عرب جلوگیری کند وباد و حمله مقابل شکست خورد ودرجلولا و حلوان مغلوب جریر بن عبدالله بجلی شد وبطرف اصفهان گریخت .

عرب در این سال علاوه بر فتح سراسر جلگه عراق وسواد دجله در حصار های ایران داخلی نیز رخنه کرد و بسهولت موصل و تکریت را از طرفی و کرمانشاه را از طرف دیگر مسخر نمود

فتح الفتوح نهاوند سال ۲۱ ﻫ

پس از فتح قادسیه سعد بن ابی وقاص بامر عمر برای اسکان قشون و مهاجرین قبایل عرب از حجاز بعراق نقطه خوش آب وهوائی را انتخاب کرد وشهری نوبنیاد بسیار زیبا بنا نمود و آن شهر را کوفه گفتند که در سال ۱۷ ﻫ بنا شد وبعدها هم اما بسرعت آباد و پر جمعیت شد چون نزدیک بناهای حیره بود (نای حیره) را گرفت (نا بجه بصره را درسال ۱۶ ساختند وجای بندمعروف ابله را گرفت کوفه ازسال ۱۷ تا سال ۴۰ که حکومت امیرالمؤمنین ع بوده بالغ بر یکصد هزار جمعیت ساکن شدند که بیشتر از ایرانیانی سواری از مداین واطراف آن بودند که پس از خلافت حضرت امیر بظلم و تبعیدوزجر ویزید معاویه بسیاری از آنجا کوچ کردند ومتفرق شدند وبیشتر ببصره آمده و بایران بازگشتند .

ناگفته نگذاریم که مسلمین در این فتوحات سه شهر مهم ساختند اول بصره وپس از آن کوفه وبعد بغداد را منصور عباسی بجای شهر طیسفون درسال ۱۴۵ ساخت که امروز بجای مداین است .

سبب تسمیه جنگ نهاوند بفتح الفتوح این است که پس از سقوط مداین جدا کمتر مقاومت در نهاوند بعمل آمد وپس از سقوط نهاوند دیگر برای قشون اسلام فتح وظفر مسئله عادی بود

یعنی هر کجا عرب واسلام واردمیشد مقاومتی نبود یا اگرهم بود بسیار ناچیز نشان میدادلذا آنرا **فتح الفتوح** گفتند .

بصره پس از آبادی وعمران درسال ۱٦ مغیرة بن شعبه والی آنجاشد ومأمور فتح بلاد خوزستان گردید مغیرة بن شعبه حمله باین شهر را شروع کرد وبآسانی دهقانان ایرانی اهوازرا بتسلیم وقبول جزیه مجبورساخت اماچون حرکت زشتی ازاوصادرشدعمراورا عزل کرد وابوموسی اشعری را بولایت بصره فرستاد .

این والی دنباله فتوحات مغیره را گرفت تا رامهرمزوشوش را تصرف کرد اما چون بشوشتررسید، **هرمزان** والی آنجامقاومت نمود ودرقلعه شهرمتحصن شد ابوموسی ازخلیفه کمك خواست عمردستورداد ازکوفه عماربن یاسر بالشکریانش بیاری ابوموسی رفتند هرمزان وایرانیان شوشترسخت مقاومت کردند وعرب دراین جنك باآنهمه کثرت نیروی ظفر نیافتندتا یکنفر ایرانی خائن باعراب کمك کرد وآنهارا بزنان وفرزندان مدافعین راهنمائی کرد هرمزان روحیه خودرا ازدست داد وجمعی ازایرانیان برای آنکه بدست اعراب نیفتند برخی زنان وفرزندان خودرا کشتند عاقبت هرمزان ازابوموسی امان خواست اوهم موکول بنظریه خلیفه کرد وهرمزان رابمدینه نزد عمرفرستاد هرمزان درظاهراسلام آورد وعمر برای اووظیفهٔ مقرر نمود ولی بعدبا ابولؤلؤدرقتل خلیفه شرکت کرد ومسلمین اورا کشتند .

ملاقات هرمزان وخلیفه مسلمین

هرمزان درهنگام حرکت بمدینه لباس رسمی ایرانی خودرا پوشید لباس اوزربفت مانندلباسهای رسمی هیئت دولت امروز بود باضافه که تاج مرصع یاقوت نشان برسرنهاد وباکمال طنطنه وطمطراق نزد خلیفه رفت حون واردمسجد شدگفت خلیفه کیست عمررا کــه درگوشهٔ نشسته بود و اطرافش رااصحاب گرفته بودندنشان دادند .

هرمزان سخت تعجب کردگفتا گراین خلیفه مسلمین است پاسبانان ودرباریان او کجا هستند گفتند امیرپاسبان ودربان ندارد عمردستورداد تاج ولباس اورا خارج کردند ویك پیراهن عربی ساده باو پوشانیدند آنگاه گفت این عاقبت مخالفت باخدا ورسول و خلیفه است

هرمزان گفت درجاهلیت خدا ازشما روگردان بود لذاما برشما غالب شدیم امروز خداباشماست شمابرما غالب شدید

گویند عمر امربکشتن او کرد آب خواست آب آوردند گفت ای خلیفه میترسم در حین خوردن آب مرابکشند عمر گفت تاآب را نیاشامی خطری برتونیست هرمزان گفت بهمین عهد خلیفه گفت آری همان لحظه کاسه سفالین آب راانداخت شکست گفت ما ابناء ملوك وشاهزادگانیم دراین کاسه‌ها آب نمی آشامیم

عمردستورداد تااورا بکشند ـ هرمزان گفت مگرنگفتی تاآب رانیاشامی درامانــی خلیفه اورا امان داد اوهم اسلام آورد وگفت ای خلیفه بخت ازمابرگشته وگرنه عقلا محال بود عرب برایرانی ظفریابد

فتح خوزستان

ابوموسی برتمام خوزستان وجندی‌شاپور دست یافت درضمن یزدگرد دراصفهان مشغول جمع آوری قشون‌شد وازری وقومس «دامغان‌وسمنان- بسام‌حاله»وهمدان وسایر بلاد کمك خواست‌تابلکه‌قسمت‌غربی ازدست رفته را ازدست عرب‌نجات دهد

فرماندهی این سپاه **درنهاوند** بسرلشگرفیروزان که ازسرداران‌نامی ایران‌در جنك قادسیه‌بود محول‌شد .

عماربن‌یاسر سردارنیروی مسلمین بود خبراجتماع‌این‌سپاه راشنید بعمرنوشت و خواست‌تااورا مامورجنك‌نماید‌عمر مصلحت‌ندانست‌و**نعمان بن‌مقرن**رابابن سمت‌فرستاد وجریربن‌عبدالله ومغیرةبن شعبه رانیز بااوهمراه نمودتااگر نعمان درواقعه هلاك شد یکی آن‌دوسردارفرمانده مسلمین باشند

سپاهیان‌تحت امر نعمان وفیروزان درجنب‌شهرنهاوند بیکدیگر برخورد کردند - نعمان درجنك کشته‌شدولی‌فتح‌ونصیب‌لشکرش‌شد که سپاه فیروزان منهزم شدندوخودش فرار کرد ودرحین‌فرار کشته‌شد وبدین جهت عرب‌فتح‌نهاوند را فتح‌الفتوح‌نامید

قشون‌ابوموسی‌اشعری‌پس‌ازفتح‌نهاوند شیروان - دینور- صیمره (پشت کوه‌باکمره راگرفتندو بعدبرای‌فتح‌قم- کاشان‌اصفهان‌حمله کردندودرسال۲۳وسال۲٤سال آخر خلافت عمرواول‌خلافت عثمان آنشهررا‌ن کشودند وقومس‌زنجان - آذربایجان رانیزدرسنوات ۲۲و۲۳ بتصرف آوردند .

یزدگرد‌ازاصفهان‌باصطخر گریخت وبازهم درصددبود ایران ازدست‌رفته راازعرب پس‌بگیرد ومرددبین رفتن‌طبرستان و کرمان‌شد عاقبت‌بکرمان وسیستان رفت وچون آنجا وسایل دفاعی نبودبخراسان رفت

فتح شام

چنانکه سابق‌اشاره کردیم درسال آخر خلافت ابوبکر۱۳ه بین رومیان وسپاه اسلام جنك‌بزرگی درمحل یرموك درگرفت که مسلمین‌بسرداری‌ابوعبیدة‌بن‌الجراح ازخلیفه مددخواستند وابوبکرهم خالدبن ولیدراااز حیره‌بشام فرستاد

درحین‌جنك خالدازمرك‌ابوبکرمطلع شد اماجنك‌راخاتمه دادتا بفتح وفیروزی تمام‌شد مسلمین رابفتح‌یرموك ومرك‌ابوبکروخلافت عمرتهنیت گفت -

فتح‌یرموك اولین‌واقعه‌تاریخی خلافت عمراست که پنجهزارمسلمان بر ۲٤۵۰۰۰ رومی‌غلبه‌یافتند و کمال‌ضعف دولت روم رفت وهمسایه ایران مسلم شد - عمرمیدانست که فتح رومآسانست لذا اول‌بایران حمله کرد وچون‌ازایران خیالش راحت شدبفتح‌شام پرداخت -

عمردراولین‌قدم‌خالدبن‌ولیدرا اعزال کردوابوعبیده‌ثقفی رابفرماندهی برگزید سابقه تنکمین‌خالدد ددشمن مالك‌بن‌نویره وبی‌عفتی‌بازن اواسباب تنفر عمرازخالدبود ولی‌جون ابوبکرا خلاقامندبون‌خالدبودابن‌خدمات‌رااحترام‌میشمردولی‌عمر که مردی‌خشن‌بودنمیتوانست ازاوبگذرد

ابوعبیده وخالد پس از فتح یرموك درمحرم سال ۱٤ درمحل **مرج الصفر** بدمشق وارد شدند و آنجارا که بمنزله کرسی ممالك آسیائی روم بود گرفتند واز آنجا ازیك طرف دره اردن بفلسطین رفتند وازطرف دیگر بمدیترانه دست یافتند وشام ولبنان حمص ـ حماة لاذقیه ـ طرطوس را درسال ۱۵ گشودند وبیت المقدس رامحاصره کردند تا اهالی شهر بتسلیم حاضر شدند بشرط آنکه عمر مصالحه نامه راضمانت کند ابوعبیده هم مطلب را بـاطلاع خلیفه رسانید عمر شخصاً درسال ۱۷ بشام رفت وبیت المقدس را بصلح گرفت **وحکومت آنرا بعلی بن ـ ابی طالب داد** ازقبول آن خبری نداریم

هراکلیوس پس ازشکستهای متوالی بقسطنطنیه گریخت ودولت روم متصرفات چند قرن خودرا درخاورمیانه ازدست داد

درسال ۱۸ که مسلمین سرگرم فتوحات شام وفلسطین بودند طاعون بروز کرد وسران سپاه اسلام ازجمله ابوعبیده جراح هلاك شد عمر معاذ بن جبل را که ازصحابه رسول خدا ص بود بجای او گماشت اونیز بهمین مرض درگذشت ـ خلیفه ریاست مسلمین رادرشام بعهده عمرو بن العاص سپرد

بنا براین اولین فتح شام وآخرین فتح شام باخلافت عمر شروع شد

فتح مصر سال ۱۹ر۲۰

کشور مصر آباد وپرثروت بود وعمروعاص عاشق آن شهر شد و آرزوی حکومت سرزمین فراعنه راداشت ومیدانست عمر هم باو ولایت مصر را نمیدهد لذا بدون اجازه خلیفه ازطریق حاشیه بحر مدیترانه وشبه جزیره سینا عازم مصر شد چون خبر حرکت عمروعاص بعمر رسید ازتشتت آراء مسلمین می ترسید وازبسط فوق العاده کشورهای اسلامی بیمناك بود نامه توبیخ آمیزی بعمروعاص نوشت که اگرقبل ازدریافت نامه بمصر وارد نشده بشام برگردد

عمروعاص عاشق مصر بنام خلیفه وقعی ننهاد درسال ۱۹ واردمصرشد وزبیر بن العوام همراه او بود دردامنه جبل المقطع برسپاهیان حکمران رومی غلبه یافت تابوادی نیل رسید واز آنجا عازم اسکندریه شد

پس ازچهارده ماه محاصره بر آن شهر که ام البلاد مصر وبزرگترین بنادر مدیترانه در آن ایام بود تسلط یافت ولشکریان اسلام برقسمتی ازافریقا دست یافتند

باین ترتیب عرب که بلاد اصل آنها ساحل شرقی دریای احمر بود ساحل غربی آنرا هم دراختیار گرفتند وبین حجاز ومصر رابطه دریائی دائم برقرار گردید

عمروعاص سرتاسر مصر وبرقه را بسهولت فتح کرد ودرسال ۲۲ بطرابلس غرب حالیه رسید ومهیای حمله بتونس شد ولی خلیفه اورا امر موکد نمود که بیشتر پیش نرود

تا اینجا فتوحات اسلام درزمان عمر خاتمه یافت عمر برای این کشور پهناور که باین سرعت بدست آورد وروز بروز هم بروسعت آن افزوده میشد تشکیلات اداری ونظامی بتقلید ایرانیان داد که اساس کشورداری شد مانند تاریخ که درسال ۱٦ تصویب شد و **بقول خودش رهبر او دراین موفقیت وتشکیلات قرآن وسنت پیغمبر ص بود** وگاهی هم برای خود و اجتهاد عمل میکرد که همان لغزشها بحساب بدعت عمر گذاشته شد

عمر اراضی فتح‌شده را بخود اهالی میداد که مالکین اولی بودند و از آنها خراج و مالیاتی میگرفت بنام جزیه و مالیات رعایای مسلمین بنام صدقه نامیده میشد

عمر دستور داد مسلمین در خارج از عربستان ملك بگیرند که از پیشروی باز بمانند درآمد ممالك اسلامی زیاد شد و بمسلمین درسال رسید که مصرفش فقط مقرری برخی از مسلمین بود مثلا برای عایشه ۱۵۰۰۰ درهم و برای سایر زوجات پیغمبر ۱۲ هزار درهم مقرری بود که میدادند

عمر از آب میترسید بعمرو عاص در اسکندریه نوشت

لاتجعلوا بيني وبينكم ماءاً متى‌ما اردت اليكم راحلتي حتى اقدم عليكم قدمت

میان من و تو آب را حائل نکن تا اگر بخواهم برمرکب سوار شوم بی‌مانعی بسوی تو آیم.

درزمان عمر اگر عاملی ثروتی پیدا میکرد با دقت و احتیاط میبود و اگر [illegible] خارج مشتبه بود [illegible] اورا [illegible] میکردند، و اگر اثری [illegible] در اماکن اسلام وقت بخلیفه خبر میدادند او فوراً از تجاوز عاملین جلوگیری میکرد [illegible] عمال [illegible] اعمال خارج [illegible] باموال مردم دست [illegible]

[illegible] در [illegible] اسلام [illegible] موارد [illegible] آنها را شرح داد [illegible] خواست که اموال اورا مصادره نمایند و بمردم رد کنند [illegible]

کسانم فدای تو دارائی آن را قسمت کن ــ آنها آنقدر جمع کرده‌اند که راضی هستند

من خود میروم و پنهان میشوم ــ مرا بگواهی مخوان ــ من متنفرم که احکام عادلانه تو را بدانم

عمر [illegible] دستور داد تمام دارائی عمال آن منطقه را دو قسمت کرده یك قسمت را مصادره نمودند [illegible] داد و آنکه دیگر را برای بیت‌المال برداشت و [illegible] اموال [illegible] آن مامورین را هم نصف نمود [illegible] اعتراض کرد که من مامور دولت نبودم عمر [illegible] داد برادرت [illegible] بیت‌المال و عشریه [illegible] بیت‌المال تجارت [illegible] ده هزار درهم [illegible] و این مبلغ را از او گرفت ۱

این عمال [illegible] از اول عادل بود [illegible] امری داشته [illegible] بیت‌المال و [illegible] عمال [illegible] بود مثلا [illegible] آنها [illegible] مردم [illegible] داشته و [illegible] مردم [illegible] میکردند [illegible] در باطن [illegible] بود ولی در ظاهر حسن استعمال میکرده و در

۱ ــ جرجی زیدان ص۲۷ ج ۳

مقام رفع آن برمی آمده است

علامه علائلی مصری مینویسد **بزرگترین اشتباهات عمر فتوحات پیاپی او بود که مردم رابزور شمشیر باسلام وامیداشت** واگر همان روش پیغمبر را که عرضه قرآن وایمان در دین بود عمل میکرد مواجه بااین عمال زشت خوی خود نمیشد وبعدهم جنایات بنی امیه که خواهیم دید ازاین روش سقیفه سرچشمه نمیگرفت .

این نویسنده مصری معتقد است تمام فتوحات عمر بضرر اسلام تمام شد زیرا آن اسلامی که بایك تضمین معنوی داشت پیش میرفت بصورت غلبه وظفر جنگی درآمد و مصونیت خودرا ازدست داد .

کنار دریای مدیترانه و کشتی سازی مسلمین

دراواخر عهد عمر قشونی برای تسخیر کناره دریای مدیترانه به فرماندهی معاویه بن ابی سفیان رفت ـ معاویه درهمان زمان بفکر افتاد که نیروی دریائی بسازد تا مواد لازم که درسواحل شام فراوان بود بتواند نقل وانتقال دهد .

عمر از آب می ترسید ودربنای شهرها هم میگفت باید آب فاصله نباشد واجازه نداد معاویه کشتی بسازد ونیروی دریائی تهیه کند ولی چون عمر درگذشت معاویه عثمان راراضی کرد وچون خراج هم بعمر وعثمان نمیداد پول فراوان داشت مقداری کشتی ساخت وباکمك مصریها بجزیره قبرس پیش رفت وآنجا را قتل وغارت کرد . از شام هرسال دسته‌های جنگی آسیای صغیررا عبور میداد پایتخت امپراطوررا مورد تهدید قرارمیدادند امپراطوربزانس که دراین موقع کنستان دوم بود با مسلمانان صلحی بمدت سه سال بست وخراجی بذمه گرفت

پس ازاین مدت معاویه لشکری ازراه دریا بریاست **ابوالاعور** برسر قسطنطنیه فرستاد این قشون درطی راه رودسن رامسخر کردند وبمحل **کالسرونی** که امروز قاضی کوید در قفقاز لشکریان اسلام درجنك باخزرها شکست خوردند وسلیمان بن ربیعه باتمام لشکر خود درنزدیکی دربند بدست دشمن هلاك شد ـ

ولی این شکست‌ها ناچیز بود حبیب بن سلمه ارمنستان رافتح کرد وتا دریاچه ان پیش رفت سال ۳۱ ه

درزمان عثمان چون فتوحات بکمال رسید وغنائم فراوان بود مردم متمول شدند عشق بتجمل وتوسعه زندگی بسط معیشت وتهیه وسایل آسایش پرداختند امامسلمانان واقعی از عاقبت این تجمل وتوانگری بیم داشتند .

روی این اصل حزب اموی واطرافیان عثمان ازاین سرمایه بیکران طرفی بسزا بستند و سرمایه‌ای هنگفت اندوختند وتقریبا تمام مناصب درعثمانیان تمرکز یافت ومسجدالحرام رانوسعه دادند .

قتل عمر در ذی حجه سال ۲۳

خلیفه دوم ازنظر سیاسی وفتوحات موفقیت بزرگی نصیبش شد تا درسال ۲۳ یکی ازایرانیان که فیروز نام او رابولؤلؤ کنیه داشت وغلام مغیرة بن شعبه بود باخنجری ضربت سختی بر او زد بطوریکه

شش روز بعد بهمان ضربت درگذشت و بخاك سپرده شد .

مدت خلافت عمر ۱۰ سال و ۶ ماه و ۸ روز بود که در این مدت فتوحات شایان وتأسیسات بزرگی درضمن تشکیلات وسازمانهای اداری کشوری ولشکری نصیب اوشد که کمر برای کسی دست میدهد.

ازنکات برجسته تاریخ خلافت عمر- ترتیب تاریخ اسلامی است ازهجرت- تأسیس بیت المال ودفاترمالیاتی است بنام دیوان محاسبات ومنظم ساختن دفترصدقات وخراج وبنای سه شهرمهم بصره - کوفه - فسطاط درمصر

صفحه اززندگی عمر بن الخطاب

عمر بن الخطاب بن نفیل کنیت او ابوحفص است چون ابی بکر عمر را ولیعهد کرده بود او ازمردم بیعت گرفت دیگرموضوع اجماع نبود زیرا برمرکب مراد سوارشده بودند وحق خلافت غصب کردند درهمان روز که ابو بکر بمرد عمر خلیفه شد ودیگر نزاعی نبود زیرا زمینه راتاحدی حاضر کرده بود .

تولد عمر ۱۳ سال پس ازعام الفیل وچهارسال پس ازجنك فجار واقع شد - وفاتش روز روزچهارشنبه ۲۷ ذی حجه سال ۲۳ هجری مدت خلافتش ده سال وشش ماه بود ، بکاردابولؤلؤ ایرانی غلام مغیرة بن شعبه کشته شد ودرپهلوی ابو بکردرحجره عایشه دفن کردند سال ۲۳ هجری -

عمرشش پسرداشت عبدالله وعبیدالله - عاصم - زید - عبدالرحمن - ابوشحمه و دودختر حفصه وفاطمه ا

عمر وصیت بشوری نمود

چون عمر زخمدار شد صحابه (هواخواهان عمر) جمع شدند و اراوپرسیدند که ولایت عهد بکه خواهی داد ، عمرشش تن ازصحابه رااختیار کرد وگفت بایکدیگرمشورت کنند ویکی راازبین خودبخلافت بنشانید که این هرشش صلاحیت دارند

۱- علی ابن ابیطالب	۲- عثمان بن عفان	۳- طلحة بن عبدالله
٤- زبیر بن عوام	٥- عبدالرحمن بن عوف	٦- سعد بن ابی وقاص

عمر گفت تاسه روز با یکدیگر مشورت کنند وبریکی ازاین جماعت متفق شوید - دراینموقع طلحه نبود عمر گفت اگر طلحه نرسید منتظر او نباشید ومردی را از انصار براینبزرگان موکل گردانید تا آن کار تمام کنند. وباز او گفت پنجاه تن انتخاب کنید وباتفاق ایشان این جماعت را که برای خلافت تعیین کردم برانگیزان تا بریکی اتفاق کنند . اگر از این جماعت پنج نفر بریك کس اتفاق کنند و یکی خلاف جماعت کند اورابکش واگرچهار کس متفق شوند ودو کس خلاف کنند آن دو کس را هم بکش واگرسه کس بریك کس اتفاق کنند پسرم عبدالله را حکم کنید وگفته بود عبدالله حاضر بود اما داخل شش نفرنبود ونیز اضافه کرد که اگر آنجماعت متفق نشوند با کسی باشید که عبدالرحمن بن عوف با آن کس است، ومخالفان را که براجماع اتفاق نکنند بکشند .

حساب این شش نفر معلوم بود واین فاجعه اساساً مغایر نص واجماع وتقدم بود . واین

اشخاص مایل بحضرت علی ازجهاتی نبودند

۱ ـ عثمان خود را مقدم میدانست وبرحسب قرارداد سری وحمایت بنی‌امیه نامزد بود .

۲ ـ عبدالرحمن بن عوف چون مرددنیابود وعلی برخلاف آن بود میدانست باخلافت علی اوبآمال دنیوی نخواهدرسید لذامخالف بود وبعثمان که تحت تأثیرواقع میشدتمایل داشت .

۳ ـ سعدبن وقاص عموزاده وتابع فکرعبدالرحمن بود

٤ ـ طلحةبن عبدالله چون ازقبیله بنی‌تمیم بود بعلی‌ازنظرتعصب قبیلهٔ رای‌نمیداد .

٥ ـ زبیرتنها بود وبرأی دادن‌علی‌دراقلیت واقع‌میشد .

بنابراین نقشه ماهرانه بود که اگر علی از شش‌نفر با پنج نفرمخالفت کنند اورا بکشندا گردو کس‌مخالف بودند که (علی‌وزبیر) باشد آنهارا بکشند

اگرسه‌کس بریك‌کس اتفاق کنند پسرم عبیدالله راحکم کنید میدانست سه‌نفردر صورتی که علی‌وزبیرخارج‌باشند ـعثمان‌هم‌نامزد خلافت دونفر بیشترنمی‌مانند ونیزاضافه کرد که بطرف عبدالرحمن‌بن عوف بپیوندند . زیرا اومرددنیابود . وقراربراین بود که عثمان‌را معین کنند تاکام دل آنها را بدهد .

بدعتهای عمر

امام قوشجی دراواخرمبحث امامت شرح تجرید میگوید عمربرمنبرشد وگفت .

ایهاالناس ثلاث کن علی‌عهد رسول‌الله (ص) **وانا انهی عنهن واحرمهن واعاقب علیهن ـ ۱ـ متعةالنساء ۲ـ متعة الحج ۳ ـ حی‌علی‌خیرالعمل** که عمربجای آن «الصلوة خیرمن‌النوم»رامقررداشت

عکبری‌نقل‌ازسیوطی‌میکند درترجمه عمرازکتاب تاریخ‌الخلفاء مینویسد :

۱ ـ اول کسی که نام امیرالمومنین‌برخود گذاشت

۲ ـ اول کسی که تاریخ ازهجرت نگاشت

۳ ـ اول کسی که بیت‌المال گرفت

٤ ـ اول کسی که قیام‌ماه رمضان را بتراویح سنت‌نمود

٥ ـ اول کسی که شب بیداری‌نمود

٦ ـ اول کسی که هجو کنندگان را عقوبت کرد

۷ ـ اول کسی که شارب‌الخمررا هشتاد تازیانه زد

۸ـ اول کسی که متعه را حرام کرد عمربود . ۱

۹ ـ بین فقهای عامه وخاصه جزوبودن **حی‌علی‌خیرالعمل** دراذان واقامه محرز وحلال بودن متعه مسلم است و برای این سه موضوع کتبی‌مفصل ازطرف فقهای شیعه و نوشته شده‌است .

ونمازتراویح‌یعنی‌نافله رمضان‌برای آنکه پس‌ازچهارر کعت استراحت کنند وتراویح

۱ـ فصول‌المهمه ص٦٦

گویند ودرایام پیغمبر چنین سنتی نبود وابوبکر هم نداشت عمر درسال ۱۴ هجرت این سنت را برقرار نمود وبجماعت هم خواند

ابوالولید محمد بن شحنه درذکر وفات عمر وحوادث سال ۲۳ از تاریخ در روضة المناظر (ص ۱۵) مینویسد

۱۰ - اول کسی که از بیع امهات اولاد نهی کرد

۱۱ - اول کسی که مردم را بر چهار تکبیر در نماز میت واداشت

۱۲ - اول کسی که امام را واداشت نماز تراویح بخواند عمر بود ۱

۱۳ - از تصرفات عمر موضوع سهم مؤلفة قلوبهم از زکوة است که عمر با نص صریح کتاب وسنت مخالفت نموده مؤلفة قلوب را ممنوع داد وفصل مشبعی در کتاب جوهرة النیرة علی مختصر القدوری در فقه حنفی که مشهورترین و معتبرترین کتب فقه حنفیه است نگاشته وما بنقل فصول المهمه نگاشتیم ۲

۱۴ - از تصرفات نابجای عمر تصرف در خمس بود که صریح قرآن است **واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله تا آخر آیه** وعمر برخلاف منطوق قرآن عمل کرد ودر غیر موارد مصرف نمود

مذهب مالک این است که خمس باختیار سلطان بود و او هر طوری بخواهد مصرف کند

مذهب ابوحنیفه این است که [illegible] سه سهم میشود سهمی برای ایتام وسهمی برای مساکین وسهمی برای ابناء السبیل [illegible]

۱۵ - عمر گریه بر میت را حرام کرد [illegible] در وفات ابی بکر در حوادث سال ۱۳ ج ۴ مینویسد چون ابوبکر مرد عایشه بگریه و نوحه شروع کرد عمر آنها را منع کرد و نوحه کنان را زد ۳

ودر حین مردن [illegible] زنان را منع کرد پیغمبر فرمود آنها را بگذار [illegible] گریه کنند [illegible] اوبود که به [illegible] مسند احمد حنبل [illegible] در این باب نگاشته ص ۳۳۳ ج ۱ و ص ۴۰ ج ۲ - صحیح بخاری - استیعاب وصحیح مسلم)

۱۶ - [illegible] نمازهای [illegible] که علامه [illegible] عبدالحسین شرف الدین موسوی در فصول المهمه همه را جمع نموده اند

از مخالفتهائی که عمر با [illegible] اوامر پیغمبر کرد مخالفت از جیش اسامه بود که ما مفصل نقل کردیم

۱۷ - [illegible] دیگر از موارد [illegible] دادن [illegible] عمر بود که در [illegible] است

۱۸ - بخاری در کتاب المرتدین [illegible] ج ۴ [illegible] از عبدالله بن عباس از ابن

۱ - [illegible] علامه [illegible] صحیح بخاری [illegible] بن اسد ج ۱۱ ص ۱۲۲ ابن عبدربه در [illegible] ص ۱۰۷ [illegible] ۱۴ [illegible]

۲ - ص ۷۲ فصول المهمه ۳ - مسند احمد ص ۳۳۵ ج ۱ ۴ - ص ۵ ج ۵

عباس نقل میکنند که چون پیغمبر محتضر شد رجال اسلام درخانه پیغمبر ص بودند از آنجمله عمر بن الخطاب بود پیغمبر در آنحال فرمود **(هلم اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده)** عمر گفت پیغمبر را دردغالب شده ومیان شما قرآن هست حسبنا کتاب الله

مسلم در صحیح ۱ خود واحمد درمسند ۲ مینویسد عمر گفت (ان النبی لیهجر) وبعد چون دید بد گفته گفت (ان النبی قدغلب علیه الوجع) عمر ۳ ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب السقیفه مینویسد چون حضرت رسول محتضر شد ودرخانه اورجالی از اسلام بودند در آنمیان عمر بن الخطاب بود پیغمبر فرمود (ائتونی بدواة وصحیفة ا کتب کتاباً لاتضلوا بعدی ۳- عمر گفت درد بر پیغمبر غالب شده وما را قرآن کافی است در آنمیان اختلاف افتاد بین حضار پیغمبر غضبناك شد فرمود (قوموا) برخیزید بروید ٤

۱۹ -ازموارد دیگری که عمر تخلف کرد از امر پیغمبر یکی درغزوه تبوك بود و انکار صلح حدیبیه و بی اذن نحر شتر کردن و گوشت آنرا خوردن است وداستان آن درصحیح بخاری درآخر کتاب شروط ص ۸۱ ج ۲ ومسنداحمد ص ۳۳۰ ج ٤ و سیره حلبی ص ۱۹ ج ۳ و دیگر ازمورخین ومحدثین نقل کرده اند

۲۰ ــ دیگر ازموارد تخلف انکار فدبه از اسراء میباشد درروز بدر که حلبی درسیره نقل میکنند که عمر انکار نمود فدیه گرفتن را ٥

۲۱ ــ یکی دیگر ازموارد تخلف فرار درجنك احد بود که پیمغبر را تنها گذاشتند وفرار کردند فقط کسی استقامت ورزید وبدست اوفتح وفیروزی تمام شد علی بن ابی طالب بود عمر وابی بکر وبسیاری ازاصحاب ازفراری ها بودند واین عمل نماینده ایمان سست وافکار سخیف آنهاست ٦

۲۲ - دیگر ازموارد تخلف روز مردن ابن ابی منافق بود که پیراهن پیغمبر را گرفتند اورا کفن کنند ونکردند ۷

۲۳ - دیگر ازموارد تخلف انکار پیغمبر بود دربشارت اهل توحید ببهشت ۸

۲٤ - دیگر ازموارد تخلف آن بود که امر کرد شخصی را بکشند وبعداردوروز معلوم شد اورا نکشتند ۹

۲٤ ــ دیگر درباب صدقات بهمسایگان بود **(وکان بعضهم یلمزه باالصدقات)** که گفت پیغمبر بغیر مستحق اموال را تقسیم میکنند ۱۰

---

۱ ــ صحیح بخاری ج ۱　　۲-ص ۱٥ ج ۲　　۳- ص ۲۰ شرح نهج علامه ومعتزلی چاپ مصر　　٤ــ اکثر مورخین بزرك وعلمای مهم سنت وجماعت اسلامی این روایت را نقل نمود وقضیه یوم الخمیس را نوشته اند که عمر گفت پیغمبر هذیان میگوید وحضار گفتند ما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی　　٥ ــ سیره حلبیه ودحلانیه هردو نقل کرده اند
٦ ــ تاریخ ابن اثیر ومحمد بن جریر طبری سیرت دحلانی وحلبی بنقل فصول المهمه ص ۱۰۲
۷ ــ صحیح بخاری ص ۱۸ ج ٤　　۸ - صحیح بخاری ح ۱　　۹ - مسنداحمد حنبل ص ۱٥ ج ۳　　۱۰ صحیح بخاری ص ۲۲ ح ٤ کتاب اداب

نظرما درباره عمر

در اینکه عمر مردی فوق‌العاده بود تردیدی نیست ودر اینکه اسلام عمر را حالی بحالی کرد وبکلی اخلاق اولیه اورا منقلب نمود شکی نیست ولی ما ازمیان اینهمه کتب سنت و جماعت بدون آنکه توجهی بکلمه‌های شیعه داشته باشیم این‌طوراستفاده میکنیم که خلوص نیت ابوبکر درعمر نبود ومدتها درشک وتردید بود واسلام آوردن اوهم روی اصل پیشرفت محمدص بود که مانند ابوجهل وابوسفیان را ذلیل وخوار نمود

نظری بتاریخ زندگانی او قبل از اسلام وقرارداد وپیمان‌های او برای نابود ساختن محمدص وبدرفتاری اودرظرف شش‌سال که محمد مبعوث شده درحق او وپیروانش وتصرفات نابجا وتحریکات بی‌مورد وشرکت با دشمنان پیغمبر وتشکیل حزب سیاسی متنفذین وبنی‌امیه چنان نشان میدهد که عمر یک مرد سیاسی بود که ابدا عاطفه در آن وجود نداشت وهر کجا مخالف سیاست بود واو نمیدانست [illegible] عمر ازهیچ کاری درراه مقصود واعمال نفوذ سیاسی خوددریغ نمیداشت واین صفحات نمونهٔ کامل گفتارماست وموضوع خلافت علی وولایت او وبیعت گرفتن عمر که در ۸۹ حدیث ازبزرگان علمای سنت وارد شده وبتواتر رسیده و عمر برای احرازمقام ریاست پادر آنها نهاد وباشمشیر علی را از خانه بیرون کشید روشن‌ترین مصداق این حقیقت است.

عمر چون بمسند خلافت رسید از کارهای گذشته سیاسی دست کشید ولی در مخالفت باعلی وخاندان پیغمبر بهمان حال باقی بود وبا آنکه مکرر میگفت (لولاعلی لهلک العمر) بار بعلی خوشبین نبود [illegible] پرده نخواهد ماند وممکن است روزی [illegible] باشد!

عمر باهمه تندروی که در دین وسنت وآئین پیغمبر نمود در اسلام مردی نافع بود و فتوحات بزرگی کرد و در عرب گویند ۱۰۰۰ شهر گرفت و در [illegible] های رده با ابوبکر بسیار مساعی نمود.

ولی باید گفت که اوضاع سیاسی مجاورین ممالک اسلامی وفقر وبیچارگی عرب وظلم [illegible] آوری [illegible] ایمان وعلاوه بانتشار اسلام [illegible] وفروری واهمیت ندادن [illegible] روش [illegible] اسلامی وسعادت [illegible] ندادن [illegible] خوشرفتاری [illegible] سرداران سپاه [illegible] ازهمه [illegible]

امابازهم سؤال کرد [illegible] خلافت [illegible] علی [illegible] آیا این فتوحات [illegible] علی [illegible] اسلام [illegible] اعراب ومسلمین بود. آیا [illegible] علی [illegible] این امور بود. این سؤال و سؤالات

دیگررا بقضاوت خوانندگان ومروروزمان میگذاریم .؟!

آیا حق آن هست که از خلیفه عمربن‌الخطاب شیخ دوم و رجل سیاسی اسلام این سئوال‌را نموده ووجدان‌مطلعین‌برتاریخ‌وحدیث‌را باین‌محکمه‌تاریخی‌جلب وازخوانندگان قضاوت این‌مسئله غامض را درخواست کنیم

۱ ـ چرا اجماع امت‌برشش نفرمنحصر شد وحال آنکه جلسهٔ شش نفررا اجماع نمی‌گویند

۲ـ چراانتخاب شش‌نفررا‌عمرنموده وبعهده‌مسلمین نگذاشت که خودانتخاب کنند

۳ ـ چرا باآنکه برای هریك عیبی گرفته بودآنهارا‌برای خلافت‌برگزید .

٤ ـ چرا عموی‌پیغمبرعباس که ازجهت مادی ومعنوی ومقام ومنصب واطلاع بر همگان‌برتری‌داشت داخل‌شش‌نفرنبود

٥ ـ چرا امری، که مستلزم دقت‌بسیار ونیازمند شورکافی‌بودباضرب‌الاجل‌شش‌روز معین کرد

٦ ـ چرابرای‌تعویق ازمدت‌ضرب‌الاجل امربقتل٦نفرداد که بعقیده خودش‌ازبهترین مردان ولایق خلافت می‌بودند

۷ ـ اگراین شش‌نفررا کشته‌بودند مسئول خون آنهاکی‌بود واگرلایق‌ترهم بودند چرا درشورای شرکت‌نداد

۸ـ اگر علی رابعلت حرص برخلافت محروم کردکی‌جامع شرایط وقابل ولایق خلافت بود .

۹ ـ اگرعلی را لایق وقابل‌خلافت میدانست چرامسئله مهم خلافت رابشوری‌بر-گزارکرد ودرانتخاب علی‌تعلل ورزبد تابزودی‌تکلیف مسلمین‌بی‌سرپرست معلوم شود.

۱۰ـ آیا اجماع وشورشش‌نفر برای امردین مؤثراست ولوآنکه برخلاف نص‌جلی باشد؟ .

خورده‌گیرهای اهل سنت‌بر عمربن خطاب

مطاعنی‌که اهل‌سنت درباره عمربن‌الخطاب اعتراف‌کرده‌اند بقرارذیل‌است

۱ ـ عمربرآیات قران واقف‌نبود وعلمی ازفقه واحکام شریعت نداشت چنانچه پیغمبررا گفت‌نمرده‌است گفت‌والله‌مامات‌محمد ولایموت، ابوبکردفاع کردامیرالمومنین جسدپیغمبررا‌روی‌زمین گذاشت تامردم ببینند پیغمبرخدا ازجهان گذشته وبراونمازبگذارند

۲ ـ زنی‌حامله راگفت‌بکیفرزنا سنگسارکنند ـ معاذبن جبل گفت برفرض‌که با زن چنین عمل‌کنی‌با فرزندبی‌گناه اوچه خواهی کرد

۳ ـ زنی دیوانه رابحکم زناحکم‌برجم نمودتا علی‌ع فرمود **ان‌القلم مرفوع‌عن المجنون**

٤ ـ مردم را اززیادی‌کابین زنان منع کرد زنی‌گفت ای‌خلیفه سخن‌تورا بشنویم یا آیات قرآن راکه میفرماید **ان‌اردتم استبدال زوج مکان زوج واتیتم احدیهن**

فنطارا فلاتاخذوا منه شيئا اتاخذونه بهتانا واثما مبينا

۵ ـ روزی گفت ای مردم شما از عمر داناترید حتی زنان پس پرده و این خود اقرار بر جهل او بود

عمر برای مسلمین [illegible] بیت المال ومواسات را برهم زد ومهاجر را برانصار وعرب را برعجم فضیلت داد و برای حفصه وعایشه هر یک را ده هزار درهم مقرری معین کرد ولی سند فدك فاطمه را پاره نمود

۷ـ حکم خدا را در اجرای حد زنا حتی مغیرة بن شعبه معطل گذاشت و شاهد چهارم را تهدید و تهویل با ادای تمام شهادت نگذاشت

۸ ـ احکام خدا را تابع حدس وظن خویش قرار داد وشارب الخمر که باید هشتاد تازیانه بزند صد تازیانه زد

۹ ـ احاطه برمسائل شرعیه نداشت و گفت **متعتان كانتا على عهد رسول الله و انا انهى عنهما واعاقب عليهما** دو متعه‌ای که درزمان پیغمبر حلال بود من از این پس منع و هر کس مرتکب شود عقاب و عذاب مینمایم متعه حج و متعه زن

و گفت **ثلاث كن على عهد رسول الله وانا عنها انهى واحرمهن و اعاقب عليهن متعة النساء ومتعة الحج وحي على خير العمل**

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ ثابت قدم در عقیده نبود و مانند [illegible] گفت **ماشككت في نبوت محمد قط كشكي يوم الحديبيه**

۱۶ ـ گواهی ممالیك را از درجه اعتبار ساقط ساخت ودستور داد شهادت آنها را نپذیرند

۱۷ ـ از عبارت و کلمه آیه [illegible] وضوء [illegible] و از آیه انما المشرکون نجس [illegible]

۱۸ ـ [illegible] گشود و ناودان خانه عباس عم پیغمبر را [illegible] مسجد [illegible]

۱۹ ـ [illegible]

۲۰ ـ [illegible]

۲۱- عمر گفت دریکبار بگو **انت طالق ثلث طلقات** سه طلاق واقع میشود در حالی که جایز نیست

۲۲ - عمر گفت مرا درخانه پیغمبردفن کنید درحالی که ورثه راضی نبودند

سیاست عمومی عمر بن الخطاب

درزمان عمرمسلمانان ممالك بسیاری راگشودند و غنیمتهای فراوان بدست آوردند و خزینه‌های کسری وقیصر راگرفتند اگرچه علائلی دانشمند مصری مینویسداین کارهای عمر بضرر اسلام تمام شد درهرحال خوداو ذرهٔ باموال اعتنانداشت فقط مقام ومنصب را میخواست که احراز کرد .عمر باقبای وصله‌دار برپامی‌ایستاد بمردم وعظ میکردهر گاه محتاج‌پول میشد از بیت‌المال قرض میکرد وهمین که پولی‌از جائی باومیرسید قرضش را میداد و برای مصرف پول بیت‌المال بسیار سخت گیری میکرد در امور دینی وسیاسی مسلمانا ن شخصاً رسیدگی میکرد وهر کجا در می ماند بعلی‌ابن‌ابیطالب مراجعه ومشورت می‌نمود که‌تا ۲٦ بار نقل شده گفته است **لولاعلی لهلك‌العمر**

عمردرانتشار اسلام‌میکوشید وفتوحات اوبهمین‌جهت بودباعراب‌علم‌دین‌می آموخت دربازار میگذشت قرآن میخواند ومردم را بتقوی‌تشویق میکرد خودش نیز پرهیزکار بود هرکس شراب میخورد عمراورا هشتادتازیانه میزد وچون درجاهلیت‌خود شراب میخورد عکس‌العمل ابن‌مستی‌را دراسلام میدانست مردم‌را منع‌میکرد -برای صحرانشینان استاد قاری میفرستاد بانهایت قرائت قرآن‌تعلیم کنند وگاهی‌هم بقدری تندروی میکرد مردم را جوب میزد که زیرتازیانه می‌مردند

عمربمامورین سخت کیر بود بحساب آنها بدقت‌رسیدگی‌میکرداگرلغزشی‌داشتند آنهاراگوشمالی میداد ولی‌معاویه وخالدوبرخی دیگرمستثنی‌بودند

باده خواران وسارقین اموال‌دولتی‌را سخت کیفرمیدادگاه بگاه مردم‌بازارمهمانی میکرد وده‌نفر ده‌نفر سرسفره مینشانید غذامیداد

مامورین شهرها وولایت‌را شخصاً بخانواده آنهارسیدگی وسرپرستی میکرد نسبت بغیر مسلمانان مهربان‌بود بقدری مسلط برامور بوده که همه کشورهارا بخوبی‌اداره‌میکرد وچون مرد آشوبی‌شد خراسان وسیستان‌مغشوش گردید عمرغالب زیرنخلهاسرروی‌خاك میگذاشت میخوابید وقتی نماینده قیصر روم آمد تعجب کرد که گفتند این‌خلیفه‌مسلمین است - درپنهانی هم‌نان سر که‌وبیازمیخورد - ساده گی‌زندگی‌اوقابل حرف‌نیست‌جنانچهٔ امیرالمومنین‌درحق اوفرمود نقص‌حکومتش غصب‌حق‌من‌بود وآنچه خطاولغزش بیشتر در سایه این‌انحراف بوده است

سال قحطی عام الرماده

درزمان‌عمرخلیفه دوم‌درمدینه‌وحجاز قحطی رخ‌داد که‌مردم‌در نهایت فشار گرسنگی قرار گرفتند عمرنامهٔ نوشت بعمرعاص والی مصر

۱ - اغانی جلد ۱٦ بنقل‌جرجی‌زندان ص ٤۳ ج ۳

ترجمه نامه خلیفه بوالی

از بنده خدا امیرمومنان بعمروعاص سلام برتو‌امابعد‌ای عمرو بجان خودم سوگند که اگرمن وهمراهانم ازگرسنگی‌بمیریم تو وهمراهانت که‌سیر هستید هیچ‌نگران نمیشوید بداد برس بدادبرس»

ترجمه‌پاسخ‌عمروعاص بخلیفه

به‌بنده خداعمرامیرمومنان ازبنده‌خداعمروعاص امابعدلبیك لبیك کاروانی «ازخواربار» برایت فرستادم که آغازش نزد تو وپایانش نزدمن‌است درودفراوان برتو.

این نامهٔ‌نمونه سبك مكاتبه‌خلفا ووالیان است واثر آن‌منضم بنامه بود غالباً خلفاء و نویسندگان نامه هارا مختصر ومجمل ومفیدمینوبسند وخوانندگان‌نیزباجمال‌همه مطالب رادرك‌می کردند. ونویسندگان وپیشنیان اکثر بلیغ وفصیح‌ونكته سنج‌بودند که معانی بلند رادرالفاظ و جملات کوتاه میریختند

سعدوقاص نامهٔ‌بعمر نوشت اجازه ساختن مسکن‌خواست عمردرپائین‌نامه این‌طور توقیع کرد

درجائی بساز که فقط‌تورا‌ازرنج‌گرما وفرار‌ازباران پناه دهد

تصرفات‌عمر در آئین‌اسلام

باری‌عمردر آئین اسلام‌تصرفاتی‌نابجا کرده‌است که‌نه‌ازجانب‌خدا ونه‌ازجانب رسول خدابوده‌است چنانچه‌گذشت وهمه مورخین نوشته‌اند

مسلم درباب‌نكاح متعه در صحیح خود ازعطاء نقل‌میکنند ازجابر که ما در زمان رسول‌الله وابوبكرمتعه نساء میکردیم بیك مشت خرما و تمرو عمر دربار عمروبن حریث حرام کرد متعه‌را۲ ودرباب متعةحج مسلم درصحیح باسناد خوداز ابی‌نضره روایت میکنند که ابن‌عباس امرباآن‌میکرد وابن‌زبیر نهی کرد چون نزدعمررفتم‌اسناد وگفت :

(قال‌ان الله‌کان یحل‌لرسوله‌ماشاء بماشاء فاتموالحج والعمره واتوا نكاح هذه‌النساء فلن‌اوتی برجل‌نكح امراة الی‌اجل‌الارجمته باالحجاره۳

وامرتحلیل‌متعه‌برای‌تمامی‌مسلمین محرزاست‌جزاینکه عمرتحریم کرد اکنون‌بایدپرسید عمرپیغمبربود که‌بدستور آسمانی‌چنین کردیاخودبخودنمود اگرگوید پیغمبربوده‌است که کافرشده زیرا مسلم‌است محمد آخرین‌پیغمبر آسمانی‌است واگرخود کرده سنتی‌رابدعت نموده‌وباید بامبدعین چگونه رفتار کرد ؟! درزمان مامون درموسم حج‌ندا وجارمیزدند که متعه حلال است ٤

۱ـ تجارب السلف‌ص۲۲ ۲ـ ص۵۳۵ ج ۱ صحیح‌مسلم‌بنقل ص۵۹ فصول‌المهمه

۳ ـ ابن‌خلکان درترجمه یحیی‌بن‌اکثم ٤ ـ ص ٤٦۷ صحیح مسلم مسند احمد ص٤۳٦ ج ۳

عثمان

عثمان بن عفان
۲۳-۳۵

گفته شد که بنابر نقشه سری ابوبکرازشورای سقیفه بخلافت انتخاب شد واوعمررا بصورت ولایتعهدی بر گزید وعمردرایامی که دراثرزخم ضربه ابولؤلؤ بستری بود نقشهٔ طرح کرد تاعثمان یاردیرین ومتفق خودرا بخلافت بنشاند لذا دستورداد پنج تن ازصحابه که بقول خودش پیغمبر هنگام رحلت از آنهاراضی بود معین کرده

۱ ـ علی بن ابیطالب ۲ ـ عثمان بن عفان ۳ ـ طلحه ۳ ـ زبیره سعدبن ابی‌وقاص» تامسلمین یکی از آن پنج نفررا انتخاب کنند

بعد دستورداد پس ازمرگش علی بن ابیطالب ـ عثمان بن عفان ـ عبدالرحمن بن عوف سعدبن ابی‌وقاص ـ بعنوان مشورت درتعیین خلیفه شوری نمایند وعبدالله پسراورا دخالت و دهند بشرط آنکه انتخاب او برای خلافت نشود

وبایداین شوری بیش ازسه روزطول نکشد وضمناً یادآوری کرد اگربین این شش نفر که عبدالرحمن هم ضمیمه شد اختلاف افتاد آن طرفی‌را انتخاب کنند که عبدالرحمن در آن دسته‌است واگراختلاف ادامه‌یافت بغلامش دستورداد سرهر کسی مخالفت کردبزند واگرهرشش نفرمخالفت کردند همه راگردن بزند تاخود مسلمین خلیفه انتخاب نمایند

انتخاب عبدالرحمن ششمی آنها بسبب دامادی عثمان بود

عمردر گذشت شورای شش نفری تشکیل شد غلام عمرباشمشیر برهنه بالای سرآنها ایستاد مذاکرات شروع شد

طلحه وزبیرمتمایل بعلی بودند وعبدالرحمن دامادعثمان وسعدبن ابی وقاص متمایل بعثمان بودند

طلحه وزبیربعلی وکالت دادند عبدالرحمن وسعدبعثمان ـ عبدالرحمن بعلی ع گفت اگرتو برسیره پیغمبروروش شیخین رفتارمیکنی باتو بیعت میکنیم علی ع گفت من بسیره پیغمبروروش شیخین واجتهاد خودم عمل میکنم

این سئوال باعثمان بمیان آمد اوقبول کردتا سه بارعلی همان پاسخ داد وعثمان قبول پیروی سیره شیخین نمود عبدالرحمن که رئیس شوری بود بااوسلام بیعت داد وخلافت برعثمان مسلم شد وهمه برخلافت عثمان اتفاق کردند.

این نقشه ماهرانه که عمر کشیدبود واین شش نفری که معین کرده بود جزعلی بن ابی‌ـ طالب که برای تظاهرداخل نموده بودبقیه همه باهم انتساب وتعهد وتوطعهٔ داشتند وعمرداستان بیعت ابوبکررا که علی شش ماه بعد صلح کرد ونسبت بخودش هم کـه موضوع ولیعهدی اورا بخلافت رسانید درنظرداشت وچون نسبت بچهارنفرازاین شش نفرنظرتساری‌داشت ولیعهد معین نکرد ومیدانست علی هم که خودرا احق واولی بخلافت میداند وباماننداابوبکر بیعت نکرد بیقین باماننده طلحه وعثمان وسعدبن وقاص بیعت نمیکنند لذانقشه را طوری طرح کرد که اگرآن پنج نفرباهم کنارآمدند وعلی مخالفت کرد اورابکشند .

زندگانی عثمان بن عفان

عثمان بن عفان بن ابی العاص [illegible] در عهد [illegible] ـ او را ذی النورین ملقب شد، چون دو دختر [illegible] گرفت و داماد رسول الله بود

عثمان بوسیله ابی بکر اسلام آورد و تولدش از ۴۸ سال قبل از هجرت [illegible] ۳۵ سال بعد از هجرت [illegible] مردی ملایم [illegible] و [illegible] بی اراده بود ـ او از بنی امیه بود و [illegible] بنی امیه را از عثمان [illegible] بدار معاویه

عثمان از کسانی بود که [illegible] هجرت کرد و [illegible] اراده نبود و [illegible] کسی [illegible] روی بنی امیه و قراردادهای بود که شخصی بسته بودند.

[illegible] عثمان [illegible] که [illegible] دومی بود که اولی از سلامت [illegible] عبدالرحمن و [illegible] انتخاب [illegible] مشود. و عثمان هم [illegible] قادر و مدبر نبود [illegible] بنی امیه که [illegible] خلافت را در [illegible] خود [illegible] طرح کردند که عثمان [illegible] خلافت [illegible].

[illegible] اولاد [illegible] در [illegible] سال ۲۴ [illegible] در روز [illegible] شوری عبدالرحمن بن عوف [illegible] خلافت [illegible] «[illegible] العاص [illegible] ۳۲ [illegible] و [illegible] این [illegible] و [illegible]»

عثمان [illegible] عثمان [illegible] مروان [illegible] عثمان [illegible] اوست [illegible] بودند [illegible] شدند.

عثمان [illegible] امیرالمومنین [illegible] و [illegible] و [illegible] این [illegible] و [illegible] که [illegible] علی [illegible] عثمان [illegible] این [illegible] عثمان [illegible] شد.

[illegible] علی [illegible] حسن را [illegible] عثمان را [illegible] امیرالمومنین [illegible] عثمان [illegible] کشتند [illegible]

در این [illegible] عثمان [illegible] بنی امیه [illegible] علی [illegible] حسن بن علی [illegible] عثمان [illegible] معاویه [illegible] عثمان [illegible] و [illegible]

عثمان از بنی امیه است

[illegible] بودند و [illegible] بودند که [illegible]

عربستان دست آنهاست .

اسلام طالع شد وعلاوه برروحانیت ثروت وکلیه ریاست قشون ومجلس شورای و سفارت وبالجمله تمام شئوئی که قبل از اسلام تقسیم شده بود بین طوائف اعراب تمرکز داددر میان بنی‌هاشم . بنی‌هاشم شدند رئیس مطلق وفرمانده روحانی وسیاسی تمام اقوام وطوایف اعراب .

همه این مقامات وپیشرفتهای بنی‌هاشم دراسلام باعث تنگی حوصله بنی‌امیه شد وهمیشه دنبال وقت میگشتند که رشته دست آنها افتد واز بنی‌هاشم تلافی کشند وریشه آنها را بکنند .

آمال دیرینه آنها بعد ازعمل بانجام رسید وشاهد مقصود رادرآغوش گرفتند ویکی ازبنی‌امیه‌را بمسند خلافت نشاندند . اماتبه‌کاری‌های بنی‌امیه وپستی طمع آنهاکه درمیان تمام‌عشائروقبایل‌عرب معروف گشت مسلمین رابرآن‌داشت که مراقب خلیفه باشندوهماره باو گوشزد میکردندکه نباید ازاجراء قوانین‌اسلام منحرف‌بشوی

صفات وذهن بینی عثمان

عثمان آدم ترسوئی بود درعین‌حال میخواست مقاصدبنی‌امیه راعمل کرده وازرویه خلفائی‌پیشین‌هم خارج‌نشده‌باشد واگرخودش‌هم‌این رعایت رامیکردبنی‌امیه که اطراف او جمع بودنداورا برای‌خود نمیگذاشتند ودرعین‌حال‌این‌یك‌امرمشکلی‌بود وازدست اوساخته نبودزیرا بنی‌امیه بااسلام برای آنکه ازخاندان‌بنی‌هاشم طلوع کردمخالف بودند .وعثمان‌را بدین‌جهت انتخاب کردند وبرمسند خلافت‌نشاندند تارشته سیادت را ازدست بنی‌هاشم بگیرند .

چنانچه‌ابوسفیان‌برعثمان واردشد وپرسیداگرازغیربنی‌امیه کسی‌اینجانیست‌رازی باتوبگویم گفت :

بآنکسیکه ابوسفیان همیشه‌بدان سوگند میخورد (مقصودش بتهای خانه کعبه‌بود) نه‌عذابی‌نه حسابی‌نه‌بهشتی نه دوزخی‌نه‌بعثت نه‌قیامتی‌است ؟

این‌حرفها عثمان راباآنکه‌کاتب وحی‌پیغمبرخدابود برانجام مقاصد بنی‌امیه وادار کردازجاده خلافت ودیانت خارج‌شدمسلمین‌هم‌تجمع کرده اوراکشتند وباکثریت حقیقی وشورای‌واقعی حضرت‌علی‌ع رابخلافت‌نشاندند . واین اولین شورائی‌بود که مصداق‌حقیقی داشت –

عثمان‌بدستورعمرتایکسال والیانی‌که خلیفه ثانی گماشته‌بود ابقاء کرده وباقی گذاشت امابس‌ازانقضای این‌مدت‌بتدریج اکثر آنهارا عوض کرد واقربای خودراکه از بنی‌امیه‌بودند منصوب‌نمود فقط معاویه‌را ازوالیان سابق‌بجا گذاشت وحرکاتی ازاوسرزد که حتی‌خود عبدالرحمن‌هم ازاو متنفرشد

دراین مدت هم‌معاویه اگرچه اسماً زیرفرمان خلیفه‌بود ولی‌نه خراج میداد ونه بسنت‌شیخین ودستورعثمان عمل‌میکردبلکه‌برخلاف صحابه بشرابخوارگی وجمع مال و ترتیب‌قشون تشکیل اساسی‌سلطنت بتعلیم قیاصره روم پرداخت وهرچه ازاوشکایت کردند

عثمان وعمی بشکایت شاکیان نمیداد

عثمان ولیدبن عقبه برادر مادری خودرا بجای مغیرة بن شعبه بکوفه و برادررضاعی خود رابجای عمروعاص بمصروپسرخال خودرابجای ابوموسی اشعری ببصره فرستاد وبقیه ممالك اسلامی راهم بین کسان خود تقسیم کرد

فتوحات در عهد عثمان

سرداران اسلامی درجبهه‌های جنگ وفتوحات بونس داافریقیه و جزیره قبرس و قسمتی از خراسان وطبرستان را که یزدگرد هنوزدرآن بطرداشت فتح کردوبممالك مسخره عهدخودضمیمه نمودند شهراسطخر که درخلافت عمر فتح شده بودرزمان عثمان یاغی شد وباردیگرلشکراسلام آنجا را درسال ۲۹ه گرفت ویزدگرد درجنوب ایران بخلی نومید شد پیشنهاد سپهبد طبرستان راهم قبول نکردبمرورفت ومقربود از خاقان چین کمك بخواهد که موفق نشد

فتوحات زمان عثمان

چون خلافت بر عثمان مستقرشد وحکام ولایات را عوض کردمردم اصطخر شورش کردند وماهان بن ساهان باسی هزارمرد ازفارس بیرون آمدند وشهری را که بدست مسلمین افتاده بود پس گرفتند وغالب شدند ویزدگرد بن اردی بر ماهان باحتب اوناچ خودرا بر درین اندازه سب وباقتح وغنائمی بسیار برگشتند.

طوس ونیشابور

در خراسان نیز کنادیاب اهل طوس قیام کرد وعبدالله بن عامراز اصطخر بخراسان رفت واورا منکوب کرد ومقرری سالیانه برای قشون مسلمین معین کرد

سجستان

در برخی از شهرهای خراسان مردم قیام کردند، ومانند سرخس وسجستان که عبدالرحمن بن سمرة بن حبیب بن عبادشمس بن عبدمناف بسجستان آنجا رفت و آنجارا مسخر نمود واز آنجا بکابل رفت و آنجارا تصرف نمود و سپس خوزستان را گرفت و بسی هزار نفر مرو را گرفت و پس از آن سمساط راتصرف نمود وبطرف ارمنستان رفتند و آنجارا مسخر نمودند.

حبشه وسواحل دریا

پس از فتح ایران وسپس مردم آنسامان بطرف سواحل دریای شام آمدند و آنجارا که درزمان عمر فتح شده بود گرفتند وغارت کردند عده‌ای ازمسلمانان را کشتند وزن وفرزند آنهارا اسیر کردند.

چون خبر بعثمان رسید دلتنگ شد وعده‌ای را بر آنها مشورت نمود وبتدارك قشون کرد ومحمدبن مسلمة انصاری را خواست وفرماندهی قشون رابا وداد وبرسالت نزد پادشاه حبشه فرستاد.

پادشاه حبشه که با اسلام سابقه داشت از این واقعه اظهار بی اطلاعی کرد وفرستاد آنکسانی را که دست بقتل وغارت نموده بودند آنهارا سرکوبی کرد وغنائم مسلمانان را رد کرد وبعثمان نامه

محمد بن مسلمة از حبشه بسوی سواحل دریا وفتح جزیره قبرس شدند و آنجارا متصرف شدند، سپس بطرف فتح جزیره ردوس رفتند که بدست معاویه فتح شد بعدازآن برای فتح قسطنطنیه رفتند و بعداً قرطبه را گرفتند وبطرف جزیره سقلیه پیش رفتند

عاقبت یزدگرد و انقراض ساسانیان سال ۳۱

یزدگرد شهر بشهر میگریخت وبخیال آنکه حمله عرب نهضت موقتی است میل داشت یکجا نیروئی تمرکز دهد وحمله متقابل نماید ولذا همچنان از کرمان بخراسان رفت تاسال ۳۱ بمرو که مرکز آنسامان بود رسید و بجمع قشون پرداخت وازخاقان ترک وامرای کاشغر وبلاد دیگر حدود چین شرقی کمك خواست

درمرو برخورد بمرزبان آنشهر که متهم بتفریط مال دیوانی شده بود خواست تا ازماهومه حساب بکشد ماهومه باطرخان سمرقند که اوهم ازیزدگرد بعلت امتناع پادشاه ازدادن دختر خود باو رنجش داشت همدست شد واین دوخائن برقتل آخرین پادشاه سلسله ساسانی اتفاق کردند ـ

یزدگرد ازترس جان درنزدیکی مرغاب بآسیائی پناه برد اما ماهومه ازمقرومفرا و مسبوق شد وچند نفررا بکشتن اوماموركرد ایشان هم درسال ۳۱ که مطابق ٦٥١ میلادی اورا بقتل رسانیدند وپس از ٤١٥ سال سلطنت ساسانی انقراض یافت ـ ازطرفی مردم خراسان اولاد ماهومه رابنام خداه کشان بنام ننك واستهزاء وضرب المثل میخواندند

رفتارعثمان وشوریدن مسلمین وقتل اوسال ۳۵

علمای انساب مینویسند عثمان ازعرب نبود بلکه ازبنی امیه بود که ازغلامان مردمی بودند واستشهاد کرده اند بعمل او که امویان رابکار گماشت وصحابه راازمشاغل حساس عزل میکرد

عثمان مردی بی لیاقت وبی کفایت بود وازسیره بی آلایش پیغمبر وروش خلفا عدول کرد وفرزندان امیه را باکسان خود بکارهای حساس گماشت

عمال اوکه طماع وحریص برجمع مال ومنصب ومقام بودند ازیکطرف صحابه را بغضب آوردند اصحاب پیغمبر که روش شیخین را دیده بودند هرچه اورا منع کردند اثری نبخشید اظهار قیام علنی کردند

ازطرف دیگرمدعیان مقام خلافت یاولایت ومنتظرالخدمت های زمان اوساکت ننشستند وبی مبالاتی وبی اعتنائی وبی احترامی شخصیت ها موجب شورش عمومی مردم مسلمان شد و این اعمال بیش ازبیش مبانی مخالفت باعثمان راتحکیم میکرد

۱ـ درسال ۳۰ اختلافی درقرائت قرآن شدعثمان امرکرد قرآن ابوبکررا که نزد دخترش عایشه زن پیغمبرص بود بکسریدچند نسخه بردارند وباطراف بفرستند وبقیه نسخ قرآن راجمع آوری کنند وبسوزانند این عمل سوزاندن نسخ قرآن برمسلمین سخت ناگوار آمد وعثمان را ملامت کردند که بعد راجع بقرآن عثمان بحث میکنیم .

۲ ـ تاعصراورسم بودنامه هائی که ازطرف مقام خلافت صادرمیشدانگشترحضرت رسول راکه برآن نقش «محمدرسول الله» بود بربای مراسلات میزدند و برای بزرگان اطراف میفرستادند عثمان دستورداداین انگشترمهم را که سندتاریخی بود درچاه انداختندومردم را ازاین بی اعتنائی وبی احترامی غضبناك نمود

۳ـ ابوبکروعمرپس ازنماز بمنبرپیغمبرمیرفتند ولی یك پله پائین تر می نشستندعثمان

بجای پیغمبر می‌نشست و برای اصحاب بی‌احترامی بشخص بود

۴ ـ عثمان در آمد بی‌حساب کشورهای پهناور اسلامی را بیشتر بین کسان خود و بنی امیه که اطرافیان و درباریان او بودند تقسیم میکرد چنانچه بمروان بن حکم (۵۰۰,۰۰۰) پانصد هزار دینار بخشید و او را منشی خود نمود و پدرش حکم را که رانده پیغمبر و منفور شیخین بود بازخواند، و مقام و منصب داد و مسلمین را سخت عصبانی کرد

۵ ـ مهمتر از همه ناسخ و منسوخی بود که در احکام ولات صادر میکرد و امضاء مینمود و اسباب تزلزل تشکیلات اداری شده بود

در نتیجه مردم شهر مدینه و کوفه ـ بصره ـ مصر بتحریک عایشه ـ طلحه ـ زبیر ابوموسی اشعری ـ سعد وقاص ـ عمروعاص که همه مدعی و مخالف عثمان بودند قیام کردند و گروهی انبوه برای اثبات تخلفات عثمان بمدینه روی آوردند قیام کردند

اهل مصر طرفدار خلافت علی بن ابیطالب بودند و مردم بصره بتحریک عایشه طلحه را میخواستند اهالی کوفه هواخواه زبیر بودند

شورشیان این مقصود که بمدینه رسیدند و عثمان را بی‌اعتنا دیدند اورا از منبر بزیر کشیدند و چهل روز در منزلش محصور و محاصره کردند. تا علی بن ابیطالب ع شورشیان را آرام کرد باین شرط که عثمان مروان بن حکم را از خود دور کند و والی مصر را عوض نماید

عثمان قبول کرد ولی باز این دفعه نیز اراده‌اش تحت تأثیر نامه‌های مروان قرار گرفت و بازیچه‌ای با استفاده «[illegible]» در مجموعه [illegible]

عثمان در ظاهر ولایت مصر را بنام محمد بن ابی‌بکر صادر کرد و او هم بمصر رهسپار شد مروان نامه‌ای بامضای عثمان بطرف والی مصر فرستاد که اگر والی جدید آمد اورا بکشد و خود بر سر منصب باقی بماند.

شورشیان موفق شدند این نامه را بدست آوردند و نزد عثمان بردند. عثمان قسم خورد که مهر و امضای اوست که نامه و منسوخ نوشته ولی گناه را بگردن مروان نهاد ولی باز هم مروان را عزل نکرد.

شورشیان دامن صبر از دست دادند و بقصد قتل عثمان بخانه‌اش حمله نمودند. مخصوصاً محمد بن ابی‌بکر برادر عایشه بیش از همه کینه داشت زیرا عثمان قتل اورا برای والی مصر فرستاده بود

با آنکه علی بن ابیطالب و حسنین و پسران طلحه و زبیر از عثمان دفاع میکردند بخانه او ریختند او را کشته در ذی‌حجه سال ۳۵ خلافت عثمان بمدت ۱۲ سال بانتها رسید

عثمان چون دو دختر از پیغمبر را بازهم بازدواج خود گرفت او را ذوالنورین میگفتند و ایشان هر دو را آمده بود که پیغمبر بعد هر دو مردند

گویند در حین محاصره و حمله شورشیان عثمان مشغول قرائت قرآن بود که بالاخره بقتل رسید قرآنی که کشته شده قطره خونی از او روی آن ریخت و امروز آن قرآن در کتابخانه‌ها موجود است که آن قطره خون بر روی آن حال باقی است و شهرت دارد.

بنی‌امیه عثمان را در اختیار گرفته‌بودند وهرچه میخواستند میکردند مثلا خمس افریقیه‌را برای عثمان آوردندمروان ازاو«بخمس‌مائةالف دینار»۱ بپانصد هزاردینارخرید وعثمان‌باوفروخت وپیشنهاد فروش خمس مصرراهم بصد هزاردینارنمود

سیاست عثمان

عثمان شخصاًبی‌نیازبود اماچون‌سست اراده‌بود تسلیم خویشان وحزب اموی‌شد وهمین‌نقطه ضعف سبب شدکه براوشوریدند.

عثمان اول‌خلیفه‌ایست که‌بجمع‌پول۲وملك پرداخت درحین کشتنش پانزده‌هزاردینار ویکملیون درهم موجودی‌نقدی او بود ومعادل آن شتروگاواسب‌وقاطروملك وآب داشت و بپیروی‌اوسایراصحاب ویاران اوهم درجمع مال کوشیدند

عثمان میخواست مانند عمربعمال خود سختگیری کند ولی‌نتوانست فرمان‌اورا نمیخواندند وعثمان‌برخلاف عمروابوبکر لباس فاخر می‌پوشید وبتجمل وتعیین زندگی می‌کرد ــ

درعصراودولتی‌ها بیشتر بمال وثروت‌توجه‌نمودند و خرابی‌کار کشورهای اسلامی از حکومت عثمان‌شروع شد

چنانچه درآینده مطالب خوب تشریح شده این حقیقت را آشکارمیسازد .

گروهی ازمروان‌حکم نزد عثمان شکایت کردندکه او دستورداده بااین مردم پس‌گردنی‌بزنند ـ عثمان درپائین نامه‌نوشت :

فان عصوك فقل انی بری مما تعلمون آیه۲۱۷ شعرا ، یعنی اگر آنان تورا نافرمانی کردند بگومن ازکارهای آنها بیزاری می‌جویم

سبب قتل‌عثمان

اعثم کوفی که‌ازموثقین‌مورخین‌است‌مینویسدچون‌عثمان‌بن‌عفان فرمان‌حکومت مصررا نوشت بمحمدبن‌ابی‌ابکرداد مصریان که بشکایت آمده بودند خوشحال‌شدند وبطرف مصرمراجعت کردند

محمدبن ابی‌بکرباجماعتی‌بطرف مصرحرکت کرد سه منزل راه‌که پیمودند غلامی سیاه دیدندکه‌برشتری راهوارنشستنه وشتابان‌بطرف مصرمیرفت محمد بن‌ابی‌بکر گفت باید دانست‌این کیست ؟ وبکجا میرودیکی‌را فرستادند اورا گرفته‌نزد والی مصرآوردند گفتند کیستی و کجا میروی؟ گفت من‌غلام عثمانم وبمصرمیروم وبیامی برای عبدالله والی مصردارم گفتندپیام‌چیست؟ گفت کشف سرمولای خودنخواهم کرد گفتندمنشورنامه‌ای‌داری گفت‌نه ـ مصریان گفتند بایداورا تفحص کرد اورا باجامه وشترس جستجو کردند چیزی نیافتندتامتاره اوراشکافتندشیشهٔ‌یافتند که‌سراورا باموم‌محکم بسته‌بودندشیشه را بشکستند ونامه رابیرون آوردند دیدند این‌عبارت را نوشته

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ عبدالله عثمان مینویسد بعبدالله‌ابی سرح و فرمان میدهدکه چون‌عمرو بن‌بدیل‌الخزاعی بنزدیك‌تو آید اورا تاتوانی سر ازتن‌برگیرو علقمة‌بن عدیس وکنانة‌بن بشیر وعرولیسی را دست وپای از

۱ ـ ابن‌اثیر درکامل‌ص۳۸ج ۳ ابن‌قتیبه درالمعارف ص۸٤ ابوالفدا درتاریخ خودش وکتاب‌الاموال ابی‌عینیه ص۵۹۶ ۲- شرح‌نهج‌البلاغه (ص۷۷ج)

چپ و راست قطع کن ــ و بگذار تا در خون خود بغلطند و جان بدهند آنگاه جسد ایشان را از درختان خرما بیاویز ــ منشور محمد بن ابی بکر را که از من بدست دارد وقعی مگذار واگر توانی حیله کن که او را بتوان کشت و برقرار و بر سر عمل خویش میباش و هیچ نوع اضطرابی در خاطر خود راه مده و در مصر بمراد خاطر خویش حکومت میکن

چون محمد بن ابی بکر و مردم مصر و اعیان مصر از این نامه واقف شدند تعجب کردند و در حیرت ماندند و گفتند [illegible] سوگند است که عثمان نامه را نوشته و اگر ما بمصر میرسیدیم و این غلام زودتر از ما بمصر رسیده بود چه جورها که زحمت میشد ــ از همانجا بمدینه برگشتند ــ و مردم شهر را دعوت کردند و نامه عثمان را برای همه خواندند

بنی [illegible] از جهت قتل عبدالله بن مسعود سخت در خشم شدند و بنی مخزوم از جهت قتل عمار یاسر خشمناک شدند بنی غفار از جهت قتل ابوذر غفاری خشمناک گردیدند و باهم یکجا جمع شدند و با نامه نزد امیرالمؤمنین رفتند و نامه را نزد علی انداختند و صورت اعتراض کردند [illegible] که از عثمان دوا چه [illegible] ــ پس از آن بعائشه نشان دادند گفتند عثمان میخواست برادرت را [illegible] واو را تحریص بر قتل عثمان نمودند، وعائشه از عوامل موثر قتل عثمان شد.

پس همه اهل [illegible] مردم [illegible] و بخانه عثمان رفتند [illegible] نامه نشان او دادند [illegible] عثمان [illegible] وازنامه وغلام اظهار بی اطلاعی کرد [illegible] که [illegible] نامه [illegible] از آن اظهار بی اطلاعی میداری؟؟

عثمان [illegible] معاویه [illegible] عبدالله بن عامر [illegible] کمک خواست آنها [illegible] عثمان [illegible] که عثمان [illegible] خواستند [illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible] آنها [illegible] عثمان [illegible] که عثمان [illegible] او را [illegible] عثمان [illegible] و در [illegible] ۱۸ [illegible] سال ۳۵ هجری بود که او را [illegible] ۱

قتل عثمان روز جمعه ۱۲ [illegible] سال ۳٦ [illegible] مدت خلافتش ۱۲ سال ۲ [illegible] بود وعمرش ۸۲ سال [illegible] بعد از [illegible] «حش الکوکب» [illegible] ۲

۱ــ تاریخ اعثم کوفی ص۱۳٦

۲ ــ تاریخ طبری ص۱٤٤ معجم البلدان ص ۲۸۱ ج۳

[illegible] مدت خلافت عثمان را ۱۲ سال ۱۲ روز [illegible] ص۷۰ ج۳ و [illegible] ۱۱ سال ۳۲ [illegible] ۱۱ سال و ۱۱ ماه و ۲۲ روز [illegible]

عثمان در نظر اهل سنت

مورخین عموماً عثمان را درخلافت ضعیف‌نوشته‌اند ودلایل آنها صدور ناسخ ومنسوخ‌های‌متوالی بود که ازدیوان‌مراسلات‌اوصادر میشد وعزم واراده راسخ در آنخانه تصمیم‌نداشت بلکه اراده اودست حزب اموی‌بودبهرطرف میخواستند اورا سوق میدادند

۱ - آنکه‌جمعی‌ازخویشان خودرا که مصدرفسق وفجوربودند چون معاویة‌بن ابی‌سفیان-عبدالله‌بن عامربن‌عقبه ونظایر آنها برای‌حکومت‌بلاد گماشت‌وبرخون ومال‌مسلمانان تسلط داد

۲ - حکم‌بن عاص راکه رسول خدای از مدینه اخراج فرمود و پسرش مروان راکه منفور پیغمبربود عمر وابوبکرهم آنهارا اجازه ورود بمدینه‌ندادند وعثمان بوزارت خودبرگزید -

۳ - کلیه مراتع‌را مخصوص خودنمود ومردم راازچراندن گوسفندان وچهارپایان خود منع میکرد

۴- عبدالله‌بن مسعود را چندان‌بزدکه مریض شد ومرد

۵- حکم کرد قران را برقرائت زیدبن ثابت قرائت کنند با آنکه پیغمبر فرمود نزل‌القرآن‌علی‌سبعة احرف کلهاشاف‌کاف

۶- عماررا که ازصحابه مقرب‌بود چندان‌بزدکه علیل ومریض‌شد

۷ - ابوذررا تبعیدکرد تا ازسختی درگذشت

۸ - بیت‌المال رابرحسب‌تمایل‌خودبین حزب‌اموی‌تقسیم میکرد

۹- احکام قرآن را درباه اشخاص‌بمیل خود اجرا میکرد نه‌برحسب‌حدود

۱۰ - ابوسفیان راکه‌باکمال وقاحت میگفت نه‌کتابی نه‌حسابی‌نه‌بهشتی‌نه دوزخی است احترام میگذاشت ویکباراز‌بیت‌المال ۲۰۰ر۹۰۰ هزاردینارباوبخشش‌نمود

۱۱- درمنی‌نمازمسافررا چهاررکعت خواند

۱۲ - درمعانی قرآن برای خود عمل‌میکردوتفسیروتاویل‌می‌نمود

۱۳ - ازاحکام شریعت وقوفی‌کامل نداشت چنانچه زن آبستن‌بفرزند ششماهـی را گفت سنگسارکنند وامیرالمومنین مانع‌اوشد

۱۴ - درخلافت قدرت ایراد خطبه‌نداشت

۱۵- باآنکه سلطنت اوبسیارپهناور بودودرآمدبسیارداشت‌مردم ازاوسخت‌ناراضی بودندبحدی‌که چون کشته شد گفتند اورا باید بقبرستان یهودبرید نگذاشتند در مقابر مسلمین دفن کنند .

بنی‌امیه که‌خلافت رادردودمان خودابدی‌پنداشتندازاین‌واقعه (قتل‌عثمان) نگرانی کامل‌یافته ودرمقام‌خونخواهی‌عثمان ازحضرت‌علی‌ع برآمدند وبازبجنك وجدال‌پرداختند درخلافت‌عثمان اولین قدم‌انحراف‌بنی‌امیه ازقوانین‌اسلام‌ظاهرگشت وبرمسلمانان

واصحاب حامی پیغمبر خیلی گران می آمد که بزودی از قانون مقدس اسلام که پیغمبر وعده داده است ناقص و برقرار نخواهد ماند سرپیچی شود آنهم از طرف خلیفه

عثمان بوصیت عمر خلیفه شد

دیدیم درموضوع خلافت اول شورای بی‌سامان کشیدند و آن ماده قانونی بود که ابوبکر وعمر در بین خود گذراندند وبنام شوری ابوبکر را بمسند نشاندند واز مردم بیعت گرفتند

چون ابوبکر خواست بمیرد بموجب وصیت‌نامه شورای و انتخاب که حکم جمهوریت داشت اصول ولایت عهدی بوجود گرفت وعمر در امر مشترك خویش کافی بود

اکنون عمر میخواهد ازجهان برود ووصیت بشوری نمود اما شوری شش نفری که حکم یك توطئه خصوصی را داشت ولی این شوری هم عملی نشد وبدون وصیت وشوری بنی امیه عثمان را بخلافت نشاندند وبرای این موقعیت بزرگ نمی‌دانم مناسبت عربیست که اسلام در بنی‌هاشم ثمر داد واکنون بنی امیه استقلال داشت اطراف عثمان را داشتند که مبادا دیگری در این امر دخیل وشریك گردد . وهمین توطئه ونقشه سبب شد که این روزگار تلخ را بسر عثمان آوردند .

جهات وعلل هیجان عمومی برضد عثمان

علل عرفی در کتاب خود بنام **الشیعة والسنة** مینویسد جهات وعلل هیجان عمومی مردم برضد عثمان بقرار ذیل است .

۱ — تبعید کردن ابی‌ذر صحابی محبوب پیغمبر از شام ومدینه بربذه بود .

۲ — تقسیم کردن ولایات بین خویشاوندان وعموزادگان خود بود .

۳ — کارگذاشتن همه بی‌واسطه درمشورت بود که درهیچ امری آنها را بحساب نمی آورد .

۴ — مقید شمردن خویشان وعموزادگان بود که آنها را غرق در اموال مسلمین نمود ومزارع وقلعه‌ها اموال آنها قرارداد وآنها برگردن مردم سوار شدند .

۵ — بخشیدن خمس غنیمت افریقا **بمروان بن حکم** بود .

۶ — اعطاء چهارصدهزار درهم ازبیت المال به **عبدالله بن خالد** بود .

۷ — تیول دادن محله از بازار مدینه **بحرث بن حکم** بود .

۸ — انعام دویست هزار درهم ازبیت المال به **ابوسفیان بن حرب** بود .

۹ — تزویج دختر خود نائله به **حرث بن الحکم** ودادن صدهزار درهم باو بود .

۱ — مروج الذهب مسعودی ص ۳۴۰ ج ۱

خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام

خلافت علی بن ابیطالب ۳۵-۴۰

گفتیم خلافت درنظر اسلام دو نوع است یکی بانتخاب مردم که حکم رئیس جمهوری را دارد ویکی بانتخاب خدا ومعرفی پیغمبر که منصب آسمانی است امیرالمومنین دارای آن منصب آسمانی بود زیرا مرد آسمانی وفوق العاده خلق شد. ومظاهر شگفت ـ آمیزی ازخوددرتضاد غرائز طبیعی نشان داد واین مرد منتخب آسمانی بود که سقیفه مانع ادای حق اوشد .

۲۵ سال گذشت احتیاج روز بمردی عادل وصالح مردم را بر آن داشت که ازعلی ع تقاضای قبول خلافت کنند واوزیر بار نمیرفت بهر نحوی بوداوراراضی کردند وازمنزلش کشان کشان ولی با احترام بمسجد بردند وبااوبیعت کردند واول کسی که باودست دادطلحه بود وپس از اوزبیرواین هردواعضای شورای تعیین خلیفه بودند که بطمع گرفتن منصب حکومت کوفه و بصره بیعت کردند -

علی بن ابیطالب چون برمسند خلافت ظاهری اسنقراریافت مأموریت خلافت واقعی همداشت بر آن شد که باتمام قوا دست طلحه وستمکاران راکوتاه کند ولذا دربدایت امر عمال عثمان که سبب بروزفتنه وفساد شده بودند همه را معزول فرمود ودست آنها را ازکار مسلمین کوتاه کرد وجلو بی عدالتیها وستمگریها وتعدیات واجحاف راگرفت وفرمود بین من خلیفه باولات حکام باید تناسبی باشد

دراین اقدم برای اولین بارمواجه با مخالفت مدعیان مقام ومنصب و منتظرالخدمت های حکومت واستانداری گردید

اولین کسی که بمخالفت برخواست مروان بن حکم منشی عثمان ومحورحزب بنی امیه بود مروان باعزل معاویه ازشام که درظرف ۲۸ سال برای خود دستگاه سلطنتی ترتیب داده بودوزیر بار نرفت وبنام خونخواهی عثمان که بدست مردم مصر بقتل رسیده بود وبمنظور استقلال شام قیام کرد همدست شد

طلحه وزبیرهم که منتظرخدمت کوفه وبصره بودند وامیرالمومنین آنها را بکاری نگماشت فراری ازمدینه بمکه رفتند وقیام کردند بعنوان اینکه بیعت ما ازترس بود واورا شایسته این مقام نمیدانیم وعایشه هم که طرفدارطلحه بود وشبیه گردان این صحنه بود آتش فتنه

واکثریت محیط بادنیا خواهان وجاه طلبان ومادیپرستان بود ـ مسلمانان حقیقی کم بودند اصحاب پیغمبر بیشتر منزوی بودند ـ دشمنان هم اذهان را مشوب ساخته وتبلیغات شدیدی علیه علی ومسلمین حقیقی داشتند وچون موضوع مقام ورد وزور بود بیشتر مردم مایل باین دسته بودند وبعنوان حرمت [illegible] با اهل قبله وبرادرکشی از دوستان علی جدا شدند وبه شئون معاویه می پیوستند

تائبین

عایشه وطلحه وزبیر نسبت بکردار خود با عثمان توبه کردند و بطلب خون عثمان قیام نمودند وکم کم ایشان شعار شدند وتوبه کنندگان وقیام بخونخواهی دراوراق بعد ازاین زیاد دیده شد ـ درحقیقت دراینجا کشف میشود یکی نقض عهد وشکستن بیعت است که عرب این صفات را ناپسند میدانست ولی چون اینها ازعرب بودند ودانا بعرب وخصلت عربی بودند ناچار [illegible] بوفاداری ومواثیق خود [illegible] که عجم [illegible] بآن عرب وخصلت عربی درحفظ عهد ومیثاق نبودند [illegible] کارهای ناروایی که خلاف مصالح شخصی آنها بود فوری توبه میکردند وبخونخواهی قیام می نمودند

طبقه مخالفین وتقویت مالی

مخالفین باعلی [illegible] ورای آمده [illegible] کردند وبنام او قیام کردند وبسیاری از عمال عثمان کمکهای مالی و [illegible]

عاملین عثمان [illegible] آوردند وهمه [illegible] وبخواهان [illegible] پیدا کردند [illegible] بنوبه هم [illegible] و [illegible] بود مالی [illegible] عثمان بن [illegible] از طرف امیرالمومنین علی ع بود درمقابل آنها [illegible] ولی با [illegible] اورا گرفته دستگیر کردند و [illegible] و گروهی از [illegible] علی را کشتند

چون عثمان [illegible] بود از کشتن او ترسیدند مبادا [illegible] آنها [illegible] دادند [illegible] بسیار موهای ریشش را کندند واز [illegible] کردند

این عمل [illegible] وبیت [illegible] بسرای [illegible] ادامه داشت

علی بن ابیطالب السلام [illegible] بود [illegible] بسرا [illegible] و [illegible] حسن بن علی وعمار بن یاسر [illegible] کوفه [illegible] تا بجمع آوری لشکر [illegible]

امام [illegible] امیرالمومنین [illegible] بود «ذی قار» [illegible] آمدند ودر «ذی قار» در جمادی الاول ۳۶ ه جنگ شروع شد

شروع بمذاکره و آغاز جنگ

در بصره دوقشون مهیای پیکار بودند امیرالمومنین سفیری باپیام صلح نزد مخالفین فرستاد که شما همه میدانید چه حقی از من غصب شده و با این حال من راضی بقبول زمامداری نبودم مجبور شدم و اینک هم جز راه حق نخواهم رفت در این جنگ جز کشتار نفوس ثمری بدست شما نخواهد آمد بهتر است از جنگ بگذرید ودر اصلاح امور کشور همکاری کنید ـ

مذاکرات مفصل چندروز طول کشید قاصدها می‌رفتند ومی آمدند وبنتیجه نرسید علی بن ابیطالب هم مصمم بود تا آنها شروع بجنگ نکنند خود پیشقدم نشود تا گفتار بپیکار منجر شد وصف آرائی کردند جمادی‌الاخره سال ۳۶ ه

امیرالمومنین زبیررا ازمیان صفوف دشمن بیرون خواست وبااو بصحبت پرداخت که توعهد بپغمبر وسوابق مرا یـاد آور واز جنگ درگذر که بضرر تو تمام میشود ـ زبیر از جنگ منصرف شد واز معرکه بیرون رفت عبدالله بن زبیر که حرصی درنیل بریاست داشت پدر را ملامت کرد وبجنگ تحریص نمود اما آن پیرمرد سالخورده از آن صحنه خارج شدراه بیابان پیش گرفت دراثناراه مردی بنام عمرو بن حرموز اورادید شناخت واورا کشت ـ جنگ درگرفت طلحه ازتیر مروان بن حکم که اوراقاتل عثمان میدانست زخم مهلکی برداشت وهنوز بشهر نرسیده بود که درگذشت

دونفر رئیس قشون ازمیان رفتند ولی عایشه بازپایداری میکرد واطرافیان را تحریص بجنگ مینمود هودج اوغرق تیرشد ولی هودج نشین درامان بود واعراب بنی‌ضبه شتراورا نگاهداری میکردند ـ

عاقبت مالک اشتر نخعی نزدیک رفت مهار شتررا گرفت وهودج بزمین آمد امیرالمومنین محمد بن ابی بکر برادرعایشه راکه محرم اوبود فرستاد تا اورا برداشته درخانه‌ای دربصره باحترام جادهد وازآنجا بآزادی بمکه وبمدینه برگرداند بااین فتح بصره دوباره بتصرف امیرالمومنین آمد وآرامش کامل یافت فقط ازشهرهای اسلامی ـ شام بدست معاویه باقی مانده

متن تاریخ الفخری

فلما قتل عثمان اجمع الناس وقصد وانزل امیرالمومنین علی علیه‌السلام و سئلوه تولی امرهم فابی علیهم وقال لاحاجة لی فی امرکم فالحوا علیه الحاحاً شدیداً واجتمعوا الیه من کل صوب یسئلونه ذلک حتی اجاب فبا یعوا الناس فسارفیهم بستره الحق لایاخذه فی‌الله لومه لائم وکانت حرکاته و سکناته «علیه‌السلم» جمیعاً لله وفی‌الله لایقضی بها حق احد وکان لایاخذ ولایعطی الا بالحق والعدل حتی ان اخاه عقیلا وهو ابن ابیه واما طلب من بیت‌المال شیأ لم یکن له بحق فمنعه «علیه‌السلام» وقال یا اخی لبس لک فی هذا المال غیرما اعطنیک ولکن اصبرحتی یجی مالی واعطیک منه ماترید فلم یرض عقیل هذاالجواب وفارقه وقصد معاویه . ۱

این عبارتی است که اکثرمورخین سنی درباره امیرالمومنین نوشته‌اند

۱ ـ تـاریخ‌الفخری ص ۶۱

چون عثمان کشته شد مردم اطراف خانه علی را گرفتند واز اوخواستند حکومت وخلافت راقبول فرماید واو ابا وامتناع داشت میگفت بمن احتیاج ندارید سخت الحاح و والتماس و گریه وزاری کردند تاقبول کرد ودرامرخلافت ازملامت ملالت گران نمی هراسید حرکات وسکنات اوفقط برای خدابود ودرراه خدابود ودرحق کسی قضاوت نمیکرد مگر برای اجرای حق وعدالت تاآنجا کــه برادرش عقیل آمد واز اوطلب یك اضافه مقرری کرد فرمود بیش از این که میگیری ازاین بیت المال بتونمیرسد اگرچیزی افزون رسید بتوهم اضافه ای میدهم عقیل قانع نشد وبطرف معاویه میرفت

این عدالت رابافرزندانش حسن وحسین ودخترش زینب نیز بحق عدالت رفتارمیکرد وآنها راباسایرمردم درحقوق مشترك ذره ای فرق نمیگذاشت

پس ازعثمان مصریها طرفدارعلی ع بودند کوفی ها مایل بزبیربودند بصریها متمایل بطلحه ولی پس ازاندك تبادل رای همه درانتخاب علی ع متفق شدند وتقریباً اجماع واکثریت قریب باتفاق برامیرالمومنین رای دادند

درخطبه شقشقیه امیرالمومنین اشاره بـاین توطئه کرده که سعد وعبدالرحمن طبق نقشه خود عمل کردند

فرمود فصغی رجل منهم لضغنه ومال الاخرلصهره

عبدالرحمن داماد پدرعثمان بود وبهمدستی سعد ازبقیه اعضاء شوری اختیار گرفت که یکی از آن دویعنی علی یا عثمان را اختیار کند وچون علی حاضرنشد بروش شیخین عمل نماید عثمان راکه تابع حزب بود اختیار کرد

امیرالمؤمنین بنابرعلمی که ازپیغمبر گرفته بود بتمام اموروشئون اجتماع واردبود واحاطه علمی باول وآخر هرکار داشت از اجتهاد خود کار میکرد و سنت کسی پیغمبر ودستورقرآن عمل نمیکرد.

اعثم کوفی مینویسدهنوز کشته عثمان روی زمین بود که مهاجروانصاردرمسجد جمع شدند وباخود مشورت کردند وکسی را جزعلی بن ابیطالب شایسته خلافت نشناختندبدور خانه اوجمع شدند.

خواندمیرمینویسد سه روزاز کشتن عثمان گذشت که مصریها بامهاجروانصاراطراف خـانه علی را گرفتند گفتند چارهٔ ازخلیفه نیست وجزتوکسی شایسته این مقام نیست بمسجد بیاتـا مردم باتوبیعت کنند ـ

ازکسانی که دراین کار پافشاری داشت **عماریاسر و ابوالهیثم بن التیهان و رفاعة بن رافع ومالك ابن عجلان و ابوایوب خالدبن یزید** بودند که بمخالفت سقیفه برخواستند ـ

امیرالمومنین علی فرمودای یاران مرادراین کاررغبتی نیست وبدین منصب حاجت ندارم ونمیخواهم کسی بـامن بیعت کندصدای مردم بلندشدبالحاح وزاری برداختند فرمود بروید با طلحه وزبیربیعت کنید که آنها شایق این مقامند.

عده ای بسرای طلحه رفتند او وزبیربامردم هم آهنك شد وباعلی ع بیعت کردند و

تعهد سپردند که باعلی مخالفت نکنند تا تمام افراد مدینه باعلی بیعت کردند وطلحه وزبیر مقدم همه بودند

امیرالمومنین بآنها فرمود بازهم بروید مشورت کنید اگر کسی راشایسته انتخاب کنید وگرنه فردا درمسجد حاضر شوید تا آنجا مذاکره کنیم .

چون صبح شد مردم مدینه درمسجد جمع بودند متحدالقول درخلافت علیع ببیعت کنند امیرالمومنین بالای منبر رفته خطبه بلیغی مبنی بردرود و تحیت حق وصلوة برمحمد واهل بیت او انشاء فرمود سپس گفت ای مردم امروز زمام اختیار ازدست میرود درکارخلافت خوب فکر کنید هرکس را دوست میدارید ولایق میشناسید ومصلحت می بینید زمام خلافت رابدست او بسپارید من علی بن ابی طالبم باشما موافقت مینمایم وراه مناقشت نمی پویم وبا هرکس هم بیعت کنید مخالفت ندارم .

ازاطراف مسجد صداها بلند شد که ما برسرعهد خود هستیم وجز تو کسی راکه پیغمبر خدا نزدیك باشد وبعدالت و دادگستری آشنا باشد نداریم ، روزهای احد وخندق وخیبر را فراموش نمیکنیم ، اشراف واعیان بنزدیك منبر رفتند باعلی بیعت نمودند .

چون برخلافت مستقر گردید فرمود اول هرچه درخانه عثمان ازسلاح واموال بیت المال مسلمین است بیرون بیاورند درصندوق بیت المال تمرکز دهند ، وآنچه اموال شخصی بود بورثه عثمان سپردند

عایشه درمکه بود چون برگشت برخورد بعبیدبن سلمةلیشی معروف بابن کلاب پرسید چه خبرهای تازه گفت عثمان راکشتند وباعلی بن ابیطالب بیعت کردند .

اعثم کوفی مینویسد

عایشه گفت ای کاش آسمان برزمین فرود آمده بود ومن این روزرا نمی دیدم - عثمان را مظلوم کشتند ویکروز آن بهتر ازتمام حکومت علی بود- ومن ازپای ننشینم تاخون عثمان را مطالبه کنم ؟!

عبید گفت این چه سخن است که میگوئی تو درحق علی سخنهای نیکو میگفتی وعثمان رابقتل برادرت متهم میکردی وتوخود مردم رابرکشتن عثمان تحریص میکردی تو بودی که میگفتی این پیر کفتار رابکشید!! چه شده که اکنون این چنین سخن میگوئی بخدا قسم که میان امت محمد تفرقه می افکنی وفتنه برمی انگیزی وخونها ریخته شود - عایشه از همان جا برگشت بطرف مکه

این خبر منتشر شد که عایشه ازمکه آمد وباز بقصد فتنه انگیزی بمکه برگشت - والی کوفه ابوموسی اشعری بود که بنمایندگی امیرالمومنین همه با او بیعت کردند

از یمن هم رفاعة بن وائل الهمدانی با ده نفر بمدینه آمدند

ابن ملجم مرادی

امیرالمومنین مالك اشتررا باستقبال آنها فرستاد وآنها نیز همه بیعت کردند از جمله کسانی که از یمن آمدند عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود که پس ازترحیب امیرالمومنین گفت ما درجنك پرورش یافته ایم وزخم شمشیرونیزه برای ما چون گل گلستان است وما ازجان ودل اطاعت ازتو میکنیم - آنحضرت آنهارا اکرام وانعام واطعام فراوان نمود وبشاش وخرم باز گردانید .

در این اثنا مروان اشعاری در مدینه گفت که مخالف شئون خلافت علی ع مردم خواستند اورا بکشند اجازه نداد اوهم بطرف شام رفت وبا معاویه همدست شد .

قاتلین عثمان

حجاج حزیمة التیهانم ازمدینه بشام رفت معاویه ازاوضاع احوال مدینه پرسید گفت کی عثمان را کشت آنمرد گفت من بودم دیدم مکسوح مرادی وحکم بن حنبل درحق اوسعی بیشتری کردند ومحمد بن ابی بکر اورا زخمی زد و کنانة بن بشر نخعی وسیدان بن حمران مرادی براوزخمی گران زدند . بعد از آن اشتر نخعی وعمار یاسر وعمر بن الحمق خزاعی ودسته دیگر برخانه اووارد شدند و کردند آنچه کردند .

بعد پرسید چه کسانی با علی بیعت کردند گفت جمله مهاجروانصار واعیان حجاز ویمن واکابر کوفه ومعارف مصر همه باعلی بیعت کردند .

معاویه منتظر بود ببیند علی با اوچه خواهد کرد ولی امیرالمومنین جانب حق را رعایت میکرد و ازهیچ کس بیم نداشت . امیرالمومنین درعزل معاویه تردیدی نداشت و معاویه هم قصدتسخیر عراق وحجازداشت تازمام خلافت رابگیرد .

خبرقتل عثمان ببصره رسید والی آنجا عبدالله بن عامربن کریز پسرخال عثمان از طرف عثمان بودازعثمانیان ترسید ومردم رادرمسجد جمع کرد گفت عثمان را بظلم کشتند وحق بیعت درذمه شماست ومن ازپای ننشینم تاخون اومطالبه کنم مردم براو برآشفتند که این شهرراتونگرفته‌ای که چنین سخن گوئی امیرالمومنین علی بن ابیطالب دارای جلالت‌قدر ومنزلت شان میباشد ومردم عراق وحجاز ویمن ومصربا او بیعت کرده‌اند ما هم با اوبیعت میکنیم .

مردم بصره منتظر بودند که عبدالله را عزل فرماید عبدالله دانست که مردم بااو نخواهند بود شبانه از بصره حرکت کرد تا خودرا بمدینه برساند شاید دوباره منصب بگیرد ـ

اول برخوردش با طلحه بود گفت چراآمدی جریان را شرح داد تابا طلحه وزبیر همدست شدند وببصره بر گشتند ـ وبصره را علیه علی بن ابیطالب شورانیدند .

ما جریان‌جنك‌را ازاعثم کوفی که قریب‌العهداست ونصربن مزاحم که شاهد جنك بودنقل‌میکنیم ۱۰

علل بروز جنك جمل

چون خلافت امیرالمومنین مستقر گردید واهالی کوفه و بصره ومصرحجاز درفرمان اوسرتسلیم فرود آوردند ـ شبی ازشبها امیرالمومنین برای کارمهمی ازمنزل‌بیرون آمده

---

۱ ـ مادر کتاب زندگالی امیرالمؤمنین جنك جمل وصفین و نهروان را باختصار پرداختیم برخی ازعلاقمندان ازنگارنده تقاضا کردند که این روزهای مهم تاریخی را بتفضیل بنگارم اینجا فرصت رامغتنم شمرده وازمعتبرترین مورخین قریب‌العهدآنحضرت شرح این‌سه جنك را ترجمه ونقل میکنیم امیداست مورد قبول افتد .

ازدرسرای زینب دختر ابوسفیان خواهرمعاویه عبورکرد شنیدکسی دف میزند و شعری میخواندکه مضمونش این است

طلحه و زبیر درکشتن عثمان سعی کـردند و آتش فتنه را بر ـ انگیخته‌انداگر امروزبا علی‌ابن‌ابی‌طالب بیعت‌کرده‌انداصلی‌نداردوعاقبت باا‌وبمخالفت‌برخیزند. آنها بظاهر بااودوستی میکنند ولی درباطن‌منازع ومخالفت دارند .

امیرالمومنین آنشب‌دراین فکربسربرد صبحگاه با خواص صحابه‌مسموعات دیشب رابمیان‌گذاشت‌فردای آنروزطلحه وزبیربنزد امیرالمومنین‌آمدند گفتندعزم عمره داریم بمکه‌برویم آمده‌ایم اجازه‌بگیریم حضرت علیع فرمود میدانم شمابرای‌عمره‌بمکه‌نمیروید من اول‌بـاربشماگفتم رغبتی‌بخلافت‌ندارم شما سوگندیادکردیدکه موافق ووفادارباشید اکنون می‌گوئیـد بمکه میرویم قصد شما را می‌دانم هرکجا خواهید برویـد . طلحه و زبیرسربزیرافکنده هیچ سخنی نگفتند وبرخواسته بطرف مکه حرکت‌کردند .

عبدالله‌بن عامرپسرخال عثمان والی‌بصره که بمدینه‌آمده بودباآنها برگشت ودر راه‌گفت من‌شمارا بصد هزارمرد شمشیرزن‌کمك ویاری میکنم

چون این سه‌نفربمکه رسیدند عایشه باجمعی ازبنی‌امیه‌آنجا بودند ازدیدن این سه‌نفرخوشحال شدند وباآنها طرح همکاری ریختندکه بمخالفت امیرالمومنین‌قیام‌کنند عبدالله بن عمردرمکه بـود طلحه وزبیر وعایشه نزد اورفتند‌گفتند ما قصد طلب خون عثمان داریم . توهم‌بیا باهم ببصره برویم وتوازهمه بخلافت سزاوارتری وما حاضریم حق تو را رعایت‌کنیم .

آنها اصرارکردند والبته قصد داشتند فرزند عمررا بهانه نیت شوم خود سازند. عایشه هم تاکیدکردکه من‌باشماها موافقم وصلاح‌کارمسلمانان این است .

عبدالله‌بن عمرگفت شما میخواهیـد مرا فریب دهید وچون خرگوش از سوراخ بیرون‌کشید و بعد بدهان شیرافکنید من فریب شما را نخواهم خورد ، زیرا مردم را بزور وزروسیم ومـال دنیا ومقام ومنصب میتوان فریب داد من ازسراین‌هابرخواسته‌ام‌که فریب نخورم من اگرطالب این مقام بودم پس ازپدرم میتوانستم این‌مقام را احراز نمایم اینك دست ازمن بدارید واین دام‌برمرغ دیگرنهید -

ازعبدالله‌بن‌عمرمایوس شدندبرگشتند دراثنا راه‌به یعلی‌بن منیه‌که ازطرف‌عثمان عامل یمن‌بود رسیدند چهـارصد شتربارزرداشت زبیرگفت اززری‌که نقد داری مقداری بما وام‌بده‌تا درکارخود صرف‌کنیم بعدبتوخواهیم‌داد یعلی‌بن‌منیه شصت هزاردینـاربعنوان قرض ازصندوق بیت‌المال بآنها داد .

زبیربا این‌پول لشکری تهیه‌کردآنگـاه مشورت‌کردند بکدام جانب روند - زبیر گفت‌بشام برویم‌که معاویه خود ازدشمنان علی است وبه‌وافقت ماپااوخرسند میگردد-

ولیدبن عقبه‌گفت ازمعاویه وشام‌کاری ساخته نیست زیرا عثمان ازمعاویه استمداد

خواست واورایاری‌نکرد ونشست تا اوراکشتند ـ وخود متصرف شام شد ـ

دراین ایام که مشغول مشاوره بودند ازچه ناحیه علیه علی قیام کنند معاویه هم خبر داشت وحیلهٔ کرد نامهٔ بمکه نوشت عمیاناً بدون مخاطب وبدون امضاء نوشت ـ

«عایشه وطلحه وزبیررا نصیحت میکنم که درقبول آن ایشان را خیری ومنفعتی تمام است وآن نصیحت این است که بشام نروند ومعاویه رانشورانند واورا ناخوش نکردانند که معاویه مردیست محتال ومکاروآنوقت که عثمان ازاو کمك خواسته بود اجابت نکرد و واگراورایاری کرده بود اورا نمیکشتند»

این نامه را بدست مردی ناشناس داد وگفت بدیوارمنزل مقابل خانه طلحه وزبیر وعایشه نصب کنند .

باخواندن این نامه فهمیدندکارمعاویه است و ازمضمون آن چنین فهمیدندکه از رفتن بشام منصرف شوند ـ ازعایشه کمك فکری خواستند .

عایشه رفت منزل ام سلمه که درمکه اقامت داشت گفت ای ام سلمه تو ازهمه زنان بپیغمبرخدا ص نزدیك تربودی وازهمه بزرگتری اول زنی که بارسول خدا هجرت کردتو بودی وهرتحفه‌ای می‌آوردند بخانه تومی برد وقسمت ما را ازحجره تو میفرستاد اکنون برای مشورتی بخانه تو آمده‌ام

تومیدانی که مخالفان عثمان درحق اوظلم کردند واوراکشتند ومن میدانم که عثمان توبه کرد وازآنچه مردم متنفربودند احترازکرد وبازهم باورنکردندواوراکشتنداکنون عبدالله بن عامرآمده میگوید صد هزار مرد شمشیرزن بخونخواهی عثمان دربصره جمع شده‌اند من میترسم میان آنها جنگی درگیرد وجمعی کشته شوند ولذا قصددارم برای اصلاح ذات البین ببصره بروم از تومیخواهم که بامن موافقت نمائی وبامن مصاحبت کنی تا شاید اصلاح بدست ما افتد

نصایح ام‌سلمه

ام سلمه گفت : ای دختر ابوبکرمن دراین معنی تعجب میکنم که توخون عثمان میطلبی ؟! مگرنبود که تو مردم را بر کشتن عثمان ترغیب وتحریض میکردی؟ تونبودی که اورا پیر کفتارخواندی ؟! چه‌شدکه امروز قصد خونخواهی نمودی ـ اومردی ازبنی عبدمناف بود وتوزنی ازبنی تمیم بن مره میان شما خویشاوندی نبود در حال حیات و زندگی هم باهم روابط حسنه‌ای نداشتید که امروز بخونخواهی او قیام کنی ـ اکنون علی بن ابیطالب پسرعم رسول خدا خلیفه است ومهاجر وانصارباو بیعت کرده‌اند وبخلافت وامامت اوازصمیم قلب راضی شده‌اند وبطوع ورغبت اطاعت او میکنند وبراواتفاق نموده‌اند توهم فضل وکرامت اورا میشناسی شایسته نیست علیه اوتوقیام کنی

عبدالله بن زبیربا عایشه بود وایستاده این سخنان را بشنید ـ چون باینجا رسید گفت ای ام سلمه تاچندچنین سخن گوئی ما دشمنی راشناختیم توهیچوقت ما را دوست نداشته ونخواهی داشت .

امسلمه جواب‌داد ای پسرزبیرهیچ مصلحت نمی‌بینی که مهاجروانصار واکابرصحابه علی را که والی مسلمانانست بگذارند وباپدرتوبیعت کنند تووپدرت خودرا دراین فتنه می‌اندازید یقین‌بدانید که مقصود شما حاصل نشود.

عبدالله‌بن زبیر گفت ماهرگز از پیغمبر نشنیده‌ایم که علی والی مسلمانانست - امسلمه گفت اگرتونشنیده‌ای خاله تواینجا حاضراست ودرمقابل اومیگویم ازاوبپرس تا برای تو آنچه ازرسول خدا شنیده‌بگوید .

عبدالله ازعایشه پرسید تواین سخن‌اززبان پیغمبرشنیده‌ای گفت آری ازرسول خدا درحق علی شنیدم وبراین گواهی میدهم

امسلمه گفت ای عایشه پس‌بااین سابقه که داری چراباعلی بمخالفت برخواستهٔ و فریب این مردم را میخوری !! ازخدای تعالی بترس وازآن کلمه که پیغمبرص خبرداد حذرکن - مگرپیغمبرص بتونفرموده - **لاتکونی صاحب کلاب الحوائب ولایغرنك الزبیروطلحه فانهما لایغنیان عنك من الله شیئا**

ای عایشه تومراقب باش انزنی نباشی که سگان آب حواب درروی او بانك کنند و بفریبند تورا ازگفتارطلحه وزبیربرحذر باش که درسخن آنها هم منفعتی نباشدای عایشه گفتارپیغمبر اکرم را فراموش مکن وبترس ازآنساعت وازاین وصیت‌اندیشه کن عایشه ازام سلمه ناراضی بیرون آمد زیرا سخن حق تلخ‌است .

در وصیت پیغمبرص بعایشه

قالت له عایشه یا رسول‌الله فاین اسکن قال اسکنی انت بیتاًمن البیوت انما هی بیتی لیس لك فیه من الحق الاماالغیرك فتقری فی بیتك ولاتبرجی تبرج الجاهلیة الاولی ولاتقاتلی مولاك وولیك وانك لفاعلة ظالمة شامة

عایشه بپیغمبرعرض کرد من پس ازشماکجا بمانم فرمود درخانه‌ات وچون زنان دوره جاهلیت مباش باکسی جنك نکن آنروزکه مولای‌تو والی توهرعملی کرد توبا او ستیزه مکن که هرگاه چنین کردی ظالم وستمکارومخذول ومنکوب ومورد شماتتی

امسلمه این حدیث رایادآوری کرد وخود عایشه‌نیزتأیید وتصدیق کرد ولی‌ازآنجا که زن‌ناقص‌العقل وعجول وزودباور وصریح‌التاثر است بازهم فکر اولیه را تأیید کرد و بطرف متعهدین پیوست .

آنها نیزشوری کردند ودرنتیجه مشورت آنهابـاینجا رسید که عایشه را سالارقافله قراردهند وببصره حرکت‌نمایند

ام سلمه هم پس‌ازحرکت آنهانامه‌ای بامیرالمومنین نوشت بدین مضمون که بدان عایشه‌با طلحه وزبیروعبدالله‌بن عامردرمکه جمعیتی‌تعبیه کردند وبرای طلب خون‌عثمان ببصره حرکت نمودند خدایتعالی شرآنها را ازسر تورفع فرماید اگرفرمان پیغمبردر نهی‌ازبیرون آمدن زنان ازخانه نبود من درقشون توبرای جلوگیری آنهاپیشقدم میشدم

۱ - بحارالانوار- بنقل سیرة سیدالبشرمحدث قمی ص۱۳۵

واکنون عمربن‌ابی سلمه‌فرزند خودرا که مورد عنایت پیغمبرص هم‌بود خدمت تومیفرستم تابهرکاری اشارت فرمائی اطاعت‌نماید -

این نامه رابفرزندش سپرد تا خدمت امیرالمومنین برد . نامه ام‌سلمه را خواند واورا تحسین کرد وعفت وعقل وسلامت ودیانت اورا ستود

درآن زمان درشهری چون مکه خبربهمه خانه‌ها میرسید - ام‌الفضل دختر حارث نیز نامهٔ‌نوشت بامیرالمومنین که‌طلحه وزبیروعایشه‌بطرف بصره‌بخونخواهی عثمان‌حرکت کردند وتوبرحقی وخداوند یارتست امیدوارم‌بزودی بر آنها ظفریابی این‌نامه رابمردی ظفرنام داد وصد دینارنقدباوداد وگفت نامه‌را بعلی‌بن‌ابیطالب امیرالمومنین‌برسان.

ظفرنامه را بمدینه‌رسانیدجماعتی که محمدبن ابی‌بکر با آنهاحاضر بودندازمضمون نامه مطلع شدند گفتند شنیده‌ای خواهرت چه کرد ؛ اولا ازخانه خدا که ملازمت داشته بیرون رفته ثانیاً طلحه وزبیررا بمخالفت باعلی ع تحریك‌نمود وخودش‌برای جنك بطرف بصره‌رفته است .

محمدبن ابی‌بکر عرض کرد یا امیرالمومنین شکی‌نیست که شما ظفرخواهی‌یافت ومسلمانان درخدمت وموافقت توانند

خطبه امیرالمؤمنین

امیرالمومنین فرمود مردم‌را بمسجدبخوانیدهمه حاضرشدند و خطبهٔ را قریب بدین مضمون ایراد فرمود

ای مردم خدای‌تعالی‌مارابه پیغمبری‌راستگو مفتخر فرمود که حق‌را ازباطل جدا کرد وبروفق کتاب آسمانی‌بدعت گذاشتن موجب هلاکت‌است باید اوامرونواهی پیغمبر راکه ازقرآن‌تعلیم فرمودبخوانیم وعمل کنیم‌وبکاربندیم تارستگارشویم- صلاح دین ودنیا دراطاعت اوامرواحتراز ازنواهی قرآن است شما باید اولی‌الامررا اطاعت کنید که اطاعتش مقرون باطاعت پیغمبرواطاعت خداوند است .

اکنون بدانید که طلحه و زبیر را ازخلافت وامامت ما خوش نیامده وراه بغی و عداوت پیش گرفته‌اند- حسد ودشمنی آنها رابرخصومت ومنازعت واداشته‌است‌وجمعیتی ترتیب داده‌بطرف‌بصره رفته‌اند

ومن اکنون قصد دارم بطرف بصره روم ودراصلاح‌کارآنها اقدام‌نمایم اگراطاعت نکنند وبجنك برخیزندباایشان جنك کنم **حتی یحکم‌الله بیننا‌وهوخیرالحاکمین**

حرکت امیرالمومنین ازمدینه بطرف بصره

چون مردم حجازاین سخن‌شنیدند همه مهیای‌حرکت‌شدندو وسازوبرك آراستند وحرکت کردند

ازطرف دیگرعایشه‌هم باهمراهان‌بنزدیك **آب‌حواب** رسید که سکان آنموضع‌صدا بلند کردندعایشه‌شنیدپرسیداین‌چه‌صدائی است گفتنداینجا آب‌حواب واین‌صدای‌سکان‌این‌ناحیه‌است گفت زودبرگردید زودبرگردید وچند باراین سخن تکرارکرد پرسیدند چرا منصرف شدی گفت ازپیغمبرشنیدم که فرمود زنی اززنان من‌بآبی میرسد که آنرا حواب گویند وسکان آنجابروی اوبانك‌میزنند ای‌حمیرا ازینهارکه توآن زن‌نباشی- اکنون من‌بهیچ‌نوع‌موافقت

نمیکنم باید ازاین‌جابر گردیم -

همراهان اوراتسکین دادند وآنجا فرود آمدند چون آفتاب‌طالع‌شد عبدالله زبیر حیلهٔ ساخت وپنجاه‌مردرا ازآن حوالی آورد که بگویند اینجا حواب‌نیست وشبانه ازآب گذشتند **واول گواهی بدروغ دراسلام ازاینجا شروع شد**

عایشه‌با اصحاب بنزدیك بصره رسیدند - عثمان‌بن حنیف والی بصره خبر شد و جلوآنها را گرفت چند بار خواستند جنك کنند بفکرآنکه مبادا امیرالمومنین راضی بجنك‌نباشد .

چندروزی بمذاکره ومصاف گذشت وبرخی ازسالخورده گان آنها رابصلح وسازش راضی کردند مشروط براینکه عثمان درشهرباشد و مزاحم آنها دربیرون شهرنشود ضمناً طلحه وزبیراحنف‌بن قیس را خواستند قصد خودراباو گفتند وازاو کمك طلبیدند

مذاکرات احنف وعایشه

احنف گفت ای عایشه توزن پیغمبری بایدباکمال صدق وصفا براستی ودرستی‌سخن گوئی تورا بخدا سوگند ازتوسئوالی میکنم حقیقت رابگوعایشه گفت راست میگویم .

احنف پرسید یادداری آنروز که عثمان رامحاصره کرده‌بودندگفتم ای عایشه‌اگر عثمان رابکشند پس ازاوباکه بیعت کنیم ؟؟ توگفتی با علی‌بن‌ابیطالب‌بیعت کن !!

عایشه گفت آری یادم است وچنین گفتم ولیکن امروز چیز های دیگرظاهر گشت -

احنف گفت علی‌ع برادررسول‌خداوپسرعم وداماد اوست ومهاجروانصاربا اوبیعت کرده‌اند وبرخلافت وامامت او متفق شده‌اند - این‌بگفت وبرخواست رفت

احنف بر گشت درشهروقبیله خودراکه بنی تمید بودند خبر کرد چهارهزار مرد جنگی مهیای اطاعت اوامراوشدند

احنف‌با این چهارهزارمرد جنگی بیرون شهربصره دردو فرسنگی خیمه وخرگاه زدند - وازجنك عثمان با طلحه وزبیرجلوگیری کرد

تا خبردار شدکه قشون عایشه قصد شبیخون‌زدن دارند عثمان‌بن‌حنیف رابگیرند وبا دوستان امیرالمومنین همه رابکشند - مردی ازآنقوم گفت عثمان ازانصاراست اگر هدف تیرشما شود انصاریکنفرازشما راباقی‌نخواهند گذاشت

این‌نصیحت درآنها اثری‌نکرد وشبانه عثمان راگرفتند اما اورانکشتند موی سر و صورت اوراکندند وتراشیدند و بخواری رهاکردند وجمعی از دوستان ویاران اورا کشتند .

عایشه طلحه وعبدالله رابامامت جماعت مقررداشت‌یکروزعبدالله زبیرامام جماعت میشد یکروزمحمدبن طلحه - تاآنکه امیرالمومنین با قشون خود رسید و خبر گرفتن عثمان‌وکشتن دوستان خودرا شنید - فرمود فوری امام حسن مجتبی‌باعماریاسر بکوفه روند وقشونی آراسته حرکت نمایند .

رفتن امام حسن بکوفه

حضرت مجتبی با عماربکوفه رسیدند وبمسجد رفته با خطبهٔ مردم را ازجریان‌کار مطلع نمودند - ابوموسی اشعری که از مخالفین‌علی‌ع بود برخواست گفت‌ای‌مسلمانان‌باهم جنك‌نکنید

وخود را بکشتن نیندازید که قرآن میفرماید : **من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالدافیها وغضب‌الله علیه ولعنه واعدلهم جهنم و سائت مصیراً -**

عمار سر از سخن ابوموسی درخشم شد برپاخواست واورا خاموش کرد تا یزید بن صوحان وجماعتی از شیعتان امیرالمومنین برخواستند شمشیر کشیدند گفتند هر کس مخالفت کند باشمشیر سر اورا ازتن جدا کنیم - ابوموسی اشعری گفت خاموش باشید عایشه بمن نامه نوشته که مردم کوفه را نگذارید ازخانه‌ها بیرون آیند - عمار گفت امیرالمومنین فرمود مردان کوفه را برای جنك ببصره ببریم وباید اطاعت امیرالمومنین را نمود

سخن رانی‌های مهیجی کردند و امام حسن فرمودای مردم دیروزشما برپدرم اتفاق گردید امروز نقض عهد میکنید - ما ازشما کمك نمیخواهیم ولی بدانید که هر کسی ما را یاری کند سعادتمند ورستگار است -

آنگاه میثم بن مجمع عامری برپا خواست گفت امیرالمومنین پسرش را بطلب ما فرستاده فوری بشنوید وامراورا اطاعت کنید که مصلحت شما دراین است تا دویست مرد جنگی جمع شدند بعضی ازراه دریا وبرخی ازخشکی خودرا ببصره رسانیدند امام آنها را ترحیب و ترغیب دراحقاق حق فرمود امیرالمومنین در ذی قارقشون خود را راست و مجموع مردمی که از کوفه وحجازمصر آمده بودند ششهزار نفربودند واز کوفه پس از آن ۹ هزار نفر ملحق شدند جمعیت سپاه امیرالمومنین به ۱۹ هزار سوار وپیاده رسید که بطرف شهر بصره حرکت کردند وهنوز جمعیت کوچك کوچك ازاطراف باین جمعیت بزرك ملحق میشد تاقریب بیستهزار نفر شدند

شروع جنك جمل

طلحه وزبیر خبردار شدند تهیه اسباب دیدند میمنه و میسره وقلب جناح لشکرخود را مرتب کردند طلحه رئیس سواران شد وعبدالله زبیر رئیس پیاده گان بود - میمنه را بمروان بن حکم سپردند ومیسره را بعبد - الرحمن بن عقاب ابن اسلم دادند سواران میسره زیرفرمان هلال بن وکیع بود - پیادگان میسره تحت فرماندهی عبدالرحمن بن حارث قرار گرفت درقلب لشکرعبدالله بن عامر والی بصره بود درقلب پیادگان حاتم بن بکیر باهلی وجناح سواران را عمر بن طلحه داشت جناح پیاده گان را مخاشع بن سعود سلمی - ومهیای جنك شدند -

امیرالمومنین با فرماندهان قشون مشورت کرد رفاعة بن شداد بجلی گفت : یا علی مامیدانیم و یقین داریم مخالفان ماباطل ومابرحقیم اگر نرمی کنند تو نرمی کن و اگر جنك کردند بجنك پرداز ما اطاعت از تو میکنیم - و بیاری خداوند فائق و فاتح خواهیم شد .

دونیرو باهم روبرو شدند رسم این بود که جنك تن بتن یاحملات دفاعی آنهم روز شروع شود ونسب دست ازجنك بدارند .

یکی ازلشکریان طلحه بنام ابوالجویا یزید گفت بهتر از آنست که باین قشون شبیخون بزنیم که بزودی کار فیصله یابد .

زبیر گفت ما تجربه بسیاردر جنگها داریم این هر دو مسلمان هستند ودر میان

مسلمین رسم شبیخون نبوده

وازپیغمبراین دستوررا نشنیده‌ام بعلاوه علی آنمردی نیست که غافل باشد وبتوان باوشبیخون زد .

احنف بن قیس خدمت امامع رسیدعرض کرد مردم بصره میگویند اگرعلی برما ظفریابد مردان مارابکشد وزن وفرزند ما را اسیر کند

امیرالمومنین فرمود من هرگزچنین نکنم اهل بصره مسلمانند وزن وفرزند کفار راباسارت میگیرندنه مسلمین را .

احنف گفت من خودبا دویست مرد جنگی درفرمان توهستم و میتوانم چهارهزار نفررا دفع کنم . اطمینان داد که تاآخرین رمق دفاع کنند

قشون طلحه و زبیرسی‌هزار نفر بودند که برابوقه فرودآمدند -

امیرالمومنین برخواست خطبه‌ای مهیج خواند - وفرمود مرا با برادران مسلمان سه کارپیش آمده که حکمش درقرآن‌است **وان بغی ونقص عهد ومکراست** بغی‌ظلم وحسداست که برادران‌مانمیتوانند ببینند من خلیفه رسول‌خدا باشم ولذا این قشون را برمن آراسته‌اند .

نقض عهد این است که بطوع‌ورغبت بامن بیعت کردند درحالیکه من راغب این مقام‌نبودم وسوگند مغلظه خوردند وفادارباشند واکنون خلاف‌قول رفتار میکنند سوم آنکه مکرمیورزند وحیله‌هاکرده‌اند وغرض آنها این‌است که خلافت را ازمن بخویشتن انتقال‌دهند - وخدای‌تعالی درقران فرموده است :

ابغیما یتنکم علی انفسکم ومن نکث فانما ینکث علی نفسه ولا یحیق المکر الشی الا باهله

ومشهوراست که **من حضر بئراً لاخیه وقع فیه** یا**من حفرلاخیه جبا وقع فیه منکباً**

یعنی بد مکن که بدافتی — چه مکن که خود افتی - خزیمة بن ثابت عرض کرد یاامیرالمومنین هرچه فرموده‌ای برحق‌است وهرچه فرمائی اطاعت کنیم —

لشکر امیرالمومنین بیست هزارنفربودند - قبایل مصر- یمن - ربیعه صف آرائی کردند —

نامه امیرالمومنین بطلحه و زبیر

قرارشدبطلحه نامهٔ بنویسند واورا ازکشتاربرحذرسازند. امیرالمومنین نامهٔ بطلحه‌وزبیرنوشت که‌شمامیدانیدمن‌درخلافت رغبتی نداشتم آنروز که شما بیعت کردیذ برشما حرجی‌نبود اکنون که‌نقض‌عهدمیکنید برمن‌واجب‌است‌ازفسادوفتنه‌شماجلوگیری کنم-اما راجع بخون عثمان‌اگرکسی‌شهادت داد که‌من‌درخون عثمان شرکت‌داشته حاضرم‌خلافت‌را بفرزندان عثمان واگزارم اما شما خود میدانید که خون عثمان رابهانه‌کارخود قرارداده‌اید اگر بحق ویا نابحق اوراکشتید قرابتی بین شماها واونبود وبا منهم باکراه و اجباربیعت

نکردید واکنون چندین هزارمسلمان‌را درشبهه وفتنه‌انداخته‌اید وبرمن تحریض برجنك نموده‌اید .

یك نامه‌هم قریب بدین مضمون برای عایشه نوشت

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم اما بعد ای عایشه تو بدان سبب که ازخانه بیرون آمدی در باره خدای تعالی عاصی شدی وکاری کردی کــه خدای تعالی ازآن نهی فرموده تودعوی میکنی که برای اصلاح کارمسلمانان‌ازخانه بیرون آمده‌ام‌توبکوی‌بدانم‌بامردان‌جنگ‌است تورا چه‌کارواصلاح‌کاراجتماع بتوچه‌ربطی‌داردوتوچهٔ میتوانی کرد-خودرادرافواه‌انداخته‌ای که خون عثمان می‌طلبم آیا میان تووعثمان‌چه خویشاوندیست اوازبنی‌امیه توازبنی‌تمیم هستی توازخانه‌بیرون آمدی خود وخلق را درمعرض هلاکت انداختی- ای‌عایشه توخود بپاس‌برادرت مردم رادرقتل عثمان تحریض میکردی امروز بخونخواهی اوقیام کــردی - ایعایشه بخانه خودبر گرد وپس‌پرده بنشین وازخدابترس که اصلاح‌کارمردان بازنان‌نیست وصلاح زنان درخانه نشستن است

چون طلحه وزبیر نامه‌امیرالمومنین‌را دیدند درجواب عاجز شدند وپیغام کردند که ما ازتو اطاعت نخواهیم کرد و توهرچه میتوانی بکن .

آنگاه عبداله‌بن‌زبیر برخواست گفت ای‌مردم علی‌عثمان را کشته‌و اکنون‌لشکری آراسته که کار را ازدست شما بکیرد وشهرها را تصرف نمایدمردانه بجنگید مردی‌آمد سخنان عبدالله‌بن‌زبیر را برای امیرالمومنین گفت امام‌حسن (ع) برپا خواست وباحطابه مهیجی پاسخ داد واز کارهای طلحه درحیات عثمان وتصرفــات او دربیت‌المال اخباری داد که مردم‌را تحریص برجنگ او کرد .

عایشه سخنان امام‌حسن را بسندید و تحسین گفت کعب‌بن‌سور نزد عــایشه رفت گفت قشون روبروی هم رسیدند ترس ازاینکه خـونها ریخته شود تــو گفته بودی برای اصلاح‌امور آنها آمده‌ای . عایشه برهودج نشست نزدیك قشون آمد امیرالمومنین را دید ترسید باهمراهان خود بر گشت .

اتمام حجت وصف آرائی

روز بعد جمعی با اصحاب امیرالمومنین باز عایشه رانصیحت کردند کــه بر گردد تشنید عاقبت‌الامر جنگ شروع شد . امیرالمومنین بزرگان اصحاب را خواند و فرمود دیگر منطق باآنها اثری ندارد پندواندرز ونصیحت موعظت وتاریخ گذشته آیات قرآن و احادیث پیغمبر هیچیك درآنها اثری نکرد وچاره جز شمشیر نیست - شما میدانید من‌همان‌علی هستم که صفوف کفر را درهم شکستم وجمعیت‌های منافقین را پریشان ساختم آن شمشیر که برعمربن عبدود ومرحب‌خیبری وسایر گردنکشان عرب را بخاك انداخت دست من است آن نیزه که پهلوی منافقین را بشکافت دست من است . **مرگ حتمی است واز آن نمیتوان گریخت اجل بحکم الهی است که دیروزود نمیرسد هرکس‌را بکشند عاقبت جان‌دهد وکشتن بصددرجه ازمــردن بهتر است بحق خدای که جان علی درقبضه‌قدرت‌اوست‌هزارزخم‌شمشیر برسرخوردآن سانتر باشد**

که برفراش بمیرد • آنگاه دست بدعا برداشت و عرض کرد پروردگارا تو میدانی طلحه آمد بامن بطوع ورغبت بیعت کرد و بعدازآن عهد خـــود را شکست ومیان من و مسلمانان جنگ انگیخت میداند که بدکرده است وظالم است خداوندا شراورا ازسر من رفع کن .

سپس بتنظیم قشون پرداخت میمنه‌سواران را بعماربن‌یاسر داد میمنه پیادگان را بشریح‌بن‌هـانی سپرد میسره سواران را بسعیدبن قیس همــدانی ومیسره پیادگــان را برفاعةبن شداد بجلی ومحمدبن ابی‌بکر را درقلب قشون جاداد و عدی‌بن‌حاتم‌طائی را درقلب پیادگان ـ **مجندب بن** زهیرازدی را فرمود هرکس ازبزرگان قبایل عربی کاری داشت زود انجام دهد ـ

هودج عایشه

عایشه بیرون آمد ـ برهودجی نشست وآن‌هودج رابـرشتری عسکرنام نهادندآن‌شتررا یعلی‌بن‌منیه دویست‌دینارخریده بود هودج‌ازچوب بوده‌میخ‌های آهنی داشت‌وپوست‌شتری‌روی آن کشیده بودندوپارچه‌های قیمتی روی آن‌پوشیده‌بودند

امیرالمومنین میان دوصف ایستاد درحالی‌که پیراهن پیغمبررا پوشیده‌بود ورداع آنحضرت‌را بردوش کشیده ودستاری‌سیاه‌برسربسته‌وبرخاطرمخصوص رسول‌خداسوارشده **«دلول»** فرموده کجاست زبیربین‌عوام‌بکوئید نزدمن‌میاید ـ گفتندزبیرسلاح‌جنك‌پوشید تو حربه نداری ـ فرموده باکی نیست زبیر پیش‌آمد عایشه فریاد زد بیچاره اسماء بیوه‌شده گفتند نترس‌علی کسی راچنین‌نکشد بلکه‌بااوسخنی‌دارد زبیرنزدیك شدعلی(ع) امیرالمومنین‌فرموده میدانی‌چه‌میکنی عثمان‌را کشتیداکنون‌خون اورااز‌من‌مطالبه‌میکنی توراب‌خداسوگندآیا پیغمبربتونفرموده آیا علی‌رادوست میداری گفتی دوست‌میدارم‌فرمود روزی‌میرسد که توبیرون آئی بااو مخالفت کنی یقین‌بدان که توآنروزظالم وستمکارباشی گفت‌این‌سخن‌راست‌ودرست‌است روزدیگری‌رایادداری که پیغمبربمن‌سلام کردومن‌خندیدم توگفتی‌چراتوسلام نکردی‌وتکبرنمودی پیغمبرفرمود علی‌متکبرنیست روزی‌برسد که‌توبر اوظالم‌باشی ؟!زبیر گفت چنین‌است‌ای‌امیرالمومنین من‌آنسخن‌فراموش کرده بودم‌اکنون بیادم آمدمیدانم که حق‌باتست‌ومن اکنون که‌یادآورشدی بازمیگردم وهیچ حرکتی‌تکنم که‌برخاطرت‌غبارنشیند ـ **زبیراین سخن‌بگفت وازمعرکه خارج‌شد** عـایشه پرسید چه‌شدگفت من‌درمقابل علی‌متحیرشدم وهرگزجنك‌نمیکنم ـ عبدالله‌پدررا تحقیروسرزنش کردزبیرحمله شجاعانه‌بدون ضربت‌زدن کرد وبیرون‌رفت ـپنجاه‌سواراورا تعقیب کردند همه‌را پریشان کرد ورفت تابوادی سباع رسید مردی‌ازبنی‌عقیم آشناشد برای‌اومیوه وشیر آورد بخورد وبنمازمشغول‌شد چون‌خفت آن مردتمیمی باشمشیری زبیررا بکشت‌وسلاح‌و انکشتراورا برای‌امیرالمومنین بردنام آن‌آشنا **عمربن جرموزمخاشعی بود** فرمود من‌ازپیغمبرشنیدم که‌فرمود کشنده زبیررا بشارت‌دهیدبآتش‌دوزخ آنگاه شمشیراورا گرفت وگردانیدوگریه میکردومیفرمود این‌شمشیرکسی است که‌درراه خدابسیار جهادکرد

حملات شروع شد

امیر المومنین خطاب بقشون خود فرمود ای مردم چشمها فرو خوابانید ودل برجنك نهید وخدای سبحانه‌را یاد کنید سخن مگوئید نعره نکشید که نشانه بددلی است

عایشه بر لشکر خود بانگ زد مهیای جنگ شوید ـ تیرها بوده که بر لشکر امیر المومنین می بارید لشکر علی را خسته کردند ولی آرام وصابر بودند وهنوز امیر المومنین اجازه حمله نمیداد گفتند یاعلی چرا ساکت شده اید فرمود خواستم ببینم میشود جلو گیری کرد اکنون می بینم نصیحت بر آنها اثری نکرده و ازلشکر ما زخمی ومجروح شده اند دیگر عذری نیست من نخواستم پیش قدم باشم ـ آنگاه زره خود را پوشیده وشمشیر حمایل کرد وعمامه بر سر بست وبر دلول نشست وقرآن بردست گرفت فرمود ای مردم کدام شما میتواند این قرآن را بگیرد وبسوی این قوم برود وآنها را باوامر ونواهی قرآن یاد آوری کنید .

غلامی ازمجاشع بیرون آمد گفت یاامیر المومنین من میتوانم بدین کار قیام کنم فرمود ای جوان اگر این قرآن را پیش این قوم ببری وتورا بکشند حاضری گفت قربانی قرآن شده ام فرمود اول دستهای تورا قطع میکنند وبعد تورا میکشند آنجوان گفت چون رضای خدا باشد راضیم امام(ع) دوبار تکرار کرد اورا دعای خیر فرمود ـ آنغلام قران را گرفت برای اتمام حجت نزد آن قوم رفت گفت این پسر عم رسول خداست ووصی اوست این قرآن آسمانی است ببینید بتر سید مخالفت نکنید خودرا بکشتن ندهید یکی ازغلامان عایشه آمد شمشیری باوزد هردودست اورا بینداخت اوقرآن را بسینه نگاهداشت آخر شمشیری برسینه اوزدند واورا بکشتند .

امیر المومنین چون دید چنین کردند فوری پرچم را بدست محمد حنفیه داد فرمود بگیر و حمله کن محمد بدستی علم داشت وبدستی حمله کرد ورجزی خواند ـ امام بانك زد حمله کن محمد حمله کرد چند نفر را کشت امیر المومنین خود ازجانب دیگر حمله کرد ساعتی ازدست راست میتاخت ولحظه ازدست چپ حمله میکرد وشمشیر میزد اصحاب اطراف اوحمله کردند قشون درهم شکسته شد نظم صفوف برهم خورد ـ علی(ع) لحظهٔ آرام گرفت باز بحمله پرداخت آنقدر شمشیر زد که شمشیرش کج شد محمد حنفیه ازیك طرف علی ازطرف دیگر قشون کوفه بحمایت علی بر نیروی عایشه تاختند

مخنف بن سلیم ازدی ازیاران امیر المومنین بر آنها حمله کرد جمعی را بکشت صقعة بن سلیم پشت سر اوحمله کرد زخمی دید وشهید شد صعصعة بن صوحان حمله کرد زخمی دید بر گشت ابوعبده عبدی پرچم را گرفت وحمله کرد شهید شد عبدالله بن رقبه علم را گرفت وحمله کرد وشهید شد رشید بن سر علم را گرفت شهید شد دریك نقطه هفت قهرمان کشته شدند

مردی ازاصحاب جمل بنام عبدالله پیش آمد گفت کجاست ابوالحسن آنکه صاحب فتنه است امیر المومنین پیش رفت باشمشیری اورا بدو نیم کرد بالای سرش ایستاد گفت من حاضرم بنی ضبه اطراف شتر عایشه را گرفته وهر کس سخنی میگفت ورجزی میخواند مردی مهار شتر اورا گرفته مفاخره میکرد که نامش عاصم بن الزلف بوددشنام میداد یکی ازیاران علی آمد بنام منذر بن حفصه تمیمی براوحمله کرد واورا بکشت دیگری مهار ناقه را گرفت صحابی

دیگر باو حمله کرد اورا کشت اشتر نخعی درمیدان آمد میغرید مانند شیر خشمناك مبارز خواست عامر بن شداد ازدی مقابلش آمد کشته شد دیگر کسی جرئت نکرد بمیدان بیاید محمد بن ابی بکر و عمار یاسر مقابل شتر عایشه آمدند برقشون او حمله کردند چند نفر کشتند مالك ازیکطرف اصحاب نامدار دیگر ازیکطرف خود امیرالمومنین ازطرفی سی هزار قشون عایشه را برهم ریختند ــ عبدالله بن خلف خزاعی که صاحب خانه عایشه بود بمیدان آمد امیرالمومنین اورا مهلت نداد و بکشت عایشه دید همه دارند کشته میشوند عصبانی شد گفت مشتی سنك ریزه بمن دهید گرفت برروی اصحاب علی ریخت ــ طلحه پیش آمد گفت صبر کنید که خبر ظفر قرین یکدیگر است مروان بن حکم گفت عجبا کــه هیچکس بقدر طلحه درریختن خون عثمان سعایت نکرد امروز بخونخواهی او برخواسته غلامی داشت صدا کرد تیری گرفت برطلحه زد تیر پای طلحه را برکاب دوخت بی طاقت شد ازاسب افتاد بیهوش شد گفت مرا بگیرید بسایه ببرید گفتند سایه‌ای نیست طلحه ازهمان تیر درگــذشت. عایشه سخت نگران شد زیرا زبیر رفته بود طلحه هم کشته شد روز دیگر صفها را آراسته عایشه درهودج نشست شتررا نزدیك لشکریان برد آنروز آنقدر از آن قوم کشته شدند که خاك میدان سرخ شده بود امیرالمومنین واصحابش بــدون درنگ وتوقف یکی پس ازدیگری حمله میکردند وفرصت را ازدست آنها گرفته بودند ازمهاجر وانصار و شجاعان کوفه و یمن ومصر وحجاز براصحاب جمل حمله کردند ازراست وچپ ازجناح قلب مورد حملات بودند وهودج عایشه چون خارپشت شده بود هرکس مهارشتررا بگرفت کشته میشد عبدالله زبیر مستاصل شد باشتر نخعی میگفت آخراندکی درنگ کن چقدر شمشیر میزنی ــ بالاخره ابن زبیر مورد حمله قرار گرفت ولی زخمی شد وفرار کرد وقشون درهم منهزم شدند اصحاب آنهارا تعاقب کردند امیرالمومنین فرمود شتررا پی کنید شتر عایشه را پی کردند هودج برزمین افتاد عمار یا سر پیش آمد امیرالمومنین رسید فرمود عایشه بس نیست خونها کــه ریختی ــ عایشه گفت یــاعلی ظفر یافتی نیکوئی کن امام، روی بمحمد بن ابی بکر برادر عایشه که درقشون خودش بود کرد . فرمود خواهرت رادریاب مگر جزتو کسی بهودج او نزدیك شود ــ محمد نزدیك رفت دست اورا گرفت گفت تو کیستی جواب دادمن برادرت هستم ای خواهر این چه کاری بود کردی آبروی خودرا بردی آنگاه اورا بشهر بصره برد ودر خانه عبدالله بن خلف خزاعی منزل کرد ـ آنگاه عبدالله بن زبیررا خواست اورا زخمی پیدا کردند عبدالله امــان خواست علی امان داد وبعبدالله بن عباس فرمود بروعایشه را بمدینه برگردان ــ عایشه آنقدر سرزنش دید وتحقیر شد تابمدینه برگشت .

عایشه دراین گیرودار گفت روزی از یکی ازغــزوات غنائم بسیار آورده بودند بر اصحاب تقسیم کرد من و برخی اززنــان چیزی بیشتر خواستیم پیغمبر دلتنگ شد علی حاضر بودما اورا رنجاندیم علی این آیه خواند **عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجاً خیراً منکن .**

پیغمبر فرمود یاعلی طلاق این زنان بدست تست هرکه را خواهی طلاق بده وا کنون می‌ترسم اگر اطاعت او نکنم مرا طلاق دهد ومن دیگر اززنان مصطفی نباشم .

عایشه بمدینه رفت وهرساعت مورد حملات شماتت مردوزن مسلمان قرار میگرفت ازسی هزار قشون عایشه ۹ هزارنفر کشته شدند وازبیست هزار اصحاب علی(ع) ۱۷۰۰ نفر فقط کشته شدند .

امیرالمومنین چندروزی دربصره ماند ونظم اموردادو خطبه هاخواند مردم رابصلاح وسداد و اطاعت قرآن امر فرمود واز شرح فتنه آخرالزمان خبری داد که روز اول محرم خواهد بود .

انتقال پایتخت بکوفه

ابومحمداعثم کوفی مینویسد چون جنگ جمل بفتح وفیروزی امیرالمومنین علی (ع) تمام شد چندروزی دربصره ماندند ومردم را بوظایف خودآشنا فرمود چندین خطبه ایراد کرد که ازآخرت وقیامت وروز سزا وجزا ونتایج فتن وحوادث را برای مسلمین بیان فرمود وآنهارا از شرور فتن بیمناك ساخت .

مالك اشترنخعی - عماربن یاسر واکابر صحابه عرض کردندیا امیرالمومنین بکدام جانب قصد میفرمائی که عازم حرکت شویم فرمود بسوی کوفه برویم تاببینم اوضاع و احوال چگونه خواهد شد این انتخاب برای این بودکه اهمیت عراق ازنظر ایران زیاد بود ودوستان وهواخواهان وگوهرشناسان بیشتر درعراقین بودند .

روز دوشنبه ۱۶ ماه رجب سال ۳۶ هجرت بودکه حضرت شاه ولایت ازبصره بطرف کوفه حرکت فرمود وچندین هزارنفر ازاصحاب واکابر و خواص و اشراف در رکاب او بودند .

چون بکوفه رسیدند مردم شهرار خاص وعام باستقبال آمدوقصر دارالاماره را برای آنحضرت خالی کردند - امیرالمؤمنین فرمود مارابادارالاماره کاری نیست جای نزول ما **رحبه** خواهد بود محله رحبه پشت مسجد کوفه بودحضرت بمنزل رسیدندقدری استراحت نموده بمسجد کوفه برای نماز رفتند وآنجا بمنبر رفته خطبه مهیجی ایراد فرمودکه مضمونش این است خداوند دوستان خودرا مؤید ومنصور میداردودشمنان خودرا مخذول ومقهور میفرماید، و در این جنگ دیدید خدای متعال مانند جنگهای اسلامی صادق و راستگو ومحقق را عزیز وغالب ساخت وباطل وکاذب ومبطل را ذلیل ومغلوب فرمود .

ای مردم مسلمان من ازهیچ چیز برای شما آنقدر نمیترسم که ازمتابعت هوای نفس میترسم پیروی شهوات و اطاعت تمایلات نفس آدمی را ذلیل وزبون میسازد بدانید که دنیا گذران است وآخرت پایدار مبادا که روزگذران را برابام جاودان ترجیح دهید و ذخارف دنیای دون شمارا ازسعادت آخرت بازدارد .

ای بندگان خداشمادرانصف مردان باشیدکه آخرت را بردنیا اختیار کرده اند واز متاع غرور بازنشسته اند - ازآنقوم مباشیدکه برای لذات موقتی سعادت ابدی را ازدست داده اند امروز روزگار وفعالیت است وفردا روزحساب وکیفراست .

ای اهل کوفه اطاعت از خدا وپیغمبرواهل بیت عترت اوبسعادت وکامیابی نزدیکتر ست آنهاکه بامن بمخالفت برخواستند من ازآنها راضی نیستم دراین دنیا ذلیل وآخرت

هم مؤاخذ خواهندبود شما بامخالفين مجالست وموافقت نكنيد .
يكى از اصحاب برخواست گفت اجازه ميفرمائيد مخالفين را بكشيم فرمود نه ـ **قال الله تعالى النفس بالنفس ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف فى القتل انه كان منصورا** تا كسى كسى رانكشد نبايد كشت هر كس را مظلوم كشند، اولياء او خون اورا مطالبه ميكنند وانكشته منصور ومظلوم است وقاتل مقهور و منكوب
مدتى بين آنحضرت واصحاب ازكشته گان جنگ جمل واوضاع واحوال آنها سخن ميرفت امام علل و عوامل آن و موجبات كيفر وقصاص ومعرفت بحال كشته گان را بيان فرمود جمعى ازرجال ومعاريف كه ازشركت در جنگ و معاونت خودداری كرده بودند آمدند عذر خواستند وطلب بخشش كردند وگفتند مااكنون در فرمان توئيم هرچه فرمائى اطاعت كنيم روزها وشبها امير المومنين درخانه جعدة بن هيتبره مى نشست و مردم واشراف كوفه وعراق مى آمدند تجديد عهد مودت ميكردند وميرفتند ـ

مالك اشتر و جنگ جزيره

چون استقرار امير المؤمنين دركوفه مسلم شد اهل جزيره كه هواخواهان عثمان بودند بامعاوية ابن ابى سفيان پيمانى داشتند وبيعت كرده بودند آشوب كرده حضرت امير ـ مالك اشتر نخعى را خواست وامارت وفرماندارى جزيرة را باو مفوض فرمود ـ ضحاك بن قيس قهرى ازطرف معاويه فرماندار آنشهر بود ـ خبريافت كه مالك اشتر ازطرف امير المومنين منصوب شده اوهم اهل **رقه** را خبر كرد وكمك خواست تاازآمدن مالك جلوگيرى نمايند ـ مالك نزديك **حران** رسيد **ضحاك** با **سماك** رئيس رقه باقشونى كه داشتند بيرون آمدند سر راه مالك را بستند ـ مالك باآنها بجنگ پرداخت تا ضحاك را منهزم نمود واو بحصار حران پناه برد اشتر اورا تعقيب كرد تاپشت درحصار فرود آمد واورا محاصره كرد ـ معاويه شنيد پسر خالدبن وليد را بنام عبدالرحمن با فوجى سوار بكمك ضحاك فرستاد مالك اشتر خبريافت جلو آنرا گرفت و درصحراى رقه ميان او وعبدالرحمن جنگ در گرفت پسرخالد شكست خورد رو بفرار نهاد مالك اوراهم تعاقب نمود تا اهل رقه راهم محاصره كرد ـ

ضحاك ازحصار بيرون آمد ـ معاويه ايمن بن خزيم اسدى را بكمك آنها فرستاد و ازاطراف براى آنها قشون وكمك فرستاد **مالك هم مردانه با همه آنها مى جنگيد و برهمه آنها ظفر يافت واينجا نيروى فكر وقدرت بازو ومهارت جنگجوئى مالك برهمه روشن شد** ـ قشون شكست خورده ازاطراف بطرف معاويه رفتندوخبر هزيمت خودرا باكمال تأسف دارند ؟!

مالك برسرير حكومت خود درجزيره ورقه تسلط يافت وفرمان داد هركس مخالفت كند جان ومالش در معرض تلف است و چون بكلى زمينه صاف شد جريان را براى **امير المؤمنين** (ع) نوشت وتحريك معاويه را دراين جنگها گزارش داد .

امام (ع) بشنيدن اين خبر خطبه‌اى ايراد فرمود كه مضمونش اين بود مادامى كه مردم را مخالف پيش بگيرند باآنها كارى ندارم ولى نميتوانم ديد كه زبان طعن ولعن

بگشایند وراه خلاف میپیمایند وفتنه وفساد برانگیزند .

اکنون مالك اشتر که نزد شما بشهامت وصداقت شهرت دارد نامهٔ بمن نوشته مبنی براینکه معاویه اهل شام را درشك انداخته ودلهای مردم را از متابعت من منصرف ساخته والقاء نموده که عثمان را علی (ع) کشته است وبرای جنگ بامالك اشتر لشکری آراسته وبولایت جزیره فرستاده مالك قشون اوراکه از اطراف حمله کرده بودند منهزم ساخته است ولی هنوز درتهیه قشون است **آیا شما صلاح میدانید نامهٔ باو بنویسم و نصیحتش کنم** شاید دراواثر کند مردم از اطراف مسجد گفتند رای رای مبارك امیرالمومنین است آنچه مصلحت میداند عمل فرمایند **ما مطیع امر شما هستیم چشم بر گوش حکم برفرمان داریم**

اولین نامه امیرالمومنین بمعاویه بن ابوسفیان

آثار مخالفت معاویه باآنکه درجنگ جمل کمك کرد وشکست خورد ازاطراف پدیدار گردید وباز هم قشون اوبدست مالك اشتر منهزم شد وازپای نایستاد ـ تابکوفه خبر رسید این نامه را امام متقیان بمعاویه نگاشت قریب بدین مضمون

بنام خداوند بخشنده مهربان ازطرف بنده خدا علی امیرالمومنین بسوی معاویه فرزند صخر امابعد بدان که اگرچه آنروز که مهاجر وانصار بامن در مدینه بیعت کردند تودر شام بودی ولی بیعت غائبین بیعت حاضرین است هماطور که درزمان ابوبکر وعمر غائب بودی وبیعت آنها راپذیرفتی اماچون حاضر رامجال اختیار نبود غائب رامحل اعتراض نباشد وضع نشستن عثمان برای حاضرین روشن بود آنها که غائب بودند شاید نمیدانند امااز حاضرین بپرسند آنها که اوراسرزنش میکردند واوراکشتند وکسانی که اورادوست میداشتند «یعنی توای معاویه» اورا یاری نکردند وحاضرین درباره اوبدروغ منسوب شدند وغائبین در کشتن او متهم گردیدند ای معاویه اینك مردم حاضر وغائب خواص وعوام بامن بیعت کرده اند وبخلافت من راضی شدند هرکس سرمخالفت بلند کند باید اولا اعلام کند که مامخالف ومؤالف را بشناسیم وبوظیفه خود قیام واقدام نمائیم والسلام

این نامه را حجاج بن غزنه انصاری برد بمعاویه داد معاویه آورنده نامه رادشنام داد قاصد گفت توهمان کسی هستی که عثمان ازتو کمك خواست ویاریش نکردی ـ معاویه غضبناك شد گفت جواب بدست تو نخواهم داد معتمد من همراه تومی آید وپاسخ نامه رامی آورد ـ حجاج بر گشت ولیدبن عقبه که ازمنفی بودن نامه مطلع شد خورسند گردید چه اودشمن علی بود وسبب دشمنی اوهم این شد که مردم کوفه درنزد عثمان بخمر خوردن ولید وبدمستی او گواهی دادند امیرالمومنین فرمودا گر بشبوب رسیده باید اوراحد زد وهمین سخن حق درکام او تلخ آمد و کینه علی را بدل گرفت

بدمستی ولید ونماز خواندن او

ولیدبن عقبه ازجانب عثمان والی کوفه بود اگرچه بعدل و انصاف حکومت میکرد ولی اکثر اوقات مست ولایعقل بود یکروزصبح درحال نشاطی داشت گفت اگر بخواهید بجای دو رکعت چهار رکعت نماز برای شما بخوانم ـ مردم مسلمان جریان بدمستی اورا بخلیفه نوشتند

وگروهی آمدند مدینه‌شهادت دادندباستعمال مسکرات‌ولید اوهم‌با امیرالمومنین مشورت کردفرمود اگرثابت‌باشدباید اوراحدزد شعراءدرباره اوقصایدی گفتند اوراهجو کردند

این‌خصومت سابقه‌دیگری هم‌داردردزمان پیغمبریکروزولید **باامیرالمومنین** گفت نیزه‌من ازتوتیزتروفصاحت من‌ازتو بیشترو بازوی من‌ازتوقویتراست **امیرالمومنین** فرمود فاسق‌خاموش باش‌ولید درغضب‌شد پیغمبرص شکایت کرد جبرئیل نازل‌شد این‌آیه‌را آورد **افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستوون** اکثرمفسرین‌شان‌نزول‌این آیه‌رادرفسق‌ولید وایمان‌علی‌بن ابیطالب نوشته‌اند

این‌دوجهت‌سبب‌شد که آنروزی که معاویه نامه‌علی رابدون‌جواب گذاشت ولیدابراز خصومت باطنی خودرا مینماید

فوری‌نامه‌ای بمعاویه‌نوشت واورابجنك باعلی(ع) تحریص کرد واشعاری سرود که موجب شادی معاویه گردید

قلیل ـ روی‌دیگرنوشت **کثیر** بقیه راسفید گذاشت واین‌دونامه رابمردی بدزبان‌و بداندیش وفرومایه‌ای داد که‌برد کوفه وهردورا بامیرالمومنین برساند

مردبنی‌عبسی واردمسجد کوفه شد گفت‌ازبنی‌عبسی باقیس‌غیلان کسی دراین‌مسجد هست ؟ گفتند مقصود توچیست ؟

تو کیستی ؟ ازکجا می‌آئی ؟ گفت من قاصد معاویه‌ام‌خبرانست که درشام پنجاه هزار مرد معمر ازحسرت کشتن عثمان محاسن باشك دیده‌تر دارند و از فراق او خون می‌بارند وشمشیرها کشیده عهد کردند تاکشندگان عثمان را نکشند شمشیر در غلاف نکنند وهر پدر پسرها ومسافرین بمألوفین وطن ومادران‌بفرزندان‌همه وصیت‌طلب‌خون عثمان‌رامینمایند . آنها که بیش‌ازاین برشیطان‌لعنت‌میکردند اکنون بر کشندگان‌عثمان لعنت میفرستند**امیرالمومنین** ازاوپرسیدچه کسی را بریختن‌خون‌عثمان متهم میسازند گفت تورا وبدان اتفاق دارند که تو عثمان‌راکشتهٔ فرمودخاك بردهان‌مرا با قتل عثمان چه کار .؟!

مردم کوفه اوراسرزنش کردند گفتندتوچند بی‌شرم‌وحیائی‌تومهاجروانصاررا تهدید میکنی خواستنداورا بکشند آنحضرت‌نگذاشت‌فرموداورا آزادبگذارند نامه‌راازاوبگیرند چون نامه‌رانشان داد دیدندجز آن‌دو کلمه چیزی‌ننوشته فرموداو سرجنگ‌دارد .

آنگاه گفت **لاحول ولاقوة الا بالله حسبی الله و نعم الوکیل**

آنمردعبسی برخواست گفت یاامیرالمومنین آنچه ازاهل شمادرحق‌تو شنیده بودم هیچ کس‌را ازتو دشمن‌تر نمیشناختم واکنون که تورابااین حلم وفضیلت وگذشت دیدم هیچ کس‌را جزتو محبوب‌تر نمیشناسم ویقین کردم که اهل‌شام درضلالت وگمراهی عمیقی فرورفته‌اند وبحق‌خدائی که قادر برهر کمال است‌ازتومفارقت‌نکنم تادررکاب‌توجان بدهم آنگاه درضلالت‌معاویه وقدح‌واشعاری‌سرودوبرای معاویه‌فرستاد .

مردطائی ومعاویه

دیدیم که‌مردعبسی ازشام‌بکوفه‌رفت‌واخبارحال شامیان‌رابرای کوفیان گفت اکنون رفتن یك‌مردی کوفی‌را بشام واخبار اورا

برای شامیان مینویسم تاازاین‌دو بوضع‌مردم ومحیط‌شام‌و کوفه واقف گردند .

معاویه باجمعی ازخواصش بیرون‌شهر رفته بودند که شخص شترسواری را دیدند ازعراق می‌آید صدا کردند پیش‌آمد وپرسیدتر کیستی ؟ جواب‌داد از قبیله طی ازکجا می‌آئی ؟ از کوفه بچه‌قصد برای‌دیدن‌حابس‌بن‌سعدطائی که در خــدمت‌تست وپسرعم من است ـ معاویه‌دستورداد عابس‌بن سعد را حاضر نمودندواورا بدید یکدیگررا بوسیدند. عابس گفت این‌مرد ازاخبار عراق‌واقف است وحدودوثغورآنشهررا خوب میداند معاویه پرسید ازحال علی(ع) چه‌خبر داری؟ راست‌بگو. طائی گفت علی‌بن‌ابیطالب‌چون‌ازجنگ جمل فارغ شد چندروزی دربصره ماند وبعد بکوفه رفت همه مردم ازعــالی ودانی ــ خرد وبزرگ ازاو استقبال کردند بطوع‌ورغبت بربیعت اوشتافتند وبر یکــدیگر سبقت میگرفتند تا آنجا که عباهاازدوشها می‌افتادواطفال رابدوش‌میگرفتندو بااو بیعت‌میکردند عروسان‌ازحجله‌ها ـ پیره‌زنان‌صدساله باعصاهاتکیه کرده می‌آمدند بااو بیعت میکردند وبپای اومی‌افتادندوبدین‌بیعت بقدری‌خوشحال‌ومشعوف بودند که وصف‌نتوان کرد .

معاویه ازگفتاراو دل‌تنگ‌شد بعابس گفت این‌پسر عم‌توجاسوس است طائی گفت‌من جاسوسی نکرده‌ام وخوش ندارم ودراین شهر نمی‌مانم سوی عراق برمیگردم.

ازاین بازپرسی‌دوقاصد ورسول یادومرد عراقی وشامی میتوان بوضع عراق وشام وحال مردم پی‌برد که تاچه‌حد تحت تعلیمات قرارگرفته وچه‌نظریه داشتند .

عراقی حقایق واقعه راگفت وشامی دروغ‌وداستان‌سرائی کرد ونشان داد که مردم شام تحت‌تأثیرتبلیغات معاویه قرارگرفته ومردم کوفه تحت‌تأثیرحقیقت‌اعمال‌فاضله ولایت علوی قرارگرفته‌اند .

جنك صفين

پس‌ازفتح جمل‌معاویه سر کش برارادهٔ خودباقی‌بود ومردم‌شام را بر آن‌داشت که عزل‌علی‌ونصب معاویه‌را بخواهند همان‌طور که‌این‌سیاستها هرروزدر کشورهای جهان‌اجرامیشود .

بنی‌امیه‌شکست خورده‌هم که‌ملازم‌عایشه‌بودند خودرا بشام‌رسانیدند ومعاویه‌راتقویت وتحریك میکردند

امیرالمومنین که مرکزخلافت‌را در کوفه‌استقرارداد قاصدی‌نزد معاویه‌فرستادکه بیعت‌کند معاویه زیربار نرفت عمروعاص‌هم که ازجاه طلبان مکار بوده خود را ازفلسطین بمعاویه‌رسانید واورا تشجیع کرد که باعلی‌جنك‌کند بشرط‌آنکه اگرغالب شد حکومت مصررا بعمروعاص‌بدهد

علی‌بن‌ابیطالب بقصدسرکوبی معاویه‌لشکری آراست ومعاویه هم‌برای احراز مقام مهیای جنك‌شد ـ مرکزاین دوسپاه درمحلی بود که دوصف باهم تلاقی کردند وآنجاصفین مشهور کردید یاصفین منزلی‌ازمنازل بین کوفه وشام‌بود .

یکماه بین‌دو نیروقاصد ونماینده سیاسی وجنگی رفت‌وآمد داشت بلکه‌کار بصلح تمام‌شود تاجنك شروع شدنودروز زودوخوردنمودند تا۱۱۰روز طول‌کشید دراین‌مدت‌از سپاهیان علی‌ع قریب ۲۵۰۰۰ بیست‌وپنجهزار وازسپاهیان شامی‌منجاوزاز ۴۵۰۰۰چهل وپنجهزارنفر کشته‌شدند فتح‌نزدیك بودداشت قشون‌شامی متلاشی‌ومنهزم میشدکه عمرو عاص نیرنگی‌زد قرآن‌هارا سرنیزه کردندتاسپاهیان علی‌دست ازجنك‌بکشند .

اهل‌عراق که این‌حیله رادیدند پیشنهاد صلح‌دادند هرچند علی‌ع خواست بآنها بفهماندکه دست بخدعه زدندقبول نکردند ناچارهمانساعاتی که مالك‌اشترداشت‌نیروی شامی‌را متفرق و منهزم میکرد فرستادندکه دست ازجنك بکش مالك گفت این‌وقت‌دست کشیدن است دشمن‌دارد فرارمیکند اصرار کردند تاقرارحکمیت صادرشد معاویه عمرو عاص‌راوعلی‌ع‌عبدالله‌ابن‌عباس‌را بر گزیدندلکن‌باصرارمردم‌ابوموسی‌اشعری بجای‌ابن‌عباس حکم شد

عمروعاص ابوموسی رافریب‌دادکه‌هردو معاویه و علی راخلع کردند وعمروعاص بسردستی معاویه را بخلافت بر گزید وابقاء کرد .

جنك خونین تمام‌شد ولی‌جنك سردبرقراربود ومعاویه‌هم بنابرتعهد خودعمروعاص رابولایت مصرفرستاد . وبیمن‌وحجازدست درازی کرد ولی‌عراق وایران زیربار معاویه

نرفت وموجب جنك سومی‌شد . بدین‌شرح

امیر المومنین ودعوت بجنك

چون برعلی ع مسلم‌شد که معاویه خودرا مهیای جنك میکند مردم‌را بمسجد دعوت کرد وفرمود این‌فاسق میخواهد خون مردم‌را بریزد آیا شماموافقت دارید که برای‌جنك آماده شویم مردی برخواست مخالفت کرد موافقین اورا تهدید کردند فرار کرددر بازارزیر دست‌وپا کشته‌شد معلوم‌شد ازجاسوسان معاویه‌است ــ امیرالمومنین فرمودایاقاتل اومعلوم‌است گفتنددرمیان جمعیت زیردست‌وپارفته فرمودخون بهای‌اورا ازبیت‌المال بایدداد

آنکاه فرمود بهتراست ازبزرگان اطراف وامرای نامی‌عرب دعوت کنیم که از آنجمله **جریر بن عبدالله البجلی** عامل همدان اشعث‌بن قیس عامل آذربایجان‌بود که شخصاً بآنهانامه‌نوشت وبا کمال علاقه وایمان بکمك اوشتافتند .

دراین نامه‌ها پند واندرز ونصحیت بود که ازجریان جنك جمل‌وقتل عثمان وحال خونخواهان تذکرداد وآنهارا بیاری‌حق دعوت‌فرمود سپس‌بزرگان صحابه بدوستان‌خود نامه‌نوشتند وآنهارا دعوت‌بکمك امیرالمومنین نمودند ـ رجال اسلام حاضرشدند وباهم تشریك مساعی نمودند ـ وازاطراف بطرف کوفه تمرکزیافتند .

وقوافل بزرگی ازعرب وقهرمانان وابطال درکوفه جمع شدند معاویه خبردارشد اول **عمروعاص** رابفریفت ووعده‌داد اگرباا وکمك کند نصف کشوررا باوببخشد واورا میخواست تابحیله اواستمداد نماید ــ وسپس **یزیدبن ابس و بشیربن ارطاة و حمزةبن مالك وحابس‌بن‌سعدطائی وابواعورسلمی** وچندنفردیکر ازکسانی که بغض‌علی‌ع‌رادردل داشتند جمع کرد وپول بی‌حساب دراختیار آنها نهاد ووعده‌های مقام‌و پول‌داد که اورادرجنك باعلی کمك نمایند ازجمله کسانی که معاویه دعوت کرد شرجیل‌بن سمط کندی درحمص‌بود نوشت که جریربن عبدالله‌بجلی فرستاده علی‌است میخواهم‌تاتورا ملاقات‌نکنم اورامرخص ننمایم‌شرجیل آمد بااومشورت کرد خلافت‌واقعه رادید کفت‌خوب بازی‌میکنی‌وشبانه‌بر کشت‌نزدامیرالمومنین‌ازاوواصحابش‌دیدن کردو کفت‌وبانیروی مجهز خود کمکی‌درجنك‌صفین‌خواهم کردمعاویه‌ازشرجیل‌مأیوس‌شدجریررا‌هم‌مرخص کرد‌ـ‌شرجیل بازبشام‌بر کشت وبصورت ظاهر بامعاویه بیعت کرد ـ ولی‌بازدودل بوددراین‌اثنامکاتبات‌و مرادوات شروع‌شد ورجال‌ومعاریف ازاطراف دعوت میشدند وبیعت ردوقبول میکشت .

عمروعاص ازمصرآمد شاهد مکاتبات بودتا بمعاویه کفت تاکی‌تو باعلی‌سخن تلخ‌و ردوبدل میکنید تودرفصاحت‌وبلاغت بااو برابری نتوانی کرد اگراندیشه جنك‌داری باید قیام کنی ازحرف بعمل آمد که ازنامه نوشتن‌کاری برنیاید .

قیام معاویه برای جنك باعلی

معاویه‌چون سخن عمروعاص شنید کفت حق‌باتست ودستورداد لشکررا آماده حرکت کنند وبطرف صفین روان شوندورئیس آنها مروان‌بن حکم بود که براسبی خاکستری رنگ که وبایش سفیدبود سوارشد وشمشیرعثمان راحمایل داشت تاازدمشق بیرون رفتند و دریك منزلی فرود آمدند ومنتظربقیه قشون‌شدند ـ

۸٤۰۰۰ هشتاد وچهارهزار نفر درآنجا جمع‌شدند ــ ممینه را بعبدالرحمن‌بن

خالد ولیدداد ومیسره را بعبدالله بن عمرو بن عاص سپرد مقدمه را یا بوالاعور سلمی گذاشت وبرساق قشون بشربن ارطاة رامنصوب کرد اوایل محرم بود که درصفین فرود آمدند زمین نرم نزدیك آب فرات لشکرگاه گرفتند و آنجا بناها ساختند وهنوز بمعاویه می‌پیوستند تا عددقشون اوبه ۱۲۰۰۰۰ بصد وبیست هزارنفررسید ـ آنگاه این نامه را منظوماً بامیرالمومنین نوشت .

لایحسبنی یا علی غافلا	**لاوردن الکوفه القبائلا**
و المشرفی والقنا الذوابلا	**فی عامنا هذا دعاما قابلا**

امیرالمومنین جواب اونوشت

اصجتذا حمق تمنی الاباطلا	**لاوردان شامك الصلواهلا**
اصجت انت یادین هندجاهلا	**لارمین منکم الکو اهلا**
تسعین الفا رامحا ونابلا	**یزد حمون الحزن والسواهل**
بالحق والحق یزیل الباطلا	**هذا لك العام وعاماً قابلا**

مظمونش این است یاعلی توگمان نکن من غافل نشسته اکنون قشون بسیاری بکوفه آمد .

قیام وخطبه امیرالمومنین

امیرالمومنین جواب دادمن چون تواحمق نبودم که بشام حرکت کنم توبر سرزمین آمدی که خون مردم رابریزی وهم اکنون نودهزار تیرزن بشما جواب میدهد واین ماه محرم وسال مرك بسیاری از اصحاب تست .

آنگاه فرمان داد تامنادی نداکنند فرماندهان حاضر شوند درمسجد کوفه همه حاضربودند خطبه بلیغی خواند وآنها تشجیع فرمودکه معاویه تبعیت قیصرروم است اگراوفاتح شوند بشماها غلام وبنده قیاصره میباشید واگرغالب شدید بردنیا ظفر خواهید یافت شما ای مهاجروانصاردرشجاعت براهل شام برتری دارید ودرایمان بزرگوار وسرورید شمااهل حق وآنها بر باطل خداورسول راتنها نگذارید تردیدی درعقیده وایمان خودپیدا نکنید آنها اهل دنیا وخلافت وگمراهی وطالب مقام و منصب هستند شما برای احقاق حق وارشاد وهدایت شمشیرمیزنید مبادا بسخن سحرآمیزووعده‌های دروغ و تبلیغات سوءبنی امیه مغرورومجذوب شوید حق را اطاعت کنید ودرجنك کوشا وبردبار باشید ظفروفتح وفیروزی باشماست.مبادا تردید وتزلزل بخودراه دهید جدوجهد کنید تاخداوند بین شما وآنها حکم فرماید .

فرماندهان باشنیدن این خطبه هریك برپاخواستند مراتب ارادت واطاعت و جان بازی خودرا بعرض رسانیدندومهیای امرشدندو گفتند :

یکجوز صدق کم نکنم درهوای تو	**تادانه چیند مرغ اجل همچو ارزنم**

گفتند صلاح نیست دیگر امروزبفردا انداختن تااو بتعداد قشون خود بیفزاید.

مخالفان توموران بدندمارشدند	برآوراز سرموران مارکشته دمار
بده امانشان زین بیش روزگار بر	که اژدهاشود درروزگار باید مار

هر کس حماسهٔ کردومراتب جانبازی را بعرض رسانیدامیرالمومنین فرمود **اللهم نور قلوبهم مابقتی واهدنا الی الصراط المستقیم در قشون امیرالمومنین ۸۰۰ مرد از انصار بودند ۹۰۰ مرد از کسانی بودند که زیردرخت با پیغمبر بیعت کرده بودند ۸۰ مرداز جنگجویان بدر و ۸۰ مرد از اصحاب رسول خدا مانند اویس قرنی وعزه و امیرالمومنین مسعودبن عمر وانصاری را نایب خود در کوفه قرارداد واو بعرض رسانید که ۹۰ هزار مرد ازسواره وپیاده حرکت** کردند بمسجد ابوسیره رسیدند آنجا فرود آمده نمازخواندند وحرکت نمودند بدیرابو موسی دوفرسخی کوفه رسیدند نماز خواندند امیرالمومنین آنها را دعا کرد و تعلیماتی دادتا بزمین بابل رسیدندفرمود آرام بگذارید که سخت ناهموار است آنگاه اشك ریخت فرمود این جامحل کشتن فرزندم حسین بدست آل ابوسفیان است. حسین را خواند واورا امر بصبر دادوهمانجا آب خواست وضوساخت دور کعت نماز خواندتالشکر کنار شهر نینوا فرود آمدند.

خواب دیدن امیرالمومنین در نینوا

درعبوراز نینوا برای صفین چندساعتی آنجاقشون کوفه استراحت نموده امیرالمومنین پس از نماز ساعتی درخواب رفت وسر برداشت فرمود **عبدالله بن عباس** کجاست حاضر شدفرمودخوابی شگفت دیدم ابن عباس پرسیدچگونه بوده ؟ فرمود تاسر بربالین نهادم درخواب دیدم جماعتی مردان سفیدپوش از آسمان فرود می آمدندشمشیرها حمایل داشتند وپرچمهای سفید دردست گرفته گرد این سرزمین خطی کشیدند پس از آن درختهای خرما را دیدم که شاخهای آن برزمین میکشید . سپس جوئی ازخون تازه دیدم که درجریان بوده و وفرزندحسین رادیدم میان این جوی فریادمیکردو کسی اورا یاری نمی نمود آنگاه آنمردان سفیدروی از آسمان فرود آمدند ودیدم ندامیکنند صبر کنیدای آل رسول الله وبسدانید که بدست بدترین خلق کشته میشوید وبهشت مشتاق شماست ـ آنگاه خطاب بحسین کرده گفتند ای حسین درهای بهشت را بروی تو گشاده اندونزدمن آمدند وتعزیت گفتند وتسلیت دادندو گفتندای ابوالحسن روزقیامت چشم تو بدیدار فرزندت حسین روشن خواهدشد !!!

آنگاه امیرالمومنین فرمودای پسر عباس بآن خدای که جان علی بن ابیطالب بدست قدرت اوست عین این خواب که دیدم قبلاازرسول خدا (ص) شنیده بودم وفرمود دردشت کربلا چنین خوابی می بینی و اینجا همان سرزمین است کـه حسینم رامیکشند وانجا بقعهٔ معروف ومطاف اهل زمین و آسمان خواهدشدو کسانی که دراین بقعه دفن شوندروزقیامت بی حساب وارد بهشت خواهند شد .

بعداز آن فرمود ای پسرعباس خوابگاه آهوان را دراین سرزمین پیدا کن رفتم پیدا کردم باامیرالمومنین بدانجارفتم قدری خاك را عقب کردومشتکی بر گرفت که چون زعفران ومشك معطر بود واهوان همانجا ایستاده بودندفرمودمحل تولدعیسی است که آنخاك رابوسید و گریه کرد وحواریون علت گریه اورا پرسیدند گفت فرزندرسولخدا احمدمحمدمصطفی (ص) دراین سرزمین کشته خـواهد شد ـ سپس فرمود پرورد گارا برکسانرا ازوجود کشندگان فرزندم بردارو آنها را ملعون ابد گردان صدای گریه علی بلندشد ولحظهٔ غش

کردوبهوش آمد وهشت رکعت نمازدیگر خواند وبیین هردورکعت آنخاك را می بوسید و می بوئیدوحسین را نوازش میکرد وباوبصبروبردباری میدادتامشتی ازآنخاك را بابن عباس داد، فرمودهروقت رنگش خون شدحسین را کشته اندواین شیشه روزعاشوراابن عباس راازواقعه تاریخی خبردار کرد .

حرکت ازکربلا بساباط مدائن

قشون کوفه حرکت کرد ازنینوا وکربلا گذشت بساباطمدائن رسید درعرض راه کدخدایان وزراع قراء وقصبات می آمدند عرض حاجت میکردندفرمان میداد آنهارا بحوائجشان برسانند ورفع نیاز آنهارا نمایندتا جریربن مستهم بن ظریف تمتبی قصورعالیه کسری وابنیه وکاخهای رفیع سلاطین ساسانی را دیدند چه باغها وبستانها چه انهار جاریه واشمار رنگارنك دید این شعررا خواند .

جرت الریاح علی مکان دیارهم فکانما کانوا علی میعاد

امیرالمومنین ع شنید فرمود خوب بود این آیه تلاوت میکردی

کم ترکو امن جنات وعیون و زروع ومقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلك واورثنا هم آخرین فمابکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین ان هولاء کانوا وارثین

فرمود خداوندبپادشاهان ساسانی انواع نعم را ارزانی داشت کفران کردندازدست آنها گرفت بدست شماهان داداگرشماشکر نعمت کنیدافزون گرداندواگر کفران کنیدازدست شماهم بگیرد بوارثین شمادهد ازمدائن بانبارحرکت کردندمردم آنشهر استقبال شایان نموده وغذای فراوان آوردند فرمود این اطعمه وهدایا چرا آوردید گفتند رسم ما این است بزرگانی که ازشهرما عبورمیکنند باید پذیرائی کنیم فرمود قبول میکنم مشروط براینکه درحساب خراج شما آوریم گفتند زشت است ماپول غذابگیریم اگرشما قبول نفرمائید درقشون شما آشنایان و دوستانی هست که بآنها تقدیم میکنم فرمود بدوستان اولی تراست برسانید .

بی‌تابی از بی‌آبی و پیداشدن چشمه آب

روزسوم که ازانبارحرکت کردندآب نیافتند مردم ازبی آبی سخت ناتوان شدند ازدورصومعهٔ پدیدآمد بسوی او رفتند راهبی آنجا بود فرمودآب دراین نزدیکی کجاست ؟ که لشکر تشنه اند راهب گفت برای من ازدوفرسخی آب می آورند ـ حضرت بااسب خودچند قدمی پیش رفت بزمینی رسید پیاده شد فرمود اینجا رابکنید که آب هست مقداری کندندبسنك گردی برخوردند که صدنفرجمع شدندآنرا نتوانستند بلندکنند تاخودآمد نزدیك بسم اله ودعائی خواند وسنك بآن عظمت رابلند کرد آب صاف گوارائی جوشیدن نمود همه سپاهیان آشامیدند واسبها راسیراب کردند ومشکها راپرنمود حرکت کردند

نوشته اند پس ازآن هرچه آمدند آن چشمه رانیافتند نزدراهب رفتند گفت من شنیده ام ودرکتب عهدعتیق خوانده ام که حوالی این صومعه **چشمه حوما** بود که هفتاد

پیغمبر واوصیاء آنها از آن آب خورده اند واز آن چشمه جز پیغمبر ووصی او آب نتوانند بیرون آورد .

از آنجا حرکت کردند بمحلی رسیدند که آنرا **قطار** گویند آنجا مسجدی بنا ـ کردند وهنوز آن مسجد موجود است از آنجا ببلاد جزیره ورقه رسیدند که مالك اشتر حاکم آنجا بود از آنجا ببلیخ رفت وآنجا صومعه بود دید امیرالمومنین وضو گرفت نماز بخواند از بالا فرود آمد خدمت آنحضرت گفت کتابی دارم که خط حضرت عیسی است فرمود بیاور ببینم آورد وقسمتی از آنرا خواند که نام امیرالمومنین در آن بود فرمود شکر خدایرا که نام مرا در این کتاب آورده است وراهب درخدمت او رفت ومسلمان شد واز آنجا بصفین رسیدند

تبادل نامه بین امیرالمومنین ومعاویه

چون بصفین رسید شروع بمکاتبات شد وقاصدها بین دو فرمانده رفت و آمد داشتند پنج نامه از طرف امیرالمومنین نوشته شد ومعاویه جواب داد ومنظور نصحیت وپند و اندرز بود چنانچه دیدیم درجنك جمل هم تا آنجا که متصور بود آنهـا را توصیه کرد واتمام حجت فرمود شاید جنك نشود وکسانی کشته نکردند دراین جاهم مکرر نامهٔ نوشت قاصدها فرستاد توصیه ونصحیت کرد امابردل سنك دشمن اثری نکرد بتعداد قشون ومال افزون خود مغرور بودند تابجنك شروع شد .

جنك ابوالاعور بامالك اشتر درجنك صفین

چون امیرالمومنین کنار فرات مقابل شهر رفته زود آمدند معاویه ولشکرش آنطرف آب بودند ـ معاویه ابوالاعورسلمی راخواست وبالشکرانبوهی گفت بروآنطرف آب فرات وبرلشکرعلی حمله کن شاید بیك حمله ناگهانی ظفربیابی وپیروزی کردی .

ابوالاعور بالشکرش حرکت کرد ـ امیرالمومنین خبریافت **زیادبن نصر و شریح بن** هانی را احضارفرمود ولشکری بدوداد ودستورداد وازدوطرف باابوالاعور حمله کن چون اورا با قشون انبوهی دیدند بر کشتند امام مالك اشتر را فرمود این کار تو شتابان جلوی آنها رابگیر وحمله کن .

اشتر گفت بچشم اطاعت میکنیم بالشکر انبوهی برای دفاع لشکرشام حرکت کرد وهاشم بن عقبة بن ابی وقاص راباخود بردتامقابل قشون دشمن رسید ابوالاعوردید لشکرعراق باشیرژیان بمقاتله او آمده اند بانك برلشکر خود زد که مردانه باشید وحمله کنید وناگهان حمله کردند جنگی سخت درگرفت شمشیرونیزه ومردومرکب بود که روی زمین ریخت اشتر گفت ای لشکرابوالاعور که معاویه باو آنقدرمفاخره میکند کیست ؟ بمن نشان دهید گفتند بافوجی شامی در آن بلندی ایستاده است تماشای جنك کردن تورا میکند مالك مردی رانزد اوفرستاد که بیاساعتی مبارزه کنیم ابوالاعورترسید گفت مالك کفرمن نیست که بااوبیکار کنم چون اشتربشنید گفت سخت براوحمله کنید همان صبح ـ گاه بود که ابوالاعورشکست خورد فرار کرد خودرا بمعاویه رسانید گزارش داد که مردی قوی الجنه شدیدالعظم باکمال جدوجهد می جنگید معاویه گفت باید مالك اشترباشد

ت قشون شامی رامالك بامیرالمومنین گزارش داد فرمود بطرف دشمن

روید که لشکر کوفی آنطرف آب فرات رفتند ونزدیك باسپاهی شامی شدند درست نیمه محرم سال ۳۸ بود

پیکار برسر آب

قشون شامی‌چون نزدیك بمجاری آب بودند مانع میشدند که لشکر امیرالمومنین آب بردارند-امام‌ع‌مسیب‌بن‌ربیع‌ریاحی و صعصعة‌بن صوحان عبدی‌را خواست وفرمود نزد معاویه بروید بگوئید لشکریان تومانع آب‌بردن لشکریان من میشوند اگرمن برآب تسلط داشتم هرگز چنین منعی نمیکردم دستورده ازآب بردن ممانعت نکنند.

فرستاده‌گان امیرالمومنین علی‌ع نزد معاویه رسیدند معاویه بعمروعاص گفت چه مصلحت می‌بینی عمروعاص گفت علی‌باچندین هزارسواره و پیاده نزدیك فرات نشسته و اگرهمه دشمن علی‌بودند وآب بدست اوبود هرگزدشمن راهم منع‌ازآب بردن نمیکرد وتوهم دیگراو خودرا بآب میرساند .

ولیدبن عتبه گفت ای‌معاویه این قوم که اینجاآمده‌اند چهل روز آب رابروی عثمان بستند واورا بافرزندانش‌تشنه گذاشته توهم آب را برروی آنها ببند تاتشنه بمیرند ودرآنجهان هم‌خداوندآب را ازآنها بگیرد که مستوجب چنین عقوبتند .

دراین‌میان بدجنس ولید وخصومت دیرینه اورا نشان میدهد که چقدر پست طبع است - صعصعه گفت ای‌ولید خداوند تعالی درآن جهان آب زندگی راازتو وسایر کفار بازمیکرداند که‌مستانه‌برای‌مردم نماز میخواندی وبجای‌دور کعت چهارر کعت خواندی و عثمان توراحدزد وآیه آمد خداوند علی‌را موسی وتورا فاسق معرفی کرد دراین دنیاهم علی ویارانش بی‌آب نخواهند ماند .

ولید ازصعصعه سخت‌خشمناك شدشمشیربرروی او کشید معاویه اورا تقبیح کرد که‌رسول وقاصد را نباید آزرد ولی خودش دستارش رابحال غضب برزمین افکند گفت خدای تعالی معاویه وپدراورا ازحوض کوثر آب ندهد اگرمن علی و لشکر اوراآب دهم مگرعلی بزور آب ببرد .

مسیب وصعصعه بر گشته جریان را گذارش دادندامیرالمومنین ملول‌شد اشعث‌بن قیس ومالك اشترآمدند اجازه جنك وحمله گرفتند تاآب بیاورید اجازه داد این دو قهرمان بایازده هزارمرد جنگی بطرف فرات حرکت کردند حارث‌بن حجر کندی‌پرچم اشعث راگرفت وپیش روقافله بود تارسیدند بموکلین آب فرات «که ازاین پدر بپسرش ارث رسید وازآن پدر بپسرمظلومیت وبزرگواری ومحرومیت ازآب‌فرات ارث رسیدهم فریاد کردند ای‌اهل‌شام دورشوید وگرنه خون شما ریخته شود .

شامیان بمبارزه برخواستند اشعث برپیادگان فرمان حمله داد جنگی سخت درگرفت بسیاری کشته شدند واشعث ومالك ظفر یافتند وکنارآب نگهبان گذاشته آب بقدر وافی بردند وهمانجا خیمه و خرگاه زدند امیرالمومنین فرمان داد هرکسی برآب بردن آزاد است .

آب انداختن بخیام لشکر

سه روز گذشت معاویه بحیله عمروعاص دستورداد دویست نفر بروند ازبالاترسد آب رابرند تا آب بخیمه وخرگـاه اصحاب علیع بیفتد وشاید شبانه همه غرق شدند ولی امام ع فرمود اگرتمام خراج شام راصرف کنند اینسدرا نتوانند شکست وجود آنها بـاافتضاح فـرار کردند ـ امالشکرعلیع ازترس آنکه مبـادا غرق شوند از ملتفیات سوء معـاویه ومکر عمروعاص آنجا راخالی کرده طرف دشت رفتند ومعاویه بالشکرخود همان‌مکان رااشغال کرد امام‌اشعث واشتررا خواست فرمود دیدید چگونه فریب خوردید ـ بـاکمال تأسف اشعث برگشت برتمام‌قبیله بنی کنده راجمع کرد گفت من‌خطائی کردم بایدبهمت شماها جبران شود قبیله اوهمه لباس جنك پوشیدند مالك‌اشترو برادران اوبالشکرانبوهی بالای سرمعاویه ولشکرش آمدند جنگ سختی درگرفت اینجا جنگ تن‌بتن‌شد وهرمبارزی‌از شام‌شهرت داشت بمیدان اشترمی آمد وکشته‌میشد هفت‌نفرقهرمان نامی کشته‌شدحملات جمعی‌شروع‌شد **اشعث‌بن‌قیس از یکطرف مـالك اشتر ازطـرف دیگر** در مقابل **شرجیبل بن‌سمط وابورالاعور** ازآنطرف پیکارمیکردند تـابشکست آنهـا منجرشـد لشکرمعاویه مهلت خواستند تااز آنجا کوچ کنند سران سپاه گفتند مهلتـی نیست لحظه درنگ‌نمیدهیم یکساعت وقت‌خواستند واسباب خودجمع کرده‌فوری کوچ کردند **اشعث خدمت امیرالمومنین رفت عرض کرد ازماناراضی‌شدی همان محل‌راگرفتم فرمود خدااز شما راضی باشد .**

مذاکرات بامعاویه

این سومین بیکاربود که بشکست معاویه تمام‌شـد حضرت امیر فرمودسعیدبن‌قیس وبشیر بن‌عمروانصاری‌باچندنفرازقهرمانان معروف عرب نزدمعاویه بروید واورااز عواقب وخیم‌کارش مطلع گـردانیـد شایدبنصحیت شماهاازادامه جنك‌منصرف‌شود ـ !!

چندین‌نفرازشخصیت‌های مشهورنزدمعاویـه رفتندوهرچـه براوخواندند دهن‌سرد کوبیدن بودند مأیوس‌بر گشتند وماجرا گفتند امامع فرمود اینقوم درباطل خود جهدی دارندوشما باید درحق‌وصدق خودجدیتی کنید ـ همه‌ازجان‌ودل اطاعت کردند .

یکروزصبح **عبیدالله بن عمر بن خطاب** بافوجی‌ازلشکرمعاویه برای‌جنگ‌بمیدان آمدومبارزه طلبیدامیرالمومنین **محمدبن ابی‌ابکر**را بافوجی‌سواره بجنك اوفـرستاد میان‌این خلیفه‌زاده جنگی سخت‌شد وجمعی کثیر کشته شدند تاوقت‌نماز عصرازهم جـدا شدنددرحالی که کشتار لشکرمعاویه چندین برابرلشکرعلیع بود .

روزدیگرشرجیل سمط کندی ازطرف‌معاویه بمیدان آمداشتر نخعی باجمعی‌بپیکاراو رفت آنروز نیزتا عصرجنگ‌شد و گروهی بسیار کشته‌شدند وغروب آفتاب خسته وفرسوده جدا شدند .

روزدیگرعمروعاص بالشکری جرارشامی باتجهیزات‌فراوان بمیدان آمد عبدالله بن‌عباس باخیلی‌انبوه بجنك‌اورفت کشتارزیادی ازطرفین‌داده‌شد اول‌شب‌هردو بطرف‌خیمه وخرگاه خودبر گشتند .

بهمین ترتیب روزها گذشت که پیکارهای دسته دسته صورت میگرفت وفتح وظفری معلوم نبود تاماه محرم تمام شد وروز اول ماه صفر که شد امیرالمومنین درمیان لشکر خود منادی فرستاد که ما بدوجهت درجنك توقف میکردیم اول که ماه حرام بود دوم سعی میشد بلکه ترك پیکار کنند ومتابعت نمایند .

اکنون که آنها برضلالت وگمراهی خود باقی هستند و ماه حرام هم گذشته مصمم گشته ایم باحملات جوانمردانه شما بجنك خاتمه دهیم وکار این قوم بسازیم ومایقین داریم برحقیم وباایمان راسخ می جنگنیم **والله یوید بنصره من یشاء وهولا یهدی کمیدانی نینن** ــ همه لشکریان چون شیرژیان مهیای پیکار شدند میمنه ومیسره ــ قلب وجناح قشون را مرتب نمودند .

امام **حسن** وامام **حسین** برمیمنه **وعبدالله بن جعفر برمیسره مسلم بن عقیل بر** پیاده گان **ومحمد بن حنفیه** برسواران امارت بافتند ومیسره پیاده گان را **بهاشم بن عقبة بن ابی وقاص** وبرادرش **عمرو بن عقبه** داد **وعبدالله بن عباس وعباس بن ابیعه** رادرقلب سواران قرارداد **اشعث بن قیس ومالك اشتر نخعی** رادرقلب پیادهٔ گان مقررفرمود وجناح سواران را **بسعید بن قیس همدانی وعبدالله بدیل ورقاع خزاعی** سپرده وجناح پیاده گان را **برقاعة بن شداد عبسی و عدی بن حاتم طائی** داد و وسواران کمین را **بعمار یاسر وعمرو بن حمق خزاعی** واگذارد وپیاده گان کمین را **بعامر بن واثله اکعنانی وقبصة بن حایر اسدی** سپرد

سپس برای هریك از قبایل ربیعه ومضرویمن وغیره مردی از بزرگان خود آنهارا بریاست برگزید که مهام امور آنها رااداره کنند .

جنگهای ماه صفر

معاویه نیزخبردارشد صفهارا آراست وازطرفین مبارزه شروع شد ازلشکر معاویه عوف حارثی بیرون آمد رجزخواند ومفاخراتی کرد تاعلقمة بن قیس از اصحاب علی ع بیرون آمد ونیزهٔ برسینه اوزدازاسب بینداخت عمرو بن العاص پرچم را بپسرش عبدالله داد بمیدان آمد رجزی خواند بلشکر علی حمله کرد حصین بن منذر باپرچمی سیاه باپانصدنفرسواره بعمروعاص حمله کرد وجمعی را کشت تاآنها متفرق ومنهزم شدند امیرالمومنین صدنفر ازقبائل علك ولخم وحمیر برای پشتیبانی او فرستادتاخود رابخیمه معاویه رسانیدند ومعاویه ولشکرش بعقب فرار کردند تاباز بحیله پرداختند گفتند ماپسرعم همهستیم درحریم قدم ننهید حصین گوش باین سخنان نمیداد وحمله میکرد وپیش میرفت تاهمه تارومار کرده متفرق شدند ـ برگشت ــ درجای خود ایستاد که مردی عثمانی بنام اجیر بیرون آمد رجز خواند کبسان بجنك اورفت اوزخمی بر کبسان زداو را کشت امیرالمومنین خود براجیر حمله کرد وگریبانش را گرفت بزمین زد واورا کشت معاویه این مبارزه رادید **غلامی داشت بنام حریث بسیارچابك وجنگی ودلیر** بود گفت میتوانی قاتل اجیررا بکشی جواب داد آری پرسید اگرعلی باشد چکنم گفت نزدیك اومرو که ازعهده او برنیائی عمروعاص گفت اگرعلی هم بود تودلیری بی نظیری هستی بتوانی اورا زخمی بزن ،ترغیب وتحریض شد علی ع اورا میشناخت برگشت فوری دستاری برسربست که اورا

نشناسد سوار اسب شد بمیدان شتافت حریث گفت ای جوان علی تورا پیش من فرستاد و بدهان اجل سپرد **امیر المومنین فرمود ای قهرمان مرد روزی بدنیا می آید و روزی میرود** حریث اسب خود را برانگیخت حمله کند **علی ع اورا فرصت نداد باشمشیری کاسه سرش را بپرانید** معاویه یقین کرد علی بود که حریث را کشت دلتنك شد متأسف گشت وعمروعاص راملامت کرد ـ **وعمرو بن حصین سکونی** را که از قهرمانان نامی عرب بود خواست گفت میتوانی قصاص حریث را بگیری او بمیدان آمد امیرالمومنین مشغول حملات خود درجبهه دیگر بود **سعید بن قیس** عمرو را شناخت بر او نیزه ای زد همانجا افتاد ومرد معاویه تأسفش بیشتر شد .

ذوالکلاع حمیری را خواست گفت بافوجی از سواران آراسته قبایل مختلف انتخاب کن وبرو کینه عمرو بن حصین وحریث را از این جوان بگیر ومرا شفابخش ذوالکلاع با گردی از نامداران قبایل شامی مهیای حمله شد سعید بن قیس اماده پیکاره بود سخت بر ذوالکلاع حمله کرد وچندین نفر ازمبارزین نامی اورا بزمین انداخت وبازتا **خیمه گاه معاویه پیش** رفت وتا نماز مغرب گشت و کشتار ادامه داشت **وفتح وظفر بی نظیری نصیب سعید بن قیس همدانی** شد حضرت امیر اورا دعا کرد وترجیب وترغیب بحق وحقیقت فرمود .

روز دیگر صبحگاه فرمود ای قوم امروز چابك تر باشید که **بر این منوال پیروزی قطعی باشماست ولی مراقب باشید منهزمین را نکشید خسته گان وعاجزان ومغلوکان را نکشید عورات را برهنه نکنید پرده کس راندرید بدون دستور بخیمه کسی وارد نشوید ازشماتت زنان رنجه مشوید .**

سواران شامی از لشکر معاویه بیرون آمد رجزها خواند ابوایوب انصاری از لشکر امیرالمومنین بیرون آمد ودرمیدان ایستاد مبارزه خواست هیچکس جرئت نکرد بمیدان او برود زیرا این همان ابوایوب انصاری است که خانه اش درهجرت منزل پیغمبر ص بود .

ابوایوب برلشکر معاویه حمله کرد وتاسراپرده معاویه پیش رفت معاویه چون ابوایوب را دید از خیمه خود فرار نمود ابوایوب برسر دوراهی اوایستاد مبارز خواست وچندین نفر را کشت وبسلامت باز گشت .

معاویه بر گشت بخیمه خود وبرلشکریانش دشنام داد که آنقدر شجاعت ندارید که سپاهیان علی بتنهائی تاخیمه من وارد میشوند ـ مردی بنام مترفع بن منصور گفت ای معاویه چون ابوایوب تاسراپرده علی خواهم حمله کرد واگر علی را ببینم وفرصت یابم اورا بکشم ـ اسبش را راند بطرف قشون علی ع ابوایوب اورا دید شمشیری بر گردن اوزد وبی درنگ کشته شد قهرمانان لشکری یکی پس از دیگری بجنگ آمدند و کشته شدند تامعاویه بستوه آمد هزار مرد جنگی انتخاب کرد بجنگ فرستاد تمام آن هزار مرد جنگی کشته شدند .

نکته معاویه عبیدالله بن عمرو بن الخطاب را فرستاد امام حسن را بفریبد آمد گفت بدرت باقریش خوب رفتار نکرد واکنون متهم بقتل عثمان است من آمده ام تورا دعوت کنم بدرت را ترك کنی بجانب ما بیائی **تاهمه متفقا خلافت رابتو تسلیم کنیم** ـ فرمود یعنی میگوئی برخلاف وصیت وسنت پیغمبر رفتار کنم وبر

خلیفه رسول‌خدا خروج نمایم آنهم برپدرم امیرالمومنین ای‌پسرعمر شیطان تورا فریب داد . یاپسرابوسفیان توبرای‌تمایلات معاویه‌جنگ میکنی‌خجالت بکش‌بر گرد وهرچه میتوانی بدشمنی وصی‌پیغمبربکوش تابسزای خودرسی !؟؟

امیرالمومنین معاویه را بجنگ دعوت کرد

عبیدالله‌بن‌عمر که ازفریب دادن‌حسن‌بن علی‌مایوس وازسخنان اومنفعل وشرمنده شدبرگشت‌بمعاویه خبرداد اوهم‌هزارمرد جنگی وشجاع شامی انتخاب کرد که برلشکریان علی‌ع‌حمله کنند امیرالمومنین خودباسران سپاه‌وشجعان عرب‌سوارشدند وچنان‌حمله کردند که‌در فاصله‌کمی هفتصد شمشیرزن شامی‌را بخاك انداختند هنوزآفتاب نزده‌بود که بقیه‌طرفین بجای‌خود برگشتند امیرالمومنین بالباس‌رسمی بردلدل‌سوارشد مقابل‌معاویه آمد فرمود ای‌پسر صخر تاکی‌بندگان خدارا بکشتن میدهی‌اگرخود قدرت‌داری بمیدان بیا باهم مصادف‌دهیم تااگرمن‌یاتو فائق‌آمدیم تکلیف بقیه‌قشون روشن گردد معاویه‌شنید وترسید عبیدالله‌بن‌عمربن‌خطاب گفت اگرتو پسرابوسفیانی ومیگوئی درشجاعت ومبارزت بصیرتی داری‌برخیزبمیدان علی‌بروتاباین جنگ‌خاتمه‌دهی .

معاویه‌جوابی نداداامیرالمومنین درمیدان‌ساعتی مبارزطلبید ونصیحت واندرزنمود تابرمیمنه و میسره لشکرشامی شخصاًحمله‌کرد وآنهارابرهم ریخت‌وبرگشت‌بمحل‌خود .

عمروعاص گفت‌ای‌معاویة خوب‌نشد که‌علی‌تورا بمیدان مبارزه‌دعوت کند وتوپاسخی ندهی‌معویه خندیدوجواب نداداامیرالمومنین لباس‌جنك راعوض کرد وباز بمیدان‌آمد عمروعاص‌علی‌رانشناخت چون‌بمیدان آمد گفت نام‌خودت‌را بگوی‌تاشنید علی‌است‌خواست فرارکند **علی‌نیزه براوزد بپایش گرفت ازاسب** افتاد علی‌بالای سراوآمد عورت خودرا نمودعلی روی‌بگردانید اورالعنت‌کرد عمروعاص برخواست فرارنمود جریان‌را بمعاویه گفت خنده‌اش گرفت گفت عجب‌حیله برای‌حفظ جان‌خود کردی ،

امیرالمومنین خطبه‌بلند برای‌آنها خواندفرمود ازخدابترسید بی‌جهت نفوس‌را بکشتن ندهید .

قل‌لن ینفعکم الفرار ان‌فررتم من‌الموت اوالقتل واذالاتمتعون الا قلیلا فرارشما ازجنك‌سبب‌فرارازمرك نیست ـ سپس اصحاب خودرا هدایت وارشاد و فرمود این‌آیه راخواند **ان‌الله یحب‌الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص** خداوند مردانی رادوست دارد که درراه‌خدا جنگ کنندودل آهنین ازایمان وتقوی داشته باشند ـ اصحاب خودرابرای خاتمه‌دادن بجنك‌تحریص وترغیب فرمود و آنهارابخدا وحق‌نزدیك ساخت‌وباسپاهیان مهیای‌حمله‌شدند .

مردی‌ازقشون شامی بنام**مسجع بن بشرحزامی** گفت‌میخواهم امروزعلی‌رادستگیر کنم ـ گروهی ازقبیله خودرا جمع کرد بمیدان‌آمد گفت علی‌رابمن نشان‌دهید عدی‌بن حاتم‌طائی پیش‌رفت گفت چندلاف‌میزنی بامن‌مصاف‌بده نیزهٔ‌برسینه اوزدبخاکش‌انداخت آنگاه **خالدبن معمردوسی** که ازمعاریف شجاعان بودپیش‌آمد ـ درحالی که۹هزار نفرباوهمراه شدندوقشون شامی‌رادعوت بجنك کردند وسخت حمله‌بردند ازچپ‌ورا

آنقدر کشتن ومتفرق ساختند تا بسرا پرده معاویه رسیدند فرار کرد خالد رسید آنچه در سرا پرده بود بغارت بردند معاویه حیله کرد پیغام داد اگر دست از جنگ بکشی من فاتح میشوم حکومت خراسان را بتو میدهم - خالد خام فریفته این رشوه زبانی شد دست از کارزار کشید .

«یا للعجب چون امیرالمومنین کشته شد خالد با اعور شنی بنزد معاویه رفت تا حکومت خراسان را بگیرد معاویه هردو را بجرم آنجنگ دستگیرد کرد خواست آنها را بکشد اشعاری درمدح معاویه سرود معاویه پنجاه هزار درهم باو داد که تقسیم کردند ورفتند»

ابوهریره وابودرداء بامعاویه

روز دیگری شد ابوهریره وابودرداء درلشکر امیرالمومنین بوده بیرون آمده نزد معاویه رفتند گفتند چرا با مسلمانان جنگ میکنی بچه جهت خون مردم مسلمان را بی جهت میریزی در حالی که خودت میدانی براستی وحقیقت علی بن ابیطالب اولتر بخلافت است مسابقه او در اسلام فداکاریهای او در غزوات پیغمبر ص مهاجرت وجانفشانی او علم وفضل او همه اسباب تقدم وتعوق او بر خلافت است ! ؟؟

نوچه میگوئی ؟ ازخدا بترس وخون مردم را نریز !! **معاویه گفت من از او کشندگان عثمان رامیخواهم** اوهرروز باحترام قاتلین عثمان می افزاید اگر علی قاتلین عثمان را بمن بدهد با او جنگی ندارم بعلاوه من هم مانند سایر مسلمانان بخدمت او کمر بندم - پرسیدند غیر از این سخن دیگری هم داری ؟ گفت نه ؛ گفت این آسان است ما میرویم تورا کفایت میکنیم وآبی بر این آتش میریزیم **برگشتند شرط ادب بجای آوردند جریان راگزارش دادند گفتند شرافت وفضیلت وحسب ونسب وتقوی تو برهمه معلوم است** جمعی از جهال جمع شدند عثمان را کشتند معاویه از تو کشندگان عثمان را میخواهد وشرط کرد . که اگر کشندگان عثمان را باو دهی باتو بیعت کند ؟!

امیرالمؤمنین فرمود شما نمیدانید معاویه مردی مکاراست دروغ میگوید آنروز که عثمان را کشته من حاضر نبودم بدانم که عثمان را کشته تاامروز تحویل معاویه بدهم اگر شما میدانید بگوئید **گفتند محمدبن ابی بکر از آنجمله بود عمار یاسر اشتر نخعی عدی بن حاتم طائی عمرو بن حمق خزاعی وچندنفر را نام بردند** - آنها را حاضر کردند گفتند میگویند شماها عثمان را کشته اید ومعاویه میخواهد از شما قصاص بکشد صدای لشکر بلند شد که روز قبل عثمان همه مهاجر وانصار مدینه بودند وعثمان را یاری نکردند یعنی راضی بقتل او بودند واز عمال قتل او عایشه وطلحه بود وازخود معاویه کمک خواستند اجابت نکرد البته اگر معاویه که جیره خوار عثمان بود کمک میکرد شاید او کشته نمیشد **وآنچه مسلم است ده هزار مردی شمشیرزن درقتل عثمان شرکت داشتند .**

ابوهریره وابودردا که خود شاهد آنجریان بودند اینجا ساکت ماندند - باز نزد معاویه برگشتند وجریان را گفتند . وچون دیدند آتش فتنه جز باشمشیر خاموش شدنی نیست هردو بطرف حمص رفتند .

« درحمص عبدالرحمن بن غنم ثمالی که رفیق معاذ بن جبل وفقیه اهل شام بودرفتند

جریان را گفتند اوهم گفت یاللعجب ازشمادوشیخ که‌محضرپیغمبررا درك کـردید وعثمان رامیشناختید ومیدانستید انحراف‌اوازدین سبب کشته‌شدنش شده بازهم نزدمعاویه‌رفتید معاویه ازطلقا و آزادشدگانست حق‌خلافت ندارد ؟؟»

روزدیگرعمروعاص باقبیله‌عك بمیدان آمد مالك‌اشترباقبیله مذحج بمبارزه آنهـا رفت‌حمله سختی کرد قبیله‌عك مقتول‌ومتواری‌شدند وهشتاد مردنامی از آنها کشته‌شدندو ابواب‌لعنت‌بود که برمعاویۀ گشوده شدوحضوراًاورا لعنت کردنداما‌معاویه‌سخت‌مقاومت‌میکرد

فریب دادن اشعث

یکروزخبردادند که اشعث‌بن‌قیس سردار نامی کوفه کاری‌ناپسند کرده امیرالمومنین پرچم‌راازاو گرفت بدست یحسابن‌محزوج ذهلی‌دادقبیله‌اشعث دلتنك‌شدند دوقبیله بـاهم مشاجره کردنـد حسان گفت ای‌اشعث این فرمان که بمن‌داده من‌بتوواميگذارم چه‌هردودریك راه‌برای‌يك‌هدف مقدس که‌رضای‌خداو رسول‌وامیرالمومنین‌است قدم برمیداریم اشعث گفت‌معاذاله‌من درخدمت‌خودباقیم ـ معاویه خبردارشد خواست اشعث رابفریبد کسی رافرستاد که اوعلی‌را ترك کنـد وبقشون آورد اشعث پاسخ اشعارمعاویه‌را دادوگفت این‌خیال‌خام است که من‌علی‌را ترك گویم وبمعاویه برای‌دنیا بپیوندم .

یکروز دیگر چندفوج از جنگجویان نامی‌اصحاب علی‌ع بیرون آمدند واز لشکر معاویه مبارزه خواستند **عمروبن مزه جهنی بانعمان** حمله کردند هر دو با جمعی کثیر بدست مالك و سعید کشته شدند واین‌جنك تانمـازشام ادامه داشت تاقشون شامی منهزم گردید .

ابونوح و ذوالکلاع حمیدی

دراین‌هزیمت‌ها عمروعاص مکری کرد که اگربشود عمارياسر رابفریبم وبدست اواصلاح شود این‌همه کشتارندهیم ذوالکلاع حمیدی ابونوح راخواست چون‌باو رسید گفت میتوانی عمـار یاسررا راضی کنی باعمروعاص. بنشینیم صحبت کنیم جواب‌داد آری میتوانم رفت‌نزدعمار- یاسراوهم راضی‌شد با۲۸ نفر ازاصحاب پیغمبر که خدمت پیغمبررا درك کرده بودند ودو نفردیگرمالك‌بن حارث‌نخعی وعمروبن حمق‌خزاعی بملازمت عماربرهبری ابونوح رفتند بطرف لشکرمعاویه .

عمروعاص هم‌باچندنفرحاضرشدند وبهم‌رسیدند پیاده شدند شروع کـردند بـاهم مذاکره کردند ـ معاویه گفت ابوالکلاع باابونوح خودشـان دونفری مذاکره کنند گفته شد که ابونوح فصیح‌وبلیغ شجاع ـ زیرك‌است وذوالکلاع خودت مناظره بااوندارد بهتر است که عمروعاص صحبت کند عمروعاص گفت من‌براین پسرعم‌توسیمای ابوتراب‌میبینم ابونوح گفت سیمای‌سنت‌هـای پیغمبراست ومن‌درتوسیمای ابوجهل‌می‌بینم ابوالاعورشمشیر کشید که‌چراجسارت‌میکنی‌ذوالکلاع گفت وقت‌رزم‌نیست آهسته‌باش موقع‌بزم‌وصحبت‌است

عمروعاص گفت عمارياسر کجاست گفتند درهمین‌جمع است گفت از آن‌جهت**عمار** راسراغ میگیرم که از پیغمبر شنیده شده که عمار بدست اهل‌بغی و ضلالت کشته میشود **ابونوح** گفت چنین‌است وعماردرجنك باشماها نهایت جدیت‌رادارد ودرجنك جمـل‌هم نیروی‌شجاعت خودرا نشان‌داده است ،

عمار دیروز بمن میگفت بحق خدا قسم اگر از دست لشکر معاویه تا نخلستانهای مدینه عقب‌نشینی کنیم وشکست بخوریم درعقیده وایمان ما به بحقیقت علی و بطلان معاویه خللی وارد نمی‌آید .

عمروعاص نزدیك عماررفت گفت **لااله الاالله** عمار گفت این‌سخن راازسرصدق نگفتی‌چون توبروی که باپیغمبرمدتها جنگ کردی توبرسم‌جاهلیت خطبه بخوان که نفاق وحیله توبرهمه آشکاراست عمروعاص ازسخن‌عمار درخشم‌شد گفت توهم‌چنان پارسا وبی-

عمار گفت من‌وضیع بودم بدین اسلام شریف شدم خوار بودم عزیزشدم ولی گفته خداورسول رامخالفت نکردم ولی‌تودشمن خداورسول وعزت اوهستی .

عمرو گفت این‌سخنان بگذاروآنچه برای آن اینجا آمده‌ایم بگواز کشتن عثمان و قبیله‌اوبیان کن **عماریاسرجریان راکه محاصره چهل‌روزه عثمان درخانه‌اش بود وتحریض عایشه وفریاد بکشید این‌نعثل رااین پیرکفتاررا بکشید بلند بود مردم‌هم‌ریختنداوراکشتندواکنون معاویه که‌میایداوراکمك کرده باشد ونکرد خون اورا ازکسی مطالبه میکندکه راضی بکشتن اونشد ؟**

ای‌عمروعاص معاویه وارث عثمان که نیست خودش شریك درخون عثمان است بجهت حریض عثمان درقتل اوولی مسلمانان هم‌نیست بچه‌جهت خون‌اورامطالبه‌میکند

عمروعاص گفت چون عثمان ازبنی‌امیه است و معاویه هم از بنی‌امیه است روی‌تعصب خانوادگی خون اورامطالبه میکند - برسید چراازعلی خون عثمان را میخواهد ؟ گفت ازعلی قتله عثمان را میخواهد واین وسیله وبهانه مطالبه سهم اوست .

عمروعاص گفت ای‌معاویه‌ما وشما همه‌یك خدارا می‌پرستیم و بسویك قبله نمازمیخوانیم پس‌چرا باهم جنك ونزاع کنیم عمار گفت این حیله و مکرونفاق ودروغ توتازه‌گی ندارد اگرتو همان خدای علی را می‌پرستی وبقبله پیغمبراسلام نماز میخوانی وقرآن محمدرا قبول داری میدانی که پیغمبرفرمود من‌دوست خداهستم وعلی دوست من‌است چرادوست پیغمبررااذیت میکنی‌و بروی اوشمشیر میکشی درحالی که تودوست شیطان هستی ؟

عمروعاص گفت تودر کشتن عثمان‌چه میگوئی که گویند قاتل‌عثمان هستی گفت‌من باآنجماعت بودم‌ولی‌من‌عثمان‌را نکشتم -

عمروعاص گفت بهتراست که شما کنار شویدو گرنه ماچنین‌وچنان میکنیم -

عمار گفت ای‌پسرنابغه اگرعلی‌پای دررکاب کندوشمشیردست‌بگیرد کی‌قدرت‌دارد بااو بمبارزه برخیزدبااین‌سخنان ازهم‌مایوس شدند که‌اثری‌در این تبلیغات پیدانشد هردسته بجای‌خود برگشتند وچون بمعاویة گذارش دادند گفت اگر گوش باین‌مرد «عماریاسر» دهید‌همه کشته شوند .

فراردونفرازقشون معاویه بحمص وسقر

ازقبیله حمیر مردی بنام **حصین بن مالك** در لشکر معاویه بوده چون درمناظرات عمروعاص وعماریاسرشرکت کرد و کلمات عماررا نسبت بامیرالمومنین وحیله مکرمعاویه راشنید بارفیقش **حارث بن عوف سکسکی** باهم مشورت کردند گفتند آنچه دراین سخنان برما ثابت شد حق باامیرالمومنین است ومعاویه مکارحیله کرده خون مردم را بریزد اگر ما بخواهیم بقشون علی بپیوندیم قشون معاویه مارا بی درنگ خواهند کشت اگرهم بمانیم که دین دنیارا ازدست داده ایم پس چه بهتر که بیرون رویم دونفری ازمعرکه فرار کردند یکی بحمص ودیگری بسقررفت .

یك مرد نامی ازقشون معاویه بقشون علی پیوست

چون جلسه مناظره تمام شد جمعی ازرجال مشهورشام اطراف عمروعاص را گرفتند که مگرتو نگفتی ازپیغمبرشنیدم فرمود **یدور الحق عمار حثیمادار** حق باعماردورمیزند چه شد که درمقابل عمار کنگ ولال ماندی واورا رنجاندی و برخلاف او قیام میکنی **عبدالله بن سوید** سیدقبیله جرش بذوالکلاع گفت مقصودتو ازاین جلسه مناظره چه بوده گفت برای آنحدیثی بود که شنیدم پیغمبرفرمود **تقتلك فئة الباغیه** گفتم شاید بااین حیله عماربدست عمروعاص کشته شودومردی بزرگ ازلشکرعلی کم کردد عبدالله بن عمرعبسی که درتمام شامات ببزرگواری وشجاعت وعبادت وزهد مشهور بوده این سخن بشنید ومقصودعمروعاص را فهمیدشبانگاه ازلشکرمعاویه گریخت وبلشکرامیرالمومنین پیوست ، اشعاری سرود برای ذوالکلاع فرستاد .

دراین جریان معاویه مدتها بحیله عمروعاص موفق نشد چهارمردنامداررا از دست دادوبعمارهم آسیبی نتوانست برساند . صبحگاه سخت بعمروعاص برآشفت گفت من تورا زیرك میدانستم اکنون بایك سخن بی جاسیاست را ازدست دادی عمرعاص ومعاویه بمناقشه وگفت شنوتندی باهم پرداختند وآزرده شدند .

روزدیگرشد معاویه بسیارنگران بوده دستورداد صفهارا آراستندومردی آمدبمیدان مبارزه طلبید ودشنام وشماتت فراوانی بعلی دادوعدی بن حاتم طائی بیرون آمد گفت این جامیدان جنگ است نه محل شماتت ودشنام اگرمردی پیش آی تامبارزه کنیم آنگاه یك نیزه برکمراوزد همانجاافتاد ومرد .

یك پدرو پسر درمیدان جنك

مردی ازلشکرمعاویه بیرون آمدمبارزخواست جوانی ازلشکرعلی بیرون آمد بهم طعن نیزه زدند جوان کلاه خود از سر حریف بینداخت فوری شناخت پدراوست ــ شمشیر بکنار گذاشت عذر خواهی کرد گفت ای پدر آیا زخم سخت ترا رنجورساخت گفت آری پدر پسررا گفت من درشام نزد معاویه آسایش دارم بیا باهم آنجا برویم پسر گفت من درنزد علی سعادتی دارم تو بیا از این زندگی دوروزه گذران دنیا درگذرو آخرت خودرا تامین کن پدرحاضر نشد پسرنیز حاضر نشد بلشکرمعاویه رود یکدیگررا بوسیدند وازهم جدا شدند پسرخدمت امیرالمومنین رفت وپدرنزد معاویه شتافت .

حمله متقابل

روز دیگر جمعی از سرغضب صفها آراستند که بلشگر علی حمله کنند عدی بن حاتم طائی ومالك اشتر نخعی باقبیله بنی مذحج دفاع کردند وسخت دشمن را تعقیب کردند تاصفهارا ازهم گسیخته بیش ازسه هزار نفر ازقشون معاویه دراین جنك کشته شدند معاویه فوج فوج کمك فرستاد و عماریاسر از طرف دیگر حمله کرد که که نماز هردوطرف قضاشد فقط بتکبیر برگزار گردید **هاشم بن وقال** نعره زنان گفت آنقدر ازلشگر معاویه بیندازم که امیرالمومنین خوشدل گردد واین روز سخت ترین روز جناك بود .

اصرار معاویه برخاتمه جنك

پس از این جریان معاویه نخست دلتنك بود که روز بروز جمعی کثیر از قشون او کشته میشوند دیابیرون میروند دستور داد شجاعان لشکر مهیای جناك شوند وصفوف را آراستند که حمله کنند امیرالمومنین خبر یافت **فرمود ای مردم باجنك چگونه اید گفتند ای امیرالمومنین ماغیر از لشگر معاویه هستیم ماترا یادگار پیغمبر خدا میدانیم و برای رضای حق وسعادت آخرت در رکاب تو میجنگیم وچشم برحکم و گوش برفرمان داریم- فرمود خداوند شمارا یاری کند و بردشمن ظفر دهد .**

در این اثنا بشربن ارطاة بمیدان آمد امام ع فرمود **بسعید بن قیس** باوحملهٔ کند چندین طعن نیزه تبادل شد بشر زخمی سنگین برداشت وازمیدان گریخت - تا چندین نفر از شجاعان بیش آمدند و همه شکست خورده یا کشته یامغلوب برگشتند مالك اشتر شجاعتی نشان داد چندین قهرمان را بخاك انداخت معاویه فرمان داد تاچهارصد مردجنگی یکجا حمله کنند .

مالك اشتر باچند نفر ازسه جانب حمله آنهارا پاسخ دادند و عمروعاص خون ازسر ورویش میریخت این جنگ نیز تاغروب ادامهٔ یافت وبازهم بفتح وظفر امیرالمومنین ع تمام شد .

روزدیگر بشر بن ارطاة گفت معاویه ازجنگ باعلی ترسید من امروز باعلی جنگ میکنم غلامش او رامنع کرد معذلک بمیدان رفت علی ع نیزه بر کمر اوزد بزمین افتاد بالای سرش آمد اورا بکشد بهمان حیله عمرو بن عاص متوسل شد پاهارا بلند کرد عورتش نمایان شد امیرالمومنین ازسر اودر گذشت برخواست فرار کند اورا شناخت گفتند یاعلی این همان بشر است فرمود خدا اورالعنت کند بگذارید بگریزد .

حملات سخت قشون امیرالمومنین

یکروز **مالك اشتر نخعی واشعث بن قیس وعدی بن حاتم طائی - سعید بن قیس همدانی - عمرو بن محقق خزائی - سلیمان بن صرد- حارثهٔ بن قدامه سعدی** باهزار مردی جنگی حمله بلشگر شامی کردند و سخت بکشتار القوم پرداختند از طرف راست و چپ و قلب آنقوم را درهم شکستند و آن روز نیز از روزهای سخت جنك بود که گروهها بیشمار کشته شدند - که ذوالکلاع وچندین فرمانده در کشته گان بودند .

روزهای دیگر نیز این رویه ادامه داشت یك یك وچندچند بمیدان می آمدند ودرتمام

این‌روزهاجنگ بفتح‌وفیروزی لشگر علی ع تمام میشد .

شروع بمکاتبات ومراسلات

روزها گذشت کشتار ها متوالی اسباب نگرانی معاویهٔشد عمرو عاص‌را بر آن‌داشت که نامه‌ای به‌بزرگان اصحاب‌علی ع بنویسد و با تبلیغات سوء آنهارا بفریبند شروع بمکاتبات شد عمر و عاص بعبیدالله بن‌عاص نامهٔ نوشت اورا دعوت کرد یك جواب دندان شکنی باو داد که شرمنده‌شد معاویه‌خود نامه‌ای بعبیدالله بن‌عاص‌نوشت همان‌پاسخ را خواند با شرمساری انفعال روبروشد ـ معاویه بامیرالمونین نامه‌نوشت ـ حضرت پاسخ‌اوراداد و اورااز خدا ترسانید وبتقوی دعوت کرد .

نامه‌معاویه بامیرالمومنین

اما بعد چون کار این جنگ بطول کشید هر روز جمعی کشته میشوند ـ رشته خصومت و پیکارتشدید یافته ـ من قبلا از تو خواهش و التماس کرده‌بودم که‌ولایت شام رابمن بدهی وازمن بیعت نخواهی و برخلافت خود واطاعت و تبعیت مطلبی امروز هم بر سر آن قصد خود باقی هستم که مرا در شام آزادبگذاری تا این خصومتها برطرف گردد وجنگ پایان یابد والسلام .

پاسخ‌نامه معاویه

اما بعد ای‌معاویه نامه تورسیدمندرجات آن‌معلوم‌شدنوشته‌ای جنگ بطول ودرازکشید اخیار وابرار کشته شدند اشرار باقی ماندند‌ـ اگر این طوراست بدان که‌بیش‌ازاین‌طول‌خواهد کشید تا آنهاکه‌در میدان معرکه اند کشته شوند **آنچه تودیدی قطره‌هائی‌ازدریا بوده و شعلهٔ ازدوزخ‌است** التماس کرده‌ای که شام را بتو واگذارم این کار بر **پسرابی طالب محال‌است** که پیشوای‌قومی باشد ومردم را بدست جباری بسپارد **اقال عزمن قایل وماکنت متخذالمضین‌عضرد** اما اینکه نوشتهٔ ماهردوفرزنـدان **عبدمناف** هستیم بدان‌که هیچگاه **امیه** چون **هاشم‌نبود وحرب** باعبد**المطلب** برابری نداشت **ابوسفیان** کجا و**ابوطالب** کجا آزاد کرده کجـا و مهاجر و فداکار کجا هیچوقت باطل باحق نخواهد بود ـ والسلام .

معاویه از نوشتن نامه وتقاضای واگذاری شام‌پشیمان و منفعل‌شد عمروعاص اورا شماتت کرد معاویه بعمروعاص گفت مگرعلی‌نبود که‌دیروز میخواست‌تورابکشد ـ عمرو عاص خندید گفت ازدست شیرژیان چارهٔ جزحیله روباهی نبود .

از جریان‌کار واوضاع واحوال کاملا روشن‌شد که معاویه باقشونش روحیه خودرااز دست‌داده‌اندامیرالمومنین بران شد که بجنگ خاتمه‌دهد یکروزپس‌ازطلیعه فجرفرمان حمله داد معاویه اصحابش کلمه ترجیع گفتند این‌چهارمین جنگ حملاتی‌بود .

کشته شدن عمار یاسر

عمار یاسر گفت ای‌دوستان من باید برای رضای خدا جنگ کرد وچندین دعاو مناجات باقاضی‌الحاجات خواند مثل اینکه عیدانست امروز کشته میشود ملهم شده بود گفت ای یاران من هیچکس راغب بهشت‌است که بامن‌همراهی کند یقین‌دارم که‌بهشت درسایه‌این‌شمشیرهاست گفت من‌امروز کشته میشوم وچون شیرژیان‌حمله کرد تحاشی‌نداشت بی‌باك بوده‌دراثناء

جنگ پسر جریر سکونی نیزه بر عمار یاسر زد از آن زخم رنجور شد بر گشت بصفوف قشون خود غلامی داشت صدا کرد آبی خواست او قدحی پیش آورد چون قدح شیر را دید تکبیر گفت **صدق رسول الله** پرسیدند چه خاطری بیادت آمد گفت روزی خدمت پیغمبر خداص بودم فرمودای عمار آخر چیزی که از دنیا نصیب تو شود قدح شیر است ـ ومن میدانم این بهره من از دنیا است شیر را گرفت و خورد شیر اواز محل جراحت او خارج شد عمار کلمه شهادت گفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد « رحمة الله علیه »

امیر المومنین ببالین او آمد سر اورا بزانو گرفت و این اشعار خواند.

الا ایها الموت الذی هو قاصدی	ارحنی فقل افنیت کل خلیل
اراك بصیراً بالذین احبهم	كانك تنحو نحوهم بدلیل

در حق او دعا کرد فرمود هر کس از شهادت عمار دلتنك نشود از مسلمانی نصیبی ندارد خداوند اورا رحمت کند هر وقت خدمت پیغمبر ص سه کس را دیدم عمار چهارمین آنها بود اگر چهار نفر بودند عمار پنجمین آنها بود بهشت بر او ارزانی باد که پیغمبر فرمود **الحق مع عمار حیث مادار** قاتل عمار و کسانی که اسلحه اورا بردند در آتش جهنم خواهند بود ـ آنگاه بر او نماز خواند و بخاکش سپرد .

مالك اشتر وقیس بن سعد بن عباده از شهادت عمار سخت غمگین شدند و حملات شدیدی کردند گروهی انبوه در حملات آنها کشته شدند ـ تا شب تاریك بود هنوز جنگ سخت ادامه داشت مردم مرکب روی هم میریختند .

آنقدر کشته شدند که در اطراف طناب خیمه ها دست و پای کشته گان انبوه شده بود که قاتل و مقتول شناخته نمیشد ـ ابو سهاك اسدی کاردی بامشك آبی برداشت اطراف میگشت هر مجروحی را میدید اگر یا علی می گفتند اورا آب میداد و بخیام مخصوصی می برد اگر اموی بود نام معاویه رامی برد با کارد کار اورا یکسره می ساخت ولذا اورا مخضخض لقب دادند یعنی مجروحین را جنبش می داد و می نشانید .

صدای گریه مردم شام بر کشته گان بلند شد یکی از قشون شامی بنام معاویة بن خدیع کندی گفت ای مردم شام بازهم منتظرید پس از ذوالکلاع وجوشب فتح و ظفر نصیب شما شود ؟؟ حاشا وکلا یزید بن انس گفت والله راست میگوئی بهتر است ما ترك معرکه جنك گوئیم .

معاویه شنید آنهارا خواست گفت باید صبر کنید تا اجر داشته باشید اگر ذوالکلاع از ما کشته شد عمار یاسر از آنها کشته شد اگر جوشب از ما بود هاشم بن عقبه از آنها بود اگر عبدالله بن عمر را کشتند بدیل بن ورقاء آنها نیز هلاك شد علی سه شخصیت بزرك را از دست داد و سه شخص بزرك دیگر دارد **و آنها مالك اشتر نخعی ـ اشعث بن قیس ـ عدی بن حاتم طائی است** که هر سه در شجاعت و مردانگی و مروت و فرزانگی نظیر ندارند

معاویه مشورت کرد که شاید این سه نفر را بتوان فریب داد معاویة بن خدیج نامه‌ای باشعث نوشت که تو کشندگان عثمان را از علی بگیر نزد معاویه بفرست تا جنگ پایان یابد وخودت جان بسلامت بری .

اشعث بن‌قیس پاسخ‌داد که تو اگر علی‌را نمی‌شناسی ما او را محترم وواجب‌الاطاعه می‌دانیمو بوجوداو واطاعتش مفتخریم و کشته گان عثمان مهاجروانصار بودند که شمارا بر آنها دسترسی نیست - تو برای کسی باما جنگ میکنی که نه‌درحساب بوده‌ونه‌در خلافت نصیبی‌داشته است‌والسلام .

معویه بن‌خدیج برمعاویه بن‌ابوسفیان بر آشفت که‌تو بودی واورا باین‌سرزنش‌واداشتی ودرمعرض اشعث انداختی عقبة‌بن ابی‌سفیان حاضر بود گفت اشعث‌را باکاغذ نمیتوان فریفت من‌باید بااوحضوراً سخن گویم - عقبه‌رفت‌بمیدان اشعث راخواست‌پس‌ازمذاکرات بسیار گفت‌بهتراست که‌علی‌را ترك کنی‌ودر کنارجمعیت معاویه قرار گیری مقدم‌ترامحترم میشمارد - اشعث گفت ای‌عقبه امیرالمومنین کسی‌نیست که ما اورارها کنیم وبطرف‌معاویه بیائیم. **برو این‌دام بر مرغ‌دگر نه که عنقارا بلنداست آشیانه**

معاویه ازاین جاهم‌مأیوس‌شد نعمان‌بن‌بشیررا ماموریت‌داد که‌برود آن‌قوم را باصلاح حاضر کند نعمان‌باقیس بن‌سعد‌بن عباده مذاکره کرد و از گذشته باهم سخن گفتند قیس گفت مهاجروانصارازروی رغبت‌تمام‌باعلی‌بیعت کردندوهر گزانصار بامعاویه بیعت‌نخواهند کرد این‌فکرهای‌باطل‌را کنار بگذار ما آنقدرجنگ‌میکنیم‌تاحق‌غالب گردد معاویه‌ازاوهم مایوس شد.

فرستادن جمعی نزدامیرالمومنین

معاویه دیداصحابش‌ملول‌ودلتنگ‌شده‌اندوروحیه‌خودرا باخته‌اند چند نفررا مانندعمر‌بن‌عاص عقبة‌بن‌ابی سفیان - عبدالـرحمن خالد‌بن‌ولید- ضحاك‌بن‌قیس- حبیب‌بن‌المسلم احضار کرد گفت بروید علی‌بن‌ابی‌طالب‌را ملاقات کنید شایدراضی‌شود شام‌را بماواگذارد وجنگ راخاتمه دهیم - همه بطرف‌خیمه‌امیرالمومنین رفتند مهاجر وانصاردوراورا داشتند- فرمود شماها بچه منظور اینجـا آمده‌اید عمرعاص گفت آمده‌ایم مذاکره کنیم وبهتر است شماشروع بصحبت کنید که‌اگر تواول کسی‌هستی که باسلام گرویدی واول کسی‌هستی که بحدکامل توحیدرسیدی و محمدرا بنبوت‌پذیرفتی‌وتصدیق کردی ؟!

امیرالمومنین‌فرمود شکروستایش‌خداوندی‌را که پسندیده شکراست ستایش‌میکنم خدائی‌اگر مارا برحسن عاقبت‌و عافیت وانواع‌عظمت‌ونعمت مخصوص گردایند درشدت وسختی و سراوضراشکر اوگویم گواهی‌میدهم که خداوند یکی‌است و قادر برهمه‌کمال است وشریك ومعین وشهیرنداردومحمد رابرسالت‌فرستاده واوسیدانبیا وخـاتم‌پیغمبران است و بشرایط نبوت قیام‌فرموده وخلایق‌را براه‌راست هدایت کرد .

درودورحمت براو باد - امابعددرایـام‌خلفا آسایش داشتیم - ازفتنه‌ها وبلایاایمن بودیم‌ولی در خلافت عثمان فتنه ها برپا نمودند و عثمان خود در انحراف ولغزش آنها شریك‌بوده تا آنجاکه میشداورا نگاه میداشتم چون‌افراط کرد جمع‌شدنداورا کشتند وپس ازاوبامن‌بیعت کردند من امتناع داشتم اصراروزریدند قبول‌کردم و بسنت خدا و پیغمبر رفتم‌آنگاه بدون‌جهت بامن مخالفت کردند وآتش فتنه رابرانگیختند که‌همه‌شما ها شاهد آن‌بودید وهستید اکنون چه‌میگوئید ؟؟

عمروعاص گفت آنچه گفتی صحیح است و محاسن پسر ابوطالب برهمه روشن است محتاج بیان نیست.

امیرالمومنین فرمود سخن ساده و بی تکلف بگو گفت آمده ایم که باحضور مهاجر وانصار و شموس کوفه وعراق راجع بصلح و اصلاح سخن بگوئیم **شرجیل بن سمط** کندی رشته سخن را ازعمروعاص گرفت گفت ای مردم عراق بدانید که رعایت حقوق ارحام بر همه واجب است ودراینکه ابوالحسن علی بن ابیطالب بارسول خدا قرابتی دارد شکی نیست وخدای تعالی اورا بفضل وشجاعت رحم و تقوی محترم داشته است خدای تعالی و تومیدانی که ما ازروی جاهلیت جنك میکنیم وبی جهت چندین هزار نفر کشته شدند اگر براین منوال بگذرد کسی باقی نماند گفتیم شرفیاب شویم مذاکره کنیم که شما بجانب حجاز بر گردید و ما بطرف شام تاخون مسلمانان ریخته نشود و زنسان و فرزنسدان بی جهت یتسیم و بیوه نگردند .

امیرالمومنین فرمود من در آنچه گفتی فکر کرده ام بهتر است که بمعاویه بگوئی دست از این لجاجت وعناد بردارد وچون مهاجر وانصار بیعت کند تاجنك خاتمه یابد بخدا سوگند هرکس با معاویه است که با من جنك میکند روز قیسامت جایش آتش جهنم است .

خطبه امیرالمومنین

آنجماعت برخاسته رفتند بمعاویه گزارش دادند معاویه ملول شد آنشب خواب وقرار نداشت .

امیرالمومنین پس ازنمازعشاء خطبه ای خواند فرمود ای اصحاب من قضا وقدر مارا بدینجا کشانیده است هرکاری می کنم وهر نفس میکشم هرسخنی میگوئیم کم یا بیش آشکارا یا پنهان از علم خداوندغایب نیست علم او بما محیط است **لوشاءالله مااقتتلو ولکن الله یفعل مایرید** جزای کارخیر یا بد در سرای اخرت است این جهان میدان عمل وآنسرای دیوان حساب است **لیجزی الذین اساء وا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی** جزای هرنیك وبد بهمان مقدارداده میشود ای اصحاب من فردا بایدجنگید امشب قدری بیدارباشید وخدارا بیادآورید واز اواستعانت بجوئید نمازبخوانید قرآن تلاوت کنید و ظفرو نصرت را ازخدابخواهید.

بدانید که از دشمنان شما رمقی بیش باقی نمانده مرتب دربی اصلاح والتماس صلح بخدعه وحیله هستنداول کار جدیت وکوشش وشجاعت نشان دادند اکنون آخر کاراست باید قدرت و قوت قلب نشان دهید فردا صبحگاه روی بجنك می آوریم تسا خدا بین مسا حکم فرماید.

این خطبه در دل اصحاب سخت اثری بخشید آن شب باخدا برازونیاز ونمازوقرآن گرائیدند ومهیای کارزارشدند .

معاویه هم باصحابش گفت ای مردم فکر کنید دشمنی برخانه وزن وفرزندشما حمله کرده باید از اودفاع کنید یکی ازیارانش اورا باچندشعر سرزنش کرد که هر شب مارا تحریص بقتل میکنی بدون جهت وما هرروز بضعف وشکست نزدیك میشویم معاویه گفت

اين‌شاعررا اگردر جابلقا وجابلشاهم باشد خواهم کشت همان شب فرار کرد و بلشکر علی ع پيوست .

آفتاب طلوع کرد اميرالمومنين زره پيغمبررا پوشيدوشمشير اورادست گرفت گفت بخدای سوگند که اگر برای ارشاد وهدايت اين قوم نبود که راه ضلالت وگمراهی بروند در ميدان جنك قدم نميگذاشتم ولی چکنم که جنك راه اصلاحی نيست فرمان حمله داد **فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ايمان لهم لعلهم ينتهون .**

آنروزه ده‌هزارمرد جنگی سلاح پوشيده وبزرگان قبايل عراق وحجاز شمشيردست گرفتند اميرالمومنين از پيش و لشگر ازعقب او رجزميخواندند وبطرف لشگرشامی پيش گرفت تانزديك لشگر معاويه رسيدند ــ فرمود من حمله ميکنم شماهمه يکجا حمله کنيد آنروزسختترين روزهای جنك بود ده‌هزارنفر ازسه طرف حمله کردند ــ مرد ومرکب وسر ودست بودکه روی زمين ميريخت آنقدرزدندو کشتند که بقول فردوسی

دريد و بريدو و شکست وببست يلان‌را سر و سينه و پا و دست

ليلة الهرير

معاويه برخودلرزيد بعمروعاص متوسل شد که جای حيله است اشترنخعی مانندشيرژيان حمله ميکنند وپيش ميرودلشگرشامی که بنده پول ومقام ومنصب بودند روبفرارميگذاشتند آنها که برای خدا می‌جنگيدندخاصه که بفتح وظفر نزديك ميشدند بشدت حمله ميکردند وتشجيع ميشدند .

اميرالمومنين ازيکطرف ـ مالك اشتراز طرف ديگر ــ اشعث بن قيس ازجانب ديگر حمله ميکردند شمشيرونيزه بود که کار گرميشد وبکلی روحيه مردم شامی متزلزل وفراری گرديد ازطلوع آفتاب تاظهر حملات شديدبود وکشت وکشتارادامه يافت وقت نمازشد .

ابوالهيثم بن تيهان تازه نفس حمله کرد ــ خذيمه بن ثابت ذوالشهادتين حمله کردتا نزديك معاويه پيش رفت شهيدشد ــ خالدوخلده حمله کردند چهل مرد ازلشکريان نامی معاويه کشتند تاشهيدشدند .

سواره‌ها پياده شدندشمشيرها ازکارافتاد ــ تيرهاتمام شدحملات ازطرف ادامه داشت نمازفوت شد علم‌هابيفتاد ــ کاربجائی رسيد که بادست ودندان يگديگررا ميکشتند تاريك شد ــ اميرالمومنين سخت درتاريکی شب شروع بجنگ کرد هرکجا دشمنی‌را ميکشت تکبيرميگفت ونيزه‌ای بالای سراونصب ميکرد .

اعثم کوفی مينويسد آنشب اميرالمومنين ۵۲۳ پانصد وبيست وسه تکبير گفت وبهر تکبير مردی‌را ميکشت مردم شامی چون گربه گريه ميکردند لذا آنشب راليلة الهرير گفتند ميگفتند ازاين قليل مردم دست بکشيد ــ مبارزين برای آخرين فتح وفيروزی حملات راادامه ميدادند کشته گان آنشب وآنروزرا ۳۶۰۰ سه‌هزاروششصدنفر گفته‌اند .

جنگ ادامه داشت لشکرشامی درتاريکی شب روبهزيمت نهاده بودند ــ معاويه عمروعاص رااحضار کرد التماس نمودحيلهٔ کن که علی دمارازروزگارلشکر برداشت تاصبح ديگر کسی باقی نماند گفت بهتراست قرآن‌را سرنيزه کنيم بگوئيد ماامسلمان شماهم

مسلمان باهم جنگ نکنیم قرآن که بخط عثمان بودسر نیزه بستند امیرالمومنین فرمود حیله معاویه وعمروعاص است .

اشعث بن قیس چون قرآن راسرنیزه دید ازمیدان برگشت نزد امیرالمومنین گفت چنین حیله کرد همه روزه تومیگفتی باکتاب وسنت عمل کنیم آنها امروزهمین رامیگویند فرمود باآنکه میدانم حیلهٔ است دروغ میگویند اکنون که شکست خورده اند وبهزیمت افتاده اندبقرآن متوسل شده اند ولی باهمه این جهات من اولیترم که قرآن را رعایت کنم اشعث نزدمعاویه رفت بااومذاکره کردآنها بالتماس افتادند گفتند ازلشکرما چیزی باقی نمانده است این حیله ومکریك افکاری پدیدآورد وجنگ آنشب متارکه شد .

افکارمقدمه حکمیت

حیله عمروعاص کارخودرا کرد افکاررا متشتت نمود اشعث اولین کسی بود که تحت تأثیرقرارگفت معاویه میگفت قرآن بین ماحاکم است ولی دروغ میگفت زیرااطاعت اولوالامر برمسلمانان واجب نمود واونه تنها اطاعت نمیکرد طغیان ورزید ـ مردی را گفت سوارشتری بلندشود واین آیات را بخواند

الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب مذعنین الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون وان یکن لهم الحق یاتوا الیه مذعنین فی قلوبهم مرض ام ارتابوا ام یخافون ان یحیف الله علیهم ورسوله اولیك هم الظالمون واطعنا واولیك هم المفلحون غرض آنمرد شامی که افکار راپریشان کند اومیگفت جماعتی هستند که آنها رابکتاب خدای دعوت میکنم تاحکم خدای تعالی برایشان اجراشود ازقبول حکم ابا وامتناع میکنند !!

آنهاخواستند بگویند علی ازحکم قرآن اعراض دارد درحالی که اومیگفت من سزاوارترم باجراء حکم قرآن ـ دراینجا هرکس چیزی گفت .

طایفه ها میگفتند مادیگرطاقت جنگ نداریم مبارزین ماکشته شدند اگر کسی بوداصلاح میداد تادیگران کشته نشوند .

قومی میگفتند این خدعه دیگراست که شکست بآخرنرسد بایدبا آنها جنگ کنیم تاپیروزی قطعی حاصل گردد .

سفیان ثوری گفت ماباأهل شام برای آن جنگ میکردیم که ازقرآن منحرف بودند اکنون که متکی بقرآن شدند چراجنگ کنیم .

کردوس بن هانی السکری گفت تاماازمعاویه تبری جسته ایم کشتگان ماشهید هستند وزندگانی مابرراه حق وصواب است .

جمعی گفتند این قوم ماراپچیزی میخوانند که ما آنها را بدان میخواندیم و آن قرآن است واکنون اجابت کنیم .

صبحگاه حملات شدیدتری شروع شد

صبح بیست هزارمرد جنگی شمشیر برکف گرفته حضور امیرالمومنین حاضرشدند گفتند تافتح وظفروپیروزی نهائی بفرمان تومیجنگیم .

یکی ازآنها که قاری قرآن بود گفت ماعثمان راکشتیم که بقرآن عمل نمیکرد و

اکنون که این طایفه حاضر باطاعت قرآن هستند چرا با آنها جنگ کنیم اگر تو هم آنهارا اجابت نکنی ترا بگیریم تحویل معاویه دهیم.

امیرالمومنین درمعرکه میدان مواجه باتبلیغات سوء معاویه وافکار پریشان قوم خود شد که جمعی می آمدند درمیان این قوم میگفتند چرا جنگ کنیم علی ومعاویه با هم مبارزه کنند دست ازجنگ نکشیم علی بن ابیطالب فرمود ای قوم شما میدانید اول کسی که بقرآن تسلیم شد من بودم وازاول کار تا کنون بااین قوم برسر قرآن سخن میگوئیم اما آنها بااین حیله ازدست ما رهائی یابند واکنون هم بکاری که کراهت دارید تکلیف نمیکنم اما بدانید سعادت شما در اطاعت است وبعد این حقیقت برشما روشن خواهد شد.

این مخالفین بنام خوارج به بیست هزار نفر رسیدند اصرار کردند که مالک را ازمیدان برگردان مالک هنوز داشت حمله میکرد وپیش رفت چیزی از آنقوم نمانده بود که یا اقرار کنند یا کشته شوند ـ مالک اشتر نعره میکشید وجنگ میکرد مخالفین جنگ یا مزدوران معاویه سخت فشار آوردند که فرمان ده مالک دست ازجنك بکشد.

یکی را فرمود برو بمالك بگو دست ازجنگ بدارد اوخودرا بمالك رسانید گفت دست ازجنگ بکش مالك گفت این چه وقت دست ازجنگ کشیدن است نمی بینی چگونه لشکر معاویهٔ منهزم وپریشان شده اند ـ شاید برای این مصاحف کرد برسر نیزه‌ها بسته اند میگوئی گفت والله این حیله عمروعاص است اگر بگذارید یکساعت دیگر جنگ کنیم پیروزی قطعی ونهائی باماست.

آنکس که پیغام آورد خود ازخوارج بود گفت ای مالك اگردست نکشی تا برگردی علی را زنده نخواهی دید گفت لعنت بر این کار باد والله اگر علی نباشد می خواهم دنیا نباشد اشتر خشمناك شد شمشیر را انداخت وبرگشت ـ گفت ای اهل عراق ای اهل ذلت ونفاق این چه وقت دست کشیدن ازجنگ بود ـ گفتند دیروز برای خدا جنگ میکردیم امروز هم برای خدا ترك جنگ میکنیم.

واقعه حکمین

پس از دست کشیدن مالك از جنك نفسی سرد کشیدند و امیرالمومنین نامه بمعاویه نوشت که اینك قرآن وتو چه میخواهی معاویه عذرخواهی کرد گفت بحکم قرآن راضیم چندین نامه متبادل شد ولی هنوز صحبت ازخون عثمان بود ـ معاویه جزشکست هنوز دست آویزی نداشت جز آنکه بحیلهٔ متوسل شود ـ قرارشد قرآن خوانهای قشون جمع شوند ودرحکم قرآن تدبر کنند وقضاوت نمایند دوماه بآنها فرصت داده شد پس ازدو ماه آنها حکم کردند که دوحکم انتخاب شود هرچه آنها گفتند قبول نمائید وبآنها یکسال وقت دهند غرض معاویه ازاین مرور زمان تأمین بودجه وقشون بود تا راهی برای تسلط خود پیدا کند اهل شام گفتند عمروعاص را انتخاب میکنیم اشعث بن قیس وخوارج گفتند بابوموسی اشعری رای دهیم امیرالمومنین فرمود من بابوموسی راضی نیستم زیرا او کفو وحریف عمروعاص نیست بعلاوه اودرغیبت من دشنام میداده ومردم را ازاطاعت من بازمیداشته است ـ بدشمنی من مردم را تحریض میکرد چگونه من چنین کسی را انتخاب کنم هرگز راضی نیستم.

معاویه باترك جنگ درقشون علیراه یافت مردم راباپول ومقام وعده ووعید میداد تبلیغات سوء بشدت جریان آنها که ازمعاویه پول گرفتند سخت درانتخاب ابوموسی اشعری پافشاری میکردند امیرالمومنین فرمود اگرلابد ازحکم هستم عبدالله‌بن عباس حاضراست اورا انتخاب میکنم گفتند که خودوعبدالله یکی‌هستید فرموداگربعبدالله‌راضی نیستند مالك‌اشتررا انتخاب میکنم اشعث که ازفرماندهی معزول‌شده بودسخت بامالك هم‌مخالفت کرد .

اصرارمردم برانتخاب‌ابوموسی موجب‌شدکه امیرالمومنین فرمودمن‌صلاح‌نمیدانم وعاقبت آنرا وخیم‌میدانم ولی‌کاربعهده خود شماباشد- خداوندا آگاه باش که من‌ازاین قوم بیزارم .

بالاخره فرستادند ابوموسی را آوردند و عبدالله‌بن حریث طائی پیرمردی بودآمد خدمت امیرالمومنین گفت یاعلی‌آخرعمرمن است‌یك سخن‌دارم وآن‌این است که‌حکمی پس‌ازقرآن‌هست‌حضرت فرمودنه والله گفت‌پس‌چرا بااین قوم‌صلح کردی باآنها جنگ کن تاکارت‌پایان یابد امیرالمومنین فرمودآنچه بااین‌قوم گفتم نمیشنوند خوارج حاضربودند خاك‌بدهن این‌پیرمرد پاشیدند سه‌روزبعدهم درگذشت .

صلحنامه

چون کارازدست علی‌ع بدررفت ودسته‌ازمردم راضی بحکم‌شدند سلاح‌جنگ بکنارگذاشتند اعیان‌ومعاریف‌و شیوخ اطراف هم نشستند دبیری انتخاب کردند بنام‌عبدالله‌بن ابی‌رافع که منشی‌مخصوص امیرالمومنین‌بود

فرمودبنویس – «قراردادند امیرالمومنین علی‌ع ومعاویه‌بن ابوسفیان» معاویه گفت بدمردی‌هستم اگرتورا امیرالمومنین‌بشناسم وباتوجنگ کنم .

امیرالمومنین فرمود الله‌اکبرصدق رسول‌الله درآنروزیکه صلحنامه‌حدیبیه‌رافرمود من‌بنویسم فرمودبنویس بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم این صلحی است که محمد رسول‌الله بااهل مکه‌مینماید ای‌معاویه پدرت‌ابوسفیان‌بن حرب گفت ای‌محمد اگرمن برسالت تواقرار داشتم باتوجنگ نمیکردم بفرمای‌نام توو‌پدرت ونام‌من‌وپدرم رابنویسد حضرت رسول‌الله فرمودیاعلی بنویس آنطورکه اومیگوید آنگاه فرمودیاعلی روزی‌برتو خواهد آمدکه‌من باپدرصلح کنم‌وتو باپسرصلح نمائی- سپس‌فرمود عبدالله آنطورکه معاویه میخواهدبنویس -

عمروعاص گفت یاعلی‌مارا باکفارقیاس میکنی فرمود ساکت‌شو*تودوست‌مشرکان بودی‌و دشمن‌مؤمنان آن پدربودکه باخاتم‌النبیین جنگ کرد و۲۳سال‌فتنه‌وآشوب نموداین‌پسر است که بکمك‌تواین همه‌فتنه‌وآشوب برپاگردید وخونهاربختید .

عبدالله‌بن حناب که از شجاعان عرب و از ابطال نامی بود برخواست گفت یا امیرالمومنین درجنگ جمل‌هرچه فرمودی اطاعت کردیم تاامروزهم جنگیدیم تابفتح‌و فیروزی‌رسیدیم اکنون می‌بینم درحکمیت کراهت‌داری‌ماهمان عقیده وایمان‌را بتوداریم‌و ذره بعقیده ماخللی‌نرسیده اگراجازه‌دهی‌جنگ‌را دنبال‌میکنیم تافتح‌نهائی قطعی‌برسد .

صعصعة‌بن‌صوحان عبدی‌وچندین نفرازبزرگان‌اصحاب برخواستند گفتند مابهمان ایمان‌وعقیده که داشته‌ایم‌باقی هستیم‌دلهای مادراطاعت‌تست هرچه‌فرمائی بکنیم‌ولشکرما

هنوزقوی ونیرومندمیباشد لشکردشمن ضعیف‌وپرا کنده است - همه‌میدانیم معاویه‌برای دنیا می‌جنگد .

جمعی‌دیگرعلی را برجنگ تحریض کردند معاویه‌ترسید - بین‌ابولاعور ومالك‌اشتر وسایرین سخن‌ها رانده‌شد تابالاخره فرموداین قراراست بین‌علی‌ابن‌ابیطالب ومعاویه‌بن ابوسفیان واهل‌حجازوشام ازشیعه‌علی ومتابعان معاویه که ایشان رضاشدند بر حکم تعالی ازآغازتاانجام که هرچیز را قرآن زنده میداردزنده بدارند وهرچه راقرآن بمیراند بمیرانند وعبداله‌بن‌قیس وعمروعاص راحکم‌قراردادند تابهرنحو حکم کنند قبول‌نمایند واگرآن‌حکم درقرآن نباشد بسنت‌پیغمبرعمل کنند .

ابوموسی و عمروعاص ازقشون ایمن‌باشند وهردولشکراعتراض بآنهانکنند .

صلحنامه بدین‌ترتیب نوشته‌شدوامضاء کردندوقرارشداهل‌عراق بعراق‌واهل شام بشام برگردند مدت این حکمیت یکسال‌بود . عمربن عباد کلبی منشی معاویه یك نسخه از آن برداشت .

خوارج

چون‌قصد رحیل کردند مردی ازقبیله ربیعه‌از اصحاب علی‌ع بیرون آمد گفت قدری آب بمن‌بدهید آب را آشامید وشمشیر کشید برلشکرمعاویه حمله‌نمود وجنگی کرد وچند نفرمجروح نمود سپس بلشکرعلی‌ع حمله کرد چندنفررا مجروح نمود گفت ای‌مردمان بدانید من‌ازعلی ومعاویه بیزارم واز قبول‌حکمیت آنها متنفرم وهیچ‌حکمی نیست‌جزحکم خداوقرآن این‌مرد بدست‌لشکر امیرالمومنین کشته شدواولین کسی بود که ازخوارج کشته شد .

ابوموسی اشعری آمد خدمت امیرالمومنین عرض کرد عمروعاص مردی مکار و حیله‌گر است چندنفرازاصحاب باهوش‌وزیرك‌را بفرست بامن‌بدومة‌الجندل مصاحبت کنند که‌اگرلغزش وغفلتی‌رخ‌داد مراهشیار نمایند امیرالمومنین شریح‌بن‌هانی‌را باپانصدسوار فرستاد وفرمود ازحال اوغفلت نکنند .

معاویه‌هم شرجیل بن سمط کندی راباقوجی انبوهی درمصاحبت عمروعاص فرستاد هردودسته بطرف دومة‌الجندل حرکت کردند .

داستان حکمین دردومة‌الجندل

دراین‌مدت درهمه‌محافل ازحکمین سخن‌میرفت ومردم حجاز وعراق‌وشام منتظرحصول نتیجه‌رای حکمین بودند - جمعی‌از هواخواهان اطراف دوحکم‌جمع وتشویق وترغیب بنفع خود میکردند - اندیشه‌وسخن‌ها ونظریه‌هامیداد که اظهارمیشد گفتند عمروعاص مبخواهد بنفع‌خود حکم کند معاویه سخت دلتنك‌شد مغیرة‌بن شعبه‌را نزدعمروعاص فرستاد که اورامتذکرسازد روزهاوماهها بگذشت وباهم‌متبادل افکارمیکردند ودرنقشه فریب‌یکدیگر بودند تلقین افراد خارجی درتقویت روحیه‌هریك اثری‌عمیق داشت ولی‌یك اصل بین هردو مسلم‌بود وآن‌اصالت وشرافت وبزرگواری علی‌ع ودنیاخواهی ومکاری‌معاویه - ابوموسی وعمروعاص باهم بمشورت برداختند و ازگذشته وتأثیران دونفر در اقوام وجماعات سخن راندند .

عمروعاص گفت صلاح میدانی من معاویه را خلع کنم وتو علی را آنگاه هردو بعبدالله بن عمر رای دهیم ابوموسی فریب خورد گفت چه نیکو گفتی ابوموسی گفت فردا روز دوشنبه است ودوشنبه روز میمونی است عمروعاص گفت موافقم - هردو بر این رای مصمم شدند برگشتند هریك بمنزل خود رفتند .

امیرالمومنین پس از واقعه حکمین رفت وبا شورشیان بمذاکره پرداخت وسابقه کاررا بیان کرد آنها میخواستند ازعلی اعتراف بگیرند وبتقصیر وقصور وانحراف ازحکم قرآن .

امیرالمومنین بابیان خطبه مفصل ثابت کرد که من راضی بحکم قرآن شدم نه راضی بحکم اشخاص .

یعنی اگر اشخاص برخلاف قرآن رای بدهند مورد قبول من نخواهد بود بااین بیان صریح شورشیان تاحدی متقاعد شدند وباامیرالمومنین بکوفه برگشتند .

روز حکمیت ابو موسی با چندین نفر حاضر شدند عمروعاص هم با جمعی حاضر گردید مجلسی رسمی بود باید آنروز «حکم کنند - حکمین دردومة الجندل میعادگاه قضاوت »حاضر شدند .

عمروعاص رو بابوموسی کرد و گفت ترا بخدا قسم خلافت حق کیست گفت حق آنکه بهتر بتعهدات خود وفا کند - عمروعاص گفت ابوموسی درحق خون عثمان چه میگوئی آیا اومظلوم کشته شد یانه ابوموسی گفت آری مظلوم کشته شد گفت خون اورا کسی باید مطالبه کند گفت چنانچه قرآن میفرماید **ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطانا** عمروعاص گفت ای مردم شاهد باشید برسخن ابوموسی گفت برخیز معاویه را از خلافت معزول کن تامن هم علی را معزول کنم من برای مذاکرات دیروز باقی هستم .

عمروعاص شاهکار حیله را بکار برد گفت معاذالله من قبل از تو سخن گویم تو بزرگتر و مقدم برمن در ایمان ومهاجرت هستی قدم پیش نه من هم دنبال تو می باشم واینکار از آغاز ملاقات انجام میداد تادر نقطه حساس از آن استفاده کندو ابوموسی بعادت تقدم سن وصحابی عادت کرده بود ابوموسی برپاخواست حمدوثنای الهی بگفت و رو بحضار کردو گفت ای مردم بهترین خلق خدا آنکس است که درحفظ نفس خویشتن نکوشدوفکر مردم باشد من دراین جنك دیدم که بسیاری کشته شدند من با عمروعاص صلاح بر آن دیدیم که برای فرونشاندن آتش فتنه علی ومعاویه را ازخلافت خلع کنیم و کارخلافت را بشوری بگذاریم و اکنون بدانید که **من علی را ازخلافت خلع کردم** همان قسم که این انگشتر را از انگشت خود بیرون آوردم این بگفت وانگشتررا دردست گرفت و ساکت ماند.

عمروعاص برپای ایستادو گفت ای مردم ابوموسی اشعری کسی است که از جانب رسول‌الله بیمن رفته واوصاحب مقام ابوبکر وعامل عمربن خطاب وحکم اهل عراق است وا کنون اوعلی را ازخلافت خلع کردومن اکنون معاویه را بخلافت نصب کردم چنانچه این انگشتر رادر دست چپ نمودم .

این سخن بگفت و بنشست ابوموسی ازاین امر نامنتظره برآشفت وباکمال نگرانی

رو کردو گفت والله‌سخن وقرارما براین نبوده لعنت خدا برتو بادای فاسق‌مکاروای‌فاسق‌جبار بدسگال مثال تومصداق آن ضرب‌المثلی‌هستی که‌قرآن‌میفرماید **مثله کمثل الکلب ان یحمل علیه یلهث او تترکه یلهث** عمرو باکمال خونسردی چون‌بامعاویه پیمان‌شرکت درکارخلافت بسته بود باابوموسی گفت توهرچه‌میخواهی‌بگو ـ فحش ودشنام و شماتت بود که این هردوحکمین‌بهم گفتندوطرفداران‌علی‌خشمناك وطرفداران‌معاویه خوشحال ازهم متفرق‌شدند ـ ابوموسی ازشرم‌یکسره‌بمکه‌رفت و عمروعاص‌واصحابش‌بشام رفتند(۱)

معاویه خودرا خلیفه شناخت ودست بقتل وغارت زد

معاویه درشام ضحاك‌بن‌قیس را بجای خود گذاشته بود چون برگشت اورابا فوجی مأمورکرد بروند درراه سما از ناحیه بنی‌کلب وسر راه‌کوفه است نگهبانی کنند و ضمناً هرچه یافتند غارت‌نمایند وهرکه‌پیش‌آمد بکشند وضحاك رفت تا بقطقطانه رسید، بامیرالمومنین‌خبردادند که معاویه‌دست‌بقتل‌وغارت زده‌است فوری‌حجربن عدی‌کندی که ازبزرگان اصحاب پیغمبربود وازشخصیت‌های بارزاسلام درفضیلت وتقوی بشمارمیرفت بادوهزارسوارفرستاد تاشرضحاك راازراه مسافرین کوفه بزداید .

ضحاك‌رسیده بودمشغول قتل‌وغارت بودوازجمله کسانی راکه‌کشت عمروبن سعید علائی رئیس تغلبیه ازاخباراصحاب امیرالمومنین‌بود ـ تاشنیدحجربن عدی‌آمده بمعاویه پیغام‌داد که من‌از اصحاب علی‌راکشته‌ایم واوحجررا باچند نفرسواره فرستاد برای من کمك‌بفرست ـ چون‌خبری ازکمك نشدعقب نشینی‌کرد تابشام نزدمعاویه برگرددرحین برگشتن حجرکه درتعاقب اومیرفت باورسید و حمله‌کرد جنگ درگرفت هفت نفر از امویین وچهارنفرازاصحاب حجرکشته شدند وبفتح پیروزی حجرتمام شدضحاك فراری بشام رسید .

معاویه ازاین ماجرا خبردارشد فرمان‌داد مردی‌را بنام‌یزیدبن شجره‌بمکه برودو نماینده امیرالمومنین راازمکه خارج‌نماید وهرکس بمکه‌می‌آید دعوت ببیعت من‌کنی واگربیعت نکرد اقلاازبیعت علی‌خارج‌شوند ولی‌کوشش کن خونی‌درحرم ریخته‌نشود .

یزیدباسه هزارنفربمکه‌آمد ـ قثم‌بن عباس‌بن عبدالمطلب ازطرف‌علی‌ع والی‌مکه بود مردم را خبرکرد وگفت این لشکربغی و عداوت بمکه‌آمده‌اند شما ای مردم مکه میخواهید جنگ‌کنید یاصلح همه‌ساکت شدندگفت من‌احترام حرم‌را ازبین نمیبرم‌از شهربیرون میروم وبامیرالمومنین‌خبرمیدهم‌تاهرچه‌فرمایداجرا کنیم نامه‌نوشت وجریان راگزارش داد .

امیرالمومنین هم برسم معهود هر خبری میشد فوری مردم را دعوت میکرد و خطبه‌میخواند جریان‌را بامردم درمیان‌میگذاشت‌تابامشورت اصحاب‌کارکنند ـ امام‌مردم راازکارمعاویه وقشون‌اوبمکه خبرداد همه‌آنهاکه دلشان‌ازحکیمت پردردبود باحرارتی شدیدگفتند ما حاضریم برویم‌که ۱۷۰۰ شمشیرزن نامی مانند رمان‌بن حمزه‌بن هوده حزمی ـ ابوالطفیل عامربن واثله کنانی‌وغیره‌سوارشده بمکه‌رفتند غره‌ذی‌حجه‌بود .

۱ ــ واقدی اجتماع‌حکمین‌را درشعبان۲۸ می‌نویسند.

یزید باابوسعید خدری مشغول مذاکره بود وچون شنید که سربازان فدائی علیع آمده‌اند بااصحابش مکه‌راترك کرد وبشام برگشت ـ دروادی‌القری یزیدبافرستاده‌گان امیرالمومنین مواجه شد شبانه کوچ کردند ده‌نفر عقب مانده بودند بارهارا بیندند که معقل‌بن قیس آنها رااسیر گرفت به‌یزید گفتند برگردیم اموال‌خودرا بگیریم گفت صلاح نیست ترسید وشتابان بشام رفت .

مقعل آنها راتعقیب کرد ولی‌چون بآنهانرسید بطرف کوفه برگشت واسراراتحویل داد زندانی کردند معاویه حرث‌بن نمره رابا‌هزار سواربسمت بلاد جزیره فرستاد تا بنصیبین‌ورارا رسیدوشیعیان علی‌رادرآنجا غارت کردوهشت‌نفراسیر گرفت بشام‌برگشت

یکی‌ازبنی تغلب بجبران این‌عمل حرکت کرد وباگروهی ازقبیله‌اش بطرف شام رفت وناحیه ازشام راغارت کرد وغنائم بسیار آورد .

امیرالمومنین نامه‌بمعاویه‌نوشت که خداوندتورابرای دنیاخلق‌نکرده تاابن‌اندازه بمردم ظلم‌وستم کنی وقتل‌وغارت نمائی‌من خدارا حکم قرارمیدهم که انشاالله درآنسرای بین‌من وتوحاکم‌باشد نامه‌رانوشت دادبسعد غلامش وخاطرنشان کردکه منظورمن ازاین نامه‌این‌است که اسیران‌من وتوهردو آزادشوند .

دراثنااین‌روزهامعاویه مردی‌دیگررا برای‌قتل‌وغارت بطرف کوفه‌فرستاد وباکیل‌بن زیادمصاف دادند وعدهٔ کشته‌شدند وبهمین ترتیب هرروز جمعی رابسرکرده‌ای می‌سپرد وبرای قتل‌وغارت نواحی‌حکومت علی‌مامورمیکرد وغرضش این‌بود علی را خسته کند و خلافت رابگیرد .

قیام دوستان عثمان دریمن

دراین‌اثنا خبررسید که جمعی‌بنام خونخواهی عثمان از یمن قیام‌وحرکت کردند والی‌یمن عبدالله‌بن‌عباس‌بن عبدالمطلب بود که در صنعا مقام داشت آنها را احضار کرد وچند نفررا زندانی نمودمردم‌یمن گفتند اگر آنهارا آزادکنی‌ازتوهم‌اطاعت‌نمیکنیم‌بالاخره‌زکوة‌ندادند تاخبربامیرالمومنین رسید نامه‌باهل یمن‌نوشت ـ آنهارا نصیحت کرد اثری‌نبخشید قشون عثمانی تجری کردند بمعاویه نامه نوشتند از اوکمك خواستند او بسربن ارطاءکه از سفاکین روزگاربود بیمن‌فرستاد ابوایوب انصاری دریمن بود این ماجری را دید بمدینه برگشت اصحاب راازواقعه خبرداد ـ بسر ازاهل مدینه سرراه اواز مردم بضرب شمشیر برای معاویه بیعت‌گرفت بمکه وارد شدآنها رانیزتهدید بقتل وغارت کرد وبرای معاویه بیعت گرفت شکی نیست که بازورسر نیزه آنهم ازچندسرکش چه اثری خواهد داشت ـ بسرازمکه بطایف رفت وجمعی از دوستان علی‌را بدون جهت ومبارزه بکشت ـ ازآنجا بنجران رفت آنجا دونفر راهب که مسلمان شده بودند هردو نفررا بی‌جهت کشت واهل نجران رابکشتن تهدید کرد .

ازآنجا بهمدان رفت دوستان علی که آنجا بسیاربودند کشت ـ بصفارسید عبدالله‌بن‌عباس ازترس اوفرارکرد وبسر عمروبن اراکه نماینده او راگرفته کشت وهرکه از دوستان علیع درصفا بوديك يك راخواست وکشت .

* • یکی از شاهزاده‌گان حضرموت بحصاری پناه‌برد آن‌قسی‌القلب ناجوانمردانه اورا فرمان دادوچون بیرون‌آمد گردن زدازآنجا بحضرموت رفت‌آنجا نیز دست بقتل وغارت زدوهر که رادیدکه بدوستی علی منسوب است‌کشت - دوستان علی‌را قطعه قطعه میکرد بصرف دوستی هر که منسوب میشد اورامیکشت وجوانمردانی بودندکه باکمال شهامت حاضرمیشدند بدوستی علی‌مباهات وافتخار کنند وکشته شوند .

این‌اخبار بکوفه رسید امیرالمومنین سخت دلتنگ شد مردم رابخواند پیش رفت جریان‌را برای مردم ازمدینه ومکه - طایف - حضرموت وصفاویمن همه‌را بازگفت‌فرمود کیست برای‌رضای خداراغب‌جهادباشد تاجان جمعی‌را ازدست این‌خائن برهاندهیچکس اجابت نکرد فرمود چه‌شد شجاعت شماکه اکنون ساکت شدید من اکنون‌آن‌آیـه را میخوانم‌که حضرت نوح‌خواند **قال انی دعوت قومی لیلا ونهارا فلم یزد دعائی الافرارا** سکوت آنها موجب نگرانی امیرامومنین شدفرمود این بدتراست‌که معاویه قوم‌خودرا بجنگ وقتل وغارت تحریض میکند بریکدیگر پیش دستی‌میکنند درحالی‌که باطل میروند ومن‌که پسرابوطالب وپسرعم پیغمبرخـدا هستم شمارا میخوانم پـاسخی نمیدهید - از منبرفرودآمد وآنشب ازنگرانی قتل کشته‌گان خواب نرفت .

صبح فردا باز بمسجدآمد بمنبر رفت فرمود شمادر کارخلافت من‌خلـل میکنیدمن که‌راضی‌نبودم زمامدارشما بشوم بامن‌بیعت‌میکنید بمعاویه میپیوند میفرستم برای‌اصلاح ولایتی خراج‌را میگیرند نزدمعاویه میروند - اگرمن بقدح‌آبی اعتمادکنم‌آنرا هم‌ببرید بمعاویه بدهید چگونه بایـد بـا شماها زندگی‌کرد هرچه گفت سکوت دید سر بلند کرد گفت پروردگارا اصحابی را بهتر از این‌بمن‌بده تاحال بندگانت رااصلاح‌کنم - حارثه‌بن قدام‌سعدی وچند نفر برخواستند گفتند ازجان ودل اطاعت برداریم - فرمود ازشماها راضی هستم میتوانی شربسربن‌ارطاء راازسرمسلمین دفع‌کنی قبول‌کرد دوهزارسوارفرستاد تابشررا نابودکنند - چون حارثه حرکت‌کرد دراثنا راه خبر رسیدکه عبدالله‌بن عباس او راکشت و بسوخت وخیل او را منهزم ونابودگردانید حارثه شکرخداراکرد .

حارثه همان خطسیر بسررا طی‌کرد ومردم راازاجابت امیرالمومنین استمالت نمود وتسلیت داد وعده انتقام وبشارت‌کشتن بسررا داد ودربیعت امیرالمومنین تقویت نمود .

نامه امیرالمومنین بعبدالله‌بن عباس

امیرالمومنین نامه‌نوشت واورا تشویق وترحیب و تبریک‌گفت وبسازش ومراعات جانب دل‌هاعامه توصیه‌کرد .

دراین‌اثناوالی اهواز گریخت باغنائمی نزدمعاویه رفت- والبته شکی نیست بااین مردم سست ایمان دنیـاطلب حکومت امیرالمومنین ادامـه نخواهـد یافت معذلك امیرالمومنین نمیخواست تامیعاد یکساله متعرض معاویه شود ومعاویه هـم میخواست علی‌را برجنگ بکشاند تانقص عهد راباعث حمله خود قرار دهد ابن فتنه‌ها وکشتارهای متوالی ومتناوب ازهرطرف رابوسیله سفاکان‌بی‌باك مرتکب میشد ونفوس‌زکیه

اخیار و ابرار را تلف میکرد .

در این مدت چه خونها که ریختند وچه نفوس که اسیر کردند و چه نوامیس که مباح نمودند وچه اموال که بغارت بردند وهمه مقدم برای حکومت اموی بود تا بالاخره موفق شدند برجان ومال نفوس مردم سلطه یافتند وهرچه توانستند کردند .

فتح نیشابور پس ازصفین

امیرالمومنین ع چون ازصفین برگشت بکوفه جعدة بن هبیره مخزومی را برای خراسان منصوب فرمود والی چون به **ابرشهر** «نیشابور» رسید مردم آنجا هنوز اسلام نیاورده بودند او را بولایت نپذیرفتند برگشت حضرت علی ع **خلیدبن قریربرعی** را بالشکری بخراسان فرستاد تانیشابوررا محاصره کرد اهالی تسلیم شدند در آنجا بوددوشاهزاده خانم ایرانی که ازسرلشکر امان گرفته بودند نزداوآمدند اوهردورا نزدامیرالمومنین فرستاد .

آنحضرت اسلام رابرآنها عرضه داشت وپیشنهاد کرد که بشوهر مسلمانی ازدواج کنند گفتند مارا بدوپسر تزویج کن علی ع راضی نشد آنگاه یکی ازدهقانان استدعا کرد که آن دوزن راباو بسپارد گفت این مکرمتی است درباره من میکنی حضرت امیرزنها را باو سپرد وباحرمت تمام آنها را نگاهداری کرد .

طبری مینویسد اوبرای آنها فرش دیباج میکرد وطعام درغذاهای طلا حاضرمیکرد تابخانه‌های خودبخراسان برگشتند ۱ وعلی را بعظمت وبزرگواری یادمیکردند .

خوارج نهروان

گفته شدپس ازختم صفین بحکمین مردم ازجهت روحیه دسته دسته شدند **دسته اول** سربازان وفدائیان امیرالمومنین که ازخلوص نیت وارادت فرمان بردار بودند و ازجان و دل میجنگندند آنها بهیچ حادثه و پیش آمدی تزلزل خاطر بخود راه نمیدادند آنها اززمان پیغمبرعلی را شناخته بودندواز دوهروجود اوجدا نمیشدند وازجان ومال وشخصیت درراه او دریغ نداشتند و جنگ صفین کاملا این حقیقت را نشان داد.

دسته دوم ــ کسانی بودند که بنده دیناردرهم نشده و ازفتوحات اسلامی اندکی نیاز آنها رفع شده بودمعذلک دنیارا بردین ترجیح میدادند نمازرا باعلی میخواندند وسر سفره معاویه می نشستند ــ آنها مانند باددرحرکت بودند وهرجا که منافع آنها افزونتر بوده مایل بآنطرف بودند اینهااز اول تا آخر باطن خودرا که دنیاری بودبروزدادند وعلی ومعاویه را برای دنیا میخواستند ایمان وعقیده داشتند اما استقامت و پافشاری درراه عقیدت نشان نمیدادند ــ لذا در صفین اصراری کردند که ترك جنگ شودو بعدهم پشیمان شدند ــ این ساده لوح مردم کم صبر وسبکبار مکرزمیشد که منکر اوعمیا ناهم بوده معاویه را برعلی ترجیح میدادند .

دسته سوم ــ کسانی بودند که زاهدخشك ومتعصب جاهل ونابخرد بوده آنها تربیت شده عمر بودند که می گفت **حسبنا کتاب الله** علی و معاویه را بیك چشم نگریستند وبا یك برخوردناچیزی بهر دوبدمیگفتند وچون واقعه حکمین پیش آمد ازهردو تبری جستند و

۱ تاریخ طبری ص ۳۶ ج ۶

بهردو لعنت کردند وبقشون حمله نمودند وخارج‌ازمعر که و بیعت هردوشدندلذا آنهارا خوارج گفتند هیچ منطقی بآنها اثر نمیکرد آنقدرامیرالمومنین آنهارا موعظه‌و نصیحت فرمودازبی‌وفائی‌دنیا و عذاب‌آخرت و وظیفه انسانیت برای آنها گفت که هرکس بودنرم میشدودراین‌تیره دلان‌اثری‌نکرد .

و صریحاً بعلی گفتند توبا این صلحنامه‌کافرشدی ومرتدگشتی توبه‌کن ومسلمان شو تاازتو اطاعت کنیم.

میگفتند معاویه مردی متجاهربفسق‌ومکار وغدار ونالایق است وعلی‌هم چون‌بحکم راضی شد مرتدگشته تا توبه‌نکند باطاعت‌او سر نمی‌نهیم زیراخلافت حق او بوده وحق نداشت این‌حق‌را ازخودسلب کند که‌بدین روزافتد ــ گفتند حاکم فقط خداونداست بشر نمیتواند حکمیت کند وبباید بسیره پیغمبر درآیندوعلی‌ازجاده‌حق‌خارج‌شده که‌تن برضا داد تا ابوموسی وعمرو عاص برای‌مسلمانان تعیین تکلیف نمایند

امیرالمومنین که درکوفه‌خبرتعدی‌وسفاکی نمایندگان‌معاویه راشنید وهرروزخبر می‌رسید معاویه نقطه‌ای‌راغارت کرده وگروهی‌را بدوستی‌علی قتل‌عام نموده درمقام‌خاتمه دادن‌بکارمعاویه برآمد .

چهارهزارنفر ازخواص دوستداران‌علی که ازشجاعان و قهرمانان‌وفقها و بزرگان کوفه وحجازوبصره بودند درحضورش‌جمع شدندوگفتند برای‌جانفشانی حاضریم ازشهر کوفه بیرون رفتند ومهیای‌فرمان بودند .

ازطرفی خوارج هم که اززهادوخشکه مقدسین‌ومعتکفین‌مسجد بودند بهم‌پیوستند گفتندعلی‌مرتد شده ونسبت بخدای خودعاصی گشته باید سرازاطاعت اوپیچید.

مردم‌همج‌الرعاهم فوج فوج بآنها پیوستند تاجمع آنها بالغ بر دوازده‌هزاررسید رئیس آنهاعبدالله‌بن‌گوا که نژاداً یهودی‌بودامیرالمومنین‌عبدالله‌بن‌عباس‌رافرمودبروببین‌این طایفه‌چه میگویند ابن‌عباس بطرف‌آنها رفت گفتند ای‌پسرعباس تو هم بخدای خودکافر شده‌ای که باعلی‌ساخته‌ای .

ابن‌عباس گفت این‌طریق مذاکره‌نیست یکنفر را معین کنید تا باهم صحبت کنیم خوارج**عتاب‌بن‌اعور تغلبی**رافرستادندمقابل‌ابن‌عباس وهرچه‌میگفت‌ازقرآن‌بود که‌خوب واقف بقرآن‌وشان‌نزول‌آن‌بود.

ابن‌عباس ساکت ماند تااوهرچه‌دلش خواست گفت آنگاه‌پاسخ‌داد که ای‌پسراعور باآنکه‌بقرآن‌واقفی اما باشتباه‌افتاده‌ای وازراه‌راست منحرف گردیده‌ای و نمی‌فهمی گوش‌دار تاحقیقت‌را برتوروشن‌سازم.

ابن‌عباس‌پرسید بگوبدانم سرای‌اسلام‌برای کیست ؟ کی‌بنیان گزارآن‌بوده‌است **عتاب** گفت ازخدای‌تعالی است که‌باهتمام‌پیغمبران‌بناشد که آمدندو گفتند ای بشرجز خدا کسی رانپرستید ابن‌عباس گفت آخرین آنها مگرنه محمدبن عبدالله‌بود که علی بن‌ابیطالب امیرالمومنین راخلیفه ووصی خودقرار دادوفرمود ازعلی‌برنگردیدوراه‌حق‌را ازدست ندهید و خودرا درشبهه نیندازید

سخنان ابن عباس آهن سرد کوبیدن بود وبجای منطق صحیح او را دشنام دادند وعبدالله ابن‌عباس نتوانست باهیچ منطقی آنها را قانع سازد باخود ابن کوا با چندنفر خدمت‌امیرالمومنین آمدندهرچند آنحضرت آنها رانصیحت کرد اثرنبخشید و ناگزیر شدند باقاسطین بجنك پردازد .

امیرالمومنین باقشونی که برای کار معاویه تهیه دیده بود لازم گردید که خوارج را دفع کندزیرا معاویه خلافت میخواست واینها دراصل عقیده‌و ایمان خلل وارد کردند.

خوارج درمحل نهروان‌جمع شدند امیرالمومنین هم‌بطرف بصره برای‌جنك باآنها عازم گردید.

نامه امیرالمومنین بخوارج

امیرالمومنین بنابررویه خود نامه‌نوشت تا اتمام حجت کرده باشد وشایدآنها ازاین اغوای افکارمنصرف شوند ولی‌آنها همه‌میگفتند چون توراشی بحکم شدی مرندی تاتوبه نکنی باتوسخن نگوئیم .

حضرت علی‌ع فرمود نخیله رامرکزسپاه قراردهید ـ قشونی که برای‌این جنگ حاضرشدند بالغ برشصت هزارنفربودند .

چون **بامارقین** مواجه شد ـ **میمنه رابحجربن عدی‌کندی‌سپرد میسره‌را بشبث‌بن ربعی‌داد وابوایوب انصاری رابرسواران امیرکرد وابوقتاده رابر پیاده‌گان** امارت داد .

خوارج نیزیزیدبن حصین رادرمیمنه‌وشریح‌بن ابی‌اوفی وعبسی‌رابرمیسره وریاست سواران رابحرقوص‌بن زهیروابن‌ دوارا بربیاده‌گان گماشتند.

امیرالمومنین فرمود دوهزارنفرزیرپرچم دریك نقطهٔ قرارگرفتند آنگاه فرمان داد هرکس ازمخالفین زیراین پرچم آید درامان است .

آنگاه باتمام حجت پرداخت دراثناء این‌مواعظ **قرقره‌بن نوفل اشجعی که** ازرؤسای خوارج بود گفت من‌نمیدانم باعلی‌برای چه جنگ میکنیم او ولی خدا و وصی پیغمبراست .

جنك نهروان

ابن‌بگفت وباپانصد نفرازمارقین ازمیان خوارج جدا شدندو بطرف **دسکرة** رفتند ـ با بیرون رفتن اویك طایفه دیگرهم بطرف کوفه رهسپارشدند ـ یك‌فوج هم‌بطرف پرچم امان رفته پناه گرفتندازدوازده هزار نفرهشت هزارنفررفتند فقط قریب چهارهزارنفرباعبدالله‌بن وهب‌راسبی ماندند که میگفتند **لاحکم الالله ولوکره المشرکون** و نا گهان بر سپاه امیرالمومنین حمله کردند حملات متقابل سخت شروع‌شد عبدالله علی‌را بمبارزه خواست امیرالمومنین بیك ضرب ذوالفقاراورا کشت وسپاه علوی برخوارج تاختند آنقدر ازآنها کشته که نه‌نفر بیشتر باقی نماندند وازقشون علی‌بیش از ۹ نفرشهیدنشده امیرالمومنین فرمود قومی ازدین بیرون روند چون تیری که ازکمان رودا درجه قرآن میخوانند ولی‌قرآن ازحلق ایشان‌نگذرد که **رب تال القرآن والقرآن یلعنه** فرمود بحق خدائی که جان‌من در قبضه قدرت

اوست پیغمبر مرا ازخروج خوارج وجنگ آنها خبرداده بود فرمود نشان آنها باین است که در آن قوم مردی هست بجای یکدست درمنکب او گوشت پاره چون پستان زنان دارد که موبر آن روئیده آن موها چون سبیل گربه است آنگاه فرمود ذوالثدیه را درمیان کشته گان یافتند شکر خدا رابراین فتح وپیروزی نمود فتنه خوارج بکشته شدن آنها خوابید امـا عقیده باطل آنها که گریخته بودند دراجتماع باقی ماند ودست بتبلیغات زدند وفرق عظیمی ازآنها پیداشد که دربلاد اسلامی مخصوصاً سواحل خلیج فارس وبحرعمان وحدود شرقی افریقا فتنه‌ها برپاکردند وتشکیل سلطنت وامارت دادند .

ظهوراین فرقه مارقین موجب تشتت آراء مسلمین گردید وفرقی پیدا شدند که در کتب انساب وبحث امامت وخلافت ازآنها سخن رفته وکتبی درباره آنها نوشته‌اند .

تابالاخره سال بعد سه تن از خوارج بفکر اصلاح عالم اسلام افتادنـد وبعقیده خود توطئه دیدند که اگر سه نفر را بکشند کشورهای اسلامی اصلاح میشود ولذا بتعهد وسوگند یاد کردند وسه شمشیر خریدند هرسه را بزهر آلودند وقرار گذاشتند دریك شب هرسه در سه نقطه حاضر شوند وسه شخصیت را بکشند .

علی را درکوفه ـ معاویه را درشام ـ عمروعاص را درمصر واین واقعه در ۱۹ ماه رمضان اتفاق افتاد .

توطئه قتل علی بن ابیطالب ع

پس ازجنگ نهروان باخوارج امیرالمومنین لشکری فراهم کرد کارمعاویه راهم یکسره نماید .

چون درکوفه استقرار یافت خبر آوردند کـه معاویه سرایا ۱ بعراق فرستاده شود امیرالمومنین ع دستورفرمود سپاه کوفه وبصره مهیای حرکت شوند

تااین قشون مهیای حرکت شدند اول سال چهل هجری بود که خوارج ناراضی دنبال بهانه میگشتند وعامل فساد ممالك اسلامی رازیرسرسه نفرمیدانستند ـ اول علـی ع دوم معاویه سوم عمروعاص که هرسه را مرتدمیدانستند بعلی ع گفتند توچراراضی بحکمین شدی معاویه رابرای خروج دورهم نشستند بنام اصلاح طلبی کنند بایدسه نفر را کشت تامملکت اصلاح شود

۱ ـ عبدالرحمن بن ملجم المرادی ـ ۲ مبارك یابابرك بن عبدالله ۳ عمروبن بکر تمیمی باهم پیمان بستندوتوطئه چیدند ولعنت بر آن سه نـامدار کردندومصمم بر کشتن آنها شدند

گفتندما خودرا بخدامیسپاریم وبرای اصلاح مفاسداجتماع قیام میکنیم چنانچه همه مفسدین خودرا مصلح میدانند وخروج میکنند ـ سه شمشیر خریدنـد وبزهر آب دادنـد ومیعـاد گذاشتند که صبح روزجمعه ۱۷ رمضان اول نماز نزدیك محراب بایستندوهر کس یك نفر را بکشد.

۱ ـ سرایا ـ بنقل ابن اثیردر حوادث ص۳۹ دسته دسته سپاه بود کـه بطرف کوفـه می آمدند کامل ص ۱۵۰ ۳٤ برخی اصل سرایارا ـ ابوسرایا دانسته که این سپاه بسرداری ابوسرایا بکوفه می آمدند ودرلعنت سرایا بمعنی دسته سپاهی است که برای غارت حمله میکنند ـ مجمل التواریخ والقصص ص ۲۹۲

عمرو بن بکر متعهد شد برود مصر عمروعاص را بکشد .
مبارك یا برك بن عبدالله تعهد کرد بشام برود دردمشق معاویه را بکشد .
عبدالرحمن بن ملجم مرادی متعهدشد بکوفه برود علي بن ابیطالب را بکشد .
باهم پیمان بستند سوگند یاد کردند هریك بسوی مأموریت خوداز بصره حرکت کردند جرجی زیدان اجرای توطئه راروز ۱۷ ماه رمضان نوشته است ولی بعللی که شاید اختلاف ماه بود در کوفه روز ۱۸ شب ۱۹ واقعه رخ داد .

عمروعاص ازقضا آنشب مبتلا بیك دل درد قولنج شد وخارجه رئیس شهربانی را گفت بروبرای مردم نماز جماعت بگذار - هنوز تاریك بود که عمروبن بکر شمشیری برسرخارجه زد او را کشت - قاتل را گرفتند بازجوئی کردند قضیه توطئه وقتل آن دونفر را گفت که همین امشب علي ومعاویه رانیز میکشند- عمروعاص دستورداد قاتل رابقصاص کشته بکشند معاویه چون بمحراب نمازرفت مبارك شمشیری زددستش لرزید برران معاویه فرود آمد مبارك را گرفتند پرسیدند توکیستی وچرا معاویه را کشتی گفت دراین شب عمروعاص وعلی را نیز کشتند .

معاویه دستورداد اورا بازداشت کرده تحقیق نمایند ضمناً طبیب آوردند معاینه کرد گفت شمشیر زهرآلود بودباید پاهارا داغ کرد یابشربت معالجه نمود ولی چون بسفیدران اثر کرده دیگر اولاد پیدا نخواهی کرد معاویه بشربت خوردن راضی شد گفت همین یك پسرمرا بس است وبنقل طبری دستورداد قاتل را کشتند ۱

امیرالمومنین علی بن ابیطالب که میدانست آنشب کشته میشود وازسرشب تا بصبح نخوابید ونماز میگذارد بدختر انش وپسر انش وخواص اصحابش خبرداده بودقبل ازطلوع بمسجد آمد .

عبدالرحمن ابن ملجم مرادی چون علی را بشجاعت میشناخت دونفر دیگر را کمك گرفت یکی بنام وردان ودیگری بنام شبیب بن بجره باسبیب ودرضمن آمدن بکوفه در کوچه بزنی برخورد که پدروبرادرش درجنگ نهروان کشته شده بودند وآنزن بسیار زیبا وفطان بنام قطامه بود ابن ملجم عاشق وفریفته اوشد گفت حاضری زن من بشوی جواب دادآری ولی کابین من گرانست پرسید چنداست قطام گفت **هزاردرهم نقره وغلامی وکنیزکی وخون مرتضی علی** - عبدالرحمن بااندکی تأمل گفت قبول کردم این همه بدهم وعلی رابکشم چه من برای کشتن اوبدین شهر آمدم آتش عشق قطامه دردل ابن ملجم شعله افکن شد واورا در قتل پیشوای متقیان تحریض و ترغیب کرد و بتسریع واداشت تازودتر بکام دل رسد .

بنقل صاحب مجمل التواریخ جمعه ۱۷ رمضان بودسحرگاهی هرسه بطرف مسجد آمدند - یکی درطرف درب شرقی ویکی درب غربی ایستاد وابن ملجم درصفه نزدیك محراب بیررا روی زمین گذاشته بروبرآن خوابید .

امیرالمومنین آمد مردم را بیدار کرد اذان گفت بابن ملجم رسید سربائی براو زد

۱ - تاریخ طبری ص ۸۶ ج ۶ چاپ مصر

گفت برخیز که از قصد توارکان اجتماع متلاشی میگردد ـ رفت بطرف محراب مشغول نمازشد فرمود .

ارید حیاته فیرید قتلی عذیرك منخلیلك منمرادی

ابنملجم شمشیری برفرق اوزد وآندونفرفرار کردند ـ علیرا درگلیمی گذاشته بمنزل بردند عامهمینویسد جعدةبن هبیره راگفت برمردم نماز بخواند ولی در اخبار امامیه است که امامحسنرافرمود برمردم نمازبخوانند ودرباره قاتل وصیت کرد اگرمندر گذشتم فقط بیك ضربت قصاص کنید واگرزنده ماندم خود دانم وقاتلم ـ شب۲۱ علیبن ابیطالب ازجهان درگذشت .

کشتن امیرالمومنین ازنظر تاریخ

اعثم کوفیمینویسد چونکار خوارج تمام شد امیرالمومنین میخواست ازهمانجا بطرف شام برودکار معاویه را هم یکسره کنداشعثبنقیس که ازسرداران‌سپاهبود گفت یاامیرالمومنین ماخسته وفرسودهایم شمشیرهای ماکند شده اجازهبده بکوفه برسیم چندروزی بیاسائیم ومجهزشویم حرکت کنیم امامع موافقت فرمود چونبکوفه رسیدند هرچند خطبهخواند وتأکید کرد جزسیصد نفرکسی حاضرنشد بجنگك برود تاماه رمضان رسید هرشب وهر روزمردم راموعظه میکرد وبیادمرك وروزرستاخیزمیانداخت وبنشردین وهدایت ترغیب میفرمودند .

شب چهارشنبه نوزدهم برحسب رویهخود منزل ام‌کلثوم بودآنجا پسازنماز برای افطاررفت دوقرص نانویك‌کاسه شیروقدری نمكدرطبق نهاده وخدمت پدرآورده فرمودای دخترمن دریكطبقدونانودوخورش گذاشتهاینومیدانی که منازسیره پسرعمپیغمبرتجاوز نمیکنم بحقمن که یکیازآن دورابردار بخدای‌که افطار نمیکنم تایکی ازآن رابرداری ام‌کلثوم خواست نمكرا بردارد فرمود شیررا بردار امیرالمومنین بانان جوونمك افطار کرد وشروع بنمازنمود وازحجره بیرون میآمد بآسمان مینگریست و بر میگشت بنماز میایستادآنشب سوره‌مبارکه یاسینراتلاوت میکرد ودرتعقیب نمازاندکی ساکت نشست اورا خواب بردپسازلمحه بیدار شدگفت **لاحول ولا قوه الاباالله العلی العظیم** خداوندا مرادرلقای خود برکت فرمای .

فقال تلك اللیله انی رایت رسول‌الله فشکوت الیه وقلت مالقیت من امتك منالاود واللدد فقال ادعالله علیهم ابدلنی بهمخیراً منهم وابدلهم لی شرا .

فرمود اکنون پیغمبررا درخواب دیدم شکایت اصحاب راباوکردم فرمود ایشان را دعاکن‌گفتم خداوندا مرااصحابی بهترازاین بده وآنها راامیری بدترازمن بگمار .

برخواست ازحجره بیرون‌آمد درسرای بآسمان نگاه مبکرد ومیگفت **واللـه ما کذبت ولاکذبت وانها اللیلة التی وعدت**

۱مجمل التواریخ والقصص ص۲۹٤ ـ الفخری ص ۷٤ ۲ ـ روایت مشهور تر است عذیری منخلیل من مرادی ارید حیاته ویرید قتلی ؟

گفت بخدا قسم که من دروغ نگفته‌ام و آن شبیکه رسول خدا‌صلعم بمن خبر داده امشب است ــ ومرا وعده شهادت داده ـ من دوست دارم خدارا ملاقات کنم بیش از آنکه روز دیگر این دنیا را ببینم .

ام کلثوم اضطراب پدررا دیدنگران شد گفت پدر جان این چه حال است فرمود صبح این شب من شهید خواهم شد ـ گفت این چه تطیر است فرمود تطیر نیست از پیغمبر شنیده‌ام وآثارش نمایان است صبح نزدیك شد لباس پوشید ازمنزل بیرون رود وسط خانه رسید مرغابی چند که درخانه بودند بدون عادت ازجای بیرون آمدند جلو قدم او جمع شدند وبال وپر باز کشودند یکی ازخدمه آمد آنها راپیراند فرمود بگذارید آنها بسرمن نوحه میکنند ازآنها گذشت بدر نزدیك شد کمربندش بقلاب گرفت باز شد کمربند را محکم ببست واین اشعارخواند .

اشدد حیاذ یمك للموت	فان الموت لاقیکا
ولا تجزع من الموت	اذا حل بوادیکا
فان الدرع و البیضه	یوم الرع یکفیکا
کما اضحك الدهر	کذالك الدهر یبکیکا
فقد اعرف اقواماً	وان کانوا صعالیکا
مصاریح الی النجده	للغی متاریکا

ومیرفت ومیگفت **اللهم بارك لی فی الموت و بارك لی فی لقائك** پروردگارا مرگرا برمن مبارك گردان وبلقای خودت برکت ده ام کلثوم اشك ربخت امام حسن خواست به همراه آنحضرت برود فرمود بجان پدرت برگرد آسایش کن ـ رفت وا، د مسجد شد .

ابن ملجم ــ شبیب ــ وردان هرسه نفردرمسجد انتظارامیرالمومنین راداشتند اشعث بن قیس باآنها روبرو شد باابن ملجم گفت **یا بن ملجم النجا النجا نجاحنك فقد افضحك الصبح** ای پسرملجم دراصعاف حاجت تعجیل کن پیش ازآنکه روشنی صبح تو رارسوا کند ــ ازاین خبر که اعثم نقل میکند معلوم میشود اشعث دراین توطئه دست داشته **حجر بن عدی** آنجا عبورمیکرد شنید روباشعث کرد گفت **قتله یا اعور** توامیرالمومنین رامیکشی وازدرمسجد برگشت بطرف خانه علیع تاواقعه راخبردهد حجرازطرفی رفت وامیرالمومنین ازطرف دیگر بمسجد آمد هنوز تاریك بودچندرکعت نمازخواند لختی مشغول تعقیب بودبرخواست ببام رفت سفیده فجرطالع شده بود اذان گفت واین اشعار بلند خواند .

خلوا سبیل المومن المجاهد فی الله لا یعبد غیر الواحد

ویو قظ الناس الی المساجد

ازبالا فرود آمد گفت **الصلوة الصلوة** خفته گان را بیدار کرد ابن ملجم درمیان خفته گان بروافتاده شمشیررا پنهان کرده بود امام باو رسید فرمود برخیز وقت نماز است گفت ازاندیشه تو آسمان اجتماع فرومیریزد وزمین عدالت چاك شود میتوانم بگویم چه در

---

۱ ــ تاریخ اعثم کوفی ص۳۳۸

زیرجامه داری وقصدت چیست ؟

ابن ملجم در آنشب منزل قطامه،بود مست شراب و شهوت گردیده صبحگاه که قطام اوراصدازد برخیزتعهدت را آنجام ده گفت ازپیغمبرشنیدم که گفت بدبخت‌ترین خلایق پیشنیان **قدار بن سالف** کشنده ناقه‌صالح بودوبخت‌ترین آینده‌گان کشنده علی بن ابیطالب است می‌ترسم من آن بدبخت باشم قطام گفت دل‌قوی دارنترس. برخیز برو کارت انجام‌بده برگرد تاباهم خوش باشیم شمشیررا گرفت ورفت بمسجد پشت‌ستون روی‌زمین گذاشت وروی آن‌خوابید **تاامیرالمومنین‌اورا بیدارکرد ورفت بمحراب عبادت مشغول نمازشد ابن‌ملجم برخواست رفت شمشیررا بلندکرد باضربت تمام برفرق علی‌زد شمشیرهمانجا فرودآمدکه روزجنك احزاب خندق عمروبن عبدود شمشیرزده بود ابن‌ملجم کارخودراکرد واز مسجدگریخت .**

صدای‌قتل‌امیرالمومنین درمسجد طنین‌اندازشد مردم‌خواب وبیداراطراف محراب راگرفتند علی‌را درخون آغشته دیدند ـ وقت نمازمیگذشت فرمود امام‌حسن نمازصبح‌را بگذارد ـ امیرالمومنین رااز‌محراب زکریا بصحن مسجدکوفه آوردند گفتند کی زخم زدفرمود الان اورا می‌آورند ابن‌ملجم خواست‌فرارکند یکی‌ازاصحاب اورادید درحالی که‌باددامن اوراعقب‌زد خون‌ازشمشیراومی‌چکید گفت شاید توعلی راکشته‌ای خواست بگوبدنه گفت آری اوراگرفتند باضرب وستم بمسجدآوردند ـ فرمود فعلا او را زندانی کنید اگرمن‌بهبودی یافتم خوددانم واوو گرنه بایك‌ضربت قصاص کنید .

نقشه صفین

کتاب صفین نصربن‌مزاحم متولدسال ۱۳۰ متوفی ۲۰۷ ازموثقین مورخین است قدیمترین تاریخ درصفین» ازاین مورخ‌است که ابن‌اثیر وطبری ازاونقل میکنند .

اعثم کوفی ازمورخین‌معتبرصدراسلام‌است که‌تولدش‌سال...وفاتش‌درسال...رخ‌داده۲ واکثرمورخین قدیم ازاونقل خبر کرده‌اند ومااز‌این دو فراتخاذ سند کرده‌ایم در جنگ جمل ازاصحاب علی‌هفتصد تاهزارنفرکشته شدند درجنگ صفین ازاهل شام ۴۵ هزاراز اهل کوفه ۲۵هزارنفرکشته‌شد .

درجنگ نهروان ازخوارج پنجهزارنفرکشته شدندکه هزارنفرآنهاپس ازجنگ درنخیله کشته شدند وازاصحاب علی ۱۳۰۰ نفرمجموعاً .

بنابراین کشته شدگان‌ازاصحاب علی ـ وازاصحاب معاویه

	اصحاب علی	اصحاب معاویه
جنگ جمل	۱۰۰۰ ـ ۷۰۰	۹۰۰۰
« صفین	۲۵۰۰۰	۴۵۰۰۰
« نهروان	۱۳۰۰	۵۰۰۰
	۲۷۳۰۰	۵۹۰۰۰

معاویه درقتل عام‌مدینه ومکه وطایف وحضرموت وصفا ویمن وبین راه‌شام وکوفه

۱ـ نصربن‌مزاحم ص۶۳۴ ۲ـ درحین‌چاپ تاریخ‌درد‌ست‌نبود دررجال اسلام‌نوشته‌ام

قریب ده‌هزار نفررا دراین‌مدت کشت .

سیاست علی بن ابیطالب ع

جرجی‌زیدان می‌نویسد پرهیزکاری‌وزهدوعدالت‌امیرالمومنین علی بن‌ابی‌طالب برهیچ کس پوشیده نیست اومرد آزادهٔ بوده در قول وفکر وعمل آزادگی‌و مردانگی خود را نشان‌میداد او ازحیله ومکرو تزویر رنك و بوئی نداشت ـ هدفش اسلام و قصدش‌رفاه و ارتقاء مسلمین‌بوده اوفقط بحق‌وحقیقت‌توجه داشت .

علی ٤ همینکه‌دختر پیغمبررا بزنی گرفت بسترش پوست گوسفندی بوده که شبها روی‌آن میخوابید روزها شتر آبکش‌خودرا برروی‌همان پوست علف می‌دادند و کسی‌جز خودشان خدمت خانه‌را نمیکرد ؟

درحکومت او ازاصفهان اموالی‌برای‌او آوردند که آنهارا هفت قسمت کرد و آن میانه گرد نانی یافت آن‌راهم‌هفت‌قسمت کرد .

درزمستان‌سرد باپیراهن نازکی راه‌میرفت‌ومیلرزید ـ موقعی یك‌درهم‌خرما‌خرید ودرعبایش‌ریخته بمنال‌برد مردم گفتند باامیرالمومنین اجازه بده‌ماخرماهارا بیاوریم‌فرمود من‌پدرخانواده‌ام باید خودم خوراك آنهارا بخانه‌ببرم‌روزی ازعلی‌پرسیدند‌مسلمان‌واقعی چگونه‌است فرمود مسلمان‌واقعی برای رفاه‌دیگران شکمش گرسنه و لبش تشنه وازبیم چشمش‌میگرید .

یکروز زره خودرا نزدمردی‌دید اورابرای محاکمه نزد شریح قاضی‌بردو بااینکه خلیفه بوده برای احترام‌حق‌وعدالت ومساوات شانه‌بشانه مدعی علیه ایستاده دعوی خود راطرح کردوهمینکه سپاهیان‌را بجنك میفرستادبآنان‌دستور میدادمردم‌را آزارو کودکان وزنان را متعرض نشوید .

علی٤ دررسیدگی‌بحساب‌مامورین سخت گیربود ـ

جرجی‌زیدان‌می‌نویسداگرعلی درزمان‌عمریابلافاصله‌بخلافت میرسیدمدت‌خلافتش طولانی‌میشد وکارش‌باکار مردم پیش‌میرفت ولی روزی علی‌خلیفه شد که‌مردم بتقلیدعثمان فاسدشده‌بودند وبدترآنکه مانند معاویه مرد تبهکار وغداری مدعی پیدا کرد .

علی ٤ ذره‌ای ازرقت وزهد وسخت گیری برمال‌بیت‌المال فروگذاری نکردحتی بنزدیکان خود واقوام‌وعشیره هیچ‌ملاحظهٔ نداشت که تبعیضی قائل‌شود و بهمین‌جهت از او اصحاب ورجال رنجیده خاطرشدند واوراگذاشته بطرف معاویه که‌زود سفره گسترده داشت رفتند.

عبدالله‌بن‌عباس پسرعموی اووالی بصره ازسخت گیری علی بتنك آمد اورا رها کرد بطرف‌معاویه‌رفت ـ زمان‌علی اخلاق مردم‌به‌پیشوائی‌عثمان ومعاویه فاسدشده بودحکومت سلمان فارسی‌والی بعداین ازطرف امیرالمومنین بودهٔشرحی‌نوشت لرآنحضرت‌سئوال کرد روزرستاخیز چگونه‌ازمردم حساب‌میگیرند حضرت‌امیردرزیرنامه‌اوچنین‌توقیع‌فرمود.

همانطورکه روزی‌میخورند حساب‌پس‌میدهند .

صفات ومزایای علیع در نظرسنت یاصفحه از زندگانی او

این‌صفحه اززندگانی امیرالمومنین‌علیع‌است‌که خلیل غرمی درکتاب بین**الشیعه والسنه** نقل کرده است اومینویسدکلیه مسلمانان ازشیعه وسنی وهمه بیگانگان براین قسمت‌ها اتفاق دارندکه علی‌بن‌ابیطالب دارای این مزایابوده است .

۱ ـ درعلم الهی که اشرف علوم است استادوسرآمد بود وهرکس‌دراین باب‌سخن گفته ازکلام آنحضرت اقتباس کرده واز اونقل کرده است ازاوشروع کرده وباومنتهی شده حتی واصل‌بن عطا بزرگترین استاد حکمت الهی شاگرد ابی‌هاشم عبدالله‌بن محمدبـن حنفیه بودکه ابوهاشم شاگرد پدرخود واوشاگرد پدرخویش علیع است .

۲ ـ استاد علم‌فقه بوده وهریك از فقها خوشه‌چین ازخرمن فضایل علیع‌اند .

اصحاب**ابی‌حنفیه** مانند **ابویوسف ومحمد** وغیره فقه خودرا ازابوحنفیه در۸۰ ۸۱۵۰گرفتند وامام‌شافعی ص۱۵۰ ـ ۱۰٤ فقه‌خودرا **برمحمد** قرائت‌کرد ودر حقیقت اونیزازابوحنفیه گرفته **واحمدبن خلیل** ۲۵۱ ـ ۱۹٤ فقه خودرا برشافعی خوانده و بالنتیجه اوهم‌ازابوحنفیه کسب کرده وابوحنفیه هم‌نزد **امام جعفرصادق ع** ۱٤۸ ـ ۸۳ کسب‌علم کرده وانتهای‌امرعلم **بعلی‌بن ابیطالب ع** میرسد امامالك‌بن انس‌درسنه۱۷۹ـ ۹۵ نزد**ربیعه الرای** فقه‌خودرا خوانده وربیعه نزد**عکرمه**وعکرمه از**عبدالله‌بن‌عباس** واو از **علی‌بن ابی‌طالب‌ع** آموخته است واگر طریق دیگری میگوئیم فقه **شافعی** از **مالك**گرفته شده و این راهم باز برگشت‌آن بعلی‌بن ابیطالب است **اما فقه شیعه**که بطورمستقیم‌از **علی‌بن ابیطالب‌بامام جعفرصادق**رسیده که او**رئیس‌مذهب‌جعفری است** وهرچه امام‌صادق‌ع فرمود مستقیماً ازپدروجدش تابعلی میرسد نقل کرده است‌که برای هیچ‌کس شبهه‌وتردیدی نیست‌که همه‌ریزه خوارخوان علم‌علی میباشند .

امانسبت بصحابه پیغمبر گفتارخلیفه ثانی‌عمربن‌الخطاب‌کافی است‌که میگفت‌اگر علی‌نبود عمرهلاك میشد **لولا علی لهلك العمر**وگفتار دیگرش که میگفت در مشکلی نمانم‌که ابوالحسن برای‌حل‌آن نباشد **لا بقیت معضلا لیس لها ابوالحسن** وگفتـار دیگرش که‌گفت تاعلی درمسجد حاضراست‌کسی حق‌فتوی ندارد **لما یفتین احـدفـی المسجد وعلی حاضر** وبیان پیغمبرص که فرمود **اقضی‌کم علی** شایسته‌ترین قـاضی بین‌شما علی‌است ـ

۳ ـ استادنحو ومبتکرآن علی‌بود زیرا اوست‌که نحورا‌ابداع نمود وبر**ابی‌اسود دؤلی** قواعد واصول آنرا املاء بدین نحو فرمود **کل فاعل مرفوع ـ و مایلحق به وکل مفعول منصوب ومایلحق به وکل مضاف الیـه مجرور ومایلحق به** سپس ابی‌اسود نحورا برطبق این اصول وکلمـات تدوین وتنظیم نموده .

٤ ـ شجاعترین مردم‌بودزیرا هرگزدرنبردی فرارنکرد مگرآنکه دشمنی‌را بکشت وهرگزضربتی نزدکه محتاج بضربت دوم‌باشد چنانچه درحدیث است که‌کانت ضربتاًوتراً یعنی‌همیشه ضربتش فردویکجا بودحتی هنگـامیکه معاویه‌رابمبارزه دعوت‌نمود عمروعاص بمعاویه گفت حقاکه علی‌باتو ازدر انصاف درآمده است معاویـه بـاوگفت هیچ وقت تودر

خیرخواهی من دریغ نکرده مگر امروز آیا راستی مرا بمبارزه ابوالحسن میخوانی با آنکه میدانی او شجاعترین مردم است و شجاعی دشمن شکاو است گویا طمع کرده پس ازمن امیر شام شوی .

علی کسی هست که عرب بایستادن دربرابراو درموقع جنگ افتخارمیکرد وقبیله آنها که بشمشیراو کشته میشدند مفتخر بودند که کشته آنها بشمشیرعلی است چنانکه خواهرعمرو بن عبدود درمرثیه برادرش گفت اگر کشنده توغیرازعلی بود مادام که در دنیابودم میگریستم ولی خوشبختانه کشنده تو کسی است که نظیری ندارد و پدرش چشم و چراغ شهری بود «منظور ابوطالب است»

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله   بکیته ابدا مادمت فی الابد

۵ ــ علی ازحیث قوت بدنی نیرومندترین مردم بود چه نیروی او ازخوارق عادات و ضرب المثل بود چنانکه ابن‌قتیبه **درالمعارف** گوید **ماصارع احد قط الاصرعه** با هیچ کس گلاویز نشد مگرآنکه اورا بخاك انداخت وازقوت او کندن در قلعه خیبراست که گروهی ازقهرمانان جمع شدند آن دررا نتوانستند بکنند وعلی بتنهائی کند .

و اوآن کسی است که **هبل** بت بزرك ازبالای کعبه با آن‌وزن و بزرگی وسنگینی بلند وازبالا بزمین انداخت ــ او آنکسی است که درروزگار خلافتش سنك بزرگی را پس از آنکه تمام لشکر از کندن آن عاجز شدند بدست خویش برکند واز زیرآن آب را بیرون آورد

۶ ــ علی از حیث عطا و بخشش نیزسخی‌ترین مردم بوده روزه میگرفت وبگرسنگی بسرمی‌برد وخوراك خودرا ایثار می‌کردتا درشأن اوآیه نازل شدو در دوستی اطعام طعام بمسکین ویتیم واسیرمیکرد .

مفسرین روایت کرده‌اند که اوچهاردرهم بیشترنداشت که یکدرهم را روز و یك درهم‌را شب ودرهمی‌را درنهانی ودرهمی‌را آشکارا صدقه داد و دراین فضیلت آیه بلکه سوره دهر نازل‌شد بدین‌مفاد آنانکه اموال خودرا درشب وروز درپنهان وآشکارا انفاق و ایثارمی کنند الخ

یکروز **محفن بن ابی محضن العبنی** نزدمعاویه آمدوبرای خوش‌آمد معاویه گفت من‌ازنزدبخیلترین‌مردم‌می آیم مقصودش امام بود معاویه بر اوبرآشفت گفت وای بر تو چگونه علی‌را بخیلترین مردم میخوانی وحال اینکه اواگرخانه‌ای پرازکاه وخانه‌ای پر طلارا داراباشد خانه‌پراز زررا پیش ازخانه پرازکاه می‌بخشد با آنکه معاویه از دشمنان علی‌وکینه ورزان علی بود.

۷ ــ حلیم‌ترین مردم‌نسبت بگناهکار و باگذشت ترین آنها نسبت ببدکاران بود چنانکه درروز جنك‌جمل به **مروان بن حکم** که‌ازدشمن‌ترین مردم‌نسبت باوو باکینه ترین آنها نسبت بعلی بوده دست‌یافت‌حتی‌ازتوبیخ اوهم‌صرف نظر کرد همچنین **عبدالله بن زبیر** ، درملاء عام باوفحش ودشنام داد درروز واقعهٔ بصره بمنبر رفت و درخطبهٔ خود گفت «**ناکس پست علی بن ابیطالب** بسوی شمامی آید **اتاکم الوغب اللئیم علی**

بن ابیطالب چون روزجمل عبداله زبیررا اسیر کردند علی اورا ببخشید وبهمین اکتفا کرد که باو فرمود **برو که دیگر ترا نبینم** وزیادتر از این کاری نکرد و کلمه دیگری نگفت درحالی که اهل بصره میگفتند اگرعلی دست بعبدالله‌زبیربیابداو را خواهد کشت اهل بصره هم با اوجنگیدند واورا سب‌ولعن کردند و چون بآنها ظفر یافت همه‌را بخشید ودستورداد هیچ‌فراری‌را دنبال نکنید برهیچ مجروحی حمله‌نکنید هیچ اسیری رانکشید هرکس‌اسلحه برزمین گذارد مصون‌است هرکس بلشکر امام تسلیم‌شود وپناه‌برددرامان ارآنهانه‌اشیاء قیمتی‌را گرفت نه‌اولادشان را اسیر کرد ونه‌اموالی‌بغنیمت برد وحال آنکه اگر میخواست قادر برتمام اینکارها بوده و لکن امتناع کردو جز گذشته و عفو اقدامی ننموده

۸ـ فصیحترین وبلیغترین مردم درسخن بود تا آن‌حد که‌درباره سخنان او گفتند پائین‌تر ازکلام آفریدگار وبرتراز کلام آفریدگان **دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق** وسید رضی‌ره گفت **کلام علی کلام علی** وعبدالمحمدبن یحیی کاتب‌ونویسنده بنی امیه گفت هفتادخطبه ازخطبه‌های **اصلع** بیاد سپردم لبریزشد و بازهم لبریزشد که مراد از اصلح کسی‌است که مقدم‌سرش مونداشته باشد .

ابن‌بناة (۱) گفت ازخطابه گنجی ذخیره کردم که‌هرچه از آن خرج کنم دامنه‌اش وسیعتر ومایه‌اش افزونترمیشود ـ یکصد فصل از مواعظ علی بن‌ابیطالب بخاطرسپرده‌ام این‌است آثار عظمت علی‌بن ابیطالب.

مامعتقدیم که خلافت بدوش شیخین‌قرار گرفت و امام هم‌پس از اثبات حق خویش وفاطمه فرزند پیغمبر زوجه خود راضی‌شد خوفا للفتنه ودمصلحة للجماعة

برادران‌سنی‌ماهم‌نوشته‌اند که علی‌ع‌خلیفه منصوص پیغمبر ص‌بود ولی چون سقیفه برپاشدعلی‌مشغول تجهیز پیغمبر بوده ومردم‌خلافت را بابوبکردادند.

۱ ـ اصبع‌بن‌نباة ازخطبای‌نامی وازسرداران‌لشگر علی‌بن‌ابیطالب است وازتابعین وروات موثق‌است که سالها‌ملازمت امیرالمومنین‌راداشت .

خلافت امام حسن ع

خلافت امام حسن‌مجتبی سال ۴۱ ـ ۴۰ ﻫ

اکثریت اجتماع بشریرا مردم ساده‌لوح- بی‌سواد ـ کم‌تجربه تشکیل میدهند که اغلب عقلشان در چشمان قـرار گرفته و طالب مشتهیات میباشندوهمیشه دنیاحق‌پرستان ـ خردمندان دوراندیشان اقلیت داشته‌اند تاریخ راورق‌بزنیم دراین‌حقیقت تردیدی پیدا نمیکنیم درهرعصرحق‌گو وحق‌جو بسیارکمترازدنیاخواهان بوده‌اند.

زندگانی امیرالمومنین علی‌بن ابیطالب که سرحلقه متقیان وپرهیزکاران وعدالت گستران جهان بود ۲۵سال بمبارزه وفداکاری درپیشرفت اسلام گذشت ۲۵سال هم‌بخانه نشینی ومحرومیت ازحق آسمانی گذراند پنجسال هم که خلافت ظـاهری داشت بجنگ و پیکارعلیه دنیاخواهان ادامه‌یافت عاقبت‌اورا بجرم بزرگواری وعظمت فکرومقام وقدرت ناجوانمردانه درمحراب زکریاکشتند ـ ودنیابکام دنیاداران رونق گرفت .

شامیها که بامعاویه بیعت کرده بودند بخلافت او وفاداری کردنـد اهـل کوفـه هم اطراف امام‌حسن راگرفتند بااوبیعت کردند وبجنگ بامعاویه تحریص وترغیب نمودند امابی وفائی وناجوانمردی رانشان دادند .

مردم مصرهم که پیروعمروعاص شدند مردم بصره هم‌تحت تبلیغات خوارج قـرار گرفتند یکسال بدین‌منوال گذشت تاصلح بین‌معاویه وامام‌حسن‌برقرارشد بدین‌شرح امام حسن پس‌ازشهادت‌پدرش بااستقبال گرم‌مردم کوفه روبروشد که بااوبیعت کردند وقشونی مهیای جنگ شام بود که برای دفع معاویه آماده شده بود بابیعت گـرفتن از مردم کوفه مهیای جنگ شدوعازم مدائن گردید ولی‌دراین محل که مرکزتجمع قشون بودتبلیغات معاویه وپولهائی که بوسیلهٔ جاسوسان بین‌سران‌سپاه نیروی‌امام‌حسن توزیع وتقسیم میشد بی‌وفائی مردم کوفه ودنیاخواهی آنهـا بجائی کشید که پولهائی از معاویه گـرفتند وبـاو نوشتند اگرمایل باشی ماخود مستقیماً حسن‌بن‌علی راتسلیم‌تومیکنیم .

معاویه هم‌نامه‌ها رابرای امام‌حسن فرستاد وبیغام داد بااین سپاه میخواهی بـامن جنگ کنی درضمن هم‌ازچهل هزارنفربیش از۱۶ هزارنفرحاضرنشدند ۱۲هزارنفرآنهاهم دسته دسته پراکنده شدند وبقشون معاویه ملحق گردید امام‌حسن‌مجتبی مصلحت برآن دید که بامعاویه جنگ رابصلح مبدل نماید وناموس اجتماع راحفظ کند که خونریزی‌نی جانشود زیرااویقین داشت که بااین قشون کم وسست رای‌نمیتوان بجنك پرداخت ولـذا حاضربرای صلح‌شد وصلحنامهٔ نوشتند که درکتاب زندگانی امام حسن مفصل نگـاشته‌ام

ضمناً ازهمان دسته خوارج بامام حسن اعتراض کردند که چرابامعاویه صلح کردی واورا مذل‌المومنین نامیدند وخواستند بکشند که فقط‌پس ازضربه‌ای اورا نجات دادند وخلافت واگذاربمعاویه شدمشروطه بر آنکه‌بدوستان علی آزاری نرساند معاویه‌هم چون‌استقرار یافت آنچه درحیطه قدرت اوبود برای خلع نفوذشیعیان علی‌بکاربرد .

در ۲۱ ماه‌رمضان سال۴۰ بودکه امیرالمومنین رحلت کرد وامام حسن بخلافت نشست ودرماه ربیع‌الاول سال۴۱ که صلح‌نامه امضاء شد وقدرت دست بنی‌امیه دشمنان دیرین بنی‌هاشم وبنی‌عبدالمطلب افتاد .

امام حسن‌مجتبی ازکوفه مقرحکومت علوی بمدینه بازگشت وآنجا بود تاسال ۵۰ که معاویه برای قطع امید بنی‌هاشم امام‌حسن رابوسایل مختلف مسموم کرد تادر ماه‌صفرسال پنجاهم ازجهان درگذشت ومعاویه از همان سال‌برای ولیعهد ساختن یگانه فرزندش یزید فعالیت‌هاکرد تاسال شصتم که درگذشت .

قسمتی ازکارهای بنی‌امیه راکه بازحمات بسیار ازتاریخ اسلام استخراج کرده‌ایم برای اطلاع خوانندگان درآخرانقراض امویین می‌آوریم تاخوب این‌شجره ملعونه ننگ تاریخ بشریت شناخته شوند .

چرا قبول خلافت کرد؟

برخی‌خود دربنیان کلاس اول مکتب سیاست و تاریخ گفته‌اند حضرت مجتبی(ع) که میدانست مردم بااو نیستند واین بیعت درصورت ظاهر وریاوشبیه است چراقبول خلافت کرد تامجبورشود بامعاویه صلح کند ؟؟

این‌سخن خام‌بچندین پاسخ ردمیشود ــ زیرا بسیارکودکانه وبی‌تعمق است !!!

۱ ــ اسلام دین آسمانی است وبشرناگزیر ازدین است و اسلام‌کاملترین وآخرین دین‌کامل‌رقاء بشریست‌دیگر بشرهرقدررقاء عقلی‌پیداکند ممکن نیست‌بتواندبهترازاین قانون برای اداره اموربشرتهیه وتدوین کند .

بنابراین دین آسمانی پیغمبرورسول دارد واوناگزیربرای تشریح مطالب خلیفه و امام میخواهد وهردوموظف هستند خودرا بجامعه بادلایلی که ازاعجاز وخرق عادات و تصرف ولایت مطلقه درعالم‌کون وفساد دردست دارند معرفی بمردم‌نمایند تاخلق بدانند ازکی بایدپیروی کرده ومشکلات زندگانی‌رادردین ودنیابپرسند - اگرپیغمبروامام خود رامعرفی نکنند که منظوق ومفهومی ازنبوت ورسالت امامت وخلافت دراونیست ،

وطریق معرفی این است که بگوید ای‌بندگان خدامن فرستاده خالق شما هستم باین‌دلایل بااوبیعت کنید ویك‌بیعت مشروع ازافرادواقوام واجتماعات بگیرد که درحقیقت قبول دین‌وابلاغ وصول آنرا نموده باشند .

بااین مقدمه بدون‌شك پیغمبرخاتم‌النبیین‌ص وخلیفه بلافصل اوامیرالمومنین وبعد هم‌امام حسن‌مجتبی‌ع واجد همه‌شرایط صفات زمین‌وآسمانها بودندکسی نبودکه در قبال عرضه اندامی‌کند مگرمعاویه ونظاهراولذا برحسب‌سنن وآداب‌شریعت خودرا وخاندان خودرا معرفی کرد ومردم هم‌بیعت کردند وبحکم وظیفه شرعی‌قبول کرد تاحجت خدابر خلق معرفی شده‌باشد واگرامام حسن‌ع قبول‌خلافت نمیکرد بوظیفه امامت عمل نکرده بودزیرا اومأمور آسمانی‌بودبایدخودرا بمردم‌معرفی کندوبیعت‌بگیرد وقبول خلافت نماید

۲ ـ دوم این که اگر از وظیفه آسمانی هم صرف نظر کنیم و بصرف سنن اجتماعی دنیا بپردازیم متفقاً از شهرها وممالك اسلامی مردمی را شایسته خلافت و ریاست وزعامت میشناختند اورا انتخاب کرده وبااو بیعت کردند اگر چنین کسی باآنکه اعتماد بنفس دارد وبنیروی وحسب ونسب خود مطمئن است که لایق این منصب میباشد وقبول نکند خیانتی بجامعه کرده زیرا اگر اوعقب رفت کسی خواهد پیش آمد که لایق نیست و شاید خون مردم و عرض و ناموس اجتماع بدست او هدر رود مسئولیت وجدانی بـا کسی است کـه میتوانسته وشانه خالی کرده .

باآنکه بین دنیاودین خلافت آسمانی وزمینی بین امامت وولایت مطلقه وریاست جامعه عرفی بسیار امتیازفرق است معذلك ازهرنظرتوجه شود امام حسن ع ازهردوجنبه ممتازو شایسته وبرگزیده ومورد اتفاق ووحدت کلمه آسمانی وزمین بودوباید قبول خلافت کند تامردم را بآینده روشن سازد .

۳ ـ دلیل سوم يك جامعه آفت زده که تحولات سقیفه واعمال خلیفه سوم آنها را فرسوده منحرف ساخته دريك انقلاب اجتماعی که زعیم آسمانی خودرا مانند علی بن ابیطالب ع از دست داده وجز حسن بن علی ع کسی را بفضیلت وعلم ومکرمت وشجاعت وسماحت وعدالت نمیشناسند وبگفتار پیغمبر ص درباره سبط اکبر آشنائی کامل دارند دراین تطورات اجتماعی وتحولات سیاسی وجنایات توطئه کنندگان فاجعه ۱۹ رمضان بکجاپناه برند وچه کسی را کشتیبان دریای متلاطم دین ودنیای خودقراردهند که اسیر بازگشت بساحل نجات راداشته باشند ـ آیا معاویه یاعمروعاص ـ یاابوهریره وبظاهر آنها برای زعامت خوب بودند که باوحدت کلمه اورا انتخاب نمایند ـ دیدیم که همین طالبین مقام ومنصب وجاه طلبان بـا حسین ع چه کردند وبامردم چگونه رفتار نمودند اگر امـام حسن دراین حال که مـردم بدوپناه برده بودند آنها راترك میکرد ورو بصحرا میگرفت دنبال کار خود میرفت املا خود مردم بااوچه میکردند چنانچه بعضی دريك کار کوچك چه گفتند وچه کردند وبعلاوه کـه مسئول خلق وخالق بود که چرا آنها راحراست نکرد ـ امام حسن قبول خلافت کرد وبـا آنکه صلح نمود ومصلحت درمصالحه دید تاخون مردم هدرنرود و خنجر برانش زدند ـ سجاده اززیر پایش کشیدند خطاب یامذل المومنین باو کردند اگر یکباره قبول نمیکـرد آیابااوچه میکردند ؟

٤ ـ ازهمه این امورروانشناسی سیاسی بگذری که خلافت میراث جدش و پدرش بود وکسی درفضیلت ومکرمت بالاتروبرتر ازاونبود لذاقبول خلافت شروع کرد تا شایـد آب رفته رابجوی بازگرداند ومردم رابراه مستقیم مقرر الهی برگـرداننـد ـ وچون این خاندان معصوم ومتصرف عالم کون وفساد بودند جز برای رضای خدا ومصالح اجتماع قدم برنمیداشتند چنانچه نظیر همین جریان سیاسی برای حضرت علی بن موسی الرضاع پیش آمد وباجبارقبول کرد درحالی که تصریح داشت که این ولایتعهدی عملـی نیست ومـا در کتاب زندگانی آنحضرت مفصل شرح دادیم ۱

---

۱ ـ زندگانی حضرت ابوالحسن السلطان علی بن موسی الرضاع چاپ ۱۳۳٤

یکی ازسنن اجتماعی این‌است که تاحقی درمرکزخودش‌استقراردارد کسی برآن طمع نمی‌کند زیرا می‌داند آن‌حق‌مخصوص یك خاندان‌است و تجاوز بدان نمیشود کرد اما اگر یك ستم پیشه‌ای آمد تجاوز تعدی‌بحقوق حقه آسمانی یك شخصیت یایك‌خاندان مورد احترام قرآن واجتماع نمود کم‌کم‌افراد دیگرهم قیام‌میکنند که اگر نبایدتجاوز کندچرا دیگری برود واگرباید چرا مامحروم ازاین‌مقام ومنصب‌وعنوان‌وتعیین‌باشیم.

اینکه مسلم است درست تصفیه‌حقی‌غصب‌شدوراه‌مستقیمی منحرف گردید ــ معاویه هم‌بتحریك اربابان اصلی خودسفرای نصاری که اصلا ازآن‌نژاد بوده درمقام گرفتن این مقام‌ومنصب‌قیام کردو آنچه که درباره‌ذریه‌وعترت‌وعشیره‌وذوالقربی درقرآن‌حدیث‌وسنت رسول‌الله ص سفارش شده‌بوده‌همه‌را نادیده گرفت بلکه زیرپا گذاشت‌وبمنطوق **حب‌الشی یعمی‌ویصم** چشم وگوشش درباره شنیدن ندای‌حق‌کور و کربود خود و حزب آشوب طلب ناجوان‌مرداموی میکوشیدند تا تمام‌موانع را بردارند و خودشان را بمقام خلافت برسانند ـ حکومت‌وصندوق بیت‌المال مسلمین‌را بدست آورند،

معاویه نه‌تنها احادیث مخصوص‌عترت وطهارت رانادیده گرفت‌بلکه‌روش شیخین‌را هم‌متروك گذاشت وازآنها هم متابعت‌نکردو کساتی‌اطراف‌خودش‌جمع کرد که سنخیت‌نام داشتند مانند عمروبن عاص و مغیرةبن شعبه و ابوهریره که انتخاب این اشخاص خودلطمهٔ بزرك برپیکرفضیلت ورقاءملی اسلامی بوده‌وخود معاویه درانتخاب این‌مؤانسین ومجالسین جامع‌الشرایط مفاخره‌میکردوشعرای‌قدما اشاره بمفاخرات اوکرده‌اند-مهیار دیلمی درلامیه‌خود گوید .

ما الخبیثان بن هند و ابنه	**وان‌طغی‌خطبهما‌امدوجل**
بمبدعین فی‌الذی جاأبه	**وائمـاً تقغیا تـلك‌السبل**

و شریف‌رضی‌رحمةاله علیه فرمود .

الالیس‌فعل‌الاخرین وان علا	**علی قبیح فعل‌الاولین بزائد**

و کیت گفته‌است

یصیب‌به‌الرامون‌عن‌قوس غیرهم	**فیا اخراً اسدی‌له الشراول[۱]**

معاویه خودش‌خوب‌می‌دانست که قابل‌قیاس‌باشیخین وروش‌حکومت‌های سابق نیست ونقشه اوتغییر اساسی‌خلافت بوده .

« درعصر عمربا آن‌زهدو تقوائی ظاهری که‌عمرداشت و عمال‌خودراسخت مجازات می کرد . خبردارشد معاویه عامل‌شام‌نمایندگی خلافت رابوضع سلطنت تجمل آمیـزی تبدیل‌وتشکیل‌داده باو نامه‌ای‌تند نوشت که‌مگرتوروش‌ابوبکر وزندگی مرأندیده‌ای‌چرا سنت اسلامی‌راعوض کرده‌ای؟

معاویه جواب‌دندان‌شکنی باوداد ـ نوشت‌این‌جا سرحددولت‌های‌روم‌ویونان است‌و باید نزدیك بروش حکومت نصاری بوده و آبروی اسلام را باتـجمل و مـقـام و سطوت

۱ ــ مسعودی درحاشیه‌ابن‌ایثر ص ۷۸ بنقل صلح‌الحسن آل‌یس ص۲۵

نگاهداشت . !!

عمر ازاین جواب ساکت شد ولی حقیقت این است که معاویه خود از نصارای روم بود واین حکومت را مقدمهٔ سلطنت شبیه بسلطنت قیاصره روم گردانید و میخواست اسمی از اسلام نباشد مگر آنکه نفع حکومت او محفوظ بماند.

درخلافت حقه علوی که مظاهر تقوی وعدالت همه جا متجلی بود معاویه سخت نگران شد ولذا باتمام قوا علیه علی بن ابیطالب قیام کرد - درخلافت حضرت علی ع دست ستمکاران کوتاه شد معاویه معزول گردید ولی بیعت نکرد بلکه شورش وغوغا برپا نمود.

دراین موقع از علی ع پرسیدند معاویه که چنین آشوبی برپا کرده برای حفظ مقام خودش است شما چرا درموقعی که حق شمارا غضب کردند قیام جنگجویانه نکردید ؟

سئله بعض اصحابه - کیف دفعکم قومکم من هذا المقام و انتم احق به ؟ فقال ع انها کانت اثره شحت علیها نفوس قوم ولخت وعنها نفوس آخرین والحکم لله والمعود الیه القیام ودع عنك نهبا صیح فی حجراته(۱)

این سکوت امیرالمومنین علی ع بنظر بعضی کظم غیظ بود درعدم دخالت درکار تصفیه و بنظر برخی تحمل او برای تسلیم بود ولی حقیقت این است که ولایت مطلقه الهیه ویدالله الباسطه برای احراز مقام ومنصب نیامده بود ولذا دیدگان قضاوت کنندگان ظاهری از قشر کدورات پوشیده شده و غافل ازحقیقت موضوع ووظیفه مقام ولایت وعلم کلید تمام جهات هستند.

آنها که سبقت در امر خلافت گرفتند جز همین ریاست چیزی نمیشناختند ولذا نه تنها مقام ولایت را نشناختند یانخواستند بشناسند مقام قرابت وایادی واخوت و باب علم و عبادت وقضاوت وسایر صفات وخصال وملکاتی که پیغمبر ص صریحا ومخصوصا تعیین وتاکید در احترام آن کرده بود آنهارا هم نادیده انگاشته و همه را بازیچه تمایلات نفسانی خود پنداشته چیزی را که نمیتوانستند انکار کنند کثرت فضائل علوم بوده که ناگزیر مکرر را اعتراف علم و زهد او کرده و ۲۶ بار عمر گفت **لولا علی لهلك العمر**

نمیدانم که غاصبین خلافت نمیدانستند امامت جزء نبوت است و ازارکان مهم دین است وسبب ودلیل عظمت اسلام است یانمیخواستند بدانند - برای ما که جنبه استنباط و اجتهاد ندارد زیرا نص صریح مؤکد هست ودرمقابل نص اجتهاد مفهوم ندارد، یعنی اسلام بدون ولایت ودین بدون فداکاری وجانبازی مالی وجانی علی غیرقابل قبول است .

آری جاه طلبان که آشنا باوضاع اعصار قدیم بودند گفتند درعصر عیسی هم خلافتی نبود وما پیرو سنت اجتماعی هستیم درحالی که آنهم خلافت ودروغ گفتند تمام انبیاء واولیاء وصی وخلیفه وجانشین داشته اند چنانچه درتاریخ انبیاء اثبات نموده که رشته نبوت ورسالت آسمانی از آدم تاخاتم ووصایت نیز پشت بپشت تاخاتم الاوصیاء حضرت صاحب الامر همچنان ادامه داشته وهیچگاه زمین خالی ازحجت نبود ونخواهد بود فقط چیزی که برای علی ع نقطه

۱ - نهج البلاغه ص ۲۹۹ ج ۱ چاپ شرح محمد عبده

ضعف دانستند سن حضرت بود که گفتند جوان ۳۳ساله نباید خلافت کند که درحالی که پیرمردهای سالخورده وفرتوت هستند آنها گمان میکردند خلافت امرانتخابی مبتنی بر سن است درصورتی که حضرت عیسی در گهواره فرمود **انی عبدالله اتانی الکتاب** رسالت خودرا ازعهد رضاع وشیرخواره گی ابلاغ کرد - وبرگزیدگان آسمانی بزرك وکوچك وخردسال وسالخورده ندارند بعدآمدند گفتند نبوت وولایت نبایددریك خاندان جمع شود - اینهم نقطهٔ دیگرجهالت ونادانی یاعلامت جاه‌طلبی ودنیاخواهی آنها بود - درحالی که - روایت ازخودسنی‌ها نقل‌شده که محمدوعلی ص ع نورواحدهستند ومقام ولایت مقدم برنبوت است یعنی تاولایت نباشد نبوت نخواهدآمد نهایت مقام ولایت مطلقه کلیه الهیه باخاتمیت نبوت درپیغمبرص جمع شدودرشخصیت آنحضرت نبوت تجلی کرد وولایت دروجود علی ع متجلی گردید. چنانچه درکتاب امیرالمومنین ع که مکررچاپ شده مفصل تشریح کرده‌ام این ولایت کلبه که بانورپاك محمد ص وحدت وجودی داشته دراصل آفرینش بخلافت ووصایت ووزارت ووحدت وظیفه واندازوبیم وهدایت وارشاد مخصوصاً برگزیده شده واگر اوباتمام جهات معنی قرب وصی خلیفه نمیشد کی بایدباشد تاسنخیت بامقام ولایت ونبوت مطلقه حاکمیت داشته باشد ؟؟؟

یاللعجب بااین گمانهای باطل خیال میکنند فکربدیعی آورده‌اند که نبوت وولایت دریك قبیله جمع نشود مثل اینکه منصب میراث بوددرحالی که ارث راهم انکار کردند تا حقی را ببرند !!

این غصب حق درتاریخ نظایربسیارداشته ودارد !!این قطع وفصل ازاعمال ریاست طلبان وعشاق مقام خلافت وزعامت بوده‌است که منشاء فجایع تاریخ و جنایات غیرقابل جبران بوده است این حقیقت ومجازازصدرآفرینش دورشته متواری ودامنه‌داری بین حق و باطل بود که گاهی بشدت وگاهی بضعف فعالیت میکرد .

رشته رشته آب شیرین و آب‌شور برخلایق میرود تا نفخ صور

برای یك مورخ محقق مسلم است که فجایع مختلفه قرائت تاریخ اسلام بین بنی‌هاشم وبنی‌امیه - بین بنی‌زبیروبنی‌امیه - بین بنی‌عباس وبنی‌امیه - بین بنی‌علی وبین بنی‌عباس مولود مخالفت سقیفه باسیاست شخص رسول‌الله ص بود که اگر آن مخالفت نمیشد این جنایات تاریخی رخ نمیداد .

بدون شك فجایعی که برای عترت رخ‌داد ازقتل وسلب وتبعید وتحدید - تهدید- تواری تحقیر تذلیل همه‌روی مخالفت باسیاست پیغمبرص بود که جاه‌طلبان سقیفه برای احرازمقام وسلطه نفوس مردم ونفوذکلمه درمال وجان آنها بکاربردند وامت راازعترت بیك دره‌عمیقی فاصله انداختند .

این‌فترت تاریخی درحال تحول بود تابازبجای خودبازگشت وخلافت بخاندان نبوت برگشت ولی مدت آن کوتاه و مواجه ناملایماتی خطیر گردیدزیرا همان جاه‌طلبان درتحریك عوامل تخریب برآمدند وبمنطوق حدیث نبوی ص که فرمود حسدمانند آتش‌ا که‌هیزم رامیخورد دین‌را ضایع میسازد .

«الحسد یاکل الدین کما تاکل النار الحطب»

حب ریاست وشهوت سلطنت وغرورجوانی ودست یافتن بیت‌المال سبب آتش زدن خاندان بی‌شماری ازاتقیای امت گردید وطباع زعما برای بلعیدن مقام ومنصب مانند آتش جان ومال وناموس مردم راخورد .

نبوت وامامت یك منصب الهی بود که شامل تمام مراتب و اقسام سیاست زندگی جامع جمیع احکام حیات دین ودنیائی بود - درهرکارمرجع وملجاء دین است وصاحب دین پیغمبرووصی اوامام است که این منصب راپول وزورنمیتوان گرفت .

تحولات زمان انقلاباتی رانشان داد وچرخ گردش کرد تاباز سرحلقه سیاست رادرخانه حسن علی ع گذاشت ولی معاویه که برای این منصب قیام کرده مگرحاضربود واو بقیمت جانش تمام شود بگذارد وخلافت بخانه علی باقی ماند ؟؟ حاشا وکلا !؟؟!

امام حسن درنامه‌ای که درمخالفت معاویه باونوشت این حقیقترا متذکر گردید نوشت ای معاویه چون پیغمبرص ازدنیارحلت کرد عرب گفتند محمدسلطنت عربی داشته و مال اختصاصی عرب است آنها که ازاین حق محروم میشدند گفتند مال قریش است چون بنام قریش رسید گفتند ، ازقریش هستم چون بذوی القربی رسیدخودرا ازخویشاوندان پیغمبر معرفی کردند آنچه کردند اما تو ای معاویه چه میگوئی توازحزبی هستی که نه ازعرب ونه ازقریش هستی توآزادکرده پیغمبر وازحزب منافقین ومخالفین هستی اینك دم از خلافت میزنی ؟!

ای معاویه بسیار شگفت آور است کارتوکه نه دراسلام سابقه داری نه فضیلت دینی ونه معروفیتی داری و نه در مجاهدات اسلام قدمی برداشتی بلکه جزومخالفین بودی واینك مدعی خلافت هستی ؟؟

حضرت مجتبی ع دراین نکات بسیاردقیق بوده وانگشت روی حساسترین نقطه ضعف معاویه میگذاشت واورا باخاندانش معرفی می کرد وجنایات این خانواده را علناً بمردم میگفت ومناسبات اورا برای احراز مقام خلافت با سقیفه و دوستان پدرش نقل می کرد .

ما درسطور تاریخ می بینیم که همین نکته راکه حسن بن علی ع بمعاویه علناً گوشزد فرمود معاویه کراراً بمحمدبن ابی بکر نوشت قال کان ابوك وفاروقه اول من ابتزه - **یعنی علیاً علیه السلام حقه وخلفه علی امره وعلی ذلك اتفقاً واتسقاً ثم انهمادعواه الی بیعتهما فابطاً عنهما وتلکا علیهما فهما به الهموم واراد وبه العظیم ثم انه بایع لهما واقامه لایشه کانه فی اوهما ولا یطلعامه علی سرهما حتی قبضهماالله . ثم اروف قائلا - فان یك ، سخن فیه صوا باً فا برك استید به وسخن شرکاء ودو لولا مافعل ابوك من قبل . ماخالفنا ابن ابی طالب ولسلما الیه ولکنا راینا اباك فعل ذلك به واخذنا بمثله ۲**

۱ - ابن ابی الحدید ص ۱۲ ج ٤

۲ - مسعودی درحاشیه ابن اثیر ص ۷۹۷۸ ج ٦

حاصل‌مضمونش‌این‌است که وقتی‌محمدبن‌ابی‌بکراعتراض کرد بر اعمال معاویه‌درغصب حق‌علی‌واولادش‌معاویه باونوشت‌پدر تووفاروق‌یعنی عمربن‌خطاب اول کسی بوذند که حق علی را غصب کردند وسبقت در این کار داشتند و آنها بودند که اصرار کردند از علی بیعت بگیرند وعلی حاضر نشد با آنهابیعت کند و آنهادرهم‌وغم کارخلافت بودندتاپس ازمدتی بیعت کردو تسلیم‌شد ولی‌شرکت درکار آنها نکردو آنها نیز علی‌را ازاسرارخود بی‌خبر گذاشتند تادر گذشتند .

ونوشت اگرپدرت مستبدانه قیام‌نکرده‌بود، شریك اونمیشدیم واگر آندوحق‌علی را بزور نمی‌بردند منهم‌باعلی بمخالفت برنمیخواستم ولیکن‌چون دیدم پدرت چنین کرد من‌چنان کردم .

این‌نامه حقیقت‌امررا میرساند که چگونه خلافت بسه نفراولی رسید و بعد برای تحقیرعلی‌را درصف‌پنج‌نفردیگر آوردند وشورای‌شش‌نفری تشکیل‌دادندتاازمقام‌او بکاهند ونتیجه‌ببرندسپس‌علیه اوجنگهای‌بصره وصفین‌ونهروان بوجودآمد واشخاصی که همکاران معاویه‌بودند ازبیعت باحضرت علی‌ع وامام‌حسن خودداری کردند مثل اینکه اینها عقد برادری برای بردن‌مقام‌خلافت بسته‌بودند .

عبدالله‌بن‌عمر که بایزید و حجاج برای‌عبدالملك‌بن مروان‌بیعت کرد - سعدبن‌ابی وقاص -اسامةبن زید- محمدبن‌سلمة قدامةبن‌مظعون - عبدالله‌بن سلام - حسان بن‌ثابت ابی سعیدخدری - زیدبن‌ثابت- نعمان‌بن‌بشیر که اینها را«قعاد»نوشته‌اند ۱

همین‌ها مخاطب امیرالمومنین بودند که درمنبر کوفه فرمود.

یا اشباه‌الرجال ولارجال ویااحلام الاطفال و عقول ربات‌الحال الخ

که‌فرمود شما گمان‌میکنید من‌شمارا نمی‌شناسم من‌میدانم‌چه‌در سینه‌های‌شما پنهان‌است وحال‌عصیان وخذلان‌شماراخوب‌میدانم .

این‌خطاب‌عتاب آمیز که معرف‌احوال بوقلمونی‌بعضی ازاصحاب‌بود مکررازز بان‌علی صادرشد و آنهارا بصفات‌زنان‌زبون وخواروبی‌اراده تحقیرفرمود .

امام حسن‌ع بااین افراد مواجه گردید که‌طبع زن‌صفت وبی‌اراده‌وفرومایه وعقیده راست .وبی‌اصل داشتند . واگرهم دورحسن بن‌علی می‌آمدند آن‌بود که‌مقام‌و منصب وجاه‌ومالی‌بگیرند و در فتوحات فرماندهی باشند که بر همه حکومت کنند - عیناً این جریان‌درامور لشگری و کشوری عصری‌موجوداست یعنی ایمان وعقیده‌راسخ بمقامی‌نیست همه منطق شهوت وجلب‌تمایل نفس‌است .

نهایت امام‌حسن که‌دریای‌وقارو کوه‌حلم‌بوده‌همه را میدید و می‌شناخت و بردباری

۱ -مسعودی‌در حاشیه‌ابن‌اثیر ص ۱۷۸ ح۵ می‌نویسداینها عثمانی‌بودندابوالفدادر ۱۷۱ ح۱ مینویسد اینها معتزله‌بودند زیرا ازبیعت باعلی‌اعتزال کردند - علامه‌بزرگوار شیخ راضی آل‌یاسین مینویسد اینها نه‌عثمانی‌بودند نه معتزله بلکه اینها کسانی بودند که مقام:امامت‌ولایت‌را نشناخته‌و«**الذین ماتوا ولم یعرفوا امامهم**» مات‌میتته‌الجاهلیته

می کرد وشاهد اعمال و گفتار پدرش بااین طبقه فاسده بوده وشریك سرایر ولایت و ضمایر امامت بوده حال رعیت را خوب میدانست و اگر سخنی میگفت برای این بود که پرده عیوب آنها را بگناه فاحش ندرد ودرشرم حضور نگاهدارد شاید وفادارشوند.

ازنیروی قشون علیع که باامام حسن بود ازخطباء وفقها وقـراء و برگزیدگان سیاسی وملازمین حضوردرجنگ وصلح غیراز بنی‌هاشم همه متزلزل بودند ودرعقیده قلبی ثابت بودند ـ آن وفاوصفا وپایـداری که در زمان پیغمبرص بودبکلی ازبین رفت بوی‌وفا ازآن مردم شنیده نمیشد تطورات انقلاب انحراف سقیفه بنی‌ساعده مردم‌را دگرگون کرده درحالی که پیغمبرص میخواست مردم باهمان روش بفضیلت اخلاقی ادامه‌دهند پیغمبرص میخواست مومنین همانطورکه بکتاب خدا و یگانگی ونبوت او اعتراف کرده‌اند بذی‌القربی واوصیاء وائمه مصنوعی پس‌ازاو اقـرارو اعتراف کنند .

اماغلبه‌باطل حق‌را تحت‌الشعاع خودقرارداد ومسیرفکرمردم راباعمال ننگین‌خود عوض کرد .

همه‌بعلی اخلاص داشتند مگردسته‌ای که مخالفت ریاست و زعامت آنها بود ــ در عدالت وعلم وتقوی وفضیلت وقضاوت وجنگجوئی وفداکاری وبزرگواری و کبـریائی علی مورداحترام همه‌بود اماسقیفه مسیرفکرمردم راعوض کرد ومطالع آنها علیه‌علـیع تبلیغ میکرد ـ دراین بحران سیاسی بازجمعی ازعلی جدانمیشدند ومانند کوه باوقارپابرجـا گرد علی‌پروانه صفت میگشتند .

عماراین یاسر ـ خزیةبن ثابت ذی‌الشهـادتین ـ حـذیفه‌بن الیمان ـ عبدالله وعبدالرحمن‌بن بذیل ـ مالك‌بن‌حارث اشتر ـ حباب‌بن‌ارث ـ محمد بن‌ابی‌بکر ـ ابی‌الهیثم التیهان ـ هاشم‌بن عتیةبن ابی‌وقاص‌المرقال ـ سهل بن‌حنیف ـ ثابت‌بن قیس‌انصاری ـ عقبةبن عمرو وسعد وسهل بن حنیف ـ ابی قضاله انصاری ـ کعب‌بن عمرو انصاری قرضه بن‌کعب انصاری ـ عوف‌بن حارث‌بن عوف ـ کلاب‌بن اسکرکتابی ـ ابی‌لیل‌ابن بلیل ـ ونظایرآنها کـه مرحوم‌علامهٔ سید شرف‌الدین بیش‌از ۲۵۰ نفرآنها راکه باخلفا بیعت نکردنـد درکتاب فصول‌المهمه نقل کرده‌اند این‌طبقه منکرین‌ظلم وبدعت آمربمعروف‌وناهی ازمنکرو مسابق درخیرات ومجـاهد درراه خدا بودند درركاب علیع ۶۳ نفرازجنگجویان بدر بودندکـه درصفین شهیدشدند وسخت بـانفاق وظلم وبدعت مبارزه میکردند .

اماحسن شاهدهمه این‌حقایق بـودواین شخصیت‌ها راخوب میشناخت ـ ولی چون امیرالمومنین راکشتند قشون علی‌یکجا درداماں دنیاافتادند وفریب مال ومقام ومنصب و وعد وعیده معاویه راخوردندحضرت‌علیع هم‌قشون خودرا میشناخت نهایت قوت تأثیر خطب اوبودکه آنها رانگاه داشته وگرنه هردم ازدرددل آهی میکشیـد ومیفرمود **اللهم عجل للمرادی شقاوة** ومیفرمود .

«فما یحبس اشقاها ان یخضبها بدم اعلاها» وبازمیفرماید .

اما والله لرددت ان الله اخرجنی من بین اظهرکم وقبضی الی رحمة من بینکم .

بااین مراتب حسن بن علیع بااین نیروی فرسوده وفاسد چه کند ؟ آیا چاره جز صلح داشت ؟

امام حسنع وتصمیم برجنگ

دراین جا دوموضوع جلب توجه میکند یکی آنکه جنگیدن باید روی مطالعات دقیق ونقشه وتاکتیك جنگی وداشتن وسایل وتجهیزات کافی وقدرت ادامه ومردان جنگی ورزیده غیورباشد دوم اینکه نصرت دین وجنگ دینی بایدبانیروی مردان متدین وعلاقمند وباایمان صورت گیرد که درراه عقیده ومذهب جنگ کنند نه درراه شهوات وغنائم همانطور که رجال صدر اول درجنگهای بدروحنین وخیبروغیره روی ایمان می جنگیدندو کشته شدن رابرای خود فوری عظیم میدانستند ومعتقد بودند بکشند یا کشته شوند اجری عظیم خواهند داشت چنانچه ازخسروپرویزپرسیدند بااین نیروی عظیمی که توداشتی چه شد ازمشتی عرب سر وپابرهنه شکست خوردی ؟؟

گفت آنها برای دین وازروی عقیده می جنگیدند قشون من روی فرمان بی علاقه گی ولذا ارتش عظیمی ازگروهی کوچك عرب شکست خورد رجال دین جنگ بمنظور امر بمعروف ویانهی ازمنکرمی نمودند ولی رجال دنیابرای غنیمت شهوات می جنگیدند .

آنها برای تکامل نفس حقیقةً فداکاری میکردند اینها برای کیف شکم مبارزه مجازی میکردند معاویه درعناد وخصومت خودباقی بودوباهرکس که ندای وجدان رادرراه دوستی اهل بیت بلند میکرد اوآرام نمیگرفت وازاین مروت گذشت نمیکرد اوبتنهائی بابغض و عداوت درمقابل آل محمد قیام کرده بود ودرآغازصلح باحسن بن علیع هم درابتدا درباغ سبزی نشان داد همینکه براریکه خلافت تکیه زد واستقرار یافت عوامل ممکنه منافع حکومت خودرا مرتب باتمام قوای ازپیش پا برمیداشت

«نگارنده گوید معاویه باگفتن شعر **لست من خندف ان لا ینتقم** درمقام انتقام از کشته گان کفارقریش درجنگهای بدروحنین وغیره بودولذا باکشتن حجری بن عدی و بزرگان اسلام بطون خودرابروزداد .

ابوالفرج عثمان مینویسد ـ امام حسن اول کاری که کرد جنگ راصد نفرصد نفر شروع کرد وپدرش علیع روزجمل همین طورجنگ میکرد ودرجنگ هم بسیار بافشاروراسخ العقیده وآهنین رای بودولذادرمکاتبات بامعاویه پاسخ دندان شکن باومیداد وقریش را نیز که دعوی ریاست و زعامت میکردند بامنطق مستدلی مجاب می فرمود وثابت میکرد که امراسلام وموضوع نبوت وولایت امرانتخابی وانتزاعی وتقسیم توزیع نیست که هرکس دعوی کند وباهمه آنها سخت احتجاج ومناظره ومناقشه ومبارزه می فرمود .

راستی مسخره عجیبی بود که مردم جاه طلب گمان میکردندباید حق آسمانی ودین الهی را مابه التنازع مقام ومنصب وحکومت قراردهند وباتفاق وعداوت وکینه وخصومت برسریکدیگربتازند وبرروی هم شمشیربکشند یاللعجب هیهات هیهات ؟؟

بمعاویه خطاب فومود کارتو از کفار قریشی عرب هم عجیبتروشگفت آمیزتراست که دعوی‌خلافت میکنی آنهاکه‌این دعوی‌داشتند اقلا در اسلام سابقه داشتند و خدمتی کرده‌بودند ودردین‌صاحب علم‌وفضیلتی شده بودندتوکه چنین دعوی‌داری با کدام‌سبقت دراحکام دین وفضیلت درراه تقوی‌مدعی خلافت‌مسلمین هستی‌آنان‌زیرنظرمستقیم پیغمبر تربیت شده‌اند. توای‌معاویه فرزند حربی وازاحزاب سیاسی‌عرب هستی که جدم پدرترا آزادکرده وپدرم‌علی ع رادر حین رحلت او وتوصیه‌فرمود که شدت عمل بخرج ندهم نه آنکه مسلمین‌راتسلیم توبنایم .

ای معاویه تو خودت میدانی که احق بخلافت ازمیان همه مسلمین تنها من‌هستم که وارث علم‌نبوت وولایت می‌باشم بترس ازخدائی که‌این‌میراث رابمااختصاص داردخون مردم را برای‌دو روزحکومت نریز که بخداسوگند برای‌تو خیری نخواهد داشت من‌در این خصومت ترادرپیشگاه حق بمحاکمه دعوت می کنم و آن خدائی که ما را آفریده بهترین قاضی‌بین‌ما می‌باشد ۱

امام حسن ، معاویه را تهدید‌بجنك کرددرحالی که‌قشون‌وفاداری‌نداشت وسیاست ایجاب کرد که دعوت‌بجنك بکند وقیام‌برای‌جهادبنمایداماچون ارتش‌منظم‌نداشت‌ناگزیر شدصلح نماید .

اگردعوت بجنك نمی‌کرد حال‌آنمردم ومقام‌روشن نمیشد بابد این اعلامیه جهاد صادرشود تامردم امتحان گردند .

شرایط زمان امام حسن درجنك غیر از شرایط زمان‌امام‌حسین‌ع بوده زیرا حسین قریب ۱۵۰ نفرمرد جنگی ازخودگذشته وفادار وعلاقمندبدین‌داشت‌ودرشب‌وروزعاشورا فرمودمن یارانی‌باوفاتر ازاصحاب‌خودسراغ‌ندارم اما امام‌حسن‌باافراد ازخوارج نهروان ودنیاداران‌مادی‌وجاه‌طلبان مواجه بود که جز پول‌ومقام چیزی نمیشناختند پشت سرامام نمازمیخواندند وسرسفره‌معاویه حاضرمیشدند وآخرالامرهم زروزوروعده ووعید معاویه آنهارا ازمداین بطرف‌شام کشید وازقشون‌امام‌حسن‌جا خالی کرده بقشون شامی ملحق شدند این روش از زمان امیرالمومنین‌ع شروع‌شد نهایت چون‌نیروی جنگی‌علی‌ومردان فداکار علاقمند بامیر‌ع زیادبودند زمینه اینقدرخالی‌نبودوهمین‌رشته‌ادامه‌داشت تامحیط برامام حسن سخت گرفت و دین داران کشته شدند و بی دینان نیز در سایه زور و زر قرار گرفتند .

امام‌قشون بی وفارا تهدیدمی کند

معذلك امام حسن‌ع در مشاهده این‌شئون ارتش از یك‌طرف معاویه را مورد ملامت وتهدیدقرار میداد ازطرف دیگریاران بی‌وفای‌خودراسرزنش وتقبیح می کرد وآنهاراموعظه و نصیحت میفرمود وبروش‌فداکاران‌ومجاهدین‌اسلام‌درجنگهای‌بدر وخیبر یادآورمیشد چنانچه‌جملهٔ ازنامه آن‌حضرت‌این‌است .

---

۱ ـ شرح‌ابن ابی‌الحدیدص ۱۲ ج ٤ بنقل‌صلح‌الحسن‌البالی ص ۷۰

« واتق‌الله ودع‌البغی واحقن دماء المسلمین فوالله‌مالك خیرفی ان تلقی‌الله‌من دمائهم باکثر ممّاانت‌لاقیه به.وادخل فی‌السلم والطاعه‌ولاتنازع الامر اهله‌ومن‌هواحق‌به منك »

ای معاویه‌از خدابترس واین حقن وحقد وحسدوکینه راکنار بگذاروخون‌مسلمین را برای احراز حکومت نابحق‌حفظ‌کن ـ سوگندبخدای تعالی این حکومت وسلطنت برای تو خیری‌ندارد تا خدایرا ملاقات‌کنی صاحبان خون‌ازتومطالبه خون‌میکنند وتو شرمنده ازملاقات آنها خواهی‌شد ـ ای‌معاویه سلم‌وصلح وسلامت واطاعت‌از اووپیغمبررا حفظ‌کن در امری‌که حق مسلم‌دیگران است نزاع ومناقشه مکن‌تو خود میدانی که‌من‌از تو احق باین مقام‌هستم زیرا وارث‌جدم‌وپدرم می‌باشم و این منصب لباس آسمانی است که دست‌قدرت بمن پوشانیده برای اندام تو بسیار نارساست .

امام‌حسن ع حقایق را بامآل ونتیجه نهائی برای معاویه نوشت وگفت و چشم و گوش مردم‌را نیزاز این حقیقت پرکرد اما آنچه البته بجائی نرسید فریادبود زیرا **حب‌الشئی یعمی ویصم** معاویه ازکودکی میخواست بمقام سلطنت‌برسد واطرافیان داخلی جاسوسان خارجی نیز اورا برای‌محو اسلام کمك وتشویق و ترغیب می‌کردند لذا هیچ چیزرا مانع نیل بهدف خودنمیدانست بهرکجابرمیخورد اهمیت نمیداد باخدا و قرآن وپیغمبرودین‌مقدس‌اسلام بازی‌میکرد تابخلافت رسید.

شعار امویه‌درشام

حزب‌اموی از زمان عمر درشام‌پایه های‌مقاصد خودرااستوار و در روی حکومت و نفوذ بنی هاشم دست انداختندو شروع بتبلیغات دامنه داری‌نمودندتاتمام‌مردم شام‌را تحت سیطره استعمار خوددرآورندوسایه‌بر سر آنهاانداخت‌بطوری‌که مردم‌شام‌مانندآستر‌لباس مطیع اراده‌حزب اموی‌که زمام آن دست معاویه بنام استاندار ووالی بود گردیدند .

وچون امیرالمونین علی ع پایتخت‌را از مدینه‌بکوفه‌منتقل کرد تابکمك‌مردم‌عراق وایرانیان‌هوشیار بالشکریان‌شام بجنگند **حزب اموی‌ازشام‌که مطمئن شدندمتوجه کوفه‌گردیدند تاآنسرزمین راازدوستان علی‌خالی‌کنند وازبیعت‌باحسن‌بن علی‌ع‌نیزدوردارند** ودامنه تبلیغات سوء را ازشام بکوفه کشیدند جاسوسان بیشماری درکوفه میان‌مردم گماشتند که هرکجا سخن ازمعاویه وامام‌حسن میرود عمیاناً ومنکراً مذمت‌ازاهل‌بیت کرده وطرفداری‌ازمعاویه وقدرت‌ونیروی معاویه و حزب اموی‌را بستایند و ازضعف‌طرفداران امام‌حسن و مذمت وسب پدرش‌علی ع چشم وگوش مردم را پرکنند و لذا درتمام محافل و صفوف نمازومجامع خطابی‌و مجالس‌درس ووعظ وخطابه این‌افراد موظف وجاسوسی بصورت حق بجانبی حضورداشتند و مانند همین عصر که ناگهان مرد ناشناسی می‌پرسدچه‌خبری تازه وانگاه شروع بیك بحث سیاسی میکنند تاافکار راجلب و اشخاص‌را بشناسدهمین‌طورجاسوسان شامی درکوفه درکوچه وبازارهرکجا چند نفر جاسوس‌حضورداشته‌وعلاوه برگزارشهای خود و تصفیه‌حساب‌ها تبلیغات دامنه‌دار مسمومی علیه اهل‌بیت وبنفع امویین‌می کردند .

مثلا صحبت از اعوان جنگ امام حسن بامعاویه میشد می‌گفتند شمارا بایـن کار چه‌کار دونفر باهم جنگ دارند چرا دخالت میکنید ؟ چرا وارد میدان معاویه میشوید حسن بن علی که نمیتواند بامعاویه بجنگد معاویه همان طور که برای علی ع پیغام میداد که بقدر مورو ملخ قشون میکشم بکوفه نیروی ارتشی دارد **چرا شما بنام کمك باحسن بن علی جان و مال و ناموس و زندگی خودرا بباد فنا** می‌دهند همینقدر که بدانند نام شما در صف یاران حسن بن علی است چون فاتح شود دمار ازروزگار شماها برمیدارد بهمین ترتیب آنقدر تبلیغ می کردند وباین نحو امام حسن رامجبور بصلح نمودند .

امام حسن ع ازهمه این اوضاع واحوال مطلع بوده وبانامه‌ها و خطابه‌ها احتجاج میکرد و آنهارا تهدید بوعدو وعید می‌فرمود [۱] از کتاب و سنت پیغمبر یادآور می‌شد و ریختن خون مردم را گناه عظیم میدانست و لذا آتش جنك را بآب صلح خاموش کرد تا بی جهت خون مردم را نریزد .

ارقامی چند در تبلیغ علیه امام حسن ع

معاویه چنانچه گفته شد بانواع ظلم وستم ازمردم پول میگرفت ودرراه ابقاء حکومت خود وتوسعه نفوذ وتسلط بردشمنان خود بذل می کرد چنانچه ارقام مختصری از آن‌را یاد آور میشویم

علی بن امیه مالکی گرفت صدهزار دینار بپول امروز ۲۵۰۰۰۰۰۰ ریال میشد ارزش داشت غیراز گوسفندان واغنامی که در آن بود .

عبدالرحمن ابن عوف ذیلی گرفت پانصد هزاردینار که ارزش داشت ۹۲۵۰۰۰۰۰۰ ریال میشد.

وبدین ترتیب یك مقدار زیادی طلا ونقره گرفت که قابل شماره احصاء نبوده ۱ عمرو بن عاص بمعاویه آنقدر کمك کرد دراین راه که معاویه وعده ولایتعهدی باو دادچون کارش گذشت عمروعاص راکشت و برای یزیدبیعت گرفت.

مفاد نامه‌های معاویه بامام حسن ع

درمقابل جوش وخروش که امام حسن از اصحاب وتعدی وانحراف مردم ازقرآن وکتاب وسنت داشت وبوعظ ونصیحت و تهدید ووعد وعید مردم را بحفظ خون مردم در راه سلـم وسلامت دعوت میکرد معاویه درنامه‌هایش بلف‌های فراوان میزد وجوش وخروشش ازقدرت ونیروی مال ومنال بود که مینوشت مابکنج‌های فراوان دست یافته‌ایم ومردان جنگی مابدنبا اعلام خطر میکنند ــ عصبیت جاهلیت رابرخ امام حسن میکشید وچیزی که درمفاد نـامه‌های او نبود اصل دین وجهاد درراه خدا برای تکامل نفوس بشری بود امام حسن معاویه را بـروش پیغمبر اسلام وبزرگان اصحاب وفداکاران درجنگ احدوبدر وخیبروخندق ومبارزه با کفر وشرك ونفاق یادآورمیشد .

معاویه بروش ابوسفیان بدرش وابوبکروعمروابی عبیده درامرغصب خلافت یادآوری میکرد ببین تفاوت ره از کجاست تابکجا.

اگربنا شود اتخاذ سند بر کفرو شرك ونفاق وخصومت معـاویه شود همین مدلول

۱ ــ کتاب ایام الحسین عبداله علایکی اندص ۱۱۲ تا ۱۲۸ ــ صلح الحسن الیاس ۷۳

مراسلات او بامام حسن‌ع کافی است که شخصیت اورا روشن و آشکار نماید واورا ازحدود شرع ودین مقدس خارج دارند ـ درپایان نامه‌ها که دیگر منطقی نداشت بامام حسن مینوشت من‌مطالبه خون عثمان رادارم درحالی که باتفاق اراء مورخین از کسانی که از عثمان‌دفاع میکرد حسن‌بن علی‌ع بود که‌باشمشیر برهنه درب خانه عثمان ایستاد واجازه نمیداد مردم برسرعثمان بریزید اینك معاویه ازاوخونخواهی میکند ـ چنانچه ابن طقطقی مینویسد .

ان الحسن قاتل عن‌عثمان‌قاتل شدیداً حتی‌کان یستکفه‌عنه وهو یقاتل عنه و یبذل نفسه دونه ۱

امام‌حسن دردفاع ازعثمان چنان جنگید جنگ سخت شدیدی تاآنکه توانست مردم‌را ازخانه عثمان دور کند و شخصاً بنفس خودش بذل کرد وفداکاری درحفظ جان عثمان نمود که هیچ کس چنین فداکاری نکرد .

اما بازخود عثمان سبب شورش مردم شد وبنابناسخ ومنسوخ احکام‌مردم بخانه او ریختند .

معاویه درنامه‌های خودادعا داشت که من‌مقدم برتوازاستانداری حکومت هستم و تجربه‌دارتروبزرگترازتوسناً میباشم پس‌بایدمن خلیفه شوم ۲

گمان‌میکرد اسلام برای خلافت مقیاس ومیزانی ازعمروقد وقامت‌وسابقه حکومت قرارداده است واین سخن سخیف راازسقیفه درسی گرفته که عمربرای تهیه زمینه امر خلافت خودش گفت ابوبکر پیرمرد است وسالخورده ویارغاربیغمبراست وعلی جوان‌است پس‌باید خلافت را بابوبکر داد این‌جا هم خودش را مسن‌تر وکاردانتراز حسن‌بن علی‌ع میدانست.

درحالی که اسلام دولت ابدی ازلی‌الهیه آسمانی است‌وسازمان‌آنرا قبل‌ازآفرینش آدم داده‌شده و دولت آل محمدص بنص صریح قرآن که فتلقی آدم بکلمات اسامی‌کابینه نخست‌وزیری حضرت خاتم‌الانبیاء ووزارت‌وخلافت وولایت ووصایت منصوصی ائمه‌دین یك بیك درساق‌عرش ثبت‌شده بودتشکیلات آسمانی بازیچه دست‌معاویه وحزب اموی نبود که سقیفه آنها هر که رامیخواهد بیاورد وهر که رامیخواهد ببرد ـ دلایل امامت و نصرف و ولایت مطلقه‌الهیه منصبی‌است آسمانی باشرایط تربیت‌ربوبی مگرهرناکس سخیف‌پلیدی لایق‌این مقام‌است ـ امام وپیشوای اسلام بایددرمکتب ربوبی تربیت شده‌باشد و ازآب‌و خاك طیب وطاهری وطینت وخمیره گرفته باشد تابتواند متصرف درعالم کون وفسادشود که‌شرایط امامت رادرکتاب امام‌رضاع مفصل ازآنحضرت نقل کرده‌ام .

باری صلاحیت خلافت درخور همه کس نیست وچون مقام بسیارمهم است ونتنهااین عالم‌نیست که امام‌باذن‌الله متصرف آنست عوالم دیگری نیز برای‌تکامل سیرحیات نفسانی هست که برهبری امام‌بایدطی‌شودولذا۱۲ نفررا برای‌این‌کاربرگزید وتربیت کرد که تمام

---

۱ ـ تاریخ الفخری طقطقی ص ۷٤

۲ـ شرح نهج‌البلاغه ص ٤ر۱۳

گفتار آثار ورفتار وروش آنها باهم دریك سطح است وهیچ کدام ازخودسخنی درباره شخصیت خودنگفتند مگرهمه ازقول پیغمبروقرآن صحبت می‌نمودند البته **الله اعلم حیث یجعل رسالته** خدا بهترمیداند که آیا خلیفه مسلمین بایدعثمان باشد یاعلی ویامعاویه باشدیا حسن مجتبی ویایزیدباشد یاسیدالشهداء مروروزمان هم این حقیقت را برای صاحبان عقل وخرد وبصیرت روشن کرد یاحق راازمجازدریافتند بدون شك معاویه وباین ادعاکاذب بود ولاف میزد زیرانه خودش ونه پدرش دراسلام سابقه نداشتند با' بوبکروعمروعثمان هم در جنگهای اسلام نبوده‌اند تاسابقه خود را ملاك تقدم خلافت قرار دهد ـ وسپس سن خود رادرجه اعتبارخلافت دانست ونوشت بامام حسن که من مسن‌ترم توپس ازمن خلیفه باش وتضرع کرد .

«.... ثم الخلافة لك من بعدی فانت اولی الناس بها والسلام» ۱

امام حسن ع درپاسخ این نامه بوسیله جندب بن عبدالله ازدی وحرث بن سویدتمیمی فرمود برگردید وبگوئید **فلیس بینی و بینکم الاسیف ۲** واین آخرین نامه بود که صف ارائی شروع شد وقشون شامی وکوفه باهم درمدائن مصاف دادند .

نکته لطیف اسلام دین سهل ممتنع ودین عقل واجتماع است درمبادی آئین خود جنك راحرام کرد مگر جهاد فی سبیل الله را برای حفظ حدود وثغور اسلام و خیانت جان ومال واموال ونفوس وناموس مسلمین واین جهادرا برای مسلمان واجب مشروط قرارداده که بامر امام یا درحضورامام بایدباشد زیرا تنها امام است که متصرف بعوالم کون است مبداءومنتها ومسیررا که برهمه مخفی است میداند وتشخیص جهادرا اومی‌دهد وغیر از اینهم روات اخبار وعلمای اعلام و فقهای عالیمقام هستند که تابع المولاه مخالفا لهواه باشند وازخداوندروی تقوی درریختن خون خلق بپرهیزند ـ ازاین که گذشت دفاع است که برهرفردی واجب است که ازحقوق خوددفاع کند

نکته لطیف اینجاست که اسلام جهادرابرمسلمانان متقی واجب کرد و پیغمبراکرم وائمه دین کسانی را دعوت جهاد در راه خدامی کردند که غالب آنها شب‌زنده‌دار وروزروزه‌دار بودند مردانی درست وصالح و مؤمن بهمه معانی وبهترین مردم بودند که درراه خدا از جان و مال گذشته و لذا معتقدبودنداگر کشته شوند یابکشند بهشت خواهندرفت وبهمین نظر از اصحاب سیدالشهداء می گفتند اگر مارا صدمرتبه قطعه‌قطعه کنند وبازنده‌شویم بازبمیدان جنگ وجهاد با کفر و شرك وظلم وبیدادگری خواهیم رفت.

امامعاویه در این جنگها رذلترین وفاسق‌ترین شریرترین نابکارترین بزه‌کارترین بی‌شخصیت ترین افرادرا انتخاب کرده بودو البته باید شخصیت بین آمرومامور باشدرشید هجری وحجری بن عبدی و زهیرین قین وحبیب بن مظاهر از افرادارتش امیرالمومنین امام حسن وامام حسین بودند .

۱ ـ شرح نهج البلاغه ص ۱۳ ر ۱۰ ٤ صلح الحسن الیاسد ص۷٦

۲ ـ مسعودی حاشیه بن اثیر ص ۱۱۹ ج ٦

روح جنگی امام‌حسن ع

حضرت مجتبی ع دارای یك روح جنگی واحقاق حق بوده که در دیگران کمتر نظیرداشت واینکه مردم باصلح امام‌حسن گمان کرده‌اند آن حضرت مردی گوشه گیر و بیمناك از جنگ بود شهرت غلطی است .

بنی‌هاشم عموما مردان جنگجو و سلحشور وغیور دردین بودند وعبیدالله‌بن عباس می‌گوید. افضل‌ترین صفات بنی‌هاشم خلق‌جنگی و سلحشوری آنهابود که امتیاز بنی‌هاشم ازسایرین بهمه‌خصلت بوده‌است واین‌غریزه درامام‌حسن ع بشدت وخصوصیت ظهوروبروز داشته‌زیرا وارث پدرش امیرالمومنین ع بوده که درجنگها نشدازدشمن روبگرداندیامغلوب ازمیدان برگردد باضافه که امام‌حسن سبطاکبر وپسربزرگ امیرالمومنین ع بوده باودر تربیت اسلامی‌خاصه در محیط صدراسلام ومحیط‌جنگ و جهاد نهایت علاقه را داشت و مهمترین‌چیزی که باومی آموخت جنگجوئی‌وسلحشوری بود .

بقدری‌حسن‌بن‌علی درجنك ومیدان مبارزه ابرازشجاعت وقدرت جنگی داشت که مکرر‌امیروفرمانده جنگهای‌اسلامی درعصرعمر وعثمان بوده ولذاعموم مورخین سني در باره‌آنحضرت این عبارت را نوشته‌اند که درباره جنگ علی‌فرزندش‌را مورد توجه خاصی قرارداده تا اورا ورزیده‌میدان جنگ نماید .

وکان یکرمه‌اکراماًزایداً ویعظه وتبجله [1]

وخودش می‌فرمود « **لاتدعون الی‌مبارزة فان‌دعیت‌الیها فاجب فان‌الداعی‌الیها باغ والباغی‌مصروع** »

فرمود کسی‌را دعوت بجنگ مکن‌وپیشقدم درریختن‌خون مردم‌مباش اماا‌گر کسی ترا دعوت بجنگ کرد بمبارزه اوبشتاب وبدان که آنهاکه جنگ برپامی سازند و آتش پیکار را دامن میزنند دیوانه ومصروع‌هستند .

از این سخن‌معلوم میشود با آنکه‌امام‌حسن ورزیده‌جنگ بود وزیرتربیت آسمانی علی ع قتال‌العرب نشوونما یافته بود میل نداشت پیشقدم‌درجنگ باشدوازخونریزی‌نفرت داشت ولذادر آغازخلافت خودرا درباره‌جنگ‌بنظر بغض وعداوت‌می‌نگریست‌وچون‌محبور شدبامعاویه بدفاع بپردازد یازمتوجه قوت‌قدرت نیروی‌خودبود که تاچه اندازه است‌آیا می‌تواندجنگ کند یاخون‌مردم بهدرریخته‌میشود.

معاویه درجنگهای جمل‌و صفین‌ونهروان قشون خودرا آزمایش بزر وزور کرده‌بود ولی امام‌حسن هنوز شخصا بجنگ‌نپرداخته نظرش بیعت مردم کوفه بود وبرحسب وظیفه امامت اعلان‌جنگ راقبول کرد و بدفاع برخواست اماهمینکه ناپایداری کوفیان‌رادید بازهم‌حاضرنشد خون‌آنها بناحق ریخته‌شود ودرراهی که‌مالش‌فتح‌وظفر نیست ولذاحاضر بصلح‌شد بعلاوه معاویه بجنگگیان خودزروزورمیداد و آنهارا برجامعه دتسلطمیداد تاهر کاردارند بکنند اماامام‌حسن که‌اززیردست‌مولای‌متقیان تربیت‌شده بودوحاضرنبود بیش‌از حق وعادلانه بکسی بدهدالبته درجنگ بشکست‌روبرومیشد .

---

۱ ـ تاریخ‌ابن کثیر ص ۳۶۷ ج ۸

باضافه که امام‌حسن‌درفرمان‌جهاد دید آنمردانی که لایق‌جهاد فی‌سبیل‌الله رفته اند وجزیکدسته همج‌الرعاعنا کسی‌باقی‌نمانده‌است وچون‌ازکوفه بجسرمنبج‌رفت(۱)۱۸ روز در آنجا ماند مردان‌جنگجو وسلحشور ومدافع‌تجمع کنند ازکسانیکه‌بیعت کرده‌بودند جزعده انگشت شمار کسی‌حاضر نشدو آیادراین موقع عاقلانه است کسی‌بجنگ بپردازد چاره‌ای‌جز صلح بانیروی‌شامی‌نبوده .

مشاورین معاویه

معاویه بر خلاف‌علی ع که‌بدستور پیغمبر ص و امرقرآن‌راهی در پیش‌داشت‌ومیرفت وهیچکس‌را در آن‌دخالت‌نمی‌داد وسخن کسی‌را در خلاف آن‌نمی‌شنید چنانچه فرزندش حسین‌هم همین‌روش‌را داشت .

معاویه افرادی محیل ودغل ومکار وبلاشرط اطراف‌خودجمع کرده‌بود که وزرای مشاور اوبودند و شب‌وروزاز آنها جدا نمیشد مانندشمع روشن کننده محفل آنها بود ودرکارخود با آنهامشورت میکرد ولی‌هدفش فقط نیل بمقام‌خلافت‌اسلامی وتسلط‌برجان و مال وناموس مردم‌بوده روی‌این‌هدف فعالیت می‌کرد هیچ چیزی‌را مانع میل و مقصود .

مغیرة‌بن شعبه ــ عمروبن‌عاص ـ مروان بن‌حکم ــ ولید‌بن‌عتبه ـ یزید بن‌حر عبسی ــ مسلم‌بن عقبه ــ ضحاك بن قیس فهری ــ شبث بن ربعی تمیمی‌مسلم و مسرف بن ارطاه یامرتاح از مشهور ترین وزرای مشاور معاویه‌بودند.

معاویه از این افراد برای تبلیغات وجاسوسی و مکروحیله وکینه وخدعه درکار احراز خلافت بیشتر استفاده‌میکرد تا از نیروی‌قشون‌وسلاح‌جنگی‌ومبارزه و قشون‌کشی وبخشنامه‌را نوشته بود بهمه‌عمالش که چون یکی‌از افراد مشاور من آمدندهرچه گفتند اطاعت کن وتوآلت‌دست آنهاباش ولذا برخی‌را بر کوفه فرستاد تا روحیه مردم‌را نسبت بامام حسن وقشون متزلزل کنندو درارتش‌امام رخنه نمایند چنانچه کردند و بسوی خود جلب نمودند ـ

ابن ابی‌الحدیدمی‌نویسد مضمون بخشنامه این‌بوده که بتمام‌عمال ولایات‌نوشته‌بود

ما قبلواالی حین‌یاتیکم کتابی هذایجدکم‌وجهدکم‌وحسن‌عمدتکم ۲

مشاورین واصحاب امام حسن مجتبی ع

امام‌حسن ع بااین تشکیلات وعملیات معاویه‌آشنا بودولی او نمیخواست مانند معاویه باشد اومیخواست مردانی برای‌دفاع حاضر کندکه ازاصحاب پیغمبروحاملین قرآن وحافظین‌آن هستند ولذا دراین‌مدت جز معدودی مانند ۱ــ حجربن عدی‌کندی ۲ـ ابی‌ایوب‌انصاری

---

۱ ـ منبج‌شهرقدیمی بزرگ‌بین کوفه و فرات بوده در طول سه فرسخ‌وبفاصله ده فرسخ تاحلب وبنقل یاقوت‌دوروزراه فاصله بوده و تا ملیط ٤روز فاصله و تافرات یکروز و این‌شهر موطن‌بزرگانی چون بحتری‌و ابوخراس همدانی‌بوده‌است .

۲ ــ شرح نهج‌البلاغه ص ۱۳ ج ٤

۳- عمروبن قرضه انصاری ٤- یزیدبن قیس‌الارحی ۵-عدی‌بن حاتم‌طائی ٦- حبیب‌بن مظاهراسدی ۷- ضراربن خطاب ۸- معقل‌بن سنان اشبعی ۹- وائل‌بن حجرالحضرمی‌در سیدالاقیال» ۱۰- هانی‌بن عروةالمرادی ۱۱- رشیدهجری ۱۲-میثم تمار۱۳- بسریربن خضیرالهمدانی ١٤ - حبةالعربی ۱۵- خدیفةابن اسید ١٦- سهل بن سعد مساعدی ۱۷- اصبغ‌ابن نباته ۱۸- صعصقةبن صوحان ۱۹- ابی‌حجة عمروبن محصین ۲۰- هانی بن‌اوس ۲۱- قیس‌بن سعیدبن عباده ۲۲- سعیدبن قیس ۲۳- عباس‌بن شعیب شاکری ٢٤- عبدالله‌بن یحیی‌الحضرمی ۲۵- ابراهیم‌بن مالك اشتر نخعی ۲٦- مسلم‌بن عوسجه ۲۷- عمروبن الحمق خزاعی ۲۸-بشیرالهمدانی ۲۹- المسیب‌بن نجبة ۳۰- عامربن واثلة الکنامی ۳۱- جویرتةبن مشهر۳۲- عبدالله‌بن مسمع الهمدانی۳۳- قیس‌بن مسهر الصیداوی٣٤- عبدالرحمن‌بن عبدالله‌بن شدادالارحبی ۳۵ عمارةبن عبدالله‌السلوانی ٣٦ هانی‌بن هانی‌السبیعی ۳۷- سعیدبن عبدالله‌الحنفی ۳۸- کثیربن شهاب ۳۹- عبدالرحمن جندب‌ازدی ٤٠- عبدالله‌بن عزیزالکندی ٤١- ابوتمامة الصائدی ٤٢ - عباس‌بن جعده الجدل ٤٣- عبدالرحمن‌بن شریح الشیبانی ٤٤- القعقاع‌بن‌عمر ٤٥- قیس‌بن ورقاء ٤٦- جندب‌بن عبدالله‌ازدی ٤٧- الحرث‌بن سوئدالتیمی ٤٨- زیادبن صعصعةالتیمی ٤٩ عبدالله‌بن وال ۵۰- معقل‌بن قیس‌الریاحی .

این‌پنجاه نفرافراد قشون امام‌حسن‌ع بودند این‌طبقه فاضله مسلمان واز اخیار و ابراروسادات ومشایخ ورواة اخباروحجاهدین درراه اسلام و بی‌نظیر در دین بودند کسانی که‌درك محضرپیغمبروامیرالمومنین‌ع راکرده واکثردرکربلادررکاب سیدالشهداءحضور یافتند وفداکاری کردند معاویه وقتی‌اینها را تعریف میکرد و بقشون خود معرفی میکرد میگفت دلهای آنها چنان وحدت دارد که‌گویاهمهٔدارای‌یکدل‌ویکزبان ویکفکر ویك اراده هستند **«انهم لایقتلون حتی یقتلوا اعداءهم»**

آنها درجنگ کشته نمیشدند مگرآنکه عده‌ای رابکشند واین تعریف دشمن‌بود امااز‌چندین صدهزاربلکه یکمیلیون وپانصد هزار جمعیت کوفه در رحلت امیرالمومنین همین پنجاه نفریاکمی بیشتربودند که مهذب وموفق‌وقائم‌اللیل وصائم‌النهارومومن ومتدین بمفهوم واقعی ومحدث وفقیه وسربازوفداکاروکاسب متشرع‌درکارخود بودند اینها بودند کهٔ اجرعظیمی درمساعی خوددرراه جهاد فی‌سبیل‌الله گرفتند وبی‌جهت نبود سیدالشهداءع فرمود اصحابی باوفاتراز‌اصحاب‌خودندیدم‌زیرا آنهاامتحان‌خودرابه پیغمبروامیرالمومنین وامام‌حسن وامام‌حسین‌ع درفداکاری وراستی ودرستی وامانت ودیانت دادند اماغیرازاین مردمی‌همج‌الرعا جمع‌شدند درسایه پرچم‌امام حسن که هنگام‌جنگ فراررا برقرار‌اختیار کردند وخودامام‌ع ازآنها چنین وصف فرموده است .

ولیس احدمنهم یوافق احداً فی‌رای ولاهوی مختلفون لانیة لهم فی خیر ولاشر این طبقه تحت تأثیراحزاب مختلفی که تبلیغات امویین درآنها راه‌یافته‌بود قرارگرفتند ولذا اراء وافکارآنها سخت متشتت وپریشان‌بود وهمین اراء و تذبذب سبب انصراف امام‌حسن ازجنگ بامعاویه‌شد زیرا میدانست بااین‌افراد جزخذلان وکشتار بی‌جهت سودی نخواهد داشت .

مشاهیر رجال کوفه

غیرازاین دوطبقه رجالی در کوفه بودند که دارای شخصیت ونام ونشانی بودند ولی آنها میخواستند ببینند کدام طرف بفتح نزدیکتراست در آن جبهه داخل شوند ـ مانند .

اشعث بن قیس ـ عمر بن حریث ـ معاویه بن خدیج ـ ابی برده اشعری ـ المنذر بن الزبیر و اسحق بن طلحه ـ حجر بن عمرو ـ یزید بن اطارث بن رویم ـ شبث بن ربعی ـ عمارة بن الولید ـ حبیب بن مسلمه ـ عمرو بن سعد ـ یزید بن عمیر ـ حجار بن ابجر ـ عروة بن قیس محمد بن عمیر ـ عبدالله بن مسلم بن سعید ـ اسما بن خارجه ـ القعقاع بن للشور الذهلی شمر بن ذی الجوش الضبابی .

اینها نیز ازمنتظرین خدمت دوست وسیاست بودند هر کجا حکومت غالب بود بآن دسته می پیوستند واکثر آنها در کربلا جزو قتله حسین ع وفرماندهان لشکر ابن زیاد بشمار رفته اند .

اینها کوفیون متنفذ وبلاشرط وشجاع بودند که فقط دنیا ومقام ومنصب ومال وزر و زور میخواستند وباامام حسن هم بیعت نکردند بامعاویه هم بیعت نکردند فکر پس از گرفتن مقام ومنصب وزروسیم ـ اینها منتظر مسیر حوادث بودند ودرپی فرصت میکشید تاخط مشی خودرا روشن سازند .

اعلان اجباری یا ناگزیری صلح

باتوجه بسطور گذشته دیدیم مردم کوفه مختلف بودند وجز معدودی بقیه درانتظار روشن شدن وقایع وحوادث بشرمی بودند تاتمایل خودرا اعلام کنند ـ و کثیری هم همج الرعا بودبهرباد حرکت میکردند وباهرصدا آهنگ میشدند .

حضرت امام حسن ع دراین موقع که معاویه اعلان جنگ دادناگزیر بدفاع شدوبحکم قرآن که فرمود **«فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امرالله»**

وتعلیمات پیغمبر ص که فرمود **من دعا الی نفسه اوالی احد وعلی الناس امام فعلیه لعنةالله فاقتلوه**

بااین دودستور صریح امام حسن بایدقیام بجنگ کند وراهی جز قیام بجنگ ندارد باآنکه قشون اسلام درنیمه اول قرن اول اسلامی معتنابه وقوی ونیرومند بودند امااز نظر روحیه در این وقت ضعیف شده ونود هزار قشون کوفی وصدوبیست هزار نیروی آن درسال قبل زمان امیرالمومنین (۲) وهشتاد هزار قشون بصره که ازصندوق بیت المال مسلمین مقرری میگرفتند ازمجموع ۳۵۰ هزار قشون اسلامی درعراق برای امام حسن بیش از چهل هزار حاضر نشدند که ازاین جمعیت هزار نفر باقی ماندند وبقیه متفرق شدند .

برخی روایات دارد که پس ازده روز توقف درنخیله بیش ازچهارهزار نفر جمع نشدند و آنهاهم برگشتند بکوفه ودیگر مراجعت نکردند۳

۱ ـ ابن اثیر ص۶۲ ج ۳

۲ ـ تاریخ یعقوبی ص۹۴ ج ۲ الامامة والسیاسة ص ۱۵۱

۳ ـ الخرایج والجرایح ص۲۲۸

اعلان جنگ وتنظیم قشون

ازمطالب گذشته ارزش و شخصیت مردم کوفه را در عصر امام حسن وطبقات مختلفه آنانرا شناختیم اکنون ببینیم اعلان جنگ چگونه داده شده وچه مردمی شرکت داشتند وچه اشخاص مخالفت کردند.

برسم دورهٔ اول صدر اسلام اگر حادثه مهمی رخ میداد منادی ندای نماز جماعت میداد مردم بصلوة جامعه دعوت میشدند پس از بیعت مردم با امام حسن ع وتصمیم برجنگ فرمود منادی کوفه اعلان صلوة جامعه بدهد مردم ازاطراف در مسجد جامع کوفه جمع شدند حضرت امام حسن ع برخواست وبالای منبر رفت وپس ازحمد وثنای الهی این خطبه راخواند **«اما بعد فان الله کتب الجهاد علی خلقه وسماه کرها ثم قال لاهل الجهاد اصبروا ان الله مع الصابرین فلستم ایها الناس نائلین ما تحبون الا بصبر علی ما تکرهون انه بلغنی ان معاویه انا کنا ازمعنا علی المسیر الیه فتحرك لذلك اخرجوا رحمکم الله الی معسکرکم فی النخیله حتی تنظرون ونری و ترون»**

ترجمه پس ازحمد برخدا وثنای برپیغمبر خاتم النبیین ای گروه مردم بدانید که خداوند برخلق خود جهاد راازوظایف اولیه قرارداده وآنرا مکروه طباع بشر خوانده سپس باهل جهاد امر بصبر کرده ووعده فرمود که خداوند باصابرین است. ای مردم شما بآنچه که دوست دارید نائل نمیشوید مگراز راه صبر وبردباری برآنچه بنظر شما مکروه و ناگواراست.

باید جنگ کنید ودر جنگ که ناملایم طبع شماست صبر کنید تا خداوند اجر جزیل بشما عنایت فرماید - اینك بمن خبرداده‌اند که معاویه باقشونی برای جنگ حرکت کرده است من نیز برای دفاع الان بیرون شهر میروم هر که برای جهاد مهیاست بنخیله[1] که محل اجتماع قشون است حاضر شود خدا رحمت کند کسانی که مهیای جهادهستند آنجا میرویم ببینیم چه خواهدشد شما هم ملاحظه کنید ماهم می بینیم شماهم ببینید تا آنجا پس از تجمع قشون تصمیم بگیریم.

امام حسن ع این خطبه راخواندواز منبر بزیر آمد وبطرف نخیله حرکت کرده مورخین مینویسد **«وسکت الناس فلم یتکلم احدمنهم ولا اجابة بحرف»** هیچ کس سخن نگفت وجوابی مثبت یامنفی نداد پس ازچند لحظه سکوت محض عدی بن حاتم سکوت راشکست وگفت من عدی بن حاتم طائی هستم شرمنده هستم که پسر پیغمبرما رادعوت بجهاد دراه خدا کنند وجواب ندهم - کجا رفتند خطبای شهر که اکنون همه ساکت هستند چه شد که اینك مانند روباه هریك ازسوراخی فرار کردند این ننگ وعیب وعار را کجا می برید ؟

۱ - نخیله مصغر نخیله است محلی است نزدیك کوفه سرراه شام ویك نخیله دیگر هم بین کوفه کربلاست که در۱۲ میلی کوفه قرار گرفته است.

عدی‌بن‌حاتم رئیس‌قبیله طی بود وازاصحاب موقرومحترم پیغمبرص بودورسول‌خدا باووصیت‌ها فرمود عدی‌درمیان مردم ارزش واحترامی داشت وسخنان اومورد قبول عامه مردم بود .

عدی‌پس‌ازخطاب بمردم روی‌خود باامام‌حسن ع کرد گفت باین‌رسول‌الله سخنان آسمانی توراشنیدیم واطاعت میکنم واکنون‌من‌وقبیله‌ام به‌معسکر حاضرمیشویم‌عدی‌اول کسی بود که باهزارنفردرنخیله باامام حسن ع پیوست ۱

این‌جمعی که باعدی حرکت کردند یکدل‌ویکزبان مطیع‌اوبودند ویکنفرمخالفت نکرد هرچه امرمیکرد اطاعت می‌نمودند۲

چندنفری دیگر که اسامی آنها رادرفصل سابق نوشتیم دنباله سخن عدی را گرفته وبااصحاب خود بنخیله حرکت کردند .

امام حسن‌ع خطاب بآنها فرمود **(رحمکم‌الله مازلت اعرفکم بصدق النیة والوفاء والمودة فجزاکم‌الله خیراً**

خداوند رحمت کند شماها را که درعقیده ثابت‌خود لغزش وخطائی نداریدودر نیت صادق واخلاقی عمل‌وفادارهستند خداوند جزای خیری بشما عنایت فرماید .

والی کوفه

امام‌حسن درحین خروج ازکوفه برای نظم و امنیت عمومی شهر پسرعمش مغیرة‌بن حارث‌بن‌عبدالمطلب رادرکوفه‌فرمان ولایت تصرف داد ودستورفرمود مردم را تشجیع و ترغیب‌وتشویق بحرکت وتجمع در نخلیهٔ نماید .

این اعلان جنك وتنظیم‌وتحریك قشون بامهرگان تصادف داشت که مردم کوفه که اکثر ایرانی وعجم (غیر ازعرب) بودند مشغول عیدمهرگان وسده مهر جان بودندکه دریاك هفته برگزارمی‌شد ـ مغیرة‌بن نوفل در این‌اجتماعات که موقع مناسبی برای‌تشییع مردم بوده و آنهارا تحریك بجهادمی‌کرد ودراین مدت قریب جهل‌هزار **(اربعین‌الف مقاتل)** نفر در نخلیه جمع‌شدند .

حارث همدانی که ملازم‌رکاب‌وبمنزله آژدان‌مخصوص‌امام حسن‌ع بوده می‌گوید ده روزدر نخلیه ماندیم بیش از چهار هزارنفر مردجنگی‌نیامد وقریب ۳۶ هزارنفرفروشنده اسلحه وخوراکی و تماشاچی ورجال الغیب بودندکه برای نهب و غارت وغنیمت بدنبال هرقشونی حرکت‌می‌کردند .

حضرت امام‌حسن روز ۱۱ بطرف کوفه حرکت فرموده و در ضمن خطبهٔ غرا و با احساسات‌فرمود **قل غررتمونی کماغررتم‌من‌کان قبلی** ۳

۱ـ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی الحدید ص‌۱۴ ج‌۴

۲ـ تاریخ یعقوبی ص‌۱۷۱ ج‌۲

۳ ـ الخرایج والجرایح ص ۲۲۸ چاپ ایران

ای مردم شما با آن بیعت مرا مغرور گردید و فریب دادید چنانچه پدرم را فریب دادید ۱

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد این جمعیت هم که آمدندهمه درنخیله جمع نشدندمنتظر حوادث وتصمیم برامرجنگ بودند گروهی در دیرعبدالرحمن در مدائن جمع شدند و جمعی در مسکین که در کنار نهردجله بوده جمع وتوقف کردند واین جامحل مصاف است و جمیی درمدائن متوقف گردیدند.

امام‌حسن که بفنون جنگی کاملا آگاه بوده در مراجعت از کوفه مدائن رااختیار کرد تاسان‌قشون به‌بیند وچون‌ایرانیان با اونسبت داشتند و بپدرش‌علاقمند بودند برای قرب بآنها مدائن را محل‌عسکر وقشون خودقرار داد.

صف آرائی قشون

امام حسن ٤ که فرمانده کل‌نیروی اسلام‌بوده عبیدالله‌ابن‌عباس ۱ وقیس بن‌سعدبن عباده انصاری و سعیدبن‌قیس‌الهمدانی را فرمانده‌قشون کوفه‌فرمود وبا آنها عهد وبیمان برای فرماندهی این‌جبهه گرفت‌عبیدالله بن عباس که مقدم بر آنها بوده دارای‌شجاعت‌وغیرت دینی وصحت وروح سلحشوری بوده بامنطق‌قوی وصدای‌رسابنظم ونثر قشون خودرا تحریك‌وتشجیع بجنگ می کرد-عبیداله کفایت ولیاقت‌خودرا مکرر بروزداده‌بود ۲ ودر سال ۲۹ بنابر روایت طبری‌امیرالحج بوده و مدتی والی بحرین وعامل‌یمن درزمان امیرالمونین علی٤ بوده‌مردم اورا بعظمت وبزرگواری می‌شناختند.

عبیدالله در این فرماندهی لشگری ۳۹ ساله بود وامام حسن٤ او رابسیار احترام میکردوقیس‌بن‌سعدبن عباده انصاری و سعیدبن‌قیس‌همدانی مشاورین‌عبیداله‌عباس‌بودند برخی از مورخین اعتراض کردندکه مقام قیس‌بالاتر از عبدالله بوده چرااوفرمانده‌اول وقیس فرمانده دوم‌شد، جواب این‌سخن است که امام٤ می‌دانست مقام هریك راعبیدالله برای‌میدان‌داری‌وتحریك مردم و تشجیع قشون تواناتر بودوقیس مشاور اوبوده ومنظور هرسه‌درجنك فتح وظفر و جهاد درراه‌خدابود برای‌مسلمانان مقام‌ومنصب ارزشی نداشت چنانچه پیغمبر اسامة‌بن زیدرا که‌چون‌جوان بود بفرماندهی‌قشون‌شام برگزید وابوبکر وعمر وسایر بزرگان معمررا نیز باطاعت آنها امر کرد وفرمود.

لعن الله‌من تخلف‌عن‌جیش‌الاسامة

امام‌حسن باداشتن حجربن‌عدی وابوایوب‌انصاری وغیرفرماندهی‌را بعبیدالله‌بن‌عباس سپرد زیرا حسن شهرت اوبهتر از دیگران بوده برای جنگ هم مورد اتفاق عرب‌و عجم بوده ازهمه گذشته‌عبیدالله کسی بودکه سخت‌ترین دشمن معاویه بودزیرا بدستور معاویه بدست بسربن‌ارساء درغارت‌یمن فرزندان او کشته شده بودنداینك‌عبدالله‌میخواهدانتقام خون پسران خودرا نیز بگیرند واین‌حالت انتقام که محرك جنگ است دردیگران‌نبود

۱ - ارشاد مفید ص ۱۷۰ شرح ابن ابی‌الحدید ص ۱٤ ج ٤ - تاریخ یعقوبی ص ۱۹۱ ج ۲

۲ بنقل ابن حجردرالاصابه.

درهر حال علل وعواملی درانتخاب عبیدالله بود که خودقیس و دیگران هم قبول کردندو اطاعت امراو نمودند .

درهر حال صف آرائی شدوقشون منظم سان دیده شد ومهیای فرمان جهاد بودند.

عدد قشون امام حسن

ذکر شد که کوفه درعصر امیرالمومنین بالغ برسه کره وجمعیت داشت یکمیلیون هشتصد هزار هم نوشته‌اند واز این جمعیت چهارصد هزار ایرانی بودندوچهل هزار نفرقشون موظف درکوفه بودوطبق مدارك تاریخی این چهل هزار نفر درهر سال ده‌هزار نفرافزون میشد و دیدیم که حضرت امیرالمومنین ع همیشهٔ چهل‌هزار وپنجاه هزارقشون داشت که با نیروی شامی جنگ کرد ولسی پس ازجنگ نهروان قشون متلاشی شداگرچه امیرالمومنین ۱۲۰ هزار نفررا آماده حرکت بشام فرمود که معاویه متوسل بترورقتل شدوابن ملجم بوسیله قطام عامل این جنایت گردید درهرحال پس ازشهادت امیرالمومنین تعداد قشون اسلام ــ ۱۲ هزار نفر بیشتر نبودند وامام حسن ع باخطب آتشین خود ۴۰۰۰ چهار هزاربـراین جمعیت (۱) افـرود کـه قشون سلحشور جنگی ۱۶ هزار نفرشد .

تقابل دونبرد

حضرت امام حسن ع دستور فرمود چهار هزارقشون بربـاست کندی متوجه انبارشود۱ اماکاری واقدامی ننماید تاامرحضرت برسد کندی بانباررسید معاویه هم نزدیك شدیکنفررا باپانصدهزاردرهم نزداوفرستاد که من دوست دارم فرماندهی بعضی ازاعمال شامرا بتوبدهم اگرمیل داری بسوی مابیا کندی پولها را گرفت وخودش یادویست نفرازچهارهزارقشون وبازن وفرزندش بطرف معـاویـه رفت قشون بدون سرپرست ماند .

خبر بامام حسن دادند خطبه‌ای آتشین ایرادفرمود وگفت کندی بطرف معاویه‌رفت باماغدروحیله کرد ومن میدانم شماهم مانند اوحیله ومکرخواهیـد کـرد فریب زروزور میخورید دین‌را بدنیا میفروشید دراین موقع آنگاه مردی ازقبیله مراد وباچهـارهزار نفر بانبارفرستاد که سرپرست وفرماندهی تمام قشون راداشته باشد وفرمود می‌بینیم که توهم مانند کندی باما حیله خواهی کرد اوقسم خورد که وفادار هستم تا بانبار رسید معاویه باپانصد هزاردرهم برای اوفرستاد واورا بخود جلب کرد ووعده حکومت جزایر شام راداد اوهم پولها را گرفت وبطرف معاویه رفت .

دوقشون درانباربدون فرمانده ماندنددراین بین درنخیله هم اختلاف اراء شروع شد ومردم متفرق شدند .

ابن ابی‌الحدید مینویسد۱

۱ ــ الخرایح والجرایح راوندی ص۲۲۸

۱ـ انبارشهری است کنارفرات درده‌فرسخی غربی بغداد وچون انبار گنـدم وجوو مویز وخرما بودباین اسم شهرت یافته وابوالعباس سفاح آنجا بودتادرگذشت .

۱ـ شرح نهج البلاغه ص۱۴ ج۴

وخرج الناس فعسكروا ونشطوا للخروج وخرج الحسن الی المعسكر واستخلف علی الكوفه النعره بن تونس بن الحرث بن عبدالمطلب رامره باستحثاث الناس واشخاصهم اليه فجعل يستحثهم ويخرجهم يتئم المعسكر وسار الحسن فی عسكر العظيم وعده حسنه حتی نزل دير عبدالرحمن فاقام به ثلثه حتی اقمع الناس ـ ثم دعا عبيدالله بن عباس فقال له يا ابن عم انی باعث معك اثنی عشر انعاً فرسان العرب وقراء الضر

فخلص معاويه حسن فرغ من عبيدالله بن عباس والحسن عليه السلام الی مكايدة رجل هو اهم الناس عنده مكايدة ومعه اربعون الفاً وقد نزل معاوية بهم وعمرو واهل الشام

معاويه ازعبيدالله بن عباس وحسن بن علی ع كه بزرگترين شخصيت اسلامی در برابر حكومت او بودند وامام حسن چهل هزار نفر همراه داشت بيمناك بود وبا آنها از راه كيد و مكروحيله باقشون شام وارد شد تاهردورا ازميان برداشت وبا خيال راحت بحكومت ظالمانه مستبدانه خود پرداخت درمذاكرات مسيب بن نجيه باامام حسن كه گفت چرا با داشتن چهل هزار نفر بامعاويه صلح كردی تعدادقشون تصريح شده است۲

ابن اثير مينويسد علی بن ابيطالب اميرالمومنين ع پس ازشهادت باچهل هزار نفر بيعت كرد كه آنها مهيای جنگ باشاميان باشند واينها همان مردمی بودند كه بابيعت اميرالمومنين اطراف امام حسن راگرفته بمدائن رفتند .

ازروايت ديگر مدائن بنقل ابن ابی الحديد چنين معلوم ميشود كه عدد قشون امام حسن بين هفتاد وهشتاد هزار نفر بود زيرا وقتی از آنحضرت پرسيدند چراباين عده جنگ نكردی فرمود ترسيدم درديوان حساب الهی خون بهدر رفته هفتادوهشتاد هزار نفر بعهده من باشد درحالی كه ميدانستم بااين قشون فتح وظفری نيست !!

ابن قتيبه مينويسد۱

چون امام حسن ع برای جنگ خروج كرد سلمان بن صرد كه ازبزرگان كوفه بود درمسافرت رفته وچون صلح شد امام حسن برگشت كه بمدينه برود سلمان بن صرد آمد عرض كرد **السلام عليك يامذل المومنين** امام حسن باشنيدن اين جمله خشم آلود باكمال حلم وبردباری باوجواب سلام دادة فرمود پدرعزيز بنشين سليمان نشست **گفت** من ازكارشما تعجب ميكنم چراباداشتن صدهزارمرد جنگی ازاهل عراق كه همه مقرری ميگرفتند با معاويه جنگ نكردی واين جمعيت غيرازدوستان شما دربصره وحجاز بودند **معك مائة الف مقاتل من اهل العراق وكلهم ياخذ العطاء مع شملهم من ابنائهم و مواليهم سوی شيعتك من اهل البصره واهل الحجاز** ازاين عبارت معلوم ميشود

۱ـ تاريخ طبری ص ۹٤ ح٦

۲ـ شرح نهج البلاغه ص٦ح٤ بنقل ازمدائن متوفی ۲۱٥

۱ـ الامامه والساسية ص١٥١

جمعیت ارتش آخر عمر امیرالمومنین در کوفه بیش از صد هزار نفر بود و این خبر تأیید روایتی را میکند که امیرالمومنین با ۱۲۰ هزار نفر عازم جنگ با معاویه و حمله بشام شد که او بقطامه متوسل گردید بوسیله عبدالرحمن بن ملجم مرادی بامیرالمومنین فرصت این حمله راندادند !!!

روایت صدهزار نفر منحصر بنقل ابن قتیبه دینوری از سلیمان بن صرد است ولی مورد اتفاق همان چهل هزار نفر میباشد و بنظر ما منافاتی بین این دو خبر نیست زیرا در رحلت امیرالمومنین ع صدهزار نفر مرد جنگی در کوفه بودند اما درخروج امام حسن ع باشرایطی که ذکر شد بیش از چهل هزار حاضر بخروج نشدند آنهم دیدیم که همه متفرق گردیدند مگر عده بسیار کمی .

عده قشون معاویه

یعقوبی مینویسد در نامه‌ای که امام حسن ع بـزیاد بن ابیه نوشته یادفرمود که معاویه مرا بنود هزار مرد جنگی تهدید کرده و ازاین عبارت معلوم میشود معاویه قشونی بین هفتاد هزار تا نود هزار فراهم کـرده برای جنگ باحسن بن علی ع بمدائن آمد .

ابن ابی الحدید تصریح میکند درمسیر امام حسن کـه عدد قشونی در نخیلـه ودیـر عبدالرحمن بیش از ۱۶ هزار تا بیست هزار نشد پس ارقام بالا اکثر مبالغه است و آنچه بنظر نگارنده صحیح‌تر می آید همان ۱۲ هزار نفر است که عبیدالله بن عباس فرماندهی داشته و بقیه هم اگر با بیست هزار نفر بودند قشون جنگی نبود بلکه اصناف و تماشاچی و غارتگران وغیره بوده‌اند ویقیناً امام حسن ع بااین جمعیت کم درمقـابل انبوه لشکر معاویـه نمیتوانست جنگ نماید ؟!!

شخصیت عناصر قشونی

غیر از عده معدودی که ازصحابه پیغمبر خداص وملازمین علی ع بودند در میان قشون کوفه که تحت تاثیر تبلیغات معاویه در آمده بودند شخصیتی مبرزیافت نمی‌شود چنانچه درفصول گذشته اسامی آنها را یاد کردیم .

شیخ مفید می‌نویسد امام حسن حجر بن عدی را مامور تهیه قشون نموده او مردم را تحریص و تشویق بجهاد می کرد ولی آخرالامر چنین گزارش داد که من خودم باهزار مرد جنگی ازقبیله خود مهیا هستیم ولی بقیه درشك وتردید وحیله اصحاب فتنه و طمع بغنایم و دارای عصبیت جاهلیت هستند که بااصول دین تربیت نشده‌اند ۱

اربلی در کشف الغمه ۲ ـ همین خبر را تایید کرده و مجلسی در بحار نقل فرموده ۳ آنچه مسلم است قشون همراه امام حسن کمتر از بیست هزار نفر نبوده که ۱۲ هزار مرد جنگی داشته اما این عده از چه عناصری بوده‌اند وچگونه جمع شده‌اند معلوم نیست .

میتوان گفت اکثر آنها درمقابل عطایا وغنائم حاضر بجنك بودند روی عقیده بجهاد وطلب رضای خدا بهمین نظر امام حسن ع دستور فرمود ده نفر ده نفر وصد نفر بجنگ بروند تاشاید بدست شجعان متدین فتح و فیروزی نصیب آنهاشود وهرده یا صد

۱ ـ ارشاد مفید ص ۱۶۹ ۲ ـ کشف الغمه ص ۱۶۱ بحارالانوار ص ۱۱۰ ج ۱۰

نفری رئیس مانند حجری بن عدی ـ عدی بن حاتم ـ معقل بن قیس ریاحی زیاد بن صعصعه بن التمیمی ـ قیس بن سعدانصاری مقررفرموده۱

ودرحین تجمع پرچمهائی برفرازعمارات کوفه نصب فرموده بود که مردم بدانند حسن بن علی ٤ درحال جنگ بامعاویه است وهر کس حاضربجهاد باشد بمیدان جنگ بشتابد

وبقول ابن ابی الحدید از رؤسای شیعه مردم رادعوت بجنگ و جهاد علیه امویه می کردند وازمناقب آل محمد و جنایات معاویه و حزب اموی سخن می گفتند تا متصلین ومتعصبین را بمیدان جنك بکشند .

مردمی که می شنیدند پسرفاطمه زهرا برابرپسر هندجگرخوارقرار گرفته ومناقب آل محمد رامیدانستند تجمع میکردند .

خطبا کوفه جدوجهد ووظیفه خودرا انجام دادند امادرمقابل زروزورجاسوسان معاویه عقیم مانده وازجنگ منافع وغنیمت نظری نداشتند .

یك قسمت ازمردان جنگی عناصرخوارج نهروان بودند که آنها هم بمعاویه ملحق شدندزیرا بیشتراهل مداهنه ومجامله ودرعین حال عادی وبی ایمان بودند تادیدند دینارهای طلا توزیع میشود بطرف آن شتافتند .

بنابراین روحیه قشون اماحسن باستثنای صدنفری که ازبزرگان اصحاب بودندهمه متزلزل وخراب ومانندآهن بی خاصیت تحت تأثیرمرزی آهن ربای حزب اموی قرار گرفتند

شیخ مفید دروصف روحیه آنها مینویسد « **ازدادت بصيرة الحسن بخذلان القوم له** » (۱)

روحیه آنها چنان خراب بود که امام حسن درمدائن آنها رامخاطب قرارداده فرمود

«وكنتم في مسيركم الى صفين ودينكم امام دنياكم واصبحتم اليوم ودنياكم امام امتكم وانتم بين قتيلين قتيل بصفين تبكون عليه و قتيل بالنهروان تطلبون بثاره فاماالباقي فخاذل واماالباكي فثائر»(۲)

«درروايتي قتيل بالنهروان تطلبون مناثاره» دارد .

فرمود درمسیرصفین شمای مردم جنگی دنیاراپشت سردین قرارداده بودیدامامروز دین را پشت سردنیا قراردادید شماها بین دو دسته کشته گان گذشته قرار گرفته اید یك دسته آنها که درصفین کشته شدند برای آنها گریه میکنید دسته که درنهروان کشته شدند خون آنها راازمامطالبه میکنید بقیه هم درخذلان هستید و گریه کنندگان هم درخوانخواهی میباشید .

این چهارطبقه عناصرقشون امام حسن راتشکیل میدادند .

این جمعیت باهیچ کدام ازمجاهدین غزوات پیغمبرشباهتی نداشتند تاامام حسن بتواند به پشتیبانی آنهاجنگ وجهاد کند ازهمه گذشته اگرافراد قشون ضعیف بودندرئیس

۱ـ شرح ابن ابی الحدید ص۱٤ ج ٤

۱ـ ارشاد ص۱۷۰ ۲ـ کتاب الملاحم والفتن سیدبن طاوس ص۱٤٤ چاپ نجف

وفرمانده قوی آنهارا تشجیع میکند وروحیه آنها قوت می بخشد ولی متاسفانه سرلشکران قشون امام حسن خودشان فریب خورده وضعیف النفس دنیاطلب وحیله گر بودند وبدست خود نفاق وشقاق ایجاد میکردند وشبانه فرار کرده بسوی دشمن میشتافتند باین حال چه جای درنگ وجهاد است .

وقتی روحیه قشون وعناصر وجودی افراد این جمع راموردمطالعه قرارمیدهیم می بینیم الحق که امام حسن ع کوچکترین قصور وتقصیری «العیاذ بالله» نفرمود وبوظیفه امامت قیام کرده قشون رادعوت کرده اما آنها خیانت کردند وامام حسن راضی نشد بسا خیانت آنهسا خون جمع کثیری رابرای حب شهرت یاقضاوت بی خردانه برخی بریزدولذا حاضر بصلح شد

عبیدالله بن عباس کیست وچرا خیانت کرد

عبیدالله بن عباس برادر عبدالله بن عباس حبرالامه میباشد واواز فرماندهان قشون واززعمای لشکری، وازفرمانروایان وعمال بزرگ اسلام بود دراینکه پس ازرحلت امیرالمومنین وخطابه امام حسن برای بیعت گرفتن ازمردم کوفه اول کسی که بلندشد وبیعت کرد ومردم را تشجیع بیعت باسبطا کبر نمود عبیدالله است سخنی نیست دراینکه فرمانده قشون درمسکن هم عبیدالله بودپس ازاوقیس بن عباده آنهم حرفی نیست دراینکه فرزندان عبیدالله بدست عمال معاویه دریمن کشته شدند آنهم مورد اتفاق است چیزی که برما پوشیده است این است که عبیدالله قبل ازفرماندهی تحت تأثیر جاسوسان معاویه درآمده بودیاوقتی که چشمش بصد هزاردرهم افتاد ؟؟!! وچه شد این مرد بااین سوابق درخشان بطرف معاویه پیوست .

عبیدالله ازدعاة شیعه ازبزرگان آنها در کوفه بودمورداحترام عامه مردم وبحسن شهرت سابقه داشت در میدان جنگ ترسید که تسلیم شد یاطمع اورا گرفت یاجاسوسان اموی قبلا اورا فریب داده بودند واین نقشهٔ طرح شد که روحیه قشون امام حسن ع بکلی متلاشی شود ومعاویه فائق گردد .

درهرحال شبانه قاصدمعاویه باصدهزاردرهم بخیمه عبیدالله در محل «مسکن» وارد شدواورا بین دنیا وآخرت بین فضیلت ورذیلت بین جنگ وصلح بین امانت وخیانت سردو راهی گذاشت که راه برگشتن نبودیا باید بامعاویه بجنگد یاباید تسلیم زرهای اوشود قاصد معاویه گفت حسن بن علی مجبوراست صلح کند وتوبهتر است که متبوع باشی نه تابع آنگاه درمقابل اوهزارهزاردرهم گذاشت وکام اورا شیرین کرد (۱)

معاویه میدانست که بازروزور میتواند همه کس رارام کند وبهمه دست یابد واگر ازراهی مایوس شدوشکست خورد ازراه دیگری حیله میکند ودرمی آید .

هیچکس مانند امیرالمومنین علی ع معاویه نشناخته بودفرمود .

«ان معاویه یاتی الانسان من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله فاحذر ثم احذر (۲)

این مرد مکاربصورت یك انسان جالب توجه ازراست وحشت سروبش رومی آید

۱- شرح ابن ابی الحدید ص ۱۵ ج ۴ یعقوبی ص ۱۹۱ ج ۲ مجله العالم العرب ص ۳۰ شماره ۲ صلح الحسن آل یس ص ۱۳۱ ۲- تاریخ ابن اثیر ص ۱۷۵ ج ۵

تادراشخاص اثربخشد بترسید وحذرکنید ازاو ؟!

اومعتقد بهیچ‌چیزی جزحب‌جاه وسلطه برمال وجان وناموس مردم نداشت وبرای احرازاین مقام‌ازهیچ چیزدریغ نداشت لذابانواع مختلف که مهمترین عامل آن پول‌بود اشخاص رافریب میداد عبیداله‌بن عباس شبانه مفقودشد قیس که معاون اووفرمانده پس ازاوبود بامام‌حسن نامه نوشت که عبیدالله مفقودشد وفعلا ریاست قشون راعهده‌دار است

کیفیت‌قشون‌درحیره یکی از مواقف قشون امام حسن ع حیره‌بوده وآنجا مقداری ازقشون جمع‌بودند اما روحیه این‌جمع متوجه راه فراری‌بود دلباخته جنك نبودند و اخلاص در عمل نداشتند و چنان نشان میدادند که برای تظاهر و تشخص جمع شده اند نه برای‌جنك وجهاد.

اماحسن‌ع دراین وضع سخت متزلزل نگران‌بود ـ زیرا اعلان جنك داده است قشون مسکن که بخیانت عبیدالله متلاشی‌شده‌اند ـ درحیره هم مردی که آمادگی‌بجنك نشان‌دهد نیست ـ تشتت آراء ـ اختلاف کلمه ـ سخافت رای ـ سستی اراده ـ تاثیر تبلیغات سوء دشمن عزم وثبات مردم رامتزلزل‌ساخته بود معذلك امام حسن مانند کوه استقرارخود را حفظ کرد. امانمیخواهد خونی ریخته شود درسردوراهی‌سیاست است که بخداوند متوسل می‌گردد و این دعاحال امام حسن‌ع را نشان میدهد که عرض می‌کند پروردگارا .

« اللهم یاذالقوةو السلطان یاعلی‌المکان کیف اخاف وانت املی و وازوری‌وکیف اخشی و علیك توکلی‌افرغ‌علی من‌صبرك واظهرنی علی اعدائی بامرك وایدنی بنصرك الیك اللجاء وبك‌الملتجا ـ فاجعل لی من امری فرجا و مخرجا یاکافی اهل‌الحرم من اصحاب‌الفیل‌و المرسل علیهم طیرا ابابیل‌ترمیهم بحجارةمن سجیل ـ ارم من عادانی بالتنکیل !» (۱)

پروردگارا توئی که قدرت وقوت وسلطنت درهمه‌جا برهمه کس‌دادی ـ چگونه‌من من بترسم وبا این‌حال پیش‌آمدم و حال‌آنکه‌بتو امیدوارم ـ چگونه خشوع بدشمن کنم درحالی که‌برتو توکل‌دارم .

از صبرخود درون مرا روشنی بخش و حمایت فرما مرابر دشمنانم بامر خودت « همان امری که در غزوات اسلام‌میفرمودی ومسلمین رایاری‌میدادی »

بارالهامرا بمدد خودیاری کن ـ که‌بسوی تو روی‌آورده‌وامید وپناهی‌جز تو ندارم خداوندا برای من فرجی فراهم‌فرما که راه موفقیت و رستکاری در آن‌باشد ای کسی که اهل حرم مکه را از اصحاب فیل بفرستادن ابابیل‌بر آنها حفظ فرمودی واز سنگ‌ریزه های‌آتشین برسرآنهافروریختند تا نابود شدند مرا نیز از دشمنان مصون دار و از آن سنگ ریزه‌های‌آتشین خود برآنها فرو ریز!!!

---

۱ ـ صلح‌الحسن‌الیس ص ۱۵۸

عوامل صلح امام حسن ع

۱ - تعلل قشون - احزاب مختلف جامعه عصری. عدالت حزب علوی و محرومیت دنیا خواهان.
۲ - تشکل حزب اموی بر تامین منافع افراد ماجرا جو و رجاله های دنیا پرست.
۳ - حزب حروری که خلافت غیر عرب را جایز نمیدانستند و بقول مغیرة بن شعبه

« انهم لم یقیموا ببلد یومین الا افسدوا کل من خالطهم » (۱)

این حزب مخالف هیچگاه اقامت دائمی در یکشهر نداشته هر کجا می رفتند افسادی می کردند القاء شبهه ای نموده مردم را بهم می انداختند و می رفتند - اینها همان خوارج نهروان بودند که می گفتند **لا حکم الا لله**.
٤ - حزب بداندیشها که بهیچکس نظر خوبی نداشتند در مقام نفاق و شقاق بین ملل و نحل بودند.
٥ - یکی دیگر از عوامل صلح جنگهای متوالیه بود که مردم را خسته کرده بود مخصوصا سه جنگ جمل و صفین و نهروان که کشتار زیاد داد؟
٦ - « یاس از غنائم بوده زیرا در جنگهای اولیه غنائمی بدست می آید در جنگهای اخیر مخصوصا صفین چون جان و مال و نفوس طرفین در معرض تلف شدن بود چیزی بکسی نمی رسید و غنائم در خزائن دولت بوده در معرکه جنگ غنیمتی نبود که برای خاطر آن بجنگند چنانچه امیرالمومنین در جنگ جمل پس از برگردانیدن عایشه بمدینه فرمود اعلان کردند هر کس در این جنگ چیزی از دست داده بیاید در مسجد بصره بگیرد که از مال مسلمین غنیمتی بمسلمین نمی رسد (۲)
۷ - خود دعوت معاویه بصلح در تبلیغات سوء معاویه و اشاعات دروغ و تهمت و افتراء و تلقین افکار مسموم ساختن آن خیانت عبیدالله و بخش اموال از طرف معاویه همه موجب صلح شد.
۸ - نیروی قوی دشمن که بسیار موثر بوده مردم عمیانا و کورکورانه بطرف معاویه می رفتند و زر و زور آنهارا جلب بسپاه معاویه میکرد و بطوری که انبوه قشون در نیروی او مشهور بوده.
۹ - اتفاق کلمه دوراندیشان و خردمندان همه صلح بود که دیگر با آن شرایط راهی نداشت.
۱۰ - وصیت امام المتقین امیرالمومنین بفرزندش امام حسن ع این بود که با صلح حفظ خون مسلمین را بنماید ولذا فرمود **« وقد هدنی فیکم اغتیالکم ابی »** ۳

و در خطبه خود فرمود ایها الناس ان الامر الذی اختلف فیه انا و معاویه انما هو حق اترکه لاصلاح امر الامة و حق دمائها »؟

۱ - تاریخ طبری ص ۱۰۹ ج ٦
۲ - الفتنة الکبری ص ٥٥ ج ۲
۳ - اعیان الشیعه ص ٤۲ ج ٤

فرمودای گروه‌مردم آنچه مورد اختلاف‌من‌و معاویه‌است یك حقیقتی است که آیـا شما میگوئید من آن‌را ترك کنم. وخون مردم‌را بریزم؟

ابن‌اثیردرکامل وطبری درتاریخ کبیر وابن جوزی درتذکرة مینویسد :؟

چون امام‌حسن‌ع باسپاه تامداین رسیدیکی ازفریفتگان معاویه برخواست فریاد کرد قیس‌بن سعد کشته شدشما پی کارخود بروید (۱) ازاینشایعه مردم بهیجان افتادند وبطرف فسطاط (خیام) امام‌حسن حمله کردند وتمام اموال و اثاثیه‌آنحضرت راغـارت کردند وحتی سجاده‌ای که برآن نشسته بودازز‌یرپایش کشیدند واورا زخمی زدند .

صلح بامعاوین

این آشفتگی روحیه سپـاه آن حیله‌وخدعه وتطمیع‌معاویه امام حسن‌رامجبور کرد وآمادگی خودرا برای‌صلح بمعاویه رسانید که‌باشرایطی صلح کند ومواد مشروطه رابـرای معاویه فرستاد معاویه که میدانست چون برخرمراد سوارشود خواهد تاخت وپای‌بندصفات‌عربیت‌ووفای‌بعهد نبوده‌نامهٔ‌امضاء کرد و بدون نوشته برای صلح باامام حسن فرستاده (۲)

صلحنامه

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم-هذاماصلح علیه‌حسن‌بن‌علی‌بن‌ابیطالب «معویة‌بن‌ابی‌سفیان صالحه علی‌ان یعمل‌فیهم بکتاب‌الله وسنة » «رسوله‌محمد(ص) وسیرة‌الخلفاء الراشیدین ولیس‌لمعویة‌بن» «ابی‌سفیان ان‌یعهد لاحدمن بعده‌عهداً بل‌یکون الامـر من» بعده شوری بین‌المسلمین‌وعلی ان‌الناس‌آمنون حیث‌کانوا» من‌ارض‌الله فی‌شامهم‌وعراقهم وحجازهم ویمنهم‌وعلی‌ان‌اصحاب» علی‌وشیعة آمنون علی‌انفسهم واموالهم ونسائم واولادهم وعلی» معویة‌بن ابی‌سفیان‌بذلك عهدالله‌ومیثاقه وما‌اخذالله علی‌احد» «من‌خلقه بالوفاء بمااعطی‌الله من‌نفسه وعلی‌لایبغی للحسن‌بن» «علی‌ولالاخیه الحسین من‌اهل‌بیت رسول‌الله غائة‌سراً ولاجهراً» ولایخیف‌احداً من‌فی‌افق من‌الافاق شهد علیه بذلك‌الله وکفی» بالله شهیداً وفلان‌وفلان والسلام . »

اینست آنچه حسن‌بن علی‌ع با معاویة‌بن ابی‌سفیان براساس آن صلح کرد وبین آن هاتوافق حاصل شد که اوولایت مسلمینرا بمعاویه واگذارنماید وبااوصلح کنـد مشروط براینکه عمل بکتاب خداوسنت پیغمبرص‌بنماید وحق نداشته باشد پس از خود خلیفـه معین کندیاعهدی برای کسی‌بگیرد بلکه کارمسلمینرا بشوری بین‌خودشان واگذارد باید مسلمین در هرکجا هستند : شام ـ عراق ، حجاز، یمن برجان ومال خود ایمن باشنـد مخصوصاً دوستان وهواخاهان امیرالمومنین‌ع و شیعیان علی‌ابیطالب که جان ومال ناموس فرزندان آنها درامان باشند ، معاویه بخداوند عهدومیثـاق میدهد وباحسن‌بن علی پسر زاده پیغمبرپیمان می‌بندد که باینشروط عمل کند ودرصدد اذیت وآزاروتعـدی بحسن‌بن

۱ـ کامل ابن‌اثیرص ۲۲۸ج ۲- ناسخ ص۵۷ ج۵ ۳ـ تاریخ طبری‌ص ۱۲۲ج ٤ـ تذکرة الائمه ص۱۱۱ـ ص۱۱۷

علی و برادرش حسین بن علی وتمام افراد خاندان پیغمبر بر نیاید ، آشکار یا پنهان قصد بدی درباره آنها نکند و کسیرا نترساند وتهدید نکند وهر کس وهر جا که باشد اینشروط درباره اش رعایت شود وبر اینصلحنامه فلان وفلان (ازصحابه) گواه میباشد و پروردگار گواهیست بزرگ .

این صلحنامه در ۲۵ ربیع الاول ۴۱ هجری امضاء شدودوران فتنه وانقلاب داخلی خاتمه یافت ولی معاویه بهیچیك ازشروط وفانکرد گروهی هم امام حسن را بنام (یامذل ـ المومنین) خوار کننده مسلمانان خواندند .

برجسته ترین سطورزندگی امام حسن صلح بامعاویه ایست که بنا برمقتضیات اوضاع واحوال زمان صلح کرد وخود ازخلافت کنار گرفت .

اینصلح مانع ازوظایف امامت نبودبلکه فرصت بیشتری بامام دوم داد که احکام جدش رانشردهد ومبادی دین اسلام وقوانین آنرا بمردم عملا بیاموزد وحقایقرا چنانچه هست بمردم تعلیم دهد .

معاویه با آنکه شرایطی درصلحنامه گذاشت وباجرای آن خودرا موظف ومجبور میدانست اماچون برسریرسلطنت جای گرفت بکلی مواد صلح وپیمانرا فراموش کرد و اختیار کشورپهناوراسلام رابدست جنایتکاران حزب اموی سپرد وباجان ومال و ناموس مسلمین بازی میکرد .

در کشوری که علی بن ابیطالب زمامدار آن بودوچنان باعدل وداد رفتارمیکرد که هیچکس ناراضی نبودند جزمدعیان ریاست وسلطنت، مسلمین کاملا دررفاه وآسایش در امنیت وعدالت اجتماعی بسرمیبردند . معاویه بکلی ورقرا برگردانید وبجای عدل و انصاف بیدادگری میکرد .

شرایط صلح از اسرار آنست

خلیل عزمی می نویسد .

اگر بدقت بنگریم درپرتو اخبارصحیحه تفحص وتتبع ونکات ودقایق تاریخرا جستجو نمائیم روشن میگردد که شیعه امامیه تاقبل ازصلح امام حسن مجتبی ع باحدی دشنام روا نداشته وبهیچ فردی ازافراد اصحاب رسول خدا که درحیات ودرممات سب وشماتت نکرده است تا آنکه امام حسن ازخلافت روی حکم ومصالحی استعفاداد وبرای حفظ ملیت وخون اقوام وقبایل حق خود را بمعاویه واگذاشت تاخونی ریخته نشود وحقی ازغیرازخودش تلف نگردد وبنی امیه درسب امام علی ع که ازبالای منابر بدون ترس وشرمی روامیداشتند ـ بچشم خوددیده وبگوش خودشنیدند ازآن تاریخ معارضه بمثل شروع شد .

زیرا عراقیان پس ازوفات امام باپسرش حسن بن علی بیعت کردند ولی حضرت مجتبی بواسطه تحاشی ازوقوع جنگ که نفوس بیشماری قربانی شوند بشروطی بنفع معاویه از خلافت کناره گیری کرد ومهمترین موادصلحنامه که حفظ نوع مسلمین بوداین است .

۱ـ اینکه اهل مدینه وحجازوعراق مورد عفوباشند وبآنها آزاری نرسانند .

۲ـ بدگوئی ودشنام بامام علی ع درمنابرممنوع گردد .

۳ـ خلافت بعدازمعاویه بامام حسن برگردد .

ولی معاویه تمام مواد صلحنامه راپس‌ازاستقرار برار یکه سلطنت زیرپا گذاشت .

اسرار صلح امام حسن‌مجتبی

کیف مایکونوا یولی علیکم
هرملتی لایق همان حکومتی است‌که دارد

این ضرب‌المثل ازقرآن مجید وفرمایش امیرالمومنین علی است شهره آفاق شده‌است وبقدری کلام‌بزرگ وعالی‌ومنطبق بالنتیجه اعمارطولانی ملل و اقوام صادرشده یایك وحی والهام‌آسمانی است که برقلب پاك‌مردان روشن ضمیر تابش کرده است وچون در علل وعوامل تشکیل اجتماع فحص و بحث‌کنیم تصدیق مینمائیم که‌دوست‌ها ازافرادملت‌ها تشکیل یافته ودرحقیقت همه ازیك قماش ویك‌جنس هستند و سخنیت دارند که تناسب اعضا شرط تحکیم مبانی پیوستگی اجتماع است .

دراوراق گذشته دیدیم که پیغمبراسلام یك‌محیط نامناسب پست‌وتاریك ویك‌اجتماع جاهل و نابخرد رابا مجاهدت‌های آسمانی بیك محیط روشن و متناسب ومؤالف وموافق خردمند تبدیل فرمود این‌اجتماع یك‌حکومت دادگستروعدالت‌پرورمیخواست که سقیفه این‌راه رامنحرف کرد چون محیط تناسب حقیقی خودرا ازدست داده‌بود وشك وتردیدو نفاق وسست ایمانی وبی‌وفائی داشته حکومت عربی جاهلانه ولی‌نسبتاً عادل وبی‌شائبه‌و خالی ازتجمل برآنها حکومت میکرد وهرقدرانحراف قوت میگرفت ستمگری حکومتها بیشترمیشد تاحکومت عثمان وحزب اموی پیش‌آمد .

چون‌محیط ازخط‌سیرانحرافی متاثرومنفعل شده‌بود برای امتحان بازحکومت عدل ودادی علوی برسرآنها سایه انداخت ولی‌محیط مناسب آن قسط وداد نبوده بهمان‌دلیل که‌موافقین مادی ازبیعت خودعدول کرده وبرگشتند ونمازرا باعلی‌ع میخواندند وغذا راسرسفره معاویه تناول میکردند وبالاخره هم‌ثابت شده که این حکومت عدل وداد با اوضاع واحوال مردم‌تناسبی نداشت ولذا درتمام‌آن مدت جنگ وجدال بودتا اخرالامر بقتل سری وتوطئه «ترور» خاتمه یافت .

روی‌مبانی سنن عمومی سلطنتی وبرحسب دستورشریعت‌وسفارشات لازم پیغمبرص قهراً میبایستی امام حسن مجتبی‌ع بحکم وراثت وعلم وفضیلت و شجاعت واصالت خاندان پیشوا وزعیم وخلیفه مسلمین بشود ولی‌باکمال تأسف محیط نامناسب و افراد ناجور و رجال خائن ولشکریان منافق واوضاع آشفته کشورهای اسلامی‌ومدعیان خلافت‌کاررابجائی کشانده بود که جنگ جزخونریزی وسفك دماء حاصلی نداشت .

امام‌حسن‌ع هم‌برحسب وظیفه آسمانی وتربیت خانوادگی وولایت مطلقه که داشت می‌باید برای حفظ دین قیام فرماید اویك مردسیاسی مانند معاویه نبود که همه چیزرا فدای مصالح شخصی‌نماید یامصالح نوع‌را زیرپای خود گذارد اوچون پدرش بدنیا وقعی نمی‌نهاد وازمال دنیاباآنکه پسرپیغمبروفرزند فاطمه‌زهرا بودچیزی نیندوخت هرچه داشت درسفره گسترده‌درطبق اخلاص اطعام واکرام وانعام‌می‌نهاد وبالاتر آنکه امام‌شئون زندگی وهستی خودرا حتی جان شیرین رافدای بقای مرام ومواد مقدس دین میکرد چنانچه اووبرادرش وهمه‌ائمه معصومین برای‌دین فداکاری کردند تامسموم ومقتول شدند

واین جهاد مقدس برای ابقاء دین بود اگر امام حسن ع میخواست بجنگ بپردازد بدون شك خود و تمام واصحاب ورجال او کشته میشدند وآن تعداد مسلمانی هم که از جنگهای جمل وصفین ونهروان باقی مانده بود آنها هم فدای تمایلات حزب اموی میشدند وبکلی نه تنها ازامام حسن نامی نبود ازهدف مقدس اوهم نامی نبود مینوشتند برای ریاست قیام کرد وجنگ نمود تا مغلوب و کشته شد ولی این فداکاری که او بمنظور حفظ قرآن وآئین اسلام نمود یعنی ازمقام ومنصب دنیوی ومال ومنال وریاست وحکومت وتسلط بربیت المال مسلمین صرف نظر نمود وصلح کرد تا عرض وناموس وجان ومال وخاندان شیعیان ودوستان او باقی بمانند وازلباس مظلومیتی که اوپوشید اثبات حق خویش را بنماید این جهات وصدها نکات دیگر که در کتاب مخصوص زندگانی آنحضرت نگاشته ام اسرار صلح امام حسن را تشکیل میدهد - بااین منظور خلاصه مفاد اسرار صلح حضرت مجتبی حفظ دین ومصونیت آئین اسلام بود که درمحل خود مفصل بیان کرده ام .

اسامی خلفای راشدین ومدت خلافت آنها

۱ - ابوبکر	ازسال	۱۱		تا	۱۳
۲ - عمربن خطاب	«	۱۳	«	«	۲۳
۳ - عثمان بن عفان	«	۲۳	«	«	۳۵
٤ - امیرالمومنین علی بن ابیطالب	«	۳۵	«	«	٤۰
۵ - امام حسن مجتبی	«	٤۰	«	«	٤۱

حکومت خلفای راشدین

باید حکومت خلفا را اطلاق بر ابوبکر وعمر وعلی نمود که تا حدی عدالت حکمفرما بود ولی عثمان ازاین سیره خارج بود وعدالت و دادگستری در کار اونبود ومواسات رعایت نمیشد .

حکومت خلفا روی میزان عدل وداد بود و زندگی ساده کردند و رفتند - خلافت آنها بمقامات روحانی شبیه تر بوده رنگ سلطنت و کروفر سیاسی را نداشت .

خلیفه لباس کرباسی میپوشید و نعلین پوست درخت خرما در پا می کرد - خشت یا خاك بالش آنها بود - مانند مردان عادی در کوچه وبازار میگذشتند - در لباس با مردم فرقی نداشتند باهمه مردم می گفتند ومی نشستند روزی از خلافت عمر مقداری پارچه آوردند همه را بین مردم مسلمان تقسیم کرد یك سهم هم خود اوبرداشت چون بمنبر رفت یکی از اصحاب گفت ای عمر چرا عدالت وداد گستری را ازدست دادی عمر پرسید چه شد. گفت از این پارچه بمن که قدم کوتاه است یك سهم دادی و توخود با این قدبلند پیراهن باین بلندی دوختی - عمر روبپسرش کرد گفت توسهم خودرا چه کردی عبدالله بن عمر برخاست گفت چون مال پدرم کوتاه بود من سهم خودرا باو دادم که چون بمنبر بالا میرود پاهایش پیدا نباشد عمر گفت این قضیه را ازمادرش هم تحقیق کنید معلوم شد که سهم پسر هم بپدرش داده شده و این موضوع آزادی را میرساند که عدالت برقرار بوده ومردم حق داشتند هر کس منحرف شود آنها را هدایت و ارشاد نمایند .

امیرالمومنین دو پیراهن خرید آنکه بهتر بود بقنبر داد وآنکه پست تر بود خود پیراهن دوخت .

خوراك خلفا باخوراك‌فقیرترین‌مردم‌یکسان‌بود بمال‌وملك براختیار بودندوهرقدر اززمان پیغمبر دورتر میشدند بدنیا بیشتر علاقه پیدامی کردند - ولی‌زمان‌عثمان ۱۵۰ هزاردینار ویك میلیون‌درهم نزدخزانه‌داررداشت واملاکی‌در صفین ووادی‌القری داشت که که‌صدهزار دینارارزش داشت و شترو گاو و گوسفندان‌فراوان‌تهیه کرده بود ومتروکات‌از پس از قتلش پنجاه‌هزار دینارمیشد ودرآمد طلحه درعراق بروزی‌هزار دینار میرسیدودر ناحیه سراة بیش‌از آن‌دریافت‌می کرد .

دراصطبل‌عبدالرحمن بن‌عوف زمان‌عثمان هزاراسب وهزارشتروده هزار گوسفند بود و پس از مرگش یك چهارم مال او ۸٤ هزار دینار شد .

زیدبن‌ثابت بقدری از خودطلا و نقره بجاگذاشت که پس‌از او باتبرمیشکستند و بهای املاکش صدهزاردینار بود.

طلحه درکوفه ومدینه خانه‌هائی ساخت - سعد وقاص در عـقیق کاخی بنـاکرد وعلی‌بن‌منیه پنجاه هزار دینار نقد داشت واملاك‌اوسیصدهزاردرهم‌شد .

بیت‌المال‌مسلمین وعناوین وجوه وارده

صدقات - زکوات - غنائم فیئی - جزیه - خراج مالیات اراضی - مالکیت زمین - تیول و خالصه -

بیت‌المال یا خزانه داری کل‌کشور اسلامی محل تمرکز کلیه وجوه دریافتی بهر عنوانی باشد ومجمع اموال مسلمین است که درصدر اسلام بنـام بیت‌المال خوانده میشد تا زمان معاویه‌که دستگاه سلطنتی شد وبرسم قیاصره روم عمل میکردند .

اکنون میخواهیم بدانیم اسلام بچه عنوان ازمردم مسلمان پول میگرفت و خزانه مسلمین درتحت‌چه عناوین پرمیشد .

آنچه‌که شریعت اسلام مقررفرموده ازمردم بگیرند تحت این عناوین است .

اول - صدقه است وصدقات دراسلام هیجده‌نوع است‌که چون ازپیغمبر پرسید چگونه انفاق‌کنیم وازچه چیزها انفاق‌کنیم‌که موجب رضای خدا باشد این‌آیه آمد.

یسئلونك ماذاینفقون - قل ، انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین والیتامی والمساکین وابن‌السبیل ومانفقوا من خیر فان‌الله به‌علیم

ای پیغمبرچون از توپرسیدند چه چیزانفاق‌کنیم بگوانفاق‌کنید ازبهترین‌اموال وفیکوئی‌کنید در حق والدین و خویشاوندان وایتام و مساکین و ابن‌السبیل که بهتراز این‌کاری نیست وخداوند شاهد اعمال شماست.

صدقات باین ترتیب درفقه اسلام شمـاره شده واحکام هریك درمحل خود باشرایط زمان ومکان ومحققین دستورداده شده‌است .

۱ - انفاق بـاهل و فرزند وهمسایه و مستمندان‌که خرجشان بیش از درآمدشان است .

۲ - کمك بسائل بکف چنانچه دراکثرکوی وبرزنها دیده می‌شوند بنابر قدرت و استطاعت .

۳ ـ کرم بابن السبیل که در شهر خود متمکن بوده اکنون در غربت تهی دست شده

٤ ـ عطا و بخشش بذوی القربی و خویشان وارحام و اقوام بتعارف وهدایا .

٥ ـ زکوة که چندقسم است زکوة محصولات نباتی زکوة محصولات حیوانی .

٦ ـ فطره که آنهم نوعی زکوة جان است برای حفظ سلامتی و بهداشت .

۷ ـ اعتاق و آزاد کردن بنده است که چقدر در اسلام اهمیت دارد ودر سطور برجسته دین‌اسلام عتق وآزادی بندگان است .

۸ ـ هدایا وتحف برای دوستان وبرادران دینی‌است که شکرنعمت است .

۹ ـ قربانی‌است که برای حفظ جان خود وفرزندان قربانی میکنند و بمستحقین میدهند تاقبیله وعشیره وخویش‌وقوم وارحام را بر آن دعوت مینمایند .

۱۰ ـ خمس است که هیچیك ازغنائم جنگی یاغیر از درآمد خالص پس از وضع هزینه‌های سالیانه باید سهم امام وسادات شود وشش تقسیم دارد .

۱۱ ـ حج‌است که غیر ازحج واجب آنها که استطاعت دارند بمردان شایسته وبا ایمان پول میدهند بروند برای رضای خدا حج خانه او کنند .

۱۲ ـ نذراست برای رفع مشکلات زندگی ودفع هم وغم وقرض و تامین وسائل وانجاح حوائج ومنویات نذرمیکنند برای رضای خدا وخوشنودی ارواح مومن و مؤمنات یاتشارروح ائمه معصومین واولیاء حق چیزی بکسی بدهند یاکارخیری کنند یا ازمال خود صدقه بدهند .

۱۳ ـ کفاره لغزشها و گناهان است که عمدا یا سهوا اتفاق افتاده از مال خود چیزی کفاره میدهند یا کارخیری چون نماز وروزه وتلاوت قرآن مینمایند .

١٤ ـ ردمظالم که درموارد تعدیات احتمالی یاحتمی که مظلوم ببدا نیست مبلغی بعنوان ردمظالم میدهند .

۱٥ ـ قرض‌الحسنه است که متمکنین بمستمندان و درویشان از مال خود مبلغی قرض می‌دهندبدون توقع‌اضافه وافزونی یاازاثاثیه زندگی‌خود چیزی بآنها میدهند که پس‌ازرفع احتیاج‌بر گردانند وثواب‌بسیاری درشریعت برای قرض دهنده است .

١٦ ـ وقف کردن‌اموال برای انجام شئون‌اجتماعی و تنظیم شعائر مذهبی وکمك بطلاب علوم دینی و اماکن عام‌المنفعه و هزاران موارد دیگر که بنفع عموم مسلمانان تمام‌شود .

۱۷ ـ حمایت ازمفلس‌وورشکسته که بدون‌تقصیر اموال‌و دارائیش دستخوش‌امواج طوفان‌حوادث گردیده است مانندغرق دردریایابردن‌سیل یاسوختن محصول بصاعقه‌یاتلف شدن مال‌التجاره وغیره‌است .

۱۸ ـ وصیت به‌بذل‌مال‌درراه‌خیر وصدقات اجتماعی برای حفظ شئون‌شخصی‌مانند اطعام وانعام‌واکرام وغیره که درصیات‌ومهمات‌مورد تحبیب ونفوس‌عام‌است :

این‌صدقات بحکم قرآن‌برای‌تزکیه مال‌وجان ازمسلمانان متمول گرفته وبفقرای

مسلمین داده می‌شود که درصدر اسلام صدقات را بوسیله عمالی میگرفتند و در بیت‌المال تحت نظر خزانه دارمسئول « **خازن بیت‌المال** » می‌سپردند وبوسیله پیغمبر یا خلیفه او بمستحقین داده‌میشد.

زکوة بچهار چیز تعلق می گرفت که ارکان زندگی بوده ، ــ ۱ ــ چهارپایان ۲ ــ طلا ونقره ۳ ــ محصولات زمینی ٤ ــ محصولات درختی چون مویز و خرما که درفقه مستحقین آن شده‌اند وصدنصاب هریك معلوم گردیده‌است که در مکتب اسلام وفقه دوسی نوشته‌ام و «اعلموا انما غنمتم من شئی فان لله خمسه وللرسول ولذی والقربی والیتامی والمساکین وابن ـ السبیل »

غنائم آنچه مسلمانان ازجنك بدست می آوردند غنیمت بود که مصرف آن برای فدیه آزادی امراء و تامین زندگانی زن وفرزند کشته‌شدگان جنگ و آبادی اراضی متصرفی مسلمانان بوده وسهمی هم بین مهاجر وانصار تقسیم میکردند وسلاح و تجهیزات جنگی بین مجاهدین تقسیم میشد.

و خلاصه سنن دین است که خمس مال دو سهم میشود سهمی مال سادات است وسهمی مخصوص امام است که خود یامجتهد جامع الشرایط پنج قسم تقسیم میکند .

فیئی فیئی بقیه اموالی بوده که دربیت‌المال می‌ماند و در اصطلاح فقها مالی است که از کفار بدون جنگ بدست آید مانند جزیه ـ خراج ـ عشار ده‌یك ،موادمعدنی وغیره که باز از آن سهمی پیغمبر میرسد وبقیه بمستحقین مخصوص داده‌میشود .

جزیه جزیه گرفتن یك مالیاتی از افراد غیرمسلمان است که برای تامین جان ومال خود بدولت اسلامی میدهد مثلا مردم آتن« در یونان» چون بکرانه آسیا صغیر رسیدند وآن نواحی را گشودند مالیاتی به اهالی آن نواحی مقرر داشتند تا آنهارا از هجوم فنیقی‌ها « آنروز فنیقیه جزء ایران بود » محفوظ بدارند والبته پرداخت آن مالیات برای حفظ جان چندان گران نمی آمد .

رومی‌ها هرجارا می گشودند بر آنها مالیات وضع می کردند .

جزیه در اسلام ناچیز بوده ولی ممالك دیگر که از اسلام پیروی کردند مبالغی بیش ازمیزان مالیات بنام جزیه گرفتند.

مثلا ایرانیان ازرعایای خود جزیه می گرفتند وچنانچه شبلی نعمان می نویسد جزیه از کریت فارسی گرفته‌شده است که انوشیروان برمردم ایران جزیه مقرر داشت که از ـ٤ـ٦ ـ٨ـ١٢ میگرفتند معلوم نیست. آنچه مسلم است دراسلام جزیه بسیار کم بوده مثلا برای هرنفر یك حله یمانی یاقیمت آنرا که اهالی يك شهر هرماه مقداری از آن رابپردازند

چنانچه پیغمبر بانصارای نجران صلح نموده قرارشد سالی سه هزار حله جزیه بدهند که دوهزار آن را درماه صفر وهزار حله در ماه رجب بپردازند وبهای هرحله يك وقیه مطابق چهل درهم بوده وجزیه اهل اوزخ سالی صددینار و جزیه اهل فقنا يك چهارم چوبها و میوه‌ها وزمره‌ها وپشم ها و کالاهای آنان می باشد .

خراج یك نوع مالیاتی است که در اسلام اززمین می گرفتند -واین سابقه تاریخی درکتب آسمانی‌هم‌هست - چنانچه در فصل ٤۷ سفرتکوین‌میگوید.

هنگام‌خشکسالی که‌مصریان گرسنه شدندزروسیم‌وچارپاو آنچه‌داشتند بیوسف‌فروختندنان گرفتند.

درقبل از اسلام رسم‌بود تمام‌اراضی مال پادشاه وزعیم و پیشوا است در شرایع هم زمین مال‌خداست و اختیار آن دست‌پیغمبران‌است وازمنصوبین وبادشاهان‌مجاز از آنها می‌باشد چنانچه درکتب فقه معلوم‌است اگر مجهول‌المالکی یااراضی‌مواتی بوده باید بااجازه‌حاکم شرع تصرف نمایند وآبادشود .

در عرف سیاست چون اراضی بنام‌دولت است برای آن بایدمالیاتی بدهند که آن در اسلام بنام خراج‌نامیده‌میشود - واین‌خراج‌درزمان‌خلفا دیوان‌محاسبات پیدا کردزیرا روز افزون‌شد ومالیات‌وخراج آن زیادگردید ومیلونهادرزمان بنی‌عباس بخزائن خلفا ریخته میشد

مالکیت در بحث خراج باصل مالکیت بر میخوریم که دراسلام بسیار محترم شمرده‌شده‌وآنهم‌مالکیت فردی است که پیغمبریاامام یا خلیفه ویا امام و متقی‌اعلم و مجتهد جامع‌الشرایط باشرایطی که‌درزمان‌ومکان‌میداند ملکی‌راکه بکسی‌وامیگذاردکه توانائی زراعت داشته باشد واین مالکیت مورد احترام است واز مزایای‌قانونی‌آن می‌تواند استفاده کند.

گاهی‌هم دولتهااراضی رابنام خالصه‌به‌اشخاص‌وامیگذاشتند تحت‌شرایطی که آنهم مالکیت شخصی‌بوده وتحولاتی بسیار پیدا کردکه‌درهرکشوری بصورتی‌درآمده که‌وزارت دادگستری واداره‌ثبت‌اسنادو املاك روی همین مالکیت شخصی و فیصله دعاوی متدایعین بوجود آمده است که مادررساله مستقلی درباره‌مالکیت و لاضررولااضرارو اصل یدمفصل بحث کرده‌ایم.

ثروت مسلمین در اربعه ثروت فاضل‌مؤنه باقی مانده یك‌شخص است یامقدارمالی‌است که‌پس ازوضع مخارج ازکسی باقی میماند - باترکه وبماقی مانده زندگی یك‌آدمی است کـه در مدت عمرجمع کرده و برای اوباقی مانده است این ثروت اعم‌ازمنقول غیر منقول دارائی اشخاص است که تحت عنوان مالکیت درمی‌آید واسلام مالکیت فردی‌را محترم شمرده وثواب وعقاب رادر روز حساب روی همین ماترك رسیدگی مینماید - ازکجاآوردی بکدام راصرف کردی پیغمبر اسلام خودیتیمی بود که درتحت تکفل دیگران بزرك‌شدودرجوانی هم‌دارائی خدیجه او راکمك کرد وهیچ‌وقت درجمع مال‌نپرداخت بلکه آنچه راهم‌باوارث یاهبه‌وبخشش رسید صرف پیشرفت اسلام نمود .

ومسلمین راهم ازاندوختن منع‌میکرد بلکه تاکید وترغیب درکسب وکار وپیشه وهنروسعی وجدیت وفعالیت می‌نمود ولی‌ازاندوختن وانباشتن وتراکم سرمایه وثـروت

جلوگیری‌میکرد چون اسلام پیش رفت وتشکیلات داده‌شده ثروتی نبود جز غنائمی که بدست می آمد آنهم بیشتر درجنگهای اولیه اسلحه وآذوقه و وسایل جنگ وپیکار بودتا کم کم مواد غذائی وگوسفند وگاووشترومحصولات نخلستانها وبالنتیجهٔ اراضی مزروعی وخزائن ودفائن اقوام یهودونصاری ومجبوس بت‌پرست بدست مسلمین افتاد برای اضافه خرج‌صندوق بیت‌المال تشکیل شدوهرچه راکهٔ تقسیم میکردند افزون‌ازسهام مجاهدین بود دراین صندوق ذخیره میکردند ودرفقه اسلام مستحقین این‌صدقات وزکوات وغنائم وغیره دستهٔ بودند که قرآن ورسول خدا صریحاً آنها رامعین و معرفی فرموده است .

ثروت‌درزمان پیغمبر درزمان‌پیغمبرهرچه میرسیدتقسیم‌میشد وچیزی‌جمع ومتراکم نمی‌گشت اگراندکی باقی‌بود زیرنظرشخص رسول‌اللهص، بود که‌بمسحقین میداد چنانکه درهنگام رحلت فرمود هفت‌درهم ازمال مسلمین موجود است آوردند بفقرای مدینه تقسیم کرد .

واگرشترو گوسفند وگاوی بودچراگاه مخصوصی داشت نزدیك مدینه **«حمی»** پناهگاه که خودرسول‌الله اینهارا داغ‌میزد تامعلوم باشد ازبیت‌المال مسلمین است وبرای پیشرفت اسلام بکارمی‌بردند ـ یابفقرای مهاجروانصارمی‌بخشیدند .

ثروت عصر خلفا ازدوران دینی‌وعصرطلائی واخلاقی‌یازمان عدالت‌وداد گستری اسلام همین دورهٔ سه نفر از خلفا را باید دانست **ابوبکر ـ عمر ـ علی‌ع** زیرا قریب‌العهدبزمان پیغمبر بودند وجزعدالت وتقوی حکومت نداشت پس‌ازرحلت پیغمبرمردان جنگی عمال‌دولتی وفقهای مذهبی ومدرسین علوم‌قرآن وتجارو پیشه‌ورهم یکسان بودند اصحاب پیغمبردرمیدان جنگ مجاهد ـ دربازارتاجردرمسجد فقیه ـ درمدرسه آموزگاربودند ـ وجز گذران زندگی ساده فکری نداشتند ثروت آنها هم آنها همان غله گندم وجوواغنام واحشام بودپول‌نقد وزروسیم کم بودپس‌ازآنکه شامات وایران ومصرفتح شدبقدری زروسیم بدست مسلمین افتادکه ازتقسیم آن عاجز بودند وکیل کیل تقسیم میکردند وازریادی‌آن بوحشت افتادند .

ابوهریره ازبحرین پول‌زیادی آورد عمرپرسید چقدراست گفت پانصدهزاردرهم‌عمر باکمال‌تعجب گفت‌میفهمی چه‌میگوئی گفت آری پنج‌بارصدهزار آنگاه عمربمنبررفت گفت ای‌مسلمانان پول زیادی رسید باپیمانه تقسیم کنید .

همین ثروت سبب تشکیل دیوان محاسبات وتنظیم دفتر وادارات وغنائم گردید اماهیچ‌کس درمقام جمع مال‌نبود ـ حتی کسانی که باسلام وارد میشدند اگرثروتی زیاد داشتندهمه‌را ببیت‌المال مسلمین میدادند وفقط حقوقی میگرفتند .

ابوبکر که خودخیاطوبازرگان بود گویند چهل‌هزاردرهم سرمایه داشت آنراصرف پیشرفت اسلام‌نمود وازبیت‌المال‌حقوق میگرفت ویك‌قطعه‌زمین داشت گفت آنرا بفروشند وبصدوق بیت‌المال مسلمین بدهند دوجامه داشت که آنرا هم‌وصیت کرد کفن اونمایند

عمرنیزباآن خشونتی که داشت حکومتش روی‌عدل ودادبود این‌دادگستری بنابر مقدار علم وفضلش بودهرکجا میدید لغزش دارد وپیروی ازارشاد وهدایت صحابه‌میکرد

ویاازابوالحسن علی‌بن‌ابیطالب کمك میگرفت باآنکه درعصر اوسیل پول بطرف مرکز خلافت روان‌بود خودش خانه وکاخ نداشت سرروی خاك وخشت میگذاشت ومی‌خوابید اگرپولی احتیاج داشت ازبیت‌المال قرض‌میگرفت وچون از غنائم سهمی میگرفت قرض خودرا اداء میکرد ـ هنگام مرگ گفت هشتادهزارریال به‌بیت‌المال‌مقروضم‌از«آل‌خطاب» اقوام نزدیك عمراین وام‌رابگیرد مسترد کنید .

درخوراك وپوشاك درنهایت ساده‌گی میگذرانید .

علی‌بن ابیطالب این‌مرد آسمانی درزهد و تقوی وعـدالت وداد گستری شهـره افاق است بقدری ازدنیا ومال‌دنیا احرازداشت که همه‌مقام ومنصب ومال ومنال دولت را پست‌ترازیك لنگه‌کفش پاره‌خود میدانست ـ درموقع ازدواج بسترش ازلیف‌خرما بود.

زندگانی علی‌بن ابیطالب درزیر آسمـان نظیرنداشت خوراکش نان‌جووخرمابود بسترش قطعه پوستی بودوپیشه‌اش تقوی‌وپارسائی درزوروقوت هیچ‌قهرمانی باو نرسید در عدالت وتقوی هیچ‌پیغمبری بپایه‌اوعمل نکرد ـ در فصاحت وبلاغت هیچ بشری نتوانست کنونات خودرا چون اوبیان کند درشجـاعت وجنجگوئـی در۸٤ جنگ پشت بـردشمن نکردوهیچ قهرمانی جان‌ازدستش بسلامت نبرد درعبادت وبندگی شبها هزارر کعت‌نماز میخواندآنقدربحق متوجه‌بود که پیکان پای اورا درنماز کشیـدنـد وقسم خورد نفهمیدم درکاروکوشش باشترش آبیاری میکرد زمین رامیکند حصه‌خرما مینشاند وخدمت میکرد تاآخرعمرواز نخلستانهایش هشتاد هزاردیناردرآمد داشت که وقف بربنی‌هاشم نمود .

درزمان خلافتش ۱۷ من‌آرد جوخوراك پنجساله اوبوداراصفهان اموالی‌آوردندهمه رابهفت تقسیم کرد حتی گرده نانی در آن میان بودآنرا هم‌هفت قسمت کرد وبهفت‌امیر لشکرقرعه انداخت وبآنهاداد درتمام عمرآجری روی‌آجر نگذاشت‌کارخانه‌اش راخودش انجام میداد آذوقه‌اش راخودش بدوش میکشید بمنزل می‌برد روزی شمشیرخودرا ببازار بردبفروشد فرمود اگرچهاردرهم برای خرید جامه داشتم آنـرا نمی‌فـروختم دوپیراهن خرید بیك‌قیمت‌یکی رابغنبرداد یکی‌راخودش‌پوشید درحالی‌که بزرگترین وپهناورترین کشورهای دنیازیرفرمانش بود ـ برادرش ازاوچنددرهم بیش‌از مقرری خواست باو نداد گفت بیت‌المال برای‌توقع خویشان دخترش روزعید یك‌گردن‌بند ازبیت‌المال باضمانت گرفت اووا تهدید بقتل کرد بحسن وحسین فرزندانش همان اندازه میداد کـه بغلام و کنیزش میداد .

عمال دورهٔ خلفا

این روش بابك تناسبی بین‌نایب ومنوب‌عنه بود.بعمالش‌مینوشت من‌نمیتوانم بنام‌امیرالمومنین قناعت کنم وشما بـاشراف شهر برنفوس واموال مردم سلطه یابید ـ غالباً عمال دولت خلفا مردم درستکارباتقوی وعـادل بودند وهمان روش رادرتایید حق‌ومساوات ومواسات عمل‌میکردند ـ یکروزازمامورین‌وی علاوه برمقرری معموری ازراه تجارت سودی برده بود بـدون تأمـل آنـرا میگـرفت در بیت‌المال ضبط میکرد یکی‌ازمامورین مالی داشت امام فـرمود ازکجاآوردی گفت هدیه

وتعارف است فرمودچرا روزی که حکومت نداشتی برای‌توچنین هدایارا نمی‌آوردند بایدآنها رابیت‌المال واگذاری مال‌مسلمین است .

بمنطوقه الناس علی دین ملوکهم چون خلفا اهل‌دنیا نبودند حکام‌ولایات هم‌نسبتاً روش‌پارسایان راداشتند خلفا عمال خودرا بازرس میکردند ازآنها حساب میکشیدند وسخت‌گیری درحساب‌میکردند ومیگرفتند ازحساب روزقیامت‌پرسید یکی‌ازفرمانداران رسید به مدینه درراه بخلیفه‌برخوردخلیفه دیدپایش‌برهنه وپیاده که غذایش را بپشت‌بسته وچوب دستی وآفتابه‌اش دردستش‌گرفته است — پرسید دعوت ما را اجابت‌کردی تابتو بدگذشته — عمیدگفت ای عمرخداوند تورا از جروبحث منع کرده من تمام دنیا رادر جیب خودگذاشته ونزد توآمده‌ام؛ — گفت ازمال دنیا چه داری گفت عصائی که بآن‌تکیه میکنم واگردشمنی برسدباآن دفاع کنم و انبانی که خوراکم درآنست پرسید چگونه گذران میکردی گفت ازشترداران شیر واز اهل ذمه جزیه میگرفتم وبگدایان‌وآوارگان میدادم بخدا سوگند اگرچیزی باقی مانده بود می‌آوردم — عمرگفت برگرد برو سر کارت باقی باش .

این بود وضع یك استاندار وفرمانده‌کل یك‌کشور - اسلامی

بیت‌المال در زمان عثمان

زمان عثمان روش خلافت غیر از این بود اولاکشور پهناور درآمد بسیار داشت ثانیاً بنی‌امیه اکثرکارشان ربا خواری و وتجارت وکسب بود باموراقتصاد علاقه داشتند عثمان هم آنها را پروبال داده بود بیت‌المال بین حزب اموی تقسیم میشد . سختگیریهای عمر وعلی در کار عثمان نبود و**عبداله بن سعد برادر رضاعی عثمان افریقیه رافتح کرد و دو ملیون نیم دینار غنیمت آورد** عثمان خمس آن غنائم راکه حق ذوی‌القربی پیغمبر بود بمروان حکم داد ودختر خود را باو عقد بست — عثمان رسیدگی بحساب والیان نمیکرد، معاویه یك درهم در تمام مدت حکومتش بخلفا نداد وخودش که بفرمان عثمان سالی هزار دینار حقوق داشت واملاك زیادی از بیت‌المال بودکه همه را بنام خود حبس نمود وقتی عثمان‌کشته شد موجودیش بدینقراربود - در خزانه‌اش یك ملیون درهم نزد خزانه دارش ۱۵۰ هزاردرهم بهای املاکش درواد‌ی‌القربی و حنین صد هزار دینار و اسبان فراوان و اغنام و احشام هم معادل همین مبلغ ارزش داشت وهمین بی عدالتی‌ها سبب کشته شدن‌اوشد .

خلفای اموی

چهارده نفر

۱۳۲ - ۴۱ هجری

درظهور اسلام خلافت طبق سنن ربوبی ازآدم تا خاتم بنص آسمانی با ودایع الهی دست بدست میگشته وپیغمبر اسلام هم که خاتم پیغمبران و برتر وکاملتر ازهمه بوده از این سنت خارج نبود خلیفه و جانشین خود را از آغاز دعوت تا آنات رحلت باتمام خصوصیات معرفی فرمود ولی سیاست حب جاه وسلطه و حکومت این امر دینی را بصورت یك مسئله در آورد که انتخاب خالق بانتخاب مخلوق مبدل شد تا بصورت انتخاب رئیس جمهور خلیفه اول منصوب گردید وبعد دیدیم که او خلیفه دوم را بصورت ولیعهدی معین ومعرفی نمود وسومی بصورت شورای ساختگی انتخاب شد پس خلافت ارثی نبود وچون بعهدرسول اکرم نزدیك بود اگر خلیفهٔ منحرف میشد اورا بشمشیر تهدید میکردند که راه راست برود چنانچه عمربیکی از اصحاب گفت اگرمنحرف شوم چه می کنی جواب داد با این شمشیرتورا براه راست ارشادمی کنم واگر نمی‌شد اورا عزل میکردند.ویا بقتل میرساندند چنانچه برعثمان منحرف شوریدند و اورا کشتند.

اما دربنی امیه خلافت بصورت یك حق ثابت ارثی شد مشورت بااصحاب وراهنمائی مصلحین با اعتراض سالخوردگان و جلب توجه اصحاب پیغمبر و اجراء سنن شیعین یا ارضاء خاطر عامه درکار نبود.

معاویه بن ابوسفیان اولین خلیفه اموی ۴۱ - ۶۰

تولد معاویه سه سال قبل از بعثت - وفاتش سال ۶۰ مدت عمرش ۷۷ سال معاویه قامتی بلند و ریش کوسنج و چشمهای سبز شکمی پیش آمده داشت.

پدرش صخربن حرب بن ابن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف است - مادرش هند جگرخوار است امیه که این خاندان بنام اوشهرت دارند پسرخوانده عبدشمس بوده واز غلامان رومی بوده که عبدشمس خرید وبنام پسر خوانده که درعرب شهرت داشت ومعمول بود.

خلافت معاویه درسال ۴۱ بود که مردم شام در ۱۵ ربیع الاول بااو بیعت کردندمردنش اول یا نیمه رجب سال ۶۰ هجری بود مدت حکومتش در شام ۲۸ سال ومدت خلافتش ۱۹ سال وسه یا چهار ماه بوده. قبرش دربین خابیه رباب ومغیره است دربیرون شهردمشق

نقش انگشتر ومهرش **«لکل عمل ثواب»** بود .

معاویه بسیار اکول وپر خوربود ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه مینویسد : پیغمبر خدا ص معاویه رااحضار فرمود «برای نوشتن برخی ازمکاتیب که در موقع نبودن کتاب ومنشیان مخصوص او وظیفه انجام میداد » گفتند غذا می‌خورد باز فرستاد دیدند غذا میخورد بارسوم که دیدند هنوزغذا می‌خورد پیغمبرص فرمود **اللهم‌لا تشبع بطنه** پروردگارا هرگزسیر نشود وگویند در مجاعه شام‌گره الاغی را نپخته خورد و شاعر گفته است .

وصاحب‌لی بطنه کالهاویه - کان فی امعائه معاویه

تشبث معاویه بزر و زور

جرجی زیدان می‌نویسد چون عثمان محکوم اعمال خودشد معاویه خود را نامزد مقام سلطنت کرد ولی رقیبی داشت که ازهر حیث بر او رجحان داشت از جهت سابقه در اسلام در حسب ونسب درعلم و تقوی در شجاعت و فضیلت بمراتب برمعاویه مقدم بود - معاویه می‌دانست با این جهات نمیتواند رقابت کند درمقام برآمد از اندوخته‌های زمان خود دسته بندی کندورقیبان را زمین بزند شروع کرد باپول وزر زورمندان را تطمیع کرد و هرپهلوانی بود با درهم و دینار وملك و مزرعه و مقام و وعده بمناصب او را جلب میکرد پس ازآن که زورمند شد بازر وزور افراد دنیاطلب را دور خود جمع کرد و دلیران و نوابغ عرب را بازر وسیم خرید واز نیروی شمشیرآنها استفاده کرد چنانچه همین امروز هم زر و سیم برسیاست و زور غلبه دارد باپول علم وعالم اتمی روز رامی‌خرند وبانیروی مغزآنها اختراعات اتمی میکنند وبرجهانیان سلطنت می‌نمایند :

معاویه هم با این نیرو موفق شدکه طلحه وزبیر وعایشه را تحریك بجنگ جمل کند تا رقیب خود شاید قدری ضعیف گردد وبعد خود جنگ صفین رابا ۱۲۰ هزارنفرازهمین افراد آغاز کرد اگرچه شکست خورد باز هم بازر وزورمتوسل بحیله ومکروغدر شد تا حکم سلطنت او را تسجیل نموده وچون رقیب‌قبول نکردجنگ خوارج را باتبلیغات وپول فراوان بپا نموده وباز هم از پا نمی‌نشست تا رقیبش کشته شد وبازهم با پول فراوان سرلشگران حسن بن علی را فریب داد وبالاخره حکومت‌مسلمین در دست گرفت .

دراین حکومت **چند فرق محسوس بود** یکی‌آنکه جمع مال‌وثروت که دردوره خلفاء سابق ممنوع بود در عصر او سرلوحه عمل شد ووجه همت فقط روی جمع زر وسیم قرار گرفت .

فرق دیگرش این بودکه حکومت خلفا حکومت اسلامی‌کاملا مذهبی بودولی‌در بنی‌امیه حکومت سیاسی شد .

فرق دیگرش این بودکه حکومت زمان خلفاهنوزباتمدن اکاسره‌ایران وقیاصره روم‌آشنا نبودندکه تجمل زندگی را بخودراه دهند ولی معاویه اساس خلافت اسلام را تبدیل بسلطنت نمود وبتقلید قیاصره روم دربار ساخت .

جرجی زیدان می‌نویسد عوامل خلافت معاویه این بود که :

۱ ـ مردان کارآزموده عرب را تطمیع کرد وبا خود همراه ساخت مانند عمروعاص که وعده حکومت مصر راباوداد وزیادکه بی پدروبا هوش بود اورا بدروغی برادرخویش خواند وزیادبن‌ابوسفیان لقب‌داد وازپسرش عبیدالله برای‌پسرش یزید استفاده کرددارائی زیاد برای آینده پسرش ذخیره کرد و دیگر مغیره بن شعبه است که او معاویه را برای انتخاب‌یزید بولایتعهدی‌تشویق کرد .

۲ ـ حیله و مکروافسون‌های دنیوی بود که بدست این جهار ناجنس انجام میداد.

۳ ـ بذل مال ومنال و بیت‌المال مسلمین بین نزدیکان خود بود.

٤ ـ دستگاه سلطنتی مانند رومیان درست کرد ونگهبانان مسلح با او همراه بوده درمسجد ازترس این که اورا مانند علی بکشند غرفه مخصوصی ساخت ونگهبانان اطراف اوبودند .

لباس حریروخز می‌پوشید ـ پست دولتی و شهرداری تشکیل داد .

مورخین مینویسند اطرافیان معاویه مردانی بسیار زیرك و باهوش و مکار وغدار بودند بـردبارتر از معاویه و چابك تر و مکارتر از **عمروعاص** یك دل و یکزبان‌تر از زیاد محیل‌تر از **مغیرةبن‌شعبه** کسی را ندیده‌ایم .

مغیره کسی است که اگـر شهری هشت دروازه داشته باشد واز هیچ دروازه‌آن بدون‌فریب و فسون کسی نتواندبرون رود مغیره از تمام درها بآسانی بیرون می‌رود .

معاویه بزور زر وشمشیر وبجمع افراد حزب اموی وقبضه کردن کار وتقسیم بین افراد حزب و تبلیغات دامنه دار و وصول مالیات سرشماری و دادن بقراء و متملقین و خطبای اموی وعزل متصدیان متمایل بعلویان ونصب امویان وتشویق از خدمتگذاران وتحقیر ازمخالفان برامور سلطه یافت وقلوب اکثرمردم ۱۰ مرعوب نمود وهر کس بهر عنوان سرکشی‌میکرد یا اعتراض داشت یا سر بمخالفت بلند میکرد مسموم یامغلوب ومقتول نموده خاندان‌آنها متواری ومتلاشی میکرد ـ

معاویه که ۲۸ سال حکومت شام را داشت وبیست سال هم خلافت یافت سازمان اداری‌خودرا مانند تشکیلات قیاصر روم که درشامات سابقه داشتند ترتیب داد ودستگاه سلطنتی منظم نمود که هیچ قابل‌مقایسه بـا خلافت بیشین نبود .

معاویه ازسال پنجاهم هجری بزور و زر برای‌فرزندش یزید از مردم بیعت گرفت و اورا ولیعهد خود نمود وبیت‌المال مسلمین را در راه اغراض شخصی و سیاسی خود وحزب اموی مصرف کرد ومردان سیاسی ومکاره واهل‌خدعه وریـا را مانند عمروعاص و مغیرة بن شعبه را تربیت وتقویت نمود و دور خود جمع کرد ،

بنابرآنچه مورخین نوشته‌اند سیرهٔ معاویه در سلطنت شبیه بهیچ یك از خلفای سبق نبود **وضع مسلمین را عوض کـرد و دین را بصورت یك مسلك سیاسی درآورد .**

بنی‌امیه را بسبب تسمیه نام جدشان امیه که غلام‌زادهٔ رومی بود امویان میگفتند وآنها ۱۴ نفرابودندکه ۹۱ سال از سال ۴۱ تا سال ۱۳۲حکومت کردند .

معاویه پس ازامام حسن پس از کناره گیری امام حسن ازخلافت واستقلال‌معاویه دست عمال سابق را کوتاه کرد وحکومت کشورهای مهم اسلامی را بدست اقوام ورفقا وعمال مکار تربیت شده خود داد . که از آنجمله عمروعاص را بمصر و مغیره را بکوفه و زیاد بن ابیه را ببصره فرستاد وایران و عمان وبحرین و هند را بفرزندان ابوسفیان سپرد .

پس ازمسموم کردن امام‌حسن که شرط شده‌بود پس ازخود خلافت را باو واگذار کند برای پسرش یزید بیعت گرفت و درسال ۵۶ بمدینه رفت و بمکه رسماً مردم را بولایتعهدی یزید دعوت کرد وهمه را مجبوربقبول نمود مگرچهار شخصیت را که عبارت از حسین بن‌علی ــ عبدالله پسر عمربن‌خطاب ــ عبدالرحمن پسر ابوبکر ـ عبدالله پسر زبیر این چهارنفر زیربار قبول ولایت‌عهدی یزید نرفتند معاویه هم تا آخر عمرخود آنها را باحترام وپول زیاد ساکت وآرام نگاهداشت که نه با آنها نزاع و جنگ میکرد ونه ستیزگی وبدخوئی می‌نمود و درهنگام مردنش وصیت شفاهی وکتبی نوشت که بزید با آنها درنیفتد نوشت من زمینه را برای تو صاف کرده‌ام جز چهار نفرکسی مخالفت سلطنت تو نیست ـ

۱ـ **عبدالرحمن‌فرزندابوبکر** مردیست‌سالخورده وگوشه گیروبانشستن بازنان راضی‌است با توکاری ندارد ـ

۲ـ **عبدالله فرزند عمر** هم زاهد پارسا مخالفتش اثری‌ندارد .

۳ـ **عبدالله زبیر** مدعی تست ومردیست قوی ومکار اگردست بر او یافتی امان نده و اورا قطعه قطعه کن که اگر او دست بتویابد با توهمین کار را خواهدکرد .

۴ـ **حسین بن علی** مردیست که چون با پیغمبر قرابت دارد با اوستیزگی‌مکن و در نیفت که خوب از آب در نمی‌آید اهل حجاز با او هستند و از او اطاعت میکنند تو هم اورا ببخش و نادیده انگار . ــ معاویه وصیت کرد و درسال شصتم درگذشت .

عبدالرحمن در سال ۵۸ در گذشت ـ **عبدالله بن عمربن خطاب** هم مدعی یزید نشد و چون برهبری مردم ازمدینه بشام رفت یزید او را با صد هزاردینار راضی کرد .

حسین‌بن‌علی را کشت ــ **عبدالله بن زبیر** هم قیام کرد بشرحی که بعد گفته میشود .

فتوحات معاویه بن ابوسفیان معاویه پس‌ازاستقرارسلطنت فتوحات را درشرق وغرب تعقیب وتشکیلات اساسی بسبك رومیان بکار برد دستور داد سالی‌دو لشکرکشی بنمایند یکی در زمستان ویکی تابستان و این جنگها در دریا وخشکی بود درجزایر ونقاط ساحلی دریای مدیترانه کوچه هائی از مسلمانان ترتیب داده بود که هر کس مهاجرت میکرد دسته‌ای جای آنها را میگرفتند وتکیه گاهی برای حمله وپیشرفت

لشکر وجلوگیری ازهجوم رومیها بود .

معاویه خیلی کوشش کرد قسطنطنیه پایتخت روم شرقی را بگیرد وپنج سال‌لشکر کشی‌کرد اهتمام نمود ونتیجه نگرفت آخرین حمله او درسال ۵۳ هجری بود که پنج سال طول کشید وآخر بصلح خاتمه یافت ولی درشمال آفریقا همه جا در دست مسلمین بود وطوایف بربر افریقیه جزء سپاه مسلمین قرار گرفته بود .

معاویه قشون خودرا ازطرف خراسان بفرماندهی عبدالله بن‌زیاد از جیحون عبور داد وتا سعد و سمرقند پیش رفت و از طرف سیستان وارد هندوستان شد سال ۵٤

معاویه ننگ تاریخ سیاسی اسلام بود

بزرگترین نکته که ازجهت تاریخ موردتوجه مورخین قرار گرفته ومعاویه‌طعن ولعن کرده‌اند این‌است که دنباله‌فتوحات درخشان اسلام وپیشرفتهای محیر العقول مسلمین معاویه با امپراطورروم قرارداد مصالحه تسلیم بست .

چنانچه درحجةالسعاده‌اعتمادالسلطنة نوشته پتریس سفیرروم بدربارمعاویه‌آمد و اومصالحه نامهٔ‌نوشت درچهارفصل .

۱ـ این مصالحه‌که بمنزله متارکه سی‌ساله است مابین امپراطور کنستانتین پادشاه تمام‌بلاد وممالك شرقی ومغربی فرنك وپادشاه‌روم و یونان ومغرب وغیره ومعاویه‌بن ابی‌سفیان خلیفه وپادشاه تمام‌بلاد عرب‌و ایران وتوران وماوراء سیحون وسیانه ولاةعهد وسرداران طرفین برقرار خواهد بود .

۲ـ معاویه واخلاف اوهمهٔ ساله بدون استثناء سی‌هزار عدد مسکوك طلاوهشتصد هزارنفرازاسرای عیسوی وهشتصد راس‌اسب عربی‌بقسطنطنیه ارسال خواهند داشت .

۳ـ امپراطورواخلاف اومتعهد میشوند که دراین‌مدت سی‌سال بمتصرفات عرب دست‌درازی نکنند .

٤ـ معاویه مقرری فوق‌را باسم‌خراج بدربارامپراطورخواهد فرستاد .

مورخین یونانی وابوالفرج شامی ازاین قرارداد اظهار تعجب میکنند که اعراب باآنقدرتی‌که داشتندچگونه‌باجگذار نصاری‌شدند.

یزید این‌خراج رابااضافه می‌پرداخت وتازمان ولیدباج داده‌میشد .

این‌خیانت بزرك معاویه وننگ سترك دوسبب بدنامی اودرتاریخ‌شد ـ ولی‌بنظرما وظیفه نوکرزاده* وغلام‌زاده همین‌بود که عمل‌میکرد .

ولیعهدی معاویه

معاویه پس‌ازپیشرفتها وفتوحات درمقام‌بر آمد یزیدیگانه‌پسر خودرا بولایتعهدی‌مستقردارد ولی‌مفاد صلحنامه باحسن‌بن‌علی خلاف آن بودومیدانست که یزیدبابودن حسن‌بن‌علی موفق‌نخواهد شدباضافه ازآنجمله **مروان بن حکم ـ سعیدبن عثمان ـ زیادبن ابیه** که معاویه مدتی‌مشغول طرحی بودکه زمینه‌را برای فرزند صاف‌کند ارقضا زیاددرسال ۵۳ بطاعونی‌که دستش راخورده بودمرد مروان وسعید راهم‌ازمیدان خارج کرد امام‌حسن راهم‌که برای‌رفع مانع‌مسموم

ساخته بود لذا بنام پسرش یزیداز مردم بیعت گرفت وخلافت وسلطنت را بمیراث باو بر گزار کرد وسایر مخالفین راهم بازروزورساکت کرد مگر پنج نفر را **که عبداله بن عمر ـ عبداله بن زبیر ـ عبداله بن عباس ـ عبدالرحمن بن ابی بکر وحسین بن علی ع بود** این پنج نفر باتمام اصراری که معاویه داشت وباهرمقدارتوانست خرج کرد راضی نشدند یزید بیعت کنند معاویه درسال ۷۵ سالگی دز نیمه رجب سال ۶۰ دربیماری سینه مرد معاویه بلندقد سفیدرنگ عبوس چهره چشمهای درشت بیرون آمده ریش بلند وتنگی حنا بسته ـ پرخور با تجمل بود ۱۰

رئیس دیوان خراج معاویه

چنانچه گفتیم معاویه نقشه خودرا ازتشکیلات رومیها گرفت و مستشاری داشت که هم جاسوس آنها بودوهم معاون فکری معاویه بود ــ که دیوان خراج رابدست اوسپرد .

سرجون مردی نصرانی بود که قبل ازحکومت وخلافت معاویه رئیس دارای تشکیلات رومیها درشام بود **و ابن آثال** طبیب نیز ازمشاهیر دمشق بود که طبیب مخصوص معاویه شد وبوسیله این طبیب بود که معاویه سردار نامی خودعبدالرحمن پسرخالدبن ولیدرا بزهر مسموم کرد سال ٤٦ هجری وبوسیله همین طبیب زهری درکام امام حسن ریخت واوراشهید کرد تابتواند ولایتعهدی رابرای یزیدتبعیت نماید .

این سرجون وزیرمشاورمعاویه بود که معلم یزیدشدو گفته اند بیشترخرابکاری معاویه دراسلام پیشنهاد اوبود ویزید که جوانی مست ومغروربود سرجون بآن اعمال شنعیش ولایت وراهنمائی میکرد تااسلام بدست اومضمحل ومتلاشی گردد و کشتن حسین بن علی باشاره همین سرجون نصرانی بوده است

درعصر عمر با آن زهد وتقوی ظاهری که عمر داشت وبعمال خود سخت می گرفت خبردارشد معاویه عامل شام نمایندگی خلافت رابوضع سلطنت تجمل آمیزی تبدیل و وتشکیل داد .

عمر باو نامه تندی نوشت که مگر روش ابوبکر و زندگی مرا ندیده ای چراسنت اسلامی را عوض کرده ای ؟

معاویه جواب دندان شکنی بعمرداد ـ نوشت اینجا سرحد دولت های روم ویونان است باید نزدیك بروش حکومت نصاری شدوآبروی اسلام را باتجمل و مقام سلطنت و سطوت نگاهداشت ـ ؟؟

عمر ازاین جواب ساکت شد معاویه در تمام مدت حکومتش دیناری برای خلیفه نفرستاد وهروقت هم ازاومطالبه میکردند مینوشت که اینجا سرحدات ما باید مخارج بیشتری کنیم که آبروی اسلام باقی بماندولی حقیقت غیرازاین بود اوبنوشته خودمستشرقین از نصارای روم بود واین حکومت را مقدمه سلطنت شبیه بسلطنت قیاصره روم گردانیــد وجزیه بنصاری داد که این بزرگترین ننگ حکومت معاویه بود و میخواست اسمی از از اسلام نباشد مشاورین اواکثرازنصاری بودند وچون بخلافت رسید تمام عمال عدالت

۱ ــ طبری ص۱۸۶ ج ۶

کسش رامعزول کرد وازافراد حزب اموی گماشت تاآنچه میخواهند بکنند .

معاویه و اباذر

معاویه کاخی در دمشق ساخت بنام « الخضراء » کاخ سبز که مقر حکومت او بود ـ گاهی هم اباذر را که مردی پارسا ومتقی بود باستهزاء می گرفت پرسید ای اباذر این کاخ راچگونه می بینی ؟؟ اباذر گفت اگر ازدارائی دیگران ساخته ای خیانت کرده ای واگرازدارائی خودت ساختی اسراف نمودی زیرا صدها بلکه هزارها خانواده دراین شهر منزل ندارندوتو میتوانستی بجای این کاخ رفیع صدخانه بسازی بمستمندان بدهی در آن سکونت کنند .

معاویه ازاین گفتار رنجید بفکر انتقام افتاد ـ اول خواست اباذررا تطمیع کندشبانه هزار دینار برای او فرستاد تا مگر او قبول کند و بمال اندوزی مانند سایر افراد آلوده گردد ؛

اما اباذر که حساب دارد ستش بودهمان شب **هزار دینار گرفت ومیان بینوایان تقسیم کرد بامدادان فرستاده معاویه نزداباذر آمد گفت دیشب آن پول را اشتباهاً برای تو آوردم پس بده اباذر گفت همان شب میان بینوایان پخش کردم.**

نامهٔ اباذر بعثمان

معاویه ازاین راه مایوس شد او را بفتنه انگیزی متهم ساخته بعثمان چنین نوشت :

« از بودن اباذر در شام کشور شام شورىده است »

این نامه که بعثمان ضعیف النفس رسید در عایت تاثیر روحیه اباذررا درجامعه نکرد پاسخ تندی بمعاویه نوشت .

پاسخ عثمان بمعاویه

عثمان پاسخ داد « **اباذررا روی شتر بی جهاز بنشان و برگردان** »

چون اباذر بارنجی فراوان بمدینه رسید عثمان اورا محاکمه کردولی این بازپرسی بضررعثمان بود زیرا اباذر ازگفتن سخن حق نمی هراسید وعثمان را ازبیدادگری امویان سرزنش می کرد ـ عثمان محکوم شد ولی برای آنکه ازدست اباذر درامان باشد اورا بربذه تبعید کرد ـ ربذه سرزمین بی آب وعلفی دورافتاده بودو آنقدراورااذیت کردندتاهمانجا از دنیا رحلت کرد وبکی ازموجبات شورش مسلمانان برعثمان همین تبعیدوقتل اباذر بود چه اباذر یك شخصیت ممتازی دراسلام ومورداحترام تمام مردم مسلمان بود ـ وفاتش سال هجری عمرش سال .

جمع آوری اموال و املاك

یکی دیگراز روش جهانداری وموجبات رواج ملك داری میان مسلمانان این بودعثمان و جانشین های حزبی او یعنی معاویه آل زیاد وآل مروان بسیاری از املاکرا در مقابل پرداخت مال الاجاره وغیره بمردم تیول میدادند و همینکه زمان اشعث درسال ۸۳ هجری فتنه **جماجم** رخ داد و دفتر ، آتش گرفت هر کس هرچه داشت برای همیشه تصرف مالکانه کرد.

مردم ازاین رویه و کارهای معاویه راضی نبودند و براوخرده می گرفتند که چرا بر

خلاف‌قانون‌اسلام باصل‌مساوات پشت‌پا زدواصول مالکیت را متزلزل ساخته است .

فقها ومردمان‌پرهیزکار بیش‌ازدیگران برمعاویه می‌تاختند هماطور که برابوبکر و عمروعثمان‌خورده‌می‌گرفتند با این‌تفاوت که اولی ودومی حرف‌حسابی‌را می‌پذیرفتندو سومی تملك اعصاب‌نداشت معاویه از رونمی‌رفت و دشنام و شماتت فحش بکلمش شیرین بودکار خودرا ادامه‌میداد .

اباذرغفاری‌ازجمله‌کسانی‌بودکه هرکجا یکی‌ازخلفا منحرف میشدند لغزش را بـا کمال‌شهامت تذکرمیداد بامعاویه مبارزه‌می‌کرد.

می‌گفت مردمسلمان فقط باید بقدرروزی‌شبانه روزی‌خود ذخیره‌کند واگر بیش ازقوت یك‌شب‌ویك روز چیزی‌بدستش آمـد باید در راه خدا بدهدو بمصرف کارهای‌خیرعمومی برساند .

اباذر درکوچه وبازارشام بپیروی‌ازمولایش علی‌ع فریادمـی‌زد ای ای‌توانگران بامستمندان‌ودرویشان بطورمساوات‌رفتارکنیدبدانیدقرآن‌میفرماید کسانیکه زروسیم ومنال وملك ومزرعه اندوخته میکنند ودرراه‌خدا صرف‌نمی نمایند در روزواپسین باهمان زر وسیم گداخته پیشانی وپشتو پهلوی توانکران‌راداغ میزنند اباذر آنقدر این‌سخنان راتکراروتعقیب‌واصرارمی‌کردکه بینوایان بجوش آمدو برتوانگران تاختند وآنها بمعاویه‌شکایت نمودند معاویه هم که خود ازاباذر دل‌خونـینی براثـرهمین سخنان‌داشت درفکر ارعاب یاتهدید یا تطمیع اباذربرآمد شاید ساکت‌شود وازاینگونه سخنان‌نگوید .

تأثیر عمل معاویه در تمالك‌بیت‌المـال

در تعقیب کار معاویه وتمالك‌بیت‌المال البته‌بااجازه‌خلیفه‌سبب شدکه طلحه و زبیر و سعد و غیره از بزرگان اصحاب که دارای مقام و منصبی بودند حتی خود عثمان بفکر جمع آوری مال و ملك و ضیاع وعقار وحشم وغنم افتاده‌ودارائی فراوانی‌جمع کردند .چنانچه‌عثمان که کشته شد اموال او بنقل‌جرجی‌زیدان‌عبارت‌بوداز:

۱ - موجودی‌نقد پیش خزانه‌دار مخصوص‌خلیفه که متعلق بخوداو بودیك‌ملیون‌درم

۲ - موجودی نقد پیش خزانه دار مخصوص خلیفه ۱۵۰ هزاردینار ه

۳ - بهای املاك وی‌دروادی‌القری‌و وحنین ۱۵۰ هزاردینار .

٤ - بهای اسبهای‌بسیاروتر که نقدی‌وجنسی و اثاثیه اوکه کمتر از رقم سوم نبود

این اموال بترغیب و تشویق‌حزب اموی جمع آوری‌شد و از این تاریخ **بمنطوقه الناس علی‌دین‌ملوکهم** مردم زمان ابوبکر وعمر و علی ٤ مانندآنها دل بمال دنیا نمیدادند وزمان‌عثمان بپیروی ازمنویات پیشوای‌خود درجمع مال حریص بودند.

در حالی‌که درتربیت اسلامی‌جمع مال صنعتی زشت‌وحرص بسر آن‌ازقبایح اعمال

اعمال بوده **چنانچه مردم مسلمان اعتنا بجواهرات سلطنتی سلاطین ساسانی هم نمی‌کردند مگر بقدرحصه‌و سهم‌خود در اثر این تربیت‌درنیم‌قرن دوم که تاج پادشاهان‌مازندران بدست‌مسلمین‌افتادبزور بیکنفردادنداوقبول‌نمی‌کرد**

پس از اصرار گرفت سپس درویشی از او چیزی خواست تاج زرین مکلل بجواهری را باو بخشید که چون بفرمانده قشون اسلام خبر دادند آن درویش مستمندرا خواست مبلغی داد و تاج را گرفت!

ولی چون عثمان حریص بجمع مال شد اطرافیان او نیز حریص شدند و بانواع وسایل ملك و مزرعه و اغنام و احشام تهیه و جمع می‌کردند و این کار از از زمان عثمان شروع شد.

امیرالمومنین باالخطب مهیج خود چهارسال هرشب پس از نماز مردم را از جمع مال وترس دادن حساب آن منع میفرمودند تا این صفت را درمردم تضعیف نموده وباز معاویه تشدید کرد.

معاویه چگونه بیت‌المال‌را بخود اختصاص داد

سنت شیخین چنین بود که پس از فتح آب و خاك اراضی بلاد مفتوحه بدست مردم خود آن شهر سپرده میشد.

مسلمانان پس ازفتح شام طبق معمول آب و خاك را در دست مالکین اولی باقی گذاشته قسمت عمده این اراضی دست مالکین اولیه باقی میماند و مشغول زراعت میشدند واکثریت مالکین **بطریق** «والیان رومی» بودند ــ چون بطریق ها از شام فرار کردند یا کشته شدند املاك آنها بی‌صاحب ماند و مسلمانان کلیه آن املاك ودارائی آنها راوقف بیت‌المال مسلمین ساختند ــ و امور آن‌را با کمك مباشرین وعمال خلیفه اداره می کردند ودر آمدش‌را به‌بیت‌المال میریختند.

معاویه که درشام حکومت یافت و بعدا ستقرار پیدا کرد بتقلید رومیان برای خود دستگاه و گماشته وملازم ومامورفراهم کرد وچون نقطه ضعف عثمان رامیدانست شرحی بوی نگاشت که مرتب ازطرف دولت روم ومامورین عالیرتبه اسلام برای من مهمان میرسد وحقوق معمولی کفاف این همه خرج‌را نمی‌دهدهر گاه عثمان اجازه دهد ممکن است ازدر آمداین املاك بی‌صاحب که جزء خراج وجزیه نیست قسمتی از آن مخارج تامین شود تاهر گاه خلیفه موافقت کند آن املاك‌را تیول معاویه قراردهند!!

درحالیکه حقوق معاویه طبق فرمان عمر سالی هزار دینار بود و این مبلغ آن زمان مبلغ هنگفتی بشمار میرفت عثمان هم که ازمعاویه بیمناك بوده موافقت کرد معاویه هم آن املاك زراعتی پهناوررا بنام خود حبس مؤبد نمود وعایدات آن‌را بافراد خانواده خویش و کسانی که درراه منویات اوفدا کاری میکردند اختصاص داد وبا این سرمایه توانست ۱۲۰ هزار نفر از اوباش نصاری و یهود ومسلمان شام را برای جنگ باعلی ع حاضر کند

همین باب بینشهاد وقبول آن کافی بود کافی بود که درخلافت عثمان سایرین هم بمعاویه اقتدا کنند وخراج‌را ندهند اراضی مردم‌را هم تیول خودقراردهند وبهراسم ورسمی که شده برای تامین آینده خود ملك ومزرعه فراوان تهیه نمایند.

۱ ـ تاریخ ایران دراسلام ـ آقای عباس خلیلی در وقایع خراسان و مازندران ج۲

قتل حجری بن‌عدی کندی

معاویه باآنکه خون عثمان را بهانه احراز مقام خلافت خود دانست وآنقدر خونریزی نمود ومکروحیله بکاربرد تاموفق شد پس از استقرار بر اریکهٔ سلطنت بازهم خون عثمان را فراموش نمیکرد واین سیاست را اساس سلطنت خود میدانست و بـرای حفظ آن بقول خودش دستوداد:

بی‌گناه را بجرم گناهکار مؤاخذه نمایند و برای هر طبقه از مردم رئیس برگزیده بود که بخلافکاری آنها رسیدگی کند و البته خلاف آنها خلاف مصالح سیاست عمومی معاویه بود واومردم شام را چنان تربیت کرد که ازخود اوبیشتر افراط میکردند مثلا شامی‌ها بدستور خلیفه بر منبر رسماً «**ابوتراب**» امیرالمومنین علی بن‌ابیطالب را باآنکه کشته شده بود لعن و سب میکردند و عثمان را مدح نموده دوستان و مادحین عثمان و بنی‌امیه را خلعت می‌دادند و شیعیـان و دوستان علی‌را میگشتند می‌جستند و می‌کشتند.

ازجمله کسانی که اوراکشتند و بکشتن او اختلاف وبدبینی را تشدید نمودند ــ **حجربن عدی کندی** بود «حجربضم حاء و سکون جیم» که ازبزرگان ورؤسای‌صحابه مقیم کوفه بود اومردی متقی پرهیزکار متدین واقعی و مورد احترام عموم مسلمین بود که درکوفه وشام تحت‌نظربود ــ وقتی خطیب اموی سب علیؑ رامی کرد او ناراحت می‌شد وبدون پروا برخطیب اعتراض می کرد واو را شماتت می‌نمود معاویه اورا زنجیر نموده وبوضع فجیعی اورا بقتل رسانید سال ۵۳ هجری قتل حجردرعالم اسلامی بشدت‌انعکاس یافته که معاویه را لعنت میکردند وحتی عایشه بمعاویه نوشت**این کان حلمك‌عن‌حجر** هنگام مرگ میگفت **یومی‌منك یاحجر یوم طویل!**

نامه ربیعه بمعاویه

ربیعة بن‌عسل یربوعی شرحی بمعاویه نوشت‌از وی دوازده‌هزار تیر خواست تا دربصره خانه‌ای بسازد معاویه در پائین نـامه اونوشت:

آیا خانه تو در بصره است یا بصره در خانه تواست

ازاین یك نامه می‌توان فهمید که عمال معاویه تا چه حد در مقام تهیه مال‌وثروت وعمارت ومستغلات بوده‌اند ــ که معاویه باتمام حرصی که خود داشته باو می‌نویسدبصره بآن عظمت در خانه تو قـرار می گیرد ــ که بعد از این در باره عمال عصر اموی بحث خواهیم کرد.

۲

یزید بن معاویه

۶۰–۶۴

سه سال و ۸ ماه

یزید دومین خلیفه امویست‌پدرش معاویه داهیه عرب ومادرش میسون دختر بجدل کلابیه است.

تولدش سال ۲۵ هجری ـ وفاتش در سال ٦٤ هجری ۱۵ربیع الاول.

یزید چهره‌سیاهی‌داشت‌بلندآوازه آبله روبود که علامت‌زخمی در شکارداشت بربینی اوآشکار وبـاقی مانده بود.

مدت خلافتش ۳ سال و هشت ماه ــ عمرش ۳۹ سال.

پس ازشهادت امام حسین بمرضی مبتلا شد که شکمش پر از عقرب می‌شد - و در مصرحین شکارمرد قبرش درمصر واقع شد .

نقش خاتمش همان انگشتر معاویه وزیر و دبیرش سرجون رومی جاسوس نصاری بوده است .

یزید برحسب اصول ولایتعهدی خلافت را بارث برد و نخستین‌کارش تعقیب همان پنج نفر که پدرش وصیت کرد بود - و سه واقعهٔ مهم در زمان او رخ داد که سبب تلاش سلطنت وجوانمرگی اوشد .

۱- امام حسین فرزند پیغمبر را با همراهانش بوضع فجیعی درکربلا بسال ۶۱ هجری کشت(۱)

۲- مردم مدینه ومکه درقتل پسر پیغمبر براوشوریدند دستور داد آنهارا قتل‌وعام کردند وناموس آنهـا رامباح نمود و اموالشان بتهمت و غارت بردنـد بنحوی که در کوچه هـای مدینه خون جاری بود به ۱۶هزار دختر با کره تجاوز شد و شهر را ویران کردند .

۳- منجنیق بست خانه کعبه را خراب کند تانامی ازاسلام باقی‌نماند که در همان حال درگذشت .

دراین اثنا که عالم اسلامی ازهیجان واقعهٔ کربلاونهضت عمومی‌خونخواهان‌حسینی منقلب شد عبدالله‌بن‌زبیر هم بمکه پناهنده شد یزیدهم برای دستگیری او والی‌مدینه را باتفـاق عمروبن‌زیاد بمکه فرستاد تاعبـدالله را دستگیر کنند ولی اوزیربارنرفت و آتش انقلاب زبانه کشید -

حسن‌بصری گفته اجتماع امر این‌مردم را دونفر فاسد کردند

اول عمرو عاص بود کـه درغزوه صفین گفت لشـکر معاویه قرآن ها را سرنیزه کنند و با این کار خوارج راضی بحکمیت نشدند و مفسدهٔ این کار تا روز قیامت باقی است .

دوم مغیرهٔ بن‌شعبه‌است که عامل معاویه در کوفه بود - وبن‌معاویه اورا معزول کرد وبشام احضارنمود مغیره مدتی برای جلب منافع شخصی تأخیر کرد تا بشام رفت معاویه بازخواست نمود برای ارضای‌خاطراو گفت برای‌بیعت یزید ازمردم بیعت میگرفتم تابعد ازتو خلیفه باشد معاویه رسید مردم کوفه بیعت کردند گفت آری معـاویه بشکرانهٔ این رشوه دروغی‌وزبانی دوباره فرمان حکومت کوفه را گرفت ومظلمه‌کاریزید تاابدبرگردن مغیرهٔ بن‌شعبه است -

یزید باکردار زشت خود مواجه باانقلاب شام و کوفه ومکه ومدینه وبصره شد و

۱- شرح حال امام‌حسین را مفصل بنام سیدالشهداء در دومجلد نگاشته‌ام که مکرر چاپ شده واینجا تکرارنمیکنم بعلاوه که موضوع قیام‌حسینی ازبرجسته‌ترین‌سطورتاریخ اسلام است که سبب سقوط یزید گردید .

قدرت اصلاح هم نداشت لذا در ربیع الاول سال ٦٤ بناکامی و شماتت دوست و دشمن در گذشت -

مصداق حقیقت تلخکامی زندگی وشقاوت بشری را میتوان ازسطورحیات یزیدبدست آورد این یگانه پسرمعاویه داهیهٔ عرب وموسس سلطنت اموی تکیه برمال وثروت پدر داشت وبقول مستشرقین سرزین اسب درشکارگاه نشو ونما یافت مادرش او را اجتماعی تربیت کرد یعنی با هرکس ویا هرجا بدون قید و شرط میزیست و بیشتر با میمونها و سگهای شکاری وبازها وتازیها باسب سواری اطراف شهرشام بشکار میرفت فقط ازادب شعر میدانست که آنهم غریزهٔ طبیعی متناسب با آب ومحیط عرب است - دیگر از آداب دین وسلطنت وزعامیت وپیشوائی خبری نمیدانست ولذا چون وارث پدرشد تحت تأثیر افکار سرجون جاسوس نصاری که وزیرپدرش هم بود قرار گرفت و ازخود هیچ اراده جز ساقی وساغر ومی ومحبوب وشکار و شعر نداشت این جوان مخمور ، نالایق ، مست بادهٔ غرور ثروت و سلطنت ومال وجاه بود لذا عنان اوراکارگردانان مغرض میگردانندند تا بدین ناکامی ولعنت ابدی رسید ،

حضرت سیدالشهداء وشهادت او بامر یزید

ازحوادث مهم تاریخ وبزرگترین جنایتی که دردنیارخ داددعصر اموی کشتن حسین بن علی پسردختر پیغمبرخدا «سیدالشهداء» بود که اورابا ۱۵۳ نفر ازبهترین مردان دنیا که همه قائم اللیل و صائم النهار بودند وبرخی ازصحابه پیغمبرو بسیاری ازجگر گوشه های خاندان رسالت ونبوت همه را دریك صحرای سوزان بی آب وعلفی بنام کربلا که نقطه تاریخی عالم بود محاصره کردند و آنهارا کشتند وخیمه های آنها را آتش زدند واموال آنها را بغارت بردند وزن وبچه آنها را باسارت شهربشهر گردانیدند وسرهای آنها را بنیزه زدند وسختترین فاجعه را مرتکب شدند .

که چون درباره آنحضرت مفصل ۳ کتاب نگاشته ام اینجا بتکرارمطلب نمی پردازم وعلاقمندان رابکتاب **سیدالشهدا** که مکررچاپ شده مراجعه میدهم .

قبر یزید در **حوارین** که نام محلی است بیرون شهر شام میباشد سیوطی قبر یزید اول را مصرنوشته ویزید دوم راشام نوشته اندو شاعری درحقش گفته

یا ایها القبر بحوارینا ضمنت شر الناس اجمعینا

یزید ۱۳ پسروچهاردخترداشت باآنکه عمرش بیش از ۳۸ سال نداشت ۱۷ فرزند پیدا کردوبهریك از آنهاملیونها ثروت معاویه رسید ولی بفاصله خیلی کوتاهی نامی ازهیچ یك درتاریخ نماند .

مادرش **میسون** استزنی بود که همیشه سواراسب می شد وفرزندرا همراه می برد غلامی بودمال پدرش آن غلام را بخودجلب کرد وازاویزید بارورشد که نسابه کلبی این حقیقت راروشن ساخته است میگوید :

فان یکن الزمان اتی علینا تقبل الترك والموت الوحی
فقد قتل الدعی و عبدکلب بارض الطف اولاد النبی

یزیداول کسی‌است که دراسلام‌رسماً اعلان‌شرب داد وعمداً استماع اغانی و ساز و آوازرا تجویز کردوفسق وفجوروفواحش راتشیع وتشهیرنمود .

مسعودی‌مورخ معروف‌اورا یزیدمست‌مخمورلقب داده‌وآن‌دسته که ازمدینه بیرون اورفتند گفتند مامردی‌رادیدیم که دین‌وعقل ومذهبش‌شراب وقماروسازورقص‌وسگبازی‌بود عبدالله بن‌حفبظله میگوید او مردی بود کـه چون مست میشد با مـادر و دختر و خواهر می‌آویخت .

ورسماً مجلس شراب وقمارو رقص وسازداشت که خود در وصف‌آن شعر میگفت

۱ سقنی شربة تروی مشاشی — ثم صل ،فاسق مثلها ابن‌زیاد
صاحب السر والامانه عندی— و لتسدید مغنمی و جهـادی

اومیمونی داشت که نامش را ابوقیس نهاده بود برای آن حیوان متکائی و بالشی و محل استراحتی تهیه کـرده بود گاهی هم او را بر خری سوار می کـرد که در مسابقه شرکت کند !

سیوطی مینویسد هر امتی که نام رغیم آنها یزید بود شوم نمود و ساقط شد و یزید باعث سقوط بنی‌امیه شد وابودردارهم از پیغمبر روایتی میکنند که فرمود ،

اول من یبدل سفتی یقال له یزید

واقعه حره درزمان یزید

یزیدچون‌امام‌حسین‌رابشرحی که ا کثرمسلمین میدانند کشت پشیمان‌شد وخون‌حسین هم‌انقلابی برپـا کرد خواست خون‌را بخوبی بشوید .

درشهرمدینه که‌مهبط نزول وحی‌وقرآن‌بود مردم‌ازیزید سخت‌ناراضی شدندواخبار لهوولعب اوراشنیدند خواستند مطمئن شوندتااورا ازخلافت خلع کنند .

دراین‌انقلاب مردم‌مدینه عامل‌یزید که **عثمان بن محمـدبن ابـی‌سفیان** بودبا **مروان‌بن‌حکم** وسایرامویان بیرون کردند ویزیدرا لعنت‌نمودند گفتند کسی کـه قاتل حسین‌باشدوبامحارم خودزنا کند ونمازنخواند وشراب‌بخورد وقماررسمی کند باید کنار روددرابن ضمن‌برای‌اینکه‌اسیری داشته‌باشندباعبدالله‌بن‌حنظلة قتیل‌الملائکة بیعت کردند

ضمناً چندنفررا بشام‌فرستادند و آنهـادیدندآنچه گفته شده‌چندان برابر بیشتراز آنست لذاحضورا اورادشنام‌دادند ولعن کردند وازخلافت بیعت خلع کردند و برگشتند مدینه .

یزیدمسلم‌بن‌عقبه‌را که ازبس‌سفاك‌وخونخواراست بنام**مجرم‌ومسرف** هم‌خوانده‌اند بـالشکری فراوان ازشام بمدینه‌فرستاد مسلم درحرة که‌نزدیك مدینه‌ومعروف بسنگستان است مسافت یك میلی مسجد پیغمبر است منزل کرد اهل مدینه بدفاع پرداختند جنگ‌سختی رخ‌دادبسیاری درآن جنگ کشته شدند ـ مروان که ازبدخواه‌ترین مردم‌به پیغمبرواصحاب اوبود مسرف راتحریص برقتل‌عام مردم کرد مردم‌بیچاره که تاب‌مقاومت نیاوردند بمدینه گریختند وبروضه پیغمبرپناه‌بردند لشکرسرخ‌موی شامی‌بفـرمان‌مسرف

۱ ـ مروج‌الذهب مسعودی

بروضه‌پیغمبر ریختند وبااسبان خودداخل روضه‌شدند واسبهای خودرا درمسجد جولان میدادند و آنقدرازمردم کشتند که مسجدپرازخون‌شد .

مدائنی‌اززهری نقل‌میکندکه هفتصد نفراز بزرگان اصحاب‌ازمهاجر وانصارو موالی رادر کنارقبر پیغمبر کشتند واز بقیه‌مردم مقتولین یده‌هزار نفر رسید .

ابوالفرج مینویسد از اولاد ابوطالب که ازواقعه‌طف نجات یافتند درواقعه حرة شهیدشدند یکی‌ابوبکربن عبدالله‌بن جعفربن‌ابیطالب ودیگری عون‌اصغر بود .

مسعودی مینویسد جعفربن محمدبن علی‌بن‌ابیطالب هم‌درواقعه حره‌شهیدشدوغیر ازاین‌سه‌عده بسیاری‌ازاولاد بنی‌هاشم شهیدشدند مانند**فضل‌بن ربیعة‌بن حارث‌بن عبدالمطلب وحمزة‌بن عبدالله‌بن نوفل‌بن‌حارث وعباس‌بن عتبة‌بن ابی‌لهت** وغیره که مشاهیر آنها بچهارهزارنفرمیرسیدند .

مسرف پس‌ازقتل عام‌مردان تعدی‌بحال زنان‌ونسوان‌نمود وعرض‌وناموس مردم‌را موردتعدی قرارداد وامر کردسه‌روززنان‌ودختران‌مردم‌مدینه برقشون‌شامی‌مباح هستندهر چه‌میخواهید بکنند وهرچه‌میخواهند میتوانند ازاموال آنها ببرند مدائنی مینویسد از هزارزن بی‌شوهرفرزند زنامتولدشد.

قربانی مینویسد باهزاردختر‌باکره زنا کردند دیگری نوشته ده‌تادوازده هزارزن موردتجاوزقرار گرفتند .

مسرف پس‌ازاین همه‌جنایت مردم‌رابه بیعت‌یزید دعوت کرد وهرکه اباءنمود کشت وجزازامام زین‌العابدین که یزیدسفارش کرده‌بود متعرض‌اونشود وعلی‌بن عبدالله‌بن‌عباس دیگرمردم همه‌ازترس جان‌اقراربربندگی یزید کردند .

اللهم رب السموات السبع و و ماأظللن والارضين السبع و ماأقللن ورب‌العرش العظيم رب‌محمد وآله‌الطاهرين‌اعوذبك من‌سوء وادرء بك‌في نحره اسئلك ان‌توتيني خيره وتكفيني شره

بااین‌دعا امام‌ازشراومصون‌ماند بلکه‌موردعنایت‌قرار گرفت‌وهرکه‌راشفاعت‌فرمود مسرف‌بخشید مسرف‌درماه‌ذیحجه سال۶۳هجری‌پس‌ازاین جنایت‌بزرگ‌ازمدینه بمکه‌برای دفع‌عبدالله‌بن زبیررفت .

اشعاریزیدکه نمونه‌کامل روحیه اوست

شمسية كرم برجها قعردنها	ومشرقها الساقی ومغربها فمی
فان حرمت يوماعلى دين‌احمد	فخذها على‌دين المسيح‌بن‌مريم
لعبت هاشم بالملك فلا	خبر جاء ولا وحی نزل
لست من خندف ان لم انتقم	من بنی احمد ماكان فعل
ليت اشياخی ببدر شهدوا	وقع الخزرج من وقع الاسل
لاهلوا واستحلوا فرحاً	ثم قالوا يا يزيد لاتشل
لمابدت تلك‌الحمول واشرقت	تلك الشموس على ربی جيرون

نعب الغراب فقلت نح‌اولاتنح	فلقد قضیت من النبی دیونی
معشرالله فان قوموا	واسمعوا صوت الاغانی
و اشربو اکاس مدام	واترکو ذکر المعانی
شغلتنی نغمه المیدان	عن صوت الاذان
وتعوضنت عن الحور	عجوزاً فی‌الدنان ۱

۳ معاویةبن‌یزید «معاویه دوم» ۶۴ - ۶۴

متولد ۴۱ متوفی سال ۶۴ ه خلافتش از ربیع‌الاول سال ٦٤ چند روز یاچند ماه بوده عمرش ۲۳ سال .

معاویه مردی عالم وزاهد وکنیزش ابولیلی ومادرش **ام‌هاشم** که مکرر می‌گفت کاش من کهنه حیض شده بودم وفرزندیزید نبودم نقش خاتمش **باالله** بود .

ازعجایب روزگار واسرار آفرینش این است که خداوندگاهی از مردم بد آدم خوب می‌آفریند و گاهی از آدم خوب فرزند بدی پیدا می‌شود این سر هنوز بر بشر مکشوف نشده است از یزید که جوانی بتمام معنی مست ومخمور وبی قید وبی بند وبار بوده پسری‌چون‌معاویه ثانی بوجود آمد اگرچه برخی معتقدند غرس نهال وقتی‌درست باشد بدست هرکه وهرکجا درخت بارووربی‌افتی بثمر برسد ولی بحکم علم مقدمه‌ناقص نتیجه مطلوب نمی‌دهد ـ این بحث را در مکتب اسلام مفصل آورده‌ام معاویه پس ازیزید بحکم شرایطی‌بخلافت رسید وچون سلیم‌النفس وبا انصاف ومخالف اعمال پدرش وحزب اموی بود ششماهی که گذشت‌استعفا کرد وگفت من کسی چون عمرباهالی شوری معاویه نمیشناسم که معرفی کنم خودتان هرکه را میل دارید انتخاب کنید .

معاویه پس‌از مدتی ازدنیا درگذشت .

برخی نوشته‌اند چند روز پس ازمرگ پدر استعفا داد وچهل روزبعددرگذشت که او هم نا کام درجوانی مرد .

وچون مادرش ازبنی کلب بوداختلاف طبقاتی شروع شد ـ یعنی طوایف قیس بسر طوایف بنی کلب و پیش افتادگی آنها در دولت یزید رشك می‌بردند درشام وبین‌النهرین بهواخواهی‌عبدالله بن زیاد قیام کردند وضحاك بن قیس فهری ازبنی قیس که دراین‌موقع امیردمشق بود خلافت عبدالله زیاد را بربالای منبر اعلام کرد و بزودی کار او در مصر و حجاز وعراق وخراسان بالا گرفت ـ

درناحیه اردن «قسمت شمالی شام» حسان بن بجدل کلبی ار خانواده یزیدباقوم خود ایستادگی کرد او می‌خواست خالد یزید را که کودکی بود بخلافت معرفی کنند .

بنی‌امیه در محل **جابیه میان دمشق و طبریه** جمع‌شدند وبامروان بن‌حکم که ازخیلی پیش‌داعیه داشت وپیر کار کشته بودبیعت کردند وخالد بن‌یزید راولیعهد اوقرار دادند وعمروبن سعید بنی‌عاص را جانشبن خالد معین کردند اوبالشکر کلبی خودبرای تصرف دمشق‌حرکت کردوضحاك بن قیس ازدمشق برای مقابله با اوبیرون آمد ودر مرج

۱ ـ سبطدبن جوزی

راهط جنك درگرفت وضحاك كشته شد ولشكريانش گريختند .

اين جنك نژادي بود كه كلبي‌ها ـ قيسي‌ها ـ عدناني‌ها روي تعصب نژادي باهم جنگيدند .

عبدالله زبير ۶۴-۷۳

مردم مكه پس ازمرگ معاويه ثاني باعبدالله زبير بيعت كردند برخي ازبني‌اميه هم مايل باو شدند چون مرد روزبودميتوانستند بااوكار كنند حتي مروان بن حكم عامل مدينه هم مايل ببيعت عبدالله شد.

عبدالله زبيرچون با بني‌اميه بسيارخصومت داشت دعوت آنها رانپذيرفت مروان از ترس بني‌اميه درتمايل بعبدالله‌زبيرفرار كرد بشام رفت عبيدالله‌بن زيادهم كه عامل كشتن امام‌حسين بود ازترس مردم بصره فرار كرد بشام گريخت شام بار ديگرمركز بني‌اميه شد ولي عراق ـ حجاز ـ يمن ـ مصروحتي اهالي شام خلافت عبدالله‌بن‌زبيررا تصديق نمودند مروان بمعيت افراد حزب اموي باعبدالله‌بن زبيربمخالفت برخواست امويان هم‌دست بيعت باودادند مردم شام باضحاك‌بن قيس عامل زبيرساختند وزيربارخلافت مروان نرفتند

عبدالله‌بن‌زبيرحريص برمقام ومنصب بود ولذا بهيچ نحوي حاضربتسليم نميشد ودر حقيقت پس ازيزيد خلافت بطورملوك الطوايفي اداره‌ميشد خون‌حسين‌ع كارخودرا كرد انقلاب‌درسرتاسرممالك اسلامي برپاشد وعبدالله‌زبيردرمكه حكومت داشت وكسي قادربر دفع‌اونبود تاحجاج ازطرف عبدالملك‌بن مروان بمكه‌رفت و آنشهررا محاصره نموداول ذوالقعده سال۷۲ وخانه كعبه درفشارسنگ منجيق خراب‌شد واطرافيان ابن‌زبيركم كم فراركردند عبدالله‌بن‌زبيرهم دل‌برمرگ دادتا روزي بامادرش اسماء ذات‌النطاقين وداع كردبميدان آمد كشته شدسال۷۳

۴
مروان بن حكم
۶۴-۶۵

متولداول يادوم هجري متوفي‌سال ۶۵هجري اول‌رمضان مدت خلافتش۹ماه يادهماه قبرش دردمشق

مروان‌بن حكم‌بن عاص‌بن اميه‌بن عبدالشمس‌بن‌عبدمناف ازيك تيره‌ديگربني‌اميه است كه اولادش بنام آل مروان‌شهرت يافتند مردي‌محيل‌ومكارومزورومنافق‌بودپيغمبرص اورا ازمدينه‌خارج‌فرمود اومردي كوتاه قد لبهاي كلفت‌بدنفس ـ وبداانديش‌بود مادرش بنت‌علقمة‌بن صفوان كلابيه‌است

دوماه پس‌ازفوت معاويه‌دوم مردم‌شام بااوبيعت كردند

وآن‌دوماه فاصله راعبدالله‌زبيرداعيه خلافت داشت كه‌حكومت ميكرد ومدت‌قريب هشت سال‌ونيم دريك قسمتي ازممالك اسلامي حكومت نمود

مروان زن‌يزيد راگرفت كه بدست‌اوهم كشته شده

نفش خاتمش **«العزة‌لله»** بود

وزيرش پسرسرجون رومي وزير يزيد بود كه جاسوس نصاري وبزرگترين دشمن اسلام‌بود وباشاره اويزيد مست امام‌حسين را كشت

سلسله مرواني

درهمانسال كه معاويه‌ثاني مرد مردم دو دسته شدند يكدسته عظيمي‌باعبدالله زبيربيعت كردند ويك‌دسته‌محدود بامروان‌بن حكم‌اين هردوقشوني آراستند ودرمحل **مرج راهط** درغوطه دمشق درسال ٦٤ جنگك

نمایانی کردند وفتح نصیب سپاهیان مروان شد زیرا امویان درشام قدرت ونفوذ داشتند مروان بلافاصله بدمشق آمد ودرقصرمعاویه منزل گرفت ومردم بااوبیعت کردند سپس بنواحی شام ومصرفرستاد وسلسله آل مروان راکه شعبه دوم بنی امیه اند از ٦٤ تا سال ۱۳۲ تشکیل داد وخلافت مروانیان شروع شد .

مروان درعصرخلافتش پیرمردی بود که سوابق ننگین وبدنفسی او گوشزد عام وخاص شده وکمتر کسی بود اورا بخباثت نفس نشناسند این همان کسی است که بفاصله یکسال در سال ٤۱ چندبارامام حسن رامسموم نموده بمعاویه گزارش دادوهمان کسی است که درخانه حاکم مدینه گفت حسین راگردن بزنید که خیال یزیدراحت شود ـ وطلحه راکشت و در محراب از افراط شراب خوردن استفراغ کرد وگفت هرچه بخواهید برای شما نماز میخوانم .

مروان بن حکم درسال دوم هجری متولد شد ودررمضان سال ٦٥ مرد درجنگ جمل تیری بطلحه بن عبدالله زدواوراکشت واین مروان پسرحکم بن ابی العاص است که پیغمبر اورالعن کرد وخونش را مباح نمود وعثمان پناهش داد ـ وبروایت جبیربن معطم پیغمبرص درحق اوفرمود **ویل لامتی ممافی صلب هذا** واورا از مدنیه اخراج کرد وعثمان زمان خود اورا پذیرائی شابانی نمود ودر مجلس معاوبه امام حسنع باوفرمود :

اما انت یامروان فلست اناسبك ولاسبت اباك ولکن الله عزوجل لعنك و لعن اباك و اهل بیتك و ذریتك وما خرج من صلب ابیك الی یوم القیمه علی لسان نبیه محمد صلی الله علیه و آله وصدق الله وصدق رسوله یقول الله تبرك وتعالی ـ والشجرة الملعونه فی القران و نخو فهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیراً ـ انت یامروان و ذریتك الشجره الملعونه فی القرآن در حیوة الحیوان می نویسد وقتی مروان متولدشد اورا بردند خدمت پیغمبر ص آنحضرت فرمود خدا او را وذریه اورالعن کرده مگرآنها که از ذریه او خارج شوند وآن هم کم هستند .

در بحارالانوار می نویسد سعدالخیر پسرعبدالملك بن عبدالعزیز بن عبدالملك بن مروان برادرزاده عمربن عبدالعزیز وارد برحضرت امام محمد باقرع شد و امام او را سعدالخیر نامیده اوگریان شد فرمود یاسعد چراگریه میکنی گفت چگونه گریه نکنم که ازشجره ملعونه هستم که درقرآن مجید است:

حضرت امام محمدباقرع فرمودند تواز آنها نیستی **ومن تبعنی فانه منی**

درعقدالفرید مینویسد :

مروان عاتکه دخترهاشم بن عتبة بن ربیعه راکه زن یزید بن معاویه و مادرخالد بن یزید بودبزنی گرفت ـ درضمن سفری پیش آمد که مروان خواست بمصربرود اسلحه خالدرا قرض کرد چون مراجعت نمودخالد مطالبه اسلحه خودرا نمود مروان از رد امانت اوخودداری می کرد تاروزی خالد اصرارکرد مروان باوگفت **یابن رطبة الاست** کنایه ازآنکه پدرت یزید مفعول بود خالد گریه کنان نزد مادرش عاتکه رفت وشکایت کرد ـ عاتکه گفت مروان دیگرچنین سخن باتونخواهد گفت ودرمقام برآمد تا انتقام

بکشد همان ایام روزی مروان داخل منزل شد چون خوابید عاتکه دستورداد کنیزان فرش بالای سرش انداختند واورا خفه کردند وانتقام سخن زشت اورابخالد گرفتند واز خانه بیرون دویدند گفت مروان مرده عبدالملك پسرمروان خبردارشد بعاتکه گفت اگر از حرف مردم نمی ترسیدم که بگویند زنی پدرت را کشته «این سخن برای عرب ننگی بزرك بود» تورا می کشتم بقصاص پدرم .

یکی ازعمال سرسخت خلفا واطرافیان امویان مروان بن حکم است که مردی سخت بدنفس وجاه‌طلب ومتملق ودنیاپرست بود وچنانکه گفته شدپس ازآنکه یزید بن‌معاویه بجرم اعمال ناهنجار خود در گذشت پسرش معاویه بخلافت رسید ولی پس ازچندی گفت من لایق‌خلافت نیستم شماخودخلیفه انتخاب کنید و ازمیدان سیاست خارج شد ـ

حزب اموی که نمیخواستند رشتهٔ خلافت وحکومت ازدست‌آنها خارج شودفوری با مروان که پیرمردی اموی‌صفت بود درسال ٦٥ بیعت کردند و اوهم پس ازچندی مرد ولی‌حکومت درخاندان وی‌باقی‌ماند وازآل‌ابوسفیان بآل‌مروان‌منتقل گردید ومشهورترین خلفای این خاندان عبدالملك پسر اوست که ازسال ٦٥ تاسال٨٦ بیست‌ویکسال‌خلافت کرد .

عبدالملك بن مروان ٦٥ - ٨٦

عبدالملك اولین فرزندمروان است‌مادرش عایشه دخترمعاویه بن‌مغیره‌است.

تولدش ۲۳ یا ٢٦ ﻫ وفاتش ٨٦ ﻫ مدت خلافتش ۲۱ سال ویکسال‌ونیم‌بوده که هفت سال عبدالله بن زبیرمعارض‌اوبوده وچهارده‌سال‌فقطدرشام‌حکومت داشت عمرش٦٣ سال‌بود

نقش خاتمش **تاهب‌الموت فهو آت** بود

وقایع مهمی که درزمان اورخ داد دنباله‌کار قیام توابین وخروج مختار بن‌ابوعبیده ثقفی وتشکیل حکومت تشیع است که درسال ٦٦ رخ داد ودر این قیام گروه انبوهی از قتله کربلا کشته شدند مصعب وعبداله زبیرهم که برمختار قیام کردند ومختار راکشتند وبعد مصعب باعبداله بجنگ پرداختند مصعب کشته شد وعبداله زبیربارديگر برعراق تسلط یافت وآل مروان هم از اطاعت بنی امیه خارج شدند .

درسال ۷۲ عبدالملك یکی ازسرداران سفاك وبی‌باك خود را کــه در تاریخ اسلام نمونه‌کامل ظلم وبیدادگری است بنام **حجاج بن یوسف ثقفی** برای دفع عبداله‌بن‌زبیر بمکه فرستاد .

حجاج مکه را محاصره نمود باآنکه عبداله خوب مقاومت نمود ولی پس ازهفت ماه درسال ۷۳ درضمن جنگ کشته شدوحجاج‌بعد ازسرکوبی مخالفین حجاز راببیعت عبدالملك درآورده باین ترتیب آل مروان ازشرمدعیان راحت شدند .

درتاریخ‌الخلفا سیوطی مینویسد همین بس‌درشقاوت عبدالملك که حجاج‌راوالی‌بر مسلمانان نمودکه ۲۲ سال حکومت کرد وجمعی بسیار ازصحابه وتابعین وعلماء وفقها وبزرگان اسلام راکشت بایدگفت کشتاری که درنیمه‌دوم قرن اول اسلام در اثر خون حسین درممالك اسلامی شد در دنیای اسلام سابقه ندارد وباید مسئولیت تمام آن‌ها را

بگردن معاویه انداخت که یزید را بولیعهدی برگزید .

عبدالملک پس ازدوسال از تصفیه حجاز حجاج را بکوفه فرستاد واوتا سال ۹۵ که درگذشت والی عراقین یعنی کوفه و بصره بود وبیست سال بدفع مخالفین و خونریزی بی‌مانندی در تاریخ پرداخت تا تمام ایران را هم بتصرف درآورد .

عبدالملک سخی‌ترین خلفای بنی‌امیه بود ودر راه سیاست بازی وپیشرفت درسلطنت خود اموال بسیار صرف میکرد ـ مثلا وقتی عبداله بن زبیر بخانه کعبه پناه برد حجاج بن یوسف ثقفی عامل عبدالملک کعبه را محاصره کرده فرمان داد حرم کعبه رابامنجنیق ویران کنند در ابتداء تیراندازان از اجرای این دستوراباء داشتندکه بخانه خداتیر بیندازند ولی حجاج که ازخدا هم نمیترسید بآنها گفت **ای یاران من کعبه را تیر باران کنید تا ازهدایای عبدالملک بهره‌مند شوید .**

تیراندازان که سخاوت عبدالملک را می‌دانستندفوری‌دست بکار شدند وعبدالملک پول بسیاری میان آنها تقسیم کرد .

عبدالملک باپول جمعیت‌ها را پراکنده میساخت وباپول پراکنده‌گان را جمع می‌کرد ازجمله مواردیکه بازور پول موفق شد موقعی بودکه **عمرو بن سعید بن اشدق** برعبدالملک خروج کرد وحکومت شام را برای خود خواست عبدالملک با حیله و مکر عمرورا بدیوان خانه خودبرده اوراکشت وسرش را میان اصحاب و یارانش که بیرون دارالخلافه بودند پرتاب کردوچون خواستند آنها هیاهوئکنند آنقدر پول‌ودینار ودرهم‌میان آن جمعیت‌ریخت که مردم سررا رهاکرده مشغول جمع آوری‌پولها شدند وبا این‌سیاست پراکنده گشتند.

بیست سال‌خلافت عبدالملک یکی ازسه دورهٔ درخشان سیاست امویان‌است «اول معاویه ـ دوم عبدالملک ـ سوم هشام»

ازکارهای خوب عبدالملک تغییر دفاتر کشورهای اسلامی بزبان عربی‌است که از شامی- قبطی ـ یونانی- عراقی- ایرانی- مصری ـ ترکی وغیره همه بیك زبان مبدل‌شد وهمه بدست اعراب سپرده شد و سکه طلا زد وپول معمول رایج مسلمین شد .

مروان پس ازگرفتن دمشق مصررا هم متصرف شد وبرخلاف تعهدی که با بنی‌امیه کرده بود خالد پسریزید راازولیعهدی معزول کرد و دوپسرخود عبدالملک وعبدالعزیز را بترتیب برای جانشینی خود اعلام کرد ـ

ازطرفی **فاخته** زن یزیدبن‌معاویه مادرخالد که دراین موقع زن مروان بود برای اینکه خلافت راازخاندان اموی بخاندان آل مروان انتقال دهد اورا بزهر مسموم کرد ـ یا بروایتی متکائی برحلقش فشرد و او را خفه‌کرد سال ۶۵ هجری وعبدالملک بخلافت نشـ

تکاپوی مروان و کوشش اواثری‌پایدارنداشت زیرا مواجه باقیام توابین ازیکطرف ومخالفت امویان ازطرف دیگرشد تابالاخره کشته شد و عبدالملک فرزندش بجای او نشست ومهمترین وقایع دورهٔ او قیام توابین بودکه تا ده سال ادامه یافت و هرروز علم انقلاب بلند میشد و گروهی اطراف آن را میگرفتند وجنگ وجدال شروع‌میشد ـ

اولین امارت شیعه ۶۴ - ۶۷

درمردن یزید و کناره گیری معاویه دوم درسنوات ٦٤ تا سال ٦٧ دراثرخون امام حسین یك تحول عظیمی دردولت اسلامی رخ دادکه منشاء یك سلسله اختلافات دامنه داری گردید و تاکنون هم انقلاب عظیم عاشورای حسین اثر خود را حفظ کرده و از این جهت سطور برجسته تاریخ معطوف بحکومت معاویه ویزید شده وسیادت وعظمت وعصمت و مظلومیت اهل بیت طهارت برهمه ثابت و هویدا گردیده است اگـر چه ما راجع بشخص حضرت سیدالشهداء ارواحنافداه سه کتاب مفصل نگاشته‌ایم که مکرر چاپ شده ولی دراینحال که حساسترین نقطه تاریخی است بااجمال مطلب‌را اشاره میکنیم ۱

شهادت حضرت ابی عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب ع

ازوقایع‌مهم تاریخی عصر اموی در سال٦١ کشتن امام حسین فرزنددختر پیغمبراست که بایاران اوبخدعه ومکر اورا بوضع فجیعی درزمین کربلا دعوت‌نموده شهید کردند واین واقع‌در یکروز اتفاق افتادکه بنام عاشورا معروف است و از روزهای تاریخی اسلام ومبداء یك سلسله انقلابات و حوادث ووقایع جالب توجه تاریخ است که هرخواننده را برخـــود میلرزاند ودر حقیقت سقوط بنی‌امیه باریختن خون مسلم شد و پس ازیزید آل مروان که تیره دیگری از امویان بودند آنها هم نتوانستند حکومت کنند قریب‌٦٥ سال‌دیگریازده نفر ازآنهـا آمدند ورفتندونتوانستند علمهای انقلاب‌واختلافی که بخونخواهی امام حسین بلند میشد بخوابانند و مردم را ساکت و آرام کنند تـا بالاخره خون حسین‌کار خودرا کرد تاهواخواهان اوزمام‌را ازدست بنی‌امیه گرفتندو آنها را بلعن وطعن خلع کردند و همه را کشتند و بدست بنی‌عباس سپردند .

یکی ازپرچمهای خونخواهی که بلندشد و **اولین‌امارت شیعه را تشکیل داد** درعصرخود امومین بوده که ازسال ٦٥ تاسال ٦٨ طول کشید قسمتی از خاك عراق را ازدست آل مروان خارج‌نمود ودولتی تشکیل‌داد وازکشندگان امام حسین انتقام‌کشید قیام مختاربود .

توابین ۶۴

پس‌ازدرگذشتن معاویه مردم‌عراق که ازپسرابوسفیان‌ناراضی بودند از امام‌حسین دعوت کردند که از مدینه بعراق‌حرکت کند تا با اوبیعت کنند تعداد این نامه‌ها بدوازده‌هزار بلکه هیجده هزارنامه رسیدکه قهراً برای هرکسی‌آمده بود حمل برحقیقت و اجابت‌میکرد سیدالشهداء هم حرکت فرمودومردم عراق یعنی امویان کوفه وبصره جمع شدند وپسر دخترپیغمبررا در یك سرزمین بی‌آب وعلف محاصره نمودند ودریکروز اورا بااصحابش کشتند وخیمه‌های اورا آتش زدند واموالش رابنهب وغارت بردند وزن وبچه اورااسیر کردند کشته شدن‌امـام حسین‌کار آسانی نبودزیرا اوبتمام معانی مظلوم شهید شدریختن خون اوبناحق‌کاخ حکومت بنی‌امیه را متزلزل کرد وانقلاب واختلافی چنان درسرتاسر

---

۱ ـ کتاب عاشورا چه روزیست‌تالیف ونشر۱۳۱۸ شمسی ۲ ـ شرح‌زندگانی‌امام حسین‌ع درکلیات چهارده معصوم ۳ ـ کتاب سیدالشهداء ع در دوجلد مفصل و مشروح که هر۲ مکرر طبع شده است .

عربستان ایجاب کرد که حدوحصر نداشت چون حسین بن علی ع کشته شد واوضاع دگرگون گردید آنها که نامه‌ها نوشته بودند وبیاری پسر پیغمبر نرفتند بنام توبه کنندگان دسته بزرگی تشکیل دادند وبخونخواهی برخاستند از جمله آنها سلیمان بن صرد بود که از زمان خلافت معاویه پس ازصلح امام حسن را تحریض بر حرکت بعراق ونقص عهد با معاویه میکردند.

ولی امام حسن زیر بار سخنان مردم نمیرفت سلیمان برعقیده خود باقی بود و بامام حسن هم کاغذ نوشت اورا دعوت بعراق کرد ودر کمك واستقبال وپذیرائی نسرفت تا مهمان عزیز اورا کشتند وبعد باجمعی برای خونخواهی قیام نمود .

۲ ـ دیگر مصیب بن نجبه فزاری ۳ ـ عبداله بن سعد بن نفیل ازدی ٤ ـ عبداله بن وال تمیمی ۵ ـ رفاعة بن شداد این پنج نفر با هم بیمان بستند که برای انتقام‌فتنه کنند ـ سلیمان بن‌صرد را امیر خود ساختند وبا او بیعت نمودند وقرار گذاشتند امام زین‌العابدین را بمسند خلافت بنشانند .

سلیمان باطراف واکناف دور ونزدیك بمشایخ ومشاهیر رجال شیعه کاغذ نوشت و قاصدو پیغام‌فرستاد که مردم رادعوت بمتابعت خود بنمایند گی امام زین‌العابدین بنمایند.

چون محیط رعب و تهدید دوره معاویه هنوز ادامه داشت‌ومردم ازسفاکی وبیباکی آل ابوسفیان وآل زیاد وآل‌مروان بیمناك بودند وفرصت خروج نداشتند چهار سال‌این دعوت در سروعلانیه استمرار یافت نه قدرتی بود که رسما از آن جلوگیری کند ونه آن جرئت را داشتند که جدا قیام کنند لذا از محرم‌سال ۶۱ تا محرم سال۶۵ بتاخیرافتاد تاسلیمان بن‌صرد دراین موقع قشون خودرا درنخیله آراست وصد هزارنفر باسلیمان بن صردبیعت کردند و توابین تعدادشان روز افزون‌شد اما درنخیله بیش ازده‌هزارنفرجمع نشدند تا با فعالیت زیاد تعداد قشون او به‌شانزده هزار۱۶۰۰۰ نفررسید چون قشون آراسته شد بامشورت آنها قرارشد بکوفه حمله کنند وعمر سعد راکه در کوفه اقامت داشت یا باابن‌زیادوالی سابق ومسئول خون حسین‌را هدف قراردهند وبجنگ‌پردازند

سلیمان‌بن‌صرداول باشانزده هزارنفربنام‌توابین بکربلا سرقبرسیدالشهداء ع رفتند وآنجا بنای گریه وزاری رانهاده توبه ازعمل خود کردند وپس ازاستعمال زیادی عطرکه بخاك امام‌حسین ریختند سه روز عزاداری نموده وباندامت وانفعال وشرمندگی مانند شیرغضبناك بطرف کوفه ودمشق رهسپارشدند .

حاکم کوفه عبیداله بن زیاد ازطرف عبداله زبیربود وقاصدی نزدسلیمان فرستاد وپیغام داد که درشام دویست هزارمرد جنگی موجودند وسپاه تو کم است بهتر است که مراجعت نمائی و این از همان تبلیغات امویان بود ـ قرار شد عبیداله زیاد هم دستور بگیرد آنگاه بطرف شام بروند .

سلیمان این تبلیغ را نپذیرفت وحرکت کرد بحوالی منزل **کیسا** رسیدآنجا با برخی ملاقات نمود وعلافه وآذوقه گرفتند وحرکت کردند پیش رفتند تا **بعین‌الورود** رسیدندآنجا بالشکر شامی تلاقی نمودند سه روزجنگیدند در روز سوم سلیمان بن‌صرد کشته شد لشکر توابین دلشکسته برگشتند .

یافعی مورخ معروف مینویسد سلیمان در سال ۶۵ با توابین منهزم شدند

درهمین موقع بصره انقلاب شد وکشمکش ادامه یافت ـ تامختار خروج کرد

کشته شدن سلیمان بن صرد خزاعی

سلیمان پس از شهادت حسین بن علی ع قیام کرد چون اواز حرکت نایستاد وانقلابی عظیم درسرتاسر ممالک اسلامی ایجاد کرد که هنوزهم دنباله آن باقی است وروز عاشورا نمونه آن انقلاب است اولین اثرش بناکام مردن یزید ومتزلزل شدن سلطنت اموی بود پس از آن استعفاء معاویه و ملوك الطوایفی اقوام وعشایر در کوفه گروهی ازشعیان ودوستان او که نامه‌ها نوشته واو را پس ازمرك معاویه دعوت بعراق کرده بودند ودریاریش کوتاهی کردند دورهم جمع شدند وبکریه وزاری پرداخته وبرای تقصیری که نموده بودند باهم بکربلا سرقبر امام حسین رفته آنجا توبه کردندبریاست **سلیمان بن صرد خزاعی** بخونخواهی حسین ع قیام کردند این دسته را توابین گفته‌اند. که عبیداله بن زیاد بجنگ آنها آمد و دنباله کار آنها بزمان عبدالملك بن مروان کشید تا سلیمان کشته شد و اصحابش گریختند.

این مغلوبیت و تلاش شیعیان را مایوس نکرد بلکه خون حسین و اصحابش چنان انقلابی درجماعات عرب وعجم ایجاد کرد که در ظرف ده سال از سال ۶۱ تا سال ۷۱ قریب چهارصدهزار نفر بنام خونخواهی حسین کشته شدند وحکومت آل زیاد و آل مروان هم فارغ از این معارضین و مخالفین نبودند بلکه از سال ۶۱ تا سال ۱۳۲ که هفتاد ودوسال میشد انقلاب پس از انقلاب و جنك وستیز وتجزیه دولت اسلامی وعرب وقیام دسته‌های مختلف یکی پس ازدیگری مرتب رخ دادو خونخواه‌ها درزیر هرپرچمی که بلند میشدحمایت میکردند تادولت اموی سقوط کرد.

سابقه مختار وقیام او

مختارپسرابوعبیده ثقفی است که ازسپه‌سالاران لشکر اسلام بود که درجنگ حلوان درفتح ایران باتفاق ابن حارث شیبانی بکشورباستانی حمله کرد ورستم فرخزاد باهشتادهزارنفرفیلسوار بدفاع پرداختند وسر راه‌را برابوعبیده‌ثقفی گرفتند ـ جنگ بشدت شروع و ادامه یافت عرب در بدایت امر شکست‌خوردولی ابوعبیده‌ثقفی قهرمان عرب باقوت تمام‌حمله برفیلسواران کردوباشمشیر خودخرطوم فیل‌بزرك‌را قطع کرد دراین‌اثنا باآنکه جنگ‌بنفع مسلمین‌تمام‌شد وفیلسواران فرار کردند لکن‌فیل خرطوم بریده برضارب‌خود حمله کرد وهرچند ابوعبیده درمیان افرادانبوه لشکرمخفی‌میشد فیل‌اورا تعقیب نمود تاابوعبیده رابچنگ‌آورد وزیرپای‌خود اورا آنقدرزجرداد تامرد.

ابوعبیده چهارپسردیگر غیرازمختارداشت بنام **وهب ـ مالك ـ زجر ـ جبیر** که آن‌چهارفرزند هم‌دراین جنگ کشته شدند وعرب‌این واقعه‌را وقعة‌الجسر نامیده.

مادرمختار دومه دختر وهب‌بن عمروازقبیله بنی‌ثقیف بودکه مینویسد موقعی که بمختار آبستن شده بود باوندائی رسید«**بشارت میدهم تورا بپسری که ازحیث‌دل مانند شیراست وبدست اوکارهای بزرگی انجام شود**»

مختاردرسال اول‌هجرت‌متولدشد ودرموقع‌خروج ۶۶ سال‌داشت وکنیه‌اش ابواسحق ب داشت که ازجهت دلاوری‌وشجاعت وخاندان وقبیله وکاردانی

مشهوراست نوشته‌اند که روزی مختاردست امیرالمومنین ع رابوسید حضرت امیر درباره اوفرمود پسرمن حسین کشته خواهدشد وجوانی ازثقیف ۴۸۳۰۰۰ نفر ازظالمین وقتله ماراخواهد کشت و آن جوان مختارپسر ابوعبیده ثقفی است عمرخلیفه‌دوم پس از کشته‌شدن ابوعبیده‌ثقفی **مختاررا فرماندارمدائن نمود که زیرنظر عمویش سعیدبن‌مسعود ثقفی حکمرانی کند .**

سعدثقفی ازطرف حضرت مجتبی ع سبطاکبرفرماندار آنجا بود. مختارهم جاه‌طلب وریاست خواه بود .

مختاردر کوفه‌بود که مسلم‌بن عقیل ازطرف سیدالشهداء بنمایندگی وارد کوفه شد وبراووارد گردید چون ابن‌زیاداز بصره بکوفه آمد وفرمانداری کوفه هم‌ضمیمه فرمانداری بصره‌شد وبرمردم کوفه سخت گرفت وازجمله کسانی راکه زندانی کرد مختاربود ومسلم ازمنزل مختاربمنزل هانی‌بن عروة رفت که شرح آنرا درکتاب سیدالشهداء ع نوشته‌ام

مختاردرزندان ابن‌زیادبود نابوسیله‌یك نفرمعلمی بنام کثیر نامه‌ای **برای خواهرش صفیه که‌زن عبدالله‌بن** عمربود نوشت واوبشوهر گفت وعبدالله نامه بیزیدبن معاویه نوشت اوهم‌بابن‌زیاد دستورداد که مختاررا آزادکند واحترام نماید ـ مختارچون‌اززندان ابن‌زیاد آزادشد درمقام انتقام ازابن‌زیادبود تا از کوفه بمکه حرکت کرد تامقدمات قیام خودرا فراهم نماید .

مختاردراین فکربود که مردی درلباس مسافربر اووارد شد گفت **السلام علیك یاولی‌الله** ونامه سربمهری ازجیب بیرون آورد بدست مختارداد و گفت این امانتی‌است ازحضرت امیرالمومنین علی‌بن ابیطالب که بمن‌سپرده فرمود بمختارتسلیم کن ومن‌تورا می‌جستم اینجا یافتم .

مختاربابشاشتی‌تمام گفت‌ای‌مرد تورا بخدای بزرك سوگندآیاراستی‌این نامه‌ازامیر المومنین‌است‌وتوقاصداوهستی آنشخص گفت سوگندبخدا که‌این‌نامه از آن‌حضرت‌است .

متن‌نامه نوشته‌بود **بسم‌الله‌الرحمن الرحیم والسلام علیك امابدان ای مختار پس‌ازسی‌سال که دربادیه ضلالت سیر کردی خداوند جل‌شانه دوستی ویاداهل‌بیت رادردل توخواهد افکند وخون مارا ازاصحاب بغی‌وضلالت وطغیان بگیری باید مطمئن باشی و دغدغه دردل و تشویش در خاطر راه ندهی که موفق خواهی شد۱**

مختارنامه رابوسید وازفرط مسرت دراندیشه فرورفت وخاطرش مطمئن شدکه موفق خواهد گردید .

ابوالموید خوارزمی مینویسد مختارموفق شد وتعداد کشته گان بدست اوبالغ بر ۴۷۵۶۴ نفررسید .

البته‌این رقم‌احصائیه کسانی بودند که فقط‌بدست مختار کشته‌شدند ولی‌ازسال ۶۱ تاسال ۷۱ قریب چهارصدهزارنفر کشته شدند که اوراق تاریخ انقلابات این نواحی‌کاملا شاهد صادق مدعی‌میباشد .

۱ـ روضة‌الصفا ـ حبیب‌ایسر ـ ناسخ‌التواریخ

مختاراز کوفه بمکه‌رفت واز آنجا محمدحنفیه را ملاقات کرد و گویند چهل‌نامه اززبان اوبچهل شخصیت بزرك‌عرب نوشت که من‌نماینده محمدحنفیه برادرسیدالشهداء عموی‌امام زین‌العابدین هستم وشمارا دعوت‌بقیام میکنم‌متن‌نامه‌ها چنین‌بوده .

من‌مختاررا بخلافت خود اختیارنمودم بایدبرای طلب خون برادرم حسین‌بن علی‌ع باوی بیعت‌کنید وسرازحلقه متابعتش نه‌پیچید .

قیام مختاربن ابی‌عبیده ثقفی و کشتار قتله‌کربلا در ربیع‌الاول سال ۶۶-۶۱

پس‌ازکشته شدن سلیمان‌بن صردخزاعی مختاربن ابی‌عبیده ثقفی بداعیه خونخواهی امام حسین‌ع قیام کرد گویند دعوت باامامت محمدبن حنفیه‌داشته ودرسال۶۶ درکوفه خروج کرد وعامل عبدالله‌بن زبیررا بیرون کرد وبا یك تدبیری عاقلانه اولین‌امارت‌شیعه‌را تشکیل‌دادوپرچم سبز تشیع را برافراشت وهیجده‌ماه حکومت کرد ودراین مدت‌قریب چهل‌هزارنفراز قتله کربلا گرفت وبکیفر رسانید چنانچه شرح آنرا درکتاب زندگانی سیدالشهداءع نگاشته‌ام .

مختارکوفه راتاموصل بحیطه تصرف آوردعبیدالله‌بن زیادکه‌بجنگ اوازشام‌حرکت کرددرموصل کشته‌شدوسرابن‌زیادرا بمدینهٔ نزدحضرت‌امام‌زین‌العابدین‌فرستادتابنی‌هاشم بدیدارسرقاتل امام‌حسین مسرورشوند ولی‌پس‌ازفراغت مختار ازکشتار لشکر ابن‌زیاد ویزید مواجه بافتوحات عبدالله زبیرشدکه درمکه بود وبرادرش مصعب راامارت بصره داده‌بوداورا مأمورجنگ مختارکرد .

مصعب‌هم ازمهلب‌بن ابی‌صفره عامل‌بن زبیردر فارس کمك خواست وبارؤسای کوفه که‌هریك درقتل قتله که ازمختارناراضی بودند مکاتبه‌کرد وآنها راجلب نمود وبجنگ مختاربرخواست مختارباایستادگی زیادی مغلوب وکشته‌شد مختار در ۱۶ ربیع‌الاول سال۶۶ قیام‌کرد وگفته‌اند که‌کیسانیه از مختار شروع شددرحالی‌که ماجزنامی ازاین نسبت ندیده‌ایم ودشمنان عمل‌مختاررا حمل‌برجعل مقام‌کرده‌اندآنچه مسلم‌است مختار بارضایت محمدبن حنفیه واجازه امام‌زین‌العابدین قیام‌کرددرکوفه مصعب‌بن زبیربرادر عبدالله زبیرکه درمکه بودودرکوفه عبدالله انصاری درکوفه هردومدعی مختاربودندولی بشرحی‌که درکتاب‌سیدالشهداء نوشته‌مختاربرهردوفائق آمد - وباشجاعت **وقهرمانی ابراهیم‌بن مالك اشتر نخعی** شروع بجنگ نمود و پیشرفت‌کرد بانیروی کوفه وشام وموصل وبصره جنگید وبرهمه فائق‌گردید .

اولین امارت شیعه درکوفه

اولین پرچمی‌که الوان‌شد وبرافراشته‌گردید پرچم امارت شیعه بودکه رنك سبزوسرخ وسفیدداشت چنانچه هنوز بهمان رنگ پرچم ایران برافراشته میگردد .

هیجده‌ماه این حکومت طول‌کشید واطراف آنرا ایرانیان شیعه ودوستان آل علی گرفته‌بودند وبرمحورفکرایرانی دورمیزد وبالاخره سرمشق بیرون رفتن ایرانیان اززیر نوع‌حکومت عرب وبنی‌امیه وحتی بنی‌عباس گردید .

رنك سبزعلامت اهل‌بیت پیغمبرورنك سرخ برای انتقام ازستمکاران

ورنك سفیدهم ازنظرحقیقت ثابت تشیع بود ۱

امارت‌شیعه بپیشوائی مختاردربحبوحه قدرت امویان‌نمونه‌کامل ابرازتنفرازبنی‌امیه است که تاچه‌حد ازاین‌قوم بیزاربودند وباقیمت خون‌هم شدپرچم تشیع رابرافراشتندو حکومت علوی‌را اعلام‌نمودند وایرانیان مظاهرقدرت خودرا نشان‌دادند .

حکومت مختارسرلوحه افتخاراستقلال ایران گردید وطلیعه سعادت ورهبسر اعلان همکاری ایرانی وآل‌علی بود که یکربع قرن‌پس‌ازآن مصادیق‌آن آشکارگردید.

مختاردر ۱۴ جمادی‌الثانی یابیستم ذی‌القعده سال۶۷ بدست مصعب کشته شد .

انتقال حج ازمکه ببیت‌المقدس بدست عبدالملك

سیاست عقیم است وحائزین این مقام برای حفظ خود ازهیچ کاری دریغ نمینمایندددین وفضیلت ووجدان وشرافت درمقابل سیاست ارزش واقعی ندارند . چنانچه بسیاردیده شده برای حفظ مقام پسر بپدررحم نکرده وپدرچشم فرزند را در آورده وبرادرکشی که از امور عادی سلاطین بوده است . فیلم زندگانی سلاطین شاهد صادق مدعی است .

یکی ازکارهای آل مروان که بسیاست کشور داری انجام دادند انتقال حج از مکه ببیت‌المقدس بود بدین ترتیب که چون عبداله‌بن زبیر پس ازمردن یزید مکه راگرفت وبعد هم بصره و ایران وکوفه را تصرف کرد و در زمان معاویه ثانی و مروان کسی با او معارضه نداشت اما عبدالملك همه جا با مشکل ابن‌زیاد روبرو بود .

خواست شام را بگیرد بانماینده ابن‌زیاد **قرقسیسیاه** که نماینده فلسطین‌هم‌بود برخورد نمود ناچار بصلح شد دردمشق با **عمروبن‌سعیدبن‌عاص** برخورد ناچار او را ولیعهد خود نمود و بحیله وغفلت اورا کشت .

در مکه حریف عبداله بن زبیر نشد دستور داد مردم ازرفتن بمکه خود داری کنند زیراهرکس بمکه میرفت مخصوصا شامی‌هاعبیداله‌بن‌زبیر از او بیعت میگرفت که علیه عبدالملك قیام‌کنند عبدالملك بحیله‌پرداخت وحدیثی جعل ونقل‌کردکه پیغمبرص فرموده است مسجد بیت‌المقدس‌مثل مسجدالحرام است وگفت این سنگی کـه پیغمبردرشب معراج پای بـرآن گذاشته است مانند حجر الاسود است که دست برآن‌گذاشته وبران سنك قبهٔ ساخت و مثل خانه کعبه پرده‌ها آویخت و خادمان گماشت و مردم را بطواف این خانه مجبورکرد واین هم بدعتی بوده است .

آل مروان بحکم‌سیاست مجری داشتند یعقوبی مورخ شهیر مینویسد این‌رسم درمدت حکومت‌آل مروان جاری بود۲

۱ـ السبرص ۵۰۲

۲ ـ تاریخ یعقوبی ص ۸ ج ۳

بنابراین ازسال ۷۰ هجری تاسال ۱۳۲ قریب شصت ودو سال شامی‌ها حج خود را دربیت‌المقدس برگزارمیکردند .

عبدالملك بااین تدبیرهم نتوانست ابن زبیررا ازمیدان بدربرد رسماً با اوشروع بجنك کرد اول بعراق درسال ۷۱لشکرکشید .**مصعب برادر** عبداله را محاصره کرد عبدالملك برؤسای بصره نوشت از اطراف مصعب دور شوید ولی مصعب که مردی شجاع بودباعده کمی که داشت بجنك ادامه داد،تا در محل **باجمیرا** بتیرهای دشمن کشته شد و سر او را در سپری نهادند ونزد **عبدالملك** بردند وقتی که سرمصعب را آوردند در کوفه درهمان دارالاماره بود که سر مختاررا برای مصعب آورده بودند ودرهمانجاکه‌سر ابن‌زیاد را برای مختاربردندوهمانجاکه سرسیدالشهدا را برای‌عبیداله‌بن زیادآوردند مردی ازنصاری این جریان رادید خندان شد عبدالملك پرسید علت خنده تو چیست گفت من‌دراین قبه وبارگاه روی همین تخت و سریر دیدم سر حسین را درطشتی برای ابن‌زیادآوردند وسر ابن‌زیاد را روی سپری برای مختار وسر مختاررا روی سپری برای مصعب واکنون سرمصعب را روی سپری برای‌تو (عبدالملك) آوردند . این خلیفه‌مروانی همان روز از تخت فرودآمد ودستورداد قصردارالاماره کوفه را خراب و ویران کردند.

عبدالملك برای خاتمه دادن بکارعبداله زبیر حجاج بن‌یوسف ثقفی را بمکه‌برای جنگ با ابن‌زبیر فرستاد . حجاج مکه رامحاصره‌نمود ودر اول سال۷۲ شهرمکه و خانه کعبه را بضرب سنك منجنیق خراب کرد وآنقدر سنك بوسیله فلاخن برآن شهر فروریخت که اطرافیان عبداله بن زبیر فرارکردند وخود او دل بمرك نهاد و با مادرش وداع کرد لباس جنك پوشید بمیدان آمد وپس ازجنگی کشته شد در حالی که ۷۳ سال داشت در سال۷۳ جسدش را بدار زدند وبدین ترتیب حجاج برمکه و ابن زبیر فاتح و پیروز گردید . وشروع بساختمان کعبه نمود .

این پیروزی حجاج را درنظر عبدالملك بزرگ گردانید کوفه را باوداد تاآنجا باخوارجی که هرروز از طرفی سردرمی‌آوردندوبنام خونخواهی‌قیام میکردند بزدوخورد پرداخت وشیعیان‌علی یاقاتلان عثمان را تعقیب میکردآنقدر کشتار نمود وآنقدرقساوت وبی‌رحمی نشان دادکه نظیرنداشت . وبپاس این کشتارهای بی حدوحساب بصره‌وایران را هم بحکومت حجاج اضافه کرد .

اهانت‌عبدالملك بدین و دینداران

امویان بهتر از همه میدانستند که اهل بیت بیش از آنها شایسته خلافت میباشند وبخوبی فهمیده‌بودند که ادعای‌اهل **بیت برمبنای درستی استواراست‌واکثر فقها وعلماء ورجال‌دین‌این‌ادعاراتاییدمی‌کردند**‌ولی این راهم درك کرده بودند که زور وتعصب پیشه آنهاست بدین جهت تافقها و اهل دین فرصت بدست‌می‌یافتنداراهل بیت حمایت میکردند و بنی‌امیه را بکردارزشت و ستمگری براهل‌بیت نکوهش می‌نمودند و آنهارا بیاد خدامی‌آوردند .

معاویه بردباری‌داشت وبزورپول آنها را ساکت‌میکرد ولی برخی‌از آنهانه تنها طرفداران دین وهواخواهان اهل‌بیت راساکت وراضی‌نمی‌کردند علیه آنها جداً قیام

می‌نمودند و بزجر وتهدید وتبعید وقتل می‌پرداختند .

طرفداران دین وهواخواهان اهل‌بیت‌راساکت وراضی‌نمودند علیه آنها جدا قیام نمودند وبزجر وتهدید وتبعید وقتل‌می‌پرداختند .

یکی ازخلفای اموی که بدین و دیندار سخت بدبین بود ـ عبدالملك بن مروان است چون بخلافت رسید بعکس پیشینیان خود با مردم مخصوصا فقها و علماء و زهاد بخشونت پرداخت در سال ۷۵ هجری پس ازکشتن عبدالله‌زبیر برای حج بمکه‌آمد از آنجا بمدینه رفت با حضور یاران خود خطاب بمردم مدینه که براو اعتراض می کردند گفت،

بدانید که من خلیفه ناتوان چون عثمان‌نیستم وهمچنین خلیفه سهل انکارچون معاویه نمی‌باشم و خلیفه بزدل چون یزید هم‌نخواهم بودمن درد این ملت را باشمشیر و نیزه دوامیکنم‌ـ شماگفتارـ مهاجرین راحفظ داریداما عمل نمیکنید شمامارا بپرهیزکاری میخوانید ولی‌خودتان را فراموش میکنید
بخدا سوگند از این پس‌هرکس مارا بپرهیزکاری بخواند باشمشیر گردنش را میزنیم.

اهانت بقرآن وحرمین

عبدالملك بقدری خودرای‌و خود خواه بود که برای پیشرفت کار خود بهر نوع هوای‌وهوس متوسل میشداگر چه‌بااحکام‌دین مخالف بوده ـ شاید تصورشود که عبدالملك این‌روش‌خشن‌را ازوالی تند خوی و ستمگر خویش حجاج آموخت ولی این تصور اشتباه است این خلیفه قبل ازفرمان ولایت‌حجاج بدین‌و دینداری بی‌علاقه بود وچون‌خلیفه شد پشت پا بهمه احکام آسمانی زد .

میگویند چون مژده خلیفه شدن باو رسید دراطاقش مشغول قرآن خواندن بودتاآن‌خبرراشنیدقرآن‌راتاکردگفت بعد ازاین‌دیگر باتوکاری ندارم‌وتا زنده ام ازتوجداهستم؟

وبهمین عقیده بحجاج دستور داد کعبه را ویران کن‌واومنجنیق بست درحالی که کعبه محل‌امن وامینی وسرزمین امنیت عمومی مسلمین است ـ و این‌والی‌بود که‌قرآن‌را لگدمال کرد وشمشیر بدوش برزنان‌قریش تاخت . مقنعه از سرشان کشیدند و خلخال از پایشان درآوردند .

عبدالملك پس از آتش زدن بکعبه وسوزاندن قرآن و غصب اموال زنان قریش دستور دادبسیاری از صحابه وتابعان ومردم پرهیزکاربی اسلحه راسربریدند و این‌کاررا بمنظورمرعوب ساختن‌شیعیان و پیروان‌علیؑ نموده وفرمان‌داد تابالای منابر سب علیؑ بنمایند ومردم‌را بلعن اومجبور میکرد بطوری که‌هرکس‌علی‌رالعن‌نمیکرد اورامیکشتند ونخستین کسی که در این راه کشته شد حجربن عدی کندی زمان معاویه بوده و بعدها

۱ـ کامل‌ابن اثیر دروقایع سال ۷۵ هجری ۲ ـ مروج الذهب ص ۱۰۰ ج ۳

۳ ـ ابن خلکان ص ۲۷۴ ج۲

بسیاری باین جرم کشته شدند تاعمربن عبدالعزیز این کارزشت و عمل نا پسند و جاهلانه راموقوف کرد .

شهادت کمیل بن زیاد

فطرت خونخواری بنی امیه و تربیت بیدادگری آنها مـردم را بسطوح آورد بالاخص که ظلم‌وستم آنها متوجه رجال عالم و بافضیلت بوده شجره طیبه درست هدف شنایع اعمال وبیدادشجره خبیثه قرارگـرفته و دنباله قتل ونهب معاویه را تعقیب نمودند .

یکی از مصادیق خونخواران این‌طایفه حجاج است این‌والی‌قسی‌القلب‌پس ازتسلط برعراقین دست بکشتارزد و دردرجه اول‌هرکس‌دارای فضلیت و ایمان و عقیده درستی بوده اورا هدف قرار میداد وبیهانه‌ای‌میکشت .

ازجمله کسانی که بدست حجاج کشته شدند واز شخصیات برجسته علم وفضیلت وازشاگردان مکتب علی بن‌ابیطالب ع بوده‌اند .

کمیل بن زیـاد ـ میثم تمار ـ رشید هجری ـ قنبرغـلام امیرالمومنین ع بـوده این افراد از معـاریف شیعة واعیان کوفه ورجال‌بزرگ اسلام بودند .

حجاج کاری کرد که تمام‌مردم عراق‌وایران بزرگ ازاو متنفرشدند و میخواستند اورا قطعه‌قطعه کنند .

حجاج برای عبدالملك چون زیادبرای معاویه و ابن زیاد برای‌یزید بود بقاء سلطنت این خلیفه مرهون شجاعت وقساوت حجـاج بود مردم از اوابرازنفرت میکردند عبدالملك می گفت . **«حجاج گوشت میان چشم من است»** همه بخون‌او تشنه بودند اوهم چندنفرمانند خودش را انتخاب کرده بودچون **مهلب بن ابی‌صفره ـ قتیلبة بن‌مسلم ـ عبدالرحمن‌اشعث** و غیره که بدستیاری آنها زبیریها رابرانداخت وخوارج را از میدان داعیه ودعوت خارج ساخت آنگاه بفتوحات خارج ازمرز پرداخت.

جنك ابن‌اشعث باحجاج

عبدالرحمن ابن اشعث که از اشراف زادگان قحطان بود و خودهم داعیه حکومت داشت و امارت را ازطرف پدران‌خود بارث می‌برد ازطرف حجاج درداغستان مشغول جنگ بود ـ حجاج نامه‌ای خشونت‌آمیز باو نوشت واورا بضعف منصوب کرد عبدالرحمن بن‌اشعث با لشکری که از اهل عراق داشت ودشمن حجاج علیه حجاج قیام کرد وبعراق حرکت کرد سال ۸۱ هجری ـ حجاج باعده‌ای شامی بمقابله عبدالرحمن بیرون آمد درنزدیك‌شوشتر جنك درگرفت حجاج شکست خورد ببصره گریخت ومهاجمین پشت سر او وی راتعقیب کرده وارد بصره شدند حجاج درحومه شهر بدفاع ایستاد عبدالرحمن بصره‌راگذاشت بکوفه رفت حجاج باکمکی که تازه ازشام رسید بکوفه رفت و دو سپاه نزدیکی **دیر‌ـ جماجم** تلاقی نمودبجنگ پرداختند صد (۱۰۰) روز زد و خورد کردند حجاج بپیروی ازمعاویه‌لشکریان‌ابن‌اشعث رابوسیله‌پول‌ونامه ووعده فریبداد تامتفرق‌شدندعبدالرحمن ببصره گریخت و آنجا بیمناك شد **بمسکن** رفت حجاج او را تعقیب کرد شبی یکدسته شامی ازباطلاقی صعب‌العبور گذشته و شبیخون برلشگر بن‌اشعث زدند عراقیها پا بفرار گذاشته همه دردجله غرق شدند سال ۸۲ هجری ابن‌اشعث بطرف خراسان فرارکرد با

رتبیل پادشاه زابلستان بنا بسابقه‌ای که داشت پناهنده شد حجاج بارتبیل مکاتبه کرد و بمواعیدی فریب داد تا ابن‌اشعث راکت بسته بعراق بفرستد دربین راه ابن‌اشعث خود را ازبالای بام پرت کرد وجان بداد لشگریان سر اورا بریده برای حجاج بردند بدین ترتیب حجاج بررقیبش فائق آمد .

عبدالملك وجنگ با رومیان

عبدالملك بمحض اینکه ازجنگهای داخلی فراغتی یافت جنگ باروم راکه ۱۵ سال بود تعطیل شده بود براه انداخت وتجدید کرد ومحمد برادر خلیفه امپراطور بیزانس ژوستن‌ین دوم رادرکلیکه سال۷۳ شکست داد ودر طرف ارمنستان نیزفتوحاتی بدست آورد .

درزمان عبدالملك سکه پول راکه تاآن زمان بیونانی بود بعربی زدند و**نخستین سکه اسلامی در سال۷۴** دردمشق زده شد .

و دیوانها راکه بخطوط خارجی بود «درشام بیونانی درمصر بقبطی . درعـراق و ایران بپهلوی» بود همه را بزبان عربی نقل نموده وثبت کردند ویکنواخت شد .

عبدالملك در سال ۷۵ باتشریفات مفصلی بحج رفت درمکه چند بار خطبه خواند واربدی عبداله زبیر وخوبی خودسخن گفت بامردم در مدینه ترشروئی‌هائی نشان داد و بخطبای خوددستورداد تا ازبالای منبربمردم مدینه بدبگویند البته این بدبینی‌روی این اصل بودکه در مدینه هنوز اصحاب پیمبر و امیرالمؤمنین بآداب اسلامی بودند و آل مروان که از شجره ملعونه خبیثه مصر بودند با اخیار و ابرار و علماء و فضلا و صلحا بد بودند .

عبدالملك برای ولیعهدی‌خودمانند پدرش خالد بسریزیدرا درنظر گرفته وتعهد کرده‌بود ولی بوصیت مروان خالدرا بحساب نیاوردند وعبدالعزیز را ولیعهد نمود اما بعد ازآنکه عبدالعزیز کـه والی مصر بود استعفا نمود اورا زهرداد کشت بدین نحو عبدالعزیز قبل از عبدالملك ازدنیا رفت .

عبدالملك درسن ۶۰ سالگی سال۸۶ درگذشت وپسرش هم ولیعهد بدون مزاحم و منازعی برتخت نشست .

عبدالملك درساختمان بدنی‌چهارشانه وگندم گون بود وریش درازی داشت مردی بخیل ولی پرکار بودکه سخاوتش فقط برای سیاست بود او شخصا بکار مردم رسیدگی میکرد باآل علی سخت مخالف ودشمن بود .

عهدشکنی عبدالملك

از کارهای‌عبدالملك این‌بودکه‌برای‌اولین باررسماعهد شکنی میکرد و بمراتب از حجاج والی جنایتکارش خونخوارتر بود او امان‌میداد بعد پیمان میشکست وامان‌داده‌خود را میکشت .

عمرو بن‌سعیدالاشدق ازمامورین عالیرتبه‌عبدالملك بوده که‌کارخلافت‌اوبدست این مامور‌استوار شد ــ عمروبن‌خلیفه یاغی‌شد وموقعی که خلیفه در دمشق نبود اوبرای جنگ بامصعب‌بن زبیر بعراق رفت وبدمشق بازگشت‌جای‌خلیفه‌را گرفت عبدالملك‌میان راه این‌راشنید فوری‌بدمشق برگشت چند روز باعمر جنگید چون‌کاری‌ازپیش نبردلذا

باوی‌صلح کرد وعهد وپیمانی بست و بعمروامان داد ـ عمرو هم‌مطمئن‌شد وتسلیم گردید. عبدالملك بدمشق بر گشت پس ازچهار روزعمرورا احضار کرد ـ عمرو شبانه باچند نفر ازموالی نزد عبدالملك رفت موالی بیرون‌درایستادند وعمرروی‌تخت کنارعبدالملك نشست وعده‌ای ازبنی مروان‌دوراوحضورداشتند عبدالملك بغلامان‌خود گفت‌شمشیرعمرورا بگیرید وباوگفت شایسته نیست بـا شمشیر کنارمن بنشینی ـ بعد روبعمرو کرد گفت ای‌ابوامیه **«کنیه عمرو ابوامیه بود»** وقتی‌تو برمن‌یاغی‌شدی قسم‌خوردم اگر برتو دست‌یابم ترا زنجیر کنم . بنی‌مروان که‌حاضر بودند گفتند « بعدا اورا آزاد کنی» عبدالملك گفت آری غیر از این چه‌انتظارداری ـ بنی مروان گفتند بنابراین عمرو باید اجازه دهد که سو گند خلیفه عملی شود عبدالـلك زنجیری‌ازز‌یر تحت خودبیرون آورد وبه‌غلامان داد گفت عمرورا زنجیربیندازید ـ همینکه اورا بستندعمرو گفت ای‌خلیفه ترابخدا سوگند مرابا این‌حال بیرون‌نفرست عبدالملك گفت‌ای‌ابوامیه دم‌مرگ‌هم‌حیله بازی‌میکنی ـ مطمئن باش ترا بااین حال پیش مردم‌نخواهم فرستاد سپس عمرو را تکانی‌داد که از تخت بزیر افتاد دندانهایش شکست ـ عمر گفت استخوان‌مرا شکستی‌بالاتراز آن‌کاری‌نکن‌عبدالملك گفت اگرمیدانستم که بابودن تو ومن کارقریش‌اصلاح‌میشود باکی نداشتم ولی‌حتم‌دارم که ممکن‌نیست تو باشی‌و من‌هم‌باشم وکارها براه افتد .

عمرو دانست حتما کشته میشود روبعبدالملك‌نمود گفت ـ پسرزن بدکار مرافریب دادی عبدالملك فورا او راکشت.

۶
ولیدبن عبدالملك
۹۶ـ۸۶

بسرعبدالملك متولد سال ٤٥ متوفی سال۹۶ مدت خلافتش ۹سال و۷ماه عمرش ٥١سـال مادرش امولید دختر عایش نقش خاتمش **« یاولید انك‌میت»** وزیرش **قعقـاع بن حبیش عبسی بود .**

سیوطی دروصف اومینویسد **جباراً ظالماً** عمربن عبدالعزیز درباره او گفته .

وکان الولید بالشام والحجاج بالعراق وعثمان بن جنازه بالحجاز و قرة‌بن شریك بمصر امتلئت الارض والله‌جورا

این‌ولید قاتل امازین‌العابدین علی‌بن الحسین علیه‌السلام است .

معروف‌ترین خلفای اموی پس‌ازعبدالملك چهارنفرند که ولید ازآنجمله است ودر عصراومعزب‌الاقصی (مراکش)واندلس وماوراءالنهروقسمتی ازهندوستان‌فتح‌شد۱ واوبانی جامع اموی دمشق است که درسال ۸۸ ساخته‌شده وازمعتبرترین ابنیه اسلامی است .

درزمان ولیدبن عبدالملك که بولید اول‌تعبیرشده فتوحات اسلامی توسعه یافت‌در طرف‌مردم برادر خلیفه **مسلمة‌بن عبدالملك** که سردارزبردستی بودکارهای بزرك‌انجام داداز‌جمله تصرف شهر**طرانه Trane** بود . که‌ازافریقای شمالی اعراب بکمك بربرهای مسلمان شده‌وارد اروپاشدند واندلس‌را فتح وتصرف کردند سال٧٤ هجری

ولید نقشه پدرش رادرباب کلیسای یوحنا دردمشق هم‌اجرا کرد

یعنی کلیسا راگرفته مسجدساخت وابن‌مسجد امروزبنام **مسجد اموی معروف**

است درزمان ولید نیزحجاج همچنان برقدرت خود باقی بودازیکطرف بکشتارمردم واز طرفی بتنظیم امورکشوری اشتغال داشت **وشهرواسط** را ساخت وضع آبیاری عراق را مرتب کرد ومقرراتی وضع نمود ردرساختمان شهرازیك **مهندس آرامی بنام حسان بنطی** استفاده میکرد .

حجاج درطرف خراسان بوسیلهٔ **مسلم بن قتیبه باهلی** ماوراءالنهررا برای ولید فتح کرد وباترکها وچینی‌ها تماس واصطکاك پیدا کرد .

درعصراو محمدبن هاشم دردره سند مشغول فعالیت بود .

حجاج درسال ۹۵ بسن پنجاه‌وسه سالگی درگذشت وخلیفه درسن چهل وچند سالگی بحجاج پیوست ۱

ازکارهای ولیدتوسعه‌مسجد پیغمبردرمدینه است که خانه‌های اطراف راداخل‌مسجد برد این‌خلیفه بساختمان وآبادانی وعمران علاقه نشان داد۲

ازکارهای ولید فتح ممالك **هند ـ اندلس ـ خوارزم ـ سمرقند ـ کابل ـ فرغانه بود.**

اومسجد پیغمبررا درمدینه وسعت داد وقبهٔصخره بیت‌المقدس رابنانمود و مسجد جامع دمشق را که **جامع اموی** گویند ساخت ودستورداد خرج هفت سال شام‌را خرج مسجد کنند .

دمیری درحیوةالحیوان مینویسد چهارصندوق که هرصندوق بیست هزاراشرفی‌بود مصرف جامع اموی‌شد ۱۱۲۰۰۰۰۰ که معادل یازده‌ملیون ودویست هزارتومان میشود و گویااین شعر را درباره ولید گفته‌اند .

۱ ـ ابن‌خلکان سبب‌مرك حجاج رادرسال ۹۵ چنین نوشته است .

درشکمش مرضی بیداشد معروف **بآکله** «خوره یاجذام» بطبیب مراجعه کردند طبیب يك‌قطعهٔ گوشت درسوزنی کرد ودر حلق آن نگاهداشت ساعتی نگذشت کرمهائی زیادبیرون آمدند وخداوند اورادراین دنیابزمهریرعذاب کرد اطراف اورا آتش افروخته بودند و اواز سرما میلرزید و اطرافیانش از شدت حرارت نمیتوانستند نزدیك بروند باندازه‌ای اطرافش گرم شده‌بود که پوست بدنش میسوخت ولی‌اوازسرما میلرزید وحس گرما نمیکرد ـ حجاج‌بحسن بصری‌شکایت کرد حسن‌باو گفت‌کارخیری کن تانجات یابی گفت‌من زندگانی رانمیخواهم دعا کن‌بمیرم حجاج ۱۵ روزبراین حال‌بود تامرد .

۲ ـ مادر کتاب جداگانه‌ای مفصل تاریخ **«جهان اسلام واسلام درجهان»** را که‌شرح حال وتاریخ رجال وابنیه وآثار و ماثر ممالك اسلامی ازحین فتوح آن تاعصر حاضر نگاشته‌ایم که امیداست بافراغتی بیشتربزودی منتشرگردد این کتاب از جهت آثار ابنیه درحدخود بی‌نظیراست .

۳ـ تاریخ طبری ص۹۷ ج ۸

سمعتك تبنی مسجد فی خیانة — وانت بحمدالله غیر موفق
تسفغة الایتام فی کسب فرجها — لك الویل لاتزنی ولاتتصدق

۷
سلیمان بن عبدالملك
۹۹-۹۶

سلیمان دومین فرزند عبدالملك است
روز فوت ولید سال۹۶ بخلافت رسید مدت خلافتش دوسال و هفت‌ماه . تولدش ٥٤ وفاتش ۹۹
سلیمان مردی بلندبالا- خوش صورت فصیح ادیب باحیابود ازخون ناحق احتراز داشت اماماننده جدبزرگش معاویه اکول وپرخور بود روزی یکصدرطل غذا میخورد - ازپرخوری مردعمرش ٤٥سال‌بود .

قبرش دردابق ازاراضی قنسرین وزیرش **ابق بطریق رومی** نقش‌خاتمش **«اومن بالله مخلصا»**

سلیمان بن عبدالملك متولد سال٤ ه هجری ورحلتش سال ۹۹ وقبرش درآیق در جبل‌قنسرین دومنزلی حلب‌است .

اومردی آراسته‌بدین‌بود نمازرا اول‌وقت قرارداد که‌پیشنیان‌اوبتاخیرانداخته‌بودند

اوبود که برمکیان را بوزارت خواست وبعدآنها رارراند بعنوان‌آنکه سمی باخود دارند واوازتریاقی که باخودداشت حس کرد .

سلیمان عبدالملك پس‌ازولید برادرش بخلافت نشست واین وصیتی بود که پدرش نمود اماولید خیال داشت سلیمان برادر خودرا ازولیعهدی بیندازد وپسرخودرا ولیعهد نماید وحجاج هم‌بااین نظریه موافقت کرده‌بود ولی‌این خیال عملی‌نشد زیراهردوآنهادر فاصله‌کوتاهی ازدنیا رفتند وسلیمان‌بتخت‌حکومت نشست وبهمین جهت که باحجاج بد بودتمام‌گماشته‌گان اوراازکارانداخت **ومنطقه نفوذ حجاج رابه‌یزیدبن مهلب** که‌اززندان حجاج گریخته‌بود واگذار کرد .

سلیمان نیزشهرمدینه رادرفلسطین مقرحکومت قرارداد وبآسودگی مشغول عیش ونوش خودشد وکارها بدست ابن‌مهلب گردش داشت ولی‌طولی نکشید که اول تومار زندگیش درهم‌بپیچید درماه‌صفرسال۹۹ درگذشت ازکارهای‌خوب سلیمان این‌بود که از عبرت گذشته سرمشق گرفت وفرزندان‌خودرا برای‌جانشین معین‌نکرد واین‌نصیحتی‌است که‌رجاءبن حیوة باونمود وعمربن عبدالعزیزرا بولایتعهدی معین کرد .

۸
عمر بن عبدالعزیز
۱۰۱-۹۹

عمربن عبدالعزیز‌مکنی بابی خصص‌ازنواده مروان‌بود مادرش ام‌عاصم دخترعاصم‌بن عمربن خطاب .
متولدش ٦۲ درشهردابق یاحلوان متوفی سال۱۰۱ در۲٤رجب حیاصره .

قبرش دردیرسمعان درتوابع حمص .

مدت خلافتش ۲ سال ٥ماه ٤ روز عمرش ۳۹سال نقش‌خاتمش - **فی‌الحساب**
وزیرش اسامةبن زیدسلیمی قضاعی

عمر بن عبدالعزيز

عمر بن عبدالعزيز پسر عموليد بن حكم و نواده مروان بن حكم است كه عادلترين خلفای امويست مردی نيكوسيرت ومعتقد بعدالت اجتماعی ــ وطرفدار خاندان آل محمد است اين خليفه پس از استقرار باريكه حكومت اول كاری كه نمود ازدشنام دادن علی بعلی بن ابيطالب كه نيم قرن بود پس از نماز دارای خطبه دنبال عمل رشت معاويه معمول گرديده بود خاتمه داد و بكلی با منطق صحيح اين كار زشت را جلوگيری كرد و ثابت نمود كه دشنام وسب كردن بيك شخصيتی بزرك جهانی موجب تحقير دشنام دهنده است وخودش بفتوای فقها و پرهيزكاران حكومت می كرد .

عمر بن عبدالعزيز بقدری در عدالت اجتماعی بذل سعی كرد كه همه مورخين اورا بديده احترام نگريسته واز امويان ممتازميدانستند .

عمر بن عبدالعزيز يا عمر دوم

در تاريخ هر كجا عمردوم تعبيرشده عمر بن عبدالعزيز است و در سابق گفتيم كه عبدالعزيز والی مصر زمان مروان بود و عبدالملك اورا مجبور باستعفاء كرد بعنوان ولايتعهدی ولی بعد اورا مسموم كرد واين واقعه سال ۸۶ هجری رخ داد فرزندش عبدالعزيز درمهد خلافت وامارت تربيت شده بود ومدتی مديد والی شهرمدينه گرديد .

ومجاورت قبر مقدس پيغمبر برای او كه لايق ومستعد بودفضايلی ايجاد كرد وبا مردم خوشرفتار وخليق و عادل بود .

عراقيهائی را كه ازجور حجاج بمدينه بقبر پيغمبر پناه می بردند در كنف حمايت عمر بن عبدالعزيز آسوده می غنودند واز او كمال رضايت را ابراز نمودند حجاج بوليد درپيچيد تاعمررا ازحكومت مدينه معزول كرد - اما عزل اوما نع رفتارپسنديده اونشدو باآشنائی بسيره پيغمبر وروش مسلمانان صدراسلام وطبع ملايم او كه مردی ديندار، وعلاقمند بعدالت ومكارم اخلاق بودمؤثرافتادتاموقعی كه وليعهد سليمان شدو بخلافت رسيد سجايای خودرا بروزداد وازهمان ماه صفر سال ۹۹ دست باصلاحات اساسی زدومواجه با مشكلاتی سخت ناهموار گرديد زيرامحيط بسيار فاسد بود وافكارمتشتت واختلاف طبقاتی وتشديد حس بدبينی علويين وعباسيان بابنی سفيان وآل زياد وآل مروان يك محيط سخت پرآشوبی بوجودآورده بودعمربرای اصلاحات داخلی دستورداد جنگها رابكلی موقوف نمايند تا بتوانند دست باصلاحاتی بزنند **او ميدانست كه جنگها و فتوحات فقط بمنظور قهروغلبه واستفاده و غارت وغنيمت بود نه بمنظور پيشرفت دين و** لذافرمان دادقشونی كه بمحاصره قسطنطنيه مشغول بودندبر گردند جنگجويان خراسان را زيردستورداداز رودجيحون تجاوز نكنندوهمه لشكرهادرهرمحل هستندهمانجا بايداربمانند ودرداخل مرزمتمر كزشوند وافرادلشكررا كه بواسطه اخاذی وطماعی رؤساء فقيرمانده بودند دستگيری ميكرد ورؤساء رامورد مواخذه قرار داده واموالی را كه خورده بودند مطالبه ميكرد .

عمر - يزيدبن مهلب را كه بجای حجاج وارث همان جباری وستمكاری وبيدادگری

شده بودعزل وبزندان افکند وعمال تازه با دستورجدید بکار گماشت وقسمتی ازخراج را موقوف نمود .

عمربن عبدالعزیز پس ازامتناع ازقبول خلافت واصرارمردم وقبول آن وایراد خطبه داخل دارالخلافه شد تمام فرشها و اثاثیه و پرده‌ها را فــروخت وجه آن را در صندوق بیت‌المال ریخت .

وچون خودش ازدنیارفت لباسهای اورا و کفش و کلاه وعمامه وپیراهن وقبا وغیره همه راقیمت کردند دوازده درهم شد .

مقرری عمرروزانه دودرهم بود وبیش از آن خرج نمیکرد در روایات است که عمربن‌ـ عبدالعزیزفهمیدزنش فاطمه دخترعبدالملك جواهری قیمتی درمنزلش دارد که بی نظیراست باو گفت یاراضی شوزن من باشی و این جواهر رابصندوق بیت‌المال مسلمین بدهی یاراضی باش جواهــر را داشته باشی و طــلاق بگیری گفت بشوهری تو راضیم و جواهر را بصندوق بیت‌المال داد .

چون یزیدبن عبدالملك بخلافت رسید بخواهرش گفت اگرمیل داری جواهررا بتو برگردانم فاطمه گفت نمیخواهم پس ازمرگ شوهرنافرمانی اوکرده باشم .

فاطمه زن عمربن عبدالعزیز گفت درزمان خلافت شوهرم ابداً غسل جنابت نکردروزها مشغول قضا برحوائج مردم وشبهامشغول عبادت حق بود ابن ابی الحدید می نویسد عمربن ـ عبدالعزیز خدمات بزرك بجامعه کرد ازآنجمله است .

۱ ـ نهی مردم از سب امیرالمؤمنین و بجای آن خواندن این آیه **ان الله یامر بالعدل والاحسان**

۲ ـ فدك را باولادحضرت فاطمه برگردانید،

۳ ـ بنی فــاطمه را بربنی‌امیه تفضیل داد .

٤ ـ امیرالمومنین را برسایرخلفاء سابقین برتر وبالاترمیدانست .

٥ ـ بامردم بعدالت وانصاف وزهدوتقوی رفتارمیکرد عمربن عبدالعزیز مرد ۱۱ پسرداشت بهرپسری یکدینارونیم ارث رسید آنها بقدری ثروتمند شدند که یکی ازآنهادر راه‌خداصد هزارسوارمجهزبرای جهــادتجهیزمیکرد ولی اولادهشام که‌هریك یکمیلیون دینار ارث بردند بعضی از آنها ازتون‌تابی حمام‌زندگی خودرامی گذرانیدند .

سیوطی درتاریخ الخلفامینویسد مردی آمد نزدعمربن عبدالعزیز گفت امیرالمؤمنین یزید بن معاویه ـ عمر دستور داد ۲٥ تــازیانه باو زدند که چرا یزید فاسق و فاجر را امیرالمومنین گفت .

غلبه ایرانیان یاعجم بنام اسلام

روش‌ناپسند بنی‌امیه وحکومت تعصب آمیزعربی وسخت گیری امویــان برایرانیان بجرم دوستی اهل‌بیت پیغمبرص موجب شد که ایرانیان هوشیارولایق بنام اسلام شروع بفعالیت کردندودر سیاست حکومت اموی کارشکنی می‌نمودند وتبلیغات علیه آنها قوت گــرفت آنقدر روحیه ایرانیان نیرومندشد وجمعیت آنها متشکل گردید وصیت مخالفت ازاطــراف ایــران و

جوانب‌علیه اعمال بنی‌امیه طنین‌انداز گردید که ناگزیر یکی ازخود آنها بکلی روش را عوض کرد وبایك سیاست نوین‌شروع بکار کرد ۱

سلیمان بن‌عبدالملك درگذشت وخلافت رابعمربن عبدالعزیز پسرعم سلیمان‌ونواده مادری عمربن خطاب‌سپرد این‌خلیفه دادگروعدالت‌گستربنا براحتیاج محیط‌ونیازاجتماع روش گذشته‌رامتروك نهاد وسب ولعن‌علی‌ع امیرالمومنین را که ازسال ۴۱ تاسال ۱۳۲ در دولت امویین ادامه داشت قدغن ومنع کرد .

خدمات عمربن عبدالعزیز

عمربن عبدالعزیزدستورداد در تمام مساجد ومدارس درآغاز سخن این آیه راتلاوت کنند **ان‌الله‌یامر بالعدل والاحسان** وعلامت راباحسان آمیخته باجرا بگذارد از این تاریخ نمایندگان سیاسی وولات وعمال ممالك تقریباً یك‌ثلث ایرانی روی‌کارآمدند و ایرانیان از مذلت وخواری دربار بنی‌امیه بیرون آمده ودرخورلیاقت واستعداد خود ارج وارزش پیدا کردند عمربن عبدالعزیز «بجراح» والی‌خراسان‌نوشت شنیده‌ام تواز ایرانیان که مردان لایق ومجاهد وکارآموزه هستند وباهم دریکقبله نمازمیخوانیم‌جز به گرفته‌ای ازاین‌تاریخ ترك کن وبدان که جزیه مخصوص کفاراست .

روش محبت آمیز این خلیفه‌اموی موجب‌شد که مردم‌ایرانیان‌باسلام رغبت نموده‌و فوج‌فوج بدین‌اسلام درویدند .

برداشتن خراج‌وجزیه ازایرانیان درآمد خراسان راهم‌تقلیل‌داد والی آنجا نوشت اجازه میدهید مردم‌راباختنه امتحان کنیم .

عمربن عبدالعزیزجواب نوشت که خداوند محمدص رابرای‌ارشاد وهدایت مردم فرستاده نه‌برای ختنه کردن مردم .

یک‌مقایسه بین عامل عمربن عبدالعزیز باعامل معاویه

درسابق گفتیم عمر ابوهریره را والی بحرین نموده او ده‌هزار دینار از بیت‌المال برداشت و مقداری اسب و گوسفند وشتر عمر اوراتازیانه‌زد وازاو گرفت .

معاویه او را بولایت دیگری فرستاد و هرچه برد از او مطالبه نکردوهمچنین زیاد وولیدبن‌مروان تاتوانستندبردند وذخیره کردند اماجراح بن‌عبدالله والی‌خراسان عامل عمربن عبدالعزیزمردی ساده‌ومطیع و بی‌تکلف بود چون معزول شد مردم‌را جمع کرد گفت ای‌مردم من‌امیرخراسان وفرمانده ایران‌بودم درحالیکه یك‌اسب ویك‌قاطربیش نداشتم - اکنون‌هم که معزول شده‌ام همان‌اسب واسترخودرا دارم درحالی که آنها پیروناتوان وبی‌ارج شده‌اند من ازاین امارت سودی نبرده‌ام بلکه زیان کرده‌ام ولی‌خوشوقتم که عامل‌وظیفه‌شناس یا کدامنی‌بودم -

آنگاه ازبیت‌المال مسلمین **ده‌هزاردرم وام گرفت که بمرکزخلافت برگردد** چون‌نزد خلیفه‌رسید پرسید کی از خراسان بیرون آمدی گفت اول ماه رمضان

۱- تاثیرایرانیان رادراسلام وخدمات‌وجنبش‌ها ومظاهرنیروی آنها رادرفصول آینده مشروحا خواهیدخواند اینجاباجمال اشاره‌شدبعدبتفصیل بیان‌شود .

خلیفه گفت الحق همان طور که گفته اند تو ساده و بـدوی و خشك و جـامـد هستی چرا ماه صیام ایام عبادت را آنجا بسر نبردی ؟؟

جراح ازخلیفه تقاضا کرد مبلغ وام را خرج سفر او محسوب نماید ـ عمر بن عبدالعزیز قبول نکرد ناگزیر عشیره او آنمبلغ را کمك کردند بصندوق بیت المال بر گـردانید و این عمل افراط وتفریط این دوعصر را نشان میدهد .

امیة بن عبدالله قریش امیرخراسان درزمان عبدالملك بن مروان بود بخلیفه نوشت خراج خراسان برای آشپزخانه من کافی نیست ؟

خاندان مهلب که نیزدرخراسان باسراف وافراطمیزیستند مباشر آنها چهل هزار درهم عایدات خربوزه را حمل کردبود براوغضب کردند که چرا خربوزه‌ها را فروختی ؟چرا ندادی پیرزنان بخورند مگرما میوه‌فروش بودیم عمر بن عبدالعزیز دست خاندان مهلب را ازخراسان کوتاه کرد ـ گفت اینها امراء وعقول متکبر و خودپسند هستند ـ وبخود مردم نوشت یك مردلایق وبی‌طمع وبی‌غرض انتخاب کنید بنمایندگی بفرستاد تادرباره خراسان بااومشورت کنیم آنگاه دونفررا بنام عبدالرحمن یکی بامارت جنگ ودیگری والی استان فرستاد ونوشت اگر آنها موردپسنداهالی نبودند بنویسند تاهردومردرا عوض کنم.

این خلیفه اموی نخستین کسی بود که بامردم درانتخاب امیرپیشوای آنهـا مشورت وعرب وعجم درنظر اویکسان شد وایرانیان باهوشیاری وبلیاقت وکاردانی رشته علم وسیاست را ازعرب گرفتند وتا آنجا که زمام اموررا .ازامویان بدست عباسیان دادند .

عمر بن عبدالعزیز بارفتارخود یك حرکت فکری ایجاد کرد تـادوستان بنی‌عباس و علویین شروع بتبلیغات نمودندوبرای سروران خودبیعت میگرفتند وحس آزادی وعلامت در مردم بیدارشد ، وپرهیزوتعدی ودادگستری وجهه همت مردم قرار گرفت .

دستور عمر بن عبدالعزیز بعمال خراسان

عمر بن عبدالعزیز پس ازآنکه یزیـدبن مهلب را از حکومت خراسان عزل کردباو گفت تو بمن نامه نوشتی که چندین ملیون درهم ازطبرستان دریافت کردی آنمـال کجاست گفت وجود ندارد مرا آزاد کن تاجمع کنم بدهم

خلیفه گفت یعنی تو را دو باره بـرای غارت مـردم آزاد کنـم ـ دستور داد او را بزنـدان انداختند.

نامه عمر بن عبدالعزیز

چون عبدالرحمن بن نعیم امیرخراسان شد باو نوشت ـ علم و عمل هردویاریکدیگرند توبدین خداوند دانا وبینا وبآئین او کارگر توانا باش ـ توچنین عمل کن که خداوند بداند که تو مصلح وخیرخواه هستی نه مفسد وبدخواه درسراسر کشوردرهرراه ومعبریك کاروانسرا مجهزوبتمام وسایل زندگانی بنا کن ومسافرین وعابرین راهر که وهرچه باشند یك شبانه‌روز پذیرائی کن و بچهارپـایان آنهابیرون بهاءاجرومزد علف وعلیق بده ـ ناتوان ومریض راهم معالجه کن ودوروزالی سه روزهم مهمان باشند واگرمخارج ونفعی نداشته باشند بایدمخارج عامه بسفرخود ادامـه دهدتا بمقصد برسد .

متعاقب این نامه دیگر بعقبة بن زرعه طائی امین وامیر بیت‌المال نوشت حکومت چهار رکن دارد که بدون آنها استوار نمی‌شود .

۱ـ رکن اول والی ورکن دوم قاضی رکن سوم امین‌بالله رکن چهارم منهم . هیچ حدومرزی در نظرمن مهم‌تر ازمرزخراسان نیست توخراج را بدون ظلم دریافت وجمع کن اگربرای مخارج محل کافی باشدچه بهتر واگر کم باشد بمن بنویس تامن ازبیت‌المال گرفته برای مخارج خراسان بفرستم .

عقبه پاسخ دادخراج راگرفته‌ام مبلغی زیادآمده بفرستم یا باشد عمربن عبدالعزیز نوشت اضافه درآمد راخرج آبادی وعمران ودستگیری ضعفا کن نامهٔ دیگرنوشت که تمام رسوم دیرین مانند اجرت دارالحرب وهدیه عید نوروزومهرگان وقیمت نامه واجرت پیك و برید ومخارج ازدواج وکرایه‌خانه‌ها وبالاخره آئین الغاء کن وهمه باید باطل شود .

ازاین نامهٔ اوضاع واحوال وموارد مالیات واجحاف وتعدی بمردم معلوم میشودضمناً سیاست مشترك ایران وعرب درحکومت بدست می‌آید .

یکی ازرسوم که این خلیفه الغاء کرد این بود که درعصر یزید مهلبی آئین بود که باید سالی یکبار ثروتمندان دعوتی ازامیر ووالی کنند وآنچه میتوانند هدیه و تعارف پیشکش نمایند .

یکی از دهقانان بزرگ ایرانی بساطی بعنوان هدیه نوروزاواست که کمتر نظیرداشت زیرا درآن سماط مجسمه‌های زرین وسیمین مرصع و مکلل بانواع جواهر بود و ظروف طلاونقره بود که درآن مقداری جواهرودرسمین وغیره بودوفرش بسیاری گسترده پرده‌های حریروافتابه لگن‌مرصع ومزین وتنگهای شراب وجامهای بلورین یاذری وجامه‌های زربفت وبسیاری ازاشیاء قیمتی بود که خوددهقان دست‌بسته ایستاد وتقاضای قبول آن مانده بود یزیدمهلبی تمام آن سماط رابامراء عرب می‌بخشید ودرعید نوروزومهرگان ازاین هدایا بسیاربود که عمربن عبدالعزیز منع نمود وجلوگیری کرد .

آنچه که مورداتفاق مورخین است وطبری وابن‌اثیر که هردو کتابشان ازمنابع معتبر است نوشته‌اند درعصر بنی‌امیه امراء عرب نه‌تنهاعلیه ایرانیان قیام کرده بلکه علیه خود وبرضدقبایل خودقیام وخیانت کرده بودند ودراین تحولات سردارایرانی ابومسلم خراسانی میدان‌دارانقلاب فکری وجنگی شدونامداران دیگر ایرانی مانند بکربن وستاح یاابناء ایرانی ازتأثرانتقام عرب میباشند .

ایرانیان اکثریاوزیریامعاون عرب بودند ویایك سیاست آرامی درشئون اجتماع دخالت می‌نمودند وزمینه رابرای خلع میدانها صاف میکردند .

تاریخ قرن‌دوم بهترین مشاهده مدعای ماست که مبداءیك سلسله اخبارجالبی است

شکایت بعمربن عبدالعزیز

یکی ازمردم شکایت نزد عمربن عبدالعزیز برد که فرماندار بسیارستم وجورمینماید خلیفه بفرماندارچنین نوشت .
شکوه کنند کان تو بی‌حساب ـ شکرگویان تو نایاب از مسند حکومت برخیزویارسم عدالت انگیزوالسلام .

عمردستورداد مالیات‌ها که عمال بنی‌امیه برمردم مسلمان وضع کرده بودند حذف نمودورسماً دستورداد که هر کس مسلمانست فقطز کوةمال بایدبدهد [۱]غیرازز کوة مالیات دیگرنگیرند وتمام‌مقررات مالیاتی حجاج ومهلب راملغی‌نمود وفدك‌را برگردانید وبا این‌کارمهم توجه‌بنی‌فاطمه رابخود جلب کردوموجب خوشنودی شیعه‌شد ودستورداد خمس راببنی‌هاشم بدهند وطبق آیه‌خمس عمل کنند .

وبسیاری ازرسوم بدرابرانداخت وقدرت عاملان رادراموال ونفوس محدود کرد و گفت هیچ‌عاملی بی‌مراجعه بخود خلیفه حق کشتن یابدار کشیدن یازدن کسی راندارند ودستورداد تمام‌هدایای معمولی راکه‌بنی‌امیه ازمردم مانند عیدی نوروز وهدیه ازدواج خرج قلم‌ودوات وامثال آن رامقررنموده‌موقوف کرد .

ولی‌پس‌ازدوسال وپنج‌ماه براثریك بیماری بیست‌روزه بسن۳۹ سالگی درگذشت .

سبب کشتن عمر بن عبدالعزیز سال ۱۰۱

مورخین‌نوشته‌اند که مروانیهاازحکومت‌عمردوم ناراضی‌بودند زیراازاستفاده‌های نامشروع عادی‌شده‌آنها جلوگیری کردوآل مروان جمع‌شدند واورا مسموم کردند زیرا اززوال خانواده خود بیمناك شدند .

عمرطبق وصیت سلیمان‌بن عبدالملك یزیدعموی خود وبرادر سلیمان رابجانشینی معین کرده‌بود ولی‌درروزهای بعدازاین تصمیم متوجـه‌شدکـه یقین‌این جانشینی خلافت نامشروع‌است وبایدخودمردم باجماع هرکه‌را خواستندمعرفی ومعین کنند وخوارج این نظریه را بیشترتأئید کردند وهمین استدلال سبب وحشت مروانیان گردید واورا مسموم کردند که درمدت کوتاهی درگذشت که اگرزنده بوداصلاحات بزرگی مینمود .

۹
یزیدبن‌عبدالملك
۱۰۵-۱۰۱

سومین پسر عبدالملك
متولد سال ۷۲ متوفی۲۵ رمضان سال۱۰۵ مدت خلافتش ٤ سال ـ یك ماه از سال۱۰۱ عمرش ۳۳ سال چندماه
یزیدبن عبدالملك پس‌ازعمربن‌عبدالعزیز بخلافت نشست‌واو دامادبرادرحجاج بودبدین جهت‌دوباره‌ورق بر گشت‌وچه‌خاندان‌حجاج‌نزداوجمع‌شدندواز اوخواستند که آنهارا بحکم‌خویشاوندی‌بکاربگمارد**البته‌این رویه‌هر دولت‌وهر رئیس هر اداره‌ایست‌که اطرافیان خودرا روی‌کار می‌آورد** ضمنا شکایت کردند یزید بن‌مهلب درحکومت عراق برخاندان حجاج‌سخت‌گرفت وبایدقصاص کنندیزیدابن‌مهلب و اطرافیان او سخت‌گرفت ـ ابن‌مهلب چون اهل‌بصره بودآنجا رفت‌که پناهنده‌شود و برای‌مصونیت‌ازتعرض‌یزیدشهر بصره که بیشتراقوام‌وخویشان اوبودندبتصرف مهلب‌درآمد والی بصره **عدی‌بن‌ارطاة** متحصن شد ابن مهلب طوایف **ازد و ربیعه** را که **قدرتی داشتند باپول‌جلب‌کرد وبزور آنها قلعه‌وقلعه‌نشین راگرفت‌وکم‌کم بتصرف اهواز ـ فارس ـ کرمان پرداخت** خراسان باقی‌ماند وخودش‌بطرف کوفه حرکت کرد ودرمحل **عقر** بالشکرشام بسرداری مسلمة بن‌عبدالملك روبرو شدوجنك درگرفت

۱ـ تاریخ طبری ص ۱٤۲ ج ۷

مسلمة دستور داد پل را آتش زدند تا ابن مهلب نتواند فرار کند در این جنگ لشکریانش فرار کردند وخودش کشته شد **وخاندان مهلب از آنجا ببصره و از آنجا بکرمان و از آنجا بسند** گریختند وعاقبت هم دستگیر و بفرمان خلیفه کشته شدند وخاندان مهلب بدین ترتیب از بین رفتند .

یزید اهل سیاست واداره نبود – بلکه ضعیف و بی فکر وعیاش بود فقط در آغاز خلافت آنهم بمشورت بنی مروان عمال صحیح عمر دوم را عوض کرد وهمان جانیان دغل حیله گر ظالم وستمکار را برجان ومال مردم مسلط نمود و دوباره مالیات وخراج وضع کرد ومامورین را آزاد گذاشت که بدلخواه خود عمل کنند وخود بعیش ونوش پرداخت .

یزید بن عبدالملك

پس از عمر عمویش یزید بن عبدالملك بخلافت رسید وجز بکار باده گساری وزن بارگی توجهی نداشت – شب وروز بزم عیش ونوش وجاده وباده وساقی وساغر برپا بود و دو کنیزك ماهروی بنام **سلامه و حبابه** برگزید که با آنها ملازمت داشت وچون دو رقیب بودند در منظور او کارشکنی میکردند سرانجام حبابه رقیب خود سلامه را بر کنار کرد وعقل وجان خلیفه را در اختیار گرفت ودرمواقع فرمانروائی سرتاسر امپراطوری بزرك اسلام این زن خواننده رقاصه همه کاره بود هر کس را میخواست بکار میگماشت وهر که را نمیخواست معزول میکرد وخلیفه از همه جا بیخبر بود – چه اعمال زشتی از این زن خواننده مست ومخمور سر زد تا آنجا که مسلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمد و گفت بدبختانه پس از عمر بن عبدالعزیز آمده داد کستری وپرهیزکاری تو باید خلیفه شوی که سر باده گساری وشهوترانی کار دیگری انجام ندهی وامور کشور را بدست حبابه بسپاری ستمدیدگان فریاد میکنند وجمعیتها از اطراف آمده در استان تو منتظرند وتو از همه غافل نشسته ای که یزید از این کلمه ها بخود آمده حرفهای برادر را تصدیق کرد از آمیزش با حبابه دست کشید وتصمیم گرفت از آن پس بکارهای خلافت برسد حبابه از این جدائی بر آشفت وهمینکه روز آدینه رسید بکنیزان خود گفت هنگامیکه خلیفه برای نماز بمسجد میرود اورا خبر دهند کنیزان چنان کردند حبابه عود بدست گرفته در برابر خلیفه آمد وبا آواز بلند دلکش در معبر مسلمین شعری را خواند که ترجمه اش این است .

اگر عقل وهوش از سر دلداده رفته اورا ملامت مکن – بیچاره از شدت اندوه صبور شده است ؟!

خلیفه که دلبر خود را با آن حال دید و آن نوای دلنشین را شنید دست خود را مقابل صورت گرفت و گفت بس است حبابه چنین نکن اما حبابه بساز و آواز خود ادامه داد ومضمون این بیت را نیز با همان الحان طرب انگیز خود خواند .

زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست گرچه مردم تورا سرزنش وتوبیخ کنند !!

یزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد :

ای جان جانان درست گفتی خدانابود کند آنکه مرا درمهر توسرزنش کرد ای غلام برو ببرادرم مسلمه بگو بجای من بمسجد برود ونماز بخواند!؟

حبابه بااین دم گرم یزیدسست اراده عیاش رابخود جلب کرد وازراه مسجد باهم بسوی مجلس بزم برگشتند .

یزیدبرای عیش‌ونوش خودمحلی بنام **«بیت‌الراس»** نزدیك دمشق ساخته بود که آنجا رادع‌ومانعی برای کامیابی اونباشد بملازمان‌دستورداد که هیچ‌خبری باوندهندمی گفت مردم پنداشته‌اند هیچ عیش ونوشی بی‌رند ونیش‌نخواهدماند من‌می‌خواهم این دروغ را ثابت کنم، دستورداد باحبابه‌ببیت‌الراس‌میروم‌تمام‌وسایل ازماکول‌ومشروب وخدمت کردن ورقاصان وآوازخوانان حاضرومهیاکنند وتامن آنجا هستم‌هیچ گونه خبری بدیاخوب‌بمن ندهیدتانوش‌می بی‌نیش‌بماند یزیدوحبابه باتمام‌وسایل عیش‌ونوش وخوشگذرانی‌ببیت‌راس رفتنددرهمان دم‌ناگاه یك دانه اناربگلوی حبابه جست واورا خفه کرد یزید سه روزوسه شب تن‌بی‌جان‌حبابه رادرآغوش گرفته اجازه‌نمیداداورا بخاك‌بسپرند وبااینکه‌لاشه‌حبابه بوگرفت وروبفساد گذاشته بودیزیداز اودست‌بردارنبود وآن‌لاشه‌گندیده راباآب دیده ترمیساخت تاآنقدربوگرفت که کسان خلیفه بااصراروابرام جسد حبابه را برداشته دفن کردند ویزیدبالای قبراوپانزده روزماند وهمانجا مردوبخاك رفت شعبان سال ۱۰۵ در سن ۲۳ سالگی یاچهل سالگی بود .

هشام بن عبدالملك
۱۲۵ - ۱۰۵

هشام پسر دیگر عبدالملك است سلیمان بپسرش وصیت کرده‌بود خلافت راباودهند ولی شریروخونخوار بود سلیمان موافقت نکرد تابعد از یزید برادرش‌بخلافت رسید .

تولدش ۷۱ ه وفاتش ۱۲۵ ــ ششم ع ۱ در رصافه .

مدت خلافتش ۱۹ سال۷ در۱۱۰ روز عمرش٥٤ .

او مردی متوسط احوال ـ جمیل الوجه‌موهایش‌سفید و خضاب کرده‌بود نقش خاتمش **الحکم‌الحکیم** بود **وزیرش سائم بن عبدالرحمن**

۱۰
هشام بن عبدالملك
۱۲۵ - ۱۰۵

دهمین خلفای‌دورهٔاموی هشام‌بن‌عبدالملك‌است که مردی‌سفاك وبی باك‌وخوانخوار وبی‌رحم بود ،

هشام ازخلفای مقتدر بود که بفتوحات‌اسلامی‌ادامه دادودر عصر اوقسمتی از قفقازیه‌وترکستان وجنوب فرانسه (مملکت کل‌انروز) وسویس‌را فتح کردند و قلب‌اروپاراهم گرفتندودولت اسلام‌بمنتهی درجه‌وسعت وبسط رسید‌ـولی درآخر خلافت‌همین‌هشام‌ومسلمین درفرانسه شکست‌خوردند وپیشرفت اسلام دراروپا متوقف‌ماند .

این‌شکست هم‌دراثر بیدادگری خود بنی‌اموی‌بود که درهمان‌ایام‌زیدبن‌امام‌علی بن الحسین زین‌العابدین‌رادر کوفه شهید کردند وبوضع‌فجیعی کشتند ودارزدند وآتش‌زدند وبیدادگری کردند و اختلاف مسلمین را تشدید نمودند و این اختلافات و وضع سبب شکست مسلمین دراروپاشد .

هشام‌بن‌عبدالملك‌برخلاف‌برادر و سلف خود اهل‌کاروکوشش بوداوشوخی‌وتفریح‌را دوست نمیداشت .

این خلیفه ولایات شرق یعنی عراق و مضافات آنرا بخالدبن عبدالله قسری سپرد این والی از نژاد قحطانی و مادرش نصرانی بود که برای مادرش کلیسائی ساخت از شاگردان حجاج بود، با این تفاوت که درنده خوئی اورا نداشت ولی گاهی برای اطاعت او یاغیان را میسوزانید مردم از این والی نفرت داشتند و دراواخر حکومتش خوارج وسیلهٔ هشام بن عبدالملک برادر یزید روی کار آمد او فرد دانا و کاردانی بود با این تفاوت که سخاوت و گذشت عبدالملك را نداشت آنها سلطنت را با بخشش پول نگاهداشته بودند ولذا هشام با امساك از دست داد پس از هشام ولیدبن یزید بخلافت رسید اوهم وارث پدر درصفات باده و عیاشی بود و در وصف ساقی و ساده و می و باده شعر می گفت ــ و چون پدرش بکار خلافت نمیرسید وقتش صرف بزم و عیش و طرب میشد آنقدر در عیاشی مبالغه کرد و در مستی و مخموری افراط نمود که بدست کسانش کشته شد و یزیدبن ولیدبن عبدالملك را بخلافت برداشتند .

اما ابن یزید با اراده و باحزم بود او خواست کارهای پریشان اقوام و اجداد خودرا تدارك و جبران کند اما اوضاع بقدری آشفته شده بود که دیگر رشته گسیخته و تدبیر سودی نداشت و بزودی برکنارشد و محمدبن مروان و مروان بن محمد روی کار آمدند که بدست ایرانیان خلع گردیدند .

ننك بنی امیه در تاریخ اسلام گوشزد عام و خاص بشر گردید .

و جنبشهائی کردند که سبب ضعف وسقوط این سلسله گردید از آنجمله است.

ابن خالد نسبت بیهود ونصاری و مجوس مساعدتهائی می کردند **و خودش متهم بمذهب مانوی بود** با همه اینها ۱۵ سال درعراق حکومت کرد و ثروت و املاکی فراوان اندوخت یکی از کارهای ابن خالد این بود که توسط حسان نبطی باتلاقهای واسط را خشك می کرد ومزرعه می ساخت و آنقدر متمول شد که خلیفه از او بیمناك شد و یوسف بن عمر ثقفی خویشاوند حجاج بحکم خلیفه از یمن بعراق آمد خالدرا گرفت و پس از ۱۸ ماه حبس و تعذیب رها کرد.

از وقایع مهمه زمان یوسف خروج زیدبن علی بن الحسین ع است مفصل نقل شد.

سال ۱۲۲ هجری

هشام پس از جنگ بارومیان و اعمال نفوذ دراندلس از طرف دیگر کشور در سفر مواجه باشورش مردم شد که ازفرط مالیاتهای اجحافی و بدون شرط وتعهد و برخلاف قانون بستوه آمده بادشمنان قدیم خود تر کیها ساختند ووضع اعراب وخیم شد .

خلیفه نصربن سیار را که درکار آن حدود تجربه وسابقه ممتدی داشت بدانجافرستاد واو موقتا براوضاع تسلط یافت .

هشام در ربیع الثانی سال ۱۲۵ درسن ۵۵ سالگی در گذشت اومردی چهار شانه زرد رنگ چشم لوچ وریش تنك سیاه رنگ بوده بسیار صرفه جو ومال دوست بود.

هشام مردی بخیل ممسك ـ سخت ـ متعصب ـ جاه‌طلب بود وازهرراهی‌ممکن‌بود پول‌جمع‌میکرد.

این خلیفه سفاك در عقاید مذهبی سخت و با علماء حدیث محشور بود وقدریه‌را تعقیب‌می کرد.

درزمان او **حضرت امام‌محمدباقر ع** بامراو مسموم شدو درسال ۱۱۷ درسن پنجاه وهشت سالگی دربقیع مدفون گردیدو شرح‌حال آنحضرت راچون درکتاب‌مستقلی مفصل ودرکتاب چهارده‌معصوم مختصر نوشته‌ام در اینجاتکرارنمیکنم.

یکسال بعدعلی بن‌عبدالله‌بن‌عباس درمسکن‌خوددر حمیمه نزدیك دمشق‌درگذشت.

هشام متولد سال۷۲ متوفی ۱۲۵ درسن ۵۳سالگی قبرش دررضافه شام‌است که خودش ساخت یازده ملیون ثروت جمع کرد وگذاشت ورفت‌درداررالملوك نوشته‌وقتیکه هشام‌بحج‌رفت لباسهای اورا ششصد شترحمل کردند وقتیکه ازدنیا رفت‌کفن نداشت و آنقدربدنش روی‌زمین ماندکه متعفن شد او یازده پسرداشت بهر پسری یکملیون دینار ارث رسید.

معرفی بنی‌امیه اززبان پیری

اعثم کوفی مینویسدروزی‌هشام‌بن عبدالملك‌بن مروان دربسر میگذرانید بپیری برخوردکه خوش منظربود کفت تو کیستی پیر گفت تورا بحال‌من چکاربدی‌وخوبی آن‌بتونفع‌وضرری ندارد هشام گفت گویا حیامانع است که نسب خودرا بیانی کنی ـ هشام خودش اجول و کریه‌المنظروآبله‌روبود پیر گفت توخودازصورتت نسبت پیداست من‌هم ازفلان قبیله‌ام هشام گفت چه‌قبیله شریفی ونسبی عالی داری ـ پیر گفت اکنون تونسبت خودرا بگوی هشام گفت من‌ازقریش هستم پرسید کدام تیره گفت ازبنی‌امیه پیرخندان شدگفت چه نسبت‌خوبی توازهمان قبیله هستی که‌درجاهلیت‌باده‌میخوردند چون مسلمان شدندبحقوق خاندان نبوت دست تعدی دراز کردند رئیس‌سابق شماخماربود واکنون جباراست قبیله تودرچهل معرکه جنگ پشت کردند روی‌بهرسمت نهادند ومبارزان خودرا بکشتن‌دادند آبروی‌خودرا ریختند آتش انتقام‌افروختند خاك‌برفرق، این‌جماعت‌که چنین بدین‌سیرت ومذهب باشند ـ پیغمبرشما راوعده دوزخ‌داده مردان شماننگ وعاردارند وزنان شما بدطینت و شهوت رانند عقبة که صاحب علم بود از شماست که دارای همه عیوب بود ازشماست ـ صخربن‌حرب یعنی‌ابوسفیان که خماروبیکاربود اوبود که ۲۱سال باخداجنگ کرد دراسلام که آمد ازترس‌بودعقیده‌وایمان‌نداشت معاویه که هفت‌بارپیغمبراو را لعنت کرد از شماست معاویه زیاد را فرزند پدرش منسوب کرد ذات القلاید را که منکوحه بودسه‌طلاق دادوبازدرحباله نکاح آورد چون‌دولتش بآخررسیدیزیدرا ولیعهد خودساخت وبجای هرسنتی بدعتی‌نهاد دوستان علی‌را کشت وعقبة‌بن‌ابی‌معیت راکه‌پیغمبرتبعید کرده بودبخود ملحق‌ساخت وزنی‌ازاقربای خویش باوداد ولیدکه درکوفه مست‌بود بنمازایستاد وبجای‌دورکعت چهاررکعت خواند. امیران آنها حجاج ملول‌بودکه بزرگترین شماست

شماها بودید که پسر پیمبررا کشتید ـ شهرمدینه راغارت کـردید ناموس‌اصحاب را مباح نمودید ـ منجنیق بستید خانه‌خدا را آتش زدید کـه خراب کنید پسراین سخنان بگفت هشام دلتنگ‌شد ازاوعبور کرد وبغلامش گفت این‌سخنان بکسی بازمگوی۱

شهادت امام زین‌العابدین ع در عصر آل مروان ۹۵ هجری

ازوقایع مهم‌تاریخ در دوره آل مـروان مسموم ساختن امـام زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین‌السجاداست که ازمفاخر آدم‌وعالم میباشد .

این آیت بزرك الهی‌تنها مردیست که ازفاجعه مولمه کربلاتن بسلامت‌برد و آن‌واقعه خونین رابچشم خوددیـد ودنبالـه‌آن امارت خاندان پیغمبررا مشاهده کرد وسی‌سال کناره کبری نمودومردم‌را از راه کـار و ادعیه هدایت وارشاد میفرمود ویکسلسله حقایقی ازتاریخ وعلم و ادب وفضیلت درقـالب الفاظ ریخت که از عهده هیچ کس‌ساخـته‌نبود .

تولدامام‌زین‌العابدین روز پنجشنبه‌نیمه‌جمادی‌الاول سال۳۸هجری درمدینه‌ازمادرش شهر بانو دختر یزدجردبن شهریاربن شیرویه‌بن کسری شده فوتش شنبه ۲۵ ماه محرم سال۹۵ درمدینه عمرش ۵۶سال‌۸ماه وامروزقاتلش ولیدبن عبدالملك‌بن مروان ـ بـا هشام‌بن‌عبدالملك‌بودوعلت‌قتل‌رانوشته‌اند که‌چون‌هشام‌به‌کثرت‌مردم‌به‌آنحضرت بسبب‌عبادت وبزرگواری‌رامیدادند وهشام‌درغضب‌شد واورامسموم ساخت‌بشرحی که درشرح‌زندگانی آنحضرت باجمال وتفصیل نگاشته‌ام که چاپ‌شده است .

۱۱ ولیدبن‌یزید ۱۲۵-۱۲۶

ولیدپسریزید واز نواده عبدالملك است مادرش دختر محمدبن ثقفی برادرزاده حجاج بود تولدش سال۸٤ وفاتش ۵شنبه۲۷ ج ۲سال۱۲٦ خلافتش یکسال و۵ ماه۱۰ روزعمرش٤۲سال نقش‌خاتمش‌باولید **حذرالموت** وزیرش‌عبدالملك‌بن‌محمدبن حجاج بود .

مورخین هم مینویسند ولیدبن یزید **زندیق** بوده مادر فرزندان پدرش را گرفت یعنی بانادری مواقعه کرد ـ مسلمانان را مسخره میکرد وآنقدر بدین اسلام و مسلمین استخفاف نمود ونسبت بعادات‌وآداب ورسوم عربی وملی خودبنی‌امیه تندی کرد که خون اورا مباح نمودند .

ولید بـن یزیدبن عبدالملك با **ولید دوم** طبق وصیت پـدرش جانشین هشام عمویش گردید وچون جوانی عیاش وشرابخواری بودهشام قصد داشت او را خلع کند و پسرخود مسلمه را جانشین نماید ولید باستعفا تن درنداد وبین عمووبرادرزاده‌برنجش کشید وبدین‌جهت ولیددر اواخر هشام دوربود **قصر بخراء** باندیمای خود بعیش ونوش مشغول بود چون شنید هشام مرده بدمشق آمد وبرتخت نشست وبا عمال وکسان‌هشام درپیچید .

درزمان‌او یحیی‌بن زید خروج کردکه مامورین نصر بن‌سیار بدنبالش

۱ ـ تاریخ اعثم کوفی ص۱٦۵

افتادند تا در جوزجان با او روبرو شده و یحیی کشته شد ولید بوالی عراق یوسف بن عمر نوشت **تا جنازه او را درکوفه سوزانیدند و خاکسترش را در فرات ریخت .**

ولیدبن یزید از خلفای اموی است که دائم‌الخمر ومتجاهر بفسق وسخت بی‌باك و وبی‌دین بوده که درعدم دیانت واستهزاء بدین‌اسلام حکایاتی ازاونقل‌می‌کنند ازآنجمله هم مورخین نوشته‌اند . **یك گنبد قابل حمل برای کعبه ساخت که درسفرحج آن را در مسجد بجای کعبه نصب میکند و درآن باده‌گساری مینمود** . باآنکه این‌قضیه اجماعی مورخین است برخی اغراق‌آمیز دانسته‌اند .

نوشته‌اند که ازقرآن تفأل زداین‌آیه‌آمد **وخاب کل جبار عنید که سخت خشمناك شد و قرآن را هدف تیر قرار داد و پاره کرد و این دو بیت را سرود .**

تهددنی بجبار عنید	**فهاانا ذاك جبار عیند**
اذاماجئت ربك یوم حشر	**فقل یارب مزقنی الولید**

ولید درخلافت هشام تحت نظرومحصوربود در بیرون شهر تحت مراقبت میزیست ولی چون بخلافت رسید درفسق ولهوولعب افراط کرد **بیوسف بن عمر امیر عراق و ایران و نصربن سیار والی خراسان** دستورداده بود هرچه اسباب خوشگذرانی و تنعم وعیش‌وطرب درخراسان وعراقین‌است بمرکزخلافت حمل کنند وبخلیفه اهدا شود

نصربن سیارمردی دلیروهشیاربودبرای اطاعت خلیفه‌تمام هدایا را برمردم‌تحمیل کرددستورداد هرکه هرچه داشت باجبار تقدیم کند کنبزان زیبا واسبهای فربه وباد پیما وغلامان چابك والات وادوات سیمین وزرین وفرش وحریر ومسکوك وبالاخص تنگهای می وبربط وطنبوروهرچه آلت وادوات طرب‌وشرب خمربود ازهرسوجمع نمودوتمام‌هنرمندان بصنعت آلات‌وادوات رابکارگرفتند ومجسمه‌های زرین ومرصع بانواع درثه‌بن‌وصدروتمائیل وشمایل شیروببروپلنگ وآهووگوزن ازطلا ونقره بانهایت دقت وهنرساختند وحمل بشام برای خلیفه نمودند بعلاوه هزارغلام زرین کمربالباس دیبای احمربراسب‌های خوب‌سوار کردند و پانصدکنیز زیبا بازروزیور بشام فرستادند .

آن‌کاروان‌که رمق مردم خراسان راگرفته بود یك نحو تبلیغ عملی برای سقوط دولت اموی بود زیرانهایت فشارظلم وستم وجوربرای تهیه‌این اموال اعمال میشد ودوبار دیگردرعصرهارون ومتوکل خراسان را برای اهدائی خلیفه تحت فشارآوردند .

این قافله درسال ۱۲۵ رخ داد وشعراء اشعاری مسخره‌آمیز اطراف آن‌میسرودند مضمون اشعار این بود که

ای امین خداوند ای خلیفه مژده های پی درپی بتومیرسدکه اشتران

---

۱ - تاریخ طبری ص۳۰۱ ج ۸

واستران حامل شراب و طنبورها و کنیزگان بربری نغمه‌ها را باز برایم میسرایند ودف وسرنا را بکارانداخته‌اند این بهره تو ازدنیاست ودربهشت بیشتروبهتر نصیب تو خواهد شد.

برای نخستین بار نامه خلیفه بنصربن سیار رسیدکه هرچه آلت عیش ونوش و طرب ولذت وتجمل وخوشگذرانی درخراسان یافت شود همه‌را جمع وحمل کند وخود نیز باکاروانی که حامل اسباب تجمل است باتفاق رجال وبزرگان واعیان و امراء خراسان بدربار ولید رهسپار شوند آری بجای نیزه‌وشمشیر وزره وآلات جنگ بربط وطنبور وتنگ شراب وآوازه خوان بکار رفته بود.

خراسان که درزمان عمربن‌عبدالعزیز ازهرگونه باج وخراج ومالیات معاف شده بود وتمام‌غنایم آن‌صرف آبادی وعمران عمومی میشد درزمان ولید ثروت‌خودرا بصددست اسباب تنعم‌وخوشگذرانی بمرکزخلافت حمل شد درآن‌کاروان چه اندازه سان شکاری و بازواسباب صید بودواین‌کاروان مقدمات یک حادثه بزرگ را فراهم ساخت.

ولیدبن یزیدبن‌عبدالملک متجاهربفسق وفجورومفرط براعمال شهوات بوددرزمان اویکی ازشاهزادگان ایرانی بنام «**شاه آفرید**» دختر یزدگرد بن شهریار بن خسرو آفرین پادشاه ایران را بنام بهترین غنیمت برای خلیفه بردند ولید اورا بهمسری گرفت ویزید ازاومتولدشد بنابراین **یزیدبن‌عبدالملک که شخصیتی در اخلاق وعادات پدرداشت نیم ایرانی بود** و این خلیفه نسبتاً عادل‌ترین خلفای اموی بود وگفته‌اند **ان‌اعدل بنی مروان الاحول والناقص** یعنی عادلترین بنی‌مروان احول که هشام بودوناقص که یزیدباشد واورا برای این گفتند که اضافه شهریه سپاه را که ولید داده بود کم کرده بودو از اشعار اوست.

انا ابن کسری وابی مروان   وقیصرجدی وجدی‌خاقانی

ولیدبن یزیدبن عبدالملک‌بن‌مروان آنکسی است که حوض مبساخت وشراب‌درآن می‌ریخت ودرآن غوطه میخورد وآنقدر می‌آشامید که نفسش تنگ میشد.

دربنی‌امیه شرابخواری چون اونیامد بقدری درفسق وفجور و کفروزندقه وتجاهر بملاهی ومناهی گذرانید که مردم شام اورا خلع کردند این همان ولید است که قرآن را چوبه بستیرزد وچند روزبعد اورا بوضع فجیعی کشتند.

ولیدسوم ازطرف مادربخاندان حجاج انتساب داشت درعصبیت نژادی طرفدار نزاریهابود وقحطانیها راطردوآزارمیکرد بهمین‌جهت خالدقسری را که بزرگترین رئیس قحطانی وقت‌بود بیوسف‌بن عمرثقفی دادعذابش کرد وکشت وخانواده اورا برانداخت.

درخراسان واطراف کشورهاکارعصبیت ابن‌دوطایفه عرب‌شدت یافت‌وکارها باختلاف کشید ومختل‌شد که درفصل بعد راجع بتأثیرشدت اختلاف آنها بحث میکنم.

ولید علاوه برشرابخواری مستمری عیاش وشکارچی بود وبامطربان‌مصاحب وندیمان‌اوسگ‌بازوشکارچی بودندوبا آنهامیگذراندندکاری بکارمملکت واداره آن‌نداشت

ولیدعایش سفاك وستم‌بیشه‌وبیدادگربود وحتی‌بخویشان خودرحم نمیکردچنانچه دوپسرهشام یعنی‌عموزادگان خودرا که بنام‌ابراهیم ومحمد بود آنقدرعذاب کرد تامردند ودوپسرخود حکم‌وعثمان راولیعهد خودقرارداد .

بدین جهت زمینه برای سقوط اووخاندان مروان فراهم‌شد .

کاراختلاف بجائی رسیدکه خودبنی‌امیه وبنی‌مروان مخصوصاً پسرعموی اویزیدبن ولیدبن عبدالملك یزیدسوم که مردی متظاهربصلاح بودعده‌ای ازبنی‌امیه راباخودموافق ساخت وخانواده قسریها وسایرقحطانیها راجلب کرد بداعیه خلافت دمشق راتصرف کرد خبرحادثه رابولید بردندکه در**قصر بخرا** منزل داشت ولیدقاصد راتازیانه‌زد وبجمع‌آوری‌لشکرفرمان دادامادویست نفربیشترجمع نشدندتامهاجمین قلعه‌راگرفتند تاولید رادراطاق عقبی قصریافتند درحالی که‌مثل‌عثمان قرانی بدست گرفته بوداو راکشتند در جمادی الثانی سال۱۲۶ .

وقتی خداوند بخواهد ملت یادولتی راساقط نماید بدست خودآنها اسباب تفرقه وتشتت رافراهم‌میسازد چنانچه‌درقرآن هم‌تصریح شده که‌خداوند برای کسی بدنمیخواهد مگرآنکه مردم بدست خودبدی رابوجود می آورند .

بنی‌امیه باهمه‌ستم پیشگی تاآنوقت که باهم‌متحد ومتشکل بودندبرمردم حکومت داشتند ولی‌دراثربی‌رحمی وقساوت وکشتارزیاد بین‌خودشان تفرقه‌افتادوبهم بدبین‌شدند آن‌عیش ونوش وعشرت ومستی ومخموری که ازاتحاد واتفاق آنها پدید می آمد مبدل بنفاق واختلاف ودرنتیجه‌سقوط وتلاش‌واضمحلال آل‌ابوسفیان وآل‌زیاد وآل مروان گردید وبنفع بنی‌عباس مقدمه انقلاب شروع‌شد ــ چنانچه درفصل بعد خواهیم دید .

ابن‌ابی‌الحدیددرطی اخبارحمقای عرب‌نقل کرده‌یك‌روزسلیمان برادرولیددرمجلس گفت خدا لعنت‌کندبرادرم ولید راکه مرد فاخری‌بود بفحشاء کردوگفت لواط کن یکی ازخویشانش که نزدیك‌بودگفت ساکت شو .

درکتب‌عامه نقل‌شده که‌ولیدبن‌یزید یکشب‌هنگام اذان‌برخواست شراب‌زیادخورد وباجاریه‌ای که مست‌بوددرآویخت وقسم‌خوردکه بایدبروی برای‌مردم نمازبگذاری آنگاه لباس‌خودرا بآن زن پوشانید وآنجاریه مستررا باآلایش جنایت وپلیدی ومستی بمسجد فرستادتابرای مردم‌نمازبگذارد .

سلیمان مانند معاویه پرخوربود.

درتاریخ نیشابور مینویسد صبحگاه بحمام رفت و برگشت گفت طعام بیاورید-گفتند چیزی حاضرنیست گفت هرچه‌است بیاورید چهل قرص‌نان بادل وجگربیست بره خورد تاصبح روشن‌شد بغذای معمولی وصبحانه خودپرداخت واین‌عبارت‌بود ازچهل‌مرغ پخته‌بخورد ـ وبهمین چهارصد تخم‌مرغ ۸٤قلوه ۸۰ کرده نان یکروز چهارصد تخم‌مرغ هشتصددانه انجیرچهارصد قلوه‌وبیست مرغ‌بخنه بخوردوبهمین پرخوری در۳۹سالگی‌مرد

نگارند گوید قبول این مقدارغذا باور کردنی نیست وحتماً این خلیفه اموی مرض جوع داشته ست ولی ظرفیت یامظروف قابل مقابسته است .

۱۲
یزید بن ولید
یزید سوم
۱۲۶-۱۲۶

متولد ۷۴ متوفی ۱۲۶ خلافتش در سال ۱۲۶ ششماه و چند روزعمرش ۵۲ سال .

اومردی سیاه‌چهره نحیف ولاغربود که همان سال خلافتش به مرض طاعون مرد نقش خاتمش **العظمةلله** وزیرش **ثابت بن حنین بود** .

پس از ولید یزید سوم باتکای عرب قحطانی بخلافت نشست یزید بانیت اصلاح خرابکاریهای ولید واسلاف اوشروع بکار نمود - یوسف بن عمرثقفی را برای محاسبه بزندان فرستاد ودوپسرولید را که نام‌ولیعهدی داشتند حبس کرد وبرادرخود ابراهیم بن ولید را ولیعهد قرارداد ۱

مروان بن محمد معروف بمروان حمار که ازشعبه دیگر بنی‌مروان بود وبولایت ارمنستان فرستاده بودند سربمخالفت برداشت وبخوانخواهی ولید قیام کرد یزید اورا بولایت عهدی راضی کرد وازاوبیعت گرفت اماشیرازه حکومت امویین ومروانیین گسیخته شده بود کسی فرمان‌بردارنبود فتنه‌ها برخواست - انقلاباتی شروع‌شد - خوارج درعراق ودعات بنی‌عباس درخراسان سخت‌فعالیت میکردند اعراب درخراسان بهم‌ریخته بودند .

یزید نتوانست کاری ازپیش‌ببرد ولذامدت اوطولی نکشید - پس‌ازششماه ودوازده روزدرگذشت - ذوالحجه سال ۱۲۶

مادریزید ایرانی وبنابروایتی شاهزاده بود بنام شاه‌آفرید وفرزندش را یزید انی قص‌میگفتند زیراامواجب‌لشکریان راازمقدارزمان ولید کم کرد بابرای آنکه مروان‌حمار رقیبش اورا مفصل خوانده‌بود .

یزید بن ولید وشدت اختلاف

چون فسق و فجور ولیدبن یزیدبن عبدالملك از حد گذشت یزید بن‌ولید فرزندش علیه پدرقیام کرد وهمین جهت موجب بیعت مردم بااوشد وچون باپسرش بیعت کردند پدررابجرم افراط درشهوات کشتند یزید چون ازمادر ایرانی بود بطریق عدالت ورافت عمل‌میکرد ولی مدت حکومت‌اوشش‌ماه بیشترطول نکشید زیرا اوضاع بقدری فاسد بود که‌حکومت یك فرد عادل تأثیری در مزاج اجتماع نداشت چه فرمان خلیفه یا پادشاه باید بدست عمال اجرا گردد وعمال فاسد وخراب بودند .

یزید خیلی کوشید فتنه خراسان را بخواباند و اوضاع وخیم عرب واغتشاش و اختلاف را برطرف کند وبهمین جهت بحارث امان داد وبانصربن سیارصلح کرد تاشاید باتدابیری اوضاع را آرام نماید ولی تنفر عمومی از امویان وآل مروان مردم را دیگر حاضر بصلح و اصلاح نمیکرد تا کار ایران یکسره شد و آزادی و استقلال ایران را اعلام نمودند .

۱ - عقدالفرید ص۱۸۸ ج ۲ طبری ص ۲۲ ج ۹

۱۳
ابراهیم بن ولید
۱۲۶-۱۲۶

متولد۹۲ متوفی صفرسال۱۳۲ غرق شد خلافتش ازسال۱۲۶ بمدت۷۰روزبود که خودراخلع کردوبجعدی‌واگذاشت گویند مروان حمار « جعدی » او را کشت نقش خاتمش **توکلت علی‌الحی**

پس ازیزیدسوم ابراهیم بن‌ولید جانشین اوشد ولی اوهم نتوانست‌کاری ازپیش‌ببرد کشورآشفته بودمردم هرساعت درانتظار حوادثی بودند .

واردین حتی‌سلام دادن بخلیفه را فراموش میکردند .

یاباواعتنا نمیکردند وازروی تحقیربراو وارد میشدند وخوداوهم‌عقل‌رسائی‌نداشت که بکاری بپردازد این خلیفه مواجه باشدت انقلاب و اختلاف شدهفتاد روزحکومت کرد وهمواره مواجه باحوادث‌غیرمترقبه میشد وهرساعت خبری ناملایم وغم‌انگیزباومیدادند تجزیه ممالك بزرك وکوچك بدست اقوام وطبقات بشدت شروع شد تامروان حمارآمد اورا خلع نموده و خودْزمام را بدست‌گرفت اما رشته چنان پاره شده بود که هیچ قابل ترمیم وتدارك نبود .

شهادت‌امام‌محمد باقر در زمان آل مروان ۱۱۴هجری

یکی دیگر ازجنایات بنی‌امیه وآل مروان مسموم ساختن امام محمدباقر؏ بود که ابراهیم بن‌ولید بن‌یزید بن عبدالملك او را شهید نمود وآخرین جنایت این‌خاندان از علویان بود. تولدامام محمدباقر روزجمعه اول ماه رجب سال۵۷ هجری‌در مدینه بودوشهادت‌آنحضرت بسم ابراهیم بن‌ولید والی مدینه درطعام بودکه روز دو شنبه هفتم ذی‌حجه سال۱۱٤ درمدینه رخ داد .

قطب راوندی مینویسد ابراهیم بن‌ولید زینی بسم‌آلود وامام را بر آن سوارکرد که‌دراثرسم پاهای‌آنحضرت مجروح‌شدوسم طعام‌هم کمك‌کرد وآنحضرت راشهیدنمودند ودرقبرستان بقیع‌درکنار پدرش وعمویش مدفون نمودند ۵۷سال ۵ماه و۷ روز داشت — این امام شکافنده علم ودانش بودودر مدت بیست سال چنان بساط علم و دانش گسترد و دانشگاهی تاسیس نمودکه بعداً بمکتب جعفری شهرت یافت‌که تمام علوم اسلامی ازاین امام تدریس وتعلیم‌گردیده است ودر کتاب مفصلی‌که درشرح‌حال‌آن حضرت نگاشته‌ام این مطالب مشروحاً بیان و استدلال شده است

۱۴
مروان‌حمار

آخــرین خلیفه اموی پسرمحمدبن مــروان بن‌حکم است او معروف‌بجعدی‌وحمارالجزیره بود مادرش کنیزك کردی‌ابراهیم بن مالك اشترنخعی بود.

وفاتش ۲۱ ذی‌حجه سال۱۳۲ خلافتش ۵ سال ویکماه بود

مروان بن محمد
۱۳۲-۱۲۶

آخرین خلفای اموی مروان بن‌محمد نواده مــروان بن حکم است وچون مغلوب ابومسلم اصفهانی وخراسانی شد شهرتی گرفت ودولت اموی‌بدست اوبرچیده گردید وبدست‌بنی‌عباس سپرده شد .

درزمان حکومت ابراهیم مروان حمار درجزیره بوده بمحض اطلاع برمرك یزید سوم اعراب قیس وربیعه را که عنصر غالب محل بودندبا کلبیهای شام وخلفای دست نشانده مخالفت داشتند بدورخود جمع کرد وبطرف دمشق رفت وابراهیم را خلع کرده دوپسر ولید سوم را که دردمشق حبس بودند ولیعهد خود نمود .

مروان روحاً مردی قوی و پرطاقت بود وچون قسمت زیادی از عمر خودرا صرف جنگهای مرزی آذربایجان وارمنستان نموده بودبلشکرکشی وجنگجوئی عادت داشت .

مروان دارای بلاغتی وبیانی وقدرت انشائی بود ولی روزی روی کارآمده بود که رشته ازدست بنی امیه وآل مروان رفته بود واین فضایل ارزشی نداشت مروان بالشکر خودبدمشق رفت واعراب بنی قیس باوبودند.

درعین البحر سلیمان بن هشام ازطرف ولیدبمقاومت پیش آمدوشکست خوردمروان بدمشق آمد وابراهیم شهررا گذاشته فرار کرد دوپسرمحبوس ولید را کسان ابراهیم درزندان کشته بودند .

مروان از مردم بیعت گرفت در ۲۶ ماه صفر سال ۱۲۷ و مخالفان خود سلیمان وابراهیم را اماندادو وبااحترام نزدخودپذیرفت ولی هواخواهان او جنازه یزیدسوم را از خاك بیرون آورده بدار زدند .

مروان **بحران** مسکن قدیم خودبازگشت و آنجا را پایتخت قرار داد وخزانه دمشق رابحران برد که بنی قیس قبیله اوحمایت کنند ولی بزودی برخی ازمردم شهرهای شام یاغی شدند مروان آنها را سرجای خودنشاند ولشکری برای تسخیر عراق فرستاد آن لشکردر **رصافه** شوریدوسلیمان بن هشام را که ازمدتی پیش باینجا آمده بودبخلافت برداشتند

مروان شورشیان را شکست دادو کشتارسختی کرد سلیمان مدتی درحمص مقاومت کرد عاقبت بکوفه گریخت وشام برای مروان صاف شد .

عراق همدرزمان یزید سوم درآشوب بود .

عبداله بن معاویه بن عبداله بن جعفر بن طیار در عراق خروج کرد وزیدیها دور اوجمع شدند .

والی یزید برعراق عبداله بن عمر بن عبدالعزیز بودبا آنها جنك کردزیدیها پس ازجنك بسیار تسلیم شدند محرم سال ۱۲۷ و عبداله بن معاویه بایران رفت وآنجا با مساعدت ایرانیها تکیه گاهی درست کرد درهمین ایام **ضحاك بن قیس شیبانی** کوفه رامحاصره وتسخیر کرد وشهرواسط را گرفت شوال سال ۱۲۷ واین اولین باری است که خوارج برشهر کوفه مسلط شدند .

مروان بجنك ضحاك که بطرف موصل حرکت کرده بودرفت و او را شکست داد.

درسال ۱۳۰ یکی دیگر ازخوارج بنام ابوحمزه درحضرموت خروج کرد ومکه و مدینه را بباد قتل و غارت گرفته مروان با او هم بستیز برخواست تا آمد بآسودگی بگذراند که واقعه خراسان اورا از سلطنت خلع کرد .

فرار کردن و کشته شدن مروان حمار آخرین خلیفه اموی

درهمان‌سال ۱۳۲ هجری که خراسان و کوفه ازدست آل‌مروان خارج شد مروان برای جنگ باخراسـان آماده شد مروان ۱۲۰،۰۰۰ مرد جنگی بفرمانـدهی قهرمانـان عرب و شامی برای جنگ خراسانیان تعبیه کـرد و بفرماندهی محارق بخراسان فرستاد.

گویند مروان گفته بود اگر جنگ قبل ازغروب آفتاب‌آغاز شود که زوال آفتاب با زوال خلافت ما توأم خواهد بود - **ومروان بخلاف لقبش باهوش وتدبیر بود ولذا چندین بار از برگشت کارخود واتمام دولت اموی ومروانی خبرداد** وچون خبرشکست این‌قشون نیرومند را بدست جمعیتی که خیلی کمتر ازآن بود شنید گفت: **«انها لعدة ولاتنفع العده اذا انفضت المدة»** علامت سقوط دولت اموی است ویکی ازعلل شکست را نوشته‌اند این بود که مروان پول هنگفتی همراه داشت که بین فاتحین تقسیم نماید وگفته هرکـه بهتر بجنگد سهم بیشتری دارد در اثنا جنگ قشون بمرکزآن پولهاحمله کردند که زیر پرچم بود تاغارت کنند **مروان بفرزندش دستور داد پرچم را عقب بکشد ومانع یغما گردد** - شامیان گمـان کـردنـد شکست خورده تن بفرار دادند و بدین جهت فتح و ظفر نصیب خراسانیان شد مروان گریخت وآنهمه اموال و پول‌ها بدست خراسانیان افتاد این جنگ بنام واقعهٔ **«زاب»** درسال ۱۳۲ رخ داد.

مروان پس ازواقعهٔ زاب بطرف حران رفت خراسانیان اورا تعقیب کردند ازآنجا به **قنسرین** رفت ازآنجا به **حمص** گـریخت وازآنجا به **دمشق** مرکز خلافت رسید آنجا هم تاب مقاومت نیاورد بطرف **اردن** رفت وازآنجا به **فلسطین** رهسپارشد وباتفاق حاکم آنجا بمصر گریخت عبدالله بن‌علی رئیس دسته‌ای ازخراسانیان منزل‌بمنزل وصحرا بصحرا اورا تعقیب میکرد تابشهر **بوصیر**رسیدآنجا عامربن اسماعیل باسواران موصل شبانه رسیدند وشبیخون زدند مروان راکشتند و دو فرزنـد او عبدالله وعبیدالله بحبشه فرار کردند وبانواع مصیبت گرفتارشدند عبدالله کشته‌شد وعبیدالله نجات یافت وتا زمان خلیفهٔ عباسی زنده ماند که بدربار رهسپار شد.

این واقعه قتل مروان شب یکشنبه ۲۷ ذی حجه سال ۱۳۲ هجری رخ داد و مدت خلافتش پنج سال بود مادر اوهم زن کردی بود که قبلا زن ابراهیم نخعی‌بود-

باین ترتیب سلسلهٔ اموی وآل‌مروان پس از ۹۱ سال حکومت ظالمانه وبی‌رحمانه سقوط کرد.

و دسته دسته بنی‌امیه وبنی مروان درهرشهر بودند با حالت فجیع کشته میشدند

اطلاعی چند دربارهٔ بنی‌امیه

شجرهٔ طیبه	**شجرهٔ خبیثه**
نور	ظلمت

درآفرینش عالم وآدم سنت براین جاری بود که همیشه‌در مقابل نور ظلمت و در قبال علم جهل و دربرابر مصلحت مفسدت ومقابل عقل نفس‌بهیمی عرض‌اندام میکند.

قدرمسلم این است که آفریننده بمنطوقه «الله نورالسموات والارض» نور مطلق پرتو افکن این عالم است ودرمبداء آفرینش ظلمت وجهالت ومفسدت و شهوت نیست آنجا خیرمحض است هیچ شری راه ندارد. خدای عالمیان این آفرینش را برای بشرمثل زده پروئیدنها تا بهتر ازتحولات آن درك معنی کنند .

کلمهٔ طیبه نورخداست ودین‌خداست وایمانی‌است که بیشتر درراه حفظ عقیده بتوحیدداده‌است که اصل این‌شجره دردل‌مؤمن‌ثابت‌است وفرع آن فروع‌دین‌است که آدمی را باعلاعلیین بالا میبرد. نماز وروزه وزکوة بنقل‌حدیث نبوی ازبرگ و شاخهای اصل درخت‌ایمان‌است.

ازحضرت ابوجعفرمحمد بن‌علی باقرالعلوم روایت که فرمودند مراد بشجرهٔ طیبه رسول‌خداست وفرع وشاخه آن علی‌مرتضی وعنصر وشیرهٔ آن فاطمه زهراء ومیوه آن ائمه اطهار ازحسن‌مجتبی‌تاقائم آل‌محمد(ص) میباشد که هریك پس ازدیگری مشعلدارهدایت هستند و برگهای آن شجرهٔ طیبه شیعیان امامیه اثنی‌عشریه هستند که عالم و فاضل وعامل بوظیفهٔ خود باشند وهربرگی افتد برحسب سنن‌الهی برگ دیگری‌جای آن سبز و روئیده شود.

« ومثل‌سخن ناپاك و کلمه کفرمانندشجرهٔ ناپاك‌است که چون حنظل تلخ وناخوش وخبیث وکریه‌است واونیز برحسب سنن‌طبیعی‌شاخ وبرگ ممدهد ونشو ونما مینماید و گاهی گرد درخت پیچیده وشجرهٔ طیبه راهم می‌پوشاند ولی‌چون اصل وشاخ او درزمین استوارنیست مانندأعراض‌مجازی وبی‌ثبات‌است ولذا تشبیه بحنظل کرده‌اند که روی‌زمین بعمق‌بسیار کوتاهی‌میرود و زودخشك میشود وبرا کنده میگردد.

«تمام مفسرین‌اسلامی‌شجره طیبه‌را بنورنبوت وولایت و شجره خبیثه را بظلمت و جهالت ومنافقین‌را بنام‌اموی تفسیر کرده‌اند ودراین‌رشته احادیثی‌ازفریقین دردست‌است که حضرت محمد(ص) وعلی وفاطمه وحسن وحسین و۹نفر ازاولاد حسین که مجموعاً چهارده معصوم میباشند اصل‌وفرع شجرهٔ‌طیبه ونورهدایت هستند وامیه وآل‌ابوسفیان وآل زیاد شجرهٔ خبیثه میباشند وچون شجره طیبه را ما در«کتاب ۱٤ معصوم» کاملا تعریف وتوصیف وتشریح کرده‌ایم اینك باختصار ازشجره ملعونه ومعرفی‌آنهابحث میکنیم تامقدمه مطالب بعد گردد.

شجرهٔ ملعونه در قرآن

وماجعلنا الرؤیاالتی اریناك الافتنةللناس والشجرة الملعونه فی‌القرآن ونخوفهم‌فما یزیدهم‌الاطغیانا کبیراً .

آیهٔ ٦سورهٔ بنی‌اسرائیل

درختی که‌تلخ‌است وی‌راسرشت — گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از حوض کوثر بهنگام آب — به بیخ انگبین‌ریزی وشهد ناب
دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل — و گر باغبانش بود جبرئیل
در آخر همان میوه بار آورد — همان میوه اندر شمار آورد

«فردوسی»

مفسرین‌عموماً درتفسیراین آیه نوشته‌اند که رسول‌اکرم(ص) درخواب دید میمونها برمنبر اوبالا میروندسخت متاثر گردیدجبرئیل نازل‌شد خواب راتعبیر کرد گفت بنی‌امیه بربنی‌هاشم غلبه پیدا میکنند وازمنبرتو بالامیروند«آنهاشجرهٔ ملعونه هستند- نوشته‌اند ازآن تاریخ دیگر کسی‌خنده برلب پیغمبر(ص)ندید(۱)

درباره بنی امیه ومذهب‌وروش وپرورش آنها کتاب‌ها نوشته شده ازآنجمله حاکم نیشابوری درمذهب بنی‌امیه وطعن‌ولعن برآنها اخبار بسیار نقل‌کرده که یکی از آنها

در حدیث منقول ازحضرت‌علی (ع)درذیل « **واحلوا قومهم دار البوار** » فرموده آنها مخبرقریش یعنی بنی‌امیه وبنی‌مغیره‌می‌باشند .

طبری در تفسیرخوددرذیل **و جاهدوا فی‌الله حق جهاده** می‌نویسد پروردگار امر کردبجهاد بابنی‌مخزوم‌وبنی‌امیه .

حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید «اللهم‌العن بنی‌امیه‌قاطبه» ودراین‌لعن‌اباسفیان و فرزندانش‌یزیدو معویه وآل‌ابی‌العاص وآل‌حکم‌وآل‌مروان‌همه‌مساویند واکثر مورخین ومحدثین این‌حدیث را روایت کرده‌اند (۲)

اینجا باید یك‌موضوع اساسی‌راتذکرداد وآن‌موضوع وماهیت لعن است لعن بمعنی محروم‌ساختن‌از الطاف الهی است وچون طاعت و عبادت پروردگار موجب تقرب خلق بخالق‌میشود ومعصیت سبب‌دوری‌ازبرکات‌فیوضات باریتعالی‌است‌هرکس‌عبادت کند ویا مردم باطاعت و تبعیت‌خدا وپیغمبرش دعوت‌نماید وتبلیغ کند اومقرب‌پیشگاه‌جامعه‌و درگاه‌خداوند می گرددوهرکس خودمنحرف گردد و سبب انحراف مردم از چشمه سار فیوضات وبرکات عامه‌الهی گردد منفور ومحروم و ملعون خواهد شدوبنی‌امیه که‌درایجاد فاصله بین‌آئین پاك‌دین اسلام ومردم مسلمان‌میکوشیدند خودمردم رامحروم از مزایای قانون قرآن نمودند ولذاقاطبه مردم‌جهان در ۱۳ قرن‌بنی امیه‌را لعن کرده‌اند وآنهارا محروم‌از عواطف و عنایات‌حق خوانده‌اند ودرزبان‌زن‌ومرد‌نتیجه محروم‌شدن ازفیوضات کامله الهی لعن‌وطعن است.

« همانطور که عبادت‌نعمت‌ولطف ورحمت برای گرویدگان است‌معصیت‌وسرپیچی ونقمت ومحرومیت از الطاف‌وعنایات‌الهی مخصوص منحرفین و طاغین است - بدسته‌اول بهشت موعود وعده داده وبطبقه دوم‌جهنم وعیدفرموده واین قانون‌از محکمات‌قضااست که استثناء پذیرنیست خواه‌بندهٔ‌حبشی یا سیدقرشی‌باشد هرکس گروگان‌اعمال‌خوب یابد خودمی‌باشد.

بنی امیه چون در بدی‌وبیدادگری وستم‌کاری ومحروم داشتن‌عموم مردم‌ازحق و حقیقت‌وسلب‌کردن جامعه راازحقوق‌اجتماعی وهزاران خیانت دیگراصرار داشتندمورد لعن وطعن‌ابدی میلیونها مردم‌واقع‌شدند .

۱- تفسیر مجمع‌البیان ص۴۳۴ج۳- شرح نهج‌البلاغه ص۴۷۷ج۳-ص۴۶۶ص۴۶۷

۲ - شرح‌ابن‌ابی‌حدید درتعلیقة‌نهج‌البلاغه‌س ۲۶۱ج۱وص ۱۰۵ وص ۴۱۰وص ۴۴۸

همان اندازه که اهل بیت‌درنزدیك ساختن‌مردم بقرآن‌وسیره پیغمبر (ص) وسنن اسلام اصرار داشتند ومیکوشیدند سطح‌علم و فکر مردم را بالا برند بهمان اندازه بنی امیه‌می‌کوشیدند سطح‌دانش وبینش را تاریك‌نگاه‌دارند تابتوانند برمردم‌حکومت کنند و هدف‌آنها فقط احراز سلطنت وحکومت‌بر مردم بود آنهامیخواستند ثروت‌ریاست دست آنها باشدوهرچه‌میخواهندبکنند هیچ‌قید وشرطی برای مردم وجامعه مردم قائل‌نبودند یك حزبی که از شجره ملعونه منفرع میشد و حزب شیطان شهرت گرفت برای اجرای تمایلات وشهوات‌خودازهیچ گونه‌جنایت‌وخیانت‌فروگزاری نکردند تادوران‌حکومت آنها سپری گردیدوبدست ایرانیان سلطنت‌وخلافت از دست آنها گرفته‌شد و کاخ بیدادگری آنها متلاشی گردید

ریشه‌فساد

الم‌تر الی الذین بدلوا نعمت‌الله کفرا واضلوا قومهم دارالبوار جهنم یصلونها وبئس القرار (۱) سوره‌ابراهیم

عبد مناف مردی‌متین و متمول وتجارت پیشه بود وغلامان‌رومی‌رامیخریدنددرکار های‌تجارت خود بکارمیگرفتند.

امیه یك غلام رومی « جوان ایتالیائی خوشکل‌زیباانداام بود » که عبدمناف‌ازعبد شمس خریداری کرد و خودش فرزندی‌داشت بنام‌هاشم که همسال‌با این‌پسرزرخریدبود امیه پسری زیرك نیز هوش فعال‌بودوجلب‌توجه‌مولای‌خودرا کرده وبرپسر آقای خود هاشم رشك‌می‌برد و بدبین‌بودو کاهی‌سعایت‌میکرد.

امیه مانند سایر« فرزندخوانده‌های عرب»درمحیط عربیت بزرك‌شد وآداب‌عربی آموخت و در اثر کار و فعالیت اندوخته‌ای‌تهیه کرد و آزادی خودرا فراهم‌ساخت وبك خانواده‌ای‌تشکیل داده که اصل‌شجره ملعونه قرار گرفت‌و بنقل برخی‌از کتب «امیه آزاد شده بنی‌ثقیف بود وامیه پسر زانیه‌ای‌بود که درعهدمسیحیت رومیان‌تربیت شده» ودل آن پسر از دشمنی اسلام پربود (۲)

بعضی ازمورخین هم معتقدند امیه‌وهاشم پسران عبدمناف بودند و حین‌تولدتوام وپشت یاپیشانی آنهابهم‌متصل بودوچاره‌جز این‌ندیدند که باشمشیرآنهارا از هم جدا کنند واین شمشیر در دودمان‌این‌دونفر باقی مانده (۳) البته این خبر بجهاتی مردود است و شاید‌خواسته اند برای‌ضرب‌المثل ونقل بمعنی‌چنین تعبیر کنند.

خوب وبد هاشم‌وامیه

اصحاب تواریخ نوشته‌اند عبد مناف‌درگذشت وچندپسرباقی گذاشت که مشهورترین آنها هاشم- نوفل- عبد شمس بود. و هاشم ازنظر عقل وکیاست و تربیت و فضیلت برهمه رجحان

۱ ــ عمربن‌الخطاب در تفسیراین‌آیه گفته بنی‌امیه‌بودند که نعمت الهی‌را کفران کردند وشهوات‌رابر قرارنمودند وجامعه مسلمین‌را بفقر اخلاقی وانحطاط و اضمحلال سوق‌دادند ــ تفسیر بیضاوی

۲ ـ مطالب بنی‌امیه را میتوان درخلال کتب‌صحاح‌سته‌وتواریخ فریقین‌بدست آورد.

۳ ــ العروبة‌فی‌دارلبوار ص ۱۲۲ ا بنقل سید مرتضی.

داشت» ولذا منصب رفاده که اطعام حاج وسقایت باشد بعهدهٔ اوبود و با کردارو رفتار نیکوی‌خودشرف‌ومنزلت‌اجتماعی برای‌خودوپدرش ایجاد کرده محبوب‌عامه عرب‌شد.
در آنموقع معمول بود در سال دونوبت قافله تجارت‌حرکت‌میکرد. قافله‌درزمستان بیمن می‌رفتند ودرتابستان بشام‌می آمدند » هاشم‌دراین دوسفر که باقافله عـرب‌می‌رفت وطبقات ممتازعرب در آن قافله بودندازوجود وبخشش‌ورفاه وسقایهٔاوبهرهٔکافی میگرفتند و مورد احترام ودارای محبوبیتی بی‌نظیرشد و شاعردرباره بخشش‌وجود او درسفر شام گفته‌است .

عمرو والعلی‌هیشم‌الثریدلقومه ورجال مکه‌مسنتون عجاف

وهاشم‌را باین‌جهت هاشم‌میگفتند که‌جودو بخشش‌او بی‌حد بود .

و این شهرت صفتی برنامش که عمربود غلبه یافت و بهاشم شهرت پیدا کرد (۱)

در دوران‌ریاست واهمیت‌هاشم‌مطلب بطرف‌هاشم آمدوعبدالشمس‌ونوفل باهم‌شرکت کردندوبتجارت میرفتندوامیه که‌غلام‌زیبای‌عبد مناف‌بوده ملازم عبدشمس‌شد ودرتجارت با اوبود تاپولی‌بدست آوردوپس از درگذشت عبد شمس‌خواست‌خودرا بهاشم بپیونددداو راضی‌نمیشد زیرا **هاشم‌سیدبطحا ودارای مناصب رفاده‌و سقایه و بزرك وسید قوم ومحبوب‌قریش بود** امیه‌هم‌جوانی بدنام وبدسابقه‌بودمیخواست‌معاونین‌هاشم‌رااحراز کند که پس‌از اوبمقام سیادت قوم برسد اما رذائل‌اخلاقی اوبافضائل نفسانی هاشم‌مباینت داشت واین‌مرد مجمع‌الفضایل‌و آن‌جوان‌مالدار بدعمل‌باهم سازش نمیکردند .

امیه بهاشم رشك‌بردوشروع‌به بمذمت«هاشم» کرد کاربجائی رسید که هاشم‌امیه‌را ده‌سال‌ازمکه‌تبعید کرد ومردم‌مکه هاشم‌راسید بطحامی گفتند و اوراسخاوتمندمیشناختند وازامیه بددهن‌وزشت‌کار منفورومنزجربود.

امیه بیمن‌رفت وهاشم‌درگذشت وعبدالمطلب بریاست‌خانه کعبه‌وپرده برداری‌رسید ودارای همـان شرافت و مجد و عظمت هاشم شد و رئـیس قریش و بزرك مکه و سیـد بطحا گردید »

امیه هم‌ابرهه راتحریك کرد که بمکه حمله کندو کعبه‌راخراب نماید ومسجدصنعا را مطاف عرب‌قراردهد ـ ابرهه هم باقشون بمکه آمد و بافیلسواران خود مصادف‌بشهر بلادفاع شد وقشون غیرمرئی صاحب خانه بر آنها تاخت تاهمه را نابود ساخت امـیه با خاندانش بمکه آمد و حرب‌فرزند او با عبدالمطلب دعوی سیادت کرد وهر قدر مفاخره کردند بضرروبدنـامی پدرش‌امیه تمام‌شد وبیشتر بعظمت عبدالمطلب افزود و الذاغرور وجاهلیت و عصبیت عربی آمیخته باحسد وبغض و کینه شد و شجرهٔ ملعونه باطن‌خود را ظاهرساخت.

حزب‌بنی امیه‌درکار شکنی‌عبدالمطلب وبدبینی بااوقیام‌کردو کتب و دواوین عرب دراین مناظرات و مفاخرات و مسابقات منصبی وبازارهـای بازرگانی معرف عرب قبل‌از اسلام از طینت این دودسته فصولی واوراقی پرشده و حکایاتی نقل‌کرده اندکه برخی‌در

۱ ـ شرح نهج‌البلاغه ص ۴۵۷ ج ۲ ـ چهارده معصوم ص ۶۱۰ ج۱

اغانی ضبط شده از آن جمله‌نافر شاعرعرب خطاب بحرب میگوید .

ابوك معاهر و ابوه عف — وزادالفیل عن‌بلد حرام

دوران عبدالمطلب با حرب سپری شد وبعصرا بوسفیان‌وحضرت محمد (ص)رسید همه جاابوسفیان‌پسرحرب برای‌جلوگیری‌از پیشرفت دین‌وکارشکنی پیغمبرپیشوای اسلام (ص) پیش قدم بودودرمکه ۱۳سال‌به رسول خدا سخت‌گرفت وهرروزدسته‌ای را تحریك بآزار واذیت اومیکرد تا مجبور بمهاجرت‌شد.

در جنگهای احد واحزاب و حدیبیه درمدینه نیز قشون دشمن‌بسرکردگی اوبود ابوسفیان ازهیچ‌جنایتی و هیچ خیانتی‌درباره‌پیشوای‌اسلام دریغ نداشت که‌درکتاب‌پیشوای اسلام نوشته‌ام .

اخباری ازحضرت رسالت درباره شجره ملعونه و بالاخص ابوسفیان و معاویه نقل شده که ازآنجمله حدیثی‌است که پیغمبر(ص) خطاب میفرماید: **«یاعمار تقتلك الفئة الباغیه بصفین»** ودرحدیث دیگرمیفرماید :**« ان‌علیایحارب‌القاسطین وهم‌معاویة وجنده(۱)»** سیوطی اخبار متواتره ازپیغمبراکرم (ص) درباره معاویه نقل‌کرده‌است - که ازآنجمله است «پیغمبر(ص) بعلی(ع) فرمود : **«سلمك سلمی وحربك حربی»** وقال‌ص **تحارب من‌بعدی‌الناکثین والقاسطین والمارقین .**

یاعلی سلم وتسلیم شدگان تو تسلیم من‌هستند وجنگ‌کنندگان تو با من جنگ کرده‌اند یاعلی‌بجنگ برمیخیزدبعدازمن ناکثین ومارقین که هرسه دسته بتحریك‌معاویه بجنگ پرداختند.

کار معاویه وپسرش یزید بجائی رسید که تمام طبقات علمای اسلام او را لعن کرده‌اند جز یزیدیها وحتی مغیرة بن شعبه معاویه را تکفیر کرد « وباید گفت ویل لمن کفره نمرود(۲)»

بنی‌امیه آزادشدگان اسلام‌هستند

مورخین نوشته اند بنی امیه آزادکرده شدگان طایفهٔ ثقیف هستندآنها اصلا رومی و ازطبقات پست مسیحیان روم بودند که درقوافل تجارتی قریش بشام که مرکزحکومت روم شرقی وبازار تجارت عرب بود داخل قافلهٔ تجار حجازی شدند وتجار قریش آنها را خریدند بمکه آوردند تا در سوق عکاظ ازآنها استفاده کنند چون مدتی در میان عرب ماندند با اطلاعات واستعدادی که داشتند اهمیتی یافته واولین شاخص‌آنها درمکه ابوسفیان پدر معاویه بودکه از دشمنان سرسخت اسلام گردید ، بدترین و مکارترین و شقی‌ترین افراد این خاندان بود که از هیچگونه اذیت و آزار به‌پیشوای‌اسلام و مسلمین دریغ نداشت .

بنی‌امیه‌چون راه تجارت‌را درشام میدانستند وتربیت‌شده مهدمسیحیت بودند درمیان قبایل مکه بطرف‌منصب تجارت متمایل‌شدند تاازاین راه سرمایه بدست‌آورده و

۱- شرح‌نهج‌البلاغه‌ص۴۳۷ج۱ — ۲- وقایع‌الایام خیابانی‌جلد٤ محرم

خودرا درصف سادات قریش وپرده‌داران مکـه صاحب‌لواء تجارت نمود وازارکان قافلهٔ بازرگانی حجاز بسوریه شدند.

چون‌اسلام پدیدارشد وباینمناصب خاتمه داد ومال‌ومنال راتحت‌الشعاع قوانین‌دین اسلام بردبر آنها سخت گران آمد وباهرحیله وتدبیر بود مردم منافق وکفارقریش‌را علیه اسلام می‌شورانیدندتاشایداین نوررا خاموش کنند ولی‌بالاخره پس ازچندسال کـوتاهی مجبوربتسلیم شدندوظاهراً اسلام پذیرفتندپیغمبراسلام که ازنفاق‌باطنی وسوابق دیرینه آنها بیخبرنبود گناهان آنهارا بخشیدوابواب رحمت‌خودرا برای‌هدایت آنها گشودواماچون میدانست که آنها مارهای‌خوش‌خط وخالی‌هستند که ازفشار وقدرت‌اسلام سر دردامن‌خود فروبرده‌اند وبااحساس گرمی ومحیط مناسب دندانهای زهرآگین‌خودرا بجان مسلمین واسلام فروخواهند برد مردم مسلمانرا ازاین‌شجره خبیثه مطلع ساخت وخطرآنهارا گوشزدفرمود ودرآیات‌قرآن که‌خطاب بمنافقین ودورویان بود میفرمود مراد بنی‌امیه‌اند که سبب نزول‌این آیات شده‌اندتا سوره **«اذا جائك المنافقون»** نازل‌شدفرمودا کثریت این‌دسته رابنی‌امیه دورو ومزور ومکارتشکیل‌میدهند وبااعمال‌پلید خوداساس اسلام را تخریب مینمایند.

بامدرکی که درهمین‌اوراق نگاشتیم ثابت ومدلل داشتیم که‌بنی‌امیه اسلام را برای جلب‌منافع‌شخصی‌واستفاده ازیك دستگاه وسیع‌حکومت قبول کردند وازابوسفیان گـرفته تاآخرین‌افرادبنی‌امیه(باستثنای‌عمربن‌عبدالعزیز) کفرونفاق‌خودرااظاهرساخته‌اند بشرحی که درتاریخ‌اموی‌ضبط‌وثبت‌شده‌است

سخت‌ترین‌ساعات این‌فعالیت پس‌ازرحلت پیغمبربود که میدان‌برای‌استفاده‌امویان بازشدوبرای‌احرازجاه ومقام‌ومنصب‌وفرمانفرمائی‌وجمع‌ثروت‌ودست‌انداختن‌باموال‌مسلمین تشکیل‌حزب‌دادند وبرفعالیت‌خودافزودنـد وسقیفه‌بنی‌ساعده رابوجودآوردند تادراواخر دوره خلافت‌عمرنقشه حزب آنهاقوت گرفت وبرای‌اولین بارعثمان راکه‌ازحزب اموی‌بود بخلافت‌نشاندند.

برای‌روی‌کار آوردن‌عثمان نقشه کشیدند که قدرت عمر را درهم بشکنند و او را بقتل رسانند.

مغیرة‌بن شعبه که از شخصیتهای حزب بنی امیه بود مردی متمکن باجاه‌وجلال و طرفدارامویان بود غلامی داشت‌بنـام ابو لؤلؤ که اصلاایرانی‌بود و درجنگ های جلولاو نهاوند اسیر ونصیب این‌مردشده‌یاخریداری کرده‌بود •

حزب اموی‌دارای جلسات سری‌بوده که مغیره رادریکی از جلسات مامورقتل عمر کرد مغیره میدانست که‌ابولؤلؤ غلام او ایرانی است وایرانی‌میهن‌خواه دشمن‌خلیفه‌است که‌اساس حکومت آنها را درهم شکسته .

احساسات غلام خودرا‌تحریك کرده و چون او درخارج مدینه سراملاك‌مغیره‌بوده احضارش کردوکشتن‌خلیفه را باودستورداد ابولؤلؤ طبق نقشه بنی‌امیه وفرمان آقای‌خود به عمر خلیفه‌را بطورناگهانی باخنجر ازپای‌درآورد و چندنفر دیگررا زخمی کرد و

بعدازروی کار آمدن عثمان وسلطه‌بنی‌امیه‌دردولت اسلامی ابولؤلؤراهم‌مدتی آزادگذاشته و اختیارات سیاسی‌واجتماعی رادر عربستان وسایر کشورهای اسلامی بدست گرفت وبر خر آمال سوار شدند و شروع بتعدی‌وتجاوزبجان ومال‌مردم‌مسلمان گردیدندو آئین‌پاك اسلام‌رازیرپا گذاشته‌هرروز ناسخ‌ومنسوخی بنفع‌حزب‌صادر میکردندوحکومت‌اسلامی‌بین افراد حزب‌اموی‌تقسیم شدچون‌عثمان‌کاملا نمیتوانست منظور آنهارا‌تأمین کندبنای آشوب رادرکاراو گذاشته ومردم رابراوشورانیدندتااوراازبین بردارند وبك‌نفرازحزب که‌لایق‌تر وکافی‌تر برای‌مرام شوم وهدف پست آنها بوده بگمارند بافعالیت های خود نقشه را اجرا کردندولی‌مردم‌مسلمان پس‌از قتل عثمان بدورخانه‌علی(ع) جمع شدند و اورابخلافت وریاست برخودانتخاب کردند این انتخاب با آن عدالت اجتماعی‌امیرالمومنین علی(ع) و تقوی‌وزهداو سخت‌بربنی‌امیه گران آمدمعاویه که‌حکومت شام‌رادادشت وازسرسپردگان حکومت روم شرقی بوده قشون آراست‌وبرمخالفت‌علی(ع) بجنگ برخاست سه‌جنگ کرد جنگ‌جمل - صفین - نهروان درسه جنگ‌شکست‌خورد وبحیله و تدبیر بودحکومت‌خود راحفظ کرد تادرمقام قتل علی (ع) بر آمد وپس‌از پنج سال خلافت عدل‌وداد‌امیرالمؤمنین آنحضرت‌را کشتند و معاویه‌با امام‌حسن بکشمکش پرداخت و مردم را شورانید تا امام حسن‌رامجبوربصلح کردو زمام‌امور کشورپهناور اسلام‌را دردست گرفت معاویه درراه‌فتح وفیروزی‌ازهیچ‌عملی خودداری‌نمیکرد .

معاویه کیست؟ باید برای‌بیان مطالب‌بزرگترین بازیگران صحنه را بشناسیم تاباعمال‌و کرداراو پی‌ببریم .

علامه‌حلی‌در کتاب‌نهج‌الحق آنجا که مثالب‌صحابه رااز طریق‌مخالفین بیان‌میکند مینویسد : ابومنذر هشام‌بن‌محمدبن‌السائب کلبی در کتاب‌مثالب مینویسدمعاویه فرزند چهار نفر است ۱ - عمارة‌بن‌ولیدبن‌مغیره‌مخزومی ۲ - مسافربن‌عمرو ۳ ابی‌سفیان ٤-و مردی دیگر .

مادرش هند ازمعامات‌بودومردم‌اورا ازنظرجمال سیاهی که داشته دوست‌میداشتند اما او هراولادسیاهی که‌می‌آوردمی کشت حمامه‌جده معاویه در بازارذی مجاز که‌ازبازار های‌معروف‌عرب‌است رایت وپرچمی‌بالای‌خانه‌اش‌نصب کرده بودواین کار زنان‌فاحشه‌وهمه جائی بود که درعرب‌بالای‌منزلشان بیرقی‌نصب میکردند تاباحرمسرای‌دیگران تمیزداده شود ومعاویه بازیاددعوی‌برادری کردزیرا ابوسفیان بامادرزیاد رابطه‌نامشروع داشت وزیاد را ازابوسفیان‌میدانست .

حافظابا سعیداسماعیل‌بن‌علی‌السمان حنفی درمثالب بنی‌امیه‌وشیخ‌ابوالفتح‌جعفربن محمدسیرانی‌در کتاب‌بهجة‌المستفید‌مینویسدمسافر فرزند عمروبن‌امیه‌جوانی‌صاحب جمال وزیبا بوده‌هندعاشق‌اوشد وبااورابطه یافت و درعرب‌شهرت گرفت وچون‌هند آبستن شد مسافر بحیره نزدپدرش رفت‌پس‌از سه ماه‌ابوسفیان نزدپدرمسافررفت اوازحال هندسؤال کردابوسفیان گفت‌من اوراتزویج کردم‌مسافراین‌بشنیدومرد .

زمخشری درربیع الابرار مینویسد نسبت بچهار کس‌میرساند - ابی عمروبن‌مسافر

ابی‌عمارة بن‌ولید ــ عباس بن‌عبدالمطلب. صباح بن‌معن‌وچون اباسفیان مردی‌تنومندسیاه چهره عبوس‌وضخیم بودهند مایل‌بابوسفان‌شد وحسان‌بن ثابت که معاصر اوبودگفته‌است

لمن‌الصبی بجانب الوهد ملقی‌فریداً غیر ذی مهد
بخلت به بیضاء آنسه من عبد شمس صلتةالخد

قاضی‌نورالله شوشتری دراحقاق‌الحق مینویسدامیه غلام بچه زیبای رومی بودکه‌عبد شمس‌خریدوحکم پسرخواندگی یافت و لذا میگفتندامیة بن‌عبدشمس.نسابین‌عموماً او را رومی میدانند وبرخی که درانساب اطلاعی‌نداشته‌اند اورا فرزندعبدشمس گفته‌اند. عرب که اورااز آداب عربیت خارج‌دید اورا ردیةالاصل‌خواند وهمه بیزاری کردندازاین که اورا عرب گویند.

گاهی‌معاویه افتخارمیکردبعربیت ودربعضی ازنامه‌ها که بحضرت علی(ع) مینوشت مفاخره بصحابی وقرشی‌بودن میکرد امام(ع) درپاسخ او نوشته « **ماهذا صورته‌لکن لیس‌المهاجر کالطلیق ولاللحیق کاللصیق(۱)**

معاویه وجنایات تاریخی‌او

«یکی ازجنایات تاریخی این مرداین‌بودکه درزمان حضرت علی(ع) که نهایت قدرت مسلمین بوده معاویه بجای خراج گرفتن ازرومیان بآنهاباج داده وآنهارا حامی‌خود برای‌غلبه بعلی(ع) گرفت‌ودرپناه آنهاقشون تهیه میکرد واستمداد مینموددرحالیکه‌ارکان‌امپراطوری روم ازصولت شمشیرعلی برخودمیلرزید معاویه این‌ننگ تاریخی‌را برای‌خود گذاشت که درحین‌عظمت واوج‌ارتقاء اسلام باج ده دولت منحلهٔ روم‌غربی‌شد. تادولت‌اسلام راضعیف کنند در عصرجاهلیت فساد ورذالت اخلاق درسوریه‌که دست رومیان بود بسرحدکمال رسیده بود ازهیچ عمل‌شنیعی‌خودداری‌نمیکردند قبیح‌کاربد ازبین رفته بود تا اسلام‌آمد وبکلی‌ورق رابرگردانیده وبجای رذیلت فضیلت ایجادکرد وآموزشگاه تربیتی‌بنانموده مردم رابروش پسندیده پرورش‌داده معاویه برای تضعیف دولت اسلام درحکومت خود از جهت آنکه‌بدولت پوشالی روم شکست خورده سرسپرده بوده باز آن فجایع اعمال را رواج داده ومردم را درکارهائی که بضرر جامعه و رشد ملی مسلمین بوده آزادگذاشت مکه ومدینه که بزرگترین دانشگاه تربیتی اسلام بوده تحقیرکرد و برای موقعیت خود اول یك دسته ازرقاصه‌ها وبدکردارهای مشهور مسیحی که تازه اسلام‌گرفته بودند اجیر کرده بمدینه فرستاد ومدینه را که مرکز خلافت ومهد نزول قرآن بوده از سکونت اصحاب خالی‌کرد صحابه رسول خدا را تبعید نموده ورذایل اخلاقی را تعمدا در مکه ومدینه مانند قماربازی ومیگساری وهرعمل شنیع که ازپرتو این دوصفت ظاهرمیشود معمول‌کرد. بااین‌کردارنهال نیرومند اسلام راخشکانید وجوانه وشاخه های درخت‌اسلام را قطع‌کرد.

معاویه برای‌آنکه نفوذ مهاجر وانصاررا ازبین برد وباقیمانده اصحاب پیغمبر را نابودکند تادرسلطنت خودمانندعثمان مخالف‌سرپیچی‌همچون اباذرنداشته باشدشامیان

۱ـ ذخیرةالدارین ص۴۹

رابر اهل مدینه شورانید ویك تخم نفاق وخصومت میان آنها پاشید وجنك سردی بین شام ومدینه برپا ساخت وهردم آتش آنرادامن میزد وبشعرای شام پول مبداد که اصحاب رسول خدا را هجو کنند .

تنها سد راه معاویه اهل مکه ومدینه بودند که شاهد و ناظر اسلام ونزول قرآن بودند اومیخواست بکلی این دوشهر ازبین برود لذا لشکری خونخوار از اراذل واوباش تشکیل داده وبمدینه اعزام داشت . یزید را نیز ازبرای این منظور تربیت کرد.

یزید از نظر تربیت و شخصیت

ابن کلبی در کتاب المثالب وحافظ حنفی درمثالب بنی‌امیه و میدانی دربهجةالمستفید نقل کرده‌اند: یزیدبن معاویه‌مادرش میسون دختربجدل کلبیه خود را باابوسفیان پیوست وبیزید آبستن شد ونسابه بکری که ازعلمای سنت است درباره آنها گفته :

فان یکن الزمان اتی علینا لقتل الترك والموتی الوحی
فقد قتل الدعی و عبد کلب بارض الطف اولاد النبی

دعی‌عبیدالله بن‌زیاد است که پدرش زیاد مشهوربزنا بوده واو در فراش ابی‌عبیده بنی‌علاج ثقفی پیدا شد ودعی دیگر معاویه است که ابوسفیان بزنا با مادر زیادونام اورادعی گفتند وزیاد را بنام زیادبن‌ابیه خواندند که پدرش معلوم نبود ومرادبعبد کلب یزیدبن معاویه است زیرا ازعبدبجدل کلبی بوده .

زبیربن بکار در کتاب انساب قریش مینویسد یزید پسرمعاویه صاحب سگهاو کبوترها وبازها وتازی‌ها بود که اکثرباسازندگان ونوازندگان وشاربین خمرسروکارداشت واین تربیت خانوادگی مادری وپدری اوبود که باعبیدالله بن‌زیاد درسرسفره شراب باهم بعیش ونوش می‌برداختند و میگفت :

اسقنی شربة تروی مشاشی ثم مل فاسق مثلها ابن‌زیاد
صاحب السر والامانة عندی و لتسدید مغنمی و جهادی

یزیدمیمونی داشت که نامش راابی‌قیس گذاشته بود وباین حیوان شراب‌میخوراند تا برای اورقص کند آن را یك لباس حریرسرخی پوشانیده بود وروی سرش کلاه‌خودی ازابریشم الوان تعبیه کرده وبا پوشش الوان تزئین میکرد تابرای اوبرقصد — ویکی‌از شعرا درآنروز گفته :

تمسك اباقیس بفضل عنانها فلیس علیهاان سقطت ضمان
الامن‌رای‌القردالذی‌سبقت‌به جیاد امیرالفاسقین اتان

ابن شهرآشوب مینویسد یکروز یزید با امام حسن درمجلسی واقع شدند یزید بامام حسن گفت من مستدتی است تو را دشمن میدارم امام حسن فرمود راست میگوئی ومن میدانم زیراشیطان شریك‌پدرت درکار تو بود وخداونددرقرآن فرموده **وشارکهم فی الاموال و الاولاد** شیطان با هرکه شرکت در اولاد کرد دشمنی آل محمدرا پیدا میکنند .

یزید از جهت حسب و نسبت

میسون دختربجدل کلبی اززنان معروف شام بوده و رسم بوده هر زنی بد عمل است بیرقی برفراز خانه‌اش نصب کند که مردم بدانندو کسی مزاحم‌زنان دیگر نشود زیرا عرب متعصب است واگر کسی نسبت بسوء ظنی هم مغازله میکرد ولی اوباکارد او را پای درمی‌آورد ــ در اخبار این افراد بصاحب‌الرایات معروف هستند.

میسون زن معروفه وجیهه‌ای بود معاویه او را گرفت وموقع حمل بیزید طلاق داد میسون درسال ۱۷ هجری متولد شد و کنیه اورا ابوخالد گذاشتند ونام شوم خود رابر انگشترش نقش کرد .

یزید در خاندان زشت‌کاری وبی دینی نشوونما یافت وازپستان زنان تبه‌کار شیر خوردن روزها باسگها بشام میرسانید و چون بزرك شد ومعاویه هم فهمید دیگر اولادی پیدا نمیکنند اورا باستادا ادب آموخت شعروادبیات‌خوب میفهمید ــ دائم شراب‌میخورد دردربارخلافت رومی صفت معاویه بانواع عیش ونوش ولهوولعب میگذرانید ــ شغلش‌شکار وسك بازی‌وشراب خواری بود افرادی راداشت که زنانی برای اومی‌آوردند وهرزن‌خوش صورتی سراغ داشتند باومیگفتند چنانچه عاشق ارینب دخترعبدالله شد .

یزید درسال اول خلافتش امام حسین راکشت درسال دوم سه روز اباحه اموال و ناموس عمومی وقتل عام مدینه راداد که بخلع اوازخلافت کرده بودند درسال سوم گفت باید مکه را ازمیان برداشت تاخیال مردم راحت باشد و ساکنان آنرا قتل‌عام کرد لذا منجنیق نصب کردند تاآنجا را ویران وآتش بزنند .

یزید در۱٤ ربیع‌الاخرسال ٤٦ بمردوعمرش ۳۷ سال تا۳۳ سال بوده(۱)

پرورش یزید در مهد مسیحیت

چون یزید متولدشد اورا بیك زن مسیحی که از طایفه بنی کلب همان عشیره وحشی بیابانی مادرش میسون بودندسپرد آنهاکه بکلی ازاسلام بی‌خبر وبفحشاء وفجایع عادت کرده بودند یزیدرا به‌ترتیب‌ورشد مسیحیت بیابانی تربیت کردند واورا ازبغض ودشمنی‌اسلام تقویت کردند ، خویهای زشت،کردار ناپسند ــ سك بازی ــ شراب خواری میگساری ، قماربازی ــ خشونت ، شقاوت ،خودمختاری ، عادات زشت وخصال ناپسندآئین تربیت یزید بوده و مسیحیان که از اسلام خوشدل نبودند دل این‌کودك را پر از کینه وبغض اسلام نمودند .

وصیت‌های پدرش درباره اهالی مکه ومدینه واشعار خودش که مولودروح خبیث‌او بوده‌نمونه بارزی ازصفات وسجایای این‌مولود خبیث است ــ یزیدمانند پدرش بادشمنان اسلام‌آمیزش نزدیك داشت وهمنشین جام وباده وقمار و عیش وعشرت آنها بوده و برای نابود ساختن مسلمین واسلام ازهیچ‌کاری دریغ نداشت .

یزید مانند پدرش که ازرومیان حمایت میکرد وبضرر اسلام‌قیام میکرد درسیاست خارجی خیانت بزرگـی باسلام نمود «موقعی که قشون اسلام جزیره قبرس را محاصره

۱ ــ تاریخ طبری ص حبیب‌السیر ص ٤٦

کرده بود و نزدیك بود تصرف کند یزید ازیونانی‌ها پول گرفت و فرمان داد لشگریان اسلام مراجعت کنند .

معاویه ویزید درشهر مدینه کاری کردند که در تاریخ نظیر نداشت اصمعی میگوید پس ازفاجعه قتل عام اهل مدینه که در کوچه‌ها وخانه‌های شهرمدینه خون جاری بود و بناموس مردم وزنان ودختران اهل مدینه آشکارا تجاوز وخیانت کردند بمدینه آمدم جز ازدسته‌های جوانان وزنان هرزه شامی کسی را درمدینه ندیدم ۱۲ هزاردختر باکره از صحابه پیغمبر وبزرگان مسلمین را فرمان بی‌ناموسی داد واموال آنها را براوباش شامی مباح ساخت .

بنی‌امیه مخصوصا معاویه ویزید در تمام کشورهای اسلامی برضد قرآن وفضیلت و انسانیت میکوشیدند ورذایل اخلاقی رابجای فضایل آدمیت اجرا میکردند ظلم وبیدادگری جای خودرا بعدالت وانصاف داده مصونیت فردی برای هرکسی نبود محیط مسلمانان تاریك ومتزلزل گردید امنیت وجود نداشت مکر، دروغ، شهوترانی، فحشا حکومت استبدادی جای عدالت اجتماعی حکومت علی ع را گرفت. حزب بنی‌امیه بمفاسد دیرین خود رسیدند وبتمام شئون زندگی مسلمین دست تعدی وتجاوز دراز کردند این مقدمات با آوارگی بزرگان اصحاب ومسلمین سبب شد که یك شخصیت بزرگی مانند حسین بن علی (ع) قیام کند اگر اوقیام نمیکرد وقیام خونین نداشت کی تاریخ می‌توانست این جنایات را ثبت کند وحقیقت را روشن سازد تمام این فجایع را حسین بن علی (ع) در سفر خود تاکربلا وخواهرش دربازگشت از کربلا تامدینه برمردم دنیای آنروز روشن کرد وبگوش جهانیان رسانید.

گفتیم بنی ثقیف طایفه‌ای ازاعراب معمولا تجار بودند که درسفر شام ازغلامان رومی میخریدند پدرامیه ازغلام زاده‌های رومی بود که عبدمناف ازبنی ثقیف خرید وپسر خود خواند تبنی وپسرخواندگی پیش از اسلام درعرب امری معمولی بود ولی دراثر تربیت نژادی رومی واستعدادیکه داشتند فامیل بزرگی درعرب تشکیل دادند که ننگ عرب واسلام بودند

دراسلام هم مخصوصا زمان امارت عثمان رومیان که درشام قرنها سابقه حکومت داشتند خواستند بدست معاویه ممالکی را که مسلمین گرفته بودمسترد دارند.

نقشهٔ این کاررا بوسیلهٔ حزب اموی زمان خلافت عثمان ریختند تابالاخره پس از امیرالمومنین بدست معاویه اسلام راازخط سیرخودمنحرف ساختند.

علمای اجتماع میگویند جمعیت‌ها نماینده روحیهٔ ملل است وعائله عنوان جماعت است واصلاح جامعه وجماعت مبتنی براصلاح خانواده وافراداست واصلاح نظام اجتماع برپایهٔ اصلاح نظام عائله است واسلام بزرگترین مکتب اجتماعی راتشکیل داده وبوسیلهٔ نماز یومیه ونمازعیدین وجمعه وجماعت وحج وزکوة وصدقات رابطه قوی وجاذبه نیرومند برای اجتماع مسلمین بوجود آورد که اول خودوخانواده مهذب شود وپس از آن جامعه وملل بشری بنی‌امیه که دشمن دیرینه اسلام بودند بکلی این روابط حسنه را ازمیان برداشتند ونظام عائله را محترم نشمردند وقبل ازهرچیز شرافت ونسبت نظام عائله را باانتساب زیادبن ابیه بپدرش ابوسفیان ازبین برد وانساب عرب را که ازبزرگترین مفاخر ملی آنها بود برای

پدرش اثبات نمود وبادیده انگاشت واین جنایت را نیز برای پسرش نیز تثبیت کرد واززنان معروفه میسون گرفت ویکی ازهمان زانیه‌ها را برای اوعقدبست معاویه باحیله وتدبیر ارینب بنت اسحاق زوجه عبدالله سلام قرشی که عامل معاویه در عراق بود و به وجاهت وبلاغت وجمال وکمال وشرف وکثرت مال مشهور بودفریب داد که برای یزید عقد کند .

یزید درنظر مسیحیان

ژوزف ماك‌کاپ درکتاب تفوق اسپانیا مینویسد:
یزید یکی ازمخبرین اسلام بود(جاسوس برای نصاری) واز کفار عظیم بشمارمیرفت مادر او مسیحی وشاعره وتمام خشونتهای صحرائی را دارابود چنانچه یزید را برروی اسب بزرگ کرد وازبالشهای ابریشمی دربار پدرش معاویه متنفربود ـ لذا یزید ازتحت تأثیر محیط سلطنت معاویه خارج شد و ابدا با دین اسلام موافقتی نداشت بلکه هر وقت فرصتی بدست می آورد تحقیر فراوان مینمود و در خانه مادر مسیحی خود به آزادی شراب می خورد و برای اجرای خواهش های نفسانی خود و پیروی آن و اجراء دلخواه خویش ابدا رادع و مانعی نداشت.

وقتی یزید بخلافت رسید از مسلمین مکه و مدینه که ازتربیت فاسد او اطلاع داشتند بیعت طلبید ولی آنها زیربار نمیرفتند وگفته شده که فرمان خلیفه روی ورقی کوچکتر ازگوش موش نگاشته شد واین خودعلامت آن بودکه تاچه اندازه دبیران دربار بکارهای خوددلبستگی دارند وهمین موجب شورش مسلمین شد.

یزید اساساً دارای جمیع اخلاقهای پست حیوانی بود وبی اندازه باتقوی وتقدیس دشمنی میورزید اوجوانی سست وبی بندوباربود میل داشت اسلام رامضمحل نموده تمدن مخصوصی بوجود آورد سربازان خودرا بشهرهای مقدس میفرستاد وآنهارا درشئون ومال وعرض وناموس مردم آزاد میگذاشت بطوریکه باکمال وقاحت اسبهای خودرا نزدیك قبر رسول خدا بستند وتاتوانستند مسلمین راغارت کردند وآنچه توانسند بغارت و اسارت بآفریقا بردند تاشمع تمدن اسلامی را خاموش کردند(۱)

اثرحکومت شوم یزیدچنان شدکه نفوذ زنها را در دربار خلافت تحکیم وتقویت نموده بطوریکه یکی ازآل مروان نوه یزید را بزور بزنی بگرفت اوخواب بودکه آن زن بالشی روی دهن اوگذاشت ونشست تاخفه شد ـ استقلال وقدرت زنان یکی از نتایج شوم حکومت آل سفیان وآل زیاد وآل مروان بود تاآنجاکه زن یکی ازخلفا درب منزل را بروی شوهرش بست واجازه بیرون رفتن باونداد ـ دخترخلیفه دیگراموی درچوگان بازی رسماً شرکت کرد.

خلفا لباس یراق طلائی وشلوارسیاه ابریشمی پوشیدند ـ چشمه‌های شراب درخانه‌ها روان وجاری بود ـ یکی ازآنها چون خواست بمکه رود هزارسکه نقره بآرایشگری اجرت داد تا اورا زینت کند وچون آرایشگر گفت میتوانم با این مبلغ مادرم راآزادسازم هزار

۱ ـ عظمت مسلمین دراسبانیا ژوزف باك‌کاپ ص ٤۲

سکه دیگرباوداد. همین‌خلیفه اموی۶۰۰۰۰۰۰ شش‌میلیون‌لیره ازخزانه عمومی دزدیده بودوخزانه آنقدر پرو مملو بود که درآن اثری نداشت . این‌ها عکس‌العمل سلطنت خود مختاری معاویه وپسرش یزید بود .

صفحات اوراق زندگـی بنی‌امیه مشمول بزنا و جنایات فحشا ومسکرات است و درست‌نقطه مقابل مهدعصمت‌وعفت وطهارت وتقوی وحجب وحیای آل محمد ع بوده‌اند .

مقریزی مینویسد (۱)

بنی‌امیه و بنی‌مروان

بنی‌امیه وبنی‌مروان سخت‌ترین دشمنان بنی‌هاشم بودند واین دشمنی عللی داشت که همه آن علل بجاه‌طلبی بنی‌امیه بازگشت میکنند خاصه روزی که اسلام ظاهر شد و مناصب عربی را در بنی‌هاشم تمرکزداد و تصریح فرمود که«**الائمه من‌قریش**»

بنی‌امیه ازنظردنائت وپستی نسب که غلام زادگان رومی برای عبدمناف بودند در نظرقریش ناچیزوحقیرشمرده میشدند وظهور خصومت ودشمنی آنها ازظهور اسلام و۲۳ سال مخالفت سرسختانه ابوسفیان‌بن‌حرب پدرمعاویه باپیغمبراکرم ص که دراکثرجنك های‌کفار قریش ویهود علیه مسلمین شرکت داشت شروع میشد ـ ابوسفیان بالاخره‌در فتح مکه بدست عباس عموی پیغمبراجباراً اسلام را قبول‌کرد وپیغمبر اوراآزادنمود.

ابوسفیان خودوزن ودخترونوه‌اش یزید دشمنی راازآغاز اسلام دردامنه‌کوه صفا تا هجرت بمکه وازجنك بدرکبری و جنك احدکه حضرت حمزه را شهیدکردند آغاز نموده وتاآخرین خاندان بنی‌امیه و بنی مروان باستثنای (عمربن‌عبدالعزیز) ازدشمنی چیزی فروگذارنکردند از این‌جهت آنها را **آکلة‌الاکبادوکهف‌النفاق** می‌گفتند .

بنی‌امیه وبنی‌مروان بودندکه جگرحضرت حمزه را بیرون آوردند و زیر دندان فشردند وازبینی واعضاء اوگلوبند ساختند ـ معاویه ازهیچ جنایتی درباره دوستان علی ع دریغ نداشت وران امام حسن را دریدند واورا مسموم‌کردند بـاچوب بدندان‌حسین بن‌علی ع پس ازکشتن وسربریدن زدند ـ زید ویحیی بن‌زیدبن علی بن‌حسین راشهید کردند درحالی‌که آل مروان‌خودرا «**ناصرالداعی‌الحق**» میخواندند.ـ علی‌بن‌عبدالله بن عباس رادومرتبه بحکم ازدواج بادخترعمویش که مورد توجه عبدالملك بن مروان‌بود سرش راکوبیدند ـ اباهاشم بن علی راکشتند .

ابراهیم‌بن محمدبن علی‌رامروان بقتل رسانید ـ عون بن عبدالله بن جعفر را بـا برادرانش روزعاشوراکشتند وبسیاری دیگر از بنی‌هاشم وسادات هاشمی را در زندان‌ها کرده میکشتند .

ابوجعفرمنصورعباسی میگفت پادشاهان بنی‌امیه خونخوار وسفاك بودندعبدالملك جبار و خون آشام بود ولید دیوانه بود سلیمان فقط در فکرشکم وشهوترانی خودبود .

این خصومت وبداندیشی میان هاشم بن مناف بن‌قصی وبین برادر خوانده‌اش امیة پسر خوانده عبد شمس بن عبد مناف دامنه دار گردید واز موجبات بداندیشی منا

۱ ـ النزاع والتخاصم فیمابین بنی‌امیه وبنی‌هاشم ص ۵

سقایت ورفادبود که بابنی هاشم‌بود وبنی‌امیه با آنهاازروی حسادت بسعایت برخاستند.

بنی امیه کعبه را خراب کـردند مسجد الحرام را منهدم ساختند اوقات نماز را تغییر دادند وشراب می‌خوردند و بنمـاز می‌ایستادند وبا همان مستی بمنبرپیغمبر ص بـالا میرفتند .

مقریزی مینویسد : هاشم جد بنی هاشم دارای منصب سقایت و رفاده(مهمانداری) بود وکسانی که بکعبه میآمدند مهمان اوبودند. ترید از نان وگوشت ـ روغن ـ خرمـا آرد تهیه میکرد وهمه را درعرفـات‌ومنی سیراب کرده غذا میداد وازاینجهت اوراهاشم گفتند که دارای هشمت وحشمت گردید وافکارعمومی اورا میستائید هاشم ایام حج‌پنجاه شترنحروقربـانی میکردومردم‌را اطعام‌مینمود . امیة بن‌عبدشمس «پسرخوانده‌عبدشمس پدرهاشم» دارای‌ثروت‌واموالی فراوان‌بود ولی‌سست‌نفس وامساك دست اومانع‌ازانفاق‌بود بهیچ‌وجه بکسی چیزی نمیدادواطعامی‌نمیکردو لذا قریش‌باوسخت بدبین‌بودند و وبانظر مقر بـاومینگریستند هرسویا هرمنزلی‌که امیه ملازم هاشم‌بود هاشم‌محبوب عموم و امیه منفور هم میشد ــ ده سال این سیره میان هاشم و امیه بـاقی ماند واولین دشمنی آنهـا از این جـا شروع گــردید کـه بغض و حسادت امیه مـوجب مخالفت بـا هاشم گردید .

مقریزی می‌نویسد امیه کاری درجاهلیت کرد که درعرب سابقه‌نداشت و آن‌این‌بود که‌در زمان حیات خودش زنش را بپسرش داد در نکاح مقت هرمرد حق‌گرفتن زن پدر خود راداشت .

احادیث نبوی درذم‌بنی‌امیه

بنی‌امیه در اسلام ننگی‌بودند که تمام فجایع اسلام ازآنهاسر چشمه گرفته که‌اولین آنهاسقیفه بنی‌ساعده بوده‌است‌ومورخین موثق احادیثی نقل کرده‌اند .

درحیوة‌الحیوان ازمستدرك‌حاکم‌ازابوهریره‌نقل کرده‌است که پیغمبرفرموددرخواب دیدم که ازاولاد حکم‌بن ابی‌العارض می‌جستندو برمنبر من‌بالا میروند رسول خدااز آن تاریخ نخندید و بااندوه همدوش بودتا وفات کرد .

۲ــ علامه‌حلی درنهج‌الحق از کتاب **الهادیه** نقل کرده‌اند که فرموده **لکل شی آفه و آفة هذالدین بنوامیه** هرچیزی‌را آفتی‌است وآفت‌دین بنی‌امیه است .

۳ ــدر صحیح مسلم ازرسول خدا وقتیکه فرمود **هلاك امتی علی‌ید هذالحی** واین‌خبر دنباله خبریست که درباره بنی‌امیه نقل کرده است ،

٤ ـاین بطریق حدیثی‌ازبخاری نقل کرده که‌پیغمبر خودفرموده **هلاك‌امتی‌علی یدی اغیلمه سفهاء**

٥ ـابن‌حجردررساله‌تطهیراللسان‌نوشته‌است **کان ابغض‌الاحیاء والناس‌الی‌رسول‌لله ص بنوامیه**

۱ ــ النزاع والتخاصم بین‌بنی‌امیه و بنی‌هاشم مقریزی ،

۱ ــ تاریخ البرماله ص خ ۱

۶ ـ ابن‌حجر بسند حسن روایت کرده که فرموده **شر قبایل العرب بنوا امیه و بنوحنیفه و ثقیف الی غیر ذلك قال ص فی کل حی نجیب الافی بنی امیه** درهرفرقه ای‌روحی‌و زندهٔ نجیب یافت میشود مگر در بنی‌امیه مروان بیست برادر و ۸ خواهر و ۱۱ پسر وسه دختر داشت که چهار پسر خلافت کردند **ـ ولید ـ سلیمان ـ هشام ـ یزید** ابوالفرج مینویسد پیغمبر فرموده **اذا بلغ بنوالعاس اربعین رجلا اتخذ امال‌الله دولا وعبادالله خولا**

واین‌چهل نفر آنوقت بود که مروان گفت من‌اکنون پدرده‌نفرم وبرادر ده نفرم‌وعم ده‌نفرم وده‌نفردیگر خلفانی‌بودندکه ازبنی‌امیه حکومت کردند چه‌خلفای بنی‌امیه ۱۵ نفر پسران مروان‌و یك‌نفر عمربن‌عبدالعزیزرا کسر کنیم همان‌ده‌نفرمیشود. که مجموعاً بچهل نفر میرسند وکردند آنچه پیغمبر فرموده .

داهیه‌های عرب‌چهار نفر بودند .

من‌العرب العرباء قل‌عدا ربع دهاة فمایوتی لهم بشبیه
معویة ـ عمروبن عاص ـ مغیرة زیاد ـ هوالمعروف بابن ابیه

درعرف تاریخ عرب این‌چهار نفررازنازاده نوشته‌اند .

اطلاعات عمومی‌عرب درعصر بنوامیه

درباره فرهنگ‌ومعارف اسلام‌وعرب جای‌خود مفصل شرح‌داده شده‌است ـ این‌جا تنها‌بعصر اموی می‌پردازیم گفتیم عرب‌غیر ازخود را نمیشناخت و هرچه بود از آن خود میدانست این تعصب‌جاهلیت از روزی بود که فاقد همه چیز بودند وقتی هم صدقه سر اسلام واجد همه‌چیز شدند باز این تعصب را داشته بسا این تفاوت که آن همه چیز است مسلمان حقیقی بوداین طبقه‌مسلمان بااین تفاوت کـه آن‌همه‌چیز دست مسلمانان حقیقی‌بود این طبقه مسلمان عاریه‌و جاه‌طلب ودنیاخواه بودندواز فضایل اخلاقی اسلام‌ومعارف آسمانی آنهم بی‌بهره مانده بود معذلك‌بر سریرحکومت نشسته‌بزور وزر بـرعرض وناموس مردم مسلمان فرمانروائی داشتند وعقل‌و خرد آنها آنقدر نبود که تشخیص‌مقام خلافت‌وسلطنت وحکومت رابدهند تابدانند چه‌لوازمی داردوچگونه‌این‌مرتبه‌و مقام‌را نگاهداشت‌ـ‌همان رسم دیرین رابکار می‌برند **مثلاعرب جزشعرو تاریخ بعلم دیگری** توجه نداشتند وبقول جرجی زیدان فقطاین فن‌را قابل سیادت‌و پیروزی‌میدانستندحتی حساب‌ودفترداری مراسلات ومحاسبات که واجب‌ترین اساس‌هردستگاهی است عرب نداشت‌**و بلکه بنظر تحقیر باین‌دو فن مینگریست و بهمین جهت دیوان محاسبات ومراسلات‌را بعجم‌و موالی وذمیان وامیگذاشتند** و بنی[1] امیه بهمین جهات کاتبان و محاسبان را غیرعرب میگرفتند زیرا عرب‌ها حساب‌وکتاب نمیدانستند .

در زمان معاویه «**مسلمان غیر عرب**» زیاد شدند معاویه از اکثر آنها ترسید وبهراس افتاد که مبادا تولید زحمت کنند وبنظرش‌رسید که تمام‌موالی یابعضی ازآنهارا

معاویه سال ۶۰ مرد ـ عمروعاص سال ۵۳ ـ زیاد سال ۵۳ مرد ـ مغیرة بن‌شعبه ۵۷ قبرزیاد ومغیره‌و ابوموسی اشعری درثویه نزدیك قبرکمیل است

باید کشت ولذا بزیادبن ابیه نامه، نوشت که موالی‌را مانند **اغنام مسلخ** کن چون گوسفندان سربر —وزیاد اقدام نکرد مخالفت نمود معاویه با یاران خودکه همه‌حزب اموی بودند مشورت کرد گفت چنان می‌بینم که شمال موال موالی فروزانی یافته وبیم آن میرود که بر عرب بتازند اینك فکر میکنم بهتراست قسمتی‌از آنهارا بکشیم وبرخی‌را برای راه‌سازی وخریدو فروش‌در بازار بگمارم .

سمرة بن‌جنب که ازاصحاب اوبوداین‌رای راپسندید اجازه خواست این‌وظیفه اخلاقی راانجام دهدیعنی شروع‌بکشتن موالی نمایدولی **احنف‌ابن قیس** مخالفت کرد گفت‌این کارخطاست این‌هامسلمانند ودرهمه چیز بـاماشریك‌هستند ما آنها راباخود شریك‌ساختیم باما نسبت سببی پیدا کرده‌اند وصلاح نیست ماآنها رابکشیم نویسنده درتعجب است که چگونه**معاویه‌راداهیه‌عرب گفته‌اند این‌فکرسخیف باتوسعه‌نفوذاسلامی چگونه فکرقادر براتخاذتصمیمی‌عاقلانه‌برغیرعرب‌نداشت‌جز کشتن آنها که آنهم‌امر محالی‌بودتصمیم گرفت- درحالی که‌صفحات‌تاریخ‌عصر او واعصار بعدنشان میدهدکه‌فکروعقل‌عرب بیشتر ازاین نبودومعارف‌وفرهنگ‌وعلوم اسلامی رابنی‌امیه‌باکشتن‌امیرالمؤمنین وامام‌حسن وامام‌حسین‌ع کشتندومادرعصر بنی‌عباس بـازدرهمین‌موالی‌و غیر عرب‌ازذراری‌همان خاندان‌علی‌راگرفته زنده کردند وتالیفات وتصنیفات موجوده اسلام ازموالی وغیر عرب است** ازاین جریان میتوان‌بمعاویه که داهیه این‌خاندان بودپی‌برد ومابقی راشناخت که خلیفه مسلمین ناگهان ازترس تزلزل حکومت خودبفکر کشتن هزارها مسلمان می‌افتد وجرم آنهااین است که ازعرب‌نیستند —والبته‌این‌فکر سخیف‌از بنی‌امیه‌بوده همه‌اعراب‌اینطور نبودند چنانچه درسطور تاریخ پس‌از معاویه دیدیم کـه‌کار دست ایـرانیان‌و موالی افتاد

خودخواهی عرب درعصر بنی‌امیه

دراوراق گذشته دیدیم که خلافت بنی‌امیه‌اختلاف بین‌بنی‌هاشم وبنی‌امیه رابیك دایره بزرگتری توسعه دادند وآن اختلاف شدید بین عرب‌وعجم شد هدف‌اسلام این‌بود که فرق‌بین‌عرب وعجم‌رابردارد وشرقی‌وغربی‌رایکسان بشناسند سیاه‌وسفید خواجه وبنده ومتمکن‌وفقیر عالی‌ودانی همه‌درقبال احکام‌اسلام وپیشگاه خداوندیکسان هستند اهمیت و ارزش فقط روی تقوی‌وپرهیزکاری است‌چنانچه قران تصریح داردکه **ان اکرمکم‌عندالله اتقیکم** وپیغمبرفرموده **بهشت برای اطاعت‌کنندگان است ولوسیاه حبشی‌باشد وجهنم برای‌متمردین ومتخلفین ولوسید قریشی‌باشد** وهیچ فخری‌عرب برعجم‌ندارد همه یکسان وبرادریکدیگرند

این‌اصل اساس‌دین‌اسلام درخلافت‌اموی زیرپا گذاشته شد وعرب یك‌غرورونخوت و تکبروتفرعن شگفتی بخودگرفت وسرمست حکومت وثروت وقدرت‌شد **زیرا هنوزهم نیم‌قرن بیشترنگذشته بودکه ازشترچرانی بسلطنت رسیده بودند** وبا این‌حال خودرا برترازدیگران دانسته وچون رومیان مست‌باده‌غروروخودخواهی بودندوهمان‌خود

ستائی موجب تلاش آنها گردید.

بنی‌امیه گمان‌میکردند ممیزات آنها دردیگران‌نیست ازیك‌جهت درست فکر کرده بودند زیر تا این حد خودستائی وظلم‌وستمکاری ومفاخره ومباهات بی‌جا دردیگران‌نبود بهمان‌دلیل که سی‌ویك‌سال حکومت واقعی آنها یعنی‌معاویه ویزید سبب اضمحلال وسقوط آنهاشد وبقیه درحال‌حکومت عاریتی ومتزلزل‌میزیستند تابکلی نام آنها باننك باقیماند.

امروزهم این‌خودستائی‌ها دربرخی ازفرمانروایان بزرك باقی‌است که بدون جهت خودرا برتروبالاتر ازدیگران می‌پندارند ومیخواهندخراجگیران‌جهان‌زیرنظر آنها قرار گیرندیاللعجب که ازتاریخ پندنمی گیرند .

عربهادرعصر اموی‌بقدری راجع ببرتری خویش‌دچارتوهم وغلوشدندکه‌پنداشتند مزاج‌وطبیعت آنهااساسا باسایرین فرق‌دارد **ولذا میگفتندزن‌قریشه تاشصت‌سالگی بارورمیشودوزن‌عرب‌تاپنجاه‌سالگی‌حمل برمیداردوزن ومردعرب‌هیچگاه گرفتار مرض فلج نمیشوند مگرآنکه مردان عرب بازنان رومی و بلغاری هم بسترشوند** ممکن است اولادی که ازآنها ببارآید دچارفلج گردد وبهمین جهت در عصربنی امیه بمسئله حفظ نژادخود میکوشیدند وباغیرعرب آمیزش نمیکردندومخصوصاً آل ابوسفیان وآل‌زیادوآل مروان‌ازغیر ازخود دختری‌نمیگرفتند ودختری بغیر ازفامیل خودنمیدادند.

این‌مسئله غلووخودخواهی که باینجارسید البته علل‌دیگری هم داشت که بسیاری حاضرنبودند بااامویان‌که نژادآنها پست‌ترین‌نژاد منسوب عرب‌بود وصلت‌کنند و راجع بپیوند خون‌هم باایرانی ورومی وبلغاری‌درست‌است که سبب‌الغاء صفات بارزملیت میگردد وخودبحثی جداگانه دارد .

عربهای اموی قضاوت‌راهم بغیرازعرب‌وبالاخص خودشان وهواخواهانشان‌نمیدادند میگفتند جز عرب‌کسی شایسته قضاوت نیست درحالی‌که قضاوت تعمق فکر و دقت نظر می‌خواهد و عرب درجه عقل‌وفکرش سطحی است واین اختصاص برای حفظ منافع خود آنها بود .

امویان‌عرب‌خلافت راهم برپسر کنیز«یعنی‌عرب» روانمیدانسیندا گرخلیفه‌دوفرزند داشت یکی ازن‌عرب ودیگری ازن غیرعرب ـــ فرزنداولی شایسته خلافت بودبفرزند دومی‌خلافت نمیرسید ودرهمین سلسله دیدیم که فرزندان آنها ازن غیرعرب شایستگی بهترنشان دادندنهایت برخلاف سیره‌اموی رفتار کردند .

وبهمین جهت چون زیدبن علی‌بن‌الحسین‌ع دعوی خلافت‌کرد هشام‌باو نوشت **شنیده‌ام هوای‌خلافت‌بسرداری توکه مادرت‌کنیزاست چگونه‌میتوانی چنین مقامی را دارا شوی در صورتی‌که مادر او یعنی شهر بانو شاهزاده ایرانی بود .**

۱ ـــ هجین یعنی نااصل - بی‌اصل -

امایزید وپسراموی باآنکه مادرش کنیز بود بخلافت رسید .

عربهاعربی راکه مادرش‌عرب نبود **هجین** میگفتند و بغیرعرب دختر نمی‌دادند اگرچه طایفه عروس ازپست ترین طوایف عرب وطایفه داماداز بالاترین‌طوایف عجم‌باشد چنانچه یکی ازدهقانان **ملاکین** ایران‌بخولستگاری زنی‌ازطایفه باهله رفت‌آنزن که در یکی‌ازکاخهای ترکان‌میزیست پیشنهاددهقان‌را نپذیرفت‌درصورتی که قبیله باهله‌ازپست‌ترین قبایل عرب بودند .

عرب‌زن دادن‌بغیررا یکنوع بردگی میدانستند وهمین افراط و خودپسندی عرب سبب شد **که‌مسلمان روز افزون غیر عرب که منفور بنی‌امیه بودند و جهاتی دیگرهم که‌رخ داد بطرف آل‌علی‌پیوستند** وآنها که نمی‌خواستندبااهل بیت‌بپیوندند باخوارج که دشمنان علی بودند همدست شدند علیه بنی‌امیه اقدام وقیام کردند و بنام شعوبیه شهرت یافتند .

عرب وموالی

درسابق‌راجع بعرب‌وعجم‌واینکه‌عرب‌خودرا برتر ازهمه‌میدانست وعجم‌هم که باهوش واستعداد ولیاقت‌فطری‌کار را ازدست‌عرب گرفت ودرهمه جارخنه کرد محسودعرب واقع شد ازجهتی‌هم برای‌عقیده‌واطاعت ازدین پیروی ازعرب کرد وبعدزمام کلیه شئون‌حتی لغت‌وقواعدزبان عرب‌را باهمه علوم وفنون اسلامی حتی تفسیرقران وفقه ازعرب اتخاذنموده وخود سرآمدآن شدند اینك دنباله همین گفتار که **عرب‌باموالی** چگونه عمل میکردند شمئه نقل میکنیم

عرب خودرا آقا وسرورمیدانستند گفتند اسلام از عرب پدیدآمد وعرب اسلام را منتشرساخت وپیغمبر ص فرموده هر که عرب را دشمن بداردخدا دشمن اوست ــ آنها عرب رابزرگوارترین مردم روی‌زمین میدانستند وحتی ازابن مقفع‌حکایتی نقل کرده‌اند که اوگفته عرب خردمندترین مردم‌روی زمین‌است واستدلال کرده که این ملت‌شترسوار پشمینه‌پوش بردنیاحکومت یافتند واین ازعقل آنها بود .

معلوم‌نیست این گفته ازابن‌مقفع باشدزیرا جرجی زیدان‌مدرك‌گفتار خودرا نقل نکرد وبنظرما اگرهم از او باشد هنگام گرفتاری اوبچنگال‌عرب بوده که او را بالاخره کشتند وبی‌انصافی است که ازملتی‌این طورتعریف کرده باشدوبازهم او را بکشند.

درهرحال عرب بااین سلسله عبارات‌ساختگی خودرا سیدوآقای دنیا میدانست و برملتهای غیرعرب مباهات میکرد درحالی که مصریها اعتراف کردند که عرب‌دارای عقل وحکمت نبودمظاهرعقل وخردش دراشعارش هویداست .

اعراب بموالی (غیرعرب) میگفتند «نه تنهاماشمارا ازبردگی‌واسارت آزادساختیم بلکه شمارا ازپلیدی کفر وشرك نجات داده مسلمان‌نمودیم وهمین‌کافی است که ازشما برترباشیم ماشمارا باشمشیرسعادتمند ساختیم وبازنجیربه‌بهشت کشاندیم مابرای‌راهنمائی شما خودرابکشتن دادیم وچه خدمتی بالاتر که برای‌زندگی باسعادت شما جان خود را فداساختیم ــ خدا ما را مامورنموده تاخودرا برای راهنمائی شمابکشتن بدهیم وشما رااسیر کرد. وآزاد سازیم.

این منطق عرب بود البته نتیجه اسلام را بحساب خود گذاشتند و مخصوصا بنی‌امیه مرتکب انواع مناهی اسلام شدند و باز خود را منجی موالی میدانستند
بنی‌امیه در صف اول نماز غیر عرب را راه نمیدادند میگفتند برای فروتنی نسبت بخدا چنین میکنیم نافع بن جبر شافعی از تابعان نامی بود گفت چون جنازه‌ای را می‌دید می‌پرسید کی بود؟ اگر گفتند از قریش بود میگفت **افسوس از قوم من یکی کم شد** اگر میگفتند عرب بود میگفت **افسوس که وطنم مرد** اگر میگفتند **غیر عرب «موالی» بود با خونسردی میگفت کالای خداست میخواهد می برد - میخواهد میگذارد.**

حتی بنی‌امیه عرب میگفتند سه چیز نماز را درهم میشکنند **سگ - الاغ - مولی** چنانکه دیدیم موالی را بنام میخواندند بکنیه صدا نمیزدند - با آنها پهلو بپهلو راه نمیرفتند جای آنکه آنها را برخود مقدم دارند فقط جائی که آنها را مقدم میداشتند درصف پیاده مقدم جنگ بود آنهم برای اینکه موالی کشته شوند از شر آنها راحت کردند - در سر سفره غذای موالی باید بایستد تا عرب بنشیند غذا بخورد برود آنگاه موالی غذا بخورد.

اگر درمهمانی عربی موالی را بسبب سن یا فضل یا تقوی دعوت میکردند باید اورا سرراه بنشانند تا مردم بدانند که او عرب نیست.

اگر از عرب می‌مرد عجم نمیتوانست براو نماز بگذارد - بنی‌امیه موالی را ازمسلمانان غیرعرب ذمی می‌دانستند آنها معتقد بودند عرب برای آقائی و موالی برای بندگی خلق شده است وازبی‌خردی آنها کافی بود که هنر و صنعت و تجارت وزراعت را بدست غیرعربی میدادند و فرمانروائی فقط مخصوص خود آنها بود .

این ضرب المثل را جرجی زیدان ازاعراب آورده که گفته‌اند **معلم و جولا و بافنده احمق است** زیرا ذمی‌ها بیشتر بآن کار مشغول بودند .

روزی عربی باغیرعرب **موالی** برای رفع اختلاف خود نزد **عبداله بن عامر والی عراق** رفتند **موالی** گفت خداوند امثال شما را ازمیان ما بردارد - عرب گفت خداوند امثال شمارا در میان ما زیاد کند وچون حکمت این گفتار را ازعرب پرسیدند گفت :
چه بهتر ازاین موالی امثال اینها زیاد شوند تا کوچه‌های ما را جاروب کنند و چکمه های ما را بدوزند و برای ما پارچه ببافند و ما فقط فرمانروای آنها باشیم .

خلفای بنی امیه خود را بالاتر از پیغمبر خدا میدانستند

ما کوشش داریم آنچه مورخین سنی درباره امویان نوشته‌اند جمع آوری میکنیم تا وجه تسمیه شجره ملعونه برای خوانندگان روشن گردد.
ابن خلکان مینویسد **عبدالملک و هشام براهنمائی حجاج خودرا برتر و بالاتر از پیغمبر خدا میدانستند و بنام خلیفة‌اله میخواندند** بدین ترتیب:

چون خلفای اموی پول‌خواه و دنیا پرست بودند جز باین سه‌چیز ارزشی نمیدادند و مردم متملق چاپلوسی که اطراف آنها را گرفته آنها را آنقدر بزرگ میکردند که باورشان

میآمدچنانچه امروزهم‌دار یم‌ودرعصرخود دیدیم که اطرافیان متملق وچاپلوس زمامداران بیسواد مقتدررا تامرتبه پیغمبران بالا بردند تادرمقام ومنصب خودباقی بمانند .

دردستگاه بنی‌امیه هم‌اطرافیان چاپلوس ومتملق که درعین حال مستبد وستمگر بودند خلفای‌اموی رابقدری بالابردندکه باور کردند،

حجاج‌والی عبدالملك بن‌مروان که هردوبه‌بی‌دینی‌مشهورند خلیفه را **خلیفةالله** خواند وگفت تو از پیغمبرص ونبی‌بالاتری‌زیرا خلافت‌برتر ازنبوت‌است وزمین‌وآسمان براصل خلافت پدیدارشده وخلیفه نزدخدا از فرشته‌گان وپیغمبران مقرب تراست زیرا خداآدم رابدست خودساخت وفرشته‌گان رابسجده اومامور کرد واورا در بهشت جاداد آنگاه‌آدم را ازآسمان بزیرآورد وخلیفه خودنمودسپس پیغمبران رامبعوث کردتاپیغامی بیاورندوپس ازپیغام‌آوردن‌کارشان تمام‌بودفقط خلیفه است‌که جانشین خدامیباشدوچون بااوبااحتجاج ومناظره‌می‌پرداختند میگفت‌اگر کسی پیغام‌آورشما شدو کسی خلیفه‌شما شد کدام یك‌برترند.

عبدالملك‌که این سخنان را می‌شنید طبعاً خشنود میشد و باد در خرطوم کرد **خودرا خلیفتةالله و برتر از پیغمبر میدانست**

پس حجاج چاپلوس دیگری خلیفه‌دیگررا ازمقام نبوت بالاتر برد واو**خالدقسری والی هشام بن عبدالملك بود** موقعی‌که درمکه منبررفت‌گفت . **ای مردم البته خلیفه خدا از پیغمبر او بالاتر است**

ابن‌اثیردرتاریخ خود توضیح‌داد. که‌منظورش‌این‌بودهشام ازپیغمبرخاتم‌النبیین‌بالاتر است . وابن‌خلکان‌هم همین توضیح رادرباره عبدالملك داده وجرجی‌زیدان نیزشرحی در بیدادگری این طایفه اضافه‌کرده است بدین شرح .

که بسیاری ازچاپلوسان که فقط بخاطردنیا مسلمان شده بودند این‌آتش فسادرا دامن‌میزدند وکاررادشوارتر میساختند وهمان‌طور که عمال خلیفه ازخلیفه تملق‌میگفتند وآنهارا براهانت باسلام جری‌میساختند .

چنانچه‌نوشته‌اند همین خالدقسری نسخه‌دوم حجاج مردی بی‌سواد وبی‌اطلاع بود قرآن نمیدانست‌اگرآیه‌ای ازحفظ میخواندچندغلط داشت‌روزی برای‌مردم‌بیچاره‌خطبه خوانددروسط خطابه چندخطاازاوسرزد بقسمی‌که سراسیمه‌خطبه راقطع‌کرد امادرهمان جمع یك مردمتملق از همان عناصر فریاد زد ای امیر **ازچه هراس داری بی جهت نکران مباش مردعاقل‌که قرآن‌حفظ نمی‌کندقرآن حفظ‌کردن کاراحمقان است** خالدقسری ازاین سخن جان تازه‌ای‌گرفت‌گفت راست‌گفتی

یزید بن‌ولید وقرآن

افرادین طایفه هرچه بآخررسیدندکثیف‌تر وسخیف‌تر بودند یزیدبن‌ولید شبی مست‌ومخمور وبی باك قرآن رابرداشت تا تفالی‌بزند این‌آیه سرصفحه بچشمش خورد .

واستفتحوا وخاب کل جبار عنید من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدید

آیه ۱۴ سوره ابراهیم

هر ستمگر خودپسند شکست می‌خورد بجهنم میرود از آب جوش می‌نوشد. یزید دستور داد قرآن را آویختند تیر و کمان خودرا گرفت آنرا تیرباران نموده و پاره پاره کرد و اشعاری سرود که ترجمه‌اش این است

ای قرآن ایا مرا ستمگر و خودپسند خواندی ومرا تهدید میکنی؟ آری من همان ستمگر خودپسند هستم وهرگاه روز واپسین خدای خودرا دیدی بگو یزید مرا پاره پاره کرد

جرجی زیدان وقتی این حکایت را نقل میکند مینویسد که بنی امیه از انتشار دین اسلام جز غنیمت واموال چیزی نمیخواستند وهدفی جز مقام ومنصب برای اعمال شهوات نداشتند **زیرا آنروز ها که خاندان امیه حکومت داشتند اسلام در نواحی دور دست مانند ترکستان وسند وسمرقند داشت پیش میرفت ولی بااین رفتار آنها متوقف شد مردم دنیا باسلام تمایل داشتند اما بدرفتاری خلفای اموی آنها را از اسلام بیزار کرد- این هم یك سند دیگر درضرر فتوحات امویان** ویکی دیگر ازموجبات برگشتن مردم مسلمان دوردست این بود که بنی امیه بسیاری ازخاندان علوی و اهل بیت پیغمبررا میکشتند که سروصدا بلندمیشد وموجب تنفر وانزجار مسلمین میگردید وآنها که درحین جنك یامحال مفتوحه بودند با شنیدن این اخبار حاضر نمیشدند باسلام واردشوند.

شکنجه بنی امیه نسبت بمردم

اسلام اطاعت از اولی الامر را واجب نمود وبا آنکه دیگری را بجای اولی الامر شناختند معذالك مسلمین اطاعت میکردند ولی حکم آنها قرآن بود که تکلیف مردم را معین کرده بود اما چون دوره بنی امیه رسید برخلاف سابقین خود برای متخلفین که درگذشته توبیخ وتحقیر وتهدید میشدند معاویه برای اولین دفعه دراسلام زندان ساخت ومخالفین خودرا زندانی کرد.

معاویه یکدسته نظامی مسلح که امروز گارد محافظ میگویند برسم رومیها تهیه کرد ومتمردین را بوسیله آنها بزندان میفرستادند.

معاویه رجال بزرك ومردان کارآگاه وباشخصیت را باپول می‌خرید تا آنجا که زورش نمیرسید بزر متشبث میشد وبحیله بردیگران فائق میگردید- یکی ازانواع خریداین بود که مثلا عبداله بن زبیر که خودداعیه خلافت داشت گفت خانه من عراق آتش گرفته معاویه دستور داد صدهزار درهم باو بابت خانه‌اش دادند درحالی که هردو میدانستند بهم دروغ گفته‌اند

---

۱ - اغانی ابوالفرج اصفهانی ص ج ۱۹

۱ - اغانی ابوالفرج اصفهانی ج ۶ مروج الذهب مسعودی ح ۲ جرجی زیدان ج ۳ سال ۱۰۲

ولی مصلحت هردوایجاب میکردبرای اسکات این‌مبلغ داده‌شود .

معاویه بدست همین‌عمال بمردم شکنجه و آزارمیرسانید تامتخلفین ساکت و آرام باشندفرامین صادر کردبرای کشتن مخالفین‌مخصوصاًهواخواهان علی واهل بیت که تذکر دادیم وروش‌زندان نمودن‌از آن‌پس‌قوت گرفت بطوری که ابن‌زیادبتنهائی درحکومت کوفه پنجهزارنفررا زندان کرد که ازآنجمله مختاربن‌ابوعبیده‌ثقفی بود وبوسائلی آزاد شد در خلافت عبدالملك حجاج گروهی بی‌حساب رازندان کرد وزیرشکنجه و آزار گرفت وبهر که سوء ظن پیدامیکرداورا دستگیرمی‌نمود بحبس‌میانداخت‌وازروی هواوهوس محاکمه میکرد و روی خشم میکشت .

جرجی‌زیدان مینویسد ازمصادیق‌مامورین بنی‌امیه که بزجرو آزار و کشتار تشویق شده‌بودند . **بسر بن‌ارطاة بود که اطفال بی‌گناه رامیکشت‌و دیدیم که درمدینه چگونه خونریزی کرد که‌خون درکوچه‌ها راه‌افتاد ودوپسرخردسال عبداله بن‌عباس والی یمن را بنام عبدالرحمن وقثم بادست خودمانند بره‌سربرید گویندآن دوکودك بمردی شبان پناه برده بودندآنمرد قسی‌القلب‌آنها را گرفت بکشد پناه دهنده‌آنها شبان‌گفت اینها بی‌گناهند وکودك اگرآنها را میکشی مرا هم بکش پس ازآن دوکودك‌آنشبان را هم‌کشت‌که زنی‌بر اوفریاد زد ای خدا نشناس آنمرد راکشتی چراکودکان بی‌گناه را میکشی درجاهلیت هم رسم نبودکودك را بکشند وسر ببرند سلطنتی‌که باکشتن‌پیر مردان وکودکان واقوام برپاگردد شوم است .**

این جنایت ازفرمان معاویه بزیادبن‌ابیه سرچشمه گرفته که دستورداد حتی‌بزنان وفرزندان دوستان علی ترحم‌نکن ــ **وبدین صورت حجاج درخلافت عبدالملك صدوبیست هزار۱۲۰۰۰۰نفررا بطور عادی سر برید و ۵۰۰۰۰ وپنجاه هزار مردو۳۰۰۰۰ سی‌هزارزن را زندانی کردند[1]**

بنی‌امیه وجزیه

اسلام برای کسانی که درممالك مفتوحه میخواستند بدین‌خود باقی بمانند جزیه معین فرمود که برای مخارج دولت اسلامی بمنظورحفظ امنیت عمومی‌مبلغی‌ناچیزمیگرفتند تا آن‌افرادهم درامان باشند. زیرااسلام‌نمیخواست بزورشمشیردین‌آسمانی را برفرق مردم فرودآورد میخواست مردم‌دین رابشناسند وتشخیص‌دهند وخودشان ازروی میل ورغبت قبول کنند و کاربندند زیرادین برای‌رشد عقلی ورقاء ملی بشربوده واین معمابايد درمحیط‌کاملاآزاد تقسیم و تفهیم گردد **وبهمین‌جهت نویسنده معتقداست جنك پیغمبر علیه‌کفر و شرك بودومرادف جنك قرآن ودعوت بتوحید بوده که چون لوث شرك از دامن عربستان‌پاك شد خودبخود اسلام مهذب‌بدنیا نفوذ پیدا میکردوجنك**

---

۱ - جرجی زیدان ص ۱۰۲ ج ۳

های‌پس‌از اسلام مخصوصاً جنگهای داخلی رده وغیره حتی فتوحات بضرر اسلام بود وبنفع خلفای فاتح زیرادین بامنطق آسمانی خودمانند آب‌داشت درتمام ارکان اجتماع نفوذ می‌یافت چنانچه پس از جنگهای صلیبی و در واقع مغلوبیت مسلمین دین‌اسلام خود بخود درتمام قاره های جهان نفوذ یافت بی‌آنکه بمخالفت وموانع بسیار برخوردکند معذلك چون بشر تشنه اصلاحات‌روحی بود ودراجتماع هم‌ازفشارمفاسدبستوه آمده بود باآغوش باز قوانین و معارف اسلام را پذیرفت و یکجا درقرون اخیرتمام علماء و خردمندان دنیا اعتراف و اذعان کردندکه قوانین اسلام برای رشد و رقاء عقلی بشر کافی ووافی وشایسته است

نظر بهمین جهات نخواست بمردم تحمیل کنند فقط جزیه ناچیزی برای مردم غیر مسلمان که ازمزایای اجتماعی کشورهای اسلامی‌بهره‌مند میشدند معین‌فرمود.

بنی‌امیه ازاین‌قانون سوء استفاده کردند وبهرعنوان بودازمردم پول درمی‌آوردند منبع‌این درآمدهاجزیه وصدقات‌بودکه بنام‌مالیات وعشورمیگرفتندکه اگر دین اسلام بخط مستقیم خودپیش میرفت حاضرنبود صدقات رابمالیات تعبیر کند در فتوحات اسلام جزیه بحدوفوررسید زیرادمیان بسیارشدند ومعاویه ازآنهاترسید وبمامورین دستور داد برآنها سخت‌نگیرند وجزیه آنها رامضاعف کنند تادرآمد خزانه هم زیاد گردد آن‌مردم مسلمان شدند ولی باز تحت تعقیب مالیاتی عمال بنی‌امیه بودند و از شر آنها رهائی نداشتند .

عمال‌اموی‌میگفتند قبول اسلام شما اجباریست درحالی‌که این سخن بی‌مورد بود چه پیغمبرص‌فرموده**قولوا لااله‌الاالله‌تفلحوا** رستگاری‌وآزادی‌وبرخورداری‌ازمزایای اسلام بصرف گفتن کلمه توحید تامین‌وتضمین میشدمعلوم‌میشودکه عمال‌اموی منظورشان تزیید مالیات‌بود .

حجاج ازتازه مسلمانها برای‌اولین بارجزیه‌گرفت ومالیات معین‌کرد

بدنبال اوسایرعمال درخراسان وماوراءالنهر وافریقیه ازتازه مسلمانان جزیه و مالیات میگرفتند وهمین فشار باعث شدکه مسلمین تازه مسلمان بدین اولیه خود برگشتند و ممالك‌اسلامی شروع بتجزیه شدبنابراین نظرماهم صحیح بودکه گفتیم این فتوحات بضرر اسلام‌بوده زیرااگراین‌سختگیری‌هانمیشدومردم بدین‌اسلام ظاهری‌واردنمیشدندوبزودی باخاطره تلخی‌خارج گردیدند ودرمقام تجزیه ممالك اسلامی‌برآیند

زآل علی معرفت اندوختیم　　　گر چه ز جور خلفا سوختیم

اکثرمردمی که دردوره امویان باسلام داخل نشدند باابن‌رفتار باسلام وارد شوند وتااواخردوره حکومت‌بنی‌امیه بدین‌سابق‌خودباقی‌ماندندزیرادرهرصورت مجبوربپرداخت جزیه‌بودندودر اواخردوره بنی‌امیه هم درمقام‌تجزیه برآمدند وگوشه وکناررا از دست خلفای جباراموی خارج نمودند

درسال ۱۱۹ شخصی بنام **اشرس** والی خراسان شد و مردی‌را بنام **ابوالصیداء** بسمرقندفرستاد تامردم آنجا را مجددا بدین‌اسلام دعوت کنند ودرصورت قبول‌اسلام‌جزیه آنهاراساقط نماید. ابوالصیداء اقدام‌وقیام کرد ومردم سمرقنددسته دسته‌اسلام آوردند اما فرماندارسمرقند شرحی بوالی خراسان نوشت که بااین اقدام درآمد نقصان یافته است ــ والی پاسخ داد که **چون‌اسلام آنها برای‌ندادن جزیه بودهرکس ختنه کرده ونمازوروزه بجاآورده سوره‌ای ازقرآن را دانسته ازپرداخت‌جزیه معاف باشد وگرنه** جزیه بدهندمردم بساختمان‌مساجد دست زدند وآنچه تعلیم‌شده بودخوب عمل کردند تااسلامیت حقیقی آنها معلوم شد ۰

باز نوشت‌جزیه بمیزان قابل توجهی کم شد،والی طماع‌جواب‌داد ازتمام‌مسلمانان جزیه‌بگیر درنتیجه مردم سعد وبخارا بشورش‌برخاستند و یك‌جمعیت هفت هزار نفری‌در اطراف سمرقند قیام کردندتاسال ۱۲۱ انقلاب برپابود تا نصربن سیار رسما اعلام کرد گرفتن جزیه ممنوع است سی‌اهزارتازه مسلمان شکایت کردند که از همه ما ها جزیه گرفته‌اند.

عمال بنی‌امیه مالیات های گوناگونی‌وضع کردند وغنائم را بمیل خود تقسیم‌نمودند وباستثناء عمربن‌عبدالعزیز همه برّوروستم مالیاتهای‌مختلف‌بعناوین مختلف میگرفتند وحتی‌نصف‌دیات را برای‌خلیفه برمیداشتند ،

بنی‌امیه‌وصدقه‌ورشوه

عمال خلفای اموی برای تأمین مخارج سال خود و خلیفه از صدقات و زکوة نیز استفاده کردند.

مثلا جزیه وغنائم جنگی که مخصوص مصرف جنگ وسپاهیان بوده و صدقات که برای تامین زندگی‌فقرا از متمکنین وصول میشد ــ بنی امیه می گرفتند و بهرمصرفی میخواستند میرسانیدندحتی مخارج‌رقاصان وموسیقی‌دانان‌وصلات‌شعراءومداحان را ازاین محل میدادند ــ بلکه کلیه صله شاعران خودرا از محل زکوةمیدادند ــ در حالی که خلاف شرع مبین‌بود ـ واین‌صلابرای مدیحه سرائی وبرای‌خوش آمد خلفا بود هیچ‌ربطی بمصالح کشوراسلامی‌یابنفع‌مسلمین نبودو گاهی‌هم‌مقرری آنها را از محل‌صدقات میدادند ومسلمانان آنها را ردمی کردند .

عبدالملك‌بن‌مروان بحج آمد دستورداد اموالی بین مردم تقسیم کنند چون کیسه های‌پول راآوردند روی‌آن نوشته‌بوداز‌محل‌صدقات‌مردم‌مدینه آنرا‌قبول‌نکردند وگفتند مقرری ما ازمحل غنائم و مالیات است نه ازمحل زکوت و صدقات که مستحقین آن مشخص‌هستند ـ عبدالملك گوش‌نداد تامخالفت خود رابدنبال واقعه‌یوم‌الحره‌ثابت‌نماید،

مستشرقین‌نوشته‌اندخلفای‌بنی‌امیه درمواقع‌نیازفرمانروائی‌ممالك‌اسلامی‌را بمزایده میگذاشتند ودروقت اضطراروناتوانی‌هم دست بااین‌عملیات میزدند .

کار رشوه‌دادن وگرفتن عمال وخلفا واعضاء دولت وکارمندان‌بحدی‌علنی ومعمولی

شده‌بود که جزو سنن بنی‌امیه قرار گرفت هر کس کاری‌داشت‌باید‌رشوه‌بدهد تاانجام شود حتی گرفتن یك‌حکومت‌هم‌وولایت‌مستلزم‌تادیه یك‌پیشکشی‌ذی‌قیمتی بود وبااین‌رفتارتشویق خادم و کیفرخائن بکلی ازبین‌رفت هر کس‌می‌توانست ایجاد پول نماید بهرعنوانی‌باشد او مجبوب دربارخلفای اموی‌بود - چنانچه‌حکمرانی خراسان وتوابع‌در مقابل‌مبلغ رشوه **به‌یوسف بن‌عمر تفویض**شد و معلوم است منصبی که باپول گرفته شود چگونه خواهد بود ونمونه آن امروزهم در دستگاه های دولتی‌موجود است هر کس بخواهد کاری وشغلی بگیرد غیراز دادن‌رشوه‌و یاهمکاری‌شبانه‌موفق نخواهدشد .

تدریجا در اواخر دولت‌اموی پول‌ورشوه جای‌نفوذ سیاسی‌را گرفت‌لیاقت‌وشایستگی حسب و نسب - فضیلت‌وکاردانی از بین‌رفت هر که‌پول‌بیشتر میدادیا دسته‌بندی‌وهمکاری بیشتر داشت‌وباترضیه‌خاطرخلفا ودرباریان‌را هم بهترفراهم میکرد زودترمنصب میگرفت ووالی میشد و خلاصه آنکه خلیفه تاپول نمی گرفت فرمانی‌راامضاء نمیکرد .

هنگامی که‌عبدالملك‌بن‌مروان با مصعب‌بن‌زبیر درعراق می‌جنگیدند کسانی‌نزد بزرگان کوفه و مکه فرستاد و از آنها یاری خواست - بزرگان ابن دو شهر در پاسخ خلیفه گفتند .

بشرطی‌با تویاری‌میکنیم‌که حکومت بعضی‌ازشهرهارا بما واگذاری وهرکدام خواهان حکومت‌هرشهری شدند درضمن‌چهل‌نفر برای‌حکومت اصفهان مسابقه‌گذاشتند عبدالملك ازیاران‌خودپرسید مگر اصفهان‌چه‌خبر است‌که چهل نفرحکومت‌آنجا را ازمن‌میخواهند ؟!

بنی‌امیه‌اخلاق عصر جاهلیت را زنده‌کردند

پیغمبرص‌اسلام سالها کوشید‌تااز‌جهالت وتعصب‌جاهلیت‌بیرون بردو‌باوج‌فضیلت‌ورقاء رسانندولی‌بنی‌امیه که‌بحکومت‌رسیدند همان‌خشونت وسادگی پیشین رازنده کرده وفرزندان خودرا میان‌بدویها میفرستادندتازبان‌عربی‌راخوب‌فرا گیرند وعادات ورسوم‌ایلاتی را بیاموزند وازعادات‌بدوی جاهلیت که زمان‌خود امیه‌شایع‌بود تعلیم گیرند ومانند آنعصر بمشاجره ومفاخره‌ومباهله‌خودنمائی نمایندد‌ره‌جامع عمومی اشعاربسرایند راجع‌بایام جاهلیت وکارهای مضحك‌انعصرمفاخره کنند ودرباره جنگها وصلح‌هاسخنوری نمایندو‌برای این‌کاربازاری‌بنام **هربد** دربیرون‌شهر بصره‌تعیین کرده‌بودند که ابن‌سخنوری ومشاعره ومفاخره کنند .

درمقابل این بازارشعرای‌بزرك هواخواه اهل‌بیت‌طهارت هم‌بازاری‌ساختند که‌قصاید ومدایح درفضیلت ومنقبت ائمه اطهارمیسرودند ومیخواندند‌که فرزدق ازآنجمله‌شعرای معارض بود .

تعصب‌وطنی عرب عصرامویان

عرب‌قبل ازاسلام تعصب‌وطنی نداشت زیرا چادرنشین بودند که هرچند ماهی ازنقطه بنقطه دیگر کوچ میکردند وبجائی دلبستگی‌نداشتند که تعصب ورزند ولی‌چون بنی‌امیه ازنعم‌بی

حدوحساب اسلام بهره‌مندشدند یکی‌ازصفات آنها تعصب وطنی‌بود که پیدا کردند آنهم‌در منطقه نفوذ رومیان بود که این خاندان همه نسبت بشام محل‌خلافت وحمایت معاویه همه آنجارا وطن خودگرفته وتعصب‌جاهلیت بلکه جنگهاروی این‌صفت جاهلانه بود.

دردوره خلفای اولیه عرب داخل شهری نمیشد مخصوصاکه قشونی داشت اطراف شهرها خیمه وخرگاه میزدند **«جابیه ورابیطه»** محل نزول عرب‌بیرون شهربودوچند نقطه راکه مرکزتجمع قشون‌بود **اجناد** میگفتندکه **درکنارشهرهای‌دمشق-حمص اردن ــ فلسطین** تمرکزداشتند .

سپاهیان‌عراق درکنارفرات و(کرانه مجاورراه مدینه) دردونقطه اقامت مینمودند که **بصره‌وکوفه** باشد سپاهیان مصردردامنه **کوه‌المقطم** کناررود نیل جامیگرفتند بعداً آن شهررا فسطاط میگفتند .

امابنی‌امیه شام‌را برحجازوعراق‌ومصرترجیح دادندوآنجا وطن گرفتند وهمه‌فامیل خودرا یعنی تمام‌امویان‌رادعوت کردند آنجا وخانه وباغ‌ومزرعه‌وملك گرفتندواردوگاهها بشهرتبدیل شدوتعصب وطنی از اینجا شروع گردید .

وازاین‌نقطه شروع‌بکسب وکارتجارت وزراعت‌که تاآنعصربرای آنها سابقه‌نداشت پرداختند وازهمین نقطه تعصب وطنی واختلاف سیاسی واقتصادی شروع شد اما قحطی‌و عوامل دیگرآنها رامحتاج بمصروعراق نمودکه ازآن‌دوکشورکمك خواستند تادرنتیجه ملت اسلام‌بچند هیئت مختلف‌متشکل گردیدکه مانندعصرجاهلیت بدان‌مباهات‌میکردند

۱ درنسب اعراب مصرویمن ــ مکه ومدینه ــ آنها دراین فن برهمه مقدم‌بودند

۲ ــ درجامعه وطنی وتعصب مسکن اعراب ــ عراق ــ مصر ــ شام که‌رغماً‌لانف بر مردم مکه ومدینه شروع شد

۳ - درجهت‌مذهبی شعب ــ سنی - شیعی ــ معتزله وفرق دیگر

سیاست عمومی دولت اموی از ۴۱ تا ۱۳۲

گفته شدکه سیاست اسلام دردولت خلفای راشدین براساس جامعه عرب استقراربود باعدل ومدارا وغرور دینی ممالك‌را بتصرف آوردند و **درظرف سی سال دولت پهناوری‌بنام کشوراسلام ساخته وپرداخته بدنیا معرفی کردند**

دراین نیم‌قرن سلاح مسلمین زهدوتقوی بودکه درسایه قرآن وشمشیرپیش رفتند ساده‌گی زندگی‌پیشوای وبی‌طمعی وبی‌تجملی سبب‌قبول واستقبال بی‌حساب مردم تشنه اصلاحات گردید درسیاست عمومی‌هم شودوانتخاب ومشورت وهمکاری صمیمانه واطاعت‌از اوامر از موفقیت‌آنهابود .

چون حکومت عادلانه **امیرالمؤمنین علی بن‌ابیطالب** بامویان انتقال یافت و سلطنت جابرانه تشکیل شداوضاع بکلی‌عوض وصفحه سیاست منقلب گردید واولین‌هدفی که مورد توجه بنی‌امیه بود اختلاف‌اموی وهاشمی‌وانتقام‌ازبنی‌هاشم بودکه‌سرلوحه‌سیاست معاویه وسایرین قرارگرفت معاویه‌کینه دیرینه راکه درجاهلیت بین‌این دوتیره هاشم و

امیه بودتجدیدنمود واینك که قدرت باحکومت وزروزوردست آنها افتاد تاآنجاکه میسر بودبیش ازآن هم‌متصور نبود اقدام کردند .

یکی‌دیگرموضوع تقدم‌وتفوق عرب‌برعجم بود که دولت‌اموی دولت عربی مطلق‌بودو باآن همه تنعم که ازغیرعرب بدست‌آوردند ارزش‌برای غیرعرب قائل نبودند

پس‌ازهجرت پیغمبرعرب قحطانی که انصار را تشکیل‌میداد قوت گرفتندوکاردست آنهابودولی چون‌بنی‌امیه روی‌کارآمدند اطراف‌ابوبکروعمررا گرفتندوگفتند ماازقریش هستیم ودرهرکار ازانصارعقب‌ترهستیم ابوبکر گفت‌برای‌آنست که شمادیرتراسلام آوردید وبرای جبران‌کارخود بروید بامرتدین جنك کنید وباین‌ترتیب ازآنهابنفع خود استفاده کــرد .

درزمان‌عمرقریش رابرای‌جنك باورومیان‌بکار گرفتند وبدین‌ترتیب افرادحزب‌اموی درکارهای‌مهم شرکت‌نمودند تافتح‌شام دست‌داد یزیدبن‌ابوسفیان را بولایت شام انتخاب کرد . وپس ازمدتی یزید مرد وبرادرش معاویةبن ابوسفیان والی‌شام شدوحکومت اوتا خلافت امیرالمومنین ادامه داشت‌بعدهم بخلافت‌رسید معاویه در سیاست عمومی ازانصار کمك‌خواست وباآنها هم مداراکرد زیرامخالفت باصحابه بضرراوبود تانقشه جنگهارا طرح کرد وبسیاری ازاصحاب کشته شدند .

زمان‌معاویه اختلاف طبقاتی‌اقوام‌وقبایل‌عرب وتمایلات هرقبیله بهریك ازمدعیان خلافت تشنج مصنوعی پیدا و معاویه از این اختلاف استفاده کرد وتمایل روم وایران نیز ببنی‌امیه‌وبنی مروان کمك کردتامعاویه‌نقشه‌خودرا بجریان‌اندازدوچند نفرواهیه وزیرك‌را بپول‌فریب‌داد که‌بدستیاری آنها براوضاع‌مسلط شدچنانچه عمروعاص‌اورا‌ازسقوط وشکست حتمی واقعه جنك صفین نجات دادوزیاد رابرادری خودبردوستان علی شورانیدومغیرةبن شعبه را بزورزر رام کرد وبولایت عراقین گماشت واواول کسی بود که پول‌سکه زدویزید رابولیعهدی معاویه بمردم تحمیل نمود .

معاویه درسیاست جاه‌طلب بودوبااین نقطه ضعف زیرکان‌سیاسی براوفــائق‌می آمدند واین خودخواهی دراخلاف هم تاثیر کردچنانچه عبدالملك بن‌مروان گفت دوشبر در یك بیشه نمیتوانندزیست کنند وکسی جزما نباید درقلمرو اسلام مقتدر بماند معاویه برای حفظ این‌مقام تعصب‌قریش راتحکیم نمودودسته‌بندی‌های‌سیاسی راتشدید کرد تاحکومتش استوار گردد .

تمام‌افتخارات عرب درجاهلیت وتعصب نابخردانه آنها درعصرمعاویه تجدید شدو خشونت اخلاق عربی‌بامردم وحتی‌برتری دادند بدویان بردانشمندان غیر عرب ازاصول قوانین‌دولت اموی‌بود: که منتهای جدیت راداشتند که قریش رابر دیگران وخود را بر سایرین ترجیح دهند. وبدین ترتیب ممیزات شخصیت‌های دیگران مستهلك و محو شد امویین‌باتند خوئی ولجــاجت وعنادوخشونت حکومت جابرانه که سخن یك کلام است‌بر همه تحمیل میکردند وتعصبات دیرین جاهلیت راکه دربازارهای عکاظ و غیره میدیدیم تجدید وتشدید می‌نمودند .

درنتیجه قبایلی بزرگ درعرب مانند قبایل بکربن‌وائل ـ عبدالقیس ازطایفه‌ربیعه قبیلهٔ کنده وازد ازیمن وتمیم‌وقیس ازمصرهمه ازکاربرکنار بودند . چون حکومت‌دردست قریش اموی‌بود آنها هم‌کارشکنی میکردند زیرا غیرازامویین کسی مصدرکاری نبودواین کشمکش سیاسی اززمان عثمان شروع شد درعصرمعاویه به‌بی‌نهایت شدت رسید معاویه گاهی‌بمصلحت سیاسی ازقبیله یمن‌وعدنان را دلجوئی میداد نه‌این که‌کاری بدهد.

معاویه قبایل یمن‌ومضررا که دوستارعلی بودند باپول تطمیع‌نمود ودرحقیقت آنهارا خریدزیرا براومسلم شد که قریش ازراه‌ممالك پهناوراسلامی آن‌هم باآن قهرمانان‌شهیر کاری ازپیش نخواهد برد لذا این دوقبیله راآنقدرپول دادکه ساکت وراضی شدند واز **قبیله کلب هم‌برای پسرش یزیددختری گرفت** وچون زن عثمان هم ازآن‌طایفه **بودعده‌ئی هم برای خونخواهی عثمان بمعاویه پیوستند** وکم‌کم ازطوایف‌یمن ومصربرای پول‌نزدمعاویه‌رفتند وطایفه کلب که دائی‌های یزیدمیشدنددروفاداری‌بخاندان معاویه ثابت ماندند.

حتی‌پس‌از یزیداین وفاداری رانسبت بخالدپسریزید نشان دادندکه علیه عبدالله ابن‌زیادقیام‌کردند وبالاخره مروان منشی مخصوص عثمان را بخلافت نشاندند.

پس ازمعاویة بن‌یزید قبایل‌کلبی ـ قیس مضری ـ یمنی ـ قحطانی ـ نزاری وغیره همه علیه بیدادگری امویین بخونخواهی امام حسین ع قیام کرده وباهم‌بکشمکش پرداختند بطوری‌که‌احزاب‌مخالف وموافق‌بنی‌امیه در شام و عراق و فارس و خراسان اندلس وافریقیه بزدوخورد پرداختند

البته این اختلافات درهرنقطه نسبت بزمان ومکان وسیاست محلی شدت وضعف داشت و نسبت بقبایل تغییروتبدیل می‌یافت‌زیرادرهرکجاحکومت‌محل‌باقبیلهٔ‌موافق وباقبیله‌مخالف بودوبطورکلی بایدگفت پس‌ازیزید سیاست‌عمومی بنی‌امیه حفظ خودشان‌بودواختلافات‌و جنگها بقدری انشعاب و شبکه پیداکردکه قابل شمارش واحصاء نبود ولی با همه این تفاوتها بازهم‌درهرحال‌قریش‌برتمام قبایل‌برتری داشت‌واگردرنقطه بین‌اعضاء واعمال‌دولتی اختلافی‌رخ میدادچون یك فرماندارقریش میرفت هردوطبقه ازاواطاعت‌میکردند وقریش هم‌چنددسته بودندکه درعصر اموی فقط بنی‌امیه منسوب‌بقریش‌مورداطاعت سیاسی‌بودند وبنی‌هاشم مورداطاعت علمی‌وسیادتی هریك هواخواهانی داشتندکه باید این دوطبقه را درامورجهانی بدنیا . وآخرت یاماده ومعنی تعبیرکرد هواخواهان اموی دنیاخواه ـ جاه طلب ـ شهوت ران بودند وجزمنطق‌شهوت‌وغضب هدفی نداشتند ولی‌هواخواهان‌بنی‌هاشم اکثردیندار ـ متقی ـ پرهیزکار ـ درخوف ورجاء بودند وهردسته شعراء وخطبائی داشتند که درمدن ومنقبت آنها قصیده‌سرائی‌هامیکردند ورروی‌مبانی فضیلت ورذیلت قدح‌ومدح میکردند بااین تفاوت‌که اشعارمناقب بنی‌هاشم‌مطابق باواقع وحقیقت‌بودومناقب بنی‌امیه مبنی‌برجعل حدیث‌بود زیراآنها منقبتی‌ومدیحتی نداشتند جز همان سلسله اخباری‌که خواندیم‌ودیدیم‌نهایت شعرونشرونفوذآن بقدری‌عمیق ومؤثربودکه چنان‌تحریك‌میکرد تا

منجر بقتل میشد چنانچه اشعار شریف اودر وصف امويين بود که سفاح را بقتل سلیمان بن هشام اموی تحریك کرد .

دوره بنی‌امیه ازخودستائی

گفته شد که حکومت خلفای خمسی حکومت مذهبی بود و حکومت معاویه حکومت عربی بود که غیر عرب را موالی میخواندند ودر کمال حقارت‌وپستی وزبونی محروم ازمزایای اجتماعی نگاه‌داشته‌وانواع ستم‌وجورنسبت‌بآنهاروامیداشتندچنانچه جرجی‌زیدان‌مینویسد چه اهلا زمه وچه تازه‌مسلمانان ازامویان‌ومامورین‌آنان رندفراوان کشیدند بنی‌امیه با عجم‌موالی چون‌بندگان رفتارمیکردند وخودرا سرورو آنهارابنده‌می‌پنداشتندمیگفتندما نجات‌دهنده شماهستیم که ازکفرشمارا نجات دادیم- نه‌تنها درعرف‌وسیاست‌اجازه‌دخالت وهمدوشی نمیدادند درمساجد هم‌تازه مسلمانان رادرصف اول راه‌نمیدادند وجنازه موالی راتشنیع نمیکردند اگرجنازهٔ رامی‌دیدند می‌پرسیدند ازکیست؟ اگرمیگفتند ازقریش است میگفتند **واقوماه** اگر گفته میشد عرب است میگفتند **وابلدتاه** اگر گفته‌میشد عجم است‌مینگفتند جزء اموال الهی است هرچه رامیخواهند ببرند وهرچه را میخواهند بگذارند .

درزمان‌بنی‌امیه موالی کینه‌نداشتند چون‌درعرب احترام‌اشخاص بکینه بودموالی را برای‌تحقیربنام صدا میزدنداعراب باموالی دریك ردیف راه‌نمی رفتند آنها را **علج** یعنی‌خدا نشناس ونادان میگفتند .

جاحظ درکتاب‌موالی مینویسد چون‌حجاج ثقفی‌ابن‌اشعث راشکست دادآندسته از موالی که پای‌رکاب اومیجنگیدند دستگیر کرد وهرکدام رابشهری تبعیدنمود ودستورداد خالکوبهانام آنشهرتبعیدی‌راروی‌دست اوبکوبندوداغ بزنندویکی ازقبایل بنی‌عجل‌متصدی این‌بیگرنگاری شد وشعرای عرب موالی را بهمین نشانی هجو میکردند که مضمون شعر عربی این است

تو آن کسی هستی که عجلی گفت دست تو را نقش و نگارکردندو پیشوای تو از میدان گریخت !؟

یکی‌دیگراز تعصب امویان نسبت‌بموالی این‌بود که‌هر کجافتح میشد آن سر زمین وهرچه درآن بودمال‌خالص فرمانروای عرب‌قرارمیگرفت چنانچه سعید بن‌عاص والی عراق گفت سراسرعراق بوستان ما‌مردم‌قریش‌است‌هرچه بخواهیم‌میگیریم وهرچه بخواهیم وامیگذاریم .

وعمروعاص درجواب فرماندار اخناست که مقدارجزیه را پرسید گفت شماانبارما هستید اگرهزینه‌ما فزونی یافت‌ازشمابیشترو گرنه کمترمیستانیم امویان‌هرچه‌میخواستند ازموالی وعجم‌میگرفتند آنها راباتمام‌اموالشان ملك‌خودمیدانستندولذا گاهی‌میشدبعضی ازشهرها راباتمام جمعیتش واموالش ازضیاع‌وعقار واغنام واحشام واشجاروقنوات بیکی ازدوستان خودبرایگان می‌بخشیدند وگاهی‌درمقابل یك‌هدیه وتقدیمی‌دهی‌وقصبهٔ وشهری راصله داده واختیارآنرا بدوستان خود میدادند ویادر سلطه وقدرت‌برموالی اشخاصی را

پشتیبان‌شده وبااودمسازمیگشتند اکثراین‌جنایات چنانچه گفتیم ازمعاویه شروع‌شدوپس ازقریش وحتی‌بنی‌هاشم وخوارج که بابنی‌امیه جنك وستیزداشتند بازر وزور اموی تسلیم ومرعوب یاصاحب ملك ومال ومنصب شده کناررفتند وامویان هم‌برای بدست‌آوردن‌پول که تنهامایه قدرت بودکسانی‌رابکارمی گماشتند که‌ازقدرت ولیاقت آنان درتحصیل‌وجمع آوری مال مطمئن باشند ـ لذابدترین وظالمترین وقسی‌القلب‌ترین مردم عمال بنی‌امیه بودندکه حجاج بن یوسف والی مصداق آن در زمان عبدالملك بن مروان بود ـ در آن عصروالی مکه عبدالله زیاد ووالی عراق مختاربن ابوعبیده بودکه‌اورا برداشت وحجاج راگماشت تاهرچه خواست کرد .

بیدادعمال بنی‌امیه

درجریان تاریخ دیدیم که عمال بنی امیه اکثر مردانی سخت سر کش وتندخو وسفاك وقسی‌القلب بودندزیرا جزجمع‌اموال وابراز خصومت هدفی نداشتند .

جرجی زیدان مینویسد مامورین اموی برای وصول خراج وذمه ومالیات اراضی‌از اهل ذمه بیداد میکردند وآنچه میخواستند ازمردم میگرفتند خواه چیزی برای مالك یازمین دارباقی بماند یانماند .

در آنعصر زمین را میپیمودند وازروی بهانه باج و خراج میگرفتند خواه زمین زرعی باشد یا غیرمزروعی خواه جاصل داده باشد یا بایرباشد ویکی ازشرایط مالیات این بودکه مبلغی برای زمین‌داران بمنظورمخارج اتفاقی غیرمترقبه میگذاشتند۔وعجب اینکه‌حجاج بعبدالملك نوشت اجازه دهداین مبلغ ناچیزراهم وصول نماید وعبدالملك این پیشنهاد ظالمانه را ردکرد وجواب اورا چنین نوشت .

نامه‌عبدالملك بحجاج

او بآنچه گرفته‌ای قانع باش وبه باقیمانده چشم مدوز برای این بینوایان گوشت‌واستخوانی باقی‌بگذارتااطراف آن چربی جمع‌شود»

این بیدادگری اگرچه‌سبب اسلام‌آوردن مردم غیرمسلمان شدولی کینه‌وظلم‌وستم اموی را دردل مردم ریشه دار نمود تا روزی‌که قدرت انتقام دست دهد .

اما بااسلام‌آوردن آنهابازهم حجاج خراج ومالیات اهل‌ذمه رامیگرفت چون فشار اموبین برمردم ازجهت وصول‌مالیات زیاد شد تازه‌مسلمانان‌بشهرهای اسلامی‌مانند کوفه **بصره ـ فسطاط** که خود مسلمانان ساخته بودندرفتند واراضی خودرا بخویشان غیر مسلمان میدادند تا ازفشارعمال بنی‌امیه مصون بمانند .

حجاج بازهم آنهارا ازادنگذاشت بمامورین خود دستورداد تمام تازه مسلمانان‌را بدهات وقصبات وشهرهای خود برگردانند تامالیات خودرا بدهند وخراج رابپردازند که‌چون مردم این‌خبررا شنیدند باآه وناله‌وگریه‌وفریاد یامحمدا میزدندوتمیدانستند بکجا بناه ببرند وبکجا عرض حال تظلم بدهند تاآنجاکه بابن اشعث پیوستند وبر حجاج شوریدند .

یزیدبن ابی‌مسلم والی‌یزیدبن عبدالملك درافریقیه وجراح درخراسان وديگران

دربلاد ماوراالنهر نیزچنان وبدتر ازآن میکردند تاآنجاکه مردم سمرقند برای گریز ازپرداخت جزیه اسلام آوردند وچون دیدنداسلامشان سودی‌ندارد وجزیه آنان گرفته میشود دوباره بدین سابق خود برگشتند .

نکته

نویسنده دراین جا بیاد نکته افتادکه یکی ازمورخین‌مصری مینویسد **فتوحات عمربن خطاب برای اسلام پشیزی ارزش نداشت بلکه بضرر معنوی اسلام بوده وچنین استدلال میکندکه دین اسلام دین عقل وعلم وفضیلت است واگرباهمان اسلحه پیش میرفت این تفرقه وتشتت افکار و اختلاف عقاید ۸۳ فرقه پیدا نمیشد ؟؟؟**

من‌اکنون‌که باین سطور نگارش جرجی‌زیدان‌برمیخوریم می‌فهمیم که‌آن نویسنده فاضل مصری خوب تشخیص داده اسلامی‌که مردم افریقا یابت‌پرستان ماوراء النهربرای فرار ازمالیات بپذیرند ودراثرعدم موفقیت بازبدین خودبرگردنداین دین اسلام اثری برای مسلمانی آنها باقی نمیگذارد - واین‌دین آن سعادت ورستگاری راکه‌هدف مقدس پیشوای اسلام بودتامین نمیکنند .

مالیات رهبانان

فشار مامورین اموی برمردم سر زمین‌های مفتوحه سبب شد که‌ازدین اسلام هم برگردند وبرای‌فرار ازسست‌گیری عمال اموی وشکنجه‌آنها بلباس رهبانان درآیند زیرا راهب ورهبان ازجزیه دادن بعنوان‌یك عالم دینی معاف بود .

این راه فرار هم برمامورین‌کشف شد بررهبانان هم جزیه تحمل‌کردند واولین کسی‌که باین‌کار دست زد **عبدالعزیزبن مروان** والی مصربودکه ابتدا راهبان را سرشماری‌کرد وبرای هریك سالی یك دینار جزیه مقرر داشت ونخستین جزیه‌ای‌که از راهب‌هاگرفت بدست اوانجام شد .

افزودن مالیات

بنی‌امیه تنها ازاین‌راه پول‌جمع نمیکردند بلکه برای تحصیل مال‌وجمع ثروت مالیات‌را افزودندچنانچه معاویه به**یوردان** گماشته عمروعاص نوشت یك **قیراط** (۱)برمالیات قبطی‌های‌مصر بیافزابند - اما عمرو عاص درپاسخ معاویه نوشت اجرای این دستور امکان ندارد زیرا برخلاف عهد وپیمانی است‌که باآنها بسته‌ایم .

شایدعمروعاص برای‌آن این‌دستوررا اجرا نکردکه مصرطعمه اوبود نمیخواست مردمان رابرنجاند یا ازطعمه اوکسرشود ومبادا ازدستش بربایند .

ولی پس ازمعاویه آل زیاد وآل مروان برمالیات‌افزودند وآنچه خواستند ازمردم مصر گرفتند وعامل قوی وصول‌مالیات عبیدالله ابن‌حبحاب مامورهشام‌بن‌عبدالملك ۱۰۵- ۱۲۵ درمصربودکه هریك دینارمالیات قبطی یك قیراط افزودکه درحقیقت بیت درصد اضافه شد وقبطیان زیربار نرفتند وچون شماره‌آنها زیاد بود برمسلمانان شوریدند وگروه بسیاری کشته شدند .

---

۱ - قیراط ۲۰ر۱ دیناراست .

فشار بر نصاری

همین عمل‌را **اسامة‌بن‌زید تنوخی** نسبت بمسیحیان مرتکب شد ودارائی آنهارا گرفت وچنان آنهـارا درفشار گذاشت که درروزگار اسامه مردم بدیرها پناهنده شدند ـ اسامه بیمناك شد دستورداد راهبان را شماره کنند ودست هرراهبی را با حلقه آهن داغ بزننـد ونـام راهب ونام ویرا وتاریخ آنراخال کوبی کنندوهرراهبی داغ وشناسنامه نداشت دستش رابیرند ومسیحیان راملزم نمود قبض رسید مالیات دردست‌داشته‌باشند وبمامورین نشان دهند واگر قبضی‌ندارندده دینارجریمه شوند سپس دیرهاوراهب‌ها رابدقت‌بازرسی کردند وهرراهبی حلقه‌وشناسنامه در دست نداشت فوری توقیف میشد ـ که بعضی را زیر چوب هلاك کردند وبرخی راسر بریدند .

یقیناً روح‌اسلام ازاین‌ستمگری وبیداد مامورین متفربود وخلفای هم راضی نبودند اما انتخاب عمال‌خائن ودزد، دستی بودکه ازآستین خلیفه بیرون می‌آمد و مردم دور دست خلیفه راهم باهمان عینك میدیدند **ومامطمئن هستیم که این حکومت نحس شجره ملعونه‌قرنها بشررا از سعادت اسلام دور داشت واولین شکستی که مسلمین درجنگهای‌صلیبی دیدند روی این عوامل وعمال اموی بود .**

خلیفه ازکار اسامه واقف شد او را توبیخ نمود ودستور دادطبق پیمان قدیم‌مالیات بگیرند ولی پس ازچندی بازعمال ستمگر دست بیغما وآزار واذیت زدند .

مالیات سرشماری

یکی دیگرازعمال ستمگرمصر**حنظلة‌بن صفوان**است که او مالیات‌سرشماری‌برآدم‌وحیوان‌مقررنمود دستورداد‌مردم‌وچهار پایان را شماره کنند ومبلغی برمالیات آنان افزود و**برمسیحیان که جزیه خود را پرداخته بودند نشانی کـه شیرروی آن نقش بوده میدادنـد برخود نصب کنند** وهرکس آن نشان را نداشت دستش قطع میشد .

یکی دیگر ازمصادیق جور و ستم امویین مالیات سرشماری بود کـه رسمیت یافت و**عبدالملك‌بن مروان** خود دستورداد جزیه ذمیاق عراق که سالی یك‌دینارنقـد و دو من گندم دوقسط روغن دوقسط سرکه بودآنراکم میدانست گفت مردم آنسامـان راسر شماری کنید ودرآمد وهزینه آنها راامانند یك‌کارگرحساب کنید روزهـای تعطیل عید و جمعه راکسرنمائید وآنچه که برای آنان‌درآخرسال باقی‌می‌ماند بعنوان جزیه دریافت دارنـد مطابق آن حساب برای هرکارگری سالی **چهار دینار** باقی می‌ماند لـذا بامر خلیفه هم ذمیاق را یکسره دانسته از هرکـدام سالی چهار دینـار مالبات سر شمـاری گرفتند .

محمدبن یوسف برادر حجاج والی یمن شد بـراعراب مسلمان یمن سخت گرفت واملاك آنهارا بدون حق غصب کردومالیاتی علاوه برمالیات ده یك برآنها وضع کـرد و تحمیل نمود وابن مالیات تازمان **عمربن‌عبدالعزیز** باقی بود واو دستورداد برداشتند وهمان ده یك سابق‌را بگیرند.

عمال بنی‌امیه درفارس میوه باغها رابیهای زیادترازمعمول تخمین میزدند ومطابق ارزیابی ظالمانه خود ازصاحبان مالیات میگرفتند .

عمال اموی برزمین‌های بایربلاصاحب مالیات وضع کردند وازمردم میگرفتند وهر سال درعید نوروز بنام عیدی ازافراد مالیاتی میگرفتند که این **مالیات سرشماری در یکسال زمان معاویه بالغ بر ده ملیون درهم شد .**

یکنوع دیگرمالیات عصراموی مالیاتی بود که بر مظلومان وضع میشد هر کس میخواست عرضحال تظلمی بدهد باید مالیاتی پردازد این مالیات دوفایده‌داشت اولاشکایت کمتر میشد ثانیا بردرآمد آنها افزده میشد و این بدعت هنوزباقی است که در عصرماهم میگیرند .

مالیات‌ازدواج

مالیات دیگرمالیات زن گرفتن بودهر کس‌میخواست زن‌بگیرد باید مالیات بدهد و این فشار بیشتر روی عجم و موالی بود که حق‌زن گرفتن‌از عرب‌را نداشتند ولی‌بعکس عرب‌میتوانست‌ازعجم دختربگیرد .

یکی دیگر ازفشار ظالمانه آنها پیمانه مخصوص وکیل اموی‌بوده که‌برای گرفتن جنس‌پیمانه دولتی‌اموی غیراز پیمانه‌معمولی مردم‌بوده وموقع تحویل جنس بایدآن‌پیمانه مخصوص رابیاورند ومالیات‌جنس‌تحویل بگیرند .

و دیگرآنکه در ضبط زکوة وصدقات بهای‌کاغذ و دفترواجرت‌بار بری خواربارررا از اهالی می گرفتند و خواربار عامل‌رانقدا یاجنساعلاوه برمالیات‌دریافت مینمودند و کسانی که مباشر سنجیدن غله بودند اجرت خود رااز روستائیان میگرفتند و همینکه دهاتیان‌وجه نقدبرای پرداخت مالیات‌می‌آوردند مقداری ازآن درهم‌هارا بعنوان‌صرف و غیره برایگان بدون‌حساب‌میگرفتند.

ترتیب‌وصول مالیات‌دردولت‌اموی

جرجی زیدان‌مینویسدازگفته قاضی ابویوسف درضمن صحبت باهارون‌معلوم‌میشود که تحصیلداران‌اموی که دنباله آن بدوره عباسی‌هم رسید ازچه راههائی پول درمی آوردند .

بقرار مسموع دراطراف والیان‌و عاملان دسته‌ای اقوام و آشنایان گرد هم‌درمی‌آمدند که هیچکدام مردمان نیك‌سیرت و درستکاری‌نبودند والی‌از آنان کمك‌میخواست و آنهارا برای وصول باج وخراج مأمور میساخت آنها هم که ازافراد ماجرا جو و تهی دست وبلاشرط بودندوجز جمع‌مال برای‌خود فکری‌نداشته آنچه میتوانستند از مردم بعنوان باج و خراج میگرفتند وآنچه رامیگرفتند برای‌بیت‌المال نگاه نمیدانستند بلکه صرف تمایلات‌خود میکردند ونیز اطلاع یافته‌ام که مالیات را بظلم وزور میگیرند باین‌قسم که‌مودیان‌مالیات‌را درگرمای سوزان آفتاب‌نگاه‌میداشتند و بسختی‌کتك‌میزدند و خمره‌های سنگین بر آنان می‌آویختند ، و دست و پایشان راکندوزنجیر می‌زدند بقسمی که ازادای نمازباز می‌ماندند والبته

این ستمگری گناهی بزرك است ومخالف آئین اسلام می باشد(۱)

مستشرقین نواشته‌اند عاملان بنی امیه غالباً بدستور وبارضایت خلفای اموی برای تحصیل پول بمردم ستم‌میکردند و چون‌معاویه برای مبارزه بامخالفین خود مال و ثروت رابهترین عامل موفقیت وغلبه میدانست برای جمع مال بهر کاری دست‌میزدند واز هیچ عملی احتراز نداشت مامورین اوهم اختراعات‌وابتکاراتی‌دراجرای‌نیات او بخرج‌میدادند

ازخلفای اموی اول‌معاویه وبعد عبدالملك‌بن مروان‌درظلم وجوروتعدی وجمع‌مال بیداد کردندودومی‌اگرچه‌پیرو اعمال اولی بوده‌ولی‌اعمالش سفاك‌تر بود چه حجاج‌عامل عبدالملك درراه تحصیل مال‌ازهیچ چیزدریغ نداشت ـ درحالی که‌اگر خلیفه راضی‌نبود البته جلوگیری‌میکرد همانطورکه زمان عمراگرماموری ظلم میکرد جداً موردمواخذه قرارمیگرفت .

معاویه‌هم بپیروی از سنت عمر نصف اموال عمال را مصادره میکرد و حتی نصف ارث آنهارامیگرفت بااین‌تفاوت که عمر میگرفت به بیت‌المال می‌ریخت معاویه میگرفت بحساب شخصی ضبط میکرد و کار از رویه نسبت بعمال گذشت و دارائی هر کس را که درمیگذشت‌توقیف میکردو نصف آنرامی برد .

عمال ومامورین هم‌بپیروی خلفاو فرمانفرمایان خود همین تعدی را نسبت بهم‌روا میداشتند وهرچه‌میخواستندمیکردندحتی‌مامورین جزءمانند نویسندگان‌وتحصیلداران ومامورین اجراء هرچه‌میخواستندمیگرفتند وهرچه میتوانستند ستم‌وجور میکردند .

بنی‌امیه‌و عمال آنها در وصول مالیات

اکثر مورخین‌نوشته‌اند بنی‌امیه و عمال آنها بسیارسخت‌و بد منصب بوده‌اندبه‌آزاوشکنجه‌مالیات‌وصول‌می کردند واین‌روش ناپسندو اجحاف وزوروتعدی‌همچنان ادامه‌داشت تاسال ۹۹ عمربن‌عبدالعزیز که مردی‌پرهیزکار وبا انصاف و دادگستر بود درمقام‌برآمد بروش‌جد خودعمربن‌خطاب عمل‌نماید و دست متصدیان و ستمگران راکوتاه‌کند لذا بتمام عمال دستورداد فوری‌از ستمکاری دست بکشند و کارهای آنهارا که همان رویه سابق بود یکایک برشمردوازارتکاب جدید سخت‌منع‌نموده وازمهمترین کارهای‌اساسی او دشنام‌دادن‌بعلی‌ع بوده که بکلی منع کردو املاك واموال بسیاری از ذمیان که‌بناحق گرفته‌وانبار کرده‌بودند دستور داد هر کس براوستمی‌شده بدادخواهی‌بشخص او مراجعه نمایند ـ ستمدیدگان مراجعه میکردند و حتی یهود و نصاری‌ومجوس‌وموالی وطوایف‌دیگرداد خواهی میکردند واوشخصا رسیدگی‌می کرد وتاپایان نتیجه نهائی مراقب‌کاربود.

عمربدادخواهی مردم‌گوش میداد وازروی حق‌وانصاف رسیدگی میکرد و حق را بصاحبان‌حق‌میرساند .

بنی‌امیه که ازاقوام عثمان بودند ازرویه عمربن‌عبدالعزیز ناراضی‌شدند زیراجلو اعمال ناشایست وعادت‌استمراری آنها رابااین عدالت گستری گرفت جمع شدند نزد او گفتند این‌رویه تواموال امویان‌راازدست میدهدو دردرآمد آنها فتوری رخ خواهدداد-و

---

۱ ـ تاریخ جرجی زیدان ص ۲۸ ح ۲

عمه‌خود فاطمه دختر مروان که‌بزرك آن‌قوم‌بود نزداوفرستادند **عمر بن عبدالعزیز جواب‌داد خداوندمحمد را برای آسایش‌مردم‌فرستاده‌نه‌برای آزارمردم؟؟!!**

فشار امویان برمردم سبب‌شدکه اکثر آنهااسلام قبول کردند ولی‌ازترس فشار عمال مالیات چنانچه‌حیان‌بن شریب‌والی‌مصربعمربن عبدالعزیز گزارشی‌داد که عده‌ئ‌برای جزیه مسلمان شده‌اند ولذا مقدار جزیه تنزل کرده تاآنجاکه من‌برای پرداخت حقوق مأمورین دولتی بیست‌هزار دینار از حارث‌بن ثابته وام‌گرفته‌ام اگراجازه دهی از تازه مسلمانان هم‌جزیه بگیرم‌و این‌وام راپس‌دهم ـ‌عمربن عبدالعزیز درپاسخ او نوشت .

ای‌حیان‌نامه تورسید همان‌هنگام که تورابه مصرفرستادم از ناتوانی توآگاه بودم **هم‌اکنون بفرستاده خوددستور داده‌ام بیست‌تازیانه برفرق توبنوازد این رابدان‌هرکه اسلام آورد ازپرداخت جزیه معاف است‌لعنت براین‌فکرمگر نمیدانی‌خداوند پیغمبر رابرای راهنمائی فرستادنه‌برای‌جمع آوری‌مالیات بجان خودم سوگند من‌آن سعادت رادرخود نمی‌بینم‌که همه‌بدست من مسلمان شوند .**

عمال دولت عمربن عبدالعزیز ازاین قوانین سخت‌نگران بودند زیراعده‌ئ‌را بجرم تندروی معزول ودستهٔ رابحکم عدم‌لیاقت درنتیجه همه‌بااو مخالف شدندو بیش‌ازسه‌سال تاب مقاومت اجرای عدالت‌را نداشتند واو را مسموم کردند .

ازبیان این خلیفه اموی معلوم‌میشود خیلی‌میل داشت اوضاع وروال‌را برگرداند بعصر عمربن خطاب وبیداد گری امویین رابعدالت ودادگستری مبدل‌نمایداما باندازهٔ محیط فاسدبود وافراد حزب‌اموی بیدادگر مسلط بودندکه خلیفه مستهلك درافکارآنها شدوبالاخره کشته گردید .

مینویسد بقدری فشاربر مردم‌برای‌وصول مالیات سخت بودکه‌اکثرمتمکنین‌قسمتی ازاملاك خودرا واگذار بیکی ازافراد حزب‌اموی ودرباریان خلفا یا والیان میکردند تا ازشرآنها مصون‌بمانند وچه‌قدروضع حاضر ماشبیه بآنعصر است‌هرشرکت ومؤسسه‌بزرك ومالك بزرك یااز بازیگران صحنه سیاست است یاناچارابایداز سهام‌خود مقداری بیکی ازاین افراد مقرب‌اخاقان واگذارکرد تا مصونیت مالی داشته باشد .

هرقدر بیدادوجورعمال اموی افزون میشدعیش‌و نوش‌و خوشگذرانی خلفاءفزونی میافت زیرا بافشارو جوروستم‌مالیات می گرفتند وبااین وجود اصحاب عیش‌وکامرانی آنها تأمین میشدوعمال که‌بحکم الناس علی دین ملوکهم هرکار ازدستشان برمیآمد میکردند

جرجی زیدان می‌نویسد نخستین‌کسی که بیش ازدیگران بمیگساری وشهوترانی می‌پرداخت‌یزیدبن‌عبدالملك اموی‌بود که امورخلافت وسلطنت رابعمال ستم بیشه‌واگزار کرد وبادو کنیزك ماهروبنام **سلامه‌وحبابه** تاپایان‌زندگی‌عیشی‌خوشی داشت که‌داستان عقشبازی اوکسب اعنائی راپرکرد .

پس از یزید برادرش هشام خلیفه شد او مردی بخیل و نسیم وستم پیشه بود و زمان او مالیات مصر بدست ابن حبجات افزونی یافت و پس از او ولیدبن زیدبن عبدالملك بخلافت رسید و او مانند پدر بمیگساری وشهوترانی پرداخت وبقدری افراط کرد که بدست کسان خود کشته ویزیدپسر اورا بخلافت نشاندند سال ۱۲۶ یزیدبن ولیدخواست بروش عمربن عبدالعزیز کام بردارد ولی توفیق نیافت زیرا محیط بمراتب فاسدتر از آن عصر بود وعمال مست و مخمورفرمان اورا نمی‌شنیدند لذا اوراهم ناکام ازمیدان سیاست خارج کردند ومروان حمار روی کار آمد که دیگر کاسه صبرمردم لبریز شد واورا خلع نمودند .

نظر باوضاع عمومی مردم اموی

چنانچه ملاحظه شد غالب افراد اموی بباده گساری وزن بازی و شهوترانی مشغول بودند و مامور کشور نمیرسند -وجز معاویه که اساس سلطنت راتحکیم نموده وباسیاست مخصوصی بکار کشور رسیدگی میکرد و عمربن عبدالعزیز که میخواست بنسبت خلفای راشدین گامی بردارند **بقیه همه مست و شهوت وباده وساده و غمازی وقمار بازی بودند و چرخ اجتماع بدست عمال ستمگر می چرخید هر چه میخواستند میکردند انتخاب عمال و والیان و مامورین که اکثر بخواهش کنیزکی درحال مستی فرمان صادر میشد یادر نتیجه پول هنگفت و پیش کش یك یاچند کنیز بزرگترین ایالت را باشخاصی نالایق وستمکار میدادند .**

مثلادرزمان خلافت هشام بن عبدالملك برای گرفتن یك ایالت جنید بن عبدالرحمن گردن بندجواهر نشانی برای همسر خلیفه هدیه برد هشام خوشش آمد جنید گردن بنددیگری برای او فرستاد ودرازای آن سراسرخراسان راباو واگذاشت سال ۱۱۱ هجری هرزن هرجائی زیبای معروفی بودبنام کنیزك خریدو مروش میشدو بهترین آنهارا می‌خریدند برای خلیفه اموی پیش کش می‌نمودند چنانچه بهای کنیزکی بنام **ذلفا** تاده ملیون رسیدو باخریدن و پیش کش درچه مقاماتی ومناصبی که گرفته میشدو چه کارهای مهمی که انجام میگردید - امروز هم مامی بینیم باداشتن چنین زنانی که موجب مفاخره ومباهات هستند چه مقام ومنصبی میتوان گرفت ومهام اموراجتماعی رامیتوان داشت .

عمال درست مانند امروز این هرج ومرج راکه می‌دیدند برجمع مال می‌پرداختند تا با آن چنین امتعه‌ای بدست آوردند ومقامات حساس را اشغال کنند -

نتیجه این اوضاع این شد که برای احراز مقامات و رسیدن حکومت مردان جاه طلب مشغول خرید و فروش غلام و کنیز شدند و مردان باایمان و درستکاری از قبول مشاغل دولتی امتناع و احتراز داشتندوحتی المقدور اعتزال می گرفتند چه میدانستند خلیفه یاپول میخواهد یاغلام و کنیز قابل استفاده - ولذا آنهاکه بازیگر این صحنه بودند درتهیه کنیز وغلام مطلوب برآمدند تاوسیله تقرب داشته باشند ،وچون بمقام ومنصب میرسند بجان ومال و ناموس مردم دست تعدی واحجاف درازمیکردند .

سلیمان بن عبدالملك فرمانفرمائی سراسر عراق را به یزیدبن مهلب واگذاشت او از

قبول استان بزرك(مملکت امروزعراق)خودداری کرد بعنوان اینکه حجاج آنجاراویران کرده و اگر منهم عمل کنم وزندانهای حجاجرا ازنوبازکنم مردم خشمناك میشوند واگرکمتر ازعمل حجاجپول بفرستمسلیمان قبول‌نمیکنند وبرمن‌خشم میگیرد و بالاخره یزید حکومت عراق راقبول نکرد .

خلفابرای انجام منظورحقوق استانداران رابالا بردند شایدبطمع آن قبول کنند ودرآمد خلفا افزونی‌یابد چنانچه‌مستمری وحقوق‌یزیدبن‌عمربن‌عبیده‌والی‌عراق دراواخر دوره‌اموی بسالی‌ششصدهزار درهم‌رسید وحقوق خالدبن عبدالله قسری والی عراق‌درزمان هشام سیزده ملیون درهم‌یعنی یك‌ملیون‌دینار شد ـ

خلفای اموی عمال‌را باچنین حقوقی میفرستادندوپس‌از عزل‌حبحاب آنهامیرسیدند نصف دارائی آنهارامیگرفتند ــ یاهمه‌دارائی آنهابنسبت توقیف میکردند.

منشی خالد موسوم به‌حیان نبطی بهشام‌خلیفه اموی‌گزارشی دادکه خالد قریب ۳۶ ملیون‌درهم از بیت المال تلف‌کرد .هشام فرمان‌دادبهرقسمتی میشدمعادل آن‌مبلغ ازخالد ومأمورین اوبگیرندبازرسان حسابداری بامأمورین اجرابا نهایت‌سختی این‌مبلغ راوصول‌کردند قهراًکه تنهامردم ناراحتی بودندعمال خوددولت اموی‌هم ناراحتی‌شدند وبدستگاه دولت‌دیگر اعتماد نداشتند .

میزان در آمد خلفای اموی

اگرچه انقلابات‌متوالی‌و شورشها وجنگها دفترهای آنهامعلوم ولی آنچه مسلم است امپراطوری اسلام‌در زمان‌امویین بسیار وسعت یافت‌و تقریباً در حدود وسعت ممالك عباسیان بود ولی امویان بیشتر بعراق‌و جزیره و مصروشام توجه‌داشتند درآمد سایرممالك غالباً باندازه معرف«**والی و کاتب ـسپاهی ـوغیره**» یعنی بمیزان بودجه خود آنشهر برسدکمتر چیزی بپایتخت داده‌میشد .

درآمد سالانه مصروعراق‌وشام‌هم بنابمقتضیات زمان‌و طرزعمال فرق‌میکردچنانچه معدل مجموع مالیات ازاینقرار ضبط شده است .

۱ ـ عراق سالی ۱۳۰ یکصدو سی‌ملیون درهم .
۲ ـ مصر سالی سه‌ملیون دینار.
۳ ـ شام‌سالی یك‌ملیون‌و هفتصدهزار دینار .

مجموع کلی عمل‌کرد هرسه مملکت بطور متوسط ۱۸۶ ملیون در هم‌بودکه‌باضافه درآمدکشورهای دیگراین ثروت صرف‌شهوات خلفا میشددر حـالی که‌در زمان حضرت امیرالمومنین وامام حسن و عبدالله زبیر این در آمدکه دربیت المـال تمرکز می‌یافت مقداری زیاد صرف جنگ‌ های با خوارج میشد ولی‌خلفای اموی موجودی بیت‌المال را صرف‌خوشگذرانی وتجمل در بـار هوی‌و هوس وبخشش بمنیاگران و رقاصان و موسیقی وغلامان‌وکنیزان هرجائی میکردند .

خلفای‌اموی‌که ازمیزان ثروت مامورین خودآگاه شدند هریك را بجرمی احضار میکردند ودارائی آنها را مصادره مینمودند ومامورین دیگر بجای آنها می‌گماشتند و

بهمین ترتیب بیت المال مسلمین بغارت میرفت واین روش درخود خلفا اعمال میشد که تاثروت بی‌حدپیدا میکردند وبعیاشی وظلم وستم‌پرداخت او را می‌کشتند و بجای او می‌نشستند .

این رفتار درمکتب‌اسلام نبود ودین بکلی بااین روش ناپسند مخالفت بلکه مبارزه داشت .

جرجی‌زیدان مینویسدعمال بنی‌امیه‌هرچه میخواستند ازمردم میگرفتند وبعقیده آنان کشورهای‌فتح شده اسلامی وهرچه درآنست ملك آنان میباشد هرچه‌خواستندباید بکنند چنانچه یکی از**مامورین بنی‌امیه‌گفت عراق بوستان قریش است** هرچه بخواهم از آن برمیدارم وهرچه بخواهیم میگذاریم .

فرماندار **«اخنا»** که ازولایات مصراست ازعمروعاص پرسید میزان جزیه مردم این شهرچه قدراست ـ **عمروعاص گفت اگراین سپررا پرازطلاکنی پاسخ کافی برای این پرسش ندارم زیرا شماهاگنجینه ماهستید** اگر زیاد احتیاج داشتیم زیادترمیگیریم واگرکم‌خواستیم کمتربرمیداریم .

عامل دیگربنی‌امیه گفت **«صعید»** بوستان خلیفه است هرچه بخواهند ازآن برداشت میکنند .

مامورین‌بکارمیگماشتندکه مانند خودشان بدین واحکام دین اهمیت ندهند وبرای پیشرفت‌مقاصد سیاسی‌بهروسیله‌ای تشبث می‌نمودند زیادبن‌ابیه والی‌معاویه وعبیدالله پسر زیاد والی یزید وحجاج والی عبدالملك‌ابن مروان وخالدقصری‌والی هشام‌بن‌عبدالملك وغیر ازهمان مامورینی بودندکه فقط بدرد بنی‌امیه میخوردند .

خلیفه بوالی مینوشت **ازهرجا وهرطورشده پول بفرست .**

والی پاسخ میداد ازهرجا وهرطوربود پولی تهیه بدمشق فرستاد .

معاویه بزیاد دستورداد تامیتوانی زروسیم بفرست .

زیادهم بمامورین دستورداد‌بهیچکس هیچ نوع پول ندهید هرچه جمع میشود برای خلیفه‌بفرستید .

ازطرف دیگر مامورین همه قسم آزادی عمل برای جمع‌آوری پول داشتندوکسی بحساب آنها نمیرسیدوکسی نبود تظلم مردم را درباره‌آنهاقبول‌کند قسمتی ازدرآمدها روز را برای خود نگاه میداشتند تاآنجاکه درآمد یکی از عمال**بنی امیه‌بسالی ده ملیون** درهم رسید **وثروتش‌ازسیصد ملیون** زیادترشد بقدری دستگاه پیدا کردکه حقوق دولتی بهیچ جای آنها نمیرسید **تاحدیکه امیةبن عبدالله بعبدالملك‌بن مروان نوشت‌که تمام درآمد خراسان‌کفاف مخارج آشپزخانه مرا نمی‌دهد .**

---

۱ ـ جرجی زیدان ص۹۵ ج۳

بنی امیه بهر وسیله بود پول تهیه و جمع می کردند

جرجی زیدان مینویسد دسته بندی وخریداری افکار وعقاید بنی‌امیه را وادار ساخت که کلیه قوانین و مقررات اسلامی را زیر پاگذارده وبانواع وسایل پول بدست می‌آوردند که برای حفظ مقام ومنصب وحکومت خود خرج کنند .

مطابق قوانین اسلام اموال بیت المال متعلق بمسلمانان است وخلیفه یاعامل او امانت دارمسلمانان میباشند وجزدرراه منافع نباید پولی مصرف کند وفقط حقوقی‌ازبیت المال‌برای خودش میگیرد که آن را نیزمسلمانان تعین میکردند وچنانچه دیدیم پس ازمرك ابوبکر فقط یك دیناراز بیت المال نزد وی باقی بود ـ عمرهم حقوق معین خودرا میگرفت واگرمحتاج بپول میشد ازبیت المال قرض میگرفت تـابرای او برسد ازمحل غنیمتی یا هدایائی وام خود را میداد و او نظرش این بود پولی در خزانه نماند ـ روی این‌نظرمردم را از اشتغال بکارزراعت وملك داری‌منع میکرد ودرعوض مخارج آنهارااز بیت‌المال‌میدادوبااجرای‌این‌فکر که‌مخصوص‌باووتناسب بانظراووعصراوبود تمام‌مسلمانان را بحال خبردارتحت الصلاح نگاه میداشت که درمسجد درحال صلح بحث فقه وقرائت واستنساخ‌قرآن‌میکردند وهزینه آنها را ازبیت‌المال ومالیات وجزیـهٔ وزکوة وغنائم‌آن همه کشورهای مفتوحه تامین میکرد ـ جمع آوری وتقسیم این درآمدها تابع مقرراتی‌بود که در سابق گفتیم حکم آنـرا قرآن در باب خمس و زکـوة و غیره معین فرمود امـا بنی امیه .

ماموریں بنی‌امیه

بنی‌امیه که برای‌فریفتن رجال‌وخوشنودی طرفداران خویش و ساختن شهرها بپول احتیاج داشتندغالب احکام اسلام را زیرپا میگذاشتند .

یك مجلس مهم مناظره ومعارفه

امام حسن معاویه و یارانش رامعرفی می نماید

این مجلس مناظره ومعارفه مشحون بریکسلسله اخبارتاریخی است که چندین خاندان را معرفی مینماید وسوابق اشخاص را روشن میسازد که مابرای مزید اطلاع ترجمه کرده ازنظر خوانندگان میگذرانیم .

خطب حضرت مجتبی وقدرت فصاحت و بلاغت امام دوم

امــام حسن مجتبیع درفصــاحت وبلاغت فرزند تربیت شده مرتضیعلی ووارثامیرالمومنین درتقوی وگفتارو کردارورفتار وقدرت قلم وبیان بود .

دراخباراست که امامحسن سفریبشام رفت ودرآنجااطرافیان معاویه اوراتحریك نمودند که با امام احتجــاجی بنمایند وازاین روهریك از رجال دربار معاویــه مانند **عمرو بن عثمان - عمرو بن عاص - عتبة بن ابیسفیان** - وغیره هر یك سخن آغازکردند که امام حسن را تحقیروسرزنش کنند وآنحضرت هریك رابــایك خطابه مهیج ولرزاننده مقهور ومغلوب نمود وسبب انفعال وشرمندگی آنهاشد .

برخی این وقایع رادرمدینه نوشتهاند وبعضی درکوفه بنظرماهم بیشتراین جریان درکوفه مدت اقامتآنحضرت رخ داد درهرحال اطرافیانخود خواه معاویه که درانتظار یك صحنه مضحكومسخره آمیزی بودند قرارگذاشتند که معاویه وادارکندتا امام حسن را برمنبرنمایند وچون نتوانست باآنها احتجاج کند او را تحقیروسرزنش نمایند .

ولیدبن عقبة بنابیمعیط ومغیرة بنشعبه باآنسهنفردیگررفتند نزدمعاویه گفتند خوباست که حسنبنعلی را احضارکنی تااورا تحقیرکنیم وحشمت اورابشکنیم وثابتکنیم که لایقاین مقامنبود- چه اوبروشپدرشمیرود ومردماین رویه رامیپسندند و بایداورا درمیانمردم سرزنش کنیم - تادرنظرمردم هم کوچك شود!!

معاویه گفت میترسم اورااحضارکنیم وباقدرت فصاحت وبیان بلیغخود شماها را در قید ننگ و عار مقلد نماید بطوری که تا وقت مرك نتوانید از زیر بار ننك و عار خارج شوید .

من ازملاقات حسن بنعلی ومقالات اودرهول وهراسم واگراورااحضار کنم ناچارم حق وانصاف رارعایت نمایم .

عمروعاص گفت ایمعاویه توچه ترسووضعیفالنفسی توبیمناکی باطل اوبر حق ماو

سقم اوبرصحت‌ما غالب‌شود؟ فرمان‌بده تااورا حاضر کنند تابا اوصحبت کنیم!

معاویه بطلب‌امام‌حسن فرستاد امام‌حسن فرمودچه کسانی نزدمعاویه هستند قاصد گفت عمرو عاص و رفقاء او وندیمان‌اوکه همیشه‌اطراف او را دارند نزداونشسته‌بودند

فرمودخدا بکشدآنها راوسقف برسرآنهاخراب شود وعذاب الهی آنها را بگیرد ازجائی که ندانند ازکجا رسیده است آنگاه فرمود لباسهای‌مرا بیاورید پوشید وبیرون رفت وسر بلندکرد پروردگارا بامید تومیروم که مرا برآنها غالب سازی وشرآنها را ازمن دفع کنی **الهی ازتواستعانت می‌جویم که مرا یاری دهی ودرپناه خود حفظ کنی .**

امام حسن برمعاویه وارد شد معاویه استقبال کرد آنحضرت راجای خودنشانید و مصافحه کرد وترحیب وترجیب گفت آنگاه اضافه کرد که این‌چندنفرکه حاضرند اصرار ورزیدند که تو بیایی اقرارکنی عثمان مظلوم کشته شد و پدرت اوراکشت **بشنو چه می‌گویند و پاسخ ده**

شجاعت‌ومناظرات امام‌حسن‌بامعاویه و اصحابش

مردشجاع وقهرمان آنست که بتواند دربرابر دشمنش حقایق رابیان کند مخصوصا دشمنی که نیرومند وقوی پنجه ومسلح‌و مجهزباشد امام‌حسن محور قطب ولایت بود وشجاعت خودرا برابردشمنان‌قوی پنجه سترك خونخوارکه دست‌باسلحه‌بودند وهرچه دلشان‌میخواست میگفتندنشان دادوشهامت ادبی‌وشجاعت قلبی رابروزوظهورداد دشمن راباباد شماتت ازحسب ونسب وکردار وگفتار گرفت

مناظرات امام‌حسن‌را با معاویه سبط ابن جوزی درتذکرة‌الخواص وزیاربن‌بکاردر کتاب المفاخرات وابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه نقل کرده‌اند وسیدمحسن عاملی دراعیان الشیعه وسپهر درناسخ التواریخ وشیخ راضی آل‌یسن درصلح‌الحسن نوشته اند

امام حسن فرمود سبحان‌الله خانه خانه تست وتوبرآنهاحاکمی سوگندبخدای یگانه‌ازکلماتی که‌این‌ها‌بمن‌ناسزا بگویند ازدوحال‌بیرون‌نیست‌یااین‌سخنان راتوپسندیده وبدان خاطرتورا می‌خواست که تومردی فحش‌دوست باش واگرناراضی‌شوی ضعیف‌هستی که اطرافیانت بدون رضایت توسخنی گویند ومرتکب عمل‌زشتی شوند ومن‌حیامیکنم از این‌دوصفت اکنون بگوبدانم کدام را می‌پسندی اگر من میدانستم مهیای دشنام هستند بتعدادآنها ازبنی‌هاشم‌حاضرمیکردم باآنکه‌اکنون همه‌آنهاازتنهائی من‌هم بیمناك‌هستند چه خدای تعالی پشتیبان من است .

سخنان عمرو بن‌عثمان

عمروپسرعثمان بن‌عفان بودکه حاشیه‌نشین معاویه وبدخواه اهل‌بیت بودروبامام‌حسن کردگفت هرگزفکرنمیکردم‌عثمان کشته شودوفرزندان عبدالمطلب هنوززنده باشندوحال‌آنکه عثمان خواهرزاده‌آنها بودوعثمان فاضلترین مردم ودرنزد رسول امرمنزلتی داشت خون اورا بی‌جهت ریختندوحق اورارعایت نکردند ـ ای مردم‌انجمن‌ها تشکیل دهیدودادمرا بگیرید آیا سزاواراست که حسن‌بن‌علی‌وخویشان اوزنده‌باشند وکشندگان عثمان‌بدون

متعرض روی زمین آزاد حرکت کنند وبعلاوه عثمان نوزده ۱۹ نفردیگر از بنی‌امیه در جنك بدر کشته شدند باید خون آنها را گرفت

سخنان عمروعاص خطاب بامام حسن ع

چون سخن عمروبن‌عثمان بدینجارسید عمروعاص رشته سخن رابدست گرفت وروبامام حسن کرد گفت ای پسر ابوتراب ما ترا حاضر کردیم تااقرار کنی که پدرت علی ابوبکرصدیق راد پوشیده ودرپنهانی مسموم کردوقتل‌عمرفاروق بشرکت‌اوبودوعثمان را اومظلوم کشت‌واین همه‌کاررا برای احرازخلافتی که حق‌اونبودانجام‌داد وپس‌ازآن گفت ای‌پسران عبدالمطلب خداوند شماها راپادشاهی وحکومت‌نمیدهد تامرتکب امری‌شوید که سزاوارآن نیستید ای حسن تومیدانی که پدرت‌امیرالمؤمنین‌است وتومردخردمند ودارای رأی صائب‌نیستی تومطرود ومتروك قریش هستی واین که ماتوراازخلافت کنارگذاشتیم موجب‌رضایت‌پدرت میباشد ماتورا حاضر کردیم تـا تورا وپدر تورا تحقیر کنیم ودشنام دهیم وتو را قدرت و استطاعت آن نیست که برما عیبی وارد آوری یامارا تکذیب کنی اگردروغی‌برتوبستیم و سخنی بباطل گفتیم وبرخلاف حق و عدالت مطلبی بیان کردیم بگو تا بدانیم کدام‌یك از این‌مطالب‌صحت ندارد واگرتووپدرتو بدترین خلق خدایند و خداوند کفایت کرد مارا بقتل پدرت‌وتوهم‌ای‌حسن‌دردست ماگرفتاری‌سوگندبخدای‌اگرتورا باشمشیر درگذرانیم درنزدخداگناهکارنباشیم ودرنزد خلق‌هم عیب وعاری برما نباشد .

سخنان عتبة‌بن ابی‌سفیان

پس از آن‌دو عتبة برادر معاویه رشته سخن را بدست گرفت گفت ای‌حسن پدرت علی شرقریش‌بود وقطع رحم کردوخون قریش بریخت و توخود ازکشندگان عـثمانی و چون ماترا بکشیم‌بحق کشته باشیم چه بحکم قرآن کریم قصاص‌خون عثمان برتو فرود آید اماپدر توعلی راخداوندرفع کردوبقتل‌او مارا کفایت فرموده وامیداو برای خلافت‌کاری‌نکوهیده ویست است - زیرا در خورآن نیستی که این مسند در خور تونیست و تو شایستگی این مقام‌رانداری.

سخنان ولیدبن عقبة‌بن ابی معیط

پس از آنهمه شماتت و دشنام وسخنان نکوهیده ولیدبن‌عقبة بن‌ابی‌معیط رشته سخن راگرفت و بدنبـال متعهدین خـود شروع کرددشنام‌دادن گفت‌ای‌معشربنی‌هـاشم اولیـن کسی که شروع بمثالب عثمان کردشما هستید ومردمان‌رادر قتل عثمان‌همدست‌وهمداستان‌نمودید تاآنجاکه اورا عرضه دماروهلاك‌ساختیدوقطع‌رحم گردیدوامت‌را بهلاکت‌افکندید و خون وخونهای‌مردم‌را بناحق ریختیدواین‌همه در حرص پادشاهی و طلب دنیای دنی برآمدید وحال‌آنکه عثمان خال ودائی شمابودـوشمااول کسی‌هستید که براوحسدبردید ومتصدی قتل اوشدیداکنون‌قدرت‌خدای‌را درکیفرخوددیدید.

سخنان مغیرة بن‌شعبه

سپس‌رفیق دیگر آنها مغیرة‌بن‌شعبه بـسخن پرداخت و ناسزاء بعلی گفت وبعدرو بامام حسن کردو گفت عثمان بی گناه کشته شدواو مظلوم بود و پدرت‌علی‌را درقتل‌عثمان‌برائتی‌نیست‌وعذر اوپذیرفته نشداگرپدرت

بقتل عثمان راضی نبود کشندگان عثمان را اطراف خود راه نمیداد ودرحفظ حمایت آنها نمیکوشید وسوگند بخدای که پدرت صاحب شمشیر وصاحب زبان بود، او بود که زنده هارا میکشت و کشته هارا بعیب میگرفت - بدانکه بنی امیه ازبنی هاشم بهتر بودند و معاویه ازتو بهتر است پدرت دشمن رسول خدا بود ومیخواست که اورا بکشد ورسول خدا ازقصد او آگاه شد وبعدازپیغمبر ازبیعت ابوبکر اکراه داشت تااورا بعنف بکشیدند و از این روی ابوبکر را درپنهانی مسموم کرده وپس از ابوبکر باعمر منازعه کرد و در کشتن او شرکت نموده و سپس بقتل عثمان پرداخت وشریك خون عثمان شد بااین همه ای حسن آیا او راچه منزلتی نزد خداوند در قرآن کریم سلطان را ولی مقتول فرمود **اینك معاویه ولی مقتول است واگر ماترا و برادرت حسین را بکشیم سوگند بخدای که تلافی خون عثمان نشده ای پسر ابیطالب خداوند نبوت سلطنت را درمیان شما جمع نمی فرماید.**

در این جاسخن اوهم تمام شدودیدیم که نکاتی از این سخنان بدست می آید شیوه سیاست درهر عصر باهم شباهت کامل دارد.

دردنیا چیزی تازگی ندارد فقط صفحات اوراق عوض میشود والاصل قضیه باهم شبیه است درعصر سیاست گاهی میشود که آنچه حق طرف است بخود نسبت میدهند وآنچه خود مرتکب شده اند بدیگران حمل میکنند - وکینه های دیرینه را بروز میدهند وهمه جنحه و جنایت را که خود مرتکب شده اند بعهده دیگران بگذارند - و همه خوبی ها و خدمات دیگری را بحساب خود می گیرند ودرضمن گفتند که کشتن علی باشاره آنها بوده ودرمقام کشتن امام حسن وامام حسین نیز هستند و بعلاوه این نهایت خصومت و دشمنی است که کسی را دعوت کنند وحضورا انواع شماتت ودشنام وناسزا را باو بگویند ونتوانند پاسخی بگوید اما از آنجا که بنی هاشم واولاد علی وفاطمه دارای یك غیرت و خون مخصوص هستند با کمال قدرت وشجاعت وشهامت پاسخ اورا داد.

خطاب امام حسن بمعاویه

امام حسن ع باآنکه یکه وتنها در مقابل قهرمانان اموی در خانه معاویه قرار گرفته بود بیمی بخود راه نداد وبا کمال شهامت ادبی اول خطاب بمعاویه وپس از آن یك یك آنهارا جواب دندان شکنی داد که سخت متاسف شدند.

امام حسن ع فرمود ای معاویه سپاسگذارم آنخداوندی را که مارا بسیادت افزود ودرود بر جدم محمد مصطفی که سبب هدایت شما شد اول مایعنی جدم اول شمارا که ابوسفیان بود هدایت کرد وآخر ما آخرین دودمان شمارا هدایت خواهد کرد - ای معاویه نخستین بار با توسخن بگویم این جماعت مرا شماتت و دشنام ندادند و سب نکردند بلکه تو بودی که آنهارا بارداری تابنشینند وآنچه دلتان خواست بگوئید وحقدوحسد وبغی وطغیان وخصومت وعداوت قدیمی خودرا نسبت به پیغمبر خدا بروز دارند بخدای تعالی سوگند اگر این جماعت درمسجد رسول خدا حاضر نشوند ومهاجرین وانصار حضور داشتند هرگز قدرت نداشتند سخن بگویند آنهم باین کلمات که برروی من بگویند شماها هستید که یکدیگر را براهانت من اعانت وحمایت میکنید من اگر سخنی بحق بگویم کتمان میکنید

واگر باطل بگویم تصدیق میکنید.

ای معاویه ابتدا بشرح حال تو میکنم و آنچه میگویم سوگندمیدهم که بحق تصدیق کنی.

آیا آنکسی را که شتم وسب کردی یعنی پدرم علی آن نبود که بر دو قبله نماز گذاشت **و توای معاویه آنروز درخلافت وعبادت وبت پرستی میزیستی** مگر علی نبود که با رسول خدا بیعت کرد ویکی بیعت رضوان و دیگری بیعت فتح و تو همان ایام بیعت **اول کافر بودی** ودربیعت آخر ناکث بودی ترا بخدا این سخن حق نیست.

مگر علی نبود که بارسول خدا درجنگ بدر بود وپرچم را بدست داشت **ومؤمنین** با او بودند و تو ای معاویه پرچم **مشرکین** را در دست داشتی و همان روزگار بتهای بزرك سجده ممیکردی وباپیغمبر خدا بجنك می پرداختی و یاد داری که درروز احدباز **پرچم پیغمبر باعلی بودو توای معاویه حامل رایت مشرکین بودی** وباز درجنك احزاب علم باعلی بود وپرچم مشرکین باتوبود وخداوندبوسیله پرچمداری هدایت که دست علی بود باپیروزی بر گشت.

شما را بخدا سوگند آیا میدانید وقتی پیغمبر طایفه بنی قریظیه وبنی نضیر را احضار واورایت وپرچم مهاجرین را بعمربن خطاب سپرد ورایت انصار را بسعدبن معاذ وآنها را بجنك جهودان فرستاد وسعدبن معاذ زخم بزرگی برداشت بطوری که اورا حمل کردند بلشگرگاه بردند عمربن خطاب هم فرارکرد درحالی که لشکررا می ترسانید و لشکر هم اورا می ترسانیدند رسول خدا فرمود پرچم را بدست کسی میدهم که دوست خدا و رسول خدا باشد وخداورسول هم اورا دوست بدارند تا خداوند بدست او فتح فرماید ابوبکروعمر دیگرمردم مهاجروانصارنگران بودند آنمرد کیست و آنروز علی را دردچشم عارض شده بود پیغمبر اورا بخواست وبآب دهان مبارك چشم اوراعلاج کردوپرچم را بدست اوداد **خداوند بدست علی قلاع خیبر گشود** و توای معاویه دراین موقع درمکه دشمن خداورسول بودی و آیا مردی که خدا ورسول او را دوست دارد آیا اودشمن خداودشمن رسول خداخواهد بود؟!

بازخطاب بمعاویه فرمودسوگند بخدای آیا هنوزبدل ایمان نیاورده ای بلکه از بیم جان چیزی میگوئی که هرگزبدل عقیده نداری.

ای مردم شما را بخدا سوگند آیا میدانید که درغزوه تبوك رسول خداعلی را در مدینه بجای خویش گذاشت ومنافقین خواستند اورا ازمدینه بدنبال پیغمبر بفرستند ولی راضی نشدوعلی می گفت پروردگارا من هم دقیقه ای ازتوجدا نبوده ام اکنون هم اجازه بده ملازم رکاب باشم فرمود **یاعلی مگر نمیدانی که تووحی منی وخلیفه من درمیان امت من و بمنزله هارون برای موسی میباشی** آنگاه دست علی را بگرفت وبسوی خود کشیدوفرمودای مردم کسی مرا دوست داردخدایرا دوست داشته و کسی که علی را دوست داردمرا دوست داشته شمارا بخدا قسم اما میدانید رسول خدادرحجة الوداع مردم را مخاطب

داشت وفرمود برای آنکه شمادر گمراهی نمانید کتاب خدای را درمیان شما بودیعت گذاشتم پس حلال آنرا حلال دارید وحرام ازحرام شمارید وبمکملات آن عمل کنید وبمتشابهات آن ایمان آورید ونگوئید ایمان آورده‌ام بدانچه خداوند کریم درقرآن نازل فرمود ودوست دارید اهل بیت وعترت مرا وتولاجوئید بایشان ونصرت کنید آنها را . چه قرآن واهل بیت من دو ثقل عظیم هستند تاسرحوض کوثر ازهم جدا نشوند .

آنگاه علی راپیش خود خواندوبرسردست بلندکرد وفرمود بارالها دوستدار کسی راکه علی رادوستدارد ودشمن دار کسی راکه علی رادشمن دارد خداوندا دوستان علی رادربهشت ودشمنان اورا درجهنم داخل کن آنگاه علی راپائین گذارد وبخوداوخطاب کرد توئی که راهنمای بیگانگان درقیامتی - ودرمرض مرك پیغمبر گریه کردعلی پرسید گریه برای چیست فرمودجماعتی باتو کینه‌توزی میکنند درحالی که بظاهرمسلمانند وچون برتو غلبه کنند کفرخودرا ظاهرسازند .

شمارا بخدای سوگند آیامیدانید که پیغمبرخداهنگام رحلت فرمود ای مردم این اهل بیت من وعترت من هستند من دوستدارم کسی راکه آنها رادوست بدارد ودشمن میدارم کسی راکه آنها رادشمن بدارند آنها چون کشتی نوح هستند هرکس متمسك بدوستی آنها شود نجات یابد وهرکه منحرف ومتخلف شودهلاك گردد

سپس ازتکبروتفرعن فرعون سخن گفت وسقوط آنها متذکر گردید — وباتجدید مطلع بنام خداوند تبارك وتعالی. فرمود .

دنباله سخن امام حسن ع خطاب بمعاویه

امام حسن پس ازخواندن آیاتی چندازقرآن راجع به خبرفرعون وموسی واینکه فرعون بلندپروازی میکند تاآنکه خود واصحابش غرق شوندوپیروان او آنهاهستند که دختران رامیکشندوپسران رازنده نگاهمیداشتندوخداوند فرمودمازمین رامیراث خلفای خودقرارداده‌ایم تاازحکایات فرعون وهامان وقشون آنها عبرت بگیرندوپرهیزکار شوند.

ومن اکنون همان معنی رابرای شمابیان میکنم بدانیدحق حق ماست که شمامطالبه میکنید و نسبت بخود میدهید شماهستید که بر دوستان مانهضت وحمله کرده‌اید - شما میدانیدپدرم اول کسی است که خواهشهای نفسانی رابرخودحرام کرد وشما آنکس هستید که حلال خدا راحرام کردید وحرام اورا حلال نمودید - علی آنکس است که برزمان مرك مطلع است ازخوب وبدآگاه است اوبین حق وباطل خودتمیزمیدهدودرگذشته وآینده نظیری نداشته است شمانمیتوانید انکارکنید که بین زنان فاطمه بنت عمرودوره جاهلیت بافاطمه زهرا ودوره اسلام چقدرفرق دارد مابنی هاشم ازاولادفاطمه وعلی هستیم که ازدودمان پیغمبران ورسول خدامیباشیم — علی آنکس است که دراسلام برهمه سبقت داشت ودرعلم ودانش بر همه مقدم بود ودرجهاد نظیری نداشت اولین مردی است که باسلام گروید علی بود واول زنی که با سلام گروید خدیجه بنت خویلد بود — آنها بودند که دردوقبیله نماز گذاردند و بهترین زنان دنیاوآخرت فاطمه زهرا سیدة نساءالعالمین بودند وازبهترین اولاد، حسن و حسین فرزندان فاطمه هستند که سیدشباب اهل الجنه میباشندوبیعت من برتوعهدیست لازم

که اگر بیعت نموده بودی ایمن ازعذاب الهی میشدی فرمود ای معاویه شما از آن خاندانی هستید که خداوند آنها را لعنت کرده ومن گواهی میدهم که شما ملعون پیغمبر هستید.

آنگاه روی باصحاب کرد و گفت شمارا بخدا قسم که رسول خدا بطلب معاویه فرستاد تابرای جماعتی ازبنی خزیمه نامهٔ بنویسد فرستاده پیغمبرص چندباررفت وبرگشت و گفت معاویه غذامیخورد رسول خدا بخشم آمد فرمود خداوند شکم اورا سیر نکند ای معاویه این دعاتاقیامت اثرخودرا خواهدداشت ــ سپس فرمود ایها الناس سوگندمیدهم شمارا آیا نمیدانید که من جز بصدق نگویم ــ ای معاویه توبودی که پدرت ابوسفیان برشتری سرخ موی سواربود وبرادرت عتبه که حاضراست مهار آن شتررامیکشید وتو راننده آن شتراز عقب سر آنها بودی وپیغمبرخدا برسوارورانندہ ومهارگیرنده آن لعنت کرد .

بازفرمود ای مردم شمارا بخداسوگندمیدانید من جز براستی سخن نگویم ای معاویه آن پدرت ابوسفیان بود که پیغمبرخدا اورا هفت باردرهفت موردلعنت کرد .

اول وقتی بود که ازمکه بمدینه هجرت کردوابوسفیان هم در مراجعت ازشام بآن حضرت برخورد قصد آزارواذیت وسب پیغمبررا نمودخداوندشررا ازاوگردانید .

دوم موقعی بود که چون درجنك بدرازعزیمت پیغمبر آگهی یافت کاروان قریش را ازراه مکه بگردانید وبسلامت بمکه رسانید

سوم آنوقتی بود که درروزاحد بارسول خدا سخن گفت رسول امرفرمود خداوند مولای من است نه مولای تو ابوسفیان گفت عزی (آن بت بزرك) مولای من است که خداوند وپیغمبروملائکه هم اورا لعن کردند .

چهارم درروز حنین بودا بوسفیان بجمع قریش وجماعت هوازن پرداخت وقبایل جهودرا برمی انگیخت علیه پیغمبروخداوندآنها رابرگردانید و منهزم نمود .

پنجم وقتی بود که توپدرت وسایرمشرکین قریش درحدیبیه رسول خدای رااززیارت خانه خدامنع میکردونگذاشتند شترقربانی خودرا بمحل ذبح برساند خداوند ابوسفیان وخاندان اورا لعنت کرد

ششم درجنك احزاب بود که ابوسفیان بجمع قریش پرداخت که علیه پیغمبر قیام کنندرسول خدا اورالعنت کردپرسیدندیا رسول اله آیادرخاندان آنهامومنینی نخواهدبود؟ فرمود لعنت من شامل حال مومنین نمیشود .

هفتم روزی بود که هفت تن از بنی امیه وپنج نفر ازقریش قرارگذاشتند پیغمبر رابکشند جبرئیل خبرداد پیغمبر برآنهاکه کشاننده شتر وراننده شتر وسوار شتر بودند لعنت کرد و از این موارد حال ابوسفیان معلوم میشود

فرمود ای مردم شمارا سوگندبخدامیدهم شاهدباشید ــ شمامیدانید که ابوسفیان پس از بیعت مردم باعثمان بخانه اورفت گفت ای برادرزاده آیاغیر از بنی امیه کسی اینجا حاضر است چون اوکور شده بود نمیدید گفتند نه کسی نیست گفت ای جوانان بنی امیه خلافت رابدبت آوریدودست بدست هم بدهیدوبدانید که بدان **کسی که جان ابوسفیان دردست اوست نه بهشتی ونه دوزخی میباشد ! !**

سوگند بخدا آیا شمانمیدانید که ابوسفیان وقتی مردم باعثمان بیعت کردند دست برادرمرا گرفت وبقبرستان بقیع غرقد[۱] آورد ودرمیان گورستان بآواز بلندصدا زد ای اهل قبور شما باما بر سر خلافت جنگ میکردید امروز بزیر خاک پنهان شدید وکار خلافت بدست ما افتاد حسنین برادرم باو گفت زشت باد روی تو وقبیح باد گفتارت دست خود را ازدست او کشید ورفت نعمان بن بشیر حضور داشت واگر او نبود که ابوسفیان رابشهر برده ممکن بود که ابوسفیان کور هلاک گردد.

ای معاویه این است شرح حال تو وسیرا عمالت اگر سخنی بکذب گفتم ومیتوانی تکذیب کنی بگوی

ای معاویه یادداری که چون ابوسفیان خواست باسلام وارد شود وتو خبردار شدی شعری که در میان مردم معروف است نزد او فرستادی واز قبول اسلام بازداشتی

ای معاویه یادداری که عمربن خطاب توراوالی شام کرد وخیانت کردی وعثمان آن رادادواورا درمان مرگ انداختی واین کار تو بود که برخدا دلیری نمودی **وعلی مرتضی سابقه دراسلام ازعلم و فضیلت میدانستی** در اواخر خلافت که اواولی تر ازتو واز متقدمین براو بود مردمرا براو برانگیختی وخون خلق را ازدرخدیعت ومکیدت بریختی واین افعال کار کسی است که بمعاد ایمان نداری وازعقاب بیمناک نباشی تا زمان تو برسد و بسوی دوزخ بشتابی .

خطاب امام حسن بعمر ابن عثمان

امام حسن خطاب بعمرو پسر عثمان نمود فرمود اما توای پسر عثمان با آن احمقی که درجبلت تست نمیتوانی درفهم این حقیقت غور کنی تو مانند پشه ئی هستی که برنخل بنشیند وبآن نخل میگفت محکم باشی که بتوانم از تو بزیر آیم نخل در پاسخ پشه گفت من نمیدانم که هستی و کی بر من نشستی که فرود آمدنت رابفهمم توهم ای پسر عثمان بدشمن من بر خود مفاخره میکنی اما از اینکه توعلی راسب کنی بتو بگویم سب علی برتو یا ازشدت بغض و دشمنی خاندان تو براوست یا ازجهت آنکه علی با رسول خدا بیگانه شد یا زیانی در اسلام آورده یا ستم حکمی کرده یارغبت بدنیای مطلوب شما آورده است ؟

بکدام یک ازجهات علی راسب میکنی تو گفتی خون ۱۹ نوزده تن ازبنی امیه دربدر کشته شدند برذمه علی است این تهمتی است چه آنها **بحکم خدا بسبب بت پرستی کشته شدند** ومن از شهدای آل پیغمبر خبر میدهم تا بدانی چگونه بوده است . پیغمبر ص فرموده بجان من ازبنی هاشم نوزده ۲۱ = ۱۹ + ۳ تن کشته میشوند بنی امیه ۱۹ نوزده نفر یکی کشته میشوند از آن پس از بنی امیه آنقدر کشته میشوند که عدد آنهارا خدای میداند جدم پیغمبر ص فرمود گاهی شما و فرزندان وزغ بسی نفر میرسد «مراداز وزغ تعبیر بحکم پدر مروان است» ــ آنها مال خدایرا بدست آورند و دست بدست بدهند وبندگان خدارا بنده خود شمارند وکتاب خدارا ناچیز انکارند وچون

۱ غرقد درخت خاری است که خارهای بلندتر ازمغیلان

شمار آنها بسیصدوده ۳۱۰ نفربرسد طعن بر آنها واجب گردد وچون شماره آنها بچهارصدوهفتاد وپنج ۴۷۵ نفربرسد سقوط نمایند وبهلاکت برسند .

پیغمبر با اصحاب خوداین سخن‌میگفت که حکم بن‌العاص رسید فرمود آهسته بگوئیدکه وزغ یعنی حکم‌سخنان شمارا نشنود .

خطاب امام حسن بعمروعاص

فرمود اماتوای عمروعاص‌ای‌دشمن‌ناقص ونکوهیده توچون **سگی میباشی مادر توزنی‌زناکار بوده** وتورا درفراش مشترك بزادکه‌مردان قریش‌مانند **ابوسفیان ولیدبن‌مغیره ـعثمان حارث‌بن نضربن حارث ـ عاص‌بن وایل** هریك خودرا پدر تومیدانستند.

تابالاخره ناکس‌ترین وپست‌ترین آنهاتو رابفرزندی پذیرفت واوعاص‌بن وائل بود تاتوبحد رشدرسیدی بدشمنی محمد پیغمبر خداص برخواستی‌پدرت عاص‌محمد راابتر خواند یعنی‌مقطوع‌النسل و بلاعقب او میگفت چـون محمد بمیردکسی نام او را نبرد زیرا او عقبی ندارد و صاحب فرزندی نیست خداوند بررغم او این‌آیه رانازل فرمود:

ان شانئك هوابتر یعنی ابتراز شان زناکاران است و مادر تو زنی بود زاینه و معروفه و صاحب رایة بود **پدرت آنکس بود که بطلب زنا بقبیله عبد قیس رفت و بخانهای آنها و منازل ایشان وبیغولهای مسکن‌زنان همگانی آنها درآمد** وکام گرفت توآنکسی میباشی که پیش‌از هرکس پیغمبررا اذیت رساندی ازهمه کس‌بیشتر تکذیب نمودی توآنکس هستی که بکشتی نشستی وکینه توزان حرص ورزان بداندیشی بنی‌امیه سفرحبشه‌راپیش گرفتی تانجاشی رابرقتل جعفربن ابی‌طالب تحریض کنی واورابر قتل‌مسلمانان تحریك‌نمائی‌مکروکیدت و بداندیش توموجب ضرر و زیان توشدو آرمان توسبب حرمان توشد وخداوندبقدرت خودریشه کفررا کند وبرچم‌توحید راباهتراز درآورد .

اماتو ای‌عمرو درقتل عثمان که دیگری‌را شریك‌قتل اومیکنی بانهایت بی‌شرمی و بی حیائی را داری زیرا **تو بودی که‌فتنه قتل اورا برانگیختی** وخودت بفلسطین گریختی درانتظار مرك‌او بودی‌تا خبرقتل اوراشنیدی فوری بمعاویه پیوستی ودین خودرا بدنیای اوفروختی .

من‌تورا بدشمنی‌خودملامت نمیکنم زیـراز روزاول درعصر جـاهلیت دشمن اسلام بودی و بنی‌هاشم راتحقیرو استخفاف‌می کردی **وتو آن‌کسی هستی که‌هفتاد شعر درهجاء پیغمبر** وچون ازاو خواستندکه جواب پاسخ‌بگوید فرمود شایسته نیست من شعر بگویم بسائل فرمود توبهربیتی اورالعنت‌کن .

«ابن ابی‌الحدید میگوید بعمروبن عاص‌فرمود توآنکسس نیستی که هنگام بیرون شدن ازمکه بجانب نجاشی این‌شعار رادرحق بنی‌هاشم گفتی ـ که‌مضمونش تحقیر وقدح آنهابوده‌ومذهب اسلام‌و اهانت بمقام‌نبوت بود.

«ابن جوزی در مناقب خود چندبیت آنرانقل کرد .»

امام حسن، فرمود، عمروعاص توهستی که دنیای دیگری رابر دین خود گزیدی

واز سفر نخستین پند نگرفتی وجعفربن ابیطالب ازگزند تومصون ماند .

خطاب امام حسن بولید بن عقبه

فرمود اماتوای ولیدبن عقبه سوگند* بخدای تعالی که تورا ملامت بدشمنی علی نمیکنم زیرا مقتضی کفر تواین گفتار است توهمان هستی که بکیفر شراب خواری هشتاد تا زیانه از علی خوردی پدرت رادرروز بدردست بگردن بسته بکشت .

آیاچگونه سب میکنی علی‌را وحال آنکه خداوند درده آیه مبارکه اورا مؤمن و تورافاسق نامیده‌ای ولیدتورا باقریش چه نسبت‌هست که‌همواره ازقریش سخن میگوئی .

پدرتو کافریست‌ازمردم **صفوریه** ونام‌او زکوان‌است واینکه‌پنداری ماقاتل‌عثمانیم طلحه وزبیر وعایشه نتوانستند این‌نسبت دهند توچه میگوئی .

ای‌عمر ازمادرت بپرس که پدرت‌کیست‌تاتورا ازحال ذکوان خبردار کند چه‌شد ذوکوان‌را ترك کرد و تورا بعقبه‌بن ابی‌معیط بست و ازاین نسبت منظورش شوکت ورفعت بوداین عار وننك برای‌تو وپدرمادرت تاباآتش جهنم واصل شوی‌ادامه‌دارد

ای‌ولید سن‌تو بیشتر است ازاینکه تواورا پدر میخوانی ای‌ولید توراچه رسد که علی‌را سب کنی‌بهتراست بخود پردازی وازچه‌حسب ونسب اگرازمادرت‌شخصیت پدرت رابخواهی یقیناً خواهدگفت بمراتب ازعقبه خبیث‌تر ولئیم‌تر وبست‌تر است .

خطاب بعتبه‌فرمود

اما توای‌عتبه پسرابوسفیان سوگند بخدای تعالی توازدردانش وبینش سخن! نمیتوانی بگوئی تاقابل‌پاسخ‌بدانم ومردخردمندی نیستی تابعتاب بپردازم ومصدر خیری‌نیستی‌تامنتظر آرزو باشی‌نه ایت‌شرمی توانی کشت تاموجب خشییت کردی .

توای عتبه هرچند علی راسب کنی برتو نیاشوبم وپاسخ نگویم زیراتو ابابنده‌ای‌از بندگان علی‌هم همردیف وهمدوش نمیتوانی باشی وبهمین جهت خداوند برای‌کیفرتوو پدر ،مادرت وبرادرت مشمول آیاتی هستی که درقرآن فرموده وآنهارا ازتابش جهنم‌بیم داد . اما **توکه مرابقتل وکشته شدن بیم‌میدهی بهتراست اول آنکسی را رابکشی‌که در فراش زنت‌یافتی** وباتوسازمشارکت می‌نواخت تاهمخوابه‌توفرزندی آورد که ازتو نبودو اورا برتونسبت داد - وازبر توهمانا سزاوار تست‌که درکین او کمربندی ودرقتل اوکوشش کنی **ومرا بقتل بیم‌ندهی** -

ای‌عتبه من‌تورا‌ملامت نمیکنم درسب علی،زیراعلی برادرت راکشت ودرقتل جدت باحمزه شرکت‌داشت وبکیفر کردار زشت ایشان‌را بجهنم‌فرستاد وعموی‌تواصحاب‌پیغمبر تبعید نمود واز شهر بیرون کرد .

امااینکه‌گفتی درطلب خلافت بودم - من‌خواستار خلافت نیستم اما آنکه اجابت تقاضای مسلمین‌نمودم وبااینهمه تونظیر برادرو خلیفه پدر نیستی چه‌برادر تودر نافرمانی خداوند وریختن‌خون مسلمین وطلب خلافت‌که اهل‌آن نیست بخلاف ولوع وحریص‌است و در نهایت خدعه ومکر و تدلیس وحیله میرود و مکافاتش باخداوند است و اینکه‌گفتن

علی‌شر قریش است قسم‌بخدای هرگز علی‌تحقیر مستوجب رحمت را نه‌یکشت و تحقیر نمیکرد ومظلوم را نمیکشت .

خطاب امام حسن ؑ بمغیرة بن‌شعبه و پاسخ بسخنان او

فرمود ای مغیرة‌بن‌شعبه تودشمن خدا هستی و کتاب خدا را پشت‌سر افکندی وپیغمبر را تکذیب‌نمودی توآنکس که بارتکاب زنا رجم توواجب گردید وبر زنای تو عدول پارسایان‌گواهی دادند ومعذلك رجم تو را بتاخیر افکندند وحق را بباطل و راستی را بدروغ وصدق را بغلط دفع کردند ــ خداوند تو را دردنیا و آخرت بعذاب وخزی وخذلان کیفرخواهد داد توآنکس که فاطمه را آزردی وبدن اورا مجروح نمودی بحدی‌که طفل اودر شکمش سقط شد واینهمه اعمال زشت را بامانت پیغمبر خدا نمودی بدشمنی رسول‌اله ومخالفت امراوهتك‌حرمت پیغمبر کردی ــ ای مغیره فاطمه‌آنکس‌است که رسول خدا اوراسیده زنان بهشت خواند وخداوند تورا بجرم‌اهانت‌آن یگانه‌دختر پیغمبر ص وبمکافات عمل زشتت بجهنم خواهد فرستاد ــ ای مغیره **آیا بکدامیك از این سه صفت علی ع را سب میکنی**

۱ ــ آیا اودرحسب‌ونسب نقصانی داشت ؟

۲ ــ یابارسول خدایش قربت وقرابتی‌نداشت ؟

۳ ــ باعائله‌ای دراسلام‌آورده وازراه رغبت بدنیا حکمی بستم‌کرده‌است؟ اگراین گونه سخن‌گوئی دروغ‌گفته ودروغ‌بسته ودروغ بخدا وپیغمبردشمن خداست ــ توگمان میکنی علی‌عثمان راکشت سوگند بخدای تعالی هیچکس را نمیرسدبعلی چنین‌نسبتی بدهد ودراین‌امرملامت‌کند واگرعلی ؑ قاتل عثمان باشدقسم‌بجان خودم که تودرزندگی اورا یاری‌نکردی ودرکشتن اوهم افسوس نخوردی آنوقت تودرطایف میزیستی ودل‌بربغی وطغیان وعناد و دشمنی آشتی توبودی‌که قوانین جاهلیت راتجدیدمیکردی ورسوم‌اسلام رامحومینمودی ــ امااینکه ازبنی‌هاشم وبنی‌امیه سخن‌گفتی برای تقرب بمعاویه است‌که اورا خشنود کنی ــ تووامحابت‌که خود را بامارت وسلطنت می‌ستائیدکار نکوهیده‌ایست ومفاخره بی‌جائی‌است **زیرا فرعون چهارصدسال سلطنت مصررا داشت وموسی وهارون هردوکه برگزیده خدا بودند** ازدست اوغمگین و مغموم میشدند ــ چه ملك ملك خداست‌که گاهی برای تکامل نفسانی بصالح عنایت فرماید وزمانی بطالح ــ مدتی فاجروزمانی عابد حکومت‌کند تاقیامت فرا رسد .

خداوند میفرماید‌که چون هلاکت قومی را بخواهیم متنعمان ایشان رافرماندار آنها‌کنیم !؟ چون سخن امام حسن ؑ بدینجا رسید وخوب بگفتارسخیف‌آنها پاسخ داد برخواست دامن خودرا جمع‌کرد و فرمود زنان زشت وخبیث برای مردان خبیث است ومردان بدکاروزشت‌کردار مخصوص زنان خبیثه وننگین هستند .

نگاه روی بمعاویه‌کرده فرمودای‌معاویه سوگند بخدای تعالی این‌جاتوئی واصحاب تو ودوستان توورجال بنی‌امیه‌که مخصوص صاحب‌الریات هستند وآل علی ؑ و اصحاب علی وشیعان علی‌میباشد‌که زنان نجیب عفیف نصیب آنها می‌باشد این‌بگفت واز

خانه معاویه بیرون رفت - **فرمود ذق و بال کسبت یداك وماجنیت وماقدا عدالله لك ولهم من الخزی فی الحیوة الدنیا و العذاب الالیم** یعنی ای معویه بچش آنچه را بدست خود گرفتی و عصیان نمودی و آنچه را از خواری و خذلان برای تو آماده داشت.

معاویه پس از بیرون رفتن امام حسن سخت نگران شد باآنکه مردی حلیم و بردبار وباصطلاح امروز مردی بسیار فحش خور بود روی باصحاب خود کرد و گفت من نگفتم باحسن بن علی نمیتوان ستیزه کرد واکنون اینکه گفت بچشید آنچه می‌خواستید راست گفت شما هم بچشید آنچه را نمیدانستید و نتیجه کیفر و نافرمانی خدارا از زبان حسن بن علی بشنوید.

ولیدبن عقبه بمعاویه گفت سوگند بخدا که مانچشیدیم بلکه توچشیدی زیرا حسن بن علی غلبه برما نجست بلکه برتوغالب شد چه خانه خانه تو بود ومجلس مجلس توبود واین جسارت بحساب تو خواهد رفت واین سخنان برروی تو گفت

معاویه گفت مگر من بشما نگفتم بااین مرد بسخن ومناظره مضاف ندهید که مغلوب خواهید شد اگر سخن مرا می‌شنیدید چنین مخذول ومنکوب نمیشدید

بین معاویه وعمروعاص وبرادرش ومغیره و ولید بن عقبه سخت مناقشه رخ داد و ویکدیگررا عتاب وشماتت میکردند که چرا باامام حسن این مناظره را نمودند مروان بن حکم شنید که حسن بن علی بمجلس معویه حاضر شده واصحاب اورا ببادشناعت ودشنام گرفته وابواب افتضاح ورسوائی رابروی آنها گشوده است وباخاطری مشعوف ازخانه بیرون رفته - مروان شتابان نزد معاویه آمد وآن انجمن آزرم زده را دیدن نماید دید همه سخت غمگین ومغموم وبهم شماتت میکنند گفت این چه کاریست ومن ازدست شما چکنم که باحسن مخاطباتی میکنید وبمن دشنام داده اید گفتند مگر نشنیدی حسن را حاضر ساختیم ولی در ایذا واذیت وفضیحت فرورفتیم.

مروان گفت میشود یکباردیگر اورا بخواهید تامن اوو پدرش راچنان سب کنم که مانند کنیزان وغلامان بی قدر نمایم.

معاویه گفت ای مروان دلتنگ مباش کار ازدست مانرفته ووقت مکافات منقضی نگشته ومروان راهمه هتاك و فحاش میشناسند - مروان بمعاویه گفت بفرست حسن را حاضر کنند باردوم کسی را فرستادند تاامام حسن را حاضر نماید امام حسن بفرستاده اوفرمود **قال الله مایرید بهذا الطاغیه بنی امیه لئن عادالکام لاوقرن مسامعه مابقی علیه عاره وشنار الی یوم القیمه** فرمود معاویه طاغی ازمن چه می‌خواهد بخدا سوگند اگر بخواهد ازآن سخنان گذشته تکرار نماید چنان گوش اورا ازحقایقی پر کنم که ننگ وعار آن تاقیامت بجای ماند - امام حسن تکبر نکرد بازهم درمجلس معاویه حاضر شد معاویه جای خود را بامام حسن داد - فرمود ای معاویه برای چه مرا خواسته ای - مروان پیش افتاد وجواب داد گفت ای حسن تومردان قریش راسب میکنی فرمود منظورت چیست مروان گفت سوگند بخدای تعالی من تورا وپدرتورا واهلبیت تورا چنان سب میکنم که کنیزکان و غلامان بدان کلمات تغنی کنند امام حسن فرمود ای مروان من تو را سبب

نمیکنم و پدر تورا شتم نمیکویم زیرا این کاررا **خدای متعال درقرآن فرموده تو و پدرت و اهل بیتت و ذریتت را لعن کرده و آنچه ازصلب تو آید تاروز قیامت ملعون بوحی الهی و بزبان پیغمبر است وسوگند بخدای که تواین سب ولعن را انکارنتوانی کرد وازحضار مجلس هم هیچ کس انکارنمیتواند نماید تو** وخاندانت مورد تخویف وانذارخداوندی وبهترین دلیل ابن لعن ابن فکر پست و فتنه خام وطغیان عظیمی است که اکنون نمودی ».

آنجا که تورا وخاندان تورا **شجرهٔ ملعونه** یاد کرده و فرمود باآنکه آنهارا بیمناك ازعذاب قروساختم جزطغیان وسر کش کاری نکردند .

چون سخن امام حسن بدینجا رسید معاویه برخواست دست بدهان امام حسن گذاشت گفت یاحسن توفحاش نبودی امام حسن برخواست وازمنزل بیرون رفت مروان سر بجیب خجلت وشرمندگی فروبرد ـ تا اوورفقاش باکینه بحسن بن علی ازهم منفرق شدند

خلاصهٔ از دوران اموی بقلم جرجی زیدان

دولت اموی پایه آن بر تعصب بود وسیاست آن مبنی بر زور وزر وسختگیری استوارشدة بود باکمك دسته بندی های حزب اموی وجلب سیاستمداران اداره میشد و بیش از همه نسبت به اعراب قریش ابراز تعصب می نمودند در نتیجه قبایل عرب بدوره های جهالت بر گشته و تعصب وقومیت تشدید یافت و تعصب وطنی قوت گرفت .

بنی امیه بطور کلی مسلمانان غیر عرب و مسلمانان ذمی را آزار میرسانیدند و تحقیر میکردند برای جلب رجال سیاسی ودسته بندی بپول احتیاج داشتند .

نیازمندی بپول زیاد آنهارا بظلم و جوروستم کاری وادارمیساخت .

بنی امیه بهمان نظر از کلیه مقررات اسلامی مربوط باموری مالی چشم پوشانید وصدقه و فئی وغنیمت وسایر موارد درآمد رابمیل خود میکرفتند و درراه تمایلات شهوانی خود صرف می کردند. چون علویان که مردم دیندار ویرهبز کار بودند بآنها اعتراض میکردند همه آنها رامیکشتند و دراین قسمت تمام مورخین حتی مورخین اموی **اقرار کرده اند چنانچه ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب اغانی از امویان است وبیشتر بشرح بدرفتاری امویان پرداخته که اکثر مدارك ماازهمان کتاب اتخاذشده.**

پایداری دولت اموی مرهون کاردانی و سیاستمداری سه خلیفه اموی بوده است که هریك باتدبیر وفکرو هوش بوده اند .

۱ ـ معاویه سیاستمدار و داهیه عرب و مؤسس این سلسله است که از سال ٤١ تا ٦٠ قریب بیست سال سلطنت کرد.

۲ ـ عبدالملك بن مروان است که ازسال ٦٥ تا سال ۸٦ خلافت نمود .

۳ ـ هشام بن عبدالملك است که از سال ۱۰۵ تا ۱۲۵ قریب بیست سال خلافت کرد.

واین هرسه هوشیار وسیاستمدار بودند بطوریکه منصور کاملا تقلید ازهشام میکرد .

اگر این سه خلیفه نبودند طومار خلافت امویان خیلی زودتر بهم پیچیده شده بودو وبقیه هم روی زمینه صاف کرده آنها حکومت میکردند وگرنه خودشان لیاقت خلافت

نداشتند **جز عمر بن العزیز** که آنهم مواجه با محیطی نا ملایم وپست شد واو را کشتند.
خلفای اموی مردمی عیاش ، خوش گذران، بی‌مکر، بی تدبیر، سست رأی، نابخردو ضعیف‌النفس بودند .

یزیدبن معاویه بیش از هر چیز بشکار علاقه داشت و عمر خود را با سگ و بازی و میمون ـ یوز پلنگ و اسب وباز شکاری ودربیابانها می‌گذرانید و همه چیزرا فدای شکارو شهوت رانی کرد دائماً مست و مخمورو لایعقل بود و عمالش نیز باواقتدا کردند باده‌پیمائی‌و سازو آواز و رقص و ومی‌ومطرب وساغر و وساقی ودف‌و چنگ بربط ونی بین همه معمول شد حتی درمکه ومدینه که کسی ازاین کارها نمیدانست‌عمال‌یزید بساط میگساری وقمار بازی و شهوت رانی براه انداختند .

یزیددوم یزیدبن عبدالملك که درسال ۱۰۵ درگذشت هرزه‌ترین خلفای‌اموی بود بدوکنیز حرمسرا اکتفاءکرد وکارهای کشور ومملکت راباختیار هرکس‌زودتر از خواب‌بیدارمیشدگذاشته بود.

سلامهٔ‌وحبابه رقاصان محبوب اوبر اوتسلط یافته‌بودندآنقدر با آنها بعشق‌وشهوت می‌پرداخت که‌بالاخره درکنار رودااردن هنگامی که‌سر گرم‌مستی‌ومعاشقه بود دانه‌انگوری بگلوی حبابه انداخت وهمانجامرد وسرانجام‌سه روز لاشه اوروی دست‌یزید بود تابزور ازاوگرفتند بخاك‌سپردند و خودش هفت‌روز بعد دیوانه‌ودرکنارآن‌قبرجان‌داد .

یکی دیگر از خلفای‌هرزه‌وخوشگذران بنی‌امیه‌ولیدبن یزیدبن‌عبدالملك‌است که درسال ۱۲۶ هجری‌درگذشت و جزشراب وشکار هوسی‌نداشت.

این خلیفه حوضها را پر ازشراب میکرد و درمیان حوض شراب غـوطه میخورد و می‌نوشید و باسازندگان‌ونوازندگان مکه ومدینه وسایرنقاط رابشام آورد وازآنان و سایر اهل عیش ونوش وطرب وبرنامه‌هائی آراسته بخوشگذرانی‌وعیاشی پرداخت‌امابیش ازیکسال‌خلافت‌نکرد تا مرد.

آنقدراین طایفه بدرفتاری کردندکه مردم‌حتی‌اعراب ازکارآنها بستوه آمدند و بنی امیه راازعرب‌ندانستند زیرا تمام‌صفات عربی راهم زیرپا گذاشته بودندویکی‌ازشعرا خطاب باموی‌یان اشعاری‌گفت که مفاد یکی‌دوبیتش‌این‌است .

مردم‌ازسوء سیاست شما بتنگ آمده‌اند بیائیدپرهیزکاری‌ودینداری را پیشه کنید تاکی‌وتا چندباپست ترین‌افرادمسازهستید- اینان‌شمارانابودمیسازند تاکی‌بدست خود شکم خودرا میدرید روزی‌می‌آیدکه پشیمان‌شوید وپشیمانی‌سودی‌ندارد.

آنوقت این افراد مست و مخمور ظالم و ستمکارمیخواستند بارجال‌علم و فضیلت علویان مبارزهٔ‌علمی واخلاقی کنندآنهاکجاواین‌طایفه‌کجا ـ آنهاکه می‌ومستی وعربده ولهب ولعب‌راحرام میدانستندو اینهاکه تازنده‌بودندباشراب‌وقمـار وزنان‌رقاصه وسگ و یوزپلنگ ومیمون وشکارسروکار داشتند .

یاللعجب ـ ؟؟؟!!

يكماه بعدالت بهتر از هزار ماه بضلالت است

بسم الله الرحمن الرحيم .

انا انزلناه في ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام ـ هي حتى مطلع الفجر

اكثرمفسرين درذيل اين سوره چنين تفسير كرده‌اند كه مراد از ليلة القدر مدت حكومت عـــدالت دادگستر اميرالمومنين است و منظور الف شهر هزار ماه حكومت بني‌اميه است .

ازحضرت ابي‌عبدالله ع مرويست كه فرمود.

ثم انزل انا انزلناه يعني جعل الله ليلة القدر لنبينه خيراً من الف شهر ملك بني‌اميه خداوند ليلة القدررا مخصوص پيغمبر ص فرمود وآن‌را بهتر ازهزارماه سلطنت بني‌اميه بيان فرموده است .

ـ سعيدبن سيار وسهل بن‌سهل روايت ميكنند كه پيغمبر درخواب ديدبوزينه‌اي چند برمنبرش بالاميروند آنقدرغمگين كه تادردينا بودلب بتبسم نگشود .

درسند مفصلي مسطوراست كه پيغمبرخنزيري چندديد كه برمنبرش صعودميكنند قاسم بن فضل الحزامي ميگويد مدت پادشاهي بني‌اميه هزار ماه خواهد بود ـ واين مدت ظلم وستم وبيدادگري وقتل وزجرونهب اموال ونفوس بوده چه جنايتها كه نمودند و چه خيانتها كه كردند وچه ابواب فضيحت ورسوائي كه برروي خودوملت اسلام گشودند وچه ابواب ننك ورسوائي درسياست اسلامي بازكردند و در حالي كه حكومت حق وعـدالت حدودوثغور ومزد مالكيت مردم را معين كرد ومردم باهم مراقبت و مهربـاني وعطوفت و خوش‌بيني باهم ميگذرانيدند .

بني اميه ۹۱ سال و۸ ماه سلطنت كردند كه ۸سال و٤ ماه مدت خلافت عبدالله بن زبير بود بقيه ميشد هشتاد وسه سال وچهارماه درست

۹۱ سال ۸ ماه
۸ سال ٤ ماه
۸۳ سال ٤ماه

هزارماه ميشود ۱۰۰۰ = ٤ + ۹۹٦ = ۱۲ × ۸۳ واين هزارماه است كه در سوره قدر ميفرمايد يك شب قدربهتر است ازهزارماه يعني شب قـــدرحكومت علي بن

ابیطالب بهتراز هزارماه حکومت ظالمانه بنی امیه وآل مروان است .

اسامی خلفای اموی ومدت خلافت بنوسفیان وآل مروان

۱ ـ معاویه بن ابوسفیان	سال	۴۱ هجری تا	۶۰
۲ ـ یزید بن معاویه یزید اول	»	۶۰ »	۶۴
۳ ـ معاویه بن یزید معاویه دوم	»	۶۴ »	ششماه
۴ ـ مروان بن الحکم سلسله آل مروان	»	۶۴ »	۶۵
۵ ـ عبدالملک بن مروان	»	۶۵ »	۶۸
۶ ـ ولید عبدالملک ولید اول	»	۶۸ »	۹۶
۷ ـ سلیمان بن عبدالملک	»	۹۶ »	۹۹
۸ ـ عمربن عبدالعزیز بن مروان	»	۹۹ »	۱۰۱
۹ ـ یزید بن عبدالملک یزید دوم	»	۱۰۱ »	۱۰۵
۱۰ ـ هشام بن عبدالملک	»	۱۰۵ »	۱۲۵
۱۱ ـ ولید بن عبدالملک ولید دوم	»	۱۰۵ »	۱۲۶
۱۲ ـ یزید بن ولید بن عبدالملک یزید سوم	»	۱۳۶ »	۵ماه و۲۴روز
۱۳ ـ ابراهیم بن ولید بن عبدالملک	»	۱۲۶ »	۱۲۶
۱۴ ـ مروان بن محمد بن مروان (مروان حمار)	»	۱۲۶ »	۱۳۲

بناهای مسلمین

شهرهای معروف اسلامی که خودشان ساختند

مسلمین پس از استقرار و توسعه نفوذ برای موقعیت محلی و مرکز نیرو و قشون جبهه سوق‌الجیشی چند شهر ساختند که تاکنون اهمیت بسزائی دارد و از شهرهای مهم اسلامی بشمار میرود :

اول بصره ـ درصدر اسلام منطقه نفوذ عرب در صحرای عربستان بود که آبی حائل نبود. چون عمر بن خطاب دست بفتوحات زد و آبها و دریاها حایل شد از آب هم میترسید دستور داد شهری بسازند که بین مرکز حکومت یعنی مدینه تا آنشهر آبی فاصله نباشد ؛

زیرا از کرانه غربی فرات تا مکه زمین ریگزار و کوه و صحرا است و رود فاصله نمیشود درسال ۱۶ هجری عتبة بن غزوان یاعروان کلبه‌هائی از نی. در آنجا ترتیب داد و سپس ازبیم آنکه مبادا آتش سوزی شود با اجازه عمر نی را بخشت تبدیل کردند و شهر کوفه را که بعداً راجع بآن صحبت میکنیم بهمین ترتیب ساختند.

برخی سال ۱۵ و بعضی سال ۱۷ نوشته‌اند که سعد بن ابی‌وقاص ساخت.

شهر بصره در آغاز چند خانه سفالی بود که برای تمرکز قشون و جمع وسائل و تجهیزات بنا کردند و بعد آن خانه‌های سفالی بمنزل خشتی تبدیل شد و هریك از قبایل کوئی برای خود ساختند و در آن میزیستند و آنشهر باسبکی خاص ساخته شد که وسیعترین خیابان بصره شصت زراع بود و آنرا مربد نامیدند و سایر خیابانها بیست ذراع بود و کوچه‌ها هفت ذراع عرض داشت[۱] و میان هر کوی میدانی برای بستن اسبها و گورستانی ترتیب میدادند و بنای خانه‌ها را متصل بیکدیگر میساختند بصره علاوه بر محل سوق‌الجیشی و ارتباط آن بامدینه. **درزمان بنی‌عباس بصره مرکز مهم تجارتی اسلام شد و خط کشتیرانی و کاروان تجارتی ازمشرق بصره تاهندوچین وازمغرب تاانتهای بلاد مغرب وازجنوب تاحبشه امتدادیافت ودرلنگرگاه آن همه روزه کشتی‌های بسیار لنگر می‌افکندند** وانواع کالاها ازقبیل پارچه وعطر وچوب وغیره حمل میکردید .

۱ ـ ذراع ازسرانگشت تا آرنج است که تقریباً نیم ذرع میشود .

واسطه آب بامدینه موقعیت تجارتی هم پیدا کرد و روابط ایران وشام شد لذا بسرعت رو بآبادی نهاد و درزمان بنی‌امیه حاکم نشین عراق شد وبروسعت وآبادیش افزوده گردید بنحوی که زمان **خالدبن عبداله قسری** مساحت آن تادوفرسخ دردوفرسخ رسید درواقع تاسی وشش میل مربع بدون پستی وبلندی درزمین هموار بصره خانه ومغازه وسایرابنیه دیده میشد واین مساحت ازمساحت شهرفعلی قاهره باآبادی ووسعت کم نظیرآن افزونتر است

بصره بیشتر بوسیله مردمی آباد شد که برای کسب وتجارت بآنشهر می آمدند ودر آنجا خانه وباغ ودریاچه وکاخ ومیدان میساختند .

ابن حوقل سیاح معروف دروصف بصره چنین میگوید :

«در این شهر دارای منظره‌های زیبا میدانهای وسیع ومجلل ـ دریاچه‌های وسیع و خانه‌های عالی ومیوه‌های گوناگون میباشد وهیچگاه روی آب بصره ازمردم خوشگذران خالی نیست وپیوسته آیندگان وروندگان درفراز ونشیب حرکت میکنند»

آبهای بصره مرتب لنگرگاه صدها کشتی بودوهست ویك تاجراهل بصره سالی صد هزاردینارمالیات میداد ومیزان ثروت سایرتجارآنشهررا میتوان بدست آورد دراینشهر بازرگانان خورد وکلان بسیاربوده است.

مردم بصره ازهمان ایام صدراسلام بجهانگردی آشنا شدندزیرا ازآنجاقشون کشیها شروع میشد وتجارت بصره معروف ومشهورجهان گردید تا حدی که سودطلبی وکوشش آنان درراه تجارت ضرب المثل شد **ودرباره آن میگفتند اهل بصره وخوزستانی برای بازرگانی تادورترین نقاط دنیا میروند**

هرکسی ازمشرق بفرغانه وازمغرب بەسوس اقصی درافریقا روددرآن نواحی یکی ازاهل بصره یاخوزستان یاحیره راخواهد دیددرواقع مردم آنروز بصره مانند اهالی سوریه یااصفهانی امروزدرهمه جای دنیاهستند .

استخری میگوید شهربصره **درزمان بلال ابن ابی برده** سال ۱۱۸ هجری یکصد وبیست هزارنفردربصره جاری بودوبرروی همه آنها کرجی حرکت میکرد .

استخری خودش درقرن چهارم ببصره رفته چنین مینویسد:

من شماره نهرهای بصره را آنطور که شنیده بودم باورنمیکردم تااینکه خودم ببصره رفتم واراضی وسیعی دربصره دیدم که در مساحت یك تیر پرتاب کردن نهرهای کوچکی درآن حفرکرده بودند وکرجیهای بسیاری روی آن نهرها حرکت میکرد وهرنهری بنام شخصی که آنرا حفرکرده ویامحلی که ازآنجا عبورمیکرده منتسب شده استوچوناین بدیدم باورکردم که درمساحت بصره صدوبیست هزار نهرجاریست .

میگویدبااینهمه اززیادی انهاربصره درتعجب بودم تابمردی مطلع ودانشمندبرخوردم که سالیان درازدرآنشهر بود وازجزئیات شهرآگاه بود شگفتی خودرا بیان کردم گفت نهرها ازنزدیك بهم کنده میشود وبمجرای کوتاهی بهم منتهی میگردد بقسمی که هرشاخه آنرا نهرمیخوانند درحالی که همه آنها یك نهراست این موضوع مشکل مراحل کرد.

استخری میگوید نکته دیگراینکه مساحت خودشهربصره بتنهائی سی وشش میل مربع بوده بلکه باغها ومزارغ ونخلستانهای توابع آن که تاآبادان درکنار خلیج فارس امتداد داشته جزءاین مساحت آمده است البته بارعایت آبادی وحاصلخیزی اراضی بصره میتوان تصدیق کرد که مساحت شهربصره وتوابع آن درسی وشش میل مربع میرسید . و مؤید این گفتار نوشته ابن حوقل است که چنین مینویسد .

نخلستانهای بصره ازعبدسی تاآبادان بطول پنجاه وچندفرسخ بهم پیوسته است وهر کجا انسان درطول این مساحت فرود آید کنار نخلستان یاباغ یانهرآب است واکنون

اگرعرض این مساحت را نصف طول آن فرض کنیم هفتاد وپنج میل در صد وپنجاه میل ۱۵۰ + ۷۵ ویا ۱۱٫۲۵۰ میل مربع مساحت بدست می آید وبودن ده نهر کوچك درهر میل مربع کیزی نیست که قابل تردید باشد .

نگارنده خود که با اتومبیل طول راه را ازابوالخصیف یابازار کنونی اشاررفتیم بیش ازسه ساعت طول کشید واکنون نخلستانها وباغات بصره ازیکطرف بخلیج فارس مقابل کویت رسید واز طرفی بمحطه راه آهن که معقل (مارگیر) منتهی میشود همه سبز وخرم وباغ وبوستان و انهار جاری ومطروس ازاشجار فواکه ومیوه‌های گوناگون است .

کوفه ۲

کوفه یعنی کنار رودخانه فرات و مجاور مسجد تاریخی که سابقه چند هزار ساله‌دارد محل سوق الثمانین وکارخانه کشتی سازی حضرت نوح بوده‌است .

این‌شهر چندی پس از شهربصره درسال ۱۶ واوائل سال هفدهم بدست سعدوقاص ساخته شده‌وسبب‌وبناء شهراین است.

چون ایرانیان درجنك بااعراب مسلمان شکست خوردند **وشهر مداین‌تیسفون** بدست اعراب افتادسعدوقاص فرمانده سپاهیان اسلام بوده چندنفر ازاصحاب رانزدعمر فرستاد تامژده فتحرا اعلام نماید .

عمر فرستادگان سعدرا زردو رنجور ونزار دیدسبب راپرسید گفتند ازبدی آب و هوای عراق است .

عمرفرمان داد سرزمینی برای اقامت مسلمین درنظر بگیرید که بامزاج آنان از نظر آب وهواسازگار باشد ـ اتفاقاً هرجائی که‌شتران اعراب خوش‌و سالم باشندخودآنها نیز بسلامت خواهند زیست .

سعدوقاص‌بدستور عمرباکمك **سلمان وحذیفه** زمینی درکنار فرات«میان حیره وفرات »برای اردودگاه انتخاب کردندکه هوای **آن‌مطابق** فرمان عمربری وبحریست وتاشهرمدینه دریائی فاصله‌ندارد چه‌عمرازآب بیمناك بود درشهرکوفه ازآغازخانه‌هائی ازنی نباشدکه شبیه بچادر بود ولی‌پس ازمدتی آتش درگرفت وبرخی ازخانه‌های نی‌را سوزانید وآتش‌سوزی سبب شدکه خانه‌های گلی بسازند لذا با اجازه عمر ازخشت خام بنا کردند ولی هیچ‌کس حق‌نداشت بیشتر ازسه‌اطاق مالك باشد .

کم‌کم این‌شهر بنای عالی‌پیدا کرد ومحل تجارت وبازرگانی وسوق‌الجیشی شد زیرا بشام ومدینه نزدیك‌بود وازراه فرات هم بعراق وایران میرفت شهر کوفه تحولاتی عجیب دیدوبرای اولین‌بار دراسلام مرکزخلافت امیرالمومنین شدودرهمین پایتخت‌شهید گردید مسجد تاریخی کوفه ومسجد سهله ومسجد زید وصعصعه ازبناهای تاریخی ومورد احترام مسلمین وفرقه امامیه است .

فسطاط ۳

سومین شهری که مسلمین ساختند واولین شهری که در مصر بدست مسلمانان‌بنا شد **شهر فسطاط است** که بوسیله‌عمرو عاص درسال ۱۸ هجده هجری**درمحلی که اکنون قاهره**

۱ تاریخ کوفه . . . .

نامیده میشود بنانمودند ولی فعلابنام مصرقدیم مشهور واثری از آن نیست جزخرابه‌های مسجد عمرو پاره‌ای ازتل وویرانه‌ها که تا کوه‌معظم امتداد دارد.

سپاهیان اسلام برای تسخیر قلعه بابل بابن محل آمدند اردو زدند همینکه آن قلعه راگشودند عازم اسکندریه شدند **قلعه بابل در آن ایام بدیر نصاری یا دیرمار جرجیس شهرت دارد.**

عمرو عاص در حین عزیمت باسکندریه فرمان داد سراپرده **فسطاط** او را بر کنند **و مأمورین برای کندن فسطاط رفتند دو کبوتر دردرون آن دیدند که تخم گذارده‌اند وروی آن نشسته‌اند این جریان را باطلاع عمر وعاص رساندند دستور داد ترحم برای کبوتران کرد. سراپرده باقی بگذارید وچند قبطی را مواظب سراپرده وکبوتران گماشت** وخودش باسکندریه رفت چون اسکندریه فتح شد نامه‌ای بعمر نوشت ازاو اجازه خواست که سپاهیان اسلام دراسکندریه ومدینه رود نیل فاصله بودعمرمطابق‌معمول با آن پیشنهاد موافقت نکرد درجولب نوشت این پیشنهاد بنظرم خوب نیست **زیرا دوست ندارم درتابستان وزمستان میان‌ماو مسلمانان آبی باشد** من دوست دارم مسلمانان جائی اقامت کنند که هر گاه بخواهم برمرکب‌خود سوار شوم بلا مانع‌نزد آنها بروم مانع‌وفاصلهٔ نباشد.

عمروعاص پس ازدریافت این پاسخ عده‌ای‌ازسپاهیان رادر اسکندریه ساخلوقرار دادوبا بقیه لشکر بقلعه بابل‌روان‌گشت وچون‌بدانجا رسید کبوتران بسیاری‌را دید که‌در سراپرده تخم گذارده‌اند وجوجه آورده بودند.

عمر درشمال قلعه بابل شهری بنا کرده بمناسبت سراپرده خود نام‌آن شهر را **فسطاط** نهادوازآن پس‌قبیله‌ها بیکدیگرپیوسته لشگریان درآن‌نواحی برای خودخانه‌ها ساختند وچهار نفر ازبزرگان لشکر بدستور عمرو عاص مأموریت یافتند که هرطایفه و قبیلهٔ‌رادرمحلی‌قرار دهند وهرقدر دامنه فتوحات اسلامی درمصرو اطراف آن‌توسعه‌یافت بهمان نسبت **شهرفسطاط** وسیع گردید وبردامنه آبادی عمران آن افزوده‌شد تاحدی که‌طول آن تاسه میل پیش رفت.

تاریخ نویسان‌عرب مطالبی درباره وسعت‌وآبادی فسطاط نوشته‌اند که مانندبصره اغراق‌آمیز بنظر میرسد.

از آنجمله برای فسطاط سی‌وشش‌هزار مسجدوهزارویکصد و هفتاد حمام و هشت هزارکوچه‌ذکر کرده‌اند که درتمام آنها مرتب آمد وشد بوده‌است این‌ارقام اهمیت‌اسلام را درآن عصر میرساند که تاچه حدی مورد استقبال قرار گرفته و تمرکز آن در مصر و افریقا تاچه پایه وسعت رامیرساند.

شریف‌عقیلی‌شاعرمعروف آنعصر تعریف فسطاط رادرقصیدهٔ کرده که مفادچند بیتش این‌است.

برای دیدن فسطاط باتش شوق و اشتیاق میسوزم - فسطاط بباران نیازی ندارد چه‌که نیل بهتر از هر بارانی است و ازکنارآن‌شهر میگذرد

وباغهای آنرا شاداب وخرم میدارد ـ فسطاط عروسی است که گردمقطم تاج آن درنیل گردن بند مروارید آن می باشد.

شهر فسطاط با نفوذ اسلام درافریقا توسعه یافت و جمعیت آن روزافزون شدناچار خانه‌های چندطبقه ساختند و پنج و هفت طبقه‌رسیدو هزینه ساختمان بعضی از آن‌عمارات تاهفتصد هزار دینار ۷۰۰،۰۰۰ میرسید و چه بسا که در یك عمارت چند طبقه بیش‌از دویست‌نفر منزل داشتند و از جمله عمارات‌مجلل فسطاط حرم‌سرای **خمارویه** بوده که هزینه بنای آن هفتصدهزاردینارشد.

دیگر از خانه‌های زیباوباعظمت‌فسطاط‌سرای‌عبدالعزیز بوده‌است که روزی چهارصد مشك « راویه » آب در آن خانه مصرف میشد و بنابرنوشته یکی ازمورخین شانزده هزار سطل باقرقره و طناب از پنجره‌های این عمارت برودنیل آویخته بوده که هر روزه با آن سطل‌ها برای مصرف عمارت عبدالعزیز آب‌بالامیکشیدند ـ مسافری که در اواخر قرن سوم‌هجری « **زمان خمارویه پسر احمد بن‌طولون**» بفسطاط آمده‌و از عظمت وآبادی آنشهرچنین‌میگوید.

اتفاقاً مرا بصنعت‌گری احتیاج‌افتاد و هرچه جستجو کردم در آن شهر صنعتگر بیکاری‌نیافتم در صورتیکه هفتاد هزار صنعتگردر آن‌شهر کارمیکردند وهرصنعتگری‌دوسه شاگرددارد واین‌شاگردان‌غیرازخدمتکارانی‌هستند که‌کارصنعتگران‌را انجام‌داده‌مرخص میشدند.

یکی دیگر ازداستانهای‌مربوط بعظمت‌شهر فسطاط ومردم آن‌موضوع تعدادبسترها و فزونی اثاثیه خانه هاست‌چه بسا که یکنفراز اهل فسطاط سیصد بستر (رختخواب) داشته که‌هربستری مخصوص‌بیك همخوابه‌وی‌بوده‌است.

قضاعی مورخ‌عرب گوید **درضمن جهیزیه قطرالندی دخترخمارویه هزار بندشلوار بوده که هربندی‌ده دینار ارزش‌داشت.**

و با این‌ترتیب تنها بهای بندشلوارهای‌این‌بانوی‌مصری بده‌هزار دینار بالغ میشد مقریزی و سایر مورخین شرحی ازخوراکیها و نوشابه ها وسایر تجملات گوناگون‌مردم فسطاط نوشته اند که‌نقل آنهاموجب تطویل کلام‌است.

بناء شهر بغداد

درسابق از این‌نوشته‌ایم که مسلمین چند شهر مهم خودبنا کردند که‌از انصار و بلدان نامی‌جهان است واکنون‌هم بعظمت وموقعیت سیاسی نام‌برده میشود.

شهر کوفه ـ بصره ـ بغداد ـ قاهره ـ انطاکیه ـ انبار وغیره است که ازبناهای تاریخی‌واختصاصی مسلمین است.

بغداد تا عصر ابوجعفرمنصور عباسی دهکده‌ای بیش نبوده این‌خلیفه درسال ۱۴۵ بنای شهری‌عظیم نهاد و آنجارا مرکز خلافت قرارداد و خلفای عباسی از آن‌پس دراین

۱ ـ تاریخ تمدن جرجی زیدان ض ۲۲۴ ج ۳

دارالخلافه میزیستند نام اول آن مدینة المنصور بوده وبعدبهمان نام دومی بغداد شهرت یافت

درسبب بنای شهر بغداد جرجی زیدان مینویسد سفاح نخستین خلیفـه عباسی و برادرش منصور کوفه را برای اقامت خود برگزیدند .

بغداد چون بعراق و ایران محل و مرکز یاران بنی عباس نزدیك بود مورد توجه آنها شد بنای شهر بغداد درسال ۱٤۵ شروع شد ومخارج آن ٤٫۸۳۳٫۰۰۰ درهم چهار میلیون هشتصدو سی و سه هزاردرهم گردید!

ساختمان این شهر درساحل غربی دجله بشکل مدور آغاز گردیده و دراطراف آن برای علامان وملازمان خانه هائی ساختندو چون نوبت خلافت بمهدی رسید لشکرگاه خود را در کرانه شرقی دجله قرارداد که آنجا بعسکریه مهدی موسوم شد و تدریجاً اعیان و واشراف دولت بآن محل منتقل شده خانه هاوعمارات عالی برای خودبنا کرد ودربارخلیفه نیز بطرف مشرق دجله انتقال یافت ودر دوطرف مشرق و مغرب دجله باغها و عمارتها احداث گردید **«طرف شرقی را رصافه وطرف غربی راکرخ» نامند.**

شهر بغداد دردورهٔ منصور ومهدی هارون کمال ترقی ودرعصر مـامون به اوج وسعت و عظمت رسید و مساحت آن به پنجاه وسه هزار وهفتصد وپنجاه جریب درطرف شرق دجله و بیست وهفتهزار جریب درطرف مغرب بوده است. واگرهرجریبی را ۳٦۰۰ ذرع فرض کنیم مساحت شهربغداد آنروزبالغ بر۱٦ هزارفدان میشد که مساحت بسیار بزرگ میباشد ودر تمام این مساحت باغها وعمارتهای نیکو ایجاب شده بود (۱)

خطیب بغدادی مورخ شهیر مینویسد شهر بغداد ازچهل شهر تشکیل شده و بهم پیوسته بود که ٦۵ هزارحمام داشت.

مؤلف سیرالملوك درتوصیف بغداد وآبادی آنجا میگوید - این شهر شصت هزار گرمابه داشته ودرهرگرمابه لااقل ۵ نفر کار میکردند وبا این حساب سیصد هزارتن تاب ودلاك وزباله کش فقط درحمامهای بغداد مشغول کاربوده اندودرمقابل هرحمام پنج مسجد ذکر کرده است که شماره مساجدبسیصد هزار ۳۰۰٫۰۰۰ میرسیدوبطورمتوسط برای هر پنج نمـازگزار فرض کرد و ازآنرو نمازگزاران شهر بغداد یك میلیون و نیم بوده اند بطورکلی تصوراین ارقام با موازین عادی مشکل است بلکه عظمت و آبادی آن شهر را نشان میدهد وحاکی ازتمدن آن شهرمعظم است .

طبری مینویسد درسال ۲۵۵ شورش درشهربغداد رخ داد که هنگام شورش صدهزار ۱۰۰۰۰۰ نفرازروی دجله عبور کزدند این خبرنیزدلیل عظمت وآبادی شهربغداد درنیمه قرن سوم است .

جرجی زیدان مینویسد اگرصدهزارنفرعبورکرده اند مستلزم این است که دربرابر آن از دجله نگذاشته باشند وازاین احصائیه میتوان جمعیت شهررا بین یك ملیون و نیم تادو

۱ - جرجی زیدان ص ۲۲۵ ح ۳ - جریب در ایران هزارذرع

ملیون تصور کرد وطبعاً در اطراف شهر نیز دهها و آبادیها بوده که این جمعیت بر تعداد آن افزوده میگردد .

ابن‌حوقل درقرن چهارم بغداد را دیده ودروصف آن چنین نوشته آبادی بغداد وکوفه بهم‌پیوسته است ونهرهای فراوانی ازرود دجله جداشده وباطراف جاری میشود.

نگارنده گوید دراین‌سال که بزیارت عتبات‌مشرف‌شدم‌دوهزارموتور آبکش دردجله گذاشته شده که آب رابروی زمین برای آبادی وعمران وباغات ومزارع بریزد وجمعیت آن‌حدود (۱٫۲۰۰۰۰۰) میباشد مسلمانان بجزبصره وکوفه وبغداد وفسطاط شهرهای دیگری‌هم‌مانند قیردان درافریقا - واسط درعراق - وهمچنین شهرهای بسیاری در مصر وعراق وشام وایران‌وغیره فتح کردند وبروسعت آبادی آن‌افزودندوشهرهای‌دمشق‌درشام- اسکندریه در مصر - قرطبه و طلیطله در اندلس از آنجمله است که نسبت بهمه‌بحث خواهیم کرد .

ابن‌طقطقی مینویسد منصورسال اول خلافت خودبغداد رابنا کردونام آنرا **هاشمیه** نهادودرواقعه راوندیه که معتقدبتناسخ بودنددربغداد سکنی گرفت تاازدست آنهادرامان بمانند - پس‌ازاستقراردستورداد یك طبقه فاضله ازفلاسفه‌وحکماء وعلماء وفقها وقضات و دانشمندان راتکلیف کنند که دربغداد سکونت‌نمایند وکمکهای شایانی بزندگانی آنها کرد وروی این‌اصل بغداد مرکزخلافت وعلم‌ودانشگاه اسلامی‌شد- پس ازاهمیت آن نام آن‌را **مدينة‌المنصور** نهاداین‌مدینةالمنصورطرف‌مقابل‌قریش بود که‌بعد آرامگاه‌حضرت موسی‌بن جعفرشدپس ازآن کاخ‌رصافه رادرطرف شرقی بغداد برای مهدی عباسی ساخت حدود سال ۱۵۰ که آرامگاه خاندان بنی‌عباس شد

خبر امیر المومنین از بناء شهر بغداد

ازماثر علوم علوی این‌بود که بسیاری‌ازوقایع راقبل ازوقوعش خبرداد وازآنجمله‌خبربنای شهر بغداداست که درخطبه‌لؤلؤ نهج‌البلاغه وبنقل شیخ‌علی‌بن عیسی خزاز قمی در کفایةالاثر وابن شهر آشوب در مناقب که روایت کرده‌اند .

قال‌ع الاوانی طاعن عن قریب منطلق الی الغیب لاللمغیب»فارتقبوا الفتن‌الامویة والمملکة الکسرویه واماتة مااجاءالله واجاء مااماته‌الله واتخذواصوا معکم بیوتکم‌وعضوا علی مثل حمرالغضا واذکروالله کثیراً وذکره اکبر کرکنم لعلمون ثم‌قال .

وتبنی‌مدینة یقال لهاالزورا بین‌دجله والفرات فلورایتموها مشیدة بالجص والاجر فزخرفة باالذهب والفضه واللا ژورد ثم‌وصفها الی‌ان قال توالت علیها ملك «ملوك» بنی‌الشصبان اربعة و عشرون ملکاعلی عدسنی‌الکدید فاولهم‌السفاح والمقلاص والمجمرع‌الخ .

درضمن بیان اخبار فتن‌میفرماید.

- - -شهری بنا میشود که آنرا زوراء گویند وآن‌بین دجله وفرات است‌چون انرا ببینندباگچ وآجربناشدآنراتزیین کرده‌اندوبطلاونقره ولاجوردمزین‌ومذهب گردیده است‌تا آنجاکه فرماید پادشاهانی آنجاحکومت میکنند که اول آنهاسفاح استوآنگاه

صفات هریك رابیان میفرماید که‌برای مزیداطلاع بکتاب نفیس **نهج‌البلاغه** مراجعه‌شود.

جرجی‌زیدان مینویسد .

بنای شهرهاشمیه

منصوردرنزدیکی شهرانبارشهری بنام هاشمیه بنا کرد واقوام‌و کسان خودرا ازعلوی وعباسی که هاشمی‌بودند بدان شهرکوچ داد و برادرش سفاح هم بهماشیه آمد وهمانجا درگذشت بخاك رفت که قبرش‌هم اکنون‌آنجاست .

منصورچند سالی درهاشمیه مانده که جمعی بنام راوندیه درهاشمیه جدیدی‌بیرون رفت ومحل شهربغداد را پسندید وآنجا رابنا کرد و**بمدینةالمنصوریا شهر بغداد** معروف شد .

بنای رصافه برای مهدی

چون مهدی بولایتعهدی منصوب شد مردم علاقه‌ای‌نداشتند و بیم آن میرفت که اورا اذیت کنند خاصه که لشگریان با این انتصاب مخالف بودند .

منصور بقشم‌بن‌عباس گفت چه باید کرد که لشگریان بمخالفت برنخیزند قشم بن عباس گفت بهتراست برای فرزندت یکطرف شرقی بغدادیك‌کاخی بسازی ومهدی‌را آنجا مسکن‌دهی که فاصله‌ای باقشون داشته باشد- منصورقبول کرد ورصافه‌راساخت وآنجاکاخ مهدی بودوبعدآرامگاه اختصاصی بنی عباس شد .

تاآنکه منصوردرمکه درسال ۱۵۸ درگذشت وربیع حاجب مردن اورا پنهان کرد مکتوم گذاشت تامردم بامهدی بیعت کنند آمد گفت منصورمیگوید بامهدی تجدیدبیعت نمائید مردم که از سفاکـی منصوربیمناك بودند بیعت کردندآنگاه خبرمرگ منصور را منتشر کرد ۱

شهرواسط

حجاج شهرواسط رادرسال ۸۶ بناکرد وآنجا را از این‌جهت واسط گویند که وسط کوفه - بصره ـــ اهواز وبغداد است‌یعنی درست بهریك از این چهار شهر پنجاه فرسخ مسافت دارد وآبش از دجله وبغداد است.

۱ الفخری ص ۱۲۷

مقدمات خلافت بنی عباس

علل ظهور بنی‌عباس - سبب انقراض بنی امیه - ارزش ایران در خلافت -

در اینکه چه شد بنی‌عباس روی کار آمدند و سبب انقراض بنی‌امیه با آن همه فتوحات چه بوده و ایرانیان چه نقشی را در روی کار آوردن بنی‌عباس داشتند با چند مقدمه کوتاه روشن میگردد .

موالی - عرب بطور کلی دارای تعصب جاهلیت بوده که خودرا در همان فقدان علم و تمدن هم برهمه برتر میدانست .

اسلام آمد و عرب را برجهانیان فاتح ساخت در این موقع بخود بالیدند ومباهات کردند که مالابد ارزش داریم که باید آقای بشر شویم اما احادیث مواسات ومساوات واخوت دینی وتقوی و آیات برابری و برادری و پارسائی را فراموش کردند با اینکه پیغمبر ص تصریح فرمود هیچ فخری عرب برعجم ندارد و نه عجم برعرب مگر بتقوی و پارسائی معذلك اکثریت عرب که بدویهای تازه بدوران رسیده بودند خودرا بالاتر ازهمه میدانستند وغیرعرب را عجم می خواندند وحتی چنانچه در فصل خاصی اوضاع واحوال بنی‌امیه را شرح دادیم آنها این عصبیت را تشدید کرده حاضر همدوشی باغیرعرب نبودند درحالی که عرب اصلی خودشان ازطایفه بنی‌امیه ننگ وعار داشتند وامویان را عرب نمیدانستند میگفتند غلام‌های رومی وآزاد کرده‌شده‌های اسلامی وپسرخوانده‌های اعراب متشخص بودند معذلك بنی‌امیه باغیر عرب که آنها را موالی میگفتند همدوش راه نمیرفتند درصف نماز پهلوی هم نمی‌ایستادند درمشاغل ومأموریت‌های کشوری ودینی کارحساس بموالی نمیدادند حتی بعربی که مادرش غیرعرب بود شغلی نمیدادند دریك صف راه نمیرفتند تشییع جنازه موالی نمیرفتند اگر امام موالی بود پشت‌سر او نماز نمیخواندند میگفتند قادر بصحبت قرائت حمد وسوره چون عرب نیست ومضحکتر آنکه علم وحرفه راپیشه موالی وعجم میدانستند وخودشان بمیراث اباء واجداد فقط بشعر وخطابه که وسیله تفاخر بودند می‌پرداختند

ازبزرگترین طوایف موالی ایرانیان بودند که چون امیرالمؤمنین ازحجاز بعراق پایتخت خودرا منتقل کرد برهبری مسلمانان فارس اطراف اورا گرفتند وگوهر قیمتی وجود اورا شناختند وبعد ازاوهم اطراف فرزندانشان راکه مرکز ومنبع علم وفضیلت واخلاق بودند پروانه صفت طواف میکردند وبدین دوجهت یکی تحقیر درنظر عرب اموی دیگر روی خشم وعصبیت جاهلانه دشمنان علی ایرانیان راکه موالی میخواندند سخت مغضوب عرب

بالاخص بنی‌امیه گردانید .

ایرانیان غیور وباهوش که درمکتب علوی از باب مدینه علم دانش فرا گرفتند در مقام انتقام ازعرب بودند ـ تاجنایات پنجاه ساله معاویه و کینه توزی بیست ساله دوره عبدالملک‌مروان جنایتکارش حجاج راتلافی کنند .

ازاین‌گذشته ایرانی بقول شاعرشهیرفردوسی مفتخربدین اسلام بود وبدبین‌بعرب

گر چه زجور خلفا سوختیم ز آل علی معرفت اندوختیم

لذا پیوسته درمقام تجدید تاج وتخت ساسانیان بودند وپی فرصت میگشتند .

ناگفته نگذریم که بنی‌امیه باآنکه ازعرب‌نبودند باپشتیبانی عرب براریکه‌خلافت نشستند وایرانیان درمقام بودند دسته‌ای راعلیه آنها روی‌کار بیاورند وهدف وقصد اولیه برگردانیدن خلافت بخاندان اهل بیت که عقاید ایرانیان است بود .

این‌تحمل‌وشکیبائی‌روی‌هم انباشته‌شد تاشهادت‌حضرت‌حسین‌بن‌علی(ع) رخ دادواین خون‌مظلوم موجب‌انقلاب واختلاف‌وضعف بنی‌امیه‌شد که‌دیگرباهمه فتوحاتی که‌نمودندقادر بحفظ خودنبودند بطوری که دیدیم ۱۲ نفرآنها درظرف چهل سال‌بتشتت آراء و تزلزل سیاست می آمدند ومیرفتند .

چون یزیدثانی استعفا کردایرانیان هوشیار که‌سوگندوفاداری داشتندبخونخواهی حسین‌بن‌علی‌برخواستندوسلیمان‌بن‌صرد ومختاربن‌ابوعبیده ثقفی ازپشتیبانی آنهااستفاده کردواولین پرچم تشیع‌رابرافراشتند وحکومت ایرانی روی‌کارآمد ولی بعللی که‌بعد خواهیم‌گفت مختارهم کشته‌شدوبدست مظالم‌بیست ساله حجاج گرفتارشدند امابازبیکار ومأیوس‌نبودند تابذراختلاف بدست‌ایرانیان درمداین وبصره وموصل‌وری وخراسان‌ریخته شد وبازیدبن‌علی‌بن‌الحسین بیعت کردند تاشایدحق رابجای خودبرگردانند امازید هم کشته شد .

درسال ۱۰۱ انقراض‌بنی‌امیه حتمی‌شد اختلاف طبقاتی شدت‌کرد هرطایفه در پی بهانه‌منتظرقیام فردی بودند که هواخواه اهل بیت باشد اوراپشتیبانی کنند وقیام‌نمایند تا ازاولاد امام‌حسین که همه کشته شدندمأیوس گردیده دنبال بنی‌عباس رفتند .

آل‌عباس

باآنکه این گفتاراصل ندارد گویندمختارمردم‌را دعوت‌بمحمد بن‌حنیفه کرد وطایفه کیسانیه راتشکیل دادند تا از این طایفه بیش ازاین در تاریخ نامی ندیده‌ایم .

درسال ۷۸ ابوهاشم‌پسرمحمدحنیفه درگذشت وجمعی ازایرانیان با محمدبن‌علی بن‌عبداله بن‌عباس که دارای‌شخصیتی بوده وهواخواه اهل بیت‌هم بود بیعت کردند وبدین وسیله **بشیعه آل‌عباس**مشهورشدند .

محمدبن‌علی ملقب بامام وخلیفه شدومحل خودرا ازشام بخراسان و ماوراءالنهر منتقل نمود ومردم راعلیه بنی‌امیه وسیرت زشت آنها تحریض و تشویق میکرد تاگروهی بسیارازمردم پاک‌سیرت خراسان باوگرویدند که اینها راسبب آنکه سیاه‌پوش برشهداء اهل بیت بودند **مسوده** گفتند .

سیاه پوشان اطراف محمدبن‌علی را داشتند وچون اودر گذشت هدف اورا تعقیب کردندوباپسر بزرگ اوبیعت‌نمودند وریاست شیعه بدو مفوض شددامنه تبلیغات شیعیان بالاگرفت تاحدی که **بکیر بن‌ماهان** مترجم‌اردوی‌اموی درسال ۱۰۵ باابراهیم بیعت کرد وتاسال ۱۲۴ درکوفه وولایات اطراف مشغول فعالیت‌بودند تاازجانب‌ابراهیم‌بمرومرکز خراسان رفت واین طایفه هم معتقد بامامت خاندان علی واهل بیت پیغمبر بودند حتی اولادعباس هم ازمردم بیعت میگرفتند بقصدآنهانه بمنظوردیگرخود ماهان پسری داشت که اوغلامی از ایرانیان گرفت‌بنام ابومسلم که ازمردان ناموروشجاع وقهرمان اصفهان بودوبرای انتقام ازبنی‌امیه بکوفه واطراف رفته بود شاید فرصتی بدست‌آرد .

ابومسلم اصفهانی

ابومسلم اصلاً ازاهل کرج ابودلف درکره رودسلطان‌آباداست که جزواصفهان بوده وپدرش دراصفهان میزیست وبدین‌جهت اورا اصفهانی گویند .

ابومسلم باپسرماهان بمروخراسان رفت وآنجا ازمردم‌بنام خلافت‌آل‌عباس عموی پیغمبر بیعت گرفت وتبلیغات میکرد .

درسال ۱۲۹ مردم مروبرحاکم خودکه امویبودشوریدندابومسلم بدستیاری‌جمعی ازایرانیان درسال ۱۳۰ مرورا ازحاکم اموی بنام نصربن سیار گرفت وقیام اوعلنی شد لذا او را ابومسلم خراسانی گفتند .

شورشیان‌خراسان بقیه سپاه‌نصررادرنهاوند منهزم کردند وجماعتی ازاتباع‌ابراهیم امام‌در۱٤ محرم‌درسال۱۳۲ برکوفه استیلایافتند باین‌ترتیب‌قسمت شرقی‌خلافت‌بنی‌امیه ازکف مروان رسماً خارج شد وآل عباس برآنجا حکومت یافتند .

دراین‌اثنا مروان ابراهیم‌راکشت‌که شایدبتوانند دوستان‌اوراهم پراکنده‌سازند.

آخرین پیکار بنی امیه باشیعیان بنی عباس در کنار نهرزاب

خبرشهادت‌ابراهیم منتشرشدبستگان‌اوراه کوفه‌راپیش گرفتند تا انتقام وقصاص بکشند درمیان کسان ابراهیم دوبرادر بنام ابوالعباس عبدالهالسفاح وابوجعفرمنصوربودندکه چون وارد شدند پنهان میزیستند ولی چون کوفه بدست‌آل‌عباس مفتوح شدوخبرقتل ابراهیم رسماً منتشرشد مردم کوفه درربیع‌الاول سال ۱۳٦ باابوالعباس سفاح برای خلافت بیعت کردند .

ناگفته نگذریم که ازاخبارآل محمد دردست بودکه خبردادند خلافت ازبنی‌امیه بینی‌عباس منتقل میشوددرضمن هم‌رجال سیاسی خاندان علی‌همه‌کشته شده‌بودند وازائمه معصومین هم‌کسی بقصد خلافت قیام نکرد لذا بیعت باآل‌عباس بی‌معارضه مانده خاصه که رغما لانف بنی‌امیه شوم بود .

سفاح که‌اولین‌خلیفه عباسی‌است‌بزودی‌برعراق مسلط شدومردم‌این نواحی‌مخصوصاً ایرانیان عراق‌والجزیره علی رغم‌بنی‌امیه خلافت اورابحسن‌قبول تلقی کردند .

مروان برای‌جلوگیری ازلشکریان‌ابوالعباس که بطرف‌شمال‌الجزیره یعنی‌شهرزور مشغول‌بودند با۱۲۰۰۰۰ سپاهی بطرف **وادی علیا** که **نهرزاب** کبیرپیش رفت وآنجا

دو گروه درساحل یساراین رودخانه‌باهم برخوردند سردار سپاه عباس‌باعبداله بن‌علی‌عم ابوالعباس بوداین‌جنك نه‌روزطول کشید که برشادت‌خراسانیان اتباع بنی‌عباس بسپاه‌شامی شکست‌سختی دادندومروان بدمشق گریخت عباسیان اورا تعقیب کردند تاازشام بفلسطین وازآنجا بمصرپناهنده شددرآنجا بدست‌یکی ازطرفداران‌علی گرفتارشدوآخرین‌خلیفه اموی درذی‌حجه‌سال۱۳۲ کشته شد وسراورا بکوفه نزدابوالعباس‌سفاح‌فرستادند.

فتح زاب که بهمت‌ایرانیان واتباع خراسان بنی‌عباس صورت‌گرفت انتقامی بود ازبنی‌امیه که بکلی توماره حکومت آنها رابهم‌پیچید وبدست بنی‌عباس داد وبرای دخالت مستقیم وزرای آندولت‌کارگردانان حساس ایرانیان منصوب شدند .

وپس ازفتح زاب دمشق بدست عبداله‌بن‌علی محاصره‌شدوتمام بنی‌امیه راکشت و باروی آنرا باخاك یکسان نمودند ونعش‌خلفای اموی راازقبرخارج کرده سوختندوابواب لعن وطعن برارواح کثیف‌بنی‌امیه گشوده شد وجنایات فجیع آنها گوشزددرکلیه محافل‌و مجالس بود .

شروع‌دعوت‌عباسیان طبق اخبارگذشته‌دیدیم که رفتار بنی امیه مردم آنعصررا متنفر ساخته و به آل‌علی که‌اکثر لباس مظلومیت دربرداشته و حق‌آنهاتضییع شده‌بو متمایل گردیدند ـ تا پس از شهادت سیدالشهداء مقام سیادت‌و بزرگواری آل‌علی‌تثبیت گردید مردم درفکرواگذاری مقام خلافت‌بآنها بودند .

بازیگران صحنهٔ سیاست که درهرعصری گوشه‌وکنار نقشه‌های‌ماهرانه بکارمی‌برند تادر دل‌فرمانفرمایان مقامی‌می‌گیرند . طایفه کعب زمینه راتراشیدند ومحمدبن حنفیه را امام دانسته وبعدهم باابوهاشم فرزندوی که مردی‌دارای‌هیبت ووقار ولیاقت‌وصداقت و ومحبوب‌القلوب‌عامه‌خلق بودسرتسلیم‌فرودآوردند تااورا بدست‌سلیمان‌بن‌عبدالملك‌مسموم ساختند ـ سپس‌آندوامامت‌راازاوبدست **محمدبن علی بن‌عبدالله‌بن‌عباس انتقال دادند** ـ اما این مقام و منصب آسمانی اسباب دست بازیگران شده بود که مانندگوی دست بدست میدادند وبهرکه میل‌داشتند بعناوینی‌می‌سپردند وچون دیدنداگر**علویان روی‌کار بیایند آنها تربیت‌شده مکتب امیرالمؤمنین ۴ میباشند و ازآنها نمیتوان‌مانند امویان وعثمانیان‌وآل‌زیاد وآل‌مروان استفاده‌کرد** زیراآنها مردان متقی وپرهیزکار واهل حق‌و عدالت‌هستند لذا موجبات انتقال این‌مقام راازعلویان بعباسیان فراهم کردند.

محمدبن‌علی‌عباسی‌دوازده‌نفر از مبلغین راانتخاب کرد وباطراف مملکت فرستاده که نام‌آنها بدین‌ترتیب‌است .

۱ ـ سلیمان‌بن کثیرخزاعی ـ ۲ مالك‌بن هیثم ـ ۳ طلحة‌بن زریق ٤ ـ عمربن اعین ٥ ـ عیسی‌بن‌اعین ٦ ـ قحطبه‌بن‌شبیب‌طائی ـ ۷ ـ لاهزبن قریظ تمیمی ـ ۸ـموسی بن‌کعب ۹ ـ قاسم‌بن‌مجاشع ۱۰ ـ ابوداود خالدبن ابراهیم شیبانی ۱۱ ـ ابوعلی‌هروی ۱۲ ـ شبل‌بن‌طهمان خنفی ۱۳ ـ عمران‌بن‌اسماعیل معیطی .

ازاین مبلغین برخی‌ازسرداران نامی وسرداران‌فاتح ایران‌بودند .

سه نفر ازاین ها بخراسان‌رفتند که‌درحقیقت اساس خلافت عباسیان از آنهاتحکیم یافت ۱ ـ محمدبن خنیس ۲ـ ابوعکرمه سراج که ابومحمدصادق باشد ۳ ـ حیان‌عطار **بخراسان رفته** شیعه‌بنی‌عباس‌راتشکیل‌دادند ونامه‌های‌قبایل ایرانی‌را برای **محمدبن‌علی امام عباسی** رسانیدند ـ ابو محمد صادق دوازده نفر نقیب که افسر وفرمانده بودند برگزید وآنها هفتادنفر برگزیدند و باطراف خراسان برای تبلیغ بدعوت عباسیان فرستادند.

دستورمحمدامام‌عباسی

محمد امام از فعالیت مبلغین ایرانی آگاه و خوشحال شد ومردم تازه مسلمان‌خراسان را دعوت میکردند تا بر عرب تسلط یابند

مدلول نامه معرفی‌امویین‌ازجهت غصب‌مقام وبدرفتاری بامردم بود واینکه‌عمربن عبدالعزیزخودواقف گردید وروش آنهاراترك نموده و اینکه آل‌علی وآل عباس شایسته‌تر میباشند وخلاصه‌تنویرافکارعمومی وهدایت وارشاد مردم‌در انتخاب پیشواوخلیفه وبیعت وقیام برای پرداختن رسم وحکومت‌امویان بود .

چون درخراسان مردم متمایل بآل‌علی‌بودند مبلغین هم‌خودشان‌دودسته شدنددسته دعوت به‌آل‌علی‌می کردند و دسته به‌آل‌عباس ودوستان سابق ابوهاشم‌بن محمدبن حنیفه دسته‌های مبلغین دعوت بآل‌علی راحمایت‌میکردند ودسته دیگر هم‌محمد امام‌را تاآنکه چون از آل‌علی حضرت سجاد وامام‌محمد باقرهیچ کدام‌داعیه خلافت نداشته‌عقب رفتند وآل‌عباس که داعیه خلافت داشتند رجحان یافتندوعنوان دعوت‌هم مطلقاً برای آل‌محمد بود که عباسیان‌هم خودرا ازاومیشناختند تاخراسان باکثریت بر **محمدامام**رای‌دادند ومتفق شدند .

نامه‌محمدامام

ترجمه نامه‌محمد امام این‌است:

اهل کوفه و پیرامون آن همه شیعه علی میباشند اهل بصره و اطراف آن عثمانی هستند و همیشه خود را مظلوم دانسته میگویند بنده‌خدابهتر این‌است که‌مظلوم‌و مقتول باشد تاظالم‌وقاتل ـ اهل جزیره . در شمال عراق همه خوارج (حروری وفراری) و عرب بصورت عجم ومسلمان با اخلاق مسیحیان می‌باشند .

اهل شام فقط مطیع آل سفیان و پیروآل مروان می‌باشندآنها نسبت بسایرین‌دارای‌بغض وکینه دیرین‌می‌باشند اما اهل مکه و مدینه محبت‌عمر وابوبکر برآنها غلبه یافته‌و برای دیگران‌چیزی‌نگذاشتندپس شما ای‌یاران فقط خراسان را قصدکنیدکه مردم آن‌ازحیث عددفزونتر و از حیث نیرو وثبات ودلیری پایدارترند ودرآنجا سینه‌های‌پاك ودلهای‌بی‌غل‌وغش یافت میشودکه همه آماده قبول میباشند و بهرطرف که دعوت میشوند میروند حتی‌برای‌باطل ـ آنها سپاهی قوی‌دارای‌بدن‌سالم و هیکل درشت و مهیب

وریش وسبیل وصدای‌خشن ورسا می‌باشندمثل‌اینکه صورت آنها ازدیدن مخوف خارج میشود زیرا رعب‌آوراست

من‌چنین پیش‌بینی میکنم‌که چراغ‌نوربخش جهان ازمشرق خراسان روشن‌شده خلق‌راهدایت وگیتی‌راروشن‌خواهدکرد.»

ناگفته‌نگذاریم که: **این محمدامام‌ازاخبار آل‌محمدیعنی ازحضرت‌سجاد وامام‌محمدباقر ۴ شنیده بودندکه‌خلافت به‌آل‌عباس‌منتقل میشود .**

این بیعت از خراسان آغازخواهدشدولذاپیش‌بینی محمد امام‌بجا بود و همینطور هم شد .

مبلغین‌خراسان ازبیم عمال امویین عنوان دعوتشان فقط بسوی آل‌محمد بودولی درباطن برای‌آل‌عباس دعوت‌میکردند وهرکجا بازجوئی میشد تقیه مینودند و ازجریان رفتار امویین اظهار تنفر می‌کردند تاکارشان قوت‌گرفت و رسما دعوت خود را آشکار ساختند .

عامل قوی پیشرفت مبلغین

خداوند عالم‌چون مشیتش تعلق‌گرفت چنان علل‌واسباب‌کاری رافراهم می‌فرماید که عقول‌خردمندان مبهوت می‌ماند ، این تصادف عجیب یابروز علت مخفی‌که درموارد بسیاری شبیه ونظیر تاریخی دارد موجب موفقیت دعوت محمدامام شد .

شخصی ایرانی بنام بکیربن ماهان بعنوان مترجم همراه جنیدبن عبدالرحمن بکشور سند رفت درآنجا تسلط ونفوذ ثروتی‌افزون فراهم کرد چون جنید معزول شد بکیرهم،ثروت خودرا تبدیل بطلاو نقره کردوبصورت‌خشت‌طلادرآورد و همراه‌خود بکوفه برد آنجاکه ازدست‌امویان سخت‌دلتنگ بود وخبردعوت محمد امام را شنیده‌بود خشت های طلا را نزداوبرد اوهم این‌گنج بادآورده را صرف پیشرفت کارخودکرد و از بکیر و ایرانیان بسیارمتشکربود وآنهارادرکارخود وسیاست‌دعوت خویش مشاور قرارداد ـ و ایرانیان درپیشرفت کارآنها فداکاری عجیبی‌نشان دادند و آخرالامر بدست عباسیان ناجوانمردانه کشته‌شد،چنانچه بجای‌خودشرح داده‌ایم .

آغازدعوت بنی‌عباس

در سال‌صدم‌هجری‌بودکه ابومسلم اصفهانی متولدشد و باتولد اودعوت‌عباسیان‌شروع‌شدیکربع‌قرن‌در خفاو پنهانی این‌دعوت ادامه داشت تا خوردخورد افرادبصورت‌حزب‌متشکل شدند وابومسلم بزرگ شد درسن ۲۸ سالگی‌قیام کرد .

درسال ۱۰۴ یکصد و چهار عبدالله ابوالعباس سفاح که نخستین خلیفه بنی عباس است متولدشده‌ودراین مدت‌نمایندگان‌خراسان مشغول فعالیت بودند تا از این مولود خبر یافتند برای‌تبریك نزدپدرش‌محمد امام واردشدند تهیات‌خود رابعرض برسانند و جشن میلاد اورا بگیرند .

محمد امام فرزند خودرادرقنداق پیچیداو رانزدنمایندگان‌برد گفت بخداسوگند این‌کاربدست این فرزند انجام‌خواهد یافت ـ شما هم انتقام خودرا ازبنی‌امیه خواهید

کشید معلوم میشود خراسانیان درمقام انتقام بودند یني عباس‌هم که از آل علی شنیده بودندخلافت‌بدست آنهامي افتد ضعف بنی امیه وقیام ایرانیان‌را از عوامل موقعیت خود میدانستند شیعیان‌ودوستان بنی‌عباس این‌خبررا از کرامات محمد امام دانسته و درکار خود جدیت بیشتری‌میذول نمودند .

روایت دیگری برتائید نظریه ما نقل کرده‌اند که چون عبدالله‌بن عباس فرزندی پیدا کرده‌خدمت‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب‌بردتانام‌اورابگذارد آنحضرت‌نامش‌را بنام‌خودعلی نهاد وپس‌ازاذان واقامه برگوش‌اوبابن‌عباس فرمود« **خذابا الملوك** »بگیر این پدر پادشاهان‌است.

روی این‌مبانی محمدهم وعده‌خلافت فرزند خودراداد

علی پدرمحمدبنام‌ابومحمدمکنی‌شد.

محمد امام فرزند خود راکه بنام عبدالله سفاح بوده تربیت کرد و اوسفاك خلفای عباسی بود .

پس‌از محمدامام که مسموم‌شد ابراهیم امام(فرزند اوجانشین‌پدرشد واوهم‌درسال ۱۶۲ هجری تا دو سال‌بدعوت عباسی‌قیام کرد و هنگام مرگ وصیت کرد جانشین او **ابن‌الحارثیه**باشد واوهمان‌سفاح‌بود.

در همین ایام‌ابومسلم بامرابراهیم‌امام‌شروع بدعوت کردوچون آندومحمدوابراهیم مسموم‌شدند دعوت‌بنام عبدالله‌شروع شدزیرا ضعف بنی‌امیه هم روزافزون قوت گرفته‌بود وبایدناگفته نگذاشت که هرسه‌امام مسموم‌شدند ابوهاشم امام محمدامام - ابراهیم‌امام تاسفاح روی‌کار آمدواولین‌خلیفه‌عباسی‌شد .

باین ترتیب دیدیم که ظلم و جور آل‌مروان وآل‌زیاد وبنی‌امیه بقدری سخت بود که‌خودبخود مردم‌را علیه دولت بشورانید ولی ۲۸ سال طول کشید تا ضعف آنها روز مره شدت‌یافت وبدستیاری ابومسلم خراسانی وایرانیان شیعه آل محمد زمام‌حکومت از امویان گرفته شد بنام آل‌علی و چون ازاولاد امام حسین وامام حسن کسی قدم بمیدان نگذاشت بنام آل‌عباس بیعت کردند ورشته خلافت رابدست آنها سپردند.

اختلاف عرب و شدت تعصب آنها سبب انتزاع‌خلافت گردید

علل وعوامل انتزاع خلافت‌ازعرب وزمامداری جرم‌بسیاراست که‌از آنجمله اختلاف عرب و شدت تعصب آنهاست گفتیم که بنی‌امیه باعجم وموالی بدرفتاری میکردند ولذا اکثرشیعیان آل‌علی ودوستان اهل‌بیت وعرب دوستار آل‌محمد همه‌ازشام و کوفه گریخته بخراسان وعراق‌عجم رحل اقامت‌نمودند .

ازجمله اعراب مقیم خراسان سه‌قبیله معروف **مضر- ربیعه- یمنی‌ها** بودند که بین‌خودشان ازدیرزمانی اختلاف نژادی‌بود وتعصب‌جاهلانه‌دوره جاهلیت هنوز رفع‌نشده بود بطوری بین‌اعراب معروف بود میگفتند .

ربیعة غضبانة علی‌الله منه‌جعل نبیه‌فی مضر یعنی قبیله ربیعه‌بر خداوند

خشمگین است که چرا پیغمبرخود راازقبیله مضربرگزیده است .

اختلاف ورقابت این دو قبیله در آغاز اسلام درشجاعت وغلبه بوده. ولی بعددرحکومت وامارت رقابت میکردند و درعصر آل مروان وعصر امویان که درجلگه سیاست داخل شده بودند بر سر امارت شهرها رقابت میکردند یکی از آنها بنام مسلم بن سعید بماوراءالنهر رسید بسیاری ازاعراب قبیله دیگر بمخالفت او برخواستند واین اختلافات بقدری شدید شدتا ابومسلم خراسانی بکار آنها خاتمه داد ـ

رجال انقلاب

ازمردانی که سهمی بسزا درانقلاب وقیام علیه امویان داشتندو مردم را دعوت بنی‌عباسی میکردند ـ بکبرة بن وشاح ـ وکیع ـ حارث بن سریج وابومسلم خراسانی ـ بوده‌اند .

قیام حارث بن سریج

حارث بن سریج اصلاعـرب است ولی امارت خراسان راداشت وازفرط علاقه بایران بایداورا ایرانی گفت حارث درزمان امارت عاصم قسمت عمده خراسان راتصرف کردوخلیفه را نسبت پیغمبر وقرآن دعوت نمود **چه اومعتقد بود که خلفای بنی‌مروان وافراد حکام آنهاهم ازاسلام خارج شده‌اند** وبرخلاف دین عمل میکنند ـ حارث یك نحوه اعتقاد دینی مخصوص داشت وخودرا ازفرقه **«مرجئه»** محسوب می‌نمود ـ که قائل بتأخیر حکم درباره افرادبودند بـاین معنی که احکام راازنظر ارج وتکفیر وخوب‌بد رابحکم خداوند درروز معاد واگزار میکردند که یك شعبهٔ ازخوارج محسوب میشوند .

حارث مرد متهور ومتنفذو وشجاع وثابت قدم بود که تاریخ ایران ازسال ۱۱۶ تا قیام ابومسلم سال ۱۲۸ بوجود اومفتخر وچرخ سیاست درمحور شخصیت اودور میزدجنك‌های سخت کرد وکارهای عجیب نمود وخلیفه‌را سخت درمحاکمه قرارداد ، که یااستعفابده یاطبق قرآن وسنت عمل کن وبالاخره اوراازخلافت خلع کرد ـ

خلع خلیفه

حارث درفاریاب قیام کردواعلام خلع خلیفه رادادو لباس سیاه پوشید درآنزمان شایع بود که شخص مجهول با لباس سیاه وپرچم سیاه قیام وخروج خواهد کرد ولی حارث آن شخص مجهول النسب نبود بلکه در میان اعراب شهرت بدلیری داشت وحسب ونسب او معلوم بود ـ

خلع خلیفه ودعوت بقرآن وسنت مـوجب شد که ایرانیان نـاراحتی ازاموی وعرب بمتابعت اوشتافتند واطراف پرچم او چنانچه معمول هر ملت ناراضی ازاوضاع است تجمع کردند ـ سپاه حارث بشصت‌هزار ۶۰،۰۰۰ رسید که اکثراز دلاوران وجنگجویان ایرانی بودند که برای تصرف شهرمر وپایتخت خراسان حرکت کردند وبطرف شهر بلخ که تحت فرمان نفربن سیار ازقبیله حارث بـود رفتند آنجارا هـم تصرف ـ کردند ونصر فـرار کرد بعاصم پیوست ـ

حارث شهرهای فاریاب وکوزه‌کنان وطالقان خراسان ومرو رودرا یکی پس ازدیگری تصرف کرد.

حـارث باآنکه برای تصرف مرو اول شکست خوردولی ایرانیان ازپای ننشستندتا

جنگ‌را بردند بدین‌ترتیب که عاصم‌والی خراسان‌دید کمك خواستن ازشام بااین‌مسافرت بعیدمیسر نیست‌با حارث‌کنار رفت و*خودش هم‌بفساد حکومت اموی اعتراف‌کرد و هر دودر بیرون شهربسر بردند وبایك عهدوپیمانی راه‌چاره می‌جستند در این‌اثنا عاصم‌والی خراسان معزول شد واسدبرادر خالدبن عبدالله بامـارت خراسان منصوب‌گردید ولـی ایرانیان اورافرصت ندادندو **باسلیمان بن‌عبدالله خازم** بیعت‌کردند واین تقدم‌وثوق بااهل‌بلخ‌بوده‌والی‌جدید هم‌باحارث بجنگ‌پرداخت ولی‌شکست‌خوردو **شهر ترمذرا** حارث تصرف‌کرد ودامنه تبلیغات ضدبنی‌امیه سخت‌توسعه‌یافت وابراز تنفرمیشدمردم‌علیه‌امویین قیام‌ملی‌کردند وحارث باجنگ وجدالهای زیادوزد وخوردهای بسیار عقب‌نشینی میکرد درحالی‌که آتش‌قیام‌ملی رادامن میزد **تا بخاقان ترك‌ملحق‌شد** درهمین موقع‌ابومسلم ازطرف ابراهیم ماءورفعالیت‌ودعوت برای‌بنی‌عباس‌شدودامنه‌انقلاب کشیده شدازخراسان بری ومازندران وعراق‌وعجم وعرب تاخلع حلیفه‌عملی‌گردید ـ

حارث‌پرچم‌ولباس سیاه‌را برای‌اولین‌بار درخراسان‌برافراشت ومعمول کرد که‌نهضت اصحاب علم‌سیاه‌درتاریخ‌سرلوحه انقلاب‌بشمار رفته‌وکمیست‌اسدی شاعر معروف‌درتشویق اهل‌مرو دربرافراشتن پرچم‌سیاه وقیافه ضداموی اشعاری داردکه پیش‌این‌است .

والافارفعوا الرایات سورا علی‌اهل‌الطلال والتعدی

مهمترین زمان حوادث‌تاریخی اسلام و ایران

چون اوراق تاریخ‌را ورق‌بزنیم وازنظر زمـان حوادث‌وکثرت وقایع دوره اموی درنظر مامهمترین عصرحوادث بشمار میرود ـوعلت این‌حوادث یك‌اختلاط وامتزاج نژاد عرب وعجم بود که‌عرب را بیك برنامه تمدن محکم و متقن سابقه‌داری‌آشنا ساخت وایرانی‌را آرامش وآسایش و دین وآئین متین وغیرقابل زوالی نزدیك نمود ـ ودر حقیقت‌معارف اسلام وتمدن ایران وروم بهم‌آمیخته شد یك تمدن اسلامی‌را بوجود آورد که دامنه آن تاکنون کشیده شده‌است .

دوران‌اموی یعنی ازسال چهل‌آغازسلطنت معاویه تاپایان‌حکومت آل‌زیاد آل‌مردان ۱۲۵ هجری زمان حوادث مهم‌اسلام درجهان پهناور استزیرا امویان ازیك‌طرف‌درمغرب اروپا وافریقا تشکیل‌سلطنت دادند وازطرفی ایرانیان‌سرحلقه اموردولت خلفارامتزلزل ساخته بودند ومخصوصا درفارس خراسان ـ خوزستان ـ عـراق عجم یعنی‌استان اصفهان برای بدست‌آوردن استقلال مردانی رابجهان انعصرمعرفی‌کرد وبقیام واداشت که‌اوراق تاریخ‌را بخود مشغول کرده‌اند ـ

موضوع‌قیام‌مختاربن ابی‌عبیده‌ثقفی‌بحمایت ایران وبرافراشتن پرچم استقلال‌تشیع وقتل مصعب وعبدالملك وقیام عبدالله‌بن‌خازم‌امیرایران وبکیربن وشاح ـظهور حجاج‌بن یوسف‌ثقفی ـ اعمال نفوذ دزدان فـرخـی امارت مهلب درخراسان سال۸۰ ـخـونخواهی عبدالرحمن بن‌محمدبن اشعث‌بن‌قیس ـ**ظهور قهرمان عرب‌وعجم موسی‌بن‌عبدالله** مبارزات طرخون پادشاه‌سمرقند وموسی وداستان حریث وثابت رادمردان‌ایران دوست.

انتقام ایرانیـان ازاعراب‌ـقدرت عرب‌درعصرقتیبةبن‌مسلم‌ـ وقیام ابومسلم‌خراسانی انتقال زمام حکومت از امویان ببنی‌عباس وروی‌کار آمدن خاندان برامکه ظهورنیزك و

قتل‌او فاتح وپادشاه‌اسپانی مردی اصفهانی‌وقهرمانی ایرانی‌بود که‌سال۹۲ حکومت‌مستقلی تشکیل داد ـ موسی‌بن نصیر سردار ایرانی یافاتح اسپهانی

فتح‌سمرقند وجایز سوختن‌بتها وگرفتن ذخایروغنائم ـ گرفتاری شاهدخت نواده یزدگرد ـ کشمکش نژادعرب‌وعجم دراستقرار واستقلال جنك‌سرد موالی باعرب .

فتح‌کاشغر وغنائم چین وگرفتن خراج ازخاقان چین‌بدست قتیبه **تزلزل‌امویین وامارت یزیدبن مهلب وقتل‌ایرانیان در ضمن فتح‌گرگان وطبرستان** تاج پادشاه بکدا بخشیدن وابراز عزت‌نفس و مناعت طبع درمکتب اسلام جنگهای سپهبد طبرستان بااعراب وگردش اسپانیاخون‌بی‌گناهان ازسطور برجسته تاریخ اول قرن دوم‌است .

شعار سبز ایرانی درزمان‌آل مروان

درزمان‌سلیمان‌بن‌عبدالملك بن‌مروان‌خلیفه‌اموی‌یزیدبن‌مهلب امیرخراسان‌بود وقهرمانی مقتدر ومستبد بود که مانند سایر ایرانیان‌باخلفا بازی میکرد پسرمهلب برای‌خلیفه وقت لباس وعمامه سبزفرستادو گویندلباس سبزشعارمخصوص‌ایرانیان‌بود که‌براثر تبلیغ‌امیرخراسان آن شعاررا برای خلیفه فرستاد .

واین شعاربود تامأمون بوسیله فضل‌بن‌سهل آنرا شعار رسمی قرار داد وبنی عباس بمامون ایرادکردند که تو این شعار سبز را بدین‌جهت برگزیدی که خسروی ایرانیان را بحال خودبرگردانی گفتند **«تصیر الملك کسرویا»** واین‌شعارسبز تامامون‌درایران بودادامه داشت‌ولی‌چون بیدادشورش کرد مامون‌ازایران رفت‌همان شعارسیاه رابرگزید ولی‌دستورداد بنی‌هاشم‌وعلویان همه شعارسبزداشته باشند **« جعلو لابناء النبی علامة خضراء الی‌اخر »**

بااین‌مطالب میتوان گفت سیاست‌ایران درمرکزخلافت عربی‌بنی‌عباس اثرخود را بخشید ـ زیراسلیمان بن‌عبدالملك آن عمامه‌سبزرابرسرنهاد ولباس سبزراپوشید ومفاخره کرد وتبختر‌نمود.

پس‌پرچم سبزوعمامه سبزولباس سبزاز شعارایرانیان بود که ازسال۶۶هجری در میان‌عرب ومسلمین جاگرفت وکم کم شئون‌دیگرایرانی درسیاست اسلامی اجراگردیدتا مقدمات غلبه وتسلط ایرانیان رابراجتماع مسلمین نمود .

ابوسلمه خلال‌اولین وزیرایرانی وتسلط ایرانیان بر عالم اسلامی

وزارت ازابتکارات‌ایرانی است که اول وآخر بدست ایرانیان بود درحین‌موفقیت‌ابومسلم که‌ابراهیم‌امام‌هم درگذشت‌ابوسلمه که درمحله سرکه فروشان بود ولذا بخلال معروف گردید ـ ایرانیان با فتح ابومسلم بکوفه رفته و بخانه ابو سلمه وارد شدند واو خلیفه ابراهیم امام‌وچون بکیس ایرانی فداکارترین مردم درراه استقلال ایران بود .

ابوسلمه پس‌ازدرگذشت ابراهیم‌امام‌ازدعوت بسوی‌بنی‌عباس منصرف‌بودومیخواست خلافت راازآل مروان ظالم‌وستمکاربآل علی که مظلوم وسید وبزرگوار‌بودند منتقل‌نماید

ایرانیان‌هم کاملا پیرونظراوبودند دراین‌اثناسفاح وبرادرش منصور وپانزده نفردیگر وارد کوفه شدند که خروج‌نمایند ابوسلمه آنها رادرمحلی پنهان کردومانع خروج آنها شد - ومقصود اواین‌بود که بتواند خلافت رابیکی ازبزرگان آل علی‌منتقل نماید ولذا دونامهٔ نوشت یکی برای **حضرت امام جعفر بن‌صادق ع** ودیگربرای عبداله‌بن‌حسن‌بن‌حسن بن‌علی‌بن‌ابیطالب ع چون قاصدنامه امام‌جعفرصادق رابرداشت بودچراغ‌روشن بودنامه‌هم لوله بودحضرت ناخوانده آنرا طعمه حریق ساخت فرمودپاسخ این‌است که دیدی این‌کار نشدنی‌است - نامه دومرا برای عبداله برد اوآمد خدمت امام جعفر صادق گفت شیعیان چنین نامهٔ برای من آورده‌اند امام ششم فرمود تو این شیعیان‌را ازکجا آورده‌ای کجا توشیعه پیدا کردی این‌کارفقط بدست‌بنی‌عباس انجام خواهدشد ومااز آن نصیبی‌نداریم .

امام‌صادق مراتب رامیدانست وشایدسیاست تقدیم آنها برای این‌بود که بنی‌عباس بدانند رقیب کیست اورا بشناسند .

ابوسلمه چون‌از آل‌علی ع مایوس‌شدمتوجه‌بنی‌عباس‌شد وبادوستان بنی‌عباس‌بخلافت ابوالعباس‌سفاح تن‌درداد واونخستین خلیفه‌عباسی گردید وابوسلمه وزیر اوشد که بوزیر آل محمد معروف گردید .

ابوسلمه شخصاً زمام‌امور را دردست گرفت وامراء وحکام را معین ومنصوب نمود و امارت محمدبن‌خالدرا درکوفه تثبیت کرد وبراوضاع مسلط شد .

ومقر خلافت بنی‌عباس درکوفه معین گردید .

خراسانیان فاتح کوفه زمام‌اموررا بدست‌ابوسلمه دادند واوباداره شئون اجتماعی پرداخت .

بیعت کردن عباسیان باابو العباس سفاح

درسابق گفته شد که چون‌محمدامام‌درگذشت ابراهیم‌بپیشوائی دعوت‌عباسیان بود ابوسلمهٔ حفص بن‌سلیمان مولای سبیع را بخراسان‌فرستاد وابومسلم راهم‌بااوهمراه کرد ابوسلمه کارها رامنظم‌نمودوزمام رابدست ابومسلم سپردوبعراق بازگشت مروان هم دستورداده بودابراهیم امام‌را گرفتند وبزندان انداختند وبعد کشتندو گفتند بمرض طاعون درگذشته .

پس‌ازگرفتاری ابراهیم‌امام‌ابوالعباس برادراوبجانشینی‌امام‌قیام کرد وباهفده تن‌از بنی‌عباس‌که از برادران واعمام اوبودند - ازحمیمه بطرف عراق حرکت کردند در این قافله۱۷ هفده‌نفری عبداله‌بن‌محمدملقب‌بمنصور-داودعیسی‌بن‌موسی‌بن‌محمد وعبدالوهاب ومحمد دوفرزندان ابراهیم امام وجماعتی ازعباسیان وارد کوفه شدندابومسلم خبرورود آنهارا شنید وضمناً مبلغ‌صد دینارکرایه شترهای آنها راخواستند ازپرداخت خودداری کرده‌دستورداد آنها رادرحال اختفانگاه دارندزیراقصد داشت خلافت رااز آل مروان‌بآل علی انتقال‌دهد گفت هنوز وقت خروج نرسیده درضمن یك عده.ازغلامان بنی‌عباس نزد ابوالعباس سفاح رفتندبااوبیعت کردند ودراین اثناابوسلمه ازقبول خلافت آل علی‌مایوس شدبـاجمعی رفت نزد ابوالعباس و گفت هنگام خروج است وبا اوبیعت کردند وازآنجا

بمسجد کوفه رفته همه مردم بااوبیعت نمودند .

ابوالعباس سفاح هم برمنبررفت وخطبهٔ خواند وداودبن‌علی مردم‌را برمکارم اخلاق سفاح واقف ساخت تاهمه بیعت کردند .

ابراهیم امام و ابومسلم خراسانی

گفتیم که محمدامام درسال۱۲۶ درگذشت وشیعیان آل‌عباس اطراف‌فرزند اوراکه بامامت معرفی کرده‌بود گرفتند ومبلغی ازوجوهات جمع کردند نزدابراهیم امام‌بردند یکی از تربیت شده‌گان محمدامام ابومسلم‌بودکه درمکتب اوحس انتقام ازعرب وامویان تقویت شده بودوابراهیم اورا برای خراسان ودعوت مردم بآل عباس فرستاد .

شیعیان بنی‌عباس‌ابومسلم رانپذیرفتند زیرامشهورترو وزین‌تر ومعمرتراز اومانند سلیمان‌بن‌کثیربرای دعوت بخراسان رفته بود .

اماابومسلم که مردی‌ثابت‌قدم بودپایداری کرد واتفاقا موقع‌حج‌بود واعیان‌خراسان برای‌دیدن ابراهیم امام‌بمکه رفتند وضمناً ازاوتعیین تکلیف خواستند ابراهیم امام‌گفت من خیلی درکار دعوت اهل خراسان فکر کردم وکسی رالایق‌تر وشایسته‌تر از ابومسلم نیافتم وباوچنین فرمان داد .

خطاب ابراهیم امام بابومسلم

ای عبدالرحمن توازخاندان ما هستی وصیت مرا خوب حفظ کن وبکارببر- اهل یمن راخوب نگاهداری ویاری کن درمراد یاران واتباع کرمانی هستند»میان‌آنها زیست‌کن که‌خداوند اینکاررا «انقراض بنی‌امیه» رابدست‌آنها انجام‌خواهدداد قوم‌ربیعه‌را هم‌همیشه بابدبینی بدگمانی‌نگاهدار که متهم‌هستند ـ اماقبایل‌مضررا دشمن نزدیك توهستندبهر که‌شك‌داری اورابکش اندك شبهه وسوءظنی که برای‌توپیش‌آمد چاره‌آنرا قتل بدان اگر بتوانی هر که رادرخراسان‌بزبان عربی‌تکلم کندبکش‌حتماًبکش هرطفلی‌راکه پنج‌وجب‌قامت‌داشته باشدومتهم شودبایدبمرك سپرده‌شود ـ درهر کاری که پیش‌آید بایدبااین مرد **سلیمان بن‌کثیر**» مشورت کنی که اوجانشین من‌است »

این‌دستور ازدستورمعاویه سرچشمه‌گرفته بودزیرا عین‌این دستوررا بزیاد ابن‌ابیه دادکه‌ایرانی وفارس‌زبان‌موالی‌وشیعیان‌علی راکه‌قامتشان‌کمتراز‌پنج وجب‌است بدوستی ماتربیت کن وبزرگترآنها رابکش ومحوونابودکن .

ابومسلم بخراسان‌آمدبسبب‌جوانی که‌بسن‌او۲۸ سال‌بیشترنبودمورد استقبال‌نشدتا **بکمش‌تپه**رفت‌دراین‌اثنا یکی‌ازبزرگان‌شیعه‌بنام‌ابوداودمردم‌خراسان راباطاعت‌ابومسلم تکلیف کردودرضمن یك‌سخنرانی‌مفصل گفت گفتاربنی‌العباس‌وابراهیم‌امام‌چون گفته‌پیغمبر است‌اتباع خراسان‌اطاعت‌خودراباابومسلم اعلان‌کردند ابومسلم‌بنام امیرخراسان تشکیل امارت دادواعلان دعوت‌عمومی بنام‌ابراهیم‌امام داد.

ابراهیم دستورداد دختر‌ابوالنجم راکه یکی‌ازرجال دعوت‌بود ازدواج کند وصداق اوراخودداد ضمناً دستورداده‌رچه ازخمس‌وزکوة جمع شده در اختیار ابومسلم بگذارند سیصدوشصت هزاردرهم بامقداری اسب‌واستروم‌ال‌التجاره تحویل اودادند ـ ابومسلم‌این

اموال‌رابرای ابراهیم امام‌فرستاد وخوددرفرصتی که یافت مشغول‌تهیه قواشد این فرصت جنك بین کرمانی ونصربود که بشدت ادامه داشت وابومسلم ناظراوضاع آنهابود ــ دراین کشمکش کرمانی بحیله کشته شدوابومسلم بفرزنداوعثمان پیغام‌دادمن‌بحمایت شماحاضرم علی‌وعثمان فرزندان کرمانی که ازیمنیهابودند برای‌خوانخواهی‌پدرقیام کردندوابومسلم باتدبیری اقوام عرب رابهم انداخت تابجنك وستیز ضعیف شوند وخودش قوی گردد تا آنکه قبایل‌عرب خراسان راتضعیف نمود ،

ابومسلم‌اصفهانی باهوش سرشار خود بهریك ازقبایل ربیعه ونضر وکرمانی چنین وانمودمیکرد که باآنها همراه‌است فکرتمایل ابومسلم بهر قبیله سبب تشدید جنك آنها گردید تاخوب یکدیگر راکشتند وضعیف شدند.

تشکیلات ابومسلم و اعلان استقلال خراسان

سیاست تشدید اختلاف بین قبایل عرب مقیم خراسان سبب ضعف‌احزاب‌سیاسی آنسامان شد ومردم‌شهرهای دور ونزدیك متمایل باابومسلم‌شده وبمتابعت اوپرچمهای سیاه‌رابرافراشته ورسماً اعلان کردند خلیفه خلع کردیم وبیعت با بنی‌امیه را باطل نمودیم .

دراین اثنا سردارانی بزرك مانند خالدبن برمك باوپیوست - ابومسلم قدرت و نیروئی‌یافت قبایل‌عرب مقیم‌خراسان حس کردندمحکوم سیاست ابومسلم شده‌اند متحد شدندعلیه اوقیام کنند وبجنك‌بپردازند ابومسلم‌درمحلی‌بنام **ماخوان** اقامت کردواطراف خودراخندق کند ومستعد جنك شد .

درمدخل خندق دوامیرمقررداشت یکی‌دژبان **باابونصر بن‌هیشم** ونگهبان‌عمومی را **باابواسحق** واگذارکرو ودیوان‌لشکررا **بکامل بن‌مظفر** ولشکرنویس را با **سلم بن صبیح** سپردومنصب قضاوت را باقاسم‌بن مجاشع که پیشنمازوواعظ بود واگذاشت واورا تکلیف نمود که پس ازهرنمازفضایل بنی‌هاشم ومثالب بنی‌امیه وقصص و اخبار جنایات آل مروان بگوش سپاهیان برساند .

عده‌سپاهیان ابومسلم بهفت‌هزاررسید که ابومسلم پس‌ازنصب فرماندار دستور داد بهریك سه هزاردرهم تاچهارهزاردرهم حقوق‌دادند .

گزارش بمروان و زندانی کردن ابراهیم امام

نصرامیرخراسان که مشغول‌جنك بامخالفین بودبرقیام‌ابومسلم وتنظیم قشون اوآگاه شد بمروان آخرین خلیفه اموی‌نوشت اوضاع‌وخیم‌است وابراهیم‌امام دستورمتوالی‌وکمك‌های‌پی‌درپی بخراسان‌میفرستد ونفوذکامل کرده‌زودتر کمك بفرست ـخلیفه اموی پاسخ نوشت **هرچه‌میتوانی‌بکن** .

نصرازکمك مروان نـاامید شد ــ ازآنطرف کمکهای ابراهیم امام برای ابومسلم پی‌درپی میرسید .

مروان دستورداداابراهیم‌امام رادرکوفه‌دستگیر کردند وزندانی نمودند وکشتند وگفتند درگذشته . سال ۱۲۸

جنگ ابومسلم با نصر بن‌سیار والی خراسان

ابو مسلم کارش بالا گرفت‌چه از کوفه واطراف خراسان کمك هائی باو میرسید و امراء خراسان‌با قشون خود باو پیوستند ابو مسلم پرچم سیاهی بنام **سحاب‌وظل** برافراشت اولی را بنام ریزنده ابر رحمت و دومی را سایه حق نامید وآتش ها افروختند که‌علامت آمادگی بجنگ بود.

نصربن سیار لشکری بجنگ ابومسلم بفرماندهی یزید غلام خودفرستاد که بنام **خیل‌عظیه** نامیدند .

ابو مسلم هم‌مالك‌بن هیثم‌را بفرماندهی لشکر بمقابله ومقاتله‌فرستاد واین واقعه درسال ۱۲۹ هجری‌بود

قیام ابومسلم در سال ۱۲۸ شروع شدو هیجده ماه‌بعدبانصربن سیار شروع‌بجنگ کرد یکروزجنگ بفتح‌وفیروزی‌ابومسلم خاتمه یافت‌یزیدمجروح شد وقشون اومتواری گردید ــ و شهر مروکه‌مرکز خراسان بود فتح شد و دارالاماره راگرفت و در قصر « **بخاراخداه** » اقامت‌کرد وتاسال ۱۳۰ بزرگان قبایل عرب‌که از دشمنان اوبودندهمه‌را کشتند وازشرآنها آسوده شدند .

ابومسلم‌قحطبةبن شبیب رابرای فتوحات‌تاکوفه‌امارت داد و همه‌جارا فتح‌کرد(۱)

جنگ‌شامی‌وخراسانی وپیروزی‌ابومسلم

ابومسلم‌شهر مرو راگرفت و خلیفه قشونی از شام برای‌جنك با اوازطریق‌ری بطرف گرگان فرستاد ،

قبلا گفته شد قحطبةبن شبیب از طرف **ابـراهیـم امام** سپهسالار نیروی‌خراسان شده وپرچم مخصوص بنام‌امام‌بود .

ابومسلم بهترین سرداران نخبه رجال خراسان را،تحت‌اطاعت قحطبه برای‌جنگ باشامیان‌بگرگان‌فرستاد.

نباته‌بن‌حنظله ــ سپهسالارشامیان‌بود‌که از طرف **یزیدبن‌عمر بن هبیره**امیر عراق وایران برای قلع وقمع ابومسلم درگرگان‌مقرگرفت و در محلی یك‌فرسخ‌اطراف خودرا خندق کرد ــ ومهیای جنگ شد.

قحطبه نیز باقشون‌خود که« سیدبن‌عبدالله‌خزائی»« خالدبن‌برمك » و « ابوعون عبدالملك و جماعتی‌از رجال بزرگ خراسان بودند بادشمن قوی‌شامی روبرو شدند ـ و ازکثرت دشمن‌بیمناك‌بودند‌که قحطبه‌بایك خطبه مهیج آنهارا تشجیع کردوگفت:

خطابه‌قحطبه‌برای قشون‌خود

قحطبه‌گفت ای‌مردم‌خراسان آیا میدانید باچه قومی رو برو شده‌اید ومیخواهید جنك‌کنید آنها بقیه قومی‌هستند که‌خانه خدارا آتش‌زدند «جنایات‌حجاج وابن‌زبیر و ویرانی‌کعبه را شرح داد » ای اهل‌خراسان ایران‌کشور نیاکان‌شما بود پدران شما بسبب عدل و داد و احسان و حسن‌سیاست همیشه بردشمنان وبد خواهان غالب وفائق میشوند چون‌ازحق

۱ ــ تاریخ ایران‌و اسلام‌دانشمند معاصرآقای عباس خلیلی ـ ص ۱۵۶

عدول کردند و بظلم و عداوت پرداختند خداوند بر آنها غضب کرد و سلطنت و عزت را بخوارترین و بدترین خلق روی زمین سپرد «عرب» خداوند آن خلق ذلیل را بر شما تسلط داد و مملکت شما بدست آنها افتاد زنان شما را بعنف بردند و اولاد شما را کشتند یابنده و برده خود ساختند و برهمه چیز شما غالب شدند.

آنها در آغاز کار بعدل و دادو وفای بعهد وحفظ پیمان عمل می کردند ولی بعد رویه وسیاست آنها بظلم وجور مبدل شد آنها نسبت بپرهیزکاران خاندان رسالت ونبوت ظلم و ستم کردند و برخلاف حکم حق حکومت کردند و امروز خداوند خواسته شما را بر آنها مسلط نماید.

قحطبه گفت: امام بمن نوشته شما در چنین روزی با دشمن مقابله می کنید و پیروز خواهید شد ، شما آنها را میکشید و پراکنده میسازید سپس نامه ابومسلم را خواند که نوشته بود :

بسم الله الرحمن الرحیم

« ابومسلم بقحطبه اما بعد در قتال دشمن پایداری کنید چون غالب شدید از افراط در قتال خودداری می کنید خداوند شما را یاری می کند »

در همان روز مقدسی که اول ذی حجه بود سال ۱۳۰ جنگ آغاز شد وباز قحطبه هنگام جنگ خطبه مهیجی ایراد کرد و مردانه جنگیدند تا فاتح شدند .

در همان حمله اول هشتاد قهرمان را کشتند و نباتة باسی هزار تن از اهل گرگان کشته شدند وتمام خراسان یکسره برابومسلم شد وباز خلع خلیفه را اعلان نمودند.

فتح قم و اصفهان

یزید بن عمر بن هبیره امیر عراق وایران چون از شکست لشکر گرگان واقف شد **عامر بن ضباره** را برای بار دیگر بجنگ ابومسلم فرستاد ولی قحطبه امیر لشکر ابومسلم درنهاوند قشون او رامحاصره کرده وقم و اصفهان را با بیست هزار تن گرفت ــ

ودرمقابله بادشمن دستورداد **بپیروی عمرو عاص قرآن ها را** سر نیزه زدند ومردم را بقرآن وبیعت دعوت کرد که خلیفه دیگری انتخاب کنند ابومسلم بهرحیله بود تمام ایران را تصرف کرد ودرسال ۱۳۱ استقلال ایران اعلان شد .

قتل ابومسلم اصفهانی و تاثیر آن در خراسان

از نظر فضایل نفسانی وقدرت مکر واراده وشجاعت ابومسلم وارث سجایای صفات فاضله اصفهانی وخراسانی و تربیت مهذب اسلام وایرانیت بودشرح حال او درخور یك کتاب مستقلی است که اوضاع واحوال کشور ایران ورجال واوصاف وروحیات مردم عصر را نشان دهد، که ما اکنون برسر آن نیستم که مستقلا چیزی بنویسم ـ **و بحکم مالایدرك کله لایترك کله .**

آب دریا را اگر نتوان کشید   پس بقدر تشنگی باید چشید

ابومسلم ازبزرگانی بود که اگر خودزمام خلافت را بدست میگرفت بمراتب بهتر ازخلفای اموی وعباسی بود ـ واوشخصیتی بود که حیات ملت عرب رادرایران خاتمه دادولی چون هیچ کس ازخطا مصون نیست وچون قضا آید انسان کورو کر شود ازبزرگترین اشتباه

ابومسلم این بود که دعوت ابومنصور عباسی‌را پذیرفت وبعراق رفت اگر درخـراسان بود ممکن نبود منصور براو دست یابد .

منصوراصحاب خودرادرقتل ابومسلم آگاه ساخت بطوری که با بومسلم گفتند دراولین ملاقات منصوررا بکش اگرتواورا نکشی اوترا خواهد کشت ولی ابومسلم بحکم قضاء سبقت برمنصورنگرفت بلکه منصور گفت وهرآن میگفت خدامرابکشد اگرابومسلم را نکشم.

منصور این سردار بزرك‌را دعوت کرد ابومسلم که بود باعدهٔ سردار نامی ورشید که ملازم رکاب او بودند راه حلوانرا پیش گرفتند چون بایران نزدیك شد همراهان خوشحال شدند ولی ناگهان ابومسلم‌را بمداین که نزدیك شهر انبار بود بر گردانید وبمقر منصور نزدیك شد ـ خلیفه‌هم مراقب شکارخود بود که بپای خودنزد اومی آید .

ابوایوب منشی‌ازمنصورپرسید ابومسلم نزدیك شدچه خواهی کرد گفت اورامیکشم اوحاضرین دروحشت افتادند که اگرجنگی بی‌مقدمه‌رخ‌دهد همه آنها کشته میشوند.

منشی بمنصور گفت ایـن‌کاررا مکن که همراهان‌او همه‌مارا خواهند کشت ـ منصور گفت‌چه کنم گفت احترام کن بگوفردا برای‌ملاقات‌بیاید ـ خلیفه‌هم چنین کردتاابومسلم واردشد وتهیت وسلام گفت منصور گفت .

ای‌عبدالرحمن امروز برو استراحت کن واستحمام کن خستگی برطرف شودفردا بیا؟ روز بعد خلیفه منشی‌خودراخواست وباودشنامی داد گفت‌توامروز مرااز انجام‌مقصودی که‌داشتم بازداشتی من آنشب‌تاصبح نخوابیدم که چرا فرصت‌را ازدست دادم .

آنقدر خشمناك بود که ابوایوب ترسید واورا بحکم تنبیه بقتل برساند ـ گفت‌ای امیر اگراجازه دهی‌من بااین‌شمشیرشکم خودراپاره کنم تابدانی سوء نیتی نداشتم‌خلیفه تبسمی کرد وگفت توآنکسی را که‌من‌میخواهم بکش‌ابوایوب عثمان گفت غیراز ابومسلم هرکه‌رابگوئی‌میکشم‌ـ منصور گفت‌چگونه‌وفاداری کشتن‌او آسانتراست‌یا کشتن‌خودت‌عثمان سربزیر انداخت وگفت‌او رامیکشم .

منصور چهارنفر ازنگهبانان دلیررا گفت عقب این چادر من باشید هروقت‌دست بردست زدم بیرون آئیدوبر اوهجوم کنید اورا بکشید .

ابومسلم فردای معهود بملاقات‌منصور آمدـ عیسی‌بن موسی‌ولیعهد منصور ازخلیفه پرسید دراولین لحظه ملاقات چه‌خواهی کرد گفت‌اوراخواهم کشت عیسی گفت‌چنین‌مکن که‌اواین خلافت‌را برای‌ما مستقر نموده بعلاوه اتباع اومارا خواهند کشت‌ـ منصور گفت برای اسکات‌او پندتو رامی‌پذیرم ولی‌بر تصمیم خودباقی ماند ابومسلم داخل‌شددرحالی که‌اجل بالای سراوبود سپاهیان اطراف خیمه بودند محمدبخاری درب‌خیمه ایستاده بود جلو ابومسلم راگرفت تاشمشیراورا بگیردبدون اسلحه‌وارد برخلیفه‌شودابومسلم‌شمشیررا داد واردشد وشکایت بخلیفه کرد منصور گفت بـددربانی بـود چنین کرده آنگاه ازراه عتاب گفت .

تو نبودی که‌نامت رابرنام من‌مقدم‌مینوشتی‌ـ خواهر من‌امینه راخواستگاری کردی

سلیمان‌بن کثیر را که نماینده مابود کشتی ـ ابومسلم گفت او مغرور شد از من تمرد میکرد گفت توهم تمرد کردی ومغرور شده‌ای خدامرا بکشد اگر تورا نکشم گفت ـ مرامکش و برای دشمنانت بگذار گفت غیراز تودشمن ندارم ودست بردست میزد آن پنج نفر باشمشیر برهنه ریختند اول خودش باگرزی برسراو زد وآنها با شمشیر بریدن اوزدند سراو را همانجا بریدند ـ آن واقعه درسال ۱۳۷ هجری رخ‌داد منصور نفس سردی کشید درمسیر عیسی‌بن موسی‌رسید پرسید ابومسلم کجاست گفت این‌است دیدجسد اوبخون آغشته و سراو جداشده گفت این کار را خودت کردی منصور گفت اگر نمیکردم خلافت برمن‌مسلم نمیشد ـ آنگاه اطرافیانش آمدند باوتبریك گفتند هندوشاه نخجوانی درتجارب‌السلف مینویسدبرخی ابومسلم رااز فرزندان بوذرجمهر حکیم دانسته وبعضی نوشته‌اندغلامی بود که **ابراهیم امام خرید** وتربیت کرد وجمعی اورا ازاهالی مرو شناخته‌اند.

آنچه‌مسلم است ابومسلم اصلااصفهانی بود ودر کوفه تربیت‌شده ودرمکتب **ابراهیم امام** نشوو نمانموده است ـ وچون مروان حمارا براهیم‌امام‌را دستگیر نمود وازحجاز آورد درحران حبس کرد مدتی‌در حبس بودوبعد بزهری که درشیرریخته بودند باودادندهلاك شدوبقول بعضی اورا بشمشیر کشتند ابـومسلم چـون‌از طرف اومامور خراسان شده‌بود تاشنید ابراهیم زندانی شده‌در لباس بازرگانی‌نزد مروان‌حمار رفت وگفت‌ای خلیفه‌من امانتی نزد ابراهیم امام دارم که اگراو تلف‌شود امانت من‌ازبین میرود خواهشمند است دستور دهیداجازه دهندمن بااوملاقات کنم وبپرسم امانت من‌رابکجا سپرده است ـ خلیفه اوبایکی ازمعتمدان خـود درزندان نزدابراهیم امام فرستاد تاهرچه میگویند بشنودو گزارش دهد .

ابومسلم بانماینده خلیفه درحران بزندان رفته ابراهیم را ملاقات کردند ابومسلم گفت ای ابراهیم ودیعتی که خدمت توست بکه‌سپرده بوده‌ای ؟؟

ابراهیم فهمیدغرض ازودیعت چیست !! گفت ودیعت توپیش من است اگر بمیرم‌از پسر حارثیه مطالبه کن ـ پسر حارثیه سفاح بود ابومسلم‌ازآنجا بکوفه آمد وچون‌سفاح ومنصور رابدید گفت‌شما کدامیك پسرحارثیه‌هستید منصور بسفاح اشاره کردو گفت‌اوست

ابومسلم بخلافت‌برسفاح سلام کرد وسفاح باهمه‌اولادعباسی ازخانه بیرون آمدند وبمسجد جـامع رفت وبر منبر شد وخطبه نیکو بخواند و مردم هم‌با او بیعت کردند و این‌واقعه درسال ۱۳۲ رخ‌داد که آغاز دولت بنی‌عباسی است .

کشته شدن ابوسلمه وزیر وابومسلم‌امین آل‌محمدص

ابوسلمه بـارساندن سفاح بخلافت دردستگاه اومقرب شد و مهام امور بدست وزیـر آل محمد انجام میشداما هرقدر بر استقرار سفاح می‌افزود ازبیم‌ابوسلمه بیمناك‌تر میشد ..وراهی نداشت جزآنکه ابومسلم راراضی بقتل ابوسلمه کند .

سران سپاه ایران که باسفاح بیعت کردند ازروی حسد وبغض یااینکه چراازبیعت آل‌علی عدول کرد .بآل عباسی انتقال‌داد عزل وقتل ابوسلمه راخواستند ـ

مرکز خلافت آنروز **شهرانبار** بودکه ابوسلمه آنجاهر شب‌با خلیفه ساعتی‌می

نشست وبحل مشکلات می‌پرداخت-بسفاح گفتندابوسلمه‌را بقتل‌برسان گفت‌چگونه کسی رابکشم که تمام ثروت خودراصرف‌پیشرفت‌کار من کرده استولی درپنهانی‌جمعی رابرقتل اوباموافقت ابومسلم بـرانگیخت تاشبی چون‌خواست بخانه خودرود باشمشیر برسر او ریختند واین‌وزیر باتدبیر آل‌محمد راکشتند سال۱۳۲ هجری .

سفاح ازکشته‌شدن وزیرش خوشحال شدووزارت رابخالد برمکی داداوهم ازآغاز ازعنوان وزارت بااین سابقه ناراضی بود .

طبری مورخ شهیر مینویسدابوسلمه قصدداشت خلافت‌رابآل‌علی واگذارکندسفاح براسرار اوواقف شدجمعی ازعباسیان ازابوسلمه وخیانت‌اودرحضور سفاح‌سخن میگفتند یکی ازآنهاگفت ازکجاکـه این نظریه ازابومسلم نباشد سفاح سخت نگران شدزیرا ابو مسلم شخصیتی بودکه سبب بخلافت رسیدن او شد لذا سفاح ابوجعفر منصور یکی رابرای کشف موضوع بخراسان نزد ابومسلم فرستاد منصور چون بری‌رسید سخت‌ترسید زیراابومسلم بعامل‌خوددرری‌نوشته‌بوداگرمنصور رسیداورافوری‌نزدمابفرست واین‌رابعامل نیشابور هم نوشته‌بود این منطقه‌نفوذ ابومسلم استدر هرحـال بمرورسید ابومسلم از او استقبال کردوپذیرائی نمود وپرسید برای چه منظور آمده‌ای**گفت برای قلع وقمع ابوسلمه** .

ابومسلم هم‌بمرادبن انسی‌جنی دستورداد برودشهر انبار وابوسلمه‌را بکشد وچنین کرداین جاجای تاسف است که ایرانیان مقتدر آنقدرت راداشتند که زمام خلافت رااز امویین بگیرند وبدست بنی‌عباسی بدهند ولی‌اختلاف بی‌مورد سبب کشتن هریك‌بدست خودشان بودکه خودشان که اعضاء اجتماع خویش رااز هم‌قطع میکردند .

منصورکه ازفرمان‌قتل ابوسلمه بدست ابومسلم خوشحال برگشت بسفاح‌برادرش گفت بابودن ابومسلم خلافت بنی‌عباسی .سامان نمیرسد وپایدار نماند .

ابوالعباس زیادبن صالح‌را بامارت خراسان فرستادکه ابومسلم او راکشت وبعد سباح‌بن‌نعمان آزادی‌را برای‌کشتن ابو مسلم بعنوان قاصد فرستاد ابومسلم هوشیار بود اوراگرفت‌وزندانی کردواوراکشتند تاسفاح ابومسلم‌رابقران دعوت کرد ولی‌سفاح‌جرئت کشتن اورا نداشتدر این‌اثنا سلیمابن‌کثیرکه خلیفه وسرلشکر وسپهسالار محمد امام وابراهیم امام بودبایك خوش‌آمدی بمنصور موردسوءظن ابومسلم‌شد وبدست خودش اورا کشت واین‌واقعه بیشتر سبب‌ترس‌منصور وسفاح گردید ولذا تصمیم‌قطعی برقتل ابومسلم گرفتند اما سفاح‌ازپیروان ابومسلم می‌ترسید نتوانست‌او رابکشد چون سفاح - درشهر انباردرگذشت ابومسلم باعرض تسلیت‌ناچارشد بامنصور بیعت‌کند منصورهم ابومسلم‌را بتدابیر و حیل دعـوت بعراق کـرد بشهر انبارو آنجا بمکر و غـدر او راکشت سال ۱۲۶ وبـااین وضع‌رئیس‌قوم که سلیمان باشدکشته‌شد وبعدابوسلمه وزیرآل محمد کشته شد و سپس خود ابومسلم امین آل‌محمد مقتول گردید وزمینه برای عباسیان بکلي صاف وبی‌مانع گردید .

اولین خلیفه بنی عباس

خلافت سفاح ۱۳۲-۱۳۶

ابوالعباس سفاح برادریکه خلافت استقلال یافت ومردی سفاك و بی باك بود که دلی پرخون ازبنی امیه داشت و هدفش انتقام از این طایفه بود.

اولین وزیر ایرانی در اسلام

سفاح چون مرهون خدمات ایرانیان بودنا گزیر وزیر خودرا ایرانی انتخاب کرد بدین تفصیل که از جمله کسانی که قبل از انقراض اموی بابنی عباس بیعت کردند و هستی خودراوقف پیشرفت ودعوت آنها نمودند مردی بنام **ابوسلمه** همدانی بود که داماد **بکیر بن ماهان** مخدوم ابومسلم خراسانی بود و درکوفه مقام و شخصیتی داشت.

سفاح درورود بکوفه پنهانی در خانهٔ ابو سلمه فرودآمد ومورد پذیرائی شایان او شد لذا بحکم تقدیر وتشکر ابوسلمه میزبان خودرا بالقب **وزیر آل محمد** برگزید وبدست او سازمان خوبی داده شد.

سفاح پس از کشته شدن مروان فرمان قتل بنی امیه را صادر کرد و در بغدادوسایر بلاد قتل عام بنی امیه شروع شد و این فرمان در مقابل فرمانی بود که معاویه برای قتل عام ایرانیان بزیادبن ابیه صادر کرد.

سفاح در یك روزدر مجلس مهمانی هفتاد نفر ازبزرگان بنی امیه را احضار کرد و کشت و بر روی نعش آنها سفره انداخت و طعام خورد و نفسی سرد برکشید که بکام دل رسید.

عمال وحکام ولایات حوزهٔ سلطنت سفاح نیز بقصد پیروی از منویات خلیفه هرچه اموی هر کجا بودمی گرفتندومی کشتند - ودیگر ازبنی امیه کسی نبود مگرآنکه باندلس گریخته حتی اطفال شیرخوار.

سفاح مملکت خودرا بین بنی عباس وسرداران ایرانی که پشتیبان اوبودند تقسیم کرد حکومت شام را به عبدالله بن عباس داد الجزیره وآذربایجان وارمنستان را بابوجعفر منصور برادرش سپرد - خراسان وجبال را بابومسلم خراسانی محول کرد و پایتخت خود راهم شهرانبار که از بلاد قدیم ایران در غرب فرات بود انتخاب نمود ولی پس از چهار سال درآن شهر بمرض آبله درگذشت.

انصراف ایرانیان از بنی‌عباس و آغاز دشمنی بین عباسیان و علویان

سیاست امواجی است در روح‌الاجتماع که در اوج و حضیض است و سطح آن مانند امواج‌دریا زیر و رومیشود وچه‌بسیاری که در سطح قرارگرفته اند بایك موج عظیم بقعردریا رفته واز چیزهائیکه در قعردریاست و بسطح‌و اوج دریامیرسند و دنیا دائماً در این جریان است تا آزمایش شود هرکه در ذاتش غل‌و غشی‌است یاصفاو وفا و فضیلتی است.

ابوسلمه و ابو مسلم رغماً وانفاً امویین و بکوری چشم آنها برای روی‌کار آوردن علویین‌تلاش‌وفعالیت کردند اتفاقا امواج اجتماعی بامقدرات بنی عباس را در قبال موج آنها قرار داد وبآنهاگرویدند ولی بعداز استقرار عباسیان معلوم شد که آنچه‌ایرانیان میخواستنددرعباسیان نبوددر مقام پیدا کردن‌یکی از اولاد آل‌علی برآمدندتاامام‌جعفر صادق راپیدا کرده‌وبخلافت دعوت نمودند.

انصراف ایرانیان از بنی‌عباس

گفتیم‌ایرانیان که‌دوستار آل‌علی‌واهل بیت‌پیغمبر بودندوامامت را از اصول دین میدانستند – واز طرفی از دست بنی امیه دشمنان خاندان‌علی بتنگ آمده‌بودند و از اهل بیت‌هم کسی نبود که با او بیعت کنند و قبول نمایدلذا با بنی‌عباس بیعت کردند.

ابوسلمه و ابومسلم که از رجال‌نامی ومردان کاردان لایق بودند زمام امور خلافت سفاح رادردست‌داشتند ولی‌چون دیدند بنی عباس با آل‌علی بدرفتاری میکنند از آنها روگردان شده ودرصدد برآمدند خلافت راکه بدست آنها دادند بدست آل‌علی که محل خلافت حقیقی‌است منتقل نمایندااین هردوخدمت‌امام جعفر صادق‌رفته تقاضا کردند قبول‌خلافت‌فرمایدتا اقدام کنند امام ششم‌زیر این بارنرفت وبزرگان‌دیگر این‌خاندان راهم منع‌ازقبول خلافت کرد فرمود این‌کارنشدنی است و جزخونریزی فایدهٔ دیگرندارد نقشه ابومسلم و ابو سلمه برسفاح کشف شد ازترس ابومسلم وقدرت او و دوری منطقه حکومتش نمیتوانست‌علناً اظهار دشمنی کندولی‌ابوسلمه راابتدا حبس کرد وبعد میزبان وفادارخودرا کشت و خالدبرمکی را بوزارت بجای ابومسلم‌برگزید.

اماحضرت‌امام ششم‌ع زیراین بارنرفت ومیدانست شدنی نیست بزرگان علویین‌را هم ازقبول این مقام منع کرد.

سفاح ازنقشه ابوسلمه وابومسلم آگاه گردید ولی نمیتوانست دشمنی خودرا ظاهر سازد لذا باحیله ومکر ابوسلمه را حبس و زندانی کرد وبعدگشت خالد برمکی‌را از خراسان وامیرسپاه ابومسلم بودبوزارت بجای او انتخاب کرد.

ازاینجا خصومت بنی‌عباس باعلویین ظاهر شد زیرا بنی‌امیه راکه محو ومتلاشی کرده بودند وجزعلویین کسی را مدعی خلافت خود نمیشناختند درحالی که حقیقةً آنها هم مدعی نبودند چنانچه دیدیم امام‌جعفرصادق‌ع دعوت بخلافت‌را ردکرد ومردان‌بزرك فامیل خودراهم منع فرمود اما بنی‌عباس‌برای‌دفع موانع‌احتمالی خصومت وعداوت خود را روی حب جاه بشدت بروزدادند ودرمقام محورجال علوی برآمدند

علویین هنوز از دشمنی و ضدیت امویین راحت نشده بودند که مواجه با دشمنی عموزادگان خودشدندواین بدبختی عجیبی‌بود زیرا بنی‌امیه‌ازعرب نبودند ولی‌بنی‌عباس عموزاده‌های حقیقی آنها بودند ودشمنی راازامویین گذرانیدند وپایه‌ای کمتر از بنی‌امیه در حق علویین نداشتند ایرانیان هواخواه بنی‌عباس در این موقع که **بشیعه آل‌عباس** شهرت‌داشتند عدول کرده **بشیعه آل‌علی وشیعه‌علویه** مشهورشدند و گفتند خلافت‌حق آل علی بود وبنی عباسی مانند امویان غاصبند.

علویان دارای رجالی بزرك‌بودند که غیرائمه عصرع قیام بشمشیر میکردند ودر مقابل هرعباسی یك علوی قیام میکرد اکثر بدست بنی عباس کشته میشدند - وجز **دو طایفه علویان گیلان وطبرستان** وفاطمیون مصر که موفق شدندبقیه مقتول ومتواری بودند.

بدین ترتیب درخلاف سفاح سفاك علویین کاری نتوانستند بکنند وآغاز خصومت وزعامت وعداوت ازاین عصرشروع شد وتاقرن سوم نخست ادامه داشت چنانچه درجلد دوم تاریخ اسلام درایران مفصل بحث کرده‌ایم.

کشتار بنی‌امیه بدست بنی‌عباس

سفاح چون‌بخلافت رسید خواست جلب توجهی نشان دهدلذا دریکروزرسمی کرسی‌های‌طلا که مال بنی‌امیه بودحاضرنمودند واولادهای بنی‌امیه همه بقصراو آمدند همه رابکرسیهای‌زرین می‌نشانید وگرامی میداشت‌تا آنکه بحاجب خود گفت اعلان کن فردا خلیفه‌عطامی‌بخشد وانعام واکرام میکند چون همه رجال بنی‌امیه حاضرشدند یك یك بنی‌هاشم وعلویین و ائمه اولادفاطمه را بشمار می‌پرسم آنها چه‌شدند توقاتلین آنها را نام ببر.

روزاعلان رسمی رسید اولاد بنی‌امیه وبنی‌مروان هم حاضرشدند بر کرسی‌های‌طلا نشستند سفاح باحضوربنی‌هاشم وبنی‌امیه گفت حسن‌بن‌علی بن‌ابیطالب ع چه شد وحسین بن‌علی کجاست؟ گفتند بنی‌امیه آنها راشهید کردند.

پرسید علی‌بن‌حسین وزیدبن‌علی ویحیی بن‌زید چه شدند گفتند بنی‌امیه آنها را کشتند وبدنشان راسوزانیدند وخاکسترش را بباد دادند تاسفاح یك‌یك بنی‌هاشم رانام برد وحاجب یك‌یك بنی‌امیه قاتلین آنها را یادآورد.

سفاح گفت بنی‌امیه چه کساننداین همه‌ظلم کردند حاجب گفت پدران‌همین کسانی که درحضورتوبکرسی‌های زرین نشسته‌اند. سفاح دستورداد شمشیرزنها که قبلا مهیای فرمان بودند باشمشیربرهنه بمجلس ریختند وتمام‌بنی‌امیه راکشتند.

ابن‌خلکان مینویسد یکروزسفاح‌دعا کرد که خداوندعمرطولانی باودهدهنوزسخنش تمام نشده بود که طفلی بطفل دیگر گفت دوماه وپنج روزسفاح باشنیدن این سخن‌بفال بدگرفت واتفاقاً دوماه وپنج روزبعد درسن ۳۲ سال وششماه درگذشت که چهارسال و۹ ماه خلافت کرد.

ابوالعباس سفاح در شهرانبار پس ازچهار سال وهشت ماه خلافت که هشت ماهش هنوزمروان خلیفهٔ اموی زنده بود حکومت کرد وابوجعفر منصوربرادر خود راکه دشمن

سرسخت ابومسلم خراسانی بود بولایتعهدی برگزید ودرسال ۱۳۶ درگذشت.

۲ خلافت ابوجعفر منصور ۱۵۸-۱۳۶

تومار زندگانی سفاح بهم پیچیده شد و درگذشت ابوجعفر منصور برادرش که مهیای این‌مقام بودجای اورا گرفت‌وخشونت وتندی بیشتربا مردم کردبحدی که مردم سخت از اوناراضی شدند.

خصایص‌منصور - هربشری غرایزخاصی داردکه از دامان مادرشناخته میشود ومنصور از آنهائی‌بودکه بصفاتی ازدیگر ممتاز ومشخص‌بود.

اول آنکه تحولات عصر برادرش اورا بدشمنی آل علی تشدید نمود ومیدانست جزعلویین رادع ومانع احتمالی حکومت اونیست - از این روسخت دشمن‌آل‌علی‌بود.

دوم ابومسلم وایرانیان که آنها رابخلافت رسانیدند ناراضی شدند وعلم‌مخالفت برافراشتند منصورسخت باآنها بخصومت قیام کرد مصمم برقتل آنها شد.

سوم محمد پسرش‌را خیلی دوست میداشت وحاضربود همه چیزرا فدای اوکند.

چهارممردی‌بخیل‌ولئیم بود که‌ازبخشش وامساك فوق‌العاده اورادوانیقی‌خواندند یعنی‌کسی که دانه دانه خرج میکرد واین صفت پست باحکومت وسلطنت نمیسازد ولذا نفرت عمومی‌درقلوب‌کارمندان‌دولتی‌ایجاد کرده‌بودکه همه‌بنظربغض‌وکینه‌باومینگریستند.

منصورباآنکه خودوبرادرش رهین‌منت ابومسلم‌خراسانی بودند بایدهمواره‌متشکر اقدامات اوباشند وخلافت خودرا مرهون خدمات او بدانند بسبب انصراف ابومسلم از بنی‌عباس وتمایل بآل‌علی دشمنی اورا دردل‌گرفت ومصمم برمحووقتل اوگردید.

چیزی که دراذهان مردم وروحیه مسلمین اثرعمیقی داشت این‌بودکه منصورمردی بخیل ولئیم وابومسلم بذال وسخی وجواد بود بخشش‌های فوق‌العاده وحشمت و قدرت او مردم‌را جلب کرده بود وبخلیفه بی‌اعتنائی میکردند.

ابومسلم را فاتح خراسان میدانستند واستقبال مردم هم‌سبب بی‌اعتنائی‌اوبمنصور شده بود- خلیفه ازقدرت وقوت ومردم‌داری اوواقف شد اورا بکوفه خواست ابومسلم‌هم بشدت غرورخود فریب خورد وازراه ری بعراق‌آمد وبکوفه رفت‌که درسال ۱۳۷ بدست منصورکشته شد.

تغییررویه‌منصور نسبت‌بولیعهد

منصوردر اغازخلافت‌برادرزاده خود عیسی‌بن‌موسی‌را بولیعهدی برگزید ولی پس ازمدتی‌ازروی علاقه فرزندی اورا عزل کرد وولایعهدی را به‌پسرش **محمدملقب بمهدی** واگذار کرد و ازترس اینکه مبادا لشکریان‌قصد جان اوکنند قلعه‌محکمی‌بنام **رصافه** درمشرق‌بغداد ساخت ومحمد را درآنجا اقامت داد - این‌عبارت میرساندکه مردم مخصوصاًلشکریان ازتغییرولیعهد سخت نگران وناراضی بودند ومنصورهم ازآنها بیمناك بود.

تولد ووفات منصور

منصوردرسال ۹۵ ذی‌حجه متولد شد ودر ذی‌حجه سال ۱۳۶ بخلافت‌ودرسال ۱۵۸ ذی‌حجه‌درشهرمیمون‌نزدیك‌مکه‌درگذشت ودفن شد مدت خلافتش ۲۱ سال و۱۱ ماه و٤ روزعمرش ٦۳ سال قبرش در شهرمیمون

درقبرستان حجون طرف کوه میباشد .

منصورپس ازبرادرش سفاح بادوجبهه بجنگ برخواست‌یکی ایرانیان‌ودیگرعلویان زیرا ازامویـان هم خیالش راحت شده‌بود قسم خوردکه علویان را ازمیان‌بردارد گفت **والله لارغمن انفی وانوفهم وارفع علیهم بنی تمیم‌وبنی عدی** پیروان‌عثمان وآل مروان‌که ازحکومت افراد خاندان بنی‌امیه مایوس شدند اطراف منصور راگـرفته علیه علویان سعایت‌کردند گفتند تنها دشمن توعلویان هستند .

منصورگفت بکمك شماها هجوم آنها را ازخود دفع میکنیم وسوگند یاد کرد که قسم بخدا ببنی خود وبینی علویین را برخاك خواهیم مالید وعلی‌رغم آنها بنی‌تمیم وبنی عدی راکه ابابکروعمر ازآن تیره هستند برعلی بن‌ابیطالب برتری خواهم داد.

این‌سوگند سبب شدکه اهل سنت یعنی پیروان ابوبکروعمروعثمان اطراف منصورراگرفته وعلیه علویان سخت سعایت وبداندیشی می‌نمودند منصورهم اول درخطبه نام‌آن سه نفررا برعلی پسرعموی خود مقدم‌داشت ودشمنی خودرا باآل علی رسماً ابراز واظهارنمود .

قصدکشتن امام‌ششم

منصور روزی این سوگند بسیاری از سادات فاطمی وعلویین راکشت وخیلی ازجوانان سادات بنی‌فاطمی‌را درزیر دیوارها ومیان ستون‌ها وچاههای جامع منصور زنده‌زنده بگورکرد ازمشاهیر علویین که اوکشت محمد وابراهیم فرزندان عبداله محض بودندکه بامرمنصورکشته‌شدند ومکرر حضرت امام جعفر صادق رابقصدکشتن‌گاه بیگاه احضار میکرد وشمشیر میکشید ولی ناگهان اژدهـائی بنظرش می‌آمد که می‌خواست تختش و تاجش‌را ببلعد می‌ترسید وشمشیر خود را غلاف میکرد و عاقبت‌الامر دستور داد آنحضرت را مسموم کردندکه در شرح حال آنحضرت مفصل نگاشته‌ام .

خلع عیسی‌بن موسی وانتخاب مهدی بولایتعهدی

عیسی‌بن موسی‌بن محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن‌عاص پسر برادر منصور وامیرکوفه بود.

منصور عیسی راامام وولیعهد بعداز خـودمعرفی کرده بودبرای‌اوبیعت گرفت وبسیار بشاش‌وخوشوقت ازاین‌ولیعهد بودچون مهدی بزرك شدعیسی راازولایتعهدی خلع کرد ومهدی‌را منصوب نمود وبرای‌او ازمردم بیعت خواست‌لذا آشوب‌شد- عیسی‌را ولیعهد پس‌از مهدی‌معین‌کرد .

ابن‌طقطقی شرحی درباره خلع عیسی ونصب مهدی‌مینویسدکه مطلوبش این‌است عیسی بی‌باك وگستاخ بود واموارت رابدون پرده‌پوشی برای منصور میگفت واورا خوش نمی‌آمد منصور حیله کردکه قشون ازاوناراضی باشند وبیهانه عدم‌رضایت ارتش‌ها عیسی راخلع کند ــ برخی نوشته‌اند این‌منصب رابرابر ده‌هزاردرهم بعیسی‌داد وعیسی‌را بعد او خلع نمود .

ابوایوب موریانی وزیر منصور

موریان دهکده‌ایست از قراء اهواز است که ابو ایوب بدان منسوب است منصور قبل ازخلافت خودیك غلام کودکی راخرید وبرای برادرش سفاح فرستادسفاح دیداین پسردارای فصاحت وبلاغت وصاحب نظر وکاردانی است ـ

سفاح گفت توازآن کیستی ـ گفت ازامیرالمؤمنین سفاح گفت تـومال من هستیو برای تمکین واطاعت اورازندانی کرد وبمنصور نوشت‌برای او معلم گرفته و آزاد کرده درمدت خـلافت سفاح این‌جوان موریانی دررفاه حال وآسایش بود وبرای‌او انواع نعم فراهم گردید ـ تاسفاح درگذشت ومنصور دیداو خردمند وبصیر وعاقل وزیرك با هوش‌و بافضل وکریم درآمده است اورابوزارت خود برگزید .

ابوایوب مردی‌بودمکرمت داشت ـ کسی‌برای صداق‌عروسیش ازاوهزاردرهم‌خواست برود بازاورا نشان وتجدید کرد یا پنجاه هزار درهم شد که مخارج عروسی فرزندش را تامین کند ابوایوب موریانی حریص‌برجمع‌مال هم‌بود وبه‌بهانه‌هـای مختلف ازمنصورپولها میگرفت وبرای خودقصور وکاخها میساخت .

یکروز منصور باابو ایوب گفت فرزندم صالحی آب وملکی ندارد چه‌باید کرد که نانی تامین کند موریانی گفت دراهواز دهات بایر ومزارع عاطل فراوانست اگر سیصد هزار درهم بدهی میتوان آنها راآباد کردوتأمین‌زندگی اورامیکند منصوردستور دادوجه رادادند وزیر پول‌هاراگرفت وبرای‌خود کنارجسر بغداد کاخی رفیع ساخت وبرای‌اغفال منصور سرسال‌بیست‌هزار درهم‌میاورد که حاصل آن‌دهات‌مستحدثه ونتیجه مزارع‌مستعمره است دشمنان ابوایوب فهمیدند ونزد منصور سعایت کردند منصور شخصاً بازرسی آورد ودستور دادابوایوب رادر نهایت‌خفت وخواری کشتند ودوستان وخویشان اورانیز کشتند و اموال آنها را بردند وشعرا دربـاره او اشعاری سروده‌اند پس از او ربیع بن یونس را بوزارت برگزید ـ

منصور اولین خلیفه‌اسلام است که منجمین‌رامقرب گردانید وباحکام نجوم‌عمل کرد واولین خلیفه اسلامی است که دستور دادکتب سریانی وفارسی وبعربی ترجمه کردند که ازآنجمله‌تحمیراقلیدس‌وکلیله ودمنه بود که درفصل معارف‌اسلام مفصل شرح خواهیم‌داد.

تالیف وتصنیف درایام منصور درسال۱۴۳ شروع‌شد ودرحدیث وفقه‌اهل سنت شروع بتالیف وتصنیف نمودند درحالی‌که صدسال قبل فرقه امامیه دررشته‌هـای علوم اسلامـی تالیف وتصنیف نموده بودند .

وزارت ربیع بن یونس

ازاحفاد محمدبن کیسان‌ملقب‌باابو فروه‌غلام عثمان‌بن‌عفان‌بود وربیع‌را لقیط میگفتند یعنی گمشده ازپدر ومادر است .

ابن‌طقطقی‌مینویسد یونس برجاریدان واردشد که ربیع‌متولد شدبعد یونس انکار کرد وربیع‌روی پدرومادررانديد سرراهي‌بودبرداشته بزرگش کردند تابمقام وزارت منصور رسید **وعلاءالدین وعطابیك جوینی** ازنسل فضل‌بن ربیع‌است که‌در فضل‌وبلاغت وانشاء وادب واقف‌بود.وازمورخین‌دانشمند است مورخ‌مزبور میگوید

جای‌شگفتی است که چنین‌فضل وبراعت دراین‌نسب‌قرار گیرد نگارنده گوید عجبی‌ندارد تاریخ ازاین مواردبسیارنشان داده‌امیه‌جدبنی‌امیه معاویه-مامون- ازمصادیق‌این‌حوادثند ولذا درحق ربیع و فرزندانش گفته‌اند

لواط الخليفه اعجوبه واعجب منه بغاء الوزير

فلو يستعفان هذا بذا لكانا بعرضة امر ستير

درهرحال دنیاازاین‌گونه‌وزراء بسیارنشان‌داده وماخوددرعصرحاضر بسیاردیده‌ایم.

ربیع مردی لاین‌کاردان مدبربا فضل بودکه بااستعداد ولیاقت خود بمنصب وزارت رسید- ازمختصات ربیع‌فن‌حسابداری واحتساب‌مالیات کشور بود که وزارت‌دارائی منصور بدست اواداره میشد وچنان عنان‌اختیار را ازکف منصور گرفته بودکه‌عزلی ونصبی‌جز باراده ربیع انجام نمیشد ووزیرمنصور بودتا خلیفه درگذشت وهادی او راکشت .

سبب‌قتل

اینجا بازجای‌شگفتی‌مورخ‌است**ربیع‌یك کنیز بسیارخوشگلی زیبائی برای تقرب بمهدی‌بن منصور خرید وتقدیم کرد چنانچه شان‌اکثر صاحب منصبان علاقمند بمقام ومنصب‌است** هادی از قضیه خبردار شد وربیع‌را بعسل مسموم‌کرد سال۱۷۰ ایـن ربیع همان حاجبی است‌که سعایت‌در قتل‌سادات علوی میکرد وموجب کشته شدن **حضرت صادق ع شد .**

دوره‌خلافت عباسیان‌قتل‌وغارت‌ونهب‌اموال‌بجائی‌رسید که‌همه‌مردم میگفتند رحمت بروح پاك کفن‌دزد اولی‌یعنی بنی‌امیه و فجیعترین جنایات آنها کشتن و مسموم کردن یك شخصیت‌های بزرگ علمی‌بود که هیچ‌چیزجبران آنرا نمیکرد **شهید نمودن حضرت سجاد وامام‌محمدباقر وامام‌جعفرصادق وموسی‌بن‌جعفر وعلی‌بن‌موسی از نقاط ننگین وسیاه تاریخ عباسیان است .**

شهادت حضرت امام جعفر صادق ع

از فجایع عصر اول عباسی شهادت امام ششم حضرت ابوعبدالله جعفربن محمد الصادق ع که مؤسس مکتب جعفری و از نزدیکترین مربیان آسمانی است.

پدرش امام محمد باقرالعلوم و مادرش ام فروه تولدش روز یکشنبه ۱۹ ربیع‌الاولی سال ۸۳ هجری درمدینه یا سال ۸۰ ورحلتش روزیکشنبه ۲۵ ماه‌شوال‌سال ۱۴۸ درمدینه طیبه و علت وفاتش سمی بود که منصور خلیفه عباسی در انگور و طعام کرد و بآنحضرت خورانید. قبرش در بقیع درقبه حضرت عباس بود که ویران کردند .

منصور درقیام‌علوییین و انصراف ایرانیان از عباسین بآنحضرت که بزرگ علویان بوده بدبین شدو چند بار مصمم شد شخصا آنحضرت را بکشد وخداوند ولی‌خودرا از دست دشمن نجات داد تابالاخره متوسل بسم شد وامام‌ششم‌را مسموم نمود که شرح حال آن بزرگوار مفصل‌در کتاب‌مفصل‌مربوطه طبع‌ونشر یافت .

امام ششم سی و سه‌سال امامت‌داشت و فرصتی‌نیکو برای‌نشرعلم وحکمت واخلاق وفضیلت بدست‌آورد که دوازده‌هزارشاگرد مانند ابوحنیفه داشت چهارهزارنفرآنها در مسجدکوفه در یک‌عصر تدریس میکردند و همه متفق بودندکه **حدثنا جعفر بن‌محمد الصادق** ودر فصل مخصوص معارف و علوم اسلامی در باره تعلیمات آنحضرت بحث کرده‌ایم.

سنباذمجوسی سنباد مردی مجوسی ونیشابوری بود که از دوستان واصحاب ابومسلم خراسانی بشمار میرفت وقتی شنید منصورخلیفه بنا جوانمردی یك شخصیتی جنگی ومردسلحشوری‌راماننداابومسلم بخدعه کشته‌است‌عصبانی وغضبناك‌شدوقیام کرد .

اطرافیان سنباداکثرمردم کوهستانی‌شجاع ودلیروساده‌لوح‌بودند که باعشایراکثر مردم‌خراسان دست‌داشتند منصور چون‌شنید سنباذقیام کرده ده‌هزار مردجنگی‌برای‌دفع آنها فرستادولی سنباد بطرف بغداد از راه‌ایران پیش آمده بود بین همدان وری‌تلاقی قشون‌شد .

سنباد از دست خلفای عباسی بتنك آمده بود قصد فساد در دین اسلام راداشت میخواست‌بکشد و غارت‌کند بطرف حجاز پیش برود و خانه خدا را ویران کند .

سنباددرتلاقی‌لشکر چند نفر زنان‌مسلمین‌را گرفت زنان یکجابیرون آمدندصدای وامحمداً بلند کردند مردان بحمایت و غیرت عربیت حمله کردند بطوری[1] جنك شد که شصت هزار نفر کشته شدند.

قیام‌سنباذ بخونخـواهی ابومسلم۱۳۷هجری

یکی از سرداران نامی‌و سلحشور ابو مسلم **سنباذ** است که از دهقانان معتبرو محتشم‌و متمول نیشابور بوده وهنوز بدین زردشت باقی بود اما میان مسلمین‌احترامی‌داشت وابومسلم اوراگرامی‌میداشت.

سنباذ معتقد بتناسخ بود و پس از ابومسلم عقیدهٔ خودرا ابراز کرد ووسیلهٔ‌قیام و دعوت قرارداد و بخونخواهی امیر خودبرخواست.

سنباذ پس‌از ابومسلم نیشابور واطراف آنرا زیر نفوذ حکومت خودگرفت‌تابشهر ری رسید گنج ابومسلم نهفته بود بدست سنباذ افتاد و بدین وسیله بزسپاهیاتش افزود اتباعش‌اکثر دهقانان کوهستانی و زردشتی‌بودند و کم کم‌سپهبد طبرستانهم باوپیوست ودشت گیلان ودیلمان‌هم باوملحق میشد اما مدت آن بیش‌از هفتاد روزنشد.

منصور**جمهور بن**مرادجلی‌را با ده‌هزارنفرمردجنگی برای‌دفع‌اوفرستاد تا مابین همدان وری جنك‌رخ‌داد ودرآن‌جنك شصت هزار تن ۶۰،۰۰۰ از اتباع او اززردشتیان وغیره کشته شدند وزنان و اطفال آنهاگرفتارشدند.

قیام سنباذ و جنك اودر سال ۱۳۷ رخ‌داد.

ولی جمهوربن مراد که گنج وسپاه ابومسلم بدستش‌افتادخودش سربطغیان‌برداشت منصور ناچار برای سرکوبی متمرد جدید« **دلاستاخنج** » سردارایرانی را فرستاد و اوراکشتند ولی انقلاب درایران پشت سرهم‌آغازمی‌شد.

ظهور خرم‌دین و مـرحبهٔ درخراسان

یکی از سنن اجتماعی در تحولات و تطورات و انقلابات‌این است که وقتی دولتی ضعیف شدیا دینـی از بین رفت وکـهنه شد داعیان ادیان ومدعیان سیاست وطالبان زمامداری‌ابراز عقیده واظهاروجود می‌نمایند وهرکس‌در اظهار عقیده‌آزادی کامل‌دارد و گاهی درخلال بیان نظریه سیاسی عقاید خرافی با اصولی هم آشکارمیگردد اکثرمذاهب موضوع اجتماعات بشری مولود همین انقلابات است که روی‌مبانی حب جاه و تمایلات سیاسی بظهور پیوسته وطالبین شهرت ونام یك برنامه یامرامنایه‌ای ساخته‌اند و دیگران رابرای شرکت‌دادن‌دعوت کرده‌اند و گاهی تضاد واصطکاك بامرام‌وعقیده‌دسته دیگری پیداکرده زدوخوردهائی شد گاهی برحسب حسن تصادف مخالفتی کمتر داشته یارغماً لانف دیگری مخالفین‌ساکت مانده‌اند تا اساس منفور قدیم‌برچیده‌میشود وتومار ظلم وتعدی گذشته برچیده میشود.

یکی از ادوار انقلاب نیمه اول قرن‌دوم است که ستمکاری بني امیه مـردم ایران

---

۱ ــ الفخری ص ۱۶۵

اعراب را بقیام ملی واداشت ودراین‌قیام عقاید دارائی پیداشد وحب وبغضها آشکار گردید ولی‌هدف همه آنها خلع آل مروان از خلافت بود و در آوردن یکی از**اولاد علی یا عباس** که بالاخره‌درسال ۱۳۲ عملی‌شد.

برامکه وگشایش مجالس علمی

گفته‌شد که چون برامکه بوزارت رسیدند وخلفاءبنی‌عباسی هم بآنها میدان دادند و وسایل هم مهیا بوده کتب رومی و یونانی ومصری وقبطی و هندی وفارسی راه باز کرد وبدست دانشمندان‌ترجمه میشد ـ برای‌حل برخی‌از مباحث علمی‌مجالس مناظره تشکیل‌میدادند ودرحضور وزیر بمذاکره می‌پرداختند وکم‌کم خلفاهم بااین‌مجالس علاقمند شدند ودر کاخ‌خلیفه‌این‌مجالس تشکیل میشد ودانشمندان‌مورد کمال احترام وتوقیرقرار میگرفتند

منصور و علماء

منصوردرتشکیل‌انجمن‌های بذل سعی‌نمودوعلمارا احترام می‌کردو بنقل‌جرجی‌زیدان**شرقی بن القطامی را** که‌ازدانشمندان نامی عصراو بود بمعلمی فرزندش مهدی گرفت تاادب واشعار عرب بوی بیاموزد .

منصور اولین خلیفه‌ایست که دستورداد کتب علمی‌راترجمه کنند وعلماءومترجمین وحکما وفقها ودانشمندان رادرسایه‌کاخ خوداحترام نمایند وموجبات آسایش ورفاه‌آنها رافراهم کنند تاباخاطری جمع ببحث وفحص ومناظره علمی بپردازند واین قسمت‌رادر آخر کتاب‌تحت عنوان‌خاصی که سیرمعارف وفرهنك‌اسلام‌را بیان‌میکنم بنظرخوانندگان میرسانیم .

دعوت خرم‌دینان

گفته‌شد که بکیرین‌ماهان‌ایرانی با ثروتی از سندبکوفه آمد و خشتهای طلا را بمحمد امام برای پیشرفت کار و غلبه بر امویان تقدیم نمود ـ محمد امام هم ازعراق‌بایران مبلغینی فرستاد که مردم را دعوت بعباسیان نمایند ـ از جمله کسانی که برای‌تبلیغ فرستاد وعمار بن یزیدبود که برای ولایت‌خراسان فرستاد . والی نام خود راخداش نهاد و برای خلافت و امامت محمدبن علی عباس سخت تبلیغ میکرد دعوت او روزافزون قوت گرفت .

خداش عقیده شخصی خودرا که **خرمی** بود اظهارمی‌کرد و مردم را بآن عقیده دعوت می‌نمود .

برحسب همان‌حرکت وانقلاب فکری مردم متنفرازبنی امیه یا هرصدائی‌هم‌آهنك میشدندوضمنا دین خداش‌خرمی‌راهم‌قبول کردند .

این مذهب اشتراك‌زنان‌را جایز میدانست‌واوباصل‌امامت محمدبن‌علی‌عباس‌معتقد نبود بلکه از اوفرمانی گرفته بوده وبنفع خودش دعوت میکرد ازجمله عقاید اوسبب و لعن وعداوت و دشمنی با ابوبکر وعمر بوده که چون اکثر ایرانیان از عمال‌آنها رنج دیده‌بودند ناراضی‌شده‌وآنهارا غاصب‌میشناختند .

اسد والی اموی خراسان که خداش خرمی را شناخت بوسایل‌مختلف اورا تعقیب کرد تادستگیر نمود و بانتقام سبب ولعن شیخین زبان ودست او را قطع کرد و سال‌بعد اورا کشت .

این آشوب و اغتشاش خراسان وابن‌بیدادگری وستمکاری مامورین اموی وابراز تنفر مردم از بنی‌امیه وآل مروان‌وظهور وقیام دلیران‌ایرانی و زدوخوردهای پیاپی‌موجب هرج ومرج‌شدیدی گردید وهم‌این آشفتگی ، مقدمه بود تا ابو مسلم قیام کرد واز این تحولات استفاده‌نمود .

بنی عباس در دعوت یکربع‌قرن خودقربانیهای زیادادادند ولی بـجهت امیدی‌که بزمامداری‌داشته‌وعواقب‌وخیمی که امویان پیدا کرده‌بودنددست ازتبلیغ ضدآنها نکشید وزمینه رابرای‌خودصاف میکردند و **ومحمدوابراهیم** هردو میدانستند امامت‌وخلافت بخود آنها وصال نخواهدداد ولی‌زمینه را برای‌فرزندان‌خود عبدالله سفاح‌حاضرمیکردند تا اوزمام را بدست بگیرد و الحق این مرد سفاح سفـاک نسبت به‌ابومسلم که خلافتش مرهون فداکاری اوبودبد رفتاری کرد واورا بی‌جهت کشت ونمك ناشناس و ناجوانمردی بود که درخلال تاریخ می‌بینیم همه‌از این عال زشت اظهار تنفر مینمایند .

ظهور **خرم‌دینان** یا**محمره** سرخ پوستان درآذربایجان آغازشد وچندین خلیفه اموی‌وعباسی‌رامشغول کرد.

در زمان هارون درسیستان **حمزة‌بن‌اترك**(آذر) خارجی پیداشد وتاوقتی‌که از پادرآمدخرابیهای بسیار درخراسان نموده و خلیفهٔ عباسی‌لشگری قوی‌برای دفع آنها اعزام نمود آنهاراشکست‌دادند ولی‌باز دودمان آنها دراطراف باقی‌مانده .

راوندیه وقیام آنها

از وقایع خراسان در اواخر آل مروان و اوایل خلفای‌عباسی پدید آمدن‌فرقهٔ راوندیه پس‌از قتل‌ابومسلم‌است.
چون ابومسلم آن رادمرد شجاع‌را کشتندخراسان، وسایر نقاط ایران درحال انقلاب و اغتشـاش افتاد و حوادثی رخ می‌داد که اکثربی‌نظیر بود یکی از آن واقعه راوندیه است ــ این فرقه معتقد بتناسخ توده و خلیفه را خداوند میدانستند که حلول ارواح گذشته درآنها تأثیری‌نموده است.

نسبت بخود ابومسلم هم این نسبت را میدادند واین فرقه را پیروان او میدانستند ــ مثلا عثمان بن نهیك سرنگهبان منصور وقاتل ابومسلم را آدم ابوالبشر میدانستند ولذاچون‌منصور ظهور کرد همه برزمین افتاده‌سجده کردند گفتند روزی‌ده وخدای توانا این است که مورخین باین عبارت نوشته‌اند **« هذالذی یطعمنا و یسقینا »** اورا فریبنده میدانستند منصور از وجـودآنها بنفـع خود برای استقلال کشوراستفاده کرد .

پس از آن‌دستورداددویست نفر ازراوندیه و معتقدین بتناسخ وآفریننده بـودن خلیفه را بزندان انداختندتاشاید ازعقیده‌خود دست‌بکشند ـ اتباع آنها تابوتی‌ساختند و بردوش نهاده بزندان حمله کردند ورؤسای خودرااز زنـدان بـیرون آورده وبرجـال دولت وارد شدند ومجموعا بسوی **شهرهاشمیه** مقرکاخ منصور رفتند و اسبهای خود را دریك اصطبل که بیرون‌شهر ساختندبستند وواردبرخلیفه شدند منصور از این شـورش و

قیام راوندیه سخت بیمناك شد اسبی آوردند سوار شد یکی از **سرداران بشهر عرب بنام معن بن زائده که از رجال بنی امیه بود** رسید و باشجاعت و دلاوری خود را در جنگ با آنها نشان دادند راوندیه ازجان گذشته و تن بمرك داده سخت جانبازی میکردند

خازم بن خزیمه مرورودی رسید اجازهٔ قتل عام آنهارا از منصور گرفت وحمله کرد آنها اتباع منصوررا میکشتند و جانبازی عجیبی نشان دادند تا خلیفه از اطراف کمك فرستاد و آنهارا که ششصد تن بودند همه‌را کشتند و این فکر را بکلی محو کردند.

پیروان خداش و ابو مسلم تازمان بابك حزمی بودند واز نظر سیاست ایران وخروج از سلطه عرب همه طالب استقلال ایران بودند ولی راوندیها تنها قائل بلزوم تسلط خلیفه عرب بودند واورا خدامیدانستند،

این گفتار مورخین در نظر ما درست بنظر نمیرسد که راوندیها پیروان ابومسلم مخصوصا مخالف سلطه عرب و میگفت باید اززیرفرمان عرب بیرون آمد واین دوعقیده هم متناقض است وشاید انتساب بابومسلم ازنظر شخصیت او بوده یاعقیدهٔ دوم فاسد بوده برای خوش آمد خلیفه اظهار میشده است درهرحال خدامیدانند این احزاب سیاسی تا چه حد بعقاید خود ایمان داشتند وراست می گفتند!!

ظهور مقنع

گفتیم اول کسی که درخراسان مذهبی آورد ومعتقد بتناسخ شد شد ودرسایه این عقیده یك حزب سیاسی تشکیل داد **خداش** بود پس از او ابومسلم راپیشوای عقیده تناسخ دانستند وپیروان حزب سیاسی راوندیه گفته‌اند.

سپس مقنع ظهور کرد واوچون مردی کریه المنظر واعوریك چشمش کور بود روپوش و ونقابی داشت که زین وطلاکوب بود واورا مقنع میگفتند.

قناع روپوش است که برای پوشانیدن قبح منظر بر صورت خود میکشید.

اتباع اوچون او را پسندید بخاك می‌افتاد وسجده میکردند واین بیت را در حق او گفته‌اند.

و انما کنت من بلاد فلی الی و جهك انتقات

مقنع خودرا هاشم نامید که بنام اسلام رسوخ ونفوذ کند مانند امروز که هرکس هر قصدی داشته باشند بنام اسلام قیام میکند وبنام دین هربی دینی‌را انجام می‌دهند خداش وراوندیه هم بنام دین بدعتی دردین نهادند مقنع جادوگری بود وعنصری بدست آورده که اشتعال واحتراق واضائه ونورداشت آن‌رادر چاه می‌انداخت یاازقله کوهها رهامیکرد و مشتعل میساخت که بصورت نورپدید ماه نخشب مصنوعی که اوساخت که در سرزمین نخشب ازچاه بیرون می‌آمد ودرفضا بلند میشد -

مقنع باین وسیله بخونخواهی ابومسلم قیام کرد برای قلع وقمع عرب وتجدید استقلال ایران میکوشید.

اتباع مقنع بعبارت وپرستش اوقائل شدند ومیگفتند ای هاشم مارا یاری کن.

مقنع دربدو امرعظمتی یافت ونزدیك بود پادشاهی راازبنی عباس بگیرد ولی او هم

مانند مبدعین قبل‌ازخود شکست خورد و در یك قلعه محکم تحصن جست ولی محاصره اوطول کشید تازمان مهدی‌عباسی آنگاه آتش‌افروخت و گفت‌هر کس‌میل‌دارد بآسمان‌صعود کندخـود را بآتش بیندازد خـود و خـانـواده‌اش همـه سوختند وکالبد آنها یکمشت خاکستر شد .

این نهضت‌هـا پـی‌درپی وظهور مردان ایرانی ادامه داشت تـا آنکه استقلال رسمی ایران اعلان شد .

ابن مقفع

ازکارهای زشت منصور که موجب تشدید غضب ایرانیان‌بر او شد کشتن **عبدالله بن‌مقفع** منشی ونویسنده توانای ایرانی است که کتاب کلیله‌ودمنه وخداینامه رابعربی ترجمه کرد که‌بهترین نمونه انشاءنثرعربی بدست آیرانی است کشتن ابن‌مقفع ببهانه بت‌پرستی‌یاکفراو بود که تحقق آن‌موردخلاف است‌آیا راستی‌به‌بت‌پرستی باقی‌بود یااسلام‌آورده درهرحال‌ازفضلای نـامدار ومترجمین عالیمقداربسیاری‌بودند که هنوزاسلام اختیارنکرده‌بودندوموردا کرام واحترام گردیدند تاپس‌از مدتی خودشان اسلام‌قبول کردند واگرمنصور ابن‌مقفع رانمیکشت شاید یکی‌از مفاخر بزرك اسلام بشمار میرفت .

خاندان ابن‌مقفع

عبدالله‌بن‌مقفع که قبل‌ازاسلام بنام**روزبه**پسر**دادویه** ازمردم کور «فیروز آباد»ازنواحی فارس بوداز دانشمندان معروف‌و ایران درصدر اسلام است ـ ابن‌مقفع کاتب ومنشی مخصوص **عیسی‌بن‌علی** عموی‌منصور خلیفه عباسی مقیم‌بصره بود وبـرادرعیسی **عبدالله بن‌علی** بـرمنصور یاغی شد وچون‌در جنك‌شکست خوردببرادرش عیسی‌دربصره پناه برد عیسی‌شفاعت کردوقرارشدامان‌نامه‌ای برای عبدالله‌بن علی‌بنویسد که منصور نتواند نقض‌عهد کند وامان‌نامه رابشکند این‌کار بعهده ابن‌مقفع برگزار شد واین‌نویسنده مقتدر چنان امـان نامه‌ای نـوشت[1] کـه منصور درآن درماند و از ابن مقفع سخت بر او آشفت زیرا قصد وفای بعهد نداشت‌از این روبسفیان والی بصره نوشت ابن‌مقفع رابکشد ـ سفیان‌حاکم تندخوی خونخواراابن‌مقفع راکنار تنوری پراز آتش برد ویکایك اعضای بدنش راقطع کرد ودر تنور انداخت وبایك امرناچیزی‌مردنویسنده بزرگی‌راکه‌خدمت گرانبهائی بعلم‌وفضیلت وادبیات کرده‌ویگانه دوران‌بود ودرسال ۱۴۳ بوضع فجیعی کشت ـ

ابن‌مقفع بشهادت دشمن‌زبان وادبیات فـارسی واسلوب تحریـر و تقریر آنراخوب میدانست چه‌فارسی زبان مادری‌او وسرزمین نیاکان‌اوفارس‌بودودرضمن بزبان‌های پهلوی‌و یونانی هم‌آشنائی داشت ودرنیمه اول‌قرن دوم ببصره رفت وآنجا نشو ونما کرد باشعرای عرب آمیزش‌نمودزبان عرب‌راهم خوب آموخت‌ابن‌مقفع نویسنده بااستعدادی بود که‌زبان عرب‌را هم‌خوب‌فراگرفت وازعربها جلوافتاد بطوری‌که توانست کتاب نفیس کلیله‌ودمنه راازپهلوی ترجمه بعربی نماید ونمونه‌کافی ازبلاغت وروانی انشـاء وقدرت قلم‌خودرا در زبان‌عربی وسابقه اطلاع خودرا درزبان پهلوی ودری نشان‌دهد .

---

[1] ترجمه ابن‌مقفع اقبال اشتیانی .

درباب کشتن ابن‌مقفع سخنان دیگری‌هم هست که ظن‌قوی براین است‌ازنظر فضل وبلاغت وبراعت ادبی که داشت‌نزد منصور سعایت کردند و اورا بنام زندیق بت پرست وآتش‌پرست متهم‌نمودند ویکی ازعلل قتلش‌هم این‌اتهام بوده است ــ

آنچه مسلم است جنایات غیرقابل جبران‌خلیفه دوم‌عباسی بدست سفیان حاکم جنایتکارش کشتن این‌ادیب سخنور ونویسنده مقتدر که در جوانی گویا ۳۲سال‌پیش‌تر از عمراو نگذشته بود که اورا **مثله** کرده وبآتش سوختند درحالی که هردو عمل‌خلاف‌شرع بودپیغمبراکرم‌ص‌مسلمین‌را توصیه‌وتأکید فرمود که **ایاکم‌والمثله‌ولو بالکلب‌العقور** ومنع نمودازاینکه کسی‌را بآتش بسوزانندفرموداین کیفر مخصوص‌خداوند‌است‌هیچ کسی‌حق ندارد کسی رابآتش کیفر دهد.

کیسانیه جزو۷۳ هفتاد وسه فرقه از فرق‌اسلامی عطف بحدیث‌نبوی که‌فرمود:

ستفرق امتی علی‌ثلث وسبعین فرقه کلهم فی‌النار الاالواحدة فرقه کیسانیه رانوشته‌اند وآنها کسانی‌بودند که قائل‌بامامت محمدبن حنفیه‌شدند و اوراپس از امام حسن و امام حسین امام میدانستند و خلافت را منحصر باو میدانستند وشاعر آنها گفته :

علی‌والثلاثة من بنیه هداة‌الحق اربعة‌سواء

ما از این طایفه در عصر خود خبری نداریم و در تاریخ هم جزاین که‌نوشته اند:

« مختار برای‌خونخواهی حسین‌بن‌علی باذن محمد حنفیه قیام کرد واغلب اتباع او ایرانی بودند اوخودرا نائب‌امام محمدبن‌الحنفیه وداعی‌اومیدانست».

جای‌دیگری‌نامی ازکیسانیه برده نشده و اسمی ازاین طایفه و عقیده نشنیده‌ایم و نسبت باین خبرهم عقیده‌داریم که محمد حنفیه هرگز دعوی‌نداشت ومختار هم‌نایب امامت بمعنوی دعوی وپیشوائی نداشت بلکه نایب صاحب دم‌می‌دانست وازطرف محمد حنفیه که بزرك فرزندان علی ع وحضرت زین‌العابدین ع فرزند بزرك امام حسین بخونخواهی قیام‌نکرد ودعوی امامت نداشت آنچه بر ماثابت است دروجه تسمیه آنها این است که‌مختار درکیسان که نام محلی است بیرون شهر کوفه موقف گرفته و بدین جهت بکیسانیه‌شهرت‌یافت !!!

ابوهاشم‌امام در هرحال میگویند ابوهاشم فرزند محمد حنفیه امام و پیشوا بود و سلیمان بن عبدالملك خلیفه اموی‌چون دید کار کار ابراهیم بالاگرفت و پیشرفت نمود اورامسموم کرد واسناد امامت‌اورا گرفت‌منتقل به **بمحمدبن علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس** نمود وباین ترتیب امامت از علویان بعباسیان منتقل گردید.

از بیان‌این تاریخ و مشابهات‌آن درعصر حاضر استنباط میشودکه سیاست کشور درهرعصر ایجاب‌می کند که‌هروقت‌بخواهند یکنفر از میدان‌سیاست‌خارج کنندیامخالفی راسر کوبی‌نمایند بعناوین مختلف آن مخالف را بزرك و مدعی مقامی معرفی بنمایند

آنکاه از سرراه بجرم ادعای خود خارج یا مقتول یا منکوب وتبعید یامحروم ازمزایای اجتماعی‌می‌نمایند .

ما معتقدیم که نسبت بکیسانیه هم این سیاست حکمفرمابود که محمد حنفیه را مدعی شناخته و مختاررا نماینده او معرفی نمودوبرای مدافعه او این عنوان را بـاو دادند وبجنگ او برخواستند واین‌ازابتکارات امویین بود که‌بعدبهانه برای انتقال‌حکومت از علویین بعباسین‌قراردادند .

منصور و بنی الحسن

چنانچه درسابق گفتیم بنی هاشم و طالبیون وبنی‌عباس هرسه در ذیل دولت اموی قرار گرفته ومنتظر فرصت‌بودند تازمام‌را ازدست آنها گرفته‌حکومت نمایند .

ایرانیان‌هم رغماً لانف‌امویه برای‌علویین کارمی‌کردند که در این‌اثناء بنی‌عباسی پیش‌آمده ومقدم شدند ـ مردم‌راغب بعلویین بودند ولی چون از دست بنی امیه بتنك آمده بودند هر کسی می‌آمد می‌پذیرفتند ولذاناچار بابنی‌عباس کنار رفتند و ابومسلم اصفهانی رشته را گرفت بدست بنی‌عباس داد.

بنی‌عباس که بدرفتاری‌کردندوحتی ابومسلم را کشتند باآل‌علی‌هم درافتادند مردم‌اکثر بلاد اسلامی متوجه بنی حسن شدند و با نفس زکیه محمدبن‌عبدالله بن‌الحسن بن‌الحسن بن‌علی بن‌ابیطالب ؏ که‌از سادات‌محترم قریش وبنی‌هاشم وازاعیان‌سادات علوی‌بوده بیعت کردند و چون اماجعفر صادق ؏ حاضر بزعامت‌مردم نبود ونفس زکیه‌راغب بخلافت و خروج‌بوده‌مردم اتفاق بررهبریت نفس‌زکیه نمودند ـ وبرای تحکیم مبانی کاراو خدمت‌امام صادق؏رفتند آنحضرت عبدالله محض پدرش را احضار فرمود وخبرداد که کارپسرت‌نمی‌گیرد وبخلافت نمی‌رسد وکشته می‌شود و من‌می‌بینم که بدست **صاحب‌القباءالاصفر** یعنی منصور کشته خواهدشداگر بتوانی اورا منع کن‌ولی محمد نفس‌زکیه‌سوار براسب‌ریاست‌شده‌بود وپیاده شدن آن‌محال‌بنظر میرسید .

چون‌خلافت بمنصور رسید عبدالله محض را احضارکردومجبور کرد پسرش محمد نفس‌زکیه ابراهیم را حضورا بخواهد ـ عبدالله گفت جایش را نمیدانم منصور گفت امینی خوانده‌بود تا دوفرزندت‌حاضرشوند و با این ترتیب دستورداد کلیه رجال بنی حسن‌را دستگیر نمودند ،

خروج محمدنفس‌زکیه

محمدبن‌عبداله محض ازسادات علماء وعلماء سادات ورجال بنی‌هاشم درفضل وشرف ودین‌وعلم وشجاعت وفصاحت‌وریاست وکرم وجلالت شان بود .

درمدینه مردم بااوبیعت کردند ویك حدیث مخلوط یامجعول اورا بکشتن داد واو شنیده بود که پیغمبر فرمود :

لو بقی من الدنیا یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یبعث فیه مهدینا او قائمنا اسمه اسمی و اسم ابیه کاسم ابی

این حدیث دراصل خالی از **ابیه و اسم ابی** بوده‌است واوهم بنام‌محمد بن‌عبداله وهم بنام‌مهدی قائم قیام وخروج کرد در حالی که هر دواشتباه بودعبداله محض میگفت این فرزندم مهدیست ومردم بدین جهت که شایستگی هم داشت اورا دوست میداشتند توجه مردم‌هم‌موجب ترغیب اودر امرختلاف‌بود تااعیان مدینه بااوبیعت کردند واکثریت قریب باتفاق مطیع‌اوشدند محمدنفس زکیه دستورداددرب زندانها راگشودندوزندانیان آزاد کردندووالی‌مدینه راکه ازطرف منصوربودعزل کرد وبراریکه‌حکومت استقراریافت دراین حال مردی بنام ادس عامری بطرف مدینةالمنصوریعنی بغدادرفت تاخلیفه ازاین جریان واقف سازد ۹روز فاصله مدینه‌تابغداد بودشبانه رسید پشت دروازه شهرایستاده تاصبح شد وقتی بخانه منصوررسید خواب بودربیع حاجب گفت کیستی‌دراین وقت آمدی خلیفه بخواب است گفت برای امرمهمی آمده‌ام ربیع حاجب منصورراخبرداد اجازه‌ورود گرفت گفت یاامیرالمؤمنین محمدبن‌عبداله درمدینه خروج کرده‌وآنچه بایدبکند‌نمود منصور پرسید توخود دیدی آنچه میگوئی گفت آری دیدم برمنبر پیغمبر بالا رفت وخطبه خواند وخروج کرد ـ منصورپرسید چندروزه میتوانی بمدینه برگردی گفت **تسعة ایام** ۹ روز منصور۹ هزاردرهم باوداد وچندین نام نوشت سفارش کردآنها رابصاحبانش بده و من جملۀ‌نامۀ برادرش عیسی بن‌موسی‌نوشت که بامحمدنفس‌زکیه جنك کند اوهم‌بجنگید ومحمد کشته شد وسرش را برای منصورببغداد فرستاد این واقعه درسال ۱۴۵ رخ داد.

خروج ابراهیم بن عبدالله محض و کشته شدن او

چون محمدبن عبداله محض‌نفس‌زکیه کشته‌شدابراهیم پنهان شد ازبغداد ده‌بده میرفت تا ببصره رسید .

منصور مردی بسیاربا انضباط ودرحفظ نظام قوی‌الاراده ومنظم وشدیدالطلب بود ولی هرکجا میرسید قضیه خود را وکشته شدن برادرش را بمردم میگفت ومسلمین را علیه منصور تشیع وتحریض بقتال میکردتا ببصره رسیدآنجا اطرافش راگرفتند قیام کرد ،

منصورعیسی بن‌موسی برادرش را خواست تا ازمدینه ببصره برودعیسی بن‌موسی‌با ۱۵ هزارمردجنگی حرکت کرد تادرقریه **باحجری** تلاقی رخ داد جنك درگرفت‌لشگر منصورغالب شد ابراهیم درمیدان جنك کشته شد سال ۱۴۵ [1]

قتل محمد نفس زکیه و تمام علویین

ازحوادث مهم عصرمنصورخروج محمدالنفس زکیه بودکه از اولاد امام حسین واز سادات محترم علوی ومور داحترام‌مردم مسلمان بود محمد درمدینه علیه منصور قیام کرد وگروهی‌از جوانان بنی‌هاشم اطراف اوراگرفتند سادات علوی نیزباوپیوستند .

عیسی‌بن‌موسی ولیعهد سابق منصوربردفع اوقیام کرد واورا دستگیر نمود اتباع او رابسختی‌وناجوانمردی تمام کشت‌ومحمد را بوضع فجیعی شهید نمود برادرمحمدابراهیم

---

۱ ـ الفخر ص ۱۲۲

که ازخروج محمد آگاه شداوهم‌قیام کرد وچون شنیدبرادرش کشته شده سخت‌پافشاری نمودوچون مردم خراسان ازمنصوربسبب کشتن ابومسلم‌سخت تنفرداشتند ابراهیم بقصد خراسان حرکت کرد وازبصره قسمتی ازخوزستان راتصرف کرد وازآنجا عازم کوفه‌شد ولی مواجه باجنك قشون منصور گردید درسال ۱۴۵ کشته شد .

ویاللعجب که کشتن این سادات علوی اثرخودرا بخشید وعیسی ولیعهد معزول و خسران دنیا وآخرت نصیب اوشد واین تجربت‌ازاوراق تاریخ بدست‌آمد که **هر که با اولاد علی درافتاد ورافتاد .**

قیام‌محمدبن‌عبداله وابراهیم‌عبداله

درسابق گفتیم که ابوسلمه میل‌داشت علویان رابخلافت‌برساند ویکی‌از کسانی که نامه باونوشت که قبول خلافت کند **محمد بن عبداله بن حسن بن علی بن ابیطالب ؏ است** که ازشخصیت‌های بارزخاندان بنی‌هاشم وعلویین‌بشمارمیرودباآنکه حضرت امام محمدباقر وامام جعفرصادق بودندعبداله نامزد خلافت‌بود - وقبل ازدعوت عباسیان حتی‌خودمنصور درحجاز بامحمد بن عبداله بیعت کـرد و روزی که منصور بخلافت رسید وابومسلم بااو بیعت کـرد خلیفه گریان شد وگفت از علـویان میترسم زیرا خود قبلا با محمد بیعت کرده بود .

عبدالله‌چون ازطرف مادربامام حسین‌وازطرف پدربامام حسن‌میرسید اورا عبدالله محض میگفتند که ازطرف پدرومادرهاشمی وطالبی وعلوی و فاطمی بود .

محمد فرزند عبداله محض یگانه رقیب منصوروپیشوائی لایق ودانا وتوانا بود که دوستان وشیعیان فراوانی داشت .

محمد وابراهیم فرزندان‌عبداله مذکورهردو دریك‌وقت قیام‌کردند محمد درمدینه وابراهیم دربصره که ابراهیم نزدیك بودبخلافت منصورخاتمه دهد ولی خدانخواست وبدست قشون منصور کشته شد .

محمد درکوفه بودبزحمت‌متواری شد وباسختی تمام که حتی فرزندش دردرهٔ پرت شد خودرا بمدینه رسانید وقشون ایرانی منصور تامدینه رفتند ومحمد راکشتند وسراو را نزدمنصوربردند سپس قشونی بریاست حمیدبن قحطبه ببصره فرستاد ابراهیم بسرعت اهوازوفارس راگرفت وپیروان بسیاریافت قشون منصور(حجری) باورسید وجنك شروع شد وعیسی بن‌موسی قاتل محمدرادرراه باقشونش شکست دادوتعقیب کرد تافرار کردند چون سرراه‌آنها نهری‌بود که عبورازآن مشکل شد تن‌بمرك داده برگشتند برای تجدید جنك که ناگاه تیری برحلق ابراهیم اصابت کرد وخراسانیان بر اوهجوم نموده سراورا هم بریدند وبرای منصوربردند اوایل سال ۱۴۵ هجری‌واین دوبزرگوار که‌تنهارقیب‌باقی مانده منصوربودند کشته شدند وخبر قتل‌آنها را امام صادق ؏ قبلا اطلاع داده بودند .

قیام یحیی بن عبدالله محض

محمدصاحب نفس الزکیه وابراهیم فرزندان عبداله محض برادر دیگری داشتند بنام یحیی که چون دوبرادر اوشهید شدنددر بیم واختفا بطبرستان ودیلمان رفت ودر آنسامان قدرت ونفوذی یافت وبا تقوی وزهد وصلاح وعلم وایمان در دل مردم جاگرفت وتاآنکه اورا بامامت و پیشگوئی برگزیدند .

اسلام درآن دیار بوسیله این بزرگوار در کوهستانهای مازندران رواج یافت ایرانیان مقیم سلسله کوههای مازندران که تاآن زمان تسلیم عرب نشده بودند وجوداین شخصیت بزرگ را مغتنم شمرده وبپیروی اوضدخلافت بنی‌عباس قیام کردند ویحیی بن عبداله درآن نواحی مورداحترام قاطبه مردم بود. وزیربار منصورنرفتند واستقلال خودرا تازمان هارون حفظ کردند .

قیام زیدبن علی وشهادت او

پس ازشهادت حضرت سیدالشهداء درسراسر ممالك اسلامی انقلابی رخ دادهردسته وقبیله بخونخواهی حسین قیام کردند بطوری که درظرف ده‌سال از۶۱ تاسال ۷۱ هجری بیش‌ازچهار صدهزارنفردراین انقلابات کشته شدند حضرت امام‌زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین موقعیت رابرای خروج قیام‌مناسب‌نمیدانست و لذا مبارزات خود راعلیه امویین در قالب ادعیه و اذکاروکلمات‌قصار وخطب واشعارآغازفرموده علویان‌کانون دل‌مردم راگرم وآتش‌دشمنی وانتقام وخصومت باآل ابوسفیان وآل زیاد وآل مروان دامن میزدند تامردم بخونخواهی وقصاص گرفتن وانتقام کردن قیام کردند .

دنباله این‌قیام‌حضرت زیدبن‌علی بن‌الحسین که خودرا شاخه خاندان سیدالشهداء میدانست وبنیابت خاندان‌امام حسن‌مجتبی وعبداله‌الحسن بعنوان دعوی در اوقاف قیام کرد وبرای احقاق حق نزدحاکم مدینه رفت وطرح دعوی نمود دراین دعوی مشاجراتی شد سخنان ناپسند بهم‌گفتند وچون از حاکم چیزی نفهمیدند عازم شام شدند هشام را ملاقات کنند .

ملاقات هشام برای زید آسان نبودواوقبلاجاسوسانی فرستاد ازحال زیدمطلع گردد سپس وقت ملاقات بدهد .

زیدازپله‌های قصرهشام بالامیرفت خسته شدوباخودگفت**«هرکه دنیارا بخواهد خواری می‌بیند»** این جمله هشام را تحت تاثیربرد وفهمیدکه زید قیام خواهدکرد- سخت مراقب حال اوگردید .

دراین اثناخالدبن‌عبداله برادراسد امیرسابق خراسان‌که معزول شد اموالی نزد زیدفرستاد - ویوسف بن‌عمرجانشین اوکه امیرخراسان شد این‌گزارش رایابرای خوش نامی خودبهشام‌داد - درهمین روزها زیدباشعیان‌آل مجالس معارفه‌وآشنائی داشتندوهمه آنها ازفرط تنفرازبنی‌امیه بازیدبیعت‌کردند ویقین‌کردندکه دوران حکومت‌آل‌مروان هم سپری میشود .

دوستان‌زید متشکل شدند وعلیه امویان تشکیل مجالسی میدادند تابجائی رسید

یوسف امیرعراق زید را مجبورنمود ازکوفه خارج شود .

زیدازکوفه بیرون‌رفت وتاقادسیه شیعیان ودوستان همراهش بودندآنگاه رسماًضد بنی‌امیه قیام کردویوسف بن‌عمرامیرعراق برای‌دفع‌اوتجهیز کرد وبیعت کنندگان‌وفاداری نکردند تابسیاری کشته شدند وزیدهم‌شهید شد وپس‌ازشهادت جنازه اورا بیرون آوردند وبدار آویختند - وبعد بدن اورا سوزانیدند وخاکستر اورا بدجله ریختند .

قیام یحیی بن‌زید درخراسان

پس از شهادت حضرت زیدبن علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام‌فرزند اویحیی بن زیددرحال اختفاخانه‌بخانه‌وشهر بشهر از بیم جور وستم امویان میزیست تا آنکه در شهربلخ پیش یکی از شیعیان آل‌علی مستقر گردید،

یوسف‌بن عمر امیرعراق قاتل یحیی بنصربن سیار امیرخراسان که تازه ازطرف‌او بامارت‌رسیده بود نوشت بهر حیله‌ووسیله باهر قوه وزوری‌میسر باشد یحیی را دستگیر کن ونزد من‌بفرست .

نصر حریش پناه‌دهند یحیی‌را احضار کرد و مهمانان را از او خواست حریش از تسلیم یحیی‌خودداری کرد نصر اورا ششصد تازیانه زد که مشرف بهلاکت‌رسید فرزنداو قریش‌بن‌حریش باامیر گفت‌پدرم رامکش من‌پناهنده رابتوتسلیم‌میکنم ورفت یحیی‌راتسلیم امیر خراسان نمود - نصراورا بزندان انداخت - دراین اثناء خلافت از هشام بولیدبن یزید رسید وخلیفه بنصرنوشت که یحیی‌را آزاد کند - امیرخراسان‌یحیی‌راباقیدسوگند آزاد کرد و دوهزاردرهم باچندرأس‌قاطر باو داد نزد خلیفه فرستاد .

یحیی درطول راه عدهٔ ازاصحاب پدرش اطراف‌اوجمع‌شدند که بهفتادنفررسیدند و بهرات‌رفت و یك قافله از بازرگانان‌هم با او تصادف کردند ضمنا اعلان خلع خلیفه و خروج خودرا داد درحالی که عدهٔ اطرافیان او ازهفتادتجاوز نکرد ولی **سپاهی بعدد ده‌هزار نفر برای دفع‌اومجهز شدند و یاللعجب هفتاد نفر برده هزار نفر غالب‌شدند وقشون امیرخراسان‌شکست‌خورد** بنصر خبر دادند عده دیگر بکمك فرستاد و با اصابت‌تیری‌به‌یحیی کشته شد وتمام‌یاران‌او نیزشهیدشدند- وگزارش خود رابخلیفه‌دادند .

خلیفه نوشت جسداورا آتش‌بزنند - نعش یحیی رابعراق بردند بفرمان یوسف‌بن عمرآتش زدندوخاکستر اورا کنار رود فرات بباد دادند.

این واقعه در سال ۱۲۵ رخ داد و مقدمه تلاش وسقوط دولت اموی گردید.

قیام عبدالله هاشمی

درگرفتن وکشتن یحیی شخصی‌از آل ابو طالب برای انتقام و قصاص و خونخواهی بحیی‌قیام کرد و**وعبدالله بن‌معاویه بن‌عبدالله بن‌جعفر بن ابی طالب بودکه ازبنی‌اعمام زیدویحیی بشمارمیرفت** که باز بدست‌عمال یوسف کشته شد ودرهمین اثناء **محمدامام** هم که ازبنی‌عباس بوده

در سال ۱۲۴ هجری قبل از قیام یحیی و بعد از شهادت زید در گذشت و امامت را بفرزندش ابراهیم واگذاشت و ابومسلم را باطاعت او فرمان داد .

محمد امام قبل از وفات خود چندین عصا بعنوان نشان و فرمان و جایزه توسط بکیر بن ماهان برای نقباء که بمنزلهٔ افسران امروز بودند فرستاد و روی هر کدام بافلز نقش و منبت شده بود که علامت منصب و مقام و درجه بود و همان عصاها موجب دلگرمی شیعیان گردید که همه تبلیغ و ادامه دعوت ضد اموی پرداختند و چون عمرش کفاف نداد در سال ۱۲۶ در گذشت و فرزندش هم بخلافت نرسید تا قیام ابو مسلم که خلافت را ازین امیر گرفت و بدست فرزند ابراهیم امام یعنی ابوالعباس سفاح سپرد.

قیام زید و یاس محمد امام و دعوت مشترك علوی وعباسی

از اوراق گذشته دیدیم که محمد امام خداش را بنمایندگی خود برای دعوت بنی عباس بخراسان فرستاد و او با این سمت مدعی مذهبی شد و در دین اسلام بدعتی نهاد و آئین خرم دینی را شایع کرد تا بقتل رسید.

نمایندگی محمد امام واظهار این آئین سبب بدنامی برای عباسیان شد وخراسانیان که این مرام را پذیرفتند موجب یاس محمد امام گردید زیرا او میخواست با دعوت بعباسیان بدعتهای امویان را محو کند و احکام اسلام را هم جاری کرده باشد و این ماموریت نقض غرض گردید .

درهمین اثناء زید بن علی بن الحسین در کوفه قیام کرد وخروج او دعوت بعلویون بود و کوفه و خراسان تحت دعوت این دو تیره از آل محمد(ص) قرار گرفت **محمد امام ص** از این جریان مایوس شد وامر دعوت را مسکوت نهاد و در خراسان کانون کینه توزی با بنی امیه روزافزون خانه میکرد و تا آتش بدنامی زبانه کشید ولی این فرصت سالها ادامه داشت وهواخواهان بنی عباس از قطع دنباله دعوی سخت نگران بودند تا سلیمان بن کثیر را بکوفه نزد محمد امام فرستادند و او نامهٔ مشحون بر **بسم الله الرحمن الرحیم** نوشت برای اهل خراسان فرستاد و بکیر بن ماهان باثروت فراوان دنبالهٔ دعوت را تعقیب کرد و طرفداران علوی و عباسی مدتها باهم اصطکاك دعوت داشتند.

قیام عبداله بن علی وقتل او بدست ابومسلم و کشتن ابومسلم

ابن طقطقی مینویسد در خلافت منصور حوادث و جنگهائی رخ داد که منصور برهمه آنها غالب و فاتح شد یکی خروج عمویش عبداله بن علی بود که سفاح اورا برای کشتن مروان حمار فرستاده بود و پس از مردن سفاح و خلافت منصور عبداله در شام بود که طمع در خلافت کرد وخروج نمود سفاح بعبداله وعده داده بود که پس از او بشرط کشتن مروان ولیعهد شود وجمعی را براین شرط شاهد گرفته بود که با او بیعت کرده بودند چون منصور زمام امور را بدست گرفت عبداله قیام کرد ومنصور ابومسلم خراسانی را برای دفع او فرستاد باآنکه فرماندهی ابومسلم بایك لشکر نامنظم وازهم گسیخته بود معذلك باعبداله بن علی در بصره جنگید وبمنزل برادرش سلیمان بن علی بن

عبداله بن‌عباس واردشدسلیمان شفاعت ابومسلم را نزدمنصور کرد - خلیفه امان دادولی ناجوانمردانه بجبران فتحی که برای اونموده‌بود ابومسلم راگرفت وزندانی کرد و کشت سال ۱۳۷

۳ خلافت‌مهدی ۱۶۹-۱۵۸

ابوعبداله محمد بن‌ابی‌جعفرمنصور ملقب بمهدی متولدسال ۱۲۶ فوت‌سال۱۶۹ محمدملقب‌بمهدی فرزند ابوجعفرمنصور است که‌موردتوجه‌خاص‌پدربود وپس ازاو جانشین خلافت‌شد و دوازده‌سال‌دوره‌خلافت‌اوطول کشیداونرم قوی‌وملایم‌وخوش‌قلب بود - وازخونریزی بنی‌هاشم اجتناب میکرد یك سفرجنگی درسال ۱۶۳ باپسرش هارون ببلادروم «آسیای صغیر» کرد که بار دیگر هارون تاکنارقسطنطیه پیش رفت - مهدی از قدرت پدربرای جلب منافع بهره‌مند میگردید .

از وقایع مهم دوره مهدی قتل بسیاری از بقایای مانویان است که بنام دیادقه در ممالك اسلامی منتشر بودند - مهدی‌برای بدست‌آوردن این طایفه اداره مخصوصی‌تاسیس کرده‌بود وصورتی‌داشت وامر کرد هرکجا بنام‌ونشانی ازآنها یافتند بکشند مشهورترین آنها مقنع معروف صاحب ماه‌نخشب است که درزمان اودرماوراءالنهر بادعای پیغمبری برخواسته ودرسال ۱۶۳ بقتل رسید - که شرح دادیم مهدی بادرمسئله جانشینی‌خودو ولیعهدی گرفتارهمان مشکلی‌شد که پدرش مواجه بودخلافت پس ازمهدی درزمان‌منصور بعیسی داده‌بود ومهدی خواست پسر خود موسی‌الهادی را بخلافت برساند لذا مدتی با عیسی بن موسی بپیغام‌وتهدیدگذشت تاآخرالامرعیسی رابده ملیون پول نقدومقداری اراضی واملاك ناحیه زاب راضی کرد وبرای هادی بیعت گرفت وپس‌ازچندی هارون پسر دوم خود را بجانشینی هادی معرفی کرد .

متولد سال۱۲۶ متوفی ۲۲محرم ۱۶۹ طوسی سنش ۴۳ سال بود .

زمان‌مهدی جنگهای خارجی نسبتاً مهم‌بودلشکرآماده پیکاربودند پول‌هم‌زیادجمع شده بودعلاوه برلشگریان موظف وثابت که حقوق ومقرری داشتند سالی یکبار یا هربار که جنك پیش می آمداعلان میکردندداوطلب میگرفتند که‌علاوه‌بر **(مرتزقه)«مطوعه»** جنگجویان داوطلب جمع میشدندوخلیفه باتشریفاتی لشکورا براه‌می‌انداخت وعباس‌بن محمدفرزندش بهمراهی قشون برای مشایعت سرداران خراسانی‌تا **انقره** میرفت وپس از قتل وغارت وفتح وفیروزی بازگشت مینمودند سال ۱۵۹

دریك سفرهارون که همراه لشگررفته بود بخلیج قسطنطنیه رسید**ملکه بزانس** تقاضای صلح کردهارون که نفهمید دراین‌محل خطرناك‌رسیده بودتقاضای صلح‌راپذیرفت وسه سال جنك متارکه شد وجزیه ازرومیهامیگرفتند سال ۱۶۲

مهدی ازپولهائی که‌پدرش دراثرخست‌ولئامت جمع آوری کرده‌بود برای آقازادگی

۱ - الفخری ص ۱۲۴

۲ - طبری‌ص ۳۴۲ ح ؛ مختصرالدول ص ۲۱۸

خود مورد استفاده قرارداد وریخت وپاشی کرد مهدی برای اداء حج تشریفاتی آبادیها و رباطهائی بین عراق وحجاز ساخت . مسجد پیغمبررا توسعه دادواهل مکه ومدینه را با نعام وافرخود جلب ودلجوئی میکرد .

زمان اوجنگهای داخلی رخ نداد فقط مردی بنام **یوسف بن ابراهیم** معروف به **برم** برفتارخلفای عباسی اعتراض میکرد که یزیدبن مریدمهلبی اورادستگیر نمودببغداد فرستاد آنجا سرپل کناردجله بدارش آویختند سال ١٦٠

سال بعدعبدالسلام یشکری درجزیره خروج کرد وچندبن سردار مهدی راشکست داد بالاخره مهدی یکی ازسرداران ایرانی شجاع راکه ازخراسان بود برسر اوفرستاد تاعبدالسلام گریخت ودرقیسرین کشته شد سال ١٦٢

خیزران مادرهادی وهارون برای اولین باربودکه دراسلام قدرت وحکومت رابدست گرفت واول زنی بودکه درامرخلافت رسماً مداخله میکرد - این مادرمیل داشت هارون اول خلیفه شود و بعد هادی زیرا هارون را بیشتر ازهادی دوست میداشت وبرای اینکار متوسل ببرمکیان مربی هارون شد دراین موقع موسی مهدی درگرگان بود مهدی تقاضا کردهادی استعفابدهد اوحاضرنشد خلیفه برای اقناع اوحرکت کرد بماسبندان رسید که ناگهان مرد سال ١٦٩

علت مرگش راهم نوشته اند چون درپی شکاری بودکه ناگهان بشتش بسردرعمارتی گرفت وسرش شکست ومرد وبروایتی گلابی مسمومی بدست مهدی دادندکه بدون تأمل خوردومرد گفتند شاید هادی این میوه مسموم را تعبیه کرده باشد - و نیز دمیری نوشته که سوار اسب بودکه مرکبش دویدن گرفت وبدرخرابهٔ اورا برزمین کوبید .

مهدی عباسی برای تعقیب زنادقه سخت اهتمام میکرد وبرای محوونابود ساختن آنها متصدی مخصوصی برگزیدکه ماموران او همه جا اززنادقه تفحص وتجسس میکردند و آنهارا میکشتند - کارزنادقه بالاگرفت بطوری که هرمنحرف ازدین را زندیق میگفتند وزندیق کشی درضمن وسیله استفاده ای برای دسیسه سازی‌های درباری شده بود هرکس را میخواستند مورد غضب قراردهند خلیفه ازاین نام استفاده میکرد چنانکه ربیع حاجب درمورد ابوعبداله وزیر استفاده کرده واین سیاست درعصرمامم دنباله یافته یکروز بنام ماجراجوئی یکروزبنام توده وچپی هرمغضوبی رامیگرفتند مؤاخذه ومجازات میکردند

دمیری مینویسد مهدی مردی جواد بخشنده وخوش خلق وممدوح ورعیت پروربود گفته پدرش هنگام مردن درخزینه صدهزارهزاردرهم داشت هزارهزاردینار برای او گذاشت که بااین ثروت آقائی کرد وطلب خوش نامی نمودوشدکه صدهزاردرهم جایزه دادخیزران زن مهدی که مادرهادی ورشید بودمجلسی داشت ومحفلی که پول فراوان برای تشریفات واعیانیت خود صرف وخرج میکرد وتعینی داشت واین مجالس وعیش ونوش وبذل وبخشش ازآن ثـروت هنگفت و بیت المال مسلمین بودکه زن و مرد بنی عبـاسی از آن متنعم و متمتع میشوند .

۴
خلافت
ابومحمدموسی‌الهادی
۱۶۹ - ۱۷۰

متولد درری سال ۱۴۶ متوفی سال ۱۷۰ شنبه ۱۶ربیع‌الاول درسن ۲۴ سالگی مدت خلافتش ۱۳ ماه‌است .

پس‌از مردن مهدی پسربزرگش **هادی** بخلافت‌رسید و یکسال و دو ماه بیشتر خلافت‌نکرد و درتمام این مدت اختیار تمام دست مادرش حیزران‌بود .

در حقیقت خیزران‌حکومت‌میکرد وهادی‌هم‌مردی‌بسیار سخت متعصب وخوانخواربود هروقت بر کرسی‌می‌نشست دستورمیداد **نطعی** سفره‌چرمی می‌انداختند و جلاد باشمشیر برهنه بالای سفره می‌ایستادند تا هر کس را فرمان دهد گردن بزنند چه خونهائی دراین مدت ریخت .

مهمترین واقعه زمان‌این خلیفه سفاك خونخوار **قتل حسین‌بن‌علی صاحب‌فخ** است که‌در حوالی‌مکه درسال ۱۶۹ رخ‌داد .

هادی عباس‌بپیروی‌پدرش درتعقیب زنادقه سخت اهتمام‌میکرد وچون‌مادرش‌درامور مداخله داشت مادررا بنام اینکه این کار از عهده زن بر نمی آید او را از مداخله در امور سیاست خارج و منع نمود و هادی خود در تعقیب زنادقه و مخالفین بدین نام اقدام می کرد .

البته رجال دولت بسبك معمول وعادت دیرین مانند امروز از دفتر ملکه مادر دور نمی‌شدند ولی هادی رسما مردم را ازمراجعه بمادردر امورکشور منع کرد وحتی‌یکروز شیرینی مسمومی برای‌خیزران فرستادکه شاید ازشر او خلاص شودولی مادر که فرزند خود را خوب می‌شناخت احتیاط کرد ونخورد و باز درمقام دفع هادی و روی کار آوردن هارون برآمد .

هادی هم در این اثناء بفکر افتاد جعفر فرزند خود را ولیعهد نماید و مقدم بر برادرش هارون‌بدارد اماچون‌ولایتعهدی هارون بسیار محکم بوده طرفداران او هم زیاد که نمیتوانست با آنها مخصوصا برامکه مقاومت کند برهارون و هواخواهان او سخت گرفت تا آنجاکه یحی برمکی حامی‌هارون را زندانی کرد تا آنکه بصلاح‌دیدنوکرها وسرداران‌خودتصمیم گرفت که **بزورهارون** را خلع کند خیزران کهنه کنیز دست‌بکار فعالیت زد و نقشه را برای قتل خلیفه کشیده‌بود بجریان انداخت و این‌نقشه هابود که برای اختلاف‌سرمشق شد .

خیزران دستور داد نیمه شب کنیزکان برسر خلیفه ریختند واوراخفه کردند در سال ۱۷۰ ربیع‌الاول از طرف‌دیگریکی ازصاحب‌منصبان‌درباری‌را فرستاد بالای‌رختخواب جعفر اورا ازرختخواب بیدار کردندواز او برای‌هارون بیعت گرفتندوبدبن‌وسیله‌هارون بخلافت‌رسید.

هارون‌برهادی نماز گذارد و اورادر عیسی آباد دفن‌نمود .

شب تولد مامون‌وخلافت هارون و کشتن‌هادی‌یکشب بود.

واقعهٔ فخ

قال ص
یقتل هیهنا رجل من اهل بیتی فی عصابة من المؤمنین ینزل لهم باکفان و حنوط من الجنه تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنة

رابطه از یحی بن زیداز امیرالمؤمنین روایت کرده که پیغمبر ص بسرزمین فخ رسید در آنجا علاوه بر نماز واجب نمازی مانند نماز میت خواند و فرمود دراین سرزمین مردی از خاندان من بادستهٔ ازخویشان ومادرانشان کشته میشوند که کفن و حنوط آنها از بهشت می آیدوارواح ایشان دررفتن به بهشت ازاجسادشان سبقت می گیرد .

فخ بفتح فاوتشدید خاء محلی است دریك فرسخی مکه معظمه ازراه مدینه است و قبور شهداء فخ در آنجا میان حصاریست که مزارعمومی می باشد .

این سرزمین از آنکه حوادث مهم اسلامی است که پس ازواقعهٔ کربلا وفاجعه مؤلمه طف و شهادت حضرت ابی عبدالله حسین بن علی بن ابیطالب ع منشاء حوادث مهم تاریخ گردید وحسین بن علی بن عابدین حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب معروف به بصاحب الفخ درسال ۱۶۹ تقریبا یکقرن پس از واقعه کربلا رخ داد وابن سید بزرگوار هاشمی باگروهی قریب ۳۰۰ نفرازافاضل بنی هاشم مظلوم وبی گناه کشته شدند که شرح آن بدین قرار است .

حسن بن حسن مثنی فرزندی داشت که حسن مثلث گویند یعنی فرزند از امام حسن مجتبی بنام حسن بلاواسطه موسوم شدند .

این حسن سوم برادر اعیانی عبدالله محض است که در حبس منصور دوانیقی در کوفه وفات یافت ذی‌قعده سال ۱۴۵ درسن ۶۸ سالگی این هردوبرادر دارای سجایای حمیده وفضایل پسندیده بودند .

حسن مثلث شش فرزند داشت بنام ـ طلحه ـ عباس ـ حمزه ـ ابرهیم ـ عبدالله علی اولاد این خاندان بیشتر درزندان خلفای عباسی بودند یامتواری شهرهامیشدند.

مهدی عباس علی بن عباس را در بغداد زندانی کردوحسین فرزند علی ازاوشفاعت نمود علی آخرین اولادحسن هم پسر داشت یکی حسین صاحب فخ است ـ ومادر اوزینب دخترعبدالله محض است منصور عباس پدروبرادران و عموهاو پسر عموهای اوراکشت دل خونین داشت ولی تملك نفس اوبقدری بود که نفرین نمی کرد مبادا از مقام خویش[۱] کاسته شود ومکررمی گفت **یا فاطر السموات والارض یاعالم الغیب والشهاده والحاکم احکم بیننا و بین قومنا** بالحق **وانت خیر الحاکمین.**

علت واقعه فخ

چون موسی هادی بر سریر خلافت اسنقرار یافت اسحق بن عیسی بن علی راوالی مدینه کرد ـ اسحق مردی ازاولاد عمر بن خطاب بود معروف بعبدالعزیز بن عبدالله بوده این حاکم عمری با بنی هاشم سخت بدبین ودشمن بوده بآنهاسخت گیری می کرد وبدرفتاری می نمود وبسیره امویین ازهرخصومتی دریغ نداشت ومقرراتی وضع کرده بود که هم از ترس اوبوده وهم برای حفظ امنیت عمومی

بوده قرار گذاشته بود هر روز علوییین در دارالاماره اوحاضر شوند و هر کدام را ضامن دیگری نموده ازاوتعهدمیگرفت.

یکروزحسین بن‌علی رابا یحیی‌بن عبداله محض وحسن بن محمدبن بن عبداله محض کفیل سایرعلوییین نمودوازآنها ضمانت گرفت که هریك روز هریك ازعلوییین راخواست آنها احضاروحاضر نمایند دراین‌اثنا هفتادنفر ازشیعیان ودوستان‌این خاندان‌قصد حج‌نمودند وبمدینه رسیدند ودربقیع‌منزل ابن‌افلح واردشدندوچون‌حسین بن‌علی بزرگ علوییین مدینه بود اورا ملاقات میکردند و آداب ورسوم معمول‌بود ـ حاکم عمری مطلع شد بدگمان بود بیشترظنین شد ـ دراین ایام حسن‌بن محمدبن‌عبداله را باابن‌جندب‌هذلی‌شاعر وغلامی که ازعمربن‌خطاب بودبعنوان شرب خمر گرفته بودوآنها حدزده حسن‌بن‌محمدرا هشتادتازیانه‌وبنقل ابن‌اثیر ۲۰۰دویست تازیانه زدوابن‌جندب را را پانزده تازیانه وغلام عمررا هفت تازیانه زدوامر کرد ریسمانی برگردن ایشان کنند وعریان درمدینه بگردانند تارسوا شوند این عمل باآمدن شیعیان بمدینه تشدید شد وابی‌بکربن‌عیسی‌الحانك را براین دسته گماشت وبجاسوسی واداشت .

روزجمعه‌ای بود که آنها را برای دیدن فرماندار حاضرنمودند چون بدیدن‌حاکم آمدند دیگراجازه نداد بمنزل خودبرگردند ـ تاوقت نمازشد دستور داد بیرون شهر بروند وضوء بگیرند وبمسجد حاضرشوند پس‌ازنماز ابن‌حامك آنها را درمقصوره‌ای‌حبس وزندانی‌نمود وقت عصر که برای‌نمازبیرون آمدند حسن بن‌محمد رانديد خطاب‌به‌یحیی وحسین بن‌علی گفت باید حسن را حاضر کنید وگرنه شمارا‌حبس خواهم کرد ـ بین آنها صحبت بسیارشد تایحیی اورا دشنام دادوبیرون رفت ابن‌حامك زندان‌بان وجاسوس‌این خبررا بحاکم عمری رسانید اوحسین ویحیی‌راخواست وتهدید نمود وحسن‌بن محمدرا ازآنهاخواست وگفت اگراورا حاضرنکنید امرمیکنم‌سویقه را خراب کنند یا آتش‌بزنند وحسین را هزارتازیانه خواهم‌زدوحسن راخواهم کشت‌یحیی قسم یاد کرد که امشب‌بخواب نخواهم رفت تاحسن را درخانه توحاضر کنم ـ این تعهدنمودند واز دارالحکومه بیرون آمدند حسن به‌یحیی گفت این‌چه تعهدی بودنمودی یحیی گفت مرادم‌این است که‌حسن راباشمشیربالای سراوحاضر کنم وگردن این حاکم جنایت‌پیشه را بزنم .

حسین گفت اینکارخوب نیست زیرا میعادما هنوزباقی است

این‌دوحسن راطلبیدندوبااوماجرارا گفتندوضمناً یحیی گفت‌اکنون‌هر کجامیخواهی بروخودرا ازدست این فاسق نجات‌ده حسن گفت نه‌والله من‌چنین نخواهم کرد که موجب سختی وناراحتی شماشود من هم باشما خواهم‌آمد ـ آندو گفتند ماحاضر نیستیم عمری‌تو را اذیت کند .

برای دفع شراین حاکم فاسق حسین چندنفررا فرستاد دنبال یحیی وسلیمان و ادریس‌فرزندان عبداله محض‌وعبداله بن‌حسن‌بن‌علی بن‌الحسین معروف‌بافطس وابراهیم بن‌اسماعیل طباطبا وعمرپسربرادرخود حسن وعبداله بن‌اسحق بن ابراهیم وعبداله‌پسر امام‌جعفرصادق ع که آنها ازجوانان وشیعیان‌بنی‌هاشم بودندویکعده‌هم‌ازموالی جمع‌شدند

تاآنکه ۲۳ نفراراولاد علی ٤ وجمعی ازموالی وده‌نفرازخارج جمع شدندچون وقت نماز صبح شد موذن‌بالای مناره رفت که اذان گوید عبداله افطس باشمشیر کشیده بالای‌مناره رفت‌وموذن راگفت که دراذان **حی‌علی خیرالعمل «بجای‌الصلوة خیرمن‌النوم»** بگومؤذن که شمشیررا دید ازترس گفت حاکم عمری شنیداحساس شروفتنه‌ای کردفریاد کشید استرمرا حاضر کنید وازفرط دهشت ووحشت گفت‌مرا بدوحبه آب طعام دهیداین بگفت وازمنزل بیرون رفت وپیوسته فرارنمود که ازشروفتنه علویین نجات یافت.

علوییین دیدندکه حاکم فرارنمود ــ حسین‌بن‌علی که مقدم آنها بودنمازصبح را گذاشت وحسن‌بن‌محمد راطلبید وجاسوسانی راکه عمری برآنها گماشته بود خواست گفت حسن راحاضر کردیم عمری راحاضر کنید تاحسن راطبق پیمان وتعهد عرضه‌داریم علوییین تمام بجزحضرت موسی‌بن‌جعفر ٤ وحسن‌جعفربن‌حسن حسن مثنی همه درآن‌جمع شرکت داشتند.

حسین پس‌ازنمازبمنبر رفت وخطبه خواندومردم رابجهاددعوت وتحریص‌نفودحماد بربر که‌ازجانب حاکم نگهبان بودوسلاح دردست داشت‌بااصحاب‌خود درباب‌جبرئیل‌حاضر شدیحیی رادیدباشمشیراست خواست بااومصاف دهدکه یحیی اورافرصت ندادوشمشیری برسر اوزدکه برخاك افتاد - یحیی براصحابش حمله کردآنها منهزم شدند .

حرکت اعیان برای حج درهمین‌سال

جماعتی ازبنی‌عباس مانند **عباس بن‌محمد ــ سلیمان بن ابی‌جعفر دوانیقی - جعفر- محمد فرزندان سلیمان موسی بن‌عیسی پسرعم** دوانیقی با اسلحه ولشکری بسیار برای سفرمکه کوچ کردند وموسی‌هادی خلیفه عباسی **محمدبن‌سلیمان** را رئیس آنها و متولی جنك نموده‌بود .

ازطرفی **حسین‌بن‌علی** بااصحاب واهل‌بیت خود که‌سیصدنفربودند۳۰۰نفربقصدحج ازمدینه بیرون رفتند .

چون‌نزدیك مکه رسیدند درزمین فخ که وادی نزدیك مکه است باعباسیان تلاقی نمودند - چون هردودسته مسلح وآماده پیکاربودند امانه بمنظورجنك مخصوصی تا هدف خاصی بلکه مهیای‌دفاع‌ازخود بودند.

درمرتبه اول‌عباس‌بن محمد برحسین بن‌علی عرض امان‌دادوحسین راازقبول‌امان دادن‌امتناع نمود ومردم راببیعت‌خویش طلبید ــ تاپس ازمذاکرات بسیارکاربجنك کشید وتصمیم‌براین شدکه صبح فردا روزترویه هم‌بود دولشکر در مقابل هم صف‌آرائی کنند و جنك‌نمایند .

صبح روزترویه (هشتم ذی‌حجه) پس ازصف‌آرائی لشکرموسی بن‌عیسی تعبیه‌لشکر نمود ومحمدبن سلیمان درمیمنه وموسی درمیسره وسلیمان وعباس درقلب جای‌گرفتند موسی شروع بجنك نمود وبرعلوییین حمله کرد علوییین برعباسیان حمله نمودند موسی برای فریفتن آنها روی بفرارنهاد وداخل وادی‌شد علوییین‌تعاقب نمودند داخل‌وادی‌شدند محمدبن‌سلیمان بالشکرخود ازعقب آنها حمله کرد وعلوییین رامیان وادی‌احاطه کردند

ومحاصره نمودند وباحملات شدید همه علویین بااین حیله کشته شدند .

آنگاه یحیی مانند شیر خشمناك بر آنها حمله نمود تا آنکه **سلیمان بن عبداله محض وعبداله بن اسحق ابن ابراهیم عمر شهید** شدند ودرمیان معرکه تیری برچشم **حسن بن محمد** رسید وباآسیب تیر اعتنا نکرد وباز بجنك ادامه داد تا آنکه **محمد بن سلیمان** فریاد زدای پسرعم امان داری خودرا بکشتن مده حسن گفت این هم ازدروغ‌هاوحیله و مکرهای شماست ولی من قبول امان کردم شمشیرخودرا شکست وبنزد آنها رفت عباس بفرزند خود گفت خدا اورا بکشد اگرحسن رانکشی موسی بن عیسی هم اورا تحریض کرد بر کشتن حسن آنگاه عبداله و بروایتی موسی بن عیسی حسن راکه امان داده بودند گردن زد واورا شهید نمود .

یکی ازکسانی که درجنك حضور داشت روایت میکند که دیدم حسین بن علی خم شد چیزی رادرمیان خاك دفن نمود باخود گفتم شاید امانتی بود که نخواسته بدست بنی عباس برسد پس ازخاتمه جنك رفتم تجسس کردم دیدم قسمتی ازصورت اوبودکه بضرب شمشیر دشمن جدا شده واوبخاك نمود .

دراین اثنا حماد ترکی فریاد زد حسین بن علی را بمن نشان دهید تاکاراورا بسازم چون حسین راباونشان دادند تیری باوزدواورا شهید کرد و **محمد بن سلیمان رئیس قافله عباسین باوصد جامه وصد هزاردرهم جایزه داد .**

این دسته عباسیان مانند امویان روز عاشورا ازکشتن اینها تشفی دل نداد بلکه آنچه زخمی واسیر بود همه راکشتند وسرهای آنها رابریدند وبیش ازصد سربا مقداری اثاثیه که بغارت وغنیمت گرفته بودند برای موسی هادی خلیفه عباسی فرستادند خلیفه عباسی دستورداد تمام اسرا راگردن زدند .

خبرشهادت حسین بن علی بعمری والی مدینه رسید اوهم دستورداد که خانه حسین وخانه‌های اهل بیت وخویشاوندان اورا آتش زدند واموال آنها رابغارت بردند واین فاجعه عظمی برای عموم مسلمین سخت دشوار آمد وگویند محمد بن سلیمان عباسی درحین مردن هرچه باوشهادتین تلقین میکردند قبول نمیکرد واین شعررا میخواند :

الالیت امی لم تلدنی ولم اکن — لقت حسیناً یوم فخ ولاحسن

سیوطی می نویسد مروان بن ابی حفص قصیدهٔ درمدح موسی الهادی گفت موسی دستور داد صد هزاردرهم باوصله بدهند آنگاه باوگفت ای مروان صدهزاردرهم نقدرامیخواهی یاسی هزاردرهم مقرری سالیانه که در دیوان وظایف ثبت گردد مروان گفت هم نقد را و هم مقرری را موسی الهادی گفت هردورا نقداً باوبدهند .

٥
هارون الرشید
١٧٠-١٩٣
امپراطور اسلام

ابوجعفر هارون‌الرشید متولد شهرری سال ١٤٨ متوفی سال ١٩٣ بزرگترین ومشهورترین خلفای بنی‌عباسی هارون‌الرشید است که بنام امپراطور اسلام نامیده شد .

هارون مانند برادرش هادی تحت نفوذ مادرش خیزران بود ولی پس ازسه سال خیزران مرد وهارون استقلال یافت وزمام امور خلافت بدست خالد برمکی سپرده زیرا یحیی مربی

ومعام هارون اورا بنام پدرخطاب میکرد وفضل برادررضائی هارون‌بود زیرا حیزران هم فضل‌را شیرمیداد هم‌هارون‌را ولذادرسال۱۷۶ هارون‌فضل‌را بحکومت آذربایجان‌وارمنستان وحبال منصوب‌نمودوچندی‌بعدخراسان را باوداودودر سال۱۷۸ رسماً یحیی‌بن‌خالدرا بوزارت خودبرگزیدواورا بنام **کاتب - نایب - وزیر** معرفی کرد .

رشید دختر عموی خود زبیده دختر جعفربن منصور دوانقی را بنکاح خود گرفت هارون درسال ۱۷۳ برای امین‌از مردم بیعت گرفت واوپنجساله بودهارون مردی سخت متعصب وبداندیش دیندار بود .

این‌خلیفه‌هرسال یابحج‌میرفت یابجهادوجنك‌وگاهی درروزصدرکعت نمازمیگذارد ولی کشتن سادات علوی‌را مانع‌قبول نمازنمیدانست اوغالب‌اوقات خودرا بافقهاوشعراء میگذرانید وصلوات وانعام فروان‌بانها می‌بخشید هارون اوضاع کشور را بدست برامکه دادوخود بعیش‌ونوش می‌پرداخت‌وبرای عیاشی چندین‌کاخ‌دلاویز کنار دجله وفرات‌ساخت وبازنان رقاصه وآوازه‌خوان وگویندگان وظرفا بسر میبرد - وداستانهای خوش گذرانی وتجمل‌عیاشی اوباکنیزکان سبب‌تدوین وتنظیم کتاب‌الف‌ولیله ولیله‌شدقصه‌هزار ویکشب اگر حقیقت داشته‌باشد سه‌سال سلطنت هارون‌را تشکیل میدهد وشایدهمان سه‌سال‌اول اول خلافت او باشدکه در بحبوحه جوانی بود و زمام‌کشورش را مادرش خیزران بدست داشت .

تجمل وجلال درباره هارون که‌بزرگترین امپراطور بشمار میرفت‌شهره آفاق‌شد.

هارون مردی سفیدچهره فربه - دارای موی مجعدی بودکه صورت جالب توجه زنان میشد وبسیاری عیاش وشهوتران بود .

زندگی سیاسی هارون

زمان هارون وسعت‌ممالك اسلامی بنهایت توسعه‌رسیدوتقریباً درتمام قسمت مسکونی کره‌زمین آنعصر باستثنای‌کشور گل فرانسه‌بقیه‌دنیاازکران‌تاکران‌سواحل اقیانوس کبیروخاورمیانه ازدریای مدیترانه تاپشت دیوارچین پرچم اسلام‌در اهتزازبوده .

۳واقعه مهم‌تاریخی درخلافت هارون رخ‌داد که مورد توجه‌مورخین است

اولسختگیری وبدرفتاری هارون‌باعلویان بودکه‌بسیاری از سادات‌علوی راکشت وشهادت امام‌هفتم حضرت موسی‌بن جعفر بدست اوواقع شد .

دوم برانداختن خاندان برمکی است‌که ازسطور ننگین تاریخ این‌خلیفه است.

سوم تشکیل‌مجالس ومحافل ادبی ومعاشرت آذربایجان ومعاشقه باکنیزان‌است

یکی‌دیگر ازکارهای هارون‌برانگیختن اصحاب رای وقیاس بودکه بعضی‌ازشاگردان‌امام جعفرصادق مؤسس مذهب جعفری را برآن داشت‌که بمخالفت استادخون برخواسته و آنهارا میدان دادند تاعلیه‌مذهب‌جعفری وفقۀامامی روشی‌ومذهبی ایجاد وانتخاب‌نمایند که‌در فصل معارف اسلامی بحث کرده‌ایم .

قتل سادات علوی بدست حمید بن قحطبه بفرمان هارون

درتحولات دوره ابومسلم نامی از حمیدبن قحطبه برده شد.

قحطبة بن شبیب طائی از نقبای منتخب بود که برای دعوت بنی عباس شروع بفعالیت کرد این مرد متین از قبیله طائی دوره هارون امیر طوس بود از خواص او بشمار میرفت چنانچه صاحب اسرار او گردید یک شب هارون اورا احضار کرد وفرمان دادتا شصت سید علوی بکشد ووظیفه دولت خواهی را بثبوت برساند واین خبر راشیخ صدوق روایت کرده که عبدالله بزاز نیشابوری پیر مردی سالخورده بود گفت من با حمیدبن قحطبه طائی طوسی معاملاتی داشتم سفری بطوس رفتم از من استقبال شایانی کرد روزهای ماه رمضان بود قبل ازظهر شد افتابه لگن آوردند برسم صدر اسلام که دستها شسته شود نهار بخورند من گفتم ماه رمضان است لابد شما روزه هستید من هم مسافرم باحترام شما غذا نمیخورم تاوقت افطار گفت من هم روزه نیستم باهم غذا میخوریم گفتم شما چرا روزه نیستید بحمداله سالم میباشید گفت عللی دارد که پس از نهار نقل میکنم -

پس ازصرف غذا شدناگهان گریه گلوی اورا گرفت شروع کردهای های گریستن گفتم توراچه شده گفت موقعی که هارون درطوس بود شبی مرا احضار کرد نیمه شب دیدم شمشیر وشمعی درپیش اودارد غلام سیاهی هم ایستاده تاواردشدم سر بلند کرد گفت ای حمید تا چه حد اطاعت مرامیکنی ؟ گفتم اطاعت شمارا ببذل مال وجان خودمیکنم گفت بسیار خوب بر گرد ! !

بر گشتم هنوزدرمنزل استراحت نکرده بودم ودر فکر علت سؤوال خلیفه در آن نیمه شب بودم که بازمأمورین هارون آمدند گفتند **اجب امیر المؤمنین** پیش خود گفتم انالله وانا الیه **راجعون** شاید میخواهدمرا بکشد یابرقتلی مهم امر کند لباس پوشیده رفتم نزد او سلام کردم، گفت ای حمید تاچه حد اطاعت مرا میکنی گفتم ببذل مال واهل وجان خود هارون خندیدو بمن گفت برو استراحت کن درحال تشویش بار دیگر دردریای تفکر فرورفتم که این نیمه شبی خلیفه چه قصدی دارد بر گشتم بمنزل لباس بیرون آوردم خواستم بخوابم که صدای دربلند شد گفتم کیستی ؟ **گفت، اجب امیر المؤمنین** این بار با کمال پریشانی منصرف از حیات وزندگی رفتم حضور هارون همان سؤوال راتکرار کردمن گفتم **ازمال وجان واهل واولاد ودین خود** درراه خلیفه فداکاری میکنم هارون خندید گفت این شمشیررا بگیرو بااین شمع واین غلام بروهرچه بتوامر کرد اطاعت کن -

معلوم شد هارون درمدت اقامت بغداد دستورداده بود سادات علوی وبنی فاطمی که بیم مخالفت آنها میرفت یاسر بمخالفت برداشته بودند یاحس دشمنی نموده بود آنها را دستگیر کرده ودرزاویه خانه کوچکی زندانی نموده بود -

حمید میگوید - شمشیررا گرفتم غلام هم شمع را برداشتت رفتیم تا بخانه ای رسیدیم درب آن قفل بود دررا باز کرد واردشدیم درآن سه زاویه بود که هرسه مقفل ویک چاهی عمیق وسط خانه حفرشده بود قفل یکی ازاطاقهارا **گشود بیست نفر ازسادات معمر ومجلل وجوانان زیبای علوی در آنجابودند** که مقید بزنجیر آنهارا یک یک بیرون آورد گفت

ای امیر طوس خلیفه فرمان داده اینهارا بکشی واینها هم ازعلوبین .اولاد علی وفاطمه بودندو واگرنکشی ترا بکشم ناچاراو یك یك را آورده ومن گردن میزدم واجساد وسرها در آنچاه میریختم چون آن بیست نفر کشته شدند درب دوم را گشودو بیست نفر دیگرمقید بزنجیرو غل بودند آنهارا یك یك آورده وگفت باید گردن بزنی آن بیست نفررا هم گردن زدم وبدن آنهارا درچاه ریخت تادرب زاویه سوم را گشود بیست نفر ازسادات علوی معمرومحترم که نور ایمان ازجبین آنها ساطع بود برخی محاسن سفید داشته پینه کبود پیشانی او را آشکار بودباز غلام تاکید کرد بایدآنها را گردن بزنی تاآخرالامر پیر مردی سالخورده سپیدموی باکمر خمیده وچهره نورانی آوردند وقتی خواستم او را گردن بزنم **گفت تبألك يا مشئوم ای عذر لك يوم القيمه اذاقدمت علي جدنا رسول الله ص وقدقتلت من اولاده ستين نفساً قدولدهم علي وفاطمه عليها السلام** وای برتوای بدبخت که شصت نفرازاولاد علی وفاطمه را کشتی چه جواب پیغمبر خدامی دهی ـ تااین سخن گفت موی بربدنم راست شد لرزه براندامم افتادخواستم منصرف شوم غلام هارون غضب آلود بمن نگریست گفت زوداطاعت کن ـ

آنشب این عمل ازمن صادرشد وبرگشتم هارون تحسین کرد بخانه رفتم درحال اضطراب که هنوز آن حال تشویش باقی است واکنون برای آدمی که یکشب برای خاطر تحسین خلیفه شصت سید فاطمی را بکشد روزه چه اثری دارد و نماز چه سودی می بخشد من خودم شك ندارم که مخلد در آتشم(١) « این عمل را منصور هم می کرد وسادات وجوانان علوی را درمیان ستون ها گچ می گرفت و درعمارت را می پوشانید »

این روایت ونظایر آن میرساند که بنی عباس تا چه حد ازبنی فاطمه وعلویین کشتند و متواری ودربدر بیابانها وکوهها و دره ها و دهات وقصبات نمودند این همه گنبدوبارگاه امامزادگان که اطراف ایران است از قله های کوه تاقعر دریا ها درشهرها و قصبات هم جوانانی هستند که ازفشار بنی عباس فرار کردند ودراطراف کشته شدند .

شهادت حضرت ۴ موسی بن جعفر

این جنایاتی که هارون مرتکب شد و باهمه کشتاراوازجهت اهمیت ناگوارتر بود تبعید و زندانی کردن **حضرت امام موسی بن جعفر عليهم السلام است** که ١٤ سال زندانی بودو بالاخره اورا مسموم کرد .

بموجب برخی روایات از این مدت قسمتی زمان هادی بوده که اوبجهت خوابی که دید امام هفتم را محرمانه بمدینه برگردانید (٢)

هارون امام هفتم را در سال ١٧٩ از مدینه تحت الحفظ ببصره فرستاد وبحاکم آنجا عیسی بن جعفر دستور داد آنحضرت را حبس کند پس از آن دستورداد امام را به زندان بغداد منتقل کنند واورا نزد سندی بن شاهك داروغه بغدادمحبوس ساخت تادر سال ١٨٣ درآن زندان **که بمطموره** تعبیر شده و آن سیاه چال تاریکي بود که شب وروزش یکسان

---

١ ـ عیون اخبار الرضاص ١٧١

٢ ـ تذکره ابن جوزی ص١٩٧

بود امام موسی‌کاظم‌علیه‌السلام رادرسن ۵۵ سالگی در ۲۵ رجب مسموم کرد .

هارون‌نمیخواست کشتن امام رابعهده بگیردخودبشکاررفت و پس از سه روزجنازه را بحال غربت بیرون ببرند که درمقابرقریش دفن کنند سلیمان عموی‌هارون وضع را مشاهده کرد وجنازه‌را باکمال احترام و تجلیل بی‌نظیری بمقابر قریش «کاظمین»برده دفن کردند (۱)

برامکه‌دردولت عباسی

منشی و کاتب مخصوص منصور خالدبرمکی بود که با اصرار خلیفه از قبیل عنوان وزارت خودداری کرد .

ما برای اطلاع خوانندگان شمهٔ‌از شرح حال‌برامکه را نقل‌می‌کنیم تایك‌خاندان اصیل ایرانی‌را بامزایای اخلاقی معرفی کرده باشیم و ضمنا تعصب جاهلانه خلفای عباسی وسفاکی و بی‌باکی آنها برخوانندگان‌معلوم گردد .

برامکه مردمانی‌نیکوکار بودند احسانها وکارهای نیك آنها درجهان آثارپسندیده بجا گذاشتند ودرحق مردم‌بفتوت و کرم ودستگیری ضعفا و مساکین وغربا می‌پرداختند مردمی انبوه ازخان‌نعم آنها بهره‌مندشده‌ومرهون الطاف آنها بودند

برمکیان- برمك متولی بتکده یاآتشکده‌بود.

مادر خالد بدست‌عبدالرحمن‌بن‌مسلم برادر قتیبه امیرخراسان گرفتار شد وپس از صلح بخانه برمك برگشت .

برمك متولی آتشکده نوبهار بود چون باسلام واردشد در اسلام فضل بن‌یحیی‌در مراجعت ببلخ همان بتکده را مسجد نمود .

هارون‌الرشید درسال ۱۷۸ تمام‌شئون کشوررا زیر نظر یحیی واگذار کردیحیی ممالك اسلامی‌را بدو قسمت نمود .

۱ - شرق که خراسان تا حدود ترکستان و شیروان میرفت زیر نظرفضل‌بن‌یحیی بود وغرب از انبار وبغداد تا اقصی‌نقاط افریقا بودزیرنظر جعفر اداره‌میشد.

بلاغت وسخندانی خاندان برامکه

برامکه خصوصا یحیی و جعفر از بلغاء نـامدار و فصـحاء روزگار بشماررفته دربلاغت‌و سخندانی گوی سبقترا از همه ربودندوعلو مقام‌خویش را در فصاحت‌ سخن‌گستری‌بجهانیان نمودند.

در عقدالفرید درباب برامکه مینویسد جاحظ گفته سهل‌بن هارون مرا گفت اگر کلام را در مقابل یاقوت توان پنداشت و سخن را باگوهر برابرتوان نمود آن سخنان یحیی وجعفر است.

ازسخنان‌یحیی‌است:

الناس یکتبون احسن ما یسمعون و یحفظون احسن ما یکتبون و

۱ - اصول‌کافی ص۱۶۳ ارشادمفید وتذکره‌های‌دیگر .

تحدثوا با حسن ما تحفظون (۱)

خطیب بغدادی مینویسد یحیی بفرزندان‌خود گفت .

اکتبوا احسن ما تسمعون واحفظوا احسن ماتکتبون وتحدثوا باحسن ماتحفظون.

یعنی آنچه بهترین آنچه شنودی‌حفظ کن و بهترین‌آنچه‌حفظ کردی نقل کن، بهترین آنچه نقل کردی در حافظه بسپار راغب اصفهانی مینویسد یحیی بیکی ازعمال توقیع زیررا نوشت :

کثرشاکوك‌وقل‌شاکروك‌فاما‌اعتدلت واما‌اعتزلت!

یعنی شاکیان تو بسیار شدند وراضیان ازتوکم پس باید یا عدالت‌پیش‌گیری یا کناره‌گیری کنی ،

ازیکی ازبلغا معروف‌است‌که نوشت‌بحاکم قم

ایها‌الحاکم بقم‌انکنت‌لم یعدل‌فقم

درتجارب‌السلف‌مینویسد .

فضل ازکریمان‌جهان بفصاحت وبلاغت سرآمداقران‌بود ومادرهارون‌الرشید اورا شیرداد .

برامکه و بنی‌هاشم ابن اثیرمی‌نویسد سال ۱۷۶ یحیی‌بن عبدالله‌بن حسن‌بن‌حسین بن‌علی‌بن ابیطالب دردیلم خروج کرد وکارش بالاگرفت‌هارون فضل‌بن یحیی‌را باپنجاه هزار سپاه بسوی وی روان کرد -

فضل بااوبکنار آمد وامان‌داد وصلح کردندمشروط بشرایطی که‌هارون پذیرفت‌ولی بعداز تسلیم یحیی‌را کشت وناجوانمردانه نقص‌عهد نمود .

ازاین‌حکایت معلوم‌میشود که برامکه نسبت‌به‌بنی‌هاشم‌خوش بین‌بودندونمیخواستند بآنها آزار واذیتی‌بشود واین‌نقص عهد وکشتار ظالمانه‌کارهارون‌بودچنانچه امام‌هفتم‌رانیز درخدعه امربقتل‌داد یك‌دسته‌ای‌ازشیعه‌معتقدند که موجب‌اضمحلال وتلاشی‌خاندان برامکه برای اجرای امرهارون درقتل‌امام‌هفتم بود وجرعه سعایت‌قتل‌آن نابودی آنهاشدولی‌این حکایت خلاف‌این نظریه راثابت میگنند که برامکه دوستار بنی‌هاشم وعلوییان بودند.

خاندان برامکه درشهر بلخ بتکده‌نوبهار بتخانه جدیدی‌بود که کعبه آمال‌بت پرستان بودوکلید دار ومتولیان بتخانه را برمك میگفتند .

ومحققین گفته اندآتشکده بوده است‌نه بتکده برمك متولی‌دانشکده پنج‌بود .

مردی بنام خالد در ایام دعوت ابومسلم خراسانی متصدی ومتولی بتخانه بود که

۱ ــ تاریخ بغداد سال ۱۲۹ ج ۱۳ - عقدالفرید بنقل‌تاریخ برامکه ص‌نب

۲ - ابن‌خلکان این‌توضیح‌را نسبت‌بجعفرمی‌دهد .

۳ - المدهش ابن‌جوزی ص۶۱ چاپ‌مصر الفخری ص۱٤٤

اسلام آورد و بنام منشی کاتب و مطلع و سرشناس وارد دستگاه ابومسلم شد و ملقب ببرمك گردید و یك وزیر سلیمان بن عبدالملك شد . ! ؟

چگونه برمك وزیر سلیمان بن عبدالملك آل مروان است

درتاریخ برامکه ابوالقاسم روایت کرده که برمك ازفرزندان وزرای پادشاهان ساسانی بودودر آداب وادبیات فارسی وعربی بهره‌ای وافر داشت ـ

یکروز سلیمان بن عبدالملك آل مروان بارعام داده مفاخره میکرد که سلطنت من چون سلطنت سلیمان بن داود است بااین تفاوت که او برطیور و وحوش ودیوودد هم حکومت داشت وخزائنی که اوداشت مخصوص خودش بود .

اماسلطنت مراهم هیچکس دردنیا ندارد وقبل از من کسی این کشور پهناوررا نداشت .

نگارنده گوید راست گفته زیـرا تمام فتوحـات اسلام و کشورهای جـهان بشریت باستثنای کمی درزیرفرمان وسیطره حکومت اسلامی بود و آن خطابی که هارون بر آفتاب میکرد همین محدوده بود ـ

درهرحال یکی ازبزرگان گفت راست میگوئی اما متأسفانه تووزیری درخودعظمت ومقام حکومت خودنداری سلیمان گفت چگونه است صفت آن وزیر ؟

آن مرد محبوب دانشمند گفت درخور چنین سلطنتی وزیری باید که درنسل پادشاهان و تربیت شده وزیران باشد سلیمان پرسید چنین وزیری سراغ داری ؟ گفت آری !!

درشهر بلخ آتشکده‌ای هست که متولی آن برمك نام دارد و نسب او تا باردشیر بابك می‌رسد ودرظهور اسلام اوهمچنان دربلخ مقام تولیت آتشکده رادارد این خاندان برای تربیت اولاد خـود کتابها نـوشته‌اند وآنهـا را بفرزنـدان خـود درس میدهند و تربیت میکنند ـ

سلیمان گفت وزیر کافر شایسته مقام مسلمین نیست گفتند مسلمان شده خلیفه اورا بدمشق خواست واستقبال شـایانی ازاوکردند سلیمان ازهیبت وسطوت اوخوشحال شددر تاریخ برامکه دوحکایت عجیب نقل میکنند. وبعدمیگوید برمك همچنان مورد توجه خلفا بود تاپسرش خالد بوزارت منصور رسید وپس از اویحیی وفرزنـدانش فضل وجعفر بوزارت هارون رسیدند ـ

خـالد برمکی دردستگاه منصور باقی‌مانده وپسرش یحیی دررساندن هارون بخلافت نهایت فداکاری وسعی و جدیت را بکار برد بحدی که نوشته‌اند اگر یحیی نبود شاید هارون بخلافت نمیرسید چه‌رقیبی چون جعفربن هادی داشت ولی هارون ولیعهد ـ هادی حاضر شدبیست هزاردیناربیحیی بدهد که هارون خلع شود جعفرولیعهد وبالنتیجه خلیفه گـردد . یحیـی حـاضر نشد و بانواع تدابیر هـادی را منصرف نمود وهـارون را شبانه بخلافت رسانید .

هارون هم بشکرانه این فداکاری بمحض استقرار براریکه خلافت عملا ازیحیی تشکر

تاریخ برامکه بتصحیح ومقدمه‌های کرگانی فاضل معاصر صفحه ۹

نمودواورابوزارت انتخاب کرده وپسران یحیی یعنی **فضل - جعفر - محمد - موسی** را بکارهای حساس دربار گماشت .

دراین میان فضل ازجهت فضلیت وکفایت ولیاقت وادب وکرم ونویسندگی معاون پدر وپاستاندار ونماینده مخصوص هارون بودومدتی هم حکومت قسمت عمده ممالك شرقی هارون رادرعهده داشت وچون تندخو بودهارون جعفر که نرم وملایم بودبر اوترجیح میداد وبدین جهت جعفررا ندیم ومحرم اسرار قرارداد وبرای آنکه هارون بخواهرش **عباسه** بسیار علاقمند بودواو هم زنی باکفایت ودوراندیش وخودبین بوددر مهام امور بااومشورت میکرد وبرای اینکه درشوری سلطنتی خواهرهم حضور داشته باشد صیغه محرمیت عباسه را برای جعفرخواند مشروط باینکه مباشرتی رخ ندهد وازجعفر قول گرفت که ازحدنکاح تجاوز نکند .

عکس‌العمل سیاست اموی بدست برامکه

چنانچه درشرح حال امویان نوشتیم که نهایت فشاررا باایرانیان وموالی داشتند- درعهداقتدار برامکه ایرانیان وشیعیان علوی وزنادقه مانوس وفرقه شعوبیه یعنی ملت پرستان غیر عرب که عجم میگفتند «دلتنك وغضبناك بودند همه دردولت برامکه داخل شده ونفوذپیدا کردند و قرب منزلی یافتند برامکه دربغداد **کتابخانه** بزرگی تشکیل دادند که بنام **بیت الحکمه** بود ومحل اجتماع این فرق وملل شدوبرامکه آنهارا باصرف مبالغی گزاف ترجمه وتألیف واستنساخ کتب مشغول ساختند و ریاست این کتابخانه با ایران شعوبی بودکه در فضل و هوش وذکاوت وکیاست مشهور بودند .

یحیی و پسرانش بقدری قوت گرفتند و تسلط برامور یافتند که تمام اموروشئون حکومت را ازخلیفه گرفته و خود رتق وفتق میکردند و رفت وآمدمردم و ارباب حوائج بمنزل برامکه بیشتر بود تامراجعه بشخص خلیفه - مثل امروز مقام سلطنت تشریفاتی و مقام غیر مسئول شناخته میشد و کلیه اموردست دولت بود.

آنچه امویین در باره عجم وموالی عمل کرده بودند ــ برامکه درحق عرب مجری داشتند هارون هم که خود مردی مستبد و متعصب بوده از اقتدار فوق‌العاده برامکه ومیل باطنی بعلویان و شعوبیه و زنادقه دروحشت افتاد و مصمم شد که ریشه این طایفه را از بیخ بر کند وپیوسته درپی بهانه وفرصتی متناسب میگشت تا عاقبت باین بهانه که جعفر از عباسه برخلاف قولی که داده چندفرزند آورده جعفر عباسه ودوطفل آنهارا بنام عمل نا مشروع درسال ۱۸۷ کشت و سر جعفر را دربغدادآویخت و هرپاره ازجسد اورا بیك طرف دجله نصب کرد (۱)

با آنکه عقد نکاح را خودش سبب شد واز دوفرزند او مدتها بودمطلع بود.

پس ازآن پدر وبرادران جعفر را بزندان انداخت ودربغداد وولایات جمیع اموال ایشان وعمال برامکه راضبط نمود وجسدجعفرهم تا سال ۱۸۹ یعنی دو سال بدارآویخته

۱ ـ تاریخ طبری در وقایع سال ۱۸۹ ص ۹۶ ج ۱۰ ـ الفخری ابن طقطقی ص ۱۵۷ و تجارب السلف

بود تاخلیفه‌امرداد پس ازدوسال‌جسدرا سوزاندند .

برامکه درسلطنت هارون اموال زیاد بدست‌آوردند ولی بیش از آنچه تصورشود بذل و بخشش میکردند که تاکنون بکرم وجود ضرب‌المثل تاریخ هستند واین صفت پسندیده برقدرت آنها افزود وصیت‌شهرت آنها دراطراف طنین‌اندازشد وچون‌اکثرمردم عصر ازبخشش آنها بهره مند بودند مدیحه‌گو وبذکر خیر آنها همیشه وهمه جامشغول بودندنام‌برامکه باجوانمردی وکرم و فضل وفرهنك توام بود و فضایل آنها که در سایه بخشش همه را رسیده درافواه عوام وخواص‌بعنوان‌مثال‌ذکر میشد.

برای‌نمونه که غرض اصلی‌تاریخ درس‌عبرت است حکایاتی از آنها نقل میکنیم تا آینده‌گان از مسیر گذشتگان سرمشق گیرند .

حکایت

ابوالقاسم‌بن غسان درتاریخ برامکه مینویسد :

یکروزهارون یکی ازمأمورین‌خودرا خواست گفت باید بروی منصوربن زیاد رابگیری اگر ده‌بارهزار هزار درم بتوداد فبها وگرنه بدون هیچ عذری سرش را بیاوراگر تقصیری کردی میگویم گردن ترا بزنند .

اسحق گوید رفتم بسراغ‌منصور جریان راگفتم لرزه‌بربدنش‌افتاد گفت من کجا و ده‌بار هزارهزاردرهم تقاضاکرد اورامهلت دهد تازن و فرزندش را وداع کنددرضمن باو گفته شد راهی‌جزرفتن نزدیحیی‌بن‌خالدبرمکی ندارد شاید اوشفاعت کندیااین‌وجه را فراهم‌نماید ـ شبانه بمنزل یحیی رفت قضیه راگفت یحیی خواست شفاعت کند .اسحق گفت نمیتوانم بپذیرم آنگاه‌دستورداد از خانواده خود ازهر کدام هرمقدار موجود بود فراهم کردند وازبزرگانی که می‌شناخت مبالغی‌قرض کرد تا این رقم بزرگ فراهم شد برای آنکه جان منصور درامان‌بماند ـ

چون آن دراهم را نزد هارون بردند گفت من‌مبدانم جز از خاندان برامکه‌این گذشت میسرنیست وگفت اورا آزادکنید وپول‌را بخزانه یحیی برگردانید ولی‌یحیی قبول‌نکردو گفت آنچه برای‌خداداده‌م پس‌نمیگیرم .

حکایت

در تاریخ برامکه از یحیی‌بن اکثم ازابرون روایت میکند که گفت :

درزمان مأمون‌یکشب مرا خواند گفت شنیده‌ام مردی امشب وقت سحر بخرابه های برامکه می‌آید وبسیارمی‌گرید و شعر ها درمدح برامکه میخواند من ازاین‌روش خیلی دلتنگم تو وعلی غسانی ودینارین عبدالله بدان‌خرابات روید ومحلی پنهان شوید هرکه آمد اورا دستگیر کنید نزدمن آئید ـ مارفتیم آنجا پنهان شدیم وقت سحرشد خادمی‌با یك زیلو وکرسی آهنی (صندلی) آمد زیلو را بگسترد وصندلی راگذاشت‌پیر مردی‌لحظهٔ پس ازاوآمد و باطراف نگریست و روی آن کرسی بنشست و مدتی گریان شد بنحوی که از شدت گریه بیهوش شد ماپنداشتیم که مرده‌است چون ساعتی گذشت

از این حکایات‌درتاریخ برامکه فراوان‌است‌ص۱۳

بهوش آمد آه سردی بر کشید و چشم و روی بادستمالی پاك کرد برخواست برود ما بیرون جسته اورا گرفتیم ـ گفت شما چه فرمائید گفتم من ابرون دائیان فلان فلان هستند گفت بامن چه کار دارید گفتم خلیفه گفته ترا نزد او ببرم گفت **انالله وانا الیه راجعون** گفت پس مهلت دهید بخانه روم وبازن وفرزندم وداع کنم و وصیتی بنمایم و بر گردم گفتم مهلت نیست گفت پس بگذارید اینجا وصیتی بنویسم وباین خادم دهد بمنزل برد .

گفت آنرا میتوانی او وصیتی نوشت بخادم داد وآمد رفتیم نزد مامون ـ

مأمون چون اورا دید سخنهای درشت گفت دشنام وشماتت داد گفت تو کیستی که به کمال شجاعت بر دشمنان پدرمن گریه میکنی مگر برامکه با توچه کرده اند ـ

گفت ای مامون برامکه را برمن حقی بزرگ است من از اهل دمشقم و نسامم **منذر بن المغیره** ازفرزندان ملوکم نعم بسیار داشتم روزگار از دست مـن گرفت چنانچه هیچ باقی نماند دوستانی داشتم بمن اصرار کردند بروبدربار برامکه استطاعت رفتن آنجا راهم نداشتم مبلغی بمن قرض دادند تاخرج سفر من بابیست نفر عائله باشد ومارا ببغداد برساند ـ حرکت کردیم واردبغداد شدیم آنشب تا صبح شد در مسجد نماز گذاردم و زن و فرزندرا گفتم صبر کنید تامن بروم وطلب قوت کنم ـ چون بشهر رسیدم مسجدی بزرك دیدم داخل شدم قریب صد نفر ازبزرگان که بالباسهای فاخر و هیبت وسطوت بوده آنجا نشسته بودند من باخود گفتم خوبست ازآنها جیزی بخواهم نزدیك رفته سلام کردم بامن از سرتلطف جواب دادند دراین اثنا خادمی آمد گفت بفرمائید همه برخواستند من با آنها برخواستم رفتیم تابدر سرای بزرگی رسیدیم که وارد آن سرای بزرگی شدند منهم واردشدم باغی وبوستانی بود و دروسط آن کاخی بود یك گوشهٔ آن مردی بزرگوار نشسته همه سلام کردند و نشستند ؛من نیزسلام کرده گوشهٔ نشستم غلامان با سینی های زرین آمدند که بخوروچند تخم مرغ درآن بود گذاشته و جوانی بسیارزیبا آمدنزد آن بزرگ که نامش یحیی بود نشست یحیی روی بسوی قاضی کرد و گفت من دختر خودعایشه را بدین پسر عمهٔ خود دادم خطبه کن قاضی خطبه راخواند ـ عقد و نکاح بستند غـلامان بسیار آمدند مشک وعنبر برمردم ریختند من نیز از کیسه های نافه مشك و بسته های عنبر می گرفیم در استین جا میدادم با خود می گفتم قیمت این عطریات خـرج یکسال مـرا کفایت می کند .

آنگاه خادمی آمد ازدور مردمان را بشمرد و رفت وبرگشت مقابل هریك ماسینی نقره نهادند که هزار دینار درآن بود ـ من خواستم بردارم جرئت نمیکردم تـاخادمـی اشاره کرد که برداروبرو من سینی را با دیناربرداشتم وبرخواستم چون میان باغ رسیدم نگران بودم مبادا ازمن بگیرند ـ درضمی یحیی نگاهی کردو گفت اورابرگردانید غلامان آمدند مرانزد یحیی بردند بغلام گفت آنچه در آستین دارد بگیرید هرچه داشتم از من گرفتند که من نومیدشدم آنگاه گفت بنشین نشستم گفت تو کیستی قصه خود بگوی، من از اول تاآخر جریان کار خودرا گفتم که زن وفرزند من اکنون درمسجد هستند :

یحیی گفت پسرم موسی را بگوئید بیاید موسی آمد گفت ای فرزند این مـرد از

پادشاهزادگان عرب است اورا ببرو آنچه خدا بتوداده بااوشرکت‌ده .

موسی‌دست من بگرفت وبخانه خویش برد و آنجا متنعم بودیم ـ موسی برادر خود ابوالعباس‌راخواند وباو گفت دیروزوزیر بمن چنین دستور داد ومن چون خیلی گرفتارم امروز تو از او پذیرائی کن آنروز هم مهمان‌ابوالعباس بودیم هرروزازخانه‌بخانه‌میرفتم و بنعم‌آنها متنعم بودیم بطوریکه زن وفرزند خودرا در مسجد فراموش کردم تا ده روز بگذشت روز یازدهم خادمی‌آمدو گفت برخیز نزد عیال و اولادت برو گفتم بچشم برضای خدا راضیم سپس گفتم آنچه آنروز در آستین داشتم چه شد اکنون چگونه دست تهی نزد فرزندان خودروم دیدم مرا راهنمائی‌بیك منزلی کرد بسیار زیبا که تمام‌وسایل در آن بود داخل‌شدم‌دیدم زن‌وفرزندم هم آنجا هستند که لباسهای‌خزو جامه‌های‌دیبا بتن دارند وجواهر الوان زینت کرده‌اند من‌متحیرشدم آنها همه گردمن‌جمع‌شدند پرسیدند حال تو چون بود گفتم این ده روز هرروز مهمان یکی از فرزندان‌یحیی بودیم وبانواع نعم متنعم میشدم ـ آنها گفتند همانروز خادمی آمد ما را اینجا آورد و همه وسایل زندگی برای ما فراهم کرد و خدمه خدمت می‌کردند نمیدانیم از کجا می‌آمد و میزبان ما کیست . مدتی گذشت که غلامی آمدیك بده‌دینار ده هزار دیناروده بدره‌درم صدهزار درم و چکی بدوپاره ده‌نزدیك بغداد که هرسال چندهزار دیناردرآمد دارد بما داد و گفت اینها اکرام یحیی بتو مهمان‌ناخوانده‌است‌ورفت .

سیزده سال است من ازنعم اوبهره‌مند هستم تا حال آنهامنقلب شدعمر بن صعده خواست آن‌دوره را از من‌بگیرد خراجی سنگین بر آن گذاشت وهرچه من‌داشتم ازمن گرفت وهرگـاه از دست عمر ومرا رنجی رسد در خرابه‌های منازل بـرامکه می‌روم و شکر ودعا میکنم .

مامون که این‌واقعه را بشنید عمروبن سعده را خواست گفت ای‌عمر واین مردرا میشناسی گفت بلی‌او ازدوستان‌برامکه است‌پرسید ازاوچند مال گرفتی عمرو گفت‌چنین مقدار مامون گفت بروهرچه گرفتی باورد کن ومزارع اوراهم بخودش بر گردان ومزاحم اونباش عمرو گفت اطاعت میشود .

چون بیرون رفتند بازان پیر مرد بگریه افتاد مامون گفت چراگریه میکنی‌مگر مقصود توحاصل‌نشد گفت بلی‌یاامیرالمومنین‌برنیکوئی‌افزودی‌پرسید پس گریه‌برای‌چیست پیرمرد گفت **وهذا ایضاً من برکةالبرامکه** اگرمن برآنها ناله نمیکردمی کجا این اموال میگرفتمی مامون اورا امان‌داد ورفت .

اکنوی مقایسه بین‌این دووزیر کنید بین‌افراد وعظمت برامکه را درنظر آورید .

نظیراین‌حکایات درتاریخ برامکه‌بیش‌ازصدها مواردهست که برای بسط‌اطلاع‌بکتب تاریخ برامکه رجوع‌شود .

حکایت عجیب یادرس تاریخ

شاعری گوید شبی‌فضل بن یحیی مرااحضار کرد و گفت‌مولودی برای من‌متولد شده‌یك بیت‌شعر درحق‌او گفته‌ام میخواهم‌بیتی بر آن اضافه کنی !! آن‌بیت فضل که در باره مولود خود گفته

و تفرح بالمولود من آل برمك بغاة الندی و السیف و الرمح و الفضل

من این بیت را بر آن افزودم

و تنبسط الآمال طراً لفضله والا سیما ان کان والده الفضل

اوخورسند شد دستور داد صدهزار درهم بمن بدهند وشبانه مرا بنزد پدروبرادر خود جعفر فرستاده که آن بیت را بخوانم وصله بگیرم هریك از آن که صد هزار درهم بمن صله دادند که با نظم یك بیت عادی صاحب سیصدهزار درهم شدم ـ

روزگاری گذشت که دیگر از برمکیان ونام ونشانی نمانده بود ـ کاخهای بلند آنان ویران شد و کسی قادر بر بردن نام آنها نبوده قضای آسمانی مرا بمصر فرستاد وازرند سفرو غبار راه بگرمابه رفتم دلاك خواستم که جوانی نیك رو آمد ومشغول شست وشو شد ـ من آن دوبیت را بخاطر آورده خواندم که ناگاه آن جوان صیحه زد غش کرد بحالت اغماء وغش افتاد من سخت تعجب کردم چون او را بهوش آوردند بمن گفت ـ من همان مولود هستم که تو این بیت را در حق او گفتی ـ

این عبرت روزگار است ـ که گاهی از اوج ماه بقعرچاه وزمانی از قصر چاه باوج ماه میکشاند .

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر ازاین بازیچه ها بسیار دارد

دنباله این حکایت گفته اند که آن شاعر چون اولاد نداشت وآن صله سرمایه کافی شد. بود حاضر شد بآن جوان برمکی بدهد ولی طبع بلند او قبول نکرد گفت آنچه پدرم بخشیده من نمیگیرم ؟؟!

حکایت دیگر

فضل پسری داشت بنام عباس که در خانه هارون بزرك شده و نشو ونما یافته ودرتحت تربیت زبیده بوده است .

شبی که مسرور جعفر را کشت وسر اورا درطشتی نهاد برای هارون بـردزبیده وارد اطاق هارون شد خلیفه گفت براین طشت بنگر زبیده روپوش را عقب کرد دید سرجعفر است وخون از آن میریزد ـ پرسید سر کیست وموضوع چیست هارون گفت سرهمان کس که مکرر بدست خوداو راغذا خورانیدم واین جعفربن یحیی برمکی است اکنون مصمم شدم برمکیان را تا آخرین نفرهلاك کنم واعوان و دوستان آنهارا نیزمرك بچشانم زبیده برگشت باندرون خانه بعباس بن فضل گفت فوری برخیز وهرراهی میخواهی پیش گیر که هارون عموی ترا کشته وقصد کشتن همه خاندان شمارا دارد ـ عباس ۱۷ سال بیش نداشت زیرا هارون درسال ۱۷۰ رخ داد وقتل برامکه درسال ۱۸۷ وتولد عباس شب جلوس هارون بود ـ عباس شبانه برخواست وچون تااین سخن ازخانه زبیده بیرون نرفته بوداطلاعی ازاوضاع نداشت راه وچاهی را نمیشناخت میرفت وحیران بود کجا برود .

درتاریخ برامکه این قضیه رامفصل نگاشته است این جوان ۱۷ ساله مکرر گرفتارمیشود وچون بدست مردانی با گذشت وبارحم تصادف میکند یاعلم باینکه این همان عباس بن جعفراست اورا آزاد نموده وفرارمیدهند.

انگشترهائی که هارون بعباس داده قیمتی است بالباسهایش برای آزادی می بخشید ولی باز باوبر میگردانیدند وازاومیساختند قریب یکسال باین خانه وآنخانه این شهر آن شهر این انبار آن انبار مخفی بود ومیگریخت تادرصف فقرابرای شام حرکت کردند آنجا شیخی نذر داشت افطار بفقرا بدهداین طبنه را دعوت کرد ـ آثار عزت وعظمت ومناعت دراین جوان دیدودانست اوفقیرومسکین نیست پرسید میدانی خطی بنویسی اتفاقاً خط خوش داشت مورداحترام اوقرار گرفت هویت اورا پرسید وشناخت گفت من دختری دارم بتومیدهم وآنچه دارم از پدرت انعام گرفته ام همه را بتومیسپارم دستور داد اورا بحمام ببرند ولباس تمیز وشایسته باوبپوشانند درحمام مشغول تمیز کردن بدن او بود وسوگند یاد کرد که خود را معرفی کن عباس گفت من فرزند آنکسی هستم که این شعررا در حق او سروده شده است .

ولوقتل للمعروف من زاخوا لعلی لنادی با علی صوت یافضل یافضل
اذ ام طفل مضها جوع طفلها غذته باسم الفضل فاستعصم الفضل

شیخ شهر دختر خودرا بفضل داد ومدتی باهم بودند تاباز مأمورین هارون برای بازرسی رسیدند وباآنکه اوراشناختند بپاس مکرمت وبزرگواری پدرش اورا آزاد گذاشته وگزارش دادند که این جوان مورد سوءظن برادرزاده شیخ است نه فرزند جعفر وبدین وسیله عباسی باتحولات سختی که براو گذشت درامان ماند ۱-

هارون الرشید وخواهرش که فرزند عباسه وقتل شصت نفر سید وپسرانش را کشت و اماموسی الکاظم وکشتار خاندان برامکه ـ ازسطور برجسته **جنایات** هارون است.

بزرگان ورجال مذهب شیعه ازخواص اصحاب ویاران برامکه بودند مانند **جابربن حیان صوفی** شخصی است معروف که از شاگردان مخصوص **امام جعفر صادق ع بوده هشام بن حکم** ازبزرگان متکلمین ومبلغین شیعه وازخواص اصحاب امام ششم بوده ـ چون برامکه ایرانی الاصل واین نژادعلم دوست هستند علماءراپرورش میدادند وبانواع مختلف کمك مبکردند اماقتل سادات وسعایت درحق آنها روی سیاست کشورداری بوده که الملك عقیم امروز هم غفلتاً دیده میشود .

رجال علمی خاندان برامکه

برامکه مانند اکثر ایرانیان دارای هوش واستعداد وحافظه قوی لیاقت وکاردانی وگذشت وجوانمردی بودند ودرسال این طبقه دانشمندان وفضلائی وجود داشت که در کتب رجال وانساب نام آنها ذکر شده .

سمعانی درکتاب انساب خود عده ای ازاصحاب حدیث وروایت اخبار را نام می برد که از این خانواده جلیل بوده اند .

۱ ـ ابومحمد عبدالله بن جعفربن خالد برمکی

۲ ـ ابواسحق ابراهیم بن عمربن احمد ابراهیم بن اسمعیل بن مهران برمکی بغدادی متوفی سال ۴۴۵

---

۱ ـ تاریخ برامکه صفحه لط

۳ ـ برادر وی ابوالعباس احمدبن عمرمتوفی سال ۴۴۱
۴ ـ برادر دیگرش ابوالحسن علی‌بن عمرمتولد سال ۳۹۳

سوفی ترجمه‌سال ۴۵۰

۵ ـ ابوالمحاسن نصربن مظفربن‌حسین‌بن‌احمدبن محمن‌بن یحیی‌بن‌احمدبن‌محمد بن‌یحیی بن خالدبن برمك بن‌ازبندار

۶ ـ برادر وی ابوالفتدح‌بن مظفربن‌حسین برمکی متولد ۴۳۲متوفی ۴۹۳
۷ ـ جحظه برمکی که شرح احوالش رادر انساب سمعانی صفحه ۷۶نگاشته است
۸ ـ محمدبن اسماعیل برمکی ازعـلاء وروات اخبار شیعه امامیه بود
۹ ـقاضی شمس‌الدین ابوالعباس محمدبن ابراهیم‌ابی‌بکربن ـخلکان اربلی برمکی معروف بابن خـلکان مـولف تاریخ وفیات الاعیان وابناابناء الـزمان است متولد ۶۰۸ متوفی ۶۸۱

درشبی که**هارون** متولی امر خلافت شد همان شب **مأمون** متولدگردید وآخر همانشب شب فضل که‌دوفرزند توأم‌یکی‌دختر ویکی‌پسر پیداکرد که اولی‌را **عباس**ودومی را**اسماء** نام‌نهاد ـ مامون‌وعباس‌را بیك‌دایه سپرد ویك‌روزهم‌از شیربازگرفتند ودرآداب باهم خط وعلم فراگرفتند وباعباس نهایت مهربانی برقرار بود ـ درواقعه مامون‌وزبیده هارون مامون‌را بخراسان وعباس رابزبیده سپرد وبعدعباس بزحمت‌افتادکه زبیده او را فرار دادتاپس از مشتقات طـاقت فرسائی نجات یافت ـ

سرمشق عبرت‌از دیوان‌محاسبات هارون

عمرانی مورخ از مردی حکایت میکنـدکـه اوگفت در دیـوان محاسبات هارون الرشید در یکی از تذکره های‌کتاب بودند **دفاتری**دیدم‌چهارصدهزار دینار بهای‌خلعت‌جهت جعفرنوشته چند روزی پس از آن رفتم در همان دیوان دیدم در دفتر نوشته ده قیراط بهار فقط وبوریا جهت سوختن‌جسدجعفر که سخت‌در تعجب افتادم

علل‌سقوط برمکیان

در اینکه برمکیان مصداق‌کامل هوش‌و علم و فضیلت وکرم و سخاوت و زیرکی تدبیر صفات‌ایرانی بوده‌اند سخنی نیست .ولی با این نبوغ وفضیلت واین اوج ورفعت مقام ومنصب‌در سیاست چگونه باین سرعت‌سقوط کردند و متلاشی‌شدند که بفاصله نیم قرن دیگر اثری ونامی از آنها نبود .

مورخین نظریاتی‌داده‌اند وسخنانی گفته اند اکنون‌آنچه بنظر مامیرسد ازلحاظ خـوانندگـان میـگذرانیم شـاید مـقدمه حرکت فکری باشد و خود برآن حقیقـت واقف گردند .

برمکیان خود از خاندان روحانیت زردشتی بوده‌اند چنانچه دیدیم که متولی بتکده‌یا درحقیقت **آتشکده** بلخ بـشمار رفته و خـالد برمکی مـتولی معبد بـزرگ

۱ـ ابن‌خلکان در ترجمه نسب جعفر را ببرمك‌بن جاماسب‌بن کشتاسب برساند ـ که‌تولوش حدود صیحه ۴۵۰ ومالس ۴۵۰ بود
۱ ـ تجارب السلف صفحه ۱۴۹

زردشتیان و مجوس پس از ابومسلمه ایرانی اولین وزیر دانشمند در اسلام روی صفات فاضله واستعداد و لیاقت باین مقام رسید و یحیی و فرزندان او یکی از دیگری لایق‌تر و سخی‌تر و فاضل بودند - و این اوج ترقی و تکامل سبب سعایت حسودان قرار گرفت و یکی‌ازعوامل‌سقوط آنهاشد .

موضوع دیگر آنکه برمکیان دربارهٔایران‌تعصبی‌داشتند که قابل شرح‌ووصف‌نیست و یکی‌ازموارد آن‌برگذاری کارهابایرانیان بوده که در هرکاری‌حتی درعلم و ادب‌ولغت عرب‌ایرانیان رابرسایرین مقدم‌می‌داشت وآنها میخواستند بکلی‌رشته را از دست عرب بگیرند و بدست ایرانیان بسپارند و همه چیز را حتی الامکان در دست ایرانی اداره کنند .

تعصب ایرانیت آنها بدرجه‌ای‌رسید که حتی دردین خود هم متهم شده بودند و گفته میشد که آنها باطناً غیر مسلمان بودند وشاعر در بارهٔ آنها بدین تهمت اشاره کرده گوید .

اذاذکر الشرك فی مجلس — اضائت وجوه بنی‌برمك
وان تلیت عندهم آیة — اتو ابالاحادیث من مزدك

میگفتند با آنکه همیشه رسوم وقواعداسلام‌را ظاهراً حفظ میکردند و درفرایض افراط مینمودند و علماءاسلام رامقرب‌می‌کردند واز ریختن خون پرهیزکاران‌وفرزندان پیغمبر درظاهر خودداری مینمودند وهمه سال بزیارت کعبه میرفتند و حج‌و عمره بجای می‌آوردند باز از این تهمت زتعصب و میهن خواهی وتقدم ایرانی مبری نبودند.

شاعری درباره آراء رسوم‌و آداب‌و مناسك مذهبی آنهاگفته است .

اتانا بنوالاملاك من آل برمك — فیا طیب اخبار ویا حسن منظر
لهم رحلةفی کل عام‌الی‌العدی — و اخری‌الی البیت‌العتیق‌المستر
اذا نزلوالبطحاء مکه اشرقت — بیحیی‌وباالفضل‌بن‌یحیی‌و جعفر
فتظلم بغداد و تجلولناالدجی — بمکه ما مجرا ثلاثةاقمر
فما خلقت‌الالجود اکفهم — واقدامهم‌الالاعواد منبر

و چون بمکه‌میرفتند هریکی از پدر ودو فرزند در یك محل می‌نشسته و مشغول بذل عطایا میشدند بحدیکه اهل حجاز را بی‌نیازمی‌کردند و درکرم و سخاو بذل وعطا اسراف وافراط‌میکردند .

با اینحال که مکارم بنی برمك‌قابل شماره و حدوحصر وذکرنمی‌باشد- وابونواس درحق آنها گفته .

سلام‌علی الدنیا اذا ما فقدتم — بنی برمك را ثمین‌و غاد

معذلك متهم بدین اصلی خود بودند و بیشتر ایرانیان زردشتی و مجوس را بکار می‌گماشتند **وشاید بزرگترین علت تلاش و اضمحلال آنها همین بقاء بر عقیده باطنی آنها باشد.**

نکته این است که مادر عصر خود می‌بینیم کسانی‌را که در باطن عقیدهٔ فاسدی

دارند یا متهم بفسادعقیده‌هستند اما برای‌حسن‌نام خودوشهرت طلبی باهمه ارباب‌عقاید همکاری نشان‌داده وخودرا ازآنها میدانند تا بمقام ومنصبی برسد از آن راه سرمایه وثروتی تهیه کنند وآن ثروت رادر راه حفظ مقام بهمه این طبقات بیك نسبت یاکم‌وبیش صرف پذیرائی کنند بذل مال پرده ایست برای پوشانیدن معایب وهرکه سخی‌باشدعیبش پنهان است وبعکس‌هربخیل وممسك یاهرفضیلت‌منفوراست‌در این صورت حقیقیت‌امر از دو صورت خارج نیست یاقضیه بلاشرط هستند که بهیچ‌دین ومذهب عقیده ندارند و یا اگر بیك مذهب ایمان داشته باشند درنهایت ضعف و فتور است که ظاهراً نسبت بهمه‌یکسان رفتارمیکنند.

واگر سخن ساده‌تر بگوئیم این است حرص و آز و ولع‌روی مطلوب است که بیشترجاه‌ومقام‌و شهرت نام باشد و درنیل‌باین درجه‌ازهیچ‌چیز دریغ‌نمیدارند حتی ازدین ومذهب اینجا پایه‌ایمان وعقیده‌وعلاقه بدنیا و دین‌روشن‌میگردد .

برامکه در نظر ما مردانی با نبوغ و وفا وفطانت وعلم وفضیلت بودند ولی‌نقص آنها این‌بود که مقام را میخواستند حفظ کنند و اورا ، مناسك‌حج و عبادات و احترام علماء و اجرای احکام‌اسلام‌برای حفظ مقام بود و باگماشتن ایرانیان و حفظ معابد و دانشکده و مؤبدان نیز روی همین منظوربود و حتی حفظ مقام سادات و وزرای پیغمبر ص از ظاهر از یکطرف و اجرای‌اوامر خلفا سعایت قتل و یحیی‌و ترغیب دیلمیان بر مخالفت او وهمچنین‌مسموم کردن حضرت موسی‌بن جعفر امام‌هفتم‌و کشتاری که مخصوصاً **بر هارون نسبت بسادات میکردند و آنهمه قتل وکشتاری از این طبقه فاضل مظلوم نمود همه دروزارت وامارت همین‌آل‌برمك بود وآنهم‌روی همان علاقه بمقام‌ومنصب‌بایددانست بنا براین بنظرما هیچکدام ازاعمال این‌طبقه ایرانی روی‌عقیدهٔ اخلاص وایمان نبود بلکه همه‌کارهای آنها روی‌سیاست موازنه برای‌حفظ‌مقام خود بود**وگرنه این همه ثروت و مکنت که آنها بذل میکردند ازکجا می‌آید ـ اگر ما از سطور تاریخ ارقام بخشش و عطایای بنی‌برمك را استخراج کنیم بمیلیونها دینار ودرهم میرسد آیا این رقم بزرك از کجا پیدا شده بود و چون ماشباه ونظایر آنهارا درعصر خود می‌بینیم تقریبا این حقیت‌برما مسلم است‌که ایرانی دارای یك نوع هضم وتحلیل است‌که باذهن وقار ونبوغ وعقل نقاد خود هم ادیان ومذاهب را درهضم وتحلیل نموده وسبب ابقاءملیت این‌کشور ازچندهزار سال پیش باین طرف‌که تاریخ شاهدحال است درهیچ کاری‌زمامداران خلوص‌نیت‌نشان نداده و باهمه سیاستهای آهنك شده فقط هدف حفظ استقلال باین‌کیفیت بوده است چنانچه ادوار مبارزه روم‌ویونان یاعرب‌وترك و چنگیزو تیمور و افغان تاعصر حاضرکه دولتهای شمالی‌وجنوبی باشند همه دردریای‌عمیق وپهناور سیاست ایرانی‌تحلیل رفته‌اند.

برامکه هم‌این هدف‌را داشته اند ودرحقیقت محکوم سیاست شده بی

بی‌علاقگی بدین‌ومذهب وستمی‌که برخاندان‌علوی از بنی‌عباس بدست برامکه رفت علت‌العلل‌سقوط و تلاش‌این‌خاندان‌شد .

یکی از علل ترس هارون ازبرامکه این بود که برمکیان ایرانی‌بودند و ازتقرب وتسلط سایر ایرانیان برغم عرب خودداری‌نمیکردند .

یکی از عجایب اقدامات آنها این‌بودکه فضل بن یحیی در خراسان فاعل‌مایشاء وسلطان‌جابرقهار مقتدر مستبدی شده بودکه یك ارتش‌پانصد هزار نفری بنام « عباسیه » تشکیل داده‌بود که نخجیران‌دهشت آوربود تمام افرادآن ارتش‌ایرانی وفارسی‌زبان‌ومتحدالشکل‌بودند .

تشکیل این نیروی عظیم درآنعصر در اختیاربرمکیان دریك‌ناحیه ازکشوراسلامی سخت خلیفه را متوحش‌کرد فضل بیست هزار نفر آنها رابنام « کربنیه » برای کوفه به‌بغداد مرکز خلافت فرستاد که‌بیم آن‌می‌رفت‌برمکیان بااین ارتش خالص‌متحدالشکل با همکاری سایر ایرانیان خلیفه را سخت‌مرعوب ساخته و کشور را بلکه زمام راز ازدست عباسیان بگیرند .

یکی ازکسانیکه سعایت درحق‌آنها می‌کرد و میخواست میدان برای‌دیگران‌باز شود فضل‌بن ربیع‌بود هارون دید تمام رشته اموردست برامکه است این زمامداری راهم میتوانند بگیرند و لذاهارون‌مانند پدرش‌منصورکه درقتل ابومسلم پیشدستی کرد درقتل جعفر پیش دستی کرد واوراکشت‌تاخلافت‌برای‌اوباقی‌بماند .

علت نکبت وبرگشت امیربرمکیان تنهاموضوع زن یعنی عباسه خواهرهارون‌نبود وشاید سیاست ایران‌خواهی وفکراستقلال ایران وسپردن‌کارها بدست‌ایرانیان هم‌نبود از مضارسخن هارون معلوم میشودکه یك‌امردیگری سبب سقوط‌آنها شده‌وآن این‌است‌که یکی اززنان حرمسرا ازهارون‌که پس ازکشتن برمکیان ساعتی‌آرام نداشت وگرفته و مغموم ومضطرب بودپرسید ای خلیفه شماراقبل ازقتل جعفروسقوط برمکیان همیشه شاد وخرم ودرعیش ونوش بودید چه شدکه پس ازآنهاچنین محزون ودل‌شکسته شده‌ایداما علت قتل آنهاچه بودخلیفه پاسخ‌داد :

ای مایه زندگانی من بدانکه‌اگرپیراهنم‌که بمن ازهمه چیزنزدیکتر است‌براسرارنکبت‌آنهاآگاه‌میشدآنرا پاره پاره کرده‌ازان دورمیافکندم؟!

ازاین‌بیان هارون معلوم میشود اسرارقتل عام‌برامکه ونهب اموال‌آنهایك سرنهانی بودکه غیرازخلیفه‌کسی برآن واقف نبود .

آنچه‌که نویسنده فهمیده است این‌بودکه هارون مواجه با دوجبهه مخالف بودکه ازسقوط خودمی‌ترسید واین دوجبهه درزمان پسرش مامون هردو قیام‌کردند ووضع‌آنها آشکارشد یکی علویان بودند ودیگر ایرانیان‌آنها درمقام احراز مقام واحقاق حق‌خود برآمدند واینها درمقام استقلال‌کشور ایران بودند ومسلماً اگرسری دیگرهم بودپنهان ومکتوم مانده علت‌العلل‌سقوط برامکه قدرت ونفوذ فوق‌التصورآنهابودهارون رانگران

ساخت تاآنهارا محوونابودنمود .

علت واقعی سقوط برامکه

علت تلاش خاندان برامکه راهم درصورت ظاهرتاریخ‌میتوان جست وهم درحقیقت وواقع امرمیتوان یافت .
درعلل ظاهری ازدواج جعفرباعباسه ومصاجعت آنها بوده کـه هارون راغضبناك وآشفته ساخت‌ولی دربطن امر وحقیقت عمل‌این‌است‌که برامکه‌بر‌فرض آنکه بدین اصلی خودهم بوده‌اند اولادعلی رامظلوم دانسته وازآنها حمایت میکردندیا برای‌آنکه باایرانیان‌مواصلت داشته‌وتوافق فکری پیدانمودند یکی ازعلویان را هـارون بجعفرداد که بکشد جعفرنکشت ونمیخواست‌باین‌خاندان اذیت‌کند بداندیشان‌بهارون خبردادند هارون پرسید باآن سید علوی چه‌کردی ؛گفت‌کشتم ! گفت بجان من‌راست بگوجعفر گفت بجان توازسرخون اوگذشته هارون درظاهر گفت مصلحت تو برای کشور مفیدبود وخوب گذشتی کردی ولی جعفر که برخواست برودهارون گفت خدا مرا بکشد اگرتو را نکشم گفتند جعفر سید راکشت وهارون هم جعفر راکشت واین سبب سقوط برامکه بود.

سوم مجالس بحث و انتقاد علمی خلفا

درزمان پیغمبراسلام‌ص‌درمدینه پس ازنمازرسول‌الله پشت بقبله می‌کردوروباصحابش وآنها را درمکتب ربوبی تعلیم وتربیت می‌نمودوسیزده سال‌بدین نحوه گذشت‌تادرعصرخلفای‌راشدین آنهانیزهمین سنت را عمل میکردند با این تفاوت که دراکثر مسائل درمـانده بعلی‌بن‌ابیطالب مراجعه مینمودند واوهم معضلات راحل میکرد درزمان بنی‌امیه که حکومت مبنی برتعصب عربیت بود این رویه متروك شد وقریب صدسال‌روش وپرورش اسلامی موقوف ماند تاعصربنی عباس که برحسب تمایل فطری مردم بعلم‌ودانش وتوجه بترغیب اسلام مکتب علم وفضیلت عالم و **بمنطوقه‌الانسان‌حریص‌علی‌مامنع** مردم مسلمان که یك قرن ازعلم وفضیلت محروم مانده‌بودند علاقه بکسب دانش‌وبینش یافته ازنقل وانتقال کتب وترجمه آثارملل گـذشته مخصوصاً که وزرای بنی‌عباس ایرانی و دانش‌پروربودند خلفا را بتشکیل مجالس‌بحث وانتقادی واداشتند .

این مجالس درزمان بنی‌امیه بمنظورنشر اشعاری بود که فحشاء پروروتوصیف می ومعشوقه وشاهد وساقی‌وساغرتشکیل میشد چیزی که درآن میان نبود بحث دینی وروش تربیتی‌وتکمیل اخلاقی‌بوداما زمان‌بنی‌عباس جنبه‌های ادبی وشعری موقوف گردید بحث روی‌موضوع علمی مانند صرف‌ونحوو منطق ـ معانی وبیان وفلسفه حکمت وادب وتفسیر حدیث میرفت ومخصوصاکتبی که بزبان عربی ازسریانی ویونانی وهذی وفارسی ترجمه میشد ـ موردبحث وفحص وانتقاد وتفریظ وتعریف وتوصیف قرار میگرفت بغداد مرکز خلافت‌عباسی‌محل‌تشکیل‌مجالس بحث‌علمی بوداجتماع دربـاریان‌رنك‌علمی بخودمیگرفت محافل‌ومجالس علماء وفقهابمناظره برگزارمیشد وعلم کلام ازهمانجا سرچشـه گرفت

برمکیان که مؤسس‌این‌مجالس شدندتوجه‌خلفارا جلب‌نموده‌آنهارااعلاقمندساختند هارون چندین‌مجلس داشت یکی‌مجلس‌سخن‌سرایان که برای اوازحکایـات وقصص گذشته میگفتند ومثال ولطائف می‌آوردند تاخلیفه بخواب میرفت ویا اشعاروداستانهای مناسب

بنظم‌ونثرمیسرودند دیگرمجالس‌علمی‌بود که‌باتشریفات انجام میشد هارون وپسرش‌مامون دانشمندان وادبا وفقهاوحکما راگرامی میداشتند بآنها کمکهای نقدی وجنسی‌میدادند انعام واکرام واحترام فراوان می‌نمودند ودرمواقع خطرآنها رادرپناه خودمی‌بردند در حقیقت جای علماء و دانشمندان درسایه‌کاخ خلفا وسلاطین بود.

ازهارون داستانهای بسیاری نقل کرده‌اند که حاکی محبت واحترام بدانشمندان

اصمعی یکی ازدانشمندان معاصرهارون‌است هارون پیوسته بیاران خودمیگفت‌من درپنهانی ازاصمعی درس‌می‌پرسم وآشکارا اوراا‌حترام میگذارم وحقیقتاً رفتارهارون با اصمعی همینطوربود وپول فراوانی‌بوی میدادهارون مکررمیشدکه باعلماء غذامیخوردو خودش آب روی دست‌آن عالم‌میریخت چنانچه باابومعاویه عالم‌دانشمند نابینا هیمن‌رویه را داشت -

هارون نسبت بکسائی وسیبوبه احترام زیاد میگذاشت وآنها ملازم رکاب اوبودند چنانچه درسفرخراسان آنهـا راهمراه‌آورده درراه درگذشتند وهـارون بفال‌بدگرفت‌علم وادب را درری بخاك سپردم.

هارون احمدنحوی - وکسائی رابرای تعلیم‌وتربیت امین ویزیدی‌وسیبویه را برای آموزش وپرورش‌مامون تعیین کرد - وسفارش نمود که علم‌وتفسیروشعرعرب و آیات‌قران و طریقه سخن‌گفتن بآنها بیاموزد .

اصولا برمکیان بودند که تشکیل مجالس مناظره ومباحثات راداده و مخصوصا در باره فلسفه که تازه بکشورهای اسلامی‌آمده بود بحث میکردند ومناظره شعروادب مبدل ببحث فلسفی شد ودرباره حدوث وقدم وکون وظهور ونفی واثبات وسایر مسائل فلسفی مناظره می‌نمودند وخلفاء عباسی ازاین‌مسائل مشعوف شدندورسماً بتشکیل وتزییداین مجالس می‌پرداختند .

هارون و زوار امام حسین

یك‌موضوعی غامض درتاریخ‌نسبت بهارون‌داده‌شدکه قابل‌توجه است هارون قبر وگنبد حضرت امیرالمومنین را پیدا کرد و ساخت که اوبنیان‌گزار نجف اشرف‌است ولی‌همین خلیفه‌قبر سیدالشهداء را خراب کرد ودرخت سدره که علامت کنارقبربودریشه‌کن‌نمودواین معنی درنظرمورخین حائز تفکر وتامل است که‌آن ساختن واین خراب‌کردن ازپدر وپسر چه صورت داشته است .

اینك ماروایتی نقل میکنیم تانظر خودرا بنویسیم

درشرح شافیه ازکتاب تسلیةالمجالس ازیحیی بن‌مغیره که شخصی ازاهل عراق‌واردشد جریرسؤال کرد ازاهل‌عراق‌چه‌خبرداری گفت هارون‌الرشید امر کرددرخت سدره راکه درزمین کربلا بودقطع کردند .

جریر گفت الله‌اکبرحدیثی بمارسیده ازحضرت‌رسول ص که فرمود **لعن‌الله‌قاطع**

السدره و سه بار مکـرر فرموده و ما مکرر بحث میکـردیم و چیزی نمی‌فهمیدیم تا این زمان .

درخت سدره علامت قبر سیدالشهداء بود و این درخت نزدیك همان جذع نخله بوده که بمریم خطاب‌شدبآن دستگیر ورطب بخورد وهر کس میخواست کربلا برود قبر سیدالشهداء را باآن همه تاکید پیغمبر زیارت کنند نشانی درخت سدره را میگرفت و هارون این درخت را قطع کرد تا کسی نشانی را نیابد یا بزیارت امام حسین ٤ نـرود .

امابنظرنگارنده قطع‌درخت‌سدره پس‌ازبرانداختن‌خاندان‌برامکه‌است‌که‌ایرانیان ازدست هارون سخت‌متنفرشدند زیراپدرش ابومسلم راکشت وخودش خاندان‌برامکه‌را برانداخت ونسبت بآل‌علی‌هم سخت زجروستم میکردند وقتل‌وکشتارمی‌نمودند ایرانیان علاقمندبآل‌علی که میخواستند بزیارت‌سیدالشهداء بروندهارون ازتمرکزآنها درکربلا خائف‌بوده ومیترسید که‌شیعیان اهل‌بیت آنجا تمرکزوتجمع کنندوخللی درارکان‌خلافت ایجادکنندلذا دستورداد گنبد وبارگاهی که برای قبرامام حسین بودخراب کردودرخت سدره را قطع‌نمود تادیگر وسائل برای تجمع وزیارت نباشد ولی‌بنیان عمارت نجف را قبل ازبرانداختن خاندان برامکه نهادزیرابناء نجف درسال۱۷۷ بودوقتل برامکه‌وقطع درخت سدره درسال ۱۸۷ رخ داد .

جاحظ وسیوطی هر دو نوشته‌اند هارون‌الرشید تنها خلیفه‌ای‌بود که‌تمام وسایل برای اوفراهم‌شد وزیری چون برامکه وقاضی‌چون‌ابویوسف‌وشاعری چون‌مروان‌بن ابی‌حفصه‌**و حاجبی‌چون‌فضل‌بن‌ربیع ومغنی‌چون‌ابراهیم‌موصلی‌وزنی‌چون‌زبیده‌داشت** کنیزی داشت‌حبشی بسیارزیباوزیرك‌ورقاص‌وحافظ‌قرآن وفصیح وبلیغ وحاضرجواب‌بودیك شب‌باوگفت پشت‌بمن‌کن‌کنیزك گفت **قال‌الله تعالی و اتوهن من‌حیث امرکم‌الله** هارون گفت **نسائکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی‌شئتم** کنیزگفت ان‌آیه بدین‌آیه منسوخ است که واتوالبیوت من‌ابوابها هارون مشهورترین خلفای عباسی است که درعصر اووقایع مهمی ازنظر تاریخ باندازه شهرت‌او رخ‌نداده اومردی سیاح وشعردوست وخوش گذران بود که هوای بغدادرا هم نمی‌پسندید ولذا بیشتر دراطراف میگشت ومیخواست پایتختی‌مورد پسند تهیه کند ـ اوهرسال‌بحج‌میرفت وبرخی مواقع احرام حج‌راازبغداد می‌بست ـ

هارون غائله‌یحیی رابوسیله فضل خاتمه‌داد ومصر رابنام جعفر برمکی نمودافریقیه رابوسیله کسان یحیی‌برمکی آرام کرد ـ

هارون‌در سالهای اول‌خلافت‌کار جانشینی را معین کرد وچون پسرخود امین راکه مادرش زبیده‌بودبجانشینی برگزید وازمردم بیعت گرفت‌درسال۱۷۲ وده‌سال‌بعدهم‌مامون که‌بزرگتر ازامین بودخلیفه دوم نمود ازهردو نسبت‌بهم پیمان وفاداری گرفت ودرکعبه گذاشت که محفوظ‌بماند وپس‌ازچندی‌پسر سوم‌خود راهم بنام‌قاسم‌بعنوان جانشینی‌مأمون

معین کرد ولی باقید آنکه مأمون حق خلع یا اثبات اوراخواهد داشت .

جنك هارون بارومیان هارون بجنك رومیان علاقهٔداشت ولذا مکرر شخصاً بغزورفت وآخرکارپسرش را باین کار گماشت که ازدریا وخشکی باقشون رومی جنك میکردند .

این جنك تحولات داشت وشدت وضعف می یافت وگاهی اسرارامرا باهم مبادله میکردند درزمان این امپراطور اسلام که بازسفیر ازطرف **شارلمان پادشاه فرانکها** بمقرخلافت اسلام در می آمد .

یکبار خود فرانکها بطرفداری پاپ **امپراطور بیزانس** که مخالف مذهبی پاپ بود سرجنك داشتند ومیخواستندبرای خوش آمد خلیفه وپشتیبانی اویا به پشتیبانی اوهمکاری میکردند وخلیفه رادر جنگهای با رومیان تشویق وتحریك وتحریض می نمودند .

هارون درسال ۱۹۱ امر کرد کلیساهای مرزی ممالك اسلامی راخراب کنند ومسجد بسازند سندی بن شاهك داروغه بغداد که زندان بان ومردی سخت خشن وقسی القلب بود مامورخراج گرفتن اهل ذمه نمود **واین همان زندان بانی است که حضرت امام موسی جعفر رامسموم** کرد سندی بن شاهك اهل ذمه راوادار کرد که لباس غیرمسلمان بپوشند تاخوب شناخته شوند .

امپراطور **بیزانس** باخزرها وصلتی کرد وآنها راعلیه مسلمین تحریك نمودخزرها درسال ۱۸۳ ازدربند بخاك اسلام وارد شدندوقتل وغارت بسیاری نمودند بطوری که گفته اندصدهزار نفراز مسلمانان واهل ذمه راکشتندوباز گشته فرار کردند .

ادریسیه در افریقا دراین اوقات افریقای شمالی متشنج شد زیرا یکی از سادات حسنی **بنام ادریس** خروج کرد وآشفتگی دامنه دار درآنجا رخ داد ـ

ابراهیم اغلب بهارون نوشت اگراجازه دهی من فتنه آنجارا میخوابانم بشرط آنکه ولایت وحکومت آنجادر خاندان اویس بماندهارون که گرفتار جنگهای رومیان واختلافات داخلی بود این شرط را ناگزیر قبول کرد و بااین عمل افریقا هم از قلمرو خلیفه بغداد خارج شد **وخاندان اغلبی** مالك مستقل افریقیه شدندوسلسله ادریسیه سالها حکومت میکردند هارون ازیکطرف باشورش دشوار سرخ پوستان (خرم دینان) خراسان روبرو شد واز طرفی شورش دیگری بود که مردم آنسامان از فشار مظالم علی بن عیسی ماهانی والی خراسان بستوه آمده وازدادرسی خلیفه مأیوس شدندسربشورش برداشتند **رافع بن لیث** نواده نصر بن سیاررا که **ازعلی بن عیسی** دل پرخونی داشت پیشوائی خودبر گزیدند **هارون هم هرثمة بن اعین را** درظاهر بعنوان کمك بعلی بن عیسی ودرباطن برای گرفتن ودفع شرباواوازخراسان بمرو فرستادـ هرثمة علی بن عیسی را دستگیر کردنزدخلیفه فرستاد واموالش را ضبط کرد ـ رافع هم در سمرقند بود ـ

هارون برای تصفیه کار رافع وخواباندن فتنه خراسان وتنظیم امور آنسامان شخصاً بطرف خراسان حرکت کرد .

هارون‌ومامون وبسیاری‌ازرجال‌بزرك وبهاری رابالشکریان ومعاریف کشوری همراه خودبردمیخواست مأمون‌را که‌خطه خراسان‌بنـام‌او بود آنجا معرفی کند واورا بفرمانداری کل‌بکمارد وبر گردد .

هارون درراه بیمارشد وکسالت دیرین‌اوکه از فرط شهوت‌رانی بوجود آمده بود شدت کرد ورنج سفر هم‌اضافه شد ودرطوس ماند ومامون رابمرو فرستاد .

آخرین‌کشتار هارون

هارون درطوس مریض‌بودولی درآخرین‌لحظات زندگی برای گرفتن زهرچشم مردم برادر رافع بن‌لیث راکه‌گرفته بودند نزد او آوردند . قصاب خواست ودستور داد برادر رافع راکه‌گناهی نداشت بچهارپاره کردندوآخرین لذت‌خلیفه‌همین‌بود وپس‌ازاین‌قتل فجیع‌پس‌ازچندساعت‌مردجمادی‌الاخر سال ۱۹۳ درسن ۴۵سالگی یا۴۷ سالگی

هارون‌شاعری‌داشت بنام اسمعیل‌بن قاسم‌بن یزید ملقب بابوالعتاهیه‌که در سفر و حضر ملازم خلیفه بود . یکروزهارون مجلس خودرابیاراست و غذاهای مختلف رنگین مهیا نمود انواع ماکول ومشروب حاضر بود آنگاه بابوالعتاهیه روکرد وگفت :

نعم‌دنیاراکه خداوندبمن‌ارزانی‌داشته‌وصف‌کن شاعرخلیفه گفت :

عش‌ما بدالك سالماًفی ظل شاهقة القصور

تسعی‌الیك بمااشتهیت لدی‌الرواح وفی‌البکور

فاذاالنفوس تقعقعت فی‌ضیق حشر جة‌الصدور

فهنا لك تعلم موقنا ماکنت‌الافی غرور

هارون عموزاده‌ای داشت بنام بهلول روزی نزد خلیفه رفت دیدخلیفه عمارت‌عالی ساخته و کاخ مجللی رفیع بنانهاده ببهلول گفت خطی بنویس بهلول با ذغال نوشت

رفعت الطین و وضعت الدین

رفعت الجص و وصف النص

ان کان من مالك فقدا سرفت

و ان‌الله لایحب المسرفین

و ان کان من غیرك فقد ظلمت

و ان‌الله لا یحب الظالمین

۶
محمد امین
۱۹۳ - ۱۹۸

درکشمکش جنگها هارون ناچارشدبرای خـوابانـدن فتنه خراسان که‌دراثر کشتن ابومسلم‌خراسانی بدست‌پدرش‌شروع شده‌بود وکشتار سادات علوی موجب تشدید آن گردیدخود بطرف خراسان برود لذا درهمان سفر درگذشت .

در هنگام حرکت امین پسر بزرك خودراکه از زبیده بود دربغداد گذاشت‌وخود بامأمون که مادرش ایرانی بود بخراسان‌حرکت کرد .

چون خبر مرك هارون ببغداد رسید مردم با محمد امین بیعت کردند . و او بخلافت نشد

عبدالله مامون هم برحسب وصیت پدر که اول امین وبعد مامون[ع] راولیعهد قرارداده بود با برادر بیعت کتبی نمود وباصلاح کارخراسان مشغول شد.

در اقامت مأمون درخراسان اهالی آنسامان که از فشار سختگیری و ظلم و جور **علی بن عیسی** حاکم هارون بر خراسان سخت متنفر بودند مخصوصاً که این حاکم خونخوار بسیاری از سادات علوی و فاطمی را بسبب خوشنودی خلیفه بسخترین انواع مصیبت مبتلاساخت و کشته بود اطراف مامون را گرفتند گفتندما حاضریم باتوبیعت کنیم درصورتیکه علی بن عیسی راعزل وطرد نمائی ـ مأمون که تربیت شدهٔ ایرانی وسابقهٔ خراسان رامیدانست موافقت کرد ودر مقابل امین استقلال یافت .

امین که شنید مامون علم استقلال برای خلافت بر افراشته و خودش هم مردی ضعیف ـ النفس و عیاش وسر گرم لهوولعب بود میدانست که از عهده مامون هم برنمی آید زیراسران لشکریان نامی پدرش ملازم اوهستند ناچار برادررادعوت کرد به بغداد تا خلافت را بـاو واگذارد واین حیلهٔ بود که مادرش **زبیده دختر جعفر** پیشنهاد کرد تا چنانچه به بغداد رفت او را دستگیر نماید .

زبیده درحقیقت زمام امور کشوررا بدست گرفته بود و نمیگذاشت پسرش رااز میدان سیاست خارج کنند چنانچه دیدیم که اگر امین ازبغداد بیرون نرفته بود مادرش سلطنت اورا حفظ کرده بود .

مأمون با دعوت امین خواست ببغداد برود ولی **فضل بن سهل** که وزیر تازهٔ مسلمان ایرانی و کاردانی بود اورا نگاهداشت وگفت رفتن تودر برابر برادرت که فرزندزبیده و از عرب است مستهلك خواهی شد ـ و درضمن بجمع سپاه پرداخت و مصمم شد بغدادرا بکمك یاران ایرانی برای مأمون فتح کند .

فضل بن سهل درخراسان بفعالبت پرداخت ـ **فضل بن ربیع** براهنمائی زبیده دربغداد بفعالیت شروع کرد .

عبدالله مامون که مستظهر بحمایت ایرانیان بود **علی بن عیسی** حـاکم سابق را معزول کرداو ببغداد رفت امین هم همین حاکم معزول خشمناك راکه ازمردم خراسانهم دل پری داشت **با پنجاه هزار نفر قشون منظم عربی برای دفـع مامون بخراسان فرستاد.**

علی بن عیسی باقشون خود حرکت کردوبرای رسیدن آنجاطاهر بن حسین که مؤسس سلسلهٔ طاهریان است در سال ۱۹۵ جلوقشون بغدادی را گرفت و علی بن عیسی راکشت وقشون اورا متفرق نمود ـ و سراین سرلشکر را برای مامون فرستاد.

امین که ازاین مغلوبیت سخت متأثر شد قشونی منظم کرد تاکاربرادررا یـکسره نماید یکسال طول کشید تا امین لشکر دوم رابخراسان فرستاد این قشونهم در حـلوان **بسپاه فاتح طاهر** برخوردندکه برای تصرف بغداد پیش میرفت طاهرخوزستان راگرفت و ازطریق جلگه دجله به بغداد نزدیك شد ومرکز خلافت امین رامحاصره کرد .

در سال ۱۹۸ بغداد پس ازجنگی سخت بدست طاهر افتاد و امین گرفتار شد طاهر اول اورا زندانی نمود سپس عده‌ای‌رابکشتن اوفرستاد **وامین‌راکشته‌سرش‌را برای مامون بخراسان فرستادند** و مامون در همین سال رسماً در خراسان بخلافت نشست.

پنجسال خلافت امین بیشتر بازدوخورد بابرادرش مأمون گذشت .

امین جوان عیاش وبی‌فکری‌بودکه امور کشور زیر نظر مادرش زبیده دخترجعفر اداره میشد و فضل‌بن‌ربیع وزیر او بر امورات سلطه داشت که با راهنمائی زبیده حکومت‌می کردند.

این وزیر در خطبهٔ جمعه دستور داد نام موسی پسر امین را مقدم بر نام مأمون ببرند یعنی عملاًمأمون را از ولایتعهد عقب اندازند واین‌برخلاف وصیت هارون‌بود.

منشأ اختلاف امین‌و مأمون

اطرافیان امین یعنی عباسیان براهنمائی‌زبیده ودستورفضل‌بن‌ربیع خواستند مأمون‌را عقب اندازند .

اطرافیان مامون نیز براهنمائی ایرانیان‌ودستور فضل بن‌ماهان سرخسی‌طاهربن‌حسین‌ذوالیمین‌خواستند امین را ازخلافت خلع کنند و مامون را بتخت بنشانند خبرفعالیت‌هردودسته مواجه یکدیگر منتشرشد .

امین دست عوامل هواخواه‌مامون‌را ازبغدادوعراق کوتاه‌می‌کرد وعباسیان بنام‌اینکه مادراوایرانی وموالی است‌با مامون‌مخالفت داشتند و مامون دست عمال امین‌راکوتاه‌کرد وایرانیان علی رغم عباسیان با او بیعت‌کردندتا ارتباط‌خراسان‌وبغدادقطع‌شد.

دربین این اختلاف رافع‌بن‌لیث در ماوراء النهر سربمخالفت برداشته بود مامون با اوازدر صلح درآمد وهمراه خودنمود وجنگ‌دوبرادرایرانی و عرب ازخراسان و بغداد شروع‌شد .

۷
عبدالله‌مأمون
۱۹۸ - ۲۱۸
امپراطور اسلام

متولد شب جمعه ۱۵ ربیع‌الاولی سال ۱۷۰ متوفی سال۲۱۸ گفتهٔ شدکه مامون ملتزم‌رکاب پدرش هارون بود و باقشونی که مشحون‌برسرلشگران‌بزرگ‌ورجال دولت امپراطوری‌اسلام بودند بخراسان‌رفت وایرانیان‌اطراف اوراگرفتند وبخلافت بااو بیعت‌کردند .

پنجسال بین اووبرادرش کشمکش‌بوده وفضل‌بن‌سهل سرخسی وزیر مامون‌بافضل بن ربیع وزیر امین آتش اختلاف را دامن زدند تا بکشتن امین خاتمه یافت ومامون بخلافت رسید .

مامون درشهر مروکه مرکزخراسان آنعصربود وامروز جزوکشورافغانستان است درسریر خلافت نشست سال۱۹۸ اول‌کاری که نمود **فضل بن‌سهل** را بوزارت و برادرش **حسن بن‌سهل** را بحکومت عراق وجبال وفارس وخوزستان ویمن منصوب نمود .

درمدتی که مامون درخراسان بود وابراز تنفروانزجارمردم آنسامان را ازکشتار

بی‌سابقه وخونخواری بی‌رحمانه علی‌بن‌عیسی حس کرد درفکر این بود که تدارك وجبران کند دراین اثنا آل‌سهل که فضل بن‌سهل سرخی‌ازآنها بود وبوزارت‌رسید خواست ابتکاری نماید پیشنهاد کرد که **ما باتو کمك میکنیم برای خلافت[1] وغلبه بر بغداد توهم شرط کن که چون بخلافت‌رسیدی یکی‌ازعلویان‌را بولایتعهدی انتخاب‌کنی تا این غائله اختلاف وحس بدبینی‌دو خـاندان علوی‌وعباسی ازبین برود ونقار ومناقشه بتحبیب ومودت وتالیف قلوب مبدل گردد.**

مادر کتاب زندگانی‌حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضاو تاریخ خراسان‌مفصل این بحث سیاسی را نگاشته ایم که شاید حقیقتاً مامون آنروز نذر و عهدکرده باشد که درصورت غلبه وموفقیت یکی ازبزرگان سادات علوی رابولایتعهدی بر گزیند واین کار را هم کرد امابعد برای ترضیه خاطرعباسیان وفرونشاندن آتش فتنه بغداد هم فضل بن‌سهل راکشت وهم امارضا رامسموم کرد بشرطی که خواهیم دید .

اولین‌استیلاءایرانیان بر عراق و بلاد عرب

مامون چون ازخیال برادرش امین بدست طاهرآسوده گردید بغداد وعراق وبلاد عرب ومصروشام را بدست طاهرسپرد **این قهرمان بزرك پس از شورش سپاهیان وانقیاد اهل بغداد‌با اقتداروتسلط بیشتری زمـام امور عراق وبلاد عرب ومصروشام‌را دردست گرفت** واین نخستین باربود که ایرانیان‌مستقیماً برعراق‌وبلاد عرب استیلایافتند وپس از۱۸۰ یکصد وهشتاد سال تقریباًبعمل شاهنشاهی ساسانیان مدائن بر گشتند وبر اوضاع تمام بلاد عرب حکومت یافتند- ودراین عرصه پهناور کسی نبود که ازطاهراطاعت نکند ـ .

عظمت وقدرت و نفوذ طاهر بجائی رسید که خود شخصاً بـدون مراجعه بخلیفه همه‌کارها را انجـام میداد ومامون هم راضی از اوبود .

شاهکار شجاعت و قدرت طاهر درکشتن امین بود که خلیفه بغداد و پسر زبیده و برادر بزرك مامون است .

نوشتند چون طاهرامین را محاصره کرد از مامون پرسید با اوچگونه رفتار کند مامون یك پیراهن بدون گریبان برای طاهرفرستاد که علامت اعدام او بود ـ طاهربـا شجاعتی امین راکشت ومامون اگرچه درظاهر ازطاهر قاتل برادر ناراضی بود ولی در حقیقت مشعوف گردید .

مامون چون خود ببغداد رفت ببهانه‌آنکه نمیتواند قاتل برادر را ببیند طاهررا برای‌امارت خراسان فرستاد طاهر که بخراسان رفت براوضاع‌کاملا تسلط یافت‌نـام‌خلیفه را خلع کرد ودرخطبه نام خود را برد .

رئیس پست خراسان کلثوم‌بن‌ثابت بمامون خبرداد که طاهر روزجمعه برمنبررفت ونام امیرالمومنین را درخطبه ذکر نکرد ـ مامون احمـــد وزیر را نزدخود خواند وبا

۱ ـ تاریخ خراسان زندگانی امام رضاع

غضب گفت توضامن طاهرشدی اکنون برو اورابیاور احمد شب رامهلت گرفت .

انتقام مامون از طاهر قاتل امین

مادر کتاب زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا اوضاع سیاسی آنعصررا مفصل بحث کرده وسیاست مامون را روشن نموده ایم مامون کسی نبود که ازخون برادرش درگذرد دیدیم که او برای قتل کسانی که از آنها بیمناك بود گروهی را تحریك میکرد وپس ازقتل آنها قاتلین را هم میکشت در مورد وزیرش درسرخس وشهادت امامرضا درطوس وبین طاهرسیاست او جاری بود وانتقام ازطاهرچنین بود که بامرمامون بدست وزیرش غلامی رابرسم احسان و هدیه بطاهر بخشید این غلام زیرك وکاردان و مفتش و جاسوس بود که باین سمت ملازمت طاهررا داشت درهمان روزجمعه که طاهرخلع کرد غلام برحسب ماموریت سری که داشت طاهررا مسموم نمود وروزشنبه اوراکشت وروزبعد پست سریع خراسان رسید که طاهردرگذشته است ـ وامارت را هم بفرزند اوطلحه واگذارنموده است .

اوضاع بغداد پس ازقتل امین

چون امین کشته شد مردم بغداد که اکثرسنی متعصب بودند ازدوجهت سخت بمامون بدبین شدند .

اول ازاین جهت که مامون یك نفر علوی را بولایتعهدی بر گزیده واین سبب انتقال خلافت ازعباسیان بعلویان میشود ازاین روغضبناك وخشمناك بر آشفته بمامون وکارهای او میگریستند وبرهرعلمی که برخلافت مامون بودتجمع کرده حمایت وپشتیبانی مینمودند .

دوم ازاین جهت که مامون تحت تأثیرایرانیان وعجم قرارگرفته وکسان ابومسلم راکه منصور وهارون کشته اند بمقام ومنصب رسانیده وتحت حمایت آنها قرارگرفته و نقش عرب درسیاست بکلی منقلب گردید حکومت دست عجم وایرانیان افتاد وباآنکه هارون خاندان برامکه را برانداخت بازایرانیان زمامدارحکومت شدند و این دوموضوع سخت مردم سنی بغداد را برانگیخت تاعلیه مامون اطراف یکی از عموهای مامون که مردی شاعر ـ فاضل ـ ادیب بودگرفتند وبا او بیعت کردند که در بغدادبجای امین بنشانند .

مامون ازبرادرش امین یکسال بزرگتربود اماچون مادرامین زبیده بود ومادرمامون کنیزی ایرانی امین را درخلافت مقدم برمامون داشت .

سال تولد امین ۱۷۱ وسال تولد مامون ۱۷۰ بود شب تولد او هادی مرد وهارون بتخت نشست .

ازنظر استعداد ولیاقت وکاردانی ـ هوش وذکاوت بین امین ومامون فاصله بسیار بود ـ هاردن میل داشت امین تحصیل کرده ولایق وکاردان شود .

ولی بعکس اوتن پرور وتنبل وعیاش وخوش گذران و بی استعداد و بی علاقه بعلم ودانش بود ومامون نقطه مقابل امین بود .

هارون معلم آنهارا احضارکرد گفت چرا مامون ازامین جلو افتاده است آموزگار گفت استعداد ولیاقت فطری اوسبب توفیق اوشد . و برای امتحان فردا صبح خود شما باآنها بیائید بمکتب تاموضوع روشن گردد .

معلم صبح زیرفرش جای مامون ورق کاغذی گذاشت و زیر فرش جای امین آجری نهاد .

هردو آمدند نشستند ـ مامون تانشست نگاهی بزیر پا وبالای سر کرد امین هیچ نگفت ونشست ومعلم از اوسبب این نگاه را پرسید گفت :

یاسقف پائین‌تر آمده یازمین بالاتر رفته .

ازاین جاهوش مامون وبی‌هوشی امین برهارون مسلم شد .

مادر مامون بنام **مراجل** ایرانی بود وپس از تولد مامون بمرض نفاس از دنیا رفت .

مامون دانشمندترین خلفای بنی‌عباس بود ودرسیاست هم برپدرش و سایرین برتری داشت .

مامون فضل بن ربیع ذوالریاستین را بوزارت خود و حضرت امام علی‌بن موسی الرضا را درسال ۲۰۱ بولیعهدی برگزید وقاسم مؤتن برادر خودرا معزول کرد دخترخود را بامام رضا داد وشعار بنی هاشم را تجدید کرد وبعدازکشتن وزیرو ولیعهد خود از خراسان ببغداد رفت وشعار عباسیان راتجدید کرد وگفت چون ابوبکر وعمراولادعلی را امارت ندادند واميرالمومنين علی‌بن‌ابیطالب اولاد عباسی رابامارت منصوب فرمودمن خواستم جبران کنم واولاد علی را بولایتعهدی برگزینم .

مامون درسال۲۰۶ ببغداد رفت وپوران بنت حسن‌بن‌سهل را تزویج نمود وبعد پدرش راازوزارت انداخت واورا بنام جنون نابود کرد .

درسال ۲۱۰ اعلامیه صادر کرد که هرکس معاویه رامدح کند من‌ازاوبیزارم وهرکه علی را سب نماید اورا مجازات میکنم چه افضل مردم پس‌از پیغمبر علی بن‌ابیطالب است ع .

مامون وتشیع

بین بسیاری از مورخین معروف است که مامون تنها خلیفه شیعه وانتخاب اوبولیعهدیست وهم بجهت تشکیل مجالس‌بحث ومناظره او درباب‌ولایت که حتی‌پس ازامام رضا دربغداد تشکیل میدادوهم ازجهت آنکه باایرانیان شیعه مجالست ومماشات داشت .

نگارنده معتقد است که اساساً بحث سنت وشیعه درآنروز نبود چه‌خود امویها وعباسیان همه میدانستند حق باعلی و اولاد اوست وآنها غاصب مقام علویین هستند وبهمین جهت بیشتر بقتل و جنایت می پرداختند که معارضی نداشته باشند ومامعتقدیم که بمنطوقه الملك عقیم برادرکش مامون وانتخاب ولیعهد او ازعلویین وبحث و مناظره او درباب ولایت و خلافت همه روی اصل سیاست بود و میخواست خود را حفظ کند چنانچه این بحث را مفصل درشرح زندگانی امام رضا نگاشته‌ام .

کشور اسلام و عصر مامون

درعصر مأمون قسمتی ازممالك بنیعباسی ازتحت نفوذمستقیم ایشان بیرون رفتوامپراطوری اسلام بتجزیه شروع شد و کم کمشهرها وبلادی که دماز استقلال زدندکهازجمله یمندرسال ۲۰۶ مستقل شد وخراسان نیزدر سال۲۰۶ بدست آلطـاهر تشکیل سلطنت داد واز قلمرو خلفای عباسی خارج گردیدکه بعد در اطراف حکومت آن تاعصر حاضر سخن خواهیم گفت .

مامون بپیروی کار پدرپس ازفراغت ازایرانیـان وعلویانوعباسیان بفکرجهادافتاد ومیخواستبطرف غرب پیش روی کندلذادر سال۲۱۵ بحدود جبل لبنان تاختوتاانطاکیه وطرسوس پیشرفت ویکبار دیگردرسال بعد برایقلاعی در آن طرف نائل شد وپسازشام بمصر رفت ودر مراجعت ازمصردرموقعی که نزدیكطرسوس رسیددرسال۲۱۸ کهدویستو هجده عسل فراوان خورد وگرم شددرآب سرد رفت مدتی طول کشید بیرونآمد چند روزی مریضشد همانجا درشهر بنوندون فوت کرد**درحالی که ازعمرش بیش از۴۸** سال نگذشته بود ـ

شرححال هارونراعلاوه بر کتب تاریخمفصلدردوجلد وشرحال مامون رادرسهمجله بنام عصرالمامون نگـاشتهاند ولیچون نگارش تاریخ هزار وچهارصد ساله اسلام خیلی مفصل استومامجبوریم دردومجله خلاصه کنیم علاقمندان رابمنابع مربوطهمراجعهمیدهیم

نقل جرجیزیدان

شهادت حضرت امام رضا علیه‌السلام

ازوقایع مهم‌تاریخ اسلام دراواخرقرن دوم انتخاب حضرت ابوالحسن علی‌بن‌موسی الرضا بولایتعهدی مامون وتمرکز سادات علوی‌در خراسان است که منشاء یك سلسله اخبار تاریخی شده وشرح آن‌را علاوه بردوره ۱٤معصوم‌در کتاب مستقلی مفصل نگاشته‌ام که‌چاپ شده‌است .

تولد امام‌رضا روزپنجشنبه ۱۱ذی‌قعده سال۱٤۸ هجری وشهادتش‌در۳شنبه ۲۹ماه صفر سال ۲۰۳ هجری‌مدت‌عمر آنحضرت ۵۵سال رحلتش‌درطوس‌مدت امامت‌او۲۹ سال ـ

علت مسموم ساختن آنحضرت عظمتش بود که درولایتعهدی ازبس‌درنظرمردم‌بزرك شدخاصه پس‌ازنمازاستسقاء مأمون ترسید وانقلاب‌عباسیان بغدادهم کمك کردتابیرون‌هم بصوابدید امارضا حرکت‌نمود ودربین راه‌چند نفررا مأمورمسموم ساختن امام نمودتادر سرخس سمی‌کارکر بآنحضرت‌خورانید درطوس بستری و شهید گردید ـ ودر قبه‌هارونیه دفن‌شد ـ که امروز مطاف دوملیون نفردر هرسال ازمسلمین میباشد .

تعلیمات عالیه امام‌رضا ع در شئون سیاسی واخلاقی وعلمی ودینی وطبی سطور بر جسته تاریخ بشریت وازمهام درسی علمی واخلاقی باید دانست ـ

۳سال‌ایام ولایتعهدی‌حضرت علی‌بن موسی‌الرضاع مشعشع‌ترین تاریخ ایران‌واسلام رانشان میدهدوبارزترین عصرتعلیم‌وتربیت بمعرض استفاده عموم خلق‌میگذارد چنانچه درکتاب امام‌رضا ع‌مفصل نقل شده‌است .

مجالس رسمی‌مامون

علوم‌ومعارف اسلامی‌بشرحی‌که درآینده خواهیم‌دید درزمان منصور شروع بنقل وترجمه وبحث وتفسیر وشرح وتاویل شد ودردوره هارون رسماً جزو مجالس رسمی خلیفه بود ودر عصر مامون بقوت شدت یافت زیرا مأمون خود عالم وبا فضل وعلاقمند بنشر علوم وفلسفه بود وگویند خود بمخلوق بودن قرآن‌عقیده داشت‌ومیل‌داشت روی‌عقیده خودبحث کندولذا روزهای ۳شنبه‌انجمن مناظره ومباحثه فلسفی داشت و طبق برنامه عده‌ای از فحول علماء حاضر میشدند و در اطاق بزرگی‌جمع‌میشدندو کفش‌و کلاه وعبای‌خودرا کنار میگذاشتندوبآزادی‌می‌نشستند آنگاه سفره گسترده طعام میخوردند و پس از لحظهٔ استراحت وتجدید وضوء عطریات می‌آوردند همه‌خود رامعطر نموده آنگاه‌باطاق رسمی خلیفه وارد میشدند

مامون بآنها آزادی‌کامل میداد مانند یك‌طلبه خوددرمجمع آنها می‌نشست‌واجازه

میداد باکمال آزادی عقاید خودرا بحث کنندوهر که هرچه در موضوع مورد بحث میداند بیان کند ودرتبادل افکارجرح وتعدیل میشد وخودمامون میگفت ومیشنود وابداً تشریفات مقام دربین نبود – این مناظرات تاشبانگاه طول میکشید وفقها و علماء شام صرف میکردند ومیرفتند –

شرح اینمجالس رادر فصل مخصوص بیان میکنیم-

مامون فراءنحوی‌را برای معلمی که پسرش انتخاب کرد وسفارش‌نمود بآنها علم وادب بیاموزد .

روزی فراءازجای برخواست که پسران هارون هردو دویدند کفش‌های اورامقابلش جفت کنند هر کدام بردیگری سبقت میگرفتند تاقرار شد هریك لنگهٔ ازکفش اورا پیش پایش بگذارند –

روزی ازاوپرسید شخص اول مملکت کیست فراء گفت نمیدانم مامون گفت آنکس است که چون خرکت کند دوولیعهد کفش اورا درمقابلش گذارند .

مجالس مناظره مامون مامون درمرو روزها مجالس مناظره تشکیل میداد وعلماء بزرگان می‌آمدند می‌نشستند ودر هر موضوعی خلیفه طرح میکرد بحث میشد –

مامون روزهای سه‌شنبه راروزرسمی مناظره قرارداد که علماءودانشمندان هرفرقه دراستان خلافت جمع میشدند اطاق‌خاصی آراسته بفروش وتجمل وهمه‌گونه وسایل‌بود– قبلا سفره‌ای می‌گستردندوبعداز صرف‌طعام‌وضومیساختند آنوقت عطریات‌وچیزهای خوشبو می‌آوردند وبلباس خود میزدند وخودرا معطر نموده بدارالمناظره میرفتند –

مامون ایشان رانزدیك خودجای میداد ومناظره شروع میشددر مناظره حاکمی‌و محکومی نبود بزرك وکوچك عالی ودانی درکار نبود همه باکمال آزادی بحث وگفتگو میکردند – وهنگام غروب مجلس ختم‌میشد –

مسعودی مینویسد مامون وقاهر بالله از قول‌یك راوی اخبار مجالس مامون را نوشته‌اند وهارون این‌سنت رامعمول نمود که درعصر مامون اهمیتی بسزاداشت –

یك حكایت عجیب مامون درجلسات رسمی باعلمامی‌نشست وبحث علمی‌میکرد– یکشب‌در اطراف عجایب مخلوقات سخن میگفتند وهر کس‌هر چه‌میدانست‌میگفت چنانچه دررسوم‌وآداب کنونی‌ایرانیان‌معمول است درمحفلی که‌سخن ازموضوعی‌پیش آید هرکس هرگونه‌اطلاعی داشت‌وهرچه دیده یاشنیده‌وخوانده باشد اظهار مینماید –

اطلاعات وقصص وحکایات یامشاهدات ومناظرات نقل‌محافل میگردد

مامون حکایتی نقل کرد که ازکتب قدماء درترجمه بعربی دیده بود آنرا تکذیب نمودند و مامون اصراری داشت که ثابت کند واقعیت داشته مامون از اطاق مناظره بر خواست برود کتابی راکه دراین موضوع بوداز کتابخانه خودبیاورد مدرك گفتار خود را ثابت نماید –

حضار بانتظار نشستند آمدن مامون طول کشید تـا نزدیك صبح وچـون بر گشت چنین گفت ـ

ازاطاق بیرون آمددرمیان‌قصر چشمش‌بحیوانی افتادفریبنده وعجیب‌الخلقه‌بدنش مانند الاغ‌ولی بال‌دارد نزدیك اورفت درحالی که‌هم‌می‌ترسید هم‌میل داشت کنار آنحیوان رسد دست بر پشت وسر وصورت اوکشید میل نمود سوار آنحیوان شود تـا بر پشت آن نشست ـ

آن‌حیوان مهیب‌میل بحرکت نمود وبایك‌جنبشی حرکت کرد هامون درحال خوف وتزلزل بود نه‌میتوانست‌فرود آیدچه درحال حرکت بودونه‌میتوانست ازقصد آن‌حیوان مطلع شودتا بالاخره جای‌خود رامحکم نمود وتسلیم قضاشد .

«ظاهرا این‌مجالس‌درمروروزها انجام‌میشدودر بغدادشبها تشکیل‌میگردید

درهرحال حیوان پرواز کرده ومامون درپشت آن‌محکم‌نشسته است شب‌درتاریکی شدیدی میگذشت‌مـامون دل‌از زندگی شست وحیوان درپروازبودتا ازکوهها وصحراها و دریاها گذشت ودر جزیره‌ای فرود آمد مامون میگوید این حیوان در باغ قصری فرودآمد من‌پیاده شدم‌با خودگفتم اینجاکجا ومن‌کجا علماء درانتظار من وآیا بشود برگشت‌یانه‌ـ درهرحال درفضای باغ‌حرکت کردقصری دیدبطرف قصررفت‌اهمیت‌وعظمت آن‌بنا اورا حیران نمود اطاقهای مجلل ولی‌همه خالی‌گفت یك‌یك اطاق‌ها را طی کردم باطاقی رسیدم دیدم جوانی‌تنهانشسته وشمعها اطرافش وچراغها برابرش برافروخته‌اند من‌از بیم جان‌بقران خواندن پرداختم وآهسته‌آهسته وارداطاق شدم‌سلام‌کردم‌جواب‌داد گفت‌بنشین نشستم ازهردری سخنی رانده گفتم خودرا معرفی کن ـ

گفت فرزند پادشاه این‌کشورهستم واسم خود وپدرش ونام شهررا بیان‌کرد که در نظرم نیست شبیه بآن نشنیده بودم «ازممالك غربی بوده است» وگفتار اوبرشگفتی من افزودگفت پدرم جز من اولادی ندارد و چون من متولد شدم منجمین را جمع نمود ـ دراطراف زندگی وآینده من نظریه دادند وگفتند برای من قصری بسازدکه از مردم دور باشم زیرا قرانی درزندگی من هست ارآهن‌درسن ۱۴ سالگی‌وچون بانزوا بگذرانم شاید آن قران بخیربکذرد وتاکنون بحمدالله بخیر گذشته است .

امروز ۴ شنبه آخرین روز ۱۴ سالگی من است که قران خواهدگذشت پدرم دستور داده شهررا تزیین کنند ورجال دولت‌باستقبال من میایند تا شهر برویم ومن‌گمان‌کردم تو از ندماء پدرم هستی واهل انس والفتی خوشوقت شدم ـ

چون در آن‌اطاق انواع میوه بود بمن‌گفت تناول‌کن وسیبی بمن‌تعارف‌کرد گرفتم دندان زدم آنگاه گفت چاقورا بگیرپوست‌بکن‌گرفتم پوست‌کندم سپس خود چـاقو را گرفت که سیبی پوست‌کند سیب را بچهارقسمت نمود وقسمتی را باهمان دست که‌چاقو داشت بدهان‌برد که عسطهٔ زد وتیغ چاقو بسقف‌گلوی‌اوفرو رفت وخون جاری شد و آن

جزایری درکتاب مقامات النجات نوشته

قدر خون آمد که نتوانست جلو آنرا بگیرد وهمانجا مرد .

مامون میگوید مرا حزن و اندوهی سخت فروگرفت که این چه جائی بود این چه پیش آمدی است اگر پدریا کسانش حاضرشوند دراین حال بامن چه خواهند کرد ـ حتماً من متهم بقتل اوواعدام خواهم شد .

برخواستم با اضطراب وتشویش تمام ازاطاق بیرون آمدم بطرف باغ دیدم جوانی نشسته بطرف اورفتم وباز تفقدی نمود دستی بسروصورت او کشیدم وبرپشت او نشستم که جنبش وحرکتی کرد .

بسیارخوشحال شدم بالها گشوده وپرواز کرد وراههائی طی کرد تا مرا درمیان قصر خود فرود آورد .

وارد قصر شدم هنوز علماء درانتظار بودند که من برای آنها کتاب مدرك گفتار خود را بسرم مرا دیدند خون آلود گفتند کتاب چه شد گفتم قصه عجیبی امشب برای من رخ داده که ازگفتارهای اول شب شگفت آورتراست وازعجایب مشهودات میباشد وبرای آنها نقل کردم .

همه درحیرت وتعجب فرو رفته ومات ومبهوت شدند .

۸ محمد معتصم ۲۱۸-۲۲۷ المعتصم بالله

مامون درگذشت برادری داشت بنام ابواسحق محمد که بیشتر از۱۸ سال نداشت ودرشام بخوشگذرانی مشغول بود چون شنید برادرش مرده است بالقب معتصم بالله بخلافت نشست .

معتصم درماه رمضان متولدشد ودرماه ربیع الاول ۲۲۷ درسامره درگذشت دراین ضمن سپاهیان عباسی پسر مامون را بخلافت برگزیدند .

معتصم برادرزاده را احضار کرد و ازاو بیعت گرفت وسپاهیان مخالف را ساکت نمود وازشام ببغداد مرکزخلافت عباسی رفت .

معتصم مواجه بایك موضوع مهم سیاسی شد که ازدیرزمانی باقی بود ودرعصر او قوت گرفت وآن اختلاف عرب وعجم است زیرا مامون بحمایت ایرانیان بخلافت رسید چنانچه اصل سلسله آنها بدستیاری ایرانیان بحکومت رسیدند .

مامون که دراواخردوره خود بعرب سنی معتصب پیوست و فضل بن سهل ایرانی وامام رضا بزرك سادات علوی راکشت دیگر ازاوحمایت نمیکردند ودیدیم که باتوجه اوازخراسان ببغداد یمن وخراسان علم استقلال بر افراشتند وبقیه هم درصدد تشکیل سلسله‌هائی مستقل بودند که ازتحت نفوذ عباسیان بیرون آیند .

معتصم بهیچ یك ازایرانی وعرب اعتماد نداشت وبرای آنکه خود راحفظ کند وآن یك عنصر ثالثی رابرگزیدودربغداد بحمایت آنها قدرتی وعظمتی بیدا کرد وآن عنصر **ترك** بود که بعدازعباسیان حکومت دست آنها افتاد سبب توسل معتصم بترکها این بود

که درزمان هارون ومامون جنگهائی حدود ترکستان و کاشمر رخ داده بود وسرداران فاتح ایرانی وعرب عده زیادی‌ازغلامان ترك رابااسارت یابهدیه وپیشکشی گرفته بیغداد آورده‌بودند.

معتصم جمعی‌رابعنوان مستحفظ داخل‌سپاه‌کرده وباصطلاح امروز گارد محافظ خلیفه ازعنصر ترك انتخاب شد.

ولی‌کارترکهابجائی رسید واقتدارسپاه آنها بحدی توسعه یافت‌که خود خلیفه‌هم دروحشت افتاد تا آنجاکه بغداد مرکزخلاقت را ترك‌کرد بسامرا از وقایع مهم عصر معتصم ظهور **افشین وخرم‌دین وسرخ جامکان وزرتشتیان بود.**

جنگهای معتصم

ازوقایع‌مهم‌خلافت‌معتصم‌جنگ‌بارومیان‌است‌که درآسیای صغیر انجام‌گرفت وقلعه **عموریه** را در۲۲۳ فتح‌کرد قلعه‌آنجا را شکست وجمع کثیری‌اسیررومی‌گرفت وآنهاکسانی بودندکه متعرض ممالك اسلامی و مردم مسلمان شده ومسلمین‌را آزار میکردند و صدمات کلی زده بودندواین فتح‌معتصم را مشهورنموده واین‌فتوحات هم‌بدست افشین‌انجام‌گرفت.

ترکها؛ درمقابل‌خلافت بنی‌عباس

درنیمه اول‌قرن‌سوم موقعی‌که ماوراءالنهر وترکستان فتح شد عنصرتازهٔ وارد جامعه مسلمین‌گردیده که‌آنهارا**ترك** میگفتند استعداد جنگی ونوکربابی غلامان ترك بزودی توجه خلفا و سرداران‌را جلب‌کرد وازاین عنصرسخت جان‌وپرکار وخشن و درعین حال‌مطیع حداکثراستفاده‌را نمودند. اعراب ازطرف دیگربراثرثروت وآسایش درسایه نعمت ازفعالیت وکشش وکوشش‌افتادندوخصال‌جنگی‌راازدست‌دادند. خراسانیها وایرانیان مقیم‌عراق‌که چندنسل ازاول‌خلافت تاآنزمان گذشته بود بتدریج جزء عرب شده بودند بعلاوه‌که خراسان باطاهریان، آذربایجان باخرم دینیان‌مازندران باسپهبدها محشور ومشغول بودند.

دیگرمنطقهٔ نبودکه مورد حمله لشکرکشی‌خلیفه قرارگیرد جزترکهاکه دربازار برده فروشی‌کالای رواجی بودند.

جانشین مامون‌که ازعرب وعجم مابوس‌شد دامنه استخدام ترکهارا توسعه داد و آنهارا خرید وداخل لشکرنمود بطوری‌که لشکری منظم ومعتبرازترك فراهم‌کرد وکار بجائی رسیدکه مردم بغداد ازدست ترکهای ارتش‌بستوه آمده بودند ومیدان‌را برخود معتصم هم‌تنگ‌گرفتندتاآنجاکه خلیفه‌سامراراساخت وخودباقشون‌درسامرامسکن‌گرفت وبااین قشون‌ترك فتوحاتی‌کرد **زطهارا** که قومی بودند دربطائح بصره وشورش‌کرده بودند واورا بتسلیم‌کرد معتصم سفری‌**بغزو** روم‌رفت **وعموديه**‌را فتح‌کرد وجبران قتل وغارتی‌که امپراطور اخیر درخاك اسلام نموده بودکرد ۲۲۳

متعصم پس‌از فتوحات درروم لشکری‌بسرداری افشین‌ترك بدفع‌خرم‌دینان فرستاد

۱ - تاریخ عمومی‌ایران ص۹۹

وبابك رئیس آنها فرار نمود تا درارمنستان یکی‌از خوانین ارمنی بطمع‌جایزه بـابك را گرفت نزدافشین فرستاد وپیروان اورا کشتند وجمعی‌هم بخاك روم گـریختند . افشین بابك‌رامثله وقطعه قطعه کرد وتنش‌را درسامرا بدار زد ولی‌چندی‌خودافشین پهلوی‌اوبدار آویخته شد وجرمش این بود که **بامازیار** بـر **ضدخلیفه همدست شده است** بعلاوه آنکه کیش بت‌پرستی داشته است جسدافشین‌را پس‌ازبدار آویختن **بامقداری بت‌کـه درخانه او یافته اند باهم آتش‌زدند ،**

مازیار کیست؟ محمدبن قارن‌بن ونداد هرمز معروف بمازیار امیر طبرستان بود که از طرف بنی عباسی ایالت طبرستان را اداره میکرد بعدسر باستقلال درآورد ــ عبدالله بن طاهر بفرمان معتصم از خراسان لشکر فرستاد تا مازیار راگرفتند بساوه آوردند وبضرب تازیانه او راکشتند وپهلوی بابك افشین بدار آویختند سال ۲۲۶

پس‌از کشتن آنهایکی ازخویشان افشین بنام‌مکجور والی آذربایجان بودیاغی‌شد معتصم ترك دیگری را بنام **بغا** برای دفع اوفرستاد واورا مغلوب ساخت ــ

کار ترك‌هـا بالاگرفت وبـرای خلیفه‌هم مسئله دشواری گردید ـ که‌جلو آنها را نشد بگیرند ــ

حضرت جواد الائمه ابن الرضا علیه السلام

از حوادث نیمه اول قرن سوم شهادت امام ابوجعفر محمدبن‌علی‌التقی‌جوادالائمه میباشد .

تولد این امام شب جمعه دهم ماه رجب سال ۱۹۵ درمدینه بود شهادتش درروزسه شنبه اول ذی‌قعده سال ۲۱۸ پس‌از درگذشت مامون بسم معتصم بدست ام‌الفضل زوجه او دختر معتصم و این دومین امامی مظلومی است که بدست زن‌خود شهید گردید معتصم در سال ۲۲۰ امام‌جواد راازمدینه ببغداد آورد ودر همانجا مسموم نمود و در مقابر قریش دفن نمودند .

این امام جوانترین ائمه شیعه میباشد که عمرش چون گل کوتاه وتعلیماتش دامنه‌دار بود مدت عمرش ۲۵ سال ودوماه بود ومدت امامتش ۱۷ سال بوده است ـ .

قبرش درکاظمین است ـ

این امام درسیاست بنی‌عباس شهید شد .

این خلیفه اول کسی‌است که لقب مضاف. برورد گار نهود **المتعصم بالله** که خلیفه ثمن یعنی هشتمین گفته‌اند که هشتمین اولاد عبدالمطلب و هشتمین خلیفه بود و هشت سال وهشت‌ماه وهشت روز**سال‌ها بطور ۸۸۸** خلافت کرد وهشت اولاد ذکور داشت وهشت اولاد دختر ـ

معتصم برخلاف مامون نالایق بودخونسرد بود ـ امادر جنایات به پایه کمی از پدر نبود بزرگترین جنایتش کشتن حضرت جوادالائمه بود .

حکایت در تاریخ یمن مینویسد مرد عربی وارد بر معتصم شد کم کم مقرب وندیم اوگردید و محرم اسرار خلیفه شد که بی‌اجازه براو وارد میشد حتی‌در حرمسرای اومیرفت وزیر معتصم باوحسد برد اورا دعوت کرد و غذائی که‌در آن‌سیر وپیاز بسیاربود باوداد وگفت بااین‌حال‌نزد خلیفه‌مرو که ازگنددهان توبدش می‌آید ضمناً بخلیفه گفت آن‌مرد عرب میگوید دهان خلیفه بوی تعفن میدهد و من‌از اوبدم‌می‌آید ومتاذی‌هستم خلیفه از این‌حیله‌تحت تاثیرقرار گرفت عرب‌راخواست اوهم برای‌آنکه بوی دهنش بخلیفه نرسد با آستین جلودهن خودرا گرفت مبادا خلیفه متاذی‌شود معتصم گمان کرد سخن‌وزیر راست‌است‌نامه‌ای بیکی ازعمال سفاك خودنوشت که‌چون این‌نامه راآورد گردن حامل‌را بزن وتاکید کرد بدست خودش بده‌چون‌ازاطاق

معتصم بیرون آمد وزیر دید پاکتی در دست دارد گفت چیست عرب گفت این پاکت را نوشته که بیکی از عمالش بدهم وزیر گمان کرد حواله پولی باو داده است گفت پاکت را بده من میرسانم **و دو هزار اشرفی بتو میدهم** وتورا از زحمت آن راحت میکنم عرب گفت موافقم وجه را گرفت و پاکت را داد وزیر کاغذ را برد نزد عامل خلیفه بمحض آنکه پاکت را باز کرد گردن وزیر را زد خلیفه از حال وزیر پرسید گفتند دیده نمیشود بعد معلوم شد بجرم حسد کشته شده معتصم وزارت را بعرب داد ـ

بناء شهر سامراء

معتصم از ترس ایرانیان و عرب عنصر ترك را انتخاب نمود و بمیدان آورد و برای حفظ جان خود شهر سامرا را انتخاب کرد و آنجا که آب وهوایش خوب بود مرکز خلافت قرارداد و قصر مفصلی ساخت که متوکل اهمیت فراوان بدان داد و بقصر متوکل معروف وهنوز خرابه هایش باقی مانده است و مادر جای خود از آن بحث میکنیم معتصم خود درسال ۲۲۷ در سامرا درسن ۴۸ سالگی در گذشت و سامرا از آن پس آباد وعمران شد ولی پس از مدتی کوتاه باز مرکز خلافت ببغداد بر گشت ـ

۹
هارون واثق
۲۲۷-۲۳۲
الواثق بالله

متولد ۱۹٦ در ۲۱ شعبان متوفی ۲۳۷ در ۲۴ ذی‌حجه جانشین معتصم واثق بوده که مردی ادیب فصیح بلیغ ـ شاعر ـ فاضل ومانند جدش مامون علم‌دوست علاقمند بخاندان علی که منبع علم وفضیلت بودند بشمار رفته این خلیفه مادرش یونانی بود و بآل علی بسیار احترام میکرد و بمردم آزادی عقیده ومذهب میداد ومجالس مناظره ومباحثه را در کشور وهمه را بآزادی واحترام دعوت میکرد.

الواثق درسن سی ویك سالگی بتخت حکومت نشست ودرطی پنجسال خلافت سیره مامون جد خود را زنده کرد ولی در تحت قدرت ترکها بود وبالاخره هم محکوم نظریه آنها شد

ابن کثیر مینویسد واثق بآل ابیطالب احسان بی‌حساب کرد بطوری که درحین مردن او هیچ کسی از اولاد ابیطالب نبود که فقیر باشد همه متمکن ومتمول شدند گویند هنگام مردن گفت فرش را از زیر پای او برداشتند آنگاه صورت روی خاك نهاد و گفت **یامن لایزول ملکه ارحم من یزول ملکه**.

۱۰
جعفر متوکل
۲۳۲-۲۴۷
المتوکل بالله

بدون شك هیچ معلولی بدون علت نیست ولی بسیار اتفاق می افتد که آدمی علل بعضی امور را نمی‌فهمد سرانگشت حیرت و عبرت بدندان میگزد ـ از آنجمله موضوع توالد وتناسل است که از پدران بد پسران خوب یا از پدران خوب فرزندان بد بوجود می آیند واین ازاسرار الهی است چنانچه قرآن میفرماید **ویخرج الحی من المیت** ویخرج المیت من الحی.

الواثق خلیفه خوب بنی‌عباس است البته نمی‌توان گفت مانند عمر بن عبدالعزیز در آل مروان بود ولی مردی فاضل وعادل علم‌دوست بوده است و برادری چون متوکل داشت که درست نقطه مقابل او بود **مردی بد سیرت ـ خونخوار ـ لجوج ـ غیور ـ متعصب ـ**

دشمن سرسخت آل‌علی و ایرانی بشمار میرفت این خلیفه برای اولین بار بدستیاری غلامـان ترك بخلافت رسید تربیتی خشن داشت بآزار آل‌علی و نبش قبر شهدای کربلا و قتل‌عام زوار ونهب ومصادره اموال‌شیعیان ودوستان اوپرداخت بحدی مبالغه کرد که خود ترکان معارض اوشدند وباذیت اوپرداختند ـ خلیفه ازترس ترکها درآزار ایـرانی وآل علی تخفیفی دادومحمد بن‌عبداله طاهری را باعده ازسپاهیان خراسان ببغداد خواست واورا منصب شحنه بغداد دادوازترس ترکها ازسامراهم بشهردیگری که خودساخته بود پناه بردتاعاقبت بدست پسرش منتصر کشته شد .

خاندان‌علوی درزمان مامون ومعتصم وواثق نسبتاً راحت میزیستند اگرچه معتصم **حضرت جواد امام نهم** را مسموم نمود ولی عموماً آل علی آسایش داشتند ومحترم میزیستند **و بهمین جهت بسیاری از آنهاازعراق بطرف ری وقزوین وزنجان وگیلان طبرستان ـ جرجان پناه آوردند .**

رجال‌خاندال علوی بخونخواهی بسیاری‌ازجوانان‌وبزرگان آنها که بدست‌مخصوصاً منصور،هارون کشته شدند دراطراف‌واکناف شهرهاوممالك ایران کنونی برضدبنی‌عباس بدعوت مشغول شدند ـ این سادات علوی اکثرازشیعیان **زیدی بلقب‌داعیان یااهل دعوت** اشتهار یـافته ودرنتیجه **سلسله علویان طبرستان را تشکیل دادند** و این بزرگترین‌ضربتی بود که بقدرت‌نفوذخلفای عباسی وارد آوردندوبعدهم سلسله دیالمه‌وآل بویه ظهور کردند وباید گفت **درحقیقت تشیع‌این کشوراز آنزمان‌سرچشمه‌گرفت** وعکس‌العمل فشارستمکاری متوکل بردوستان‌اهل‌بیت وایرانیان علاقمند بعلم وفضیلت‌این خاندان بوده‌است .

متوکل باسائه ادب وشرارت نفس وارتکاب اعمال‌شنیعه موصوف‌بود وزیراوترك‌بود بنام **فتح‌بن‌خاقان** آخرالامر باشاره پسرش منتصربن متوکل کشته شد درچهارم شوال سال۲۴۷ مدت خلافتش ۱۴سال ونه ماه‌ونه روزبود .

در توصیف بنی‌عباس کـه از امیرالمومنین نقل شده میفرماید **عاشرهم اکفرهم تقتله اخص الخلق به** یعنی دهمین خلیفه عباسی‌کافرترین آنها بود که بهترین خلق‌خدا راکشت .

متوکل درسال۲۳۶ روضه سیدالشهداء راخراب نمودوباخاك یکسان کردوبعدآب بست وپس‌ازآن شخم‌زد سپس دستورداد دست وپای زواررا‌قطع کردند متوکل مردی بد نفس وموذی بودشوخی‌های بی‌جا وناروائی‌میکرد مثلادرمجلس بزمش دستورمیدادناگهان شیری رارهامیکردند یاماری راازآستین خودبیرون میکرد یادستور میداد کوزهٔ راپر از عقرب‌نموده‌یکمرتبه درمجلس‌بشکنند وکسی‌جرئت‌حرکت‌نداشت وهمین‌حرکات سبب‌شد که ترکها بقصراوریختنداورا باوزیرش باشمشیرها قطعه قطعه کردند .

بزرگترین جنایت متوکل قتل **ومسمومیت حضرت امام‌علی‌النقی الهادی علیهم‌لسلام** بود که درسامرا آنحضرت‌راشهید‌نمود.

متوکل درسیاست* داخلی مخالفت باخلفای سابقین خودداشت یعنی درمحیط خود بمیل سنی‌ها شیعه راتعقیب کرد بحث درباره‌قرآن راممنوع نمود ذمیها رادستورداد لباس متمایزبپوشند عقیده بخلق قرآن راکفردانست باعلویان سخت بدشمنی پرداخت.

متوکل برای‌کاستن قدرت ترکان نواده طاهرذوالیمینین محمدبن‌عبداله رابنام‌والی عراق منصوب کـرد و پایتخت را از سامـره بمحلی بنام خود که **جعفریة** نام داشت انتقال داد .

متوکل منتصررا بجانشینی معین کرد وچون فکر کـرد پسر* بزرگ راخلع کند و پسر کوچك راکه **معتز** نام داشت‌جانشین نماید پسربزرك تحریك‌کرد تاسرداران ترك اوراکشتند .

۱۱
محمدمنتصر
۲۴۷-۲۴۸
المنتصر بالله

ابوجعفرمحمدالمنتصربالله فرزند متوکل بودتولدش درربیع الثانی سال۲۲۲ وفاتش۶ ربیع‌الثانی سال ۲۴۸ سنش ۲۶سال خلافتش ششماه ویکروزبود .

این خلیفه عمر کوتاهی کرد معلوم‌نشد مسموم شده‌یاازبیماری مرده است

قبرش بهارستان طاق کسری

سیوطی‌مینویسدیکروزمنتصرامر کردفرش ازخزانه‌کل بیرون آوردندومجلس راباآن‌مفروش‌نمودند دروسط آن فرش‌دایره‌ای نقش بود درمیان آن دایره صورت سواری تاج برسرنقش شده بودواطراف آن‌بفارسی سطوری نوشته بودندمنتصر کسی‌راخواست تاآن خطوط رابخواند خواندوگفت نوشته‌است من‌شیرویه‌پسر کسری فرزندهرمزهستم پدرم راکشتم لذازیادتر ازششماه زندگی نکردم چون منتصرهم قاتل‌پدرش بود این‌حقیقت را بفال بدگـرفت و رنك صورتش تغییر کرد امر کردآن فرش‌زربفت قیمتی بی‌نظیررا که‌شاید امروزمیلیاردها لیره طلاارزش داشت سوزانیدند .

۱۲
احمدمستعین
۲۴۸-۲۵۲
المستعین بالله

این خلیفه برادرمتوکل وعموی منتصربود تولدش‌چهارم‌رجب سال۲۲۱ وفاتش سوم شوال سال ۲۵۲

این‌خلیفه پس‌ازچهارسال‌خلافت‌بدست‌حاجب «منشی‌مخصوص» خودبقتل رسید ـ در مـدت خلافتش هم اسباب دست‌سرداران ترك بود **بغا** یکی ازغلامان ترك رابقتل رسانید سایرغلامان براوو بر**وصیف** شوریدند ودوسردار قاتل ترکی ببغداد گریختند وخلیفه رانیز با خود بردند شورشیان بغدادرا محاصره کردند وشهرتسلیم شد وخلیفه بتقاضای شورشیان جای خودرا به **معتز** که نامزدشورشیان بودسپرد درسال ۲۵۲ سعید حاجب او راکشت .

۱۳
زبیر معتز
۲۵۲-۲۵۵
المعتز بالله

ابوعبداله زبیریامحمدبن‌متوکل ملقب بالمعتزمتولد یازدهم ربیع‌الاخر سال ۲۳۲ متوفی اول ماه شعبان سال ۲۵۵ مـدت عمرش ۲۳

المعتز خلیفه نماینده شورشیان ترك بود وپس از المستعین بخلافت رسید .

این خلیفه درسال ۲۵۵ بدست وصیف کشته شدواین قتل‌بدستورترکها بوده‌زیرا زبیر با ترکها نساخت و هرسردار ترکی برای خودصاحب اختیاری بودومیان خودشان برسرقدرتها کشمکش داشتند درزمان این خلیفه ضعف دولت غارت اموال ـ آشفته شدن اوضاع وفتنه ولایات وسرکشی لشکریان شدت گرفت .

مادر این‌خلیفه کنیزرومی بنام‌قبیحه وقیحه بود که درکارها دخالت‌میکرد واز همه جاپول‌درمی‌آورد ـ ترکها هرچندروزشورش میکردند یك‌دسته‌را میگرفتند وگاهی‌وزراء رامیگرفتند وبخزانه دستبردی میزدند تاآنکه‌یعقوب لیث صفاری آنها راازمیان برد.

ترکها درمصردست یافتند وآنجا را گرفتند واحمد بن‌طوارن بوسیله **بایکباك** (بایك‌بك) حاجب ترك خلیفه بدست‌آورده بودآنجا را اداره کرد وازدست خلفای بغداد خارج نمود .

غلامان ترك که طرفدار المعتزبودند بسرداری صلح‌پسروصیف شوریدند ومعتز را گرفتند وباشکنجه و

حضرت ابو الحسن علی بن محمد الهادی النقی (ع)

از حوادث نیمه دوم قرن سوم شهادت حضرت ابوالحسن علی بن محمد الهادی النقی (ع) بوده که تولد آنحضرت روز شنبه دوم رجب سال ۲۱٤ شهادتش روز دوشنبه سوم ماه رجب سال ۲٥٤ مدت عمرش ٤٠ سال قبرش درسامرا وعلت وفاتش حقد وحسد و کینه متوکل با اهل بیت عزت که بسعایت اوبدست المعتز بالله عباسی آنحضرت را مسموم کردند .

مدت خلافتش ۳۳سال بود این امام معاصر باهفت خلیفه عباسی بوده که ازدست همه آنها رنج کشیدو بالاخره مسموم گردید و شهید عظمتش شد - و در خانه شخصی در سامرا مدفون گردید که هم تاکنون آنخانه بصورت یك مطاف عمومی درآمده و هر سال میلیونها مردم بزیارت حضرت هادی وعسکری بسامرا میروند و ادامه بناء وعمران آن شهر بوجود مقدس آن امام که قبرش مطاف عمومی است می باشد.

۱۴
محمد مهتدی
۲٥٥-۲٥٦
المهتدی بالله

چهاردهمین خلفای عباسی محمدبن واثق متولد پنجم ربیع-المولود سال ۲۱۹ متوفی رجب سال ۲٥٦

این خلیفه فدای ترکان شد زیرا میخواست بر آنها که مردمی خشن بودند حکومت کند که یکی ازآنها بظلم و ستم مشهور بود مسموم گشت ترکان هم هجوم کردندواورا کشتند.

می نویسند این خلیفه ازمیان بنی عباس چون عمربن عبدالعزیز درمیان بنی مروان بود بزهد وورع و تقوی شهرت داشت آن ترك رابقصاص قتل یکی از شهدا کشت ودرامر بمعروف و نهی ازمنکر جدی بود .

این خلیفه ظروف طلا ونقره که در حزانه عباسی بوده در هم شکست و مردم را از شرابخوارگی و غناء ولهو ولعب منع کرد .

مهتدی کارها رابدست صالح بن وصیف داد - موسی بسر بغای کبیر ترك دری والی بود که مأمور جنك با امام زیدی طبرستان شد .

موسی بشنیدن کشته شدن معتز ازری بعنوان اعتراض بطرف پایتخت حرکت کرد. مهتدی بانامه وقاصد اورا از آمدن مرکز منع کرد ولی گوش نداد تابسامره رسید صالح بن وصیف ازترس پنهان شد موسی اورا پیدا کردو گفت بقصاص کشتن المعتز.

---

(۱) التنبیه والاشراف ص ۳۱۸

خلیفه‌المهتدی پس از چندی بر **بایکباك - بریاك بیك** دست یافت و در حالی که غلامان او بشورش‌قصر محاصره کرده بودند سراورا بطرف آنها پرتاب کردند.

ابونصر برادر موسی‌خروج کرد خلیفه امانی داد واورا احضار کرد وبقتل رسانید این دفعه‌غلامان‌ترك شورش‌بزرگتری برپا کردندوخلیفه باغلامان‌مغربی **بربری‌ها** وعدهٔ دیگر با آنها جنك کردوترکهائیکه همراه خلیفه بودند اوراواگذاشته بهمشهری خودپیوستند .

خلیفه از عامه استمداد کرد و نیامدند ومهتدی دستگیرشده در زندان بقتل‌رسید سال۲۵۹.

در همین گیرودار علی‌بن‌محمد معروف‌بصاحب‌الزنج‌دربصره خروج کرد سال ۲۵٤ و اوخودراعلوی‌می‌دانست و داعیه امامت‌داشت‌بعضی اوراعربی ازطایفه‌عبدالقیس‌میدانند و برخی اورا ایرانی میشمارند (۱)

وجه تسمیه **صاحب‌الزنج** آنست که زنگباریهای ساکن‌بصره وبطائح باو پیوسته بودندکارصاحب‌الزنج‌بالاگرفت ولشکر ها وسرداران خلیفه را مکررشکست‌داد وقریب چهارده سال طول کشید تا اورا ازپادرآوردند سال ۲۷۰

۱۵
احمدمعتمد
۲۵٦-۲۷۹
المعتمدبالله

احمدبن متوکل متولد ۲۲ محرم ۲۲۹ متوفی رجب۲۷۹ در بغداد ،

این خلیفه نیز مانند پدرش‌متوکل مردی خبیث النفس قسی‌القلب خونخوار بد سیرت‌بود چنانچه سیوطی درتاریخ‌الخلفا نوشته این خلیفه خونخوار یکروز در بصره هزارنفررا بقتل‌رسانید.

این‌خلیفه همان قاتل حضرت امام‌حسن عسکری(ع) استونگارنده از قساوت قلب ودل سیاه بی‌رحم او درشگفتی هستم که چگونه سیصد هزار نفررا با شمشیر کشت وبهیچکس رحم‌نکرد .

در حالیکه کشتارآنروز با شمشیر بود غیر از امروز و سلاح اتمی و یا مسلسل است. این‌خلیفه‌بابی‌رحمی خواست‌بکمك‌برادرش‌موفق‌باموخلافت‌شودوسروصورتی بدهد. معتمدخواست ازیعقوب‌لیث صفاری و سپاهیان‌زنگی صاحب‌الزنج جلوگیری نماید ولی‌در همین مدت در عصر او ماوراًلنهر بدست آل سامان - مصر بدست آل طولون طبرستان بدست علویان سیستان و خراسان‌وکرمان و فارس بدست صفاریان ازنفوذخلفای‌عباسی برای همیشه خارج‌شد و استقلال‌یافتند .

دورهٔ خلافتش بدست موفق اداره‌میشد واتفاقا موفق پس‌ازغالب آمدن برترکها و فارسها وجنگ باورمیان‌و قرامطه ازآذربایجان برمیگشت که مبتلاء بمرض **داءالفیل** شد و درسال ۲۷۸ مرد .

---

۱ - تاریخ‌طبری‌ص۲۷٤ ج۱۱

المعتمدهم نتوانست پس از اومکشی کند وخودش در شرابخواری‌افراط کرد وکار کشور هم از دست‌او دررفت یکسال بعدهم‌مرد

این یکسال هم پسر موفق‌ابوالعباس زمام امور را در دست داشت ودرزمان او یك آتش سوزی‌مدهشی دربغدادرخ‌داد که بسیاری‌ازخانه های‌بغداد دوچارحریق شدوترکها هم‌اموال مردم‌را بغارت‌بردند.

ازکارهای المعتمد این بودکه اول پایتخت را ازسامره ببغداد منتقل نمود - اما چون عیاش وبی‌لیاقت بودکارها بدست برادرش طلحه ملقب بموفق اداره میشدکه او مردی کارآمد باشهامت بود بزودی برمشکلات غالب شد دائم درتلاش بود .

درعصرالمعتمد شورش فراوان بود زیرا ملوك‌الطوایفی رخ داده وهرگوشه بدست کسی اداره میشد دربصره صاحب‌الزنج بسط نفوذ میداد در فارس یعقوب‌لیث صفاری حکومت داشت که درعراق آمده بود ودر دیرالعاقول میان واسط وبغداد درکناردجله اردو زده بود وپاییخت را تهدید میکرد .

ترکها هم باهمه اختلافی که داشتند ازبیم زوال دولت مرکزی ونداشتن وسیله ارتزاق باهم متحد شدند ویکجا علیه‌یعقوب بجنك پرداختند - طغیان‌آب هم کمك کرد در اردوی یعقوب هم حریق رخ داد که چارپایان رمیده نظم لشکربهم‌خورد بعلاوه همه این عمل وعوامل یعقوب دراین موقع بیمار شد وشکست خورد فرارکرد اماکسی‌از ترکها بتعاقب او نرفت تا در جندی شاهپور خوزستان مرو ۲۶۵ صاحب‌الزنج هم در ۲۷ پس از۱٤سال ازپادرآمد .

المعتمد پس ازفراغت ازاین دو دشمن قوی مواجه با ترکهای مصرشد ولشکری بسرداری پسرخود ابوالعباس‌بسرکوبی پادشاه طولونی مصرفرستاد ولی طولونیها دراین موقع شام را ازچنك خلیفه بغداد درآورده بودند وقدرت خودرا تاقنسرین ورقه‌امتداد داده بودند .

پسرموفق درطوافین‌ازناحیه فلسطین فتحی کرد ولی یکی‌ازسرداران پادشاه مصر ناگهانی برسراو فرود آمد وپسرموفق بشتاب تمام بازگشت .

ازاین تاریخ روابط مصر باعراق بکلی قطع شد و خلیفه بغداد در عراق ابن‌طولون را لعن میکرد وابن‌طولون درمصرخلیفه بغداد را لعن می‌کرد — .

درزمان‌معتمد عبدالله‌بن رشیدبن‌کاووس یاچهارهزارجنگجودرخاك روم دوچارهجوم دشمن شد وجزپانصد تن بقیه‌کشته شدند وخود عبدالله نیز اسیرشد دراواخرمعتمد قرامطه درکوفه پیدا شدند .

المعتمد با آنکه عیاش وتنبل وتن‌پرور بود ۲۳ سال خلافت‌کرد ولی‌کار دست برادرش بودآخرالامر قربانی افراط مسکرات شد وازبس شراب خورد یابر اثرمسموم شدن مرد **۲۷۹ هجری**

قرامطه درسابق درذیل تاریخ جغرافیائی اجمالی مکه ص٥٨ گفتیم .

قرامطه درکوفه پیداشدند وپیشوائی درویش‌خوزستانی که بامامت یکی ازاهل‌بیت دعوت میکرد واحکام دینی تازه‌ای آورد وروز افزون قوت گرفتند .

آغاز دعوت این فرقه درعصرالمعتمد درسنوات ٢٥٥ تا٢٦٠ شروع شد تا اواخر قرن چهارم زیستند .

اینك چون درعصرخلیفه ظهور کردند و کشمکش‌هاشروع شد اطلاعات دیگری در دسترس خوانندگان میگذاریم .

قرامطه

ابوطاهرسلیمان قرمطی درسال٣١٠حاکم‌بحرین بوداین دسته ازخوارج منشعب شدند وازسال ٤١ هجری ببعد فتنه‌هابرپا نمودند وکشتار بسیار هم دادند تا آخرالامرببحرین فرارکردند .

دراین‌سال (٣١٠) روز ترویه وارد مکه شدند وعده بسیاری ازحجاج‌را کشتند و اموال آنهارا غارت کردندو کشته‌ها رادرچاه زمزم ریختنـد وحجرالاسود را شکستند و بردند ودرشهر که بلاد بحرین‌است گذاشتند تاسال٣٣٩ که بر گردانیدند بمکه وبجای خود نصب کردند .

شیخ اجل‌ابوالقاسم جعفربن محمدبن قولویـه قمی استاد شیخ مفید

دراین سال بمکه مشرف شده‌وآنجا تشرف حضورامام عصرپیدا میکنند و مژده گرفت که سی‌سال‌دیگرعمرمیکنند .

در هرحال حجرالاسود بدست امام زمان بجای خود نصب شدکه هم اکنون باقی وبرقراراست .

حمل‌حجرالاسود

درسال ٣١٨ زمان المقتدربالله عباسی‌ابوطاهرقرمطی باجمعی ازقرامطه که بیشتربربریهابودند درمیان مسجدالحرام‌ریخته بسیاری ازحجاج راکشتند وجسد آنها را درمیان چاه زمزم انداختند وحجرالاسودرا ازمحلش کندند وباگرز شکستند وبطرف بحرین بردند .

سیوطی مینویسد دراین راه ٤٦ چهل‌وشش شتردرزیرحجـرهلاك‌شدند وزیاده بر ‌ت سال نزد آنها بودچون بر گردانیدند سال٣٣٩ در خلافت المطیع‌لله حجرالاسود را برشترلاغری بارکردند وبرگردانیدند بمسجدالحرام‌بجای خود بدست شیخ‌اجل‌بن قولویه قمی استاد شیخ مفیدکه درآنسفربمکه مشرف بود نصب گردید .

حضرت ابو محمد حسن بن علی العسکری

علیه‌السلام

آخرین ضربه‌ای که‌ازبنی‌عباس نسبت‌بخاندان علوی وارد آمد کشتن امام‌ابومحمد حسن‌بن علی‌العسکری ع بود که اورا مانند جدوپدرش از مدینه آوردند بسامرا وتحت نظر بودند وبهر عنوانی میسر میشد بآنها ضربات زبانی وجانی ومالی وارد می‌نمودند تا بالاخره اورا مسموم کردند .

امام‌حسن عسکری درروز جمعه چهارم ربیع‌الثانی سال ۲۳۱ در مدینه طیبه متولد گردیدودرجمعه اول‌ربیع‌الاول سال ۲۶۰ درشهر سامرا مسموماً زمان‌المعتمد بالله عباسی درگذشت وقبرش درقبه عسکریین در سامرا مطاف عمومی مردم مسلمان مخصوصاً شیعه امامیه میباشد .

مدت‌امامت حضرت عسکری شش‌سال بود واولادش منحصر بامام زمان صاحب‌الامر است که بقدرت الهی ازچشم دشمن که درمقام کشتن اوبودند غائب گردیدوغیبت‌صغری موقتی‌اوهفتادوچهارسال‌بود وغیبت کبرای‌اوتاکنون قریب ۱۱۱٤ میباشد که پس‌پرده‌غیب است وخداوند اورااز شرور بداندیشان محفوظ دارد .

شرح حال حضرت عسکری رادرکتاب چهارده معصوم مختصر وجداگانه مفصل نگاشته‌ام که برای مزیداطلاع میتوان بدان مراجعه نمایند .

تولد امام عصر وغیبت او

از وقایع مهم عصر معتمد عباسی تولد امام دوازدهم حضرت حجة‌بن‌الحسن العسکری‌مهدی استوقائم آل محمدصلوات‌الله علیهم اجمعین است تولد این امام مطابق کلمه نودسال ۲۵۵ هجری درسامرا رخ‌داده وطبق اخبار متواتر فریقین که درکتاب منتقم حقیقی مفصل نقل شده مردم‌در انتظار مقدم‌مبارك حضرت ولی‌عصر بودند .

ولی چون بنی‌عباس بیم داشتند که برحسب اخبار اومنتقم آل‌محمد است در مقام کشتن آن کودك برآمدند و بارها بوسیله جاسوسان ومفتشین در تحقیق حال او برمی آمدند وناگهان بخانه آنحضرت واردمیشدند که اورادستگیر نمایند بکشند ولی‌خدای خالق عالمیان ولی وخلیفه ووارث خودرادر زمین‌از چشم ودست‌تعدی دشمن حفظ کرد بطوری که چون‌بخانه‌اوقدم میگذاشتند بدریای آبی‌غرق میشدند ومحو ونابودمیگشتند وعلل وعوامل بسیاری سبب‌اخفا وپنهانی امام دوازدهم شد .

که‌اوهمه رامی‌بیند ولی‌کسی اورا نمی‌بیند اوازچشم مردم پنهان است.

غیبت صغری

ازحوادث تاریخ زمان معتمد ومعتضد عباسی غیبت صغری‌امام زمان حجةبن حسن‌العسکری میباشد که درسال ٢٦٥ دردوره خلافت معتمد عباسی درخانه مسکونی خودش‌در سامرا از فشاردشمن غائب گردید.

یعنی بامرحق تعالی دیده دشمن اورا ندید و مدتی که‌بالغ بر (٧٤) سال ازنظرها غائب‌بود ونوابی داشت که امورات مردم را بوسیله آنها رتق وفتق میکرد تاآنکه توقیع مبارك صادر شد.

دیگر نایب‌ووکیلی‌معین‌نمی‌نماید وغیبت کبری شروع گردید که تاکنون درپشت پرده غیبت است.

یعنی‌از دیده‌ها پنهان است‌در حالی‌که‌درمیان اجتماع است ومردم اورانمی‌بینندو اومردم رامی‌بیند.

وکلاء اودر غیبت صغری

درایام غیبت اوجمعی‌که از شیعیان خاص او مطلبی داشتند نماینده‌ای معین ومعرفی میکردند واورا بوکالت دسته جمعی انتخاب می‌نمودند وامور شرعی خودرا بامسائل واحکام مورد حاجت ازاو میخواستند.

آن‌نماینده که امام‌را میشناخت وموعد ومواعید را میدانست عرایض رابساحت‌او میرسانید وپاسخ مقتضی میگرفت بصاحبانش مسترد میکرد.

درسن ده‌سالگی اولین‌وکیل ونماینده که بمردم بااعلامیه‌ای معرفی گردید حسین بن‌روح بود —

وابن‌کثیر. ازبغداد ومحمدبن عثمان مکنی ومعروف بابن‌عمر والعمری و پسرش حاضر وبلالی‌وعطار وعبدارالعاصی الکوفی‌ومحمدبن ابراهیم‌بن مهریار اهوازی ومحمد بن‌اسحق‌القمی و محمدبن صالح همدانی وابوجعفر ومحمدبن عبدالله نزیل‌الری وقاسم‌بن علاء آذربایجانی ومحمدبن شادان نیشابوری‌که معروفترین آنها عبارتند از.

١ ـ عثمان‌بن سعید عمروی است که ازموثقین ومعتمدین درنظر ائمه‌بوده است که ٤٨سال سفارت اووپسرش بود.

٢ ـ محمدبن‌عثمان سعید عمروی است که‌بجای اومنصوب ومفتخر گردید.

٣ ـ حسین بن روح بود که زمان سفارت محمدبن عثمان نماینده رتق وفتق مهام امور شرعی بود.

٤ ـ شیخ ابوالحسن علی‌بن‌محمد سمری بود که شش‌روز قبل ازوفاتش توقیع‌مبارك بروفات اووغیبت کبری صادر گردید وغیبت صغری‌تا سال٣٢٩ خاتمه‌یافت و٢٦سال‌سفارت بدست این‌دو نفربود.

١ ـ کتاب منتقم حقیقی چاپ دوم که جامعترین کتب دراین باره است

غیبت کبری

از سال ۳۲۹ وفات علی‌بن‌محمد سمری غیبت کبری واقع شد وفرمودند:

هر کس ادعای سفارت ونیابت خاصه نماید یا دعوی مشاهده نماید کذاب ومفتری میباشد وازاین پس مرجع حوادث واحکام علماوفقهای امامیه هستند که تابع مولا و تارك هوی ومجری کتاب وسنت باشند فرمود :

واماالحوادث الواقعه‌فارجعواالی‌روات حدیثنا فانهم‌حجتی‌علیکم و اناحجةالله علیهم .

که علما صاحب نظروممیز ومشخص وصحیح وسقیم هستند و مجتهدومستبط حلال وحرام از قرآن وسنت میباشند وفتوای آنها حجت است برخلق ومن حجت بر آنها هستم — .

بنابراین هر کس دعوت نیابت کند دروغ گو و کذاب ومفتریست .

۱۶
احمدمعتضد ۲۸۱-۲۷۹
المعتضد بالله

ابوالعباس احمدبن طلحة‌بن متوکل
متولد ذی‌قعده‌سال۲۴۲
متوفی ۲۲ربیع الاخرسال۲۸۹

این خلیفه مانند الواثق بآل علی ابراز علاقه ومحبت میکرد ودرمناقب ابن شهرآشوب ازحضرت امیرع نقل میکنند .

درخطبه که احوالات خلفای بنی عباسی را بیان میفرماید فرمود :

سادس عشرهم **اقضاهم للذمم**

دربحارالانوار مینویسدالمعتضد خواب دید حضرت امیرالمومنین علی بوی‌فرمود:

اذاجلست علی‌سریرالخلافه فاحسن الی‌اولادی

معتضد با سابقه ای خوب چون بخلافت نشست علوییین را احترام نمود و بآنها احسان کرد وآزادی مذهب وعقیده‌بآنها داد لذا موصوف شد **بقضاء الذمه وصلة ـ الرحم** — .

معتضد فرزند موفق است وبرعمرولیث دست یافت وعاقبت امر بقتل او نمود او مردی بخیل ولئیم وخسیس بود .

معتضد مردی قوی اراده و کاری بود و روی همین غریزه بر اوضاع تسلط پیدا کرد.

خلیفه غلامی داشت بنام «بدر» که کافی ولایق‌بود وکمکی درآرام ساختن اوضاع نمود ـ فتنه‌ها وآشوب‌های زمان خلیفه سابق دراین عصر آرام گرفت .

پادشاه طولونی مصر بمناسبت توافق فکری بااین خلیفه اظهارارادت وادب کرد ودخترخود را باو داد .

فرمانروایان خراسان وفارس ازصفاریان وساسانی ازاواطاعت کردند وبرای او هدیه‌وباج میفرستادند .

فقط ازفتح دوره‌های‌قبل قرامطه باقی ماندند وکارشان‌بالاگرفت وابوسعیدجنابی کوفه وبصره را تهدید میکرد وزد وخورد بین‌آنها دوام داشت .

معتضدمردی قهاروجبار وخونریزبود عقایدش‌هم نسبتاً بهتربود وازشکنجه وعذاب محکومین لذت‌می‌برد .

با این حال نسبت بعلویان معتقد بود و مهربانی میکرد ودستور داد معاویه رالعن‌کنند ومنشوری دراین باب ازروی نسخهٔ‌که مامون در زمان خود راجع به‌برحق‌بودن خلافت بلافصل علی‌بن‌ابیطالب‌ع تهیه‌کرده بود نوشت ودستور داد بالای منبرها بخوانند وبنی‌امیه راًلعن‌کنند وفضایل اهل بیت پیغمبر راتذکر دادند ـ ۱

اما اطرافیان بداندیش اورا ترساندندکه ممکن است سنیها برتوشورش کنند و علویها زمام امور را ازدست توبگیرند ولذا پس ازمدتی موقوف ماند .

معتضد برای این‌منظور اجتماعات را در حلقه‌های قصه‌گویان ومفتیان درمسجد قدغن‌کرد ونشستن قصه‌گو ومفتی را درمسجد ممنوع‌کرد .

این خلیفه بسیاربخیل وممسك بود جز درمورد بنا ساختمان وعمران‌که علاقه مفرطی داشت .

درزمان این خلیفه سامانیان درخراسان صفاریان را برانداختند ودرنتیجه ایالت فارس دوباره بدست خلیفه افتاد .

معتضد سفری هم به غزوه روم رفت ودر سال ۲۸۹ ـ ۲۲ ربیع الثانی مسموماً درگذشت

۱۷
علی مکتفی۲۹۵-۲۸۱
المکتفی بالله

ابومحمد علی‌بن‌معتضد ملقب بالمکتفی متوفی‌غره ربیع‌الاول سال ۲٦٤ متوفی شب یکشنبه ۱۲ ذی‌قعده سال ۲۹۵
این اولین خلیفه عباسی است‌که نامش علی‌بود واو دوستار علی‌ع ولولاداو بود بطوری‌که یکروز یحیی شاعرمعاصر اودر حضورش قصیدهٔ خواندکه درآن فضیلت داده‌اولاد عباس را براولاد علی‌ع المکتفی‌سخت براو برآشفت ودیگر اجازه نداد قصیده را تمام‌کند .

درحیوة الحیوان دمیری هم مینویسد او دوستار اهل‌بیت بود ونسبت بسادات علوی وذرازی‌فاطمه احترام بسیارمیکرد .

مدت خلافتش بین پنج سال وسه ماه تاشش سال وشش ماه هم نوشته‌اند .

مکتفی ازرقه ببغداد آمد وخلیفه شدنخست زندانیهای پدررا آزادکرد واین‌عمل موجب خورسندی مردم شد ولی بدر حاجب پدر را کشت و کارها بدست غلامی که نامش **فاتك** بود افتاد ـ **قاسم و عباس** دو وزیر خلیفه بودند و در زمان این خلیفه قرامطه هنوزهم‌شغول فعالیت بودند وشام‌راگرفتند وعمال دولت طولونی مصر را

---

۱ ـ تاریخ طبری ص۳۵٤ ج ۱۱

بیرون کردند **واز آنجا اولین امام فاطمی خودرا** اعلام کردند مکتفی بشام لشکر کشید درآغاز امر از **قرمطیها** شکست خورد ولی درمقابل پافشاری خلیفه ونیروهای پیاپی که که بمیدان فرستاد **قرمطیها** شکست خوردند **امام قرمطی** هامعروف **بصاحب الشامه** با عده دستگیر شد که آنهارا باتشریفات بسیاری وارد بغداد کردند وبایك وضع مهیب ومدهشی بقتل رسانیدند ـ واین واقعه درسال ۲۹۲ رخ داد ـ

دراین میان سرکش دیگری بنام خلیجی از لشکریان خلیفه فوری مصررا ازطولونی ها گرفت ولی برای خود تصرف نمود ـ

مکتفی درسال ۲۹۵ درگذت در ۳۱ سالگی ـ

جعفر مقتدر ۲۹۵-۳۲۰ المقتدر بالله

ابوالفضل جعفر بن معتضد ملقب به المقتدر بالله متولد رمضان سال ۲۸۲
متوفی ۱۷ شوال سال ۳۲۰

جعفر بن معتضد کودك ۱۳ ساله بود که بصلاحدید کسان خود بسلطنت نشست ـ عمال ـ المکتفی رشته نوار دردست داشته اند ولی دیگران راضی نشدند وعبداله بن المعتز شاعر معروف بداعیه خلافت قیام کرد این خلیفه عباسی بدست یکی از بربریها که ازقرامطه و خوارج مصر بود بشمشیری مانند گوسفند ذبح شدو سرش را بنیزه کردند وبدنش را بدار آویختند درزمان این خلیفه انقلاب واختلافی بین عبدالله بن معتز والمقتدر رخ داد قرامطه استفاده کردندو درسال ۳۱۸ ربیع الاول بمکه رفتند وروز ترویه بسیاری ازحجاج را گرفتند کشتند اجساد آنها را در چاه زمزم ریختند واموال آنها را غارت کردند وحجرالاسود را کندند بردند بحرین ـ

ودوسال بعد خلیفه درقصر خود بدست غلامانش کشته شد سال ۳۲۰

درزمان المقتدر حسین بن حمدان که والی موصل بود درآنجا سر بنافرمانی برآورد ورائق سردار خلیفه راشکست داد **مونس امیر الامراء** بجنك آنها رفت واورا با خویشاوندانش اسیر کرده ببغداد آورد ولی پس از چندی آنها را بسابقه خدمتی که در دستگاه خلافت داشتند رها کرد ـ

زمان المقتدر سفارتی ازطرف امپراطور بیزانس برای متارکه جنك وبازخرید اسیران ببغداد آمد ـ خلیفه ووزیر باتشریفات زیاد سفیران را باردادند ومونس را باپول زیادی برای خریداسیران مسلمان باسفرا بروم فرستادند .

شغل وزارت دراین اوقات بمزایده بود وهرکس تعهدی بیشتری میکرد وزیر میشد وبدین جهت امورمالی غالباً مانندعصرا خیردوره اموی دچاراختلال بود باوجوداین مسابقات یکی ازوزرای خوب بنی عباسی درزبان **المقتدر علی بن عیسی بود** که آنهم ایرانی نژاد ومردی دانشمند دقیق بود وکارهای مهمی کرد نهایت آنکه اوضاع بسبار ناهموار بود .

دراین اوقات قرامطه بحرین توسعه یافتند بطوری که یك بار تا حدود بغداد پیش رفتند وچیزی از سقوط پایتخت بیش نمانده بود در سال ۳۱۷ یا ۱۸ روزمکه را **غارت کردند** .

درزمان این‌خلیفه حسین‌بن منصور حلاج که‌دعوی خدائی وحلول‌داشت بفتوای‌فقها بدار زدند واین‌واقعه درسال ۳۰۹ رخ‌داد .

۱۹
عبدالله‌مرتضی‌المعتز
یك‌روز در سال۲۹۶
المرتضی بالله

تولد .... وفات سال ۲۹۶
عبداله مرتضی ملقب‌بالمعتز
یکروزدرسال ۲۹۶ خلافت کرد

روزهائی که المقتدر بالله در ۱۳ سالگی بخلافت نشست عبداله‌بن معتز شاعر معروف بداعیه خلافت قیام کرد وعده‌ای راکه‌خود جمع نمود لشکریان بغداد هم‌بسرکردگی حسین‌بن حمدان‌سردارعرب‌بحمایت اوبرخواست وابن‌معتزرا بخلافت نشاندند و بالقب المرتضی‌بالله ولی غلامان قصرالمقتدر که‌رئیس دسته محافظت آن‌خادمی بنام مونس بود بحمایت‌المقتدر برخواست وابن معتز رادستگیر وزندانی نمود واورا کشت یکروز خلافت بقیمت جان‌این شاعر تمام شد ولی مونس لقب‌امیرالامرائی گرفت‌وصاحب اختیار کشور شد .

۲۰
محمد قاهر
۳۲۲-۳۲۰
القاهر بالله

ابوالمنصور محمدبن معتز بلقب القاهر برادر المقتدر متولد سال ۲۸۶ تاسال ۲۸۷ متوفی جمادی‌اولی سال ۳۳۹ ولی‌درتاریخ دیگر وفاتش‌را سال ۳۶۹ نوشته

این‌خلیفه‌نیزقربانی‌ترکهاشددر سال۳۲۲اورا ازخلافت خلع کردند وبچشمش‌میل کشیدندولی‌اوتازمان خلافت‌المطیع بکوری زنده بود ـ د

دمیری مینویسد این‌خلیفه‌روزهای‌جمعه‌مانند سایرگدایان درجامع‌منصور دربغداد گدائی‌میکرد ـ میگفت **ایها‌الناس تصدقوا علی بالامس کنت امیرالمؤمنین وانا الیوم من فقراءالمسلمین فسئلت عنه فقیل‌لی‌انه القاهر بالله**

میگفت‌من‌دیروز امیرشمابوده‌ام امروز فقیرشما هستم‌گفتند این‌شخص کیست گفت القاهربالله خلیفه عباسی

مدت خلافتش یکسال وششماه وهشت‌روز

درسال ۳۱۷ هجری همانسال‌که قرامطه بطرف‌مکه هجوم بردند جمعی‌ازسرداران ازجمله ابوالهیجاءبن حمدان‌وموسی امیرالامراء مقتدر راخلع کردند ومحمدبن معتضد رابالقب القاهر بالله بخلافت نشاندند ولی‌دو روز بعد بین‌خود وسرداران نفاق واختلاف افتاد دوبار مقتدر رابتخت نشاندند ولی‌مونس ازخلیفه متوحش بود .

وسرانجام بموصل‌رفت ودرآنجاحمدانی‌ها رامغلوب کردولشکری فراهم نمودبیغداد آورد خلیفه بصلاحدید زنان خودبجنك بیرون آمد که درحالی که ردای پیغمبررا پوشیده بود وفقها وقاریان باقرآن‌های گشوده پیشاپیش میرفتندولی بمحض آنکه مواجه‌وروبرو با لشکر شدند اصحاب خلیفه گریختند .

خلیفه نیزخواست برگرددغلامان بربری‌اوراگرفتند کشتند شوال‌سال ۳۲۰ عمرش ۳۸ بود مدت‌خلافتش ۱۵ سال ـ وجای اورابه محمدالقاهر بالله‌دادند

القاهر جوانی خونریز وسخت گیر ومتلون المزاج بود ـ مسعودی مینویسد همیشه با نیزه بزرگی حرکت میکرد وهر کجا می‌نشست آنرا پیش روی خود میگذاشت وبا این حربه برمخالفین حمله میکرد وبخشونت اوشورشیان آرام گرفتند ـ

ازکارهای بزرك آلقاهر این بود که امیرالامراء مونس ترك را با چندین نفر دیگر بحیله گرفت وکشت واموال مادرالمقتدر وکسان اورا که در م.داخله امور سیاسی طبع کرده بودند .

همه‌را مصادره نمود ـ **امااین مقله وزیر دانشمند ایرانی** را که معزول کرد بر خلاف القاهر مشغول تحریك شد و**سیما** غلامان ساجی را «منسوب به‌ابن ابی الساج یکی ازسرداران) تحریك کرد ومنجم اوراواداشت تاخلیفه‌راترساند عاقبت سیما باغلامان خود درساعتی که خلیفه مست وخفته‌بود برسر اوریختنداوراخلع وحبس کردند وکشتند جمادی الاولی سال ۳۲۲ مدت خلافتش یکسال ونیم بود ـ

۲۱
احمدراضی
۳۲۲-۳۲۹
الراضی بالله

ابوالعباس محمدبن المقتدرمخلوع ملقب به الراضی بالله متولد ۲۹۷ متوفی سال ۳٤۷ نیمه رجب مخلوع سال ۳۲۹ مدت امارتش شش سال ودوماه وده‌روز عمرش ۵۰ سال این خلیفه ازمردان خوب وعادل بودنسبت بآل علی ٤ محبت داشت ازکارهای مهم اوردفدك بورثه حضرت فاطمه زهرا ص میباشدکه تاعصراو ده بارفدك غصب شدوبازردبصاحبش گردید واودهمین کسی است که فدك را ردکرد الراضی مردی ادیب و دانشوروعالی مقام بوددرفلسفه ومباحث مذهبی اطلاعات عمیق داشت در زمان اوجنبی‌ها بنام امربه‌معروف‌ونهی‌ازمنکرقیام کرده بودند وبخانه‌ها میریختند وکاربهرج و مرج کشید خلیفه مامورینی گماشت تاازاین خودسری‌هاجلوگیری نماید ومنشوری‌صادر کرد مشتمل برتخطئه حنبلی‌ها وردعقایدآنها .

الراضی وزارت‌خودرا بابن‌مقله دادولی کاروصول‌مالیات بواسطه فقدان‌قدرت دشوار شده‌بود خلیفه ناچارخودرا بدامان محمدبن‌رائق والی‌واسط انداخت‌ومنصب‌امیرالامراء بـاودادودستورداد نام‌اورادرخطبه‌ها بخوانندوامورمالی کشوررا بعهده اوواگذاشت بدین طریق وزارت‌ابن‌مقله ازمعنی افتاد .

ابن‌رائق باکاتب خودبدلخواه خوددخل وخرج کشوررا صورت‌میداد ابن‌مقله علیه رائق باخلیفه وارد مذاکره شد ولی خلیفه اوراگرفت وزندانی کرد چون درحبس هـم اقدامات مخالفت آمیز اوشدت یافت دستورداد دست وزبانش رابریدند وبزاری تمام در زندان کشتند .

کشتن‌ابن‌مقله کاررا برابن رائق تصفیه نکردبلکه مشکل‌ترشدزبرا یکنفرترك‌دیگر نامش بجکم از خلیفه منصب امیرالامرائی را برای خودگـرفت و بر ابن رائق تفوی و تحکم یافت ،

راضی پس‌از شش‌سال وده ماه‌به‌بیماری استسقاء درگذشت ربیع اول‌سال ۳۲۹ .

۱ ـ ابن‌مقله شرح‌حال ابن‌مقله رادرضمن خوشنویسان اونقل میکنیم ـ

۲۲
ابراهیم متقی
۳۲۹-۳۳۳
المتقی بالله

ابواسحق ابراهیم‌بن‌المقتدرملقب به‌المتقی‌بالله متولدسال۲۹۹ یا سال ۲۷۷ متوفی سال ۳۵۷ پس از راضی المقتدر بحکم مشورت اعیان دارالخلافه بتخت‌خلافت نشست ولی خلافت او فقط باسم‌بود در هیچ‌کاری حق دخالت نداشت این خلیفه در سال ۳۲۹ بخلافت رسید ودرسال ۳۳۳ پسرعمویش ابوالقاسم المستکفی بالله عبدالله بن مکتفی را از خلافت خلع نمود و چشمش را کور کرد و خود بخلافت نشست .

دولت مرکزی بقدری‌ضعیف شده‌بود که همه امراء لشکرواعیان دارالخلافه‌دعوی امیرالامرائی داشتند و میخواستند مستقلا حکومت نمایند . اتفاقاً **بحکم** امیرالامراء سابن درشکارهائی در **نهرجود** بدست کردها درسال ۳۳۹ کشته شد در این اثنا امراء بویهی درجنوب ایران‌کارشان بالاگرفت وخوزستان را تهدید کرد .

دربصره **ابوعبداله بریدی** عامل‌دولت داعیه‌خودسری داشت وسفری‌نزدخلیفه آمد و ببهانه خرج لشکر وجنك با بویهیان پول هنگفتی گرفت و رفت بدون آنکه بلشکر چیزی بدهد .

خلیفه‌پس‌از کبشته‌شدن‌بحکم‌امیرالامراء کرد گورتکین‌دیلمی رامنصب‌امیرالامرائی داد وپس‌ازچندی محمدبن‌رائق که درشام بودببغداد آمد ودوباره امیرالامرا شدوچیزی نگذشت که کشته شد .

این‌دفعه‌خلیفه بخاندان حمدانیها که در موصل شبه دولتی‌داشتندمتوسل شدوناصر الدوله حمدانی راامیرالامراء کردوبرادرش‌علی‌راسیف‌الدوله‌لقب‌دادولی ترکهاشوریدند ناصرالدوله بموصل گریخت وبرادرش سیف‌الدوله بحلب رفت ودرآنجا دولت‌حمدانی‌را تاسیس کرد وبعد بواسطه ادب‌پروری وادب دوستی که داشته درتاریخ معروف شده‌است.

دراین‌روزها شورش‌ادامه داشت درنتیجه شورش ترکها توزن‌نامی که هنوزدرواسط امیرالامراء شد .

خلیفه ازتوزن وحشت داشت بطرف موصل نزدابن حمدان گریخت وازآنجا برقه رفت وبوسیله فرستادگان خودازتوزن‌آشتی خواست پس‌ازآنکه توزن بوفاداری سوگند خورد ببغدادبرگشت ولی بقدری بیمناك بود که درراه بازکسی رافرستادکه ازتوزن‌یك باردیگرسوگند وفاداری بگیرد توزن نزدیك بغدادباستقبال خلیفه رفت و خلیفه را با وزراء و همراهانش‌گرفت اوراکورکرد وپسرش عبداله را با لقب المستکفی بخلافت نشاند درسال ۳۳۳

۲۳
عبداله‌مستکفی
۳۳۳-۳۳۴
المستکفی

عبداله‌بن‌مستکفی ملقب‌باالمستکفی بالله متولد ۲۹۲ متوفی ۳٦۳ پس از ۲۹ سال خلافت عبداله درسال ۳۳۳ بدستیاری **توزن** امیرالامراء ترك بخلافت نشست وکاردست توزن بود و خلیفه‌هم سال بعدبه‌بیماری فلج درگذشت درزمان این‌خلیفه بقدری‌ضعف دولت عباسی ظاهرشده‌بود که احمدبن‌بویه داخل

بغدادشد وللمستکفی باوخلعتی داد واورا بلقب بمعزالدوله و برادرش را بعمادالدوله و برادردیگرش برکن الدوله لقب داد وخودرا **بلقب بامام الحق** نموده وآنهارا نمایندگان خودمعرفی کرد وباین القاب سکه زدکم کم کارخلافت عباسی باسم میگذشت وخلفا بنام خلیفه بغداد وامیرالمومنین خوش بودند بویه پدرعلی وحسن واحمد صیادی بود که خوابی دید تعبیر کرد فرزندانت بسلطنت میرسند وهرسه بسلطنت رسیدند که درفصلی مستقل بیان شده است .

این خلیفه وزیری ودبیری داشت بنام محمدبن شیرزاد که اوهم نتوانست کاری انجام دهد زیرا آل بویه بغداد را گرفتند

٢٤
فضل ـ مطیع
٣٣٤ ٣٣٣
المطیع لله

ابوالقاسم فضل بن مقتدر ملقب به المطیع لله متولد سال ٣٥١ خلافتش ٢٩ سال مخلوع ١٣ ذیقعده سال ٣٦٣ متوفی سال ٣٦٤ بدستیاری معزالدولهٔ دیلمی بخلافت نشست .

جنگها و شورشها و قحطی وگرانی مهیبی مرکز خلافت را تهدید میکرد .

سیوطی مینویسد در سال ٣٥١ زمان خلافت المطیع لله شیعیان بغداد بدر های مسجد نوشته لعنت بر معاویه و لعنت بر غاصبین فدك و لعنت برمانع دفن امام حسن درحرم جدش و لعنت بر قاتلین اباذر و غیره .

در زمان این خلیفه که آل بویه قدرتی یافته وزمام کشورهای اسلامی درعراق وایران و مصر دست ایرانیان و یونانیان بوده بنفع اهل بیت و اولاد علی علیه السلام قدمهای بلندی برداشته باشد از آنجمله که در همین سنوات **معزالدوله** امرکرد در مصرمردم در اذان همان کلمه حقه اولیه رابگویند و آن **حی علی خیر العمل** بود ودرعراق حکم کرد روز عاشورا را روز غیر ملی اعلام کنند و تمام دکاکین را ببستند و شهر بصورت عزادار در آمد بطوری **زنها موی برسر پریشان کردند ولطمه بصورت زدند و بصورت اجتماع اقامه ماتم و عزاداری های حضرت سیدالشهداء که هنوز دنباله آن ادامه دارد .**

در همان سال عید غدیر جشن مفصلی گرفتند و روز تاجگذاری امیرالمؤمنین ع اعلان شد.

جامع الازهر را درسال ٣٥٩ درمصر ساختند بنام حضرت زهرا فقه شیعه امامیه تدریس می‌شد درشام رسماً مؤذن **حی علی خیر العمل** میگفت سال ٣٦٠ .

در عصر المطیع خدماتی مهم بعالم تشیع نمودند وهمه از آثار آل بویه است.

المطیع در سال ٣٦٣ سکته ناقص کرد و سال ٣٦٤ مرد که پسرش بجای او نشست

درزمان این خلیفه دیگر خلافت مفهوم حقیقی خودرا بکلی ازدست داد و جزنام

تاریخ الخلفا سیوطی ـ منتخب التواریخ ـ تاریخ عمومی ـ تاریخ فخری بحارالاسلام ص ٩٥

وعصای خلافت و انگشتری امیرالمؤمنین وسند خلافت چیزی نداشتند.

المطیع‌لله درمدت ۲۹ سال وچندماه بواسطه بیماری سختی که پیدا کرد از خلافت استعفاداد و پسرخودرا جانشین نمودوخودیکسال بعد در گذشت ولی مجاری تاریخ با بویهیان بوده خلیفه بیش از یك وجود تشریفاتی نداشت.

۲۵
عبدالکریم طالع
۳۶۳-۳۸۱
الطائع لله

ابوبکرعبدالکریم‌بن المطیع ملقب بالطایع بالله. متولد ۳۱۷متوفی شب عید فطر سال ۳۹۳ یاسال۳۹۹ این خلیفه مانند پادشاهان امروز تشریفاتی بود یعنی دیگر هیچ دخالت مستقیمی در کارها نداشته فقط احکامی تبرکا وتیمماً برای منطقه نفوذخلفای عباسی می‌نوشته وحکومت دست آنها بوده درمقابل‌مبلغی یاهدایائی که‌مخارج خلیفه را تامین کندبرای آنهامی‌فرستادند ولذا این‌سه تقسیم بشرحی که در فصل آل بویه نقل کردیم الطایع پس از فوت عضدالدوله بجای اوپسرش صمصام‌الدوله‌را بسلطنت نشانید وتا سال ۳۷۲ از خلافت بر کنارشد تا سال ۳۹۳ که در گذشت

این خلیفه هفده سال وچند ماه‌خلافت کردوبهاءالدوله براوخشم گرفت اوراحبس و خلع‌درسال ۳۸۱ نمود وشرح حال‌بهاءالدوله‌را درجلد دوم میدهم

۲٦
احمدقادر
۳۸۱-۴۲۲
القادر بالله

ابوالعباس احمدبن اسحق ابن المقتدرملقب به‌القادربالله متولد سال ۳۳٦ متوفی سال ۴۲۲ این خلیفه نیز برای سلاطین آل بویه بمنزله‌رئیس‌جمهوربود که فقط فرمان امارت وحکومت وزیران‌رکن‌الدوله رانوشت و القاب آنهاراامضاءمی کرد. اما مدت خلافتش بسیارطولانی شد ۴۱ سال خلافت کرد در ۸٦سالگی‌مرد.

مجاری تاریخ را باید در شرح‌حال آل بویه و رجال بزرگ آنعصرمانندصاحب‌بن عباد که در همان اوقات از دنیا رفت جستجو کرد که در تاریخ ایران جلد دیگر مفصل بحث خواهیم کرد.

۲۷
عبدالله‌قائم
۴۲۲-۴٦۷
القائم بامرلله

ابوجعفر عبدالله‌بن‌القادرملقب به‌القائم‌بامرالله‌بوده تولدش‌سال وفاتش‌سال ۴٦۷ رخ‌داد.

القائم‌برحسب وصیت پدر بدون مزاحم‌خلیفه شدو۴۴سال خلافت کرد.

این‌خلیفه‌مافوق‌سلاطین غزنوی‌بود که درسال ۴۵۱ عقدصلح بین‌سلطان ابراهیم بن‌مسعود غزنوی و جغری بیك‌بن سلجوقی پسر الب ارسلان و برادر طغرل بیك‌سلطان‌خراسان است.

قریب صدسال چهار خلیفه حکومت داشته که با عمر کوتاهی میگذشتند و علتش انقلاب‌سخت و اغتشاش شورش عراق وایران مرکز خلافت بوده آن‌دوره‌سپری شددیگر نقش خلافت تغییر کرد و خلفا هیچ اهمیتی نداشته جز انجام تشریفات و لذا خلافت

این پسر وپدرش طولانی بوده پدر۴۱ سال‌وپسر ۴۴ سال خلافت کردند .

۲۸ عبدالله مقتدی ۴۶۷ - ۴۸۷ المعتضدی بامرالله

ابوالقاسم‌عبدالله‌بن‌محمدالقائم‌بامرالله ملقب‌به‌المعتضدبامرالله متولد سال ۴۶۷ متوفی ۴۸۷

این خلیفه در شکم مادرش بود که پدرش از دنیا رفت وبیست سال عمر کرد که خلیفه بغدادبود و حکومت اسلامی دست سلاطین‌ایرانی وترك ودیالمه‌بود .

از زمانی که خلافت بنی عباس‌دست‌ترکها افتاد و بعدآل بویه‌زمامدارشدنددیگر خلیفه نظرمستقیم نداشت ،

از بیستمین خلیفه دیگرصورت تشریفاتی بیش نبود این خلیفه‌با مقری که‌ازدولت میگرفته و درآمد املاك موروثی خودوتحف و هدایا و صلات و پیشکشیهائی زندگی میکردند فقط اقامه تشریفات‌مذهبی ورسمی مانند نماز جمعه وجماعت و عیدین‌امضای فرمان‌امراء ووزراءبرای‌ولایات کاری نداشته سیره براین جاری‌بود که‌دونفریادودسته‌باهم می‌جنگیدندهر که‌غالب‌میشد میرفت‌نزدخلیفه فرمانی‌میگرفت‌وخلیفه‌را برسمیت‌میشناخت و حوادث مهمی که واقع میشد مربوط بامراء ولایات و رؤسای ملوك‌الطوایفی بودمثلا درهمین زمان دولت مستقل کردی دردیاربکربدست یکی‌از امیران کرد بنام باد تاسیس شد- پس‌ازاوخانوادهٔ‌بنام‌بنی‌مروان‌قیام کردند ودولت‌بنی‌حمدان رادرموصل‌منقرض کردند وخودجای آنهانشستندوحمدانی‌ها شیعه درحلب‌باقی‌ماندند وآنهاهم بدست‌فاطمیان‌مصر ازبین‌رفتندمصروروم دست‌حمدانیهای‌حلب بدست‌مروانی‌های‌جزیره اداره‌میشدوجنگهای دامنه‌دار باورمیها داشتند .

درباتلاقهای بطیحه مردی‌بنام عمران‌بن‌شاهین دولتی‌تشکیل داد که بعدبدست‌یك سردارسرکش دیگری متلاشی شد .

درحله خانوادهٔ‌ازاعراب اسدی‌بنام‌آل مرندبپادشاهی استقرار یافت که امرای آن شیعه بودندوآل بویه ازآنهاحمایت میکردند وبدست سلجوقیان منقرض شدند .

دراواخرسلطنت‌آل‌بویه خلافت‌امویان اندلس هم بصورت‌ملوك‌الطوایفی درآمد ودر سال ۴۱۶ بود .

درهمین ایام واقعه مهم‌تشکیل خلافت فاطمی مصراست که علاوه برندرت کشور- گشائی بوسیله دستگاه تبلیغاتی عظیم خلافت عباسیان و جنبه مذهبی آنها را بشدت تهدید میکرد .

۲۹ احمدمستظهر ۴۸۷-۵۱۲

ابوالعباس احمدبن المقتدی بامرالله

متولد سال ۴۶۸ و متوفی‌سال ۵۱۲ عمرش ۴۴ سال ملقب به‌المستظهربالله‌درسال ۴۸۷ بخلافت رسید واومعاصر با سلاجقه بود وملکشاه درزمان اواز دنیا رفت –

بیست وپنجسال خلافت المستظهر مواجه‌با حکومتهای مختلف ترك وديلم – عرب وعجم – رومی – قبطی –بود وچون اودخالت درامور نداشت اورابرای تشریفات نگاه

داشتند فقط فرمان مینوشت و نماز جمعه میخواند و القاب صادر میکرد و شمشیر و عصا و خلعت برای امراء میفرستاد آنها هم مخارج خلیفه را تأمین میکردند .

مینویسند او عادل و رعیت پرور بود مساکین و فقراء درزمان او دررفاه و آسایش بودند۔ وعصر او جور وستم کمتر میشد ــ مردم اندکی آسایش داشتند ـ

٣٠
فضل ــ مسترشد
٥١٢-٥٢٩
المسترشد بالله

ابو منصور فضل بن المستظهر ملقب المستر شد یا المرشد بالله متولد ٢ شنبه ٧ رمضان ٤٨٦ متوفی ٥٢٩ ـ ١٦ ذیقعده در مراغه کشته شد ـ خلافتش ١٧ سال و شش ماه این خلیفه در مدت ده سال خلافت خود مسافرتها باطراف ایران کرد وتا درمراغه کشته شد بدین شرح که دربین کشمکش سلجوقیان خراسان وعراق و آشفتگی اوضاع این خلیفه که مرد کاردانی بود زمام را بدست گرفت و اوضاع را آرام نگاهداشت وبرای گرفتن مسعود سلجوقی که خودرا صاحب اختیار عراق وخلیفه وقت میدانست بآذربایجان رفت ودرمراغه جنگ درگرفت میسره لشکر خلیفه بدشمن پیوست وبقیه لشکرهم گریختند و خلیفه بر جای خود ایستاد تا اسیر شد.

قرار شد اورا باحترام باقی بگذارند و مخارجش را بدهند ولی ملاحدهٔ آذربایجان اورا کشتند ــ و جسدش ماند تا مردم مراغه در سال ٥٢٩ دفن کردند .

٣١
منصور راشد
٥١٢-٥٢٩
الراشد بالله

ابو جعفر منصور بن مسترشد ملقب به الراشد متولد ٥٠٠ متوفی ٥٣٢ پس از مرگ پدرش بخلافت نشست ـ راشد زمان پدر ولیعهد بودو مدتی هم شحنه بغداد را داشت .

این خلیفه ٢ سال خلافت داشت که پس ازپدر بتخت نشست و اوهم درمناطق امرائی که از اوفرمان داشتند.مسافرتی میکرد تا در بیرون شهر اصفهان بدست کردی کشته شد سال ٥٣٢

مسعود از راشد باج میخواست وخلیفه امتناع داشت در این اثنا داور سلجوقی مدعی مسعود شد و بازنگی امیر موصل ببغداد آمدند وخلیفه را برای مخالفت الراشد تشویق کرد تا اسم مسعودرا ازخطبه حذف نمود.

مسعود هم بغداد را محاصره کرد خلیفه بایاران خود بموصل گریخت واز آنجا بهمدان نزد داور رفت مسعود هم عهدوپیمانی که از راشد داشت بفتوای علما اورا خلع کرد وعموی او محمد بن المستظهر را بخلافت نشاند و دیدیم که دیگر خلفا دست نشانده امراء ترك و غیر ترك بودند

راشد در سال ٥٢٩ یا سال ٥٣٠ بخلافت رسیدو پس از دوسال کسری کشتهٔ شد

٣٢
محمد مقتفی
٥٣٠-٥٥٥
المقتفی لامر الله

ابو عبدالله محمد بن مستظهر ملقب به المقتفی لامرالله متولد ٤٨٩ متوفی سال ٥٦٠ خلافتش سال ٥٢٥ مدت خلافتش ٢٥ سال محمد با لقب المقتفی دست نشانده مسعود بخلافت شد خلیفه اورا نصب کرد و خود برای جنگ باراشد و داور بطرف همدان ودنبال آنها باصفهان رفت وراشد بدست تروریستهای

ملاحده کشته شد و دراصفهان دفن‌شدسال ۵۳۱ مسعود چون بر گشت در همدان‌در گذشت و برادر زاده‌اش جای‌اورا گرفت ـ ولی دولت سلجوقی‌رو بانقراض نهاد وغزهابخراسان ریخته، بودند و باگرفتن سنجر سلجوقی خراسان ازپادر آمدند .

محمد چون خواست در امور خلافت مداخله کند خلیفه باتوجه به پیش آمدهای خارج زیر بارنرفت ـ محمدهم بغداد رامحاصره کرد خلیفه‌هم بالشکر ترکها وکردها که جمع کرده بود مقاومت نمود محمد مایوس بر گشت‌چه‌خلافت از چنك سلجوقیان خارج‌شد .

۳۳
یوسف مستنجد
۵۵۵-۵۶۶
المستنجد بالله

ابوالمظفر یوسف‌بن مقتفی ملقب بـه المستنجدبالله متولد سال ۵۲۶ متوفی‌۵۶۶ .

این خلیفه درمدت ۱۱سال خلافت خود نظارت برامراء ایران وترك داشت‌درضمن‌خواب دیدکه فرشته بدست چهارخ نوشت معبرین را خواست گفتند خلافت تو ـ تا خمس و خمسین و خمس‌ماهٔ چهار«خ»ادامه دارد وهمان بود که منجمین گفتند برادرش باکنیزان قصر در مقام قتل اوبر آمده بودند آنها را گرفت وعده‌ای راکشت وجمعی رادر دجله غرق کرد وکارخلافت را باسیاستی‌آمیخته‌بعدالت بدست گرفت .

سال یازدهم خلافتش نیز رئیس دربار وبعضی‌سر کردگان خواستند سوء قصدی‌باو بنمایند درمقام گرفتن آنهابر آمد ولی آنهاپیش دستی کردند وخلیفه راگرفته درحمامی حبس نمودند تامرد .

درعصراین خلیفه هم جز اسم ومهروعصا وخطبه برای خلیفه نبود .

۳۴
حسن‌مستضی
۵۶۶-۵۷۵
المستضئی بنورالله

ابومحمدحسن‌بن مستنجد ملقب به المستضی‌بنورالله متولد سال۵۶۲ خلافتش ۵۶۶ وتاسال ۵۷۵مدت خلافتش ۹سال بود ابن خلیفه نیز اسباب دست امراء در باریان بغداد بود ولی دست بازوعادل وبخشنده بود درعصر اوفاطمیان مصر منقرض شدند ودراثر بیماری خناق ازدنیا رفت .

خلافتش ۹سال بود عمرش هفتاد سال بودکه جنبه تشریفاتی داشت همـه القاب و بزرگی بود .

اماکار دست حکومتهای ایرانی وترك وعرب وغیره بودکه بعد درباره هریك بحث می‌شود ـ.

۳۵
احمد ناصر
۵۷۵-۶۲۲
الناصرلدین‌الله

ابوالعباس احمـدبن مستضی ملقب بـه‌الناصرلدین‌الله متولد سال ۵۵۲ متوفی ۶۲۲ سی‌پنجمین خلیفه عباسی پیش‌ازهمـه آنها خلافتش طول کشید واوبمذهب شیعه تمایل داشت واولاد علی را احترام میگذاشت .

ابن‌خلیفه‌خادمی داشت که نامش‌یمن‌بودومانند اکثردرباریان خلفای اخیر ناراضی‌بودکاغذی تند وتاب آمیز بخلیفـه نوشت خلیفه پاسخ او نوشت یمن یمن یمن ثمن ثمن .

درسال ۶۲۲ ازدنیا رفت .

ناصرمدت ۴۷ سال خلافتش بیشترمواجه باختلاف سیاسی دولتهائی بود که بملوك الطوایفی قسمتهای مختلف منطقه نفوذ خلیفه راگرفته حکومت میکردند.قدرت مرکزی خلیفه بغداد هم آنقدر ضعیف بودکه جز مجلس اصلاح کاری نمیتوانست بنماید .

اختلاف خوارزمشاهیان - غوریان - چنگیزیان وهجوم مغول بایران همه سبب حملات مرکزخلافت بود ،

این خلیفه مردی لئیم وبخیل بود امابساختمان وعمران وآبادی علاقه داشت مانند یکی ازاجداد خودبناء وعمارت زیاد ساخت - بکارهای جاسوسی هم ابرازعلاقه میکرد و جاسوسان زیاد درداربار امرای اطراف گماشته بود تا ازهمه جامطلع شود خودش شبهادر شهر گردش میکرد .

درزمان او اوج دولت صلاح الدین ایوبی درگرفت وشور جنگهای صلیبی بود خلیفه دراین جنگها دخالتی نداشت ولی ازتمام قلمرو اسلامی مطوعسان یعنی داوطلب جنك شرکت میکردند .

زمان اوخوارزمشاهیان قوت گرفتندوبسبب رنجش که ازخلیفه داشتند تصمیم گرفتند عباسیان را بر اندازند ولذا سیدی را بنام سیدعلاء الملك ترندی ازخراسان بخلافت بنشانند بدین قصد درسال ۶۱۴ بالشکری گران بطرف بغداد حرکت کردند .

درهمدان شیخ شهاب الدین سهروردی از طرف خلیفه نزد خوارزمشاه آمد وشاه بسردی وبی اعتنائی اورا بارداد وپذیرفت .

شیخ شرحی درفضایل بنی عباسی مخصوصاً اوصاف ناصر بیان کرد وبانقل حدیث و تاریخ ثابت کرد که تعرض بآل عباسی شرم است .

خوارزمشاهیان دلایل اورارد کردندوجوابهای درشت دادند وگفتند بیشتربنی عباسی درزندان متولد شده اند ویاکسی ازاهل بیت را بجای اومی نشانیم که دارای همه اوصاف خوب باشد .

سفیربنومیدی بازگشت وخلیفه بتهیه اسباب قلعه داری مشغول شد ولی خوارزمشاه بجهت سرمای شدید ازحلوان برگشت وانجام مقصود را بسال بعد موکول نمود وسال بعدهم بواسطه هجوم مغول اوضاع ایران و خوارزمشاهیان دگرگون شد .

ناصردرسال ۶۲۲ سال خلافت بسن ۷۰ سالگی درگذشت .

۳۶
محمدظاهر
۶۲۲-۶۲۳
الظاهر بامرلله

ابونصرمحمدبن ناصر ملقب به الظاهربامرالله متولد ومتوفی ۶۲۳

این خلیفه مدتها درحبس پدر گذرانده بود وباپدر اختلاف سلیقه ومرام داشت مردی عدالت شعاربود دستگاه جاسوسی پدر را لغو کرد . ولی یکسال بیشترخلافت نداشت این خلیفه دراواخردولت عباسی بودکه داشت روبضعف میرفت وجزوجود تشریفاتی نبودند .

۳۷
منصور مستنصر
۶۲۳-۶۴۰
المستنصر بالله

ابوجعفر منصوربن ظاهر ملقب به المستنصر
متوفی دهم جمادی الثانی ٦٤٠
این خلیفه باذوق وعلم دوست فاضل وشاعر ومعارف پرور بود مدرسه مستنصریه را در بغداد ساخت وکتابخانه بی نظیری آنجا بوجود آورد جمع کثیری از خطاطان وهنرمنـــدان وموسیقی دانان وعلماء وفضلا اطراف اورا گرفتند ازاین راه خدمتی بسزا در نشرعلوم وفنون نمود وکتب بسیـاری بفرمان او تجلید وتذهیب واستنساخ وجمع آوری گردید.

این خلیفه بساختمان وبناوعمارت علاقه مفرطی داشت ابنیه خیربه بسیار بنا نمود که ابن بطوطه شرح دانشگاه عظیم مستنصریه اورا در رحله خود داده است .

المستنصر درسال ٦٤٠ ازدنیا رفت وپسرش عبدالله بجای او نـ

۳۸
عبدالله مستعصم
۶۴۰-۶۵۶
المستعصم بالله

ابواحمد عبدالله بن مستنصر ملقب به المستعصم بالله آخرین خلفای عباسی و سومین فرزند عباس بن عبدالمطلب است
تولدش ٦٥٦
این خلیفه ١٦ سال خلافت داشت که کارش فقط فرمان نوشتن ودعادادن بود که نمازجمعه وشمشیر وعصای خلیفه خرقه خلافت مخصوص اوبود ولی حکومت دست سلاطین ترك وتاتار ودیلم وغیره بود .

چون **منکوقا آن بن تولیخان بن چنگیزخان** درممالك ایران تسلط یافت وتاج گذاری کرد بقصد تسخیر بغداد بصـوا بدیـد خواجه نصیرالدین طوسی وزیر محقق و دانشمند اوبرادرش **هلاکوخان** را برای تسخیر بغداد فرستاد ازآنجاکـه چون اجل امتی وخـاندانی وبالاخره فردی رسیده باشد اسباب محو ونابودی اوفراهم میکردد .

ابن علقمی وزیرمستعصم که شیعه بود ومانند اکثر درباریـان ازدست خلیفه سخت ناراضی بود پیشنهاد کرد که تمام سلاطین مطیع خلیفه بغداد هستند واین لشکرانبوه بی جهت میخورند ومواجب میگیرند وکار نمیکنند بهتر است که آنها بکاری بگماریم کـه دسترنج آنها بخلیفه ریخته شود ـ

این پیشنهاد موجب قبول مستعصم قرار گرفت زیرا اواز وضع خود واباء اجدادش را میدانست که وجود تشریفاتی بیش نیستند وازفرط حرص و علاقه که بمال دنیا داشت دستمزد کار وصنعت احتمالی لشکریان را بودجه هنگفتی برای خود میدانست فرمان داد همه درپی کاروصنعتی بروند .

قشون متفرق شد ووزیرهم بودجه حقوق دستمزدی آنها رابصندوق بیت المال ذخیره کرد خلیفه هم درکمال عیش ونوش بخوش گذرانی پرداخت .

ضمناً ابن علقمی قاصدی نزدهلاکوخان فرستاد واورا ازکیفیت حال کار خود در خلیفه وعقیده خود مسبوق نمود .

هلاکوکه زمینه رامساعددانست ازراه النك همدان درسال ٦٥٥ ببغداد رفت خلیفه باابن علقمی مشورت کرد .

وزیر گفت لشکرمغول قدرت مقاومت دربرابرقشون بغداد ندارند اگرزنان‌بغداد ازپشت بامها لشکر مغول راسنك باران کنند تمام آنهاهلاك میشود .

ابن‌علقمی خلیفه عیاش رامشغول نمود تا هلاکوخان بالشکرجرار ببغداد رسیدند مستعصم دونفرسرلشکر بـاده‌هزارقشون برای مقابله باتاتارفرستاد جنك‌درگرفت قشون خلیفه مغلوب ومنهزم گردید .

خلیفه ازابن‌علقمی پرسید چه باید کرد ؟

وزیر گفت چون درمقابل قشون مغول که بزرگترین فاتح دنیابود نمیتوان مقاومت کرد مصلحت آنست که خلیفه خود را نزدهلاکوخان برود وهدایائی براو ببرد وبایولی بمسالمت بااوصلح کند که مانندسایر سلاطین فرمانی بگیرد وبحکومت خود بپردازد .

مستعصم مست ومخمور بخت‌برگشته این پیشنهاد را پذیرفت .

روزیکشنبه چهارم ماه صفرسال۶۵۶ بادوپسرس وبسیاری ازعلمای سنی وبزرگان دربین خوف ورجاء بامقداری جواهر وپول وهدایانزد هلاکوخان رفت تاوارد شدهلاکو دستورداد خلیفه ودوپسرش توقیف کردند .

وآنگاه ازدیگران استقبال شایـانی نمود وضمناً ازملازمان خود درباره کارخلیفه مشورت کرد بااوچگونه رفتار کنند .

همه گفتند اورا باید کشت .

دراین اثنا گفته شد که کشتن‌خلیفه میمون نیست .

گفتند اورا درنمدی بپیچندوآنقدربمـالند تابمیرد وکلیه ملازمین نزدیك‌بعقیده اورا ازعباسیان همه راقتل عام کرد باردیگرکسی نباشدکه درمقام تجدیـد خلافت یا حکومت بنی‌عباس برخیزد .

باین ترتیب پس‌از ۵۲۴سال خلافت عباسیان درهم پیچیده شدوحکومت بغدادهم بدست شیعیان علی افتاد واوراق سیاست منقلب شد .

پس‌از کشته شدن‌مستعصم‌چندنفرازفرزندان اوبمصر گریختند وآنجابخیال‌تجدید خلافت افتادند وایامی چند یکی‌بس ازدیگری خلافت اسمی چون خلیفه بغداد داشتند ولی‌هیچیك قدرت برتاسیس دولتی یـاحکومتی نشدند بلکه همیشه زیردست امرای‌عرب وترك میزیستند تابکلی این خاندان محوومتلاشی شد .

مستعصم مردی‌بی‌حال وعیاش وخوش‌گذران بود که بیشتر‌بسماع مطربان وتماشای مسخرگان یامطالعه کتب میگذرانید .

درباراو بازارتحریکات امرای اطراف ممالك اسلامی بود .

دراثراختلاف‌امراء سنی‌وشیعه که‌بشدت‌باهم‌درآویخته بودند امتزاج عناصرمختلف وتمدنهای گوناگون‌درزیرلوای واحد اسلام واختلاف سلیقه‌ها سبب نشست امراء وافکار پریشـان شده بود که ازاوراق همین کتاب درگذشته وآینده مطلب بدست می‌آید .

سیره خلفای بنی عباس

وقتی فیلم زندگانی خلفای بنی عباسی را از نظر یکذار نیم می بینیم مردانی نابکار وغدار و کینه توز سفاك، وخونخواری بودند اگر آنها بدتر از بنی امیه نبودند بهتر هم نمیتوان شناخت ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی بسفاکی وخونخواری شهرت یافت از بسکه خون ریخت و کشتار کرد معذلك او خیلی بهتر از منصور بود که مردی سخت مست وخونخوار و کینه توز بود وچقدر از رجال بزرك اسلام را کشت وحتی کسانی را کشت که خلافت خودمرهون خدمات آنها بود چون ابوسلمه وابومسلم وصدها نفر دیگر از آن گذشته آنقدر از سادات علوی راگشت واز اولادعلی را نابودومحوومتلاشی کرد که حد نداردوبازهم منصوررا باهارون که مقایسه کنیم خیلی بهتر ازهارون بود زیرادر عصرهارون کشتارعمومی علویین بجائی رسید که نظیر نداشت بی جهت برنا وپیر وسالخورده وخردسال رامیگرفتند وزندانی می نمودندوشبانه آنها را کشته درچاهی میریختند چنانچه این فاجعه چندباردرخلافت هارون تکرارشد یکشب شصت ۶۰ نفرسیدرا کشت وجسد آنها رادرچاهی ریخت وحضرت موسی بن جعفررا پس از چهارده سال زندانی بحیله ومکر مسموم نمود پس از او مامون اگرچه اوهم از کشتاوبزرگانی مانندوزیران خودوبزرگوارانی مانند حضرت امام رضا دریغ نکرد وبناجوانمردی آنحضرت را بنام ولایتعهدی آوردوتحت نظر گرفته وکشت اما کشتارعمومی اوبقدرپدرش نبود ازاو که گذشت بفاصله مدتی اززمان معتصم و وابق متوکل آمد که گفتند رحمت بروح ناپاك کفن دزداولی آنقدرسادات علوی وفاطمی وحسنی وحسینی وموسوی ورضوی کشتارکردآنقدردست وپابرید وزجروتهدید وتبعیدوشکنجه و آزارداد که همه مسلمین ازدست اوبتنگ آمدند وباتفکیك ممالك اسلامی ازقدرت خلفا برای جنك کاسته بنی عباس قبوربنی امیه رانبش کردندوسفاح دستورداد تمام قبورآنهارا شکافتند وهر بدنی که هنوز باقی بود بر آنها تازیانه میزدند ومیسوزانیدند واگر باقی بودآتش میزدند چنانچه مسعودی ازهیثم بن عدی طائی روایت کرده که عمروبن هانی گفت زمان سفاح باعلی بن عبداله عباس برای نبش قبرهشام بیرون رفتیم هنوزمتلاشی نشده بود عبداله هشتاد تازیانه بربدن مرده اوزدآنگاه اوراسوزانید وبعدبارض وابق رفتیم وقبر سلیمان را نبش کردیم ازاوچیزی نمانده بوداستخوانهای سرش راسوزاندیم وهمچنین باسایرقبوربنی امیه ودردمشق وقنسرین قبرولیدبن عبدالملك وخوداوراشکافتیم چیزی باقی نمانده بود قبر یزید بن معاویه راکندیم که جزاستخوانی باقی نبود وخطی سیاهی طولانی درقبراودیدیم" وآنچه قبرمربوط ببنی امیه بودتفحص وتجسس کردیم وهمه رانبش نمودیم واگراستخوانی باقی بود آتش زدیم .

معتضدعباسی درسال ۲۸۴ منشوری مشحون برمثالب بنی امیه منتشر نمود وبدست هرسقائی دادکه برمنبرمعابر بخوانند وتمام بدع ومظالم آنها را برمردم عرضه کند.

مقایسه بنی امیه با بنی عباس

ازصفحات گذشته این نتیجه حاصل شدکه بنی امیه چون رنگ ودینی نداشتندوخلافت را بسلطنت تبدیل نمودندوباعلماء ودانشمندان چندان ارتباطی نداشتند وباایرانیان که دراسلام تاثیرحساسی داشتند بدبین وبدرفتاری کردند. بدین وآئین نه تنها حامی ونگهبان نبودند بلکه توجهی نداشتند بنی عباس ائمه اربعه حنفی ـ مالکی ـ شافعی ـ حنبلی را

روی عصبیت وایجاد نفاق در دین درمقابل عترت وذریه رسول خدا که ائمه دین اسلام بودند تراشیده وبوجود آوردند . وبین آنها روی اصل تعصب وغرور مخالفتها دردین ایجاد کردند مثلا در قصاص هر کدام طوری میخواستند قصاص کنند امام بر گزیده خود باید آن طور فتوی بدهد واین اختلافات درفقه این چهار امام آشکار است وتاریخ هم مبانی اختلاف وموارد آن رانشان میدهد که هریک روی چه نظری فتوای خلاف دادند واینک مارا مجال نیست ودر آخر کتاب این اختلافات را بیان میکنیم .

ایرانیان درصدر اسلام وقرن اول ودوم نهایت جدیت وفعالیت رادر ابتکار وابداع علوم وفنون بکار بردند ومی بینیم که اسامی دانشمندان ایرانی صفحات برجسته تاریخ اسلام رازینت بخشوده است بااین همه اهمیت منفور ومبغوض ومحسود بنی امیه بودند.

بنی عباس برخلاف بنی امیه .با آنهمه بزه کاری وجنایات که نسبت بآل علی نمودند معذلك رنك دین بخود گرفته متظاهر بتقوی وادب ودین بودند وخودرا حامی ونگهبان دین اسلام میدانستند ودر نشر مبادی اسلام حقاً بیش ازبنی امیه باستثنای عمر بن عبدالعزیز کوشیدند وممالك سند وبخارا وسمرقند تاحدود چین واندلس را که درزمان اموی گشوده شده بود حفظ نمودند واسلام رادرمیان یهود ونصاری ومجوس رونق دادند وبالاخص بنی عباس ابهت دینی رابیش ازعظمت سیاسی تقویت میکردند وازاینرو باآنکه تسلط سیاسی آنها ضعیف شد وسلطه ونفوذ روحانی آنها همچنین برقرار بود .

ایرانیان در دربار خلفا

بنی عباس بعلماء ودانشمندان بسیار مرتبط ونزدیك گشته وچون غالب دانشمندان دربار بنی عباس برخلاف بنی امیه ایرانی بودند وتربیت وتهذیت ونفوذ آنها یك اثر بسیار مهم وقوی درجامعه داشت ـ درشعر وادب وحکمت وافسانه وتاریخ وعادات واجتماع و تقلید وتنسیق وسیاست واصلاح دیانت وحتی در طرب ولعب وباده گساری ایرانیان برازنده و محبوب بودند دررجال دولت علماء ومولفین ونویسندگان ودرمیان کاخ خلفاء وظیفه خواص وعوام نمایان وتاثیر بخش گردیدند ـ دوره بنی عباس واجد عناصر قوی برای دفاع وحمایت آثار ملی اسلام ازایرانیان گردید ایرانیان گاهی هم بعنوان خیرخواهی ووطن پرستی ایران پرستی راپیش میکشیدند وبسیاری از آنها دارای مقام ارجمند ومنصب بلند گردیدند و بنشر دعوت وتأیید ملت وحفظ مبادی قوم مبادرت میکردند .

دعوت وتعصب ملی ایرانیان گاهی مخفی وزمانی آشکار بود وبقدری عظمت ونیرو یافتند که عناصر دیگر مسلمین از نفوذ وتسلط وعظمت آنرا هراسان وبیمناك شده آغاز دشمنی نهادند وتأثیر آنها رادرمعارف وفرهنك بعداً خواهیم دید .

بنی امیه وزرای خودرا بمناسبت آنکه برشام خلافت داشتند وبرومیها نزدیك بودند از رومیها ونصاری گرفتند که دشمن سرسخت اسلام بودند بنی عباس تا معتصم وزرای خود را بمناسبت آنکه ازخراسان ظهور کردند ازایرانیان گرفتند وآنها دولت اسلام وشیعه علویین بودند بنی عباس ازمعتصم ببعد وزرای خودرا ازعنصر تازه واردی باسلام یعنی ترکها انتخاب کردند وآنها باهرسه طبقه دیگر بد بودند وقساوت عجیبی نشان دادند بنی عباس درهرکاری

که بنی‌امیه میکردند بعکس‌عمل می‌نمودند مثلابزانونشسته خطبه میخواندند بنی‌عباس ایستاده خطبه خواندند بنی‌امیه حدی‌درحفظ رسم‌وآداب عربیت داشتند بنی‌عباس بعکس آنها بکلی رسم‌عربی رامتروك‌نهاده برسم‌عجم وموالی عملی‌میکردند .

تجاوزات و تعرضات عباسیان بشعیان

نقض‌عهدمعاویه‌ودشمنی‌سخت بنی‌مروان‌وکشتن‌ومسموم کردن ائمه معصومین وزجروتبعید وتهدید وقتل ونهب‌اموال سادات علوی موجب شد که شیعه که دستش ازهمه کوتاه بود وبحکم طبیعت هرکه ازجان دست شوید هرچه‌دردل دارد بگوید بسب‌ولعن متقابل‌اموی‌پرداخته وتبری دینداری ازاین‌خاندان بنماید چه‌شیعه هواخواه‌اهل‌بیت بودند وآنها هدف‌دشمنی وخصومت قرارگرفتند وبطفیل‌آنها شیعه رانیز مورد غضب قرارداد تا آنجاکه فهمیدند آب ازسرچشمه خراب‌است واسنادومدارك توطئه وخصومت اولیه کم‌کم کشف شدوشیعه بخلفابدبین وغضبناك‌گردیدبالاخص که موضوع صلح‌امام‌حسن مجتبی‌واعمال فجیع‌معاویه وقتل‌وشهادت سیدالشهداء ودنباله آن‌کشتن اولاد علی‌بن‌الحسین زیدویحیی وبعد واقعه فخ که حسین‌بن‌علی راباچندین صدنفرازاولادعلی بوضعی دلخراش کشتنداین‌هاهمه بسبب سب شیعه بخلفای اموی گردید .

درخلال‌دوره بنی‌عباس‌هم‌مورد تعرض‌یاقساوت‌قلب‌وسختگیری خلفای‌عباسی‌شدند که ازاین پیش‌آمدهاآلام وحس بدبینی‌آنها تشدید نیت وکینه‌شان افزون گردید وباآنکه بخلافت رسیدن‌بنی‌عباس‌بدست شیعه بودمعذلك‌باشیعه بفکرآنکه مباداخلافت راازآنها انتزاع نماید سخت‌بمخالفت‌پرداختندشیعیان که درتحت فشار قرارگرفتنددرایران‌مرکز اصلی تشیع وسرچشمه الهام افکارانقلابی تجمع کرده وجمعیت‌های سری‌تشکیل دادند و نتیجه‌اانتزاع قسمتهای مهمی‌ازمنطقه نفوذ سلطنت خلفاگردیدکه برای اولین باردرسال ۲۰۸ خراسان مستقل شدوکم‌کم دولت‌عباسیان محدودومنحصر ببغداد گردید.

شیعه‌درحکومت ترکها

دردوره حکومت ترکهاکه اززمان معتصم نیمه‌قرن سوم شروع میشودشیعه دیگرروزخوش ندید تا اسباب سکونت وآرامشی بروی قلوب‌ونفوس آنهاباشد بلکه برعکس ازتسلطدولت‌ترك جوروجفاوفشارهاوناملایماتی مشحون‌بربدخواهی‌وبدبینی ملاحظه‌مشاهده‌نمودندتاحکومت ترك‌درشبه جزیره عربستان باقی‌بود شیعیان هم‌دراین‌قسمت باقی‌ماندند .

شیعه که اکثرایرانی باهوش‌ولایق وزیرك بودبعقیده روحی‌تنهااکتفانکرد درشئون سیاست سخت مداخله داشتند واین دخالت‌برترکهاسخت‌بودکه درتهدید وزجروتبعید وعذاب فرقه امامیه پرداختندوجنك احزابی شیعه وسنی راتشدید کردند .

شکی‌نیست که‌مخالفین شیعه جاه‌طلبانی بودند که ریاست‌ومقام ومنصب‌میخواستند واحــرازاین مقام‌ملازمه داشت‌بااسکات شیعه که درمقام زجر واذیت‌آنها برمی‌آمدند و اوراق‌آینده این حقایق‌را روشن‌میکند.

تجزیه امپراطوری اسلام گفته شد که حفظ ۱۱۸ کشور پهناور بزرگ درتمام قاره روی‌زمین بفرمان یك‌خلیفه وامپراطوری برای مدت‌مدیدی غیرممکن است زیرا حوادث روزگارمولود حوادث افکار واندیشه‌هاست وهرچه وسعت‌حکومت بیشترشود قهراً اصطلاك بیشتر میبگردد وخواه وناخواه ناراضی بیشتر میشود ـ

کشور اسلام روی قدرت‌علم واخلاق وفضیلت ودانش‌بر جهان بشریت سلطه یافت وتا امروزی که خلفا صورت ظاهر را اقلا حفظ میکردند مردم هم تشنه اصلاحات بودند و تعلیمات عالیه اسلامی روحی‌درکالبد جان‌آنها میدمید ازصمیم قلب استقبال میکردند و بسرعت‌بی‌نظیری کشورهای بزرك تحت‌سیطره اسلام‌در آمدوبیش‌از هزار ملیون مردم‌جهان بارغبت نام باسلام گرویدند ولی‌چون خلافت‌دست اجانب بصورت مسلمان افتادومرتکب هزارها جنایت شدندوبروش قیاصره روم واکاسره ایران سلطنت ودربار وتشریفات تشکیل دادند ودست مظلومان بدیوان عدالت اسمی نمیرسید .

کانون سینه‌های پر کینه ومحروم از همه چیز مشتعل شد وبصورت حساب مشخص و ومنافع فردی‌در آمدهر کس ازگوشهٔ برای ریاست وجاه‌طلبی ومنفعت خواهی خودقیامی واقدامی میکردند وزیربار یکدیگر نمیرفتند آنگاه تجزیه شروع‌شد ـ

۱ـ برای اولین باراز طرف‌یکی ازافراد خاندان اموی که‌گفتیم اصلاعرب نبودند بنام **عبدالرحمن** در اسپانیا پرچم‌مخالفت باخلفای‌مرکزی برافراشته‌شد ودعوی‌استقلال کرد ودولتی مستقل در آنجا تشکیل داد ودرسال ۱۳۸هـ مطابق ۷۵۵ م که‌خلفای عباسی درمرکز حکومت اسلامی خلافت راازبنی‌امیه بپشتیبانی ایرانیان گرفتند او خود مستقلا دولتی‌در اسپانیا تشکیل داد ـ

۲ ـ دومین بار سه سال‌پس ازعبدالـرحمن **ادریس‌نامی** که خودرا بخلیفه چهارم منسوب میدانست یعنی‌ازسادات علوی‌بود بنی‌عباس‌وبنی‌امیه را ببیك‌چشم‌هر دوغاصب‌شناخت ودر **مراکش** سلسله‌ای علوی تأسیس کرد وشهر قدغه رادر سال۱۷۲ هـ مطابق‌با۷۸۸ م پایتخت حکومت خود قرارداد وبقیه **افریقیه** را هم پس‌از حکمرانی **«اغلبی» وآل‌اغلب** در سال ۱۸۴هـ و۸۰۵م گرفت **برقیروان** استقلال یافت وازتصرف **آل‌اغلب** که نمایندهٔ خلفای عباسی بودند بیرون برد .

۳ ـ سومین تجزیه‌درقرن سوم یعنی درسال ۲۴۶ هـ و۸۷۷م بود که **که‌ابن‌طولون** مصر وشام‌را مستقل ساخت وتاسی‌سال باحکام خلفای عباسی کشمکش کرد ودرسال۳۲۳هـ و۹۳۴م که **اخشید** سلسله خودرا تأسیس نمود دیگرهیچیك از ممالك مغرب فرات تحت نفوذ سیاسی خلفای بغداد نمانده فقط نفوذ اسمی آنها باقی بود و باستثنای **اندلس و مراکش** همه‌جا خطبه وسکه بنام خلیفه بغداد میخواندند ولی‌اعمال نفوذشخصی وجلب منافع‌فردی‌بود ـ گاهگاهی هم‌برای خلیفه تعارف وهدیه‌ای «حق‌السکوت» میفرستادند ـ

۴ـ چهارمین تجزیهٔ‌مهم درطرف شرق‌شروع‌شد که **که‌طاهر ذوالیمین** سردار نامی‌مامون درسال ۲۰۴ هـ و۸۴۹ م‌چون والی واستاندار خراسان شد رایت استقلال بـرافراشت و فرزندان طاهر سلسله‌هائی که بعداز ایشان روی‌کار آمدند .

متعاقب آنها درصنعاء دولت عربی کوچکی بنام یعفوریه تشکیل شد که مدتی حکومت عربی دیگری بنام زیادیان در یمن تشکیل یافت که سالها امارت نمودند.

ازاین ده حکومت اول دولت علویان درطبرستان استقلال نام داشت وپس از آن ادریسیان درمراکش که هنوز دنباله آنست بقیه بنمایندگی خلفا امارت داشتند وبنام عباسیان سکه وخطبه میخواندند،

تاریخ اسپانیا در کشور اسپانیا قومی بنام گنهای شرقی که از مسیحیان اروپا بودند وبکشتی رانی و تجارت بسرمی بردند.

مسلمین درسال ۹۲ هجری مطابق ۷۱۱ میلادی باسپانیا قدم گذاشتند و بتدریج سرتاسر شبه جزیره راگرفتند.

گروهی عیسویان که اسلام را نپذیرفتند بدامنه های جبال پیرنه پناه جستند - آرزوی آنها همیشه آن بود که فرصتی دست دهد ومسلمین را از سرزمین پرانی خود بیرون کنند وبار دیگر اسپانیا راتحت تسلط وتصرف خود درآورند وبدین نیت غالباً بامسلمین در زدوخوردو کشمکش بودند.

این مناقشه ها و مبارزه های سیاسی قریب چهارقرن طول کشید - تادولت اموی اندکی روبضعف نهاد و ملوك الطوایفی درممالك اسلامی ظاهرشد عیسویان بیرون نمودن قسمتهائی از اسپانیای شمالی وشرقی راازکف مسلمین موفق شدند و درآن نواحی دولتهائی برای خود تشکیل دادندمانند دولت **ناوار** در دامنهٔ عربی و **آراگن** دردامنه بیرنه مرکزی ودولت **لئن** در اسپانیای شمالی غربی ودولت **کاتالونیا** یعنی ایالت **بارسلن** کنونی چندی بعد پرتغال وولایت **کاستیل قشطالونه** در مرکز اسپانیا مستقل شد وهمه برضد مسلمین متحد شدند وبتدریج تمام اسپانیا باستثنای سلطنت کوچك **غرناطه** «محصور بین کوههای جنوبی اسپانیا و ساحل مدیترانه» ازتصرف مسلمین بیرون آوردند وحوزه اقتدار مسلمین دراسپانیا منحصر بهمین ناحیه کوچك شد که خاندان **بنی الاحمر** بر آنجا فرمانروائی می کردند.

آغاز خلافت درمغرب تفرقه و خلافت اسلامی ازعصر منصور آغازشد وعلل وعواملی داشت که میتوان مهمتر ازهمه وعلت العلل را بیدادگری بآل علی وایرانیان هواخواه آنها دانست.

همینکه خلافت بدستیاری ایرانیان ازامویین وآل مروان گرفته شد بدست بنی عباس سپردندوبعد هم عدم لیاقت آنها برایرانیان ثابت شدانصراف حاصل کرده متوجه آل علی شدند-فرماندهان دوره اموی که در شرق و غرب کشورهای اسلامی بودند علم مخالفت بر افراشته و مستقلا خلافتی تشکیل دادند از آن جمله خلفای اموی دراندلس میباشند که در این عصر اعلان استقلال دادند که بعد بشرح آن می پردازیم.

خلفای اموی اندلس امپراطوری اسلام بسرعت شگفت آمیزی درسراسر دنیای صدر اسلام پرچم حکومت خودرا بهاهتزاز بر افراشت - و این سرعت فتوحات و جهانگشائی تا زمان هارون ومامون بنهایت رسید که بقول مستشرقین در

تاریخ بشریت نظیر نداشته است. اواخر دورهٔ امویان و اوایل دورهٔ عباسیان فتوحات بکمال رسید و درچهار قاره خاك اسلام حکومت یافت.

تجزیه دولت عرب

درعصر هارون اگرچه باشکوهترین ادوار خلافت اسلامی بود ولی باید آن را دوره تجزیه خواند زیرا در اثر بدرفتاری و کشتار وافر غالب ممالك اسلامی مهیای خروج از تحت نفوذ خلفای بغداد شدند.

تجزیه دولت عرب مقارن باجلوس ابوالعباس سفاح بود که بجای بنی امیه نشست وچون دست بکشتار امویان گذاشت یکی ازاین خاندان بنام عبدالرحمن نوه هشام بن عبدالملك از جنگ بنی عباس گریخت و ازطرف مشرق داخل اندلس شد بهمین جهت او را عبدالرحمن الداخل نامیدند سال ۱۳۹ .

مردم اندلس که هواخواه بنی‌امیه بودند - «چه نژاد امویها غربی بود» اطراف او را گرفته با اوبیعت کردند وچون پای بنی‌عباس هنوز بسرزمین ایشان نرسیده بود معارضی نداشت و سلسلهٔ معتبری تشکیل داد که بنام خلفای اموی اندلس مدتها در آن دیار باشکوه وجلال بسیار حکومت کردند .

فتوحات بنی امیه

پس از فتوحات مشعشع عصر شیخین نوبت بمعاویه رسید چون استقرار یافت و حرص و ولعی در مال و مقام داشت دنباله فتوحات را گرفت اما دونقص بزرك در سیاست او بود که سبب وقفه پیشرفت مسلمین گردید یکی باج وخراج دادن بنصاری که بنظر ما یقیناً سابقه باشئون خانوادگی او داشت وهمین جهت دلیل عدم موفقیت او درفتح قسطنطنیه شد.

بنی امیه بطور کلی دنباله فتوحات ایام ابوبکر و عمر را گرفتند و معاویه که در شام همسایه روم شرقی وسرزمینهای عیسوی نشین بود بنام جهاد باآنها بجنگ پرداخت و مهمترین لشگرکشی اوقسطنطنیه مرکز پایتخت روم شرقی بود که در سال ۴۸ بحمله پرداخت ولی پشت حصار های آنجا ماندند ومنهزم برگشتند .

سلیمان بن عبدالملك آل‌مروان این حمله را تجدید کرد وبابرادرش مسلمه درسال ۹۷ - ۱۲۰۰۰۰ سپاهی با عدهٔ کشتی از طرف خشکی و دریا بپایتخت روم شرقی حمله کردندو آنشهر را محاصره نمودند لیکن ازعهده تسخیر برنیامدند سلیمان برادرش مسلمه را برای فتح گذاشت و بپایتخت خود برگشت سی ماه قسطنطنیه در محاصره بود وچون مردم آن‌شهر ازبالای حصار پارچه‌های آتشبار برسرقشون اسلام ریخته تلفات زیاددادند وچون خلیفه درگذشت مسلمه هم برگشت وباردوم هم مغلوب گشتند تا اول قرن دوم بدست محمد فاتح قسطنطنیه تصرف شد.

درعهد معاویه چنانچه درجای خود بحث کردیم بعلت انحراف شدید وتخلف وتمرد ازسیره اسلام مردم ازمعاویه سخت مکدر وناراضی شدند و بالاخص مردم افریقیه یعنی «تونس حالیه» ازاسلام برگشتند همان برگشتنی که اهل رده عصرابوبکر برگشتند .

معاویه عقبة‌بن‌نافع رابحکومت افـریقیه فرستاد وآنمردقسی‌القلب مانند بسربن ارطاة که بمدینه رفت گروهی را ازدم شمشیر گذرانید وچون شهری نبود که والی اقامت

کند درنقطه‌ای که فقط محل نزول کاروان بود بخیال بنای شهر افتاد.

درسال پنجاه هجری شهری ساخت که قیروان معرب کاروان نامیدنــد وبزودی از شهرهای مهم ومرکز افریقیه ودر صف شهرهای مهم بنای مسلمین مانند کوفه وبصره - بغداد - قاهره قرارگرفت وپایتخت عده‌ای ازامرای مسلمین افریقا گردید.

فتوحات عمده امویان درعهد ولید وهشــام بود ومهمترین فتوحــات آنها از این قرار است.

۱ - درطرف مشرق عامل حجاج بن یوسف مهلب بن ابی صفره بـرخراسان ختلان و خجند رافتح نمود.

سپس درعهد سلیمان بن عبدالملك پسرمهلب یزید باسپاهی عظیم از مردم شام و مصر وخراسان برای تسخیرچین بجرجان درگرگان آمد و چون تصرف چین بنظرش مشکل آمده ازجرجان بطرف طبرستان رفت وبرادرخود خالد را بجنك سپهبد طبرستان فرستاد وسپهبدبرادریزید راکشت وناچار اواز درمسالمت واردشد.

اماچندی بعدبقصد انتقام ازراه ری برماوند حمله کرد و مردم آنجا را قتل عام نمود امابازنتوانست قدم بخاك اصلی طبرستان گذارد.

طبرستان بهمین حال بود تاعهد بنی عباس بدست خود ایرانیان حامی بنی عباس آنخاك وسیع راتصرف کردند چنانچه در فتوحات بنی‌عباس‌خواهیم گفت.

عامل دیگر حجاج برخراسان قتیبةبن‌مسلم بودکه اوچغانیان راگشود ویـکی از سران‌سپاهی او بنام **نصر بن** سیاربر**فرغانه** تسلط یافت‌وحدودممالك اسلامی راتامرکز آسیا ومرزچین رسانید.

درروزگار ولیدحکومت حجاج برعراقین یکی ازسرداران اوجلگه سندراکشور وغنایم بسیار از غـارت بتکده‌های هند بدست آورد و راه اسلام را بطرف کشور پهناور هندوستان بازکرد ودرعهد خلفای دیگری اموی دامنه فتوحات مسلمین وسندپیشرفت

۲ - درسمت مغرب زمان بنی امیه حکومت افریقیه نصیب موسی بن نصیرشد واو ازطرف قیروان بطرف اقیانوس اطلس پیشرفت وسرتاسر مراکش حالیه را تسخیر کرد وبهند و طنجه رسید وچون آنجا آخرین نقطه خشکی طرف مغرب مسلیمن بودآنجارا المغرب الاقصی نامیدند.

جبل‌طارق - موسی بن نصیریکی‌ازغلامان خودراکه طارق بن‌زیادنام‌داشت والی‌مغرب کرد وخود بقیروان برگشت.

طارق در سال ۹۲ بخیال افتادکه ازدریای مدیترانه بگذرد وءاسلام را دراسپانیا منتشرسازد بـاین عزم ازتنگه‌ای که هنوز بنام طارق و گوهی که ابتدا طارق برآن فرود آمد وعده‌ای سپاه باکشتی عبورکردند و چون بپای کوه مزبور رسید امرداد کشتی‌ها را بسوزانند تا لشکریان امیدی بمراجعت نداشته باشند آنـگاه طارق بر جبل کوه بالا رفت وبابیانی مهیج مسلمین را بفتح اسپانیا تحریص و تشویق نمود.

مردم اسپانیا طایفه زیری گت وپادشاه آنها ردریك «لدزیق» نام داشت .

سپاهیان طارق باوجود عده قلیل در سال ۹۲ مطابق ۷۱۱ م درمحل شریشق بفتح بزرگی نائل شدند ودرنتیجه این فیروزی جلگه حاصلخیز جنوب شرقی شبه جزیره ایبریا بدست مسلمین افتاد آنجا مسکن طایفه وحشی ژرمنی واندالها بودکه واندالوزیا میخواندند ومسلمین آنجا را اندلس گفتند و بتدریج تمام اسپانیا باندلس شهرت گرفت .

طارق پس از ورود بخاك اندلس پشت سریکدیگر بلاد غرناطه ـ قرطبه ـ طلیطله رانیز گرفت و از راه‌جلگه ساحل شرقی اسپانیا را فتح وجزایرغربی مدیترانه و جنوب فرانسه وشمال اسپانیا رانیز بروی‌مسلمین گشود .

این فتوحات تا عصرعمربن عبدالعزیز انجام شد وتا آنروز مجاهدین اسلام همه عرب بودند وتعصب وغیرت عربی درنشر دین سبب موفقیت آنهاشد وهمه جا لشکریان اسلام بسیره مجاهدین‌عصرشیخین بقصدفتح وغنیمت واعتلای اسلام می‌جنگیدند ومرگ رابرای نیل بدرجه شهادت وفوزعظیم برای وصول بهشت بحدکمال می‌طلبیدند .

یعنی معتقد بودند اگر بکشند یاکشته شوند بهشت میروند ولی اوایل قرن‌دوم واواخر عصرامویان چون قشون بومی‌افریقائی وبربری که اسلام قبول کرده بودند وتازه مسلمان سست ایمانی بودند درقشون راه یافتند .

قصدشان‌فقط غنیمت جنگی بود آنهاباعث شکست ووقفه فتوحات وپیشرفت‌مسلمین شدند تا اندك غنیمتی‌بدست می‌آوردند فرارمیکردند دربند فتح وپیروزی نبودند ولذا بین اعراب مهاجر ومسلمین تازه وارد همیشه نزاع واختلاف بود .

عمربن عبدالعزیز خود در شهر زبونه از بلاد دامنه شمالی پیرنه فتح بزرگی نمودوآنجارا مرکز عملیات نظامی خودقرارداد و شهرهای **تولوزولیون** راگرفت‌وتا معابر آلپ غربی‌و قلب فرانسه پیشرفت .

در عهد هشام درنتیجه این فتوحات ممالك اسلامی بمنتهی درجه وسعت خودرسید چه در این تاریخ ازکنار سیحون تا اقیانوس هند تحت‌حکومت خلیفه اموی بود .

تنها نقاطی از دنیای معلوم آنعصر که از این حوزه خارج محسوب میشد ممالك شمالی‌مدیترانه و روم‌شرقی وچین وقسمتی از هندوستان بود.

آخرین پیکار مسلمین دراروپا

در سال۱۱٤ه ۷۳٤م یکی‌از مهاجرین‌یمنی بنام عبدالرحمن غافقی سردار سپاه اندلس‌بود یعنی ازفتح‌قسمت جنوب‌شرقی فرانسه لشکریان خود راتا شهر**پواتیه** رسانید در آنجااین لشکریان فرانك بسرداری **شارل‌مارتل** با سپاه عبدالرحمن جنگ درگرفت مسلمین نزدیك فیروزی بودندکه عبدالرحمن کشته شد و چون شب شد بربرهای لشکری که قصدشان‌فقط غنیمت‌بودشبانه غنایم‌را برداشته فرارکردندکه مبادا از آنها پس گرفته شود درصورتیکه اگر اندکی مقاومت میکردند و انضباط را ازدست نمیدادند شارل‌را مغلوب میکردند ناچار بقیه مسلمین‌عرب هم منهزم شدند وسپاه‌شارل تاچندین فرسنگ

مسلمین راتعقیب کردند ولی اثری نیافتند .

شکست پواتیه از وقایع مهم تاریخ اروپاست که مسلمین دیگر دراروپا به پیشرفتی نایل نشدند واروپای غربی ازنفوذ اسلام مصون ماند .

جنگهای هشام در مغرب هشام جنگ باروم یهاراپس ازمدتی تعطیل تعقیب کرد وپسرش معاویه ثانی وسلیمان ثانی سرداران این جنگها بودند

این معاویه جدخلفای اموی اندلس است که روزی درشکارازاسب افتاد ومردقبرش نزدیکی شهر **بردسه** درآسیای صغیر باسم غازی موجودومعروف است که اغلب عوام اورابا یزیداول قاتل امام حسین اشتباه کرده اندهشام درکناره‌های دریای خزرجنگهائی باترکها داشتند که همیشه موفقیت آمیز نبود .

درزمان هشام دراسپانیا «اندلس» اعراب پس ازعبور ازپیرنه واستقراردر **ناربن** که درزمان عمربن عبدالعزیزفتح شد بافرانکها گلاویزشدند وبشهر تولوزحمله بردند که امیرفرانك جلوگیری کرد .

درزمان هشام عبدالرحمن والی اندلس شد ونخست مونوزه بربری را که درشمال اندلس یاغی شده بودوبااواتحاد کرده بوددرهم شکست وازآنجابجنك او رفت واورامیان رود گاردن واردنی در«فرانسه» شکست دادولی اودازشارل مارتل استمداد کرد واودر نزدیکی پواتیه بااعراب روبروشدجنك چندروزطول کشیدویکروزعربها حمله دسته جمعی سختی کردندولی فرانکها نیزپایداری نشان دادندوفردای آنروز اعراب پس نشستند رمضان سال ۱۱۴

ده‌سال بعداعراب بازازکناررود رون مقداری درخاك فرانسه پیش رفتند ولی فتح و تصرف نبودفقط تاخت وتاز بودپایگاه این حمله‌ها قلعه ناربن بود که بوسیله خطی ازقلعه‌های مستحکم رباط باایالت پروانس فرانسه اتصال داشت شارل پس ازفتح پواتیه قلعه ناربن را محاصره کردولی نتوانست بگیرد .

بیست ودوسال بعدپادشاه فرانك پپن ملقب بکوتاه آنجـا رامسخر کرد ۷۵۹م ودیگر بتصرف اعراب نیامد .

پس ازجنك پواتیه هشام چند دفعه والی اندلس را عوض کرد ولی سودی نداشت وبا فرانکها برنیامدند ازطرف دیگر بربرهای افریقای شمالی ازجورعمال وسنگینی بارجزیه و مالیات سربشورش برآورده بودند .

هشام ازشام بسرداری کلثوم بن عیاض قشری لشکر برسر شورشیان فرستاد آن لشکر شکست خوردوعیاض کشته شد

باابن مقدمات دیدیم که بنی امیه ثابت کردند که ازعرب نبودند وغربیهاهم باآنکه هواخواه بنی امیه بودند ازفشارظلم وستم ومالیات‌های بی‌حساب معاویه وآل مروان بتنگ آمدند که سربشورش برداشتند

استقلال غربیها درسال ۱۳۹ بپیشوائی عبدالرحمن الداخل شروع شدودولت اسلامی رادرغرب تشکیل داد درسال ۱۳۸ تاسال ۴۲۲ هجری بروش سیاست عباسیان عمل میکردند

عبیدیان

مقارن اوایل قرن سوم که قرمطیان ظهور کردند وتجزیه دولت اسلامی شروع شد مردی بنام عبیداله بن میمون اصفهانی از آنشهر بخوزستان رفت ومردم را بامام اسمعیلی درخفیه وپنهانی دعوت کرد وپس از خود او پسرش دنبال کار پدر را گرفت ومردی را بنام ابن حوثب برای دعـوت بیمن فرستاد واورا از یمن واعیانی بمغرب وافریقای شمالی فرستاد وقبیله بربری کتامه را جلب کرد .

ابن حوثب مرد دانا وزیرکی پیدا کـرد بنام ابوعبداله الشیعی که او را مامـور افریقا نمود.

ابوعبداله بمکه رفت ودر آنجا باصاحبان قبیله کتـامه آشنا شد وبا آنها بافریقا رفت بنشر دعوت مشغول شد وبربریها از همه طرف نزد او جمع شدند وکارش بالا گـرفت ومشغول کشور گشائی شد

نسبت خلفای فاطمی افریقا

این سلسله را علاوه بر فاطمیان عبیدیان هم میگفتند بدین جهت که نخستین خلیفه آنها **عبیداله** نـام داشته ووجه تسمیه آنها بفاطمی این است که آنها خودرا از نسل **فاطمه زهرا** میدانستند

خلفای عباسی که فاطمیان را یاغی ومعترض برخود میدانستند نسب آنهارا تکذیب نمودند و قـدح کـرده آنها را از اولاد « یصان یهودی » مؤسس فرقه دیصانیه یهود میخواندند.

درزمان القادربالله یعنی سال .. . هجری نوشته است در این خصوص بامضای فقها وقضات رسانیدند که فاطمیان مصر اولاد فاطمه زهرا نیستند بلکه یهودی بوده اند این تبلیغات درمردم سنی العصر درآنزمان تأثیری بسزا داشت مـورخین نیز تحت تاثیر این تبلیغات قرار گـرفته ولذا هنوز نمیتوان تحقیقا گفت نسب خلـفای فاطمی بکجا منتهی میگردد .

موضوعی که بیشتر این نظریه مشکوک را تائید میکرد این بود که این سلسله در آغاز دعوت از تصریح نام ونشانی ونسب خود دریغ داشتند بلکه بیشتر پیشوایان خـودرا بلقب ویا کنیه میخواندند ومعرفی میکردند مثلا وفی - نقی - رضی وغیره میگفتند در صورتی کـه نام خود عبیداله محمد بوده است .

دوستان وشیعیان فاطمی که اسمعلیه نامیده شده اند معتقد بودند که امامت از حضرت امام جعفرصادق ع بپسرش اسماعیل واز او بفرزندش محمد رسیده است در حالی کـه نصوص امامت صدسال قبل از تولد آنها بنام ونشانی از شخص پیغمبر ص وپدران آنها نقل وتصریح شده بود .

عقیده اسماعیلی بعداز آن شرح وبسط پیدا کرد وباافکار فلسفی وعرفانی آمیخته شد که هنوزهم ادامه دارد وهمان فرقه هم بچند شعبه وتیره تقسیم شد که امروز شعبه اسماعیلی آقاخانی قریب پنجاه میلیون پیرو در هندوستان دارد وآنها غیر از طایفه اسماعیلی بهرئی می باشند .

امام اسماعیل در **سلیمه** شام اقامت داشت ـ خلیفه عباسی المکتفی درسال.... هجری

قصد کرد اورا دستگیر نماید اوازسلیمه بمصر گریخت ومدتی درشهر فسطاط بصورت یك بازرگان در کوچه‌ها میگشت .

ابوالفداء مورخ معروف مینویسد خلیفه دستورداد امام را درمصر دستگیر کنند ولی اورا نیافتند ودراواخر دوره طولوئی‌ها که در مصر آشوب شد امام بافریقارفت تاخودرا معرفی نماید درشهرسجلماسه بدست بنی‌مدرار که متصرف افریقا بود گرفتاروزندانی شد ولی ابوعبداله الشیعی مشغول فتح بود وسه دولت افریقا یکی پس از دیگری بدست او سقوط نمودوقاده رااز بنی الاغلب وتاهرت را ازرستمیها وسجلماسه رااز بنی مدرار گرفت و امام عبداله وپسرش را اززندان بیرون آورد واورا بایك تجلیلی برقاده برد .

مهدی فاطمی تا ۳۲۲

این جا عبدالله بنام مهدی فاطمی بخلافت نشست فاطمیان مصر از سال ۲۹۷ حکومت کردند ــ وبسیاری شادمان بودند که این حدیث رااز پیغمبر ص روایت میکردند که رسول خدا فرموده است

علی راس ثلثمائه تطلع الشمس من مغربها وآنرا منطبق باخلافت وسلطنت خوددانسته وگفتند آفتاب وجود عبدالله (محمد) ازمغرب طلوع کرده است ــ

عبدالله دراولین فرصت ابوعبدالله الشیعی و برادرش را کشت بهمان علت که عباسیان ابومسلم را کشتند زیرا عبدالله هم مانندمنصور که ازابومسلم می‌ترسیداوهم ازعبدالله الشیعی که قهرمانی شجاع بودمی‌ترسیدواورا کشت وپس از آنکه خیالش ازاو راحت شد بتنظیم امور کشوری وجهانگشائی پرداخت ــ

برای لشکر کشی او دوراه راپیش گرفت یکی از طرف شرقی بمصر وازآنجا بسایر قلمرو عباسیان ودیگر ازغرب بسایر قسمتهای افریقای شمالی وجزیره سیسیل که درآنجاها هنوز بقایائی از فاتحان عرب حکومت میکردند ــ

مقصد و هدف اصلی عبدالله از حمله بشرق برافکندن عباسیان بود که مهدی پسر خودابوالقاسم راکه درآن موقع جوان ۲۲ ساله‌ای بود با لشکری که یك نیروی بحری نیز آن‌را کمك میکرد بفتح مصر فرستاد وطرابلس غرب وبرقه وسپس اسکندریه را بی‌زحمت مسخر کرد و گرفت اما در **فسطاط** تکین ترك با کمکی که مونس برایش فرستاده بود بمقاومت ایستاد ولشکر فاطمی ناکام ومایوس برگشت ولی پس از چندی تجدید مطلع کرد دوباره لشکری بهمان کیفیت و باهمان سردار عازم مصر شد وباز در فسطاط بهمان مانع برخورد ولی پافشاری کرد امادرمقابل پافشاری او امیرالامراء مونس از بغداد شخصا برای دفاع مصر آمد ولشکر مهاجم بار دیگر بافریقا برگشت و برقه ازدست اورفت درسال ۳۰۸ **ولیکن درطرف غرب دولت فاطمی همه‌جا کامیاب بود .**

درجزیره سیسیل سربازان بربری برئیس خود ابن قرحب که بغلبه متصرف جزیره شدوخودرا **مولای خلیفه عباسی** نامیده بود شوریدند واورا گرفته نزد مهدی فرستادند وبقتل رسید وسیسیل بتصرف خلیفه فاطمی درآمد .

مهدی سیسیل راپایگاهی برای تاخت وتازهای دریائی قرارداد وباکشتی‌های خود برسواحل **ایتالیا ودریای ادریاتیك** دستبردهای شگرف میزد **مغرب افریقا را از**

بقایای ادریسیان که مدتها در آنجا حکومتی داشتند صاف کرد پس از آن شهر وقلعه مهدیه‌را درقیروان ساخت که قیروان پایتخت خلفای فاطمی گردید .

القائم بامر الله ۳۲۴

مهدی درسال ۳۲۲ مردوپسرش ابوالقاسم **بالقب القائم بامرالله** بجای اونشست ــ لشکر کشی بمصر برای‌سومین بارتجدیدشد **القائم** لشکری بسرکردگی یکی ازموالی خودبنام دیذان روانه اسکندریه کرد وآنجا راگرفت ولی درفسطاط بامقاومت اخشیدوالی مصرمواجه شد که عقب‌نشینی کرد **القائم** درصددبود که لشکرنیرومندتری باسکندریه بفرستد ولی‌درداخل فتنه‌ای رخ‌داد که خلیفه رابدفع آن مشغول کرد .

یکی ازوقایع این‌بود که مکتب داری از قبیله بربری زنانه بنام **ابویزیدمخلد** بعنوان حمایت ازسنت‌اهالی کوهستان را شورانید ودرسال ۳۳۲ ناحیه **تونس**‌را بتصرف درآورد و **القائم** را در **مهدیه** محاصره کرد .

ابن‌ابویزید مردی بود شصت ساله که بر خری سوار میشد وبدینجهت اورا خمار «بتشدیدمیم» مینامیدند .

اسماعلیه میگفتند دجالی که دراخبار ظهورقائم ذکرشده این ابو-یزید است .

محاصره مهدیه یکسال طول کشید وقبیله کتامه که باخلیفه فاطمی بودند درجنگی شکست‌خوردندامارئیس قبیله صنهاجه بارساندن خواروباربقلعه خلیفه را نگهداری کرد تاآنکه مریدان شیخ مکتب دارکم کم پراکنده شدند .

مکتب دارقوای تازهٔ فراهم کرد وجنگ‌راادامه داد دراین اثناالقائم مردسال ۳۲٤

ابوطاهر اسماعیل ملقب به‌المنصور

پس ازدرگذشت‌القائم‌پسرش ابوطاهراسمیعل ملقب به‌المنصور خلیفه شد وجنگ‌را درطرف غرب ادامه داد درضمن‌ابویزیددر جنگ بزخم مهلکی هلاک شدولی مملکت‌آنها دوچار آشوب و انقلاب شده بود ــ اوریمیها دوباره‌سر کشی‌نمودندو**مراکش** راتصرف کردند و**سیسیل** راهم عربی کلبی بدست‌گرفته بود ــ وهرکدام جداگانه حکومت میکردند .

منصوربرای استقراربراوضاع دست‌بکارشد وشروع بپیشرفت نمود که ناگهان‌دراثر سرماخوردگی درسال ۳٤۱ درگذشت

ابو تمیم‌معدملقب به‌المعزلدین‌الله

پس ازمردن المنصور پسرش ابوتمیم‌معد ملقب بالمعزلدین‌الله بخلافت نشست‌اما درزمان اومشکلی بزرگتر ازمشکلات‌عصر پدرش رخ‌داد وآن‌بپاده کردن لشکری بودازطرف‌عبدالرحمن خلیفه اموی اندلس **درسوس** و خواست انتقام حمله‌های فاطمیان را برقلمروحکومت اوبگیردولی درهمان‌موقع مسیحیان دراندلس شوریدندولشکراموی ناچارشدبرای آرام نمودن آنها باندلس برگردد .

سردارالمعزغلامی بودیونانی بنام‌جوهر که‌آزادشده بود«مولی» بالشکرهای **کتامه وصنهاجه** مغرب راآرام کرد ومراکش رادوباره متصرف شد سال ۳٤۷ .

المعز باخاطرجمعی بدون معارض باجرای سیاست دیرین فاطمیان پرداخت ومصر را فتح نمود ـ وضع مصردراین موقع عوض شده بود ـ زیراکافوراخشیدی مرده بودو کشور دچارقحطی وهرج ومرج بود.

یعقوب بن کلس که اداره آنجارا ازطرف عباسیان بدست گرفته بود بواسطه رنجشی که ازابن فرات وزیربغداد داشت نزدالمعز آمد ووضع آشفته مصر را شرح داد ـ در این اثنا جوهر بطرف مصررفت درسال ۳۵۸ بودکه براه سران مصر باستقبال اورفتند واظهار انقیاد واطاعت کردند **اخشیدیها درجیزه** اندك مقاومتی نشان دادندولی ماسارنی شکست خوردند وجوهروارد فسطاط شدومحلی راکه بعد شهرقاهره خواندند وپایتخت مصرشد اردوگاه نمود .

پس ازاستقرارمصر نوبت شام شدکه جنوب آن بدست برادرزاده اخشید بودحسن بن عبداله سردارفاطمی جعفربن فلاح رادررمله شکست دادوسال بعد (۳۵۹) دمشق راتصرف کردشمال شام «حمص» هم بدست سیف الدوله حمدانی بود وانطاکیه دردست بیزانسیها وهردوباهم درزدوخورد بودند ـ بدین جهت فاطمی‌ها ازتاختن بآنجافعلا خودداری کردند بعلاوه مشکلی هم ازناحیه قرمطیها پیش آمده بود .

قرمطیها ازحسن اخشیدی متصرف دمشق مستمری داشتند که بافتح فاطمیهاوزوال حسن آن باج هم ازمیان میرفت بدین جهت بمخالفت فاطمی‌ها برخواستند وباخلیفه بغداد آشتی کردندکه علیه فاطمه‌بن قیام نمایند ازبنی عباس پول‌ها گرفتندوبکمك آنهابرخواسته بردمشق حمله کردند .

جعفربن فلاح که ازآغازباین جنبش اهمیتی نداده بودکشته شدوقرمطی‌ها پس از دمشق رمله راهم تصرف کردند وازآنجا باجماعتی ازاخشیدیها بمصرهجوم بردند ودر جنگ اول برجوهروبربریها غالب شدند ولی درآخرشکست خورده بشام فرارکردند

دراین هنگام خلیفه فاطمی پاینخت خودرا ازمهدیه بقاهره منتقل کرد واملاك افریقای خودرا که باپایتخت تازه بیابانها فاصله پیداکرده بودبه بکبن واگذارکرد .

بنی زیری و سلطنت عرب

بکین پسر زیری بربری رئیس قبیله صنهاجه مردکافی و دولتخواهی بودکه ازطرف المعز موقع انتقال پایتخت حکومت آنجارامستقلادردست گرفت وسلطنتی تشکیل دادکه فرزندان اورا بنام **بنی زیری** نامیدند .

المعزبدون جنگ وجدال باقشون وتجهیزات خودوارد قاهره شده وباتشریفات بسیار بتخت خلافت نشست .

قرمطیها باردیگر ازشام بمصرآمدند المعز رئیس آنها راکه اعرابی بودشکست داد وبرقرمطیان غالب شد آنها راشکست دادکه بازهم بشام فرارکردند المعز درسال ۳۶۵ بسن ۴۶ سالگی درقاهره مرد واومردی فاضل وباهوش وکاردان بودکه در عین حال که شیعه بودبامذاهب دیگرسازش داشت وقبطیها رااجازه دادتاکلیساهای ویران شده خودرا ساختند وحتی اجازه دادکه کشیش نصارای مصر بافقهای مسلمین بحث مذهبی

کنند. وباید اینفکردارالتقریبرا درقاهره کنونی ازهزارسال پیش دانست که المعز میلی داشت با آنکه خودشیعه است بین مذاهب اسلام تقریب ونزدیکی ایجاد کند که باهم بنظرمهرومحبت بنگرند ولی این توفیق حاصل نشد .

نزارملقب بالعزیز

پس ازدرگذشت المعزدرجوانی پسرش نزارملقب بالعزیزبخلافت نشست وسیاست پدررا تعقیب کرد .

درجنوب شام سرداری ازبختیاربویهی که نامش افتکین بود بماجراجوئی غلبه یافته بود نزارجوهررا برای سرکوبی اوفرستاد ـ انتکین ازقرمطیها که دشمن دیرین فاطمی‌ها بودنداستمداد کرد ـ جوهردرقلعه عقلان محصورشد خلیفه فاطمی شخصا بشام رفت متفقین که افتکین قرمطیهابودند شکست خوردند افتکین بحیله دستگیرشد قرمطیها هم سر باطاعت فرودآوردند وباجگذارفاطمیها شدند وازاین تاریخ ۳۷۸ انقراضشان قطعی شد

شرفای مکه

دراین اثنا یکی ازعلویین مکه را گرفت وآنجارا متصرف شد وبنام شریف مالك گردید وبدویهائی که زیرفرمان قرمطیها بودند برشریف مکه خروج کردند ۳۷۸ که آنها راهم شکست فاحشی دادندوازصفحه حجازبکلی محوشدند .

وفقط چندنفرکه باحساء رفته بودند قلمروآنها درآن نقطه بود که آنهاهم پس از مدتی یعنی درسال ۴۲۹ بکلی ازمیان رفتند ـ وبدین ترتیب جنوب شام هم بدست خلفای فاطمی افتاددرهمین موقع درحلب هم ترکی بنام انوشتکین وزیری مرداسیها رامنقرض کرده خودش متصرف آنجا شده بود.

عزیزاداره کشوررا بوزیرخودیعقوب بن کلس یهودی واگذاشته بودواوهم درسال ۳۸۰ مردوشش سال بعد ازاوعزیز درسال ۳۸۶ درگذشت .

منصورالحاکم بامرالله

چون عزیزدرگذشت پسرش منصورملقب بالحاکم بامرالله جای پدررا گرفت این خلیفه مرد مالیخولیائی و دیوانه‌ای بود که فرمان‌های عجیب ومتناقصی میدادودراجرای آن برمردم سخت میگرفت وخودش‌هم برای مراقبت دراجرای اوامردر شهرمیان مردم میگشت.

یکوقت حکم کرددکان‌ها وبازارها شب‌بازباشند وروزبسته چندی بعد عکس آن را فرمان‌داد ومقرر کرد هیچکس پس‌ازغروب ازخانه بیرون نیاید .

یکروز فرمان دادزنهاازخانه بیرون‌نیایند وبرای‌اجرای این‌حکم مقرر کرده‌بود که کفش‌دوزان‌زنانه ندوزند درآغازنصاری ویهودرا بشدت تعقیب کرد ومعابدآنها راویران نمودوآنها را ملزم کرد که‌لباس متمایز بپوشند واین‌حکمی بود که عمربن‌خطاب هم در زمان‌خود مقرر کرد ولی‌الحاکم آنرا تاکید نمود ودستور داد که‌آنها درحمام خلخال‌بپا داشته باشند .

بعدحکم آزادی مذهب راداد بطوری‌که ارتداد رانیزمجاز نمود وخودش باآنکه بروش اجدادش شیعه بود مدتی بمذهب سنت رفت پس ازچندی اسماعیلی شد وخود را هفت امامی که اسمعیلیان معتقدبودندمیدانست اهل سنت ازالحاکم سخت ناراضی بودند

ویك شاهزاده اموی ابورکوه نام داشت که ازدربارخلیفه اندلس طردشده بود به برقه آمد وجمعیتی ازعرب وبربر بدوراوجمع شدند وبدروازه قاهره رسیدند .

در این موقع لشگری از شام شتابان بیاری خلیفه آمد و پایتخت ازخطردشمن رست و **ابورکوه** دستگیرواعدام شد .

گارد مخصوص خلیفه همه سپاهیان افریقائی بودندوبدین جهت لشگریان ترك و بربر غالباشورش وفتنه میکردند.

الحاکم درسال ۳۹۵ مدرسه‌ای برای تعلیم مذهب اسماعیلی و روش داعیان بنام دارالعلم ایجاد کردند وخود مصمم شده بود که آن مذهب را مذهب رسمی مصر قراردهد.

یك مبلغی ترك نژاد نامش درزی «بدو فتحه» یك روز در مسجد نامه‌ای برمردم خواند مشعر بر انکه روح آدم بجسد علی بن ابیطالب ع منتقل شد و پس از او در فاطمیان سیر کرد و اینك بحاکم رسیده است.

از شنیدن این سخن مردم بشوریدند درزی باشاره حاکم بشام گریخت ودرلبنان شاگردانی پیدا کرد که دنباله آنهاهم اکنون بنام درزویها درلبنان موجوداست وابنها امروز هم آنحاکم را مظهر یامجسمه خدامیدانند.

الحاکم دوبار دیگر برای قبولاندن الوهیت یا مظهریت خود کوشش کرد وبجائی نرسید **حمزة ایرانی** که مؤسس این حرف بود بر اثرشورش مردم اوهم نیزمجبور بفرار شده بدرزی پیوست ونام اورا امروزهم درزویها احترام میکنند وکلمات اورامقدس میشمرند

حاکم درسال ۴۱۱ یك روز بامداد که بمعمول خود سوار برخرمیشد بکوه معظم رفته بود بشکل مرموزی ناپدید شد ومحتمل است که کشته شده باشد .

سبت الملك فاطمی

چون حاکم درگذشت پسرش شانزده سال بیش نداشت دخترش که فرزند بزرگتر از پسر بود بنام **ست الملك** خلیفه فاطمی شدوبجای پدر نشست وعده ازسرلشکران راکه باعث آشوب وانقلاب شده بودند کشت و نظم وامنیت رابرقرار نمود وتا چهارسال فرمانروائی در سال ۴۱۵ درگذشت.

علی ملقب به الظاهر بالله

پس از سبت الملك علی برادراو که دراین موقع بیست ساله بود بخلافت نشست وزمام حکومت را در دست داشت ولی درسال ۴۲۵ بمرض طاعون درگذشت و ابن خاندان تا اینجا اکثر بجوانی و ناکامی مردند .

ابوتمیم معد ملقب به المستنصر بالله

پس از الظاهر پسر هفت ساله او ابوتمیم معد بالقب المستنصر بالله جای پدر را گرفت و مدت شصت ۶۰ سال خلافت کارهای مهمی انجام داد — سیوطی مینویسد هیچ کدام از خلفای اسلامی این مدت حکومت نکردند و دراسلام نظیر وسابقه نداشت

مادرمستنصر فاطمی کنیز سیاهی بود واورا بخشونت تربیت کرده سخت قوی وپایدار بود عده سیاهان را درلشکر زیاد کرد بطوری که بالغ بر **پنجاه هزار** ۵۰،۰۰۰ نفر شدند

شورش غلامان ترك و دسیسه بازیهای درباریان اخلال‌ها ایجاد کرده و بتحریك **چرچرائی** وزیر اهل دمشق شوریدند ولی مستنصر با همان قشون سیاه پوست بر آنها غالب شد و همه را مضمحل و متلاشی نمود .

در افریقای شمالی معز بن بادیس از خاندان **زیری** سر باستقلال بر آوردند سال ۴۴۰ و مغرب از حوزهٔ خلیفهٔ فاطمی بیرون رفت.

مستنصر شورش ترکان را با پول تسکین داد و چون پول تمام شد متوسل بیکی ازامیران حمدانی شد که نامش **ناصر الدوله** بود « این ناصر الدوله غیر از ناصر الدوله اول حمدان است) که اورا درسال ۴۵۴ بوزارت خود گماشت .

ترکان باز حمله کردند و غالب شدند قصر خلیفه را با کتابخانه نفیس و عظیم آن آتش زدند و ناصر الدوله را کشتند و ترکی را بنام **ایلدکز** بجای او برقرار نمودند سال ۴۶۵ و حتی در بعضی ازشهرها خطبه را بنام خلیفه بغداد خواندند .

مستنصر برای سرکوبی و متلاشی نمودن ترکها یك مرد ارمنی را بنام بدر الجمالی با عده‌ای سپاهی ارمنی که خشن و جسور وشجاع بودند استخدام کرد و در سال ۴۶۶ او برترکها ظفر یافت و سران ترك را کشت و بعنوان **مرگوش** « امیر الجیوش» قدرت را بدست گرفت و کشور فاطمی را آرام نمود .

در خلافت طولانی مستنصر - تبلیغات اسمعیلی در کشو های اسلامی توسعه یافت داعی او **حسن صباح** در ایران دستگاه مهمی برپا کرد که درفصل مخصوص نوشته‌ایم و شاعر معروف **ناصرخسرو قبادیانی مروی** هم ازدعات این مستنصر است که عنوان حجت گرفت ودرخراسان و ماوراءالنهر تبلیغ میکرده است.

دعوت اسمعیلی در خراسان ظاهرا از همان سالهای اول ظهوران یعنی اززمان عبدالله بن میمون اوایل قرن سوم ظهوریافته وقوت گرفته **قرمطی شدن پادشاه سامانی که صاحب سیاست نامه ذکر کرده است** مربوط باین دعوت بوده است .

درزمان مستنصر یك بار درضمن آشوبی بنام آشوب بساسیری نام خلیفه فاطمی تا بغداد شهرت یافت و آنجا بر منبر نام اورا بعظمت بردند ولی ظهور سلجوقیان خلافت بغداد را حفظ کرد ـ که درضمن حال آنها ذکر شده است.

احمد ملقب به المستعلی بالله

پس از معمرترین خلیفهٔ اسلامی فاطمی یکی ازجوانترین فرزندان او بنام احمد ملقب به المستعلی بالله بحمایت و کاردانی وزیر پدرش امیر الجیوش ارمنی شاهنشاه بن بدر الجمالی بخلافت نشست و امیر الجیوش را لقب **الملك الافضل** داد .

درزمان این خلیفه فاطمی قرن پنجم **اسمعیلیه ایران** از دستگاه مصر جدا شدند زیرا آنها پس از مستنصر پسر بزرگش نزار را خلیفه میدانستند ـ چون فرقه آز آن جدا شد مستعلی نزار را خواست تا اورا بکشد که فرار کرد ولی عاقبت الامر نزار گرفتار برادر شد و بزندان افتاد ودر گذشت ٠

طرفداران مستعلی مدعی بودند که مستنصر خود نزار را از جانشینی عزل کرد ولی نزاریه **میگفتند اعتبار برنص اول است.**

مستعلی درسال ۴۹۴ درگذشت ـ

منصور ملقب به الآمر باحکام الله

پس‌از مستعلی ومواجه شدن با جنگهای صلیبی منصور بلقب به‌الامر باحکام الله بتخت خلافت فاطمی نشست‌ودرسال ۵۱۵ امیرالجیوش راکه فرمانروای‌مطلق ومتمول بزرگ کشور شده بود بقتل‌رسانید وبروایتی نزاریة اورا بجرم‌انتقال خلافت ازاو ببرادرش کشتند ـ

کشته‌شدن امیرالجیوش بآن‌قدرت وشجاعت سبب‌بحران کشورفاطمی شد وبااز دست دادن آن سردار باکفایت‌مواجه باآشوب وفتنه‌شدندوبالاخره خودش پس‌ازچندی بضرب‌کارد فدائیان نزاری درسال ۵۲۴ ازپادر آمد ـ

ابومیمون الحافظ الدین الله

چون منصوردوم فاطمی کشته شداولاد پسر نداشت ارکان دولت مردی‌را **بنام ابومیمون‌عبدالمجید ملقب‌الحافظ لدین الله ازهمان خاندان** ازشاخه دیگری بخلافت نشاندند ـ الحافظ بیست سال خلافت کرد و همیشه مواجه با اشوبها و انقلابات بود و فعالیتی نشان داد و آخرالامر بفعالیت وتحریك نزاریها درسال ۵۴۴ کشته شد .

پس‌از الحافظ پسر هفده‌ساله‌اش بنام‌محمدالظافر بالله جانشین پدرشد .

محمد الظافر بالله

یك‌مردی کرد وسنی‌بنام **ابن‌سالار** «سالار» رئیس دربار خلیفه وفرمانروای کشور فاطمی‌بود ـ بتحریك‌یکی‌ازامراء که باکمال قوی آنهم ازفدائیان نزاری کشته‌شد درسال ۵۴۹

عبدالله‌ملقب بعاضد بالله

درزمان الظافر تمام رشته امور بدست امیرشیعه بنام طلایع‌بن دریك که‌بعداً می‌بینیم ازبزرگان‌مصر وپادشاهان‌معروف خواهد آمداداره میشد.چون‌الظافر مردعبدالله‌ملقب بعاضد که ازنواده الحافظ بود خلیفه شد دراین اوقات اتابکان **آقا سنقری** که جوانی از سلجوقیان بوداز موصل بشام نفوذکرد ومباشرجنگهای صلیبی‌بودند دراین‌اثنااتابکان که‌قشون فراوان‌زیر دست‌داشت خانواده کردی بوده که پسرانی‌داشت‌بنام **پسران‌شادی** وفرماندهی نیرومند بودهمسایه دولت ضعیف فاطمی گردید ـ

دردربار فاطمی که امیربنام **بشاور وضرغام** برسروزارت بهم‌زدند وشاور بدولت همسایه متوسل شد وعده خراج سالیانه‌دادپادشاه اقسنقری که ازضعف مصر آگاه ومنتظر چنین روزی بود سردارکرد خود شیرکوه بسر شادی را با لشکری بمصر فرستاد شاور راهم بکرسی وزارت نشاندند وبانتظار وعده‌پول برگشتند ولی‌شاور وعده‌خلافی کرد و شیرکوه بمطالبه بمصرآمد واسکندریه راتصرف کرد ـ شاورهم بوعده مالی فرنگیهای صلیبی رابیاری خودآورد وشیرکوه رادراسکندریکه محاصره کردند وکار بصلح‌انجامید وشیرکوه باگرفتن پولی بشام‌بازگشت سپس میان‌شاور وفرنگیها بهم خورد تاکار بجنگ

کشیدتاشهر قدیم مصررا آتش زدند بازشاور آ نهارا باپولی متقاعد نمود تـاباز گشتند ولی پادشاه آفاسنقری ازاین پیش‌آمد استفـاده کرد بامردم وخلیفه باومتوسل شدند که فرنگیها راعقب زد ـ

بهرحال شیر کوه‌رادوباره بالشکری‌عظیم‌وتجهیزی کامل بمصر فرستاد وخلیفه‌رادراین موقع بااحترام فاتح پذیرفت ووزارت خودرا بـاوتفویض‌نمود. چندروزبعد کردهاشاور را گرفتند وطولی نکشید که شیر کوه مرد وخلیفه برادرزاده اوصلاح‌الدین یوسف‌را بجای اووزارت داد ـ سیاحان خلیفه برصلاح‌الدین شوریدند واوآنها راتابود کرد وخلیفه رادر قصری‌محدودومحبوس‌نمودوپس‌ازچندی‌اوراخلع نمودوخلیفه‌عباسی‌المستضی باﷲرا بخلافت اعلام کرد وعاضد مرد وخلافت ـ دوره فاطمی‌منقرض وپایان یافت سال۵۶۷

سبب تسلط فاطمیان درمصر

دراین‌جا میخواهیم علت‌سقوط مصررا در عصر خمارویه وسبب تسلط فاطمیان را بر مصر گوشزد کنیم وچون علت‌فساد اخلاق وشنایع اعمال‌بود بریشه مطلب پرداخته ویك اصل روانشناسی درعلم‌الاجتماع بدست میدهیم .

بی‌عفتی خلفاء

اسلام براساس‌تهذیب اخلاق‌شروع بدعوت فرمودوعلت العلل دعوت خود را تهذیب وتکمیل مکارم اخلاق‌بشرقرارداد ولی‌چون حکومت اسلام‌از سیر خودانحراف پیدا کرد دردست‌جاه طلبـان‌بی خبر ازعلم و فضیلت باعمال شهوات وشنایع اعمال پرداختید .

اصولا تاریخ‌نشان داده‌وسیره بشربر این‌بود که چون‌آسایش یافت وموجبات‌زندگی فراهم‌گردید وثروت ومکنت دردست اوبـرایگان و فـراوان شد طغیان میکند و بتن پروری وفحشاگری می‌پردازد. قرآن هم‌این‌حقیقت‌را که‌درخمیره‌بشراست گوشزدفرمود. آنجا که‌میفرماید**ان الانسان لیطغی آن راه استغنی** بشرظلوم‌وجهول‌چون‌دیدازاحتیاجات زندگی بی‌نیاز گردیدطغیان‌وسر کشی میکند وبی‌ناموسی‌مینمایدازخدابی‌خبر وازفضیلت دوراز نیکوئی منحرف مبشود ـ واین اخلاق بیشتر درشهری‌ها ومراکز اجتماعـات‌مدنی ظهور وبروز میکند آنهم‌در سلسله‌اعیان واشراف خاصه خاندان هیئت‌حاکمه‌پول وقدرت زور بدست آنها می‌افتد ولذا تاریخ نشان‌داده که بیشتر خاندان سلاطبن ایران. مصر. شام ـ اندلس ـ وغیره

وپس از تلاش امپراطوری اسلام سلاطین اروپاکه فحشا وبی‌ناموسی را بحدکمال رسانیدند وماچون اکنون درجریان‌تـاریخ اسلام هستیم ازآنها سخن‌نمیگوئیم تابعدروش فرنگیان ومسیحیان رادر این باره بحث کنیم ـ

درزمان جاهلیت قبل‌از اسلام دسته‌ای ازاعراب که مناصب عربی بدست آنها بودو قدرت زر وزور داشتندبشهوات پرداخته وزمانی‌را درمعرض عامه گذاشتند نهایت باتوجه بغیرت عربی بالای‌سر خانه‌آنها پرچمی نصب میکردند وآن زنها را **صاحب‌الرایات** میخواندند تامردان شهوت‌ران مزاحم زنان غیرمعروف نشوند وبـاده‌فروشی نزدیك‌محله صاحب‌الرایات بود آنجـامیرفتند شراب میخوردند وازآنها خمار سراغ یکی‌از آن‌زنها

رامیگرفتندو بخانه آنهامیرفتند چنانچه درحال ابوسفیان مکرر این‌داستان را نوشته‌اند واتفاقاً هنوز درشام اوضاع بدان‌منوال است با این‌تفاوت که بجای پرچم چراغ برق‌الوان نصب کرده است ـ

اعراب باثروت ومکنتی که داشتند وبارواج برده فروشی‌درحال این‌ماجرا درمیان اعراب صحرانشین نبود ـ

اعراب چون‌باسلام گرویدند راه‌فضیلت ومکرمت رابهدایت مستقل فروزان پیغمبر ص‌اسلام‌پیمودند ولی منافقینی که‌برای نیل‌مقام ومنصب باسلام گرویدند همان‌شیوه ناپسند ورویه مذموم عصرجاهلیت راحفظ کردند ودراسلام‌هم مرتکب شنایع اعمال میشدند واز بی‌ناموسی وبی‌عفتی واعمال‌شنیع خودداری نمیکردند ـ

اولین فامیلی که این‌شفاعت رادراسلام هم‌ادامه دادبنی‌امیه بودند که در جاهلیت با مردان مضاجعت داشتند وغلامان رومی‌را می‌خریدند وبآنها همخوابه میشدند و کم کم صرف نوشابه‌های الکلی واعمال شهوات وخریدغلامان وکنیزان رقاصه وخواننده‌وآوازه خان‌معمول گردید چنانچه درمیان سلسله امویان دیده شدوقت وسیعی ازحکومت‌اسلامی صرف شهوات باکنیزان ورقاصان میشد ـ

دردوره تمدن اسلام اگرچه مسلمین غیور موحد وفداکار درراه تعالی وترقی‌ملت وملك جانبازی‌شگفت‌آوری کردند ولی‌خلفا ودرباریان آنهابشهوات وشناعت‌اعمال‌منافی عفت خودداری نمیکردند ـ مرکز این‌فحشاء چنانچه معمول است مرکزهای‌حکومت ها بود چنانچه امروزهم پایتخت‌های کشورهای جهان‌در توسعه‌این‌مراکز فحشاء بنام‌تفریح گاههای‌عمومی باهم مسابقه گذاشته‌اند وبانواع وسایل آزادی فحشاء می‌پردازند بغداد ـشام ـ قرطبه‌ـ قاهره ـ فسطاط مراکز این‌کارهای زشت‌بود که‌آنهم مخصوص‌خاندانهای سلطنتی وجوانان منتسب بآنها بوده‌است‌و آنقدر ادامه داشت تادولتهای علاقمندبفضیلت زنان‌زناکار وخانه‌های آنها راتحت نظر گرفتند تادامنه‌آن توسعه نیابد ـ

درمصر برای ترویج فحشاء عکسهای زنان‌لخت‌را بردر ودیوارحمام‌ها میکشیدند وکم کم‌کار بجائی کشید که دربار سلطنتی عکس خلفا وامرا وحکام با همخوابه‌هایشان بر دیوارهای‌اطاق خوابشان میکشیدند چنانچه **ابن‌طولون** دستور دادتصویر اوومحبوبه‌اش رابدیوار اطاق پذیرائی بکشند .

این‌عمل دراروپا بصورت‌مجسمه‌سازی درآمدوحتی برخی‌ازشهریارها اطاق آینه‌کاری میساختند که درحین‌اعمال شهوات‌عکس خودرا درآئینه‌های اطاق ببینند ـوحتی‌درایران هم‌باز در اطاق‌های مخصوص عکس‌های حرم‌سرا رانقاشی نمودند تااین اواخر هم‌موجود بود وهنوز هم‌نمونه‌های آن هست فرمانروای اسلام که تربیت شده‌مکتب‌عقل وخردبودند بااین اعمال ورفتار سخت مخالف بودند وممانعت میکردند .

درمصر مردم قبطی که‌از ثروت ومکنت اسلام بهره‌مند شدند وازجوانان رومی و وسفیدپوستانی واروپائی آنجا بتجارت برده می‌بردند می‌خرید وکاربجائی رسید که‌اکثر اشراف هیئت‌حاکم بخرید غلامی که همخوابه اومیشد پرداختند ـ

این‌عمل شنیع ازامویان بعباسیان رسید وبقول‌جرجی‌زیدان درعصر امین ومتوکل قوت وشدت یافت‌وبمنظومه الناس‌علی‌دین ملوکهم آنهاکه عمال دولت خلفابودندمبادرت باین شنیعت نمودند وپسران رومی وترك راکـه دسته دسته بافریقا می‌بردند خریداری نموده وسیله عیش وعشرت خودقرار میدادند تاکار بجائی‌رسیدکه مردان از زنان خود چشم‌پوشیده بپسران‌اروپا دلباخته وقناعت‌میکردند نگارنده گوید شاید این‌خودسیاستی بودکه مسلمین رامشغول‌بقبایح اعمال‌کنند .

وبرآنهافائق کردندچنانچه‌همین‌امورموجب بروزجنگهـای‌صلیبی‌وسقوط‌امپراطوری اسلام شد بقدری شهوات در دربار خلفای مصر شیوع یافت چنانچه این اواخر هم همین شهوات موجب سقوط پادشاه آنهاشد ـ

که‌عشقبازی بازنان مبدل بمعاشقه پسران شدشعرا موصوف خودرا پسران‌رومی و ترك قرارداد . وازتوصیف زنان صرف‌نظرکردند قهراً درخانواده‌ای‌که مردبمرد قناعت کنندزنان‌هم‌ناچار یابازنان میسازند یا باتکاء قدرت وثروت آنهاهم غلامی می‌خریدند و باآنهامعاشقه می‌نمودند چنانچه کنیزان**حرمسرای خمـارویه** فرمـانروای مصربهمین عملیات شنیع پـرداختندو دختر **اخشید** فرمـانروای مصرکنیزك زیبائی خریدکه با او بخوشی پردازد ـ

اخبار این فساد دربارکه بمعزلدین‌الله فاطمی رسید از خوشی فریادکشیدگفت مدتها بود در مقام‌گشودن مصر بودم وفکر میکردم بآسانی میسر نیست ولی اکنون که یقین‌کردم دربار فرمانروایان‌مصرباین حدفساد رسیده مطمئن هستم که‌بزودی‌فائق‌خواهد شد ومصمم گردید جوهرسردار خوراامورمصر نمودوآنهاکه آلوده‌بشهوات‌وعادت بفساد وخوشی داشتند تاب‌مقاومت نیاوردند مصرسقوط‌کرد وبدست فاطمیهاافتاد

سلسله ادریسیه

ادریس‌بن عبدالله محض‌بن‌حسه مثنی فرزند حضرت امام‌حسن رد ادریس‌بن‌عبدالله ازجنك‌فخ که باحسین‌بن‌علی صاحب‌الفخ بودگریخت و بسرزمین‌مغرب سفرکرد وازآنجابافریقیه‌رفت وسلطنت‌بزرگی تشکیل دادادریس بلك‌زن بربریه گرفت ـ چون‌حـامل بفرزندی شدغلام اوارشد تام مردم مغرب راوادارکردکه تاجی بر**شکم‌ام‌ولد** بگذارند تاوقتی وضع‌حمل کنداتفاقاً فرزند پسری آوردکه نام‌او راهم‌ادریس نام‌نهادند ولی‌چهارماه پس‌ازفوت پدر متولدشد

قاسم‌بن جعفری دانشمند معاصر اوگفته که‌من حاضر نبودم که ادریس‌بن‌ادریس‌بن عبدالله متولد شدواو صاحب جلال وجمال وشخصیت بود .

ازحضرت امام‌رضا هم‌نقل‌شده که فرمودند ادریس‌بن‌ادریس‌بن عبدالله نجیب‌اهل‌بیت وشجاع‌بود واومانند ونظیری نداشته .

قال‌علی بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام‌رحم‌الله ادریس بن‌ادریس بن‌عبدالله فانه‌کان‌نجیب اهل‌البیت وشجاعهم والله‌ماترك مینامثله

ادریس شاعری فاضل وادیب بود واز اوست

لومال صبری بصرالناس کلهم لکل فـی روعتی وصل فی‌جرعی

بان الاجنة فاستبدليث بعدهم هما مقيماً وشملا غير مجمع
كانني حين يجري الهم ذكر هم على ضميري مجيدل على الفرغ

اخلاف ادریس

ادریس بن ادریس بن عبدالله محض دودختر ویازده پسر داشت رقیه ـ امام‌محمد ـ داود ـ حمزه ـ سلیمان ـ علی ـ محمد ـ عمر ـ یحیی ـ عیسی ـ محمد ـ عبدالله ـ قاسم ـ بودند ـ

داود درشهر فارس که شهر بزرگی درمغرب بربر است‌میزیست ـ

حمزه بنقل ابوالغنائم صوفی درشهر سوس‌بود ـ سلیمان در مغرب میزیست

عمر بن ادریس درشهر **زیتون** رفت واعقابش آنجانشو ونمایافتند**قاسم**امپراطور **قرطبه‌شد** وبه **الناصر لدین‌الله ملقب گردید** وپسرش **یحیی** ملقب به **المعتلی**امیر اندلس شدمحمد فرزند یحیی امیر جزیره‌شد خلاصه اولاد واحفاد ادریس درمغرب‌اروپا وافریقا اکثر مقام‌ریاست وسلطنت وخلافت‌داشتند وسادات فاطمی وعلوی‌آنخطه‌غالب‌از این خاندان بود باضافه که این خاندان برحسب وراثت ودارای فضیلت وعلم وکمال و بزرگواری داشتندودرشعر وادب‌وحکمت وتصوف وحدیث وتفسیر دستی‌داشتند که نگارش شرح حال آنها مستلزم تدوین یك‌کتاب مستقلی است ـ

صقالبه دراندلس

امویان اندلس‌اکثر همان‌صفات بی‌حمیتی‌وبی‌وفائی راداشتند وباضافه که درکارها بسیره منصور عباسی‌در سفاکی وبی‌رحمی رفتار می‌نمودند .

امویان خواجه‌های صقلبی رااستخدام‌کردند وآنهارا بکارهای داخلی‌شخصی خود گماشته‌خواجه‌های صقلبی‌جوانانی‌بودند که برده‌فروشان‌ازشمال اروپاباندلس می‌آوردند وبتوانگران می‌فروختند این‌خریدوفروش یك‌بازرگانی‌رایجی شده‌بود که درفصل‌مخصوصی راجع ببرده‌فروشی در اسلام بحث کرده‌ایم

روسهای اسلاوکه بطرف سواحل شمالی دریای سیاه کوچ کرده بودنداز آن‌نواحی بطرف مغرب وجنوب‌حرکت کرده‌تااواسط اروپاپیش‌میرفتند این قبایل کوچ نشین‌باقبایل محلی وبومی ساکسون‌ها وهونهامیجنگیدند واسیر میگرفتند می‌بردند میفروختند این اسراء ازراه فرانسه باسپانیا وافریقا ومصر وشام برده‌فروش میکردند.

این برده‌های سکلاف معروف بصقلب وصقالبه شد که همه‌بزرگان سفیدبنام‌صقلب شهرت یافتند .

عبدالرحمن داخل بخرید صقلب توجه نداشت ولی‌نواده او حکم‌بن هشام درسال ۱۸۰ تاسال ۲۰۵ بسیاری ازاین‌بزرگان راخرید ودستگاه امپراطوری و«دیکتاتوری»ـ سلطنت مستبده‌ظالمانه فراهم‌کرد و اولین خلیفه اندلس است‌که بخرید برده پرداخت ودستگاهی منظم نمود وحقوقی‌برای آنها مقررداشت که شماره آنهابه پنجهزار نفرمیرسید که‌آنها را**اخرس** گنك میگفتند زیرا عربی نمیدانستند خرید صقالبه رواج گرفت تا **زمان عبدالحمزه ناقر**سال ۳۰۰ تاسال ۳۵۰ که ملازمان‌درباری وسپاهیان وی‌ازگروه صقالبه بودند .

همان نحو که معتصم ومتوکل ترکان‌را خرید ومقرب داشت که عدد برده‌های متوکل رابه هجده هزار نوشته‌اند وترکان جای خودرا دردربارخلفای عباسی عصردوم باز کردند صقالبه نیز دردربار خلفای اموی اندلس جای خود را باز کردند وکسی‌را اجازه ورودوخروج نمیدادند روابط باتمام ممالك اسلامی قطع‌شد چه‌از عباسیان می‌ترسیدند لذا اجازه حج هم بکسی نمیدادند تازمان ملوك‌الطوایفی که اجازه حج‌رفتن یافتند .

حکومت ملوك‌الطوایفی اندلس وقدرت صقالبه

عبدالرحمن ناصر که درسال ۳۵۰ در گذشت مردی واردو آشنا دوست ودل باز بود وزمان اوهم ثروت روز افزونی بتجزیه او اومیریخت ـ عصر حکومت اودر اندلس چون عصر حکومت هارون‌الرشید بودیعنی همانطور که بغداد غرق‌ناز ونعمت‌وثروت شد اندلس‌هم غرق‌نازو نعمت ورفاه وآسایش بودعبدالرحمن‌همه‌چیز داشت‌وپسراوهم‌مانند پسرهارون دانش‌پرور وعلم دوست‌بودمعارف پروری‌ونشردانش وتوسعه‌پرورش اسلام‌در اندلس بالاگرفت‌تابکمال قدرت وعزت رسید ـ

حکم‌پسر عبدالرحمن چون‌مامون پسرهارون‌دربسط علم وفرهنك وپرورش واحترام علماء ودانشمندان کمال اهتمام‌را نمودولی بازانحطاط دوره‌پس ازاوهم‌شباهت تام داشت که‌پس ازحکم‌حکومت‌اندلس بملوك‌الطوایلی‌رسیدوتنزل کردبانحطاط کشید یعنی‌همانطور که‌در حکومت معتصم‌پسر مامون اختلاف‌ایرانی وترك سبب‌ضعف مرکز خلافت گردید ـ در حکومت اندلس هم اختلاف **بربری وصقلبی** باعث انحطاط وضعف خلفای اموی اندلس گردید ـ

بازشباهت دیگری دارد وآن‌تقدم عنصر عربی‌بود دردولت بنی‌امیه که سبب سقوط امویان شام شدندامویان‌اندلسی‌هم عنصرعرب رامقدم داشتند ولی‌بزودی بربری‌هامانند ایرانیان وصقلبی‌ها مانندترکان جلوافتادند ورشته‌راازدست خلفای‌اموی گرفتندتاآنکه دراواخر قرن‌چهارم زمان‌خلافت‌هشام‌بن حکم‌ابن ابی‌عامر وزیر ودسته‌ای رابدسته دیگر نابود ساخت‌واین‌سیاست که انگلیس‌ها دراین‌عصرپیش گرفته‌اندازهمان ضرب‌المثل قدیم عرب‌و اسلام است که فرق‌تسد تفرقه بینداز وحکومت کن ـ تقلید میکنند ـ

قرن‌چهارم بااین سیاست صقلبی‌ها راازدربارراند وازکاخ خلافت خارج کردسپس سپاهیان بربری‌راازاطراف خارج‌نمودوبازچون خودش ازاعراب عرب‌یمن بودعنصرعرب راکه روی‌کار آورده بودندبازعقب‌زد عنصر بربری‌افریقارا‌پیش کشید وباکمك آنها عرب‌ها وصقلبی راکوبید ـ وازآن تاریخ قدرت‌عرب‌در اندلس محوشد وکشور روبتجزیه نهادو مانند ممالك عباسی بدست امرای ترك وفارسی تقسیم شدمملکت اندلس هم‌میان امرای بربری وغیره بشرح‌زیر تقسیم گردید ـ

برده فروشی اسیران در اسلام

قدیمترین تاریخ برده‌فروشی

در اینکه برده فروشی از کی شروع شده تحقیقاً معلوم نیست وآنچه مسلم است بشرهمیکه قدرت وتوانائی‌یافت ازافرادی که ضعیف وناتوان‌بودند استفاده میکرد ویکنوع استثماری بودکه درآغاز بصورت اجرت داده میشد یادرمقابل‌کار وزحمت خوراك وپوشاکی بآنها می‌دادند .

باید توجه داشت‌که در دوران تاریك تاریخ وسیله رفع حوائج عمومی پول و سکه نبود بلکه یکنوع تبادل‌جنسی‌بودکه متاع خودرا ببازارعمومی می‌آورند وهرکس هرکه احتیاج داشت درمقابل دادن متاعی دیگر میگرفت .

استثمار یا اجیرگرفتن افراد بشرهم مانند حیوانات اهلی بود یعنی در مقابل استفاده‌ای‌که می‌نمودند آب وعلوفه بآنها میدادند .

درمقابل افراد بشرهم حق خوراك ولباس ومسکن اورا تامین میکردند واین کار بصورت خرید وفروش برده وبنده درآمد تاریخ بنده وبرده باجهالت بشرهمدوش بود واز عادات دیرینه ومولود نابخردی بشر است .

در اعصار قدیم برای رفع حوائج زراعت وفلاحت وصناعت‌که نیاز بکارگرداشت و هرکس بیشترکارگر درمزرعه‌ای می‌فرستاد بهتر بهره ونصیب برمیداشت درنقاطی‌که مزارع واراضی حاصلخیز بیشتر بود وافرادکمتر مردمی را از نقاط دوردست می‌آوردند وکم‌کم این آوردن واجیرکردن بصورت برده فروشی وبنده‌گیری درآمد .

وآنچه‌که مسلم است قدیمترین ملتی‌که بااین‌کار دست زد در میان بودندوتاریخ وشدت‌وقوت برده فروشی ازملل غربی شروع شده است .

حتی زن‌که میخواستند درمقابل‌یك دفعه خوراك یایك لباس مورد استفاده قرار میدادند وکاربجائی رسیدکه توانگران وملاکین وکار فرمایان متمکن بحکم عرضه و تقاضا سوداگرانی بازرگان باطراف میفرستادند تا غلامان وکنیزان جوان وکارگر و سطبر وقوی هیکل را استخدام واجیر نمایند ویابخرند وبکارگیرند .

کم‌کم این‌خرید وفروش‌که جریان‌آن را میگوئیم‌بصورت زیبائی درآمد هرکس خوشگل‌تر وملیح‌تر بود بهتر میخریدندکه الغاء شهوات هم‌بشود .

دراین عمل عمومی جنگهائی‌بیشتر می‌آیدکه اسیرانی بدست می‌آمدند وآنهارا

می‌فروختند ویا اسیران نصیب فاتحین وفرمانفرمایان میشد وگاهی بجای باج وخراج غلام و کنیز گرفته میشد .

عوض مالیات جنسی یانقدی گروهی مردان و زنان مستعمرات را بمأمورین غالب وفاتح تحویل میدادند .

این رغبت ادامه داشت وگاهی برای تحمل جنگها شروع میشد تا اسیرانی گرفته شود وسبب مفاخرات متعصبین و جهان گردد .

دلالان وبازرگان رقیب دیگری پیدا کردند که آنها راهزنان ودزدان بشری بودند که باحیله وتدبیر وخدعه ونیزنك ومکر وخیانتی دختران وپسران رااز آغوش مادران وکنارمهرومحبت پدران می‌دزدیدند وبباز رگانان ودلالان میفروختند وآنها از کشوری بکشوری وازشهری بشهری می‌بردند وچه سیل‌های اشك که ازفراق عزیزان ریخته میشد وآه وناله‌ها که خانمان دزدان را آتش میزد وهنوز اثری از این نوع اعمال ضعیف در عصر مادیده میشد .

بردگی در قرون قدیم ووسطی

درقرون قدیم ووسطی برده‌ها حکم مالکیت را داشت و یکنوع مالکیت که درقرون قدیم معمول بود برده بود که حکم متاع را داشت وبنده وبرده مال‌التجاره بوده است .

درمیان اقوام اتن و اسپارت و ملل قدیم وقرون وسطی بردگی شدت داشت و یك نوع مال‌التجاره رسمی بشمار میرفت .

یعنی دامنه تمدن کنونی ازاین نوع آثار انحطاط خالی نشده است .

عیاران وراهزنان وبرده فروش

هر کس عیاری وشیادی بیشتر دانست بهترمیتوانست برده گیری و برده فروشی کند .

دلالان وبرده جانی‌ترین افرادوعمال مستعمرباجان مغربی بودند که ازافریقا بیشتر می‌دزدیدند وباروپا می‌بردند میفروختند

یاللعجب دلالان برده سیاهان افریقارا برای کار زراعت وفلاحت باروپا می‌بردند که کار کنندو حاصل بدست آورند ولعبتان اروپارا برای رفع شهوات بآسیاوافریقا می‌بردند که خوشگذارانی نمایند راه بین این دوسه قاره کم نبوده واکثراین بیچارگان مخصوصاً زنان ودختران که بیشترهم باید . این مسافت راپیاده طی کنند برهنه گرسنه ـ رنجور ضعیف وباچشم گریان ودل بریان ازفراق دوری تحمل برنج میکردند تا باروپا برسند و بسیاری ازآنها دربین راه درمیگذشتند .

مصیبت بزرگتررفتار خواجگان واعیان واشراف بااین غلامان وکنیزان زرخرید بوده که قلم یارای گفت آنهارا ندارد قساوت وستمکاری برخی بجائی رسیده بود که همنوع خودرا بصورت دیو ودرمی آوردند ملل اروپائی ازسیاهان افریقائی بمنظور کمك درکار زراعت وفلاحت استفاده میکردند وخوراك و پوشاك ساده ازآنها پذیرائی میکردند و چون درآمد دسترنج آنها زیاد و قابل توجه بوده کشتی‌هائی میفرستادند که ازافریقا غلام و کنیز بیاورند .

شراب و اسلحه میدادند و برده و بنده میگرفتند

این سطور را خود مورخین عربی نوشته اند که اروپائیان قدیم کشتی‌های تجارتی خودرا در مصب رودخانه های بزرگ افریقا ازقبیل کنگر وکاسبی ونیزر وغیره استقرار دادند تا سیاهان را سوار کنندزودتر باروپا بفرستند ازطرفی چون افریقائی وحشی باحیوانات درنده وسبع **بمناسبت نزدیکی جنگلهای افریقامواجه میشدند واسلحه دفاعی نداشتند اروپائییان بآنها تفنگ وگلوله میدادند وشراب وعرق بآنها میفروختند ودرمقابل کنیز وغلام میگرفتند .**

البته اسلحه آتشین که برای مردم افریقا که بادرندگان سروکار داشتند نعمتی بود ومشروبات الکلی برای وحشیان وبومیان جاهل ونادان معلوم است آنچنان را آنچنان‌تر میکنند .

روی این اصل مردم افریقا فریفته ومجذوب فشنگ وشراب شده بحدی که دختران وپسران خودرا میدادند واسلحه وشراب میگرفتند وبدتر آنکه قهرمانان وطوایف مسلح بقبایل ضعیف وبی‌سلاح حمله میکردند وآنهارا باسارت میگرفتند میدادندشراب واسلحه میگرفتند .

برده‌گی مزارع افریقارا بصورت ویرانــه درآورد ومزارع اروپــا بصورت سرسبز حاصلخیز وزیبا وباطراوت شد .

البرماله مورخ نامی مینویسد درآغاز قرن هیجدهم میلادی تنهاازبنادر **انگلستان متمدن سالی هزار و دویست کشتی بافریقا** فرستاده میشد ودرمــدت سلطنت شارل دوم(۱۶۶۰-۱۸۵۰) وژرژسوم درانگلستان ۱۸۲۰ - ۱۷۶۰ بیش از دوملیون غلام سیاه از افریقا ومستعمرات هند وآمریکای جنوبی باروپا منتقل شد، وچند ملیون هم درراه مردند ویا درکشتی‌ها جان سپردند باروشن‌فکران انسان‌دوست این تجارت‌را تقلیل کردند .

اسلام و برده فــروش

این مقدمه‌را برای این آوردم که خدمت اسلام‌را بجامعه بشریت برای‌خوانندگان نقل کنم **قرآن در سوره بلد دستور داد فلااقتحم العقبه ومادریك ماالعقبه‌فك رقبه اواطعام فی‌یوم ذی‌مسغبه یتیماً ذامقربه اومسکیناً ذامتربه** بندگان خــدارا آزادکنند آنهارا بطعامی وغذائی‌ولباس ومسکنی‌فقیر ویتیم واسیر ومسکین‌را پذیرائی‌نمائیدآنگاه درضمن احادیث نبوی‌آزادی‌بندگان وبرده گان‌را کفاره گناهان‌بزرگ قرارداد. وباتفاق کلیه نویسندگان جهان بشردوخدمت بزرگ اسلام‌بجامعه بشر نموده که هیچ‌کس چنین خدمتی‌انجام نداده یکی‌آزادی بندگان وبرده‌گان است ودیگر تثبیت حق‌زنان وتعیین شخصیت آنهاست .

پیغمبر اسلام بگفته غربی‌ها بزرگترین منجی عالم بشریت بوده کــه برای آزادی اسراء وبرده‌گان وزنان‌درمقابل آن شدت عمومی که دنیای‌انعصرعمل میکردراهی جزاین نداشت که پیروان خودرا بآزادی بندگان تشویق وتحریض نماید وکفاره اکثر خطاها ولغزشها را آزادکردن‌یك یاچند برده‌وبنده وغلام‌قرارداد وباین‌ترتیب بسیاری‌ازبرده گان

جهان آزاد شدند و بانواع مختلف آزادی آنهارا دستورفرمود که در کتب فقه‌مضبوط است.

خریدن غلام وبرده دراسلام هم معمول شد یعنی سنت بشری را تعطیل نکردند با این تفاوت که پیغمبراسلام واوصیاء اووپیروانش برده گان را میخریدند ولی بقصد آزاد کردن وبکوچکترین بهانه اخلاقی مسلمین غلام و کنیز را آزاد میساختند .

البته‌مسلمین‌هم‌به‌نسبت جاریه غلام و کنیزمی‌خریدند و متکفل مخارج آنها بودندو گاهی هم برای مفاخره‌بوده مثلا متوکل عباسی چهارهزار کنیزداشت عبداله طاهرچهار صد کنیزداشت که برای هارون هدیه فرستاد الحاکم بامراله فاطمی ده‌هزار کنیز وغلام داشت خواهرش هشتصدهزار کنیزداشت که یکهزاروپانصد دختریاکره بودند در عمارت سلطنتی اندلس دوازده‌هزار کنیزوغلام بود ـ متوکل تاهیجده هزار کنیزوغلام جمع کرد ولی رسم آنها این بود که دسته دسته آزاد کردند.

برده‌فروشی‌و آزادی برده‌در اسلام

قسمتی ازبرده‌های‌اروپا که ازشمال آن قاره می‌آوردندصقالیه بودند که متاع رایج ومعمول بود ودر آن ایام روسهای اسلاو بطرف سواحل شمال‌دریای سیاه کوچ کرده بودندواز آن‌نواحی بطرف مغرب وجنوب حرکت کرده تا اواسط اروپا جلومیرفتند این‌قبیله کوچ‌نشین‌اسلاو سرب ـ بوهمین[*]ـ دیلمات وغیره نام داشتند وهرجا میرفتند با قبایل بومی محلی مانند ساکسونهاجنك میکردند وازیکدیگراسیرمیکرفتند واسیران‌رابه‌برده‌فروشان‌میفروختند درنتیجه تجارت برده میان مسلمانان رایج شد وبازرگانان فرنك وغیره اسیران اسلاو و آلمانی را تاکرانه رود **رابن واکب** ورود[*]دانوب ودریای سیاه حمل نموده وداد وستد میکردند ـ هنوزهم چرکسی‌ها وگرجی‌ها فرزندان خودرا مانندکالا میفروشند .

بازرگانان یعنی برده‌فروشان این پسران ودختران سفید پوست ماهرورا مـانند گوسفند گله گله اینطرف‌وآنطرف میکشاندند وتااندلس مسلمانان‌پسران رابرای‌خدمت ودختران رابرای هم بستری می‌خریدند وچون بیشترآن اسیران بنژاد اسلاو «اسکاف» معروف بودندلذاعرب آن کلمه رامعرب کرده صقلب‌وصقلبی وصقالبه گفتند وبتدریج هم برده گان سفیدپوست بآن نام شهرت یافتند

والبته باید گفت این برده گان اسلاو دربین مسلمانان غربی وافریقا رواج‌یافتند وقبل ازصقلبی‌ها رومیها را برده نموده بخاورمیانه می‌آوردند و میفروختند وبعد بافریقا بردند وفروختند

برده گان وبندگان اعم ازغلام و کنیز دراسلام مورد استفاده بودند ولی عـاقبت همه آنها بخیرمیشد زیرابنام تبنی پسرخواندگی یاوارث درصورت نداشتن طبقات وارث بهره‌مند میشدند وهمه دختران وزنان رامسلمین آزاد میکردند وبزنی‌میگرفتند پسرها ومردها را آزاد میکردند وسرمایه بآنهامیدادند برای آنها عقدوزناشوئی میکردنددختر بآنهامیدادندومخارج عروسی آنهارا باسرمایه‌برای کسب وکارمیدادندوبشغلی‌میگماشتند

جرجی‌زیدان ص ۳۶۱ ج ۳ ـ تاریخ مالکیت وبرده فروشی درجهان

فرمانروایان خلفای اموی اندلس
و مدت حکومت آنها

نام امیر	نام قلمرو و منطقه نفوذ	مدت امارت و حکومت
بنی حمود	در مسالقه و جزیره	۴۴۹ - ۴۰۷
بنی عباد	اشبیلیه	۴۸۴ - ۴۱۴
بنی زیری	غرناطه	۴۸۳ - ۴۱۴
بنی جمهور	قرطبه	۴۶۱ - ۴۲۲
بنی ذوالنون	طلیطله	۴۷۸ - ۴۲۷
بنی عامر	بلنیه	۴۷۸ - ۴۱۲
بنی هودوتوجب	سرقوسیه	۵۳۶ - ۴۱۰

این امارت ها و حکومت‌ها همه در مدت یکقرن بود که بدست حکومتهای رابطین وموحدین ازپای درآمدند و فرنگیان ازپای درآمدند و فرنگیان از ضعف دولت اسلامی و حکومتهای ملوك الطوایفی باداشتن انواع وسایل تمدن وحکومت استفاده کردندو یکی پس از دیگری شهرها رااز دست دیگری گرفتنده

آخرین شهری که دردست مسلمین بود غرناطه‌است که بدست بنی نصر ازفرزندان یوسف بن نصر ۸۹۷ ـ ۶۲۹ اداره‌میشد و آنجاراهم ازابوعبدالله‌محمدبن‌علی که آخرین حاکم آنجابود گرفت ودیگر مسلمین دراندلس حکومت نداشتند .

سیاست امویان اندلس امویان اندلس درسیاست از بنی عباس تقلیدمیکردندو مانند کلیه دولتهای منتزع ازخلفای عباسی بتقلید آنهامیرفتند.

عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن‌عبدالملك بن‌مروان که خودش مردی سخت و قهرمان بود از چنگك سفاح سفاك گریخت و جان بدر برد تا از عراق بمغرب گریخت و باید نا گفته نگذشت که فرارونجات این خلیفه اموی‌هم برهبری‌و راهنمائی یك ایرانی بنام مولی‌وغلام‌او بود که **بدر** میگفتند ودرباره ارباب‌و خواجه خودفداکاری کرد تا اورا از مرگك حتمی‌نجات داد وبسلطنت و خلافت‌نشانید .

عبدالرحمن باغلامش بدر ازتنگه جبل‌الطارق گذشت بغرب‌رسید آنجا هم یکه‌وتنها وغریب بود بدر پانصدنفر از موالی‌را که ازچنگال سفاح فرار کرده‌بودند جمع کرد و بیاری‌عبدالرحمن‌داخل کرد و این‌واقعه درسال ۱۳۸ رخ‌داد.

عبدالرحمن از ترس عباسیان یکسال بنام آنها خلافت می کرد و خطبه را بنام منصورخواند وخودرا نماینده او ومعرفی کرد ـ ولی پسرعموی او عبدالملك بن عمر بن مروان که مرد دلیر و شجاعی بود او را از نمایندگی منصرف کرد و با تصرف تمام اندلس نام منصور را حذف کرد و خود را خلیفه اموی نامید تا قدرت و دولت امویان را تجدید کند.

اعلام این دولت مستقل مصادف با بیعت مالك در مدینه با علویان شد و امویان اندلس مالك را دعوت کردندبا اوهمکاری نمودند ـ و مذهب مالك را در اندلس ترویج دادند و مذهب اوزاعی شام که در اندلس رواج داشت جای خورا بمذهب مالکی داد و فتوای مالك در سر تاسر اندلس نفوذ یافت.

۱ ـ مادر هردو بربری بودند.

۲ ـ هردو باعزم وسختگیرو سفاك بودند.

۳ ـ هردو دوبرادرزاده های خودرا کشتند منصور پسر سفاح را کشت وعبدالرحمن هم مغیرة بن ولیدبن معاویه را کشت.

٤ ـ منصور ابو مسلم خراسانی مؤسس درلت عباسی را کشت و عبدالرحمن **پدر** را که درواقع مؤسس سلسلهٔ دولت اموی دراندلس بود تبعید کرد و اموالش را مصادره نمود تا سال ۱۵٦ در تبعیدوزندانی مرد.

۵ ـ منصور ابوسلمه اولین وزیر دارائی را با یارانش هلاك نمود عبدالرحمن هم ابوالصباح بن یحیی رئیس اعراب یمن که برای او جانفشانی کردنابودساخت.

٦ ـ منصور از ایرانیان کمك گرفت ـ عبدالرحمن ازبربریان کمك گرفت.

۷ ـ قشون منصور از ایرانیان تشکیل شد قشون عبدالرحمن ازبربریان تشکیل شد این خلیفه ٤۰۰۰ هزار سپاهی ایرانی وآن خلیفه ٤۰۰۰۰ سپاهی بربری داشتند.

صلاح الدین ایوبی در مصر

در اواخر دورهٔ خلفای فاطمی که در سال ۵٦۷ که العاضدبالله درگذشت. صلاح الدین برادرزادهٔ مشاور وزیر آخرین خلفای فاطمی از خانواده های کردشیر کوه و مردی سنی متعصب بود که برای حفظ استقلال کشور مصر بادو جبهه جنگ کرد یکی تعقیب روافض یعنی شیعه اسماعیلیه ودیگر جنگ با صلبیان بود که بدین دوجهت سنی ها و شیعه امامیه اورادوست میداشته که بادودشمن قوی داخلی وخارجی جنگید واین همان صلاح الدین ایوبی مؤسس سلسله ایوبی است که مدتها بر مصر وشام حکومت داشت.

جنگهای صلیبی

در اثنا اختلاف فرق اسماعیلیه زمان خلفای فاطمی درقرن پنجم مقدمات جنگهای صلیبی در مغرب فراهم گردید و صلیب دارانی که از کشورهای مختلف اروپا جمع شده بودند بعنوان جهادبرقلمرواسلام حمله کردند.

مسلمانان بسابقه قدرت خود اهمیت ندادند ولی غافل از تجزیه دولتهای اسلامی در اثر نفاق وشقاق و ظلم وستم بودند.

درهمای روزها که امیرالجیوش خلیفه مشعلی برای جداشدن فرقه اسمعیلیه در ایران با سلجوقیان بجنگ پرداختند و از نفوذ آنها میخواستند جلوگیری کنند ودرسال ۴۹۱ بیت المقدس را از **ارتقیهای** سلجوقی پس گرفت اما یکسال بعـد یعنی در سال ۴۹۲ گد فرداد وبوین بنمایندگی صلیبیون انجام گرفت.

منشاء بروزجنگ های صلیبی از نظر علل وعوامل اولیه بیت المقدس بود که منتسب بحضرت مسیح وخاندان یحیی و زکریا ومریم میباشد والبته از نظر یهود چون حضرت داود وسلیمان در بناء آن سهمی بسزاداشتند و سایر انبیاء بنی اسرائیل نیزدر آنجا اثری بجا گذاشته اند موردتوجه بودخاصه پس از آنکه پیغمبر اسلام قبله عاریت را از بیت المقدس منحرف بمکه و کعبه خانه خدا نمود حس بدبینی و دشمنی یهود ونصاری برمسلمین بیدار شد ـ و این مدتی که بیت المقدس دست مسلمین بود البته مورد احترام مسلین و آزاد برای عبادت یهود ونصاری بود تا وقتی که جنبهٔ سیاسی بخود گرفت یعنی ترکان سلجوقی قوت گرفتند ودول اروپائی ازتمدن مسلمین در اسپانیا سرمایه بدست آوردند ودولت اموی هم در غرب ضعیف شد مسیحیان درمقام بر آمدند که بیت المقدس را از دست ترکان سلجوقی بگیرند.

مهمترین نقطه مورد توجه مسیحیان **قسطنطنیه** بود .

از سال ۱۰۹۵ م مطابق حدود سال ۴۹۲ جنگهای صلیبی شروع شد و حدود ۱۵۰ صدو پنجاه سال آتش جنگ بین صلیب مسیحیت وهلال اسلام شعله ور بود و مسببین بروش نا جوانمردانه‌ای که درجنگ دارند معتقد بهیچ اصلی ازاصول انسانیت نیستند چنان لهیب آتش جنك را شعله ور میساختند که سالها طول کشید و میلیونها تلفات دادند واز خود و مسلمین جمع کثیری کشته شدند.

بدبختی مسلمین این بود که فکر میکردند مانند مسلمین که بتواتند بسرعت باد وبرق ثروت و تمدن قیاصره واکاسره را بدست آوردند آنها هم میتوانند ثروت وتمدن مسلمین را که بدست خوددر اروپا رفته برایگان بگیرند ولی غافل از اینکه آن فتوحات اسـلامی بنیروی دین مقدس اسلام وتاییدات آسمانی بود که ازنیم قرن کمتر عرب را بردنیا سلطه داد اما این حرص و آز وشهوت وطمع ورذایل اخلاقی است که خون هزاران هزار افرادرا رابریزد وویرانی وخرابی وانهدام و محوونابودی وتلاش هزاران خانوار بود بعهده بگیرد آنهم صدو پنجاه سال بلکه **سیصدسال** جنگهای صلیبی طول کشید .

اولین کسی که جنگهای صلیبی را شروع کرد پطرس زاهد راهـب فرانسوی بود که آتش جنك رادرسال ۱۰۵۰ تا ۱۱۱۵ م برافـروخت ـ و آخرین آنها نیز فلیپ فرانسوی بود .

خلفای بغداد و قاهره ودالس اگرچه هریك جداگانه فعالیت داشته و دفاع مینمودند ولی هدف بیت المقدس بود که آنهم دست ترکان سلجوقی بود مستقیم جنك با آنها ادامه داشت هر قدر ادامه می‌یافت پاپ بمردم چنین وانمود میکرد که اگر بمیدان جنك بشتابند گناهان آنها را می آمرزد و از خطاهای آنهادر میگذرد و بسعادت ابدی نائل میکردند

البته این گناه‌بخش میخواست در مقابل عقیدهٔ مسلمین که معتقدبودند اگر بکشند یا کشته‌شوند بهشت‌میروند این‌عقیده را در ملل اروپائی ایجاد کند ولی

میان ماه‌من‌تا ماه‌گردون تفاوت‌از زمین تا‌آسمان‌است .

پاپ‌ها درهر حال بود مردم را بجنگ متحد وتشویق نموده وبسوی‌ترقی‌فرستادند دراین گیرودار–رومیها میخواستند بیت‌المقدس‌رابزانودر آورند تا مطیع کلیسای قسطنطنیه شود چه خودآنها پیروپاپ نبودند وتقلید ازاونمیکردند – این اختلاف‌سبب حقد وکینه پاپ نسبت بررومیهاشدکه ناچارشدنددر دوجبهه بجنگند یکجاجنگ‌داخلی با رومیها یکجا جنگ با مسلمین یعنی‌ترکهای‌سلجوقی‌نماینده‌خلفای بغداد یکی‌دیگر **ازعلت بروز این جنگها فقر اقتصادی ملل‌اروپائی بودکه از اعراب‌بدوی عصر جاهلیت فقیرتر ونادان‌تروعاجزتر بودند .**

علت این‌فقر این‌بودکه ترکان‌سلجوقی راه‌نجات‌را بر آنها بسته بود ومنطقه‌نفوذ مسلمین سیل‌قوافل‌بازرگانی‌بودکه ازاروپا بآسیا درحرکت وفعالیت میرفت که درفتح آنهم سالها مسلمین رنج بردند وتلفات‌دادندتاگشودند آن‌روز هم‌که پاپ میخواست قسطنطنیه راپس‌بگیرد» کار آسانی‌نبود زیرا هنوزدولت‌اسلام بسیارقوی‌بود وترکان‌سلجوقی با آنکه مواجه باتجزیه دولت‌اسلامی‌بودنداماباز دارای قدت‌وروح‌سلحشوری‌وجنگجوئی بودند وحاضرنمیشدند نقطه از خاك ممالك اسلامی‌را بیهودونصاری‌بدهند .

مسیحیان برای گرفتن بیت‌المقدس و شهرهای غربی دست‌بتبلیغات‌زدند وازدوراه بجنك ومبارزه شروع نمودند چنانچه درعصرماخوددر جنگهای عمومی اول‌ودوم‌دیدیم‌که دو جبههٔ جنگ داشتند یکی‌دامنه تبلیغات آنها بودکه بسیار قوی ونیرومند بود دیگر صحنه‌جنك‌وکشت وکشتار بوسایل‌مختلفی‌که دردست داشتند تابمب‌اتمی‌رسید .

پاپ‌هم تمام روحانیوون تثلیث را جمع کرد وملل‌اروپائی‌رادعوت بجهاد بامسلمین نمود دریك جبهه هرناروائی میسربود وهرتهمت‌وافتراءونسبت‌وناسزائی توانستند پیغمبر اسلام و اهل بیت او و خلفاو مسلمین نسبت‌دادندکه هنوزهم‌کتب آنها دردست است و **نهضت‌قرون اخیرعلمای خود آنهاآن طرحات‌ودشنام ها وشماتت هاوارد کردند وتا ثابت‌نمودند که دارای علم وثروت و تمدن ملل‌اروپائی‌میراث اسلام است .**

پاپ‌بزرگ‌با آنکه بامقامات روحانی فرق دیگر خودسخت بدخواه‌ومنافق بودند هم‌آهنك‌شدند وازسراسرمسیحیون‌دنیا خواستند که‌برای نجات‌بیت‌المقدس نهضتی کنند وبرخیزند قیام نمایند تا آنجاراازدست‌مسلمین‌بگیرند این فقرهم‌سبب عدم توفیق‌ملل اروبائی شدچه قدرت نهضت نداشته و در میدان جنك صفوف دینداران با صفوف جانیان و تبه‌کاران بی‌سروپامواجه میشدند و بقول‌مورخین هندی واروپائی حامیان صلیب بفجیع ترین جنایات‌و شنیع‌ترین تبهکاریها دست زدند که قرنها طول‌کشید تا به بیت‌المقدس رسیدند وآخرین مراحل وصول آنها بیت‌المقدس هم‌مواجه باجنك بایهودشدند وآنقدر یهودیها ازمسیحیها کشتند که حدوحصر نداشت .

مسیحیان در مسیر این جنگهای صلیبی بقدری بدرفتاوی کردند که دیگر جسرئت برگشت از آن راه را نداشتند ودشمن از هرطرف ازیهود ومسلمان و فرق دیگر تثلیث علیه آنها کمین میکشیدند تا آنهارا بکشند و گروهی انبوه بدین ترتیب کشته شدند تا پس از یکقرن نیم مسیحیون تحت فرماندهی «جودفری نورماندی» به بیت المقدس رسیدند و یکهفته در آن شهر بقتل و عام و کشتارهای فجیع وناروا دست زدند که یکی ازفرانسویان که شاهد این فتح بود چنین مینویسد .

خون تاروان مسجد وزین اسبها رسیدو جودفری فرمانروای بی منازع بیت المقدس گردید .

باری ۱۵۰ یکصد وپنجاه سال طول کشید که جودی فری خودرا به بیت المقدس رسانید ولی مسلمین ویهود که سهم آنها ازهرجهت بیشتر بود نگذاشتند این شهر مقدس قدس دست ملل اروپائی بماند اورا باهمه مسیحیون سخت تحت شکنجه قراردادند تاقصاص بی رحمی های اورا کرده وبیت المقدس راپس بگیر دهفتادسال بعدصلاح الدین ایوبی که ازقهرمانان وابطال اسلام است باز بیت المقدس رااز دست صلیبیون پس گرفت ولی این بار مسیحیون بیشتر حریص برای تصرف شهر قدس شدند .

وجدا برای جنك با مسلمین قیام کردند اماچون یك دل یك زبان نبودند هر کدام میخواستند فرمانده مطلق باشند چنانچه این صفت رذیله هنوزهم در آنها هست که هریك خودرا برتر ازهم میدانند .

صلاح الدین هم مردانه مجهز برای جنك شد ودراثنا این جنك حوادث هراس انگیز وبی رحمانه ای رخ داد که تاریخ ازآن ننك دارد ـ و ازطرف مسلمین یك صفات بارزی بعرصه ظهور رسید که نمونه صفات فاضله مکتب اسلام را نشان داد وهمان طور که در جنگهای اولیه هم بظاهرش هویدا بود .

درسپاه صلیبی ریشارد پادشاه انگلیستان که درشجاعت وبی رحمی معروف بود فرماندهی صلیبیون را بعهده گرفت و معروف بشیردل شد وفرماندهی سپاهیان اسلام را در «هلال» صلاح الدین ایوبی دردست داشت .

واوچنان شجاعت وفضیلت نشان داد که خودمسیحیون بحیرت افتادند .مورخین انگلیسی مینویسد **ریشارد دراثر ناسازگاری وگرمی هوا بیمار ومریض شد ـ نزدیك بمردن افتاد صلاح الدین ایوبی که خصم وفرمانده قشون علیه او بود تاشید بسربازان خوددستور داد بروند بالای کوه تامقداری کافی برف برای ریشارد آورده باو تحویل دادند واورا ازمرك حتمی نجات داد .**

وازاین قبیل حکایتها در جنك های صلیبی بسیار رخ داد که مسلمین طبق تربیت مکتب اسلام عادلانه وعاقلانه ومنصفانه بادشمن رفتار میکردند ولی صلیبیون ظالمانه وجاهلانه وبی خردانه وناجوانمردانه این نیکوئی ها راپاسخ میدادند ـ

تاریخ جنگهای صلیبی بهترین معرف عظمت روح مسلمین وسعه صدر وبزرگواری

وبزرگمنشی وبروز فضایل اخلاقی مسلمین است. یکدفعه‌صلیبیون بقسطنطنیه‌راه‌یافتند وبرآنشهر مستولی شدند وامپراطور روم‌شرقی رااز آنجا بیرون کردند ولی بازجنگ‌او ازدوجبهه آغازشد وصلیبیون تلفاتی‌سخت دادند وکشتاری فراوان دیدند - پنجاه‌سال‌از قسطنطنیه محروم بودندبازپس‌از نیم‌قرن حمله کردنددرجنگ‌سختی بین‌صلیبیون ولاتنیون رخ داد .

- کتاب والتر اسکات بنام تا نسمانی بنقل تاریخ هند ویاداشتهای نهرو -

وقریب پنج قرن‌بین این‌دونژاد مسیحی‌باهم‌جنگ‌ونزاع بودامپراطوری شرقی‌دوباره برآنجا دست‌یافت وبیست‌سال فرمانروائی‌داشت‌تا درسال ۱۳۵۳م ترکهابر آنجامستولی شدند وبرهمه مردم آنعصرمسلم‌شدکه پاپ‌جز تصرف وقسطنطنیه هدفی وغرضی‌نداشته این‌همه جنگها برای بدست‌آوردن این‌شهر مهم‌بوده‌است -

دراین اثنا یونانی‌ها هم‌علیه ترکها وصلیبیون بحمایت مردم‌شرقی‌وارد میدان‌جنگ شدند -

زشست‌ترین وناجوانمردانه‌ترین لشگرکشیهای صلیبیون **«حمله‌کودکان»** است که‌گروه بیشماری ازکودکان فرانسه وآلمان وغیره رافریفته بمیدان جنگ فرستادند این‌کودکان مفلوک درراه‌بیت‌المقدس‌بسیاری مفقود ومریض‌وهلاک شدند مقداری‌هم‌کشته وناتوان شدند وعده هم‌اسیر شدند ببردگی بمصر وشام‌بردند فروختند ومانمیدانیم‌این فکرکودکانه بچه منظوری بودکه ریشارد مرتکب شدو چون خودش سرشکسته ومایوس بانگلستان برگشت اسیر دست دشمنان داخلی خوددر اروپا شد واورا دستگیر کردند و پول گزافی ازاوگرفتند تااو رارها کردند -

پادشاه فرانسه نیز در فلسطین اسیر شدند وفردریک باروپا در رودخانه اردن غرق شد -

پس‌از دویست وپنجاه سال‌دول اروپااز زیربار جنگ سخت ضعیف وناتوان شدند و بیت‌المقدس هم‌برای مدت هفتصد سال‌دست مسلمین باقی‌ماند .

تا آنکه درسال ۱۹۱۸ بکشونرال انکلیسی بنام **النبی** انجارا از دست مسلمین گرفت وبیهودداد -

ترکان سلجوقی هم‌از این‌جنگها ضعیف شدند ودول اسلامی خود رو بضعف و تجزیه رفت -

مسیحیون ازجنگهای صلیبی نفعی‌که بردند آشنائی بتمدن اسلام وروش وپرورش مسلمین وترقیات روزافزون آنهابود که سرمشق‌زندگی خود قرار دادند وگرنه اروپائی نتوانست اروپارا آزاد سازد یاقسطنطنیه رابگیرد- اولی دست‌مسلمین‌ودومی دست‌ترکها باقی ماند -

صلاح‌الدین ایوبی درسال ۱۱۹۳ درگذشت وامپراطوری سالخورده عرب‌واسلام‌هم متلاشی شد

آخرین جنگهای صلیبی درسال ۱۲۴۹ بفرماندهی بهمین پادشاه فرانسه حمله شد فلیپ منهزم و گرفتار شد -

جنگهای صلیبی خودبخود باضعف طرفین مختومه شد امااز طرفی یك آفت بزرگی برای مسلمین ظهور کرد وآن حملات چنگیز ومغول وتاتار بود که بعد شرح میدهیم.

میزان ثروت در عصر اول عباسی

ثروت دراینجا اطلاق برباقی مانده درآمد دولت است که هر مقدار درخزانه موجود واضافه برخرج باشد آنرا ثروت گویند چنانچه ثروت اشخاصی هم همین معنی را دارد -

عباسیان دردوره اول که دامنه دولت اسلامی نفوذ یافته بودثروت هنگفتی داشتند - مخصوصا درعصرپنج خلیفه اولی بنهایت قوت بنیه مالی رسیدواگر دفاتر دربار خلفاودیوان محاسبات آنهادر کشمکش امین ومامون طعمه حریق نشده بود میتوان ارقامی صحیح از ثروت آنها بدست آورد -

ولی در سال ۸۲ در واقعه **جماجم اوراق واسناد بنی امیه آتش گرفت وتمام دفاتر وصورتحسابهای دولتی طعمه حریق گردید** -

اولین خلیفه عباسی از ۱۲۲ تا ۱۳۷ چهارسال ثروتی نیندوخت اثاثیه زنش عبارت بود ۹ جبه - ٤ پیراهن تاپیچ شلوله چهار طیلسان ۳ بالاپوش -

ولی منصور از ۱۳٦ تا ۱۷۸ مدت ۲۲ سال ثروتی جمع کرد بطرزی که پس از مرگش ششصد «۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰» ملیون درهم وچهارده «۱٤،۰۰۰،۰۰۰» میلیون دینار درخزانه اویافتند که بپول امروز قریب نهصدمیلیون تومان بپول ایران میشود و دروصیت بفرزندش مهدی گفت **آنقدر برای تو پول ذخیره کرده ام که اگر ده سال تمام مالیات وصول نشود هزینه لشگری و کشوری ومقرری اولاد پیغمبر ومصارف مرزی ازاین اموال پرداخت خواهد شد.**

واین اموال رابخوبی نگاهدارد تاخزانه معمور وپرپول باشد وتومحترم وگرامی کردی منصور برای فتوحات اسلامی مبالغی هنگفت خرج میکرد تاموفق شود واز آنجمله درسال ۱۵٤ چهارسال قبل ازمردنش ششصد وسی ملیون ۶۳۰،۰۰۰،۰۰۰ درهم برای فتح جنك با خوارج درافریقیه خرج کرد وروزی شد که میان خویشاوندانش ده ملیون ۱۰ درهم تقسیم کرد وبرای ساختمان بغداد ٤،۸۳۳،۰۰۰ درهم چهارملیون هشتصد وسی سه هزار درهم مصرف نمود ومبالغی خرج آبیاری وپل سازی وسدبندی وغیره نمود وچنانچه جرجی زیدان نوشته -

هزار ملیون دریك میلیاردی درهم بخزانه اووارد شدو که اگر همین مبلغ رافرض کنیم وبیست ۲۲ سال تقسیم کنم سالی ٤۵ چهل وپنج ملیون درهم بخزانه اوریخته شده واین رقم غیر ازخزانه **بیت المال مظالم بود** وظاهراً این ثروت راخزانه اموال خانواده لعنت میخوانده است -

امام مهدی درسال ۱۵۸ - سال ۱٦۹ آنچه رادرمدت پدرذخیره شده بود باآنچه خود گفت

همه‌را بذل وبخششی کرد درحقیقت مدت ۱۱ سال گنجی راخرج کرد مثلابعبدالله بن‌مالك چهارصد استر(خاطر) بابارآنها که همه‌درهم‌بود بخشیداماهارون ازسال۱۶۹ تاسال ۱۹۱ مدت‌بیست ودوسال‌خلافت ازمهدی برای او چیزی نمانده بود ولی درآمد ممالك اسلامی درعصر هارون باوج ترقی رسیده‌بود که بیش‌از اوپس‌از اونظیر در تاریخ ندارد ـ

پس‌ازمرك هارون بیش‌از نهصدملیون وکسری درهم‌در خزانه موجود بودهارون‌بذل وبخشش بیشتری نسبت بمنور داشت ومخارج ۲۲سال عیش وعشرت اوهم زیادبود بذل و بخشش وزراء اوهم که آل‌برمك بودند بی‌حد وحساب بود وهمه‌از خزانه دولت واردمیشد معذلك نهصد ملیون ذخیره خزینه بود.با توجه باینکه مبالغی واخرمخارج ترجمه ونقل وانتقال کتب خـارجی بزبـان عربی‌کتب خـارجی بزبان عـربی و تنظیم کتابخانه‌های سلطنتی‌شد .

ثروت‌دولت اسلامی درعصراول بنی‌عباس

در دوره اموی گفته شد که خلافت خلفای پنجگانه‌اولیه‌مبنی بر دین و قانون قرآن بود ورنگ تمام مذهب داشت ودولت اموی دولت متعصب‌عربی‌بود که هدفش فقط حفظ مقام‌ومنصب وجمع مال وثروت و عیش‌وشهوات بود که عرب درآن‌دخالت نداشت .

اما حکومت خلفای بنی عباس رنك دینی صرف نداشت،تعصب عربی هم نداشت **بلکه ازافراد ملل‌دیگرمانندمردم‌شام و مصرو عراق و ایران وخراسان‌و هند وترك ـقبطی ونبطی ـ و رومی ـ کلدانی ـ سودانی ـ فرنگی وهمه دراین اجتماع شرکت داشتند و رنك واحدی‌گرفته تربیت مهذب واحدی وآداب وشئون‌متحدی داشتند**درحالی‌که تمام این‌طبقات خواهان سقوط بنی امیه بسبب ظلم وستم آنهابودند **ونخستین دسته‌ای که ا اطاعت آن دولت سرباز کشیدند ابوعبیده ثقفی در سال ٦٦ بودکه اولین امارت شیعه را بعزم خونخواهی حضرت‌سیدالشهدا برپاکرد وهجده‌ماه‌حکومت نمود وبسیاری** ازاین اعراب ظالم وستمکاررا کشت وپس‌ازموالی وایرانیان که ازستم‌بنی‌امیه‌بستوه آمده بودندبسر کردگی ابومسلم اصفهانی‌درخراسان زمام‌را ازدست‌بنی امیه گرفتند که‌بدست علویان‌بدهند وچون‌آنها قبول‌نکردند بدست‌عباسیان دادند و برای‌همیشه دولت‌بنی‌امیه سقوط کرد.

بنی‌عباس‌هم که بشکرانه این خدمت سپاهیان و وزراء وامراء خودرا ازایرانیان انتخاب کردندو پایتخت را ازدمشق‌بعراق‌بردند و شهربغدادراساختند وبین‌عرب وعجم سازش دادند اما موقتی‌بود زیرا همینکه براریکه حکومت استقرار یافتند بسیاری از ایرانیان‌را که سلطنت وخلافت آنها مرهون خدمات وفداکاری آن مردم ازجان گذشته ایرانی بود کشته مانند ابومسلم و ابو سلمه وغیره باضافه‌که بسیاری ازسادات علوی‌را رقیب حکومت خودمیدانستند آنهاراهم کشتندوهمین کشتارناجوانمردانه سبب‌شدبین عرب وعجم فاصله افتاد وایرانیان‌بسرعت دست‌خلفای عباسی‌راازخاك خود کوتاه کردند

ودولت‌مستقلی تشکیل دادند .

عباسیان چون انتزاع خلافت‌اموی‌را بدستیاری ایرانیان دیدند ناچارازآنها کمك گرفتند وحتی درلباس و کلاهم ازایرانیان‌تقلید کردند بطوریکه ابودلامه شاعرمنصوررا درانتخاب کلاه ایرانی «قلنسوه» نکوهش کرد و تنقیدازاین کلاه نمود اماعباسیان چاره جزاستقامت ازایرانی‌نداشتند بلکه بادختران ایرانی ازدواج کردند ومادرمامون‌ایرانی بود ، برمکیان نفوذی یافتند تازمان معتصم که عنصرسومی‌بنام‌ترك وارد میدان‌سیاست شدولی‌دیگر بازارخلافت‌رونقی‌نداشت‌و خودترکها سبب تضعیف وتجزیه مقام خلافت و منطقه حکومت آنها میشدند .

ثروت‌دولت بنی‌عباس دوره بنی امیه سپری شد در حالی‌که اسلام پر وبال‌گشود و در شرق و غرب نفوذ روز افزون خود را ادامه می‌داد وکلیه ملل و نحل درزیر پرچم با اهتزاز اسلام برغبت و میل می‌آمدند ولی ازفشار حکومت اموی در رنج بودند تا دولت بنی عباس طلوع کرد وخط سیر تاریخ را عوض نمود و از دانشمندان ملل و نحل‌عالم برای تمرکز علوم و فنون‌دراسلام استفاده کردو این‌قسمت که خود فصل تازه‌ای دراسلام بازکرد که‌بعدروی آن صحبت می کنیم موجب تمایل‌افکار عمومی شد ومالیاتهای‌فراوانی مانندسیل بطرف خزانه‌امپراطوری بغداد گسیل‌میداشتند قدرت مرکزی بنی عباس هم شدت یافت و صندوق‌بیت‌المال‌پرشد .

دوره خلافت بنی عباس را از جهت سیاست وقدرت و ثروت باید بدو قسمت‌تقسیم کرد که باهم اختلاف زیادی دارند درجات فاصله بین‌این‌دوقسمت بسیاروسیع‌است‌دورهٔ نخستین‌آن‌**عصرطلاعی‌است** که از سال ۱۳۲ تاسال ۲۲۸ که قریب یکقرن میباشد مشعشع ترین ادوار تاریخ پرافتخار اسلام است که دولت عباسیان بمنتهای‌درجه عظمت رسید و امپراطوری بزرگ دنیاشناخته‌شد و پایه‌گذاری تمدن از آن‌تاریخ‌تحکیم‌یافت بطوری که هارون‌خطاب‌بابر کرد گفت ببار که‌هر کجاکه بباری **بکشوراسلام باریده‌ای و به آفتاب گفت بتاب که هرکجا بتابی به‌مملکت اسلامی‌تابیده‌ای** و غرضش این‌بودکه از مشرق جزیرة‌العرب تاپشت‌دیوار چین و از مغرب تا اندلس وازطرفی‌تمام قاره افریقا و قسمتی‌از اروپا بانضمام‌آسیا دست مسلمین‌بود .

ثروت دولت اسلامی در عصر اول‌عباسی‌بحدی رسید که پیش از آن وپس از آن نظیرنداشته و کاخ تمدن وبسط علوم وفنون وروزگارعزت وافتخار مسلمین چنان‌توسعه و نفوذ و اهمیت‌یافت که حکومت خلفاتا ششصد سال و تسلط آنها برآبهای دنیاتاچهار صد سال ادامه یافت و تمام مورخین‌جهان با توجه بعلل‌وعوامل ظهور و بروز عناصراین مدنیت مبهوت و حیرانند که تاکنون در دنیای بشریت در هیچ ملت و مذهب وقومی‌این سرعت وترقی‌وتکامل‌تمدن ووحدت‌ملی که دراسلام درظرف کمترازیکقرن درجهانگشائی اول و یکقرن در بسط علوم وفنون وسیاست و جهانداری دیده‌نشده است.

اما دورهٔ روزگار انحطاط و تزلزل و تجزیه دولت عباسی است که ازمردن‌مامون یعنی از سال ۲۱۸شروع میشود تا سقوط بغداد که در این دوره ثروت اسلام اندك‌اندك

تضعیف شده و دولت اسلامی روبضعف نهاد و مسلمبن در هر کجا بودند دولتهای مستقلی تشکیل دادندو دوران خلافت پایان یافت .

مساحت ممالك اسلام درعصرعباسی

برای دریافتن عظمت حکومت اسلامی در قرن دوم میتوان ساحت ممالك عباسی را در نظر گرفتو آن بالغ برسه میلیون میل مربع میشود مطابق تمام مساحت اروپا که در صدسال پیش مالیات همه آن کشورها از ۹۵ میلیون فرانك تجاوز نمیکرد ولی ممالك عباسی بالغ پانصد میلیون درهم بوده است درحالیکه ممالك پهناوردوره امپراطوری ایران باستان در زمان قباد یکصد و پنجاه میلیون درهم و زمان انوشیروان دویست و هشتاد و هفت میلیون درهم بوده است .

ثروت زمان مامون

مامون ازسال ۱۹۶ تاسال ۲۱۷ آنهم مانند جد وپدرش ۲۶ سال خلافت نمود بیش از هردوآنها ذخیره داشت و عصر او نهایت قدرت ونفوذ امپراطوری اسلام شناخته شد۰ که مجموع مالیات شرق وغرب معادل سیصدو نودمیلون وهشتصدوپنجاه هزاردرهم میشد. ۳۹۰ر۸۵۵ر۰۰۰ که از۲۳ کشور میگرفتندااین رقم غیر ازمالیات جنسی بود ازقبیل فرش ـ عسل ـ شمس طلاونقره پارچه نجرانی ـ کل مخصوصی که مانند لاك امروزی میباشد ـ شکر ـ گلاب روغن سیاه ـ روغن زیتون ـ روغن خوراکی ـ جامه یمنی ـ خرما ـ عود هندی ـ حلوای سفید ـ اسب ـ ابریشم ـ هلیله ـ عبا ـ دستمال ـ بقچه ـ چادرشب ـ بازشکاری ـ قاطر اسب ـ کره اسب وغیره که نسبت ببعضی ازکشور ها تسعیر جنسی معادل مبلغ نقدی میشد وگاهی به ثلث میرسید بنابراین باید گفت چهارصد ملیون درهم نقدی واگر ثلث هم حساب کنیم قریب پانصد میلون درهم مالیات دوره مامون عباسی بود درحالی که درزمان معتصم تاسال ۲۲۵ بالغ بر۳۸۸ میلیون درهم واواسط قرن سوم صدمیلیون کمتربود وروی این حساب بالاترین رقم ثروت خزانه دولت عباسی درعصرمامون بوده است که بپانصد میلیون درهم رسید وخمس و فی دراین حساب نبوده است ـ ومخارج دولت اموی هم بیش ازدویست میلیون درهم درسال نبود که سیصدمیلیون اضافه درآمدداشته است وبایدناگفته نگذشت که درعصرمامون سندوافریقیه هم ازمنطقه خلافت مامون خارج شدومالیات آن دو کشورمانند اندلس ودولت اموی غرب ازاین حساب خارج است

حدود کشور اسلام درعصرمامون

دولت اسلام تااول قرن سوم بمنتهای وسعت وترقی وتکامل رسید بشرحی که اکثر مستشرقین نوشته اندتاکنون هیچ کشوری و هیچ دولتی باین سرعت این توسعه و تکامل و تمدن را پیدا نکرده است .

حدود ممالك اسلامی

ازطرف مشرق هندوستان وقسمتی ازچین وخلیج فارس
ازطرف مغرب مملکت رومودریای سیاه آسیای صغیرمدیترانه روسیه وبلغارستان

---

۱ ـ تاریخ العبرابن خلدون ـ ابن خرداذبه ـ جرجی زیدان سال ۴۶ تاسال ۱۴۶

از طرف شمال بلاد سردسیر ـ خزرلان «درآسیای» جبال پیرنه «در اروپا» و باصطلاح امروز سبیریه دریای خزر مدیترانه

ازطرف‌جنوب خلیج فارس وممالك مجاور مصرونوبه

مساحت‌کشور اسلامی

مساحت این منطقه‌که زیرپرچم اسلام اداره میشد در عصر مامون کشور اسلام تقسیم به‌بیست کشور و۳۰ «استان» اقلیم شرقی وهفت اقلیم غربی شد . بدین اجمال

دیار عرب

۱ ـ عربستان ۲ ـ جزایر۳ـ نواحی خلیج فارس ۴ ـ دیـار مغرب ۵ ـ مصر ۶ ـ شام ۷ ـ جزایر مدیترانه

۲ ـ بیست اقلیم شرقی

۱ ـ عراق ۲ خوزستان ۳ اهواز ۵ فارس کرمان مکران ـ بلادجبل ـ عراق عجم دیلم «گیلان»طبرستان «مازندران» جرجان «گرگان»قومس سمنان ودامغان ـطوران «بلوچستان»سند ـ آذربایجـان ـبلادآران وقسمتی‌ازقفقاز ـ خراسان ـ سیستان‌ماوراءالنهر «آنطرف رود جیحون» خوارزم

ثروت‌امویه اندلس

روش ذخیره وفشار در وصول مالیات میان فرمانروایان اسلام معمول بودچنانچه‌عبدالرحمن ناصرخلیفه اموی که‌ازسال ۳۰۰ تاسال ۳۵۰ دراندلس حکمروا بود تا سال ۳۴۰ مبلغ بیست میلیون دینارپس‌انداز داشت درصورتیکه مالیات‌اندلس درزمان‌اوجمعا بیش‌از ۶۲۴۵۰۰۰ دینار شش ملیون ودویست وچهل وپنجهزاردینار واین رقم‌مالیات غیر ازخمس غنائم بود

ابن خلدون مینویسد پس ازمرگ ناصر پنجهزارمیلیون دینار در خـزانه موجود بود که تصریح کرده پانصد قنطار میباشد ولی ابن‌حوقل که مورخ معاصر این خلیفه بود مینویسد ذخیره او برچهل میلیون دینار بالغ میشد واین رقم سابقه ندارد

مساحت ممالك عباسی در قرون سوم

نام کشور ـ	نام دولت فعلی	مساحت بمیل مربع	ملاحظات
کشور ایران بتمامه	دولت ایران	۶۲۸،۰۰۰	
افغانستان	مستقل	۲۱۵،۰۰۰	
بلوچستان انگلیس	انگلیس	۱۳۰،۰۰۰	قسمتی متعلق بپاکستان و قسمتی بدست ایرانست
سندانگلیس	انگلیس	۴۸،۰۰۰	جزء پاکستان است
ترکستان	روسیه	۲۵۷،۰۰۰	
قفقاز	تفلیس روسیه	۱۵،۰۰۰	
ارمنستان	ترکیه	۲۷،۵۰۰	بین ایران وترکیه وروسیه تقسیم شده
عراق		۱۰۹،۳۰۵	که فعلا مستقل هست
جزیره		۱۰۹،۵۰۹	»
سوریه			»
فلسطین			»
عربستان سعودی		۲۰۰،۰۰۰	مستقل
مصر		۴۰۰،۰۰۰	»
نوبه وسودان	سودان	۳۰۰،۰۰۰	»
طرابلس غرب	ترکیه	۳۹۸،۰۰۰	»
الجزایر	فرانسه	۱۸۴،۵۰۰	»
تونس	»	۵۱،۰۰۰	»
مراکش	»	۲۹۹،۰۰۰	»
		۳،۳۲۸،۰۱۴ میل مربع	

مساحت ممالك عباسی مطابق مساحت تمام اروپا بوده است

درآمد عصر عباسی (زمان مامون) [1]

سواد	٢٧،٨٠٠،٠٠٠	٢٠٠ لباس بخرانی ٢٤٠ رطل گل مهر
لشکر	١١،٦٠٠،٠٠٠	
شهرستان دجله	٢٠،٨٠٠،٠٠٠	
حلوان	٢٥،٠٠٠،٠٠٠	
اهواز	٢٧،٠٠٠،٠٠٠	
فارس		
کرمان	٤،٠٠٠،٠٠٠	سی هزار شیشه گلاب بیست هزار رطل روغن شده
مکران	٤٠٠،٠٠٠	بیست هزار رطل خرما
سند واطراف	١١،٥٠٠،٠٠٠	یکصدوپنجاه رطل عود هندی
سیستان	٤٠،٠٠٠،٠٠٠	سیصد دست لباس بیست رطل حلوا
خراسان	٣٨،٠٠٠،٠٠٠	دوهزار شمش نقره چهارهزار اسب هزار برده بیست هزار جامه سی هزار رطل هلیله
گرگان	١٢،٠٠٠،٠٠٠	هزار کلاف ابرایشم
قبرس	١،٥٠٠،٠٠٠	هزار شمش نقره
طبرستان	٦،٣٠٠،٠٠٠	سیصد فرش مازندرانی دویست عباپانصد جامه ٣٠٠ جام ٣٠٠ دستمال
ری	١٢،٠٠٠،٠٠٠	بیست هزار رطل طلا
همدان	١١،٣٠٠،٠٠٠	هزار رطل رب انار دوازده هزار رطل عسل
بصره وکوفه	١٠،٧٠٠،٠٠٠	
ماسنبدان ورویان	٤،٠٠٠،٠٠٠	
شهر زور	٦،٧٠٠،٠٠٠	
موصل واطراف	٢٤،٠٠٠،٠٠٠	بیست هزار رطل عسل

١ ـ نقل ازمقدمه ابن خلدون وجرجی زیدان ص٦٧ ج ٣

آذربایجان	٤٬۰۰۰	
اطراف فرات	٢٤٬۰۰۰	هزاربرده دوازده هزظرف عسل ده‌باز شکاری بیست عبا
ارمنستان	۱۳٬۰۰۰	بیست قطعه چوب منبت‌کاری ٤٠ه رطل پارچه پشم وابریشم وخز
برقه	۱٬۰۰۰	ده‌هزار رطل‌پارچه پشمی سرمه یك ده هزار رطل‌بغچه «رختخواب چادرشب» دویست قاطر ۳۰ کره اسب
افریقیه	۱۳٬۰۰۰	۱۲۰تکه فرش
قیسرین	٤٠دینار	هزار بارروغن زیتون
دمشق	٤٢٠٬۰۰۰	
اردن	۹۷٬۰۰۰	
فلسطین	۵۱۰٬۰۰۰	سیصد هزار رطل زیتون
مصر	۲٬۹۲۰٬۰۰۰	
یمن	۳۷۰٬۰۰۰	
حجاز	۳۰۰٬۰۰۰	

جمع کل بدرهم ۴۱۸٬۹۰۰٬۰۰۰

جمع کل دینار ۲۳۲٬۲۵۵٬۰۰۰دینار مساوی پول‌امروزما ۴۴۵٬۱۰۰٬۰۰۰تومان

جمع کل ۱۵٬۴۵۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال



زمان خلفا عباسی در تاریخ اسلامی هجری و مسیجی

ممالك اسلامی نصیب ادارسه درمراکش وبنی اغلب وبنی طولون وطاهریان وصفاریان وآل بویه وبنی حمدان وغزنویان گردید ٦٥٦ـ٤ سنه ١٤ ماه صفر سقوط عباسیان

اسامی	تاریخ اسلامی	تاریخ میلادی	اسامی	تاریخ اسلامی	تاریخ میلادی
١ سفاح	١٤-١ع-١٣٢	٧٥٠	٢٠ راضی	٣٣٢	٩٣٤
٢ منصور	١٣٦	٧٥٤	٢١ متقی	٣٢٩	٩٣٠
٣ مهدی	١٥٨	٧٧٥	٢٢ مستکفی	٣٣٣	٩٤٤
٤ هادی	١٦٩	٧٨٥	٢٣ مطیع	٣٣٤	٩٤٦
٥ رشید	١٧٠	٧٨٦	٢٤ طایع	٣٦٣	٩٧٤
٦ امین	١٩٣	٨٠٩	٢٥ قادر	٣٨١	٩٩١
٧ مامون	١٩٨	٨١٣	٢٦ نائم	٤٢٢	١٠٣١
٨ معتصم	٢١٨	٨٣٣	٢٧ مقتدی	٤٦٧	١٠٧٥
٩ واثق	٢٢٧	٨٤٢	٢٨ مستظهر	٤٨٧	١٠٩٤
١٠ متوکل	٢٣٢	٨٤٧	٢٩ مسترشد	٥١٢	١١٢٨
١١ منتصر	٢٤٧	٨٦١	٣٠ راشد	٥٢٩	١١٣٥
١٢ مستعین	٢٤٨	٨٦٢	٣١ مقتفی	٥٣٠	١١٣٦
١٣ معین	٢٥١	٨٦٦	٣٢ مستنجد	٥٥٥	١١٦٠
١٤ مهتدی	٢٥٥	٨٦٩			
١٥ معتمد	٢٥٦	٨٧٠	٣٣ مستضی	٥٦٦	١١٧٠
١٦ معتضد	٢٧٩	٨٩٢	٣٤ ناصر	٥٧٥	١١٨٠
١٧ مکتفی	٢٨٩	٩٠٢	٣٥ ظاهر	٦٢٢	١٢٢٥
١٨ مقتدر	٢٩٥	٩٠٨	٣٦ منتصر	٦٢٣	١٢٢٦
١٩ قاهر	٣٢٠	٩٣٢	٣٧ مستعصم	٦٤٠	١٢٤٢

علت‌العلل پیشرفت اسلام

معمولا مدعیان سیاست وزعمای جهانگیر ملل واقوام عالم برای سلطه ونفوذ برقومی بایددوچیزداشته باشندتابتوانند بپشتیبانی آن دودعوی‌نمایند وقیام کنند اعم‌ازاینکه موفق‌بشوند یانه؟!

اول ـ خاندان وفامیل بزرك ومتشخص‌وهم‌عقیده که پشتیبان وحامی وزعیم‌وقائد باشد ودرمراحل مختلف حمایت وجانب داری نمایند.

دوم مال وثروت واندوخته که درراه اجرای افکارخودصرف کنندوتبلیغ نمایند تا بنیروی‌زر وزورفائق گردد .

پیغمبر اسلام ص دردعوت خودقریب وتنها وبی‌یارویاوروفقیروبی‌زر وزور بودزیرا باآنکه خاندانش بهترین خاندان‌های عرب وشریفترین وباشخصیت‌ترین افراد بودندبا اوسخت مخالفت داشتند ـ چند نفری‌هم ساکت بودند، ببینند چه میشود یکی دو نفرهم که موافقت داشتند قدرت براظهار وهمکاری نمیکردند ـ بنابراین پیغمبر ص در دعوی خودیکه وتنهابود که نه تنها کفار قریش وبت‌پرستان با اوبد بودند خاندان بزرك قریش وبنی‌هاشم هم‌بااو مخالفت میکردند .

چون ابوطالب حامی‌محمدص بوداطراف اورا گرفتند گفتندمحمد بیایدبااوصحبت کنیم چون حاضرشد گفتند ای محمد ماباامانت وصداقت ونسب تواحترام‌میگذاریم اما اینکه تودعوی میکنی برای ماقبولش مشکل است ما از بت‌های خودکه یادگار پدران ماست دست برنمیداریم .

تواگرمال میخواهی ۳۶۰ قبیله در عرب هست همه حاضریم نصف دارائی خود را بتوبدهیم ومحتاج بکسی نباشی .

اگرریاست‌میخواهی همه مااتفاق‌میکنیم وتورا بریاست ۳۷۰ قبیله‌انتخاب میکنیم رئیس ماباشی شایستگی هم‌داری ودست‌ازاین دعوی‌خودبردار اگرزن میخواهی بهترین دختران ملوك عرب را که از لحاظ ثروت و صورت و شخصیت جالب توجه تو باشد بتو میدهیم بنابراین ازاین سخن خود بگذر

پیغمبرص يك پاسخی بآنهاداد که خیلی بالاتر از سخن آنها وپیشنهاد عرب بود ـ فرمودفرض کنید که شمابتوانید عالم‌بالارا تسخیر کنید وخورشید رادریکطرف من وماه را درطرف دیگر قراردهید وبنا برروایتی فرمود اگرخورشید را در دست راست وماه را دردست چپ من قراردهید که حیات وزندگی تمام موجودات‌بوجوداین دوبسته است من دست ازدعوت خودبرنمیدارم زیرا من ماموروم ازجانب خدای خود این بت‌پرستی را از میان عرب برطرف سازم وبشررا بتوحید وفضیلت سوق دهم تارستگار گردند.

کفارقریش واشراف‌حجازفهمیدند که‌محمدص بامناظره محکوم نمیشود قصدتبعید وقتل اورا نمودند اوهم بادست تهی‌بانواع رنج وزحمت وشکنجه یکه وتنها باهمان چند نفری که اطراف اوبودند وروزافزون تسلیم حقیقت اومیشدند بدعوت خود ادامه داد

این‌نکته لطیفی است که بایدالا ولابداعتراف واذعان کرد زیرا امورات دوصورت دارديك صورت ظاهروآن‌صورت ظاهرش این‌است که شخصی فاقدثروت وحامی‌وپشتیبان

نمیتواند موفق گردد ولی صورت باطنش این است که این شخص آسمانی تنها و بی چیز دعوتی کرد و فاتح جهان شد ومنجی عالم بشریت گردید پس بیك نیروئی تاییدوحمایت میشد که درقرآن چندین جا بنام کمك بوسیله پنجهزار ودوهزار و بیشتر فرستادگان وملائکه یاد آور شده است

باضافه کمکهای آسمانی یك نیروی درونی داشت که آنها موجب فتح وپیروزی او بود مانند. نیروی خلق عظیم نیروی اخلاق فاضله - نیروی قرآن - نیروی مالی کـه از جانب خدیجه باوارزانی شد - نیروی حقیقی که دردلها اثر میگذاشت - نیروی استقامت وپافشاری درراه عقیده وایمان نیروی مقاومت درجنك وصلح نیروی تحمل وصبر وبردباری که سنك بشکم می بست ازفشار گرسنگی یا ازعلف صحرا میخورد تا خندق بکنند وسدی برابر دشمن ایجاد کنند

این ها نیروهای باطنی متصل ودرونی او بود که بوسیله آنها ظفروپیروزی یافت

عوامل پیشرفت عرب

مورخین عوامل پیشرفت اسلام را چنین شرح داده اند .

۱ ـ اعراب سبکبار وچابك بودند وبزندگی سخت وساده خوی عادت کرده بودند از گرسنگی وتشنگی بیم نداشتند درجنك تجمل وتشریفات نداشتند

۲ـ ایمان بقضا وقدربود که عرب معتقد شد و ازمرك بیم نداشتند لذا ازشمشیر ونیزه نمی ترسیدند .

۳ ـ **عربها در تیراندازی واسب سواری زبر دست بودند** و درجنك تن بتن چابك تر بودند .

٤ ـ اطاعت ازفرمانده داشتند وبانتخاب فرمانده خیلی اهمیت میدادند واطاعت اورا میشمردند .

دلیری وهوشیاری وسیاستمداری وپاکدامنی فرماندهان نیز مورد توجه کامل بود ـ

۵ ـ بردباری وپایداری عرب بود که درجنك هراسی بخود راه نمیدادند وتا پایان فتوحات ادامه میدادند .

٦ ـ برتری عرب بود که هر کجا وارد میشدند عرب را برعجم برتری میدادند زیرا در این صفات پایدارتر بود .

۷ ـ خط بازگشت خودرا حفظ میکردند که درحین شکست راه فرار بازباشد ولذا اکثر درصحرا و دشتها جنك میکردند .

۸ـ تفاوت واختلاف داخلی مردم ایران وروم بود که سبب بروز اختلاف گشته ومسلمین را بفتح وفیروزی ومردم مغلوب را بـا جبهه گشاده وباستقبال میفرستاد .

۹ـ وجود یهود بود که روم وایران باهم علیه یهود قیام کردند وبامسلمین همدست شدند ومسلمین هفت سال شهر **قیساریه** رامحاصره کرده بودتا آخر بدست خود یهود منافق آن شهر برای مسلمین فتح شد ـ

۱۰ ـ دادگستری وپرهیزکاری وخوشرفتاری مسلمین بود که مردم دنیا ازآنها راضی

بودند وازاخلاق فاصله وسبك‌رفتار مسلمین استقبال نکردند ـ

۱۱ اعراب مسلمان مردم‌را بحال خود وامیگذاشتند مزاحم کسی نمیشدند قبطی وسریائی یونانی ایرانی هم‌در آداب وعادات خود کاملا از اوبودند وهیچ‌گونه مزاحمتی برای آنها نبودلذا باسلام خوشوقت بودند وازمزایای اسلام بهره‌مندمیشدند

تربیت وتهذیب صدراسلام

سبب اختلاف سکنه ممالك اسلامی وتفاوت باتباین نژادها درائر مزایا وخصائص افراد ملت‌ها میباشد .ملل عالم دراین جهت‌از هم‌امتیاز دارند که‌خصایص وآداب وآئین ورسوم ملی‌آنها باهم بتباین است واین تباین‌خود ممیزبین اقوام وملل‌است .

خوی وعادت ۲ ـمقدار تربیت وتهذیب . احساسات تند وسرعت تاثیر یاقناعت و آرامی صفاتی است که درملل اختلاف وشدت ضعف‌دارد.ازاین گذشته‌برای هرملتی‌صفتی درادب مشاهده میشود که باادب اقوام دیگراختلاف دارد ،

موقعیت وضع جغرافیائی کشور۔ حال‌طبیعی شهرها ـتاریخ فکر ـ تسلط‌پادشاهان نفوذ خردمندان یاعلیه فرماندگان ـ فزونی صلحاء یاکثرت مجرمین ـحالت رعیت ـ نظامات اجتماعی وسیاسی ـ نفوذ سیاست خارجی۔ اندازه دانش‌وفرهنك ـ مقدارخرافات درعقایدوبالجمله آنچه‌درزندگانی ملل تاثیرداردرادب آنها پدیدمی‌آید لذابامراجعه بکلیات دیوان وچند شاعر صحیح‌النسب یك‌ملت میتوان‌روحیه آنهارا بدست آورد .

درصدر اسلام تربیت وتهذیب اسلامیت سطح زندگانی اعراب‌را عوض‌کرد وخط سیرآنها رامنحرف ساخت وخط مشی‌دینی برای آنها قرارداد.وهرقدر توسعه یافت‌این تربیت باتربیت‌های ملل‌متنوعه آمیزش کرد ورنك نوینی بآنهاداد ـ درزمان بنی‌امیه‌عرب وایران وروم ویونان وسایر ملل ترك دیلم دهند و بربر درتحت لوای تربیت اسلامی در آمدند وباآئین اسلام پیش‌رفتند ولی‌چون خلفا خط مشی اسلام‌را عوض‌کردند هرملت تربیت خود راکم وبیش حفظ‌کرد وسردسته آنها ملت ایران بود که زودتر ازهمه اززیر بارگران اموی بیرون آمد وبا خلفای عباسی شانه بشانه وپهلو بپهلو بوزارت وامارت پیش رفتند .

درعصر عباسی مملکت اسلامی ازعناصرمختلفه تشکیل شده‌بود ویکی ازآن اجزا مغرب زمین ودیگر مصروشام‌وهم‌چنین‌عربستان‌وبین‌النهرین وماوراءالنهر بود که‌درملیت هریك باهم متباین بودند ـ وبایك رشته صفات وخصایص ازدیگر ممتاز بودند.

این‌همه ملل اسلام راتشکیل داد وباهمه اختلافات درسایه‌اسلام بهم‌آمیزش نمودند وچه‌از جهت‌ازدواج وچه‌از جهت مجاورت‌ووحدت عقیدت باهم نزدیك شدند ودر انتشار علوم هندسه ـ طب ـ فقه ـ نظم وتنسیق ولغت وادب تربیت‌های مختلف وآداب متباین در طبقات مختلفه شیوع و نشو ونما یافته ویکنوع وحدت ملی ایجاد نمودند .

درمیان‌اقوام رجال‌ودانشمندان‌بزرگی‌بوجود آمدند که لواءوپرچم تربیت‌وتهذیب رابلند کرده‌وخود پیشوای‌آن گردیدندوبرای نشر مبادی مترقی‌وتهذیب تأدیب جانفشانی های حیرت‌بخشی نمودند .

جهانگیری اسلام

پس ازطلوع آفتاب‌اسلام دلهای تیره وتاریك مردم‌جهان بنور علم ودانش وفضیلت اخلاق روشن شد وآنقدر ظلمات جهالت وعصبیت وکفر وظلم محیط زندگی را بربشر سخت کرده بودکه بی‌اختیار از انوارمشعشع‌اسلام استقلال کردید ۱۳ سال درمکه کفار قریش هرقدر توانستند بدستیاری یهود وبت پرستان اذیت وآزار بمسلمین رسانیدندتا پیغمبرص مـامور مهاجرت شد .

درمدینه چون عدد وشماره فداکاران خقیقی قابل توجـه شد یعنی به ۳۱۳ نفر رسید فرمان جهاد نازل شد .

رسول خداشروع بجنك کرد درظرف ۱۰ سال۸۴ جنك بامشرکین وکفارومنافقین ویهود وبت‌پرستان نموده وباآنکه مسلمین هیچ قدرت و نیروی مـالی وجنکی وبودجه و تاکتیك جنك نداشتند فقط بنیروی ایمان واطاعت از رسول خدا جنکیدند وهمه‌جا را فتح کردند .

پیغمبرص در روزهای آخرین عمر خود فرمان داد اسامةبن زیدکـه جوانی بود وپدرش سرلشکرقشون اسلام‌بودودر راه‌انجام وظیفه‌درمیدان جنك کشته شده‌بودفرمانده لشکرشود وبطرف شام‌برودبا نصاری جنك کند وفرمود من‌میدانم فتح‌وفیروزی‌باشماست اگرایمان خودرا ازدست ندهید وخوابی ازخود نقل کردکه من دیدم‌تا«بصری» محلی است در شام پیش رفته ام وشماهم میتوانید با این روش اخلاقی برهمه جهان تسلط پیدا کنید رسول خدا ص این بگفت واز جهان برفت .

پس از رحلت او سال ۱۱ ﻫ ۶۳۲ م سقیفه بنی‌ساعده تشکیل شد واختلاف مانع ازآن پیش رفت شداماپس ازاستقرارخلافت ابوبکر وپس از اوعمر وسپس عثمان‌بترتیب یك پس ازدیگری فتوحات بسیاری شروع شد .

درخلافت ابوبکر قلمرو اسلام فقط شامل شبه جزیـره عربستان بود ولی درمدت خلافت کوتاه اودرعرض دوسال فتوحات مسلمین بسرعت پیش رفت .

درسال ۱۲ ﻫ ۶۳۲ م درنتیجه جنك سلاسل و فتوحات دیگر اراضی کلده قدیم که عراق عرب خوانده میشد باشهر حیره مسلمین کردید درسال ۱۳ پس‌از وقعه «یرموك» ابواب شام برروی عساکر اسلامی مفتوح کردید.

دمشق‌درسال۱۴ﻫ ۶۳۵م وحمص وانطاکیه وبیت‌المقدس‌درسال بعد بجنك‌مسلمین

افتاد وبا گشودن قیسادیه درسال ۱۷ ﻫ ۶۳۸ سراسر شام «سوریه ولبنان امروز» تحت لوای اسلام قرارگرفت .

درهمین اثنا براثر فتح قادسیه درسال ۱٤ ﻫ ۶۳۵ م شهرمدائن که شامل سوکیا طیسفون پایتخت‌های قدیم کلده بود مفتوح شد وعراق عرب تاخلیج فارس ضمیمه‌ممالك اسلام می‌شد شهرهای کوفه وبصره را نیزخود مسلمین درخلال این جنبش ساختندوکمی بعد درفاصله سنوات ۱۷-۱۹ ﻫ ۶٤۰-۶۳۶ م خوزستان و شوشتر نیز ازدست ایرانیان بیرون رفت ودرتصرف مسلمین درآمد .

جنك قطعی نهاوند درسال ۲۱ ﻫ ۶٤۲ م سلسله ساسانی رامنقرض کرد و سراسر ایران را دراختیار مسلمین گذاشت وایشان بلامانع دراین‌مملکت حکومت یافتند ودر سال ٤۱ ﻫ ۶۶۱ م هرات راگرفتند وکمی بعد بداخله افغانستان هجوم برده تاکنار شط سند پیش رفتند واین ناحیه اخیر را ازجانب خود بحکمرانی سپردند که ازطرف مسلمین حکومت داشت .

درسال ٥٤ ﻫ ۶۷۵ م مسلمین بخارا راگرفتند ودرسال ٥٥ بعد برسمرقنداستیلا یافتند ولی درماوراء النهر این پیشرفت دنباله پیدا نکرد تا سال ۹۳ ﻫ ۷۱۱ سرزمین ماوراء النهر همه مسخر مسلمبن شد .

بدین ترتیب مسلمین درطول چهل سال ازتاریخ لشکرکشی بخارج عربستان«پس ازپیغمبرص» درسمت مشرق این شبه جزیره بااین همه فتوحات نائل شدند و حدود ممالك اسلامی‌را تاآنجاکه گفتیم درشرق‌رسانیدند.

پیشرفت درمغرب

مسلمین درسمت مغرب باسرعت پیش رفتند ولی درسال ۲۰ ﻫ ۶٤۱ م مصرمسخر مسلمین شد ودرسال۲۶ﻫ ۶٤۷ م ساحل بربر نشین افریقا تادروازه‌های شهرقرطاجنه بچنك مسلمین‌افتاد ولی بربرهای بدوی مقاومت کردند ومطیع ساختن این طبقه وحشی برای مسلمین ازمتضادکردن رعایا وشهرنشین عیاش وشاهان ساسانی یاسلاطین رومی یونانیان شام ومصر بمراتب سخت‌تربود .

مسلمین شهر قیروان رادرسال ۵۰ﻫ ۶۷۰م بناکردند وپایتخت متصرفات خود در افریقیه قرار دادند وازآنجا بشهرقرطاجنه حمله برده ودرسال ۷٤ﻫ ۶۹۳ م شهرمزبور راگرفتند ودامنه پیشرفت خودرا تا ساحل محیط اطلس کشاندند .

مسلمین درسال ۹۱ﻫ ۷۱۰م ازطریق بندر طنجه باسپانیا حمله بردند و متصرفات سلاطین قوطی درآنسرزمین پس ازتسخیر شهر طلیطله مالك گردیدند .

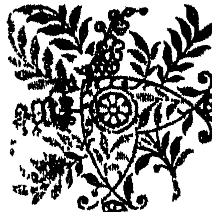
جنوب فرانسه نیز پس درتعرض مسلمین مصون نماند زیرا مقارن سال ۱۰۷ ﻫ ۷۲۵م تاقلب آن مملکت جلو آمده بودند ولی شارل مارتل درسال ۱۱٤ﻫ ۷۳۲م در سرزمین شهر تود برمسلمین ظفریافت با این‌حال بازشهرفحربونه دردست ایشان باقی ودو ولایت بورگنی ودفینه بباد غارت مجاهدین اسلامی رفت وباین ترتیب درسمت معرب هم مسلمین پس ازیك قرن ازتاریخ شروع بفتوحات باین حدود اروپا رسیدند .

پس ازشرق درمدت چهل سال ودرمغرب درمدت نود ۹۰ سال تقریباً بر دنیا دست یافتند ــ .

فتوحات در سمت شمال

درشمال اروپا یونانیان اناطولی را حفظ کردند وآنجابدست خلفا نیفتاد معهذا لشکراسلام ارمنیه راغارت کردند ومقارن سال ۸۷۲ه تا حدود **درزقةالروم** رفتند جزیره **قبرس** در سال **۲۸** ه ضمیمه ممالك اسلامی شدولی قسطنطنیه که ازسال۵۰ه چندبن بارمورد تعرض مسلمین قرار گرفت مقاومت کرد ومسخرخلفا نشد مگرچند سال بعد که هفت‌سال‌تصرف آنجا بطول انجامید

بنابراین‌مشروحات ممالك‌اسلامی درموقع منتهی‌بسط‌خودازاقیانوس اطلس تا شط سند واز دریای مازندران تا شلاله‌های نیل امتداد یافت‌شکی نیست چنین مملکت پهناوری که ازسال ۱۲ هجرت تاحداکثر ۱۳۸ هجری درمدت یك قرن ویکربع‌قرن بسرعت بادوبرق که برای‌هیچ امپراطوری درهیچ کشوری ازممالك‌راقیه جهان بشری چنین پیشرفتی نظیرنداشته وچنین وسعت حکومتی شنیده نداشته و پس از اسلام هم مانندی‌نیافته تحت‌اراده‌واداره یك‌دولت نگاهداری آن بسیارمشکل‌است‌بالاخص که روش پرورش تربیت اسلامی‌هم ازرنك مهذب خود تغییروتحول پیدا کرده باشدولذا کشور امپراطوری بزرك اسلام ازسال ۱۳۸ه مطابق ۷۵۵م شروع بتجزیه شد



فهرست

	ص
مقدمه	
مقدمه کتاب	ص
اهمیت تاریخ	۱
نتیجه تاریخ	۲
تمدن اسلام	۲
فتوحات اسلام	٤
مشرق زمین	٥
تمدن	٦
صنایع وحرف	۷
حقیقت وقایع	۷
روش ما	۸
عرب وعربستان	۹
جزیرة العرب	۹
آب وهوای عربستان	۹
جزیره عربستان	۹
جمعیت	۱۰
راهنمای عربستان	۱۰
سکنه عربستان	۱۱
اوصاف اعراب	۱۳
خط وکتاب	۱۳
اعراب متمدن	۱٤
عرب عاربه	۱٥
سیل عرم	۱٥
استیلای حبشه بریمن	۱٦
داستان ابراهه	۱۸
انهدام کعبه	۱۸
عرب مستعربه	۲۰
اداب عرب	۲۰
مذهب عرب	۲۱
مکه و کعبه	۲۱
سدانت کعبه	۲۲
تیره گی جهان	۲۳
جنك بین بکروتغلب	۲۳
حکایت	۳٤
اختلاف طبقاتی	۲٤
زن درجاهلیت	۲٥
انواع نکاح	۲٦
آورنده اسلام	۲٦
حفرچاه زمزم	۲۷
اجداد پیغمبر	۲۷
مولده میلاد رسول اله	۳۰
جنگهای ایران وروم	۳۱
جنگهای خسرو با بیزانس	۳۲
جنگهای هرقل	۳٤
» دستکرد	۳٥
خلع وقتل خسرو	۳٥
ظهور اسلام	۳٦
حضرت محمد ص	۳۸
اعلان نبوت	۳۸
دعوت قریش	٤۱
اطعام قریش	٤۲
مختصات اسلام	٤۳
اهمیت مکه	٤٤
مذهب اهل مکه	٤٤
وجه تسمیه مکه	٤٥
جغرافیای مکه	٤٦
جبال مکه	٤٦
کوه جرا	٤٦

جهات مکه ٤٧
طایف ٤٧
موقعیت مکه ٤٨
جمعیت مکه ٤٨
آب وهوای مکه ٤٩
هوای مکه ٤٩
سرزمین عجایب ٤٩
بنای مکه ٥٠
مقام ابرهیم ٥١
حجر اسماعیل ٥١
چاه زمزم ٥١
بنای مکه ٥٢
مکه وبت پرستی ٥٣
دانشگاه اسلام ٥٣
حج بهترین مربی است ٥٤
شکل مسجدالحرام ٥٥
درهای حرم ٥٥
منارههای حرم ٥٦
دیوارحرم ٥٦
حجرالاسود ٥٦
قرامطه ٥٨
شاذروان ٥٩
داخل کعبه ٥٩
کعبه وچرودان ٦٠
محراب ٦٠
ناودان طلا ٦١
مساجد مکه ٦١
مدارس مکه ٦٢ ٦٢
کتابخانه ٦٣
جنت المعلی ٦٤
اسلام حمزه وعمر ٦٤
دعوی عمومی ٦٥
مسلمین درمکه ٦٥
هجرت اولی ٦٦
بیعت عقبه ٦٦
عقبه ثانی ٦٧
نص بیعت ٦٧
خلاصه ١٣ سال مکه ٦٧
مقدمه هجرت ٦٩
هجرت ازمکه ٧٠
غزوات اسلام ٧٢
سال اول ٧٢
ترتیب غزوات ٧٢
وقایع بسال اول ٧٣
سال دوم هجرت ٧٤
سال سوم هجرت ٧٥
سال چهارم ٧٧
غزوه بنی نضیر ٧٧
غزوه ذات الرقماء ٧٨
سال پنجم ٧٨
غزوه بنی مصطلق ٧٨
غزوه خندق ٧٩
غزوه بنی قریضه ٧٩
سال ششم ٨٠
غزوه ذی قرد ٨٠
غزوه بنی ثعلبه ٨٠
غزوه بنی جذام ٨١
غزوه بنی ذوالجندل ٨١
صلح حدیبیه ٨٢
سال هفتم ٨٣
سال هشتم ٨٤
غزوه موته ٨٤
غزوه حنین ٨٥
سال نهم ٨٥
سال دهم ٨٦
قافله حج ٨٦
واقعه غدیر ٨٧
ظهور سه پیغمبر ٨٧
دستورجنك با سامه ٨٨
رفتن بقرستان ٨٨
آخرین سخن پیغمبر ٨٩
سال یازدهم ٨٩

آخرین ساعات پیغمبر	۸۹
فرمان جیش اسامه	۹۰
جیش اسامه	۹۱
باحالت تب	۹۱
قلم ودوات خواست	۹۲
تصفیه حساب	۹۳
پیغمبر ازدنیا رفت	۹۳
زمان پیغمبر	۹۳
فرزندان پیغمبر	۹٤
قبایل عرب	۹٤
خلافت	
خلفای راشدین	۹٦
مفهوم‌خلافت	۹۷
سقیفه بنی ساعده	۹۸
خلافت ابوبکر	۱۰۰
علل بروز اختلاف	۱۰۳
غصب فدك	۱۰۳
بیعت گرفتن ازعلی	۱۰۳
غصب فدك	۱۰۳
فاطمه‌ومطالبه فدك	۱۰۷
درگذشت فاطمه	۱۰۸
خبرفتوحات	۱۰۸
حمله بشام وعراق	۱۰۹
مهمترین‌حوادث	۱۰۹
عهد ومیثاق	۱۱۰
خالدبن ولید	۱۱۰
خطبه ابوبکر	۱۱۲
تصرفات ابوبکردر اسلام	۱۱۳
نامه ابوبکر	۱۱٤
اسلام ابوبکر	۱۱٤
فوت ابوبکر	۱۱۷
نظرما	۱۱۸
خورده گیری‌ها	۱۱۸
سیاست ابوبکر	۱۲۰
عمربن خطاب	۱۲۱
خلافت عمر	۱۲۲
فتح ایران	۱۲۳
حمله‌بمداین	۱۲۵
جنك نخیله	۱۲٦
جنك قادسیه	۱۲٦
فتح مداین	۱۲۷
فتح‌الفتوح	۱۲۸
ملاقات هروان	۱۲۹
فتح‌خوزستان	۱۳۰
فتح شام	۱۳۰
فتح مصر	۱۳۱
کشتی سازی مسلمین	۱۳۳
قتل عمر	۱۳۳
صفحه زندگی عمر	۱۳٤
عمروصیت بشوری کرد	۱۳٤
بدعتهای عمر	۱۳۵
نظرما	۱۳۸
خورده گیری‌ها	۱۳۹
سیاست عمر	۱٤۱
سال قحطی	۱٤۱
نامه خلیفه	۱٤۲
تصرفات عمر	۱٤۲
عثمان	۱٤۳
زندگی عثمان	۱٤٤
عثمان ازبنی امیه است	۱٤٤
صفات عثمان	۱٤۵
فتوحات عهد عثمان	۱٤٦
طوس ونیشابور	۱٤٦
حبشه وسواحل دریا	۱٤٦
عاقبت یزدگرد	۱٤۷
رفتار عثمان	۱٤۷
قتل عثمان	۱٤۹
درنظر سنت	۱۵۰
جهات هیجان برعثمان	۱۵۲
خلافت امیرالمومنین	۱۵۳
محیط زمان‌علی	۱۵٤
جنگ جمل	۱۵٤

واقعه جمل	۱۵۵
تصمیم برجنك	۱۵۵
تائبین	۱۵۶
مخالفین	۱۵۶
آغازجنك	۱۵۷
متن تاریخ	۱۵۷
اعثم کوفی	۱۵۹
ابن ملجم مرادی	۱۵۹
قاتلین عثمان	۱۶۰
علل بروزجنك	۱۶۰
نصایح امسلمه	۱۶۲
وصیت بعایشه	۱۶۳
خطبه امیر ع	۱۶۴
حرکت ازبصره	۱۶۴
احنف وعایشه	۱۶۵
امام حسن بکوفه	۱۶۵
شروع جنك جمل	۱۶۶
طلحه وزبیر	۱۶۷
صف آرائی	۱۶۸
هودج عایشه	۱۶۹
حملات جنك	۱۷۰
انتقال پایتخت	۱۷۲
مالك اشتر	۱۷۳
اولین نامه	۱۷٤
بدمستی ولید	۱۷٤
طائی ومعاویه	۱۷۵
جنك صفین	۱۷۷
دعوت بجنك	۱۷۸
قیام معاویه	۱۷۸
خطبه علیع	۱۷۹
خواب علیع	۱۸۰
حرکت ازکربلا	۱۸۱
بی آبی	۱۸۱
تبادل نامه	۱۸۲
ابوالاعورباءمالك	۱۸۲
پیکار برسراب	۱۸۳
آب انداختن	۱۸٤
جنگهای ماه صفر	۱۸۵
نکته	۱۸۶
دعوت بجنك	۱۸۷
ابوهریره	۱۸۸
اشعث	۱۸۹
ابونوح	۱۸۹
فرار دونفر	۱۹۱
جنك یك پدروپسر	۱۹۱
حمله متقابل	۱۹۲
اصرار معاویه	۱۹۲
حملات سخت	۱۹۲
شروع بمراسلات	۱۹۳
نامه معاویه	۱۹۳
پاسخ بمعاویه	۱۹۳
قتل عماریاسر	۱۹۳
مذاکرات	۱۹۵
خطبهعلی ع	۱۹۶
لیلةالهریر	۱۹۸
مقدمه حکمیت	۱۹۸
صبحگاه	۱۹۸
واقعه حکمین	۱۹۹
صلحنامه	۲۰۰
خوارج	۲۰۱
حکمین	۲۰۱
روزحکمیت	۲۰۲
معاویه خلیفه شد	۲۰۳
قیام دوستان	۲۰٤
نامهبعبیدالله‌بن‌عباس	۲۰۵
فتح نیشابور	۲۰۵
خوارج نهروان	۲۰۸
نامه بخوارج	۲۰۸
جنك نهروان	۲۰۸
توطئه قتل‌علیع	۲۰۹
کشتن امیرالمومنین	۲۱۱

نقشه صفین ٢١٣
سیاست علی ع ٢١٤
صفات علی ع ٢١٦
خلافت امام حسن ٢١٨
چرا قبول خلافت کرد ٢١٩
تصمیم امام حسن بجنك ٢٢٧
قشون بی‌وفا ٢٢٨
شعار معاویه ٢٢٩
تعلیمات علیه امام ٢٣٠
مفاد نامه‌های معاویه ٢٣١
نکته لطیف ٢٣٢
روح جنگی امام ٢٣٣
مشاورین معاوبه ٢٣٤
رجال کوفه ٢٣٦
اعلان جنك ٢٣٦
تنظیم قشون ٢٣٧
والی کوفه ٢٣٨
صف آرائی ٢٣٩
قشون امام حسن ٢٤٠
تقابل دونبرد ٢٤٠
عده قشون معاویه ٢٤٢
عناصر قشون ٢٤٢
عبدالله بن عباس ٢٤٤
قشون خیره ٢٤٦
عوامل صلح معاویه ٢٦٧
صلحنامه ٢٤٧
شرایط صلح ٢٤٨
اسرار صلح ٢٤٩
حکومت خلفا ٢٥٠
بیت المال مسلمین ٢٥١
غنائم ٢٥٣
فیئی ٢٥٢
جزیه ٢٤٣
خراج ٢٥٤
مالکیت ٢٥٤
ثروت مسلمین ٢٥٤
ثروت درزمان مسلمین ٢٥٥
ثروت عصر خلفا ٢٥٥
عمال دوره خلفا ٢٥٦
بیت المال زمان عثمان ٢٥٧
خلفای اموی ٢٥٨
معاویه بن ابوسفیان ٢٥٨
تشبث معاویه ٢٥٩
پس ازامام حسن ٢٦١
فتوحات معاویه ٢٦١
معاویه ننك تاریخ ٢٦٢
ولیعهدی معاویه ٢٦٢
رئیس دیوان خراج ٢٦٣
معاویه واباذر ٢٦٤
نامه اباذر ٢٦٤
پاسخ عثمان بمعاویه ٢٦٤
جمع اموال واملاك ٢٦٤
تأثیر عمل معاویه ٢٤٩
حکومت خلفا ٢٥٠
اختصاص بیت المال ٢٦٦
قتل حجربن عدی ٣٦٧
نامه ربیعه ٢٦٧
یزیدبن معاویه ٢٦٧
سیدالشهداء ٢٦٩
واقعه حره ٢٧٠
معاویة بن یزید ٢٧٢
عبدالله بن زبیر ٢٧٣
مروان بن حکم ٢٧٣
سلسله مروان ٢٧٥
عبدالملك بن مروان ٢٧٥
اولین امارت شیعه ٢٧٧
توابین ٢٧٧
سلیمان بن صرد ٢٧٩
سابقه مختار ٢٨١
امارت شیعه در کوفه ٢٨١

کیسانیه	٤٠٢
ابوهاشم امام	٤٠٢
بنی‌الحسن	٤٠٣
نفس زکیه	٤٠٣
ابراهیم محمدع	٤٠٤
قتل محمدع	٤٠٤
قیام محمدع	٤٠٥
قیام یحییع	٤٠٦
قیام زیدع	٤٠٦
قیام یحییع	٤٠٧
قیام عبداللهع	٤٠٧
قیام زید	٤٠٨
قیام عبدالله	٤٠٨
۳خلافت مهدی	**۴۰۹**
٤خلافت هادی	٤١١
واقعه فخ	٤١٢
علت واقعه	٤١٢
حرکت بحج	٤١٤
۵ ـ هارون	٤١٥
خلافت	
زندگی هارون	٤١٦
قتل سادات علوی	٤١٧
شهادت امام موسیع	**۴۱۸**
برامکه	٤١٩
برمکیان	٣١٩
خاندان‌برامکه	٤١٩
برامکه وبنی‌هاشم	٤٢٠
برمك وزیر	٤٢١
سیاست برامکه	٤٢٢
حکایت	٤٢٣
حکایت عجیب	٤٢٥
حکایت دیگر	٤٢٦
رجال برامکه	٤٢٧
سرمشق عبرت	٤٢٨
علت سقوط برمکیان	٤٢٩
علت واقعی	٤٣٢
مجالس بحث وانتقاد	٤٣٢
هارون دوازده امام حسین	٤٣٣
ادریسیه افریقا	٤٣٥
آخرین کشتار هارون	٤٣٦
۶محمد امین	**۴۳۶**
علی‌بن عیسی	٤٣٦
فضل بن سهل	٤٣٧
اختلاف امین ومامون	٤٣٨
۷عبدالله مامون	**۴۳۸**
استیلاء ایرانیان	٤٣٩
انتقام ازطاهر	٤٤٠
اوضاع‌بغداد	٤٤٠
کشور اسلام	٤٤٢
شهادت امام رضاع	**۴۴۳**
مناظرمامون	٤٤٤
حکایت عجیب	٢٤٥
۸محمد معتصم	**۴۴۶**
جنگهای‌معتصم	٤٤٧
ترکها وخلافت	٤٤٧
مازیار کیست ؟	٤٤٨
جوادالائمه	**۴۴۹**
حکایت	٤٤٩
بناء شهر ساوا	٤٥٠
۹الواثق بالله	**۴۵۰**
۱۰ جعفرمتوکل	**۴۵۰**
۱۱المنتصر بالله	**۴۵۲**
۱۲المستعین	**٤۵۳**
١٣ المعتز بالله	٤٥٢
حضرت امام هادیع	**۴۵۴**
۱۴المهتدی بالله	**۴۵۴**
۱۵المعتمدبالله	**۴۵۵**
قرامطه	٤٥٧
حمل حجرالاسود	٤٥٧
حضرت عسکریع	**۴۵۸**

غیبت صغری	٤٥٩
وکلاء	٤٥٩
غیبت کبری	٤٦٠
۱۶المعتضد بالله	**٤٦٠**
۱۷المکتفی بالله	**٤٦١**
۱۸المقتدر بالله	**٤٦٢**
۱۹ المرتضی	**٤٦٣**
۲۰ القاهر بالله	**٤٦٣**
۲۱الراضی بالله	**٤٦٤**
۲۲المقتضی بالله	٤٦٥
۲۳ ـ المستکفی	٤٦٥
۲٤ـ المطیع‌لله	٤٦٦
۲۵ ـ الطابع‌لله	٤٦٧
۲٦ ـ القادر بالله	٤٦٧
۲۷ ـ القائم بالله	٤٦٧
۲۸ ـ المعتضد	٤٦٨
۲۹ ـالمستظهر	٤٦٨
۳۰ ـ المسترشد	٤٦٩
۳۱ ـ الراشد بالله	٤٦٩
۳۲ ـ المقتفی	٤٦٧
۳۳ ـ المستنجدبالله	٤٧٠
۳٤ ـ المستضی	٤٧٠
۳۵ ـ الناصرلدین‌الله	٤٧٠
۳٦الظاهر بامرالله	٤٧١
۳۷ ـ المستنصر باالله	٤٧٢
۳۸ ـ المستعصم	٤٧٢
سیره خلفای عباسی	٤٧٤
مقایسه بنی‌عباسی وبنی‌امیه	٤٧٥
ایرانیان دربار	٤٧٥
عباسیان وشیعیان	٤٧٦
شیعه وترکها	٤٧٧
تجربه امپراطوری	٤٧٧
امارت عربی	٤٧٩
تاریخ اسپانیا	٤٨٠
خلافت در مغرب	٤٨٠
خلفای اندلس	٤٨٠
تجزیه‌دولت عرب	٤٨١
فتوحات بنی‌امیه	۳۸۱
مسلمین دراروپا	٤٨۳
هشام درمغرب	٤٨٤
عبیدیان	٤٨٥
خلفای افریقا	٤٨٥
مهدی فاطمی	٤٨٦
القائم	٤٧٨
المنصور	٤٨٧
المعز	٤٨٧
بنی‌زیری	٤٨٨
نزار	٤٨٩
شرفای مکه	٤٨٩
الحاکم	٤٨٩
ست‌الملك	٤٩٠
الطاهر	٤٩٠
المستنصر	٤٩٠
المستعلی	٤٩١
الآمر	٤٩۲
الحافظ	٤٩١
الظافر	٤٩۲
العاهد	٤٩۳
فاطمیان مصر	٤٩۳
بی‌عفتی خلفا	٤٩۳
ادریسیه	٤٩٥
اخلاف ادریس	٤٩٦
صقالبه	٤٩٦
حکومت‌اندلس	٤٩٧
فرمانروایان اندلس	٤٩٨
صلاح‌الدین ایوبی	٤٩٩
جنگهای صلیبی	٤٩٩
ثروت بنی‌عباس	٥٠٤
ثروت اسلامی	٥٠٥
مساحت مللك اسلامی	٥٠٥
ثروت‌اموی اندلس	٥٠٨
ثروت‌اسلام درعصرعباسی	٥٠٩
حدود کشوراسلام‌درعصرمأمون	٥١١

فهرست اجمالی تاریخ مفصل اسلام در سه مجلد

مجلد اول
٥ خلفای راشدین از سال ١١ تا سال ٤١
١٤ خلفای اموی از سال ٤١ تا سال ١٣٢
٣٨ خلفای عباسی از سال ١٣٢ تا سال ٦٥٦
خلفای اموی عرب از سال ١٣٨ تا سال ٤٢٢
١ امرای طاهریان ایران از سال ٢٠٦ تا سال ٢٥٩ مجلد دوم
٢ امرای طبرستان از سال ٢٥٠ تا سال ٣١٥
٣ امرای زیادی از سال ٣١٦ تا سال ٢٣٥
٤ امرای صفاری از سال ٢٤٧ تا سال ٣٩٣
٥ امرای سامانی از سال ٢٤٧ تا سال ٣٨٩
٦ امرای آل بویه از سال ٣٢٠ تا سال ٣٣٧
٧ دیالمه عراق عرب و عجم از سال ٣٢٠ تا سال ٤٤٨
٨ دیالمه ری و اصفهان از سال ٣٢٠ تا سال ٤١٤
٩ امراء غزنویان از سال ٣٥١ تا سال ٥٨٢
١٠ سلاجقان ایران و عراق از سال ٤٢٩ تا سال ٥٩٠
١١ خوارزمشاهیان از سال ٤٩٠ تا سال ٦٢٨
١٢ اتابکان آذربایجان از سال ٥٤١ تا سال ٦٢٦
١٣ ملوك عوز از سال ٥٤٣ تا سال ٦١٢
١٤ چنگیزخان از سال ٦٠٣ تا سال ١٠٤٣
١٥ تیموریان از سال ٧٧١ تا سال ٩٠٦
١٦ صفویه و استقلال تمامیت اراضی ایران از سال ٩٠٧ تا سال ١١٤٨
١٧ افشاریه از سال ١١٤٨ تا سال ١٢١٠
١٨ زندیه از سال ١١٦٣ تا سال ١٢٠٩
١٩ افاغنه از سال ١١٣٥ تا سال ١١٤٢
٢٠ قاجاریه از سال ١١٩٣ تا سال ١٢٤٤
٢١ پهلوی از سال ١٣٤٤ تا سال ١٣٧٨ تاریخ این کتاب